UNIVERSAL
LIBRARY
OU_232137
UNIVERSAL
LIBRARY

والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا

در بیان اوان سیصد و شصت و اسرار عجیبه لطیفه و دقایق غریبه شریفه اعمسنے

مکتوبات امام ربانی

۱۲۸۸

۴۹

حضرت مجدد الف ثانی در تصحیح و تنقیح تمام باهتمام احقر الانام شیر محمد خان جهجهری غفر الله له

بمطبع احمدی دهلی حلیه طبع پوشید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین و الصلوٰة علی سید المرسلین و آله و صحابه اجمعین اما بعد فهذا فهرس جلد الاول من مکتوبات

امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی

۲	مکتوب اول در بیان احوال کمالات باطنی خواجه محمد معصوم رضی الله عنه	۲۳	مکتوب بیست و سوم در بیان تکمین که بعد از تلوین حاصل میشود الخ
۴	مکتوب دوم در بیان حصول ترقیات و مباحثات بغیابات	۲۷	مکتوب نوزدهم در سفارش بعضی ارباب حوائج
	خداوندی جلسه ایالت پناه پیر بزرگوار خود نوشته اند	″	مکتوب بیستم نیز در سفارش بعضی ارباب حوائج الخ
۵	مکتوب سوم در بیان محبوبیت یاران بمقام مخصوص الخ	″	مکتوب بیست و یکم در بیان آیات متخصصا و جهات ولایت محمدیه صلعم
″	مکتوب چهارم در بیان فضائل شهر رمضان و بیان حقیقت	۲۸	مکتوب بیست و دوم در بیان وجه تعلق در بیان وجود نفس الخ
	محمدی علیه و علی آله الصلوٰة و السلام به پیر بزرگوار خود	۳۰	مکتوب بیست و سوم بجانخانان مع انحراف طریق و نا قصش
۶	مکتوب پنجم در سفارش خواجه برهان الدین	۳۱	مکتوب بیست و چهارم بمحمد قلیچ بیگ در بیان آنکه حضرت کلام الله بالذات است الخ
۷	مکتوب ششم در بیان حصول جذبه و سلوک و تربیت فیاض	۳۳	مکتوب بیست و پنجم در تعریض مسالمت سید المرسلین صلعم بخواجه جهان
	بهر دو صفت جلال و جمال در بیان فنا و بقا الخ	″	مکتوب بیست و ششم بمولانا حاجی ثانی در بیان آنکه شوق الهی برابر است مقصر و
۸	مکتوب هفتم در بیان بعضے از احوال خویش و با بعضے	۳۴	مکتوب بیست و هفتم بخواجه عمکن در بیان آنکه طریقه علیه نقشبندیه
	سفارشهای ضروری به پیر بزرگوار خود نوشته اند	۳۵	مکتوب بیست و هشتم نیز بخواجه عمکن در حل حال
۹	مکتوب هشتم در بیان احوالیکه بالبقا و صحو تعلق دارند	۳۶	مکتوب بیست و نهم بشیخ نظام تهانیسری در بیان تغیب و ادراک فرائض الخ
۱۱	مکتوب نهم در بیان حال که بمقام فرود آمدن تعلق دارد	۳۷	مکتوب سی ام در بیان تنبیه آفاقی و انفسی الخ
۱۲	مکتوب دهم در حصول قرب بعد و فرق و وصل الخ	۴۰	مکتوب سی و یکم بشیخ صفی در بیان حقیقت ظهور توحید وجودی الخ
۱۳	مکتوب یازدهم در بیان بعضی کشوف و حصول مقام مایل مخصوص خود الخ	۴۴	مکتوب سی و دوم بسراج الدین در بیان کمالیکه مخصوص اصحاب
۱۰	مکتوب دوازدهم در بیان حصول مقام فنا و بقا الخ		کرام است رضوان الله علیهم ؛
″	مکتوب سیزدهم در بیان آنکه نهایتی راه و مطالبت علوم حقیقت بما تبعیت	۴۶	مکتوب سی و سیوم بملا حاجی محمد در بیان مذهب علماء سوء الخ
۱۸	مکتوب چهاردهم در بیان حصول و قائم مقام او شاره راه رو داده بود الخ	۴۸	مکتوب سی و چهارم نیز بملا حاجی محمد در بیان جواهر خمسه عالم امر الخ
۲۰	مکتوب پانزدهم در بیان احوالیکه بمناسبت مقام مهبوط و نزول است الخ	۴۹	مکتوب سی و پنجم نیز بملا مذکور در بیان محبت دانستن که لغام اسلام برابر است
۲۱	مکتوب شانزدهم در بیان احوال عروج و نزول و غیر آن	۵۰	مکتوب سی و ششم نیز بملا مذکور در بیان آنکه شریعت متکفل جمیع سعادات
۲۲	مکتوب هفدهم در بیان احوالیکه بعروج و نزول تعلق دارند		دنیویه و اخرویه است طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند

۵۱	مکتوب سی و هفتم بشیخ محمد در تحریص بر اتباع سنت سنیه الخ	۷۴	مکتوب پنجاه و نهم بسید محمود در بیان آنکه آدمی را از هیچ چیز چاره نیست الخ
〃	مکتوب سی و هشتم نیز بشیخ محمد در گرفتاری بذات بحت تعالی الخ	۷۶	مکتوب شصت و یکم بسید محمود در بیان نفی خواطر و دفع وساوس بالکلیه
۵۳	مکتوب سی و نهم نیز بشیخ محمد در بیان آنکه مدار کار بر قلبست از مجرد اعمال صوری و عبادات رسمی کاری نمی کشاید	۷۷	مکتوب شصت و یکم بسید محمود در ترغیب صحبت کامل مکمل
۵۴	مکتوب چهلم بشیخ محمد در بیان تحصیل مقام اخلاص	۷۸	مکتوب شصت و دوم بملا سام الدین در بیان آنکه چند کس پیش ازین سلوک است الخ
〃	مکتوب چهل و یکم بشیخ درویش در ترغیب بمتابعت سنت سنیه الخ	۷۹	مکتوب شصت و سوم بشیخ فرید در بیان آنکه انبیا علیهم الصلوة در هر دور متفقند
۵۶	مکتوب چهل و دوم نیز بشیخ درویش در بیان آنکه بهترین بصیقلها از برای دور دون محبت ماسوی جز متابعت سنت بست	۸۱	مکتوب شصت و چهارم بشیخ فرید در بیان لذت و الم جسمانی در روحانی
۵۷	مکتوب چهل و سوم بشیخ فرید در بیان توحید شهودی و وجودی	۸۲	مکتوب شصت و پنجم بخان اعظم در اسف و تلهف بر ضعف اسلام
۶۰	مکتوب چهل و چهارم بشیخ فرید در مدح خیر البشر علیه الصلوة و السلام الخ	۸۳	مکتوب شصت و ششم نیز بخان اعظم در مدح طریقه عالیه نقشبندیه الخ
۶۱	مکتوب چهل و پنجم نیز بشیخ فرید در بیان فضایل ماه رمضان الخ	۸۴	مکتوب شصت و هفتم بخانخانان در سفارش مهمانی
۶۳	مکتوب چهل و ششم نیز بشیخ موصوف در بیان آنکه وجود با جنگالی الخ بهیچ انسان	۸۵	مکتوب شصت و هشتم نیز بخانخانان در بیان آنکه تو فرزند مرا باغبان زید
۶۴	مکتوب چهل و هفتم نیز بشیخ موصوف در حکایت مارزوان ساکن کفاف که خانه کرده بود	۸۶	مکتوب شصت و نهم نیز بخانخانان در بیان آنکه تو فرزند موجب خجلت است
		۸۷	مکتوب هفتاد و نهم نیز بخانخانان در بیان آنکه آدمی را جامعیت ما و سبب جدا و دست آنچنانکه همین سبب قرب او دست
۶۶	مکتوب چهل و ششم نیز بشیخ فرید در ترغیب بتعظیم علما و طلبه الخ	۸۸	مکتوب هفتاد و دوم بمرزا داراب در بیان آنکه شکر منعم بر نعم علی واجبست
۶۷	مکتوب چهل و نهم بشیخ موصوف در جمع کردن دود دولت الخ	〃	مکتوب هفتاد و دوم بخواجه جهان در بیان آنکه جمع خاطر دین با دنیا دشوار است
〃	مکتوب پنجاهم نیز بشیخ موصوف در مذمت دنیا و فنی	۸۹	مکتوب هفتاد و سوم بتلمیح المدد در مذمت دنیا و اتباع آن
۶۸	مکتوب پنجاه و یکم نیز بشیخ فرید در ترغیب بر ترویج شریعت	۹۴	مکتوب هفتاد و چهارم بمرزا بدیع الزمان در تحریص بر محبت فقرا
〃	مکتوب پنجاه و دوم نیز بشیخ فرید در مذمت لفظ مارد	۹۵	مکتوب هفتاد و پنجم نیز بمرزا نگاشته در تحریص بر تابعت سید الکونین صلعم
〃	مکتوب پنجاه و سوم بشیخ فرید در بیان آنکه تحلی بعلما و سوء ادب با عالمست	۹۶	مکتوب هفتاد و ششم بقلیچ خان در بیان آنکه ترقی ابستبوع و تقوی است
۷۱	مکتوب پنجاه و چهارم بشیخ فرید در اجتناب از صحبت مبتدع الخ	۹۸	مکتوب هفتاد و هفتم بجانیخان در بیان آنکه عبادت خدا کی میشود
۷۲	مکتوب پنجاه و پنجم بشیخ عبد الوهاب در اظهار محبت چندگاه است الخ	۹۹	مکتوب هفتاد و هشتم نیز بجانیخان در بیان منعی سفر دور طی مسیر آفاقی و انفسی
〃	مکتوب پنجاه و ششم نیز بشیخ عبد الوهاب در سفارش سید الخ	۱۰۱	مکتوب هفتاد و نهم نیز بخان مذکور در بیان آنکه این شریعت غرا جامعه نیز انوار است
۷۳	مکتوب پنجاه و هفتم بشیخ محمد یوسف در نصیحت	۱۰۲	مکتوب هشتاد و مرزا قمر الدین حکیم در بیان آنکه فرقه ناجیه اهل سنت و جماعتند
〃	مکتوب پنجاه و شصتم بسید محمود در بیان آنکه این راه همگی هفت گام است	۱۰۶	مکتوب هشتاد و دوم بملا بیگ در ترجیح ترویج اسلام

〃	مکتوب شتاد و دوم بسکندر خان لودهی در بیان آنکه سلامتی قلب الخ		مکتوب صد و هفتم نیز بمحمد صادق در اجوبهٔ اسوله
۱۰۷	مکتوب شتاد و سوم بهادر خان متحریص بر جمع کردن جمعیت ظاهر و باطن	۱۳۱	مکتوب صد و هشتم بیان سید احمد و بیان آنکه نبوت افضل است از ولایت
〃	مکتوب شتاد و چهارم بسید احمد قادری در بیان آنکه شریعت و حقیقت عین یکدیگرند	〃	مکتوب صد و نهم بحکیم صدر در بیان سلامتی قلب الخ
۱۰۸	مکتوب شتاد و پنجم بحکیم فتح الله در تحریص بر اتیان اعمال صالحه	۱۳۲	مکتوب صد و دهم بشیخ صدر الدین در بیان آنکه مقصود از خلقت انسان الخ
۱۰۹	مکتوب شتاد و ششم بیکی از حکام رگنه در بیان سلامتی قلب از دون حق	〃	مکتوب صد و یازدهم بشیخ حبیب سنبهلی در بیان آنکه تهیهٔ عبارت الخ
۱۱۰	مکتوب شتاد و هفتم به پهلوان محمود در نصیحت	۱۳۳	مکتوب صد و دوازدهم بشیخ عبد الجلیل در بیان آنکه کار نیست الخ
〃	مکتوب شتاد و نهم بمرزا علی خان در عزا پرسی و	۱۳۴	مکتوب صد و سیزدهم بجمال الدین حسین در بیان فرق عبد بتبعیت و متبوع
۱۱۱	مکتوب نود م بخواجه قاسم در ترغیب آنکه بکلیت متوجه حقیقتی باید بود	〃	مکتوب صد و چهاردهم بمصطفی قریانی در تحریص بر متابعت سنت سنیه الخ
۱۱۱	مکتوب نود و یکم بشیخ کبیر در بیان تصحیح عقاید و اتیان اعمال صالحه الخ	۱۳۵	مکتوب صد و پانزدهم بملا عبد الحق در بیان آنکه ما وصد و قطع انیم الخ
۱۱۲	مکتوب نود و دوم نیز بشیخ کبیر در بیان آنکه الطمینان غایب ذاکر است	۱۳۶	مکتوب صد و شانزدهم بملا عبد الواحد در بیان آنکه سلامتی قلب الخ
〃	مکتوب نود و سوم بسکندر خان لودهی در بیان آنکه جمیع وقایع که حواله بقضا و قدر است	〃	مکتوب صد و هفدهم بملا یار محمد بدخشی در بیان آنکه ابتدار قلب الخ
۱۱۳	مکتوب نود و چهارم بشیخ فرید لودهی در بیان آنکه آدمی را تصحیح عقاید و اتیان الخ	〃	مکتوب صد و هیژدهم بملا یار قاسم علوی در بیان خسارت جماعت که بر اهل الله اعتراض کنند
〃	مکتوب نود و پنجم بسید احمد در بیان آنکه آدمی نسخه دار است		
۱۱۵	مکتوب نود و ششم بمحمد شریف در منع و زجر بر تسویف و تاخیر	۱۳۷	مکتوب صد و نوزدهم بمیر محمد نعمان در تحریص بر صحبت شیخ
۱۱۶	مکتوب نود و هفتم بشیخ درویش در بیان آنکه بمقصود از عبادات دائمه تحصیل القابلیت	۱۳۸	مکتوب صد و بستم بمیر محمد نعمان در ترغیب صحبت با ارباب جمعیت
۱۱۷	مکتوب نود و هشتم بعبد القادر در ترغیب برفق و ترک عنف الخ	〃	مکتوب صد و بست و یکم نیز بمیر محمد نعمان در بیان آنکه این راه بگمنامی است
۱۱۹	مکتوب نود و نهم بملا حسن کشمیری در جواب استفسار	〃	مکتوب صد و بست و دوم بملا طاهر در ترغیب بلند همتی
۱۲۱	مکتوب صد م نیز بملا حسن کشمیری در جواب سوالے	۱۳۹	مکتوب صد و بست و سوم نیز بملا طاهر در بیان آنکه ادوار نفل الخ
۱۲۳	مکتوب صد و یکم نیز بملا حسن کشمیری در جماعت که کامل را ناقص تصور کرده	〃	مکتوب صد و بست و چهارم نیز بملا طاهر در آنکه اعتقاد را شرط الخ
۱۲۴	مکتوب صد و دوم بملا مظفر در بیان آنکه محرم و قرنس مجموعه سلسله است	〃	مکتوب صد و بست و پنجم بمیر صالح در بیان آنکه عالم چه صغیر و چه کبیر الخ
۱۲۶	مکتوب صد و سوم بشیخ فرید در بیان معنی عافیت الخ	۱۴۱	مکتوب صد و بست و ششم نیز بمیر صالح در بیان آنکه طالب باید را اهتمام الخ
〃	مکتوب صد و چهارم بقضاة برگنه دهغواء	۱۴۲	مکتوب صد و بست و هفتم بملا صفر احمد در بیان آنکه خدمت والدین الخ
〃	مکتوب صد و پنجم بحکیم عبد القادر در بیان آنکه مرض تا زمانیکه الخ	۱۴۲	مکتوب صد و بست و هشتم بخواجه قیم در ترغیب بلند همتی
۱۲۷	مکتوب صد و ششم بمحمد صادق کشمیری در بیان آنکه محبت این طائفه	۱۴۳	مکتوب صد و بست و نهم بسید نظام در بیان آنکه حبس ما انسان را باعث تقرر است

۴	مکتوب صد و سیم بجمال الدین در بیان آنکه تلوینات احوال چندان اعتبار ندارد	۱۵۹
۴	مکتوب صد و سی و یکم بخواجه کابلی در بیان علو شان طریقه حضرت خواجگان	۱۶۰
۱۴۵	مکتوب صد و سی و دوم و سی سوم بملا صدیق در بیان آنکه محبت با بعضی از محبوبان موجب حقیقت است	۱۶۳
۱۴۶	مکتوب صد و سی و چهارم و پنجم نیز بملا صدیق در مغز تسویف و بیان مراتب ولایت	″
۱۴۷	مکتوب صد و سی و ششم نیز بملا صدیق در مغز تسویف و خیر مطلوب حقیقی	۱۶۵
۱۴۷	مکتوب صد و سی و هفتم بحاجی خضر در علو شان نماز	۱۶۷
۱۴۸	مکتوب صد و سی و هشتم بشیخ بهاء الدین در ذمت دنیا و مدینه	۱۶۸
۱۴۹	مکتوب صد و سی و نهم بخضر بیگ در بیان آنکه عجائب بیدولتان کم طعن اهل الله نمانند	۱۶۹
″	مکتوب صد و چهلم بملا محمد معصوم در بیان آنکه ذکر نیز محنت از لوازم محبت است	۱۷۰
″	مکتوب صد و چهل و یکم بملا محمد قلیچ در بیان آنکه عمدا یکدیگر را محبت خلاص است	۱۷۱
۱۵۰	مکتوب صد و چهل و دوم و سوم و چهارم بملا عبد الغفور و ملا شمس الدین و حافظ محمود لاهوری	۱۷۱
۱۵۱	مکتوب صد و چهل و پنجم بملا عبد الرحمن مفتی در بیان آنکه مشایخ طریقه نقشبندیه الخ	۱۷۴
۱۵۲	مکتوب صد و چهل و ششم بشرف الدین حسین در نصیحت بتکرار سبق	″
″	مکتوب صد و چهل و هفتم بخواجه شرف در بیان آنکه مسلمان بر پیمان مقدس ثابت الخ	۱۷۵
۱۵۳	مکتوب صد و چهل و هشتم و نهم بملا صادق کابلی	۱۷۶
۱۵۴	مکتوب صد و پنجاه و یکم بخواجه محمد قاسم در بیان آنکه شناسائی مطلوب بغیر حضرت واجب الوجود نیست	۱۷۷
″	مکتوب صد و پنجاه و یکم بمیر مومن در بیان آنکه گاه طریقه حضرات نقشبندیه	۱۷۸
۱۵۵	مکتوب صد و پنجاه و دوم بشیخ فرید در بیان آنکه اطاعت سهل است الخ	۱۷۹
۱۵۶	مکتوب صد و پنجاه و سوم بیان شیخ منزل در بیان فلاح تمام از رفیق تمام	۱۸۰
۱۵۶	مکتوب صد و پنجاه و چهارم نیز در بیان منزل در بیان آنکه از خود باید گذشت و در خود باید رفت	۱۸۱
۱۵۷	مکتوب صد و پنجاه و پنجم و ششم نیز بملا منزل در ترغیب صحبت اهل الله	۱۸۲
″	مکتوب صد و پنجاه و هفتم بحکیم عبد الوهاب در نصیحت	۱۸۴
۱۵۸	مکتوب صد و پنجاه و هشتم بشیخ حمید بگالی در بیان قناعت و ترک سوال	۱۸۵

وخواجه عبد الرحمن ؛		
۱۸۷	مکتوب صد و هشتاد و هفتم بخواجه محمد اشرف و هشتاد و هشتم بخواجه محمد صدیق در حل مسائل ؛	
۱۸۸	مکتوب صد و هشتاد و نهم بشرف الدین حسین در بیان آنکه ساداتِ فقرا با وجود گرفتاری الخ	
〃	مکتوب صد و نودم بیکے از فرزندان میر نعمان در تحریص بر دوام ذکر الٰہے جل سلطانہ	
۱۹۱	مکتوب صد و نود و یکم بخانخانان در ترغیب بر متابعت انبیا علیہم السلام	
〃	مکتوب صد و نود و دوم بشیخ بدیع الدین در جواب استفساری	
〃	مکتوب صد و نود و سوم بشیخ فرید در ترغیب بر تصحیح عقاید	
۱۹۴	مکتوب صد و نود و چهارم بصدر جهان در تحریص بر ترویج ملت	
۱۹۵	مکتوب صد و نود و پنجم بصدر جهان در تحریص بر ترویج شریعت	
〃	مکتوب صد و نود و ششم بمضمون عرب راسے کہ ما در صدد قطع انیم ہنگے ہفت گام است	
۱۹۶	مکتوب صد و نود و هفتم بہ پہلوان محمود در بیان آنکہ سعادتمند کسے است کہ دلش از دنیا سرد شدہ باشد	
۱۹۷	مکتوب صد و نود و هشتم بخانخانان در بیان آنکہ آشنائے فقرا باعتبار بسیار متعسر است ؛	
〃	مکتوب صد و نود و نهم بملا محمد امین در بیان قبول فرمودن آنچہ او طلب نموده بود	
۱۹۸	مکتوب دویستم بملا شکیبے اصفہانی در حل عبارت نفحات	
۲۰۱	مکتوب دویست و یکم بکوچک بیگ دو مسمد و دویم بمرزا فتح اللہ	
۲۰۲	مکتوب دویست و سیوم بملا حسینے در تحریص بر محبت اتباع طائفہ علیہ	
۲۰۴	مکتوب دویست و چهارم و پنجم و ششم باسامے مختلف در نصایح	
۲۰۵	مکتوب دویست و پنجم بمرزا حسام الدین در بیان آنکہ قرب بسیار	
۲۰۶	مکتوب دویست و ششم بیان محمد صادق در جواب سوال	
۲۰۸	مکتوب دویست و هفتم بمیر لسان در حل بعضے از عبارات متعلقہ رسالہ مبدء و معاد	
۲۱۲	مکتوب دویست و دوازدهم بملا شکیبے در حل عبارت نفحات ؛	
۲۱۶	مکتوب دویست و یازدهم بملا یار محمد در جواب سوال	
〃	مکتوب دویست و دوازدهم بمولانا محمد صدیق در جواب بعضے رسولہ	
۲۱۷	مکتوب دویست و سیزدهم بشیخ فرید در بیان مواعظ و نصایح	
۲۱۸	مکتوب دویست و چهاردهم بخانخانان در بیان آنکہ دنیا مزرعہ آخرت است	
۲۱۹	مکتوب دویست و یازدهم بمرزا داراب در مذمت دنیا	
۲۲۰	مکتوب دویست و شانزدهم بمرزا حسام الدین در بیان سر کثرت ظہور خوارق الخ	
۲۲۲	مکتوب دویست و هفدهم بملا طاہر در بیان آنکہ نسبت باطن الخ	
۲۲۵	مکتوب دویست و هیژدهم بملا داؤد در رعایت پیر طریقت	
۲۲۷	مکتوب دویست و نوزدهم بشیخ حمید در بیان بعضے از علماء صوفیہ	
۲۳۰	مکتوب دویست و بیستم بسید حسن در بیان خصائص و کمالات طریقہ علیہ	
۲۳۶	مکتوب دویست و بیست و دویم بخواجه محمد اشرف در بیان خرابے احوال و در بے حضور	
۲۳۸	مکتوب دویست و بیست و سیوم و چهارم بخواجه جمال الدین و میر نعمان	
۲۴۰	مکتوب دویست و بیست و پنجم بملا طاہر در بیان آنکہ در بدایات الخ	
۲۴۱	مکتوب دویست و بیست و ششم و هفتم بشیخ محمد مودود و ملا طاہر در بیان نصایح	

۲۴۲	مکتوب صد و بست و هشتم بمیر نعمان در نصایح		دلیل بر وجود الخ ؛
۲۴۳ و ۱۰	مکتوب صد و بست و نهم بمرزا حسام الدین در بیان آنکه طریق ما الخ	۲۶۶	مکتوب صد و چهل و هشتم بمرزا حسام الدین در بیان آنکه کمل تا بجان الخ
۲۴۴	مکتوب صد و سی ام بشیخ یوسف در علو همت	۲۶۷	مکتوب صد و چهل و نهم در بیان فضایل متابعت سید الاولین و الآخرین
۲۴۵	مکتوب صد و سی و یکم بمیر نعمان در جواب سوله	۲۶۸	مکتوب صد و پنجاه و یکم بملا احمد و مولانا محمد اشرف
۲۴۶	مکتوب صد و سی و دوم بجانخانان در حقیقت دنیای دنیه	۲۷۵	مکتوب صد و پنجاه و دوم و سوم بشیخ بدیع الدین و شیخ سامانی در جواب استفسار ها ؛
۲۴۷	مکتوب صد و سی و سیوم بشیخ فرید در بعضی نصایح		
۲۴۸	مکتوب صد و سی و چهارم بشیخ محمد صادق در بیان آنکه حقیقت واجب الوجود الخ	۲۷۷	مکتوب صد و پنجاه و چهارم و پنجم بملا احمد و ملا طاهر در تحریص بر احیای سنت
۲۵۷	مکتوب صد و سی و پنجم و ششم بشیخ محمد صادق در بیان بعضی اسرار ؛	۲۷۸	مکتوب صد و پنجاه و ششم بیان بدیع الدین در جواب سوله
۲۵۸	مکتوب صد و سی و هفتم بملا محمد طالب در ترغیب متابعت سنت سنیه صلعم ؛	۲۸۰	مکتوب صد و پنجاه و هفتم بمیر نعمان در بیان طرق بطریق اجمال
۲۵۹	مکتوب صد و سی و هشتم و نهم بمیر نعمان و ملا احمد برسگ در جواب کتابت او ؛	۲۸۲	مکتوب صد و پنجاه و هشتم و نهم بشریف خان و خواجه محمد سعید.
		۲۸۵	مکتوب صد و شصتم بشیخ محمد صادق در بیان طریقی خاص
۲۶۰	مکتوب صد و چهلم بشیخ یوسف در بیان بی نهایتی این راه	۳۰۲	مکتوب صد و شصت و یکم بمیر نعمان در بیان فضائل نماز
۲۶۱	مکتوب صد و چهل و یکم و دویم بمولانا صالح محمد و بدیع الدین در جواب بعضی اسوله ؛	۳۰۶	مکتوب صد و شصت و دویم و سیوم بمولانا محبت علی و میان تاج الدین ؛
۲۶۲	مکتوب صد و چهل و سیوم بملا ایوب محتسب در ترغیب طریقه علیه نقشبندیه	۳۰۷	مکتوب صد و شصت و چهارم بسید باقر در بیان آنکه عالم خود را بحیرت الخ ؛
۲۶۳	مکتوب صد و چهل و چهارم بملا محمد صالح در جواب کتابتی که در خرابی خود نوشته بود ؛	۳۰۹	مکتوب صد و شصت و پنجم بشیخ عبد الهادی باید که در عرایض ضایع نشود
۲۶۴	مکتوب صد و چهل و پنجم و ششم بملا صالح و میر نعمان در جواب استفسار ها ؛	۳۱۰	مکتوب صد و شصت و ششم بخواجه عبد الصمد در بیان بعضی از عقاید کلامیه ؛
۲۶۵	مکتوب صد و چهل و هفتم بمرزا حسام الدین در بیان آنکه	۳۳۶	مکتوب صد و شصت و هفتم بمرزا حسام الدین در بیان اسرار و دقایق ؛

۳۳۷	مکتوب دو صد شصت و ششم بخانخانان در بیان آنکه علم	۳۶۶	مکتوب دو صد و شتاد و چهارم بملا عبد القادر
	وراثت انبیا چیست ؛	۳۶۷	مکتوب دو صد و شتاد و پنجم بسید محب الله در بیان
۳۴۹	مکتوب دو صد و شصت و نهم بر بعضے خان در ترغیب بر		احکام سماع و وجد ؛
	اماتت اهمالے دین ؛	۳۷۲	مکتوب دو صد و شتاد و ششم بمولانا امان الله در بیان اعتقاد صحیح
〃	مکتوب دو صد و هفتاد و دوم بشیخ نور محمد در ترجیح بعضے	۳۷۷	مکتوب دو صد و شتاد و هفتم در بیان غلام محمد در بیان جذبه و سلوک
	صحبتها رغلت ؛	۳۹۲	مکتوب دو صد و شتاد و هشتم بسید انبیا در منع آزادی
۳۴۰	مکتوب دو صد و هفتاد و یکم بشیخ حسن در حل استفسار واقعه	۳۹۵	مکتوب دو صد و شتاد و نهم بمولانا مدار الدین در بیان اسرار
〃	مکتوب دو صد و هفتاد و دویم بسید محب الله در بیان ایمان		قضا و قدر ؛
	بغیب ؛	۳۹۸	مکتوب دو صد و نود و دوم بملا محمد هاشم صدوریافته
۳۵۱	مکتوب دو صد و هفتاد و سیوم بمیرزا احسام الدین	۴۱۰	مکتوب دو صد و نود و یکم بمولانا عبد الحی در بیان مراتب توحید
۳۵۴	مکتوب دو صد و هفتاد و چهارم بشیخ یوسف برسگے ؛		وجودی و شهودی
۳۵۵	مکتوب دو صد و هفتاد و پنجم بملا احمد در جواب استفسار	۴۱۴	مکتوب دو صد و نود و دویم بشیخ حمید در بیان ادا نماز بر میدان
۳۵۶	مکتوب دو صد و هفتاد و ششم بشیخ بدیع الدین در محکمات و	۴۱۷	مکتوب دو صد و نود و سیوم بشیخ محمد جتری در جواب سوال
	متشابهات ؛	۴۲۰	مکتوب دو صد و نود و چهارم بخواجه محمد معصوم در معارف
۳۵۹	مکتوب دو صد و هفتاد و هفتم بملا عبد الحی در بیان علم الیقین الخ	۴۲۵	مکتوب دو صد و نود و پنجم بحاجی یوسف کشمیری در بیان
۳۶۱	مکتوب دو صد و هفتاد و هشتم بملا عبد الکریم		نظر بر قدم و هوش در دم و سفر در وطن و خلوت در انجمن
۳۶۳	مکتوب دو صد و هفتاد و نهم بملا حسن کشمیرے در ادا رشکر	۴۲۷	مکتوب دو صد و نود و ششم در بیان اثبات صفات حق جل و علا
〃	مکتوب دو صد و شتاد و هشتم بحافظ محمود در محبت این طائفه سراپا	۴۲۸	مکتوب دو صد و نود و هفتم بمولانا مدار الدین در تحقیق احاطه و سریان
	سعادت است ؛	۴۲۹	مکتوب دو صد و نود و هشتم بسید محب الله در بیان وصول نهایت کار
۳۶۴	مکتوب دو صد و شتاد و یکم بمیر نعمان در شکر نعمت	۴۳۰	مکتوب دو صد و نود و نهم بشیخ فرید در غرائب مصیبت
۳۶۵	مکتوب دو صد و شتاد و دویم بمیان بدیع الدین در	۴۳۱	مکتوب سیصد و یکم بخواجه محمد معصوم در بیان ایراد اغماضه
	بیان ملاقات ؛	۴۳۲	مکتوب سیصد و یکم بمولانا امان الله در بیان قرب نبوت
〃	مکتوب دو صد و هفتاد و سیوم بصوفی قربان در بیان		و قرب ولایت
	رویت حضرت خاتم الرسل ؛	۴۳۴	مکتوب سیصد و دویم بخواجه محمد معصوم در بیان فرق ولایت کامله

۴۳۸	مکتوب سه صد و سیوم بخواجه یوسف کشمیری	بموثر حاصل میشود و چون این معنی اهل نظر و استدلال را
〃	مکتوب صد و چهارم بمولانا عبدالحی در اعمال صالح	نیز میسر است فرق درمیان علم یقین صوفیه و علم یقین
۴۴۰	مکتوب صد و پنجم بمیر محب الله در بیان اسرار نماز	ارباب معقول چیست و علم یقین صوفیه چرا داخل کشف
۴۴۱	مکتوب سه صد و ششم بمولانا صالح در ذکر بعضے از مناقب خواجه محمد صادق	وشهود باشد و علم یقین علما بکدام وجه از ضیق نظر و فکر برآید باید دانست که در علم الیقین هر دو طائفه
۴۴۳	مکتوب سه صد و هفتم بمولانا عبدالواحد در معنے کلمه سبحان الله وبحمده	شهود و اثر لازم است تا از انجائی موثر برده شود
۴۴۴	مکتوب سه صد و هشتم بمولانا فیضی الله در معنی حدیث نبوی صلعم کلمتان الخ	وغیر شهود است نهایت مافی الباب ارتباطیکه درمیان اثر و موثر حاصل است او سبب انتقال است و از وجود اثر بوجود موثر در علم الیقین صوفیه آن ارتباط نیز مکشوف
۴۴۵	مکتوب صد و نهم بمولانا حاجی محمد در بیان محاسبه یومی ولیلی	وشهود است و در علم الیقین اهل استدلال آن ارتباط
〃	مکتوب صد و دهم بمولانا محمد هاشم در بیان جامعیت انسان	نظری است که بفکر و دلیل محتاج است پس انجا انتقال
۴۴۷	مکتوب صد و یازدهم بخواجه محمد سعید در بیان اسرار غامضه	نظری فکری بود پس یقین طائفه اولی داخل کشف و شهود
۴۴۸	مکتوب صد و دوازدهم بمیر محمد نعمان در جواب اسوله	باشد و یقین طائفه ثانیه از ضیق استدلال نه برآید و
۴۵۱	مکتوب صد و سیزدهم بخواجه محمد هاشم در حل اسوله	اطلاق استدلال در علم یقین صوفیه بمعنے بر ظاهر و صورت
۴۵۸	عرضداشت اول و دویم حضرت مخدومزاده کلان	است که متضمن انتقال است از اثر بموثر و فی الحقیقت
۴۵۹	عرضداشت سیوم حضرت مخدومزاده کلان	کشف و شهود است بخلاف علم الیقین علما که به
۴۶۰	تقریر دلپذیر منشے حسیب الدین سوزان	حقیقت استدلال است و چون این فرق دقیق بر
	تمت	اکثرے پوشیده مانده است ناچار در مرتبه حیرت
	مکتوب سی و نهم جلد سویم و منقول عنه نبود لهذا بعد اتمام	مانده اند و جمعے از اینها از نارسائی خود زبان عجز
	در نسخه دیگر دستیاب شد لهذا در اینجا ثبت گردید	را دراز ساخته اند یعنی بعضے اخفاء که علم الیقین صوفیه
	مکتوب سی و نهم بمولانا محمد صادق کشمیری	را تفسیر باستدلال و اثر موثر کرده اند کل ولاک لعدم
	در رد و یافته در بیان فرق علم الیقین صوفیه و علم الیقین ارباب	الاطلاع علے حقیقة الامر والله یحق الحق وهو یهدی
	معقول احمده و سلام علے عباده الذین اصطفے تمام	السبیل والسلام علے من اتبع الهدے
	نزد صوفیه عبارت از یقینیست که باستدلال از اثر	تمام شد تمام شد تمام شد تمام شد

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا

الحمد للہ والاحسان کہ دریں زمان میمنت اقتران کتاب لاثانی اسمے

جلد اولی

مکتوبات امام ربانی

مشتمل

قطب صمدانی حضرت مجدد الف ثانی علیہ الرحمۃ باہتمام حقر الانام سید محمد خان جہجرے

مطبع احمدی دہلی حلیہ طبع پوشید

۱۱۰۴
۱۳۵۱ ان
۵۱۴ ف
CHECKED

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین اضعاف ما حمده جمیع خلقه کما یحب ربنا و یرضی والصلوة والسلام علی من ارسله رحمة للعالمین کلما ذکره الذاکرون وکلما غفل عن ذکره الغافلون کما ینبغی له ویجری علی آله واصحابه البررة التقی النقی **اما بعد**

نموده می آید کہ این چند فقرہ اول است از مکتوبات قدسی آیات حضرت غوث المحققین قطب العارفین برہان الولایة المحمدیة حجة الشریعة المصطفویة شیخ الاسلام والمسلمین شیخنا وامامنا الشیخ احمد الفاروقی النقشبندی سلمه الله سبحانه وابقاه این حقیر قلیل البضاعة کمترین خاکپایان آن مقدس درگاه یار محمد الجدید البدخشی الطالقانی جمع نموده در تحریر آورده رجا آنکه نفعی ازان بطالبان حق جل وعلی برسد والمسئول من الله سبحانه العصمة والتوفیق

مکتوب اول در بیان احوال کہ مناسبت بهم الظاهر دارند وظهور قسم خاص از توحید وبیان عروجات کہ برفوق محمد واقع شده است وانکشاف درجات بهشت وظهور مراتب بعضی از اهل الله به پیرزبرگوار خود نوشته اند وهو الشیخ الکامل المکمل الواصل الی درجات الولایة الهادی الی طریق اندراج النهایة فی البدایة موید الدین الرضی شیخنا وامامنا الشیخ محمد الباقی النقشبندی الاحراری قدس الله تعالی سره الاقدس وملغه الله سبحانه الی اقصی امانیه وناه **عرضداشت** کمترین بندگان احمد بدرود عرض میرساند حسب الامر شریف گستاخی مینماید احوال پرملال معروض میدارد کہ در اثنای اوان قدر تجلی اسم الظاهر متجلی گشت کہ در جمیع اشیا بتجلی خاص علیحده علیحده ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت انسانیت بلکه در اجزاء اینها جداجدا وآنقدر منقاد اینطائفه گشتم کہ چه عرض نمایم ودرین اثنیاء مضطر بودم ظهور یکه درین کسوت بوده در هیچ جانبوده

نسخه این اوراق مکتوبات قدسیه کبار صوفیات

خصوصیات لطائف ومحسنات عجائب کہ درین لباس مینمودہ از ہیچ مظہری ظاہر نمیشدہ پیش ایشان تمام
گداختہ آب شدہ میرفتم وہمچنین در ہر طعامی شرابی وکسوتی جدا جدا متجلی شد لطافتی وحسنی کہ در طعام لذیذ
پر تکلف بود در ماورا آن نبود ودر آب شیرین تا آب غیر شیرین ہمین تفاوت بود بلکہ در ہر لذیذ وشیرین
یک خصوصیت کمال علی تفاوت الدرجات جدا جدا بود خصوصیات این تجلی استحریر بعرض نمی تواند رسید
اگر در ملازمت علیہ می بود شاید معروض میداشت اما در اثنار این تجلیات از روی رفیق اعلی داشتم وبا ہنہا
مہما امکن ملتفت نمی شدم اما مغلوب بودم چارہ نداشتم درین اثنا معلوم شد کہ این تجلی بآن نسبت تنزیہی
جنگ ندارد وباطن ہمچنان گرفتاران نسبت ہست بظاہر اصلا ملتفت نیست وظاہر را کہ از نسبت خالی ومعطل بود
باین تجلی مشرف ساختہ اند والحق ہمچنان باینم کہ باطن اصلا بزیغ بصر متبلا نیست واز جمیع معلومات وظہورات
معرض ہست وظاہر کہ متوجہ کثرت واشیانیتہ بود باین تجلیات مستعد گشتہ ہست بعد از چند گاہ این تجلیات
رو بخفا آوردند وہمان نسبت حیرت ونادانی بحال خود ماند وصادرت تلک التجلیات کان
لم یکن شیئا مذکورا وبعد ازان یک فنا خاص رو داد وہمانا کہ آن یقین علمی کہ بعد از عود یقین
پیدا شدہ بود درین فنا گم شد واثری از بطان انا نماند درین وقت آثار اسلام وعلامات انہدام معالم
شرک خفی بظہور آمدن گرفتند وہمچنین دید قصور اعمال ومتہم داشتن نیات وخواطر بجملہ بعضے امارات
عبودیت نیستی ازان بالظاہر گشتہ اند حق سبحانہ وتعالی ببرکت وتوجہ حضرت ایشان بحقیقہ بندگی رساند
وعروجات بر فوق محمد بسیار واقع میشود وہر مرتبہ اول کہ عروج واقع شد بعد از طی مسافت چون بر فوق
محمد رسید واز خلد ازانجا بساحت مشہود گشت دران اثنا بخاطر آمد کہ مقامات بعضے مردم را درانجا نشانہ نیابم
چون متوجہ شدم مقامات آنہا در نظر آمد وآن اشخاص را نیز دران محال دید علی تفاوت درجاتہم مکانا ومکانۃ
وشوقا وذوقا ومرتبہ دوم بازعروج واقع شد مقامات مشایخ عظام وائمہ اہل بیت وخلفاء راشدین
ومقام خاصہ حضرت رسالۃ پناہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم وبارک وہمچنین مقامات سائر انبیاء ورسل علی التفاوت
ومقامات ملائکہ ملاء اعلی فوق محمد مشہود گشت وفوق محمد آنمقدار عروج واقع شد کہ از مرکز خاک تا محمد یا آنکہ
کمتر ازین وتا مقام حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالی سرہ الاقدس منتہی شد وفوق آنمقام چندی از
مشایخ بودند بلکہ در ہمان مقام بافوقیت قلیلہ مثل شیخ معروف کرخی وشیخ ابو سعید خراز وباقی مشایخ

بعضی درته انمقام مقامات دیگرشتند و بعضی در همان مقام بودند امادر تحت مثل شیخ علاء الدوله و شیخ نجم الدین کبری
و فوق آن مقام ائمه اهل بیت بودند و فوق آن خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و مقامات
سایر انبیا علی نبینا و علیهم الصلوات و السلام یکطرف علیحده از مقام آنسرور بودو همچنین مقامات ملائکه عالین صلوات
الله و سلامه علی نبینا و علیهم اجمعین در طرف دیگر جدا ازان مقام آنسرور را از جمیع مقامات فوقیت و سروری
بود و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها و هرگاه همچنین بعنایت الله سبحانه عروج واقع میشود و در بعضی اوقات همچنین
هم واقع میشود و چیزی دیگر میشود و در بعضی عروجات آنا هم مترتب میشود و اگر چیزها فراموش میشود و هرچند همچنین هم که بعضی حالات
را نمینویسیم که در وقت عرضداشت کردن بیاد آید میسر نمیشود زیرا که در نظر محقری در آید جائی ندارد که ازان استغفار کرده
شود چه جائیکه نویسند و اشتهار ما علی عرضه هم بعضی چیزها بیاد بود تا آخر رفائکه نوشته شود و زیاده گستاخی نمود حال ملا
قاسم علی بهتر است غلبه استهلاک و استغراق است و از جمیع مقامات جذبه بفوق قدم نهاده و صفات را که ادای آن حال بعید
حالا با وجود آنصفات را از خود جدا میبیند و خود را خالی محض میبیند بعد احوال یاران دیگر هم روز بروز در بهی است در ضمن عرضداشت
دیگر ان شاء الله العزیز بتفصیل عرضداشت خواهد کرد

مکتوب دوم در بیان حصول ترقیات مباهات بعنایات خداوندی جل سلطانه به پیر بزرگوار خود نوشته اند قدس سره

عرضداشت کمترین بندگان احمد بدر ده عرض میرساند امر باستخاره متصل ماه مبارک رمضان مولانا شاه محمد ساید
آنقدر فرجه ندید که تا ماه رمضان خود را العتبه بوسی مشرف تواند ساخت بضرورت برمضی آن خود را التلے داد از عنایات
خداوندی جل و علا که برکت توجهات علیه حضرت ایشان علی التواتر و التوالی فایض و وارد اند چه عرض نماید ؎
من آنخاکم که ابر نوبهاری ؛ کند از لطف بر من قطره باری ؛ اگر بر رویدازتن صد زبانم ؛ چو سبزه شکر لطفش
کی توانم ؛ هرچند اظهار این قسم احوال موهم جرات و گستاخی است و شعر افتخار و مباهات است ؎ ولی چون نشه مرا
برداشت از خاک ؛ سر فرگر گذرانم سر ز افلاک ؛ ابتدار عالم صحو و بقا از و اخر راه ربیع الآخر است و تا حال بقای
خاص در هر یک مدتی مشرف میسازند ابتدا را از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین است قدس سره در صحو می آرند باز
می برند و در نزول و عروج علوم غریبه معارف عجیبه افاده میفرمایند و باحسان و شهود خاص هر مرتبه که مناسب بقای
آن مقام است مشرف میسازند تا بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان بیقا مشرف ساختند و احسانی میسر شد که چه عرض نماید سید آنکه
نهایت استعداد تا آنجا بود و صلی که مناسب حال بود هم اینجا میسر گشت و جهت جذبه اکنون تمام شد و شروع در سیر فی الله

نسخه بخط فارسی که از روی نسخه خطی که از روی نسخه خطی که از روی نسخه خط

که مناسب مقام جذبه است واقع شده هرچند فنا تمام باشد بقا مترتب بران اکمل خواهد بود و هرچند صعود بیشتر باشد اقامه
علوم موافق شریعت غرا می افتد چه کمال صحو انبیا را بود علیهم الصلوات والسلام و معارفیکه ازایشان سر بر زده اند بدین
است و عقائدیکه در ذات و صفات بیان فرموده اند و مخالفت ظاهر آن از بقیه سکر است الحال معارف که باین کمینه فایض
اکثر تفصیل معارف شرعیه است و بیان آنها علم استدلالی کشفی و ضروری میگردد و مجمل مفصل میشود و هرگاه بخواهیم شرح این
بجید شود پنج می ترسم مباد انجر بکستاخی شود **مکتوب سوم در بیان محبوس شدن یاران بمقام**
مخصوص و گذشتن بعضی ازان و رسیدن بمقامات تجلی ذاتی نیز به پیر بزرگوار
خود نوشته اند عرضداشت آنکه یارانی که ایجاند و همچنین یاران آنجائی هرکدام بمقامی محبوس اند طریق برآوردن
آنها ازان مقامات متعسر است الفقر و قدرت که مناسب آنمقام است در خود نمی یابد حق سبحانه ببرکت توجهات علیه حضرت
ایشان ترقی بخشد یک یک از خویشان این کمینه ازان مقام گذشت و بمقدمه تجلیات ذاتی رسید حالش بسیار خوب است
قدم بر قدم حضیر دارد درباره دیگران هم امیدوار است دیگر بعضے از یاران آنجا بطریق مقربین مناسبته ندارند موافق حال
آنها طریق ابرار است فی الحال یقینی که حاصل کرده اند هم غنیمت است همان طریق امر باید فرمود هر کسی را بهر کاری
ساخته اند و در تفصیل آسامی آنها جرات نمود که از ایشان مخفی نخواهد بود زیاده گستاخی نمود و در روز تحفه عرضداشت میرسد
شاه جیو مشغولی خود چنان دیدند که گویا بدروازه کمال رسیده است میگویند که در دروازه حیرت است درون او که نظر می کنم
حضرت ایزد را ازاد ترا می بینم و هرچند سعی می کنم که خود را در اندازم پای من یاری نمیکند **مکتوب چهارم در بیان**
فضائل شهر عظیم القدر رمضان و بیان حقیقت محمدی علیه و علی آله الصلوة
والسلام نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت احقر العباد آنکه مدتی است که از راه مفاضه شریفه
از احوال فرخنده آن عتبه علیه اطلاعی ندارد و نگران می باشد قدوم ماه مبارک رمضان مبارک باشد این ماه را با قرآن مجید که کتاب
جمیع کمالات ذاتی و شیونی است و داخل دایره اصل است که هیچ ظلیتی بادراه نیافته است و قابلیت اولی ظل او است مناسبته
تمام است بآن مناسبته نزول آن درین ماه واقع شده شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن مصداق این سخن است و بآن
مناسبته این ماه نیز جامع جمیع خیرات و برکات است هر برکتی و خیری که در تمام سال هر کجا سراغ کنی آنرا قطره است از دریای
بی نهایت برکات این شهر عظیم القدر حقیقت این ماه سبب جمعیت تمام سال است و تفرقه اینجا سبب تفرقه تمام سال فطوبی
لمن مضی علیه الشهر المبارک رضی عنه و ویل لمن سخط علیه فیه من البرکات و حرم من الخیرات لیضا سنت ختم قرآن درین ماه بواسطه

ه درین هفت اقلیم پادشاهی نمیتواند بود ۲

آن تواند بود که تا جمیع کمالات اصلی و برکات ظلی میسر شود و من جمیع جهاتها یرجی ان لا یحرم من برکاته ولا یمنع من خیراته برکاتی
که بایام این شهر وابسته اند دیگر اند و خیر اینکه بلیالی آن متعلق اند دیگر و از جهت این سر تواند بود که حکم باد و یه بتعجیل افطار و تاخیر تسحر بوده باشد
تا امتیاز تمام بین اجزاء الوقتین حاصل آید قالبیت اولی که بالا مذکور شد و حقیقت محمدی عبارت ازان است علی مظهرها الصلوة و
التسلیمات قالبیت ذات ست مر اتصاف جمیع صفات را کما حکم بعض بلکه قالبیت ذاتست عز سلطانه مر اعتبار علم را که متعلق شود
بجمیع کمالات ذاتی و شیونی که حاصل حقیقت قرآن مجید ست و قالبیت اتصاف کمناسب خانها صفات ست و برزخ ست میان
ذات جل شانه و صفات او حقایق انبیا دیگر ست علی نبینا و علیهم الصلوة و التسلیمات و الثنیات همین قالبیت بملاحظه اعتبارات که
گذشت در اندرونی حقایق متعدده گذشته قالبیتی که حقیقت محمدی ست علیه الصلوة و التحیه گرچه ظلیت دارد اما رنگ صفات با و ممتزج
نگاشته ست و هیچ حایلی درمیان نیامده و حقایق جماعه محمدی المشرب قالبیات ذات ست عز شانه مر اعتبار علم را که متعلق شود بعضی
آن کمالات را و آن قالبیت محمدیه برزخ ست میان ذات جل سلطانه و میان این قالبیات متعدده و حکم آن بعض بواسطه انست که
او را در حضرات قدم گاه ست و بس و نهایت عروج آن خانه تا مکان قالبیت ست لاجرم آنرا بآن سرور نسبت کرده علیه الصلوة و السلام و التحیه
و چون این قالبیت اتصاف هر گز و تقدم نمی شود آن بعض از یر حکم کرده با آنکه حقیقت محمدی همیشه حامل است و الا قالبیت محمدیه را علی مظهرها الصلوة
و التحیه گو مجرد اعتبار ست در ذات جل شانه از ارتفاع از نظر ممکن ست اما که واقع ست و قالبیت اتصاف اگرچه نیز اعتبار ست اما بواسطه
برزخیت رنگ صفات گرفته که در خارج موجود اند بوجود ذی الواو ارتفاع او از مکان برآمده لاجرم حکم میکند بوجود آن حامل لهذا امثال این علوم
که مشار آن جامعیت اصالت و ظلیت ست بسیار و اردمی شوند اکثر آنها در پرچهای کاغذ نوشته میشود مقام ظلیت منشار و قایق علوم
مقام ظلی ست مرتبه فردیت و سطه در وجود معارف دائره اصل امتیاز میان ظل و اصل بی اجتماع این دو دولت میسر نیست لهذا بعضی از مشایخ
قالبیت اولی را که تعین اول میگویند زائد بر ذات پندارند و تجلی ذاتی شهودی قالبیت را هی انگارند و الحق حقیقت و الا مر ما اوضحت و الله
سبحانه یحق الحق و هو یهدی السبیل رساله که بتسوید آن مامور شده بود با تمام آن موفق نمی شود و همان مسوده افتاده اند تا حکمت الهی جل سلطانه
درین توقف چه بوده باشد زیاده گستاخی از ادب دور ست **مکتوب پنجم در سفارش خواجه برهان الدین که یکی**
از مخلصان بود و بابیان بعضی احوال و نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت احقر العباد آنکه
رساله در بیان طریقت حضرت خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم نوشته ارسال داشته ست بنظر مبارک خواهد در آمد منوز مسوده ست
خواجه برهان بسرعت ایشی مذ فرجه بیاض آن نشده تحمل کند بعضی علوم دیگر هم آن ملحق شوند روزی رساله سلسلة الاحرار بنظر اقدس
او ران اثنا بخاطر فاتر رسید که بایخان عرضداشت کنم تا خود چیزی در باب بعضی علوم آن رساله نویسند یا بفقیر امر کنند تا چیزی

دران باب نویسد این خاطر خیلے قوی گشت متصل آن بعضی از علوم این سوده فایض گشتند و فی الجمله معرفت بعضے علوم آن رساله و ضمن آن همین گشت اگر همین مسوده را کلمه آن رساله سازند گنجایش دارد و اگر بعضے علوم مناسب را ازان انتخاب نموده بآن رساله ملحق سازند هم وجهی دارد زیادت جرات از ادب دور است خواجه برهان درین مدت کار خوب کردند و از سیر سیوم که مناسب مقام جذبه است بعضے یافتند خاطر بواسطه مهم مرده معاش صوبه بالوه مشوش وقت میشد در ملازمت رسیده هر چه امر خواهند فرمود مطاع خواهد بود

مکتوب ششم در بیان حصول جذبه و سلوک و تربیت یافتن بهر دو صفت جمال و جلال و بیان فنا و بقا و ما یتعلق بذلک و بیان فوقیه نسبت نقشبندیه نیز بهر یزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکه مرشد علی الاطلاق جل شانه ببرکت توجه عالی بهر دو طریق جذبه و سلوک تربیت فرموده بهر دو صفت جمال و جلال مربی خستند حالا اجمال عین جلال است و جلال عین جمال و بعضے خواجگان در رساله قدسیه این عبارت را از مفهوم صریح خود منحرف ساخته بر مفهوم موهوم خود حمل کرده اند و عبارت محمول بظاهر خود است قابل انحراف و تاویل نیست و علامت این تربیت متحقق شدن است بمحبت ذاتی پیش از تحقق امکان ندارد و محبت ذاتیه علامت فناست و فنا عبارت از نسیان ماسوی است پس تا زمانیکه علوم تمام از حافظه سینه رفته نشود و بجهل مطلق متحقق نشود از فنا بهره ندارد و این حیرت و جهل دائمی است مکان ذوالمکان قلت گاهی حاصل شود و گاهی زایل گردد و غایة ما فی الباب پیش از بقا جهالت محض است و بعد از بقا جهالت و علم باهم جمعند در عین نادانی بشعورند و در عین حیرت بمعلوم کل الیقین است که علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و علمی که پیش از چنین جهالت حاصل شود از حیز اعتبار خارج است با وجود ان اگر علم است در خود است و اگر شهود است هم در خود و اگر معرفت است یا حیرت نیز در خود است تا زمانی که نظر در بیرونست حاصل است اگرچه در خود هم نظر داشته باشد نظر از بیرون بالکل منقطع میباید گردید و حضرت خواجه بزرگ قدس سره میفرمایند که اهل الله بعد از فنا و بقا هر چه می بینند در خود می بینند و هر چه می شنانند در خود می شنانند و حیرت ایشان در وجود خود است از بنجا هم صریحا مفهوم میشود که شهود معرفت و حیرت در نفس است و بس بیرون هیچکدام اینها نیست تا زمانی که یکی ازین ثلثه در بیرون است اگرچه در خود هم دارد از فنا بهره ندارد و فکیف البقا نهایت مرتبه در فنا و بقا اینست و این فنا مطلق است و مطلق فنا عام است و بقا مابازاء فناست لهذا بعضی اهل الله بعد از تحقق بفنا و بقا در بیرون نیز شهود دارند بالنسبة الی غیرزان فوق همه نسبتها است ؎ نه هر که آئینه دارد سکندری داند ؎ نه هر که سر بتراشد قلندری داند ؎ هرگاه از اکابر این سلسله بعد از قرون بسیار یکی یاد دئی و ابا این نسبت مشرف سازند از سلاسل دیگر چه گویند این نسبت حضرت خواجه عبد الخالق

عجزدانی بهت قدس سره و متمم و مکمل انحضرت خواجه خواجهاست اعنی حضرت خواجه بهاؤالدین المعروف بنقشبند قدس سره
و از نظفار ایشان حضرت خواجه علاؤالدین باین دولت مشرف شده بودند ۲ اینکار دولت بهت کنون تا کرا دهند عجب
کاریست اولا هر بلا و مصیبت که واقع میشد باعث سرور و فرحت می شد و هل من مزید میگفت و هر چه از متعه دنیویه کم میشد خوش
می آمد این قسم آرزو میکرد حالا که بعالم اسباب فرود آرزند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد اگر اندک ضرری للحق می شود اول دلیل
نوعی از حزن رو میدهد هر چند بسرعت زائل میشود و هیچ نمی ماند و همچنین اگر دعا میکرد از برای دفع بلا و مصیبت مقصود از و نه دفع آن بود
بلکه امتثال امر دعوتی بود حالا مقصود از دعا رفع بلیه و مصائب است و خوف و حزنیکه زائل شده بودند باز رجوع کردند معلوم شد
که آن از سکر بود در صحو هر چه عوام اناس را هست این راهبت از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا هم که مقصود
از دعا رفع بلا نبود دل را اینمنی خوش می آمد لیکن چون غالب بود بخاطر میگذشت که دعا را نبیا از این قبیل بود که حصول مراد نجواهند
حالا که با نحالت مشرف ساخته حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد که دعاهای انبیا علیهم الصلوات از سر عجز و افتقار
خوف و حزن بود نه بر وجه امتثال امر بعضے امور که رو میدهد بحسب امر گاه گاه بعرض آن امور گستاخی نماید **مکتوب هفتم**
در بیان بعضی از احوال غریبه خود با بعضے استفسارهای ضروری به پیر بزرگوار
خود نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکه مقامیکه فوق محمد بود در روح خود از الطریق عروج در انجا می یافت
و آن مقام بحضرت خواجه بزرگ قدس الله سره الاقدس اختصاص داشت بعد از زمانی بدن عنصری خود را نیز در همان مقام یافت
و دران مدت جهان بتمثل گشت که این عالم تمام از عنصریات و فلکیات تبه فرو رفت و نام و نشان ازان نماند و چون دران
مقام نبودند الا بعضے از اولیا رکبار این زمانکه تمام عالم را به خود در جای و مقامی شریک میبابد حیرت دست میدهد که با وجود بیگانگی
تمام خود را بایشان می بیند الغرض حالتیکه گاه گاه دست میداد که دران خود نمیماند و نه عالم نه در نظر چیزی می آمد نه در علم حالا
آنحالت متمره ست و وجود خلقت عالم از دیده و دانش بر آمده بعد ازان در همان مقام یک کوشک عالی ظاهر شد که زینها
نهاده اند آنجا بر آمد و آن مقام هم در رنگ عالم بتدریج فرو رفت و ساعة فساعة خود را مصاعد می یافت اتفاقا
نماز شکر واجب میگذارد که مقامی بس عالی نمایان شده و اکابر اربعه نقشبند یه قدس الله تعالی اسرارهم دران مقام
و مشایخ دیگر هم مثل سید الطائفه وغیره در انجا بودند و بعضے دیگر از مشایخ بالای آن مقام بیشتر اما قوایم آنرا گرفته
نشسته اند و بعضی بایان علی تفاوت درجاتهم و خود را بسیار دور ازان مقام یافت بلکه مناسبت هم ندید ازین
واقعه اضطراب تمام پیدا شد نزدیک بود که دیوانه شده برآید و از فرط اندوه و غصه قالب تهی کند

چند گاه برین نهج گذشت آخر توجهات علیه حضرت ایشان خود را مناسب این مقام دید اول سر خود را محاذی این مقام فرمود
بتدریج رفت و بالای آن مقام نشست امداد توجه چنان محظوظ شد که این مقام تکمیل تمام است که بعد از تمامی سلوک
با این مقام میرسند مجذوب سلوک تمام ناکرده را ازان مقام بهره مینمودند و نیز دران وقت چنان متحمل کشف و وصول
باین مقام از نتایج آن واقعه بهت که در بلا ذکر حضرت ایشان دیده بود و بعرض رسانیدند که حضرت میفرمایند که
وجهه میفرماید که آمده ام تا ترا علم سموات تعلیم کنم الخ چون بنگ شده بهمین مقام مخصوص حضرت پیر و میان سلسله
خلفاء راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین یافت و الله سبحانه اعلم دیگر چنان ظاهر میشود که اخلاق علیه عشر اعت
می برایند یعنی در رنگ شته از وجودی بهمه دگاهی در رنگ دود دمی آیند و یعنی اوقات متحمل میشود که تمام بهمه اند
و نمی دانند که چنین دیگر باز ظاهر میشود و می برایند تا نیا موزند که توجه از برای دفع بعض امراض شده ایدا مشروط
باین است که اول حضرت حق سبحانه و تعالی متوجه شود که دران توجه هست یا شرط و طینت بخته ظاهر از عبارات اشعات است که از حضرت
خواجه قدس الله تعالی سره الاقدس نقل میکند مفهوم میشود که مینت دین باب هر چه حکم فرمایند با انکه خوش نمی آید توجه کرد
ثالثا العرض میرساند که از تحقق حضور مرطالبان یا ایاز ذکر باید نهش و هر نگاه داشت حضور کردن لازم هست یا نه دیگر کدام
مرتبه حضور هست که دران ذکر نکنند لیکن بعضی هستند که از اول تا آخر ذکر گفته اند و صلا از ذکر مستغنی شده و گاز و دیگ
بهنایت رسانیده اند حقیقت کار چیست هر چه امر فرمایند رابنا سر و چشم اما که حضرت خواجه در فقرات میفرمایند آخر ذکر
امر میکنند که بعضی مقامات هست که بی آن بهمه نمیشوند تعین آن مقامات فرمایند خامسا العرض اقدس میرساند که بعضی
طالبان اظهار طلب تعلیم طریقه میکنند لیکن در خلد احتیاط نمی توانند کرد با وجود بی اهتمامی حضور و بخواستن آن بیا
می کنند و اکرتا کید در لقمه کرده میشود از دست طلب ترک کلی میکنند و بغیاب حکم هست بعضی دیگر هستند که محو و اتصال
باین سلسله شریفه بطریق اراده میخواهند بی آنکه طلب تعلیم ذکر کنند این قسم اتصال هم مجوز هست یا نه و اگر مجوز هست طریق
آن چیست یاد داشت گستاخی بی ادبی تمام هست مکتوب ششم در بیان حوالیکه به بقاء سوء تعلق دارد به پیر بزرگوار خود
نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان احمد انکه ازان زمانکه بصحبت آورده اند و بقا بخشیده اند علوم غریبه و معارف نادره
غیر متعارفه بتواتر و توالی خالص و وارد انذ اکثر آنها به بیان مرقوم و مصطلح متداول شان موافقت ندارند هر چه از اول
وصلت وجود و تولد بر آن گفته اند و را اوائل آن حال مشرف ساخته اند و شهود و حدت در کثرت میرسد از انمقام
بدرجات بالا روند و انواع علوم دین متین افاده فرموده اند تا مصداق آن مقامات و معارف از کلام قوم صریح

یافته نمی شود اشارت و رموز اجمالیه در کلام شریف بعضی از بزرگان اینهاست لیکن گواه عدل بصحت آنها موافقت ظاهر شرع
و اجماع علماء اهل سنت است در هیچ چیزی مخالفت بظاهر شریعت عزیز ندارند و هیچ موافقت بحکما و اصول معتزله آنها
ندارند بلکه از علماء اسلام جمعی که مخالفت کرده اند با اصول آنها نیز موافق نیست استماع بالفعل منکشف شده
است پیش از فعل قدرتی ندارد قدرت بمقارنه فعل می بخشند و تکلیف بر سلامت استاد و عضا میدانند کما قرره علماء اهل السنة
و در مقام خود ابرقدم حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس یاد ایشان در میان بوده اند و حضرت
خواجه علاء الدین غجدوانی قدس سره از مقام نصیبی هست و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله تعالی
سره الاقدس و از مشائخ ما قدوه حضرت خواجه معروف کرخی و امام داود طائی حسن بصری و حبیب عجمی قدس الله تعالی
اسرارهم الی آخره حاصل شد بکمال بعد و بیگانگی است کار از معالجه گذشته تا زمانی که محبت دل بوده اند سعی و اهتمام گماشتیم رفع
آنها داشت اکنون بزرگی او حجاب اوست فلا طبیب لها و لا راقی لمن مال بیگانگی و بی مناسبتی او صل و اتصال تمام نهاده
اند سیهات سیهات هما بیت یوسف زلیخا موافق حالست بیت دراگندہ دوف این آوازہ از دوست هر کرو
بروست دوف کو بان بود پوست ، شهود کجا است و شاهد کیست و مشهود چیست خلق را روی کی نماید مالله آب
و رب الارباب خود را بنده مخلوق غیر قادر میداند و همچنین تمام عالم را و خالق و قادر حق را عز و جل میداند غیر این هیچ
نسبة اثبات نمی کند غیبت و مرائیت خود کجا در آئینه در آید و علماء ظاهر اهل سنة هر چند در بعضی اعمال عصر ما اما جما
و مستی عقائد اینها در ذات و صفات آنقدر نورانیت دارد کالآن تقصیر جنب آن مضمحل و ناچیز در نظر می در آید و
بعضی متصوفه تا وجود ریاضات و مجاهدات چون در ذات و صفات آنقدر درستی عقیده ندارند آنچنان در اینها یافته نمی شود و محبت
علماء و طلبه علوم بسیار پیدا شده روشن ایشان خوش شیء آید آرزو دارد که در جرگه اینها باشد و تلویح را از مقدمات اربعه
بطالب علمی مباحثه میکنند و هدایه را فقه نیز کو میشود و در معیت و احاطه علمی علماء شریک و همچنین حق سبحانه و تعالی عین عالم میداند
و نه متصل عالم و نه منفصل و نه با عالم و نه جدا از عالم و نه محیط و نه سازی در ذوات و صفات و افعال مخلوق او میدانند نه آنکه صفات
اینها صفات اوست و افعال اینها افعال او بلکه در افعال مؤثر قدرت او را میدانند قدرت مخلوقات را تاثیری نمی داند
کما هو مذهب العلماء المتکلمین و همچنین صفات سبعه را موجود میدانند و حق سبحانه و تعالی را مرید میدانند و قدرت را بمعنی صحت
فعل و ترک بمعین تصور نمایند بمعنی ان یشاء فعل و ان لم یشاء لم یفعل که نه طبیعی و نه مجانی متنع باشد کما قال الحکماء و بعض
الصوفیه نیز اگر این معنی با بجا می کشند موافق اصول حکماست و مسئله قضا و قدر را بطور علما میدانند فلما لک

ان تصرف فی ملکه کیف یشاء و قابلیت و استعداد را هیچ دخل نبود بلکه بایجاب کند و هو سبحانه فعال لما یرید علی هذا القیاس چون عرض حال از جملهٔ ضروریات است بنابران بجرات آن گستاخی نموده بنده باید که حد خود داند مکتوب نهم در بیان احوال که بمقام ورود آمدن مناسبت دارند نیز به پیرزگوار خود نوشته اند عرضداشت مدبر سیاه روسقط بد خو مغرور وقت وحال مفتون وصل وجمال کارش همه ناوان برداری مولی است وعملش همه ترک غرامت و اولی است نظرگاه خلق آراسته و منظر حق تعالی و تقدس خراب ساخته همتش مقصور بظاهر آرایی است باطنش از زین دگدر همواره بر سوای است قال او منافی حال اوست وحال او مبنی بر خیال او از حجاب و خیال چه آید آن قال و حال چه بکشاید ادبار و خسارت نقد وقت است عداوت و ضلالت بر کف دست مبدل افساد و شریرست شعار ظلم و معصیت بالجمله عیوب مجموعه است و ذنوب مجتمعه خیرات او لایق بعین رد و حسنات او شایان لعن و طرد رب قاری القرآن والقرآن یلعنه در حق او گواه عدل است و کم من صائم لیس له من صیامه الا الظمأ والجوع در شان او شاهد صدق قویل لما کان هذا حاله و منزله و محاله و در رجه استغفاره و ذنب کسائر الذنوب بل اشد و توبه معصیته کسائر المعاصی بل اقبح کما لا یخفی القبیح قبیح بمصداق این سخن است ؎ از گندم جو جو گندم نروید + مرض او ذاتی است علاج نمی پزیرد و دای او اصلی است قبول دوا نمی کند ما بالذات لا ینفک عن الذات ؎ سیاهی از حبشی کی رود کز خود زنگ است ، چه توان کرد و ما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون آری نیر محض نیر محض می باید تا حقیقت خیر بظهور آید و بضد باتبین الاشیا ضد و کمال مهیا بود شر و نقص در میان است حسن و جمال را آینه و کاست و آینه نمی باشد مگر در مقابل بس لا جرم خیر را شر و کمال را نقص آمینه آمد پس هر چه نقص و شرارت بیشتر نماید خیر و کمال زیادتر عجائب کار روبار است این قسم معنی مدح پیدا کرد در ین شرارت و نقصان محل خیر و کمال گشت بس لا جرم مقام محبوبیت فوق جمیع مقامات باشد چه انه معنی در مقام عبدیة اتم و اکمل است محبوبان را بانیمقام شرف می سازند محبان بدو شهود مستلذ اند لذاذ در بندگی و انس آن مخصوص بمحبوبانست انس محبان مشاهده محبوبست و انس محبوبان به بندگی محبوب درین انس ایشان را باین دولت میرسانند و باین نعمت سرفراز میسازند شاهسوار یگانه ازین میدان آن سرور دنیا و دین و سید اولین و آخرین حبیب رب العالمین است علیه من الصلوة اتمها و من التحیات اکملها و کسی را که بحض فضل خواهند که بایند دولت رسانند او را بکمال متابعت آنسرور علیه الصلوة والسلام مستحق میسازند و آن را بان بندروه علیا می برند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم امید از

کمال بشر و نقص علم نوعی ست به آن نه انکه شرارت و نقص متصف شود صاحب این علم متخلق باخلاق الله ست تعالی شانه و تقدس این علم هم از جمله ثمرات آن تخلق ست شرارت و نقص را در انموطن چه مجال خرانکه بیان متعلق این علم بوسطه شهود تمام بحیر محض ست که در جنب آن همه شر هیچ نماید این بعد از فرو آمدن نفس معلمه ست بمقام خود لهذا این قوم خود را بر زمین نزنند و کارش تا باین انجام رسد از کمال الهی خود جل شانه بی نصیب ست خلیف که خود را عین مولی و ندو صفات خود را صفات او انکار و تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و این الحاد در سها و صفات ست ارباب این در زمره و ذر و الذین یلحدون فی اسمائه دخل اند نه انکه هر که جذبه او بر سلوک او مقدم ست از همچو بین ست لیکن تقدیم جذبه بشرطست در محبوبیت آری در هر جذبه نحوی از معنی محبوبیت حاصل ست که جذب بی آن نمیشود و آن معنی او عوارض پیدا شده ست ذاتی نیست یعنی ذاتی غیر معلل ست نسبی من الاشیا چنانکه هر منتهی را آخر جذبه پیدا ست او داخل زمره همان ست بوسطه عارض یعنی محبوبیت پیدا شده ست و هو الکافی فیه و آن عارض کتبه و تصنیه ست و در بعضی تبدیان بتباع الرسول و لو بالجمله باعث حصول آن بمعنی فی الجمله نیست بلکه در منتهی هم اتباع ست و لیکن در محبوبان انهمه آن معنی ذاتی فضلی نیز وابسته باتباع آن سرور ست علیه الصلوة والسلام و التحیه بلکه گوییم آن معنی ذاتی هم بوسطه مناسبت ذریته ان حضرت ست علیه الصلوة والسلام یعنی که رابطه ست مناسب بهیکه ربط آن حضرت ست علیه الصلوة والسلام و التحیه واقع شده ست در حق این خصوصیت و از انجا این سعادت اکتسابی دست داده است والله سبحانه اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب و الله یحق الحق و هو یهدی السبیل مکتوب دهم در حصول قرب بعد فرق و وصل بعبارتی غیر متعارفه بعضی علوم مناسب آنست تیر بپرتاب گوار خود نوشته اند عرضه داشت همت آنکه مدتی ست که احوال خدمه آن عتبه علیه اطلاع ندارد و نگرانست ؎ عجبی نیست اگر بنده شود جان عزیز * چون ز جان یار جدا مانده بیامی برسد * میدانند که شایان دولت خصوصیتست * این بسکه رسد دور بانگ جرسم * هجاب کاه راهاست نهایت بعدی تو بنا میشود و غایت فراق را وصل گفته اند گویا فی الحقیقه در ضمن این اشارت بنفی قرب و وصال کرده اند شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها * قلل الجبال و دونهن خیوف * پس زن ابدی و فکر دائمی لاجرم دامنگیر مراد و امانیست خالی الامر بارادهٔ مرید نمیباشد و محبوب را بمحبت محب می باید کشت آن سرور دین و دنیا علیه من الصلوات اکملها و من التحیات فضلها با وجود مقام مرادیت و محبوبیت انچنین آمده و مریدین کشت لاجرم از حال او چنین خبر داده اند که کان رسول الله صلے الله علیه وسلم متواصل الحزن دائم الفکر و السبب فرموده علیه الصلوة والسلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت معناش بمحبت

توهند کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قصه با پایانی ندارد و قصه العشق لا انفصام لها حاصل عرضه داشت
شیخ الجنس بخوشی انجذاب محبت دارد باید هم چند کلمه بجاوان ایشان فویسانیده الغرض که شوق ملازمت ظاهر ساخت متوجه
انجذاب و گشته بست اول یعنی ارادتا ظاهر ساخت چون دران باب این حقیر قاعده مفهوم کرد بجز دعا قات یعنی شده چند
کلمه نویسانید زیاده گستاخی ازادب دور بست مکتوب یازدهم در بیان یعنی کشوف و حصول مقام دیدان قصور خود و متهم
داشتن خود باد جمیع اعمال و اقوال و ظهور سته کلام شیخ ابو سعید ابو الخیر که گفته بست عین نمی ماند اثر کجا ماند و بیان احوال یعنی
یاران به پیوند گوا چنین نوشته اند عرضه داشت کمترین بندگان احقر آنکه مقابیکه سابقا خود را دران دیده بود چون حسب الامر
العالی باز ملاحظه نمود عجب خلفاء ثلثه رضوان الله تعالی علیهم در آن مقام در نظر آمدند اما چون مقام استقرار در انجا نداشت در
دفعه اولی بنظر در آمدند چنانکه از ائمه اهل البیت غیر از ائمه اربعین و امام زین العابدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین در هیچ مقام استقرار
و ثبات ندارد لیکن عبوری دران واقع شده بست بدقت نظر میتوان یافت و انکه اول خود را در آن مقام نامناسبت پیدا ساخته
دو نوع بست یکی آنکه بواسطه عدم ظهور طریقی از طرق طاری میشود و چون بی مناسبتی با خود نمی داند بی مناسبتی بطرف میشود دیگر
بی مناسبتی مطلق بست که هیچ وجه قابل زوال نیست و ابهای که موصل آن مقام اند دو اند که ثالث ندارند یعنی در نظر وی
آن دو طریق دیگر ظاهر نمیشود یکی دیدن نقص و قصور بست در نیات خود را تهم داشتن بست در خیرات با قوت جذب دیگر
صحبت شیخ کامل مجذوبی سالک تهم کرده حق سبحانه و تعالی بلطفیل عنایت حضرت ایشان طریق اول را بقدر استعداد عنایت
فرموده بست هیچ عملی از اعمال خیر او توقع نمی آید مگر آنکه خود را دران عمل متهم میدارد بلکه تا زمانه که بوجوه تهمت نهند بقرار و بی آرام
میباشد زیرا خود چنان میداند که هیچ عملی ازوی صادر نمیشود که قابل کتابت باشد و میداند که صحیفه عین اعمال خیر
خالی بست و کتبه ان سطل و بیکار خود و شایان تحضرت جل و علا کی بوده باشد و هر که در عالم بست حتی که کافر فرنگ و ملحد زندیق
از خود بوجوه بهتر میداند و بدترین همه را خود می انگارد و وجه جذبه هر چند تمامی میرساند الا تمام شده بود اما بعضی از لوازم و
توابع آن مانده بود زیرا که در ضمن فنا بیکه در مرکز مقام سیر فی الله واقع شده بود تمام شده بود حوال آن فنا در عرضه داشت سابق
بتفصیل نوشته بست و میباید که حضرت خواجه احرار که نهایت این کار را قائل گفته اند همان فنا بوده باشد که بعد از تجلی ذات و تحقق
سیر فی الله متحقق شده و فنا را ارادتا هم از همان شعب همان خدمت ست هیچکس را تا نکرده و اوقا بینست ره در بارگاه
کبریا ۔ و تا مناسبان این مقام هم که در طائفه اند در نظر اند جماعه متوجه آن مقام اند چه این طریق موصل آن مقام نمیشود
آن مقام غایت قصوی طریق مومه اویسی و موصل آن مقام نمیشود ظاهر میشود و مقامات همان طریق بنا چون آنها حضرت

ایشان مامور بود امتثالا للامر در بعضی امور جزئیات و گستاخی نمود والا من همان اول بار بدیه که هستم هستم ثانیاً معروض انگه
در اثنای ملاحظه آنمقام مرة ثانیه مقامات دیگر بعضها فوق بعض ظاهر شدند بعد از توجه به نیاز و شکستگی چون بمقام فوق آن
مقام سابق رسیده شد معلوم شد که این مقام حضرت ذی النورین است و خلفای دیگر را هم در آنمقام عبوری واقع شده است و این
مقام در این مقام هم مقام تکمیل و ارشاد است و همچنین در مقام فوق هم که اکنون مذکور میشود و بالای آنمقام مقام دیگر بنظر آمد
چون بآنمقام رسیده شد معلوم گشت که آنمقام حضرت فاروق است و خلفای دیگر را هم در آنجا عبوری واقع شده است و فوق
آنمقام مقام حضرت صدیق اکبر ظاهر شد رضی الله تعالی عنهم اجمعین بآنمقام نیز رسیده شد و از مشایخ حضرت خواجه نقشبند قدس
الله سره الاقدس را در هر مقامی با خود همراهی یافت و خلفای دیگر را هم در آنمقام عبوری واقع شده است تفاوت نیست
الا در عبور و مقام و مرور و ثبات و بالای آنمقام هیچ مقامی مفهوم نمی شود الا مقام حضرت رسالت خاتمت علیه من الصلوة
انتهاء من التحیات اکملها و محاذی مقام حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه نقاب دیگر نورانی بس شگرف که هرگز مثل آن
در نظر نیامده بود ظاهر شد و اندکی از آنمقام ارتفاع داشت چنانکه صفحه را از روی زمین بلند می سازند و معلوم شد که آنمقام
مقام محبوبیت است و آنمقام رنگین و منقش بود خود را هم بانعکاس آنمقام رنگین و منقش یافت بعد از آن جهان کیفیت خود را
لطیف یافت و در رنگ هوا یا قطعه ابر در آفاق منتشر دید و بعضی اطراف را دا گرفت و حضرت خواجه بزرگ در مقام صدیقی
رضی الله تعالی عنهما خود را در مقام محاذی آن می یابد کیفیتی معروضه داشت دیگر ترک اشتغال بانعمل مرتکم نمی یابد کیف وحال
انگه عالم گرداب ضلالت غرق میشود و کسی در خود قوت بازو دن از آن گرداب یا بر جگونه خود را معاف دارد هر چند
کار دیگر در پیش داشته باشد اشتغال باین عمل ضروریست و مرضی است الا بشرط انکار بعضی مساویس و هواجس که در اثنای
انعمل رو دهند استغفار لازم باید داشت بهمین شرط داخل صلا میشود و بی ملاحظه این شرط داخل رضا نمی شود و در تتمه
می ایستد ما در یاد حضرت خواجه نقشبند و حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس الله تعالی اسرارهما بی آنکه این شرط را ملاحظه
کرده شود مرضی است و عمل این کهتر الحال بملاحظه آن شرط گاهی داخل است و گاهی در تتمه می ایستد دیگر در نفحات دستخوان
حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر مذکور است که عین نماند اثر کجا ماند لا یبقی و لا یذر این سخن در اول نظر مشکل نمود که حضرت شیخ علی الدین
و تا بجهان ایشان بر نیند که زوال عین که معلومیت از معلومات الله سبحانه می است والا انقلب العلم جهلا و چون عین
زائل نشود اثر کجا رود و به همین طور در ذهن این سخن متمکن شده بود سخن حضرت ابوسعید هیچ حل نمی شد بعد از توجه تام
حق سبحانه و تعالی این سخن را منکشف ساخت و محقق گشت که عین بی نماند اثر در خود نیز همین معنی را یافت و هیچ مشکل ما

ومقام این معرفت نیز در نظر آمد بس عالیست فوق مقامی که حضرت شیخ ومتابعان ایشان فرمودند این دو سمت با یکدیگر
هیچ منازعت وجنگ ندارند یکی از جای هست ودیگری از جای دیگر بتفصیل عرض داشتن موجب تطویل ومال هست والیضا انچه
حضرت شیخ از دوام انحدیث فرموده اند نیز ظاهر گشت که حدیث عبارت از انچه چیزی بود ودوام آن چه بود در خود نیز انحدیث دائمی
یافت اگرچه از نوادر ست ودیگر کتاب اصلا خوشی آید مگر آنکه ذکر اقدام عالیه کابر که در مقامات واقع شده اند جائی ثبت کرده باشند
خوشی آید که انیقسم چیزی دیده شود واحوال مشائخ متقدمین بیشتر مزعوم ست اکثر کتب حقایق ومعارف علی الخصوص نفحات توحید تفرقات
مراتب را نمی تواند مطالعه کرد خود را درین باب بحضرت شیخ علاء الدوله السیار منسوب یابد ودر ذوق وحال درین سلسله شیخ منشالیه
متفق هست اما علم سابق تا بانکار وشدت آمدن نمی دهد دیگر چندین مرتبه برای دفع بعضی امراض توجه کرده شد واثر آن ظاهر گشت
واحوال بعضی موتی که از عالم برزخیت ظاهر شده بودند نیز برای رفع آلام وشدائد آنها توجه کرده شد اما حالا قدرت بر توجه نمانده
است که در هیچ چیز خود را مجبور نمی توانم ساخت بعضی شدائد از مردم بر تقدیر گرفتند وستمها نمودند وجمع کثیر از متعلقان انجناب
را تباخ ویران ساختند وجلاوطن نمودند اصلا بخاطر غبار وکلفت راه نیافت چه جائکه به خاطر گردد بعضی از یاران که از مقام
جذبه شهود ومعرفت پیدا کرده اند وتا غایة قدمی در منازل سلوک نهاده اند شمه از احوال انها معروض میدارد امید ست که حق
سبحانه وتعالی بعد از تمام جذبه بدولت سلوک مشرف گرداند شیخ نور در همان مقام بندست نقطه فوق که در مقام جذبه است
نرسیده ودر حرکات وسکنات آثار رسیده وقبل از فهمیدن خواست کار او در توقف می افتد هم چنین اکثر یاران بواسطه عدم معرفت
آداب کار انها در توقف افتاده ودر نیاب حیرانست که ازین طرف هیچ ارادهٔ توقف نیست بلکه ارادهٔ ترقی انها ست خواست
در کار کثت واقع می شود والا راه توسط مولانا معمور بنقطهٔ پایان فرو رفته ست وکار جذبه را بانجام رسانیده وبرتبه
آنمقام رسیده وفوق من وجه نهایت رسانیده اول صفات را بلکه نوری که صفات بآن قائم اند از خود جدا دیده
وخود را شیخ فانی یافته بعد از آن صفات را از ذات جدا دیده وباین دیدار حدیث مقام جذبه رسیده حالا عالم وخود را جنان
گم ساخته ست که نه باحاطه قائل ست ونه بمعیت وچنان با بطن مبطون متوجه ست که غیر از حیرت وناداني حاصل ندارد
وسید شاه حسین هم نزدیک بنقطهٔ پایان از مقام جذبه رسیده ست وبسرشش بنقطه رسیده ست وهمچنین صفات را از ذات جدا
دیده لیکن ذات احد را در همه جا می یابد واز ظاهر محظوظ ست وهمچنین میان جعفر هم نزدیک بنقطهٔ پایان رسیده است از علی الشرق
وولوله ظاهر می شود قریب شاه حسین ست ودر یاران دگر هم تفاوت ظاهر شده ومیان شیخ حسن وشیخ عیسی وشیخ کمال از جذبه
بنقطهٔ فوق رسیده اند وشیخ کمال نیز متوجه نزول ست وشیخ ناگوری در رتبه نقطهٔ فوق است اما خیلی نمانده در پیش دارد واز

یاران اینجای تا اکنون حال نیست یا نه کس بلکه ده کس نه نقطه فوق آمده اند یعنی اصل نقطه شده و رو به زوال دارند و بعضی دیگر قریب اند بعضی بوسه میان شیخ مرسل خود را که میابد و صفات بد از اصل می بیند و مطلق او را همه جا میابد و شیاطین در رنگ های بے اعتبار میداند بلکه هیچ نمیابد در پنجاب مولانا امهر و چنان ظاهر میشود که اجازت تعلیم او مردم را از جمله مرضیات ست اما اجازتکه مناسب حال به ست هر چند بعضی امور مانده اند که او را استفاده میباید کرد لیکن در فرقش مدت کرده تو قف نمود بحضور اقدس میرسد هر چه صلاح کار خواهد فرمود و هیچ در علم کمینه آمد عرض نداشت و بحکم عند کم خوبه شیاد الدین محمد چند روز اینجا بود فی الجمله حضور و جمعیت پیدا کرده بود در آخر الامر از قلت اسباب حیثیت نتوانست خود را جمع ساخت متوجه لشکر شد و بما مے لالنا شیر محمد هم متوجه ملازمت ست فی الجمله حضور و جمعیت دارد بوسیله بعضی موانع چندانی ترقی نکرد زیاده کتاحی ست ۵ بنده باید که حد خود داند بعد از تحریر عرضداشت کیفیتی رو داد و حالی پیش آمد که در تحریر گنجایش بیان آن نیست و در بخافای ارادت متحقق گشت همچنانکه سابقا متعلق ارادت بمرادات برطرف شده بود لیکن اصل ارادت مانده بود چنانچه در عرضداشت معروض شده بود الحال ارادت هم از بیخ برآمد و میفرمایند لا مراد و لا ارادة و صورت این خانه در نظر آید و بعضی علوم که مناسب بمقام بوده فایض گشتند چون در تحریر آن علوم بوسط وقت و عمومیت تعسر بود لاجرم عنان قلم را از تحریر آن معلوم کردانیده و در وقت تحقق این مقام افاضه علوم یک نظر خاص و ماورا و وحدت پیدا شده بهست هر چند مقدر ست که ورا و ورا و وحدت نظر سے نیست بلکه هیچ نسبتی نیست الا انچه میابد معروض میدارد نا زمانی که یقین نه بوست بر نوشتن جرات نمیرود و صورت آن مقام ورا و ورا و وحدت چنان می بیند که آنرا ورا سے دهلی ست و هیچ شبه دران راه نمی یابد هر چند در نظر نه وحدت ست نه ورای آن و نه هیچ مقامے که لعمر الله حقیقة ندانند یا حق را ورا سے آن دانند حیرت و جهل بهمان صرافت ست و این دید هیچ تفاوت نشده نمیدانم چه عرض نمایم همه تناقض ست تناقض در کفت نمی آید و حال بے شبه متحقق ست استغفر الله و اتوب الی الله سبحانه اکره الله قولا و فعلا خاطر او ناظر او ایضا این زمان چنان معلوم گشت که سابقا انچه از فقاسے صفات میدانستم نے بحقیقة فنای حضرت ست صفات و ما به الامتیاز آنها بود که در ضمن وحدت مندرج شده بود و ندد حضرت ذات کشته بود بنا بر الحال اصل صفات و لو کانت علے سبیل الاندراج و الالغاء راجع نیز بر طرف شده و قوانین احدیت هیچ چیز از کلا کشته و چیزی که از مرتبه علم حلی یا تفصیلے حاصل بوده بود نیز از مقام نظر مغاجر آمده کان الله و لم یکن معه شیء و هو الان علی ما کان این زمان مطابق حال گشته

گشته رسایقا علم بمضمون این حدیث نبود نه حال امید میدارد که بر صحت و سقم تنبه خواهند ساخت دیگر چنان مینماید
که مولانای قاسم علی را از مقام تکمیل نصیبی هست همچنین سایر یاران اینجای را نیز از آن مقام نصیبی معلوم می شود والله سبحانه
اعلم بحقیقة الحال **مکتوب دوازدهم** در بیان حصول مقام فنا و بقا و حصول ظهور وجه خاص هر شیئ
و حقیقت سیر فی الله و تجلی ذاتی برقی و جز آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان
احمد بنده عرض میرساند از تفصیلات خود عرض نماید ماشاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم علومے که تعلق بمقام فنا فی الله و البقا دارد آن را شته حق سبحانه به عنایت خود
منکشف ساخت و هم چنین معلوم کرد که وجه خاص هر شئ هیئت و سیر فی الله یعنی است و تجلی ذاتی
برقی چه می باشد و محمدی المشرب کیست و اشال آن در هر مقامی لوازم و ضروریات آن را می نمایند و می گویند
و کم چیزی مانده باشد که اولیاء الله آن را نشان داده اند راه فروگزارند و ننمایند قبل من قبل بلا علة همچنانکه
ذوات اشیاء مجهول هستند اصل قابلیات و استعدادات را نیز مجهول و مصنوع هستند و سبحانه محکوم قابلیات
نیست و نشاید که چیزی بری حاکم باشد زیاده گستاخی نه نمود ۵ بنده باید که حد خود داند **مکتوب سیزدهم**
در بیان بی نهایتی راه و مطابقت علوم حقیقت با علوم شریعت نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت
کمترین بندگان احمد معروض میگرداند که هزار آه از بی نهایتی این راه سیر باین سرعت و ارادات و عنایات باین
کثرت از نیجاست که مشایخ عظام فرموده اند سیر الی الله پنجاه هزار سال راه است تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان
مقداره خمسین الف سنة مگر ایامی را که استثنا داشته اند چون کار بیاس رسید و امید انقطاع گشت هوالذی
ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و نیز بشارت حاصل شد چند روز هست که سیر در اشیاء واقع شده است و دم
بدم سرعت بازدیاد می کند و در کار ایشان کرده شده است اما هنوز خود را قابل آن مقام نمی یابد
لیکن از ابرام مردم بواسطه مروت و حیا چیزی می گوید و در مسئله توحید که سابقا متوقف بود چنانکه مکرر
بعرض رسانیده بود و افعال و صفات را باصل سپرد و چون حقیقت کار معلوم گشت از توقف برآمد و نکته
همه را دست الجرف یافت و کمال را در آن نپنداشت و گفته همه اوست و افعال و صفات اسم بر نگ دیگر معلوم کرد
و همه را یکی نموده فوق گزاشت و در ریشه به کلی بر طرف شد تمام کشفیات مطابق ظاهر شریعت بلکه مؤید
و سر موی ظاهر شریعت مخالفت ندید و آنچه بعضی صوفیه مخالف ظاهر شریعت کشفها را بیان می کنند

یا از جهلست یا از عمل از ظاهر شریعت مخالفتیست و بتوسط راه مخالفت در نظر می آید و محتاج بتوجیه و جمع میشود و
اما منتهی حقیقی موافق ظاهر شریعت باطن را بیابد در میان علماء بزرگوار ان همین قدر تفاوت ست که علماء سفلا آلاد علماء
میدانند و ایشان کشفاً و ذوقاً می یابند وی دلیل علی صحة حالهم اول من هذه المطابقة یضیق صدری و لا ینطلق لسانی
لقد وقعت ست نمی دانم چه عرض نمایم توفیق بر تسویه بعض احوال ندارد و در عرصه دشت ها هم گنجایش تحریر نیست شاید
حکمت درین بوده باشد این محروم مهجور را از توجه غریب پروری محروم ندارند و در راه نگذارند این سخن را
چون تو مبدأ بوده و بگردون کرد تو اش افزوده و بنیادت کستاخی ننمود ع بنده باید که حد خود داند مکتوب
چهارم و هم در بیان اصول قایمه که در اثنار راه رو داده بود و بیان احوال بعضی مسترشدان تیز بپر بزرگوار خود
نوشته از عرصه دشت کنرین بندگان همانکه تجلیاتی که در مراتب آکوان ظاهر شده بودند باره ازان در عرصه دشت
سابق معروضه شده بود بعد ازان مرتبه وجوب جامع صفات کلیه ست ظاهر شد و بصورت زن غیر جمیله اسود اللون متشکل
گشت و بعد ازان مرتبه احدیت بصورت مرد دراز بالا که دیوار باریک پهن ایستاده ست متجلی گشت و این هر دو
تجلی بعنوان مقابله ظاهر شدند بخلاف تجلیات سابق که نه باین عنوان بودند و در همین اثنا آواز دهی موت
پیدا شد و چنان در نظر آمد که من گویا شخصم ام بر کنار دریای محیط ایستاده هم با اراده آنکه خود را در دریا اندازد از
عقب او ریسمانی مضبوط کرده اند که نتواند بدریا درون رفت و آن ریسمان عبارت از تعلقات ببدن عنصری
خود میدانستم و آرزو میکردم که این ریسمان گسسته شود و ایضاً کیفیتی خاص رو داد که در آن وقت بطریق ذوق دریافت
که در ارسیج بایستی غیر از حق سبحانه نمانده ست بعد ازان صفات کلیه وجوبیه که باعتبار محال و مظاهر خصوصیات
پیدا کرده بودند در نظر آمدند پس ازان خصوصیات تمام از انها فرو ریختند و باقی نماندند الا بعنوان الکلیة الوجودیة
و صورت تحلیل انها از خصوصیات نیز در نظر در آمد و میدند معلوم گشت که اکنون حقیقة صفات را
باصل ذاتی و پیش از تحلیل از خصوصیات جهل دادن سخت دشوار است مگر انکه بطریق تجوز باشد کما هو
حال ارباب التجلی الصوری و فنای حقیقی این زمان متحقق گشت بعد از تحقق این حالت صفاتی که در
خود و در غیر خود بودند بیک نهج یافت و هنوز از جمال بساط درین وقت از بعضی دقایق انواع
شرک خفی خلاصی میسر نشد و هیچ نه عرش ماند و نه فرش نه زمان و نه مکان نه جهات نه
حدود و اگر فرضاً سالب افکر کنم هرگز در علم نیاید که یک ذره از عالم مخلوق گشته

لعمر

ست بعد ازان لیکن خود در نظر آمد و وجه خاص خود نیز و لیکن در رنگ جامه بود کهنه پاره پاره شده که شخصی پوشیده
باشد و آن شخص را وجه خاص دانستم اما بعنوان حقانیه متصور نگشت بعد ازان بالای آن شخص متصل پوست بقیت
در نظر آمد و خود را عین آن پوست یافتم و این همه تعین را از خود بیگانه دیدم و نوری که دران پوست بود در نظر
آمد بعد از ساعتی آن نور از نظر غایب گشت و این پوست و جامه نیز از نظر مرتفع گشتند و همان جهالت سابق
ماند تعبیر این صورت و قصه مذکوره آنچه در علم آمد بعرض میرساند که تا صحت و سقم او معلوم شود و آن آنست که این
صورة مذکور عین ثابته ست که لابد فرض عین الوجوب والامکان که هر طرف آواز یکدیگر جدا گشته اند و بکمال فرق
متحقق شده اند و آن پوست که در میان آن جامه کهنه و آن نور واقع شده ست برزخیت بین الوجود والعدم
و خود را که در خرآن پوست یافتم اشارت ست بوصول ببرزخیت موسا بقا در و قایع نیز خود را برزخ بین الوجود
والعدم می یافتم اما ظاهر ان بالنسبة افاق بود این نظر بنفس ست و یکفرق دیگر هم در الوقت ظاهر شده بود
اما در وقت نوشتن فراموش گشت هذا انچه دایم حاصل ست حیرت و نکارت ست و گاه گاه همین طور شعشعه
پیدا میشود و بر طرف میکرد د و معرفت آن می ماند و در تغیر بعضی وقایع در می ماند و اگر چیزی در علم می آید بدان
اعتماد نمی کند بهمان تقریب در عرض شتابی مینماید باشد که با علام حضرت ایشان یقین تامی پیدا
شود امیدوار ست توجهات علیه از گفتاری تعلقات دعویه نجات میسر شود و الا کار بسیار مشکل ست

ببینایات حق و خاصان حق ۞ کرا ملک باشد سیاهتش ورق ۞ شیخ طه پسر شیخ عبد الله نیازی که از مشاهیر
مشایخ سرهند ست و خدام حاجی عبد العزیز به تفصیل با ایشان آشنا اند فقیر بسی و نیازمندی بعرض رسانیده
ست و او را دعوی انابت باین طریقه علیه بخریقه پیدا شده ست و بصدق و نیاز بلتجی شده ست آنچه ازش
گفته ام که بکنه ظاهر امنابته دارد و یارانی که اینجا تعلیم ذکر کرفته اند اکثر بطریق رابطه مشغول اند بعضی از آنها
در وقتها تصور رابطه کرفته همراه می آیند و بعضی پیش ازآمدن از وطن رابطه داشتند و اولا به حضور و استغراق
میرسند بعضی از انها صفات هم جمل میدهند و بعضی نه لا بحکس براه توحید و انوار و کشوف نمیرود و ملا قاسم علی
و ملا مودود و محمد و عبد المومن ظاهر ا بنقطه فوق رسیده اند از مقام جنبه اما ملا قاسم علی رو بنزول دارد و آن دو
معلوم نیست که فرود آیند و شیخ نور هم نزدیک بنقطه ست اما سید الحسن هم نزدیک بنقطه ست اما که قلیله در میانست ملا عبد
الباقی حضوری استغراقی دارد و او هم ست و نیز میکوید که مطلق منزه از جمیع اشیا و صفات تنزیه می بیند و فعال الهم از وقتیکه بیند هم دولت

ایشانست که بطا ایشان دستگیران فائض میشود و این کمینه را و افاضه آن هیچ نصیبی نیست ۵ من همان
احمد پارینه که هستم هستم، روزی فرموده بودند در میان واقعه از وقایع که اگر شمه محبوبیت در وی بود توقف بسیار
در وصول به مقصد واقع می شد و محبوبیت او را نسبت به عنایت خود هم بیان فرموده بودند از آن جمله امیدواری
تمام است و این جرأت و گستاخی از آنست مکتوب پانزدهم در بیان احوالی که مناسبات هبوط و نزول است
با بعضی اسرار مکنونه نیز به پیشگاه خود نوشته اند عرضداشت کما حقه زیارت و لمعات فائقه مقبل به بعضی آنچه در تمنا او را
میسر خود را می یافت بعد از آن کار او با نجا انجامید اگر چه محبت او را می یافت اکنون او را اگر محبوب را می یابد
با وجود گم کردن جویای او نیست با تحقق فقدان خواهان او نه از روی علم حاضر و واجد و مقبل است و از روی ذوق
غایب و فاقد و معرض ظاهرش بقاست و باطنش فناد و عین بقا فانی است لیکن فنا علی است و بقا ذوقی
کار و بارش هبوط و نزول قرار یافته و از صعود و عروج باز مانده همانا که او را از قلب به مقلب قلب برده بودند اکنون
باز از مقلب قلب به مقام قلب فرود آورده اند با وجود تخلص روح از نفس و خروج نفس بعد از اطمینان از ذبات انوار روح
او را جامع هر دو جهت روح و نفس ساخته اند و به برزخیت این جهتین او را شرف گردانیده اند استفاده از فوق و افاده
به تحت او را سعادتوا صول این برزخیت عطا فرموده اند در عین استفاده مفیدیت و در عین افاده مستفیدیت
گر گویم شرح این بحر شود مفرد ش سگزد اند که دست چپ عبارت از مقام قلبست که پیش از عروج به مقلب قلب حاصل است
بعد از هبوط از فوق که به مقام قلب فرود می آیند که بر رخ چپ و راست هست گاهی او اظهار
علی ربابه و مجذوبان ناکرده از ارباب قلوب بندرسیدن به مقلب القلوب وابسته مسلوک است و تعلق مقام
بشخصی کمایت از حصول نشان خاص است و او را در این مقام امتیاز ملاحده است و او را از ارباب این مقام از جمله
آن امتیاز آن سبقت انجذابست در باطن فیه و بقا خاص است که نشار علوم و معارف مناسبه آن مقام
شده تحقیق علوم مقام قلب بحقیقت جذبه و سلوک و فنا و بقا و امثال آنها در رساله موعوده بتفصیل تحریر یافته
است میر سید شاه حسین با اضطراب لاهی شد نذر صحت بیاض آن نشد متعاقب انشاء الله تعالی شرف از
مطالعه خواهد یافت عزیز توقف از فوق فرود آمده است در مقام جذبه با او رویش بعالم غیب توجه بفوق دارد
چون عروج فوقانی بقصد او بالطبع مناسبه بجذبه داشت در وقت نزول از فوق همراه خود چیزی کمتر
آورده است با این نسبتی که از تحت با سر بود در عروج از آن توجه بود هنوز باقی است و نسبت جذبه کار او

۵ در اینجا سه سطر محو شده است

فی ابعدیت وکالنور فی الظلمة لیکن ایجذبه بحال غیر جذبهٔ خواجها است قدس الله تعالی اسرارهم جذبهٔ است
که حضرت خواجه احرار از آبای کرام خود رسیده است وشان خاص ایشانرا در ینمقام بوده است ودر واقعه که بعضی
طالبان نموده بودند که خواجه را چنانچه بوده اند آنعزیز متوقف خورده است ظهور اثر آن در ینمقام است بنحویکه بنای
مقام افاده ندارد وهمیشه در ینمقام رو بفنا میباشد وای لازم آنست بعضی از مقامات جذبه منافی سلوک است بعد از
دخول در آن وبعضی دیگر منافی سلوک نیست بعد از دخول از برای سلوک متوجه میشوند این جذبه منافی سلوک است
بعد از دخول در آن وقت تحریر عریضه متوجه آنمقام شده بود بعضی قرائن آن ظاهر گشت تا باعث نباشد توجهه
میسر نمی شود والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال چند ماه است که آنعزیز فرود آمده است اما تمام داخل مقام جذبه مذکوره
نشده مانع عدم علم ایشان آنمقام یا توجهات پراگنده واسید است که در وقت مطالعه این کلمات نام موفور
دخول تام در آنمقام میسر شود بعد ازان حضرت خواجه را بتمام فرو خواهد برد **مکتوب شانزدهم** در بیان احوال
عروج ونزول وغیر آن نیز بهر تقریب گوارخود نوشته مذکور عرضداشت احقر الطلبه آنکه نوازشنامه مولانا ملا والدین
رسانیده کشف هریک از مقدمه مذکوره مقتضای وقت مسوده کرده شد بعضی متممات ومکملات آن علوم مسطوره
نیز مخطور شده بود فرصت تحریر آنها نشد که حامل عرضداشت راهی شد انشاء الله تبارک وتعالی متعاقب بجهت
خواهد فرستاد الحال رساله دیگر که بیاض رسیده بود فرستاد وآن رساله بالتماس بعضی یاران نسخه شده
التماس نموده بودند که نصایح بنویسند که در طریقه نافع باشد وبمقتضای آن زندگانی کرده شود التماس رساله
خیر مکرر کثیر البرکت است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد که حضرت رساله علیه الصلوة والسلام والتحیة اجمعی
کثیر از مشایخ است خود حاضر اند وهمین رساله اند دست مبارک خود دارند واز کمال کرم خویش آنرا بدوستان
میدهند وبدشایخ میفرمایند که این نوع معتقدات می باید حاصل کرد وجماعه که باین علوم مستعد گردیده اند
نورانی وممتاز اند وغیر الوجود رو بروی آنسرور علیه الصلوة والسلام والتحیة ایستاده اند القصه
بطولها در ینمجلس باشاعت انواقعه حقیر الامر فرمودند ع باکریمان کارها دشوار نیست +
واز آنروز که از ملازمت آنبرده است بواسطه میل بفوق بمقام ارشاد چندانی مناسبت ندارد وچند گاه
خود همت آن بود که در گوشه خزیده شود ومردم در صحبت هیچ پیر و شیر در نظر نمی آمدند عزم عزلت
مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی افتاد عروج قدم مدارج قرب بغایة الغایت هرچند غایت ندارد

میشود و می شود می برند و می آرند کل یوم هو فی شان برمقامات جمیع مشایخ الا ماشاء الله تعالی گذرانیدند
سه کلے برعلمدارین ولیزه لیست * بدان درگاه و والا دست بردست * درین میان اگر توسط روحانیان
مشائخ را اعتماد نمایم و بطول انجامد بالجمله از جمیع مقامات اصل درنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چه گویم
قبل من قبل بلا علة چندان وجوه ولایت و کمالات آزاد انمودند که چه در تحریر آرد در شهر ذی الحجه در مدارج
نزول تا مقام قاب قوسین آوردند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است لاهنوز چیزها از ستم و تکمیل برای این مقام
درکار است تا کی میشود امر آسان نیست باوجود مراودت چندان قطع منازل کرده میشود که میدان را در عدم
لوح هم معلوم نیست که میسر شود بلکه این وجود مخصوص بمراد است میدان اینجا قدمگاه اند نهایت عروج فرد
تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد هم گذرندارند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و به
وجه توقف در مرتبه تکمیل و ارشاد این است و علم نورانیت بواسطه ظهور نور ظلمت غیب است چیز دیگر میست دوم
در تخیلات خود چیزها می پندارند اعتبار نباید کرد سه دنیا بدحال کهنه پیچ خام * پس سخن کوتاه باید والسلام
و اندیشه این قسم ظنیات احتمال ضرر غالب است بجماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر خیالی خود بردارند
مجال نظر امحال دیگر لبیاراست سه من گم شده ام مرا مجوئید * تا گم شدگان سخن گویند * از غیرت خداوندی
جل سلطانه باید اندیشید امری را که حق سبحانه و تعالی کمال سیخواهد در نقیص او سخن کفتن لبیانا مناسبت فی
الحقیقة معارضه است با و تعالی و نزول در مقام قلب بحقیقت مقام فوق است که مقام ارشاد است و فوق دین
بطن عبارت از جدا شدن نفس است از روح و روح از نفس بعد از انکه نفس داخل بود در نور روح و آن جمع
بود از جمع و فوق پس این هر چه مفهوم میشود از سکر است حق را از خلق جدا دیدن که مقام فوق می انگارند
حقیقت ندارد همین روح را حق بیند و جدا دیدن او را از نفس جدا دیدن حق بیدانند تعالی و تقدس
از خلق و هذا القیاس فی اکثر علوم ارباب السکر لان حقیقة الامر ثمة مفقودة والامر عند الله سبحانه در رساله
دیگر به تفصیل علوم و ارباب جذبه و سلوک و حقیقت این هر دو مقام تحریر یافته است بنظر شریف خواهد
گزشت مکتوب مفید هم در بیان بعضی از احوال که تعلق بعروج و نزول دارند و غیر ان تبره بیرنگ گوار
خود نوشته اند عرضداشت حقیر انکه اگر غریب یکچند گاه متوقف بود در روز تحریر چنان ظاهر شد که از ان
مقام نحوے از عروج نموده بپایان فرود آمده لیکن بتمام نزول نکرده اند و بنا بایا سکه وزیر از مقام

بود نیز عروج نموده از راه همان مقام فوق رو بنزول آورده است بعد ازین هر کیفیت که روخواهد داد در معرض ظهور خواهد آمد و معروض خواهد شد اگر صاحب معامله نیز بعد انکشاف حال خود چیزے نویسد بجواب زودتر سعی خواهد شد این قضیه نزول بر نقد بود بحقیر بالواسطه تا اول حلاب ضعفی طاری شده بود بانجام کار این نزول نپرداخت ان شاء الله تعالی ظاهر خواهد شد مکتوب سیم در بیان تمکین است که بعد از تلوین حاصل میشود بیان مراتب سه گانه ولایت و در بیان آنکه وجود واجب تعالی زاید است بر ذات او تعالی و غیران نیز همه بر زبان خود نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان احمد بن عبد الاحد آنکه تا زمانی که از قسم احوال و مواردی بیدا و بعرض آن کتاخی نمیرود جرات نمیکند چون حق سبحانه و تعالی ببرکت توجهات علیه از رقیت احوال محرر ساخت و از تلوین بتمکین مشرف فرموده حاصل کار خیر حیرت و بریشانی بدست نیاید و از وصل خبر نیست و از قرب خبر بعد حاصل نشد و از معرفت جز نکره دانستن حاصل نیفزود و لاجرم در عرصه بیچارگی توقف واقع شد و بمجرد عرض اخبار روزمره جرات نمود مع ذلک دل را بر دوست بیخبر مستولی شده است که بهیچ امر سر کرمی ندارد و در رنگ بیکاران بکاری نمی تواند پرداخت

ز من هیچم و کم ز هیچ لیسیاری + و از هیچ و کم از هیچ نیاید کاری + بر سر اصل سخن آیم عجب آنست که حالا بر تحقیر مشرف شده اند که در آن مرتبه علم عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در انجا جمع اند در عین حیرت و بی نشانی العلم شعور است و فقر عین حضور است با وجود علم و معرفت خبر از دیار جهل و نکرت نیست ز عجایبیست که من جهان آوردهم الله تعالی بمحض عنایت بنهایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ازانی داشته است فوق مقام ولایت مقام شهادت است و نسبت ولایت بشهادت نسبت تجلی صوری تجلی ذات است بل بعد بینهما اکثر من بعد بین التجلیین لذا مرة و فوق مقام شهادت مقام صدیقیت است و تفاوتی که میان این دو مقام است جهل من لا یعنیه لعبارة و علم من ان یشار الیه باشارة فوق آن مقامی نیست الا النبوة علی اهلها الصلوة و التسلیمات و نشاید که میان صدیقیت و نبوة مقامی بوده باشد بلکه محال است و این حکم بحالیت او کشف صحیح معلوم کرده و بحجه البصیر از اهل الله واسطه میان این دو مقام ثابت کرده اند و لقب نامیده الحمد لله بر تحقیق آن مقام اطلاع داده اند بعد از توجه بسیار و تضرع بیشمار و لاهان طور که بعضی اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول آن مقام بعد حصول مقام صدیقیت است در وقت عروج اما واسطه بودن محل تامل است بعد از ملازمت صوری انشاء الله تعالی حقیقت را بتفصیل عرض خواهد کرد و آن مقام نیز بسی عالی است

در منازل عروج فوق آن مقام معلوم نیست و زیادت وجود بر ذات جل و علا در هیچ مقام ظاهر نمیشود چنانکه
مقرر علماء اهل حقست شکر الله تعالی سعیهم و انجا وجود هم در راه میماند و فوق آن عروج واقع میشود ابو المکارم
رکن الدین شیخ علاء الدوله در بعضی مصنفات خود می فرماید فوق عالم الوجود عالم ملک الود و فوق مقام
صدیقیه ز مقامات بقا است که رو بعالم دارد بایان تر از آن مقام مقام نبوتست کرفی الحقیقه بالاتر است و
کمال صحو و بقا است مقام قرب لیاقت برزخیت بین دو مقام ندارد که دلیش به تنزیه صرف است و تمام عروج
است شتان ما بینهما ☜ و درین آینه طوطی صفتم داشته اند هر چه استاد ازل گفت بگو میگویم، علوم شتی
نظریه استدلالیه را ضروریه کشفیه ساخته اند سوی مخالفت باصول علمای شریعت نیست تا علوم اجمالی را
تفصیلی ساخته اند و از نظر بصیرت بصر و رسانیده اند شخصی از حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره الاقدس
پرسید که مقصود از سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی شود و استدلالی کشفی گردد و نفرمودند که علوم
دیگر سوای آنها حاصل شود آری در راه علوم و معارف بسیار رو میدهند که از آنها می باید گذشت و تا نهایت
النهایت که مقام صدیقیه است نرسد از این علوم بهره نمی یابد ☜ فیا لیت شعری ان من اهل الله لاقائلین
بحصول هذا المقام الشریف ولیس لهم مناسبة بعلوم هذا المقام و معارفه فما وجه وقوف کل فی علم علیم و بر
مسئله قضا و قدر نیز اطلاع داد نمود آنرا بنهجی اعلام فرمودند که هیچ وجهه باصول ظاهر شریعت غرا مخالفت
لازم نیاید و از نقص ایجاب و شائبه جبر مبرا و منزه است و در ظهور متشابه قریبا البدست عجب نیست که باوجود
عدم مخالفت باصول شریعت این مسئله را چرا پوشیده داشته اند اگر شائبه مخالفت سیاست اخفا
در نظر مناسب بود لامثال عما یفعل ☜ گر از سر هوا نکنم از بیم تو، کشاید زبان جز به تسلیم تو، علوم و معارف
در رنگ ابر نیسان سیر نمایند که قوت مدرکه از تحمل آن عاجز میشود و قوت مدرکه موجود تعبیر ست والا کل علیا الملک
الا علیا یاء اوائل شوق آن بود که این علوم غریبه در قید کتابت آورده شود اما توفیق نمی یافت و از این
مرور بار بود آخر الامر تسلی فرمودند که مقصود از افاضه این علوم حصول ملکه ست نه یاد کرد این علوم
چنانچه طلبه علوم تحصیل علوم برای آن می کنند که ملکه مولویت بهم رسانند نه آنکه حفظ اصول صرف و نحو و غیرها کنند
بعضی از علوم بعرض میرساند قال الله سبحانه تبارک و تعالی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر اول کلام اثبات تنزیه محض است
کما هو الظاهر ثم قوله سبحانه و هو السمیع البصیر تتمیم و تکمیل للتنزیه ببیانش آنست که چون سمع و بصر عالم را موهم جوهریت

مماثلت است دلولی انجمله نفی الله سبحانه عنهم السمع والبصر فرع هذا الوهم یعنی سمیع وبصیر اوست جل شانه وسمع و
بصر کر در خلائق مخلوق است در رویه وسماع هیچ مدخلی ندارد همچنانکه حق سبحانه وتعالی خلق سمع وبصر میکند
خلق سماع ورویه میکند بعد خلق آن وصفت بطریق جری العادة من غیر تاثیر بصفاتهم ولو قلنا بالتاثیر فالتاثیر
فیها ایضا مخلوق پس چنانکه ذوات ایشان جماد محض است صفات ایشان نیز جماد محض است در رنگ آنکه قادری
محض قدرت خواهش در رنگ کلام خلق کند نمی توان گفت که سنگ فی الحقیقة متکلم است وصفت کلام دارد همچنانکه
سنگ جماد است این همه تهم درری اگر فرضا موجود باشد جماد است در ظهور حرف وصوت از وی هیچ مدخلیتی ندارد
جمیع صفات ازین قبیل است غایته فی الباب چون این دو صفت ظاهر تر بود نخصهما الله تعالی بتنبیهها ویکون لزوم
نفی البواقی منه بالطریق الاولی حق سبحانه اول صفت علم خلق کرد بعد ازآن توجه او بمعلومی خلق کرد بعد ازآن
معلوم را بروی منکشف ساخت پس انکشاف در وی خلق کرد بعد خلق صفت علم بجر جری العادة وچون معلوم است
که علم را در انکشاف چه مدخلیتی باشد هم چنین اول خلق صفت سمع کرد بعد ازآن اصغا وتوجه بمسموع بعد ازآن سماع
بعد ازآن ادراک بمسموع همین طور اول خلق بصر کرد بعد ازآن تقلیب حدقه وتوجه بمرئی بعد ازآن رویة بعد ازآن
ادراک مرئی علی هذا القیاس سمیع وبصیر کسی است که سماع ورویت او این وصفت باشد واذا لم یکن کذلک
فلا سمیع ولا بصیر پس متحقق گشت که صفات ایشان در رنگ صفات ذوات جماد صرف اند فالمقصود من آخر الکلام
نفی الصفات عنهم اسلا ان لهم صفات وملک الصفات ثابتة لله سبحانه لیکون جمعا بین التنزیه والتشبیه بل
تمام الآیة الکریمة اثبات التنزیه ونفی المماثلة اسا علم اول یعنی اثبات صفات اینها مر حق سبحانه وتعالی را و ذوات اینها
را جماد محض دانستن و در رنگ ناودان کوزه یافتن که آب از انجا فی الجمله ظاهر است از علوم مناسب مقام ولایت است
وعلم ثانی یعنی صفات اینها را نیز در رنگ جماد یافتن وتمامی او را میت دانستن که آنها میت وانهم یموتون
از علوم مناسب مقام شهادت است از اینجا هم تفاوت اما در میان مقامین مفهوم می شود والقلیل یدل علی
الکثیر والجرعة تنبی عن البحر الغدیر ع سالی که نکوست از بهارش پیداست و همچنین ارباب این مقام
عالی افعال مخلوقات را نیز رنگ فاعلیت وایجادی یابند نه آنکه افعال اینها را حق سبحانه بدیشان دهد وفاعل این افعال
او را سبحانه دانند تعالی الله سبحانه عن ذلک علوا کبیرا و در رنگ آنست که شخصی سنگی را جنبانده و حرکت دهد
نمی توان گفت که آن شخص متحرک است بلکه موجد حرکت است در سنگ و سنگ متحرک است مع ذلک همچنانکه

موجد آن تعلق او بمعلوم خلق کرد

سنگ جماد محض است حرکت او نیز جماد صرف است اگر بالفرض بآن حرکت شخصی هلاک شدنی گویند که سنگ کشت
بلکه سیگویند آن شخص کشت و قول علماء شریعت بتائید الله تعالی سمیهم موافق اسلیم است میفرمایند که باوجود
صدور افعال ولو بالارادة والاختیار از مخلوقات مفعول آنها مصنوع حق است همچنانه و فعل انها را در
مصنوعات و هیچ دخلی نیست افعال انسان حرکات چند است من غیر ان یکون لها تاثیر فی المحصول
المعمول اگر گویند که بهرین تقدیر افعال انسان و ثواب و عقاب ساختن غیر معقول است در سنگ که سنگ را بامر
مکلف سازند و بفعل امر و نهی و دم تشریع سیاسازند گوئیم فرقی هست درمیان سنگ و تکلیف چه سنگ تکلیف قدرت
والوت هست و در سنگ اراده نیست لیکن چون ارادة انها نیز مخلوق قدرت سبحانه است من غیر تاثیر لها فی
حصول المراد آن ارادة نیز کالعدم است همین کار کرد که مراد بعد تحقق آن مخلوق می شود بطریق جری العادة
واگر قدرت مخلوق را مؤثر فی الجمله گفته شود چنانکه علماء ماوراء النهر شکر الله تعالی سعیهم گفت اند که آن تاثیر هم
در وی خلق کرده اند چنانکه قدرت لا تفریده اند فعلی تاثیر و لا اختیار لها فیکون تاثیرها ایضا کالجماد مثلا شخصی
سنگ را از بالا به پایان آمد تحریک محرکی و حیوانی را هلاک ساخت بآن شخص همچنانکه آن سنگ جمادی دانند
فعل او را کسب است نیز جمادی دانند و از متکلمین را بر آن فعل که هلاک است نیز جماد میدانند فعال ذات والصفات
والافعال کلها بمادات نقضه والسوات صرفة فهو الحی القیوم و هو السمیع البصیر و هو العلیم الخبیر و هو الفعال لما یرید قبل
ان کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا گر کلمات ربانی بسیار نمود و حیرات
بیحد واقع شد چه توان کرد و جمال سخن را از جمیل مطلق هست آن دانست که هر چند سخن دراز کند زیبا آید و
هر چیز او گوید عنانها بدو خود را بسیج مناسبتی باید که از آنجناب سخن کند و نام او بر زبان آرد ع
نزد ایمان بستم من بنگ و نقاب هنوز نام تو گفتن نه امنی شاید ع بنده باید که حد خود داند و امید و از توجه
و عنایت هست از خرابی خود چه عرض نماید و هر چه در خود می یابد از عنایات بداند آن توجه عالی هست و الا
ع من همان احمد پارینه کیستم و میان ثنا و سین طریق توحید دارد و در آن محفوظ هست
بخاطر می آید که آنجا برآید و شود تا بحیرت رسد که مقصود هست محمد صادق از خود دی خود را ضبط نمی تواند
کرد و اگر در سفری همراه می شود در قیات بسیار میکند در سیدن کوه همراه بود ترقی بسیار نمود و در مقام
حیرت غوطه خورده هست در حیرت به فقیر مناسبت تمام دارد و شیخ نور نیز در مقام هست خیلی ترقی کرده است

واز خویشان تقصیر جوانی است حالش بسیار بلند است تجلیات برقیه نزدیکیست وعده است **مکتوب نوزدهم**
در سفارش بعضی ارباب حوایج بخدمت برپیرزگوار خود نوشته اند عرضه داشت احقر الخدمه آنکه شخصی از شکر آباد
وانمود که مسلم و لطیفه داران قصر ردیلی و سرمنداز بابت فصل خریف گرفته اند الملازمان عتبه علیه کرده اند بعد از تحقیق
بستحقان رسانند بنا علی ذلک گستاخی نموده شد تکلیف آنکه فصلانه باسم شیخ ابو الحسن حافظ اهل علم و
هزار تنکه فصلانه باسم شیخ شاه محمد حافظ از سرکار نواب شیخ مقرر است مشار الیهما
حق و قائم اند و شایسته شایسته دارند و کس خود از ستاده اند اعتمادی است اگر خبر نور صدق داشته
مبلغ این دو آسامی مذکورین را بحواله حامل عریضه داشت نمایند مشار الیهما در سرمنداز **مکتوب بستم**
بعضی ارباب حوایج بپیرزگوار خود نوشته اند عرضه داشت احقر الخدمه آنکه مکرر اورباب وظائف والد ماجد
وسکونه او دو مخادیم دیگر کد ضمن عریضه سطور اند مصدع اوقات خادمان عتبه علیه میگردد اگر مسلم وظائف مشار الیهم
بدل آورده باشند مولانا علی الحکم نوابند در کپرتلی مشار الیهم نمایند بعضی بطریق وکالت و بعضی بطریق توارث
آمده اند و اگر مسلم نیاورده باشند مشار الیهم حتی قائم اند التماس تصحیح برواشجات نمایند زیادت گستاخی است
مکتوب بست و یکم ارسل الی الشیخ محمد المکی ولد موسی الحاجی القاری اللاهوری فی بیان درجات الولایة
لا سیما الولایة المحمدیة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ومدح الطریقة النقشبندیة قدس الله تعالی اسرارها
وعلو نسبتهم فضلها علی نسبة سایر الطرق وان حضورهم دائمی وصل المکتوب الشریف اللطیف الی العبد الضعیف
النحیف عظم الله تعالی اجرکم ودیر سبحانه امرکم وشرح صدرکم وتقبل غدرکم بحرمة سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه وعلی
آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها اعلموا اخوانی ان الموت الذی قبل الموت المعبر بالفناء
عند اهل الله تعالی لم یتیسر الوصول الی جناب القدس بل لم یمکن النجات عن عبادة المعبودات الباطلة الا فاقیة
والالهة الهویة الانفسیة فلم یتحقق حقیقة الاسلام ولم یتیسر کمال الایمان فکیف یحصل الدخول فی زمرة
العباد والوصول الی درجة الاولیاء مع ان هذا الفناء مقدم اول موضع فی امور الولایة وکمالها السبق یحصل
فی البدایة فینبغی ان یقاس من اول الولایة حالها آخرها ومن بدایتها درجة نهایتها ونعم ما قیل بالفارسیة
ع قیاس کن زگلستان من بهار مرا ۔ وقیل بها ایضاً ع سالی که نکوست بهارش پیداست
والولایة درجات بعضها فوق بعض از علی قدم کل نبی ولایته خاصة به واقصی درجاتها هی التی علی قدم نبینا

علیہ وعلی جمیع اخوانہ من الصلوات اتمہا ومن التحیات ابہیہا اذ التجلی الذاتی الذی لا اعتبار فیہ للاسماء والصفات والشیون والاعتبارات لا بالایجاب ولا بالسلب مخصوص بولایۃ علیہ الصلوٰۃ والسلام وفرق جمیع الحجب الوجودیۃ والاعتباریۃ علماً وعیناً تتحقق فی ہذا المقام فیحصل الوصل عریاناً وتتحقق الوحدۃ حقیقۃ لا حساناً فللکل من ستاتہ علیہ الصلوٰۃ والتحیۃ نصیب کامل وحظ وافر من ہذا المقام العزیز وجودہ فعلیکم باتباعہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم ان کنتم متوجہین الی تحصیل ہذہ الولایۃ القصوی وتکمیل ہذہ الدرجۃ العلیا وہذا التجلی الذاتی یرقی عند اکثر المشائخ رحمہم اللہ تعالیٰ سبحانہ یعنی ان فرق جمیع الحجب عن حضرۃ الذات جلت سلطانہ یکون فی زمان یسیر کالبرق ثم یبدل الحجب الاسماء والصفات ویتیسر طلوع انوار الذات تعالیٰ فیکون الحضور الذاتی المتحد کالبرق والغیبۃ الذاتیۃ کثیرۃ جداً وعند اکابر المشائخ النقشبندیۃ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم ہو الحضور الذاتی دائماً ولا عبرۃ عندہم للحضور الزائل المتبدل بالغیبۃ فیکون کمال ہولاء الاکابر فوق جمیع الکمالات ونسبتہم فوق جمیع النسب کما مر فی عبارتہم ان نسبتنا فوق جمیع النسب واراد بالنسبۃ الحضور الذاتی الدائمی وعجب من ذلک ان النہایۃ فی طریقۃ ہولاء الکل مندرجۃ فی البدایۃ واقتدارہم فی ذلک بصحابۃ رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیہم وسلم وبارک فانہم فی اول صحبۃ النبی علیہ الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ نالوا ما یتیسر فی النہایۃ وذلک باندراج النہایۃ فی البدایۃ فکلما کانت ولایۃ محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم فوق جمیع ولایات الانبیاء والرسل علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات کذلک کانت ولایۃ ہولاء الاکابر فوق جمیع ولایات الاولیاء قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم کیف وانّی ولا تہم منسوبۃ الی الصدیق الاکبر نعم لافراد من کمل المشائخ قد حصلت ہذہ النسبۃ لکن ما اقتباس من ولایۃ الصدیق الاکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ کما اخبر ابو سعید عن دوام ہذا الحدیث وقد وصلت صحبۃ الصدیق الاکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ الی ہذا الشیخ ابی سعید کما نقل صاحب النفحات والغرض من ابہا بعض کمالات ہذہ الطریقۃ العلیۃ النقشبندیۃ ترغیب لطلاب الی ہذہ الطریقۃ والّا فالی وشرح کما لا تہا قال المولوی فی المثنوی ؎ شرح او حیف است با اہل جہان ۔ ہجر از عشق باید در بیان ۔ لیک ختم وصف او تارہ بہ ۔ پیش ازان کز فوت آن حسرت خورند ۔ والسلام علیکم وعلی جمیع من اتبع الہدی

مکتوب بست ودوم ارسل الی الشیخ عبد المجید بن الشیخ محمد المتقی اللاہوری فی بیان وجہ التعلق بین الروح والنفس وبیان عروجہا ونزولہا وبیان الفناء الجسدی والروحی وبقائہا وبیان مقام الدعوۃ والفرق بین المستہلکین من الاولیاء والراجعین الی الدعوۃ سبحان من جعل بین النور والظلمۃ وقرن النار مکانی المتبری عن الجہۃ

مع المكان الحاصل في الجهة تجتنب النظرة في النور فيشتق بها واتسع معها بكمال المحبة ليزداد بهذا التعلق جلاءه وتكميل مجاورة الظلمة صفاءه كالمرآة اذا ازداد صفاء وقصد ظهور بطانها تُرِّبَ اولاً ليظهر مجاورة الظلمة التي صفاءها ويزداد تعلق الكثافة الطينية بها رياضتي في لك النور ما حصل له اولاً من شهوده القدسي بل جعل نفسه وتوابعه الوجودية باستغراق في شهود معشوقه الظلماني وتعلقه بالهيكل الهيولاني فصار من اصحاب الشمائة في مصاحبته وضياع كرامات الجنة في مجاورته فان بقي في مضيق هذا الاستغراق ولم يتخلص الى فضاء الاطلاق فالويل لكل الويل لما لم يتيسر له ما هو المقصود منه وضاع جوهر استعداده فضل ضلالا بعيدا وان سبقت له الحسنى وادركته العناية القصوى رفع راسه وتذكر ما ضاع عنه فرجع القهقرى قائلا الا ليت شعري هل يعود يوم فاعود الى ترب الجهات والى حصل الاستغراق ثانيا في شهود المطلوب الاقدس على احسن طرق وتيسر له التوجه الى الجناب المقدس بالكلية ووجه تبعيته الظلمة ح وانه درجت في غيابات النور فاذا بلغ هذا الاستغراق الى ان نسي المتعلق الظلماني رأسا وجهل نفسه وتوابعه وجوده كلية فاستهلك في مشاهدة نور الانوار وحصل لحضور المطلوب وزوال الاستتار شرف بالفناء الجهدي والروحي وان حصل الارتقاء بعد ذلك الى المشهود ايضا بعد الفناء فيه فقد تمت رجعتها الفناء والبقاء وصح عليه اطلاق اسم الولاية ح فحينئذ لا يخلو حاله من امرين اما الاستغراق في المشهود بالكلية والاستهلاك فيه على الدوام واما الرجوع الى دعوة الخلق الى الحق عز سلطانه بان يصير باقيا بعد مع الله سبحانه وظاهرا مع الخلق فيتخلص النور ح من الظلمة المندرجة فيه المتوجه الى المطلوب ويصير بهذا التخلص من اصحاب اليمين وهو وان لم يكن له في الحقيقة يمين ولا شمال لكن اليمين اولى بحاله لانسب بكماله بجامعيته الجهتية الخيرية مع اشتراكهما في اليمن والبركة كما وقع في شانه عز شانه كلتا يديه يمين ومنزل تلك الظلمة من لك النور في مقام العبادة واداء الطاعة ونعني بالنور الالهي الحكمي الروح بل خلاصته والظلمة المديدة بالجهة النفس وكذا المراد بالمباطن والظاهر فان قال قائل ان للاولياء المستهلكين ايضا شعورا بالعالم وتوجها اليه اختلاطا مع بني نوعهم فما معنى الاستهلاك والتوجه بالكلية على الدوام وما الفرق بينهم وبين الراجعين الى العالم للدعوة قلنا ان الاستهلاك والتوجه بالكلية عبارة عن توجه الروح والنفس معا بعد اندراج النفس في انوار الروح كما مرت الاشارة اليه والشعور بالعالم ونحوه انما يكون بالحواس والقوى والجوارح التي هي كالتفاصيل للنفس فالمجمل الملخص مستهلك في ضمن انوار الروح في مطالعة المشهود وتفصيلها باق على الشعور السابق من غير تطرق فتور فيه بخلاف الراجع الى العالم فان نفسه بكونها

مطمئنة تخرج من تلك الانوار للدعوة وتحصل له المناسبة مع العالم فيقع الدعوة بسبب تلك المناسبة
في معرض الاجابة واما ان النفس مجلة والحواس ونحوها تفاصيلها فلان النفس لها تعلق
بالقلب المصنوري وهو التعلق للروح بتوسط الحقيقة الجامعية القابلية والفيوض الواردة من الروح تردا جمالا
اولا عليها ثم تتوسطها الى سائر القوى والجوارح تفصيلا فحلاصة موجودة في النفس اجمالا فظهر الفرق بين الفريقين
وما ينبغي ان يعلم ان الطائفة الاولى من ارباب السكر والثانية من ارباب الصحو الشرافة للاولى والفضيلة
للاخرى والمقام الاول مناسب للولاية والثاني للنبوة شرفنا الله سبحانه بكرامات الاولياء وثبتنا على كمال
متابعة الانبياء صلوات الله تعالى وسلامه على نبينا وعليهم وعلى جميع اخوانه من الملائكة المقربين والعباد الصالحين
الى يوم الدين آمين المحرر الداعي وان لم تحسن العربية للحجية لكن لما كان مكتوبهم الشريف محررا بالكلمات العجمية
القرطاس على نحو ما لاءهم **مكتوب بيست وسوم** ارسل الى عبد الرحيم المشتهر بخان خانان في جواب كتابته في المنع
عن اخذ الطريق من الناقص وبيان مضرته والمنع عن الالقاب الشبيهة باهل الكفر نجانا الله سبحانه وايا كم عن
المقال الخالي عن الحال والعلم المعرى عن الاعمال بحرمة سيد البشر المبعوث الى الاسود والاحمر عليه وعلى اله من الصلوات
افضلها ومن التسليمات اكملها ورحم الله عبدا قال آمينا بلغ رسالتكم الاخ الصالح الصادق تبليغا وعلى عن جنابكم
بلسان الترجمان ما حكى فاشتدت بلا سعدك والرسول مجتهد وجد الرسالة حق وجده اسئل عليما الاخ المقابل بظهور
الكمالات اظهر الله سبحانه وتعالى فعلكم من القوة ان الدنيا مزرعة الآخرة فمن لم يزرع فيها وعطل ارض استعداده
واضاع بذر الاعمال فما ينبغي ان يعلم ان اضاعة الارض وتعطيلها اما بان لا يزرع فيها شيئا او القى فيها
بذرا خبيثا فاسدا وهذا القسم من الاضاعة شديد مضرة واكثر فسادا من القسم الاول كما لا يخفى وجهت الهداية
وفساده بان اخذ الطريق من السالك الناقص وسلك مسلكه لان الناقص صاحب هوى
متبع وما يشوب بالهوى لا يورث الا كثرة عن الهوى فحصل ظلمة على ظلمة ولان الناقص لا يميز
بين الطرق الموصلة الى الله سبحانه وبين الطرق التي لا توصل اليه سبحانه فهو غير اصل فقط وكذا
لا يميز بين الاستعدادات المختلفة للطلبة واذا لم يميز طرق العبد عن طريق السلوك وان كان مستعدا لاحد الطرق
مناسبا لطريق الجذبة غير مناسب لطريق السلوك ابتداء وانتهاء فيعسر التمييز بين الطرق وبين الاستعدادات
المختلفة لان طريق السلوك ابتداء فاضل عن الطريق كما فصل فالشيخ الكامل المكمل اذا اراد تربية هذا الطالب

وتسلیکه اخراج اولا الی ازالة ما اصاب من السالک انا قص واصلاح ما فسد بسببه ثم التقی البذر المصالح المناسب
لاستعداده فی ارض الاستعداد فینبت نباتا حسنا مثل کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء فصحبت
الشیخ الکامل المکمل کبریت احمر نظره دوا رو کلمته شفا رو بدو نهاخرط القتاد ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة الشریعة
المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة اذهو بلاک الامر ومدار النجاة ومناط السعادة ونعم ما قیل بالفارسیة

محمد عربی کابروی هردو سراست ۔ کسی کو خاک درش نیست خاک برسراو ۔ ولنختم المقال علی صلوات
سید الرسلین وتسلیماته وتحیاته وبرکاته کل العجب ان الاخ الصادق قد نقل عن بعض اجلة اصحابنا من اشعر الفضلاء
من یلقب فی الشعر بالکثیری والحال انه من السادات العظام والنقباء الکرام فیالیت شعری ما حمله علی هذا
الاسم الشنیع البین شناعته والسلم ینبغی ان یکره من هذا الاسم زیادة ما یکره من الاسد المتهالک ویکره کل الکراهة
لان هذا الاسم وسمة موضوعان لمسیلمة ورسوله علیه الصلوة والسلام والملعون اموران بعد اوقوه
اهل الکفر والعناد علیهم فالتحاشی عن مثل هذا الاسم التقبیح واجب وما وقع فی عبارات بعض المشایخ قدس الله
تعالی اسرارهم فی نعلیات الاکابرین مع الکفر والعناد غیب علی عند الزمار وامثال ذلک مصروف عن الظاهر
ومحمول علی التاویل فان الکلام لسکاری یحمل ویصرف عن الظاهر المتبادر عنهم معذورون نعتقد السکر فی
ارتکاب هذه المنهیات مع ان اکثر الحقیقة تنقص بالنسبة الی الحقیقة عند الکابر هو لاء وغیرهم الحکام
غیر معذورین فی تقلیدهم لانهم والعلماء اهل الشریعة لان کل شئی شهد ووقتا خاصا صلح ذلک الشئی فی ذلک
الوقت وقبح فی موسم آخر والعاقل لا یقیس احدهما علی الآخر فالمسموح من قبیل ان یغیر هذا الاسم ویبدله
باسم خیر منه ویلقب بالاسلام فانه لائق لحال المسلم ومقاله والمناسب الی الاسلام الذی هو الدین المرضی
عند الله سبحانه وعند الرسول علیه الصلوة والسلام والمجتنب عن التهمة التی امرنا بالقائه اقتفوا من عرض
التهم کلام صادق المصدوق علیه قال سبحانه وبعد عشرین من شرک والسلام علی من اتبع الهدی تکملة
بقی شئ وهو ان ارسل الی محمد قلیچ خان فی بیان ان الصوفی کائنا من کان وان تعلق القلب
لا یکون الا لله سبحانه وان ظهر التعلق لغیره فانه یستلزم استتار الایمان والانعام من الحق سبحانه فرق بین عبادة
الغیر بین عبادة الاله وکذا بین الاله والمستلزم بین الاولیاء والمتبوع فی الصورة الظاهرة
سبحانه وعافاکم بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات آمین مع من تعلق بهم آمین

تعلق بحب الاسم القدوس سبحانه ولم يرد الا وجهه تعالى وتقدس فيكون هو مع الله جل سلطانه والكائن ظاهره
مع الخلق واشتغل بهم صورة وهو شأن الصوفي الكائن البائن اي الكائن مع الله سبحانه والبائن من
الخلق حقيقة او المراد الكائن مع الخلق صورة والبائن منهم حقيقة والقلب لا يتعلق محبته باكثر من واحد فما لم يزل
تعلق المحبي بذلك الواحد لم يتعلق بما سواه محبته ودايري من كثرة مراداته وتعدد تعلقه محبته بالاشياء المتكثرة
كالمال والولد والرياسة والمدح والرفقة عند الناس فتمة ايضا محبوبه لا يكون الا واحدا وهو نفسه
ومحبته هو لا رفع محبته لنفسه فان هذه الاشياء لا يريد الا لنفسه لا لانفسهم فاذا زالت محبته من نفسه زالت محبتهم
بالتبعية ايضا فلهذا قيل ان الحجاب بين العبد والرب هو نفس العبد لا العالم فان العالم في نفسه غير مراد
للعبد حتى يكون حجابا وانما المراد العبد هو نفسه فلا جرم يكون الحجاب هو العبد لا غير فما لم يخل العبد عن مراد
نفسه كلية لا يكون الرب مراده ولا يسع محبته سبحانه في قلبه هذه الدولة القصوى لا تحقق الا بعد الفناء المطلق
المنوط بالتجلي الذاتي فان رفع الظلمات رأسا لا تيصور الا بطلوع الشمس بازغة فاذا حصلت تلك المحبة
المعبر عنها بالمحبة الذاتية هي عند المحب انعام المحبوب وايلامه فيحصل الاخلاص فلا يعبده به الا لاجل نفسه
من طلب الانعام ودفع الايلام لانهما عنده سواء وهذه رتبة المقربين فان الابرار انما يعبدون الله خوفا
وطمعا وبهما رجحان الى انفسهم بعدم فوزهم بسعادة المحبة الذاتية فلا جرم يكون حسنات الابرار سيئات
المقربين فحسنات الابرار حسنات من وجه وسيئات من وجه وحسنات المقربين حسنات محضة
نعم من المقربين من يعبد الله خوفا وطمعا ايضا بعد تحققهم بالبقاء الاكمل وتسليمهم بعالم الاسباب لكن خوفهم
وطمعهم غير راجعين الى انفسهم بل انما يعبدون لمعالم رضائه سبحانه وخوفا عن سخطه تعالى وكذا انما يطلبون
الجنة لانها محل رضائه سبحانه لا بحظوظ انفسهم وانما يستعيذون من النار لانها محل سخطه تعالى لا لاجل دفع
الايلام عن انفسهم لان هؤلاء الاكابر محررون عن رقية الانفس وصاروا خالصين لله سبحانه وهذه الرتبة
اعلى من بين رتب المقربين ولصاحب هذه المرتبة نصيب تام من كمالات مقام النبوة بعد تحققه برتبة
الولاية الخاصة ومن لم يتنزل الى عالم الاسباب فهو من الاولياء المستهلكين فلا نصيب له من كمالات
مقام النبوة فلا يكون اهلا للتكميل بخلاف الاول رزقنا الله سبحانه محبة هؤلاء الاكابر بحرمة سيد البشر
عليه وعلى آله واتباعه من الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها فان المرء مع من احب والسلام اولا وآخرا

مکتوب بست و پنجم ارسل الی خواجہ جہان فی التحریض علی متابعۃ سید المرسلین ومتابعۃ خلفائہ
الراشدین علیہ وعلیہم من الصلوات اکملہا ومن التسلیمات اتمہا سلم اللہ تعالی قلبکم وشرح صدرکم وزکی نفسکم
وانار جدکم کل ذلک بل جمیع کمالات الرجل والمرأۃ انہی والاخفی منوط بمتابعۃ سید المرسلین علیہ وعلی آلہ من الصلوات
افضلہا ومن التسلیمات اکملہا فعلیکم بمتابعتہ ومتابعۃ خلفائہ الراشدین المہدیین من بعدہ فانہم
نجوم الہدایۃ وشموس الولایۃ فمن شرف متابعتہم فقد فاز فوزا عظیما ومن بخل علیہ فقد ضل ضلالا بعیدا
الفقیہ من التقصوا فیہا الاضطرار وضیق العیشۃ لانی المرحوم الشیخ السلطان فالمتمس من جنابکم مدد ہم
واعانتہم فانکم حریون بذلک بل مامورون بالنقض ارجو ایراج الناس طرا زادہم اللہ تعالی توفیقکم وجعل الخیر فیکم والسلام
علیکم وعلی سائر من اتبع الہدی مکتوب بست و پنجم ارسل الی الشیخ العالم مولانا حاجی محمد صدیقی بیان
ان الشوق یکون للابرار دون المقربین مع علوم تناسب ہذا المقام۔ ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم علی عبادۃ
الشریعۃ المصطفویۃ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ وفی الحدیث القدسی الاظہا اشوق الابرار الی
لقائی وانا الیہم لاشد شوقا اثبت سبحانہ الشوق للابرار لان المقربین لوصلین للشوق بہم لان الشوق
یقتضی الفقد والفقد فی مقام مفقود الا یری ان الشخص لاشتاق الی نفسہ مع فرط حبہ لعدم تحقق الفقد
فحصہ فالمقرب الواصل لبقائہ باللہ سبحانہ الفانی عن نفسہ حالہ مع اللہ سبحانہ کحال الشخص مع نفسہ فلا یحتاج
لایکون الاشتاق الا الابرار لانہ محجوب فاقد ونعنی بالابرار غیر المقربین لو اصل ہو کان فی الابتداء او فی الوسط
ولو بقی منہ مقدار حبۃ من خردل ولنعم ما قیل فی الشعر الفارسی ؎ فراق و دوست اگر اندکست اندک نیست
درون دیدہ اگر نیم موی سبب بسیار ہست۔ نقل عن الصدیق الاکبر رضی اللہ تعالی عنہ انہ رای قاریا یقرء القرآن و
یبکی فقال کنا نفعل ولکن قست قلوبنا فاذا سمن قبیل المدح بما لیس فیہ ذم وسمعت عن قدس سرہ یقول
ان الابرار المنتہی الواصل ربما یتمنی الشوق والطلب الذی کان لہ فی الابتداء والرفیع الشوق مقام فوق کل من
الاول والتانی منہ وہو مقام الیاس عن العجز عن الادراک فان الشوق تصور فی متوقع فحیث لا توقع لا شوق
واذا رجع ہذا الکامل الی بدایۃ الکمال الی العالم رجوع التمتع لا لیعود الیہ الشوق لفقد وجود الفقد بالرجوع
لان زوال شوقہ کان لوجود الفقد بالحصول الیاس وہو موجود بعد الرجوع ایضا بخلاف الکامل الاول
فانہ یعود الیہ الشوق برجوعہ الی العالم لحصول الفقد الذی زال من قبل فحین وجد الفقد بالرجوع

احمدی و زینکه بروی النبی المصطفوی علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها بنیدانم چه نویسم
اگر سخن از جناب قدس مولای خود تعالی و تقدس بزبان می آرم محض کذب و افترا کرده باشم جناب
کبریای او از آن بلندتر است که زبان زده مثل من هرزه گوی گردد و چون از جهان چه گوید محدث از قدیم چه
جوید مکانی در لامکانی تا چند پوید چیاره از بیرون خود چیزی ندارد و در ماورای خود گزری ندارد ۵
ذره گر بس نیک و بس بد بود + گرچه عمری تنگ زندانی خود بود + یعنی هم در سیر انفسی که بنهایت کار میسر شود میسر
است حضرت خواجه بزرگ خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس فرموده اند اهل الله بعد از فنا و
بقا هرچه بینند در خود می بینند و هرچه می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است و فی انفسکم
افلا تبصرون پیش ازین هر سیری که هست داخل سیر آفاقی است که حاصلش هیچ است اطلاق لفظ هیچ اصلے
نسبته بحصول اصل مطلب است والا آن نیز از جمله شرایط و متعلقات شهود انفسی کسے در توهم نیفتد و آنرا در
رنگ شهود تجلی صوری که در نفس متجلے له است تخیل نکند حاشا و کلا تجلی صوری هر قسم که باشد داخل سیر
آفاقی است و در مرتبه علم الیقین حاصل است و شهود انفسی در مرتبه حق الیقین است که نهایت مراتب کمال
است و اطلاق لفظ شهود در هیچ مقام از تنگ میدان عبارت است والا همچنانکه مطلب ایشان همچون
و همچگونه نیست نسبته ایشان بآن مطلب نیز همچون و همچگونه است چون را به همچون راه نیست مفقود
اتصالی بی تکیف بی قیاس + هست رب الناس را با جان ناس + لیک گفتم ناس را نسناس نه + نا
غیر از جان جان شناس نه + و منشار توهم اتحاد شهود انفسی با شهود صوری مذکور حصول بقای شخصی
است در هر دو مقام چه تجلی صوری منفی نیست اگرچه فی الجمله رفع قیدی از قیودے نماید اما تا حد فنا
نمیرساند پس بقیه وجود سالک در آن تجلی حاصل است و سیر انفسی خود بعد از فنای اتم و بقای اکمل
پس لاجرم از قلت معرفت تفرقه در میان این دو بقا نمی توانند کرد ناچار حکم باتحادی نمایند اگر معلوم
کنند که بقای ثانی نزد ایشان معبر به بقای بالله است و آن وجود را وجود موهوب حقانی می
گویند شاید ازین توهم خلاص شوند اینجا کسی نگوید که بقا بالله عبارت از یافتن خود است عین تعالے
و تقدس نه چنین است اگر اینمعنی از بعضی عبارات این قوم مستفاد شود آنرا جواب گوییم که این مقدار
مقام جذبه بعضی را بعد از استهلاک و اضمحلال که شبیه فنا است دست میدهد ما کابر نقشبندیه قدس

قدس الله تعالی اسرارهم تعبیر ازان بوجود و عدم می کنند و این پیش از فنا است این را فنا و بقا متصور است
بلکه واقع است گاهی او را از وی می ستانند و گاهی باز میدهند و بقائی که بعد از فنای اتم است از زوال
مصئون و از خلل محفوظ است فنا را ایشان فنای دائمی است در عین بقا فانیست و در عین فنا باقی فنا
و بقا که زوال پذیرند از جملهٔ احوال و تلوینات اند و در ما نحن بصدده نه چنین است حضرت خواجه نقشبند قدس الله
فرموده اند بوجود و عدم بوجود و بشریت عود می کنند اما وجود فنا بوجود و بشریت عود نمی کند
پس هر آینه وقت ایشان دائمی باشد و حال ایشان مستمر بل لا وقت لهم و لا حال کار ایشان بالا وقات
اوقات است و معاملهٔ ایشان با تحوّل احوال پس قبول زوال مخصوص بوقت و حال گشت و آنکه از حال
و وقت گذشت از زوال محفوظ ماند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم کسی گمان نکند
که دوام وقت باعتبار بقای اثر آن وقت است تعین و غیره اطلاق کرده اند لا بل الدوام بعین الوقت و الاستمرار
لنفس الحال ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بل نقول ان بعض الظن اثم سخن بتطویل انجامید بر سر
اصل سخن آییم گوییم که چون مجال سخن در فضای قدس ایزدی جل شانه نیست پس از مقام بندگی
و ذل و انکسار خود سخن کنیم مقصود از خلقت انسانی ادای وظایف بندگیست و اگر در ابتدا و وسط عشق
و محبت داده اند مقصود قطع تعلق اوست از ماسوای جناب قدس جل سلطانه عشق و محبت هم از مقاصد
نیستند از برای حصول مقام عبودیت اند بندهٔ خدا جل شانه وقتی شود که از گرفتاری و بندگی
غیر او تعالی بتمام خلاص شود و عشق و محبت وسیلهٔ انقطاع پیش نیستند لهذا نهایت مراتب ولایت
مقام عبدیت است در درجات ولایت فوق عبدیت مقامی نیست در هر مقام خود را با مولای خود هیچ
مناسبتی نیابد الا الاحتیاج من جانبه و الاستغناء الاتم ذاتا و صفة من جانب المولی
تعالی و تقدس بس نه آنست که ذات خود را با ذات او تعالی و صفات خود را با صفات او عز سلطانه
و افعال خود را با افعال او سبحانه بهیچ وجه مناسب داند اطلاق مخلوقیت هم از جملهٔ مناسبات است از هیچ تنزه
ننماید او را سبحانه خالق و خود را مخلوق سیدانند پیش ازین هیچ چیز جرات نمی نماید توحید فعلی که جمیع
را در اشتراه دست می دهد و فاعل حقیقی را سبحانه می یابند این بزرگواران سیدانند که خالق
این افعال کیست نه مباشران افعال که این سخن خود نزدیکست که بزندقه رساند این را مثالی واضح

افضلها و من التسبیحات اکملها، **مکتوب بست و نهم** شیخ نظام تانیسری صدور یافته در بیان ترغیب و اداء نوافل و رعایت سنن و آداب قبله مبالات و اداء نافله در جنب فرایض و منع نمودن از اداء نماز در نصف اخیر شب و منع کردن از تجویز نمودن خوردن آب بعد عمل وضو و منع کردن از تجویز نمودن مریدان که سجده کنند. عصمنا الله سبحانه و ایاکم عن التعصب والتعسف و نجانا و ایاکم عن التکلف والتاسف بحرمة سید البشر المنفی عنه زین البصر علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها مقربات اعمال یا فرایض اند یا نوافل نوافل را در جنب فرایض هیچ اعتبار نیست ادائی ضمن از فرایض و وقتی از اوقات به از اداء نوافل هزار سال است اگر نیت خالص ادا شود هر نفلی که باشد از صلوة و صوم و ذکر و فکر و امثال اینها بلکه گوییم هر عبادتی از سنن و آداب در حین ادای فرایض نیز همین حکم دارد منقولست که روزی امیر المومنین حضرت فاروق رضی الله عنه نماز بامداد را بجماعت گزارند بعد از فراغ صلوة و قوم نگاه کردند شخصی را از اصحاب خود در آن وقت نیافتند فرمودند که فلانی بجماعت حاضر نشد حاضران عرض کردند که او اکثر شب بیدار می باشد عجیل که در هیچ وقت خواب برده باشد فرمودند که اگر تمام شب خواب کرده نماز بامداد را به جماعت گزارده بهتر میبود پس رعایت ادنی واجتناب از مکروهی اگرچه تنزیهی باشد تکلیف که تحریمی بمراتب از ذکر و فکر و مراقبه و توجه بهتر باشد آری این امور باین رعایت و اجتناب اگر جمع کند فبها و نعمت فوز اعظیما و بدون خرط القتاد مثلا تصدق دانگی در حساب زکوة همچنان کار تصدق جبال عظام از مذهب بطریق نفل بمراتب بهتر است بعبارت دیگر ادنی از آداب در تصدق آن دانگ مثلا از یک فقیر قریب داون نیز بمراتب ازان بهتر است پس نماز خفتن را در نصف اخیر شب گزاردن و آن تاخیر را موجب تاکید قیام لیل ساختن بسی ستکاره باشد چنانچه حضرت رضی الله تعالی عنهم اداء نماز خفتن در آن وقت مکروه است اظهار این کراهت کراهت تحریمی اراده دارند زیرا که اداء نماز خفتن تا نصف لیل مباح داشته اند و از نصف آنطرف مکروه گفته اند پس مکروهی که مقابل مباح است مکروه تحریمی است و نزد شافعیه در آن وقت اداء نماز خفتن جایز نیست پس بواسطه قیام لیل حصول فوت و جمعیت در آن وقت متمسک این امر گشتن بسیار مستکره است از برای این غرض تاخیر اداء وتر هم کافیست و آن تاخیر مستحب است هم وتر در وقت خود اداء باید و هم غرض قیام لیل و بیداری وقت سحر میگردد پس ترک انعمل باید نمود و صلوة اگر گشته را قضا باید کرد امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه بواسطه ترک کسلی از اداء مضمون نماز چهل سال را قضا فرمود

وایضاً آب مستعمل که از ازالهٔ حدث نموده باشد یا بنیت قربت استعمالش کرده باشند در وضو تجویز نکنند که مردم آن آب را نخورند که آن آب نزد تمام اعلم نجس مغلظ است و فقها منع خوردن آن آب کرده اند و خوردن آنرا مکروه داشته اند آری بقیهٔ آب وضو را خوردن شفا گفته اند اگر از اعتماد کسی طلب نمایند از آن آب بدهند این فقیر را درین واقعه دهلی مثل این ابتلا واقع شده بود بعضی از یاران در واقعه نموده بود که آب مستعمل وضو فقیر را بخورند والاخیر علیم لاحق خواهند شد هر چند دفع کرد فائده نکرد مکتب تنبیه رجوع نمود مخلصی پیدا شد که اگر بعد از نیت غسل نیت قربت نکنند در مرتبهٔ چهارم آب مستعمل نمیشود باین حیله تجویز نموده آب غسل چهارم را بی نیت قربت بخوردانش داد وایضاً در مقام نقل کرده اند که بعضی از خلفا شمار مردان ایشان سجده میکنند زمین بوس هم کفایت میکند ساعت انفعل اظهر من الشمس است منع شان بکنید و تاکید در منع نمائید اجتناب این قسم افعال از هر کس مطلوب است حتی الوسع شخص کی باقتدا خلق خود را بر آورده باشد اجتناب این قسم افعال و را از اند نه سر ریاست که مقتدایان باعمال او اقتدا خواهند کرد و در ملا خواهند افتاد وایضاً علوم بغیر از علوم احوال که علوم ریاست اعمال اند و کسی را بعلوم احوال میران نبود که اعمال درست کرده باشد و بر حق آن قیام نموده و اعمال را تصحیح و تنقی میشود که اعمال را بشناسند و کیفیت عمل بدانند و آن علم احکام شرع است از نماز و روزه و سائر فرائض و علم معاملات و نکاح و طلاق و سائر علم هر که بقدر حق سبحانه و تعالی بر و واجب عین است و او را بدان دعوت فرموده است و این علوم اکتسابیست از آموختن آن هیچکس را چاره نیست و علم میان دو مجاهده است یکی مجاهده در طلب آن قبل از حصول و مجاهدهٔ دوم در استعمال آن بعد از حصول پس باید همچنانکه در مجلس شریف از کتب تصوف مذکور شود از کتب فقهیه نیز ذکر شود کتب فقهیه بعبارت فارسی بسیار اند مثل مجمع خانی و عمدة الاسلام و کنز فارسی و مکارم الاخلاق اگر چند کوشش دارد که آن باحوال تعلق دارد و در قال درین آید و اگر تنقیح نکند کور ناشدان احتمال ضرر دارد و ما وصیت علما سابقین القبول هر سال علی الکثیر اند کی پیش تو گفتم عود دل آزرده و شوش ورنه سخن بسیار است و ازقضا الله سبحانه و تعالی اکمل اتباع حبیبه علیه و علی آله الصلوٰة والتسلیمات المکتوب السامی در بیان شهود افعالی و انفصالی و تفرقه دو میان شهود انفسی و تجلی صفتی و حدیث بیان شهود شان مقام عبدیت و مطابقت علوم آن مقام با علوم شریعت بیانیست از ملا محمد صدیق که از جملهٔ قدیم الخدمتان این درگاه است میفرمودند که این مکتوب نیز شیخ زنی امام انیسی صدور یافته است شکر فلله سبحانه کمال الاتباع

حصل الشوق الذی زال بزواله لا یقال ان مرتبة الوصول لا ینقطع ابدالآبدین فیتوقع بعد تلک المرتبة مرتبة
اخری لانا نقول عدم انقطاع مرتبة الوصول مبنی علی التسییر التفصیلی الواقع فی الاسماء والصفات والشیون
والاعتبارات وهذا السالک لا یتصور فی حقه نهایة ولا یزول عنه الشوق ابدا ونحن بصدده هو المنتهی الواصل
الذی قطع تلک المرتبة بطریق الاجمال وانتهی الی ما لا یمکن التعبیر عنه بعبارة ولا یشار الیه باشارة فلا یتصور
ثمة توقع اصلا فلا جرم یزول عنه الشوق والطلب وهذا مما اختص من الاولیاء لانهم الذین عرجوا عن ضیق
الصفات ووصلوا الی حضرة الذات تعالی وتقدس بخلاف السالکین فی الصفات مفصلا والسائرین
فی الشیونات مرتبا فانهم محبوسون فی التجلیات الصفاتیة بل الآبدین مرتبة الوصول فی حقهم لیست الا
الوصول الی الصفات والعروج الی حضرة الذات تعالی لا یتصور الا بالسیر الاجمالی فی الصفات والاعتبارات
ومن وقع سیره فی الاسماء بالتفصیل حبس فی الصفات والاعتبارات ولم یزل منه الشوق والطلب ولم یفارق
عنه الوجد والتواجد فاصحاب الشوق والتواجد لیسوا الا اصحاب التجلیات الصفاتیة ولیس من التجلیات الذاتیة
لهم نصیب وما وقع فی الشوق والوجد فان قال قائل ما معنی الشوق من الله سبحانه ولیس منه سبحانه مفقود
شیء قلت ذکر الشوق منها یحتمل ان یکون من قبیل صفة المشاکلة وذکر الشیء فیه باعتبار ان کل
ما ینسب الی العزیز الجبار فهو شدید وغالب علی ما ینسب الی العبد الضعیف هذا الجواب علی طریقة العلماء وللعبد
الضعیف فی جوابه وجوه اخر تناسب طریقة الصوفیة ولکن تلک الاجوبة تقتضی نحو من السکر وبدون السکر
لا یحسن بل لا یجوز لان السکاری معذورون وارباب الصحو مسئولون وحالی الآن الصحو الصرف فلا یلیق
بحالی ذکر هذا الحمد لله اولا وآخرا والصلوٰة والسلام علی نبیه دائما وسرمدا **مکتوب بست و هفتم**
بخواجه عمک صدور یافت در بیان مدحی طریقه نقشبندیه وعلوی نسبت این بزرگواران قدس الله تعالی
اسرارهم الصمد علیه السلام علی عباده الذین اصطفی مرحمت نامه گرامی که از روی کرم نامزد این مخلص ساخته بودند به
ورود آن مبتهج ومسرور گردید سلامت شنیدنی خواهد که تصدیع ایشان بدهد بغیر آنکه مدحی این سلسله نقشبندیه
نماید مخدوما در عبارات کابرین سلسله علیه قدس الله تعالی اسرارهم واقع شده است که نسبت ما فوق
همه نسبتها است بالنسبة حضور واگاهی خواسته اند حضوری که نزد ایشان معتبر است حضوری غیبت است
که بیاد داشت مونده اند پس نسبت این عزیزان عبارت از یاد داشت باشد و یاد داشت که بفهم قاصر این فقیر

قرار یافته است مبنی بر این تفصیل است تجلی ذاتی عبارت از ظهور حضور حضرت ذات است تعالی و تقدس محضور آن سبحانه بملاحظه اسماء و صفات و شیون و اعتبارات و آن تجلی را برقی گفته اند یعنی لمعه بسیار ارتفاع شیون و اعتبارات متحقق میشود و باز در پرده شیون و اعتبارات مستوری می گردد پس برین تقدیر حضور بی غیبت متصور نباشد بلکه بی حضور است و اغلب اوقات غیبت پس این نسبت نزد این عزیزان معتبر نباشد و حال آنکه این تجلی را مثل نخ سلاسل دیگر نهایة النهایة گفته اند هر گاه این حضور دوام پذیرد و اصلا استتار قبول نکند و همواره بی پرده اسماء و صفات و شیون و اعتبارات متجلی شود حضور بی غیبت خواهد بود پس نسبت این اکابر را بامتناع دیگران قیاس باید نمود و قوی تکلف فوق همه باید داشت ۵ بیت حضور اگرچه پیش آنم مردم مستبعد منهایدا ما ۵ هنیالارباب النعیم نعیمها ۰ وللعاشق المسکین ما یتجرع ۰ این نسبت علیه بنهجی غرابت پیدا کرده است که اگر فرضا پیش ارباب همین سلسله بزرگ گفته شود و تحمل کرده آنها در مقام انکار آیند و باور ندارند نسبتی الحال در میان ارباب این خانواده بزرگ متعارف شده است عبارت از حضور حسن جمالی و شهود او تعالی و هو هی که از وصف شاهدی و شهودی منزه باشد و توهمی است معرا از جهات ستة متعارفه اگرچه فوق تمام باشد و بظاهر دوام پذیرد و این نسبت در مقام جذبه فقط نیز متحقق میگردد و فوقیت آنرا و هی ظاهر نسبت بخلاف ما ادداشت یعنی سابق که حصول آن بعد از تمامی جمیع جذبه و مقامات سلوک و علو درجه آن بر سبیل هدی مخفی نیست اگر خفائی هست در حصول آن و بس حاسدی اگر از حسد انکار نماید و ناقصی از نقص خود وجود نماید معذور است ۵ قاصری گر کند این طائفه را طعن و قصور ۰ حاش لله که برآرم ز زبان این گله را ۰ همه شیران جهان بسته این سلسله اند ۰ روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را والسلام اولا و آخرا مکتوب بست و هشتم نیز بخواجه عبد الصمد یافته در علو حال ما بعد از تحریر یافته است که موسم تنزل و تبعد است ۰ مرحمت نامه گرامی که از روی کرم نامزد اخلاص ساخته بود نزول و دوام منتج گردید و به مطالعه مشرف گشت چه نعمتی است که آزادان یاد گرفتاران کنند و چه دولتیست که رسیدگان غمخوار مهجوران نمایند بیچاره مهجور چون خود را شایان وصال نیافت بضرورت معمول زاویه هجران گشت دارد و ب گرفته بعد دم آرام گرفت و از اتصال بانفصال قرار یافت و چون در اختیار از آزادی گرفتاری دیده بهبودت گرفتار گردید ۵ چون لمع خواهد زسن سلطان دین ۰ خاک برفرق قناعت بعد ازین ۰ بعبارات نامربوط و اشارات پراگنده زیاده برین چه تصدیع ایشان نماید ۰ بقینا الله تعالی و ایاکم علی متابعة سید المرسلین صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین

این را مثالی واضح گردانیم مثلاً شعبده بازی در پرده گشته صورتهای جماد و پندارد در حرکت می آرد و افعال
غریبه در آنها ایجاد می نماید بحاضران که چشم بصیرت ندارند گویند که جاعل این افعال در آن صورتهای جمادیه آن
شخص پرده نشین است اما صاحبان این افعال همان صورتها را نمیگویند که صورت متحرک نمی گویند که شعبده باز
محرک است نفس الامر درین حکم محق اند شرایع انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بهمین حکم ناطق اند و حکم بوحدت
فعل از جمله مسکرات است بل الحق الصریح ان الفاعل متعدد و خالق الافعال واحد و هم چنین است علومی
که در توحید وجود گفته اند سنهای آن مسکر وقت و غلبه حال است علامت درستی علوم لدنیه مطابقت
باصریح علوم شرعیه اگر سر موتجاوز نمیت از سکر است والحق لمحققة العلماء من اهل السنة والجماعة و ماسوی ذلک
امانی و اوهام و الحاد او سکر وقت و غلبه حال این تمام مطابقت در مقام عبدیت میسر است و در ما و رای این نحوی از
سکر متحقق است اگر گوییم شرح این بعید شود شخصی از خواجه نقشبند قدس سره سوال کرد که مقصود
از سلوک چیست فرمود تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلال کشفی شود و نفرمود که تا معرفت زاید
بر معارف شرعیه حاصل کند اگرچه در راه امور زائده پیدا میشود اما اگر بنهایت کار رسانند آن زوائد بسیار مندثر
میگردند و همان معارف شرعیه وجه تفصیل معلوم میکردند و از ضیق استدلال به فضای اطلاق کشفی
آیند یعنی همچنانکه نبی علیه الصلوة والسلام آن علوم را از وحی می کرد این بزرگواران بطریق الهام آنعلوم را اصل
اخذ میکنند علما این علوم را از شرایع اخذ کرده بطریق اجمال آورده اند همان علوم چنانکه انبیا علیهم
الصلوة والسلام حاصل بود تفصیلاً و کشفاً ایشان را نیز همان نهج حاصل میشود اما صاحب تحفه در میانه
بانقیسم کمال ازاد لیاء اکمل بعضی ایشان را بعد از قرون متطاوله و ازمنه متباعده انتخاب میفرماید بنابر علم
بود که یک مسئله اجمالی استدلالی را مفصل به نویسیم اما کاغذ کوتاهی کرد شاید حکمت خداوندی جل سلطانه
درین بوده باشد والسلام مکتوب سی و یکم بشیخ صوفی صدر یافته در بیان تحقیق مذهب
توحید وجودی و قرب و معیت ذاتی او تعالی و تقدس و گرشتن از نیمقام بالبعضی اسوال و اجوبه
که تعلق بتحقیق این مقام دارند سبحانه الله سبحانه و تعالی علی متابعة سید المرسلین علیه و علیهم
من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها شخصی که در مجلس شریف ایشان بود نقل کرد
که یکی از درویشان بیان شیخ نظام تهانیسری در آن مجلس از فقیر مذکور ساخت و گفت که او

او انکار وحدت وجود مینماید آن شخص ناقل ازین فقیر التماس نمود که آنچه حقیقت است دریاب بخدام ایشان نویسد ازین نقل تا چه فرا گیرند و در سوء ظن نیفتند گران بعض الظن ثم اجابته لمسؤله بچند کلمه متضمن گشت مخدوما مکرما معتقد فقیر از خوردی باز شرب اهل توحید بود و الفقیر قدس سره بظاهر بهمین شرب بوده اند و بسبیل دوام بهمین طریق اشتغال داشته اند با وجود حصول نگرانی تمام در باطن که بجانب مرتبه بالا کیفی داشته اند و به حکم ابن الفقیه نصف الفقیه فقیر را ازین شرب از روی علم حظ وافر بود و لذت عظیم داشت تا آنکه حق سبحانه و تعالی به محض کرم خویش بخدمت استادی حقایق و معارف آگاهی مؤید الدین الرضی شیخنا و مولانا و قبلتنا محمد الباقی قدسنا الله تعالی سر رسانید و ایشان بر فقیر طریقه علیه نقشبندیه تعلیم فرمودند و توجه بلیغ بحال این مسکین عمر داشتند بعد از ممارسته این طریقه علیه دراندک مدت توحید وجودی منکشف گشت و علوی درین کشف پیدا شد علوم و معارف انیقه فراوان ظاهر گشتند و کم و قیض از دقایق اینمرتبه مانده باشد که آنرا منکشف نه گردانیده اند دقایق معارف شیخ محی الدین ابن العربی را که عبارت از تجلی ایجاد ساخته و تجلی ذاتی که صاحب فصوص آنرا بیان فرموده است و نهایت عروج جز آنرا نمی داند و در شان آن تجلی می گوید و ما بعد هذا الا العدم المحض بآن تجلی ذاتی مشرف گشت و علوم و معارف آن تجلی را که شیخ مخصوص بخاتم الولایه میداند نیز بتفصیل معلوم شد و سکر وقت و غلبه حال درین دولت بحدی رسید که در بعضی عریضها که بحضرت خواجه نوشته بود این دو بیت را که سراسر سکر است نوشته بود

ای در نیاکین شریعت اعمائی است ملت ما کافری ملت ترسائی است
کفر و ایمان زاف و روی آن پری زیبائی است کفر و ایمان هر دو اندر راه ما یکتائی است

و اینحال تا مدت مدید کشید و از شهود سنین انجامید ناگاه عنایت بعنایت حضرت ذوالجلال سلطانه از دریچه غیب عرصه ظهور آمد و پرده رو پوش بیچونی و بیچگونگی را برانداخت علوم سابق که مبنی از اتحاد و وحدت وجود بوده اند رو بزوال آوردند و اعاله و سریان و قرب و معیت ذاتیه که در آنمقام منکشف شده بود مستور گشتند و به یقین یقین معلوم گشت که صانع را جل شانه با عالم ازین نسبتهای مذکوره هیچ ثابت نیست احاطه و قرب او تعالی علمی است چنانچه مقرر اهل حقست شکر الله تعالی سعیهم و او سبحانه با هیچ چیز متحد نیست او است تعالی و تقدس و عالم عالم او سبحانه بیچون و بیچگونه است و عالم سر سر بدایع چونی و چگونگی متمم بیچون را عین چون نتوان گفت واجب تعالی را عین ممکن نتوان خواند قدیم هرگز عین حادث نشود ممتنع العدم

عین جایز الصدم نگردد و انقلاب حقایق محالست عقلا و شرعا و صحت حمل یکی بر دیگری ممتنع هست اصلا و ابدا
عجبت که شیخ محی الدین و تابعان او ذات واجب تعالی المجهول مطلق می گویند و محکوم علیه حکمی می
دانند مع ذلک احاطه ذاتی و قرب و معیت ذاتیه اثبات می نمایند و ما هو الا حکم علی الذات تعالی و تقدس
فافهم و لا تکن من الغافلین و قال العلامه من اهل السنه من القرب العلمی و الاحاطه العلمیه و در زمان حصول علوم و معارف
مشرب توحید وجودی این فقیر را اضطراب تمام بود که از این توحید سر دیگر عالی تر نمیدانست و تضرع
و زاری و دعا میکرد که این معرفت زائل نگردد تا آنکه بحجب تمام از روی کار زائل گشتند و حقیقت کما ینبغی منکشف شد
معلوم گشت که عالم با جمله و مرایای کمالات صفاتی هست و بحالی ظهورات اسمای اما مظهر عین ظاهر نیست و ظل عین
اصل نه چنانکه مذهب اهل توحید وجودی هست این مبحث مثالی واضح کرده شد مثلا عالمی ذو فنونی خواست که
کمالات متنوعه خود را در عرصه ظهور جلوه دهد و خفایای مستحسنه خود را در معرض وضوح آرد ایجاد حروف
و اصوات نمود و در مرایای آنها آن کمالات مخفیه را ظاهر ساخت در صورت نتوان گفت که این حروف
و اصوات که بحالی و مرایای آن کمالات مخفیه شده اند عین آن کمالات اند یا محیط آن کمالات اند بالذات
یا قریب اند آنها بالذات اهمیت دارند بلکه نسبت درمیان دالیه و مدلولیه هست حروف و اصوات دلیل
و دوال پیش نیستند بر آن کمالات و آن کمالات بر صرافت اطلاق خود از آن نسبتها که پدید نشده هست
از روی اوهام و خیالات نی بحقیقت از آن نسبتها هیچ ثابت نیست لیکن چون درمیان آن
کمالات و این حروف و اصوات مناسبته ظاهریه و مظهریه و مدلولیه و دالیه متحقق هست همین مناسبته
بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث حصول آن نسبتهای وهمیه میگردد و نفس الامر آن کمالات از جمیع این نسبت
معرا و مبرا هست و این فیه نیز غیر از علاقه دالیه و مدلولیه و ظاهریه و مظهریه نیست عالم علم بر وجود صانع خود است
تعالی و تقدس مظهر است مر ظهور کمالات اسمای و صفاتی او را سجانه و همین علاقه بعضی را بواسطه بعضی
عوارض باعث بعضی احکام و همیه میگردد و بعضی کثرت مراقبات توحید بر این احکام می آرد که صورت آن مراقبات
در خیال نقش بندد و بعضی دیگر را علم توحید و تکرار آن نحوی از ذوق آن احکام می بخشند و این هر دو صورت
توحید یعنی علم و حال و اثر و علم بحال کاری ندارند و بعضی دیگر را نمایان این احکام غلبه محبت است که بواسطه
استیلای حب محبوب غیر محبوب از نظر محب غیر و دون محبوب هیچ می بیند نه آنکه در نفس الامر غیر محبوب هیچ

نیست کان مخالف حس عقل و شرع است و گاهی همین مجتهد باعث حکم باطل و خطا گردد و تقسیم توحید عمل از دو قسم سابق است و داخل قسم اول است هر چند بطابق نفس الامر و موافق شریعت نیست و تطبیق آن بشریعت نفس الامر تکلف محض است و در زمرهٔ تکلفات بارده فلسفیه که اسلامیین را بنیاد نهند که اصول فاسده خود را بنوعی شرعیه بطابق سازند کتاب اخوان الصفا و مثل آن زین قبیل است غایة مافی الباب خطای کسی حکم خطائی اجتهادی دارد که ملامت و عتاب از آن مرفوع است بلکه یک درجه از درجات صواب حق او متحقق است نیقدر تفاوت است که مقلدان مجتهد حکم مجتهد دارند و درجه از درجات صواب تقدیر خطا نیز میابند بخلاف مقلدان اهل کشف که معذور نیستند و از درجهٔ صواب تقدیر خطا محرومند جواب السلام و کشف بغیر صحت نیست و قول مجتهد بغیر صحت است پس تقلید اول بر تقدیر احتمال خطا جائز نباشد و تقلید ثانی بر تقدیر احتمال خطا جائز است بلکه واجب شهود بعضی از رسائل که در مرایای تعینات کونیه است نیز قبیل احکام سابقه است و این شهود را شهود وحدت در کثرت نامیده اند زیرا که واجب تعالی و تقدس که بجهات و بمکان نیست اگر در مرایای چون گنجد و در محالی چندی نماید لامکانی در مکان گنجایش ندارد چون این دائره چون باید حسب لامکانی را ماورای مکان باید طلبید انچه در آفاق و انفس دیده میشود آیات اند سبحانه و تعالی و تقدس قطب دائره ولایت یعنی حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سر فرموده اند که هر چه دیده شد و شنیده شود و دانسته شده آن همه غیر است بحقیقه کلمه لا نفی آن باید کرد بیت

در تنگنای صورت معنی بگونه گنجد ۰ کلبه گدایان سلطان چه کار دارد ۰ صورت بهست نما فل معنی چه داند آخر

گویا جمال جانان پنهان چه کار دارد ۰ اگر گویند که در عبارات اکثر مشائخ نقشبندیه چه خلل ایشان واقع شده است که صریح است در وحدت وجود و قرب و معیت ذاتیه و در شهود وحدت در کثرت و احدیت در کثرت جواب گوئیم که این احوال و شهود در توسط احوال ایشان را روی داده باشد و بعد از آن نمیقام گزارنده باشند چنانچه این فقیر از احوال خود در ماتقدم نوشته است جواب دیگر آنست که جمعی را باوجود تکمیل تام در باطن بجانب احدیت صرف ظاهر ایشان را که کثرت بین است بان احکام و آن شهود مشرف میسازند و در باطن بنگران احدیت و در ظاهر شاهد مطلق بندد در کثرت چنانچه از حال والد خود خبر داده است دلائل انکمتوب و تحقیق انجواب بتفصیل در رساله که در تحقیق مراتب وحدت وجود نوشته شده است نمیقام عمل زیادتی بر انچه مذکور شد نمانده گفته شود که چون در نفس امر وجودات متعدده باشند و قرب و احاطه ذاتیه باشد شهود وحدت

در کثرت مطابق واقع نباشد پس حکم این بزرگواران کاذب باشد چه غیر مطابق واقع و نفس الامر ست زیرا که جواب گوییم
که این بزرگواران باندازه شهود خود انچه کرده اند در رنگ آنکه شخصی حکم کند بانکه صورت زید را و مرآت دیده ام
این حکم نیز مطابق واقع نیست چه در مرآت آنصورت ندیده ست چه صورت در مرآت اصلا نیست تا دیده شود
آن شخص در انحکم عرفا کاذب نگویند هرچند مطابق نفس الامر باشد که او در انحکم معذور ست و علامت کذب نزدی
ست تکمام سابقا مقصود از اظهار احوال که شایان ستر ند آنست تا دانسته شود که اگر قبول وحدت وجود نموده است
از کشف بوده ست نه از روی تقلید و اگر انکار ست هم از الهام ست گنجایش انکار ندارد و هرچند بر غیر حجت نیست جواب
دیگر از برای دفع شبه کذب آنست که افراد عالم با یکدیگر در بعضی امور اشتراک دارند و در بعضی امتیاز و همچنین ست اشتراک ممکن با
واجب تعالی و تقدس در بعضی امور عرفیه هرچند با ذات ممتاز ند پس بر تقدیر غلبه مجبت ما به الامتیاز از نظر مختفی میگردد و ما به الاشتراک
در نظر میاید پس درین صورت اگر حکم بعینیت یکدیگر کنند مطابق واقعه خواهد بود و کذب بر اصلا مجال نخواهد ماند و احاطه ذاتی و
مثلی از نیز بهمین قیاس باید کرد والسلام **مکتوب سی و دوم** به میرزا حسام الدین احمد صدر یافته در بیان
کمالی که مخصوص باصحاب کرام ست رضوان الله تعالی علیهم و از اولیای که بآن کمال مشرف شده ست و حضرت
مهدی بر حجه اتم ظهور خواهد یافت و آن کمال فوق نسبت جذبه و سلوک ست و در بیان آنکه کمال صناعت بتلاحق افکار
ست و زیادتی آن به تتابع انظار نسبت پیر اگر بهمان طراوت بماند موجب نقصان ست مرید رشید تواند که از کامل
سازد و ما بینا نرا بکار ناید. التفات نامه گرامی ورود یافت لله سبحانه الحمد و المنه که دوافتادگان از یاد نرفته اند
و به تقریبی مذکور میگردند باری به هیچ خاطر خود شادی نمی کنم + از عدم دریافت نسبت خاصه پیر دستگیر علیه الرحمة
نوشته بودند و سبب آنرا پرسیده و مخدوما شرح امثال این سخنان بطریق تحریر بلکه بتقریر هم مناسب نمی نماید تا
در فهم کسی چه در آید و از آنچه فقیر در حضور شریف حسن ظن بالطول صحبت بهم رسیده باشد درکار ست و بدون فرط
انقیاد آسوده نشیند باید و خوش نباشد + تا با تو حکایت کنم از هر بابی + اما بحکم سوالی را جوابی باید اینقدر
وا می نماید که هر مقامی را علوم و معارف دیگر ست و احوال و مواجید دیگر و هر مقامی مناسب ذکر و توجه ست و در
مقام دیگر تلاوت و نماز ست مقامی مخصوص بجذبه ست و مقامی بسلوک و مقامی باین هر دو و دولت ممتحن
و مقامی ست که از هر دو جهت جذبه و سلوک جدا ست نه جذبه را با وساس و نه سلوک را بآن تعلقی نیمقام بس بزرگ
ست اصحاب آنسرور علیه و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها با نیمقام ممتاز ند و با این

وباین دولت علمی شرف صاحب این مقام را امتیاز تمام است از ارباب مقامات دیگر شاید بهتی باکید دیگر
کمتر دارند بخلاف مقامات دیگر باکید دیگر شاید بهتی دارند و لو بوجهه دون وجه باین نسبت از گزشت اصحاب کرام حضرت
مهدی علیهم السلام بروجه اتم ظهور خواهد یافت انشاء الله تعالی از مشایخ طبقات رحمهم الله سبحانه کم کسی از این مقام
خبر داده بکنیف که از علوم و معارف آن سخن کرده باذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم غایة مافی الباب
اصحاب کرام را این نسبت عزیز الوجود در اول قدم بظهور آمد و بر روی کار آمد و دیگری را اگر باین دولت شرف یابند
و بر قدم نسبت اصحاب کرام ترتیب دهند بعد از قطع منازل جذب و سلوک و طی علوم و معارف آنها باین دولت علمی مستعد
خواهد گشت و در ابتدا ظهور این نسبت منحصر بود بر کت صحبت سید البشر است علیه و علی آله الصلوات والتحیات والبرکات
والتسلیمات اما توان بود که از ستاد بعالمی نیز کسی را باین برکت مشرف سازند از صحبت او نیز در ابتدا سبب ظهور این
نسبت علیه گردد و فیض روح القدس از باز مدد فرماید + دیگران هم بکنند آنچه میکرده در وقت و این
نسبت هم اندراج النهایة فی البدایة متحقق شود چنانکه در صورت تقدم جذبه بر سلوک متحقق است زیاده برین گنجایش
ندارد شعر و من بعد هذا یا دیق صفاته و اکتمه احطی لدیه اجل بعد هذا اگر بلاقات واقع شدو از جانب معان
مظنه حسن اهتمام دریافت شما از انشاء الله تعالی در معرض ظهور خواهد آورد و هو سبحانه الموفق در باب بعضی
یاران قلمی فرموده بودند این فقیر از زلات ایشان درگزرانید حق سبحانه و تعالی ارحم الراحمین است عفو فرماید اما
یاران را نصیحت فرمایند که در حضور و غیبت در مقام آزار نباشند و تغیر اوضاع نکنند ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا
ما بانفسهم و اذا اراد الله بقوم سوء افلا مرد له و ما لهم من دونه من وال در باب میان شیخ الهداد خصوصاً
نوشته بودند فقیر را هیچ مضائقه نیست اما ذلت از تغیر وضع خود مشار الیه در کار است که الندم توبة و استشفاع
فرع ندامت است بهر تقدیر فقیر از جانب خود در مقام گزشت است جانب دیگر را ایشان دانند دیگر سر هندا منزل خود
تصور فرمایند علاقه محبت نسبت هم چیزی از ان قبیل است که با مور عارضیه سسته گردد زیاده چه نویسد والسلام
مخدوم زاده ها و سایر اهل بیت بدعا مخصوص اند جواب از تسوید این رقیمه بخاطر رسید که سخن در باب زلات یاران
و حفوات ان واضح تر نویسد که در اجمال ابهام است تا چه مفهوم شود مخدوم ما مغفور تقدیری مطلوب و متصور است
که آنجماعه آن اوضاع را بدانند و در مقام ندامت باشند والا عفو گنجایش ندارد نوشته بودند که پرده پوشی
این مقام را بشهادة انجماعه بشیخ الهداد سپرده بودند این سخن بیانی مے طلبد اگر سپردن بامعنی گفته اند

کرده ست فقرا و آیند و روند بگویند و از آب زمان ایشان خبردار باشند سلمه الله تعالی و اگر با شیخی گفته که نزد بیت جماعه طالبان
بگیرند و در مقام شیخیت بنشیند ممنوع است و در مرتبه بیخبر از لاقات بفقیر حضرت ایشان فرموده بودند که شما نجویز نکنید
که شیخ الهداد از جانب ما رفته بعضی طالبان بشغولی گویند و احوال بعضی را بسازند که ما را تاب حضور طلبیدن و شغولی
گفتن و احوال پرسیدن نیست فقیر در باب هم متوقف بود چون ضرورت شد فقیر هم آنقدر تجویز نموده این قسم تبلیغ
از قبیل سفارت محض است علی الخصوص که منتهی بر ضرورت شده و الضرورة تقدر بقدرها پس آن سفارت هم مخصوص
حیوة ایشان باشد بعد از ارتحال ایشان شغولی گفتن و حال طالبان پرسیدن داخل خیانت نوشته بودند
کز نسبت پیر و شگیر باقی ماند معنی زیادتی و نقصان نه پذیرد سخنی دیگر است نحوی که سبوی
وضع کرده بود افکار ستاخران آزاده چند زیاده کرده ست بهان صرفت ماندن خود عین نقص ست نسبتی که حضرت
خواجه نقشبند داشتند در زمان حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله تعالی سرهما و علی هذا القیاس علی الخصوص حضرت
خواجه ما در صدد تکمیل این نسبته بوده اند و از اتمام مید انستند که اگر حیوة و فا مسکرد باراده خداوندی جل سلطانه از این نسبته
را تا جایی برند سعی کردن در عدم زیادتی آن منافی تسلیم و تفویض ندانند که این نسبته چه طور باقی خواهد ماند شما خود نسبته
علاحده دارید بنسبت ایشان مساس نکند و این سخن کرر در حضور ایشان مشخص شده بود شیخ الهداد فقیر نسبت
راجحه دانند که جهت نحوی از حضور قلبی داشت دیگر از اینهم معلوم ست که چه حالتست بر یاد زنده آن نسبته کلیت و انها نیند
تا فقیر هم مطمئن باشد و اتفاعات را اعتبار ننهند که خیالی از صدقی نماند شیطان شمن تویست از تسویلات و اتباع سراسر
الاسن عصمه الله تعالی و از سنایتهای نکته نوشته بودند مخدوما آن سلب کردن باختیار نبود چنانکه در حضور مذکور
شده بود الحال هم آن سلب حال خود ست زائل نشده از اول تصور کردن خیال ست آوازیکه از دل شنوند بآن
حالت کاری نماند و اخگری را که سر میسازند و آتش از وی زائل میگردد بعد از آب انداختن هم آوازی در وی می
ماند نمی توان گفت که هنوز آتش در وی ممکنست و قایع را اعتبار نیست این سخن اگر امروز بوشیده ست منتظر باشند
فردا انشاء الله تعالی ظهور خواهد یافت چون شما بسالغه نوشته بودید بضرورت در جواب آن سخن
گفته شد و الا بی تفکر سخن کردن عیبی نشود **مکتوب سی و سیوم** به ملا حاجی محمد لاهوری
صدور یافت در بیان مذمت علم رسوم که بمحبت دنیا گرفتار مذموم علم او نسیله حصول دنیا ساخته و در مدح
علم زاهد که از دنیا بی رغبت شده علم را بمحبت دنیا و رغبت مذکور کلف چهره حال نسازند اگرچه

از ایشان حصول فواید است اما علم شان در حق آنهای ایشان نافع نیاید مگر حینیکه تائید شریعت و تقویت ملت بدان واقع
شود ترتب است اما گاه هست که این تائید و تقویت از اهل فجور و ارباب فتور هم بوقوع آید چنانکه سید انبیا علیه علی آله الصلوات
والتسلیمات را تائید آمد فاجر فرموده و ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر و رنگ سنگ پارس اند کار آتش آرد
هر چه با و رسد زر گردد و او فی حد ذاته بر جمر یه خود است و همچنین آتشی که در سنگ و فی موضع است عالم را از آن آتش حصول منافع
است اما آن سنگ و فی از آن آتش در و فی نصیب نیابد بلکه گوییم که انعیلم در حق ذوات ایشان مضر آید که بحجب بر ایشان
تمام سازد ان الناس عذابا یوم القیمة عالم لم ینفعه الله بعلمه چگونه مضر نباشد علمی که نزد خدای عزوجل عزیز است و حال آنکه دنیا
نزد حقتعالی ذلیل و خوار است و بدترین مخلوقات پس عزیز خدای عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را سبب عزت دادن
بغایت قبیح است و فی الحقیقه معارضه است بحق سبحانه و تعالی تدریس و افاده وقتی نافع آید که خالصا لوجه الله سبحانه
باشد و از شائبه جاه و ریاست و حصول مال و رفعت خالی باشد و علامت اینچنین بود که بی رغبت بود
از دنیا و ما فیها علمای که این بلا مبتلا اند و در محبت این دنیه گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سوء و شرار مردم
و نصوص دین حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق میانگارند و یحسبونهم علی
شیء الا انهم هم الکاذبون اعوذ علیهم شیطان فاهم ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان
هم الخاسرون ... عزیزی شیطان لعین را دیدگر فارغ نشسته است و تضلیل و اغوا خاطر
جمع ساخته اعزیز سر از پا نشناسید لعین گفت که علماء سوء این وقت در نیکا بامن عظیم کرده اند و مرا از نیمهم فارغ
ساخته اند و الحق در زمان ما هر سلسله راهزنی که در امور شرعیه واقع شده است و هر فتوری که در رویج ملت دین ظاهر
گشته است همه از شومی علماء سوء است و فساد دنیات ایشان آری علماء که از دنیا بی رغبت اند و از جاه و ریاست
و مال و رفعت آزاد از علماء آخرت اند و ورثه انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات و بهترین خلایق ایشانند که فردای
قیامت شهادتهای ایشان را به خون شهدای فی سبیل الله وزن خواهند کرد و بدین سیاهی خواهد چربید و قوم
اعلماء عبادة در شان ایشان تحقق است ایشانند که جمال آخرت در نظر شان تحسن آمده و قباحت دنیا و متاعهای
آن مشاهد گشته از سطر تقاعد ندارند و این بدایع غروال تسلم نیافتند لاجرم خود را بباقی سپرند و از فانی بازداشتند
شهود عظمت آخرت ثمره شهود جلال لایزال است و ذلیل داشتن دنیا و ما فیها از لوازم شهود عظمت آخرت الا ان
الدنیا والآخرة ضرتان ان رضیت احدهما سخطت الاخری اگر دنیا عزیز است آخرت خوار است و اگر دنیا خوار است

آخرت غرض است جمیع این اوامر تفصیل جمیع اضداد است ما حسن الدین و الدنیا لو اجتمعا ری جمعی از مشایخ که خود
و بایست خود بتمام آمده اند بواسطهٔ بعضی نیات حسنه اختیار صورت اهل دنیا نموده اند و بظاهر از اغنیا نمانند
فی الحقیقه هیچ تعلقے ندارند و از همه فارغ و آزاد اند رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله تجارت و بیع
ایشان مانع ذکر خدا نیست در عین تعلق باین امور بے تعلق اند حضرت خواجه نقشبند قدس سره اند قدس الله
تعالی سره الاقدس که در بازار میتا تاجری را دیدم که پنجاه هزار دینار کم و بیش خرید و فروخت نمود و یک لحظه
دل او از حق سبحانه غافل نگشت **مکتوب سی و چهارم** نیز به ملا حاجی محمد لاهوری صدور یافته در
بیان جواهر خمسه عالم بطریق اجمال و تفصیل مهما امکن بقدر سعادت دارین وابسته باتباع سید کونین است علیه و
علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها فلسفے که دیدهٔ بصیرت او بکحل متابعت صاحب شریعت علیه و علی
آله الصلوات و السلام و التحیة مکحل نشده است از حقیقت عالم امر ما بینا است فضلا عن یکون له شعور عن مرتبة
الوجوب تعالی و تقدس نظر کوتاه او مقصور بر عالم خلق است و در آنجا نیز ناتمام است جواهر خمس کرانبها نموده اند
همه در عالم نفس و عقل اگر از مجردات شمرده شده از نادانی است نفس ناطقه خود همین نفس اماره است که بتزکیه محتاج است
و بالذات هیئت و بدنات و پستی است عالم امر را چه نسبت و تجرد را با وجه مناسبت و عقل او درک نمی کند
از معقولات مگر اموری را که بمحسوسات مناسبت دارند بلکه حکم محسوسات پیدا کرده اند اما امر که بمحسوسات مناسبت
ندارد و شبه و مثال او در مشاهدات پیدا نیست درادراک عقل نمی آید و بند او به کلید عقل نمی گشاید پندارند نظر او از احکام
بیچونی کوتاه است و در غیب محض گراه و این عالم امر عالم خلق است عالم امر را رو به بیچونی است و توجهه بیچگونگی ابتدا از
عالم امر مرتبه قلب است و فوق قلب روح است و فوق روح سر است و فوق سر خفی است و فوق خفی اخفا بهمچنانکه عالم امر را اگر
جواهر خمسه گویند گنجایش دارد و از کوته نظری خذف رینه چند را فراهم آورده جواهر انگاشته پیدا است ادراک این جواهر
عالم امر و اطلاع بر حقایق اینها نصیب کمیاب اتباعان محمد رسول الله است صلے الله تعالے علیه و علی آله و سلم و چون
در عالم صغیر که انسانست نمونه ایست از آنچه در عالم کبیر است در عالم کبیر نیز اصول این جواهر خمسه ثابت باشد عرش
مجید صندوق این جواهر کبیر است رنگ قلب ایشان و باین مناسبت قلب را نیز عرش الله تعالے گویند و باقی مراتب از
جواهر خمسه گانه فوق العرش اند عرش برزخ است درمیان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر در رنگ قلب انسان که برزخ است
درمیان عالم خلق و عالم امر در عالم صغیر قلب و عرش اگرچه در عالم خلق ظاهر اند از عالم امر اند نصیبی از بیچونی و بیچگونگی دارند

اطلاع بر حقیقت انبیا و ہر سه مقام اول اولیا اللہ راسلم است کہ مرتب سلوک را بتفصیل گزرانیده بہ نہایت النہایات رسیده انم
ب ہر گدائی مرد میدان کی شود پشہ آخر سلیمان کی شود و اگر بمحض فضل ایزدی تعالی شانہ نظر بصیرت صاحب
دولتی را بتفصیل مرتبہ وجوب علی حسب الامکان واکشایند مطالعہ اصول انجا ہر اوران موطن تیز نماید و انجوا ہر صغیر و
کبیر او در رنگ ظلال آنجوا ہر حقیقیہ معلوم فرماید ع اینکار دولت کنون تا کرا رسد ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل
العظیم منبع از انجا حقایق عالم امر بواسطہ وقت آمعانی کمنونہ ست تا ہر کوتہ نظری از انجا چہ مگر گیرد اسخان علوم کہ کشف و ما اوتیتم
من العلم الا قلیلا شرف نازل ازین جا آگاہ ع ہیہنا للارباب اللبیب ۵ مصنفیت کہ از پردہ برون افتد از دورہ ذی الجلیل
نزدان خبری نیست ۔ والسلام علیکم وعلی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلیہم من الصلوات اتمہا واوفاہا و
ثانیاً بخاطر آید کہ شما از جواہر مقدسہ علیا نیز بتحریر آورده شود باید دانست کہ ابتدا از آن جواہر از صفات اضافیہ ست کہ کالبرزخ
بین الوجوب والامکان فوق اینہا صفات حقیقیہ کہ مرجع از تجلیات اینہا نصیبت و قلب بصعدا اضافیہ تعلق است بتجلیات
اینہا شرفت و تقدس انجواہر علیا کہ فوق صفات حقیقیہ اند داخل دایرہ حضرت ذات اند تعالی و تقدس لہذا تجلیات اینہا مرتب گاہ
راتجلیات ذاتیہ میگویند سخن از اینجا از زبان مصنفیت ع قلم انجا رسید سر بشکست مکتوب پنجم بہ بیان مقام محمدی و ابراہیمی
صدور یافت در بیان محبت ذاتی کہ انعام ایلام در آنمقام برابر ست نجانا اللہ سبحانہ وایاکم عن زیغ البصر و ہوست سید البشر
علیہ وعلی آلہ الصلوات التسلیمات مقصود از سیر و سلوک تزکیہ نفس مادہ ست و تطہیر آن از عبادت آلہ باطلہ کہ ناشی ست از
وجود ہوای نفسانی بتجانی شیر حقیقی بیک سجود بحق تعالی و تقدس قبلہ توجہ نماند و ہیچ مقصدے بروی آگر ید چہ
از مقاصد دنیی و چہ از مطالب دنیاوی مقاصد دینی ہر چند از خسانت اکثار ابرا ست مقربین آنرا سیئہ میدانند و حسنہ
را تقصیری شمارند ولست والبتہ بحصول فنا ست تحقق محبت ذاتی کہ در آنمواطن انعام و ایلام متساوی ست از
تعذیب آنچنان اندوہ ست کہ از تنعیم اگر بہجت اخوہند برای آن خواہند کہ محل رضای اوست تعالی و تقدس
و در طلب آن مرضی اوست سبحانہ واز دوزخ پناہ برای آن جویند کہ مقام سخط مولی ست تعالی و تقدس
از بہشت طلب حظ نفس ست و نه از دوزخ گریز از سطوت ربوبیت و عزت چہ ہر چہ از محبوب ست نزد این بندہ گزاران محبوب ست
و عین مطلوب کل ما یفعلہ المحبوب بتجلی اخلاص محبوب اما دست میدہد و خلاصی از آلہ باطلہ انجا حاصل میشود و کلمہ توحید
این زمان درست آید و بدون ہر خط از تعادل بمحبت ذاتی کہ بملاحظہ اسماء و صفات ہے توسل انعام و اکرام
محبوبست کار دخلل ست و فنای مطلق در انجا بمحبت شرکت سوزد دستے دہد ع عشق آن شعلہ ست کو

چون برفروخت ۔ ہرچہ جز معشوق باقی جملہ سوخت ۔ تیغ لا در قتل غیر حق براند ۔ در نگر آن پس کہ بعد لا چہ ماند
ماند الا اللہ باقی جملہ رفت ۔ مباد باش ای عشق شرکت سوز رفت ۔ مکتوب سی و ششم نیز بنام جانی محمد
لاہوری صدور یافت در بیان آنکہ شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویہ و اخرویہ ست و مطلبی نیست کہ
در حصول آن بماورای شریعت احتیاج افتد طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و مانیاز بآن
خصوصاً از سبحانہ وایاکم بحقیقۃ الشریعۃ المصطفویۃ علی صاحبہا الصلوات والسلام والتحیۃ و برحم اللہ عبدا
قال آمینا شریعت راستہ خزو ست علم و عمل و اخلاص تا این ہر سہ چیز متحقق نشوند شریعت متحقق نشود و چون
شریعت متحقق شد رضای حق سبحانہ و تعالی حاصل گشت کہ فوق جمیع سعادات دنیویہ و اخرویہ ست و رضوان
من اللہ اکبر پس شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویہ و اخرویہ ہیچ مطلبی نماند کہ بماورای شریعت در آن مطلب احتیاج
افتد طریقت و حقیقت کہ صوفیہ بآن ممتاز گشتہ اند ہر دو خادم شریعت اند در تکمیل خزو ثالث اخلاص
ست پس مقصود از تحصیل آن ہر دو تکمیل شریعت ست نہ امر دیگر ورای شریعت احوال و مواجید و علوم و معارفی
کہ صوفیہ را در اثنار راہ دست دہند نہ از مقاصد اند بل اولہ و اہم و خیالات تراشی بہا الطفال الطریقۃ از جمیع
اینہا گزشتہ بمقام رضا باید رسید کہ نہایت مقامات سلوک و جذبہ ست چہ مقصود از طی منازل
طریقت و حقیقت ماورای تحصیل اخلاص نیست کہ مستلزم مقام رضا است از تجلیات گاہ و شاہدات عارفانہ
گزرانیدہ از ہزاران یکے را بدولت اخلاص بمقام رضا میرسانند کونہ اند ایشان احوال و مواجید از مقاصدے
شمرند و مشاہدات و تجلیات را از مطالب انگارند لاجرم گرفتار زندان وہم و خیال میمانند و از کمالات شریعت
محروم میگردند کبر علی المشرکین ما تدعوہم الیہ اللہ یجتبی الیہ من یشاء و یہدی الیہ من ینیب آری حصول
مقام اخلاص و وصول بمرتبہ رضا منوط بطی این احوال و مواجید ست و مربوط بہ تحقق بعلوم و معارفی کہ ورای انہا
سعادات مطلوب باشند و مقدمات مقصود حقیقت یعنی بصدد حبیب اللہ علیہ و علی آلہ الصلوات والسلام
برین فقیر بعد از دہ سال کامل در ین راہ بوضوح انجامید و شاہد شریعت کما ینبغی جلوہ گر گشت
ہرچند از اول گرفتار احوال و مواجید نداشت و غیر از تحقق بحقیقت شریعت مطلبی در نظر نبود لیکن بعد از
عشرہ کاملہ حقیقت امر کما ہو حقہ منکشف گشت الحمد للہ علی ذلک حمدا کثیرا طیبا مبارکا علیہ نوت مغفرت پناہی سیان
شیخ جمال جمیع اہل اسلام را باعث حزن و تفرقہ ست مخدوم زادہای ایشان را جانب فقیر عزا نمودہ

فاتحه خوانند والسلام مکتوب سی و ہفتم بشیخ محمد خیری صدور یافت در تحریض بر اتباع سنت سنیه
علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة در ترغیب بحصول نسبت نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم مرسله شریفه
وکاتبه لطیفه که از روی کرم صدور فرموده بودند بمطالعه آن مسرور و متبهج گردید استقامت و ثبات خود بر
طریقه علیه نقشبندیه نوشته بودند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه وتعالی برکات اکابر طریقه علیه
ترقیات بی نهایت کرامت فرماید طریق ایشان کبر حمیت است و بس بنا بر متابعت سنت علی مصدرها الصلوات
والسلام والتحیه این فقیر از نقد وقت خود می نویسد که مدتها از علوم و معارف و از احوال و مقامات در رنگ
ابر نیسان ریختند و کاری که باید کرد بعنایت الله سبحانه کردند والحال آن رزوی نمانده است الا آنکه احیای سنتی
از سنن مصطفویه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات نموده آید و احوال و مواجید مر ارباب ذوق را مسلم باشد
می باید که بالطف وابسته خواجها قدس الله تعالی اسرارهم معمور داشته ظاهر الکلیت متابعت سنن ظاهره
و متشرعین دانند مصرعه کار نیست غیر این همه هیچ نماز پنجگانه در وقت اول ادا نمایند الا عشار نسیان
که تا ثلث شب تاخیر دران مستحب است در این امر فقیر بی اختیار ستی خواهد که سر مو تاخیر را دار صلوة گنجایش باشد
و عجز تبرست تشفی است مکتوب سی و هشتم نیز بشیخ محمد خیری صدور یافت در گرفتاری بذات بحت تعالی و
تقدس که منزه است از اعتبار اسماء و صفات و شیون و اعتبارات و در بندست جماعه نارسیدگان که چون را بچون
تصور کرده بآن گرفتار مانده اند و در تفاوت اقدام اهل فنا که مرتبه است بالاتر آن تفاوت علوم و معارف و اشال
آن مکتوب شریف رسید موجب فرحت گشت حق سبحانه وتعالی همواره باخود دارد و یک لحظه باغیر نگزارد و هیچ
ما دون ذات بحت است تعالی شانه مغایر نیست اگرچه بها و صفات باشد و آنکه تکثیر صفات را الاهو و لاغیره گفته
دیگر دارد و از غیر غیر مصطلح خواسته اند و بآن معنی نفی کرده اند نه بمعنی مطلق و نفی خاص مستلزم نفی عام نیست
و ازان ذات غیر سلطانه جزیه سلوب تعبیر می توان کرد در آخر تبه هر چه اثبات است احداث است و بهترین
تعبیرات و جامع ترین عبارات لیس کمثله شیئ است که بزبان فارسی ترجمه آن بچون و بچگونه است و علم
و شهود و معرفت را باو سبحانه راه نیست هر چه بچندین رسیده اند و میرسند و میتوانند غیر اوست تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا
پس نفی آن لازم باشد در تحت کلمه لا الاه در آورده اثبات آن ذات بچون و بچگون را بکلمه الا الله می باید
کرد و این اثبات اولا بتقلید است آخرا بتحقیق و بعضی ارباب سلوک بنهایت کار نارسیده چون را بچون

تصور کرده اند و شهود و معرفت را باو راه داده اند ارباب تقلید بمراتب ازینها بهتر اند چه تقلید انبیا مقتبس
از مشکوة نور نبوت علی صاحبها الصلوات والتسلیمات است و شهود خطار باو راه نیست و مقتدای این جماعت نادیدگان
کشف صحیح است مصر عه بهین تفاوت ره از کجاست تا بکجا، و فی الجمله این جماعه هم منکر ذات اند گر چه باثبات
شهود ذات میکنند امید اند که نفس اثبات عین انکار ست امام مسلمین امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه فرموده
است سبحانک ما عبدناک حق عبادتک ولکن عرفناک حق معرفتک ادای عدم حق عبادت خود ظاهر ست
لیکن حصول حق معرفت الی عدم ادای حق عبادت خود ظاهر ست لیکن حصول حق معرفت بنا بر آنست که
نهایت معرفت در ذات تعالی شانه جز آن نیست که به بیچونی و بیچگونگی بشناسند ساده دلی گمان نبرد که
در معرفت عام و خاص مبتدی و منتهی مستوی الاقدام اند گوئم که او فرق نکرده است میان علم و معرفت مبتدی
را علم است و منتهی را معرفت معرفت جزبه فنا نمی باشد و این دولت جز فانی را میسر نمی شود مولوی میفرماید
مثنوی بیچکس را تا نگردد این فنا نیست ره در بارگاه کبریا پس چون معرفت ورای علم باشد باید دانست
که امریست ورای دانش معارف که تعبیر ازان بمعرفت میکنند و ادراک بسیط نیز میگویند شعر فریاد ما فطرا انهم
آخر بهره نیست، هم قصه غریب حدیث عجیب یعنی الصالی فی تکیف بی قیاس، هست رب الناس
باجان ناس، لیک گفتم ناس را نشناس نه، ناس غیر از جان جان شناس نه، و چون در فنا نیز اقدام
متفاوت اند لاجرم منتهیان را نیز در معرفت تفاضل باشد کسی که فنای وی اتم است معرفت وی اکمل است
و کسی دون اوست در فنا دون اوست در معرفت علی هذا القیاس سبحان الله سخن بکجا رفت بایستی
از بیجا صلی و نامرادی و بی استقامتی و ناشناسی خودی نوشتم و از دوستان مددی سخنی خلط نه کردم
مرا با مثال این سخنان چه مناسبت بیت اگر از خویشتن جویست جنین، چه خبر دارد از خدای و جنین
اما همت بلند پایه طبیعت ستاره پیمای نگذارد که بپایه ها قانع و سایه های سفیه فرود آید بلکه التفات نماید اگر
میگوید از و میگوید اگر چه هیچ نمیگوید و اگر میجوید او را میجوید اگر چه هیچ نمی یابد اگر حاصل دارد او را
دارد اگر چه هیچ ندارد و اگر واصل است او را واصل است اگر چه بیجا واصل است در عبارات بعضی کاملان
قدس الله تعالی اسرارهم العلیه که شهود ذاتی واقع شده است معنی آن بر غیر ارباب کمال ظاهر نیست
نارسیدگان را فهم آنمعنی محالست ؎ در نیابد حال پخته هیچ خام، پس سخن کوتاه باید والسلام

عنوان نامه بکلمه هوالظاهر هوالباطن مزین گردانیده بودند مخزد ما هوالظاهر هوالباطن درست است اما چندگاهست
که فقیر ازین عبارت معنی توحیدی نمی فهمد و بعد از تفهیم معنی آن موافق است و درستی آنها فوق درستی ارباب
توحید معلوم گشت کل میسر لما خلق لمصرعه هر کسی را بهر کاری ساختند. انچه برین کس است ولابد است
و بآن مکلف است امتثال اوامر و انتهاء از نواهی است ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا واتقوا الله و
چون امور باخلاص است و آن بفنا صورت نبندد و بی محبت ذاتیه متصور نشود لاجرم تحصیل مقدمات فنا
که مقامات عشره است باید کرد اگرچه فنا موهبت محض است اما مقدمات و مبادی آن بحسب تعلق وارد اگرچه بعضی
باشند که حقیقت فنا اینها نیز مشرف سازند بی انکه مقدمات آن نمایند و بریاضات و مجاهدات حقیقت خود را صفا
سازند ع حال را زاد و صورت خالی نیست یا بالمواقف المواقفا و را باز دارد یا بهر نا قصان بعالم باز ۲ تکمیل
گرداند بر تقدیر اول سیر او در مقامات مذکوره واقع نمی شود و از تفاصیل تجلیات اسمای و صفاتی بیخبر است و
بر تقدیر ثانی چون او را بعالم باز گردانند سیر او بر تفصیل مقامات واقع میشود و تجلیات بنهایات او را شرف
میسازند صورت مجاهده دارد اما فی الحقیقة در کمال فوق و لذتست بظاهر ریاضت است و بباطن نعم
ولذا مصرعه اینکار دولت است کنون تا کرا رسد. گفته نشود که چون اخلاص از جمله مامورات و واجبة
الامتثال باشد و حقیقت آن بفنا متحقق نمیشود پس علماء ابرار و صلحاء اخیار که بحقیقت فنا مشرف
شده اند بترک اخلاص عاصی باشند زیرا که گوییم که نفس اخلاص ایشانرا حاصل است اگرچه در ضمن بعضی
افراد اخلاص باشد و بعد از فنا کمال اخلاص متحقق میشود و جمیع افراد او را شامل باشد و لهذا گفته شده
است حقیقت اخلاص بفنا صورت نبندد و نگفت که نفس اخلاص بفنا متحقق نمیشود مکتوب سی و نهم
بر شیخ محمد خیری صدور یافت در بیان آنکه مدار کار بر قلب است از مجرد اعمال صوری و عبادات
رسمی کاری نمی کشاید و امثال آن حق سبحانه و تعالی از بادون خود اعراض و بجناب قدس خود
اقبالی ارزانی فرماید بحرمت سید البشر المخبر عن ربه البصر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
مدار کار بر قلب است اگر دل بغیر او سبحانه گرفتار است خراب است از مجرد اعمال صوری و عبادات رسمی
کاری نمی کشاید سلامتی قلب از التفات بماسوای او تعالی و اعمال صالحه که ببدن تعلق دارند و شریعت
باتیان آن امر فرموده هر دو در کارست و دعوای سلامت قلب بی اتیان اعمال صالحه بدنیه باطل است

همچنانکه درین مقام روح بی بدن غیر متصور ست احوال قلبی بے اعمال صالحه بدنی محال بست یاری ازمعدان
انیوقت انیقدم دعوی ادعا نمیدند نجانا الله سبحانه عن مثل هذه التهم السوء بصدق قلبیه علیه الصلوة والسلام
والتحیه **مکتوب چهلم** نیز بشیخ محمد خیری صدور یافت در بیان تحصیل مقام اخلاص که جزویست از
اجزای تکمله شریعت و در تکمیل انجز و طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و اشتمال آنها نحوه و نصلی
علی نبیه و نسلم مخدوم ما بعد از طی منازل سلوک و قطع مقامات جذبه معلوم شد که مقصود ازین سیر و سلوک
تحصیل مقام اخلاص ست که مربوط بفنای الله آفاقی و انفسی ست و این اخلاص جزویست از اجزای
شریعت چه شریعت را سه جزو ست علم و عمل و اخلاص پس طریقت و حقیقت خادم شریعت
اند در تکمیل جزو او که اخلاص ست حقیقة کار اینست اما هم هر کس بانجا نرسد اکثر عالم بخواب و خیال آرمیده اند
و بجز و سوزی اکتفا نموده از کمالات شریعت چه داند و بحقیقت طریقت و حقیقت چه وارسند شریعت را
پوست خیال میکنند و حقیقت را مغز میدانند و نمیدانند که حقیقت چیست بتجلیات صوفیه مغرور مانده به
احوال و مقامات مفتون ماند هم الله سبحانه سواء الطریق والسلام علینا و علی عباد الله الصالحین
مکتوب چهل و یکم بشیخ درویش صدور یافته در ترغیب متابعت سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیه و در بیان آنکه طریقت و حقیقت تمام شریعت اند و در بیان علوم شرعیه و علوم
صوفیه که در مقام صدیقیه که اعلای مراتب ولایت ست فایض میگردند اصلا مخالفت نیست و مانیا سب
ذلک حق سبحانه و تعالی ظاهر و باطن را بمتابعت سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیه متحلی و متزین گردانادبحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم محبوب رب العالمین ست هر چیز که خوب و مرغوب ست از برای مطلوب و محبوبست
لهذا الحق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید انک لعلی خلق عظیم و نیز میفرماید تعالی و تقدس انک
لمن المرسلین علی صراط مستقیم و نیز فرموده تعالی و تقدس ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا
السبل بنا بر اعلیه الصلوة والسلام صراط مستقیم خوانده ما سوای او را داخل سبل گردانیده از
اتباع آن منع فرموده و آنسرور فرموده علیه الصلوة والسلام اظهار الشکر و اعلا ما للخلق هدایته الیم
خیر الهدی هدی محمد و نیز فرموده علیه الصلوة والسلام ادبنی ربی فاحسن تادیبی و باطن متمم ظاهر ست

و کمل آن سر موی با یکدیگر مخالفت ندارد و مثلاً دروغ بر زبان ناگفتن شریعت است و از دل نفی خاطر کذب نمودن
طریقت و حقیقت است اگر این نفی بتکلف و تعمل است طریقت است و اگر بی تکلف میسر است پس فی الحقیقت باطن
که طریقت و حقیقت است تمام و کمل ظاهر آمد که شریعت است پس سالکان سبل طریقت حقیقت را اگر دانشای راه
امور یکه بظاهر با شریعت در جنگ اند ظاهر شوند و ظاهر بسازند مبنی بر سکر وقت و غلبه حال است اگر از آن مقام
گزرانند و بصحو آرند آن مناقات بالکلیه مرتفع میشود و آن علوم متضاده بتمام میا میشوند میگویند مثلاً جمعی از سکر
باحاطه ذاتی قائل گشته اند و بالذات حق تعالی و تقدس محیط عالم میدانند الحکم مخالف آرای علمای
اهل حقند ایشان باحاطه علمی قائل اند فی الحقیقه آرای علما بصواب اقرب است هرگاه همین صوفیه قائل باشند باحاطه
ذات حق تعالی و تقدس بهیچ حکمی محکوم نیگردد پس حکم دروی باحاطه سریان نمودن مخالف آن قولست والحق
که ذات او تعالی بیچون و بیچگونه است بهیچ حکمی را بوی راه نیست آنجا حیرت و نادانی است و آنرا وطن جهل صرف است
سرگردانی محض احاطه و سریان او در آن جناب قدس چه یارا گر آنکه از جانب صوفیه که قائل باین احکامند
اعتبار نموده شود که مراد ایشان از ذات تعین اول است و چون آنرا مدرک تعین نمیدانند از آن تعین را ذات
میگویند و آن تعین اول که معبر بوجود است در جمیع ممکنات ساریست پس حکم باحاطه ذاتی درست آمد اینجا دقیقه
ایست باید دانست که ذات تعالی و تقدس نزد علماء اهل حق بیچون و بیچگونه است و ماسوای او هر چه هست
بروی زائد است آن تعین هم اگر نزد ایشان ثابت شود نیز زاید خواهد بود و از دائره حضرت ذات بیچون بیرون
خواهند داشت پس احاطه او را احاطه ذاتی نخواهند گفت پس نظر علماء از نظر آن صوفیه بلند آمد و ذاتی که نزد آن
صوفیه بیست نزد این علماء داخل ماسواست و همین قیاس است قرب و معیت ذاتی و سوا نقت معارف باطن
باعلوم شریعت تمام و کمال بحر یکه در حقیر و نقیر مجال مخالفت نماند در مقام صدیقیه است که بالاتر مقام ولایت
است فوق مقام صدیقیه مقام نبوتست علومی که نبی را علیه الصلوٰة والسلام بطریق وحی آمده
است صدیق را بطریق الهام منکشف گشته است در میان این دو علم خیر از فرق وحی و الهام نیست
پس مخالفت را چه مجال باشد و در مادون مقام صدیقیه هر مقامی که باشد مخالفتی از سکر متحقق است صحو تمام
در مقام صدیقیه است و بس و فرق دیگر در میان این دو علوم آنست که در وحی قطع است و در الهام ظن
زیرا که وحی بتوسط ملائکه معصوم اند احتمال خطا در ایشان نیست و الهام اگرچه محل عالی دارد

آن قلب است و قلب از عالم امر است اما قلب را با عقل و نفس نحوی از تعلق تحقق است و نفس را چندین تزکیه
مطمئنه گفته است اما هر چند که مطمئنه گردد هرگز از صفات خود نگردد و شیطان را در آن موطن مجال پیدا
باید دانست که در اقبار صفات نفس با وجود اطمینان او فواید و منافع است اگر نفس بالکل از ظهور صفات
خود ممنوع باشد راه ترقی مسدود می گردد روح را حکم ملک پیدا میشود و محبوس و مقام خود میگردد ترقی او
بواسطه مخالفت نفس است اگر در نفس مخالفه نماند ترقی از کجا شود و سر کائنات علیه من الصلوات اتمها
و من التسلیمات اکملها و قتی که از جهاد کفار راجعت میفرمودند رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر
جهاد با نفس را جهاد اکبر فرمودند مخالفت نفس و نیموطن ترک عزیمت او نی ست بلکه بارادۀ آن کریم
مهما امکن تحقق ترک هم متصور نیست و بهمان اراده آنقدر ندامت پشیمانی و التجا و تضرع بجناب قدس خداوند
جل سلطانه دست دهد که کار کیمیا را شلاً در یک ساعت میسر میشود بر سر اصل سخن رویم مقرر است در حق
کرا خلاق و شمائل محبوب یافته میشود آنچنین بتبعیت محبوب محبوب میگردد بیان این رمز است در کریمه فاتبعونی
یحببکم الله پس متابعت او علیه الصلوة والسلام کوشیدن منجر بمقام محبوبیت آید فعلی کل عاقل فی السعی
الکمال اتباع جمیع علیه الصلوة والسلام ظاهراً و باطناً سخن بتطویل انجامید معذور خواهند دید جمال سخن چون
از جمیل مطلق ست هر چند دراز میگردد دلزیبا می آید لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد
کلمات ربی و لو جئنا بمثله مداداً سخن بجای دیگر باید برد حامل رقیمه عاموالا نا محمد حافظ اهل علم است و کثیر الاعیال
از قلت اسباب معیشت متوجه عسکر گشته اگر توجهی فرموده از نکبت نصرت آثار سیادت و نقابت پناهی شیخ مهمو
وظیفه یا امدادی از برای معاش الحاصل کسی عین کرم خواهد بود زیاده تصدیع نمود مکتوب چهل و دوم
نیز بشیخ درویش صدر یافته در بیان آنکه بهترین مصقلها از برای زدودن زنگ محبت ماسوی حق سبحانه
از حقیقت جامعه نبیه علیه صلوات الله ست صاحبها الصلوة والسلام بسلکم الله تعالی و سبحانه و ایانا کم آدمی
تا زمانی که بدنس تعلقات پراگنده متلوث محروم و مهجور ست و مصقل مرآت حقیقت جامع از زنگ محبت
ماسوی الله و غیر جل الا بدست و بهترین مصقلها در ازالۀ آن زنگ اتباع سنت سنیه مصطفویه ست علیه
مصدر الصلوة والسلام والتحیه که مدار این بر ترک عادات نفسانی و دفع رسوم ظلمانی ست فطوبی
لمن تبرء بهذه النعمة العظمی و ویل لمن حرم من هذه الدولة العظمی بقیه الایام مکتوب اخوی اعنی میان

مظفر ولد مرحوم شیخ لهوران از مردم اعیان و بزرگ زاده و از جمع کثیر ایشان و بسبب تحمل تعرض زیاده بتصدیق
تمام و السلام علیکم و علی من اتبع الهدی مکتوب چهل و سوم بسیادت پناه نقابت دستگاه شیخ
زید بخاری صدور یافته در بیان آنکه توحید قسم است شهودی و وجودی و آنچه لابد است توحید شهودی است که
فنا با آن مربوط است و توحید شهودی بر عقل و شرع مخالفت ندارد بخلاف توحید وجودی و اقوال مشایخ که
ناظر بتوحید شهودی باید فرود آورد تا مخالفت آنچنانی نباشد و توحید شهودی در مرتبه عین الیقین است که
مقام حیرت است و چون از آن مقام میگذرد بحق الیقین میرسد از امثال این احوال تحاشی مینماید و مانا سب
ذلک من الاسوة و الاجوبة و التمثیلات الموضحة بسلکم الله تعالی و سبحانه و عصمکم عما یصمکم و صانکم عما شانکم توحید یکه در اثنار
راه این طایفه علیه را دست داده و قسم است توحید شهودی توحید وجودی توحید شهودی کی دیدنست یعنی شهود
سالک چنین کی بنماند و توحید وجودی یک موجود دانستن و غیر او را معدوم انگاشتن و با وجود عدمیت مجازی و مظاهر آن
کی پنداشتن پس توحید وجودی از قبیل علم الیقین آمد و شهودی از قسم عین الیقین توحید شهودی از ضروریات
این راه است چه فنا بی این توحید متحقق نمی شود و عین الیقین بی آن میسر نمیشود زیرا که رویتی با استیلای او
مستلزم عدم رویتی ماسوای اوست بخلاف توحید وجودی که چنین نیست یعنی ضروری نیست بوجه علم الیقین
بی آن معرفت حاصل است چه علم الیقین مستلزم نفی ماسوای او نیست غایة ما فی الباب مستلزم نفی علم ماسوی او است
در وقت غلبه استیلای علم آن کی مثلا شخصی که بیقین بوجود آفتاب پیدا کرده استیلای این یقین مستلزم
آن نیست که ستارها را در آن وقت منتفی و معدوم داند او وقتی که آفتاب را دید البته ستارها را نخواهد دید
و مشهود او جز آفتاب نخواهد بود و در چنین زمان که ستارها را نمی بیند نمی گوید که ستارها معدوم نیستند بلکه میگوید
که هستند اما مستور نمود در شعشعان نور آفتاب بخلاف [illegible] جماعه که نفی وجود ستارها در آن وقت کنند
در مقام انکار است و میگوید که آن معرفت غیر واقع است پس توحید وجودی که نفی ماسوای یک ذات تعالی و تقدس
با عقل و شرع در جنب است به خلاف شهودی که در یکی دیدن هیچ مخالفت نیست مثلا در وقت طلوع
آفتاب ستارها را نفی کردن و معدوم دانستن مخالف واقع است اما ستارها را در آن وقت نادیدن هیچ مخالفت
نیست بلکه آن نادیدن بواسطه غلبه ظهور نور آفتاب است و ضعف بصر رائی اگر گوید که نور همان آفتاب
[illegible] قوت پیدا کند ستارها را از آفتاب جدا بیند و این را دید حق الیقین است پس اقوال بعضی از مشایخ

که به ظاهر شریعت خصم مخالف مینمایند و به توحید وجودی بعضی مردم آنها را فرو دی اند مثل قول ابن منصور
الحلاج انا الحق و ابی یزید البسطامی سبحانی و امثال اینها اولی و انسب آنست که بتوحید شهودی فرو آورد و مخالفت
را دور باید ساخت هرگاه ماسوای حق سبحانه از نظر شان مختفی شد در علبه استحال باین الفاظ تکلم فرمودند
و غیر از حق سبحانه اثبات نمودند و معنی انا الحق آنست که حق ست نه من چون خود را فانی بلید اثبات نمی
کند نه آنکه خود را می بیند و آنرا حق میگوید باین خود کفر ست اینجا کسی گوید که اثبات ناکردن نفی می کند
و آن بعینه توحید وجودیست زیرا که گوئیم که از عدم اثبات لازم نمی آید بلکه در آنموطن چیزیست احکام تباها
ساقط شده اند و در سبحانی نیز تنزیه حق نشنزیه خود کرا و تمامه از نظر او مرتفع شده ست حکمی با و تعلق نمی
گیرد و امثال این سخنان در مقام عین الیقین که مقام حیرتست بعضی را رو میدهد و چون از مقام
گزرانند و به حق الیقین میرسانند از امثال این کلمات تبرا مینمایند از حد اعتدال تجاوز نمی نمایند
در بن زمان بسیاری از طایفه که نسبتی صوفیان خود را وا مینمایند توحید وجودی را شاهراه ساخت
اند و کمال حق آن میدانند و بعلم از عین باز مانده اند و آن اقوال مشایخ را بمعانی متخیله خود فرود آورده
سقد ای روزگار خود ساخته اند و با ذکار خود را باین تخیلات ابتر داشته و اگر بالفرض در عبارات
بعضی از مشایخ ما تقدم الفاظی که تصریح بتوحید وجودی دارند واقع شده اند حمل بر آن باید کرد که در ابتدا
در مقام علم الیقین با نکلمات تکلم فرموده اند و در آخر کار ایشان را از آنمقام گزرانیده اند و از علم بعین
نبرده اند اینجا کسی نگوید که ارباب توحید وجودی نیز همچنانکه یکی میبینند یکی می بینند پس از عین الیقین
نصیبی ندارند زیرا که در جواب گوئیم که ارباب این توحید صورت مثالی توحید شهودی را دیده اند نه آنکه با آن
توحید متحقق شده اند توحید شهودی را باین صورت مثالی او فی الحقیقه تیمم مناسبتیست زیرا که در وقت
حصول آن توحید حیرت تسلط بامری در آنموطن نیست و صاحب توحید وجودی با وجود شهود
صورت مثالی آن توحید شهودی از ارباب علم است چنفی وجود ماسوای کند و نفی حکمیست از احکام
از مقوله علم حیرت و علم با یکدیگر جمع میشوند پس ثابت شد که صاحب توحید وجودی از مقام عین الیقین
بهره ندارد اری صاحب توحید شهودی را بعد از مقام حیرت اگر ترقی واقع شود بمقام معرفت که
حق الیقین ست میرسانند و در آنموطن علم و حیرت جمع میشوند و علمی بحیرتست و بیش از حیرتست علم الیقین

است انچو اب بشاسے واضح گردد مثلاً شخصے در خواب بواسطه منامے کہ بمقام بادشاہست وارد خود را بادشاہ
دید و لوازم بادشاہست در خود یافت معلوم است کہ آن شخص بادشاہ نشده است بلکہ بصورت مثالی بادشاہ
در خود دیده است فی الحقیقه بادشاہست را بالصورت مثالی ہیچ مناسبت نیست آری آن شخص اگر بہ
بصورت مثالی باشد از ہستندار آن شخص متحقق شدن بحقیقت آن صورت خبر میدہد اگر حالی بکند و عنایت
خداوندی جل سلطانه شامل حال او شود تا بمقام برسد از قوت تا فعل فرق بسیار است بسا آہن کہ قابلیت
مرآتیت داشته تا مرآت نشود بدست پادشاہان نرسد و از حصول جمال شان بہرہ نیابد بکجا اقتادم مگر
گوئیم کہ سبب تحریر این معلوم خاصه آن باشد کہ اکثر ابنای این وقت بعضی بتقلید و بعضی بمجرد علم و بعضی
دیگر بعلم ممزوج بذوق و لوفی الجمله و بعضی بالحاد و زندقه دست بداس این توحید وجودی زده اند و ہمه را
از حق میدانند بلکہ حق میدانند گردنہا می طوعاً از ربقه تکلیف شرعے بالجمله میکشایند و مدلهات
احکام شرعیه بنمایند و با نمعاد خوشوقت و خوشدل زیستند و ایشان او امر شرعیه را اگر اعتراف دارند بفضل
میدانند مقصود صلے و راه شریعت خیال میکنند حاشا و کلا ثم حاشا و کلا نعوذ بالله سبحانه من هذا الاعتقاد
السوء طریقت شریعت عین یکدیگر اند سر موی از مخالفت در میان ایشان واقع نیست فرق جمال
و تفصیل است و استدلال و کشف ہر چه مخالف شریعت است مردود است کل حقیقة ردته الشریعة فهو زندقة
شریعت را بر جاده استقامت طلب حقیقت نمودن کار مردانست رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی متابعة
سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و التحیات ظاهراً و باطناً معرفت پناہی قبله گاہی حضرت
خواجه قدس الله تعالی سره چندگاه مشرب توحید وجودی داشتند و در رسائل و مکتوبات خود آنرا اظہار
فرموده اند اما آخر کار حق سبحانه و تعالی بکمال عنایت خویش از آن مقام ترقی ارزانی فرموده بنباه راه انداخت
از ضیق انموقف خلاصی داد میان عبد الحق کہ یکے از مخلصان ایشانست نقل کرد کہ پیش از مرض
موت ایشان یک ہفته فرموده اند کہ بطریق یقین معلوم شد کہ توحید کہ چه ایست تنگ شاه راه دیگر است
پیش ازین ہم میدانستم اما اکنون بیقینی دیگر حاصل گشت و این حقیقت بر هیچ گاه در حضرت ایشان
انمشرب توحید داشت و کشفیات کشفه در تائید انمطریق بسیار لایح گشته بود اما عنایت خداوندی
جل سلطانه از آنمقام گزرانیده بمقامی کہ خواست مشرف گردانید و زیاده برین موجب اطناب است

میان شیخ ذکریا از برگنه خود مکرر مینویسند نسبت نیازمندی بآستانه علیه ایشان دامینماید از معامله گری
گری هر سانند التجا و اعتصام در عالم حکمت بجناب قدس ایشان دارند بظاهر ملاذی و مجاسی غیر از
توجه عالی ندارند امید وار هستند بهمانگونه ایشانرا نوازش فرموده تا آخر دستگیری فرمایند و از گزگان حوادث محفوظ دارند
و از کمال ادب بعرض رسانیدن جرأت نمی نمایند بفقیر رجوع نموده اظهار احوال خود مینمایند امید است که
مسئول ایشان باجابت مقرون گردد **مکتوب چهل و چهارم** نیز بسیادت پناهی شیخ فرید
صدور یافت و بداعی خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام و بیان آنکه مصدقان شریعت و خیر
الامم اند و مکذبان آن بدترین بنی آدم و در ترغیب متابعت سنیه و علیه و علی آله الصلوة والسلام
مرحمت نامه گرامی سامی در اعزاز منزه شرف ورود یافت بمطالعه آن مشرف گشت الحمد لله سبحانه
والمنه که سیرابی از فقر محمدی علیه و علی آله الصلوات والتحیات بدست آورده اند که محبت فقر او از بناء
باوشان نتیجه آنست نمیدانند که این مقصر مبیر و برگ در جواب آن چه نویسد مگر آنکه فقره چند بعبارت عربی
مأثور در فضائل جد بزرگوار ایشان که خیر العرب است بنویسد علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التحیات
اکملها و آن عبارت نامه و وسیله نجات اخروی خود سازد نه آنکه مداحی او علیه الصلوة والتحیة نماید بلکه
مقوله خود آن ستاید کان رحمت محمد امبقالتی لکن رحمت مقالتی محمد فاقول و بالله سبحانه
العصمة والتوفیق ان محمد رسول الله سید ولد آدم و اکثر الناس تبعا یوم القیمة و اکرم الاولین والآخرین
علی الله و اول من ینشق عنه القبر و اول شافع و اول مشفع و اول من یقرع باب الجنة فیفتح الله
له فدخل و الحمد یوم القیمة تحت آدم فمن دونه و هو الذی قال علیه الصلوة والسلام نحن الآخرون
و نحن السابقون یوم القیمة و انی قائل قولا غیر فخر و انا حبیب الله و انا قائد المرسلین لا فخر و انا خاتم النبیین
و لا فخر و انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم ثم جعلهم فرقین فجعلنی فی
خیرهم فرقة ثم جعلهم قبائل فجعلنی فی خیرهم قبیلة ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم بیتا فانا خیرهم نفسا و خیرهم بیتا
و انا اول الناس خروجا اذا بعثوا و انا قائدهم اذا وفدوا و انا خطیبهم اذا انصتوا و انا مشفعهم اذا
حبسوا و انا مبشرهم اذا ایسوا الکرامة و الفاتیح یومئذ بیدی و لواء الحمد یومئذ بیدی و انا اکرم ولد
آدم علی ربی یطوف علی الف خادم کانهم بیض مکنون و اذا کان یوم القیمة کنت امام النبیین

وخطیبهم وصاحب شفاعتهم غیر فخر ولا ء لما خلق الله سبحانه الخلق ولما اظهر الربوبیة وکان نبیا وآدم بین الماء والطین شعر نماند بعصیان کسی گرو، کہ دارد چنین سید پیرو، پس ناچار مصدقان آنحضرت پیغمبر سید البشر علیه الصلوة والسلام خیر الامم باشند کنتم خیر امة اخرجت لنفع وقت اینانست و مکذبان او علیه الصلوة والسلام بدترین بنی آدم الاعراب اشد الکفر والنفاق شان حال ایشان ناکدام صاحب دولت را باتباع سنت سنیه او بنوازند و بمتابعت شریعت رضیه او سرفراز سازند مرا مروز اقلیل اکثروان تصدیق حقیقة دین او علیه الصلوة والسلام بعمل کثیر میسر است و اصحاب فضل مهمه درجات که یافتند بواسطه یک چیز است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحانه وتعالی بنور یقین ایمانی در وقت استیلا رمعاندان مثلاً سیاهیان در وقت غلبه دشمنان و استیلا مخالفان اگر اندک تردد می کنند آنقدر نمایان می شود و اعتبار میگیرد که در وقت امن اضعاف آن در خیر اعتبار نمی آید و الفضل ما شهدت به الاعداء چون آنسرور محبوب العالمین است متابعان او بواسطه متابعت بمرتبه محبوبیت میرسند بحب و هر کرا شمائل و اخلاق محبوبی پسند آنگس محبوب خود میدارد و مخالفان از ایجا قیاس باید کرد شعر محمد عربی کابروی هر دو سراست کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او اگر هجرت ظاهری میسر شود هجرت باطنی را بکمال مرعی باید داشت با اینان بے اینان می باید کعل الحدید بحدیث بعد ذلک امر الموسم نور و زر سیده است آن ایام اهالی آنجا ملزم اند بتفرقه میباید بعد از مضی آنهنگامه اگر اراده خداوندی جل سلطانه مساعدت نمود امید وار است که شرف ملاقات گرامی میسر شود زیاده الباب موجب ملال است مکتوب چهل و پنجم نیز بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافت انکه مکتوب بعد از استحال بپرو دستگیر خود از شعائر قانی نوشته بودند و چون تقویت ظاهری مقرار خالفاء منوط بجناب سیادت پناهی بود و اظهار شکر آن نموده چه جامیست انسان که هم سبب کمال و ست و هم سبب نقصان او نیز ذکر کرده اند ما ذکر افضائل شهر مبارک رمضان و ما یناسب فی ذلک تختم الله سبحانه علی عاقبة امرنا بالکرم الاکرام و سلم کم من صباحات التلهف والتاسف لمرور الشهور والایام دو سکستان خذلهم غرور جل جلاله بالمرصاد ایشان خدا ناشناسند تعالی تقدس تعلق سیدان نجوی از مولانا آن سعیت و اتصال سبب الموت ریو صل الحبیب الی الحبیب بیان انمعنی ست و کریمین کان یرجو القاء الله فان اجل الله لات کہ تسلیه است

ا در نسخه اصل اینجا بیاض است ۲ بعد الفضائل در نسخه اصل علیه الصلوة والسلام

مرشتاقان را رمزی ازین بیان سفر باید لیکن حال واپس ماندگان بیدولت حضور زیرگان خراب
و ابتر دست خاصه نذر روحانیات اکابر قدس الله تعالی اسرارهم مشروط بشرایط ست که هر کس را
ایفای آن بحال نیست اما الحمد لله ذی الانعام والمنة که باوجود انیجا دنه باشد و این واقعه متوحشه
این فقرا بی سر و پا را مرتبی و معین هم از اهل بیت آنسرور دنیا و دین بود علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات که سبب انتظام این سلسله علیه و واسطه جمعیت بتة نقشبندیه گشت آری این نسبته علیه
کودرین دیار بسیار غریب ست و اهل آن در نیمالک اقل قلیل چون نسبته اهل بیت مرتبی آن هم از اهل
بیت مناسبت و شایان تقویت آن هم از اهالی آن اولی تا تکمیل آن دولت عظمی بغیر لازم نماید
همچنانکه شکر این نعمت قصوی بر فقرا لازم ست شکر آنید دولت بر ذمه ایشان نیز لازم همچنانکه به
جمعیت باطن محتاج ست به جمعیت ظاهر نیز احتیاج دارد بلکه این احتیاج مقدم ست بلکه محتاج ترین
خلایق انسانست و این شدت احتیاج او را بواسطه جامعیت او آمده ست و هرچه همه را درکار ست او را تنها
درکار ست و بهرچه محتاج ست تعلق دارد پس تعلقات او از همه بیش آمد و هر تعلق مستلزم اغراض
از جناب قدس خداوندی جل سلطانه نفس محروم ترین جمیع خلایق ازین راه انسان گشت
پایه آخر آدمست و آدمی بگشت محروم از مقام موسی اگر نه گرد باز مسکین زین سفر نیست آزوی
هیچکس محروم تر و حال آنکه سبب افضلیت او از جمیع خلایق هم همین وجهه جامعیت ست ازین رو آئینه
او اتم آمد و انچه در مرایای جمیع خلایق ظاهر ست در یک مرآت او لائح ست پس بهترین خلایق
از حیثیت انسان گشت و بدترین جمیع موجودات از انجهت هم او از کان منه محمد علیه وعلی آله الصلوة
والتسلیمات او بوجهل علیه اللعنة و شک نیست که بتوفیق خداوندی عزوجل کفیل جمعیت ظاهری این
فقرا ایشانند و در جمعیت باطنی نیز بحکم الولد سر لابیه بیداری تمام ست و چون عنایت نامه
و صحیفه گرامی در ماه مبارک رمضان شرف ورود یافت بخلاف فاتر گشت که شمه از فضایل این شهر
عظیم القدر نویسند باید دانست که ماه رمضان بزرگست عبادت نافله از سایر ماه در صدد اشتمال
آنها که در نیماه صادر شود برابر ادای فرض از ایام دیگر ست و ادای فرض در نیماه برابر ادای هفتاد
فریضه ست در ماههای دیگر کسی که افطار بخاند صائمی را درین ماه او را بخشند و رقبه آزاد کرده

ورخ او سازند و او را شا[ ] جران صایم عطا فرمایند بے انکہ از اجران صایم نقصان کنند و همچنین
سی کہ در خدمت ملوک [ ] خیف نماید حق سبحانہ و تعالی او را بخشد و آزاد گرداند از آتش دوزخ و در راہ رضای
تحضرت علیہ الصلوۃ و ا[ ] تحیہ رہا میکند از ہر سیر او ہر کسی ہر چہ از ایشان سوال میکند میدہند اگر کسے در نماہ
خیرات و اعمال صا[ ] مہ موفق نشود در تمام سال او را بتوفیق موفق گردانند و اگر تہ فرقہ گزشت در تمام سال و تفرقہ
ست ہما اکمن [ ] ر قدر کہ میشود جمعیت باید کوشید و انہا را غنیمت باید شمرد در ہر شبے از شبہای
یناہ چندین [ ] ہزار کس را کہ لایق دوزخ از آدمی سازند و در نماہ دریای بہشت را میکشایند و درہای
دوزخ را می [ ] بندند و شیاطین را زنجیر میکنند و درہای رحمت میکشایند و تعجیل افطار و تاخیر تسحر از سنن
ست و [ ] رغیب آنحضرت علیہ الصلوۃ و السلام بسیار مبالغہ میفرمودند و ما تا کہ در تاخیر تسحر و تعجیل افطار عجز
و اعتقا [ ] اج خود ست کہ بسنت سلام بندگیست و بخرما افطار کردن سنت است و در وقت افطار این
دعا [ ] میخواندند مذہب الظمأ و ابتلت العروق و ثبت الاجر انشاء اللہ تعالی و از تراویح و ختم قرآن در نماہ
رسنن مؤکدہ است و ثمرہ نتایج کثیرہ و فقنا اللہ سبحانہ بجرمت حبیبہ علیہ و آلہ الصلوات و التسلیمات و التحیات
بعد التصدیع آنکہ عنایت نامہ در عین ماہ رمضان رسید و الا در امتثال امر خود در امعان نمیداشت سخن
بعد ماہ مذکور گفتن حکم بعجب کردنست و مبنی از ذهول اہل بالجمله در انچہ مرضے ایشان خواہد بود بہ
ہیچوجہ خود را معاف نخواہد داشت کہ حقوق ظاہری و باطنی ایشان بر دوشہای ما ثقیل ثابت است حضرت
قبلہ گاہی قدس اللہ تعالی سرہ میفرمودند کہ حقوق شیخ چو بر ہمہ شما ثابت و مقرر ست باعث
این جمعیت آنست کہ حق سبحانہ و تعالی بہ تیسیر و توفیق اعمال مرضیہ موفق گرداناد بحرمت النبی و آلہ الامجاد
علیہ و علیہم الصلوات و التسلیمات زیادہ بریں تصدیع تمام است مکتوب چہل و ششم نیز
بسیادت و نقابت پناہی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکہ وجود باری تعالے و تقدس
و همچنین وحدت او تعالی بلکہ نبوت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بلکہ جمیع ما جاء بہ من عند اللہ
بدیہی اند و محتاج بہیچ فکر و دلیل نیستند و در ایضاح انہا تعبدات بسیار مذکور ساختہ اند تمکم اللہ
سبحانہ علی جادۃ آبائکم الکرام علیہم الصلوۃ و افضل التحیۃ اولا علی بواقیہم ثانیا الصلوۃ و السلام
وجود باری تعالے و تقدس همچنین و حدت او سبحانہ بلکہ نبوت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ

والہ وسلم ملکہ جمیع ما جاء بہ من عند اللہ بدیہی اند در تقدیر سلامتی مدرکہ آفات رویہ و امراض معنویہ
محتاج بہیچ فکر و دلیل نیستند نظر و فکر در آنہا تا زمان وجود علت و ثبوت آفت است اما بعد از نجات از مرض
قلبی و دفع غشاوہ بصری غیر از بداہت ہیچ نیست مثلاً صفرای آزمانی کہ علت صفر اگر قارہ است شیرینی
قند و نبات نزد او محتاج بدلیل است لیکن بعد از خلاصی ازان ملکہ یقین ہیچ احتیاج بدلیل ندارد احتیاجی کہ منشا
آن وجود آفت است بداہت جنگ ندارد و بیچارہ احول کہ شخص واحد را اثنین بیند و حکم بعدم
وحدت آن شخص کند معذور است وجود آفت در احوال وحدت شخص را از بداہت نیندازد و بنظر ثانی
کشد و محتاج است کہ جولانگاہ استدلال بسیار تنگ است و یقینی کہ از راہ دلیل پیدا شود بسیے
پس در تحصیل ایمان یقینی فکر ازالہ مرض قلبی نمودن ضروری آمد صفرای را ازالہ علت صفر امنوہ
تحصیل یقینی بشیرینی نبات ضروری تر آمد از آنکہ دلیل بر یقین حلاوت نبات اقامت نمایا
چہ طور یقینی حاصل شود کہ وجدان او سبب علت صفر یہ تلخی نبات حاکم است ہمچنین در ما نحن فیہ نفس
بالذات منکر احکام شرعیہ است و بالطبع بمقتضات آن حاکم پس تحصیل یقین باین احکام صادقہ بدلیل با عدم
انکار وجدان مستدل لمی دشوار است پس نفس را مقر کے ساختن ضروری یقین را بدون تزکیہ حاصل
نمودن دشوار نمود قد افلح من ہذاہا و قد خاب من دساہا پس مقرر شد کہ منکر این شریعت باہرہ و ا
ملت طاہرہ در رنگ منکر حلاوت نبات است مصمصہ خورشیدہ مجوم از کسی بنیانیست پس مقصود
از سیر و سلوک و تزکیہ نفس و تصفیہ قلب ازالہ آفات معنویہ است و امراض قلبیہ کہ امر الہی قلوبہم مرض شعر
از آنست تا حقیقہ ایمان متحقق شود و با وجود این آفات اگر ایمان است بسبب طغیان ہر ہست و دلیل چہ
وجدان امارہ بخلاف آن حاکم است و در حقیقت کفر و مثل این ایمان و تصدیق صوری ایمان صفرا
بحلاوت قند و نبات کہ وجدان او بخلاف آن شاہد است یقین حقیقی بحلاوت نیابد بعد از زوال مرض
صفرا صورت نبندد پس بعد از تزکیہ نفس و اطمینان آن حقیقت ایمان صورت و وجدانی میگردد و این
قسم ایمان از زوال محفوظ است کما قیل الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم و لا ہم یحزنون و در شفا صابت
شرفنا اللہ سبحانہ بشرف ہذا الایمان الکامل الحقیقی بحرمۃ النبی الامی و العترۃ علیہ و علی آلہ من
الصلوات افضلہا و من التسلیمات اکملہا آمین یا معبود یا جمیل و مقتدم نیز بسیادت پناہی شیخ فرید صدیقی

در حکایت از قرن سابق که کفار ستیلا پیدا کرده بودند و اهل اسلام خوار و بی اعتبار گشته بودند و غیبت
آنکه در ابتدا پادشاهت اگرچه مروج دین میشود و بهرست بسیاری از فضائل و خصلتهای پسندیده در میان آمده خلل در
کار خانه اهل اسلام انداخته و در رنگ قرن سابق بسازد. فتبکم الله سبحانه علی جادة الابرار کرم الکرام
علی افضلهم سید الکونین اولا و علی بوابهم ثانیا الصلوة والتحیة والسلام پادشاه نسبت بعالم در رنگ دل
است نسبت ببدن که اگر دل صالح است بدن صالح است و اگر فاسد است فاسد صلاح پادشاه صلاح
عالم است و فساد او فساد عالم سید انند که در قرن ماضی بسیار اهل اسلام چها گرفته است زبونی اهل اسلام
با وجود کمال غیرت در قرون سابقه ازین نگذشته بود که مسلمانان بر دین خود باشند و کفار بکیش
خود کما قال لکم دینکم ولی دین بیان این معنی است و در قرن ماضی کفار بر ملا بطریق ستیلا اجرای
احکام کفر در اسلام میکردند و مسلمانان از اظهار احکام اسلام عاجز بودند و اگر میکردند قبول نمیکردند
و اولیا و اصفیا و احیانا و اخیرا نامحمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم کرهوب رب العالمین
است مصدر قهر او ذلیل و خوار بود و منکران او و بدعت و اعتیاد مسلمانان با دلهای ریش و قلقی
اسلام بودند و عاندان بنوعیه و سنهار بر جراحتهای ایشان نمک پاشیدند آفتاب هدایت در
تتق ضلالت مستور شده بود و نور حق بحجب باطل منزوی و معزول امروز که نوید زوال مانع دولت
اسلام و بشارة جلوس پادشاه اسلام بگوش خاص و عام رسید اهل اسلام بر خود لازم دانستند
که ممد و معاون پادشاه باشند و بر ترویج شریعت و تقویت ملت دلالت نمایند این امداد و تقویت
خواه بزبان میسر شود و خواه بدست سابق ترین دولت مدد با تبیین مسائل شرعیه است و اظهار
عقائد کلامیه بر طبق کتاب و سنت و اجماع است تا بیدعتی و ضالی در میان آمده از راه نبرد
کار بفساد نینجامد این قسم امداد مخصوص بعلماء اهل حق است که رو بآخرت دارند علماء دنیا که همت ایشان
بر ریاست دنیویه است صحبت ایشان زهر قاتل است و فساد ایشان فساد متعدی ٥ عالم که
امرائی وطن پروری کند و او خویشتن گم است کرا رهبری کند و در قرن ماضی هر ملائی که بر
سر مدار شوی اجتماع بود و پادشاهان را ایشان از راه میبردند هفتاد و دو ملت که از راه ضلالت
متیاز کرده اند پیشوایان اینها علماء سوء بودند غیر از علماء کبر که ضلالت رفت کم است که ضلالت

رد و بدگیری تعدی کنند و اکثر جهلا صوفی نمای این زمانه حکم علمار سوء دارند فساد اینها نیز فساد متعدی
ست و ظاهر اگر کسی با وجود استطاعت امداد به قسم مدد کی کرد باشد تقصیر نماید و در کارخانه اسلام فتوری
واقع شود آن تقصیر معاتب گردد و بنار علی ذالک این حقیر قلیل البضاعت نیز خواهد که خود را در جرگه امدادان
دولت اسلام اندازد و درین باب دست و پای بزند حکم من کثر سواد قوم فهو منهم بحیل که این بی استطاعت
را حاصل آنجماعه کرام سازند مثل خود امثال آن زال می انگارد که بسیمان چند قمیده خود را در سلک یاران
حضرت یوسف علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ساخته بود امیدست که درین نزدیکی انشاء الله العزیز
بشرف حضور مشرف گردد و متوقع از جناب شرف ایشان آنست که چون استطاعت و قرب بادشاه
و جهه اتم ایشان را حاصل سبحانه تعالی میسر ساخته است در خلا و ملا در ترویج شریعت محمدی علیه و علی آله من
الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها کوشند و مسلمانان را از غربت برآرند حامل رقیمه نیاز نامه
مولانا حامد از سرکار اقبال آثار وظیفه مقرره دو سه پارسال ظاهرا از حضور یافته بود امسال نیز امیدوار
آمده است دولت حقیقی و مجازی میسر باد

مکتوب چهل و ششم

نیز بسیادت و نقابت دستگاه
شیخ فرید صدور یافته در ترغیب بتعظیم علمار و طلبه علوم که حاملان شریعت اند انصر کم الله سبحانه علی
اعدائه بحرمة سید الانبیا علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات حرمت نامه گرامی که فقرا را بآن
نوازش فرموده بودند بمطالعه آن مشرف گشت در کتابت مولانا محمد قلیچ موفق مرقوم فرموده بودند جزوی
از بیاض طالبعلمان صوفیان فرستاده شد ذکر تقدیم طالبعلمان بر صوفیان در نظر همت
بسیار زیبا و آمد بحکم الظاهر عنوان الباطن امیدست که در باطن شریف نیز انجماعه کرام تقدیم پیدا
کرده باشند کل اناء یترشح بما فیه ع از کوزه همان برون تراود که در وست و در تقدیم طالب
سبیل ترویج شریعت حاملان شریعت ایشانند و ملت مصطفوی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
ایشان برپاست فردای قیامت از شریعت خواهند پرسید از تصوف نخواهند پرسید دخول جنت
بتصوف نیست بلکه وابسته باتیان شریعت انبیا صلوات الله تعالی و تسلیماته علیهم که بهترین کائنات اند
و رعایت کرده اند و مدار نجات بر آن مانده اند و مقصود از بعثت این اکابر تبلیغ شریعت است پس
بزرگ ترین خیرات سعی در ترویج شریعت و احیای حکمی از احکام آن علی الخصوص در زمانیکه شعایر

اسلام منهدم شده باشند کردن ها در راه خدای عزوجل وعلاج چه کردن برآن نیست که مسائل
شریعه رواج دادن چه درین فعل اقتدا بانبیاست که بزرگ ترین مخلوقات اند علیهم الصلوات والتسلیمات
ومشارکت بآن اکابر وستر است که کاملترین حسنات بایشان مسلم فرموده اند وخرج کردن کردن ها
غیر این اکابر را نیز میسر است وایضاً در ایشان شریعت مخالفت تمام است بانفس که شریعت برخلاف نفس
وارد شده است ودر انفاق اموال گاه است که نفس موافقت کند بلی انفاق اموال را که برای تائید شریعت
باشد وترویج ملت ودیعه علیاست وانفاق چنین باین نیت خرج کردن برا خرج لکهاست دغیر این نیست
اینجا کسی سوال نکند که طالب علم اگر فتار ریاضتی واسته چون مقدم باشد جواب گوئیم که او کسی نیست حقیقت
تحقق در نیافته است طالب علم باوجود گرفتاری سبب نجات خلائق است چه تبلیغ احکام شرعی از و
بیشتر است اگرچه خود بآن منتفع نشود وصوفی باوجود وارستگی نفس خود را خلاص ساخته است بخلایق
کاری ندارد شخصی که باو کثرت نجات وابسته باشد مقرر است که بهتر باشد از آن شخصی که به نجات خود دراند
باشد آری صوفی را که بعد از فنا وبقا وسیر عن الله وبالله بعالم گردانیده باشند وبدعوت خلق فرو آورده
از مقام نبوت نصیبی دارد داخل سلفان شریعت است حکم علما شریف دارد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

مکتوب چهل ونهم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترغیب بجمع کردن این دولت
که ظاهر را باحکام شریعت تجلی ساختن است وباطن را از گرفتاری ماسوی حق سبحانه آزاد داشتن حق سبحانه
بدولت صوری وسعادت معنوی ستعد گرداند فی الحقیقت دولت صوری تجلی شدن ظاهر است
باحکام شریعه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة وسعادت معنوی خلاصی باطن است از گرفتاری
ماسوی حق سبحانه تا کدام صاحب دولت را باین دو کرامت مشرف سازند کرامتیست غیر این همه بسیار زیاد
تصدیع است والسلام **مکتوب پنجاهم** نیز بسیادت پناهی شیخ فرید در مذمت دنیای دنی حق سبحانه
وتعالی از رقیبا دون خود ارادتی کرامت فرموده تمام گرفتار خود گرداند مجرد است سید البشر المخبر عن ربه الاصدق
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات دنیا بظاهر شیرین است وبصورت طراوت دارد ولی الحقیقه سمی است
قاتل ومتاعی است باطل وگرفتاریست لاطایل مقبول او مخذول است مفتون او مجنون است حکم او
حکم نجاستی است زرا ندوده ومثل او مثل زهریست مشکل آلوده عاقل آنست که باینچنین متاع کاسد

و نفیته نشود و بچنین کالای فاسد گرفتار نه گردد و لفته اند اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا عاقل ترین مردم بدهید
باید بیاید داد که از دنیا بی رغبتی و آن بی رغبتی از کمال فطانت اوست زیاده برین القاب تعجب است
آمد فضائل مآب شیخ ذکریا درین سن و سال گرفتار کوری گشته است باوجود این گرفتاری همواره از مجاهده
عاجله و در کمال آسانی است نسبت بمجاهده آجله لهذا سنت و تیقه عظمی در عالم اسباب توجه شریف سید
امید وار است که بدیوان جدید نیز ظاهر شود که افشان از خدام آن درگاه عالی اند تو مرد اول دهی
دلیری بین مرو بخویش خوان و شیری بین دولت صوری و معنوی محصل باد بحرمة النبی الامی و آله
الامجاد علیه و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها **مکتوب پنجاه و یکم** نیز بسیادت پناهی
شیخ فرید صدر یافته در ترغیب ترویج شریعت غیبت علی صاحبها الصلوة و السلام از حق سبحانه و تعالی
خواسته می آید که بتوسل وجود شریف آن سلالة العظام ارکان شریعت غرا و احکام ملت زهرا قوت گیرند
و رواج پذیرند ع کار انیست غیر ازین همه هیچ امروز غربا اهل اسلام را در بطون گرداب ضلالت امید
نجات هم از منصفین اهل بیت خیر البشر ست علیه و علی آله من الصلوات امتها و من التحیات و التسلیمات
اکملها قال علیه الصلوة و السلام مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها هلک همت
علیا را بتمام بر آن گمارند که این سعادت عظمی را بدست آرند بعنایت الله سبحانه از قسم جاه و جلال و عظمت و
شوکت همه میسر ست باوجود شرف ذاتی اگر این علاوه بآن منضم شود گوی سبقت ببچگان سعادت
از همه پیش برده باشند این حقیر باراده اظهار امتثال این سخنان در تمهید و ترویج شریعت همه ستوجد چند
ایشانست هلال ماه رمضان در حضرت دهلی دیده شد مرض حضرت والده بزرگوار در توقف مفهوم گشت
بضرورت تا استماع ختم قرآن توقف نمود و الا مرعند الله سبحانه سعادت دارین متحصل باد **مکتوب**
پنجاه و دوم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدر یافته در بدست نفس اماره و بیان امراض و
او و علاج ازالهٔ آن مرض مرحمت نامه گرامی که از روی شفقت و مهربانی داعی مخلص خود را بآن
ممتاز فرموده بودند بمطالعه مضمون آن مشرف گشت عظم الله سبحانه اجرکم و رفع قدرکم و شرح صدرکم
و یسر امرکم بحرمت جدکم الامجد علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها ثبتنا الله
سبحانه علی متابعته ظاهرا و باطنا و یرحم الله عبدا قال آمینا ثانیا فقیر چند در حکایت مضمون سوده

ندیم بدخوی مسوده میباید بسمع قبول استماع خواهند فرمود خدوما مکرما نفس امارهٔ انسانی بجبول است بر حب جاه و
ریاست و بهمگی همت او ترفع بر اقران است و بالذات خواهان است که خلایق همه بوی محتاج باشند و منقاد او امر و نواهی
او گردند و هیچ کس محتاج نباشد و محکوم احدی نبود این دعوی الوهیت است از وی و شرکت است بخدای
بی همتا جل سلطانه بلکه آن بی سعادت بشرکت هم راضی نیست بخواهد که حاکم او باشد و بس و همه محکوم او
باشند فقط در حدیث قدسی آمده است عاد نفسک فانها انصبت معاداتی یعنی دشمن دار نفس خود را
زیرا که بدرستی آن نفس ایستاده است بدشمنی من پس ترتیب نفس نمودن بتحصیل مرادات او از جاه و ریاست
و ترفع و تکبر فی الحقیقة امداد کردن است بدشمن خدای عزوجل و تقویت نمودن است مر او را شناعت این امر اینک باید در یافت
در حدیث قدسی وارد است الکبریاء ردائی و العظمة ازاری فمن نازعنی فی شیء منهما ادخلته فی النار و لا ابالی
دنیای دنی کریهه و مبغوضهٔ حق است جانه تعالی بواسطه آنست که حصول دنیا مدد و معاون حصول مرادات نفس
است پس هر که بدشمن مدد نماید ناچار لعنت راشاید و فقر فخری محمدی گشت علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
زیرا که در فقر نامرادی نفس است و حصول عجز آن مقصود از بعثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و حکمت
در تکلیفات شرعیه تعجیز و تخریب همین نفس امارهٔ است شرایع برای رفع هوای نفسانی وارد شده اند هر قدر که به
مقتضای شریعت بعمل آید همان قدر هوای نفسانی رو بزوال آرد لهذا ایشان یک حکم از احکام شرعیه
در ازالهٔ هوای نفسانی بهتر است از ریاضات و مجاهدات هزار ساله که از نزد خود کرده شود بلکه این ریاضات و مجاهدات
که بمقتضای شریعت غرا واقع نشده اند موید و مقوی هوای نفسانی اند بر همنان و جوگیان در ریاضات و
مجاهدات تقصیر نکرده اند اما هیچ از ینها سود مند نگشته و غیر از تقویهٔ نفس و ترتیب آن نموده و مثلا یک دام در
ادای زکوات که شریعت بآن امر فرموده است در تخریب نفس سود مند تر است از آنکه هزار دینار از پیش خود
صرف کند و طعام خوردن در عید فطر بحکم شریعت نافع تر است در رفع هوا از آنکه از نزد خود سالها صائم باشد
و دو رکعت نماز بامداد بجماعت ادا کردن که سنتی از سنن بجا آورده است بمراتب بهتر است از آنکه تمام شب
بصلوة نافله قیام نماید و نماز بامداد را بی جماعت ادا کند بالجمله تا نفس مزکی نشود و از خبث مخولیای مهلک
پاک نگردد نجات محال است فکر ازالهٔ این مرض ضروری آمد تا موت بدی نرساند کما طلبه الا الا الله که ممنوع
است از برای نفس امتد آفاقی و انفسی در تزکیهٔ نفس و تطهیر آن النفع و انسب اکابر طریقت قدس الله تعالی

اسرار هم از برای ترکیه نفس همین کلمه طیبه را اختیار فرموده اند تا بجاروب لا زوبی راه غیر سوی در سرای الا الله
هر گاه نفس در مقام کسر شی آید و نقض عهد نماید به تکرار این کلمه تجدید ایمان باید نمود قال علیه الصلوة و السلام
جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله بلکه همه وقت از تکرار این کلمه چاره نبود زیرا که نفس اماره همواره در مقام خبث است
و در حدیث آمده است در فضایل اینکلمه که اگر آسمانها و زمینها را در پله بنهند و اینکلمه را در پله دیگر هر آینه این پله راجح
آید بر پله دیگر والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات

مکتوب پنجاه و سیوم

نیز بسیادت انتساب شیخ فرید صدر یافته در بیان آنکه اختلاف علماء سوء موجب فساد عالم
است و ما بنا سب فی لک تشبثکم الله سبحانه علی جادة ابارکم الکرام شنیده شد که پادشاه اسلام از حسن نثار مسلمانی
کرد رنها خود دارند با یشان فرموده اند که چار کس از علماء دین را پیدا کنند که ملازم باشند و بیان مسائل
شرعیه میکرده باشند تا خلاف شرع امری واقع نشود الحمد لله سبحانه علی ذلک مسلمانان را به این چه بشارت
و ما تم زندگان را به ازین چه نوید لیکن چون حقیر بواسطه همین غرض متوجه خدمت علیه است چنانکه ملازمان
آن منوده بضرورت در بیان آن گفتن و نوشتن معاف نخواهد داشت امید است که معذور خواهند فرمود
صاحب الغرض مجنون معروض میگرداند که علماء دین از خود اقل قلیل اند که از حب جاه و ریاست آرسته باشند
و مطلبی غیر از ترویج شریعت و تائید ملت نداشته باشند بر تقدیر حب جاه هر کدام ازین علماء طرفی خواهند
گرفت و اظهار فضیلت خود خواهند نمود و سخنان اختلافی در میان خواهند آورد و از آنرا توسل قربت پادشاه
خواهند ساخت ناچار مهم دین متاخر خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را در بلا انداخت و همان
صحبت در پیش است تر و بیچ چه گنجایش دارد که باعث تخریب دین خواهد شد والعیاذ بالله سبحانه
من ذلک و من فتنة العلماء السوء اگر یک عالم را از برای این غرض انتخاب کنند بهتر مینماید اگر از علماء آخرت
پیدا شود چه سعادت که صحبت او کبریت احمر است و اگر پیدا نه شود بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار
کنند. بالا ادرک کله لا یترک کله نمیدانم چه نویسم همچنانکه خلاصی خلایق بوجود علماء سعادت خسران عالم
نیز به ایشان مربوط است بهترین علماء بهترین عالم است و بدترین ایشان بدترین خلایق هدایت و
اضلال را بایشان مربوط ساخته اند عزیزی ابلیس لعین را دید که فارغ و بیکار نشسته است سر از زیر پیش
گفت علماء را نیوقت کار نامی کنند و در اغوا و اضلال کافی اند عالم که کار نامی و تن پروری

او خواهیش کم است کرار رهبری کند بغرض کردن این باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اقدام خواهند
نمود چون کار از دست برود علاجی نمی پذیرد و هر چند پشیمانی می آید کسی امثال این سخنان بارباب نفاق
صحبت اظهار ساز دا نا یعنی را وسیله سعادت خود دانست بمتصدع میگردد **مکتوب پنجاه و چهارم** نیز
بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدر یافته در بیان آنکه اجتناب از صحبت مبتدع لازم است ضرر
صحبت مبتدع فوق ضرر صحبت کافر است و بدترین فرق مبتدعه فوق ضرر صحبت کافر است شیعه
شنیعه ما بنا بر آن است که عظم الله تعالی اجرکم و رفع قدرکم و یسر امرکم و شرح صدرکم بحرمة سید البشر المطهر عن
رنق البصر علیه و علی آله من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها من لم یشکر الناس لم یشکر الله هر کسی
که شکر آدمی بجا نیاورد شکر خدای عزوجل بجا نیاورد پس بر ما فقیران شکر احسانهای شما لازم است اولا بسبب
جمعیت حضرت خواجه ما شما بوده اید بطفیل شما در آن جمعیت طلب حق سبحانه و تعالی کردیم و حظهای وافر
بردیم ثانیا چون بحکم کبرت همت الملک نوبت باین طبقه رسید واسطه اجتماع فقرا و باعث انتظام طالبان
نیز شما بید جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء ۵ گر بتن من زبان شود هر موی ۰ یک شکر تو از هزار نتوانم کرد
ارزو انست که حق سبحانه و تعالی در دنیا و آخرت غمخوار از انچه نباید و نشاید محفوظ دارد بحرمت جد کریم سید المرسلین
علیه و علی آله من الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها این فقیر از صحبت گرامی شما دور افتاده است
معلوم ندارد که در مجلس شریف کدام قسم مردم را گنجایش است و انیس خلوت و جلوت کیست ۵
خوابم نبرد از دیده درین فکر جگر سوز ۰ کاغوش کند منزل و آسایش خوابت ۰ یقین تصور فرمایند
که فساد صحبت مبتدع زیاده از فساد صحبت کافر است و بدترین جمیع مبتدعان جماعه اند که با صحاب
پیغمبر علیه و علیهم الصلوة و السلام بغض دارند و الله تعالی در قرآن مجید خود ایشان را کفار می نامد لیغیظ بهم
الکفار قرآن و شریعت را اصحاب تبلیغ نموده اند اگر ایشان ملعون باشند طعن در قرآن و شریعت
لازم می آید قرآن جمیع حضرت عثمان است علیه الرضوان اگر عثمان ملعون است قرآن هم ملعون
است اعاذنا الله سبحانه عما تقتضد الزنادقة خلافی و نزاعی که در میان اصحاب علیهم الرضوان واقع شده
بود محمول بر هوای نفسانی نیست و صحبت خیر البشر نفوس ایشان بمرتبه که رسیده بودند از آن گذشته
انیقدر میدانم که حضرت امیر در آن باب بر حق بوده اند و مخالف ایشان بر خطا بوده اما نخطی

خطا را اجتهادیست تا بحد فسق نمیرساند بلکه ملامت همدرین طور خطا گنجایش نیست که مخطی را نیز یک درجه
هست از ثواب و نزدیک بدولت اصحاب نیست در بدبختی او کراسخن هست کاری که آن بدبخت کرده هیچ
کافر فرنگ نکند بعضی کز علماء اهل سنت در بعض او توقف کرده اند نه انکه ازوی راضی اند بلکه رعایت
احتمال رجوع توبه کرده اند میباید که در مجلس شریف از کتب معتبره مطالب زبان بندگی مخدوم جهانیان
هر روز چیزی خوانده شود تا معلوم شود که اصحاب پیغمبر را علیه علیهم الصلوٰة والسلام چه طور ستایش کرده
اند و بکدام ادب یاد نموده اند تا مخالفان بدانديش شرمنده و مخذول گردند درین ایام الیطایفه بدانديش
بسیار غلو کرده اند و به اطراف و جوانب منتشر گشته اند بواسطه آن در نیاب چند کلمه نوشته آید تا دوستی
شریفیان منتظم بدانديشان را جانباشد تتمکم الله تعالی علی الطریقة المرضیة **مکتوب بیست و پنجم** نیز
بسیادت پناهی شیخ عبد الوهاب بخاری صدور یافته در اظهار محبت چندگاه است که دل را مجتبی نسبت
بملازمان شما پیدا شده هست غیر آن ارتباطی که سابقا متحقق بود و نیاز علیه بدعا ظهر الغیب اختیار شغول
است و چون سرور کائنات و مفخر موجودات علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و التحیات فرموده اند
که من احب اخاه فلیعلمه ایاه اظهار حسب خود نمودن اولی و انسب دانست و باین محبت که نسبت بقرباء
آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام پیدا شده هست رشته امیدواری تمام بدست آورده هست حق سبحانه
تعالی بر محبت ایشان استقامت ارزانی فرماید بحرمت سید البشر علیه و علی آله الصلوٰة والسلام
مکتوب بیست و ششم نیز بشیخ عبد الوهاب صدور یافته در سفارش سید بجناب قدس سادات
کثیر البرکات بواسطه خیریت آنسرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوٰة والتحیات را آن برتر هست
که بزبان قاصر بیان منقبت و محمدت آن توانند کرد مگر آنکه آنرا وسیله سعادت خود دانسته دریاب جرات
نماید بلکه خود را متوسل آن می شاید و اظهار مودت ایشان که بآن مامور شده ایم نماید اللهم اجعلنا ممن یحبهم یحبک
سید المرسلین علیه و علی آله الصلوٰة والسلام حامل عریضه نیاز میر سید احمد از سادات سامانه اند و طالب لبعلم و صالح
از مرضیق عیشت متوجه آنجا رود گشته اگر در سرکار عالی گنجایش یابند بشمار الایق و شایسته آنست والا که
یکی از مخلصان خود سفارش نمایند که از ممر معیشت خاطر جمع سازد چون یقین بود که خادمان ایشان در باب
فقراء و محتاجان توجه تمام دارند علی الخصوص در امداد سادات عظام بچندکلمه اشارات نمود در وقت رفتن

هرچند بسعادت خصوصیت مستسعد نگشت تا داخل حرز مخلصانست حق سبحانه و تعالی بر اخلاص و محبت بیفزاید
استقامت ارزانی فرماید زیادت گستاخی نرفت **مکتوب پنجاه و هفتم** بشیخ محمد یوسف صدر
یافته در نصیحت حق سبحانه و تعالی بر جاده آثار کرام خود دست استقامت ارزانی فرماید بحرمت سید المرسلین علیه
و علی آله من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها بزرگی در خاندان شما مورونی هست بزرخی نگذاشته
نمایند که استحقاق این دولت میسر گردد ظاهر را بظاهر شریعت و باطن را بباطن شریعت که عبارت از حقیقت
است تحلی و تزین دارند بحقیقت و طریقت عبارت از حقیقت شریعت است و طریقت آن حقیقت
تا نگذر شریعت ساری دیگر است و طریقت و حقیقت نگردد آن الحاد و زندقه است زعم فقیر در مادده شما بسیار نیک
است انشاء الله تعالی و توقع از همت شما دارد و شما را در این باب بر ابوالبرکه گوارشما علیه البرکة الظهار نموده بود و بتقیید المقصود
شیخ عبد الغنی مروی بصلاح آراسته است و نیک نهاد اگر بخدمت علیه ایشان امری از امور رجوع نماید التفات
خواهند فرمود والسلام والاکرام **مکتوب پنجاه و هشتم** ببیادت ملا آبی سید محمود و یافته در بیان
آنکه این دو در صدد قطع آنیم بملک هفت گام هست در بیان آنکه مشایخ نقشبندیه ابتدا سیر بعالم امر اختیار کرده اند
بخلاف مشایخ سلاسل دیگر طریق این بزرگوار ان طریق اصحاب کرام هست و ما بنا سب فی الحال التفات نامه
گرامی وارد و یافت از آنجا شوق استماع سخنان ارباب طایفه علیا مفهوم گشت لاجرم سخنی چند بتحریر آورد اجابته
للسئول و تبعیبا الی المامول مخفی و مباین این راه که ما در صدد قطع آنیم بملک هفت گام هست بعد از هفت
لطیفه انسانی را دو قدم در عالم خلق اند که بقالب و نفس تعلق دارند و پنج قدم در عالم امر اند که بقالب روح و سر خفی
مربوط اند و در هر قدمی از این اقدام سبعه ده هزار حجاب خرق مینمایند نورانیتش گانست تلک الحجاب و ظلمانیتش
ان هفتاد و سبعین الف حجاب سن نور و ظلمت و گام اول که در عالم امر است تجلی افعال روسید هد
و بگام دوم تجلی صفات و بگام سوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد ثم ثم علی تفاوت درجاتهم کما
لا یخفی علی ارباب هر خطوه از خطوات سبع از خود دور می افتد و بحق سبحانه نزدیک می شود تم
القرب بتمام هذه الاقدام محو شوند با بقاء و البعاد و یلتحقوا الی درجة الولایت الخاصة مشایخ طریقه علیه
نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتدا این سیر را در عالم امر اختیار کرده اند و عالم خلق را در ضمن
این سیر قطع مینمایند بخلاف مشایخ سلاسل دیگر قدس الله تعالی اسرارهم لهذا طریقه شان

اقرب طریق مدلاجم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت مصرعه قیاس کن زگلستان من بهار مرا، طریق این بزرگواران بعینه طریق اصحاب کرام ست رضوان الله تعالی علیهم اجمعین چه این بزرگواران را در اول صحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات بطریق اندراج نهایت در بدایت آن میسر شد لکمل ولیکن راست راد نهایت کم ست که دست دهد لهذا وحشی قاتل حمزه علیه الرحمة که یکبار در صحبت خیر البشر رسیده بود از و پس فرمی که خیر التابعین ست افضل آمد مسئل عبد الله بن مبارک رضی الله تعالی عنه ایهما افضل معاویة ام عمر ابن عبد العزیز فقال الغبار الذی دخل انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرة پس باید دانست گروهی که در بدایت ایشان نهایت دیگران مندرج گردد نهایت ایشان چه خواهد بود و در درک دیگران چه طور خواهد گنجید و ما یعلم جنود ربک الا هو ۹ قاصری اگر گند این طایفه الطعن تصور حاش لله که بزبان این گله را، همه شیران جهان بسته این سلسله اند، روبه از حیله چه سان بگسلد این سلسله را،

رزقنا الله سبحانه وایاکم محبته هذه الطایفة العزیزة وجودها کاغذ هر چند مختصر افتاده ست اما معارف بلند و حقایق ارجمند در آن اندراج یافته اند عزیز خواهند داشت **مکتوب پنجاه و نهم** نیز بوسید محمود صدور یافته در بیان آنکه آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد و در بیان آنکه نجات بی اتباع اهل سنت و جماعة متصور نیست و در بیان آنکه علم و عمل مستفاد از شریعت اند و اخلاص منوط بسلوک طریق صوفیه ست و در بیان آنکه اخلاص عمل مراد لیکن از جمیع افعال و اعمال و حرکات و سکنات حضرت حق سبحانه تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کراست فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گردانا و مفاوضهٔ شریفه و مراسلهٔ لطیفه ورود یافت موجب فرحت گشت و مقدمات محبت فقرا و اخلاص بایشان طایفه بوضوح انجامید اللهم زد فطلب فواید رفته بود مخدوما آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد علم و عمل و اخلاص و علم دو قسم ست علمی ست که متعلق از آن عمل ست که علم فقه مشکفل آنست و علمی ست که متعلق از آن مجرد اعتقاد و یقین قلبی ست که در علم کلام بتفصیل ذکر یافته بمقتضای آرای صایبهٔ اهل سنت و جماعت که فرق ناجیه اند نجات بی اتباع این بزرگواران ممکن نیست و اگر سر مو مخالفت ست

خطر در خاطر ست این سخن بکشف صحیح والهام صریح نیز بر یقین پیوسته است احتمال تخلف ندارد و قطعی الکن
وفق لما یقتضیه الشرف بتقلید هم وویل لمن خالفهم واعتزل عنهم ورفض عن اصولهم وخرج عن زمرتهم فضلوا
واضلوا فانکروا الروایة والشفاعة وخفی علیهم فضلیة الصحبة وفضل الصحابة وحرموا عن محبت اهل بیت
الرسول ومودتهم اولاد البتول فنعوا عن خیر کثیر نالها اهل السنة واتفقت الصحابة علی ان افضلهم
ابو بکر الصدیق قال الشافعی وهو اعلم باحوال الصحابة اضطر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
فلم یجدوا تحت السماء خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم وهذا تصریح منه بان الصحابة متفقون علی افضلیة
الصدیق فیکون اجماعا فی الصدر الاول علی افضلیته فیکون قطعیا لایسوغ انکاره واهل بیت الرسول
مثل کمثل سفینة نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها هلک قال بعض العارفین ان رسول الله صلی الله
تعالی علیه وعلی آله واصحابه وسلم جعل اصحابه کالنجوم وبالنجم یهتدون وشبه اهل بیته بسفینة نوح اشارة
الی ان راکب السفینة لابد من رعایت النجوم لیامن من الهلاک وبدون رعایة النجوم النجاة متمنعة
قطعا ومما ینبغی ان یعلم ان الانکار عن بعض انکار عن جمیعهم فانهم فی فضلیة صحبة خیر البشر شتر کون وفضلیة
الصحبة فوق جمیع الفضائل والکمالات ولهذا لم یبلغ ویس القرنی الذی هو خیر التابعین مرتبة ادنی من
علیه الصلوة والسلام فلا تعدل بفضیلة الصحبة شیئا کائنا ما کان فان ایمانهم ببرکت الصحبة ونزول الوحی
بصیر شهودیا ولم یتحقق لاحد بعد الصحابة هذه المرتبة من الایمان والاعمال یستغرغه علی الایمان کما لها
علی حسب کمال الایمان وما جری بینهم من المنازعات والمحاربات محمول علی ما هو صالحة وحکم بالتقصیر
ان کانت عن هوی وجهل ولکن عن اجتهاد وعلم وان اخطاء بعضهم فی الاجتهاد فلهم اجر واحد ایضا عند الله
سبحانه هذا هو الطریق الوسط بین الافراط والتفریط الذی اختاره اهل السنة وهو الطریق الاسلم والاسهل
الاحکم بالجملة علم وعمل مستفاد از شریعت وتحصیل اخلاص کہ بمنزلہ روح ست مر علم وعمل را وابستہ بسلوک
طریق صوفیہ ست تا میرا الی اللہ قطع نماید وبسیر فی اللہ متحقق نشود از حقیقت اخلاص دور ست و
از کمالات مخلصان مہجور آری عامۂ مومنان را نیز بتعمل وتکلف در بعضی از اعمال اخلاص ملوفی الجملة
متحقق میشود اما اخلاصی کہ ما در صدد بیان آنیم اخلاص در جمیع اقوال وافعال وحرکات وسکنات است
بی تعمل وتکلف واین اخلاص منوط بانتظار الہیہ آفاقی وانفسی ست کہ بقا وبقا مربوط ست وصول

است بمرتبه ولایت خاصه اخلاصی که بتحمل و تکلف محتاج است دوام نمی پذیرد بی تکلف بودن در حصول
دوام درکار است که در مرتبه حق الیقین است پس اولیا الله هرچه میکنند برای حق می کنند جل و علا نه بر
نفس خود چه نفس ایشان فدای حق شده است در خصوص اخلاص ایشان را تصحیح نیت درکار نیست نیت
ایشان به فنای الله و بقا بالله تصحیح یافته است مثلاً شخصی که گرفتار نفس خود است هرچه میکند برای
نفس خود میکند نیت کند یا نه کند و چون این گرفتاری نفس زایل شود و گرفتاری حق جل و ع
بجای آن نشیند ناچار هرچه کند برای حق کند نیت دست دهد یا نه فیت در محل درکار است د
متعین احتیاج به تعیین نیست ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم صاحب دوام اخلا
مخلص است بفضل الله و آنکه دوام ندارد و کسب اخلاص مینماید مخلص است بکسر لام شمان ما بینها و نفعه
از طریق صوفیه بعلم و عمل میرسد آنست که علوم کامیه است لالیه کشفی میکردند و میرسد تمام در ادای اعمال
پیدا میشود و کسلی کز از جانب نفس و شیطان بود زایل میگردد ع اینکار دولت است کنون تا
کرا رسد + السلام اولاً و آخراً مکتوب شصتم نیز بسیادت پناهی سید محمود صدر یافته
در بیان نفی خواطر و دفع وساوس بالکلیه یا بنا سب ذلک حق سبحانه و تعالی بدوام گرفتاری بجناب
قدس خود مشرف گرداند که حقیقت رستگاری درین گرفتاریست منع خواطر و دفع وساوس
در طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم بر دو جه تام حاصل است تفی که بعضی از مشایخ
این خانواده بزرگ که چله خواطر کشیده اند در تمام آن اربعین باطن خود را از ورود خاطر باز داشته
اند حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره در تحقیقات فرموده اند که مراد از دفع خواطر خواطریست که
مانع دوام توجه مطلوب نبود نه دفع خواطر مطلقاً در دل بعضی از مخلصان این سلسله علیه بحکم وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ
از حال خود چنین خبر میدهد که خواطر از قلب بحدی منتفی می گردد که اگر نزد آن عمر حضرت
نوح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بصاحب آن قلب بدهند هرگز خاطری بر قلب مجبوب نگذرد
زنهار و درین دفع متکلف باشد چه هرچه بتکلف است موقت است دوام نمی پذیرد بلکه در اثنای
خواطر اگر سالها بتکلف نماید هم میسر نشود تعیین اربعین از تفعل و تکلف خبر میدهد و تفعل در مرتبه طریقت
است حقیقت آنست که از تفعل و تکلف وارهاند یاد کرد در طریقت است و یاد داشت در حقیقت

پس محقق شد که بتقدیر منع خواطر بتکلف که موقت بتوقیت است از عشره اربعین دوام توجه بمطلوب محال است
چه تکلف در مرتبه طریقت است و در طریقت دوام متصور نیست این که دوام در حقیقت هست بواسطه آنست که
تکلف را در آن موطن مجال نیست پس در دخاطر در مرتبه تکلف البته منع دوام توجه هست و دوام نگرانی که
قلوب بلندیان این سلسله علیه را دست دهد امری دیگر است و دوام توجه که ما در صدد بیان آنیم عبارت
از یاد داشت است که نهایت مرتبه کمال است حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی فرموده اند قدس الله تعالی
سره که وای یاد داشت : پنداشت هست یعنی مرتبه دیگر نیست مقصود از اظهار این قسم احوال ترغیب طالبان
این طریقه علیه است هرچند که منکران را غیر از انکار نخواهد افزود **مثنوی** هر کس افسانه بخواند افسانه هست
و آنکه دیدش نقد خود مردانه هست ٭ آب نیل است و بقبطی خون نمود ٭ قوم موسی را نخون بود آب بود
والسلام والاکرام **مکتوب شصت و یکم** بنزد سیادت مآبی سید محمد صدر یافته ترغیب صحبت
شیخ کامل مکمل و اجتناب از صحبت ناقص و ما یناسب ذلک تحق سبحانه و تعالی از زیادی در طلب خود
کرامت فرموده از هر چه منافی وصول مطلوب است اجتناب تمام میسر گرداناد بحرمة سید البشر المحرر عن رنق
البصر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات التفات نامه اکرامی مشرف ساخت چون از طلب شوق و مشاعر
درد و تعطش بود در نظر بسیار زیاد آمد چه طلب بشر حصول مطلوب است و در مقدمه حصول بمقصود عزیزی
بسفر باید اگر نخواستی داد ندادی خواست حصول دولت طلب بانعمت عظمی دانسته از هر چه منافی اوست
احتراز باید نمود مبادا فتوری در وی راه یابد و برودتی در آن حرارت تاثیر ننماید و معظم ترین اسباب
آن قیام بشکر است بحصول آن دولت لئن شکرتم لازیدنکم دوام تضرع است بجناب قدس
خداوندی جل سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه جمال لایزال خود مصروف نه گرداند اگر حقیقت التجا
و تضرع میسر نشود صورت تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد و ان لم تستکینوا فتباکوا بیان
آنیعنی هست این محافظت تا زمان وصول بشیخ کامل و مکمل است بعد از آن تفویض مراد است
خود هست بآن بزرگ و در رنگ بست شدنست در دست غسال و فنای اول فنای فی الشیخ
است و آن فنا ثانیاً وسیله فنا فی الله میگردد ٭ ازان روی که چشم تست لحول ٭ معبود تو
پیر تست اول ٭ زیرا که طریق افاده و استفاده همین بر مناسبت طرفین هست ابتداءً طالب

بواسطه کمال مناسبت وخاصیت مناسبتی بجناب قدس غوث سلطانه نسبت برزخی ذوی جهتین در کار است
وآن شیخ کامل مکمل است وقوی ترین فتور در طالب انابت است بشیخ ناقص که سلوک و جذبه کار را
تمام ناکرده بمسند شیخی خود راکشیده است طالب را بصحبت او سم قاتل است وانابت او مرض مهلک
استعداد بلند طالب را اینچنین صحبت بپستی می آرد واز ذروه بحضیض می اندازد مثلاً مریضی که
از طبیب ناقص دارو خورد و در ازدیاد مرض خودی کوشد و قابلیت ازالهٔ مرض خود ضایع می سازد
هرچند آن دارو در ابتدا نموی از تخفیف بخشد اما فی الحقیقه نفس مضر تست ایمریض اگر فرصتاً به طبیب
حاذق برسد آن طبیب اول فکر ازالهٔ تاثیر آن دارو مینماید مسهلات معالجه میفرماید بعد ازان دوای
آن تاثیر فکر ازالهٔ مرض میکند مدار طریق این بزرگواران قدس الله تعالی اسرارهم بر صحبت است
بگفت و شنود کاری نمی گشاید بلکه بستی در طلب پیدا می آرد احتمال دارد که بعد از چند گاه بصحبت
دهلی واگره سیری واقع شود اگر صریده خود را رسانند و مشافهه چیزی اخذ نموده بسرعت باز گردند
گنجایش دارد زیاده برین قصد نیست بقیته الجواب عند المسئول عنها انکه جناب شیخت پناهی
معارف آگاهی میان شیخ تاج و آن صوبه بنفتم از بزرگ اما استعداد شما را بطریق ایشان
مناسبت کم است بنابی رابطهٔ مناسبت حصول مطلوب متعسر است والا مرعند کم اگر گاه گاه خبری از
احوال خود می نوشته باشند تا بآن تقریب از جانبین چیزی نوشته شود مناسب است
چه سلسلهٔ اخلاص ازین راه همواره در حرکت باشد مکتوب ششم مکتوب دوم بجناب میرزا
حسام الدین احمد صمد و یافته در بیان آنکه جذبه که پیش از سلوک است از مقاصد نیست بلکه وسیله
ایست از برای قطع منازل سلوک بسهولت و جذبه که بعد از سلوک است از مقاصد است و مابین فلک
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی طریقه وصول را دو جزو است جذبه و سلوک بعبارت دیگر
تصفیه و تزکیه جذبه که مقدم بر سلوک است از مقاصد نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب
جذبه که بعد از تمامی سلوک است و تصفیه که بعد از حصول تزکیه است که در سیر فی الله است از مقاصد
مطلوبه است جذبه و تصفیه سابقه از برای تسهیل مسالک سلوک است سلوک که می گشاید و
می قطع منازل جمال مطلوب می نماید جذبه اولی کالصور است مر جذبه اخری را فی الحقیقه با یکدیگر

مناسبت ندارند پس مراد از اندراج نهایت در بدایت که در عبارت مشایخ این سلسله علیه واقع است اندراج صورت نهایت است در بدایت والا حقیقت نهایت در بدایت نمی گنجد و نهایت با بدایت نسبت ندارد تحقیق این مبحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذبه و سلوک و امثال آن نهایتها تحریر یافته بتفاصیل ذکر یافته است القصه عبور از صورت به حقیقت ضروریست و اکتفا از حقیقت به صورت از دوریست حققنا الله سبحانه بالحقیقة الحقة وجنبنا عن الصور الباطلة بحرمة النبی المختار وآله الابرار علیه وعلیهم من الصلوات اکملها ومن التحیات افضلها

مکتوب شصت و سوم

بسیادت پناهی ونقابت دستگاهی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه انبیا صلوات الله تعالی وتسلیماته علیهم در اصول دین متفقند واختلاف این بزرگواران در فروع دین است ودر بیان بعضی از کلمات متفقه ایشان

ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة ابارکم الکرام علی افضلهم الصلوات والتسلیم وعلی جمیعهم ما تابعة الصلوة والسلام انبیا صلوات الله تعالی وتسلیماته وبرکاته علی جمیعهم وعلی افضلهم خصوصاً رحمتها اند که بتوسط این بزرگواران عالمی به نجات ابدی رستند کدام سعادت ازین بالاتر واز گرفتاری سرمدی خلاصی یافته اگر وجود شریف شان نمی بود حق سبحانه وتعالی که غنی مطلق است عالم را از ذات وصفات خود تعالی وتقدس خبر نمیداد و بآن راه نمی نمود و بسیکبر اورا نمی شناخت و بر اوامر و نواهی که عباد را بمحض کرم از برای نفع ایشان مکلف ساخته است تکلیف نمی فرمود و مرضیات او تعالی از نامرضیات جدا نمیگشت پس شکر این نعمت عظمی به کدام زبان راست آید و کرا مجال آنکه از عهده آن برآید الحمد لله الذی انعم علینا وهدانا الی الاسلام وجعلنا من مصدقی الانبیاء علیهم الصلوة والسلام واین بزرگواران در اصول متفقند کلمه ایشان وحدت ذات وصفات تعالی وتقدس وحشر ونشر ارسال رسل ونزول ملک ورود وحی ونعیم جنت وعذاب جحیم بطریق خلود وتائید اختلاف ایشان در بعض احکام است که بفروع دین تعلق دارد وحق سبحانه تعالی در هر یک زمانی بر هر پیغمبر اولی العزم انبیا را آن زمان را به بعض احکام مناسبه آنها وحی فرستاده و باحکام مخصوصه تکلیف فرموده نسخ وتبدیل در احکام شرعیه از حکم ومصالح حق است سبحانه وبسیار است که بر یک

پیغمبر صاحب شریعت در اوقات مختلفه احکام متضاده بطریق نسخ و تبدیل وارد شوند و از جمله کلمات
متقدمین بزرگواران نفی عبادت غیر حضرت سبحانه و منع اشتراک باو تعالی و تقدس و انکار قول
بعضی مخلوقات مر بعض دیگر را ارباب غیر حق را سبحانه این حکم مخصوص بانبیاست غیر از متابعان
ایشان بایشان دولت مشرف نشده اند و غیر از انبیا کسی بانیکلمات تکلم ننموده است منکران نبوت
اگرچه خدا را سبحانه و احد میگویند حال ایشان از دو امر خالی نیست یا تقلید اهل اسلام می کنند
یا در وجوب وجود واحد میدانند و در استحقاق عبادت و نزد اهل اسلام هم در وجوب وجود واحد است
و هم در استحقاق عبادت مراد از کلمه طیبه لا اله الا الله نفی عبادت اله باطله است و اثبات معبود به
حق است سبحانه و کلمه دیگر که مخصوص باین بزرگوران است آنست که خود را بشر میدانند مثل سایر
مردم و آله معبود حق را میدانند سبحانه و مردم را دعوت باو میکنند تعالی و او را سبحانه از حلول و اتحاد منزه
میگویند و منکران نبوت چنین اند بلکه روسای ایشان مدعیان الوهیت اند و حق را سبحانه
در خود حلول اثبات میکنند و از استحقاق عبادت و اطلاق اسم الوهیت بر خود تحاشی نمی
نمایند لاجرم با زبندگی برآورده در منکرات افعال و مستهجنات اعمال سر افتاده راه اثبات
بدیهیات کشاده میگردد گمان می برند که الله از هیچ چیز ممنوع نیست هر چه میگویند سزاوار میدانند و هر چه
میکنند مباح می انگارند ضلوا فاضلوا و یل لهم و لاتباعهم و لاشیاعهم و کلمه دیگر که انبیا علیهم
الصلوة و التسلیمات بر آن متفق اند و منکران ایشان را از آن دولت نصیبی نیست آنست
که این بزرگواران بنزول ملائکه که معصوم مطلق اند و هیچ تعلق و تلوث ندارند قائل اند
و استماع وحی و حمل کلام ربانی تعالی و تقدس ایشان را میدانند پس این بزرگواران هر چه میگویند
از حق میگویند تعالی و تقدس و هر چه میرسانند از حق میرسانند و احکام اجتهادیه ایشان نیز موید بوحی
اند اگر بالفرض زلتی و قعی یابد در افعال حق سبحانه تدارک آن بوحی قطع میفرماید و در میان منکران
که مدعیان الوهیت اند هر چه گویند از خود گویند و همان را صواب دانند بواسطه نزع الوهیت پس انصاف
در کار بست شخصی که کمال بیخودی خود را الگو گیرد و مستحق عبادت داند و افعال ناشایسته باین زعم
فاسده واقع آرد و شخصان او را چه اعتبار است و بر اتباع او چه مدار مصرع سالی که نکوست

نمایش پیدا است . اظهار امثال این سخنان برای ازدیاد ایضاح است والا حق از باطل جدا است
و نور از ظلمت هویدا جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا اللهم تتبنا علی متابعته هولاء الکرام
علیهم الصلوٰة والسلام اولاً واخراً بقیة المقصود آنکه سیادت پناهی میان پیر کمال را ایشان بهتر
میدانند چه احتیاج است که در جناب چیزی نوشته آید لیکن انقدر هست که حقیر چند گاه است که از آستانه
ایشان محظوظ است مدتی هست که ایشان اشتیاق عنبه بوسی داشتند اما درین اثنا ضعفی بر ایشان
طاری شده بود تا زمانی صاحب فراش بودند بعد از فراغ متوجه ملازمت علیه گشته امیدوار
عنایت اند **مکتوب شصت و چهارم** نیز بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور
یافته در بیان لذت و الم جسمانی و روحانی و تحریض بر تحمل مصایب و آلام جسمانی و مناسب ذلک
سلک الله سبحانه وعافاکم فی الدارین بحرمة سید الثقلین علیه وعلی آله الصلوٰة والتسلیمات لذت و الم دنیا بر
دو قسم است جسمانی و روحانی هر چیز که جسم را در آن لذت است روح را در آن الم است و هر چه جسم را از آن متالم
است روح را از آن التذاذ است پس روح و جسم نقیض یکدیگر باشند و درین نشأة که روح بمقام جسم تنزل
فرموده است و اکثر احوال جسم و جسمانی شده روح نیز بحکم جسم پیدا کرده بلذت او متلذذ گشته است و
[illegible] درشان ایشان صادق است و ای
[illegible] اگر روح انسانی از قید جسم خلاص نشود و بوطن اصلی رجوع ننماید بایه آخر آدم است و آدمی
[illegible] اگر در بازمسکین درین سفر نیست از وی هیچکس محروم تر از بهایم
روح است که از خود را لذت می انگارد و لذت را الم می شناسد در رنگ صفرائی که بواسطه علت
صفرا شیرینی را تلخی می یابد بسبب بعضی اغراض لازم است تا در آلام و مصایب جسمانی تحمل
و رضا دهد این زندگانی را نمی ارزد **بیت** از پی این عیش و عشرت ساختن + صد هزاران جان
بباید باختن + و چون نیک ملاحظه کرده می شود معلوم میگردد که اگر در دنیا درد و الم و مصیبت
نمی بود بهبودی نمی ارزید ظلمتهای آثار و قایع و حوادث زایل میگردانند تلخی حوادث در رنگ
تلخی داروی نافع است که از اله مرض مینمایند محسوس این فقیر شده است در دعوتهای عام که
طعام مے پزند و خلوص نیت نمی توانند کرد و جمعی از طعام خواران بفکوی منجر شده

وتنقصت طعام وصاحب طعام می نمایند وصاحب طعام را زمینی شکستگی دل حاصل میگردد
وهمین شکستگی صاحب طعام ظلمتی را که در طعام رفته بود بواسطه عدم خلوص نیت ازاله می نماید ودر
معرض قبول مے آرد اگر شکوه انجاعته نمی بود وانکسار قلب صاحب طعام نمی شد طعام سراسر
پر از ظلمت وکدورت بود احتمال قبول را در نصورت چه گنجایش پس مدار کار بر شکستگی و
زاری آمد ومانا پروردگان جویان عیش وتنعم را مشکل کار ست وما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون نص قاطع ست وعبادت عبارت از تذلل وانکسار ست پس مقصود از خلقت انسا
خواری اوست علی الخصوص مسلمانان ودینداران که دنیا سجن ایشانست در زندان عیش جویان
بودن از عقل دور ست پس آدمی را از شق محنت کشی چاره نبود واز ورزش بار برداری گذر نه
حضرت حق سبحانه وتعالی بی طاقتان را بزمینی استقامت کرامت فرماید بحرمته جدکم الامجد علیه
وعلی آله من الصلوة انتها ومن التحیات امینها مکتوب شصت وپنجم بخان اعظم
صدور یافته در تاسف وتلهف بر ضعف اسلام وزبونی مسلمانان وتحریص واغرا بر تقویت
اهل اسلام واجرا احکام ایدکم الله سبحانه ونصرکم علی اعدای الاسلام فی اعلاء الاحکام
خبر صادق علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها فرموده ست الاسلام
بدا غریبا وسیعود کما بدا فطوبی للغرباء غربت اسلام تا بجدی رسیده ست که کفار بر ملا طعن اسلام
ودم مسلمانان می نمایند وبی تحاشی اجرا احکام کفر ومداحی اهل آن در کوچه وبازار می کنند و
مسلمانان از اجرای احکام اسلام ممنوع اند ودر اتیان شرایع مذموم ومطعون بیت
پری نهفته رخ ودیو در کرشمه وناز + بسوخت عقل زحیرت که این چه بوالعجبی ست سبحان الله
وبحمده الشرع تحت السیف گفته اند ورونق شرع شریف را به سلاطین وابسته اند قضیه
منعکس گشته ست ومعامله انقلاب پیدا کرده ست واحسرتا وندامتا واویلا امروز وجود شریف
شما را مغتنم می شمریم ومبارز در نمیر کضعیف وشکست خورده جز شما امیدی نیم حق سبحانه وتعالی
مؤید وناصر شما باد بحرمته النبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات
والبرکات در خبر وارد ست لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون در موقت آن جنون

کہ بنای آن فرط غیرت اسلام ست و درینہا در شما محسوس ست الحمد للہ سبحانہ علی ذالک امروز آن روز
ست کہ عمل قلیل را باجر جزیل بالعتبار تمام قبول سفیر مایند از اصحاب کہف غیر از ہجرت علی و دیگر نمایان
نیست کہ این ہمہ اعتبار پیدا کردہ ست سپاہیان در وقت غلبۂ اعدا اگر اندک تردد می کنند اعتبار
بسیار پیدا می کنند بخلاف در وقت امن و تسکین اعداو این جہاد قولی کہ امروز شما را پیشنہاد ست
جہاد اکبر ست مغتنم دانید و ہل من مزید بگویید و این جہاد گفتن را باز جہاد کشتن دانید امثال ما
مردم فقرا بید ست و پا از ین دولت محرومیم ہنیئا لارباب النعیم نعیمہا ۔ وللعاشقین المسکین ما
یتجرع ۔ دادیم ترا زگنج مقصود نشان ۔ گر باز رسیدیم تو شاید برسی ۔ حضرت خواجہ احرار قدس اللہ
تعالی سفیر مودند کہ اگر من شیخی کنم ہیچ شیخی در عالم مرید نیاید اما کار دیگر فرمودہ اند و آن ترویج
شریعت و تائید ملت ست لاجرم بصحبت سلاطین میرفتند و بتصرف خود ایشان را استقامی ساختند
و بتوسل ایشان ترویج شریعت میفرمودند ملتمس آنست کہ چون حق سبحانہ ببرکت محبت شما
با کابر این خانوادۂ بزرگ قدس اللہ تعالی سرہم سخن شما را تاثیری بخشیدہ ست و عظمت
سلطانی شما در نظر اقران ظاہر گشتہ سعی فرمایند کہ لااقل احکام کبیرۂ اہل کفر کہ در اہل اسلام
شیوعی پیدا کردہ اند منہدم و مندرس گردند و اہل اسلام از آن منکرات محفوظ مانند جزاکم اللہ
سبحانہ عنا و عن جمیع المسلمین خیر الجزا در سلطنت پیشین عنادی بدین مصطفوی علیہ الصلوۃ
والسلام مفہوم میشد و درین سلطنت ظاہرا آن عناد نیست اگر ہست از عدم علمست ترس
آنست کہ مبادا از انجا ہم کار بعناد انجامد و بر مسلمانان معاملہ تنگ تر افتد مصرع چو
بیدرد بسر بمان خویش میلرزم ۔ ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم علی متابعۃ سید المرسلین علیہ و
علی آلہ الصلوات والتسلیمات فقیر بتقریبی انجا آمدہ بود نخواست کہ از آمدن خود ایشان را
اطلاع ندہد و بعضی سخنان نافعہ بنویسد و از محبت عزیزی کہ بواسطۂ مناسبت فطریست
خبر نکند قال علیہ السلام من احب اخاہ فلیعلمہ ایاہ یعنی کسی کہ دوست دارد برادر مسلم خود را
پس کو اعلام کند او را از آن محبت والسلام علیکم وعلی جمیع من اتبع الہدی **مکتوب**
شصت و ششم نیز بخان اعظم صدور یافتہ در بیان احوالی طریقہ علیہ نقشبندیہ قدس

قدس الله تعالی اسرارهم ومناسب اینطریق بطریق اصحاب کرام علی صاحبهم وعلیهم الصلوة والسلام
وبیان افضلیت اصحاب کرام بر دیگران اگرچه ویس قرنی باشد یا عمر والحمد لله وسلام علی
عباده الذین اصطفی طریق حضرت خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم مبنی بر اندراج نهایت در بدایت
است حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم
و بنظر ریقه بعینه طریق اصحاب کرام است رضی الله تعالی عنهم چه این بزرگواران را در اول صحبت
آن سرور علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات آن میسر شد که اولیا را در نهایت النهایت
شمه از آن کمال دست میدهد لهذا وحشی قاتل حضرت حمزه علیه الرحمة که یک مرتبه دیده و سلام خود
مشرف صحبت سید اولین وآخرین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات مشرف شده
بود از ویس قرنی که خیر التابعین است افضل آمد آنچه وحشی را در اول صحبت خیر البشر علیه وعلی
آله الصلوة والسلام میسر شد ویس قرنی را بآن خصوصیت در انتها میسر نشد الجرم بهترین قرون
قرن اصحاب گشت رضوان الله تعالی علیهم کلمه تم کار دیگران را در پس انداخت واشارت به
بعد درجه نمود شخصی از عبد الله بن مبارک قدس سره سوال کرد ایما افضل معاویة ام عمر بن
عبد العزیز قال لغبار الذی دخل انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله
وسلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرة پس نا چار سلسله این حضرات سلسلة الذهب آمد مرتبه
انبطریقه عالی بر سایر طرق در رنگ مزیت قرن اصحاب کرام بر سایر قرون مبرهن گشت
که از کمال فضل در آغاز شرفی از انجام ارزانی دارند اطلاع بحقیقت کمالات ایشان غیر
را مستعد نسبت نهایت ایشان نمود هیچ نهایت دیگران خواهد بود
من بهار را مصرعه سالی که نکوست از بهارش پیداست
یثار والله ذو الفضل العظیم حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده که افضلیتهم جمیعا الله
رایاکم من محبی هولاء الاکابر ومتابعی انا هم جزمته النبی الفرشته علیه وعلیه الصلوة
افضلها ومن التحیات اکملها مکتوب شصت وهفتم به خان خانان صدر
یافته در سفارش محتاجی تثبتنا الله سبحانه وایاکم علی متابعة سید المرسلین صلی الله

آله الصلوات والتسلیمات ظاهراً وباطناً ویرحم الله عبداً قال امیناً وامرهم فی اختیار برآن آورند
که به تصدیع ایشان خرات نمایند اول اظهار رفع مظنهٔ آزارست بلکه حصول مودت واخلاص وامر
ثانی ایثار احتیاج محتاجی است که بفضیلت وصلاح متحلّی است ومعرفت وشهود متزین از
روی نسب کریم است وازروی حسب شریف مخدوم ما در اظهار حق نوعی از مرارت است اگرچه بحسب
شدت وضعف متفاوت باشد خیلی سعادت مندی می باید که این مرارت را در رنگ عسل
بیاشامد وهل من مزید گوید تلوینات احوال از لوازم صفات امکان است جماعه که به تمکین رسیده
اند نیز از تلوین سرشته اند بیچاره ممکن گاهی مغلوب سلطان صفات جلالیه است وگاهی محکوم صفات
جمالیه است وقتی محل قبض است ووقتی هوطن بسط وهر موسم را احکام جداست دی روز آن بود
امروز آنیست قلب المومن بین اصبعین من اصابع الرحمن تقلبها کیف یشاء والسلام مکتوب
شصت وهفتم نیز به خان خانان صدور یافته دربیان آنکه تواضع از ارباب غنا می زیبد و
استغنا از ارباب فقر وما ینبغی لک فیما صنع الله محمد وما ۹ من آنچه شرط بلاغ است باتو می
گویم + تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال + تواضع از ارباب غنا زیبا واستغنا از اهل فقر الا
المعالجة بالاضداد در مکاتیب ثلاثه شما غیر از استغنا امری مفهوم نشد هر چند مقصود شما تواضع
بود مثلاً در مکتوب اخیر سطور بود بعد الحمد والصلوٰة نموده می آید این عبارت را نیک باید
که در کجا باید نوشت آری خدمت فقرا بسیار کرده اند اما رعایت آداب خدمت هم ضرور است
تا ثمره بر آن مترتب شود وبدو وبهاخرط القتاد بل اعتبار است وعلیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
انمها واکملها از تکلف بری اند اما التکبر یمنع المتکبرین بصدقه حضرت خواجه نقشبند را قدس
الله تعالی سره مشخص گفت که متکبر است فرمودند که تکبر من از کبریای اوست لحافیه رداء لبل
خوارنه انکار مذهب اشعث مدفوع بالابواب لو اقسم علی الله لابره حدیث نبویست علیه الصلوٰة
والسلام ۹ اندکے پیش تو گفتم غم دل ترسیدم + که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیارست
محبان عزیزی ومخلصان صمیمی شما میباید که ملاحظهٔ نفس امر داشته باشند وبنهاهر چه رسانند
از نفس الامر رسانند وهر گاه شیئی که بدرستی صلاح شما امید باید که منظور دارند نه مصالح

۹ کلمه شش نقطه در اصل نسخه بجای عبارت

خود را که آن خیانت محض هست بعضی از منافع شمارند از علل غائیه این سفر بود اما در عالم اسباب محبان
و مخلصان شما نگذاشتند تقصیری از اینطرف ندانند هر چند این مقدمات تمام نماند اما خوش آمد گویندگان
شما بیاندیشان با اکتفا کنند مقصود از آشنای فقرا اطلاع بر عیوب مکنونه هست و ظهور رذایل
مخزونه لیکن بدانند که اظهار این قسم سخنان نه از روی آزار هست بلکه از روی نیک خواهی و دل
سوزیست یقین تصور نمایند خواجه محمد صدیق اگر یک روز پیشتر می آمدند تحمل که فقیر خود را بهر حال
بشما میرسانید اما در اثنار راه سر هند ملاقی شدند معذور خواهند داشت الخیر فیما وقع الله سبحانه

مکتوب شصت و نهم نیز به خانخانان صدور یافته در بیان تواضع که موجب رفعت
دارین هست و در بیان آنکه نجات وابسته متابعت اهل سنت و جماعت هست که فرقه ناجیه اند

الحمد لله والصلوٰة والسلام علی رسول الله التفات نامه گرامی که بصحوب اخوی مولانا محمد صدیق
ارسال داشته بودند وصول یافت کرم فرمودند جزاکم الله سبحانه خیر الجزا چون رعایت آداب
تقریر نموده اند و بتواضع سخن رانده اند امید هست که بحکم من تواضع لله رفع الله این تنزل موجب
رفعت دینی و دنیوی گردد بلکه گشت بشری لکم چون الفاظ انابت و رجوع در میان آورده
اند چنان تصور فرمایند که این انابت بر دست و رویشی از دو جهان واقع شده هست متر صد
نتایج و ثمرهٔ آن باشند اما حقوق آنرا باید که همها امکن عرض دارند از وصایا و نصایح چه نویسد و از علوم
و معارف چه و انمایند که علمای مجتهدین و صوفیهٔ محققین شکر الله تعالی سعیهم در بسط و تفصیل
سخن تقصیر جایز نداشته اند و پاره از مسودات این کم بضاعت را نیز ظاهر بعضی از یاران نجدت
شعار برده اند بنظر شریف گذشته باشد بالجمله طریق النجات متابعت اهل السنة والجماعة کثرهم الله سبحانه
فی الاقوال والافعال وفی الاصول وفی الفروع فافهم الفرقة الناجیة وما سوی هم من الفرق
فهم فی معرض الزوال وشرف الهلاک علة الیوم احد ولم یعلم ما فی الغد فعلیه کل احد ولا ینفع اللهم
انهنا قبل ان یبلغنا الموت سیادت مآبی سید ابراهیم از قدیم چون انتسابی به آن جناب
علیه الرضوان در سلک دعاگویان منتظم هست بر ذمه کرم لازم هست که دستگیری فرمایند که از ان
فقر و بیری با اهل و عیال خود بفراغ خاطر گذراند و بدعای سلامتی دارین ایشان مشغول

باشد والسلام مکتوب هفتاد و هم نیز به خان خانان صدور یافته در بیان آنکه آدمی را بحسب
او سبب بعد او ست همچنانکه همین جا معلوم شد او سبب قرب او ست و ما بینا ذلک . تبتکم الله سبحانه
علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة رحم الله عبدا قال آمینا
را همچنانکه جا نمیت سبب قرب و تکریم و تفضیل ست سبب بعد و تضلیل و تجهیل نیز همان جا نمیت
قرب بواسطه انمیت مرات اوست و قابلیت ظهور جمیع اسماء و صفات بلکه تجلیات ذاتیه
را نیز حدیث قدسی لا یسعنی ارضی و لا سمای و لکن یسعنی قلب عبدی المومن رمزی ازین جا منست
و بعد اولیت احتیاج اوست بهر جزوی از جزئیات عالم چه او را همه چیز در کار ست خلق لکم
ما فی الارض جمیعا بواسطه این احتیاج او را بجمیع اشیا اگر فتاری هست که سبب بعد و تضلیل
او گشته ست ع از خاک آدم ست و آدمی بگشت محروم از مقام مومی ، گر نه گردد باز سکین زین سفر
نیست ازوی هیچکس محروم تر ، پس بهترین همه موجودات انسان آمد و بدترین همه کائنات هم او اوکان
منه محمد حبیب العالمین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات و ابو جهل اللعین عدو رب السموات
والارضین پس ناچار تا از گرفتاری همه نجات میسر نشود گرفتاری یکی که مقتضی سبب انکی نیز حاصل نباشد
خرابی در خرابی ست لیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کل زندگانی چند روزه را بر وفق اتباع صاحب
شریعت علیه و علی آله الصلوة والتحیة باید بسر برد که رستگاری از عذاب اخروی و فوز نعمات سرمدی
والبته بسعادت این اتباع ست پس در اموال نامیه انعام سائمه اداء زکوة کما حقه باید نمود و
از وسیله عدم گرفتاری باموال و انعام باید ساخت و در مطعومات و ملبوسات لذیذه و
فضیحه حظ نفس منظور نباید داشت بلکه در المطعم و المشرب نه غیر از حصول قوت بر اداء طاعات دینی و دیگر
نباید کرد و جامه نفیس بحکم کرمیه خذوا زینتکم عند کل مسجد ای عند کل صلوة بنیت تزین امور باید پوشید
و مشوب بنیت دیگر نباید ساخت و اگر حقیقت نیت میسر نشود خود را بتکلف برین نیت باید
آورد فان لم تکونوا فانه کونوا فانه یوشک ان تکونوا یعنی اگر نباشید متشبه باشید و متضرع باشید که حقیقت نیت میشود
و از تکلف واپرهد ع میتواند که دهد اشک مرا حسن قبول ، آنکه در ساخته ست قطره بارانی را علی هذا قیاس
و جمیع امور بمقتضای فتوی علماء دین دار که راه غربت اختیار نموده اند واز رخصت اجتناب

زندگانی باید کرد و وسیلهٔ نجات ابدی باید دانست ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم مکتوب
هفتاد و یکم بسیرزا داراب بن خانخانان صدور یافته در بیان آنکه شکر منعم بر منعم علیه واجب است
وحصول شکر بانیان شریعت لاغیر یدکم الله سبحانه و نصرکم شکر منعم بر منعم علیه واجب است عقلاً
و شرعاً و معلوم است که وجوب شکر به اندازه وصول نعمت است پس هر چند وصول نعمت بیشتر
وجوب شکر زیاده تر پس بر اعتبار علی تفاوت درجاتهم نسبت به فقرا اضعاف مضاعف شکر واجب
آمد لهذا فقرا را این است پیش از اغنیا به پانصد سال در بهشت خواهند در آمد و شکر منعم تعالی
اولاً بتصحیح عقاید است بمقتضای ارای فرقهٔ ناجیه که اهل سنت و جماعت اند و ثانیاً بانیان احکام
شرعیه و عملیه است بروفق ارای مجتهدین انیفرقه علیه و ثالثاً بتصفیه و تزکیه است بر طبق سلوک صوفیه
علیه انیفرقه سنیه و وجوب این رکن اخیر استحسانی است بخلاف رکنین سابقه چه اصل اسلام
مربوط باین دو رکن است و کمال اسلام منوط بآن یک رکن و عملی که مخالف این ارکان
ثلثه است اگرچه از جنس ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده باشد داخل معصیت است و نافرمانی
و ناسپاسی منعم جل سلطانه بر ایمهٔ هند و فلاسفهٔ یونان در ریاضات و مجاهدات خود را
معاف نداشته اند اما ان ریاضات چون بروفق شرایع انبیا صلوات الله تعالی و تسلیماته
علی اجمعهم عموماً و علی افضلهم خصوصاً واقع نشده اند و در دار النجات از دوی بی نصیب اند ایکم یاتینی
سیدنا و مولانا و شفیع ذنوبنا و طبیب قلوبنا محمد رسول الله تعالی علیه و علی آله و سلم و متابعته خلفاء
الراشدین المهدیین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین **مکتوب هفتاد و دوم** بخواجه
جهان صدور یافته در بیان آنکه بجمع ساختن دین با دنیا دشوار است پس طالب آخرت را
از ترک دنیا چاره نه باشد و اگر ترک حقیقی میسر نه شود از ترک حکمی چاره نه و مانا سبب ذلک سلکم
الله سبحانه و عافاکم ما اکمن الدین و الدنیا لواجتمعا جمع ساختن دین و دنیا از قبیل جمع
اضداد است پس طالب آخرت را ترک دنیا لابد آمد و چون در دین آوان حقیقت ترک آن میسر
نیست بلکه متعسر است بضرورت به ترک حکمی باید قرار داد و ترک حکمی عبارت از آنست که امور دنیویه
به مقتضای حکم شریعت غرا محکوم باید شد و در مطاعم و مشارب و مساکن و ملابس و سائر عیش را

رعایت باید نمود و تجاوز از آن حدود نجویز نباید کرد در اموال نامیه و انعام ساعیه زکوة مفروضه ادا باید کرد
وچون تجلی باحکام شرعیه میسر شد از مضرت دنیا نجاتی حاصل گشت و بآخرة جمع شد و اگر انیقسم ترک عملی
هم میسر نشود از مبحث خارج است حکم منافق دارد که صورت ایمان در آخرت سودمندش نخواهد گشت
نتیجه اوعصمت و مار و اموال دنیوی است فقط ۵ من انچه شرط بلاغست با تو می گویم تو خواه از سخنم
پند گیر خواه ملال ۵ تا کدام صاحب دولت باشند که باین ملطراق دنیاوی و با این خدم و حشم و با این
طعامهای لذیذ و جرب و با این لباسهای فاخره و بر شق کلام حق را بسمع قبول استماع نماید ۵
گوشش از بانگ و گران شده است نشنود ناله و فغان مرا ۵ وقضا الله سبحانه و ایاکم متابعت
الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة بقیة المرادمیان شیخ زکریا که سابق
کروری بود هر دو عالم و فاضل است بنوعی اعمال بدتیست که بزندان محبوس است بواسطه
ضعف پیری و ضیق معیشت و تمادی مدت حبس بتوه آمده است بفقیر نوشته بود که در عسکر
آمده سعی در مخلص ما نمایند کثرت مسافت راه مانع آمد چون اخوی خواجه محمد صادق بخدمت
ایشان میرفتند بضرورت بچند کلمه منصدم گشت امید است که توجه عالی در باره آن ضعیف
مرعی خواهند داشت که عالم است و پیر و السلام اولاً و آخراً

مکتوب هفتاد و سوم

به قلیچ الله بن قلیخان صدور یافته در مذمت دنیا و ابنای آن و در نکوهش تحصیل علوم غیر
نافع و در اجتناب از فضول مباحات و تحریص بر خیرات و اعمال صالحه علی الخصوص در زمان غفلت
جوانی و مایناسب فی لک حق سبحانه تعالی بر جاده شریعت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة والتسلیمات
والتحیات الابدیة السرمدیة استقامت ارزانی فرماید ای فرزند دنیا محل آزمایش و ابتلاست
ظاهر را بانواع مخرفات مموه و مزین گردانیده است صورت او را بخال و خط و زلف و خد
موهومه مزیب ساخته اند در نمود شیرینیست و بطراوت و نضارت متخیل است لیکن فی الحقیقت
جیفه ایست عطر اندوده و مزبله ایست پر از ذناب و دوده سر امیست آب نما و شکریست زهر آسا
باطن او سراسر خراب و ادبر است معامله و با بنائی خود با این همه گندگی از هر چه گوی بدتر
و فریفته او دیوانه و مسحور است گرفتار او مجنون و مخدوع است هر که بظاهر او مفتون گشت

مرتع خسارت ابدی متهم شده وهر که بحلاوت وطراوت نظر کرد ندامت سردی نصیب او آمد سرور
کائنات حبیب رب العالمین علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام فرموده است بالدنیا والآخرة
الاضرتان ان رضیت احدیهما سخطت الاخری پس هر که دنیا را راضی ساخت آخرت ازوی
در سخط است پس ناچار از آخرت بی نصیب آمد اعاذنا الله سبحانه وایاکم من مجتها ومحبت اهلها ای
فرزند هیچ میدانی که دنیا چیست انچه ترا از حق تسبحانه باز دارد پس از زن وفرزندان مال و
جاه وریاست ولهو ولعب واشتغال بها لایعنی همه داخل دنیا است علومی که بآخرت کار ندارند
هم از دنیا اند اگر تحصیل نجوم ومنطق وهندسه وحساب وامثال آنها از علوم لاطائل بکار می آید
فلاسفه از اهل نجات می بودند قال علیه الصلوٰة والسلام علامة اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله
بما لایعنیه ۵ هر چیز عشق خدای را حسن است ۵ گر شکر خوردن بود جان کندن است ۵ واما گفته
اند که علم نجوم از برای معرفت اوقات صلوٰة درکار است نه بالجمله معنی است که معرفت اوقات بمعرفت
نجوم حاصل نمیشود بلکه بالجمله معنی است که علم نجوم یکی از طرق معرفت اوقات است بسیاری از مردم
هستند که از علم نجوم خبر ندارند واوقات صلوٰة را به از عالمان نجوم می شناسند قریب باین
سخن است وجهی که در تحصیل علم منطق وحساب ومانند اینها گفته اند بالجمله بعضی علوم شرعیه
درکار اند گفته اند بالجمله بعد از تحملات بسیار وجه جواز از برای اشتغال باین علوم پیدا میشود
اما اگر مقصود از اینها غیر از معرفت احکام شرعیه وتقویت اوله کلامیه امری دیگر نباشد والا لایجوز
اصلا انصاف باید کرد از ارتکاب امر مباح که مستلزم فوت امور واجبه باشد از حد اباحت می
برآید بالجمله شک نیست که اشتغال بامثال علوم فوت اشتغال بعلوم شرعیه ضروریست ای
فرزند حق سبحانه وتعالی از کمال عنایت بغایت خویش ترا در ابتدای جوانی توفیق توبه کرامت
فرموده بود وبدولت یکی از دریافتگان سلسله علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم
اناب داده نمیدانم از دست نفس وشیطان ترا نسبت بر آن توبه میسر شده باشد یا نه
استقامت مشکل مینماید موسم عنفوان جوانی است واسباب دنیوی همه میسر وبیشتر از قرنا
بی مناسب ونا ملایم ۵ همه اندر زمن بتوانیست ۵ که تو طفلی وخانه رنگین است ۵ ای فرزند

کار انیست که از فضول مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر ضرورت اکتفا باید کرد انهم
بنیت جمعیت از برای ادای وظایف بندگی مثلاً مقصود از خوراک قوت بر ادای طاعات است
و از پوشاک ستر عورت و دفع حر و برد و علی هذا القیاس سایر المباحات الضروریه اکابر نقشبندیه
قدس الله تعالی اسرارهم عمل بعزیمت اختیار کرده اند و از رخصت مهما امکن اجتناب فرموده اند
از جمله غرایم اکتفاست بقدر ضرورة و اگر آیند و لت میسر نشود باید از دایره مباحات بیرون نباید نهاد
و بحرمات و مشتبهات نباید رفت تنعمات با مور مباحات بروجه اتم و اکمل حق سبحانه از کمال کرم
تجویز فرموده است و دائره این تنعمات را بوسیع ساخته قطع نظر از این تنعمات کدام عیش برابر
آنست که مولای این کس از کردار این شخص راضی باشد و کدام جفا برابر آنست که سید او از
اعمال او در سخط باشد رضا الله تعالی فی الجنة خیر من الجنة و سخط الله تعالی فی النار شر من النار
این کس بنده ایست محکوم بحکم مولی او را بسر خود نساخته اند و در هر جا فرستاده اند و انگذاشته فکر
باید کرد و عقل و دراندیش را کار باید فرمود فراغیر از ندامت و خسارت هیچ بدست نخواهد آمد
وقت کار موسم جوانیست جوانمرد آنست که این وقت را از دست ندهد و فرصت غنیمت شمرد
تحمل کار را تا زمان پیری نگذارند و اگر گذارند جمعیت میسر نشود و اگر میسر شود هنگام ضعف و سستی
کار نمی تواند کرد حالانکه اسباب جمعیت همه میسر است و وجود والدین هم از جمله انعامات حق است
سبحانه که غنم معیشت این کس بر سر آنهاست و موسم فرصت است و زمان قوت و استقامت
بکدام عذر امروز به فردا باید انداخت و رخت تسویف باید کشید قال علیه الصلوة والسلام ایاک
المسوفون آری اگر مهمات دنیای دنی را بر فردا اندازند و امروز باعمال آخرت پردازند بس مستحسن
است چنانکه عکس این مستقبح است در نیوقت عنفوان جوانی که استیلاء دشمنان دین است از نفس
و شیطان اندک عمل را آنقدر اعتبار است که در وقت عدم استیلا انها اضعاف مضاعف
از آن اعتبار نیست در توزه سپاهی گری سپاهیان کارگزار را در وقت استیلا را عدا اعتبار
بیشتر است اندک تردد هم اعتباری کردنمایان میشود و در وقت امن از شر اعداء آنقیم اعتباری
ماند ای فرزند مقصود از خلقت انسانی که خلاصه موجودات است نه لهو و لعب خوردن و خفتن

مقصود از وی ادای وظایف بندگیست و ذل و انکسار و عجز و افتقار و دوام التجا و تضرع بجناب قدس
خداوندی جل سلطانه عبادتی که شرع محمد علیه الصلوٰة والسلام بآن ناطق است و مقصود از ادای
آن منافع و مصالح عباد است و بجناب قدس خداوندی عز شانه هیچ از آن عاید نمی شود بجان
ممنون گشته میباید ادا کرد و به انقیاد تمام در امتثال اوامر و انتهاء از مناهی باید کوشید حق سبحانه با وجود
غنا مطلق عباد را باوامر و نواهی سرفراز ساخته است تا محتاجان را شکر این نعمت بر وجه اتم باید کرد
و نسبت داری تمام در امتثال احکام باید کوشید ای فرزند سید اند که اگر از ابنای دنیا کرا شوکت و جاه
صوری متحقق است اگر از متعلقان زیردست خود را بجد تمام سرفراز سازد و در آن خدمت لفظی
یا مزیتی باید بستاند این زیردست حکم او را چه بلاغ نمیدارد و میداند که شخصی عظیم القدر را بخدمت
فرموده است به ممنونیت تمام بجا باید آورد چه بلاشک عظمت خداوندی جل شانه از عظمت این شخص
هم در نظر کتر می آید که در امتثال احکام خداوندی جل عظمته نمی کوشد شرم باید کرد و از خواب
خرگوش خود را باید برآورد عدم امتثال اوامر الهی جل سلطانه از دو چیز خالی نیست یا آنکه اخبارات
شرعیه را در وقوع سید اند و باور نمی کنند یا عظمت امر تعالی و تقدس در نظر حقیر تر از عظمت ابنای دنیا
می آید شناعت این امر را باید ملاحظه نمود ای فرزند شخصی که کذب او را بارها تجربه کرده اند بگوید
که اعدا باستیلا تمام بر فلان قوم شب خون خواهند ریخت عقلا آن قوم از بی محافظت خود
می شوند و فکر دفع آن بلیه مینمایند با وجود میدانند که آن مخبر بکذب متهم است لیکن میگوید
که در محل توهم خطر نزد عقلا احتراز لازم است مخبر صادق علیه الصلوٰة والسلام مبالغه تمام
تمام از عذاب اخروی خبر داده است هیچ متاثر نمی شوند اگر متاثر شوند فکر دفع آن نکنند
و حال آنکه علاج دفع آن را از مخبر صادق علیه الصلوٰة والتحیة معلوم کرده اند پس چه جای آنست
که خبر مخبر صادق در رنگ خبر دروغ گو اعتبار ندارد صورت اسلام نجات نبخشد یقین بمی
باید حاصل کرد یقین بجاست که ظن هم نیست بلکه وهم هم نیست چه عقلا وهم را نیز اعتبار
می نهند و همچنین جمعتعالی در کلام مجید خود میفرماید وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ با وجود
این اعمال قبیحه بوقوع می آرند اگر بدانند که شخص حقیری بر اعمال اینها مطلع است هرگز عمل

شیخ در نظر او نمی کنند پس حال اینها از دو حالت خالی نیست جزحق را سبحانه باور نمی کنند یا اطلاع حق سبحانه
تعالی را اعتبار نمی دهند پس تقسیم کرد ارا ز ایمان است یا از کفر پس بر آنفرز ندلازم است که از سر تجدید
ایمان کند قال علیه الصلوٰة والسلام جددوا ایمانکم بقول لا الٰه الا الله و از نام رضیات حق سبحانه
توبه بنصوح از سر اعاده نماید از امور یکه نهی فرموده است و محرم ساخته مجتنب باشد بنج وقت نماز
بجماعت گزارد اگر قیام لیل و نهار از تهجد میسر شود زهی سعادت و ادا ز کوة مال نیز از جمله ارکان
اسلام است آنرا البته ادا کند طریقی که ادای آن اسهل باشد آنست که از مال خود انچه حق فقرا است بایمان
جدا سازد و بر نیت زکوة نگاه داشته در تمام سال بمصارف زکوة خرج نماید بر این تقدیر بر هر نزه تجدید
نیت ادای زکوة لازم نمیکند دفعه جدا کردن کفایت میکند معلوم است که در سال تمام چه قدر خرج
میکنند به فقرا و مستحقان اما چون به نیت زکوة نیست محسوب نمی شود و در صورت مرقومه زکوة از
ذمه او ساقط نمی شود و هم از خرج بی تقریب خلاصی است و اگر بالفرض آنقدر در سال خرج فقرا نه شود
و بقیه بماند آنرا همان طور جدا از مال خود نگاه دارند در هر سال همین قسم عمل بکار برند چون مال فقرا
جدا میشود اگر امروز توفیق ادای آن روزی نشد شاید که فردا موفق سازد ای فرزند چون نفس
بالذات بخیل است و در امتثال احکام الهی جل سلطانه سرکش بضرورت سخن بصر فوگفته میشود
والا اموال و املاک همه از حق است سبحانه این کس را چه مجال است که در آن گفتگو نماید باید که بنیت تمام
ادا کند و همچنین در سایر عبادات خود را بهیچ وجه معاف ندارد و در ادای حقوق عباد سعی بلیغ بنماید
باید داشت و کوشش باید نمود که حق هیچکس در ذمه نماند انچه ادای آن حق آسانست بجلالت
و تملق هم رفع میشود در آخرت کار مشکل است علاج پذیر نیست احکام شرعیه را از علماء آخرت باید
استفسار نمود سخن ایشان را تاثیری هست شاید ببرکت انفاس ایشان بعمل آن موفق شود
از علماء دنیا که علم را وسیله مال و جاه ساخته اند دور باید بود مگر آنکه علماء تقی پیدا نشود و ضرورت
بقدر ضرورت باینان باید پرداخت آنجا سیان حاجی محمد اثره از علماء دین دارند و شیخ
اثره خود آشنای شما اند غرض این هر دو عزیزان در آن نواحی مغتنم اند در تفسیر
مسائل شرعیه بایشان رجوع نمودن انسب است ای فرزند ما فقرا را به انبار دنیا چه

مناسبت کار نیک و بدایشان سخن کنم نصایح شرعیه در نیاب بروجه اتم واکمل وارد شده اند فللّٰه الحجة البالغة اما آنفرزند چون از راه انابت به فقر ارجوع آورده بود دل بواسطه آن مناسبت در اکثر اوقات توجه بحال آنفرزند مینمود همان توجه باعث این گفتگو شده است نمیدانم که اکثر این نصایح و مسایل بگوش آنفرزند رسیده باشد یا مقصود عمل است نه مجرد علم بیماری که علم بدا روی مرض خود دارد تا آن دارو را نخورد صحتی یابد علم بدارو فایده نمی کند این همه ابرام و مبالغه برای عمل است علم خود حجت را درست میسازد قال علیه الصلوٰة والسلام ان اشد الناس عذابا یوم القیمة عالم لم ینفعه الله بعلمه آن فرزند بداند که انابت بواسطه قلت صحبت ارباب جمعیت اگرچه ثمره نداده باشد اما از نفاست جوهر استعداد آنفرزند خبر میدهد امید است که حق سبحانه ببرکت آن انابت در آخر بتوفیق مرضیات خویش موفق گرداند و از اهل نجات سازد و بهر حال رشته محبت اینطایفه را از دست ندهد و التجا و تضرع بانیقوم شعار خود سازد و منتظر باشد که حق سبحانه بتوسل محبت اینطایفه بجذبت خود بشرف ساز و بتمام بجانب خود کشد و ازین خرخشها بالکل خلاص سازد **مثنوی** عشق آن شعلست کو چون برفروخت + هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت + تیغ لا در قتل غیر حق براند + در نگر زان پس که بعد لا چه ماند + ماند الا الله باقی جمله رفت + شاد باش ای عشق خوش سودا که تو + **مکتوب هفتاد و چهارم** بمیرزا بدیع الزمان صدور یافته در تحریص بر محبت فقرا و توجه بدرویشان و النصح باتباع صاحب الشریعت علیه و علی آله الصلوٰة والسلام مراسله شریفه و مفاوضه لطیفه ورود یافت حمدا لله سبحانه که از فحوای آن محبت فقرا و توجه درویشان مفهوم گشت که سرمایه سعادتست لانهم جلساء الله سبحانه وهم قوم لا یشقی جلیسهم وکان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم یستفتح بصعالیک المهاجرین وقال علیه الصلوٰة والسلام فی شانهم رب اشعث مدفوع بالابواب لو اقسم علی الله لابره سعادت آثار افقره در صحیفه اگر اسمی اندراج یافته بود که خدا نشانیتین این لغتیست که مخصوص بحضرت واجب الوجودست جل سلطانه عم

مملوک لایقدر علی شیٔ راجع رسد کہ بوجہ از وجوہ بخداوند جل سلطانہ مشارکت جوید و در راہ
خداوندی پوید علی الخصوص در نشار اخرویہ کہ مالکیہ و ملکیہ جہ بطریق حقیقت و جہ بطریق مجاز
مخصوص بحضرت مالک یوم الدین ہست حضرت حق سبحانہ و تعالی در روز قیامت ندا دہد
کہ لمن الملک الیوم و خود در جواب آن فرماید للہ الواحد القہار عباد را در آن روز غیر از
ہول و دہشت متحقق نیست و جز حسرت و ندامت متصور نہ اللہ تعالی در قرآن مجید از شدت
آن روز و از غایت اضطراب خلایق خبر میدہد حیث قال تبارک و تعالی اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ
شَیْءٌ عَظِیْمٌ یَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّآ اَرْضَعَتْ وَتَضَعُ کُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ
حَمْلَهَا وَتَرَی النَّاسَ سُکٰرٰی وَمَا هُمْ بِسُکٰرٰی وَلٰکِنَّ عَذَابَ اللّٰهِ شَدِیْدٌ ۵ فردا روز کہ فعل پرسند نقول
الوالعزم را دل بلرزد بہول ۔ بجائیکہ دہشت برند انبیا
تو عذر گنہ چہ داری بیا ۔ بقیۃ النصح اتباع صاحب الشریعت علیہ الصلوٰۃ والسلام
والتحیۃ لازم فان النجات بدونہا محال و عدم التفات الی زخارف الدنیا و عدم الاعتماد
بوجودہا و عدمہا فان الدنیا مبغوضۃ اللہ سبحانہ لیس لہا قدر عندہ تعالی فینبغی ان یکون
عدمہا خیرا من وجودہا عند العباد و قصۃ عدم وفاہا و عزیز والہا مشہورۃ بل مشہورۃ
فاعتبروا یا اولی الابصار الذین مضوا من قبل و قفنا اللہ سبحانہ و ایاکم متابعۃ سید المرسلین
علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام **مکتوب ہفتاد و پنجم** نیز بمیر زا بدیع الزمان صدر
یافتہ در ترجیح متابعت سید کونین علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام اولاً تصحیح عقائد و ثانیاً
بدانستن احکام ضروریہ فقہ و در بیان آنکہ از حق سبحانہ و تعالی بوسیلہ یابی و وسیلہ او را تعالی
می باید طلبید سلمکم اللہ سبحانہ و عافاکم فقد سعادت دارین منوط متابعۃ سید کونین است
علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والتسلیمات اتمہا و اکملہا بر نہجیکہ علماء اہل سنت شکر اللہ سعیہم
بیان فرمودہ اند اولاً تصحیح عقاید بمقتضای ارای صائبہ این بزرگواران باید کرد ثانیاً
علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و مباح و مشتبہ حاصل باید نمود و
عمل بمقتضای این علم نیز درکار ہست بعد از حصول این دو جناح اعتقادی و عملی اگر

اگر سعادت ازلی مدد فرماید طیران عالم قدس میسر آید و بدو نهاخرط القتاد دنیای دنی کرامی آن نمی کند که از از مطلب نمرند و حصول مال و جاه او را از مقاصد انکارند بلند همت باید بود از حق سبحانه و تعالی بوسیله یابی و وسیله او را تعالی باید طلبید مصرعه کار انیست غیر این همه هیچ چون التفات نموده و همتی خواسته آید بشری لکم سالما و غانما مر اجعت خواهند نمود اما یک شرط را مرعی دارند و آن وحدت قبله توجه است قبله توجهه را متعدد ساختن خود را در تفرقه انداختن است مثل مشهور است هر که بیکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرماید والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والتحیات

مکتوب هفتاد و ششم بقلیج خان صدر یافته در بیان آنکه ترقی وابسته بورع و تقوی است و در تحریص بر ترک فضول مباحات و اگر میسر نشود اجتناب از محرمات ساخته دایره فضول مباحات را تنگ تر باید گرفت و در بیان آنکه اجتناب از محرمات نیز دو قسم است عصمکم الله سبحانه عما یصمکم و صانکم عما شانکم بحرمة سید البشر المنفی عنه زیغ البصر علیه وعلی آله من الصلوة اکملها و من التسلیمات افضلها قال الله تعالی ما اتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا مدار نجات بر دو جزو آمد امتثال اوامر و انتهاء از نواهی و معظم ترین این دو چیز جزو اخیر است که مبعر ورع و تقوی است ذکر رجل عند رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم بعبادة واجتهاد و ذکر آخر بورعه فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تعدل بالورع شیأ یعنی الورع وقال ایضا علیه من الصلوة اتمها و من التسلیمات اکملها ملاک دینکم الورع و فضیلت انسان بر ملک ازین جزو متحقق است و ترقی بر مدارج قرب هم ازین جزو ثابت می شود چه ملائکه جزو اول منسلک کند و ترقی در انسان مفقود است پس رعایت جزو ورع و تقوی از اهم مهام سلام آمد و از اشد ضروریات دین و رعایت انجزو که مدار آن بر اجتناب از محارم است بر وجه کمال وقتی میسر شود که از فضول مباحات اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از مباحات اکتفا کرده شود زیرا که ارخاء عنان در ارتکاب مباحات باعث جرئت بر شبهات میرساند و مشتبهات بمحرم نزدیک است من حام حول الحمی یوشک

آن یقم فیه پس در حصول کمال ورع و تقوی اکتفا از مباحات بقدر ضرورت لابد آمد و آن هم
شروط به نیت اداء وظایف بندگی والا آنقدر هم وبال هست و قلیل آن نیز حکم کثیر دارد و
چون اجتناب از فضول مباحات بالکلیه در همه اوقات خصوصا در نیوقت بسیار عزیز الوجود هست اجتناب
از محرمات لازم ساخته مهما امکن دایره ارتکاب فضول مباحات را تنگ تر باید ساخت و در
ارتکاب همواره نادم و مستغفری باید بود و در ریچه از برای دخول حوالی محرمات دانسته همیشه
بحق سبحانه ملتجی و متضرع باشد از این ندامت و استغفار و التجا و تضرع تحمل کار آن اجتناب
کند که بفضول مباحات تعلق داشت و از آفت آن مصون و محفوظ دارد عزیزی مینویسد
انکسار العاصین احب الی من صولة المطیعین و اجتناب از محرمات نیز دو قسم هست قسمی
هست که بحقوق الله سبحانه تعلق دارد و قسمی هست که بحقوق عباد متعلق هست و رعایت
قسم ثانی اهم تر هست حق سبحانه تعالی غنی مطلق هست ارحم الراحمین و عباد فقرا و محتاجند
و بالذات بخیل و لئیم اند قال رسول الله تعالی صلی الله علیه و آله و سلم من کانت لاخیه
من عرضه او شیء فلیتحلله منه الیوم قبل ان لا یکون دینار و لا درهم ان کان له عمل صالح اخذ
بقدر مظلمته و ان لم یکن له حسنات اخذ من سیئات صاحبه فحمل علیه و قال ایضا صلی الله تعالی
علیه و آله و سلم اتدرون ما المفلس قالوا المفلس فینا من لا درهم له و لا متاع فقال صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم ان المفلس من امتی من یاتی یوم القیمة بصلوة و صیام و زکوة و
یاتی قد شتم هذا و قذف هذا و اکل مال هذا و سفک دم هذا و ضرب هذا فیعطی هذا من حسناته و
هذا من حسناته فان فنیت حسناته قبل ان یقضی ما علیه اخذ من خطایاهم فطرحت علیه
ثم طرح فی النار صدق رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم ثانیا اظهار محمدت
و شکرگزاری ایشان مینماید که در بلده معظمه لاهور بوجود ایشان بسیاری از احکام
شرعیه در نیطور زمانه رواجی پیدا کرده هست و تقویه دین و ترویج ملت در آن بقعه حاصل
گشته هست و آن بلده نزد فقیر همچو قطب ارشاد هست نسبت بسایر بلاد هندوستان
خیر و برکت آن بلده و بجمیع بلاد هندوستان ساریست اگر آنجا دین را ترویج هست در همه جا

نحوی از روح متحقق ہست حق سبحانہ وتعالی مؤید وناصر ایشان باد وقال رسول اللہ صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم لایزال طایفۃ من امتی ظاہرین علی الحق لایضرہم من خذلہم حتی یاتی امر اللہ وہم
علی ذلک چون ایشان از رشتہ ارتباط حبی بحضرت معرفت پناہی قبلہ گاہی خواجہ محکم بود بنا
بہ تسویہ چند کلمہ محرک آن نسبت حبی گشت زیادہ برین اطناب ست حامل رقیمہ گاکہ از مردم نیاز و
صلحا است دو آدمی زادہ ہست حاجتی بجناب ایشان آوردہ ہست امیدست کہ توجہ شریف در
بارہ او مرعی داشتہ روای حاجت او خواہند فرمود دولت حقیقی وسعادت سرمدی محصل باد
بحرمت النبی وآلہ الامجاد علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والتسلیمات **مکتوب ہفتاد و ہفتم**
بجہاری خان صدور یافتہ در بیان آنکہ عبادت خدای بیچون وبیچگون کی میسر شود وما
مناسب ذلک الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی ۵ بعد از خدای ہر چہ پرستند
ہیچ نیست ۔ بی دولتست آنکہ ہیچ اختیار کرد ۔ عبادۃ خدای بیچون وبیچگون جل سلطانہ
وقتی میسر شود کہ از رقیت تمام ماسوی آزاد شدہ قبلہ توجہ جز ذات احدیت ہیچ نماند در مصداق
این توجہ ستوار انعام وایلام اوست تعالی بلکہ در ابتدا حصول انیقام ایلام مرغوب تر می آید
از انعام اگرچہ در آخر کار بہ تفویض میکشد وہر چہ پیر سد اولی وانسب میداند عبادتی بر غبت
ورہبت تعلق دارد فی الحقیقت آن عبادت عبادت خود ہست مقصود از آنجا نجات وسرور
خویش ہست ۵ تا تو در بند خویشتن باشی عشق گوئی دروغ زن باشی حصول این دولت
وابستہ بفنا مطلق ہست واین توجہ نتیجہ محبت ذاتیہ ہست ومقدمہ ظہور ولایت خاصہ محمدیہ
علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ حصول این نعمت عظمی متوقفست بر کمال اتباع
شریعت وعلیہ من الصلوٰۃ اتمہا ومن التحیات اکملہا چہ شریعت ہر نبی علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات
کہ از راہ نبوۃ بروی عطا فرمودند مناسب ولایت اوست چہ در ولایت روی حق ہست سبحانہ
بالکلیہ وچون بہ نبوت فرود می آرند ہمان نور فرود می آید وہمان کمال را با توجہ خلق جمع
میکند وسبب حصول کمالات مقام نبوت ہم ہمان نور ست ولہذا گفتہ اند ولایت شے
افضل ست از نبوت ولاجرم شریعت ہر پیغمبر مناسب ولایت او باشد واتباع

آن شریعت مستلزم وصول است بآن ولایت واگر سوال کنند که بعضی متابعان شریعت آنسرور
را علیه الصلوة والسلام از ولایت آنسرور نصیبی نیست بلکه بر قدم انبیاء دیگر اند واز ولایت ایشان
نصیبی دارند جواب گوئیم که شریعت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام جامع جمیع شرایع است وکتابی
که بروی منزل شده است شامل تمام کتب سماویست پس اتباع این شریعت گویا اتباع
جمیع شرایع است پس باندازه استعداد خود مناسبتی به نبی از انبیا دارد که ولایت او را
اخذ میکند ولامحذور فیه بلکه گوئیم که ولایت او علیه الصلوة والسلام حاوی ولابها جمیع انبیا
است علیهم الصلوة والتسلیمات پس وصول بآن ولایت ها وصول بجزویست از اجزاء
انبولایت خاصه و سبب عدم الوصول الی تلک الولایت القصور فی کمال متابعته علیه
الصلوة والسلام والمقصور درجات فلابد من حصول التفاوت فی درجات الولایت ولو تیسر
کمال الاتباع لامکن الوصول الی تلک الولایت اعتراض وقتی وارد میشود که متابعان شرایع
انبیاء دیگر را ولایت خاصه محمدی علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات والتحیات حاصل میشد ولیس
فلیس الحمد لله الذی انعم علینا وهدینا الی الصراط المستقیم والدین القویم صراط الذین انعمت علیهم
غیر المغضوب علیهم ولا الضالین عبارت
ازین طریق متین وشریعت مبین است انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم دلیل انعمت علیهم
است رزقنا الله سبحانه وایاکم کمال اتباع شریعت علیه الصلوة والسلام بحرمته کمل اتباعه ومعظم
اولیاء رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آمین حامل رقیمه عاشرد آشنا بود بچند کلمه متحرک سلسله
محبت گشت والسلام علیکم ورحمة الله سبحانه لدیکم

مکتوب هفتاد و ششم

نیز بجباری خان صدور یافته در بیان معنی سفر وطن وسیر آفاقی وانفسی ودر بیان آنکه
حصول اینده ولت وابسته باتباع صاحب شریعت است علیه وعلی آله الصلوة والسلام
حق سبحانه وتعالی بر جاده شریعت حقه علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة استقامت
ارزانی فرماید چندروزست که از سفر دهلی واگره مراجعت واقع شده است وبوطن مالوف
آرامی حاصل گشته حب الوطن من الایمان نقد وقتست بعد از وصول بوطن اگر
سفرست در وطن هست سفر در وطن از اصول مقرره اکابر خانواده علیه نقشبندیه است

قدس الله تعالی اسرارهم چاشنی ازین سفر درین طریق ابتدا میسر گردد و بطریق اندراج
النهایة فی البدایة حاصل مے شود و جمعی را ازین طایفه اگر خواهند مجذوب سالک گردانند در
سیر برونی می اندازند بعد از تمام آن سیر آفاقی و سیر انفسی کسفر دوم عبارت ازانست آرامی پیدا شد
مصرعه اینکار دولت است کنون تا کرا رسد * هنیئاً لارباب النعیم نعیمها وصول باین نعمت
عظمی وابسته باتباع سید اولین و آخرین است علیه و علی آله من الصلوٰة افضلها و من التحیات
اکملها تا تمام خود را در شریعت گم نسازد و بامتثال اوامر و انتهاء از نواهی تجلی نه گردد بوی ازین
دولت مشام جان او نرسد باوجود مخالفت شریعت اگرچه بر بر سر موی باشد اگر بالفرض احوال
مواجید دست دهد داخل استدراج است آخر او را رسوا خواهند ساخت خلاصی بی اتباع محبوب رب العالمین
علیه و علی آله من الصلوٰة افضلها و من التسلیمات اکملها ممکن نیست حیوة چند روزه را در رضیات
حق سبحانه باید صرف نمود چه زندگانی است و کدام عیش است که مولای اینکس از کردار او نارا
باشد حق سبحانه و تعالی بر احوال جزوی و کلی او مطلع است و حاضر و ناظر شرم باید کرد بالفرض
اگر اندک شخصی از عیوب و افعال ناپسندیدهٔ انسان اطلاع خواهد یافت در حضور او امر ناشایسته
بوقوع نمی آید و نمی خواهند که او مطلع بر عیوب ایشان گردد چه بلا شبهه باوجود علم حضور حق سبحانه
هیچ باک نمی کنند این چه اسلام است حق سبحانه را برابر آن شخص اعتبار نمی نهند نعوذ بالله
سبحانه من شر و رالنفس و من سیئات اعمالنا بحکم حدیث جدد و ایمانکم بقول لا الٰه الا الله
و هر آنی تجدید ایمان باین قول عظیم الشان میباید کرد و توبه و انابت بحق سبحانه از جمیع افعال
ناپسندیده باید نمود و نشاید که فرصت توبه تا وقت دیگر گذارند هلاک المسوفون حدیث نبوی
است علیه و علی آله الصلوٰة و التسلیمات یعنی هلاک گشتند سوف افعل گویندگان یعنی
تاخیر کنندگان فرصت را غنیمت باید شمرد و در مراضی حق سبحانه صرف باید نمود توفیق
توبه از عنایت حق سبحانه است همیشه از حق سبحانه خواهان انعمی باشند و در ولیشانی
که قدم راسخ در شریعت دارند و از عالم حقیقت نیک شناسا اند از ایشان همتی باید
طلب نمود و مددی باید جست تا عنایت حق سبحانه از دریچهٔ ایشان ظاهر شده

تمام بجانب جناب قدس خود تعالی جذب نماید و مخالفت را در وی گنجایش نماید تا سر سوی راه مخالفت
شریعت گشاده است محل خطر است تمام سبیل مخالفت را باید بست و در ساخت **بیت** محال است
سعدی که راه صفا - تو ان رفت جز در پی مصطفے + صلوٰة الله و سلامه علیه و علی آله اعتراض
بر اهل الله خصوصاً گاه اسم پیری و مرشدی در میان باشد و راه افاده گشاده شده باشد نباید
کرد و از اسم قاتل باید انگاشت زیاده بر ین اطناب است اینچند حروف بواسطه ارتباط محبت و
اخلاص تحریر آورده امید است که موجب ملال نشود ثانیاً مصدع میگردد که ملا عمر و شاه حسین
آدمی زاده اند خواهان ملازمت ایشان اند امید است که داخل ملازمان خاصه گردند اسمعیل نیز
بهمین اراده بخدمت آمده است اگرچه پیاده است امیدوار است که فراخور حالت خود بهره
یابد زیاده تصدیع ندهد والسلام والاکرام **مکتوب هفتاد و نهم** نیز بجانب یکان
صدور یافته در بیان آنکه این شریعت غرا جامع شرایع ماتقدم است و اتیان بمقتضای
این شریعت اتیان است بمقتضای جمیع شرایع و ما یناسب ذلک الله تعالی بر جاده
شریعه مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة ثبات و استقامت ارزانی فرموده
بالکلیه متوجه جناب قدس خود گرداند چونکه مقرر شده است که محمد رسول الله صلے الله تعالے
علیه و آله وسلم جامع جمیع کمالات اسمائی و صفاتی است و مظهر جمیع انبیا است بر سبیل
اعتدال کتابی که بروی منزل شده است خلاصه جمیع کتب سماوی است که بر سایر انبیا و
علیهم الصلوٰة والتسلیمات منزل شده اند و ایضاً شریعتی که آن سرور اعطا فرموده اند
زبده جمیع شرایع ماتقدم است و اعمالی که بمقتضای این شریعت حقه است منتخب از
اعمال شرایع سابقه است بلکه از اعمال ملائکه نیز صلوٰة الله تعالی و سلامه علی نبینا و علیهم چه
بعضی از ملائکه مامور برکوع اند و بعضی دیگر به سجود و بعضی بقیام و همچنین امم سابق بعضے
بنماز باداء مامور بودند و بعضی بگیر نمازهای دیگر درین شریعت از اعمال امم سابقه و ملائکه
مقربه خلاصه و زبده آنرا انتخاب کرده مامور ساخته اند پس تصدیق باین شریعت و اتیان
اعمال بمقتضای آن فی الحقیقة تصدیق است بجمیع شرایع و اتیان است باعمال

مقتضیات آن شرایع پس لاجرم مصدقان این شریعت خیر الامم باشند و همچنین تکذیب این شریعت
وعدم ایمان آن بمقتضای آن تکذیب است مر جمیع شرایع المتقدم را وعدم ایمان است به
مقتضای آنها و همچنین است انکار از آن سرّ علیه الصلوٰة والسلام انکار از جمیع کمالات اسمای
وصفاتی و تصدیق او تصدیق است بجمیع آنها پس ناچار منکران سرور و مکذب این شریعت
بدترین امم باشند از نجاست الاعراب اشد کفراً و نفاقاً ۵ محمد عربی کابروی هر دو سراست
کسی که خاک درش نیست خاک برسر او + الحمد لله ذی الانعام والمنه که حسن اعتقاد و گمان
ایشان از نسبت باین شریعت و صاحب آن شریعت علیه الصلوٰة والسلام والتحیة باحسن
وجوه مشهود شده بود و ندامت بر اوضاع نا ملائمه همواره دامنگیر شان بوده حق سبحانه و
تعالی از دیاد بر آن عطا فرماید ثانیاً آنکه حامل رقیمه دعاسیان شیخ مصطفی از نسل قاضی ضیاء الدین
دیار بزرگان ایشان بزرگ شده آمده اند و جوه معاش و وظایف بسیار داشتند
منشار الیه از بی معاشی متوجه لشکر شده است و سهل دو قرامین همراه آورده امید وار است که
بتوسل ایشان جمعیت پیدا کند زیاده متصدع نشد منشار الیه را بصدور عظام بر نهجی سفارش
فرمایند که کار گر شود و سبب جمعیت ارباب تفرقه گردد والسلام والاکرام **مکتوب**
هشتادم بمیرزا فتح الله حکیم صدور یافته در بیان آنکه فرقه ناجیه از هفتاد و سه
فرقه اهل سنت و الجماعة اند و در نکوهش فرق مبتدعه و مابین ذلک حق سبحانه و تعالی
بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید
مصرعه کار انیست غیر این همه هیچ + هر فرقه از هفتاد و سه گروه مدعی اتباع شریعت است
وجازم نجات خود کل حزب بما لدیهم فرحون نقد وقت شناسد ما دلیلی که پیغمبر صادق
علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بر تمیز فرقه واحده ناجیه از آن فرق متعدده
فرموده است آنست الذین هم علی ما انا علیه واصحابی یعنی آن فرقهٔ واحدهٔ ناجیه آنانند
که ایشان بر طریقی اند که من بر آن طریقم و اصحاب من بر آن طریق اند ذکر اصحاب با وجود
کفایت بذکر صاحب شریعت علیه الصلوٰة والتحیة در نیمو طن برای آن تواند بود

تا بدانند کہ طریق من ہمان طریق اصحاب است و طریق نجات منوط باتباع طریق ایشانست و چنانکہ حق سبحانہ فرمودہ مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ پس اطاعت رسول عین اطاعت حق آمد سبحانہ و خلاف اطاعت او صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم عین معصیت او تعالی و تقدس جماعہ کہ طاعت خدای را جل سلطانہ خلاف طاعت رسول تصور کردہ اند حق سبحانہ از حال آنہا خبر میدہد و حکم بہ کفر ایشان مینماید آنجا کہ میفرماید إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا پس در ما نحن فیہ دعوی اتباع آن سرور بنودن علیہ الصلوۃ والسلام بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین دعوی باطل است بلکہ آن اتباع فی الحقیقت عین معصیت رسول است علیہ الصلوۃ والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چہ مجال فَحَسْبُوا أَنَّمَا عَلَىٰ شَوْكَةٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقہ کہ ملتزم اتباع اصحاب آن سرور اند علیہ علیہم الصلوات والتسلیمات اہل سنت و جماعت اند شکر اللہ تعالی سعیہم فہم الفرقۃ الناجیۃ چہ طاعنان اصحاب پیغمبر علیہ وعلیہم الصلوات والتحیات خود از اتباع ایشانان محروم اند کالشیعۃ والخوارج و معتزلہ خود مذہب محدث دارند و اصل بن عطا پیش ایشان از تلامذہ امام حسن بصری است کہ باثبات واسطہ میان ایمان و کفر از امام جدا شدہ و امام در شان او فرمودہ اعتزل عنا علی ہذا القیاس سائر الفرق الباقیۃ و طعن کردن در اصحاب فی الحقیقۃ طعن کردنست بہ پیغمبر خدا جل شانہ ما امن برسول اللہ من لم یوقر اصحابہ چہ خبث انہا منجر بہ خبث صاحب ایشان می شود نعوذ باللہ سبحانہ من ہذا الاعتقاد السوء و ایضا شرایعی کہ از راہ قران و حدیث بما رسیدہ است بتوسط نقل ایشانست ہرگاہ ایشان مطعون باشند نقل ایشان نیز مطعون خواہد بود این نقل مخصوص ببعض دون بعض نیست بل کلہم فی العدالۃ والصدق والتبلیغ سواء پس طعن ایشان ای واحد کان منہم مستلزم طعن در دین است والعیاذ باللہ سبحانہ منہ و اگر طاعنان بگویند کہ ما ہم متابعت اصحاب میکنیم لازم نیست کہ جمیع اصحاب را متابع باشیم بلکہ ممکن نیست متابعت جمیع لتناقض آرایہم و اختلاف مذاہبہم جواب

گوییم متابعت بعضے وقتی سود مند افتد کہ انکار از بعضے دیگر بآن منضم نشود و بر تقدیر انکار از بعضے متابعت بعض دیگر متحقق نمی شود زیرا کہ حضرت امیر مثلاً توقیر و تعظیم خلفا ثلثہ رضوان اللہ تعالے علیہم اجمعین کردہ اند شیایان اقتدائیہ ایشان را دانستہ با ایشان بیعت نمودہ اند پس با وجود انکار خلفا ثلثہ ادعای متابعت حضرت امیر نمودن محض افترا است بلکہ آن انکار فی الحقیقت انکار حضرت امیر است و ردست صریح مر اقوال و افعال ایشان را و احتمال تقیہ و ریا دہ اسد اللہ راہ دادن نیز از سخافت عقل است عقل صحیح ہرگز تجویز نمی کند کہ اسد اللہ با وجود کمال معرفت و شجاعت بعض خلفا ثلثہ را سی سال مبطل دین داند و اظہار خلاف آن ننماید و صحبت نفاق با ایشان دارند از ادنای اہل اسلام این قسم نفاق متصور نیست شناعت این فعل را باید دریافت کہ بہ حضرت امیر چہ قسم زبونی و چہ نوع خداع منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقیہ و ریا دہ اسد اللہ مجوز باشد تعظیم و توقیری کہ حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم خلفا ثلثہ را میکردند از ابتدا تا انتہا ایشان را بزرگ داشتہ اند چہ جواب خواہند گفت آنجا تقیہ گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر پیغمبر واجب است تقیہ را آنجا راہ دادن بزندقہ میکشد قال اللہ تعالے یٰٓاَیُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَآ اُنْزِلَ اِلَیْكَ مِنْ رَّبِّكَ وَاِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهٗ وَاللّٰهُ یَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ کفار میگفتند کہ محمد از وحی آنچہ موافق اوست اظہار میکند و آنچہ مخالف اوست اظہار نمیکند و می پوشد و مقرر است کہ نبی را بر خطا مقرر داشتن جائز نیست والا خللی در شریعت او پیدا می شود پس چون خلاف تعظیم و توقیر خلفا ثلثہ از آنحضرت بظہور نیامد معلوم شد کہ تعظیم ایشان خطا مصون بود از زوال محفوظ بر اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منقطع ترگوییم کہ متابعت جمیع اصحاب در اصول دین لازم است و ہرگز در اصول اختلافی ندارند اگر اختلاف است در فروع است شخصی کہ طاعن بعض است از متابعت جمیع محروم است ہر چند کلمہ ایشان متفق است اما شومی انکار اکابر دین در اختلاف می اندازد و از اتفاق می برآرد بلکہ انکار قائل بانکار مقولہ او میرساند و ایضاً مبلغان شریعت جمیع اصحاب اند کما مر لان الصحابۃ کلہم عدول از ہر یکی چیزی از شریعت بما رسیدہ است و ہمچنین قولہ

را از هر واحدی امتنه نما فوقها گرفته جمع ساخته اند پس انکار از بعض انکار است از مبلغ او پس ایشان
جمیع شریعت را در ماده منکر متحقق نگشت تکفیر النجات والفلاح قال الله تعالی افتؤمنون ببعض الکتاب
وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا ویوم القیمة یردون الی اشد العذاب الخ
الحمد لله که قران جمع حضرت عثمان است بلکه جامع حضرت فی الحقیقه حضرت صدیق وحضرت فاروق اند جمع حضرت احد
سوای قران است پس باید اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقه بانکار قران میکشد عیاذا
بالله سبحانه شخصی از مجتهدان اهل تشیع سوال کرد که قران جمع حضرت عثمان است در حق این
قران چه اعتقاد دارید گفت در انکار او مصلحت نمی بینم از انکار او دین تمام برهم می شود
دیگر عاقل هر گز تجویز نمیکند که اصحاب آنسرور علیه علیهم الصلوات والتسلیمات در روز رحلت
آن حضرت برامر باطل اجماع نمایند و مقرر است که در روز رحلت آنحضرت سی وسه هزار اصحاب
آن سرور حاضر بودند و بطوع رغبت بحضرت صدیق بیعت کرده اند این همه اصحاب
پیغمبر بر ضلالت جمع شدن از جمله محالات است وحال آنکه آنحضرت علیه الصلوة والتحیة
فرموده لا یجمع امتی علی الضلالة وتوقفی که در ابتدا از حضرت امیر واقع شده است بواسطه آن بود
که در آن مشورة حضرت امیر را طلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند ما غضبنا الا لانا خرنا عن
المشورة وانا نعلم ان ابا بکر خیر منا الخ وناطلبیدن شایان مبنی بر مصلحت خواهد بود کما لتسلیته
لاهل البیت بوجود الامر عندهم فی الصدمة الاولی من المصیبة وبخود لک واختلافی که در میان
اصحاب پیغمبر علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات واقع شده نه از هوای نفسانی بود چه نفوس
شریفه ایشان تزکیه یافته بودند واز آلودگی باطمینان رسیده هوای ایشان تابع
شریعت شده بود بلکه آن اختلاف مبنی بر اجتهاد بود واعلای حق پس مخطی ایشان نیز
در جه واحده دارد عند الله وصیب اخوده درجه است پس زبان را از جفای ایشان
باز باید داشت وهمه را بنیکی یاد باید کرد قال الشافعی رحمه الله سبحانه تلک دماء طهر الله عنها
ایدینا فلیطهر عنها السنتنا ونیز شافعی فرموده است اضطر الناس بعد رسول الله صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم فلم یجدوا احدا قدیم السن خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم این قول تصحیح است

به نفی تقیه و رضا حضرت امیر به بیعت حضرت صدیق بقیة المقصود آنکه میان سیدن ولد سیان
شیخ ابو الخیر از مردم بزرگ زاده است ملازمت شما بسفر دکن همراه رفته بود امید وار عنایت
و التفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مرد ملا بود تقرب
مدد معاش آمده توجه را امید وار است والسلام والاکرام **مکتوب هشتاد و یکم**
به لالا بیگ صدور یافته در تحریص بر ترویج اسلام و بیان ضعف و زبونی اسلام مسلمانان
و استیلاء کفار نگونسار زاد نا الله سبحانه و ایاکم حمیة الاسلام غیرت اسلام نزدیک
بیک قرن است برنهجی قرار یافته است که اهل کفر بمجرد اجرای احکام کفر بلاد و اسلام
راضی نمی شوند میخواهند که احکام اسلامیه بالکلیه زایل گردند و اثری از مسلمانان و اسلامی
پیدا نشود و کار را تا بآن سر حد رسانیده اند اگر مسلمانی از شعار اسلام اظهار نماید بقتل میرسد ذبح
بقره در هندوستان از اعظم شعار اسلام است کفار بخود راضی شوند شاید راضی شوند اما بتذبح
بقره هرگز راضی نخواهند شد در ابتدا ریاد شاهت اگر مسلمانی رواج یافت و مسلمانان اقتدار
پیدا کردند فبها و اگر عیاذا بالله سبحانه در توقف افتد کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواهد شد
الغیاث الغیاث ثم الغیاث الغیاث تا کدام صاحب دولت باین سعادت مستسعد
گردد و کدام شاهباز بالند دولت دست برد نماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها و السلام **مکتوب هشتاد و دوم** بسکندر خان لودهی
صدور یافته در بیان آنکه بسلامتی قلب بی نسیان ماسوای حق جل و علا صورت نه بندد
و این نسیان معبر به فنا است حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد و بغیر خود نه گزارد در تحفة سید البشر
المطهر عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات انچه بر ما و شما لازم است سلامتی قلب
است از ماسوای حق سبحانه و این سلامتی وقتی میسر آید که غیر حق را سبحانه بدل عبوری نماند و
عدم عبور غیر وابسته به نسیان ماسوا است که معبر بفنا است نزد ایطایفه علیه بالفرض اگر غیر
را بتکلف در دل گزرانند هرگز نه گردد و تا کار بانیمرتبه نرسد سلامتی محال است امروز

این نسبت عنقار قاف است بلکه اگر گفته شود باور نکنند ۵ هنیئاً لارباب النعیم نعیمها و للعاشقین المسکین باتجرع زیاده برین چه نوشته آید والسلام اولاً و آخراً

مکتوب هشتاد و سیوم به بهادر خان صدور یافته در تحریص بر جمع کردن جمعیت ظاهر و باطن را بشریعت و حقیقت حق سبحانه تعالی از تعلقات شتی نجاتی ارزانی فرموده بالکلیه گرفتار جناب قدس خود گرداند بجرمت سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوٰة افضلها و من التسلیمات اکملها

بیت هرچه جز عشق خدای حسن است ۵ گر بنگر خود بود جان کندن است

ظاهر را به ظاهر شریعت غرا آراستن و باطن را همواره باحق جل و علا داشتن کار عظیم است تا کدام صاحب دولت را باین دو نعمت عظمی مشرف سازند امروز جمع این دو نسبت بلکه استقامت بر ظاهر شریعت تنها نیز بسیار عزیز الوجود است الغرض من الکبریت الاحمر حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الاولین و الآخرین ظاهراً و باطناً کرامت فرماید علیه و علی آله الصلوٰة و التسلیمات

مکتوب هشتاد و چهارم سید احمد قادری صدور یافته در بیان آنکه شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و علامته و طول بحق الیقین بمطالعه علوم و معارف آنمقام است بعلوم و معارف شریعیه ما باینا شرف لک حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت استقامت ارزانی داشته همگی همت متوجه جناب قدس خود گردانیده ما را بتمام از ما تمام و به کلیت اعراض از ما دون خود میسر گرداند بجرمت سید البشر القدس عن زلغ البصر علیه من الصلوٰة افضلها و من التسلیمات اکملها و علی آله و اصحابه اجمعین آمین

مصرع از هرچه میرود سخن دوست خوشتر است ۵ هرچند هرچه گفته می شود از دوست نه سخن اوست لیکن چون این سخن بنحوی از مناسبت باجناب الهی تعالی و تقدس ثابت است آن بمعنی مناسب را مغتنم شمرده در آن باب جرات و زبان درازی می نماید المقصود شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و در حقیقت از یکدیگر جدا نیستند فرق اجمال و تفصیل است استدلال و کشف است غیبت و شهادت است و نعم ما قیل عدم تعلل است احکام و علومی که بموجب شریعت غرا مبین و معلوم شده اند بعد از تحقق به حقیقت حق الیقین همین احکام و علوم بعینها

بتفصیل منکشف میگردند و از غیبت بشهادت می آیند و بختم کسب و تحمل عمل از میان برمیخیزد و علامت وصول بحقیقت حق الیقین بمطابقت علوم و معارف آنمقام است معلوم و معارف شرعیه و تاسموی مخالفت است دلیل است بر عدم وصول بحقیقت الحقایق او هر خلافی که بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده است از مشایخ طریقت مبنی بر سکر وقت است و سکر وقت واقع نمی باشد الا در اثنار راه منتهیان نهایت النهایة را همه صحو است وقت مغلوب ایشانست حال و مقام تابع کمال شان **بیت** صوفی ابن الوقت آمد در مثال ✦ لیک صافی فارغ است از وقت و حال ✦ پس متحقق شد که خلاف شریعت علامة عدم وصول است بحقیقت کار در عبارت بعضی از مشایخ واقع است که شریعت پوست حقیقت است و حقیقت مغز شریعت این عبارت هر چند از بی استقامتی متکلم این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که مجمل نسبت بمفصل حکم پوست دارد نسبت بمغز و استدلال در جذبه و کشف در رنگ قشر نسبت به لب اما اکابر متقدم الاحوال ایشان امثال این عبارت موهمه را تجویز نمی نمایند و فرق جزیه اجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور می سازند سائلی از خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس سوال کرد که مقصود از سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود ز قنا الله سبحانه الثبات والاستقامت علی الشریعة علماً و عملاً صلوات الله تعالی و سلامه علی صاحبها بقیة التصدیع آنکه حامل رقیمه مولانا شیخ مصطفی ثم بحی از نسل قاضی شریحند پدران ایشان بزرگ بودند و وظایف و وجوه مدد معاش بسیار داشتند اسناد و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است تا الیه از فقدان اسباب معاش مضطرست التفات نموده بر نهجی توجه فرمایند که سبب حصول جمعیت شود و از اضطراب و تفرقه نجات دهد زیاده مصدع نشد **مکتوب هشتاد و پنجم** به مرزا فتح الله حکیم صدور یافته در ترغیب بر اتیان اعمال صالحه خصوصاً ادای صلوات بجماعات و مایناسب ذلک ✦ وفقکم الله سبحانه لمرضیاته آدمی را همچنانکه از درستی اعتقادات

چاره نیست از اتیان اعمال صالحه نیز چاره نیست و جامع ترین عبادات و مقرب ترین طاعات
ادار صلوة است قال علیه الصلوة والسلام الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین و من
ترکها فقد هدم الدین و کسی که بر مواظبت ادار صلوة موفق سازد از فحشا و منکر باز دارند کریمه
إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ مؤید این سخن بست و صلوتی که چنین بست صورت صلوة بست
حقیقت ندارد لیکن تا زمان حصول حقیقت صورت را از دست نباید داد تا لا یدرک کله لا یترک
کله اکرمن الاکرمین اگر صورت را بحقیقت اعتبار نماید مستبعد نیست فعلیکم بمواظبت ادار الصلوة
مع الجماعات مع الخشوع و الخضوع فانها سبب النجاة و الفلاح قال الله سبحانه و تعالی
قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ کار آنست که باوجود مخاطره کرده شود سپاهیان در
وقت غلبه غنیم اگر اندک تردد سیکنند اعتبار بسیار پیدا می کنند صلاح حوانان بآن سبب
اعتبار دارد که باوجود غلبه شهوت نفسانی خود را بصلاح آورده اند اصحاب کهف انهمه بزرگی
بواسطه یک هجرت از مخالف دین یافتند در حدیث نبوی علیه الصلوة والسلام وارد است
عبادة فی الهرج کهجرة الی پس منافی فی الحقیقت عین باعث زیاده ازین چه نوشته آید
فرزندی شیخ بهاء الدین را صحبت فطر مرغوب نیفتاد و باهل عناد و تنعم مایل و منجذب است
نمیداند که صحبت ایشان سم قاتل بست و لقمه چرب ایشان طعمه افراست الحذر الحذر ثم الحذر
الحذر در حدیث صحیح وارد است علی مصدره الصلوة والسلام من تواضع یعنی لغنی لاجل
ذهب ثلثا دینه فویل لمن تواضعهم لغناهم والله سبحانه الموفق

مکتوب ششصد و ششم بیکی از حکام

بر گذشته مجرک صدور یافته در بیان سلامتی قلب از ماسوی حق سبحانه و تعالی بر حد اعتدال و مرکز عدالت استقامت کرامت فرماید بحرمت سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوة افضلها و التسلیمات اتمها بر او شما سلامتی قلب است از گرفتاری ماسوی حق سبحانه و این سلامتی بر تقدیریست که غیر او را سبحانه بدل خطوری نماند اگر فرضا تا نهار سال حیات و فا کند غیر بر دل نگذرد بواسطه نسیانی که دل را ماسوی حاصل شده مصرعه کار ایست غیر این همه هیچ ، در وقت ملاقات از روی کرم گفته

بود نزکه در مهمی کاری اگر بجوع افتد بخواهی نوشت بنا علی ذلک متصرح گشت که شیخ
عبداللہ صوفی از نیکان ہست بواسطہ بعضی حوائج قرضدار گشتہ ہست امید ہست کہ مردی در تخلیص
ذمہ او خواہند فرمود والسلام **مکتوب ہشتاد و ہفتم** بہ پہلوان محمود صدور یافت
در بیان آنکہ چہ سعادت ہست کہ دوستان خدا جل وعلا کسی را قبول نماید سلکم اللہ تعالی
وشبکم اللہ علی جادۃ الشریعۃ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ تخمین بشارات خاندان
ایشان از اقدوم میان شیخ فرید ہست برکات صحبت ایشان را چہ شرح دہد چہ سعادت کہ دوستان
خدا جل وعلا کسی را قبول نمایند چہ جای آنکہ بصحبت وقربت ممتاز سازند ہم قوم لا یشقی جلیسہم
بالجملہ صحبت ایشان را غنیمت شمرند وآداب صحبت را مرعی دارند تا مؤثر افتد زیادہ چہ نویسد
والسلام اولاً وآخراً **مکتوب ہشتاد و ہشتم** نیز بہ پہلوان محمود صدور یافت
در بیان آنکہ چہ نعمتی کہ کسی با ایمان وصلاح موی سیاہ خود را سفید کردہ باشد وجوانی
خوش غالب بدو دہد پیری رجاء حق سبحانہ وتعالی ہمواره با خود دارد چہ نعمتی ہست کہ کسی
با ایمان وصلاح موی سیاہ خود را سفید سازد در حدیث بنویست علیہ الصلوٰۃ والسلام
من شاب شیبۃ فی الاسلام غفر لہ جانب امید را ترجیح دہند وظن بمغفرت را غالب سازند کہ در جوانی
خوف بیشتر در کار ست ودر پیری رجا غالب تر میباید والسلام اولاً وآخراً **مکتوب ہشتاد**
ونہم بہ مرزا علی جان صدور یافتہ در غزا پرسے حق سبحانہ وتعالی بر جادہ شریعت
علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ استقامت ارزانی فرماید آدمی را بحکم کل نفس ذائقۃ الموت
از مرگ چارہ نیست فطوبی لمن طال عمرہ وکثر عملہ ہمین موت ہست کہ مشتاقان را بآن
تسلی می دہند ووسیلہ وصول دوست بدوستے سازند من کان یرجو لقاء اللہ فان
اجل اللہ لآت آری حال واپس ماندگان وگرفتاران بیدولت حضور بمطلب رسیدگان
وآزادگان خراب وانبرست ولی نعمت مرحومہ شما درین آوان بسی مغتنم بود فی الحال
بر شما بآن لازم ست کہ مکافات احسان بہ احسان بکنند ودعا وصدقہ ساعت فساعت
مدد نمایند فان المیت کالغریق یتنظر دعوۃ تلحقہ من اب او ام او اخ او صدیق ونیز می

باید کرد از مرگ ایشان برگ خود عبرت بگیرند و بتمام خود را امر اضی حق سپرند و حیات دنیا را نعیر از متاع غرور شمارند
اگر تمتعات دنیوی را اندک اعتباری بود برابر سر موئی بر کفار بد کردار نجویز نمیفرمود ندرزقنا الله
سبحانه وایاکم الاعراض عن ماسوی الله سبحانه والاقبال الی جناب قدسه بحرمة سید المرسلین
علیه وعلی آله من الصلوٰة افضلها ومن التسلیمات اکملها والسلام والاکرام **مکتوب نود و دوم**
بخواجه قاسم صدور یافته در ترغیب بآنکه بکلیت متوجه حق سبحانه باید بود و امروز حصول این
دولت وابسته بتوجه و اخلاص بانیطبقه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرارهم حضرت
حق سبحانه وتعالی دنیای دنیه را در نظر همت خوار و بی اعتبار گردانیده حسن و جمال آخرت را در مرآت
باطن متجلی و متمکن گرداناد بحرمة سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه وعلی آله من الصلوٰة افضلها
ومن التسلیمات اکملها التقات نامه گرامی معه هدایا محترمه وصول یافت کرم نمود مزاکم الله سبحانه
خیر الجزا نصیحتی که بجبان و مخلصان کرده میشود همه آنست که بکلیت اقبالی بجناب قدس خداوندی
نمایند تا غرشانه میسر گردد و اعراضی از ماسوی الله تعالی حاصل آید **مصرع** کار انیست غیر این همه هیچ
امروز حصول این دولت عظمی وابسته بتوجه و اخلاص باین طبقه علیه نقشبندیه است بریاضات
ومجاهدات شاقه آن میسر نگردد و که بیک صحبت ایشان حصول یابد چه در طریق این بزرگواران اندراج
نهایت در بدایت است و اول صحبت آن می بخشند که منتهیان را در نهایت بدست می افتد طریق
این بزرگواران طریق اصحاب کرام است ایشانرا در اول صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوٰة والتسلیمات
آن کمالات میسر میشد که اولیارا است را شاید در نهایت میسر شود و این طریق اندراج نهایت در
بدایت است فعلیکم بهذه الطریقة هوالاکابر فانها ملاک الامر والسلام علیکم وعلی سایر من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام **مکتوب نود و سیم** بشیخ کبیر
صدور یافته در بیان آنکه تصحیح عقاید و اتیان اعمال صالحه هر دو خلاج اند از برای کیران
عالم قدس و مقصود از اعمال شریعت و احوال حقیقت تزکیه نفس و تصفیه قلب است
رزقنا الله سبحانه وایاکم الاستقامة علی متابعة السنة السنیة علی صاحبها الصلوٰة
والسلام والتحیة کار نیست که اولا به تصحیح عقاید بپردازی علمای اهل سنت و جماعت که فرقه

ناجیه اند باید دانستا علم و عمل بمقتضای احکام فقهیه لازم باید ساخت بعد از تحصیل این دو جناح اعتقادی و عملی قصد طیران عالم قدس باید نمود منصرع کار انیست تعیر این همه هیچ مقصود از اعمال شریعت و احوال طریقت و حقیقت تزکیه نفس و تصفیه قلب است تا نفس مزکی نشود و قلب سلامتی پیدا نه کند ایمان حقیقی که نجات وابسته بآنست میسر نشود و سلامتی قلب وقتی صورت بندد که غیر او تعالی اصلاً بدل خطور نه کند اگر هزار سال گزرد غیر او در دل عبور نباشد زیرا که این زمان دل را نسیان ماسوا تمام میسر شده است که اگر بتکلیف یاد کش دهند یاد نکند این حالت معبر بفنا است و قدم اول است درین راه و بدونه خرط القتاد والسلام اولاً و آخراً **مکتوب نود و دوم** نیز بشیخ کبیر صدور یافته در بیان آنکه اطمینان قلب بذکر است نه بنظر و استدلال، بتفکر الله سبحانه و ایاکم علی الاتباع المصطفوی علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة الا بذکر الله تطمئن القلوب، راه اطمینان قلب ذکر الله است سبحانه نه نظر و استدلال است **بیت** پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود، چه در ذکر کسب مناسب است بآنجناب قدس هر چند هیچ مناسب نیست ما للتراب و رب الارباب لیکن یک قسم علاقه درمیان ذاکر و مذکور پیدا میشود که موجب محبت میگردد و چون محبت مستولی شد غیر اطمینان هیچ نیست و چون کار باطمینان قلب رسید دولت ابدی نقد وقت او گشت ۵ ذکر گو ذکر گو ذکر تا ترا جان است، پاکی دل از ذکر زوال است، والسلام اولاً و آخراً **مکتوب نود و سیوم** بسکندر خان لودی صدور یافته در بیان آنکه جمیع اوقات بذکر الهی جل شانه باید برداخت بعد از ادای نماز پنجگانه بجماعت و ادای سنن رواتب اوقات خود را مصروف ذکر الهی جل سلطانه باید ساخت و بغیر آن نباید پرداخت چه در خوردن و چه در خفتن و چه در آمدن و چه در رفتن طریق ذکر را بنحو معلوم کرده شده است بر همان طریق استعمال نمایند اگر وجعیت فتور پا بند اول باید تعین سبب فتور کرد بعد از آن تلافی تقصیر آن باید نمود و بالتجاء و تضرع تمام بحضرت حق سبحانه رو باید آورد و دفع ظلمت آن خواست

وبیخی رالله ازوی ذکر یافته باشد متوسل باید ساخت والله سبحانه المسیر کل العسیر والسلام

مکتوب نود وچهارم بخضر خان لودی صدور یافته در بیان آنکه آدمی را از تصحیح عقائد واتیان اعمال صالحه چاره نیست تا باین دو جناح طیران عالم حقیقته نماید حضرت حق سبحانه وتعالی بر جاده شریعت مصطفوی علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیه استقامت کرامت فرماید انچه لابد ومنهاست وناچار تصحیح عقائد است اولا بموجب رای صایبه اهل سنت وجماعت که فرقه ناجیه اند وثانیا اتیان اعمال است بموجب احکام فقهیه بعد از دانستن آن احکام از فرایض وسنن وواجبات ومستحبات وحلال وحرام ومکروه وشبهه چون این دو جناح اعتقاد وعمل میسر شد اگر توفیق خداوندی جل سلطانه مساعدت نماید ملتمس آنکه بعالم حقیقت طیران نماید ودر حصول این دو باز وطیران ووصول بعالم حقیقت محال است **بیت** محال است سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی ✦ ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی متابعته علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام ✦

مکتوب نود وپنجم بسید احمد بجواره صدور یافته در بیان آنکه آدمی نسخه جامع است وقلب او بلطافت جامعیت مخلوق است واقوال بعضی از مشائخ که در مرتبه سکر واقع شده است در وسعت قلب امثال آن محمول بر توجیهات اند ودر بیان آنکه سکر فضل است از سکر ومبنای سلوک ✦ آدمی نسخه ایست جامع هر چه در تمام موجودات است در انسان تنها ثابت است لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت وازمرتبه وجوب بطریق صورت ان الله خلق آدم علی صورته در همین جامعیت است قلب انسان که هر چه در کلیت انسان است در قلب تنها است لهذا از حقیقت جامعه میگویند وبجهت همین جامعیت بعضی از مشائخ از وسعت قلب چنین خبر داده اند که اگر عرش ومافیه در زاویه قلب عارف نماند هیچ محسوس نشود زیرا که قلب جامع عناصر وافلاک است وعرش وکرسی وعقل ونفس شامل امکانی ولامکانی است پس آئینه عرش ومافیه بواسطه شمول لامکانیه در قلب مقداری نباشد چه عرش ومافیه باوجود وسعت داخل دائره امکانست امکانی هرچند وسیع است تنگ است وجنب لامکانی قدری ندارد واما ارباب صحو از مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم میگویند که این حکم مبنی بر سکرات است ومحمول بر عدم تمایز میان حقیقت شیئ وانموذج او عرش مجید که محل ظهور تام است از آن رفیع تر است که در قلب تنگ آنرا گنجایش باشد انچه در قلب از عرش مینماید آن انموذج عرش است نه

حقیقت عرش و شک نیست که آن انموذج را هیچ مقداری نیست در جنب قلب کل او جامع انموذجات بی
نهایت است آئینه که در وی آسمان باین همه گی با شیای دیگر نماید نمی توان گفت که آئینه از آسمان وسیع
تر است آری مثال آسمان که در آئینه است در جنب آسمان صغیر است در حقیقت آسمان این همه مثالی روشن
گردد مثال در انسان انموذجی از کرهٔ عنصر خاک ممکن است نظر بجامعیت انسان نمی توان گفت که وجود
انسان از کرهٔ خاک اوسع است بلکه وجود انسان را در جنب کرهٔ خاک هیچ مقداری نیست چه محقر شیئی
بلکه انموذج حقیر شیئی را شی دانسته این حکم بوقوع می آید از همین قبیل است کلام بعضی از مشائخ در علیه
سکر گفته اند جمع محمدی اجمع از جمع الهی جل سلطانه چون محمد را علیه الصلوٰة والسلام والتحیة جامع
حقیقت امکان و مرتبهٔ وجوب دانسته اند حکم کرده اند که جامعیت محمد از جامعیت الله تعالی شانه زیاده
است اینجا نیز صورت حقیقت تصور نموده این حکم کرده اند محمد علیه وعلی آله الصلوٰة والتسلیمات جامع
صورت مرتبهٔ وجوب است نه حقیقت وجوب والله تعالی وتقدس واجب الوجود حقیقی است و اگر فرق
میکردند میان حقیقت وجوب و صورت وجوب چنین حکم نمی کردند حاشا و کلا من امثال این
الاحکام را لسکریه مسمی ساخته ایم محمد بنده است محدود و در تناهی و او تعالی وتقدس غیر محدود است و
نامتناهی باید دانست که هر چه از احکام سکریه است از مقام ولایت است و هر چه از صحو است بمقام نبوت تعلق
دارد اکمل تابعان انبیا علیهم الصلوٰة والتسلیمات بواسطهٔ صحو از همین مقام بطریق تبعیت نصیب
است بسطامیه سکر را بصحو تفضیل میکنند لهذا شیخ ابو یزید بسطامی قدس سره میگوید لوای احمد من لوای
نور لوای ولایت میداند و لوای محمد را علیه الصلوٰة والتسلیمات لوای نبوت لوای ولایت اکمر و سکر
دارد و جمیع میدانند لوای نبوت که رو بحق دارد و ازین عالم است سخن بعضی که گفته اند ولایت افضل
من النبوة میدانند که در ولایت رو بحق دارند و در نبوت رو بخلق و شک نیست که رو بحق افضل
است از رو بخلق بعضی در توجیه این سخن گفته اند که ولایت افضل است از نبوت او نزد این حقیر
امثال این سخنان دور از کار مینماید چه در نبوت رو بخلق فقط نیست بلکه با این توجه رو بحق نیز دارد
باطنش با حق است سبحانه و ظاهرش با خلق و آنکه تمام رو بخلق دارد از مدبرانست انبیا علیهم الصلوٰة
والتسلیمات بهترین جمیع موجودات اند بهترین دولت بایشانان مسلم داشته اند ولایت جزو

نبوت است و نبوت کل است لاجرم نبوت افضل باشد از ولایت خواه ولایت نبی باشد خواه ولایت غیر نبی
پس صحو افضل شد از سکر چه در صحو سکر مندرج است همچو اندراج ولایت در نبوت صحو تنها که علوم الناس
راست از بحث خارج است بر آن صحو ترجیح دادن معنی ندارد و صحوی که متضمن سکر است البته افضل است
از سکر علوم شرعیه که مصدر آنها امر نبوت است سر سر صحو است و مخالف آن علوم هر چند باشد از سکر است
صاحب سکر معذور است شایان تقلید علوم صحو است نه علوم سکر تبتنا الله سبحانه علی تقلید العلوم
الشرعیه علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیه رحم الله عبداً قال آمیناً و آنچه در حدیث قدسی
واقع است لا یسعنی ارضی ولا سمائی و یسعنی قلب عبدی المومن مراد ازین گنجایش صورت
مرتبه وجوبست نه تحقیقت که حلول در آنجا محال است چنانکه بالا گذشت این ظاهر شد که شمول قلب
لامکانیه را باعتبار صورت لامکانیه است نه تحقیقت آن تا عرش و مافیه را در وی مقداری نباشد
این حکم مخصوص تحقیقت لامکانیه است **مکتوب نود و ششم** به محمد شریف صدور یافته
در منع و زجر بر تسویف و تاخیر و در تحریص بر متابعت شریعت علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیه و مانیاشد فلک ۱۰ ای فرزند عزیز روزگار آوان فرصتست و اسباب جمعیت همه میسر گنجایش تسویف
و تاخیر نیست بهترین اوقات آنکه زمان غنفوان جوانیست در بهترین اعمال که طاعت و عبادت حق سبحانه
تعالی و تقدس است باید مصروف داشت از محرمات و مشتبهات شرعیه اجتناب نمود در هیچ وقت از اوقات
لازم باید ساخت و از زکوة بر تقدیر وجود نصاب نیز از ضروریات اسلام است آنرا هم غیبت بالکلیه نمی
باید دانمود از محال کرم خود حق تعالی در تمام روز و شب پنج وقت از برای عبادة معین ساخت
و از سوال نامیه انعام سائمه ربع عشر را تحقیقاً و تقریباً از برای فقرا تعیین فرموده و میدان تصرف
بسیاری از فرائض گردانیده خیلی بی انصافی است که در شصت گهری روز و شب دو گهری صرف طاعت حق سبحانه
نشود و از چهل سهم یک سهم به فقرا ادا نیابد و از دایره وسیعه مباحات پا بیرون کنند و بحرمات و مشتبهات
در نرفته شود در موسم جوانی که آوان سلطان نفس اماره است و قهرمان شیطان لعین قلیل عمل را
بکثیر اجری بردارند و فردا که بار ذل عمر رسانند و حواس و قوی سستی پیدا کنند و اسباب جمعیت شکست
نمایند چیزی از ندامت و پشیمانی حاصل نخواهد بود و بسیار است که تا فردا نگذارند و فرصت ندامت و پشیمانی

کرحموی از توبه ست میسر نشود و عذاب ابدی و عقوبت سرمدی که پیغمبر صادق علیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها از آن اخبار فرموده و عصاة را از آن ابعاد نموده در پیش ست تخلفی ندارد امروز شیطان بغرور کرم پروردگار جل سلطانه در ربقهٔ بندگی اندازد و عنوان را سبحانه بهانه ساخته مرتکب معاصی می سازد باید دانست که در دار دنیا که محل آزمایش و ابتلا است دشمن و دوست را ممتزج ساخته اند و بر وفق شمول رحمت گردانیده کریمه رحمتی وسعت کل شیء از آن مشعر ست و در روز قیامت دشمن را از دوست جدا خواهد ساخت کریمه وامتازوا الیوم ایها المجرمون مجرد آنست و در آنجا وقت رحمت را بنام دوستان خواهند انداخت و دشمنان را بمحرومی مطلق و ملعون مخلق خواهند فرمود فسأکتبها للذین یتقون و یؤتون الزکوة و الذین هم بآیاتنا شاهد این معنی ست یعنی تحقیق اثبات خواهم کرد آن رحمت را برای آنجماعت که پرهیز می کنند از کفر و معاصی و ادا میکنند زکوة را پس کرم و رحمت را در آخرة مخصوص با برار و اهل اسلام نیک گردانیده است آری مطلق اهل اسلام را بر تقدیر خیریت خاتمت از رحمت نصیبست اگرچه بعد از زمنه متطاوله از عذاب و فزع نجات یابند اما ظلمات معاصی و عدم مبالات باحکام شرع سماوی کی بگذارد که نور ایمان را بسلامت ببرد علماء فرموده اند که اصرار بصغیره بکبیره میرساند و اصرار بر کبیره منتهی بکفر ست عیاذا بالله سبحانه

فرد

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ✦ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار ست ✦ حق سبحانه و تعالی توفیق مرضیات خود را رفیق گرداند بحرمت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بقیته القصد آنکه مولانا اسحق حامل رقیمهٔ آشنا و مخلص فقیر ست و حق جوار از قدیم نیز دارد اگر مزید دواعی تطلب توجه را مرعی خواهند داشت مشار الیه فن کتابت و انشا بقدر اطلاع دارد و السلام

مکتوب نود و هفتم

بشیخ درویش صدر یافته در بیان آنکه مقصود از عبادات ماموره تحصیل یقین ست و اینا سبب ذلک ✦ حق سبحانه و تعالی ما مفلسان را بحقیقت ایمان مشرف گرداند بحرمت سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوة اتمها و من التسلیمات اکملها همچنانکه مقصود از خلقت انسانی ادا عبادات ماموره ست مقصود از ادای عبادات تحصیل یقین ست که حقیقت ایمان است تواند بود که کریمه واعبد ربک حتی یاتیک الیقین رمزی باین معنی باشد چه کلمه حتی همچنانکه از برای معنی غایتی آید از برای معنی علتی نیز می آید ای للاجل ان یاتیک الیقین گویا ایمانی که مشیر از

واى عبادت ہست صورت ایمان ہست و حقیقت ایمان کہ تعبیر ازان بہ یقین کردہ شد قال عز شانہ
یا ایہا الذین آمنوا آمنوا الذین آمنوا مواصلت آمنوا باداء وظایف العبادات المامور و مقصود از فنا و بقا کہ ولایت عبارت
از تحصیل این دو دولت ہست ہمین یقین ہست و بس و اگر از فنا فی اللہ و البقا بعنی دیگر خواہند کہ بحالیت و محلیت
موہم باشد خود عین الحاد مذمومہ ہست در غلبہ حال و سکر وقت چیزہا ظاہر می شوند کہ آنہا را از آن باید گرشت و
مستغفر باید شد ابراہیم بن شیبان کہ از مشائخ طبقات ہست قدس اللہ تعالے اسرارہم میگوید کہ علم الفنا
و البقا باید رعلی اخلاص الوحدانیت بصحۃ العبودیۃ و ماسوی ذلک فمخالیط و زندقۃ و الحق کہ راست می فرماید
و این کلام از استقامت او خبر میدہد فنای فی اللہ عبارت از فنای در رضیات او ست بمانہ و
علی ہذا القیاس الی اللہ و السیر فی اللہ و نحو ہما ثانیاً مسموع میگردد کہ صلاح آثاری میان شیخ
اللہ بخش بصلاح و تقوی و فضیلت آراستہ اند و جمعی کثیر بایشان وابستہ و زیادہ از مواد
اگر معونتی طلبند سید ست کہ توجہ شریف بحال ایشان مبذول خواہند فرمود و السلام علیکم و علی من
اتبع الہدی **مکتوب نود و ہشتم** بعبد القادر پسر شیخ ذکریا صدور یافتہ اثر غلیظ
رفق و ترک عنف باید از احادیث نبویہ علی مصدرہا الصلوۃ و السلام + حق سبحانہ و تعالے بر مرکز
عدالت استقامت ارزانی فرماید چند حدیث نبوی علیہ من الصلوۃ افضلہا و من التسلیمات اکملہا کہ در اثنای
تذکیر و وعظ و نصیحت وارد شدہ اند ایراد نمودہ حق سبحانہ و تعالے عمل بمقتضای آنہا میسر گرداند قال رسول اللہ
صلی اللہ تعالے علیہ و آلہ وسلم ان اللہ رفیق یحب الرفق و یعطی علی الرفق ما لا یعطی علی العنف و
ما لا یعطی علی ما سواہ رواہ مسلم و فی روایۃ لہ قال تعالشہ علیک بالرفق و ایاک بالعنف
و الفحش ان الرفق لا یکون فی شیء الا زانہ و لا ینزع من شیء الا شانہ و قال ایضاً علیہ و علی آلہ الصلوۃ
و التحیۃ من یحرم الرفق یحرم الخیر و قال ایضا علیہ و علی آلہ الصلوۃ ان من احبکم الی احسنکم اخلاقاً
و قال ایضاً علیہ الصلوۃ و السلام من اعطی حظہ من الرفق اعطی حظہ من الدنیا و الآخرۃ و قال
ایضاً علیہ و علی آلہ الصلوۃ و التسلیمات الحیاء من الایمان و الایمان فی الجنۃ و البذاء من الجفاء
و الجفاء فی النار ان اللہ یبغض الفحش البذی الا و خیرکم من یحرم علی النار و من یحرم النار
علیہ علی کل ہاین لین قریب سہل الموسنون ہیون لینون کالجمل الانف ان قید انقاد و ان

الشیخ علی صحیفۃ استناخ من نظم عقیلا وھو یقدر علی ان ینفذہ دعاہ اللہ علی رؤس الخلائق
یوم القیمۃ حتی یخیرہ فی ای الحور ارشاد ان رجلا قال لنبی صلے اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم
اوصنی قال لا تغضب فردد مرارا قال لا تغضب الا اخبرکم باہل الجنۃ کل ضعف متضعف لو اقسم علی اللہ
لابرہ الا اخبرکم باہل النار کل عتل جواظ مستکبر اذا غضب اجلکم وہو قائم فلیجلس فان ذہب
عنہ الغضب والا فلیضطجع ان الغضب لیفسد الایمان کما یفسد الصبر العسل من تواضع اللہ
رفعہ اللہ فہو فی نفسہ صغیر وفی اعین الناس عظیم ومن تکبر وضعہ اللہ فہو فی نفسہ کبیر
فی نفسہ کبیر حتی ہو ہون علیہم من کلب او خنزیر قال موسی بن عمران علی نبینا وعلیہ الصلوۃ
والتسلیمات یارب من اعز عبادک قال من اذا قدر غفر وقال ایضا علیہ الصلوۃ والسلام والتحیۃ
من حزن لسانہ ستر اللہ عورتہ ومن کف غضبہ کف اللہ عنہ عذابہ یوم القیمۃ ومن اعتذر الی اللہ
قبل اللہ عذرہ وقال ایضا علیہ الصلوۃ والسلام من کانت لہ مظلمۃ لاخیہ من عرضہ او شیء فلیتحللہ
منہ الیوم قبل ان لا یکون دینار ولا درہم ان کان لہ عمل صالح اخذ بقدر مظلمتہ وان لم
یکن حسنات اخذ من سیات صاحبہ فحمل علیہ وقال ایضا علیہ الصلوۃ والسلام اتدرون
ما المفلس قالوا المفلس فینا من لا درہم لہ ولا متاع فقال ان المفلس من اتی من امتی من یاتی یوم
القیمۃ بصلوۃ وصیام وزکوۃ ویاتی قد شتم ہذا واکل مال ہذا وسفک دم ہذا وضرب ہذا
فیعطی ہذا من حسناتہ فان فنیت حسناتہ قبل ان یقضی ما علیہ اخذ من خطایاہم فطرحت
علیہ ثم طرح فی النار وعن معاویۃ رضی اللہ عنہ انہ کتب الی عائشۃ رضی اللہ تعالی عنہا
ان اکتبی الی کتابا توصینی فیہ ولا تکثری فکتب سلام علیک اما بعد فانی سمعت رسول اللہ
صلے اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم یقول من التمس رضی اللہ بسخط الناس کفاہ اللہ
مؤنۃ الناس ومن التمس رضی الناس بسخط اللہ وکلہ اللہ الی الناس والسلام علیک صدق
رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم وبارک رزقنا اللہ سبحانہ وایاکم التوفیق
بالعمل بما اخبر الخبر الصادق والسلام این احادیث اگر بی ترجمہ نوشتہ شدہ ہست اما
بخدمت شیخ جیور رجوع نمودہ معانی اینہا را فہمید سعی خواہند کرد کہ عمل بمقتضای اینہا

شود بقای دنیا بس اندک است و عذاب آخرت بسیار شدید بهت است و دانی است عاقل در اندیشه کار باید فرسود و بطراوت حلاوت دنیا مغرور نباید شد و اگر بدنیا کسی را عزت و آبرو باشد کفار دنیادار باید که از همه عزیزتر باشند و بظاهر دنیا فریفته کشتن از هیچ دیست و غنیمت باید شمرد روزه را و در مراضی خدای عزوجل باید کوشید و بخلق خدای باید احسان نمود التعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله هر دو اصل عظیم اند از برای نجات اخروی فخر صادق علیه الصلوة و السلام همچنین فرموده است مطابق نفس الامر است بنزل و نهایان نیست خواب خرگوش تا چند خواهد بود و آخر روباهی است و بینوائی و رسوائی قال الله سبحانه و تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون همچنین بسیار وقت شما تقاضای استماع امثال این سخنان نمیکند و عنفوان جوانی است تنعمات دنیوی میسر و حکومت و تسلط بر خلایق حاصل اما شفقت بر احوال شما باعث این گفتگو میگردد و هنوز هیچ نرفته است وقت توبه و انابت است خیر شر طرست ع درخانه اگر کس است یکحرف بس است

مکتوب نود و نهم به ملا حسن کشمیری صدور یافته در جواب استفساری که نموده بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است ۱۲ التفات نامه گرامی مشتمل بر استفساری گردیده بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است که بعضی از اکابر این خانواده بزرگ از حصول آن و دولت خبر داده اند مخدوما محل این اشکال بهمین بر مقدمه است که بیان آن ضروریست گوئیم روح انسانی را پیش از تعلق باین پیکر هیولانی راه ترقی و عروج مسدود نبود و در قفص ما منا الا له مقام معلوم مقید و محبوس لیکن در نهاد آن جوهر قصیر استعداد عروج بشرط نزول و دیعت نهاده بودند و فرصتها او را ازین راه بدین ملک مقرر فرموده حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خویش آن جوهر نورانی را باین پیکر ظلماتی جمع فرموده فسبحان من جمع بین النور و الظلمة و قرن الامر بالخلق و چون این دو امر فی الحقیقت بر دو طرف نقیض واقع شده بودند حکیم مطلق جل سلطانه از برای تحقیق این اجتماع و تقریر این انتظام روح را بانفس بست تعشق و گرفتاری داد و این گرفتاری را سبب انتظام ایشان گردانید کرامیه لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین مزی ازین بیان میفرماید و این تنزل روح

و گرفتاری آن فی الحقیقة از قبیل مرج بمایشبه الذم است پس بواسطه آن نسبت بروح تمام خود را بعالم نفس انداخت و خود را تابع او گردانید بلکه خود را نیز فراموش ساخت و تمیز از خود بنفس اماره باین لطافت دیگر سهت در نهاد روح که از کمال لطافت بهرچه روی آرد حکم او می گیرد پس هرگاه خود را فراموش کرده باشد ناچار نسبت آگاهی سابق خود را که مرتبه وجوب تعالت و تقدست داشت نیز فراموش گرداند و تمام خود را بغفلت سپارد و حکم ظلمة گردد الله تعالی از کمال مهربانی و بنده نوازی انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات مبعوث ساخت و او را بتوسل این اکابر بخود دعوت فرمود بخالفت نفس روح که معشوقه و ستام نمود فمن رجع القهقری فقد فاز فوزا عظیما و من لم یرفع راسه اختار الخلود الی الارض فقد ضل ضلالا بعیدا اگر اجواب آن اشکال گویم که از این مقدمه اجتماع روح با نفس مفهوم نمشت بلکه فنای آن در نفس و بقاء آن بدو پس ناچار تا زمانیکه این اجتماع و انتظام برپاست غفلت ظاهر عین غفلت باطن و نوم که غفلت ظاهر است عین غفلت باطن و چون این انتظام خلل پذیرد و باطن از محبت ظاهر اعراض نموده رو بمحبت الطن البطون آرد و فنا و بقاء که بفانی پیدا کرده بود در بزوال آورده فنا و بقاء ربانی حقیقی تعالی و تقدس حاصل کند این زمان غفلت ظاهر در حضور باطن تاثیر نکند چرا تاثیر کند باطن را تمام نشست بجانب ظاهر گشته است و از ظاهر به باطن هیچ در نمیرود پس راست است که ظاهر غافل باشد و باطن آگاه و لامحذور مثلا روغن تا دام تا زمانی که کنجاده ممتزج و مخلوط است حکم هر دو متحد است و چون روغن از کنجاده جدا گشت احکام متمایزه پیدا شد پس حکم یکی بر دیگری نتمشی نشود و اینچنین اصحاب دولتی را اگر خواهند بعالم باز گردانند و عالمی را بتوسط وجود شریعت از ظلمات نفسانی وارهانند او را بطریق سیر عن الله بالله فرود می آرند روی او بتمام بخلق میگردد بدانکه گرفتاری باینها پیدا کند چه او بر همان گرفتاری سابق خود هیچ اختیار او را در نیفتاده اند پس این منتهی با سایر مبتدیان در اعراض از جناب قدس تعالی و تقدس و اقبال بخلق در صورت شرکت دارد اما فی الحقیقة هیچ مناسبت ندارد از گرفتاری تا عدم گرفتاری تفاوت فاحش است و ایضا اقبال بخلق در حق این منتهی بی اختیاریست یعنی در این ندارد

بلکه رضامندی حق سبحانه تعالی درین اقبال است و در متابعتی ذاتست و رغبت و تمامرضی حق
سبحانه و فرقی دیگر گوئیم متابعتی مدبیرست که از عالم رو گرداننده و بحق تعالی و تقدس آرد و منتهی امور
از حق محال است و لوم اقبال بخلق لازم مقام اوست مگر آنکه کار دعوة او تمام شود و او را از دار فنا بدار بقا
انتقال دهند آن زمان ندای اللهم الرفیق الاعلی بقدر وقت او تشابه طریقت قدس الله تعالی
اسرارهم در تعیین مقام دعوة همنان فرموده اند جمعی جمع توجه بین الحق و الخلق گفته اند اختلاف
آن مبنی بر اختلاف احوال و مقامات است هر کسی از مقام خود خبر داده و الامر عند الله سبحانه و انچه
سید الطایفه جنید رضی الله تعالی عنه فرموده است که النهایة هی الرجوع الی البدایة موافق مقام دعوت
که درین رساله تحریر یافته چه در بدایت تمام رو بخلق است حدیث تنام عینای و لا ینام قلبی که تحریر
یافته بود اشارت بدوام آگاهی نیست بلکه اختیارست از عدم غفلت از جریان احوال خویش و امت خویش
لهذا لوم در حق آن سرور علیه الصلوة و السلام ناقص طهارت است و چون نبی در رنگ شبانست و رعایت
امت خود غفلت شایان منصب نبوة او نباشد و حدیث لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب
و لا نبی مرسل بر تقدیر صحت اشارت بتجلی ذاتی برقی تواند بود و آن تجلی نیز مستلزم توجه بجناب قدس
خداوندی جل سلطانه نیست بلکه این تجلی از آن جانبست متجلی اله ادر آن صفتی ملیست از قبیل میر
معشوق و عاشق است عاشق از سیر گشته بیت آئینه صورت از سفر دور است * کان
پذیرائی صورت از نور است * باید دانست که بر تقدیر رجوع بخلق بحجب بی تقعه عود نمی کند
با وجود بی پرگی او را بخلق مشغول داشته اند و فلاح خلایق را با مر مربوط ساخته مثل آن
مثل شخصی است که کمال تقرب بپادشاه دارد و میان او و پادشاه حائلی از صورت و معنی
نیست مع ذلک او را بخدمات ارباب حوائج مشغول داشته اند این فرق دیگرست درمیان مبتدی
و منتهی مرجوع چه مبتدی صاحب حجبست و منتهی مرتفع الحجب والسلام علیکم و علی سائر من اتبع
الهدی مکتوب صدم نیز بملا حسن کشمیری صدور یافته در جواب سوالی که نموده بود
که شیخ عبد الکبیر مینی گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم بغیب نیست * التفات نامه گرامی مشعر
ساخت انچه از روی کرم مرقوم بود بوضوح انجامید نوشته بودند که شیخ عبد الکبیر مینی

گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم بغیب است مخدوم ما فقیر را تاب استماع امثال این سخنان هرگز نیست بی اختیار رگ فاروقیم در حرکت می آید و فرصت تاویل و توجیه آن نمیدهد قائل آن سخنان شیخ کبیر نی باشد یا شیخ اکبر شناسی کلام محمد عربی علیه و علی آله الصلوة والسلام و کار سر کلام محی الدین عربی و صدر الدین قونوی و عبد الرزاق کاشی ما را نیست بفص فتوحات مدنیه از فتوحات مکیه مستغنی ساخته است حق تعالی در کلام مجید خود را العلم غیب خود می شناسد و خود را عالم الغیب می فرماید نفی علم غیب کردن از و سبحانه بسیار مستبعد و مستکره است و فی الحقیقه تکذیب است و حق سبحانه غیب را معنی دیگر گفته از شناعت نمی برآرد کبرت کلمة تخرج من افواههم فیما یلیق بمعرفتهم علی التفوه بامثال هذه الکلمات الصریحة فی خلاف الشریعة منصور اگر انا الحق گوید و بسطامی سبحانی معذور اند و مغلوبند در غلبات احوال اما این قسم کلام مبنی بر احوال نیست تعلق بعالم دارد و مستند بتاویل است عبد رانمی شاید و هیچ تاویل در اینمقام مقبول نیست فان کلام الملک لا یحمل و یصرف عن ظاهره الا غیر و اگر متکلم این کلام مقصود از اظهار این کلام ملامت خلق داشته باشد و نفرت اینها آن نیز مستکره است و مستهجن زیرا برای تحصیل مقصود خلق را اینها بسیار است بچه ضرورت کسی نا بسته حد کفر رساند و چون در تاویل این کلام سخن کرده اند و استفسار نموده بحکم سوالی را جوابی باید بضرورت در آن باب سخن رانند و علم الغیب عند الله سبحانه آنگه گفته اند که الغیب معدوم باشد علم معدوم نباشد یعنی چون غیب نسبت بتجلی سبحانه معدوم مطلق است و لاشیئ محض تعلق علم را بوی معنی نباشد چه معلومیت او را از عدمیت مطلق و لاشیئیة محض نمی برآرد نتوان گفت که حق سبحانه و تعالی عالم الغیب شریک خود ست چه شریک او تعالی و تقدس اصلا موجود نیست و لاشیئ صرف آری مفهوم غیب و مفهوم شریک را تصور کردن ممکن است اما کلام در ما صدق اینها است نه در مفهوم همچنین است حال جمیع محالات که مفهومات انها ممکن التصورند و ما صدق ممتنع التصور چه معلومیت را استحاله می برآرد و لا اقل وجود ذهنی می بخشد و اعتراضی که بر توجیه مولانا محمد رو جی کرده اند درست نفی نسبت علمیه در مرتبه احدیت مجرده مستلزم نفی مطلق علم است بتخصیص بنفی علم غیب کردن وجهی ندارد و اشکال دیگر بر توجیه مولانا آنست که

الرچه در مرتبه حدیث مجرده نسبت علمیه منتفی است اما عالمیت او تعالی بر حال خود است چه ذات
عالم است بصفت که صفت آنجا مستفنی است نفاذ صفات حق را سبحانه عالم میگوئید یا آنکه صفت
علم را ازوی تعالی مسلوب میسازند انکشافی که بر صفت مترتب می شد بهر ذات مترتب میدانند
فکذا هذا او توجیهی که خود کرده اند واز غیب غیبت ذات تعالی و تقدس اراده نموده اند و تعلق علم را
بآن جایز ندانسته اند اگر علم واجب باشد تعالی و تقدس اقرب توجیهات است اما فقیر اورد علم
جواز تعلق علم واجب تعالی بذات بحث او سبحانه بحث است چه وجهی که در عدم جواز گفته اند اقتضاء
حقیقت علم است مر احاطه معلوم را و ذات مطلق تعالی بمقتضی عدم احاطه ست فلا یجتمعان لهذا
التعلق است انجا محل خدشه است زیرا که در علم حصولی انمیفتد در کار است که آنجا حصول صورت
معلوم است در قوت علمیه یا در علم حضوری هیچ در کار نیست و در ما نحن فیه علم حضوری است
نه حصولی فلا ضیر در فی ان معلق العلم الواجبی سبحانه بذاته تعالی بطریق الحضور لا بطریق الحصول
والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد وآله الطاهرین وسلم وبارک
والسلام اولا وآخرا **مکتوب صد و یکم** نیز بملا حسن کشمیری صدور یافته در رد بر جماعه که
کامل را ناقص تصور کرده زبان اعتراض دراز مینمایند حسن الله سبحانه حالکم واصلح بالکم
مفاوضه شریفه سولا نا محمد صدیق رسانیدند حمد الله سبحانه که دور افتادگان را فراموش
نساخته اند مخاطبانی که بر نفس بحسب ظاهر ایراد نموده بودند فی الجمله بوضوح پیوست آری هر که اعتراضی
که بر نفس دارد در زمان امارگی مسلم است اما بعد از حصول اطمینان مجال اعتراض نیست چه نفس
درین مولمن از حق سبحانه راضی است و حق سبحانه ازوی راضی پس او مرضی و مقبول است بر
مقبول اعتراض نمیرود مراد او مراد حق است سبحانه زیرا که حصول این دولت در زمان تخلق
باخلاق الله است ساحت قدس او از اعتراض مایست فطرتان بلند است هر چه میگوئیم بما عاید
است **بیت** اگه از خویشتن چو نیست چنین * چه خبر دارد از جنان و چنین * بسا ست که
جاهلان از کمال جهل نفس مطمئنه را بامارگی تصور میکنند و احکام امارگی بر مطمئنه اجرا می نمایند
چنانکه کفار انبیا را علیهم الصلوة والسلام در رنگ سایر بشر دانسته از کمالات نبوت انکار

نموده اند اعاذنا الله سبحانه عن الکفار هو لاء الاکابر و انکار متابعهم علیهم الصلوة و التحیات

مکتوب صد و دوم بملا مظفر صدور یافت در بیان آنکه محرم اگر قرض بسود مجموع مبلغ
است نه زیادتی فقط مثلاً شخصے ده تنکه را قرض گرفت بدوازده تنکه و بصورت مجموع دوازده
تنکه حرام است نه دو تنکه زیادتی و ما یتعلق بذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی شما
آنروز میفرمودید که باید قرض بسود همان فصل است و لیس محرم در قرض ده تنکه بدوازده تنکه همان
دو تنکه زیادتی است چون بعض کتب فقهیه رجوع کرده شد ظاهر گشت که در شریعت هر عقدی که
در و فصل است نیز ربا است پس ناچار این عقد محرم باشد و هر چه نسبت محرم تحصیل نمایند محرم خواهد
بود پس آن ده تنکه نیز ربا باشد و محرم مقصود از فرستادن کتاب جامع الرموز در روایات کتاب
ابراهیم شاهی اظهار انعمی بود باقی ماند صورت احتیاج مخذور ما حرمت ربا بنص قطعی ثابت
شده است که شامل محتاج و غیر محتاج است تخصیص محتاج از آنجا نمودن نسخ انچه حکم قطعی است و آنچه
قضیه رتبه آن ندارد که نسخ حکم قطعی کند و حال آنکه مولانا جمال لاهوری که اعلم علماء لاهور اند
میفرمودند که بسیاری از روایات اقتضا یعتماد در اشایان نیست و مخالف است بروایات کتب معتبره
و لو سلم صحته هذا الروایه پس احتیاج را باضطرار و مخمصه باید فرود آورد تا مخصص آن حکم قطعی گردد
فمن اضطر فی مخمصة باشد که مثل اوست در قوة ع که رستم آکشد هم رخش رستم و ایضاً
اگر از محتاج عام تر گرفته شود پس باید که موردی از برای حکم حرمت ربا پیدا نشود چه هر که زیادتی
قبول میکند علتش از احتیاجی از احتیاجهای خواهد بود بی احتیاج هیچکس بضرر خود اقدام نخواهد
نمود فلا یبقی لهذا الحکم المنزل من الحکیم الحمید مزید فایدة تعالی کتابه العزیز من امثال هذا التوهم
و لو سلم عموم الاحتیاج و لو علی سبیل فرض المحال گوئیم که احتیاج از جمله ضروریات است و الضرورات
یقدر بقدرها پس طعام از آن مبلغ سود نخوردن و مردم خوراندن داخل احتیاج نیست و ضرورتے
بآن متعلق نه لهذا ترکه میت احتیاج میت مستثنی است و آن مقصود بر کفن ساخته اند و بطعام
بر و حانیت او نخوردن داخل احتیاج نداشته اند یا آنکه او محتاج نیست بصدقه پس در صورت متنازع فیه
ملاحظه فرمایند که مستقرضان بسود محتاج اند یا نه و بر تقدیر احتیاج مقصد که افیشان از برای عامه

ازان پل نزند آن جماعه را آن طعام خوردن حلال است یا نه جماعه داری و سپاه گری
را حیله احتیاج ساختن و قرض بسود را باین علت گرفتن و آنرا جایز و حلال دانستن از تدین و ورع
است باید که شیوه امر معروف و نهی و منکر را مرعی داشته جماعه که باین بلا گرفتار باشند منع نمایند
و بعد صدق انجیله آگاه سازند چرا کسی را باید اختیار کرد که آخر بار تکاب اقسیم محظوره مبتلا باید شد
وجوه معیشت بسیار است منحصر در سپاه گری نیست چون شما از اهل صلاح و تقوی اید روایت
طبیب در اکل فرستاده شده نوشته بودند که درین زمان بی شبه پیدا می شود راست است اما جهد
امکان از شبه باید احتراز نمود زراعت بے طهارت که منافی طیب داشته اند در هندوستان اجتناب
ازان ممکن نیست لا یکلف الله نفسا الا وسعها اما ترک طعام بسود نمودن در حال آسانی
است حلال را حلال دانستن و حرام را حرام دانستن در حلال و حرام قطعی است که انکار آن بکفر می
کشد در ظنیات نه چنین است بسا امور مباحه اند نزد حنفی که شافعی آنرا مباح نمیداند و بالعکس پس
در ما نحن فیه اگر کسی در حلیت قرض بسود محتاج منکوک را که بظاهر مخالف حکم نص قطعی است توقف
نماید بفتیوان او را تضلیل نمودن و تکلیف باعتقاد حلیت او فرمودن بلکه صواب بجانب او راجح است بل
متیقن و مخالف او در خطر است بعضی ازیاران شما نقل کردند که رازی مولانا عبد الفتاح در حضور
شما گفت که اگر قرض بسود پیدا شود بهتر است چرا کسی بسود نگیرد شما او را زجر کردید و گفتید که از
حلال انکار میکنی مخدومانه امثال این بخنان در حلال قطعی گنجایش دارند و اگر حلال باشد شک نیست
که ترک آن اولی است اهل ورع بر خصمت امر نمیکنند و بغیر میت دلالت نمایند فتیان لاهور
احتیاج را دخل داده حکم بحلیت کرده اند احتیاج را اساس نواح است اگر همین گفتند هیچ باقی نماند
و حکم نص قطعی بحرمت را عبث شمرده افتد چنانکه بالا گزشت اما بقدر ملاحظه بایستی مینمود که
دیگران را طعام خوراندن چه قسم احتیاج است مر مستقرض بسود را روایت قنیه بعد اللتیا
والتی مجوز استقراض بسود است مر محتاج را نه دیگران را اگر کسی گوید که محتاج این طعام را
شاید به نیت کفارت یمین یا ظهار یا صوم نگیرد باشد و شک نیست که او باداء این کفارات
محتاج است گوئیم اگر استطاعت طعام ندارد روزه دارد تا نگه قرض بسود بگیرد و اگر اقسام

احتیاج ازین قبیل دگیرهم پیدا شود باندک توجه ببرکت تقوی مندفع خواهد شد و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب زیاده اطناب نرفت والسلام علیکم وعلی من اتبع الهدی

مکتوب صد و سیوم بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدر یافته در بیان معنی عافیت و طلب کردن قاضی از برای سرهند حق سبحانه و تعالی با عافیت دارد آن عافیت خواسته آید که عزیزی همواره دعا میکرد و تمنای عافیت میکرد روزی نمود شخصی از آن عزیز سوال کرد این همه میگزاری مگر عافیت نیست گفت آن میخواهم که روزی از صباح تا شام مرتکب معصیتی از معاصی حق سبحانه نباشم مدتیست که سرهند قاضی ندارد و از اجرای بعضی احکام شرعیه کار بتعویق میرسد مثلاً برادرزاده یتیم داریم از پدر او پاره میراث مانده هست وصی ندارد در تصرف آن مال از دو شرعی مضطر است اگر قاضی باشد باذن او کار میکنایم علی هذا القیاس

مکتوب صد و چهارم بقضاة برگنه سنکن صدر یافته و غراء هر چند معصیت از فوت مغفرت پناهی رسیده بسیار شدید است متصعب است بندگیست غیر از راضی بودن فعل حق تعالی و تقدس چاره نیست از برای بودن نیاورده اند از برای کار کردن آورده اند کار باید کرد و اگر کار کرده رفت باکی نیست بلکه پادشاه هست الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب شان او ثابت مصیبت بر رفتن نیست بر حال زنده الی الحبیب است تا او چه معامله کنند بدعا و استغفار و تصدق امداد باید نمود قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما المیت فی القبر الا کالغریق المتغوث ینتظر دعوة تلحقه من اب او ام او اخ او صدیق فاذا لحقته کان احب الیه من الدنیا وما فیها وان الله تعالی لیدخل علی اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال من الرحمة وان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم التفات نامه رسید هوای سرما بر قصر بسیار شدید است والا خود در امعاف نمیداشت سفارش بتاکید نوشته است انشاء الله تعالی سود مند گردد زیاده تصدیع محبت شعاری قاضی حسن و سایر غره دعوات فراوان مطالعه نمایند و از حق تعالی در جمیع امور راضی و شاکر باشند

مکتوب صد و پنجم به حکیم عبد القادر صدر یافته در بیان آنکه مریض تا زمانی که از مرض بنشود هیچ غذا او را سود مند نیست اگرچه مرغ متنجن باشد بلکه مقوی مرض است ع هرچه گیرد علتی علت شود پس اول فکر ازاله مرض او مینماید بعد از ان بغذاهای مناسب تدریج او را بقوت اصلی او می آرند پس آدمی تا زمانیکه بمرض قلبی مبتلا است

فی قلوبهم مرض هیچ عبادتی وطاعتی او را نافع نیست بلکه مضرست رب تال للقران والقران یلعنه
حدیث معروفست ورب صایم لیس له من صیامه الا الجوع وانظر اخبر صحیح الطبای امراض قلبیه نیز اول
باز آله مرض امر میفرمایند وآن مرض عبارت از گرفتاری بغیر حقست سبحانه بلکه گرفتاریست بخود وچه هر کسی
هر چیز را که میخواهد برای خود میخواهد اگر فرزند را دوستی دارد برای خود دوستی دارد وهمچنین امراض ریاست
وحب جاه فی الحقیقت معبود وهوای نفس اوست تا زمانیکه ازین گرفتاری خلاص نشود امید نجات
بسی مستبعد است پس علماء الوالباب وحکماء ذوی الالبصار فکر از الا نیمرض لازم است **مصرعه**
در خانه اگر کس است یک حرف بس است، **مکتوب صد و ششم** به محمد صادق کشمیری
صدور یافته در بیان آنکه محبت انبیطائفه که متفرع بر معرفت ایشان است از اجل نعم خداوندیست
جل شانه، مکتوب مرغوب که مبنی از فرط محبت وکمال وداد بود وصول یافت لله سبحانه الحمد والمنت
علی ذلک محبت انبیطایفه که متفرع بر معرفت است از اجل نعم خداوندیست جل سلطانه تا کدام صاحب
دولت را باین نعمت مشرف فرماید شیخ الاسلام هروی میفرماید الهی چیست انیکه دوستان خود را
کردی که هرگز ایشان را شناخت تر یافت وتا تر ایشان را نیافت ایشان را نشناخت بغض انبیطایفه سم قاتل
است وطعن ایشان موجب حرمان ابدی است نجانا الله سبحانه وایاکم عن هذا للا تیلا شیخ الاسلام
فرمود الهی هر کرا خواهی برندازی او را با مدر اندازی **بیت** بی عنایات حق وخاصان حق
گر ملک باشی سیاهستش ورق، این رجوع وانابت که حق سبحانه بتجدید شمار اکرامت فرموده است
نعمت عظمی تصور فرمایند واز حضرت حق سبحانه استقامت بر آن طلبند والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات **مکتوب صد و هفتم** به محمد صادق
کشمیری صدور یافته در اجوبه واسوله چند که نوشته بود واز آنچه بوی تعلق می آمد واین مکتوب
مشتمل است بر فوائد ضروریه که در ایمان انبیطائفه علیه نافع آید، حق سبحانه وتعالی بسعادت
ایمان انبیطائفه علیه مستسعد گرداناد کتابی که ارسال داشته بودند مشتمل بر اسوله چند رسید
هر چند سوالی که شائبه تعنت وتعصب داشته باشد مستحق جواب نیست مع ذلک تنزل نموده
در جواب اقدام مینماید اگر یکی را نفع نکند شاید که دیگری را نافع آید **سوال اول** آن بود

سبب چیست که از اولیاء متقدمین کرامات و خوارق بسیار ظهور میکرد و از بزرگان این زمان
کم ظاهر میشود اگر مقصود از این سوال نفی بزرگان این وقت است بواسطه قلت خوارق از ایشان چنانکه مفاد
از فحوای عبارت است فالعیاذ بالله سبحانه من تسویلات الشیطان ظهور خوارق نه از ارکان ولایت
است نه از شرایط آن بخلاف معجزه مر نبی را علیه الصلوة والسلام که از شرایط مقام نبوة است
لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله شایع و ذایع است کم است که تخلف کند اما کثرت ظهور خوارق بر افضلیت
دلالت ندارد و تفاضل آنجا باعتبار درجات قرب الهی است جل سلطانه تواند بود که از ولی اقوی ظهور
خوارق اقل باشد و از بعد اکثر خوارق که از بعضی اولیای این امت بظهور آمده از اصحاب کرام
رضوان الله تعالی علیهم عشر عشیر آن بظهور نیامده با آنکه افضل اولیای امت بمرتبه ادنای صحابی نرسد
نظر بظهور خوارق از کونه نظریت و دلیل است بر قصور استعداد تقلیدی شایان قبول فیوض
نبوة و ولایته جماعه اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب شده بر قوة نظری ایشان صدیق
اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه قوة استعداد تقلیدی در تصدیق نبی علیه و علی آله الصلوة والسلام
احتیاج بلم نگشت و ابوجهل لعین بواسطه قصور همین استعداد با وجود ظهور چندین آیات باهره
و معجزات قاهره بدولت تصدیق نبوة مشرف نشد و حضرت حق سبحانه در شان این بی دولتان
میفرماید وَإِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَّا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
با آنکه گوئیم که ظهور خوارق از اکثر متقدمین در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق نقل نکرده اند بعید
که سید بن طایفه هست معلوم نیست که از وی ده خوارق نقل کرده باشند و حضرت حق سبحانه تعالی
از حال کلیم خود علی نبینا و علیه الصلوة والسلام همین خبر داده هست حیث قال عز وجل
وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ و از مشایخ این وقت از کجا معلوم شد که امثال این خوارق بظهور
نمی آید بلکه اولیاء الله در ابتدا متقدم و چه بسا تاخر در هر ساعت ظهور خوارق هست مدعی آنرا داند یا ندانند
مصرع خورشید نه بجرم ار کسی بینا نیست ۔ دوم آن بود که در کشف و شهود طالبان
صادق القاء شیطان را دخل باشد یا نه اگر هست وضوح کیفیت کشف شیطانی چگونه هست و اگر
نیست سبب آنکه در امور ملابسه بعضی غلطها یافته میشود چیست جوابش این است و الله سبحانه اعلم بالصواب

چیکس از القاء شیطانی محفوظ نیست هرکه در انبیا متصور باشد بلکه متحقق در اولیا بطریق اولی خواهد بود طالب صادق چه باشد غایة مافی الباب انبیاء علیهم الصلوٰة والتسلیمات بر آن القاء تنبه میابند و باطل را از حق جدا مینمایند کریمه مینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله ایاته تنبیه دال است بر نمیعنی و در اولیا این لازم نیست که او متابع نبی است هرچه مخالف نبی خواهد یافت رد خواهد کرد و باطل خواهد دانست اما در صورتیکه شریعتی از آن ساکت است و باثبات و نفی آن حکم نمیکند امتیاز حق از باطل بطریق قطعیت دشوار است چه الهام ظنی است لیکن در چنین عدم امتیاز هیچ قصوری ولایت راه نمی یابد چه اتیان شریعت و متابعت نبی متکفل نجات دارین است و امر سکوت عنها از پیش شریعتیان و ما مکلف بامور زائده هستیم باید دانست که ضبط کشف منحصر در القاء شیطانی نیست بسا است که در تحقیق احکام غیر حاذقه صورتی پیدا کنند که شیطان در آنجا هیچ مدخلی نباشد ازین قبیل است که در بعضی مباحث حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام می بینند و بعضی احکام را اخذ میکنند که فی الحقیقة خلاف آن احکام متحقق است در چنین صورت القای شیطانی متصور نیست که مخالف علماء و عدم تمثل شیطان است بصورت خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰة والسلام بهر صورتی که باشد پس چنین صورتی نیست الا تصرف تخیلیه که غیر واقع را واقع و انمود است **سیوم** آن بود که چون تصرف کرامات و تاثیرات استدراج در نمایش برابر است مبتدی چگونه شناسد که این ولی صاحب کرامات است و این مدعی صاحب استدراج جوابش آنست والله سبحانه اعلم بالصواب طالب مبتدی را درین تفرقه دلیل واضح است و آن وجدان صحیح است که اگر دل خود را در صحبت او بحق سبحانه و تعالی جمع خواهد یافت خواهد دانست که آن ولی صاحب کرامات است و اگر خلاف این معنی خواهد یافت معلوم خواهد کرد که آن مدعی صاحب استدراج است و اگر خفای دو نمیعنی است عوام کالانعام را است نه طالبان را و خفای عوام نزد خواص از حیز اعتبار ساقط است که منشای آن مرض قلبی است و غشاوه بصری چیزهای بسیار بر عوام مخفی مانده که دانستن آنها از دانستن این تفرقه ضروریست و ختم هذا المکتوب ببعض المعارف التی وصلت فی ازالة مثل هذه الشکوک والشبهات بدانکه معنی تخلق باخلاق الله که در ولایت ماخوذ است آنست که حاصل شود در اولیاء الله از صفاتی که مناسب باشد بهر صفات واجبی را تعالی لیکن آن مناسبت

دراسم بود و مشارکت در عموم صفات نه در خواص معانی که آن محالست و مستلزم قلب حقایق
در تحقیقات خواجه محمد پارسا قدس سره میفرماید در مقام بیان معنی تخلقوا باخلاق الله صفت
دیگر ملکست و معنی ملک متصرف بود بر همه چون رونده را بر نفس خود متصرف شود او را استقامت
تواند داشت و تصرف در دلها نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع
است و معنی سمیع شنواست و چون رونده راه سخن حق را از هر کس باشد بی گرانی قبول کند و هر
غیبی حقایق بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر است
و معنی بصیر بینا است چون رونده راه را بصر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب
خود بیند و کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند و نیز بصیر بحق منظور نظر او شده باشد هر چه
موجب پسندیدگی حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محی است و معنی محی زنده
کننده بود چون رونده راه باحیای سنت متروکه قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد
صفت دیگر ممیت است و معنی میت میرانده بود چون سالک بدعتها که بجای سنت گرفته اند
وی منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس و علوم معنی خلق
ابر نگ دیگر فهمیده اند ناچار در ورطه ضلالت فرو نشسته اند و خیال کرده اند که ولی را احیای
جسدی در کار است و شیای غیبی می باید که اکثر وی منکشف شود و امثال اینها و هو کما تری
سن الطنون الفاسدة ان بعض الظن اثم و ایضا خوارق منحصر در احیا و اماتت نیست علوم
معارف الهامیه از اعظم آیات است و از فرع خوارق لهذا معجزه قرآنی از سایر معجزات اقوی و ابقی آمد
چشم بکشائید که این همه علوم و معارف که در رنگ ابر نیسان میریزد از کجاست علوم باین کثرت
بتمامها موافق علوم شرعیه اند سر موی مخالفت را گنجایش نیست این خصوصیت علامت علوم
است حضرت خواجه ما قدس سره نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است اما چه فایده که سخن خصمت
خواجه بر شما حجت نیست هر چند خود را سر پرست نامیدن زیاده چه نوشته آمد و این اسوله اشتمالها لا تحتمل
گران نمود اما چون باعث چندین علوم و معارف گشته و این همه سخن تمهید آنها در گرفت
آمده است نیک است **بیت** هیچ زشتی نیست کو را خوبی همراه نیست * زنگی شب رنگ را

دندان چو در و گوهر ست عجب کار یست که در مکتوب سابق اخلاص بسیار ظاهر ساخته بود و
و سبب آنرا ظهور و وقوع پی در پی مزوده نوشته بودند که از آزار اقامت نیز یافت تجدید
کرد ندامت تمام از وضع سابق متحقق گشت و به توبه و انابت آورد و بتجدید ایمان مشرف ساخت
یکماه نگذشته بود که تغیری درین وضع مفهوم گشت و رجوع قهقری بوضع سابق انتقال حاصل
آمد و در صدد آن آمدید که آن دو واقعه را وجهی پیدا شود که بالقای شیطانی منجر گردد و یا بغلط
کشفی بکنند آن چه بود و این چیست **بیت** بگفتا فلانی چه بد میکند ✦ نه با من که با نفس خود
میکند ✦ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات

مکتوب صد و ششم بیان سید احمد صدر یافته در بیان آنکه نبوت افضل از ولایت است
بعکس آنچه گفته اند که ولایت افضل از نبوت است تثبتنا الله سبحانه وایاکم وجمیع المسلمین علی متابعة سید
المرسلین علیه وعلی آله من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها بعضی از مشائخ در سکر وقت گفته
اند که ولایت افضل از نبوت ست و بعضی دیگر ازین ولایت ولایت نبی خواسته اند و هم فضیلت
ولی بر نبی رفع شود اما فی الحقیقة کار برعکس ست زیرا که نبوت نبی از ولایت او افضل ست و در ولایت
از تنگی سینه رو بخلق نمی تواند آورد و در نبوت و کمال انشراح صدر به توجه حق سبحانه مانع توجه خلق
نیست و نه توجه خلق مانع توجه حق تعالی در نبوة تنها رو بخلق نیست تا ولایت را که رو بحق دارد ترجیح بروی نباشد
عیاذاً بالله سبحانه رو بخلق تنها مرتبه عوام کالانعام ست شان نبوة از آن برتر ست فهم انیمنی ارباب بکر
را دشوار ست کار بر مستقیم الاحوال بانیمعرفت ممتاز اند **مصرعه** هنیئاً لارباب النعیم نعیمها **بقیة المقصود**
بیان شیخ عبد الله ولد میان شیخ عبد الرحیم باین فقر قوت قرابت دارند و الدین ان مدتها ملازم
بهادر خان بوده اند و حاجت تم الحال عذر بصارت دارند بسیار خود را فرستاده اند که پیش بهادر خان
نوکر شود درین باب اگر از جانب ایشان نیز اشارتی رود سودمند خواهد بود والسلام **مکتوب**
صد و هفتم به حکیم صدر صدور یافته در بیان سلامتی قلب و نسیان او ما دون الحق سبحانه
اهل الله لطبا رالمراض القلبیة اند از علل باطنیه منوط بتوجه این بزرگوران ست کلام ایشان دوا و
نظر ایشان شفا هم قوم لا یشقی جلیسهم وهم جلساء الله ومطیرون وبهم یرزقون رأس الرضا

باطنیه رئیس عمل معنویه گرفتاری قلب است بماسوی حق سبحانه وتعالی وما ازین گرفتاری بتمام
ازادی میسر نشود وسلامتی محال است چه شرکت او در آن حضرت عمل سلطانه بازیست الا لله الدین الخالص
فکیف که شریک غالب ساخته باشد نهایت بیحیائی است محبت غیر حق را سبحانه بر نهجی غالب ساختن که محبت
او تعالی در جنب آن معدوم گردد یا مغلوب الحیا از شعبة من الایمان مگر این حیا را گفته باشند و علامت
عدم گرفتاری قلب نسیان اوست ماسوا الکلیة و ذهول اوست از انسیار جملة که اگر به تکلف یاد آشیا
کند هرگز بیاد ش نیاید پس گرفتاری اشیا را در آنموطن چه مجال انیحالت نزد اهل الله معبر بفنا است
وقدم اول است درین راه و سپدار ظهور انوار قدم است ونشار ورود معارف وحکم بدو نهاخر طالقتاد

مکتوب صد و دهم بشیخ صدر الدین صدر یافته در بیان آنکه مقصود از خلقت انسانی ادای
وظایف سلوک است وکمال اقبال است بجناب حق سبحانه وتعالی تحقق سبحانه وتعالی بنهایتی متناهی
ارباب کمال رساند مقصود از خلقت انسانی ادای وظایف بندگیست ودوام اقبال است بجناب حق
سبحانه وانیمعنی بی تحقق شدن بکمال اتباع سید اولین وآخرین ظاهراً وباطناً علیه من الصلوة اتمها
ومن التحیات ابنهها میسر نیست رزقنا الله سبحانه وایاکم کمال اتباعه صلی الله تعالی علیه وسلم قولاً وفعلاً
ظاهراً وباطناً عملاً واعتقاداً آمین رب العالمین ۵ بعد از خدای هر چه پرستند هیچ نیست
آنکه بهیچ اختیار کرد هر چه غیر از حق سبحانه مقصود نیست معبود نیست از عبادت غیر وقتی نجات یابد که غیر از
خداوند جل وعلا مقصودی نماند اگرچه از مقاصد اخروی ونعمات بهشتی باشد هر چند این مقاصد از
حسنات است اما نزد مقربان از سیئات است هرگاه در امور اخروی حال بدینمنوال باشد از امور
دنیویه چگوید یکه دنیا مقصود حق است سبحانه وتا آفریده است هرگز بجانب او نگاه نکرده وحسب او کسانرا
است وطالبان آن مستحق لعن وطرد اند الدنیا ملعونة وملعون ما فیها الا ذکر الله تعالی نجانا الله
سبحانه عن شرها وشر ما فیها بحرمت حبیبه محمد سید الاولین والآخرین علیه الصلوة والسلام

مکتوب صد و یازدهم بشیخ حمید سنبهلی صدر یافته در بیان آنکه توحید عبارت از
تخلیص قلبست از ماسوی حق سبحانه وتعالی وایمان دلیل + الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
توحید عبارت از تخلیص قلبست از توجه ماسوی او سبحانه تا زمانیکه دل را گرفتاری بماسوی متحقق

اگرچه اهل قلیل باشند از ارباب توحید نیست بی تحصیل این دولت واحد گفتن و واحد دانستن نزد
اینها منجی از فضول است آنکه از واحد گفتن و دانستن کرد تصدیق ایمان معتبر نیست لابد است امامی
دیگر شرط فرق در میان لا معبود الا الله و در میان لا موجود الا الله بین است تصدیق ایمان علمی است
و ادراک وجدانی حالتی است که از آن راندن مخلوق جمیع از مشایخ که در میان شیخ من رانده
اند از دو حالت خالی نیست یا معذور راند و در غلبه حال مستور یا متصف از نوشتن و اظهار احوال نمودن
آن بوده باشد که دیگران را محک احوال شود و استقامت احوال و اعوجاج آن را میزان احوال ایشان
نسبت بدین دولت افشای اسرار ممنوع است حق سبحانه شمه از احوال ارباب کمال نصیب ما بدان
گرداناد به استقامت بر متابعت سید مصطفوی صلی الله علیه و آله الصلوة و السلام و التحیة و رزق
گرداناد نجرمته النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات بقیته التصدیر آنکه حامل رقیمه عالمیان شیخ
عبد الفتاح حافظ از مردم دی و آدمی زاده اند و کثیر العیال و الوالدین قلیل ذات اند باب معیشت بر آن آورده
که خود را بکبریان رساند میدست که مقصود بر سند زیاده تصدیع نباشد مکتوب صد و دوازدهم
بشیخ عبد الجلیل صدوریافته در بیان آنکه کار آنست که بر عقائد اهل سنت و جماعت تحقق گردیم یا این
دولت اگر اعطا موجید عطا فرمایند منت میداریم والا بهیچ دولت راضی نمیشویم چون این دولت
همه هست حق سبحانه و تعالی شانه ما مفلسان را بحقیقت معنی تقلد اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت
متحقق ساخته توفیق اعمال مرضیه تقلد و فقه گرداناد احوال که کمالات این اعمال اند کرامت فرموده تمام
بجناب قدس جل سلطانه جذب فرمایند ع کار آنست مخیرین همه هیچ و همه احوال و مواجید که بی تحقق
بحقیقت معتقدات این فرقه ناجیه پیشرو خراستدراج همه میدانیم هرچند خالی از خوف نمی باشیم لیکن این
دولت اتباع فرقه ناجیه هر چه بدهند منت میداریم و شکر بجای آریم و اگر [illegible]
و مواجید ندهند باک نداریم و راضی ایم و از بعضی مشایخ که [illegible]
و شکر و قت بعضی از علوم و معارف متضاده آرای صائبه اهل حق [illegible]
آن کشف است معذور راند میدست که فردا بآن مؤاخذه ننمایند بکرم [illegible]
او را نیز یک اجر خواهد بود و حق بجانب علماء اهل حق است شکر لله تعالی [illegible]

متقبس از مشکوة نبوة است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة که مؤید است بوحی قطعی و مستفاد از معارف این صوفیه کشف والهام است که خطا را بوی راه نیست و مصداق صحت کشف والهام مطابقت است باعلوم علماء اهل سنت اگر سرموی مخالفت است از دایرهٔ صواب بیرون است ندا اهو العلم الصحیح والحق الصریح فماذا بعد الحق الا الضلال رزقنا الله سبحانه وایاکم الاستقامة علی متابعة سید المرسلین ظاهراً و باطناً علماً و اعتقاداً علیه و علی آله من الله الوف الصلوات اکملها و من التسلیمات افضلها والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی

مکتوب صد و سیزدهم بمجال الدین حسین کولابی صدور یافته در بیان فرق درمیان جذبه بسیط و جذبه منتهی و آنکه مشهود مجذوبان دراستبدنیت الارواح که فوق قلب است و همان مشهود راشهود الهی جل شانه تخیل میکنند، الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی منجذاب و کشف نباشد الا بمقام فوق نه بفوق فوق و کذا الحال فی الشهود و نحوه پس مجذوبان سلوک ناکرده را که در مقام قلب اند منجذاب نیست الا بمقام روح که فوق مقام قلب است انجذاب الهی در جذبه منتهیان است که فوق آنها مقام دیگر نیست و مشهود در جذبه بدایت نیست الا روح منفوخ و چون روح بصورت اصل خود موجود است ان الله خلق آدم علی صورته شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس و چون روح را بعالم اجساد نحوی از مناسبت ثابت است گاهی آن شهود را شهود اسدیت در کثرت میگویند و گاهی بعینیت قایل میشوند شهود حق جل و علا بی حصول فنای مطلق که نهایت سلوک متحقق است متصور نیست شعر

هیچکس را نا نگردد این فنا نیست ره در بارگاه کبریا

و این شهود را با عالم هیچ کاری نیست فرق درمیان شهود دین آنست که اگر با عالم الوجود من الوجوه مناسبت دارد شهود حق نیست تعالی و تقدس و اگر بی مناسبت است علامت شهود است الهی جل و علا شهود بواسطه تنگی عبارت اطلاق می یابد والا نسبت هر رنگ منتسب الیه چون و چگونه است ع چون را به چون راه نیست * لایحل علیا الا الملک

مکتوب صد و چهاردهم بصوفی قربان صدور یافته در تحریض متابعت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات الهی سبحانه ما مفلسان بی سروبرگ را بدولت اتباع سید اولین و آخرین که لطیفهٔ دوستی اوکمالات اسمائی و صفاتی خود را داعی عرصهٔ ظهور آورده و او را بهترین جمیع کائنات خلق کرد علیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها مشرف گردانید و بران استقامت

بخشاد که ذره این متابعت مرضیه از جمیع تلذذات دنیاوی و نعمات اخروی برتر بتهرست
فضیلت منوط بمتابعت سنت اوست و مزیت مربوط باتیان شریعت او علیه و علی آله الصلوة والسلام
والتحیة مثلاً خواب نیمروزی که از روی این متابعت واقع شود از کرور کرور احیای لیا[لی] که از متابعت
است اولی و افضل است همچنین افطار یوم فطر که شریعت مصطفوی بآن امر فرموده است از صیام ابدالآباد
که نه ماخوذ از شریعت اند بهتر است اعطاء جملی بامر شارع از انفاق کوه زر که از نزد خود باشد فاضلتر است
امیرالمومنین عمر رضی الله عنه روزی نماز بامداد بجماعت ادا کرده در اصحاب نگاه کرد یک کس را حاضر
نیافت پرسید اصحاب عرض کردند که آن کس تمام شب را زنده میدارد شاید در نیوقت خوابش برده باشد
امیرالمومنین فرمود که اگر او تمام شب خواب کردی و نماز بامداد را بجماعت گزاردی بهتر بودی اهل
ضلالت ریاضات و مجاهدات بسیار کرده اند اما چون موافق شریعت حقه نیستند بی اعتبار و خوارند
اگر اجری بدان اعمال شاقه مترتب بشود هم مقصود بعضی منافع دنیویست تمام دنیا چیست تا بعضی
منافع او را کسی اعتبار بهند مثل ایشان مثل کناسی است که ریاضتش از همه بیشتر است و اجرتش از همه
کمتر مثل تابعان شریعت مثل آنجماعتست که در جواهر خفیه بالماسات لطیفه کار میکنند عمل ایشان در نهایت
قلت است و اجر ایشان در غایت رفعت عمل یکساعت تواند بود که باجر صد هزار ساله بود بلکه آنست عمل
که موافق شریعت واقع بشود و مرضی حق است سبحانه و خلاف آن نامرضی اوست تعالی پس نامرضی
چه جای ثواب بلکه متوقع عقابست یعنی را در عالم مجاز شاید واضح است بادراک التفات بظهور
آید **بیت** هرچه گیرد علتی علت شود * کفر گیرد کاملی ملت شود * پس سرمایه جمیع سعادات متابعت سنت
است و منبع و مولای جمیع فسادات خلاف شریعت بثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین
و علی آله الصلوة والتسلیمات والسلام **مکتوب صد و پانزدهم** بملا عبدالحق دهلوی
صد و یافته در بیان آنکه ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است **مصرع** از هر چه میرویم سخن دوست
خوشترست * این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است دو گام در عالم خلق است و پنج گام
عالم امر گام اول که در عالم امر نهیم تجلی افعال را رو میدهد و بگام دوم تجلی صفات و بگام سوم سروکار
در تجلیات ذاتیه می افتد نعم و نعم علی تفاوت درجات الکمال کما لا یخفی علی اربابها کل ذلک

منوط بمتابعت سید الاولین و الآخرین علیه من الصلوة اکملها و من التسلیمات افضلها و آنکه
گفته اند که این راه دو خطوه است مراد از آن عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سبیل الاجمال سهیلا
للامر علی نظار الطلاب و حقیقة الامر ما حققت توفیق الله سبحانه ذلک هو **مکتوب صد و**
شانزدهم بملا عبد الواحد لاهوری صدور یافته در بیان آنکه سلامتی قلب موقوف بر نسیان
ماسوی است از قلب و دور ساختن کثرت اشتغال بدنیوی مباد ارغبتی در دنیا پیدا شود، مکتوب مرغوب
اخوی رسید و از سلامتی قلب که تحریر یافته بود بوضوح انجامید بلی سلامتی قلب موقوف بر
نسیان ماسوی است از قلب بحیثیکه اگر بتکلیف یادش دهند بیاد نیاید و بدین تقدیر خطور ماسوی
را سعی نباید نمود انچه الحالت معبر بفنای قلبی است و قدم اول ست درین راه و منشر کمالات و آفات
است علی تفاوت درجات الاستعداد همت را بلند دارند و بخوری و موزی قناعت ورزند دون کشد
یعسوب المعالی اهم از کثرت اشتغال بامور دنیویه خوف رغبت ست درین امور دنیه زنهار ان سلامتی قلب
غره نشوند که امکان رجوع ست و در اشتغال دنیوی مهما امکن اقدام ننمایند که مبادا رغبتی پیدا شود
و در خسارت اندازد عیاذا بالله سبحانه کناسی در قصر مراتب بهتر ست از صدر نشینی در غماهگی همت
آن باشد که بقصر نامرادی زندگانی چند روزه بسر برده شود فرمن الغنا روا را به اکثر ما تفرن الاسد
والسلام **مکتوب صد و هفدهم** بملا امحمد بخشی قدیم صدور یافته در بیان آنکه در
ابتدا قلب تابع حس است و در انتها این تبعیت نماند مولانا امحمد فراموش نکرده باشد چندگاه قلب
تابع حس است بس ناچار هر چه از حس دور ست از قلب نیز دور ست حدیث من لم یملک عینه فلیس القلب
عنده بعیر تبیه ست و در نهایت کار چونکه قلب را تبعیتی بحس نماند دوری از حس مرقب قلبیه نامند
نکند لهذا مشایخ طریقت مبتدی و متوسط را مفارقت از صحبت شیخ کامل مکمل جایز نمیدانند بالجمله تکمیل
لابد و کل کلا ابتر کل مرد جهان طریق باشد و از صحبت ناقص بوجه از وجوه اجتناب نمایند قدوه میباید
شیخ مذاق سعادت دانسته صحبت ایشان را غنیمت شمرند و اکثر اوقات با ایشان صحبت
دارند که بسیار غرر الوجود اند والسلام **مکتوب صد و نوزدهم** بملا قاسم علی مدرس صدور
یافته در بیان خسارت جاهه که بر اهل الله اعتراض کنند، کتابتی که محبت آثاری مولانا قاسم علی

فرستاده بودند رسید مضمون بوضوح پیوست قال الله تعالی مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا
خواجه عبد الله انصاری میفرماید الهی هر که را خواهی برانداز بادا اندازی **بیت** ترسم القوم که بر
دردکشان میخندند در سر کار خرابات کنند ایمان را حق سبحانه و تعالی کافه اهل اسلام را از انکار فقرا و
طعن درویشان نگاهدارد بحرمت سید البشر علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات و السلام **مکتوب صد**
و نوزدهم بمیر نعمان بدخشی صدور یافته در ترغیب بر صحبت شیخ مقتدا و در بیان آنکه گاه
است که کاملان بعضی از مریدان ناقص خود را هم بتعلیم طریقت اجازت مینمایند بواسطه بعضی نیابت
مکتوب شریعت خدمت میر وصول یافت این راه دیوانگی میطلبد در خور آمده است لیس یومن احدکم
حتی یقال انه مجنون و چون جنون آغاز تدبیر زن و فرزند فارغ گشت و از اندیشه کدا و گدا جمعیت
میسر شد این دیوانگی در نهاد شما است اما بعوارض لاطایل آنرا خس پوشش ساخته اید چه توان کرد در
کسب مناسبتی را بسیار مفهوم میگردد زود تدارک نمایند و بی استطاعت دانسته رفع بعد صوری
نمایند جمعیت انیطا یفه ورای جمعیت خلق است باب جمعیت خلق باعث تفرقه ایشانست درست
در باب تفرقه خلق باید رفت تا جمعیت حاصل آید و اگر رضا و جمعیت خلایق انیطا یفه را جمعیت
از آن جمعیت باید رسید و بجناب حق سبحانه التجا باید آورد تا آن جمعیت بلای جان نگردد و
قیاس باحوال فلان فلان نباید کرد که پیش از تمامی همه مراتب نقص است علی التفاوت در جانبها ع
فراق دوست اگر اندکست اندک نیست مشایخ طریقت پیش از تمامی بعضی مریدان را اجازت تعلیم
طریقت داده اند حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سر مولانا یعقوب چرخی را بعد از تعلیم
طریقت و تسلیک بعضی از منازل فرموده بودند که ای یعقوب هر چه از ما بتو رسیده است بخلق برسان
و حال آنکه فرموده بودند که بعد از من در خدمت علاء الدین خواهی بود و اکثر کار در خدمت ایشان
کرده اند حتی که خدمت مولانا عبد الرحمن جامی در نفحات ایشان را اول در مریدان خواجه علاء الدین
میشمارند و ثانیا بحضرت خواجه نقشبند نسبتی دهند بالجمله علاج این تفرقه صحبت ارباب جمعیت است
مکرر گفته و مسوده گذشته شده است و شنیده شد که مولانا محمد صدیق نوکری اختیار کرده فصح الله
راگر اشته افسوس هزار افسوس که کسی را از اعلا علیین باسفل سافلین برند امر او از دو حال

بیرون نخواهد بود یا در نیکوئی همچشی خواهند داد یا نخواهند داد اگر جمعیت خواهند داد بد و اگر نخواهند داد بد
ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب والسلام **مکتوب صد و**
بستم نیز بمیر محمد نعمان صدور یافته در ترغیب بر صحبت ارباب جمعیت ما اگر خدمت میرزا موسی گزیدند
که سلامی و پیامی هم یاد آوری می نمایند وصحبت بهیرست وصرف آن در اهم مهام ضروریست و ان صحبت
ارباب جمعیت است لاتعدل بالصحبة شیئا یا کان الاتری ان اصحاب رسول الله صلی الله تعالی
علیه وسلم وبارک فضلوا بالصحبة علی من قدمهم سوی الانبیاء علیهم السلام وانکان ویسا قرنیا او عمرو
مرة نیا مع بلوغهما نهایت الدرجات ووصولهما غایة الکمالات سوی الصحبة فلاجرم صار خطاؤ معاویة
خیرا من صلوبهما بر کت الصحبة وسهو عمر ابن العاص افضل من صحو بهما لان ایمان معاویة لا راکلا ر نصار بالصحبة
شهودا برویة الرسول وحضور الملک وشهود الوحی ومعاینة المعجزات ومالفق لمن قدمهم هذه الکمالات
التی هی اصول سایر الکمالات کلها ولو علم ولیس فضیلة الصحبة بهذه الخاصیة لم ینفع مانع من الصحبة
وما اثر شیا من الاشیاء علی هذه الفضیلة والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم
بیت سکندر رانمی بخشند آبی + بزور وزر نمیریست اینکار + اللهم وان لم تخلفنا فی هذه النشارة
فی قرن هولاء الاکابر فاجعلنا فی النشارة الآخرة محشورین فی زمرتهم بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم
الصلوة والتحیات والتسلیمات والسلام **مکتوب صد و بست و یکم** نیز بمیر نعمان
صدور یافته در بیان انکه این راه همگی هفت گام قرار یافته است بعضی از یاران به شش گام رسیده اند
خدمت میر دعوات فراوان مطالعه فرمایند مدتیست که از احوال خود اطلاع نداده اند واز فقرا ئی هیچ
خبری نگرفته الحمد لله سبحانه والمنة که فقرا مرفوع الحال اند شمه بطریق اجمال در معرض بیان می آرد
محبت آثار این راه همگی هفت گام قرار یافته است جمعی از یاران کار را تا شش گام رسانیده اند
وجمعی تا پنج گام وطایفه تا چهار گام وفرقه تا سه گام علی تفاوت درجاتهم وصاحب سه گام هم
بردوم افادت مینماید تکلیف جماعه که پیش قدم باشند بلند همتی در کار است تا به تحقیر وتقصیر التفات نشود
زیاده برین گنجایش وقت نبود والسلام **مکتوب صد و بست و دوم** ملا طاهر بدخشی
صدور یافته در ترغیب بر بلند همتی وعدم التفات بهر چه در دست افتد + مولانا محمد طاهر مغدور

اند مولانا یار محمد وجه انتقال را خواهند گفت چون اراده سفر جانب هندوستان مصمم دارند بروند و
از اهل و عیال خبری بگیرند الباقی عند التلاقی مثل مشهور است دوام حضور و اجتناب از اختلاط با غیار لابد
است همت را بلند باید داشت و بهر چه بدست نباید پرداخت بیت ما از پی نوریکه بود مشرق انوار
از مغربی و کوکب شب کوچه گذشتیم + فقرا را این زمانه اگر در مقام ریا و اکتفا اقامت دارند صحبت ایشان سم
قاتل است و منهم محا تقرمن الاسد بر همین طریق ملازم باشند و واقعات را چندان اعتبار ننهند که محال
تاویل امیدوار و سیع است زنهار خواب و خیال کول نشوند شعر کیف لو صول الی سعاد و دونها قلل
الجبال و دونهن خیوف و السلام مکتوب صد و بست و سوم نیز بملا طاهر بدخشی صدور یافت
در بیان آنکه دارنفل اگرچه حج باشد اگر مستلزم باشد فوت فرضی را از فرایض اللا یعنی داخل لا یعنی است
مکتوب شریف اخوی ارشدی لازال کاسمه طاهر عن دنس التعلقات رسیدای برادر دوخبر آورده است علامته
اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بالا یعنیه اشتغال به نفلی از نوافل یا عراض فرضی از فرایض داخل لا یعنی
است پس تفتیش احوال خود نمودن لازم آمد تا معلوم گردد که اشتغال او بچه چیز است بنفل است یا بفرض
بواسطه ادای یک حج نفل مرتکب چندین محظورات باید شد نیک ملاحظه نمایند العاقل یکفیه الاشاره والسلام
علیکم و علی رفقاکم مکتوب صد و بست و چهارم نیز بملا طاهر بدخشی صدور یافته در بیان
آنکه استطاعته راه شرط وجوب حج است ادای حج با وجود بی استطاعتی نسبت بحصول مطلب داخل
تضییع اوقات است + مکتوب شریف اخوی خواجه محمد طاهر بدخشی رسید لله سبحانه الحمد والمنته که فتوری
در اخلاص و محبت فقرا راه نیافته است با وجود تمادی ایام مهاجرت این علامت سعادت عظیمه است
محبت آثار اچون شما رخصت طلبید بدو برفتن عزم مصمم کردید در وقت وداع انقدر مذکور ساخت
بود باحتمال که شاید باهم بشما در این سفر ملحق شویم هر چند قصد کرده شد استخبار ها موافق نیامد و تجویز
در نیاب بمفهوم نگشت بضرورت تقاعد ورزید صلاح فقرا از اول در رفتن شما نبود اما شوق شما را
ملاحظه نموده منع صریح نکرد استطاعت شرط راه است نه استطاعت تضییع اوقات امر مهم گزاشته
بامر غیر ضروری پرداختن مناسب نیست در چند کتابت بشما این مضمون را نوشته است رسیده باشد
یا نه سخن آنیست پیشتر مختار اند مکتوب صد و بست و پنجم بمیر صالح نیشاپوری صدور

یافته در بیان آنکه عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهر اسماء و صفات الهیه اند تعالی شانه و عالم را باصانع خویش هیچ
نسبتی نیست الا المخلوقیة و المظهریة و بس و ذلک + اللهم ارنا حقایق الاشیاء کما هی عالم چه صغیر و چه
کبیر مظاهر اسماء و صفات الهیه است تعالی شانه و مرایای شیون و کمالات ذاتیه و غیر سبحانه گنجی بود
مخفی ... مری بود مکنون خواست که از خلا سبلا عرض دهد و از اجمال بتفصیل آرد عالم را بر سر هیچی خلق
فرمود که بدات و جوهریش دوال باشند بذات و صفات او سبحانه پس عالم را باصانع خویش هیچ نسبتی
نیست الا آنکه مخلوقات وی اند و او اللهٔ بر اسماء و شیونات او تعالی حکم باتحاد و غیبت و نسبت
احاطه و سریان و معیت ذاتیه انجا از غلبه حال و سکر وقت است اکابر مستقیم الاحوال که از قدح
صحو نشان نمی دانسته اند عالم را باصانع هیچ نسبتی اثبات نمی کنند الا المخلوقیة و المظهریة
و احاطه و سریان و معیت علی سبیل اند مطابق علماء اهل حق اند شکر الله تعالی سعیهم عجب است که عجم صوفیه
که اثبات بعضی نسبت ذاتیه مینمایند کالاحاطه و المعیت مثلاً مقرر فرمایند با آنکه از ذات جمع نسبت مسلوب است
حتی که صفات ذاتیه را نیز سلب می نمایند فهل هذا الا تناقض در ذات مرتب اثبات نمودن برای
دفع این تناقض تکلف است در رنگ تدقیقات فلسفیه بهت ارباب کشف صحیح ذات را تعالی حب بسیط
حقیقی نمیداند و ماورای او هر چه باشد داخل اسما شمرند فرق فراق دوست اگر اندک است اندک نیست
درون دیده اگر نیم موی بسیار است + مثالی از برای تحقیق این مبحث بیان کنیم مثلاً عالمی تحریری
ذو فنونی خواهد که کمالات مکنونه خود را در عرصهٔ ظهور آرد ایجاد حروف و اصوات نماید تا در پرده
آن آن کمالات را جلوه دهد پس در تصویر این حروف و اصوات دوال را با معانی مخزونه هیچ نسبتی
نیست الا آنکه این حروف و اصوات مظاهر آن معانی مخفیه بهت مرایای آن کمالات مخزونه حروف
و اصوات را عین آن معانی مخفیه گفتن معنی ندارد و همچنین حکم باحاطه و معیت در تصویر غیر واقع
بهت معانی بهمان صرف مخزونه اند هیچ تغیری در ذات و صفات آن معانی راه نیافته بهت
لیکن چون در میان معانی و این حروف و اصوات دوال نحوی از مناسبت دالیه مدلولیه هیچفرق
بهت بعضی معنی زائده از آن و تخیل می آید فی الحقیقت آن معانی مخزونه از آن معانی زائده
منزه و مبرا است آنچه معتقد ما است درین مسئله نیست اثبات امر زائده ورای مظهریه و مرآتیه

نمودن از اتحاد و عینیت و احاطه و معیت از سکرست ذات او تعالی فی الحقیقت از نسبت عرایست و از
مناسبت مبرا مالتراب و رب الارباب با یقدر مناسبت ظاهریته و مظهریته وحدة وجود گویند یا نگویند
فی الواقع وجودات متعدده هست لیکن بطریق اصالت و ظلیته و ظاهریته و مظهریته نه آنکه یک موجود است
ماسوای او اوهام و خیالات است این مذهب بعینه مذهب سوفسطای است اثبات حقیقت دروی نمودن
از اوهام و خیالات و پرانی برآرد که مقصود سوفسطای است **مثنوی** چون بدانستی تو او را نیک تخت
سوی آنحضرت نگردی درست ۔ و انکه دانستی که ظل کیستی ۔ فارغی گر مردی و گر زیستی **مکتوب صد و**
بست و ششم در بیان صلاح نیشاپوری صدر یافته در بیان آنکه طالب باید که اهتمام در نفی الهیه باطله نماید
چه آفاقی و انفسی و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطانه هرچه در حوصله فهم و در حیطه ادراک آید آنرا نیز در
تحت منفی داخل ساخته اکتفا بموجودیته نماید اگر وجود را نیز در آن موطن گنجایش نیست ما بنیاست دلک
سیادت و نقابت پناها طالب را باید که اهتمام در نفی الهیه باطله آفاقی و انفسی نماید و در جانب اثبات
معبود بحق جل سلطانه هرچه در حوصله فهم و در حیطه وهم در آید آنرا نیز تحت نفی داخل سازد و اکتفا به
موجودیته مطلوب نماید **مصرع** پیش ازین بیخبر نه برده اند که هست ۔ اگرچه وجود را نیز در آن موطن
گنجایش نیست ماورای وجود باید طلبید علماء اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم زیبا گفته اند که وجود
واجب تعالی زاید هست بر ذات او سبحانه وجود را عین ذات گفتن و ماورای وجود امر دیگر اثبات نا
کردن از قصور نظر هست قال الشیخ علاء الدولة فوق عالم الوجود عالم الملک الودود این درویش را چون از
مرتبه وجود بالا گزارانید تا چندگاه که مغلوب آنحال بود خود را از روای ذوق و وجدان از ارباب تعطیل
می یافت و حکم موجود واجب جل شانه نمی کرد چه وجود را در راه گذاشته بود در مرتبه ذات وجود را
گنجایش نمی یافت اسلام او در آنوقت اسلام تقلیدی بود نه تحقیقی بالجمله هرچه در حوصله ممکن
در آید بطریق اولی ممکن شناسد سبحان من لم یجعل للخلق الی ادراکه سبیلا الا بالعجز عن معرفته از خصوص فانی
الله و البقاء بالله گنگی آن نکند که ممکن واجب گردد که آن محال است و تلازم فی الحقایق پس چون
ممکن واجب نگردد نصیب ممکن غیر از عجز نباشد **فرد** عنقا شکار کس نشود دام باز چین ۔ کانجا همیشه
باد بدست است دام را ۔ بلند همتی همین طور مطلب خواهد که هیچ از دست نیاید و هیچ نامد و نتوان از دو

پیدا نشود جمعی هستند که مطلبی می خواهند که از اعین خود دریابند و قرب بمعیت با وی پیدا سازند مصرعه آن باشد
من چنینم یار را السلام اولاً و آخراً **مکتوب صد و بست و هفتم** بملا صفر احمد رومی صدور یافت
در بیان آنکه خدمت والدین هرچند از حسنات است اما در جنب وصول بمطلب حقیقی بیکاری محض است
و تعطیل صرف بلکه داخل سیئات الابرار سیئات المقربین و مانند ذلک ۔ مکتوب مرغوب رسید
عذر یکه در باب توقف نموده بودند صحیح است زیاده از انچه بوقوع می آید باید کرد و خود را مقصر دانست قال
الله سبحانه تعالی و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها و قال الله سبحانه ایضاً
ان اشکر لی و لوالدیک معتقد آن باید بود که اینهمه در جنب وصول بمطلب حقیقی بیکاری محض است
بلکه در خور طی منازل سلوک نیز تعطیل فی حسنات الابرار سیئات المقربین نشنیده باشند **بیت** هر چه
جز عشق خدای احمق است ۔ گر شکر خوردن بود جان کندنست ۔ حق الله سبحانه بر حقوق جمیع خلایق
مقدم است ادای حقوق انها امتثالا لامره سبحانه والا اگر امکان آن بود که خدمت او را گذاشته
بخدمت دیگری اشتغال نماید پس خدمات انها باین تقریب از جمله خدمات حق است سبحانه ما را از خدمت
تا خدمت فرق بسیار است مزارعان و قلبه رانان نیز خدمت پادشاهان میکنند اما خدمت مقربان
دیگر است انجا نام زراعت و قلبه رانی بردن عین معصیت است و مزدور کار باندازه آن کار است قلبه رانان
با محنت تمام در روزی یک تنکه اجرت میگیرند و مقرب در ساعت بخدمت حضور مستحق لکها میگردد
مع ذلک او را باین لکها هیچ تعلقی نیست گرفتار قرب شاه است و بس شتران ما بنها فرخ حسین خیلے موفق
است خاطر از جانب او جمع دارند زیاده چه نویسیم والسلام **مکتوب صد و بست و هشتم**
بخواجه مقیم صدور یافته در ترغیب بلند همتی و عدم اکتفا بغیر مطلب حقیقی ۔ خدمت خواجه مقیم دولتپناه گاه
او مونس نسازند بلکه دوزمانند الامر مع من احب المقصود منسلک بغایت طویل است و مطلب
غایتیکه کمال رفعت و مهم در نهایت منقصت منازل وسطی همچو سراب مطلب نما است عیاذا بالله
سبحانه وسط را نهایت انگاشته بیکبار غیر مقصد را مقصد داند و چون را بچون تصور نماید و از
وصول بمطلب حقیقی باز ماند همت را بلند میباید ساخت و بهیچ حاصل سرفرو نمی باید کرد و در راه
الوارمی باید جست حصول انچنین همت وابسته بتوجه شیخ مقتدا ست و توجه او بقدر اخلاص

وجهت مرید مقتدی است فذالک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم **مکتوب صد و بست و نهم** بسید نظام صدور یافته در بیان آنکه جامعیت انسان باعث تفرقه اوست و همین جامعیت است که سبب جمعیت اوست کما قیل ما للمحبوبین و بلا للمحجوبین مکتوب شریف وصول یافت آدمی چونکه جامع ترین موجودات است بواسطه هر جزوی از اجزای وتعلقی و گرفتاری در وی بموجودات منکره پیدا است پس فی الحقیقت جامعیت او باعث دوری او از جناب قدس خداوندی جل سلطانه از همه بیش گشت و تعلقات متعدده سبب محجوبی او از همه زیاده آمد و اگر توفیق ایزدی غمخوارانه خود را ازین تعلقات برآگنده جمع سازد و رجوع قهقری نماید فقد فاز فوزا عظیما و لا تفاضل ضلالا بعیدا بهترین موجودات بواسطه جامعیت چونکه انسان است بدترین مخلوقات بواسطه جامعیت هم اوست آئینه او بواسطه جامعیت تمام است اگر رو بعالم دارد از همه چه گویند بدتر است و اگر رو بحق سبحانه و تعالی دارد مصفا است و از همه بیش نما است کمال آزادی از دلش این تعلقات خاصه محمد رسول اللہ است صلی اللہ علیه و آله وسلم و بعد از وی انبیا و اولیا و دیگر علی تفاوت درجاتهم صلوات اللہ و تسلیماته علی نبینا و علیهم و علی آله و اصحابهم جمیعین الی یوم الدین رزقنا اللہ سبحانه و ایاکم نجات عن هذه التعلقات بحرمت النبی المصطفی المدثر بقوله سبحانه و تعالی مانزع البصر و ما طغی تحلیه و علی آله من الصلوات انمها و من التسلیمات اکملها زاده برین موجب اجلال ست والسلام والاکرام **مکتوب صد و سیم** بجمال الدین صدور یافته در بیان آنکه تلوینات احوال را چندان اعتباری نیست حصول مقصد بیچونی و بیچگونی باید کرد تلوینات احوال را چندان اعتبار نیست آن مقید نباشد که چرا آمد و چه رفت و چه گفت و چه شنود مقصود دیگر است که از گفت و شنود و دید و شنود منزه و مبرا است طفلان سلوک را بخور و موز تسلی میدهند همت بلند باید داشت کار دیگر است اینها همه خواب و خیال است در خواب اگر کسی خود را پادشاه دید نفس الامر پادشاه نیست اما از خواب امیدواری می بخشد در طریق نقشبندیه قدس اللہ تعالی اسرارهم وقایع را اعتبار نمی نهند این بیت در کتب ایشان نوشته **بیت** چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم + اگر حالی از احوال بیابد و بر رود جای شادی و غم نیست منتظر حصول مقصود بیچونی و بیچگونی باید بود والسلام **مکتوب صد و سی و یکم** بخواجه

کابلی صدور یافته دربیان علو شان طریقه حضرات خواجهگان قدس الله تعالی اسرارهم وشکایت از
حال جماعه که در نیطریقه علیه احداثات نموده اند واز اتمیل انیطریقه دانسته ، الحمد لله رب العالمین والصلوة
والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین اخوی ارشدی خواجه محمد اشرف شرف الله سبحانه بتشریفات
اولیائه الکرام بدانند که طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم اقرب طرق موصله است و
نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران سنه رابع و نسبت ایشان فوق همه نسبتها است این همه
بواسطه انست که در نیطریق التزام سنته است و اجتناب از بدعت ها اگرچه عمل بر خصوصت تجویز نمینمایند
اگرچه بظاهر در باطن نافع یابند و عمل بغریبت از دست ندهند اگرچه بصورت در سیرت متضرر دانند
احوال سوانحیه را تابع احکام شرعیه ساخته اند ذواق و معارف را خادم علوم شرعیه دانسته اند جواهر
نفیسه شرعیه در رنگ لطفلان بجوز و مویز وجد و حال عوض نمیکنند و بترهات صوفیه مغرور و
مفتون نمیگردند از نص نقص نمیگویند و از فتوحات مدنیه بفتوحات مکیه التفات نمی کنند حال ایشان
بر دوام است و وقت ایشان بر استمر تجلی ذاتی که دیگران را کالبرق است این بزرگواران را دائمی است
حضور یکه غیبت در قفای آن باشد نزد این عزیزان از حیز اعتبار ساقط است رجال لا تلهیهم تجارة
ولا بیع عن ذکر الله ما فهم هر کس بمذاق این اکابر نرسد نزد یک است که قاصران انیطریقه علیه نیز از بعضی
کمالات ایشان انکار نمایند بیت قاصری گر گند انیطایفه را طعن قصور ، حاشی لله که بر ارم
بزبان این گاه را ، آری بعضی از خلفای متاخرین انیطریقه علیه در نیطریق نیز احداث نموده اند
و روش اصل کار بزد ست داده جمعی از مریدان ایشان اعتقاد آن دارند که با نجه احداث تکمیل انیطریقه
نموده اند حاشا و کلا کلمه تخرج من افواههم بلکه در تخریب و تضییع آن کوشیده اند افسوس از افسوس
بعضی از بدعتها که در سلاسل دیگر اصلا موجود نیست در نیطریقه علیه احداث نموده اند و نماز تهجد را بجماعت
میگزارند از اطراف و جوانب در آنوقت مردم را برای نماز تهجد جمع میگردند و بجمعیت تمام ادا مینمایند و این
عمل مکروه است بکراهة تحریمیه جمعی از فقها که تداعی شرط کراهت دانسته اند جواز جماعة نفل استقید بناحیه مسجد
ساخته زیاده از سه کس را باتفاق مکروه گفته اند و ایضا نماز تهجد را بانیوضع سیزده رکعت میدانند
که دوازده رکعت را ایستاده میگزارند و دو رکعت را نشسته تا حکم یک رکعت پیدا کنند و بآن سیزده

گردد نه چنین است حضرت پیغمبر ما علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات که گاهی سیزده رکعت ادا فرموده اند
وگاهی یازده وگاهی نه وگاهی هفت بنماز تهجد همراه وتر حکم فرویت پیدا کرده است تا آنکه دو رکعت تعود را
حکم یک رکعت قیام داده اند تشار امتثال انعلم وعمل عدم تتبع سنت سنیه مصطفویه است علیه صاحبها الصلوة و
والتحیه عجب است در بلاد علما که ماوای این مجتهدین است علیهم الرضوان این قسم محدثات رواج یافته با آنکه افقیر ان
علوم اسلامیه را از برکات ایشان استفاضه مینمایم والله سبحانه اللهم للصواب فرداند کی پیش تو گفتم
غم دل ترسیدم وگر دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است + والسلام **مکتوب صد و سی و دوم**
بملا محمد صدیق بدخشی صدور یافته در اجتناب از صحبت ارباب غنا وترغیب بر صحبت فقرا که کناسی
فقر به از صدر نشینی غنیا است ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة
ای برادر ظاهر از صحبت فقر اول تنگ گشته مجلس اغنیا اختیار کرده اید بسیار بد کرده اید امروز اگر چشم شما
بپوشید است فردا خواهند کشاد وغیر از ندامت فایده نخواهد کرد خیر شر است ای بوالهوس امر تو از دو حال
خالی نیست در مجلس اغنیا جمعیت خواهند داد یا نه اگر مدهند بد واگر ندهند بدتر اگر بدهند مستدرج است عیاذا
بالله سبحانه من ذلک واگر ندهند خسر الدنیا والآخرة نشان حال است کناسی فقر به از صدر نشینی اغنیا است
امروز این سخن معقول شما نشود یا نشود آخر معقول خواهد شد وفائده نخواهد داشت آرزوی طعام حرب
وتمنای لباس فاخره شما را درین بلا انداخت هنوز هم هیچ نرفته است فکر را بکنید وهر چه از حق سبحانه
تعالی مانع آید آزاد شمن دانسته از و فرار نمایید وحذر کنید ان من ازواجکم واولادکم عدوا لکم واحذروهم
نص قاطع است حقوق صحبت بر آن داشت که یک مرتبه بشما نصیحتی کرده شود بعمل در آرند یا نه من
از اول سید الستم از فضولیهای شما که استقامت بر فقر باین وضع دشوار است شعر وقد کان ما خفت
ان یکونا + انا الی الله راجعونا + والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله
الصلوة والتسلیمات والتحیات اتمها واکملها من از فطرت وستعداد شما توقع دیگر داشتم جوهر نفیس را
شما در سرگین انداختید انا لله وانا الیه راجعون **مکتوب صد و سی و سوم** نیز بملا صدیق
صدور یافته در بیان آنکه فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت + مکتوبیکه بدست
قاصد ارسال داشته بودند رسید فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت

از رسوم وعادات کاری نمی گشاید وازتحمل وتعقل خجسارت وحرمان نمی فزاید مخبر صادق علیه الصلوات
انتهاء من التسلیمات اکملها انهلک المسوفون سوف افعل گویندگان هلاک شدند عمر موجود را صرف امر
موهوم نمودن وموهوم را ازبرای موجود نگاه داشتن بسی مستکره است باید که فقد وقت مصروف
امر اهم گردد ونعمیه ازبرای مذخرفات لایعنی مذخر باشد حق سبحانه تعالی ذره بی آرامی بدهد که ازآرام لایسوی
او تعالی نجاتی میسر گردد گفت وگو حاصل ندارد سلامتی قلب بی طلبند فکر باصل باید کرد واز ما لایعنی احتراز
تام باید نمود بیت هرچه جز عشق خدائی احمق است ۔ گر شکر خوردن بود جان کندن است ، ماعلی الرسول
الا البلاغ مکتوب صدوسی وچهارم نیز بملا محمد صدیق صدور یافته در منع از تسویف حضرت
حق سبحانه وتعالی در مدارج قرب عروجات بی اندازه کرامیت فرماید بحرمت سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات انتهاء محبت آثار الوقت سیف قاطع معدوم نیست تا فردا فرصت دهند یا نه امروز را امروز
باید کرد وغیر اهم را فردا باید انداخت حکم عقل نیست نه عقل معاش بلکه عقل معاد زیاده برین چه نویسد
والسلام مکتوب صدوسی وپنجم هذا المکتوب ارسل الی المخلص الصدیق محمد الصدیق فی بیان
مراتب الولایته عامته کانت او خاصته مع بعض خواص الخاصه اعلم ان الولایته عباره عن الفناء والبقاء
وهی اما عامته او خاصته ونعنی بالعامته مطلق الولایته وبالخاصته الولایته المحمدیته علی صاحبها الصلوٰة
والسلام والتحیته الفناء فیها اتم والبقاء اکمل وسن شرف بهذه النعمته العظمی فقد لان جلده للطاعته
والشرح صدره للاسلام واطمانت نفسه وقضیت عن مولاها ورضی مولاها عنها وسلم قلبه المقلبه وتخلص
کلیته الی مکاشفته حضرت صفات الاهیوت ومشاهدته مع ملاحظته الشیون والاعتبار وفی هذا المقام
شرف بالتجلیات الذاتیه البرقیه وتحیر خفیته لکمال التنزه والتقدس والکبریاء وانفصل اخفاه اتصالا بلا کیف
وضرب من المثال هذا مصرحه هنیئا لارباب النعیم نعیمها ، ومما ینبغی ان یعلم ان الولایته الخاصته
المحمدیته علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیته متمیزه عن سایر مراتب الولایته فی طرفی العروج
والنزول اما فی طرف العروج فلان فناءه الاخفی وبقاءه مختصان بتلک الولایته الخاصته وعروج
سایر الولایات الی الخفی فقط مع تفاوت درجاتها یعنی ان عروج بعض ارباب الولایات الی مقام
الروح وعروج البعض الی السر وعروج البعض الآخر الی الخفی وهو اقصی درجات الولایته العامته

اما فی طرف النزول فلان الاجساد الاولیاء المحمدیة علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة نصیبا من کمالات تلک الولایة لما انه صلی الله تعالی علیه وآله وسلم اسری لیلة المعراج بالجسد کما شاء الله تعالی وعرض علیه الجنة والنار واوحی الیه ما اوحی وشرف بمثه بالرویة البصریة وهذا القسم من المعراج مخصوص به علیه الصلوة والسلام والاولیاء المتابعون له بکمال المتابعة السالکون تحت قدمه لهم ایضا نصیب من هذه المرتبة المخصوصة ع وللارض من کاس الکرام نصیب + غایة ما فی الباب ان وقوع الرویة فی الدنیا مخصوص به علیه الصلوة والسلام والحالة التی حصلت للاولیاء الذین تحت قدمه لیست برویة والفرق بین الرویة وتلک الحالة کالفرق بین الاصل والفرع والشخص والظل والمیر احدهما عین الآخر **مکتوب صدوسی وششم** نیز بملا محمد صدیق صدور یافته در منع از تسویف وتاخیر در تحصیل مطلوب حقیقی مکتوب مرغوب وصول یافت چون قاصد اواخر عشره متاخره رسید بعد از مضی آن بجواب کتابها پرداخت جواب کتابت خانخانان وجواب کتابت خواجه عبد الله را نیز نوشته فرستاده است ملاحظه خواهند نمود در فتن شما درین دفعه بانکار معقول تغیر نمی شود تا حکمت چه باشد والامر عند الله سبحانه ملاحظه فرمایند که حضرت حق سبحانه وتعالی از کمال کرم قوت یومیه عطا فرموده است این را غنیمت شمرده فکر کار خود باید کرد نه از آن وسیله قوت دیگر باید ساخت که کار تسلسل میکند در درویشی طول امل کفر است ومعامله تخلیص از قرض معلوم نیست که از خواجگی صورتی پیدا کند واگر اشتباهی دارند باید بخواجگی چیزی نوشت منقح وصریح اگر او در جواب هم منقح بنویسد وعده مؤکد مفهوم شود باین نیت برو ندا علاج تسویف وتاخیر چه باشد هر چه بکنند زود تر بکنند که فرصت بسیار غنیمت است **مکتوب صدوسی وهفتم** بحاجی خضر افغان صدور یافته در علو شان نماز که منوط است کمال آن بنهایت النهایت ومانیل ذلک + مکتوب مرغوب رسید مضمون بوضوح پیوست التزاد در عبادات ورفع کلفت ورادای آنها از اجل نعم حق سبحانه خصوصا ورادای صلوة که غیر منتهی را میسر میشود علی الخصوص ورادای فرایض صلوة زیرا که در ابتدا نهایت باداء صلوة نافله ملتزمی سازند ودر نهایت النهایت این نسبت بفرایض منوط میگردد ورادار نوافل خود را بکار رسیدند کار عظیم نمودند واداء فرایض است وبس ع این کار دولت است کنون تا چه رسد

باید دانست التذاذی که در عین ادار صلوات دست دهد نفس را اصلا در آن حظی نیست در عین این التذاذ او در ناله و فغان است سبحان الله چه رتبه است مصرع منیا لارباب النعیم نعیمها ۵ امثال مردم بوالهوس را گفته و شنود این سخنان هم متنعم است مصرع باری بهیچ خاطر خود شاد میکنم ۵ و نیز بداند که رتبه نماز در رنگ رتبه روزه است در آخرت نهایت قرب دنیا در نماز است و نهایت قرب آخرت در حین روزه است و بداند که سائر عبادات و سائلند از برای نماز و نماز از مقاصد است در اسلام والاکرام مکتوب صد و سی و هشتم بشیخ بهاء الدین سرمست صدور یافت در مذمت دنیای دنیه و اجتناب از صحبت ارباب دنیا ۵ فرزندی ارشدی باین دنیه مبغوضه خرسند نباشند و سرمایه دوام اقبال را بجناب قدس خلد اوندی جل سلطانه از دست ندهند فکر باید نمود که چه چیز میفرستند و چه چیز میخرند آخرت بدنیا عوض نمودن از حق سبحانه بخلق باز ماندن سفاهت و بخردی است جمعه دنیا و آخرت از قبیل جمعه ضدادست ما احسن الدین و الدنیا لو جمعان این دو ضد هر کدام را اختیار کند و بهر که خواهد خود را انفراد شد عذاب آخرت ابدیست و متاع دنیا قلیل است دنیا سبعون حق است سبحانه و آخرت مرضیه و تعالی و تقدس عرض ناشدنیست فانی ۵ والزم ما شئت فانک ملاقیه و آخر زمان دو فرزند را باید گذاشت و تدبیر ایشان را بحق سبحانه باید سپرد امر و خود را مرده باید انگاشت و مهمات ایشان را با و تعالی باید تفویض نمود و اَمَّا اَوْلَادُکُمْ عَدُوٌّ لَّکُمْ فَاحْذَرُوْهُمْ نص قاطع است مکرر شنیده باشند که خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر چشم باید کشود صحبت اهل دنیا و اختلاط با ایشان سم قاتل است کشته این سم بموت ابدی گرفتار است العاقل یکفیه الاشارة فکیف التصریح مع المبالغة و التاکید ۵ لقمه چرب ملوک دراز دام مرض قابی میکوشند فکیف افلاح و النجات بالحذر الحذر الحذر سه ۵ اگرچه شرط بلاغست بتو میگویم ۵ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال فرمن صحبتم اکثر ما تفرمن الاسد فانه یوجب الموت الذریع و هو قد یفید فی الآخرة و اختلاط الملوک یوجب الهلاک الابدی و الخسارة السرمدی فایاک و صحبتهم و ایاک و صحبتهم و ایاک و رویتهم و قد ورد فی الخبر الصحیح من تواضع غنیا لغناه ذهب ثلثا دینه باید دانست که تواضع و چاپلوسی از جهت غنا و ایشان است با چیز دیگر شرکت نیست کما از جهت غنا ایشان است و متکبران و ما دون ثلث دین است فان انت من الاسلام و این انت من النجات این همه مبالغه و الزام بوسیله آنست که میداند که لقمه چرب و صحبت اهل دل انفرزند را از مذکر مواعظ و منقل نصایح در پرده انداخته بکلمه و کلام متاثر

سه ان من الشعر لحکمة

نخواهد شد فالحذر فالحذر من صحبتهم و بحذر الحذر من کیدهم والله سبحانه الموفق نجانا الله سبحانه و یارکم عما
یرضی عنه ربنا المتعال بحرمت سید البشر احمد و حبیبه الاغر البصر علیه و علی اله من الصلوات افضلها و من التسلیمات
اکملها و السلام مکتوب صد و سی و نهم بجعفر بیگ تهانی صدور یافته در بیان آنکه جماعتی دولتیان
که طعن در اهل الله نمایند خود بکوهش ایشان جماعه مجوز نیست بلکه مستحسن و التفات نامه گرامی مشرف ساخت خوشحال
و تسلی انشاء از اسلامت دارد که فقد حال فقرا سفیر نمایند و حضور و غیبت را یکسان میدانند و با کفار قریش
چون از کمال بی سعادتی در هجو و نکوهش اهل اسلام مبالغه مینمودند حضرت پیغامبر علیه و علی اله الصلوة و السلام
بعضی از شعراء اسلامیه مامور میفرمودند که هجو کفار بگویند و انشاء نمایند آن شاعر در حضور آن سرور علیه و علی اله من الصلوات
افضلها و من التسلیمات اکملها بر بالای منبری برآمد و شعر هجویه کفار برما میخواند آنحضرت در سفیر میفرمودند که روح
القدس مؤید است مادامیکه هجو کفار میکنند ملایست و ایذا و خلق از مقتضیات عشق است اللهم اجعلنا منهم بحرمت
سید المرسلین علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات مکتوب صد و چهلم بملا محمد معصوم کابلی صدور یافته در
بیان آنکه رنج و محنت از لوازم محبت است و محبت آثار رنج و محنت از لوازم محبت است اضطراب فقرا
در درد و غم لابد است بیت غرض از عشق توام جانستی درد و غم است و ورنه زیر فلک اسباب تنعم چیست
دوست او را بگیرد همیخواهد تا از غیر او بکلیه انقطاع حاصل گردد اینجا آرام در بی آرامی است و ساز در سوز است
و قرار در بیقراری و راحت در جراحت و نیقام در غربت طلبیدن غیر را در محنت انداختن است تمام خود را
بمحبوب باید سپرد هر چه از و میاید باید بشکر و رضا باید قبول کرد و ابرو نباید پیچید طریق زندگانی در بین موضعهاست
تا تواند ساکت باشد و در زید و ملا فتور و قضاست مشغولی شما غروب شده بود اما پیش از فوت بضعیفی
غم نیست اگر اندکی خود را ازین تردودات جمع سازند بهتر از پیشتر خواهد شد باید که این اسباب تفرقه را علیحده
اسباب جمعیت دانند تا توانند کاری کرد و السلام مکتوب صد و چهل و یکم بملا محمد قلیچ صدور یافته در بیان
آنکه عمده این کار محبت و اخلاص است و حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات کرامت فرماید بحرمت سید المرسلین
علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات از احوال قلبی گاهی نمینویسند که چه صورت دارد و البته ازان باب نمینوشته باشند که موجب تبرعیا نه نیست عمده این کار محبت و اخلاص است اگر الحال ترقی مفهوم
نشود غم نیست چون استقامت بر اخلاص است امید است که کار سنین باساعات مسیر گردد و السلام

مکتوب صد و چهل و دویم بنام عبد النصور سمرقندی صدور یافت در بیان آنکه از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست ۔ مکتوب شریف که از روی التفات ارسال داشته بودند رسید محبت فقرا و توجه باین طائفه از جمله انعم خداوندی است جل سلطانه از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت بر این سؤال مرجو است نیاز یکه بدرویشان فرستاده بودند نیز وصول یافت فاتحه سلامت خواند شد طریقه که اخذ کرده بودند و نسبتی که از انجا فراز رسیده بود از ان مقوله هیچ ذکر نیافته معاذ الله دولت فتوری رفته باشد بیت بکچشم زدن خیال او پیش نظر ۔ بهتر ز وصال غیر و یاران همه عمر ۔ از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست زیرا که نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج مصرع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا ۔ اما ازین فتور غم نیست چون رشته محبت بجمله این نسبت قوی است فرمی که مکرر پوشیده شده است ارسال داشته شد گاه گاه آنرا بپوشند و باز بگشایند و باز ذکر نمایند بسیاری ازان متوقع است هر گاه آن جامه را بپوشند باوضو بپوشند و تکرار سبق نمایند امید است که جمعیت تمام رو دهد و هر گاه چیزی نویسند باید که اقوال را حوالهٔ ظاهر خود نویسند که احوال ظاهر بی احوال باطن از خیر اعتبار ساقط است مصرع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است ۔ ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعت سید البشر افضل صلوات عن ذی الجلال علیه و علی آله الصلوة و السلام ظاهرا و باطنا مصرع کار نیست غیر این همه هیچ مکتوب صد و چهل و سیوم بملا شمس الدین صدور یافت در بیان آنکه موسم جوانی را غنیمت شمرده بلهو و لعب صرف نکنند و صحبت فقرا را با شمس فرق باشد که موسم جوانی را غنیمت شمرده بلهو و لعب صرف کنند و بخود و موعود نمانند که آخر خیر از زیارت و پشیمانی امری دیگر نخواهد بود و سود نخواهد داشت خیر شرط است پنجوقت نماز بجماعت ادا نماید و حلال را از حرام امتیاز کند طریق نجات اخروی متابعت صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات تلذذات فانیه و تنعمات هالکه منظور نظر نباشد و الله سبحانه الموفق للخیرات ۔ مکتوب صد و چهل و چهارم بحافظ محمود لاهوری صدور یافت در بیان معنی سیر و سلوک و بیان آنکه الی الله و سیر فی الله دو سیر دیگر که بعد ازین دو سیر است ۔ حضرت حق سبحانه و تعالی در مدارج کمالات قدسیه بی اندازه کرامت فرماید بحرمت سید البشر المطهر عن رذایل البصر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مصرع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است ۔ سیر و سلوک عبارت از حرکت و علم است که از مقوله کیف است حرکات تا تمین نیابد

گنجایش ندارد و پس سیر الی اللہ عبارت از حرکت علمیہ است کہ از علم اسفل بعلم اعلا سیر و صعود از علمی بعلمی دیگر ان منتہی الی علم الوجب تعالی بجمیع علوم الممکنات کلہا و ذوالہا باسرہا و ہذہ ہی الحالۃ ہو المعبر بالفنا و سیر فی اللہ عبارت از حرکت علمیہ است در مراتب وجوب از سہا و صفات و شیون و اعتبارات و تقدیسات و تنزیہات الی ان تنتہی الی المرتبۃ التی لا یمکن التعبیر عنہا بالعبارت و لا الاشارۃ الیہا بالاشارۃ و لا اسمی لہم و لا تکنی بکنایۃ و لا یعلمہا عالم و لا یدرکہا مدرک و ہذا الیہ یسمی بالبقا و سیر الی اللہ باللہ کہ سیوم است از سیر عبارت از حرکت علمیہ است کہ از علم علمی بعلم اسفل فرود می آید و از ان بعلم اسفل دیگر الی ان یرجع الی الممکنات جمیعا القہقری و ینزل عن علوم مراتب الوجوب کلہا و ہو العارف الذی یسمی الامر باللہ و رجع عن اللہ مع اللہ و ہو الواجد الفاقد و ہو الواصل الہجور و ہو القریب البعید و سیر رابعہ کہ سیر سوم است عبارت از حصول علوم انبیاست شیئا فشیئا بعد زوال علوم الاشیاء کلہا فی السیر الاول فالسیر الرابع بمقابل السیر الاول و السیر الثالث للسیر الثانی کما ترسی و سیر الی اللہ و فی اللہ و باللہ برای تحصیل نفس ولایت است کہ عبارت از فنا و بقا است و سیر ثالث و رابعہ از برای حصول مقام دعوت است کہ مخصوص بانبیا مرسل است صلوات اللہ تعالی و تسلیماتہ علی جمیعہم عموما و علی افضلہم خصوصا و متابعان کمل از مقام این بزرگواران علیہم الصلوات و التسلیمات نصیب دارند

قُلْ هٰذِهٖ سَبِيْلِيْ اَدْعُوْا اِلَى اللّٰهِ عَلٰى بَصِيْرَةٍ اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِيْ اَيْ

حدیث بدایت و نہایت کہ مقصود از ذکر ان تنویہ و تشویق طلاب است ۵ برشکر خطیہ ای صفر ایشان و از کوری سود و ایشان و السلام علی من اتبع الہدی و التزم متابعت المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوات و التسلیمات

مکتوب صد و چہل و پنجم بملا عبد الرحمن مفتی صدور ولایت در بیان آنکہ مشائخ طریقت نقشبندیہ قدس اللہ تعالی اسرارہم ابتدا سیر از عالم امر اختیار کردہ اند و در بیان سر عدم تابع بعضی از متبدیان این طریقت بسرعت و تثبتنا اللہ سبحانہ و ایاکم علی جادۃ الشریعۃ المصطفویۃ علی صاحبہا الصلوۃ و السلام و التحیۃ و یرحم اللہ عبدا قال آمینا مشائخ طریقت نقشبندیہ قدس اللہ تعالی اسرارہم ابتدا سیر از عالم امر اختیار کردہ اند و عالم خلق را ضمن ان سیر قطع مینمایند بخلاف مشائخ سائر طرق کہ ابتدا سیر ایشان از عالم خلق است بعد از طی عالم خلق قدم در عالم امر می نہند و بمقام جذبہ میرسند لہذا طریق نقشبندیہ اقرب طرق و اسلم و اعلم نہایت میگردان در بدایت ایشان مندرج گشت عرقیاس کن زگلستان من بہار مرا چہ

از طلاب این طریقه علیه که بآنکه ابتدا سیر ایشان از عالم امر است بسرعت متاثر نشوند و التذاذ و حلاوت
که مقدمه جذبه است بزودی پیدا نکنند و حبس آنست که عالم امر در ایشان نسبت بعالم خلق ضعیف افتاده است
و همین ضعف سد راه سرعت تاثیر و تاثر شده و این بطور تاثر تازمانی متحقق است که عالم امر در ایشان بر عالم
خلق قوت پیدا کند و انفکس گردد و علاج این ضعف مناسب با این طریقه علیه تصرف تمام است مرصاحب
تصرف تمام را و علاجیکه مناسب طرق دیگران است تقدیم تزکیه نفس است و ریاضات و مجاهدات شاقه
که موافق شریعت واقع شوند علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة باید دانست که بطور تاثر علامت نقصان
استعداد نیست گروهی باشند تمام الاستعداد که باین بلا مبتلا کردند والسلام **مکتوب صد و چهل و ششم**
باشرف الدین حسین صدور یافت در نصیحت بترک ارسبق ؛ مکتوب شما رسید زندگی شرف الدین حسین و صول یافت
لله سبحانه الحمد ملهمت کار سعادت یاد فقرا مستعد اند سبقی که گرفته بودند بتکرار ان وقت را معمور دارند
و فرصت از دست ندهند و باد از ذکر و فراغت از جا نبرد و بطریق زاید بی حلاوت سازد بیت
همه اندر زمن جوانیست ؛ که تو طفلی و خانه رنگین است ؛ چه معنی است که حضرت حق سبحانه و تعالی بندگان
و عنفوان شباب تو فیق توبه کرمت فرماید و بران استقامت بخشد تو ان گفت که تنعمات تمام دنیا در جنب
ان نعمت حکم شبنمی دارد در جنب دریای عمیق چه آن نعمت موجب رضای مولی است سبحانه که فوق
جمیع نعم است چه دنیوی و چه اخروی و رضوان من الله اکبر والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت
المصطفی علیه و علی آله الصلوٰة والتسلیمات انتهاد اکملها **مکتوب صد و چهل و هفتم** بخواجه اشرف کابلی
صادر و یافته در بیان انکه گسستن بر پیوستن مقدم است یا پیوستن بر گسستن بحق سبحانه و تعالی
در مدارج کمال ترقیات کرمت فرماید بجرمت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوٰة والتسلیمات انتهاجمعی
از مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم گسستن را بر پیوستن مقدم داشته اند و جمعی دیگر ازین بزرگواران
پیوستن را بر گسستن تقدیم داده اند و طائفه ثالث بتوقف رفته اند ابو سعید خراز گوید قدس سره تا بحری
نیابی و تا نیابی نرهی ندانم کدام پیش بود راقم این سطور گوید گسستن و پیوستن در یکزمان متحقق میگردد
جائز نیست که گسستن از پیوستن جدا باشد و پیوستن بی گسستن هویدا گردد و غایت مافی الباب اگر خفائی
هست در تقدم ذاتی است و تعین حالیه یکی مرد یگری را شیخ الاسلام هروی قدس سره باختیار مذهب

بنماید و میفرماید که سبقت ازان طرف نکوست بلی اما جمعے که گسستن را مقدم داشته اند گمان این سبقت نمیتوانند
مراد ایشان از پیوستن ظهور تام است و آن منافی سبقت بر ظهور مطلق نیست ظهور مطلق مقدم باشد بر گسستن
و ظهور تام موخر ازان بین تحقیق نزاع ایشان بلفظ راجع میگردد و دامانظر طائفه اولی بلند است که قلیل را خاطر
اعتبار نمی آرند باید دانست که برین توجیه تقدم زمانی نیز پیدا گشت فافهم و الله سبحانه الملهم للصواب
بهرحال مظهر گسستن و پیوستن باید شد که مرتبه ولایت منوط باین دو مرتبه است و بدونها خرط القتاد و منبع
اولی مربوط بسیر الی الله است و مرتبه ثانی بسیر فی الله و مجموع این دو سیر بر مرتبه ولایت و کمال میرسد علو
تفاوت درجاتها و دو سیر دیگر از برای تحصیل تکمیل است و وصول بدرجه دعوت مصرع بانگ دوکرد
اگر در ده کس است ۞ **مکتوب صد و چهل و هشتم** بملا صادق کابلی صدر یافته در بیان آنچه
صاحب را بیحاصل است و در بیان آنچه زنهار متوسط روحانیات مشائخ و امدادات ایشان مغرور
نشوند که صور مشائخ فی الحقیقت لطائف شیخ مقتدا است ۞ دو مکتوب پی در پی رسیدند مکتوب اول از حصول
و سری نبا نموده و مکتوب ثانی از تشنگی و بیحاصلی بحمد الله سبحانه که عبرة مرغاتم است صاحب را حاصل
است و آنچه خود را بیحاصل دانست و اهل است مکرر بشما گفته شده است که زنهار متوسط روحانیات مشائخ و
امدادات ایشان مغرور نشوند که آن صورت مشائخ فی الحقیقت لطائف شیخ مقتدا است که بآن صور ظهور
نموده است قبله توجه را وحدت شرط است توجه را پراگنده ساختن موجب خسران است عیاذا بالله سبحانه
ثانیا آنچه مکرر و مکرر بشما گفته ایم که سر رشته کار مختصر گیرند تا بسرعت سر انجام یابد امر ضروری را گذاشته
بامر لاطائل پرداختن از عقل و دراندیش بسیار مستبعد است اما شما معتقد رای خود اید سخن کس و شما کم است
که مورث افتد شما دانید ما علی الرسول الا البلاغ **مکتوب صد و چهل و نهم** نیز بملا صادق کابلی صدر
یافته در بیان آنچه هرچند مسبب الاسباب تعالی اشیا را بهر اسباب مترتب ساخته است اما چه در کار که نظر
بر سبب متعین دوخته شود و اخوی مولانا محمد صادق عجب است که این همه خود را بالعالم اسباب و الگذاشته
است هرچند مسبب الاسباب تعالی و تقدس اشیا را بر اسباب مترتب ساخته است اما چه در کار که نظر بر سبب
معین دوخته شود مصرع کردری بسته شد ای دل دگری بگشاید این قسم کوته نظری بسیار بی مناسبت
مطلب دراز امثال شما مردم بسیار متعجب است ساعتی بحال خود فرو باید رفت و این شناعت را نباید نمود

درکسوت فقر این همه تلاش در تحصیل صفوف حق جلشانه چه بلا مستکبرست محبت که این ستکبر را در نظر
شما چطور بیا نموده اند در تحصیل امور ضروریه بقدر ضرورت باید کوشید تمام همت را بان مصروف ساختن
و عمر را در پی آن گذرانیدن سفاهت محض است فرصت بسیار غنیمت است هزار افسوس که از اکسیر
در تحصیل علوم لاطائل صرف کند خبر شرط است ما طلبی ارسول البلاغ از گفت و شنود مردم از نگشت چیز یکه
بشما نسبت میکند هرگاه در شما نباشد هیچ غم نیست چه دولتی است که مردم کسے بدو دانند و فی الحقیقت
نیک باشد اگر عکس این قضیه متحقق شود محل خطرست والسلام **مکتوب صد و پنجاهم** خواجه محمد قاسم صدر
یافت و بیان نمی نحوشتایان مطلوبیت خبر حضرت واجب الوجود تعالی و تقدس نیست ۱۲ الفاظ نامه اخوی
خواجه محمد قاسم وصول یافت موجب مسرت گشت از گشتت اوضاع دنیوی و تفرق احوال بدوری
دلتنگ نشوند که رای آن نمیکند زیرا که این نشاءه دو معرض فنا است هر امضی حق سبحانه و تعالی می یابد بسر برد
درین ضمن عسر باشد یا یسر شایان مطلوبیت را بذات واجب الوجود نیست جلشانه خصوصا امثال شما فرزندان
عزیز را سزاوار است اگر بجدیتی و کاری اشارت نماید بهمت در سعی آن خواهد کوشید والسلام **مکتوب صد و**
پنجاه و یکم میر مومن لبخی صدور یافته در بیان بزرگی طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم
و بیان معنی یاد داشت که مخصوص این اکابرست ۱۲ از هر پیر و سخن دوست خوشتر است نه یاد داشت
از طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم عبارت از حضوری غیبت است یعنی دوام حضور حضرت
ذات است تعالی و تقدس بے تخلل حجب شیونی و اعتباراتی و اگر گاهی حضوریست و گاهی غیبت یعنی فتحی
حجب تمام مرتفع شوند و وقتی دیگر در میان آیند چنانچه در تجلی ذاتی برقی که کالبرق الخاطف تمام از پیش نظر
ذات تعالی و تقدس مرتفع میگردد و بسرعت باز در پرده شیون و اعتبارات می آید پس نزد این اکابر
از خیر اعتبار ساقط است پس حاصل حضوریست غیبت آن گشت که تجلی ذاتی برقیه عبارت از ظهور حضرت
ذات است بی توسط شیون و اعتبارات که در نهایت این راه میگردد و در فنای کمل سالکان مقام اثبات
میکنند و می گردد و حجب هر گز رجوع نکنند اگر رجوع کند حضور بغیبت مبتدل خواهد گشت و یاد داشت
نخواهند گفت پس متحقق گشت که شهود این اکابر بر وجهی تمام و اکمل است و اکملیت فنا و اتمیت بقا
باندازه اتمیت و اکملیت شهود است ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا ۱۲ **مکتوب صد و پنجاه و دوم**

بسیادت ولقابت پناهی شیخ نرید صدور یافته در بیان آنکه اطاعت رسول عین اطاعت حق است سبحانه
وما ینا سب ذلک قال الله سبحانه وتعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله حضرت حق سبحانه وتعالی
اطاعت رسول را عین اطاعت خود فرموده پس اطاعت خدای عزوجل که غیر اطاعت رسول ما شد
اطاعت او نیست سبحانه واز برای تاکید وتحقیق این معنی کلمه قد آورد تا بوالهوسی در میان این دو طاعت
جدای پیدا نکند ویکی را بر دیگری نگزیند ودر جای دیگر حضرت حق سبحانه وتعالی حکایت میکند از حال
جماعتی که در میان این دو اطاعت تفرقه مینمایند کما قال سبحانه یریدون ان یفرقوا بین الله ورسله
ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون
حقا بود آری بعضی از مشایخ کبار قدس الله تعالی اسرارهم در سکر وقت وغلبه حال سخنان گفته اند که موهم
تفرقه اند میان این دو اطاعت ومشعر اند باختیار محبت یکی بر دیگری منقول است که سلطان محمود
غزنوی در ایام بادشاهت خود نزدیک بخرقان فرود آمده بود از بخارا وبکلای خود از انجا دست شیخ
ابوالحسن خرقانی فرستاد والتماس نمود که حضرت شیخ بدیدن ما بیایند وبو کلای خود گفت که اگر از شیخ
توقفی فهم کنید که یمیه اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم برخوانید چون وکلای شیخ توقف
فهمیدند آن کوره را برخواندند شیخ در جواب فرمودند که چندان گرفتار اطیعوا الله ام که شرمنده اطیعوا الرسول
ام واطاعت اولی الامر چه رسد حضرت شیخ اطاعت حق را سبحانه وغیر اطاعت رسول دانست
این سخن از بساطت ودور است مشایخ مستقیم الاحوال ازین قسم سخنان تنزه مینمایند ودر جمیع مراتب
شریعت وطریقت وحقیقت اطاعت حق سبحانه را در اطاعت رسول میدانند واطاعت حق سبحانه
را در غیر اطاعت رسول دست علیه الصلوة والسلام عین ضلالت میدانند وانکار ندورنیز منقول است که شیخ ابو
سعید ابوالخیر مجلسی داشتند وسید اجل از اکابر سادات خراسان نیز در مجلس ایشان نشسته بودند
اتفاق در آن اثنا مجذوبی مغلوب الاحوال پیدا شد حضرت شیخ او را بر سید اجل تقدیم دادند سید از آن
آزرده شد فرمودند که تعظیم شما بواسطه محبت رسول است علیه الصلوة والسلام وتعظیم این مجذوب بواسطه
محبت حق سبحانه این قسم تفرقه را نیز اکابر مستقیم الاحوال تجویز نمی نمایند وغلبه محبت حق را سبحانه
بر محبت رسول علیه الصلوة والسلام اگر سکر حال پیدا نمایند وجزء فضولی نمی انگارند اما انقدر هست

که در مقام کمال که مرتبهٔ ولایت است محبت حق سبحانه غالب است و در مقام تکمیل که نصیبی از مقام نبوت است
محبت رسول غالب شتبنا الله سبحانه علی اطاعت الرسول النبی هی علی اطاعة الله سبحانه مکتوب صد و
پنجاه و سیوم در بیان شیخ منزل صدور یافته در بیان خلاصی تمام از رقیت ماسوای که مربوط
مطلق است و کتابتیکه ارسال داشته بودند رسید الحمد لله ذی الانعام و المنت که طالبان خود را در طلب
بیقرار و بی آرام میدارد و درین بی آرامی و آرام الغیر خود نجات می بخشد اما خلاصی تمام از رقیت اشیا
وقتی میسر شود که فنای مطلق مشرف شود و نقوش ماسوی را بالکل از آئینهٔ دل محو سازد و تعلق
علمی و جهتی او را بهیچ چیز نماند و غیر از حق سبحانه و تعالی او را مقصود و مرادی نباشد و دو نرخط
الفنا در هر خیلی کمان بی تعلقی دارد اما ان الظن لا یغنی من الحق شیئا مصرع این کار دولت است اکنون
تا کرا رسد و گرفتار احوال مقامات گرفتار غیر است از چیزهای دیگر چه گوید ؎ بهر چه از دست
و اماقی چه کفران حرف و چه ایمان و بهر چه از راه دور افتی چه زشت آن نقش و چه زیبا و غربت شما بطول
انجامید فرصت غنیمت است اگر یاران اهل اند در حضرت چون توقف خواهند و اگر نا اهل چه چیاج
رخصت مرضی حق سبحانه را می باید ملاحظه کرد اهل عالم راضی باشند یا نباشند عدم رضای ایشان
چه خواهد بود ورع طفیل دست باشد هر چه باشد مقصود حق سبحانه باید دانست با او هر چه همه شود
سود اگر نشود گو نه شود ورع حصار دین است و در کل لکری و السلام مکتوب صد و پنجاه و چهارم
نیز بیان منزل صدور یافته در بیان آنکه از خود باید گذشت و خود باید رفت و حق سبحانه و تعالی
باخود وا رد و یک لحظه باغیر خود نگذارد اللهم لا تکلنا الی انفسنا طرفة عین فنهلک و اهل منها فنصیر
هر بلائی که هست از گرفتاری بخودیست چون از خود خلاص شد از گرفتاری ما دون او سبحانه خلاص شد
اگر بت میپرستند نی بحقیقت خود را میپرستند کاذ ذالک من اتخذ الهه هواه ؎ از خود چو گذشتی همه عیش است
و خوشی و ع نفسک و تعال همچنانکه از خود گذشتن فرض است در خود رفتن هم لازم است که یافت
اینجاست و بیرون خود یافتنی باشد ؎ با تو در زیر کلیم است هر چه هست و همچو نابینا مبر بر دست
دست و سیر آفاقی بود بد است و سیر انفسی قرب و قرب اگر شهود است در خود است و اگر معرفت
است هم از خود و اگر حیرت است هم در خود بیرون خود قدمگاهی نیست سخن بکجا رفت مبادا ساده دلے

ازینجا حلول یا اتحاد فهم کند و بورطهٔ ضلالت درافتد و اینجا حلول کفر بود و اتحاد فهم پیش از تحقق باین مقام تفکر از ممنوع است رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی الطریقة المرضیة علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة از احوال خود می نوشته باشند که دخل تمام دارد باوجود و علایق صوریه آزاد باشند و وجود و عدم آنرا مساوی دانند و السلام و الاکرام مکتوب صد و پنجاه و پنجم نیز بیان فتح منزل صدر یافته در رجوع باصل خود؛ حق سبحانه و تعالی با خود دارد ؎ بعد از خدا بزرگ هر چه پرستند هیچ نیست؛ بیهوده آنکه هیچ اختیار کرد؛ غره ماه جمادی الاول روز جمعه بطواف حضرت دهلی مشرف گشت و محمد صادق نیز همراه است چند روز اگر اراده خدا و کدخدا موافق است اینجا بسر برده بسرعت متوجه وطن اصلی خواهد شد حسب الوطن من الایمان خبر صحیح است بیچاره بکجا رود ناصیه بدست او دارد و ما من دابة الا هو اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم این المفر گر آنکه فقروا الی الله گفته در دی لوی بگریزند بهر حال اصل اصل النسب فرع را طفیلی ساخته رو باصل باید آورد ؎ هر چه جز عشق خدای جهان است؛ گر شکر خوردن بود جانکندن است؛ مکتوب صد و پنجاه و ششم نیز بیان منزل صدر یافته در ترغیب صحبت اهل الله؛ کتابتیکه بدست قاضی زاده جالندر فرستاده بودند داد هلے رسانید بحمد الله و المنة که صحبت فقرا الفقر وقت دارند و بحکم المرء مع من احب با ایشانند ماه رجب هر چند بحسب اوقات و ازمان نزدیک است اما بسی دور است ؎ فراق دوست اگر اندک است اندک نیست؛ درون دیده اگر نیم موست بسیار است؛ چون بوسط رعایت حقوق ارباب حقوق انهمنی را اختیار کرده اند ناچار بظهور میکشند فقیر هم تا ماه رجب شاید اینجا بماند و الله سبحانه اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب بهر حال چند روزه عمر بفقر امی باید گذرانید و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی یریدون وجهه خود فی نفس قاطع است که حق سبحانه و تعالی حبیب و اعلیه من الصلوة اتمها و من التحیات اکملها بان امر فرموده عزیزی میفرماید الهی چیست اینکه دوستان خود را کردی که هر کرا بشناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت رزقنا الله تعالی و ایاکم صحبت هذه الطائفة العلیة الشریفة مکتوب صد و پنجاه و هفتم بحکیم عبد الوهاب صلد یافته در بیان آنکه چون کسے پیش درویشان برود باید که خود را خالی کرده رود تا مملو بازگردد و در بیان آنکه اول تصحیح عقاید باید کرد؛ در مرتبه شانزدهم

قدم رنجه نموده آمده اید و زود برخاسته رفتید و صحبت آن نشده که بعضی از حقوق صحبت ادا کرده
شود و مقصود از ملاقات افاده هست یا استفاده و چون مجلس ازین هر دو خالی باشد از عهده ادای حق
است پیش این طائفه خالی نشده باید آمد تا مملو باز گردد و اظهار و افلاس خود باید نمود تا ایشان را
آید و راه افاضه بجناب سیر آمدن و سیر رفتن مزه ندارد و استلزام اجر علت بار نیست و استغنا از طرفین
کار کیست حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده اند اول نیاز خسته بعد ازان توجه خاطر شکسته
پس توجه را نیاز شرط آمد معرفت ادراک و بین او ان که طالب علمی آمد طلب اظهار ش بجانب ایشان خلاف مرضاست
بخاطر نرسخت که چون مجرد آمدن ایشان امر خفی هست پس از جانب خود مهما الامکن ادا حق باید نمود و لاجرم
بزبان قلم ازجهت تدارک ما مضی و تلافی ما سبق چند کلمه بمقتضای وقت و حال املا نموده بجانب ایشان
ارسال داشت والله سبحانه الملهم للصواب و الموفق للسداد و سعادت آثار آنچه بر ما و شما لازم هست تصحیح
عقائد بمقتضای کتاب و سنت بر نهجیکه علماء اهل حق شکر الله تعالی سعیهم از کتاب و سنت آن عقائد را
فهمیده اند و از انجا اخذ کرده چه فهمیدن ما و شما از خیر اعتبار ساقط هست اگر موافق افهام این بزرگوران
نباشد زیرا که هر مبتدع و ضال احکام باطله خود را از کتاب و سنت می فهمد و از انجا اخذ مینماید و بحال
انه لا یعنی من الحق شیئا و ثانیا علم باحکام شرعیه هست از حلال و حرام و فرض و واجب و ثالثا عمل
بمقتضای این علم هست و را بعا طریق تصفیه و تزکیه که مخصوص بصوفیه کرام هست قدس الله تعالی اسرارهم
بالتصحیح عقائد نمایند علم باحکام شرعیه فائده نمیدهد و تا این هر دو متحقق نشوند عمل نافع نمیباید و تا این
هر سه میسر نکردند حصول تصفیه و تزکیه محال است لهذا ازین چهار رکن باتمام و کملات اینها کاشته
کملة الفرض هر چیزیست از فضول هست و دخل اثره مالا یعنی و من حسن اسلام المرء ترکه مالا یعنیه
و ختمنا بالعبیه و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التحیات
مکتوب صد و پنجاه و هشتم بشیخ حمید بنگالی صدور یافته فی بیان تفاوت مراتب الکمال بسبب
تفاوت الاستعداد و اعلم ان مراتب الکمال متفاوتة بسبب تفاوت الاستعدادات و التفاوت فی
الکمال قد یکون بسبب الکمیة و قد یکون بسبب الکیفیة و قد یکون بهما معا فکمال البعض مثلا التجلی الصفاتی
و کمال الآخرین بالتجلی الذاتی مع تفاوت فاحش بین افراد ذینک التجلیین و بین اربابهما ایضا فکمال

البعض بسلامت القلب وتخلص الروح وكمال الاخر بهما وبالشهود والسري ايضا وكمال الثالث بذلك الثالث
وبالحيرة المنسوبة الى المخفي وكمال الرابع بذلك الرابع وبالاتصال المنسوب الى الاخفى وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء
والله ذو الفضل العظيم ولبعد حصول الكمال في اي مرتبة كانت من المراتب المذكورة امر رجوع التهقري او
ثبات واستقرار في ذلك الموطن الاول هو مقام التكميل والارشاد ورجوع من الحق الى الخلق للدعوة
والثاني هو موطن الاستهلاك والغرلة من الخلق والسلام اولا وآخرا مكتوب صد وپنجاه وهشت
بشرف الدين حسين بخشي صادر شده در جواب او هر چند الام ومصائب بظاهر تلخ هست ومولم جسم لكن
بباطن شيرين هست ولذت بخش روح زيرا كه جسم وروح كويا برد وطرف نقيض واقع شده اند الم يكي
مستلزم لذت ديكر ليست ليست فطرتي كه درميان اين دو نقيض ولوازم آنها تميز نتواند كرد از بحث
خارج هست وفا بامبيت ندارد والسلام على اهل الاسلام بل هم اضل ٥ اگر از خوشتن چو نيست چنين چه خيره
دارد از خيال وچنين شخصيه كه روح او تنزل نموده در مرتبه جسم مستقر نموده باشد وعالم امر او تابع
عالم كثرت نتواند كه از اين سماء چه شناسد تا روح بمقر اصلي خود رجوع قهقري نمايد وامر از خلق جدا نشود وجمال
اين معرفت دلبوه كز نكرد وحصول اين دولت وابسته بموتي هست كه پيش از رود اجل مسمى صورت بندد
ومشائخ طريقت قدس الله تعالى اسرارهم انرا بفنا تعبير كرده اند ٥ خاك شو خاك تا بر وميكان كه بخيزد
خاك نيست نشهر كان وكسيكه پيش از مردن نمرد مصيبت او بايد داشت وغوا بجا بايد آورد وخبر ترحم
والا برجوي شما كه بنكنامي مشهورت وشنيده ام موصوف ونهي ومنكر را نيك عايت ميكويد مسلمانان
را بسبب جنان وتستلزم اندوه كشت تا سد وا تا الدراحوان الن نفرت نمايد شيوه صبر را پيش كرفته شيوه
كنكان را بايد كرفت ودعاكو خفايه وصاوان باشد كه وقتي راشت احتياج هست بايد اوراد واحزاب خود
نبوي عليه الصلوة والسلام والتحيات اكدم ساختن بالميت الا الكلم الطيب المنقوش بنقط دعوة لمحة من اين
اوراد اوراد صديقان فارغ بحقه كان حسبه اليه من الدنيا وما فيها وان العبد ليدخل على اهل القبور فيدعو
لهم فامثال الجبال من الرحمة وان هدية الاحياء الى الاموات الاستغفار لهم فبكثرة ما وستم
الذكر وملازمة الفكر فان الفرصت قليلة جدا ينبغي ان يصرف الى اهم المهام والسلام مكتوب صد و
شصتم نامزد اين كمترين بنده خود فرموده اند غني يار محمد بجديد البخشي الطالقاني در بيان آنكه

نسخه را اشتباه نصف است

مشائخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم سه طائفه اند با شرح احوال هر کدام اینجا و کمال نقصان هر
طائفه از اینجا و مشائخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم سه طائفه اند طائفه اولی قائلند بانکه عالم باینجا
حق سبحانه در خارج موجود است و هر چه در دست از اوصاف و کمال همه باینجا حق است سبحانه
و خود را شیخی بیش نمیداند بلکه شیخیت هم از دست غرشانه در بحر هستی چنان گم میکردند که نه از عالم
خبر دارند و نه از خود در رنگ شخصی بر هنه که جامه عاریت پوشیده باشد و میداند که این جامه عاریت
است و این دیدعاریت بر دیگران غالب می آید که دست جامه را باصل میدهد خود را برهنه می یابد
و اگر بچنین شخصی راز بی شعوری و سکر نیشعور و بصحو آرند و به بقا را بعد الفنا و شرف سازند هرچند جامه را
باخود می یابد اما یقین میداند که از دیگر است چه آن فنا اکنون در علم مندرج است و گر فناری و لغاف
که بان جامه در هشت پیچ نمیداند و بچنین است حال شخصی که اوصاف کمالات خود را در رنگ جامه عاریت
سے انکار دارد اما میداند که این جامه در دوم است در خارج هیچ جامه ندارم برهنه ام این دیدغالب می آید
بحدیکه آن لباس هیچ را درست می اندازد و خود را برهنه می یابد و بعد از افاقت و صحو آن جامه
و هیچ را نیز همراه خود می یابد لیکن فنای شخص اول اتم است و بقای مترتب بران اکمل کما سیجیء
قریبا ان شاء الله تعالی و این بزرگواران در جمیع معتقدات کلامیه بر وفق کتاب و سنت و اجماع ثابت
شده اند بلکه اهل سنت و جماعت متفق اند و فرق نیست در میان متکلمین و ایشان الا آنکه متکلمین
اینجا علماء و استدلالا دمی یابند و ایشان کشفا و ذوقا و ایضا این بزرگواران عالم را بحق سبحانه
غایت تنزه هیچ نسبت اثبات نمیکنند و جمیع نسبت را سلب میکنند تکلیف العینیة و الجزئیة تعالی شانه
الا النسبت مولیة و عبودیت صالغیته و مصنوعیته بلکه در غلبه حال این نسبت را هم گم میکنند این زمان
بفنای حقیقی مشرف شده قبول تجلیات ذاتیه پیدا میکنند و مظهر تجلیات بی نهایت میگردند طائفه
دیگر عالم را ظل حق سبحانه میدانند اما قائلند بانکه عالم در خارج موجود است لیکن بطریق ظلیت
نه بطریق اصالت و وجود اینجا قایم بوجود حق است سبحانه کقیام الظل بالاصل مثلا از شخصی سایه
ممتد شد و آن شخص از کمال قدرت خود صفات خود را نیز منعکس ساخت از علم و قدرت و اراده
و غیرها حتی که لذت و الم پس اگر بالفرض ان سایه بر آتش افتد و بان متالم شود عقلاء عرفا نخواهند گفت

کران شخص منعالم شود چنانچه طائفه ثالث بان قائلند علی هذا القیاس جمیع افعال و همه که از مخلوقات
صادر میشوند نمیتوان گفت که فعل حق است سبحانه چنانکه سایه بارا ده خود حرکت کنند نمیتوان گفت
که شخص متحرک شد اری میتوان گفت که اثر قدرت و ارادت اوست یعنی مخلوق اوست و مقرر است
که خلق قبیح نیست بلکه فعل و کسب قبیح است طائفه ثالث قائلند بوحدة وجود یعنی در خارج یک وجود
است و بس و آن ذات حق است سبحانه و عالم را در خارج اصلا تحقیقی نیست ثبوت علمی دارند میگویند الاعیان
ما شمت رائحة الوجود و هر چند این جماعه هم عالم را ظل حق سبحانه میگویند لیکن میگویند که وجود ظلی ایشان
در مرتبه حس است فقط در نفس الامر و خارج عدم محض است و ذات حق را عز و جل متصف بصفات
وجوبیه و امکانیه میدانند و مراتب تنزلات اثبات میکنند و در مرتبه همان ذات احد را باحکام الاکثر
امر تبه متصف میسازند و متلذذ و متالم همان ذات بحت شانه را میدانند لیکن در پرده این ظلال محسوسه
متوهمه و مخطورات عقلا و شرعا بر بنها البسیار وارد میشود که در جواب آنها تحلات و تکلفات مینمایند هیچ
این طائفه واصل و کامل اند علی تفاوت درجات الوصل و الکمال اما خلق را سخنان لایعنی ضلالت
و کفر و هموئی کرده بزندقه رسانیده و طائفه اولی کامل و اتم اند و اسلم و اوفق اند بکتاب و سنت اما
اسلمیة و اوفقیة ظاهر است و الکملیة و اتمیة بنا بر انست که بعض مراتب وجود انسانی بغایة لطافت
و تجرده ببدار مشابهت و مناسبت تمام دارند کالخفی و الاخفی پس جماعه که با وجود فنای سری این
مراتب را از مبدا رحدا نستند کرد و تا بحجت لا در آورده نفی آن کنند بلکه مبدا ر نزد ایشان ممتزج
و متشابه بماند و خود را حق یافتند گفتند که در خارج حق است سبحانه فقط و ما را اصلا وجودی نیست اما
چون تعدد و آثار خارجیه متحقق بود بضرورت بثبوت علمی قائل شدند و از همین جاست که اعیان را بر زخ
بین الوجود و العدم میگویند چون بعض مراتب وجودات مخلوقات را از مبدا رجدا نساختند قائل بوجوب
وجود او نا شده به برزخیت گویا شدند و رنگ وجوب را در ممکن ثابت کردند و ندانستند که آن رنگ هم
رنگ ممکن است مشابه بواجب و لو فی الصورة و الاسم و اگر ان رنگ را جدا میکردند و تمام ممکن را از
جدا میساختند هرگز خود را حق عز و جل نمیدیدند و عالم را از حق جدا میساختند و بیک وجود قائل نمیگشتند
و تا آنچه اثری در بن کس باقی نماند خود را حق نداند هر چند بدانکه اثری از من باقی نمانده است

این نیز از کوتاه نظری دست وطائفه ثانیه هرچند این مراتب را هم از مبدا جدا دیدند وبکلمه لا در آوردند
نفی آن نمودند اما بوسطه ظلیت واصالت بخبری از بقایای وجود اینها ثابت ماندند چه نسبت ظل را
با اصل رشته تعلق بسیار قوی است این نسبت از نظرشان محو نشد اما طائفه اولی بوسطه کمال
مناسبت ومتابعت حضرت رسالت خاتمیه علیه من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها جمیع مراتب
ممکن را واجب جدا ساختند همه را نخست کلمه لا در آورده نفی نمودند وممکن را بوجب هیچ مناسبتی
ندیدند وهیچ نسبت را با واثبات نکردند وخود را غیر از عبد مخلوق غیر مقدور نشناختند واو را شایان
خالق ومولای خود دانستند خود را مولود دانستن وباطل واگاشتن این بزرگواران بسیار گران ودشوار
می آید للتراب رب الارباب این بزرگواران اشیا را بواسطه آنکه مخلوق حق اند سجانه دوست میدارند
ومحبوب نظرشان می در آید وهمین وسطه که مصنوع حق اند وافعال آنها نیز مصنوع اوست جلشانه
تمام منقاد وتسلیم اشیا میکردند وبر افعال الکاملین نمیتوانستند کرد الا بانکار شریعت چنانکه ارباب توحید را
بوسطه مظهریت بلکه غیبت اشیا نسبت بحق سبحانه را ازین قسم محبت وانقیاد دست میدهد الشاذ
بجر دمصنوعیت ومخلوقیت آنها دست میدهد عرب بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا وعین محبوب را
باندک محبت هم دوست میتوان داشت اما مصنوعات ومخلوقات وعبید را تا کمال محبت
محبوب پیدا نکند دوست نمیدارد ومحبوب نبی انکار واین طائفه علیه را از مقام عبدیه که نهایت جمیع
مقامات ولایت است بهره تمام است وکدام دلیل بر صحت حال این برگزیدگان ازین تمام
تر است که تمام کشف ایشان موافق کتاب وسنت وظاهر شریعت است وسر موی از ظاهر شریعت مخالفت
بر نیها راه نیافته است اللهم اجعلنا من محبیهم ومتابعیهم بحرمت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وآله
وسلم وبارک در ویشی که این سطور از وی مستفاد گشت اول معتقد توحید بود واز زمان صبی علم
این توحید داشت ویقین پیوسته بود هرچند حال نداشت وچون درین راه در آمد اول راه
توحید منکشف شد ومدتی در مراتب اینمقام جولان نمود وعلوم بسیار که مناسب اینمقام بودند فایض
گشتند ومشکلات واواردات که بر ارباب توحید وارد میشوند همه بکشوف وعلوم فائضه حل شدند بعد
ازمدتی نسبت دیگر بر این درویش غلبه آورد وغلبات در توحید توقف نمود واما این توقف بحسن

بانکار مدتی متوقف بود و آخر الامر کار با نکار انجامید و فرمودند که این پایه پایانست رخت بمقام ظلیت برد
امادرین نکار نے اختیار بود و نیخواست که ازان مقام برآید و بسط آنکه مشایخ عظام بانمقام اقامت دارند
وچون بمقام ظلیت رسید خود را و عالم را ظل مافیت چنانکه طائفه ثانیه بان قایلند ارزوی ان نشد
که کاشکے ازین مقام نبرند که کمال وصدت وجود میدانست و انمقام فی الجمله با و مناسبت دارد
اتفاقا از کمال عنایت و غریب نوازی از انمقام هم بالا بردند و بمقام عبدیه رسانیدند ازین زمان
کمال انمقام در نظر آمد و علوان واضح گشت و از مقامات گذشته تایب و مستغفر شد و اگر آن درویش را
باین طریق نمیبردند و فوقیت بعض را از بعض نمی نمودند تنزل خود را در انمقام میدانست چه نزد او
بالاتر از توحید مقام دیگر نبوده و الله یحق الحق و هو یهدی السبیل باید دانست که مشارب تفاوت علوم
و معارف جدا در مکتوبات و رسائل که ازین درویش بلکه از هر سالک که صادر شده است همین تفاوت
حصول مقامات متفاوت است هر مقام را علوم و معارف جدا است و هر حال را اقال علاحده پس نسبت بحقیقت
ندافهم و تناقص در علوم نباشد و در رنگ نسخ احکام شرعیه است فلا تکن من الممترین و صلی الله تعالی علی
سیدنا محمد و آله و سلم مکتوب صد و شصت و یکم بملا صالح بدخشی کولابی صدور یافته در بیان انکه
مقصود از طی منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابسته باطمینان نفس است و مقصود از طی
منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابسته باطمینان نفس است تا نفس بمطمینه نگردد نجات
متصور نیست و نفس بمرتبه اطمینان نرسد تا سیاست قلب بوی نه گمارند و سیاست قلب وقتی میسر شود
که قلب از کاری که پیش خود داشت فارغ گردد و سلامتی از گرفتاری دون حق سبحانه حاصل کند
و علامت سلامتی از گرفتاری نسیان ماسوی الله تعالی و تقدس و تاسر موازغیر آگاه است
سلامتی گواه است فطوبی لمن سلم قلبه لربه سعی لازم است تا بسلامتی قلب مشرف گردد و باطمینان
نفس انجامد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والسلام مکتوب صد و شصت
و دویم بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافته در بیان فضیلت ماه رمضان و بیان مناسبت
او با قران مجید که سبب نزول آن درین ماه گشته است و بیان جامعیت تمر که فطار یابان سجیه
است و ما تعلق ذلک باسمه سبحانه شان کلام که از جمله شیونات ذاتیه است جامع جمیع کمالات

ذاتی و شیونات صفاتی است چنانکه در علوم سابق مذکور گشت و ماه مبارک رمضان جامع جمیع خیرات
و برکات است و هر خیر و برکت که هست مفاض از حضرت ذات است تعالی و تقدس و منتجه شیونات او سبحانه
چه هر شر و نقص که بوجودی آید منشا آن ذات و صفات محدثه است ما اصابک من حسنة فمن الله
و ما اصابک من سیئة فمن نفسک خود نص قاطع است پس جمیع خیرات و برکات این ماه مبارک
منتجه آن کمالات ذاتیه است که شان کلام جامع انهاست و قرآن مجید حاصل تمام حقیقت آن شان
جامعست پس این ماه مبارک را با قرآن مجید مناسبت تمام است که قرآن جامع جمیع کمالات است
و این ماه جامع جمیع خیرات که نتایج و ثمرات آن کمالاتند و همین مناسبت باعث نزول قرآن
درین ماه شد شهر رمضان الذی انزل فیه القران و شب قدر که در ین ماه خلاصه و زبده این ماه است
آن لب لباب است و این ماه در رنگ قشر ان پس هر که درین ماه بجمعیت گذراند از خیرات و برکات
این بهره مند شود و تمام سال بجمعیت گذراند و بخیر و برکت مملو و محتوی باشد و فقنا الله سبحانه
للخیرات و البرکات فی هذا الشهر المبارک و رزقنا الله سبحانه بالنصیب الاعظم حضرت رسالت مآبیت
علیه الصلوٰة و السلام و التحیة فرموده است اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر فانه برکة الا نسر و فطاعوم
بتمره کرده اند و در بودن آن تمره برکت است که شجره ان تحله است بعنوان جامعیت بصفت
اعدلیت مخلوقست در رنگ انسان لهذا حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم نخله را عمی ادم
فرموده که از طینت آدم مخلوقست کما قال علیه الصلوٰة و السلام اکرموا عمکم النخلة فانها خلقت من بقیة
طینت آدم و استمیاد و برکت باعتبار همین جامعیت تواند بود پس افطار بتمره آن که تمرست جزو صائم
افطار میشود و حقیقت جامعه آن باعتبار این جزئیه جز حقیقت اکل آن میگردد و اکل آن باین
اعتبار جامع کمالات بینهایت که در حقیقت جامعه ان تمر مندرج اند میشود و اینمعنی هر چند در اکل مطلق
ان حاصلست اما در وقت افطار که او ان خلو صایم است از شهوات مانعه و لذات فانیه بیشتر
تاثیر میکند و اینمعنی بروجه اتم و اکمل ظاهر میشود و لهذا النسر و رفرموده علیه من الصلوٰة اتمها و من التحیات
اکملها نعم سحور المومن التمر یا عتبار ان تواند بود که در غذا از آن که جزو صاحب غذا میگردد بتکمیل حقیقت
او ست نه حقیقت ان غذا و چون اینمعنی در صوم مفقود است از برای تلافی آن بسحور تمر ترغیب فرموده

که گویا اکل ان فائده اکل جمیع ماکولات دارد و برکت ان با عتبار جامعیت تا وقت افطار میماند و این
فائده غذا که مذکور شد بر تقدیری مترتب میشود که ان غذا بتجویز شرعی و مقصود و سر موی از حدود شرعیه
متجاوز نباشد و ایضا حقیقت این فائده وقتی میسر شود که اکل ان از صورت گذشته بحقیقت پیوسته
باشد و از ظاهر بباطن رسیده ظاهر غذا ممد ظاهر او باشد و باطن غذا مکمل باطن او والا بر امادی ظاهر
مقصود است و اکل ان در عین قصور سعی کن تا لقمه را سازی گهر و بعد از ان چند انکه میخواهی
بخور و همین سر تکمیل غذاست مرصاحب غذا را در تعجیل افطار و تاخیر سحر والسلام مکتوب صد
و شصت و سیوم در بیان سیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدر یافته و در بیان انکه اسلام و کفر ضد
یکدیگر اند احتمال جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را مستلزم خواری دیگر است
الی آخرها قال سلمه الله فی تذلیل الکفار و عدم الاختلاط معهم هر بیان مضار هذا الاختلاط و در بیان
انکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام و جعلنا من امة محمد
علیه الصلوة والسلام نقد سعادت دارین در وابسته باتباع سید کونین است و بس علیه و علی آله
من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها متابعة او علیه الصلوة والسلام باتیان احکام اسلام
است و ترک رسوم کفریه چه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند ثبات یکی موجب رفع دیگر است احتمال
جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را مستلزم خواری ان دیگر است حق سبحانه
و تعالی حبیب خود را علیه الصلوة والتحیه میفرماید یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین و اغلظ علیهم
پس پیغمبر خود را که موصوف بخلق عظیم است بجهاد کفار و غلظت با ایشان امر فرمود معلوم شد که
غلظت با ایشان داخل خلق عظیم است پس عزت اسلام در خواری کفر و اهل کفر است کسیکه اهل
کفر را عزیز دارد اهل اسلام را خوار ساخت عزیز داشتن عبارت ازان نیست که البته ایشانرا
تعظیم کنند و بالا نشانند در مجالس خود جای دادن و با ایشان مصاحبت نمودن و مهربانی کردن
با ایشان داخل اعزاز است در رنگ سگان ایشان را دور باید داشت و اگر غرضی از اغراض دنیا
با ایشان مربوط باشد و بی ایشان میسر نشود شیوه بی اعتباری را مرعی داشته بقدر ضرورت
با ایشان باید پرداخت و کمال اسلام انست که ازان غرض دنیاوی نیز باید گذشت و با ایشان

نباید پرداخت حق سبحانه در کلام مجید خود اهل کفر را دشمن خود و دشمن پیغمبر خود فرموده است پس اختلاط
و موانست با این دشمنان خدا و رسول او از اعظم جنایات باشد اقل ضرر در مصاحبت و مخالطت
این دشمنان آنست که قدرت اجرای احکام شرعی و رفع رسوم کفری از بین میگردد و حیای موانست
مانع از ان می آید و این ضرر بسیار عظیم است دوستی و الفت با دشمنان خدا منجر بدشمنی خدای عز و جل
و دشمنی پیغمبر او علیه الصلوٰة والسلام میشود شخصی گمان میکند که او از اهل اسلام است و تصدیق بسیار
بالمدد و برسوله دارد امید انست که این قسم عمل شنیعه دولت اسلام او را پاک و صاف میبرد و نعوذ بالله
من شرور انفسنا و من سیات اعمالنا خواجه پندارد که مرد و صهل است ؛ حاصل خواجه بجز پندار نیست
؛ کار این نابکاران بهتر از سحر یست با اسلام و اهل آن که منتظر ند اگر قابو بیابند ما را از اسلام برگردانند
یا همرا القتل برسانند یا بکفر باز گردانند پس اهل اسلام را هم شرعی در کار است که بحیا من الاعیان و
ننگ مسلمانی ضرور لیست همواره در مقام خواری اینها باید بود جزیه از اهل کفر که در هندوستان بر طرف
شده است بوسطه شومی مصاحبت اهل کفر است با سلاطین این دیار و مقصود اصلی از جزیه گرفتن
از ایشان خواری ایشان است و این خواری بجدلیست که از ترس جزیه جامه خوب نمیتوانند پوشید و تجمل
نمیتوانند بود و همیشه ترسان و لرزان میباشند از اخذ اموال با دشاهان را چه میرسد که منع جزیه گرفتن
کنند حق سبحانه و تعالی جزیه را از برای خواری ایشان وضع کرده است مقصود در سوای ایشان است
و عزت و غلبه اهل اسلام چون هر کجا شود و کشته شود و اسلام است علامت حصول دولت اسلام بغض
با اهل کفر عناد است با ایشان حق سبحانه تعالی در کلام مجید خود ایشان را نجس فرموده و دوچار
رجس فرموده پس در نظر اهل اسلام می باید که اهل کفر نجس دانند و چون چنین بینند و دانند
لاجرم از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجالست ایشان مستکره بوند چیزها از ایشان پرسیدن و
بمقتضای حکم اینها عمل کردن از کمال اعزاز این دشمنان است همتی که کسی از ایشان طلبد و دعا کند
بتوسط ایشان خواهد چه خواهد بود حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید دعا کنید کافرین الا فی
ضلال و دعا این دشمنان باطل و بیحاصل است اجابت را و انجا چه احتمال این مقدار فساد لازم می آید
که اغراء این سگان می افزاید ایشان اگر دعا خواهند کرد بتان خود را وسیله خواهند آورد خیال باید کرد

کرکار انجا بکشد واز مسلمانی بوی نماند عزیزی فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود مسلمانی نرسد
دیوانگی عبارت از درگذشتن است از نفع وضرر خود بواسطه اعلای کلمه اسلام یا مسلمانی هرچه شود
کو شود واگر نشود کو نشود وچون مسلمانی هست رضای خدای عزوجل است ورضای پیغمبر علیه الصلوة
والسلام والتحیة دولتی عظیم تر از رضای مولا نیست رضینا بالله سبحانه ربا وبالاسلام دینا وبمحمد علیه الصلوة
والسلام نبیا ورسولا همبر نیم بداریم یارب بحرمت سید المرسلین علیه وعلی آله من الصلوة افضلها ومن التسلیمات
اکملها والسلام اولا واخرا عجالة الوقت انچه ضروری ولابدی است بطریق اجمال نوشته فرستاده بعد
ازین اگر توفیق رفیق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد داشت همچنانکه سلام ضد کفر است
آخرة نیز ضد دنیا است دنیا وآخرت جمع نشوند ترک دنیا بردو نوع است نوعیست که از مباحات ان
همه ترک کرده شود مگر بقدر ضرورت بتقسیم اعلای ترک دنیا است ونوعی دیگر انست که از محرمات ومشتبهات
ان اجتناب کرده شود وبامور مباحه ان تنعم نموده آید بتقسیم نیز خصوصا درین اوان که سیاه عزیز الوجود است
آسمان نسبت بعرش آمد فرود ۵ ورنه بس عالیست پیش خاک تودهٔ پس ناچار استعمال ذهب وفضه
ولبس حریر واشال آنها که شریعت مصطفویه علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة از انها محرم ساخته است
اجتناب باید نمود وانانی ذهب وفضه را که برای تجمل کنند فی الجمله گنجایش دارد واما استعمال انها مانند
از آب طعام خوردن ودرینها وخوشبوی اندختن وسرمه دان ساختن وجز ان بالقصد حق سبحانه
وتعالی دائره امور مباحه را بسیار وسیع ساخته است تنعمات ومتمتعات بانها وعیش ولذت زیاده
ازان است که در امور محرمه است در مباحات رضای حق است سبحانه ودر محرمات عدم رضای
او تعالی عقل سلیم هرگز تجویز نمیکند که کسے برای لذتی که بقای هم ندارد وعدم رضای مولای خود اختیار
کند وحال انکه در عوض آن لذت محرمه لذت مباحه هم تجویز فرموده است رزقنا الله سبحانه ودایما کم الاستقامة
علی متابعت صاحب الشریعت علیه وعلی الصلوة والتحیة در معامله حل وحرمت همواره بعلماء دین عالم
رجوع نمود از نجا استفسار باید کرد وبمقتضای فتوی ایشان عمل باید نمود کراه نجات شریعت است
وبعد شریعت هرچه هست باطل است وبی اعتبار فماذا بعد الحق الا الضلال والسلام اولا وآخرا

مکتوب صد وشصت وچهارم بحافظ بهاؤالدین سرهندی صدور یافته در بیان انکه

فیض حق سبحانه علی الدوام بر خواص و عوام وارد است تفاوت قبول و عدم قبول آن از این طرف
ناشی است ؛ حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت استقامت بخشد بمنه اگرچه فیض حق سبحانه و تعالی
علی الدوام بر خواص و عوام و کرام و لئام چه از قسم اموال و اولاد و چه از جنس هدایت وارشاد دی فیض
وارد است تفاوت از این طرف ناشی است و در قبول بعضی فیوض را و عدم قبول بعضی دیگر ما
ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون آفتاب بستان برکاذر و جامه یکسان می تابد روی کاذر سیاه
میگردد و جامه را سفید این عدم قبول بوسطه اعراض است از جناب قدس خداوندی جلسلطانه
معرض را او بار لازم است و حرمان از نعمت واجب اینجا کسے نگوید که بسیاری از معرضان باشند که
بنعمات جلیله ممتاز اند و اعراض سبب حرمان ایشان نگشته است باید دانست که آن نقمت است
که بصورت نعمت ظاهر گردانیده اند بطریق استدراج از برای خرابی او تا در اعراض و ضلالت
منهمک گردد و قال الله سبحانه و تعالی یحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا
یشعرون پس دنیا و نعمات او با وجود اعراض عین خرابی است الحذر الحذر والسلام مکتوب صد
و شصت و پنجم بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترغیب متابعت صاحب
شریعت علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات و حدوات و بغض و غلظت با مخالفان شریعت او علیه الصلوة
والسلام ؛ شرفکم الله سبحانه بتشریف المیراث المهنوی من النبی الامی القرشی الهاشمی علیه و علی آله
من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها کما شرفکم بتشریف المیراث الصوری و یرحم الله عبدا قال
آمینا میراث صوری آنست و علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بعالم خلق تعلق دارد و میراث معنوی
بعالم امر که آنجا همه ایمان و معرفت و رشد و هدایت شکر نعمت علی المیراث صدری آنست که میراث معنوی
متعلق گردند و التحلی بالمیراث المهنوی لا یتیسر الا بکمال الاتباع للمصطفوی علیه الصلوة والسلام والتحیة
فعلیکم بالمتابعة الطاعة فی اوامره و نواهیه و کمال متابعت فرع کمال محبت است یا بشر و علیه الصلوة
والسلام مصرح ان المحب لمن هوی مطیع ؛ و علامت کمال محبت کمال بغض است با اعداء او صلی الله
علیه و سلم و اظهار عداوت با مخالفان شریعت او علیه الصلوة والسلام و محبت مداهنت کنجا شد
مدارد محب دیوانه محبوب است آنا ب مخالفت ندارد با مخالفان محبوب بهیچ وجه تعلق نمی نماید و محبت متابعت

جمع شوند جمع ضدین را محال گفته اند محبت یکی مستلزم عداوت دیگری ست نیک تامل باید فرمود که هنوز
کار از دست نرفته است تدارک ماضی میتوان نمود فردا که کار از دست برود غیر از ندامت حاصلی
نخواهد بود ۵ بوقت صبح شود هیچ روز معلومت ۵ که با که باخته عشق در شب دیجور ۵ متاع دنیا غرور
در غرور است معامله اخروی ابدی بران مترتب است زندگانی چند روزه را اگر بمتابعت سید
اولین و آخرین علیه و علی آله الصلوٰة والتسلیمات بسر برده شود امید نجات ابدی ست والا هیچ
در هیچ است هر که باشد و هر عمل خیر که بکند ۵ محمد عربی کار پری هر دو سرست ۵ کسیکه خاک درش
نیست خاک بر سر او ۵ حصول این دولت عظمی متابعت موقوف بر ترک کلی دنیاوی نیست تا دشوار
نماید بلکه اگر زکوة مفروضه مثلاً سودی شود حکم ترک کل دارد در عدم وصول مضرت چه مال من کی از ضرر
برآمده پس معالجه دفع ضرر از مال دنیاوی خراج زکوة ست ازان اگرچه ترک کلی اولی و افضل ست
اما ادای زکوة هم کار آن میکند ۵ آسمان بنسبت اجرش آمد فرود ۵ ورنه بس عالیست پیش خاک تو
پس لازم ست که همگی همت در اتیان احکام شریعت باید صرف نمود و اهل شریعت را از علماء و صلحا العظیم
و توقیر باید داشت و در ترویج شریعت باید کوشید و اهل هوا و بدعت را خوار باید داشت من وقر صاحب
بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام و با کفار که دشمنان خدای عزوجل اند و دشمنان رسول او صلی الله علیه
الصلوٰة والتسلیمات دشمن باید بود و در ذل و خواری ایشان سعی باید نمود هیچ وجه عزت نباید داد
و این بیدولتان را در مجلس خود راه نباید داد و الفت نباید نمود و راه شدت و غلظت را با ایشان پیش
باید کرد و مهما امکن در هیچ امری با ایشان رجوع نباید نمود و اگر فرضاً ضرورتی افتد در رنگ قضای حاجت
انسانی بکره و خطر قضاء حاجت از ایشان باید نمود و راهیکه بجناب قدس جد بزرگوار شما علیه و علی
آله الصلوٰة والتسلیمات میرود نباید آمد ست اگر باین راه رفته نشود و وصول بجناب قدس دشوار است
هیهات هیهات ۵ کیف الوصول الی سعاد و دونها ۵ قلل الجبال و دونهن خیوف ۵ زیاده چه
ازدام نماید ۵ اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ۵ که دل ازرده شوی ورنه سخن بسیار ست ۵

مکتوب صد و شصت و ششم بملا محمد امین صدور یافته در بیان آنکه مدار بر حیات بی مدار
چند روزه نباید نهاد و فکر از اله مرض قلبی درین فرصت یسیر نباید کرد کثیر کز اهم مهمات است باید نمود

مخدوما چند بر خود چون مادر مهربان باید لرزید و تا کی بر خود از غصه و غم باید پیچید خود را و همه را
مرده باید انگاشت و جماد و چندی حس و حرکت باید پنداشت آنک میت و ناهم میتوان نفس قاطع است
مگر زاله مرض قلبی درین فرصت یسیر بذکر کثیر از اسم مهیم است و علاج علت معنوی درین مهلت
قلیل بیاد رب جلیل از اعاظم مقاصد دلی که گر فتار غیر است از وجه نوقه خیر روحی که مائل بکهتر است
نفس اماره از وبهتر است آنجا همه سلامتی قلب مطلبد و خلاصی روح میجویند و ما کوته اندیشان همه
فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیم سیهات سیهات چه توان کرد و ما ظلمناهم ولکن کانوا
انفسهم یظلمون دیگر از ممر ضعف ظاهر اندیشه نکنند انشاء الله تعالی بصحت و عافیت تبدیل خواهد
یافت خاطر اینجانب ازین رهگذر جمع است جامه فقر اگه طلب داشته بودند پیرهن و رستاده شده
خواهند پوشید و مترصد نتایج و ثمرات آن خواهند بود که کثیر البرکت است ؎ هر کس افسانه بخواند
افسانه است ؎ و آنچه در دیش نقد خود مردانه است ؎ السلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعت المصطفی
علیه و علی آله الصلوٰة والتسلیمات مکتوب صد و شصت و هفتم بهردی رام هندو که اظهار
خلاص این طائفه علیه نموده بود صدور یافته در ترغیب بر عبادت پروردگار عالمیان که چون و
چگونه است و اجتناب از عبادت آلهه باطله نموده و دو کتابت شما رسید از سیر و محبت فقرا و
التجا باین طائفه علیه مفهوم گشت چه لغتی است که کسی را باید دولت نواز نداند ؎ من آنچه
شرط بلاغ است با تو میگویم ؛ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ؛ بدان و آگاه باش که پروردگار ما
و شما بلکه پروردگار عالمیان چه سموات چه ارضین و چه علیین و سفلیین یکی است بیچون و بیچگونه
از شبه و مانند منزه است و از شکل و مثال مبرا پدری و فرزندی در حق او تعالی محال است کفا
و تماثل را در آنحضرت چه مجال شائبه اتحاد و حلول در شان او سبحانه مستهجن است و منافی تکون
و بروز دران جناب قدس چه زمانی نیست که زمان مخلوق اوست مکانی نیست که مکان مصنوع
اوست وجود او را بدایت نیست و بقای او را نهایت نه هر چه از خیر و کمال است او سبحانه ثابت
است و هر چه از نقص و زوال است از و تعالی مسلوب پس مستحق عبادت او تعالی باشد و سزاوار
پرستش او سبحانه رام و کرشن و مانند انها که آلهه هنود اند از کبیه مخلوقات و بندوان از مادر و پدر

نمایندہ اند رام پسر حبرت است و برادر لکھمن و شتروگھن پسر سمتا ہر گاہ رام زوجہ خود را نگاہ نتواند داشت
غیری چہ مدد نماید عقل و دانش را کار باید فرمود و تقلید ایشان نباید رفت ہزاران عالم است
کہ کسے پروردگار عالمیان را باسم رام نخواند کرشن یا و کند و رنگ تست کہ بادشاہ عظیم الشان را باسم
ارزل کناس یاد کند رام و حسن ایکے دانستن از نہایت بیعقلے است خالق با مخلوق یکی نشود
و بچون با چون متحد نگردد و پیش از خلقت رام و کرشن پروردگار عالم را رام و کرشن نمیگفتند نمیدانند
پیدا شدن اینہا چہ شد کہ نام رام و کرشن با و سبحانہ و تعالے اطلاق میکنند و یا د کرشن و رام
یا د پروردگار میدانند حاشا و کلا تم حاشا و کلا پیغمبران ما علیہم الصلوات و التسلیمات کہ قریب یک
لکھہ و بست و چہار ہزار گذشتہ اند خلائق را بعبادت خالق ترغیب فرمودہ اند و از عبادت غیر
منع نمودہ و خود را بندہ و عاجز دانستہ اند و از ہیبت او و عظمت او تعالے ترسان و لرزان بود و اند
و الٰہ ہنود خلق را بعبادت خود ترغیب کردہ اند و خود را الٰہ دانستہ ہر چند بہ پروردگار قائلند
اما او را در خود حلول و اتحاد اثبات کردہ اند و از ینجہت خلق را بعبادت خود میخوانند و خود را الٰہ
گویانیدہ اند و در محرمات بی تحاشی افتادہ بزعم آنکہ از ہیچ چیز ممنوع نیست و خلق خود را تصرفے
کہ خواہد بکند قسام این تخیلات فاسدہ بسیار و اند ضالّ و افاضلّ و بخلاف پیغمبران علیہم الصلوات التسلیمات
کہ خلائق را از انچہ منع فرمودہ اند خود را نیز از ان چیز باز داشتہ اند بر وجہ اتم و اکمل خود را در شمار
سائر بشر میگفتند ۵ ببین تفاوت رہ از کجاست تا بکجا ۵ **مکتوب صد و شصت و ہشتم**
بمخدومزادہ انکنکے اعنے خواجہ محمد قاسم صدور یافتہ و بیان علو سلسلہ علیہ نقشبندیہ و شکایت از خلل
جماعۃ کہ محدثات و مخترعات درین طریقہ شریفہ لاحق کردہ اند و ما یناسب ذلک الحمد للہ رب العالمین
و الصلوات و السلام علے سید المرسلین و آلہ الطاہرین اجمعین اما بعد دعوات موفورہ و تحیات نامحصورہ
بعالیجناب سلالۃ المشائخ الکرام نتیجۃ الاولیا العظام خدمت مخدومزادہ مستقیم برجادہ سلمہ اللہ تعالے
سبحانہ و ابقاہ تبلیغ نمودہ اظہار اشتیاق و آرزومندی مینماید ۵ کیف الوصول الے سعاد و دہنہا
و قلل ایحیاں و دہن خیوف و معلوم شریف مخدومزادگے باد کہ علو این طریقہ علیہ و رفعت این
نقشبندیہ بواسطہ التزام سنت است و اجتناب از بدعت لہذا اکابر این طریقہ علیہ از ذکر جہر

فرموده اند بذکر قلبی دلالت نموده اند و از سماع و رقص و وجد و تواجد که در زمان انور علیه الصلوة
والسلام و در زمان خلفای راشدین نبوده علیهم الرضوان منع فرموده و خلوة و اربعین که در صدر اول
نبوده بجای ان خلوت در انجمن اختیار کرده لاجرم نتایج عظمی بر ین التزام مترتب گشته است و
ثمرات کثیره بران اجتناب متفرع شده ازینجاست که نهایت دیگران در بدایت این بزرگوار ان
مندرج است و نسبت ایشان فوق همه نسبتها آمده کلام ایشان دوا ر امراض قلبیه است و نظر شان
شفای علل معنویه توجه و جذبه ایشان طالبان را از گرفتاری کونین نجات میبخشد و همت فیضشان
مریدان را از حضیض امکان بذروه وجوب میبرد ؎ نقشبندیه عجب قافله سالارانند که برند از ره پنهان
بحرم قافله را با زدل سالک راه جاذبه صحبت شان بی می برد و سوسه خلوت و فکر چله راه لیکن در ین
اوان کز ان نسبت شریفه عنقا مغرب گشته است و روباستتار آورده همچو ازین طبقه از نایافت
آن دولت عظمی و از فقدان آن نعمت قصوی دست و پا بهر سوزده اند و از جواهر نفیسه بخزف ریزه چند
خرسند گشته و در رنگ طفلان بخور و میوه ارام یافته از غایت اضطراب و حیرانی طریق اکابر خود را
گذاشته گاهی بچهر تسلی میجویند و زمانی بسماع و رقص آرام میطلبند و چون در انجمن ایشان از خلوت
میسر نشده اربعین خلوت اختیار مینمایند عجب تر آنکه این بدعتها را متمم و مکمل این نسبت شریفه میانگارند
و این تخریب را تعمیر می شمرند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف داد و شمه از کمالات اکابر
این طریقه بشام جانهای ایشان رسانا د بالنون و الصاد و بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوة
والتسلیمات و چون این محدثات در ان دیار شیوعی پیدا کرده است بدین چه طریق اصل اکابر پوشیده
ساخته و منبع و شریف انجا وضع محدث و جدید را اختیار نموده اند و از طریق اصل و قدیم اعراض
نموده بخاطر رسخیت که شمه ازین ماجرا بخدمان ان عتبه علیه اظهار نماید و باین وسیله در دل بیرون
اندازد و نداند که انیس مجلس خلوت و مزادگی از کدام طائفه است و سولس محفل از کدام فرقه
؎ خواهم بشد از دیده درین فکر جگر سوز ۵ کاخوش که شد منزل و آسانش خوانت ۵ و السئول من الله
سبحانه ان یعصمنا جمیعا عن عموم هذا البلوی و ان یحفظ عتبة شریفکم عن شمول هذا البلا و نحمده و
نکرر احداث و ابداع او درین طریقه علیه بحقیقتی روا جرداده اند که اگر مخالفان گویند که درین طریق التزام

بدعت است و اجتناب از سنت هم گنجایش دارد و نماز تهجد را بجمعیت تمام ادا نمایند و این بدعت را در
رنگ سنت تراویح در مسجد رواج و رونق می بخشد و این عمل را نیک میدانند و مردم را بران ترغیب میکنند
و حال آنکه ادار نوافل را بجماعة فقهاء شکر الله تعالی سعیهم مکروه گفته اند اشد کراهت و جمعی از فقهاء آنرا
شرط کراهت در جماعت نقل داشته اند جواز جماعة نفل را مقید بناحیه مسجد ساخته اند و زیادت از سه
کس را باتفاق مکروه گفته اند و ایضا نماز تهجد را باین وضع سیزده رکعت می انگارند که دوازده رکعت
استاده میگذارند و دو رکعت نشسته که حکم یک رکعت پیدا کند از انجا گرفته اند که ثواب قاعد نصف ثواب
قائم است و این علم و عمل نیز مخالف سنت است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة حضرت بنجا مم
که سیزده رکعت ادا فرموده اند همراه وتر است و فردیته دو رکعت نماز تهجد از فردیته رکعات وتر
پیدا شده است لاکلام هو الا لعظام ؎ اند کے پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوے
ورنه سخن بسیار است و عجب است که در بلاد ما وراء النهر که ماوای علمای اهل حق است انقسم بدعت بهمه رسانیده
نا فته و این نوع مخترعات شیوع پیدا کرده و حال آنکه ما فقیران علوم شرعیه را از برکات انفاس متبرکه
منیا ئیم و الله سبحانه اللهم للصلوب ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعت المصطفویة علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة و یرحم الله عبدا قال آمینا مکتوب صد و شصت و نهم شیخ عبد الصمد سلطان
صدور یافته و جواب سوال و از حال مریدی که به پیر خود گفته اگر در وقت خاص من که با حق سبحانه
باشد تو در میان در آئی سرا زبن جدا کنم پیر آن سخن او را پسندیده و در کنار گرفته و الحمد لله رب العلمین
والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین جمعین مراسله شریفه و مفاوضه لطیفه که از روے
کرم صادر فرموده بودند رسید موجب فرحت گشت استفساری رفته بود مخدوما مقصد اقصی و مطلب
اسنی وصول بجناب قدس خداوندیست جل سلطانه لیکن خوان طالب ابتدا بوسطه تعلقات شتی
در کمال تدنس و تنزل است و جناب قدس و تعالی در نهایت تنزه و ترفع و مناسبتی که سبب افاضه
و استفاضه است در میان مطلوب و طالب مسلوب است لاجرم از پیر راه دان راه بین چاره نبوده که بر زخ
بود و از هر دو طرف خط و افراد تا وسطه وصول طالب بمطلوب گردد و هر قدر که طالب بمطلوب
مناسبت پیدا میگردد همان قدر پیر خود را از میان میکشد و چون طالب بمطلوب مناسبت تام پیدا کند

پیر تمام خود را از میان برکشید و طالب را مطلوب بے توسط خود وصل گرداند پس می را بنداز رود و توسط
مطلوب بی آئینہ پیر نمیتوان دید و در انتہا بی توسط آئینہ پیر جمال مطلوب جلوہ گر میگردد و وصل عریان
حاصل میشود و آنکہ گفتہ کہ پیر اگر در آنوقت حاضر شود سر ازین جدا سازم از دیوانگی گفتار باب
استقامت چنین نگویند و براہ بی ادبی نروند و مرادات را از برکات پیر جویند مکتوب صد و ہفتاد و
بشیخ نور صدر یافتہ در بیان آنکہ آدمی را ہمچنانکہ از امتثال اوامر و نواہی حق جل و علا چارہ نیست
از مراعات اوارحقوق خلق و مواسات با ایشان نیز چارہ نہ و مانا سب لک اللہم و سلام علے
عبادہ الذین اصطفے بداند شاد می را ہمچنانکہ از امتثال اوامر حق جل و علا و انتہا از نواہی چارہ نیست
از مراعات اوارحقوق خلق و مواسات با ایشان نیز چارہ نہ التعظیم لامرہ الشفقۃ علے خلق اللہ
بیان اوارین دو حقوق میفرماید و مراعات ہر دو شطر آن دلالت مینماید پس اقتصار بر یکے از ان
دوام مقصور ست و اکتفا بر جزو از کل از کمالیت دور پس تحمل اوار خلق ضروری آمد و حسن مباشرت
با ایشان واجب گشت ؎ دماغی غنی زید فارغ نمی نمزد ؎ ہر کہ عاشق شد اگرچہ نانیم
عالم ست و نازکی کی رست آید بار می باید کشید چون مدتہا در صحبت بودہ اید و مواعظ و نصایح
شنیدہ از اطالت سخن اعراض نمودہ بر فقرہ چند اختصار افتاد ثبتنا اللہ سبحانہ و ایاکم علے جادۃ الشریعۃ
المصطفویۃ علے صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ مکتوب صد و ہفتاد و یکم بلاطاہر بخشی صدر
یافتہ در بیان آنکہ آنچہ در فقر لازم ست دوام ذل ست و افتقار و ادار وظائف عبودیت و محافظت
حدود شرعیہ و متابعت سنت سنیہ علے صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و مشاہدہ ستیلاء ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب
و مانا سب لک اللہم رب العلمین والصلوٰۃ والسلام علے سید المرسلین و الاطاہرین آنچہ در فقر
لازم ست دوام ذل ست و افتقار و انکسار و تضرع و التجا و ادار وظائف عبودیت و محافظت حدود
شرعیہ و متابعت سنت سنیہ علے صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ و تصحیح نیات و تحصیل خیرات
و تخلیص بواطن و تسلیم ظواہر و رویت عیوب و مشاہدہ ستیلاء ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب و
قلیل پنداشتن حسنات خود را اگرچہ بسیار باشد و کثیر انگاشتن سیات خود را اگرچہ اندک باشد
و ترسان و لرزان بودن از شہرت و قبول خلق قال علیہ الصلوٰۃ والسلام یحب امرء من الشر ان یشار الیہ

بالاصالح فی دین او دنیا الا من عصمه الله وسلم واشتغال افعال و نیات خود را اگرچه مثل فلق صبح باشد
وعدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگرچه صحیح و مطابق باشد اعتماد نباید کرد و مستحسن نباید پنداشت مجرد
تائید دین و تقویت ملت را و ترویج شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علا چه انفهیم تا ندکاه است
کاهگاه فروفاجر هم آید قال علیه الصلوٰة والسلام ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر مریدیکه بطلب
آید و اراده مشغولی نماید از رنگ ببر و شیر باید رست و باید ترسید که مبادا ازین راه خدای
او خواهند و استدراج او نمایند و اگر فرضا در قدوم مرید در خود فرحی و سروری یابد آنرا کفر و شرک
داند و تدارک آن به ندمت و استغفار چندان نماید که اثری ازان سرور نماند و آن فرح خزن
و خوف شمرند و نیک تاکید نماید که طمعی در مال مرید و توقعی در منافع دنیوی او پیدا نشود که مانع رشد
مرید است و باعث خرابی پیر چرا نباید که دین خالص مبطلب الا الله الدین الخالص شرک او در آخرت
هیچ وجه گنجائش نیست و بداند که هر ظلمتی و کدورتی که بر دل طالب گرد و از آن توبه و استغفار
و ندمت و التجا باسهل وجوه میسر است مگر ظلمتی و کدورتی که از راه محبت دنیا می و نفی بر دل طالبی شود
منغص میگرداند و مستحجن میسازد و دور از آن تعسر تمام است و تقدیر بر کمال صدق رسول الله تعالی صلی الله
علیه وسلم حب الدنیا راس کل خطیئة بخانا الله سبحانه و ایاکم عن محبة الدنیا و محبة ابنائها و ازبها
والاختلاط بهم و الصاحبة معهم فانها تم قاتل و مرض مهلک و بلاء عظیم و ادار عمیم اخوی ارشدی شیخ
حمید باحسن وجوه مترود آن حدود اند استماع سخنان نو و تازه را از السنه ان غلیظ است و انداد الباقی
عند التلاقی مکتوب صد و هفتاد و دویم بشیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان بعضی از اسرار
خاصه که نصیب اقل قلیل است از خواص و بیان آنچه درین موطن عارف خود را از دائره شریعت
بیرون نباید پنداشت سبب آن و تطبیق آن با ظاهر شریعت غرا مع ما یتعلق بذلک بعد الحمد والصلوٰة
معلوم اخوی غرمی باد که شریعت را صورتی است و حقیقتی صورتش آنست که علماء ظواهر بیان آن
متکفل اند و حقیقتش آنچه صوفیه علیهم ممتاز اند نهایت عروج صورت شریعت تا نهایت سلسله
ممکنات است بعد ازان اگر در مراتب وجوب سیر واقع شود صورت با حقیقت ممتزج خواهد بود و این
معامله استراج نیز تا عروج بشان اعلم است که مبدا لتعین سید البشر است علیه وعلی آله الصلوٰة والتسلیمات

بعد ازان اگر ترقی واقع شود صورت وحقیقت هر دو و دوام خواهند نمود و معامله عارف بشان محبوبه
خواهد افتاد و این شان عظیم الشان را با عالم هیچ مناسبتی نیست از شیونات حقیقت است که
گرد اضافه شان نرسیده است تا تعلقی بعالم پیدا کند و این شان دروازه مقصود است و مقدمه مطلوب
درین موطن عارف خود را از دائره شریعت بیرون می نهاد اما چون محفوظ است دقیقه از دقایق
شریعت فرو نمیگذارد جماعه که باین دولت عظمی مشرف شده اند اقل قلیل اند اگر عدوان را بیان
کند شاید که قل قلیل قبول کند و جمعی کثیر از صوفیه اند که بظلال این مقام عالی رسیده اند چه هر مقام
عالی را در سائل ظلی است از ظلال آن انگاشته اند که قدم از دائره شریعت بیرون نهاده اند
و پوست را گذاشته بمغز رسیده این مقام از منزلتا اقدام صوفیه است جمعی از ناقصان ازین گاه باین
زیاده قدر رسیده اند و سر از ربقه شریعت غرا برآورده ضلوا فاضلوا و جمعی از کاملان که بدرجه از درجات
ولایت مشرف شده اند و این معرفت را در ظلی از ظلال این مقام عالی حاصل نموده هر چند باصل
این مقام نرسیده اند اما محفوظ اند و ادبی از آداب شریعت را فروگذاشت تجویز نمی نمایند هر چند سر این
معرفت را نمیدانند و حقیقت معامله را نمی فهمند و چون برین فقیر لبنایته الله سبحانه و صدقه حبیبه
علیه و علی آله الصلوٰة والسلام سر این معما منکشف شده است و حقیقت کار کما ینبغی بوضوح پیوسته
شما ازان ماجرا در معرض بیان می آرد و محتمل که ناقصانرا براه آرد و کاملانرا حقیقت معامله دانمایاند
باید دانست که تکلیفات شرعیه مخصوص بقالب اند و بقلب جز تزکیه نفس متفرع بر انها است و گنجایش
لطائف قدم از دائره شریعت بیرون نمی نهد ماسوای انجا است پس آنچه بشریعت مکلف است همیشه
مکلف است و آنچه مکلف نیست هرگز مکلف نبوده غایت مافی الباب پیش از سلوک لطائف بالکلیه
ممتزج بودند از قلب جدا نمی نداشتند چون سیر و سلوک هر کدام را از دیگر جدا ساخت و بقدر اصلی خود
رسانید معلوم شد که مکلف که بود و غیر مکلف کدام سوال اگر گویند در انمقام عارف قالب و قلب
خود را نیز بیرون دائره شریعت می باید و چه آن چه باشد جواب گویم آن با ثبت تحققی نیست
تخیلی است منشا تخیل انصباغ قلب و قالب است بزنگ لطف لطائف که قدم بیرون نهاده اند
اگر گویند که اگرچه تکلیفات صورت شریعت مخصوص بقلب و قالب است اما حقیقت شریعت را در یابد

قلب نیز گنجایش است پس قدم از مطلق شریعت بیرون ماندن بچه معنی باشد گوییم که حقیقت شریعت
نیز از روح و سر نگذرد و بخفی و اخفی نمیرسد و قدم بیرون ماندگان فی الحقیقت همین خفی و اخفی اند والله
سبحانه اعلم بحقیقت الحال تمت بالله سبحانه وجمیع المسلمین علیه مکتوب صد و هفتاد و سیوم بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب
سوالیکه کرده بود ندا بیان بعضی از اسرار غریبه که متعلق اند بنفی و اثبات کلمه طیبه لا الا الله و بعد الحمد
والصلوة معلوم جناب سیادت پناهی باد که پرسیده بودند چون هر چه در دیده و دانش در آید بکلمه لا نفی
ان ضرور است چه مطلوب مثبت ماورای دیده و دانش است پس ازینجا لازم می آید که مشهود محمد رسول الله
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم نیز شایان نفی باشد و مطلوب مثبت در ماورای ان متحقق بود اسی برادر محمد
رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم بآن علو شان بشر بود و بداغ حدوث و امکان متسم بشر
از خالق البشر جل سلطانه چه در یابد و ممکن از واجب تعالی چه فراگیرد و حادث قدیم را جلت عظمته چطور
احاطه نماید لا یحیطون به علما نص قاطع است شیخ عطار فرماید ؎ نمی بینی که شاهی چون همیرد بذات
او فقر کل تو رنجه کم بره الخ بالجمله مقام تفصیل سطلبد بگوش هوش باید شنید بدانکه کلمه طیبه لا الا الله را دو مقام
است نفی و اثبات و هر کدام از نفی و اثبات را دو اعتبار اعتبار اول آنکه نفی استحقاق عبادت آلهه
باطل کرده شود و اثبات استحقاق عبادت معبود بحق نموده آید و اعتبار ثانی آنکه نفی متعلق شود بمقصودات
غیر مقصوده و متعلقات غیر مطلوبه و متعلق اثبات جز مطلوب حقیقی نباشد و ورای مقصود اصلی نبود و کمال
در اعتبار اول را ابتدا آنست که هر چه معلوم و مشهود شده است همه در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات
غیر از متکلم بکلمه مستثنی هیچ چیز ملحوظ نبود و بعد از چندگاه که بصیرت حدت پیدا کند و بکحل خاک راه مطلوب کمتجلی گردد
مستثنی نیز در رنگ مستثنی منه مشهود شود و همه ذرات سالک خود را گرفتار ماورای ان مشهود مثلی بیند و مطلوب
در بیرون آن سیطلبد چه در ابتدا این کمال هر چه در تحت لا داخل شده بود تمام از دائره ممکنات بود که
استحقاق عبادت ندارد و به برکت تکرار این کلمه طیبه از معبودی که مستحق عبادت است و کلا لا نسبت گشته
جدا شده بود لیکن از ضعف بصیرت مرتبه وجوب را که شایان عبادت است لا نبود لیکن از
ضعف بصیرت مرتبه وجوب را که شایان عبادت است لا و کلا لا نسبت گشته نمی دید و غیر از تکلم

بکلمه مستثنی ازان مقام نصیب نیست اما بمقدار قوه بصره مستثنی نیز در رنگ مستثنی منه شهود گشته و
مرتبه وجوب جامع جمیع اسما و صفات الهیست جل سلطانه و متعلق همت سالک احدیه مجرده است که استحقاق
عبادت نیز دران موطن در رنگ عدم استحقاق عبادت در راه مانده است لاجرم مقصود خود را در
ماورای جمیع اسما و صفات میطلبد و از گرفتاری بما دون آن تحاشی می نماید ؎ چو دل با دلبری آرام
گیرد ز وصل و هجری کی کام گیرد ؎ نهی صد دسته ریحان پیش بلبل نخواهد خاطرش جز رنگ گلبن
گل از مهر آتش چو در نیلوفر افتد ؎ تماشای مهش کی در خور افتد ؎ چو خواهد تشنه جانی شربت آب
نیفتد سود مندش شکر ناب و کمال مراعات ثانی که مقصود از ان نفی مقصود ثانیست مقصود بالذات آنست
که شهود مرتبه وجوب نیز در رنگ شهود مراتب امکانی و تحت لا داخل شود و در جانب اثبات هیچ چیز
ملحوظ نبود مگر تفوه بکلمه مستثنی ؎ چگویم با تو از مرغی نشانه ؎ که با عنقا بود هم آشیانه ؎ عنقا است
نامی پیش مردم از مرغ من بود آن نام هم گم ؎ والحق که فطرة علیا و همت قصوی همین قسم مطلب اخوانی
است ؎ که هیچ ازان در دست نیاید بلکه هیچ گردی بدامن ادراک ان نرسد و بتة اخروی حق آنست
اما تصوران مرا از جای برد مردم بوحدة ویت اخروی مسرور و محظوظ تواند و گرفتاری من بجز غیبت
نه بهمگی همت خواهان آنست که سر موی از مطلوب از غیب بشهادت نیاید و از گوش با هوش نرسد و
رخت از علم بعین نکشد چه توان کرد مرا چنین آفریده اند ؎ هر کسے را بهر کاری ساختند ؎ هر چند
مقام از دیوانگی ها بسیار دارم اما از ادب نتوانم جنبانید عرجونی من حبیب فی فنون ؎
عمر گذشت و حدیث درد ما آخر نشد ؎ شب آخر شد کنون کوته کنم فهانه را ؎ والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها المکتوب صد و هفتاد و چهارم
بخواجه اشرف کالپی صدور یافته در بیان آنکه دیوانگان این راه باین معیت تسلی نمیگیرند و باین بعد
قرب تسکین نمی یابند قربے میخواهند بعد نما و وصلے میجویند هجر آسا و در بیان آنکه واقع که نوشته بودند
ظهور عین بود و تصرف باطل او ؎ مکتوب غوث الخوی الغری وصول یافت چون مبنی از محبت فقیر و التجا
باین طائفه علیه بود موجب فرحت گشت المرء مع من احب فقد وفق و انذا ما بدانند که دیوانگان
این راه باین معیت تسلی نمیگیرند و باین بعد قرب تسکین نمی یابند قربی میخواهند که بعد نما باشد و

و وصلی میجویند که هجر آسا بود تسویف و تاخیر را تجویز نمی نمایند تطویل و تاجیل را مستهجن می انگارند لفظ وقت را مبنر خرقات پیموده صرف نمکنند و سیاحت بحرها بموات الاطائل تلف نمیفرمایند از شریف بخسیس نمنگرانند و از مرضی بمقبوض التفات نمینمایند بلعبها چرب شیرین خود را نمیفروشند و بجاههای رقیق و مزیف خط بندگی نمیدهند عار دارند از آنچه تحت شاهی را بالقاذورات تعلقات ملوث دارند و ننگ دارند از آنچه در ملک خداوندی جلسلطانه لات و غزی اشرکت و هنداری برادر اینجا به دین خالص میطلبند الا لله الدین الخالص و غباری از شرکت تجویز نفرمایند لئن اشرکت لیحبطن عملک ساعتی بحال خود در رویداگر این دین خالص میسر شده است بشری لکم والاعلاج واقعه پیش از وقوع باید کرد واقعه که نوشته بودند ظهور جن بود و تصرف باطل و این قسم ظهور و تصرف و برطالبان بسیار واقعه میشود و غم نیست ان کید الشیطان کان ضعیفا و اگر باز ظهور کند تبکرار کلمه تحبید لاحول و لاقوت الا بالله العلی العظیم دفعه ان مفسد تا بند و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات امتها و کلها مکتوب صد و هفتاد و پنجم بحافظ محمود صدور یافته در بیان تلوینات احوال و حصول تمکین و معنی حدیث لی مع الله وقت چون مفاوضه شریفه برادری وصول یافت شما از تلوینات احوال خود نوشته بودند بدانند که سالکان راچه در بدایت و چه در نهایت از تلوینات احوال چاره نبود و نهایت مافی الباب اگر ان تلوین بر قلب است سالک از ارباب تلوین است و مسمی باین اوقت و اگر قلب از تلوین بر جیب از وقتیت احوال خود دارد و گشت و بمقام تمکین پیوست این زمان ورود احوال متلونه بر نفس است که بمقام قلب بخلافت آن گشته است این تلوین لجواز حصول تمکین است و صاحب این تلوین را اگر ابو الوقت گویند گنجایش دارد و اگر بمحض فضل ایزدی جلسلطانه نفس نیز از تلوینات برگذشت و بمقام تمکین و اطمینان پیوست این زمان ورود تلوینات بر قالب است که از امور مختلفه ترکیب یافته است این تلوین دعوی است چه تمکین در حق قالب متصور نیست اگرچه منصبغ شده باشد برنگ لطف لطائف زیرا که تمکین که از راه این انصباغ مے آید بطریق تبعیت است و ورود احوال متلونه تعریق الاحوال ملتوبه بطریق اصالت و العبرت للاصل لا للتبع و صاحب اینمقام از اخص خواص است و فی الحقیقت ابو الوقت هم او تواند بود که معنی حدیث لی مع الله که از ان سرور علیه مطلع آله الصلوات و التسلیمات نقل کرده اند و جمعی از وقت

مستمر مراد داشته اند و همچو دیگر وقت نادر اتفاق باین بیان باشد چه نسبت به بعضی لطائف مستمر است
و نسبت به بعضی دیگر ندره فلا خلاف بالجملة ظاهر شریعت غرا متجلی داشته بتکرار سبق باطن عادت
نمانید ۵ اندرین بحر بجز کاز چو غوک ۵ دست و پای زدن چه دانی بوک ۵ اخوی اعزی مولانا محمد صدیق
در آگره اند ملاقات ایشان را غنیمت دانند **مکتوب صد و هفتاد و ششم** بملا محمد صدیق صدور یافته
در بیان آنکه محافظت اوقات از ضروریات این راه است تا با موالا طائل تلف نشود ۵ الحمد لله و
سلام علی عباده الذین اصطفی من حسن اسلام المرء اشتغاله بما یعنیه و اعراضه عما لا یعنیه پس از محافظت
اوقات خود چاره نبود تا با مور لا طائل تلف نشود شعر خوانی و قصه پردازی را نصیب عباد انگاشته به
سکوت و حفظ نسبت باطن باید پرداخت اجتماعیان درین طریق از برای جمعیت باطن است از برای
تشتت خاطر لهذا انجمن را بر خلوت اختیار کرده اند و جمعیت را از اجتماع حسنه اجتماعی که سبب تفرقه
باشد تحاشی بایدان لازم است با جمعیت باطن هر چه جمع شود مبارک است و هر چه جمعه شود شوم و نا مبارک
نوعی باید زندگانی نمود که نقصی را در صحبت انیس جمعیتی حاصل شود نه آنکه در تفرقه اندازد و دوق
خود را با دیگران داند از گفت سکوت آمد و قت شاعره نیست و هنگام محاوره نه عرچه وقت مدرسه و بحث
کشف و کشاف است ۵ و السلام **مکتوب صد و هفتاد و هفتم** بجمال الدین حسین بدخشی صدور یافته در ترغیب
بر تصحیح عقائد بمقتضای آرای صایبه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم خواجه جمال الدین حسین
بعضی از شباب را فنیمت شمرند و مهما امکن بصرف مرضیات حق نامزد جمال حالا عینی او لا تصحیح عقائد بمقتضی
آرای صایبه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم لازم دانند و ثانیا عمل بموجب احکام شرعیه فقهیه ثالثا
سلوک طریقه علیه صوفیه قدس الله تعالی سرهم و من وفق لهذا فقد فاز فوزا عظیما و من تخلف عن هذا فقد
خسر خسرانا مبینا خدمتگاری فرزندان خواجه محمد صالح را از سعادت عظمی دانند چه ایشان خدمت فی الحقیقت
امداد و اعانت خواجه بشار الیه است کار مقبلان است مصرع داد یم ترا کنج مقصود نشان ۵ و السلام ۵
مکتوب صد و هفتاد و هشتم بمیرزا مظفر صدور یافته در سفارش شخصی و در ترغیب تابعیت سید
عالمیان ۵ خلاصه و میان علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و عظم الله اجرکم در نهر قدرکم و یسر امرکم و شرح
صدرکم بحرمت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة و السلام مخلقان باخلاق نبویه اعلیه الصلوة و السلام

چه احتیاج بآنکه کسے باحسان وحسن معاشرت دلالت نماید بلکه نزدیک است که آن دلالت داخل سوء ادب وخلاف عنایت مافی الباب آدمی در وقت احتیاج بهر حقیر ونفیر تشبث مینماید واز هر ضعیف ونحیف تسلے خود میجوید بنابران تصدیع ده کشته تسلے را بسلسله منوده آمد مخدوما مکرما احسان در همه جا محمود است علے الخصوص بنسبت بجماعت که قرب جوار دارند حضرت رسالت خاصت عایه وعلی آله الصلوات والتسلیمات وداد حقوق جوار الی القدر مبالغه میفرمودند که اصحاب کرام ازان مبالغه گمان میبردند که شاید باهل جوار ارث هم بدهند مثنوی چون چنین باید گرهمسایه ایم ؛ تو چو خورشیدے ومن سایه ایم ؛ چه بدے اے مایه بے مائگان ؛ گر نگداری حق همسایگان ؛ والسلام مکتوب صد وهفتاد ونهم بر عبد الله ابن میر نعمان صدور یافت ونصیحت ؛ فرزندی اعزی لازال کاسمه موفق باشند موسم جوانی راغنیمت دانسته بتحصیل علوم شرعیه وعمل بمقتضای آن علوم اشتغال دارند واهتمام نمایند که این عمر گرامی مآلا لینفع صرف نشود وبلهو ولعب تلف نگردد ودیگر والد بزرگوار شما بعد از چند روز بشما ملحق خواهند شد انشاء الله تعالے تا رسیدن ایشان از متعلقان بواقعی خبردار خواهند بود مصرع پدر خویش باش گر مردی مکتوب صد وهشتاد ویکم بنجد مزاده انکنکے یعنے خواجه ابو القاسم صدور یافته درستفسار بعضے از سامی پیران که دران تردد پیدا شده بود ؛ مخدوما مکرما آنچه از حضرت خواجه ما اعنی خواجه محمد باقی علیه الرحمة بارسیده است وتحقیق سامی پیر انکیا بین حضرت مولانا خواجگی انکنکے وحضرت خواجه احرار گذشته اند آنست که دو بزرگ اند یکے ازین دو بزرگ وان بزرگوار حضرت مولانا است اعنی مولانا درویش محمد ودومی ایشان مولانا محمد زاهد است که خال مولانا درویش محمد است درین نزدیکے شیخ بنا هی خواجه خاوند محمود باندجرد وتشریف آورده بودند باول ملاقات سخن از حضرت مولانا درویش محمد رفت وگفتند که ایشان از کسے مجاز نبودند لهذا در اوائل مرید نمیگرفتند ودر اواخر عمر شروع در سخن کردند گفته شد که ایشان بزرگ بودند وتمام ماوراءالنهر بزرگے ایشان قائل هرگز تجویز نمیتوان کرد که بے اجازت ایشان مرید گرفته باشند در اوائل یا در اواخر که این قسم عمل داخل خیانت است باور نا مسلم این ظن نمیتوان کرد نکیف باکابر دین بعد ازان خواجه خاوند محمود گفتند که یکروز مولانا پیش خواجه ما آمده بودند وایشان خربوزه میخوردند مولانا اظهار طلب نمودند ایشان گفتند که خربوزه شما

تمام است مولانا فرمودند که شما گواهی میدهید که خربوزه ما تمام است فرمودند که گواهی میدهم که خربوزه
شما تمام است از انوقت مولانا مرید گرفتن شروع نمودند این نقل هم بسیار مستبعد نمود که بمجرد این قول
مولانا خود را شیخ بگیرند و در پی مرید گرفتن شوند بعد ازان خدمت خواجه خاوند محمود گفتند که این
دو اسامی بزرگان که بین حضرت مولانا و حضرت خواجه احرار نقل میکنند و سمی این دو اسم میدانند
خطاست باسامی دیگر یاد کردند و نیز گفتند که مولانا در ویش محمد را از خال خود نسبتی نیست از
شخصی دیگر است ازین سخنان ایشان تعجب بسیار حاصل شد بضرورت تصدیع داده گشت که اسامی
آن دو بزرگ را از روی تحقیق نویسند که مجال سخن احدی نماند و حدیث اجازت را چه احتیاج است
که نوشته شود بزرگی ایشان گواه عدل است مر ذلک اگر نویسند قطع لسان طاعنان شود و دیگر
معلوم نشد که مقصود خدمت خواجه خاوند محمود ازین سخنان پریشان چه بود اگر مقصود نفی این مقدار
بی بضاعت بود با بلغ وجوه چه نفی پیر مستلزم نفی مرید است باکد وجوه پس نفی این بی بضاعت
طرق بسیار بود چه احتیاج به آنچه از برای این غرض نفی بزرگان نموده آید و اگر مقصود دیگر داشته
باشند و نفی بزرگان بالاصالة خواسته نیز مستحسن نیست کما لا یخفی علی من له ادنی درایة ربنا لا تزغ
قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب حمدت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة
و التسلیمات و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و هشتاد و یکم بحضرت مخدومزاده اعنی میان محمد
صادق سلمه الله تعالی و ابقاه علی مفارق الحبین صدور یافته در جواب استفسار آنچه سبب جمعیت
کدام از مشائخ را می بینم که در مراتب قرب الهی جلشانه درجه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل
و غیرهما ایشان را درجات علیا است و جمعی دیگر را از مشائخ می بینم که در مراتب قرب تفوق دارند
و در مقامات مذکوره تنزل مایانست لکث فرزندی ارشدی محمد صادق پرسیده که سبب چیست که جمعی از
مشائخ را می بینم که در مراتب قرب الهی جلسلطانه درجه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل
و صبر و رضا ایشان را درجات علیا مفهوم میشود و جمعی دیگر از مشائخ را می بینم که در مراتب قرب درجه
علیا دارند و در مقامات زهد و توکل و غیرها اقدام سفلی و مقرر است که کملیت این مقامات با عتبار
اتمیت یقین است و اتمیت یقین بسبب اقربیت است بجناب قدس حضرت اوندی جلشانه از این جهت

خالی نیست یا نظر کشفی ما خطا میکند که قریب را بعید میداند و بعید را قریب یا سبب اکملیت این مقام مرتبه
ورای یقین یا ترتب یقین بر قرب نیست و جواب گفتیم که ترتب یقین بر قرب است اقرب بیشتر یقین باشد
تر و سبب اکملیت آن مقامات نیز تمامیت یقین است نه امر دیگر و نظر کشفی هم صحیح است غایت
مافی الباب حصول قرب بلطف لطائف است پس یقین نیز نصیب عینا باشد و اکملیت آن
مقامات ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ چون مترتب بر تمامیت یقین است نیز از شیا نزا حاصل بود
پس تواند بود که بزرگے با وجود قلت قرب مقامی از مقامات بلطف لطائف اقامت در زیده
باشد و یا کشف لطائف رجوع ناکرده بود در مقامات مذکوره اکمل بود از بزرگے دیگر که قرب
بیشتر دارد و با کشف لطائف که لطیفه قالب است رجوع کرده چه لطیفه قالب چون از ان قرب محروم
پس یقین نیز نصیب او نباشد پس اکملیت ان مقامات از کجا پیدا کند و در بزرگے رجوع او با ین
لطیفه افتاده است حکم این لطیفه پیدا کرده است و یقینات لطائف دیگر که سابقا حاصل شده بود
مستور گشته بخلاف بزرگے که بقالب رجوع او نیفتاده است حکم او حکم الطف لطائف است قرب
یقین و حق و استقامت دارد و استتار پیدا نکرده پس ناچار در مقامات مذکوره اتم و اکمل بود و اما
باید دانست که صاحب رجوع همچنانکه در قرب یقین اکمل است در مقامات نیز اکمل است لیکن
این کمالات او را مستور ساخته اند و برای دعوت خلق و حصول مناسبت بخلایق که سبب افاده
و استفاده است ظاهر او را همچو ظاهر عوام الناس گردانیده انمقام بالاصالة مقام انبیا و مرسلان است
علیهم الصلوات و التسلیمات لهذا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیه الصلوة و السلام طلبت الاطمینان
قلب نمود و در حصول یقین در رنگ عوام الناس محتاج بروئیت بصری گشت و حضرت عزیز علی نبینا
و علیه الصلوة و السلام گفت الی یحیی هذه الله بعد موتها و انکه رجوع کرده است از یقین خود گفته تو
انظار ما از درت یقینا این کلام اگر ثابت شود کما از حضرت امیر است کرم الله تعالی وجهه پس حمل ان
باید کرد که پیش از حصول رجوع فرموده باشند چه بعد از رجوع صاحب رجوع در رنگ عوام الناس
در حصول یقین محتاج بدلائل براهین است این در دو پیش از رجوع جمیع معتقدات کلامیه
بدیهی شده بود و یقین ان معتقدات را زیاده از یقین محسوسات می یافت اما بعد از رجوع ان یقین

مستور شد و در رنگ عوام الناس محتاج بدلائل و براهین گشت عز چنانکه پرورشم میدهند میرویم والسلام

مکتوب صد و هشتاد و دویم بملا صالح کولابی صدور یافته در بیان حدیث نبوی علیه وعلی آله الصلوات والسلام که فرموده اند بعضی اصحاب خود را که شکایت از خواطر سوء خود نموده اند ذلک من کمال الایمان و ما یناسب ذلک جمعی از درویشان نشسته بودند سخنی از خطرات و وساوس طالبان در میان آوردند در ضمن حدیثی مذکور شد که روزی بعضی از اصحاب خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات پیش آنسرور از خطرات سوء خود شکایت کردند آنسرور فرموده علیه الصلوة والسلام ذلک من کمال الایمان این فقیر را در آنوقت معنی این حدیث چنین بخاطر گذشت والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال که کمال ایمان عبارت از کمال یقین است و کمال یقین مترتب بر کمال قرب هر چند قلب و ما فوق او را از لطائف قرب الهی جلشانه بیشتر پیدا شود ایمان و یقین زیاده تر خواهد بود و بی تعلقی او بقالب افزون تر خواهد گشت این زمان خطرات در قالب بیشتر ظهور خواهد یافت و وساوس نامناسب لاجرم خواهد گردید پس ناچار سبب خطرات سوء کمال ایمان بود پس منتهی نهایت النهایت را هر چند خطرات بیشتر و نامناسبتر اکملیت ایمان زیاده تر چه کمال ایمان تقاضای بی مناسبتی تمام دارد لطف لطائف را بلطیفه قالب و این بی مناسبتی هر چند افزون تر قالب خالی تر و بظلمت و کدورت نزدیکتر و ورود خواطر وساوس در آن بیشتر بخلاف مبتدی و متوسط که این قسم خواطر ایشان را سم قاتل است و زیادتی بخش مرض باطن فلانکن من القاصرین این معرفت از معارف غامضه این درویش است والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی وعلی آله الصلوة والسلام مکتوب صد و هشتاد و سیوم بملا معصوم کابلی صدور یافته در نصیحت و حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام و التحیة استقامت کرامت فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداند امید هست که تعلقات شتی و توجهات پراگنده که بظاهر استیلا یافته اند مانع نسبت باطن نباشند ذلک سهل نماینده که تحقیقی در تفرقه ظاهر میسر آید مبادا که در باطن سرایت کند و از وصول بمطلب باز دارد عیاذاً بالله سبحانه من ذلک و نیا و مافیها کرامی آن نیکند که کسی از انصراف عمر گرامی حاصل کند خبر شرط است خواب خرگوش تا کی خواهد بود ؎ ای سرای و باغ تو زندان تو خان و مان تو بلاگاه

جان تو و پیش از بزرگ کاری کرد فیها والاخرابی و خرابے است سبق باطن عزیز باید دانست و حقیقت
منافی آن باشد آزاد دشمن باید داشت ۵ هر چه جز عشق خدای حسن است و گر شکر خوردن بود
جانکندن است و ما علی الرسول الا البلاغ **مکتوب صد و هشتاد و چهارم** بفتح الله صد و
یافته و در غیبت متابعت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوٰة والتحیة و مکتوب مرغوب فرزندی
اعزی که از روی محبت و اخلاص نوشته بود تدبیر سید خواجه رسانیدند موجب رحمت گشت خصیت
حق سبحانه و تعالے توفیقات مرضیات خود رفیق گردانا و بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوٰة
والتسلیمات تمهالے فرزندانچه فردا کارخواهد آمد متابعت صاحب شریعت است علیه الصلوٰة والسلام
والتحیة احوال و مواجید و علوم و معارف و اشارات در موزاگر بان متابعت جمع شوند فبها و نعمت و الا
جز فرابے و هیچ در اجر هیچ نیست سید الطائفه جنید را بعد از فوت شخصے بخواب دید واز حالش پرسید
جنید در جواب گفت طاحت العبارات و فنت الاشارات و انقطعنا الا رکیعات رکعناها فی جوف
اللیل فعلیکم بمتابعته و متابعته خلفاء الراشدین علیه و علیهم الصلوٰة والسلام و ایاکم و مخالفته شریعته
قولا و عملا و اعتقادا فان الاولے یمن و برکة والثانیه شوم و هلکة نهاد دیگر رساله که فرستاده بودند
بعضے جاها که خوانده شد در نظر خوب ایدا ما کار دیگر از تصنیف اهم تر است و با وجود اختن اسهب
و اولی است والسلام **مکتوب صد و هشتاد و پنجم** بمنصور عرب صد و یافته در سفارش شخصی
حضرت حق سبحانه و تعالے بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة استقامت روزافزون
دهشته همگی همت متوجه جناب قدس خود گردانا دو انچه بر ما و شما لازم است سلامتی قلب است اگر قلب
ما دون حق سبحانه و این سلامتی بر تقدیری میسر گردد که غیر او سبحانه بر دل خطوری نماند اگر فرضا
هزار سال حیاة و فاکند غیر بر دل نگذرد و بواسطه نسیانی که دل از ماسوی الله تعالے حاصل شده است
ع کار امنیست غیر این همه هیچ ۵ بقیة المرام انکه مولانا فاضل سرهندی که نجدمت علیه قیام دارد
در سرهند است از روی آن دارد که در پیری و ضعف خود بلاقات پسر خود هیچ و مسرور گردد و بنا بر
علے و لک فقیر را بر تقدیر ایجنے متوسل ساخت والامر عندکم بل کل من عند الله والسلام **مکتوب صد و هشتاد و ششم**
بخواجه عبد الرحمن مفتی کابل صدور یافته در تحریص بر متابعت سنت و اجتناب از بدعت

در بیان آنکه هر بدعت ضلالت است از حضرت حق سبحانه و تعالی تضرع و زاری و التجا و افتقار و زاری و انکسار و سر و چهار رسالت مینماید که هر چه در دین محدث شده است و مبتدع گشته که مردمان خیر القرون و خلفاء راشدین او نبوده علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اگرچه آنچیز در روشنی مثل فلق صبح بود این ضعیف را باید که باور نداند و گفتار عمل آن محدث مکروه و مفتون حسبان مبتدع مکناد بحرمت سید المختار و آله الابرار علیه و علیهم الصلوة و السلام گفته اند که بدعت بر دو نوع است حسنه و سیئه حسنه آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان رسول و خلفاء راشدین علیه و علیهم الصلوة اتم و من التحیات اکملها پیدا شده باشد و در فرم سنت ننماید و سیئه آنچه را فرم سنت باشد این فقیر در هیچ بدعتی از این بدعتها حسن و نورانیه مشاهده نکرده و جز ظلمت و کدورت احساس ننموده اگر فرضا عمل مبتدع را امر مزاوج بسطه ضعف بصارت بطراوت و نظارت بینند فردا که حدید البصر گردند دانند که جز خسارت و ندامت نتیجه ندارد بیت بوقت صبح شود هیچ و زر معلومت * که ماه یافته عشق در شب دیجور مسید البشر سفیر یا علیه علی آله الصلوة و التسلیمات من احدث فی امرنا هذا لیس منه فهو رد و چیزیکه مردود باشد حسن از کجا پیدا کند و قال علیه الصلوة و السلام اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد و شر الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة و قال علیه الصلوة و السلام اوصیکم بتقوی الله و السمع و الطاعة و ان کان عبدا حبشیا فانه من یعش منکم بعدی فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین المهدیین تمسکوا بها و عضوا علیها بالنواجذ و ایاکم و محدثات الامور فان کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة هر گاه هر محدث بدعت باشد و هر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود و ایضا آنچه از احادیث مفهوم میگردد آنست که هر بدعت را فرم سنت است تخصیص بعض ندارد پس هر بدعت سیئه قال علیه الصلوة و السلام ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة فتمسک بسنة خیر من احداث بدعة و عن حسان قال ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم الا نزع الله من سنتهم مثلها ثم لا یعیدها الیهم الی یوم القیمة و باید دانست که بعضی از بدعتها که علماء و مشائخ از احسنه دانسته اند چون نیک ملاحظه نموده می آید معلوم شود که آنها سنت اند مثلا در تکفین میت عمامه را بدعت حسنه گفته اند با آنکه همین بدعت را فرم سنت است چه ریا و قی بر عهد مسنون که سه ثوب باشد نسخ است و نسخ عین رفع و همچنین مشائخ ارسال فش را بجانب

دست چپ حسن و سنت اند و سنت در نزد ارسال آن بین الکتفین است پر ظاهر است که این بدعت
سنت است همچنین است آنچه علماء در نیت نماز مستحسن داشته اند که با وجود اراده قلب بان نیز باید
گفت و حال آنکه از ان سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام ثابت نشده است نه بروایت صحیح و نه بروایت
ضعیف و نه از اصحاب کرام رضی تا بعین عظام که بزبان نیت کرده باشند بلکه چون اقامت میگفتند تکبیر
تحریمه میفرمودند پس نیت بزبان بدعت باشد و این بدعت را حسنه گفته اند و این فقیر میداند که
این بدعت چه جای آنست که در فرض سنت گردد فرض نمیاید چه در تجویز ان اکثر مردم بزبان اکتفا مینمایند
و از غفلت قلبی پاک نمانند پس در ضمن فرض ان فرض نماز که نیت قلبی باشد متروک میگردد و بدین
نماز میرساند علی هذا القیاس سائر المبتدعات والمحدثات فانها زیادات علی السنة و لو بوجه من الوجوه
و الزیادة نسخ و النسخ رفع فعلیکم بالاقتصار علی متابعة سنة رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله
وسلم و الاکتفاء علی اقتدار اصحابه الکرام فانهم کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و اما القیاس و الاجتهاد
فلیس من البدعة فی شیء فانه مظهر لمعنی النصوص لا مثبت امرا نادر فاعتبروا یا اولی الابصار و السلام
علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مکتوب صد و هشتاد
و هفتم بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان انکه طریق رابطه اقرب طرق موصله است
و در بیان آنکه رابطه نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او و کتابتی که یاران نوشته بودند نظر در آن
و بر احوال مسطوره مطلع گشت بداند که حصول رابطه شیخ مرید را بی تکلف و بی تعمل علامت مناسبت
تام است در میان پیر و مرید که انسب طرق استفاده است و هیچ طریقی اقرب بوصول از طریق رابطه نیست
تا کدام دولتمند را بان سعادت مستعد سازند حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره در فقرات مذکوره
که سایه رهبر است از ذکر حق گفتن باعتبار نفع تر است یعنی سایه رهبر نافع تر است مرید را از ذکر گفتن
او چه مرید را در ان وقت بمذکور جز علامت مناسبت کامل حاصل نیست تا براه ذکر نفع تمام تواند گرفت
و السلام اولا و آخرا مکتوب صد و هشتاد و هفتم بخواجه محمد صدیق بخشی صدور یافته
در بیان حل مسائل که پرسیده بودند مکتوب مرغوب خوشی اغری وصول یافت از اموری که پرسیده
بودند محبت آثار اختفای بعضی از لطائف و در مرتبه قلب مقصور بران لطائف است که قلب متضمن

آنجاست زان لطائف که در ماورای قلب تحقق دارند که اختفای آنها در مرتبهٔ قلب معنی ندارد و دیگر شخصی را که استعداد وی تا مرتبهٔ قلب باز رسیده است پیر صاحب تصرف نداند او را بمراتب فوق رسانیدن ما اینجا دقیقه ایست که بحضور تعلق دارد تحریر بیان آن متعسر است دیگر چون ظاهر بر نهج باطن متلون شود و باطن بلون ظاهر منصبغ گردد چه دشوار است که احکام ظاهر و باطن و احوال باطن در ظاهر پیدا آید و السلام مکتوب صد و هشتاد و نهم بشرف الدین حسین صدور یافته در بیان آنکه باوجود گرفتاریهای لاطائل مناسبت است با فقرا و بطراوت و دنیای دنی فرفیته نباشد و سبق باطن را غیر باید داشت و در بیان آنکه از احکام شریعت سر نباید پیچید و بسنت و زاری تمام قبول باید نمود و ما یناسب ذلک الحمد لله رب العلمین و الصلوٰة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین مکتوب شریف فرزندی اخوندی رشدی شرف الدین حسین وصول افیت موجب فرحت و باعث بهجت گردید چه نعمتی است که باوجود گرفتاریهای لاطائل فقرا را دور از کار از یاد نرفته اند اینچنین یاد آوری شدت مناسبت میدهد که سبب افادة و استفاده است بعضی از دقایق که اندراج یافته بود نیک و اصل است و برارتباط معنوی دال و دلیل ای فرزند بطراوت دنیای دنی فرفیته نشوی و بکر و فر بی معنی او مفتون نگردی که بی مدارو بی اعتبار است امروز اگر اینچنین معقول شما نشود فردا البته معقول خواهد شد و فائدهٔ نخواهد داشت ؎ گوش ما را بار در گران شده است بانشنود ناله و فغان مرا باید که سبق باطن را از جعل نعم خداوندی جلشانه و تنسه تبارک ان سوای و حریص باشند و هیچ وقت نماز را بجماعت بی کسل و فتور ادا نمایند و از چهل یکی زکوة را بسنت بفقرا و مساکین رسانند و از محرمات و شبهات اجتناب دارند و بر خلایق مشفق و مهربان باشند طریق نجات و رستگاری همین است و السلام مکتوب صد و نودم بیکی از فرزندان میر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در تحریص دوام ذکر الهی جل سلطانه و در ترغیب اختیار نمودن طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم بایان طرز ذکر و ما یناسب ذلک الحمد لله رب العلمین و الصلوٰة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین آنا واگاه باش که سعادت تو بلکه جمیع بنی آدم و غلام و رستگاری همه در ذکر مولا رخود است جل سلطانه تا ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر الهی جلشانه باید ساخت و ملحوظ تجویز خفات

نباید کرد و للہ سبحانہ الحمد و المنۃ کہ دوام ذکر در طریقہ حضرت خواجگان قدس اللہ تعالے اسرارہم در ابتدا میسر گردد و بطریق اندراج النہایۃ فی البدایۃ حاصل میشود پس اختیار این طریقہ علیہ طالب اولی و انسب باشد بلکہ واجب و لازم پس بر تو باد کہ قبلہ توجہ را از ہمہ سو گردانیدہ و بکلیت بجناب عالی اکابر این طریقہ علیہ اقبال نمائی و ہمتے از باطن شریف ایشان خواہی در ابتدا از ذکر گفتن چارہ نبود باید کہ متوجہ قلب صنوبری گردی کہ ان مضغہ ہمچون حجرہ ایست مر قلب حقیقی را و اسم مبارک اللہ را بران قلب گذرانی و در توجہ بقصد ہیچ عضوی از حرکت نہ ہی و بکلیت متوجہ قلب شوی و در تخلیہ صورت قلب را جاندہی و بان ملتفت نباشی چہ مقصود توجہ بقلب است نہ تصور صورت ان و معنی لفظ مبارک اللہ را بہ ہیچ وجہ ہیچگونگی ملاحظہ نمائی و ہیچ صفت را بان منضم نسازی و بخاطر و ناظر نیز ملحوظ نگذاری تا از ذروہ خصوصیت ذات تعالے بخصیص صفات فرود نیائی و از انجا بالشہود وحدت در کثرت نیفتی و از کثرت فتاری ہمچون بالشہود چون ارام گیری چہ ہر چہ در مرات چون ظاہر شود ہمچون نبود و ہر چہ در کثرت نمود ار گردد واحد حقیقی نباشد ہمچون را در درای دائرہ چون باید جست بسیط حقیقی را بیرون محاط کثرت باید طلبید اگر در وقت ذکر گرفتن صورت پیر بے تکلف ظاہر شود از انیز بقلب باید برد و در قلب نگاہ داشتہ ذکر باید گفت مبدء پیر کلیت پیر انعکس است کہ از طریق وصول بجناب قدس خداوندی جلشانہ استفادہ نمائی و مدد ہا و اعانت ہا درین طریق یابی مجرد کلاہ و دہنی و شجرہ کہ عرف شدہ از حقیقت پیری و مریدی خارج است و دخل رسوم و عادات مگر انکہ جامہ بترک از شیخ کامل و مکمل بدست آوری و با عتقاد و اخلاص باو زندگانی نمائی احتمال ثمرات و نتایج در ینصورت نیز قویست و بدانی کہ منامات و واقعات شایان اعتماد و اعتبار نیست اگر کسے خود را در خواب با دشاہ دید یا قطب وقت یافت فی الحقیقت چنین است بیرون خواب واقعہ اگر با دشاہ شود یا قطب گردد و مسلم است پس احوال و مواجید ہر چہ در بیداری و افاقت ظاہر شود و گنجایش اعتماد دارد و الا فلا و بدانی کہ نفع ذکر و ترتیب اثار بران مربوط باحیان شریعت است پس در ادای فرائض و سنن و اجتناب از محرم و شبہ نیک احتیاط باید کرد و در قلیل و کثیر بعلماء رجوع باید نمود و بمقتضای فتوی ایشان زندگانی نمود و السلام ممکتوب صد و نود و یکم بخانخانان صدور یافتہ در ترغیب متابعت انبیا علیہم الصلوۃ و السلام و در بیان انکہ

در تکلیفات شرعیه مراعات بسیار تمام نموده اند و تخفیف تام فرموده ؛ الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق سعادت ابدی و نجات سرمدی مربوط بمتابعت انبیا صلوات الله تعالی و تسلیماته سبحانه علی جمیعهم عموماً و علی افضلهم خصوصاً اگر فرضاً هزار سال عبادت کرده شود و ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده بجا آورده اگر منور متابعت این بزرگواران منور نگردد بجوی نمیخرند و بخواب نمیفروشند که سراسر غفلت و تضلیل است کما بر این برگزیدگان واقف شود و راه نمی اندازند مثل سراب بقیعة یحسبه الظمان ماء بکمال عنایت خداوندی جل سلطانه آنست که در جمیع تکلیفات شرعیه و مامورات دینیه نهایت یسر و غایت سهولت را مراعات فرموده است مثلاً در شبانه روز بهفتده رکعت نماز تکلیف فرموده که وقت ادای ان مجموع بیکساعت نمیکشد معهذا لک و قوارة ان بهر چه میسر شود کفایت نماید و اگر قیام متعذر شود بقعود تجویز فرموده و در وقت تعذر قعود باضطجاع اشارت فرموده و چون رکوع و سجود متعسر شود بایما و اشارت دلالت نموده و در طهارت اگر قدرت بر استعمال آب متحقق نشود تیمم را خلیفه آن ساخته و در زکوة از جمیل یکحصه را بفقرا و مساکین یقین فرموده و از انانیز مقید باموال نامیه و انعام سائمه نداشته و در تمام عمر یک حج را فرض ساخته معهذا لک مشروط بزاد و راحله و امن طریق گردانیده و دائره مباح را وسیع ساخته چهار زن بنکاح و از سراری هر قدر که بخواهد مباح فرموده و طلاق را وسیله تبدیل انسار گردانیده و از ظهر و ایتره و قسمه اکثر را مباح ساخته و اندک را محرم و انهم بوسطه مصالح عباد اگرچه یک شراب بیزه پر ضرر را حرام گردانیده اما چندین شیر خوشخور پر نفع را در عوض آن مباح ساخته عرق قرنفل و عرق دارچینی بان خوشخوری و خوشبوی چندان منافع و فوائد دارد که چه نویسد چیز تلخ و بدمزه تند بوی بدخوی هوش بری پرخطری را بان عرق خوشبوی خوشخور چه مناسبت شتان ما بینهما معهذا لک فرقی که از راه حل و حرمت میخیزد جدا است و تمیزی که از رگذر رضای پروردگار جل سلطانه و عدم رضای او تعالی پیدا میشود علاحده و بعضی از لباسهای ابریشم را که محرم فرموده چه باک که چندین انواع جامهای ممزج بما شاء من و سوعر ان حلال گردانیده است و لباسهای پشمین که مطلقاً مباح ساخته بمراتب از لباسهای ابریشم بهتر است معهذا لک لباس ابریشم بر زنان مباح فرموده که منافع ان نیز عائد بمردان است همچنین است

حال و سبب فصه که علی زمان را برای تمتع مروانست اگر بی انصافی با این سیر و با این سهولت متعسر و متعذر
داند بمرض قلبی مبتلاست و بعلت باطنی گرفتار بسیاری از نکاتست که صحابه بفضل آن سیر تمام دارند
و بر ضعفاء متعسر است بعسر تمام مرض قلبی عبارت از عدم یقین قلب است باحکام منزله سماوی و تصدیق که
دارند صورت تصدیق است نه حقیقت تصدیق علامت حصول حقیقت تصدیق ثبوت سیر است
در ایشان احکام شرعیه و بدونها خرط القتاد و قال الله تبارک و تعالی کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه
یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه
و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها مکتوب صد و نود و دوم بشیخ بدیع الدین سبزواری
صدور یافته در جواب استفساری که نموده بود که از مقام رنگین بلندتر از مقام حضرت صدیق اکبر است
رفته بود و آخوی اخوی ارشدی شیخ بدیع الدین استفسار نموده بودند که در عرضداشت یازدهم که بحضرت
خواجه قدس سره نوشته واقعشده است که بمقامی رنگین وصول میسر گشت که بلندتر از مقام صدیق
اکبر است رضی الله تعالی عنه معنی این کلام چه باشد بدان ارشدک الله تعالی و ایانا که این عبارت بفضیلی
است با آنکه لفظ هم نیز واقعشده است و لو سلم گوییم این سخن و سخنان دیگر که دران عرضداشت
واقعشده است از جمله واقعاتی است که به پیر خود نوشته و مقرر این طائفه است که هر چه از وقایع لایحه
صحیح باشد یا سقیم بی تحاشی به پیر خود اظهار مینمایند چه در غیر صحیح نیز احتمال تاویل و تعبیر است
پس از مظهر آن چاره نبود و در مایخن فیه بملاحظه اینمعنی هیچ محظوری لازم نمی آید و حمل دیگر آنکه تجویز نموده
اند که اگر در چیزی از جزئیات غیر نبی را بر نبی فضیلی محقق شود باکی نیست بلکه واقع است چنانکه
در ماده شهدا زیادتیها واقعشده است که در انبیا نیست علیهم الصلوة و التسلیمات با آنکه فضل کلی
مرتبی است علیه و علی آله الصلوة و التحیات برین تقدیر اگر سیر غیر نبی در کمالات آن جزئی واقعشود
و خود را در مقام بلندتر یابد هیچ باک نباشد هر چند حصول این مقام او را بوسط متابعت نبی است و نبی را
نیز از همان مقام بحکم حدیث من سن سنة فله اجرها و اجر من عمل بها نصیب تام است پس گاه فضل
جزئی غیر نبی را بر نبی مجوز گشت بر غیر نبی بطریق اولی مجوز خواهد بود فلا اشکال و السلام علیکم
صد و نود و سیوم بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترغیب بر تصحیح عقائد بر وفق

از اہل سنت وجماعت وتحریص بر تعلم احکام فقہیہ از حلال وحرام وفرض وواجب وسنت ومندوب ودر
بیان غربت اسلام واغراء بر ترویج وتائید آن اللہ تعالی ناصرکم ومعینکم علی کل ما یعینکم وشیئکم بخشین
ضروریات بر ارباب تکلیف بتصحیح عقائد ہست بر وفق آرای علماء اہل سنت وجماعت شکر اللہ تعالی
سعیہم کہ نجات اخروی وابستہ باتباع آراء صواب نمای این بزرگواران ہست وفرقہ ناجیہ ہم ایشان
واتباع ایشان اگر بطریق آنسرور وصحابہ انمور اند صلوۃ اللہ وتسلیماتہ علیہ وعلیہم اجمعین واز علوم یکی
از کتاب وسنت مستفاد وندہمان معتبر ندکہ این بزرگواران از کتاب وسنت اخذ کردہ اند وفہمیدہ زیرا کہ
ہر مبتدع وضال عقائد فاسدہ خود را بزعم فاسد خود از کتاب وسنت اخذ میکنند پس ہر معنی از معانی
مفہومہ از ینہا معتبر نباشد واز برای تصحیح این عقائد حقہ رسالہ امام اجل توربشتی بسیار مناسب است
وقریب بفہم مذکور مجلس شریف بودہ باشد اما رسالہ مذکورہ چونکہ مشتمل بر ستدلالات وطول وبسط
بسیار دارد اگر رسالہ کہ متضمن مسائل صرف بودہ باشد اولی ومناسب خواہد بود درین اثنا بخاطر
حقیر نیز خطور کردہ کہ در جواب سالہ بنویسد کہ متضمن عقائد اہل سنت وجماعت باشد وسہل الماخذ
اگر مصیر شد نوشتہ متعاقب بخدمت خواہد فرستاد بعد از تصحیح این عقائد علم حلال وحرام وفرض
وواجب وسنت ومندوب مکررہ کہ علم فقہ متکفل آنست وعمل بمقتضای این علم نیز ضروریست
بیضہ از طلبہ فرمایند کہ از کتاب فقہ کہ بعبارت فارسی بودہ باشد در مجلس میخواندہ باشند مثل مجمع
خانی وعمدۃ الاسلام واگر عیاذا باللہ سبحانہ در مسئلہ از مسائل اعتقادیہ ضرر بخلل رفت از دولت
نجات اخروی محروم ہست واگر در عملیات مسامحہ رود بحیثیکہ بتوبہ ہم درگذرانند واگر مواخذہ ہم کنند
آخر کار نجات ہست پس عمدہ کار تصحیح عقائد ہست از حضرت خواجہ احرار قدس اللہ تعالی سرہ منقول است
کہ میفرمودند کہ اگر تمام احوال ومواجید را بما بدہند وحقیقت ما الاعتقاد اہل سنت وجماعت متحلی نباشند
خرخرابی ہیچ ندانیم واگر تمام خرابیہا را بما عرضہ کنند وحقیقت ما الاعتقاد اہل سنت وجماعت بخواہند
باکے نداریم شتابنا الہد سبحانہ وایاکم علی طریقتہم المرضیۃ بحرمۃ سید البشر علیہ وعلی آلہ الصلوات واکملہا
ومن التسلیمات اکملہا ودرویشی از جانب لاہور آمدہ بود گفت کہ شیخ جیو در مسجد جامع نخاس کہنہ الہ
برای نماز جمعہ حاضر شدہ بودند ومیان فہیم الدین بعد از اتمام التفات ایشان گفتند کہ نواب شیخ جیو

در حویلی خود مسجد جامع بنا کردند بحمد الله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی مزید توفیق ارزانی فرماید
انیقسم اخبار که مخلصان بمن میشنوند غایة الغایت مسرور و متبهج میگردند سیادت پناها کرما امروز اسلام بسیار
غریب است چنانکه امروز در تقویه آن صرف میکنند کروڑها میخرند تا کدام شاه بازرا باین دولت عظمی مستظهر
سازند تروبج دین و تقویت ملت در همه وقت از هر کس که بوقوعی آید زیباست و رعنا اما در این وقت
که غربت اسلام است از امثال شما جوان مردان اهل بیت زیباتر و رعناتر است که ایزد دولت خانه زاد
خاندان بزرگ شما است از شما و قبیست و از دیگران عرضی حقیقت و راثت نبوی علیه و علی آله من
الصلوات افضلها و من التحیات و التسلیمات اکملها و تحصیل این امر عظیم القدر است حضرت پیغامبر
صلی الله علیه و سلم اصحاب را مخاطب ساخته فرمودند که شما در زمانی موجود شده اید که اگر از اوامر و نواهی
دهم حصه را ترک کنید هلاک شوید و بعد از شما گروهی خواهند آمد که اگر دهم حصه را از اوامر و نواهی بجا آورند
آزند خلاص شوند و بعد از شما این زمان وقت است و این گروه آن گروه ۵ کوی توفیق سعادت
در میان افگنده اند کسن بمیدان در نمی آید سوار ان را چه شده و در نیوقت کشتن کافران عین گوی بندگی است
بسیار خوب واقع شده و باعث شکست عظیم بر منهو مردود گشت بهر نیت که کشته باشند و بهر غرض
که هلاک کرده خوارے کفار خود فقد وقت اسلام است این فقیر پیش از انکه این کافر را بکشند در خواب
دیده بود که بادشاه وقت کافر مشرک را شکسته است و الحق که آن کبر رئیس اهل شرک بود و امام اهل
کفر خذلهم الله سبحانه و آن سرور دین و دنیا علیه الصلوة و السلام در بعضے از حجیه خود اهل شرک را
باین عبارت تفسیر فرموده اند اللهم شتت شملهم و فرق جمعهم و خرب بنیانهم و فندهم اخذ غیر مقتدر
عزت اسلام و اهل ان در خوارے کفر و اهل کفر است مقصود از اخذ جزیه خوارے کفار است و الا مانت ایشان
هر قدر که اهل کفر را عزت باشد ذلت اسلام تا انقدر است این سررشته را نیک باید نگاهداشت و اکثر
مردم این سررشته را گم کرده اند از شومی ان دین را برباد داده قال الله سبحانه و تعالی یا ایها النبی
جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم جهاد با کفار و غلظت بر ایشان از ضروریات دین است لقبا بائے
رسوم کفر که در قرون سابق پیدا نشده بود در این وقت که بادشاه اسلام را ان توجه با اهل کفر نمانده
است و دلهائے مسلمانان بسیار گران آمده مسلمانان لازم است که بادشاه اسلام را از زشتی رسوم

ان بدگمانان اعلام نجنبند و در رفع آن کوشند شاید یقینا یا انها مبنی باشد بر عدم علم بادشاه بر شتی
آنها اگر نه بجمله گنجائش وقت یابند بعضے از علماء اهل اسلام را اعلام نجنبند که آمده بر شاعت رسوم
اهل کفر اعلام نمایند که از برای تبلیغ احکام شرعے اظهار خوارق و کرامات هیچ در کار نیست و در قیامت
عذر نخواهند شنید که بے تصرف تبلیغ احکام شرعے نکرد انبیا علیهم الصلوٰة والتسلیمات که بهترین
موجودات اند تبلیغ احکام شرعے میکردند اگر امتان معجزات میطلبند میفرمودند که معجزات از زنده
خدلست عزوجل بر ما تبلیغ احکام است و تواند بود که دران اثنا شاید حق سبحانه و تعالے امری ظاهر سازد
که باعث اعتقاد حقیقت این جماعه باشد بهر حال از حقیقت مسائل شرعیه اطلاع دادن ضرور است
تا این واقع نشود عهده بر ذمه علما و مقربان حضرت بادشاه است چه سعادت که درین
و گوهر بے بازار رسند انبیا علیهم الصلوات والتحیات در تبلیغ احکام شرعیه چه آزارها نکشیده اند و چه محنتها که
ندیده بهترین ایشان علیهم من الصلوٰة افضلها و من التحیات اکملها فرموده ما اوذی نبی مثل
ما اوذیت ؎ عمر بگذشت و حدیث دردما آخر نشد ۔ شب بپایان خرشد کنون کوته کنم افسانه را
والسلام والاکرام مکتوب صد و نود و چهارم بصدر جهان صدور یافته در تحریص بر ترویج
و تائید دین و ما یتعلق ذلک سلمکم الله سبحانه و عفاکم اهتماع سخنان ترویج احکام شرعیه و تذلیل اعدا
ملت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة مسلمانان باتم زدگان فرح بخش و روح افزاست
الحمد لله سبحانه و المنة علے ذلک اسئول من الله سبحانه الملک القدیر ازدیاد هذا الامر الخطیر بحرمة
النبی البشیر النذیر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها الیقین است که مقتدایان اسلام
از سادات عظام و علماء کرام و خلاصه ملا مستصدی ازدیاد این دین متین و تکمیل این صراط مستقیم
خواهند بود و سرورے درین باب چه دراز نفسی نماید شنیده شد که بادشاه اسلام از حسن استعداد
و استقامت خود مان علما اند الحمد لله سبحانه علے ذلک معلوم شریف است که در قرن سابق هر فساد بکه
پیدا شد از شومی علماء سوء ظهور آمد و دریناب تتبع تمام مرے داشته از علماء دین دار انتخاب نموده
اقدام خواهند فرمود علماء سوء بالخصوص درین اند مطلب الیشان حب جاه و ریاست و منزلت نزد خلق
است والعیاذ بالله سبحانه من فتنتهم اری بهترین خلایق الیشانند که فردای قیامت سیاهی الیشان را

ه الیشان بهترین اند

بخون شهدا فی سبیل الله وزن خواهند کرد و بدانند این سیاهی خواهد چه بدید شر الناس شرار العلماء و خیر الناس
خیار العلماء تا بدانند ملتمس آنکه بعضی نیات بران آورده که خود را العسکر رساند تقریب پیاده مبارک رمضان
در حضرت دهلی توقف واقع شد ان شاء الله بعد از مضی این ماه مبارک بخدمت اغره خواهد رسید مکتوب
صد و نود و پنجم بصدر جهان صدور یافته در اغراء تحریض بر ترویج شریعت و اظهار تاسف ضعف
اسلام و اهل آن تسلکم الله سبحانه و ابقاکم احسان سلاطین چونکه نسبت بکافه خلائق حاصل است ملتفوت
و الهای خلائق بمحکم جبلت الخلائق علی حب من احسن الیهم بجانب محسنان مائل است پس ناچار بواسطه
این ارتباط جمیع الخلاق و اوضاع بادشاهان بعموم خلائق علی تفاوت درجات الاحسان سایر است
از خیر مشر و صلاح و فساد مانا که از نیجا گفته اند الناس علی دین ملوکهم کار و بار قرن سابق مصداق این سخن
است اکنون که انقلاب و زوال بظهور پیوسته و صوت عناد اهل ملل بر هم شکسته بر ائمه اسلام از صدور عظام
و علماء کرام لازم است که تمام همت خود را مصروف رواج شریعت غرا ساخته در بدایت امر ارکان اسلام
مهدمه را برپا سازند که در تسویف خیریت ظاهر نمیشود دلها غریبان ازین تاخیر در اضطراب شبانه
قرن سابق در دلها مسلمانان متمکن است مبادا تلافی آن نشود در غربت اسلام منظور اینجانب گاه
بادشاه از اگر می ترویج سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة و التحیة نباشند مفرمان ایشان
نیز در نیاب خود را معاف دارند و حیات چند روزه را عزیز شمرند کار بر فقرا اهل اسلام بسیار تنگ
خواهد بود و انا لله و انا الیه راجعون عزیزی میفرماید ۵ آنچه از من گم شده گرد سلیمان گم شدی
هم سلیمان هم پری هم اهرمن بگریستی ۵ شعر صبت علی مصائب لو انها ۵ صبت علی الایام صرن لیالیا
از جمله شعائر اسلام تعین قضاة است در بلاد اسلام که در قرن سابق معمول بوده و هم اکنه اعظم بلاد اسلام
چند سال است که قاضی ندارد و حال قریه دحا قاضی یوسف ابای و تابنار سرهند است قاضی شمس الدین
چنانچه سزاوار سلاطین بدست دارد مشار الیه بصلاح و تقوی متحلی است اگر صلاح دانند این امر عظیم القدر
را باو تفویض فرمایند ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة الحقة علی مصدرها الصلوة و السلام
و التحیة مکتوب صد و نود و ششم بمضمون مرصد و یافته در بیان آنکه راهی که باو رصد و
قطع آنیم هفت گام است و بهر گامی ازین گامها سالک از خود و دوی مرتفع و بحق سبحانه نزدیک میگردد

صحیفه مرحمت فرمیده بکرمست و از غرائب منه ورود یافت لله سبحانه الحمد المنه که خواص از ریا و عوام از غرض
نیستند و مهتران از رفعخواهگی کهتران خالی نیند جزاکم الله سبحانه غایر الجزا رخدوم ما عز از سر درد
سخن دوست خوشتر است باین راه که ما در صدد قطع انیم همگی همت کام است و دو کام عالم خلق متعلق
دارد فیچکام بعالم امر بکام اول که سالک در عالم امر میزید تجلی افعال رسد بدو بکام دوم تجلی صفات
و بکام سیوم شروع در تجلیات ذاتیه مع اقدمتم وثم علی تفاوت درجاتها کما لایخفی علی ربابها کم الله
منوط بمتابعت سید الاولین والاخرین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات والتحیات
اکملها آنچه گفته اند کراین راه دو خطوه است مراد ازان عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سبیل الاجمال
و تیسیر الامر علی نظر الاطلاق هر کام ازین کامها ی هفتگانه از خود دوری فتد و بحق سبحانه نزدیک بعد
طی این کامها فنای اتم است ابقای اهل بران مترتب است و باین فنا و بقا حصول ولایت خاصه
محمدیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة مصرع این کار دولت است کنون تا کرا رسد نافقیر
نامراد را بامثال این سخنان چه مناسبت است غیر ازانکه کام زدهان خود را بزلال اهل کمال شیرین
و شیرین داریم ریاعی گر بداریم از شکر جز نام بهر او این بسی خوشتر که اندر کام زهر او همان نسبت
بعرش آمد فرود و در نه بس عالیست پیش خاک تودهٔ والسلام اولا و آخرا مکتوب صد و نود و هفتم
به پهلوان محمود صدر دریافت در بیان آنکه سعادتمند کسی است که دلش از دنیا سرد شده باشد و بحرارت
محبت حق سبحانه و تعالی گرم و دنیا سرد شده باشد و بحرارت محبت حق سبحانه تعالی گرم محبت دنیا سرگناهان است و ترک آن
سر جمیع عبادات چه دنیا مغضوب حق است سبحانه و تا از آفریده است بسوی آن نظر نفرموده او و اولیا
بدان خطر و لعن موسومند در خبر است که الدنیا ملعونة و ملعون ما فیها الا ذکر الله چون ذاکران بلکه
هر ذره از ذرات وجودایشان بذکر الله سبحانه مملو است پس ذاکران حق سبحانه ازین وعید خارج
باشند و در شمار اهل دنیا نیایند زیرا که دنیا چیزی است که دل را از حق سبحانه باز دارد و بغیر او مشغول سازد
خواه اموال اسباب باشد چیز دیگر خواه جاه و ریاست و خواه ننگ و ناموس فاعرض عن من تولی عن ذکرنا
نص قاطع است هر چه از دنیا است بلای جان است اهل آن در دنیا همیشه در تفرقه اند و در آخرت از اهل آتش

وحسرت حقیقت ترک آن عبارت و ترک رغبت دران است و ترک رغبت وقتی متحقق شود که وجود
وعدم آن مساوی شده باشد و حصول اینچنین بی صحبت ارباب جمعیت متعسر است صحبت این بزرگان
اگر میسر شود مغتنم باید شمرد و خود را باین باید سپرد و صحبت سیان شیخ مزمل هر چند شما را معتمد
این عزیز غریز الوجود اغر من کبریت الاحمر اما شیوه اهل کرم انیاست یعنی تقدیم حاجت غیر بر حاجت
خود چند روز اگر میان شیخ مزمل را رخصت فرمایند بر محال است بعد از فراغ کار انشاء الله العزیز
باز خواهند رفت اخلاص غایبانه هم شما را کافی حضور میکنند زیاده تصدیع است زقنا الله سبحانه وایاکم
الاستقامة علی متابعت سید البشر علیه وعلی آله من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها والسلام والاکرام

مکتوب صد و نود و هشتم بخانخانان صدور یافته در بیان آنخدا شناسی فقرا با غنیا و درین زمان
بسیار متعسر است و ما نیاسب فی الکاف فتوحات مکیه مقام فتوحات مدنیه یا دیجرمته النبی وآله الامجاد
علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات التفات نامه گرامی که نامزد فقرا فرموده بودند وصول یافت باعث
ازدیاد محبت گشت بشری لکم ثم بشری لکم مخدوما فقرا را با غنیا آشنائی کردن درین زمان بسیار متعسر است
اگر فقرا انجفتن یا نوشتن راه تواضع وحسن خلق که از لوازم فقراست پیش میگیرند کوته اندیشان
از سوء ظن خود می انگارند که طامع و محتاج اند لاجرم درین ظن خسر الدنیا والآخرة میکنند و از
کمالات این بزرگواران محروم میمانند و اگر فقرا باستغنا که نیز از لوازم فقراست حرف میزنند قاصر
نظران از سر خلقی خود قیاس میکنند که متکبر و بد خلق اند نمیدانند که استغنا نیز از لوازم فقراست که جمعیت
اینجا از استحاله برآمده است ابو سعید خراز میفرماید عرفت ربی بجمیع الاضداد هر چند ارباب نظر اینمعنی را
قبول نمیکنند و محال انگارند لیکن عدم نیست طور ولایت ورای طور نظر عقل است باقی احوال را بسیر
بتفصیل معروض خواهند داشت والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب صد و نود و نهم** بملا محمد امین کابلی
صدور یافته در بیان قبول فرمودن آنچه او طلب نموده بود از ورود دو شعر و صحیفه گرامی که منبی بود از
فرط محبت و اخلاص و مشعر از مودت و اختصاص در رود یافت موجب فرحت گشت عافاک الله سبحانه
اظهار طلب در مدی از و را داده بود ند بنا بر علی ذلک خوی رشدی مولانا محمد صدیق را فرستاده
تا بذکری از ین طریقه علیه مشغول سازد و بآنچه مینماید و امتثال آن سعی بلیغ خواهند نمود امید است

کرد شمه نامچه گردد چون مجرد نوشتن کفایت نمیکرد و تعلق بحضور صحبت داشت باران تصدیع خود
مشار الیه داده شد و السلام مکتوب دوم صدم بملا شکیبی اصفهانی صدور یافته در حل عبارات نفحات
که اغلاق داشت و طلب شرح او نموده بود بحمد لله رب العلمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و علی
آله الطاهرین اجمعین عبارات نفحات که فی الجمله اغلاقی داشت فرموده بودند که از اشرح باید کرد بالا
بچند کلمه جرأت نمود مخدوما مکرما عین التفضات خواهد میگوید در بیان حال جماعه که بی راهبری پاره
ناسلوک رفتند بعضی از ایشان را مغلوبی در پناه خود نگاه داشت و مستی سایبان سر ایشان شد و سر
باتمیز بود سر شیر داشتند مراد از راه سلوک الله سبحانه اعلم طریق سلوک است و طی مقامات عشره
مشهوره بترتیب و تفصیل و درین طریق تزکیه نفس مقدم است بر تصفیه قلب و نایت شیخ
هدایت است و راه ناسلوک عبارت از طریق جذبه و محبت است و تقدیم تصفیه است بر تزکیه و راه جذبه
است که مشروط بنایت نیست و این طریق طریق محبوبان مراد است بخلاف طریق اول که طریق
محبین است و راه مریدین بعضی از ایشان که قوت جذبه داشتند و سیلاب محبت که مغلوبی و مستی جماعت
ازان است از شر شیاطین انسی و نفسی محفوظ ماندند و از اخوا و اضلال ایشان مصئون هر چند راه
ندانستند اما فضل ایزدی جل سلطانه رهنمونی فرموده ایشان را بمطلوب حقیقی رسانید و هر که از ایشان
باتمیز بود یعنی قوت جذب نداشت و سیلاب محبت در حق وی مفقود بود چون راه بندگی اعلای
دین او را از راه بردند و هلاکش ساختند و بموت ابدی گرفتارش گردانیدند و از جمله مغلوبان
آن دو ترکمان بودند که حسین قصاب مژده اشارت از ایشان حکایت کرد که با کاروان عظیم در راهی
میرفتیم ناگاه دو ترکمان از میان آن کاروان بیرون شدند و راه ناسلوک را در پیش گرفتند الی آخر
القصه راهیکه کاروان عظیم بآن راه میرفتند راه سلوک است که بقطع مقامات عشره مشهوره بترتیب و تفصیل
صورت بندد چه اکثر مشائخ علی الخصوص از متقدمین بهمین طریق بمقاصد خود رسیدند و راه ناسلوک
که آن دو ترکمان اختیار کردند و حسین قصاب با ایشان دران راه متابعت نمود طریق جذبه و محبت است
که زود تر است بوصول ازان راه سلوک مهود و مقدم این طریق التذاذ و آرام است که سبب غلبه است
از حس و باعث ذهول است از شعور و کنایت از انحالت پیشتر نموده است و چون این نسبت و ذهول

از خلق متضمن حضور و شعور بخالق است تعالی و تقدس آن حضور و شعور را بماه اشارت فرمود
انجام بیان سیطلبد بگوش هوش باید شنید که مدبر جسد روح است و مربی قالب قلب تا جسدی
مکتسب قوت روحانی است و حواس قالبی مستفاد از نورانیه قلبی پس ناچار در وقت توجه قلب و روح
بجناب قدس خداوندی جلشانه که لازم طریق جذبه است در ابتدا رحال کمال آوان انفصال است فتور
در تدبیر جسد و تربیت قالب راه می یابد که سبب تعطیل حس و ذهول از شعور میگردد لهذا قوی و جوارح
میماند و بی اختیار بزمین می خوابانند و اینحالت را شیخ اجل شیخ محی الدین بن العربی قدس سره
در فتوحات مکیه بتعبیر بسماع روحی فرموده است و سماعی که برقص و حرکت دوری است آنرا سماع گفته
و مبالغه منع آن نموده پس محقق شد که این غیبت صوری متضمن حضور معنویست و این ذهول جسدی
مشتمل بر شعور روحی که بتعبیر ازان بماه مناسب است بر سر اصل سخن رویم باید دانست که پوشیدن روی
ماه بابر سیاه کنایه از ظهور صفات بشریه است که مبتدیانرا با ستاران حضور دلگاهی میرساند و این
ستار تا متوسط احوال است چه متوسطان را این ستار نیست هرچند بی ستار نیست تواند بود که بهر
معنی گفته باشد که چون نیم شبی باشد دیگر باره ماه از ابر بیرون آمده اثر قدم آن وجوانمرد را بیافتیم
چه در حالت بسط که اوان حضور سر گاهی است راه روشن میگردد و قطع مسافت بیشتر نموده میآید
چون صبح رسید یعنی آن غیبت و ذهول زایل شد و آن حضور آگاهی قوت گرفت با توجه خلق جمع گشته
و کنایه ازین حضور بطلوع آفتاب کرده است که عبارت از وجود بشریه است که در اینوقت بروی ظاهر میشود
اندچه درین طریق تزکیه نفس بعد از تصفیه قلب است و چون آن دو تر کمان قوت جذب داشتند و
دستیاری محبت لاجرم مردوار پای بر بالای کوه بشریت نهادند و بیکساعت بر آن بالا شدند و
نحوی از فنا مشرف گشتند و حسین قصاب چون آن قوت جذب نداشت بجهت تمام بالای آن کوه
برآمدنهم برکت متابعت آن دو ترکمان میسر شد و الا سرش بریدند لشکرگاه عبارت از مرتبه
اعیان ثابته است که جامع تعینات حقایق امکانی است و تعین علمی وجوبی که خیمهای بینهایت
کنایه ازان تعینات است و در ان خیمه میان عظیم اشارت بتعین علمی وجوبی است تعالی
و تقدس آنرا خیمه سلطانی گفتند و چون حسین قصاب شنیده که آن خیمه سلطانی است خیال کرد

که مطلب سید خواست که از مرکب مستی که قطع ازین راه بی مدد آن مرکب میسر نیست فرود آید
که بوصول مطلوب میباید پای رست که عبارت از روح است چه درین راه نا مسلوک بپای قلب و روح
میروند نه بپای علم و عمل که آن براه مسلوک مناسبت دارد اول از رستی که فرود می آید همان روح است
و ثانیاً قلب که پای چپ معلزان است از رکاب بیرون آورده بود که الهام بگوشش رسید سلطان
در خیمه نیست و حق که چنین است حسین قصاب چون قوت جذب داشت باندک بشارت از مستی
فرود آمد و آن دو ترکمان چون جذبی نداشتند و غلبه محبت باشال این مبشرات کول نشدند
و مرد و دار بالا گذاشتند حسین قصاب اگر هزار سال انتظار بکشد سلطان را هرگز در خیمه نخواهد یافت
که او لقای دار الورست قوله برنشسته است و بشکار رفته یعنی بر جمالی و مظاهر جمیله برنشسته است
و بصید دلهای عشاق شیفته و این آواز و ایمنی باندازه فهم و درایت حسین قصاب بود که بطریق
تنزل با وی سخن کرده اند والا آنجا که اوست او تعالی و تقدس برنشستن و بشکار رفتن
ندارد لا و هزاران سر آرزو رسید باز گشتند و جیب و کیسه پر از زر و این عبارت را معنی دیگر
نیز بخاطر فاتر میرسد که مناسب مقام تفرد و کبریایی است هر چند ایمنی نیز شایان جناب قدس آنحضرت
نیست جل سلطانه الا از معانی دیگر اولی و انسب است و ایمنی آنست که بر وحدت که یقین اوست
و فوق مرتبه واحدیه برنشسته است و چون در مرتبه وحدت اضمحلال و استهلاک تعینات علمی و عینی است
شکار که سبب طلب و جوش و طپور است مناسب این مقام دانسته بشکار رفته فرموده شیخ محمد معشوق طوسی
را امر بعلف و شکار گاه سلطان سیدند و صید او گشتند اما معشوق طوسی قدم راه تر بست و حسین قصاب
با امید برگشتن سلطان در خیمه های احدیه ماند والله سبحانه اعلم بحقیقت المراد و مافیه من الصواب و الیه المرجع
و المآب و بطریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم همین راه نامسلوک را اختیار کرده اند و این راه
را مجهود و بطریقه این بزرگواران راه معهود گشته است و عالم عالم را ازین راه متوجه و متصرف مطلب
میرسانند این طریق را وصول لازم است اگر مراعات آداب پیر مقتدا نموده آید چه درین طریق
پیر و جوان و مرد و عورت بالغ و نابالغ و نساء و صبیان متساوی بلکه موقن نیز از مزید ولایت امید وار اند
حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که از حق سبحانه طریقی خواسته ام که الیه موصل باشد

وحضرت خواجه علاء الدین عطار قدس سره که خلیفه نخستین ایشان است و بنسبتی این بیت بخواند ۹
اگر نشکفتی دل ریان را زه تفضل جهانرا همه بکشادی ۱۲ ثبتنا الله سبحانه علی طریقته ولا اراکا برحمته آمین
مکتوب دوم صد و پنجم بکوچک بیگ حصاری صدور یافته در استفسار او از تحقیق سلام علی عباده الذین اصطفی
جناب کوچک بیگ حصاری پرسیده که شخصی میگوید که علوم تمام در دو سه حرف مندرجست اگر باور میتوان کرد یا نه در جواب گفته شد که ظاهر از ان شخص از روی علم و سماع و مطالعه کتب گفته باشد
گر از کبار متقدمین امثال این سخنان سر زده اند حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه فرموده اند که جمیع علوم
در بار بسلمه مندرج است بلکه در نقطه ان با و اگر آن شخص در ین سخن دعوی کشف میکند پس مراد او خالی نیست اگر بر ین منکشف ساخته اند که تمام علوم در دو سه حرف مندرج است عام تر از انکه آن
دو سه حرف را بخصوص علوم او کرده باشند یا نه احتمال صدق دارد و اگر گوید که تمام علوم را و ضمن این
حرف بر من منکشف گردانیده اند و در صفحه ان دو سه حرف تمام علوم را مطالعه میکنم پس مدعی کاذب
است ازو باور نباید کرد والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
اتمها و اکملها مکتوب دوم صد و ششم بمیرزا فتح الله حکیم صدور یافته در تاسف از حال جماعه که خود را
در سلک اراده این اکابر داخل ساخته اند و بموجب قطعه این بزرگواران نموده ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی
الطریقة المستقیمة المرضیة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة روزی سخنی از غیرت مشایخ
نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم مذکور میشد و ران اثنا مذکور شد که حال جماعه چه خواهد شد که خود را
در سلک اراده این اکابر داخل ساخته اند و یا در ضمن انها خود را در آورده اند و ایشانان قبول
فرموده و در ثانی الحال بی جهت و بموجب قطعه این بزرگواران نموده اند و لعن و تضمین و تشبث
اذیال بیگران گشته در ضمن نام شما و نام قاضی سنام مذکور شده بود و ان اذکار معلوم نیست
که یک لحظه کشیده باشد و انهم مبنی بر تقریب بوده بعد ازان خدا نخواسته که فقیری از اسلامیان را
خواسته باشد یا در دل کینه نگاه داشته خاطر شریف ازین هرگذ جمع باشد معلوم شما شده باشد
که طریق ما طریق دعوت اسلامیست اکابر این طریقت استهلاک و مسامحی این همه اختیار فرموده اند
از اینجا دانند که ایشان با جدیت صرف است از هم و صفت جزفات نخواهند تعالی و تقدس لا جرم

نهایت دیگران در ریاضیت ایشان مندرج گشته است عرقیاس کن ز گلستان من بهار مرا
آن مذاکره بتوسط تعلقهای متعدده هیئت دیگر پیدا کرده و شایان آن گشته که از انجانب
تاشی گردد از برای فوران باین چند کلمه اقدام نمود از آشنای شما هیچ نمی فرائد و از عدم آشنای هیچ
نقصی راه نمی یابد ملحوظ و منظور خیر اندیشی شما بود و ما الراضی بالضرر لایستحق النظر شامل
کراین فقیر ضرر شما نخواسته و نخواهد خواست انشاء الله تعالی سخنی نبود از روی غیرت که در ولیشان
بتقریبی گفته بود و بخاطر بار ندهند دیگر شخصی که خود را از حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه افضل
امر اوازد و حال خالی نیست زندیق محض است یا جاهل صرف این فقیر پیش ازین بچند سال
مکتوبیکه بجناب شما نوشته بود در بیان فرقه ناجیه که اهل سنت و جماعت اند عجب است که بعد از مطالعه
ان تقسیم سخنان را تجویز نمایند کسیکه حضرت امیر را افضل از حضرت صدیق گوید از جرگه اهل سنت
برآید تکلیف کردن که خود را افضل داند و مقرر این طائفه است اگر سالکی خود را از سنگ گرگین بهتر داند از
کمالات این بزرگواران محروم است اجماع سلف بر افضلیت حضرت صدیق بر جمیع بشر بعد از انبیا
علیهم الصلوة والتسلیمات منعقد گشته است احمقی باشد که توهم خرقی این اجماع نماید این فقیر در کتب و رسائل
خود نوشته است که وحشی قاتل حضرت حمزه که یکمرتبه بصحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام رسیده
از ویس قرنی که خیر التابعین است بهتر است پس مع حق انسان شخصی القسم سخنان تخیل نمودن از عقل دور
دور است عبارتیکه مردم این توهم را از انجا پیدا کرده اند باید دید و بحقیقت معامله وارسید مجرد تقلید ارباب
حسد نمودن چه مناسبت با آنکه مشائخ در غلبه سکر چیزهای نامناسب گفته اند شیخ بسطام میگوید لوای رفیع
من لوای محمد از انجا پی بافضلیت توان برد که عین زندقه است و در عبارت فقیر حاشا و کلا که ایهام
چیزی مذکور شده باشد والسلام مکتوب دویصد و سیوم بملا حسینی صدوریافته در تحریص بر محبت
این طائفه علیه و در بیان آنکه جلیس ایشان از شقاوت محفوظ است و ما یناسب ذلک حسن الله تعالی
احوالکم و اصلح شانکم اعلمکم و اعلم کم مکتوب شریف چون بمن محبت فقرا بود رسیدن آن فرحت
فراوان روی داد حق سبحانه و تعالی محبت این طائفه علیه را روز بروز زیاده گرداند و نیازمندی
نسبت با ایشان سرمایه روزگار سازد بحکم المرء مع من احب محبان ایشان با ایشانند و ایشانند

کہ جلیس ایشان از شقاوت محفوظ است در حدیث نبوی است علیہ من الصلوٰۃ ہنہا و من التحیات کملہا
کہ حق تعالیٰ را فرشتگانند در ای کہ بہ عمال و سرا ہیہا و سر گذرہا میگردند و طلب اہل ذکر میکنند تا آنکہ یابند
این طائفہ را کہ در ذکر مذو بیکدیگر ندا کنند کہ بشتابید بسوی حاجت خویش پس گرد گیرند ایشان را باجنحہ
واز بسیاری تا آسمان رسند پس خداوند تعالیٰ کہ داناتر است بحال بندگان از ملائکہ بپرسد چون ویند
بندگان مرا فرشتگان گویند الٰہی حمد و ثنای تو میگفتند و ترا بہ بزرگی یاد میکردند و ترا از جملہ عیوب
و نقصان تبری مینمودند خداوند تعالیٰ میفرماید ایشان مرا دیدہ اند گویند ندیدہ اند فرماید اگر مرا
چگونہ باشند ملائکہ گویند بیشتر تمجید و بیشتر تحمید و تکبیر گویند خداوند تعالیٰ فرماید ایشان از من چہ میطلبیدند
گویند بہشت میطلبیدند خداوند تعالیٰ فرماید ایشان بہشت را دیدہ اند گویند ندیدہ اند فرماید اگر بہشت را
چگونہ باشند گویند بیشتر طلبند و بیشتر حرص آن نمایند ملائکہ گویند یارب ایشان طائفہ از دوزخ بیشتر میترسیدند
و بتو پناہ می جستند حق سبحانہ فرماید ایشان دوزخ را دیدہ اند گویند ندیدہ اند فرمان آید کہ اگر
دوزخ را ببینند چگونہ باشند گویند اگر ببینند بیشتر تعوذ نمایند و راہ فرار از ان بیشتر اختیار کنند خداوند تعالیٰ
فرشتگان را فرماید شما را گواہ گرفتم ایشان را ہمہ بیامرزیدم ملائکہ گویند یارب در ان مجلس فلان را
از برای ذکر نبادہ بود حاجت دنیاوی داشت برای آن آمدہ بود حق سبحانہ فرماید ایشان جلیسان
یعنی جلیسان منند بحکم انا جلیس من ذکرنی ہنشین ایشان بدبخت نباشد پس از ین حدیث و از حدیث
سابق کہ المرء مع من احب لازم می آید کہ محبان این طائفہ با ایشانند و ہر کہ با ایشان است بدبخت نباشد
ثبتنا اللہ سبحانہ و ایاکم علی محبت ہولاء الکرام بحرمۃ النبی الامی الہاشمی علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیمات
و التحیات کلما ذکرہ الذاکرون و کلما غفل عن ذکرہ الغافلون و آنچہ از احوال خویش در مکتوب میان
شیخ الہ داد قلمی نموده بود نا تقسیم عدالت و کم شدہا طالبان را بسیار رو میدہد ہمت بلند دارند
و ہر چہ بدست افتد قناعت نکنند ؎ بس نے رنگ است یار و نخواہ ای دل قانع نشوی بزنگ
اے دل بصحبت این طائفہ از جملہ ضروریات است حق سبحانہ و تعالیٰ در صحبت ایشان اندازد
؎ کرد ستان کرد اگر کم می رسد کو بوی ہم نا شدہ رویت ایشان بس است ؛ ہمان طریقہ
کہ از حضرت قبلہ گاہی یعنی خواجہ عبد الباقی قدس سرہ اخذ کردہ اند نا شدہ ہم مبارک اللہ لہم یعنے

بیچونی رسیچونگی بعد از توجه بالکلیه بقلب گذرانیده معنی حاضر و ناظر تصور نکنند هیچ صعب ملحوظ ندارند همین هم
کفایت کند بعد از توجه مذکور همواره در دل حاضر دارند بعضی امور ضروریه منوط بحضور و صحبت اند اگر ملاقات
میسر شد مذکور خواهد شد از زمان ملاقات احوال مجدده نویسان باشند که مطالعه انها باعث توجه خاطر
میگردد والسلام **مکتوب دویصد و چهارم** بمیر محمد نعمان بخشی صدور یافت در بیان انچه از تعرضات
اهل حسد ان محنت نکشند و بکاریکه در پیش دارند مشغول باشند و در جمعیت دوستان و حصول رقیات الشیاطین
خدمت میرزا خان پریشان ارباب حسد ان محنت نکشند کل یعمل علی شاکلته لایق انچه بمکافات مجازات
متعرض نشوند و رنجی را فروغی نیست باعث کسادت بازارانها کلمات متناقضه انها خواهد بود من لم
یجعل الله له نورا فما له من نور بشغلی که در پیش دارند در همان کوشند و از غیر ان چشم بپوشند قل الله ثم ذرهم
فی خوضهم یلعبون اخوی خواجه محمد صادق بوقت رسیدند عشره اعتکاف باتفاق بجا آوردند و بفتوحات وارده
مجدده مشرف گشتند و بحمد الله سبحانه که اوقات سائر دوستان نیز مقرون بجمعیت است و رقیات
پے در پے دلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **مکتوب دویصد و پنجم** بخواجه محمد اشرف
کابلی صدور یافته فی بیان ان متابعة صاحب الشریعة علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة املاک الامر وتحکم
سبحانه بکمال المتابعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة فانه ملاک الامر ومنیة المصدیقین وما سوی
ذلک فاوهام باطلة وخیالات فاسدة نجانا الله سبحانه وایاکم عنها والسلام علی من اتبع الهدی والتسلیم
متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات دلیا **مکتوب دویصد و ششم** بملا عبد الغفور سرهندی
صدور یافته در مذمت دنیا و نکوهش گرفتاری بتمنعات آن اللهم نبتهل الیک ان تنیلنا بحرمة سید المرسلین
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها وفضلها افاضه لطیفه و طالطه شریفه که نامزد این حضیر دولت افتاده
نموده بودند بوصول ان مبتهج و مسرور گردید جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزا رای برادری را در دنیا از
برای طعامهای چرب الذیذ و لباسهای مرتب نفیس نیاورده اند و از برای تنعم و لهو و لعب نیامده
مقصود از خلقت او ذل و انکسار و عجز و افتقار است که حقیقت بندگی است اما ان انکسار و افتقار
که باعث محبت مصطفوی علیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة باین اذن فرموده چه ریاضات و مجاهدات
اهل باطن که موافقت بغیر محبت ندارد جز خسارت و خذلان نمی آرد و غیر از حسرت و ندامت نمی گذارد

باید کہ لباس تجلی و تزین باتیان احکام شرعیہ عملاً و اعتقاداً بر وفق آرای علماء اہل سنت و جماعت شان
تعالی سیہم باطن خود را بذکر آلہی جلسلطانہ معمور دارند و سبق کہ در طریقہ علیہ اکابر نقشبندیہ قدس اللہ تعالی
اسرارہم اخذ کردہ اند تکرار فرمایند کہ در طریق این بزرگواران اندراج نہایت در بدایت ہست و نسبت اشیاء
فوق نسبتہا ہست کوتہ اندیشان این سخن را باور دارند یا مقصود ترغیب و تشویق دوستان است
مخالفان خارج از مبحث اند ۵ ہر کس را فسانہ بخواند افسانہ ہست ۵ و انچہ دیدش نقد خود در انست
ست ۵ باجملہ فلاح اخروی را مربوط بذکر کثیر دانستہ اند کریمہ واذکروا اللہ کثیرا لعلکم تفلحون شاید باینمعنی
ہست پس ذکر کثیر باید قرار داد و ہر چیز منافی اینمدولت است از اذکار دشمن باید داشت علاج رستگاری اینست
ما علی الرسول الا البلاغ ۵ ذکر گو ذکر تا تراجان است ۵ پاکی دل ز ذکر حاصل ہست ۵ والا بذکر اللہ
تطمئن القلوب نص قاطع است المسئول من اللہ سبحانہ التوفیق علی ذلک الثبات والاستقامۃ علیہ فانہ
ملاک الامر والسلام علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وآلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا
واکملہا جامہ فرجی کہ در اوقات نیک مکرر پوشیدہ شدہ ہست مرسلدا شتہ خواہند پوشید ۵ صوف
جمیع امور بخیر باد بالنبی وآلہ الامجاد علیہ وعلیہم الصلوۃ والسلام مکتوب و صد و ہفتم بر اخلاص
صدور یافتہ در بیان آنکہ قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم ہست و در بیان آنکہ وصال با
تامہ ایران شرع نشنیدہ ایم جبیل نمیخزند الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی مدتی ہست کہ اخبار سلامتی
جنابشان وحضرات مخدوم زادہا فرزندی میان جمال الدین حسین وسائر اغرہ وخدمت عنایہ علیہ وعلی
میان شیخ الہداد و میان شیخ الہدیہ نرسیدہ ما نعرف ان غیر از نسیان دور افتادہا نخواہد بود آری قرب
ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم ہست لہذا ہیچ ولی بمرتبہ صحابہ نرسد و لیس قرنی بان فرحت شانہ
کہ بشرف صحبت خیر البشر علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات نرسید بمرتبہ ادنی صحابی نرسد شخصی از عبد اللہ
بن المبارک رضی اللہ تعالی عنہ پرسید یا ہما افضل معاویۃ ام عمر بن عبد العزیز در جواب فرمود والغبار الذی
دخل انف فرس معاویۃ مع رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرۃ عن آبائہ
وا وضاع اینجا دو مع لواحق و فوائد مقرون بعافیت ہست للہ سبحانہ الحمد والمنۃ علی ذلک بل علی
جمیع النعماء والآلاء وعلی الخصوص علی نعمۃ الاسلام ومتابعۃ سید الانام علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام فانہ

ملاک الامر و مدار النجات و مناط الفوز بالسعادات الدنیویة و الاخرویة منتہا اللہ سبحانہ و ایاکم علی ذلک
بحرمة سید المرسلین علیہ و علی آلہ الصلوٰة اتمہا و اکملہا مصرع کار نیست خیر ابنہ ہیچ و از نزہات صوفیہ
چہ بیکشاید و از احوال ایشان چہ می افزاید انجا وجد و حال را تا بمیزان شرع نسنجند بہیم جلیل نیرزند و
والہانہ را تا بمحک کتاب و سنت نزنند بہیم جوی نمی پسندند مقصود از سلوک طریق صوفیہ حصول ان
یقین است بمعتقدات شرعیہ کہ حقیقت ایمان است و نیز حصول این است و ورای احکام فقہیہ نہ ہر
دیگر ورای آن چہ رویة موعود بآخرت است در دنیا البتہ واقع نیست و مشاہدات و تجلیاتیکہ صوفیہ
بان خرسند اند آرام بطلال است و تسلی بشبہ و مثال او تعالے دار الورد است عجائب کار و بار است
اگر حقیقت مشاہدات و تجلیات ایشانرا کما ہے گفتہ شود خوف آن دارد کہ فتوری در طلب مبتدیان
این راہ پیدا شود و قصوری در شوق ایشان افتد و ازان نیز میترسد کہ اگر نگوید باوجود علم تحریف انبیاء
باطل سحق کردہ باشد یا دلیل المتحیرین و کلنی بحرمة من جعلتہ رحمة للعالمین علیہ و علی آلہ الصلوات
و التسلیمات گاہ گاہ اگر از کیفیات احوال علام فرماید موجب زیادتی محبت است و السلام علی من
اتبع الہدی و التزم متابعة المصطفے علیہ و آلہ الصلوات و التحیات و التسلیمات افضلہا و اکملہا مکتوب
دو صد و ہشتم بحضرت مخدومزادہ اعنی میان محمد صادق سلمہ اللہ سبحانہ مفارق الحبیب صلی اللہ علیہ و سلم یافتہ
در جواب سوال کہ نمودہ بودند کہ سالک این طریق گاہ ہست کہ خود را در مقامات انبیا می یابد علیہم الصلوات
و التسلیمات بلکہ در بعضے اوقات می بیند کہ ازان مقام نیز بالا رفتہ است سر انیچنین چیست فرزند
پرسیدہ بودی کہ سالک این طریق در مقامات عروج گاہ ہست کہ خود را در مقامات انبیا علیہم الصلوات و التسلیمات
انہا و اکملہا ہے یابد بلکہ در بعضے اوقات میداند کہ ازان مقام نیز بفوق رفتہ است سر انچنین چیست و مجمل
انچہ معروض است و محمد علیہ کہ فضل انبیا است علیہم الصلوات و التحیات اولیا ہر چہ یابند و بکمالات طلایہ
بمتابعت ایشان میرسند جوالبش آنست کہ آن مقامات انبیا علیہم الصلوات و البرکات نہایات مقامات
عروج ایشان نیست بلکہ عروج این بزرگواران بمراتب از آن مقامات بالا رفتہ است چہ آن مقامات عبارت
از سمار آلہیہ است جلسلطانہ کہ مبادی تعینات ایشان است و وسائل فیوض از حضرت ذات تعالے
و تقدس چہ حضرت ذات را بتوسط اسماء العالم ہیچ مناسبتی نیست و غیر از رضا ہیچ نسبتی حاصل کردہ

ان اللہ لغنی عن العالمین شما را چنینے است وچون این بزرگواران از مراتب عروج بنزول میفرمایند و انوار بالا را با خود گرفته فرود می آیند درین هما علے تفاوت مراتبها کہ شباہت با خیار طبقہ انسان دارند اقامت میفرمایند و توطن مینمایند لہذا اگر کسے ازینها از ابدال مستقر را جوید درمیان هما یابد پس باید استعداد کہ متوجہ حضرت ذات تعالے و تقدس نماید چار در وقت عروج بان هما خواہد رسید و از انجا بفوق خواہد گذشت الے ماشاء اللہ تعالے اما ان سالک چون از بالا فرود آید و باسمیکہ مسمی بالتعین وجودے است نزول نماید ان هم البتہ پایان تر از ان اسامیکہ مقامات انبیاست علیہم الصلوات والتسلیمات خواہد بود و تفاوت مقامات اینجا ظاہر خواہد شد کہ مناط فضلیت است ہر کہ مقام او بلند است افضل است و تا سالک باسم خود نگردد و هم خود را پایان تر از ان هما می نداند فضلیت آن بزرگواران را بطریق ذوق و حال نتواند دریافت بتقلید انشاء افضل میگوید و بیقین مسابق حکم ولایت آنها میکند اما وجدان او مکذب حکم اوست در ینوقت التجا و تضرع و عجز و نیاز بحضرت حق سبحانہ در کار است تا انچہ حقیقت کار است ظاہر گردد و انمقام از منزلہ اقدام سالکان است این جمله را بمثالے واضح گردانیم ارباب معقول گفتہ اند کہ دخان مرکب از اجزاء ارضی و اجزاء نارست و فتیلہ دخان صعود نماید اجزاء ارضی بمصاحبت اجزاء نارے بالا خواہند رفت و بحصول قسر قاعر عروج خواہند نمود گفتہ اند اگر دخان قوی باشد عروج او تا کرۂ نار متحقق میشود درین صعود اجزاء ارضی بمقامات اجزاء آبی و اجزاء ہوائے کہ بالطبع تفوق دارند خواہند رسید و از انجا عروج نمودہ بالا خواہند رفت و در ینصورت نمیتوان گفت کہ تبہ اجزاء ارضی بلند تر است از مرتبہ اجزائے ہوائے چہ آن تفوق باعتبار قاسر بودہ است نہ باعتبار ذات و بعد از وصول بکرۂ نار چون ان اجزاء ارضی ہبوط نمایند و بمرکز طبیعے خود بپیوندند آنجا مقام اینہا فرود تر از مقام آب و ہوا خواہد بود پس ما نحن فیہ عروج ان سالک از انمقامات باعتبار قاسر است کہ آن قاسر افراط از حرارت محبت است و قوت جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت انمقامات این جواب کہ گفتہ شد مناسب حال مبتدے است اما در ابتدا اگر این توہم پیدا شود و خود را در مقامات اکابر یابد وجہش انست کہ ہر مقام را در ابتدا و توسط ظل مثال است و مبتدی و متوسط چون ظلال آنہا میرسند خیال میکنند کہ بحقیقت انمقامات رسیدند فرق درمیان ظلال و حقایق نتوانند کرد و پسندند

مشرب و شمائل اکابر را چون در ظلال مقامات ایشان می یابند خیال میکنند که شرکتی با اکابر در مقامات پیدا کرده اند نخیر این است بلکه اینجا اشتباه ظل شی است بنفس شی اللهم ارنا حقایق الاشیاء کما هی و ذهلنا عن الاشتغال بالملاهی بحرمة سید الاولین والاخرین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات انتهی و کملها مکتوب دوصد و نهم میر محمد نعمان بخشی صدر یافته و حل بعضے از عبارات مغلق رساله مبدا و معاد که پرسیده بود و بعضے از عبارات دیگر که بتقریب مسطور گشته و در جواب مکتوب او که مشتمل است بر بعضے ضروریات این راه الحمد لله رب العلمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین سیادت پناهی اخوی غری میر محمد نعمان بجمعیت باشند احوال ایشان خود و مستوجب همت است در وقت رواج در سرآ فرخ شتا و اخوی خواجه محمد اشرف معنی آن عبارت که در رساله مبدا و معاد واقع شده پرسیده بودند چون وقت مساعدت نکرد موقوف مانده بود الحال بخاطر رسید که در حل آن عبارت چیزی نوشته شود که موجب تشفی احباب گردد عبارت آن رساله این است که بعد از هزار و چند سال از زمان رحلت آنسرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام زمانی می آید که حقیقت محمدی از مقام خود عروج فرماید و بمقام حقیقت کعبه متحد گردد و این زمان حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد و مظهر ذات احد جلسلطانه گردد و هر دو اسم مبارک باسمے متحقق شود و مقام سابق از حقیقت محمدی خالے ماند تا زمانیکه حضرت عیسی علی نبینا علیه الصلوٰة والسلام نزول فرماید و عمل بشریعت محمدی نماید علیهم الصلوٰة والتحیات و در آنوقت حقیقت عیسوی از مقام خود عروج فرموده بمقام حقیقت محمدی که خالے مانده بود مستقر گردد باید دانست که حقیقت شخصے عبارت از تعین وجوبی است که تعین بکافی آن شخص ظل آن تعین است و آن تعین وجوبے اسمی است که از اسمای آلهے جلسلطانه کالعلیم والقدیر و المتکلم و امثالها و آن اسم آلهے جلشانه رب آن شخص است و مبدا فیوض وجودی و توابع وجودی و این اسم را بالنسبت بحضرت ذات تعالی شانه مراتب شتی است و در مرتبه شان صفت که وجود آنرا مدد است بر وجود ذات این اسم اطلاق می یابد و در مرتبه شان که زیادتی آن بر ذات بمجرد اعتبار است نیز این اسم صادق می آید و فرق درمیان صفت و شان در مکتوبیکه در بیان سلوک و جذبه نوشته شده بتفصیل ذکر یافته است اگر خاطر عاطر مبشد بران رساله رجوع نماید و شک نیست که حصول شان اگرچه مجرد

اعتبار است نیز تقاضای آن میکند که فوق آن معنے زائد دیگر باشد مناسب آن شان که مبدا ر وجود باعتبار
او گردد پس این هم را از آن تمیز نصیبے حاصل شده و در فوق آن معنی زائد نیز این احتمال جاریست اما
قوت بشری از ضبط آن عاجز است این فقیر کم بضاعت یکمرتبه دیگر را هم گذرانیده است اما در فوق
آن مرتبه غیر از استهلاک و اضمحلال نصیبے نبرد و فوق کل فی کل علم علیم شعر بینا لارباب النعیم فنهایة
المسکین مانجیز و تفاضل اقدام اهل القدم باعتبار طے امیر اتب شتی است علے تفاوت الاستعداد و التفاوت
بلیات و الوصلون الے الاسم قلیلون من الاولیا رغان اکثرهم وصلوا الے ظل من الظلال او لمک الاسم بالعدالة
عرجوا من المراتب الامکانیة باسرها بالطریق السلوک والسیر التفصیلے و قد تیسر لهم الوصول الے ذلک الاسم فی طرفة
الخدیه بصرفته ایضا لکنه غیر معتبر و لا یعتد به و الذین عرجوا من ذلک الاسم و قطعوا مراتب التفاوت قلت ایکن
فهو لا و اقل قلیل منهم بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که حقیقت شخص چنانکه تعین وجوبے او را گویند تعین امکانے
او را نیز گویند چون این مقدمات معلوم شد گوئیم که محمد رسول الله علیه و علی آله الصلوات و التحیات در
کافه انام مرکب این عالم خلق و عالم امر است و اسم آلهے جلشانه که رب عالم خلق اوست شان الهیه است و اسم
تربیت عالم امر او میفرماید انعنے است که مبدا ر وجود اعتباری ان شان است کما مر حقیقت محمدی عبارت
از شان الهیه است و حقیقت احمدی کنایة از انعنے که مبدا ر آن شان است و حقیقت کعبه سجانے نیز همان معنے
است و نبوتی که پیش از خلق حضرت آدم علے نبینا و علیه الصلوة و السلام السنور را حاصل بوده و از ان
مرتبه خبر داده و گفته کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین باعتبار حقیقت احمدی بوده است که بعالم امر تعلق دارد
و همین اعتبار حضرت عیسے علے نبینا و علیه الصلوة و السلام که کلمة الله بوده اند و بعالم امر مشیر مناسبت دارند
بشارت قدوم السنور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات باسم احمد داده و فرموده و مبشرا برسولے یاتی
من بعدی اسمه احمد و نبوتی که بنشار عنصری تعلق دارد و باعتبار حقیقت محمدی است بلکه باعتبار حقیقت کعبه
و رب و در نیز شان است و مبدا ر آن شان لهذا دعوت او نیز مرتبه اتم است از دعوت مرتبه سابقه
چه در انمرتبه دعوت او مخصوص بعالم امر بوده و تربیت او مقصور بر روحانیان و در نیز مرتبه دعوت عالم و شامل
خلق و امر است و تربیت او مشتمل بر اجساد و ارواح غایت ما فی الباب بین نشا و نشار عنصری او را
علیه و علی آله الصلوة و السلام خالے سا خته بودند بنشار ملکے او تا مناسبت که سبب افاده و استفاده است

مشتبه پدید شود و بخلائق که جانب بشریت در ایشان غالب است حضرت حق سبحانه و تعالی حبیب خود را علیه
الصلوة علیه و علی آله و سلم باکد وجهی امر میفرماید باظهار بشریت خود کما قال سبحانه و تعالی قل انما انا بشر مثلکم یوحی
الی ایتان لفظ مثلکم از برای تاکید بشریت است و بعد ازارتحال از نشاء عنصری جانب روحانیه او علیه
الصلوة و السلام غالب آمد و مناسبت بشریت رو بنقصان آورد و نورانیت دعوة تفاوت پیدا کرد بعضی از صحابه
کرام فرموده اند که هنوز از دفن آنسرور علیه و علیهم الصلوة و السلام فارغ نشده بودیم که در دلهای خود تفاوت
یافتیم بلے ایمان شهودی بایمان غیبی مبدل گشت و معاملہ از غوش بگوش کشید و از دیدن بشنیدن
آمد و از زمان رحلت او علیه و علی آله الصلوة و السلام چون هزار سال گذشت که مدت مدیده است و از
متطاوله جانب روحانیت بر نهجے غالب آمد که جانب بشریت را تمام متلون بلون خود ساخت که عالم
خلق را منصبغ تمام امر گردانید پس ناچار آنچه از عالم خلق او علیه و علی آله الصلوة و السلام رجوع بحقیقت خود
نموده بود یعنی حقیقت محمدی عروج فرموده ملحق بحقیقت احمدی گشت و حقیقت محمدی با حقیقت
احمدی متحد شد مراد از حقیقت احمدی و حقیقت محمدی در اینجا تعین امکانی خلق و امر اوست علیه و علی
آله الصلوة و السلام نه تعین وجوبی که تعین امکانے او ظل اینست چه عروج تعین وجوبے را معنی نیست و متحد
گشتن بان تعین معقول نه چون حضرت عیسے علی نبینا و علیه الصلوة و السلام نزول خواهد فرمود و مناسبت
شریعت خاتم الرسل علیهما الصلوة و السلام خواهد نمود و از بقام خود عروج فرموده بتعینیت بمقام حقیقت محمدی
خواهد رسید و تقویة دین او علیهما الصلوات و التحیات خواهد نمود و از اینجاست که نقل میکنند از شرائع ماتقدم
که بعد از هزار سال از ارتحال پیغمبران اولی العزم از انبیاء کرام و رسل عظام مبعوث میشدند که تقویت شریعت
ان پیغمبر فرمایند و اعلاء کلمه او نمایند و چون دوره دعوت شریعت او تمام میشد پیغمبر اولے العزم دیگر مبعوث
میگشت و تجدید شریعت خود میفرمود و چون شریعت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات تا
نسخ و تبدیل محفوظ است علماء امت او را حکم انبیاء داده کار تقویة شریعة و تائید ملت را بایشان
تفویض فرموده مع ذلک یک پیغمبر اولے العزم را متابع او ساخته ترویج شریعت او نموده است قال الله
سبحانه و تعالی انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون بدانند که بعد از هزار سال بعد از ارتحال خاتم الرسل علیه و علیهم
الصلوة و السلام اولیاء امت او که بظهور اینند هر چند اقل باشند کامل میباشند تا تقویة این شریعت بروجه تمام

۲ فرموده اند

حضرت محمد ﷺ کہ خاتم الرسل علیہ علیہم الصلوٰۃ والسلام از قدوم مبارک او بشارت بعد از ہزار سال بوجود خواہیم آمد و حضرت عیسے علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام خود نیز بعد از ہزار سال نزول خواہد فرمود و بالجملہ کمالات اولیا ایں طبقہ شبیہ بکمالات اصحاب کرام است ہر چند بعد از انبیا افضل ہر اصحاب کرام است علیہم الصلوٰۃ والسلام اما جای ان دارد کہ از کمال تشابہ یکے را بر دیگرے فضل نتوان داد از نجا تواند بود کہ آنسرور فرمودہ علیہ وعلے آلہ الصلوٰۃ والسلام لا یدری اولہم خیرام اخرہم نفرمود ادری اولہم خیرام آخرہم لعلمہ بحال کل من الفریقین لہذا قال خیر القرون قرنی اما چون از کمال مشابہت جای تردد بود فرمود لا یدری اگر پرسند کہ آنسرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام بعد از قرن اصحاب قرن تابعین اخیر ساختہ است و بعد از قرن تابعین قرن تبع تابعین را پس خیریت این دو قرن نیز بریں طبقہ متیقن باشد پس تشابہ این طبقہ در کمالات باصحاب کرام چہ بود در جواب گوئیم تواند بود کہ خیریت آن دو قرن بریں طبقہ باعتبار کثرت ظہور اولیا را لہذا باشد و قلت وجود اہل بدعت و ندرۃ ارباب فسق و معصیت و ہو لا ینافی کون بعض الافراد من اولیاء الامۃ فی ہذہ الطبقۃ خیرا من اولیاء رذیک القرنین کخضر الہدے مثلا ۹ فیض روح القدس ارباز مدد فرماید و دیگران ہم بکنند انچہ میکنند اما قرن اصحاب از جمیع وجوہ خیر است آنجا سخن کردن از فضولی است سابقان سابقانند در جنت نعیم مقربان الہیشانند کہ اتفاق کردہ مذہب دیگران بدشعیر ایشان نرسد واللہ یختص برحمتہ من یشاء باید دانست کہ از بیان سابق واضح گشت معنی آن عبارت کہ در رسالہ مبدا و معاد و فی ما بین مذکور مسطور گشتہ است کہ حقیقت کعبہ بمانی سجود حقیقت محمدی گشت چہ حقیقت کعبہ بمانی بعینہا حقیقت احمدی است کہ حقیقت محمدی فی الحقیقت ظل اوست پس ناچار سجود حقیقت محمدی باشد اگر سوال کنند کہ کعبہ بطواف اولیا رہت او می باید از انشان برکات میجوید و چون حقیقت او اقدم باشد بر حقیقت محمدی اینچنین چگونہ جائز باشد در جواب گوئیم کہ حقیقت محمدی نہایت مقامات نزول محمد است از اوج تنزیہ و تقدیس و حقیقت کعبہ نہایت مقامات عروج کعبہ است مرتبہ اول مرعروج حقیقت محمدی را بر مرتبہ تنزیہ حقیقت کعبہ است و نہایت عروجات او را غیر از حق سبحانہ لطلاع ندارد و چون اولیا را کمال امت او را از عروجات آنسرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام نصیب تام است اگر کعبہ از برکات این بزرگواران دریوزہ نماید چہ عجب است زین زاید

برسبیل تاخته بزمین و زمان را بپرانداخته بود و عبارت دیگر ازان رساله که در مقام واقع شده بود نیز
حل شد و آن عبارت اینست که صورت کعبه همچنانکه مسجود صور اشیاست حقیقت کعبه نیز مسجود حقایق
ان اشیاست چه از مقدمات سابق معلوم شده است که حقایق اشیا عبارت از سهای الهی است
جل سلطانه که مبادی فیوض وجودی و توابع وجود ی ایشان است و حقیقت کعبه فوق ان سها است
پس هر آئینه حقیقت کعبه متبوع حقایق اشیا باشد آری اگر کمل اولیا را سیر بالاتر از حقیقت کعبه واقع شود
و انوار بالا گرفته بمراتب حقایق خود که شبیه بچهار طبعی اشیاست در مراتب عروج فرو آیند کعبه از برکات
ایشان توقع خواهد نمود کما مر سابقا و ایضا در رساله مبدا و معاد چند فقره نوشته است در بیان فضیلت
انبیا و اولی العزم صلوة الله تعالی و تسلیماته علیهم منجمله فضایت ایشانرا از بعض دیگر و چون مبنای آن
بر کشف و الهام است که ظنی است ازان نوشتن و تفرقه نمودن در فضل نادم و مستغفر است چه دران باب
سخن کردن جز بدلیل قطعی جایز نیست استغفر الله و اتوب الیه الله من جمیع ما کره الله قولا و فعلا در مکتوب
خود نوشته بودند که در سرای فرح پرسیده بودم که تعلیم طریقت بر طالبان از نسبت بمن مرضی است یا نه تو در جواب
گفته بودی که بخاطر فقیر نمانده است که نفی مطلق کرده باشد یا گفته بود که مشروط بشرایط است مطلقا
مرضی نیست و بحال هم همین طور میدانند باید که در رعایت شرایط نیک احتیاط نمایند مبادا مسامحه کنند تا
باستخبار الیقین نشود که باید گفت نگویند و اخوی مولانا یار محمد قدیم را نیز همین معنی دلالت نماید و بتاکید
بگویند که در تعلیم طریقت سرعت ننمایند مقصود و دکان پهن کردن نیست مرضی حق را سبحانه باید ملاحظه نمود
غیر مشروط دیگر از مسترشدان خود گله نموده بودند کلا از وضع خود باید کرد که بان جماعت بر نهجی زندگانی میکنند
که البته عاقبت آن آزار است گفته اند که پیر باید که در نظر مرید خود را متحمل نماید نه انکه در اختلاط را بکشاید
و مصاحبانه سلوک کند و بعرف و حکایت تنگ مسلک کرم دارد و السلام مکتوب دویست و صد و دهم ملا شکیبی
اصفهانی صدر یافته در حل عبارت نفحات که پرسیده بودند ذکر بعضی از نصایح ضروریه که مسالهٔ بود
مراسله شریفه و ملاطفه لطیفه که از روی شفقت و مهربانی نامزد این حقیر قلیل البضاعت فرموده بودند
بمطالعه ان مشرف گشته مبتهج و مسرور گردید سلامت باشند و بسلامت بروند و تا باشند بر محبت فقرا
باشند و چون بروند محبت ایشانرا سرمایه ببرند و چون خیزند بمحبت ایشان خیزند بحرمة من افتخر بالفقر

واخره علی الغفار علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات انهاها واکملها اردی کریم مرقوم فرموده بود ندکه حقیقت
آن حکایت چیست که در نفحات مذکور ست از مرید شیخ ابن السکینه قدس سره که روزی در آب جاری بقریب
غسل غوطه زده بود و سر از آب نیل برآورده بمصر در آمد و آنجا که ظاهر شد و فرزندان بهم رسانید و مدتها
در مصر اقامت ورزید اتفاقا روزی بقریب غسل در آب نیل غوطه زده بود سر از آب جلیه برآورد دید که در
کنار دجله گذاشته بود بحال خود ست جامها را پوشیده بخانه در آمد اهلیه او گفت طعامیکه از برای مهمانان
فرموده بودی طیار ست الی آخر القصه مخدومنا مکرما بامثال این حکایت نه ازان نگذر ست که در بضاعت
کاسنین چگونه میسر شود چه انقسم معامله بسیار بوقوع آمده ست حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوة
والسلام والتحیة در شب معراج بعد از طی معارج عروج وقطع منازل وصول که باوج سنین میسر شود چون
بوثاق خود رجوع فرمودند دیدند که هنوز حرارت بستر خواب زائل نشده ست وحرکت آب در ابریق
برای طهارت جدا کرده بودند تسکین نیافته وجنبش همان ست که در نفحات بعد از نقل این حکایت مذکور ست
که از قبیل بسط زمان ست بلکه امثال این حکایت ازین رگذر ست که در بغداد آن باب باشد و در مصر آن
آن امتداد هفت سال بدید آرند مثلا اهل بغداد دران زمان در سال سیصد و شصت باشند تا بنحوی که
واهل مصر در آنوقت در سال سیصد و شصت و هفت عقول نقل تجویز انمینی نمایند این مثال نسبت باشخص
یا دو شخص مجوز ست اما نسبت به بلاد مختلفه و امکنه متعدده محال اینچه بخاطر کلیل این حقیر میگذرد اینست که
این حکایت نه از عالم لفظ ست بلکه از قبیل رویا و واقعاتیست که مستمع رویا بر وتیره مشتبه گشته ست و نوعی
التباس یافته انقسم اشتباه بسیار واقع میشود بلکه از مطمان اشتباه ست در خواب دیده ست و در غوا
بپیر خود گفته و فرزندانرا آورده و حکایتیکه بعد ازین حکایت از شیخ محی الدین بن العربی قدس سره نقل
میکنند نیز ازین قبیل ست والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها نوشته بودند که شرح این عبارت باید نوشت
که مربی جسد روح ست و مربی قالب قلب مخدومنا مودی این هر دو عبارت واحد ست ان تربیت
خلق منسلخ ست از عالم امر او چون لفظ جسد مقرون بلفظ روح مطلقات بسیار واقع میشود و مناسبت
لفظی در میان قالب و قلب بوده هر کدام را بمناسبت خود جمع کرده تعین عبارت منتیا افتاده ست
طالب نصایح رفته بود مخدومنا عطوفت آثار اشرم می آید که با وجود این همه خرابی و گرفتاری کم بضاعتی

وبجا صلے ازان باقیہ نمی نویسد وبصریح یا باشارت ازان منقولہ حرف نمی گیرد لیکن ازان نیز تیر سد کہ اگر
از قول امروز ہم خود را معاف دارد مبادا کار نجست و دمار ازت بجشند و نطفہ و نجال انجا مد بنا بر علی ذلک بجشند
کلمہ جرات نماید و مادمت البقا دنیا بسیار قلیل است و ازان قلیل ہم اکثر تلف شدہ و قلیل ماندہ و
مدت بقاے آخرت خلود و دوام است معاملہ خلود را بابقاے چند روزہ مربوط ساختہ اند بعد ازان
یا نعم و بہی ہست یا عذاب سرمدے مخبر صادق ازان خبر دادہ ہست احتمال تخلف ندارد عقل و دانندہ شعار
کار باید فرمود مخدوما شرف عمر در ہوا و ہوس گذشت و برضاے خدا جل شانہ بسر نیامد و از دل عمر ماندہ
اگر امروز از ہم بہ رضایت حق جل سلطانہ صرف نکنم و تلافی شرف بازدل ہم نمایم محنت قبل او سبب ازدیاد
مخلد نسازیم و کفارت سیات کثیرہ را بحسنات قلیلہ ہم نفرماید و اجدام رو بپشیمانی و تلافی خواہم رفت و کلام
حیلہ را پیش خواہم برد خواجہ گوش تا کے خواہد بود و پنبہ غفلت در گوش تا چند آخر غشاوہ از بصارت
خواہند برداشت و پنبہ غفلت از سامعہ زائل خواہند نمود اما سود نخواہد داشت و جز حسرت و ندامت
نقد وقت نخواہد بود پیش از ورود موت کار خود باید ساخت و اشواقا گویان باید مرد اولا از درجہ
اعتقاد چارہ نبود و از تصدیق بانچہ ازدین معلوم شدہ ہست بطریق ضرورت و تواتر گذر نہ و ثانیا علاوہ
بانچہ علم فقہ متکفل انست نیز ضروریست و ثالثا سلوک طریق صوفیہ ہم درکار ہست نہ از برای آن حضرت
کہ صور و اشکال غیبی را مشاہدہ نمایند و انوار و الوان را معاینہ فرمایند این خود دخل ہو و لعب است امور و انوار
حسی چہ نقصان دارد کہ کسے اینہا را گذاشتہ بریاضات و مجاہدات ہوس صور و انوار غیبی نماید این صور
و انوار ان صور و انوار ہر دو مخلوق حق اند سبحانہ و از آیات و الہ بر صانعیت او تعالے نور افتاب و ماہتاب
کہ از عالم شہادت ہست بوجہ مزیتہ دارد بران انوار کہ در عالم مثال بینند اما چون این دیدہ ہی ہست
خواص و عوام دران شرکت دارند از نظر اعتبار ساقط ساختہ ہوس انوار غیبی ننمایند بلے عرا بیکہ رود
پیش درست تیرہ نماید بلکہ مقصود از سلوک طریق صوفیہ تحصیل ازدیاد یقین ہست در معتقدات شرعیہ
تا از مضیق استدلال بتصفا کشف آیند و از اجمال بتفصیل گرایند مثلا وجود واجب الوجود تعالے و تقدس و صفات
او سبحانہ اول بطریق استدلال یا بتقلید معلوم شدہ بود و باندازہ او یقین ہم رسید چون سلوک طریق
صوفیہ میسر شود از استدلال و تقلید بکشف و شہود مبدل میگردد و یقین اکمل حاصل میشود و علی ہذا القیاس

سائر الاعتقادیات و ایضا مقصود تحصیل بسر است در اداء احکام فقهیه و ازاله عسر از مارکی نفس شخ و دیگر
این فقیر است که طریق صوفیه فی الحقیقت خادم علوم شرعیه است نه امری مبائن از شریعت و اینچنین را در کتب
و رسائل خود تحقیق نموده است و از برای حصول اغیر غرض اختیار طریقه علیه نقشبندیه در بیان سایر طریق
اولی و احسن است چه این بزرگواران التزام متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده لهذا
اگر دولت متابعت دارند و از احوال هیچ ندارند خسر نکرده اند و اگر با وجود احوال در متابعت قصور دارند
ان احوال را نمی پسندند حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی فرموده اند که اگر احوال و مواجید را بما بدهند
و حقیقت ما را باعتقاد اهل سنت و جماعت نوازند جز خرابی هیچ نمی یابیم و اگر اعتقاد اهل سنت
و جماعت بما بدهند و از احوال هیچ ندهند غم نداریم و ایضا درین طریق اندراج نهایت در بدایت است
پس در اول قدم آن می باید که دیگران در نهایت یابند اگر فرق است باجمال و تفصیل است و شمول
و عدم شمول همین نسبت بعینها نسبت اصحاب کرام است علیهم الرضوان چه در اول صحبت خیر البشر
علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات آن یافته اند که اولیا را هست را معلوم نیست که در نهایت میسر شود
ازینجاست که ویس قرنی قدس سره که خیر التابعین است برتبه وحشی قاتل حضرت حمزه علیه الرضوان
که یکبار بصحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة و السلام رسید نرسد زیرا که فضل صحبت فوق جمیع فضائل
و کمالات است چه ایمان ایشان مشهود یست و دیگران از هرگز این دولت میسر نشده مصرع شنیده کی بود
مانند دیده لهذا اتفاق مدشیر ایشان بهتر از اتفاق کروه دیگران آمد و جمیع اصحاب درین فضیلت
برابر اند پس همه را بزرگ باید داشت و به نیکی یاد باید کرد زیرا که صحابه همه عدول اند و در روایت و تبلیغ احکام
همه را برابر روایت یکی را بر روایت دیگر مزیتی نیست حاملان قرآن مجید ایشان بوده اند و آیات متفرقه
را باعتماد عدالت ایشان از هر کدام و در آئینه سر آیتی کم و بیش اخذ نموده جمع ساخته اند اگر در یکی از صحابه کسی
جرح نمایدان جرح منجر بقدح قرآن مجید میگردد چه حامل بعضی آیات تواند بود که او باشد و مخالفات منافی
که در میان این بزرگواران گذشته بر محامل نیک صرف باید نمود و از هوا و تعصب خود را باید ساخت
قال الشیخ رحمه الله سبحانه و هو اعلم بحال الصحابة علیهم الرضوان تلک امة قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم و لا تسئلون عما
کانوا یعملون و مثل این مقوله از امام اجل جعفر صادق نیز منقول است و السلام اولا و آخرا مکتوب دوصد

و یازدهم بملا یار محمد قدیم بدخشی صدور یافته در جواب سوال کرده بود از مقوله مولوی علیه الرحمة و در بیان شرائط ضروریه لتمام تکمیل ارشاد مکتوب غوث غوثی مولانا یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی بذروه کمال و تکمیل رسانا و بحرمة النبی المختار و آله الاطهار و علیه علیهم الصلوات و التسلیمات از مقوله مولوی علیه الرحمة پرسیده بودند که گفته اند آن نازنینی که در کنار من بوده حق بوده است یا این گفتن جایز است یا نه بداند که امثال این امور در راه بسیار واقع میشود و زبان بآن نباید گشود این نوع معامله تجلی صوری است که صاحب آن را حق می انگارد و تعالی شانه سخن بسیار از کشف اجل امام ربانی حضرت خواجه یوسف همدانی فرموده اند نک خیالات تربیتی بها اطفال الطریقه دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشما کرده شده است و بنیاب بعضی فوائد نوشته میشود بگوش هوش استماع نموده بعمل خواهند در آورد بدانند که چون طالبی بارادة پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تامل بسیار باید کرد مبادا در این امر استدراج شما خواسته باشند و خرابی منظور باشد علی الخصوص کسی که در آمدن مرید فرحی و سروری پیدا شود باید که در این باب الحاح و تضرع خیلی نموده استخاره را مستعد و نمایند تا بیقین بدانند که طریقه را باو باید گفت و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا که در بنده حق سبحانه تصرف کردن در وقت خود را در عقب ایشان غارت نمودن بی اذن سبحانه مجوز نیست کریمه لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم دلالت بر همین دارد عزیزی فوت کرد خطاب آمد که تو کی زنده بودی بوی در دین من بر بندهای من گفت بلی فرمود ما وکلات خلقی الی قلبک بقلبک علی و اجازتی که بشما و دیگران کرده شده است مشروط بشرائط است و منوط است بحصول علم برضی الله تعالی هنوز این وقت نیامده است که اجازت مطلق کرده شود تا ورود آن وقت شرائط را نیک مرعی دارند خبر شرط است و تعالی و بیم هم اینجا نوشته است از انجا نیز معلوم خواهند نمود بالجمله سعی نمایند که آن وقت بر سد و از تنگی شرائط وارهند والسلام

مکتوب دوصد و دوازدهم بمولانا محمد صدیق بدخشی صدور یافت در جواب بعضی اسولة که پرسیده بود و حل واقعه که دیده بود نوشته و مکتوب غوث ثانی در پی رسید فرحت افزود حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات بی نهایت کرامت فرماید بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات تهلیلها پرسیده بودند که پیر صاحب تصرف مرید مستعد را بتصرف خود بمراتبی که فوق

در بیان تعلیم طریقت

از سعداد اوست تواند رسانید بلے تواند رسانید اما بآن مرتبہ فوق کہ مناسب سعداد اوست نہ
برابری کہ متعین سعداد باشد مثلا مرید یکہ سعداد ولایت موسوی دارد نہایت قوت او تا وصول
بہ نصف راہ آن ج لابد است پیر صاحب تصرف او را بتصرف خود تواند بافضای درجات آن بالا رساند
اما آنکہ او را از ولایت موسوی بولایت محمدی آرد درین ولایت او را ترقیات بخشد معلوم نیست
والیضا پرسیدہ بودند کہ آن کدام مرتبہ است کہ اخفی الطف لطائف انسانی است و دران مرتبہ
حکم نفس امارہ دارد و در وثارت و خساست شبا و پیدا میکند معلوم اخوی باد کہ اخفی ہر چند الطف لطائف
است اما داخل دائرہ امکان است و بداغ حدوث متسم چون سالک پا از دائرہ امکان بیرون نہد و
مراتب وجوب سیر فرماید و از ظلال وجوبی باصول آن برسد و از تقید صفت ہوشان و از مدنا چار ممکن
در نظر او خوار و بی اعتبار در آید و حسن و لطف او را در دناءت و خساست برابر بیند و نفس و خفی را
در ہمقام تو امین انکار و نوشتہ بودند کہ بوسطہ یا بیوسطہ از تو شنیدہ ایم کہ در وقت عبادت حق را سبحانہ
حاضر دیدہ عبادت کردن موجب نزول اوست سبحانہ بندہ و از عبادت باید کرد این کہ او را سبحانہ حاضر دانستہ
عبادت کند سوی او بست محبت اثبات یقینی مقولہ معلوم نیست کہ این فقیر سر بر زدہ باشد جائی نگیرد و بہ
باشند و واقعہ کہ نوشتہ بودند و حضرت آدم علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام دران واقعہ دیدہ لسان تنگ
است و صالت دارد و آب کنایت از علم است دست دران کردن حصول قدرت است در علم و مشاہدہ
حضرت آدم علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام در نیمشے موکدان حصول است چہ آنحضرت تلمیذ حضرت
رحمن بست و علم آدم الاسمار کلہا غایت مافی الباب مراد از علم درین واقعہ علم باطن است بلکہ نوعی
از علم باطن کہ مناسبت بہ نسبت اہل بیت دارد علیہم الرضوان الباقی عند الثقلین والسلام مکتوب دوصد و
سیزدہم بسیادت پناہی شیخ فرید صدر یافتہ در بیان مواعظ و نصایح و موعظہ غریب مثالبت علمار اہل سنت
و جماعت کہ فرقہ ناجیہ اند و اجتناب از صحبت علمار سوء کہ علم را وسیلہ حطام دنیوی ساختہ اند علم
سبحانہ ما لا یلیق بجنابکم بجرمتہ جدکم الامجد علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات قال اللہ سبحانہ و تعالیٰ
ہل جزاء الاحسان الا الاحسان نمیدانند کہ احسان شما را بکدام احسان مکافات نماید غیر از آنکہ دوازدہ
نیکے بہ عالمی سلامتے دارین رطب اللسان باشد الحمد للہ سبحانہ والمنت کہ این معنی

بیخوست میلیست وحسان دیگر کہ لایق مکافات است اموعظہ وتذکیرست اگر در معرض قبول افتد حقیقی است
تقلبت وتنجابت وتنگنا خلاصہ مواعظہ وزبدہ نصایح اختلاط وانبساط با اہل تدین وارباب تشرع است
تدین وتشرع مربوط بسلوک طریقہ حقہ اہل سنت وجماعت است کہ فرقہ ناجیہ اند درمیان سائر فرق اسلامیہ
نجات بی متابعت این بزرگواران محال است وفلاح بی اتباع آرای ایشان ممتنع ودلائل عقلی ونقلی
وکشفی بر نیعنی شاہد ست کہ احتمال تخلف ندارد واگر معلوم شود کہ شخصے را بدین وجہ خلل از صراط مستقیم
این بزرگواران جدا افتادہ است صحبت او اسم قاتل ابدیدہ است ومجالست او از سرافعی باید کرد
طالب علمان بے باک از ہر فرقہ کہ باشند بعلوص دین از اجتناب از صحبت اینہا نیز ضروریات است انہم
فتنہ وفساد کہ در دین پیدا شدہ است از شومے این جماعت است کہ بوسطہ حطام دنیوی آخرۃ خود را
بر باد دادہ اند اولئک الذین اشتروا الضلالۃ بالہدی فما ربحت تجارتہم وما کانوا مہتدین الملتمس ایشان
شخصے دیدہ آسودہ وفارغ البال نشستہ است ودست را از اغوا وضلال کوتاہ کردہ سر از پر سید لعبد
علما رسوئی بیوقت کار مرا کفایت کردہ اند مشکل اغوا وضلال گشتہ از طلبہ ایشانی مولانا عمر نیک بیاد
است بشرط آنکہ اول بہ ہند ودر اظہار حق دلیر سازند وحافظ امام نیز جنون اسلام دارد کہ در اسلام
ازان جنون چارہ نبود لمن یومن احدکم حتے یقال انہ مجنون معلوم شریف است کہ این فقیر بگفتن نوشتن
در تحریص بر صحبت نیک تقصیر نکردہ است ودر مبالغہ نمودن از اجتناب از مصاحبت سود خود را منافی
ندانستہ کہ از اہل عظیم پیدا اند والقبول عندکم بل کل من عند اللہ فطوبے لمن جعلہ مظہر الخیر تذکر حسانہائے
شما برین گفت وگوی می آرد وملاحظہ تصدیع وملال را از میان بری انداز دوالسلام مکتوب دو صد
وچہار دہم بخانخانان صدور یافتہ در بیان آنکہ دنیا مزرعہ آخرت است ودر جواب این سوال
مشہور کہ کفار را بوسطہ کفر موقت عذاب مخلد چون باشد وسفارش صاحبمندی طوبے لمن جعلہ اللہ سبحانہ
مظہر الخیر حضرت حق سبحانہ دنیا را مزرعہ آخرت گردانید بید دولت باشد کسیکہ تخم را درست بخورد ودر زمین
سہتداد نیندازد وباز یکدانہ مہتصد دانہ نسازد ومانند برای روزی کہ او را در زیر او گریزد وما او در نگریزند
بنا خیر وذخیر ونخند خسارت دنیا وآخرت نقد وقت اوست وحسرت فندمت دارین بر کف دست
او صاحب دولتان فرصت دنیا را غنیمت بیشمرند نہ از برای آن غرض کہ دران فرصت تمتعات وتلذذات

فرمایند که بیدار و متنبه باشد معزز الیه معاصی محن و عقبات بلکه تا دران فرصت کشت و کار فرمایند و از تخلف عمل خیر بحکم کریمه والله یضاعف لمن یشاء ثمرات بے نهایت حاصل کند از نجاست که اعمال صالحه چند روزه را به تنعمات مخلد جنات مزین فرموده اند والله ذو الفضل العظیم اگر پرسند که تضاعف اجر و حسنات است و در سیات جزا امثلی است پس کفار را بوسطه سیات معدوده عذاب مخلد چون باشد گوئیم که مماثل جزا عمل امفوض لعلم واجب است تعالی و تقدس علم ممکن از ادراک قاصر است مثلا در قذف محصنات جزا مماثل ان هشتاد تازیانه فرمود و در صدیقه قطع یمین سارق جزا آن نمود و در صدیق زنا در صورت بکریه بکر صد تازیانه بالتغریب عام تقدیر نمود و در صورت شیخ و شخیه حکم برجم فرمود علم سرا بجا بود و تقدیرات از طوق بشر خارج است ذلک تقدیر العزیز العلیم پس در ماده کفار حق سبحانه تعالی کفر موقت را جزا عذاب مخلد و جزا را وفاق فرمود معلوم شد که جزا مماثل هر کفر موقت را همین عذاب مخلد است و کسیکه خواهد که جمیع احکام شرعیه را معقول خود سازد و با دله عقل جزا بنماید الخس منکر طور نبوت است علیه ما یستحق با وسخن کردن از بیخردی است **بیت** زانکس که بقران و خبر ره نبرد ۔ با آنست جوابش که جوابش ندهد و بقیه الکلام را فرقه فقرا میان شیخ احمد ولد اغر مغفرت پناهی شیخ سلطان تهانیسری است ملاحظه الطاف و احسانهای شما که نسبت به پدر بزرگوار او بوده نموده بخدمت علیه بتوسل این فقیر خود را رسانیده است و از جمله الطاف ایشان موضعی بود که در پرگنه اندری کرم فرموده بودند والامر عندکم بل کل من عند الله والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات مکتوب دویصد و پانزدهم بمرزا دارا صبی در یافته در سنه ۔ دنیا و مکتوب شریف که از حسن اشارت استعداد فطری به نیاز تمام فقیر را بی بضاعت ارسال داشته بودند رسید فجاکم الله سبحانه عنا خیر الجزا بصدقة حبیبه علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اے فرزند ارجمند و اصحاب عنایت بلائے عظیم گرفتار اند و با بتلاء عظیم مبتلا زیرا که دنیا مبغوضه حق است سبحانه و مردار ترین جمیع نجاسات در نظر اشیاء مزین ساخته اند و مزیب گردانیده و در رنگ انکه نجاستی را زر ساخته و سازنده و رهبری را شکر آلود معزز الیک عقل دور اندیش را بر شناعت این دنیه منهد ساخت و بر قباحت این نام مرضیه دلالت فرمود لهذا علما فرموده اند که اگر شخصے وصیت کرد که مال مرا با عقل تر مانه بدهند بزاهدی باید داد که

جمیع احکام شرعیه را بادله عقلیه ثابت نمودن انکار نبوت است

کہ از دنیا بے رغبت ست و آن بے رغبتی از کمال عقل و ست معہذا از کمال رحمت بیکشاید عقل کفایت
نمود و شاہد دیگر از نقل نیز بآن ضم فرمودہ و زبان رسل علیہم الصلوات والتحیات کہ رحمت عالمیانند
بر حقیقت آن متابعت کاسد اطلاع بخشید و از محبت و گرفتاری بان قحبہ مکار منع بلیغ فرمود و باوجود
این دو شاہد عدل ہم اگر کسے بطمع شکر موہوم زہر بخندد و با سیدز رمتخیل نجاست اختیار کند صفیہ
محض ست و بلید بالطبع بلکہ فے الحقیقت منکر اخبار رسالت ست علیہم الصلوات والتحیات حکم منافق
دارد کہ صورت ایمان در آخرت سودمندش نخواہد گشت و نتیجہ ان غیر از عصمت و ما و اموال و بنین
چیز دیگر نخواہد بود امروز پنبہ غفلت از گوش باید برد شت کہ فردا غیر از حسرت و ندامت سرمایہ
نخواہد ماند خبر شرط ست **بیت** ہمہ اندر زمن بتو این ست کہ تو طفلے و خانہ رنگین است پدر السلام
مکتوب وصد و شانزدہم بمرزا حسام الدین احمد صدور یافتہ در بیان سر کثرت ظہور خوارق
از بعضے اولیاء و قلت و ظہور آن از بعضے دیگر و در بیان اہمیت مقام تکمیل و ارشاد و مایناسب ذلک
الحمد للہ رب العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی سید المرسلین و آلہ الطاہرین ہمچنین بخاطر فاتر میرسد کہ چون در میان
احبہ بعد صور حائل گشتہ ست و ملاقات ظاہری منقطع شدہ اگر احیانا بعضے از علوم و معارف
بایشان نوشتہ شود مناسب مے نماید بنا علی ذلک گاہ گاہ ازین قسم چیز مینویسد امید ست کہ ملال
نبخشد و مخدوما چون محبت ولایت در میان ست و نظر عوام بر ظہور خوارق از منقولہ سخنے چند ذکر
میسازد تا ہمگنان خواہند فرمود ولایت عبارت از فنا و بقا ست کہ خوارق و کشوف از لوازم آنست قلت
کثرت لیکن ہر کہ خوارق بیشتر دارد ولایت او اتم و اکمل باشد بلکہ بساست کہ خوارق کمتر ظاہر شود و ولایت
اکمل بود و بالعکس کثرت ظہور خوارق بر دو خبر ست در وقت عروج بلندتر و در وقت نزول کمتر فرود
آمدن بلکہ اہل عظیم در ظہور کثرت خوارق قلت نزول ست جانب عروج بہر کیف کہ باشد زیرا کہ صاحب
نزول العالم اسباب فرودی آید و وجود شیا را مربوط باسباب مے یابد و فضل مسبب الاسباب را دلیل و واسطہ اسباب
و آنکہ نزول نکردہ ست با نزول کردہ با سباب شدید نظر او بر فضل مسبب الاسباب ست و دلیل بر اینکہ اسباب تمام نظر
بر فضل مسبب الاسباب مے نمودہ ست لاجرم حضرت حق سبحانہ و تعالے بمقتضائے نحن ہر کدام ما ہر کدام علیحدہ معاملہ میفرماید
و کار اسباب بپندار باندازہ اندازد و آنکہ اسباب را نمیبیند او را بمتوسط اسباب مے بیند و در حدیث قدسی ناطق

عبدی بی شناهنینه است نامد تهنا بخاطر بخلید که وجه چیست که اولیا رکمل این امت بسیار گذشته اند اما انقدر
خوارق که از حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سره ظاهر گشته است از هیچ یک از ما آنها ظهور نیافته اخر الامر
حضرت حق سبحانه سر این معما را ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا ر بلند تر و فتنده است
و در حجاب نقل تا مقام روح فرود آمده اند که از علم اسباب بالا تر است مناسب این مقام حکایت خواجه حسن بصری
و حبیب عجمی است قدس سرهما منقول است که روزی خواجه حسن بصری بر لب دریا ایستاده بود و انتظار کشتی می
کرد ناگاه حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده اید گفت انتظار کشتی می برم حبیب گفت چه احتیاج
کشتی است شما یقین ندارید خواجه حسن گفت تو علم نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذشت و خواجه
در انتظار کشتی ایستاده ماند حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با او بتوسط اسباب معامله میفرمودند
حبیب عجمی چون اسباب را دست از نظر انداخته بود بی توسط اسباب با وزندگانی میکردند اما فضل
حسن است که صاحب علم است و عین الیقین با العلم الیقین جمع ساخته است و اشیا را چنانکه هست دانسته
چه نفس الامر قدرت را در پس حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی صاحب حکمت است یقینی بفاعل حقیقی
دارد بی آنکه اسباب را مدخلی بود این دید مطابق نفس الامریست زیرا که توسط اسباب بحسب واقع کاذب است
اما معامله تکمیل دارشاد برعکس معامله مجهور خوارق است زیرا که در مقام ارشاد هر چند از تر کامل تر کند ارشاد
حصول مناسبت در میان مرشد و مسترشد در کار است که منوط بتر ول است بدانند که اغلب آنست
که هر چند بالا تر رود پایان تر فرود آید لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة والسلام التحیات حین معراج
رفت و در وقت نزول از همه پایان تر فرود آمد از نجاست که دعوت او اتم گشت و بهمه کافه انام مرسل شد
چه بوسطه نهایت نزول مناسبت بهمه پیدا کرده و راه افاده تمام تر گشته و بساست که از متوسطان
این راه آنقدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتهیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که متوسطان بیشتر مناسبت
دارند به مبتدیان از منتهیان غیر مرجوع از نجاست که شیخ الاسلام هروی قدس سره گفته اگر خرقانی
و محمد قصاب بجای بودندی من شما را بوی فرستادمی نه بخرقانی که در وی شما را سود مند تر بودی از خرقانی
یعنی خرقانی منتهی بود و مریدان را وی بهره کمتر یافتی یعنی منتهی غیر مرجوع نه منتهی مطلقا که عدم افاده تام در حق
او غیر دائم است زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم منتهی تر بود از همه و حال آنکه افاده

واز حجۃ زیادہ نزبود پس مرا از زیادتی افادہ و کمتران بر وجہ و ہبوط مدد نہ برانتہا انجا دقیقہ ایست باید دانست
کہ ہمچنانکہ وصول نفس بولایت مرتبطی باعلم بولایت خود شرط نیست چنانکہ مشہور است علم بوجود خوارق
خود ہم شرط نیست بلکہ بسا است کہ مردم از دوی خوارق نقل کنند و او را ازان خوارق اصلا اطلاعی و لیکن
کہ صاحب علم و کشف اند جائز ہست کہ بر بعضے از خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکہ صورتہا الہیہ ایشانرا در مکہ
متعدده ظاہر سازند و در مسافات بعیده کارہای عجیبہ و غریبہ ازان صور بظہور آرند کہ صاحب آن صور را
ازانہا ہیچ اطلاعی نیست ع از ما و شما بہانہ برساختہ اند حضرت مخدومی قبلہ گاہی قدس سرہ مبفرمودند
کہ غزنی میگفت عجائب کارہا بارست مردم از اطراف جوانب می آیند بعضے میگویند کہ ترا در مکہ معظمہ
دیدہ ایم و در موسم حج حاضر بودہ اید و با تفاق حج کردہ ایم و بعضے دیگر میگویند کہ ترا در بغداد دیدہ
بودیم و اظہار آشنائی مینمایند و من ہرگز از خانہ خود نہ برآمدہ ام و ہرگز بہیچ مردم را ندیدہ ام
چہ تہمتے ہست کہ بر من میکنند و اللہ سبحانہ اعلم بحقایق الامور کلہا زیادہ برین اطنابیست اگر قلمش
ایشانرا معلوم ساخت زود تر و بیشتر خواہد نوشت انشاء اللہ تعالی مکتوب و صد و ہفتدیم بملا طاہر
بدخشی صدور یافتہ و در بیان آنکہ نسبت باطن ہر چند بجہالت و حیرت کشد زیبا تر ہست و در بیان آنچہ
سبب چیست کہ در بعضی از کشوف اولیاء اللہ غلط واقع میشود و خلاف آن ظاہر میگردد و فرق میان
قضاء معلق و قضاء مبرم و حکم ہر کدام اینہا و در بیان آنکہ آنچہ قطعی ہست و مبنای ایمان اجماع و کتاب و سنت
است و در بیان آنکہ اجازت تعلیم طریقت بعضے مخلصان را علامت کمال تکمیل نیست و مانحن فیہ
بذلک آ۔ الحمد للہ رب العلمین و الصلوۃ و السلام علی سید المرسلین و علی آلہ الطاہرین اجمعین مدتیست کہ
از احوال و اوضاع خود اطلاع نداده اند بہر حال استقامت مطلوب است سعی نمایند کہ سر موی خلاف
شریعت اعتقاد و عملا بوقوع نیاید و محافظت نسبت باطن خود از اہم مہام است و ہر چند بجانب جہل
کشد زیبا تر بود و چندانکہ بجانب حیرت انجامد بہتر باشد کہ کشوف الہی و ظہورات سبحانی در اثنای
راہ ہست بعد از وصول اینجا ہمہ کوتہے میکنند و غیر از جہالت و عدم یافت مطلوب دیگر نمیماند از کشوف
کونی چہ نویسد کہ انجا مجال خطا بسیار ہست و مظنہ غلط غالب وجود و عدم آنرا مساوی باید دانست
اگر پرسند سبب چیست کہ در بعضے از کشوف کونی کہ از اولیاء اللہ صادر میگردد غلط واقع میشود و خلاف

ان بظهور می آید مثلا خبر کردند کہ فلانی بعد از یکماہ خواہد مرد یا از سفر بوطن مراجعت خواہد نمود واتفاقا بعد
از یکماہ ازین دو چیز ہیچ کدام بوقوع نیامد در جواب گوئیم کہ حصول ان مکشوف و مخبر عنہ مشروط بشرائط
بودہ است کہ صاحب کشف در انوقت بتفصیل آن شرائط اطلاع نیافتہ وحکم کردہ بحصول آن شی مطلقا
یا آنکہ گوئیم حکمے از احکام لوح محفوظ بر عارفی ظاہر شدہ کہ آن حکم فی نفسہ قابل محو واثبات است اما بتبعیل
قضا معلق اما آن عارف را از تعلیق و قابلیت محوی خبر نہ در نصوص اگر بمقتضاے علم خود حکم کند یا چہ
احتمال تخلف خواہد داشت منقول است کہ روزی حضرت جبرئیل علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام پیش
حضرت پیغمبر ما علیہ وعلے آلہ الصلوٰۃ والسلام آمدہ اخبار کرد در حق شخصے کہ این جوان فردا علی الصباح
خواہد مرد حضرت پیغمبر ما علیہ وعلی الہ الصلوٰۃ والسلام بر حال جوان رحم آمد پرسیدند کہ از دنیا چہ
آرزو داری گفت دو چیز منکوحہ بکر وحلوا فرمودند تا ہر دو مہیا ساختند ان جوان شب با اہلیہ خود
در خلوتخانہ نشستہ بود وطبق حلوا در پیش اتفاقا سائل محتاج بر در آمدہ اظہار احتیاج نمود این جوان
طبق حلوا را در دست برداشتہ بان فقیر داد چون صباح شد حضرت پیغامبر علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام
انتظار خبر فوت ان جوان بردند چون دیر شد فرمودند کہ خبر بیارید کہ آن جوان چہ حال دارد خبر آوردند
کہ خوش و خرم است منتظر ماندند در ین اثنا حضرت جبرئیل علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام آمدہ گفت
کہ بصدق حلوا دفع بلاے آن جوان نمود زیر بستر او مار کلانی یافتند کہ مردہ و در دہان او را نقد
حلوا کوفتہ اند کہ از بسیار حلوا جان دادہ است واین حقیر این نقل را نمی پسندد و تجویز خطا بر جبرئیل امین
نمی نماید کہ حامل وحی قطعی اوست واحتمال خطا بر حامل وحی تجویز نمودن مستقبح میداند مگر انکہ گوئیم کہ عصمت
وامانت وعدم احتمال خطا او مخصوص بمبلغ وحی است کہ تبلیغ است از قبل حق سبحانہ در ین خبر از قسم وحی
نیست بلکہ اخبار است از علمے و مستفاد از لوح محفوظ است کہ محل محو واثبات است پس خطا را در ین خبر
مجال پیدا شد بخلاف وحی کہ محض تبلیغ است فافترقا کالفرق بین الشہادۃ والاخبار فان الاول معتبر
فی الشرع لا الثانی بدان ارشدک اللہ تعالے سبحانہ کہ قضا بر دو قسم است قضاء معلق و قضاء مبرم
قضاء معلق احتمال تغیر و تبدیل است و در قضاء مبرم تغیر و تبدیل را مجال نیست قال اللہ سبحانہ
تعالے ما یبدل القول لدی ین حتم قضا مبرم است و در قضاء معلق میفرماید یمحو اللہ ما یشاء و یثبت وعندہ ام الکتاب

حضرت قبلہ گاہی قدس سرہ میفرمودند کہ حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سرہ و بعضی از رسائل خود نوشتہ اند کہ در قضا مبرم ہیچکس را مجال نیست کہ تبدیل بدہد مگر مرا کہ اگر خواہم آنجا ہم تصرف کنم و ازین سخن تعجب بسیار میکردند و استبعاد میفرمودند و این نقل در تہادر خزینہ ہای این فقیر بود تا آنکہ حضرت حق سبحانہ و تعالی بایندولت علمے مشرف ساخت روزے در صدد دفع بلیہ بودم کہ بعضے از دوستان نامزد شدہ بود و در آن وقت التجا و تضرع و نیاز و خشوع تمام و دستم ظاہر شد کہ در لوح محفوظ قضا را این امر معلق یا مبرمی نیست و مشروط بشرطے نزدیک گونہ یا من نا امیدے دست داد و سخن حضرت محی الدین قدس سرہ بیاد آمد مرۃ ثانیۃ باز بالتجا و تضرع گشت و راہ عجز و نیاز پیش گرفتہ متوجہ شدہ بمحض فضل و کرم ظاہر ساختند کہ قضا را معلق بردو گونہ است قضائے است کہ تعلیق او را در لوح محفوظ ظاہر ساختہ اند و ملائکہ را بران اطلاع دادہ و قضائیکہ تعلیق او نزد خود است جائز نہ و لیس فی اللوح المحفوظ صورت قضا میرم دارد الیقین اخیر از قضا را معلق نیز احتمال تبدیل دارد در رنگ قسم اول از آنجا معلوم شد کہ سخن سید مصروف بہ یقین تغییر است کہ صورت قضا را مبرم دارد نہ بقضا را کہ بحقیقت مبرم است کہ تصرف و تبدیل دران محال است عقلا و نقلا کما لا یخفی علی اہل العلم کسے را بر حقیقت قضا را طلاع است فکیف کہ در آنجا تصرف نماید و بلیہ کہ متوجہ آن دوست شدہ بود دران قسم اخیر یافت و معلوم شد کہ حضرت حق سبحانہ تعالے دفع آن بلیہ فرمودہ و تحمیل سبحانہ علے ذلک حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیہ مبارکا علیہ و کما یحب بنا و یرضی و الصلوٰۃ و السلام و التحیۃ علے سید الاولین و الاخرین خاتم الانبیاء و المرسلین الذی ارسل رحمۃ للعالمین و علی آلہ و اصحابہ و علی جمیع اخوانہ من النبیین و الصدیقین و الشہداء و الصالحین و الملائکۃ المقربین اجمعین اللہم اجعلنا من فیوضہم و متابعے آثارہم ہر کہ ہو اللہ اکبر ارد یرحمہ اللہ عبد اقال مبنا بہ بر اصل سخن رویم و گوئیم در بعضے اوقات خطای کہ بعضے علوم الہای واقع میشود سبب آنست کہ بعضی از مقدمات الہام کہ نزد صاحب الہام ثابت است و در نفس امر کاذب یا علومی الہامے غلط میشود بجہتے کہ صاحب الہام نمیتواند تمیز نمود بلکہ مجموع علوم را الہامی می انگارد پس ہمہ مجموع خطا واقع میشود و بسبب خطا بعضی از اجزاء آن و ایضا گاہ ہست کہ در کشوف و واقعات امور غیبی را مے بیند و خیال میکند کہ معمول بر ظاہر است مقصود بر صورتی باندازہ آن خیال حکم میکند بخطا واقع میشود و نمیداند کہ آن امور مصروف

از ظاہر ست و محول بر نبا ۔ بل در تغییر این مقام نیز از جملہ غلاظ کثیفہ ست با بعد ما انچہ قطعے ست و سنا یان عنما و شاب و سنت ست کہ بر جی قطعے ثابت شدہ ست و بنزول ملک مقرر گشتہ و اجماع علما و احبا و مجتہدین نیز بر اجماع باین دو مہل است و ما ورائے این چہار اصل شرعی ہر چہ باشد اگر موافق ست با این اصول مقبول والا فلا اگرچہ از علوم و معارف صوفیہ باشد و از الہام و کشوف ایشان بود ہیچ و جد و حال را با میزان شرع نسنجند بہ نیم جو نمیخرند و کشوف و الہام را با محک کتاب و سنت نزنند بہ نیم جتیل نمے پسندند مقصود از سلک طریق صوفیہ حصول ازدیاد یقین ست بحقیقت معتقدات شرعیہ کہ حقیقت ایمان ست و حصول یسر ست در ادراک احکام شرعیہ نہ امری دیگر ورائے ان چہ رویت موعود باخرت ست و دنیا واقع نیست و مشاہدات و تجلیات کہ صوفیہ بان خرسند ند آرام بطلال است و تسلی بہ شبہ و مثال و قناعت در ادراک الوہیت میتر سم کہ اگر حقیقت این مشاہدات و تجلیات را کماہی بگویم فتوری در طلب مبتدیان این راہ افتد و قصوری در شوق الیشان پیدا آید دارا ن نیز میتر سم کہ اگر نگویم با وجود علم تجویز التباس حق با باطل کنند باشم بضرورت اینقدر اظہار مینمایم کہ مشاہدات و تجلیات این راہ دو بر محک تجلی و شہود کہ موسی کلیم علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام باید زد اگر درست نیاید نا چار بطلال و شبہ و مثال باید برد البتہ درست نخواہد آمد چہ دک و فک مقصود ست و در دنیا ازان چارہ نبود اگر بر باطن متجلی شود و اگر بر ظاہر دک و فک البتہ باید خاتم الانبیا علیہ و علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات ازین وسمہ مبرا ست او را در دنیا رویتہ میسر شد و سیر موے از جا نرفت و اکمل تا بجان او را کہ از نیمقام نصیب گفتہ اند بے پردہ ظلے از ظلال نخواہد بود صاحب تجلی قہدیانہ ہر گاہ کلیم اللہ را از مشاہدہ این حال بے آنکہ تجلی شود صعقہ در گرفت دیگران چہ باشند دیگر بدانند کہ مقصود از اجازت بعضے از مخلصان آن بود کہ درین طور گرداضلالت جمعی را براہ حق جل و علا رہنمونے نمایند و خود ہم باتفاق ارباب ان شغولے کنند و ترقیات نمایند این سرشتہ را نگاہ داشتہ سعے نمایند کہ بقای خود را بر باد دادہ کوشش کنند کہ مسترشدان نیز با بند دولت مشرف شوند ذالک ہذا اجازت در توہم کمال و تحمیل انداز د و از مقصود باز دارد و ما علی الرسول الا البلاغ والسلام مکتوب دوصد و ہفتاد و دوم بملا داؤد صدر یافتہ در بیان عنایت پیر طریقت مکتوب شریف اخوی اعزی مولانا داؤد رسید موجب بہجت گشت حضرت حق سبحانہ تعالیٰ ظاہر و باطن را بر ضیات خود متجلی و متزین دارد بحرمۃ النبی

در اجازت جلیہ

والہ الامجاد علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات وتکرار سبق باطن و استقامت بر طریقت اکابر قدس اللہ تعالیٰ
اسرارہم باید کہ از توجہات شتی فتوری واقع نشود و اگر فرضاً ظلمتے و کدورتے طاری شود علاج آن التجا
وتضرع و نیاز و شکستگی است بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ و توجہ تام است بر شیخ خود کہ وسیلہ حصول
ایندولت اوست و در حضور و غیبت رعایت آداب وسائل این دولت عظمیٰ را نیک باید و رضای این
بزرگواران او سیلہ رضای حق سازند سبحانہ طریق نجات و فلاح اینست والسلام مکتوب صد
و نوزدہم بزرا پرچہ صدور یافتہ در بیان آنکہ آدمی از نادانی خود در فکر ازالہ مرض ظاہر خود است و
از مرض باطن کہ عبارت از گرفتاری حال است غافل و ما ینا سب ذلک عصمکم اللہ سبحانہ عما یصمکم
وصانکم عما شانکم بحرمۃ سید الاولین والاخرین علیہ وعلی آلہ اجمعین من الصلوات اتمہا ومن التسلیمات
اکملہا سعادت و نجابت آثار آدمی را چون مرضی از امراض ظاہر طاری میگردد و بعضے از اعضای او از افتد
میرسد الفکر سعی و مبالغہ مینمایند کہ امرض مرفوع شود و آن آفت زائل گردد و مرض قلبی کہ عبارت از
گرفتاریست بماسوای حق جل جلالہ بر ہیچ بروی استیلا یافتہ است کہ نزدیک است کہ او را بموت ابدی
رساند در بعذاب سرمدی گرفتارش گرداند ہیچ فکر از ازالہ آن نمے نماید و سعے در رفعان نمیفرماید اگر این
گرفتاری را مرض نمیداند سفیہ محض است و اگر میداند و باک ندارد و پلید صرف است ناکاز برای ادراک این مرض
عقل معاد درکار است عقل معاش از کوتہ اندیشی خود مقصور بر ظاہر بینی است عقل معاش چنانچہ
آفات معنویہ را بواسطہ تلذذات فانیہ مرض نمی انگارد عقل معاد نیز امراض صوریہ را بواسطہ
مثوبات اخرویہ مرض نمیداند عقل معاش قصیر النظر است و عقل معاد حدید البصر عقل معاد نصیب انبیاء و
اولیاست علیہم الصلوات والتسلیمات و عقل معاش مرغوب اغنیا و ارباب ثنا شتان ما بینہما و انما
کہ محصل عقل معاد است ذکر موت و تذکر احوال آخرت و مجالست باجماعہ کہ بدولت در و آخرت مشرف
شدہ اند و دیدم تراز کنجر مقصود نشان و گر ما نرسیدیم تو شاید برسی و باید دانست کہ مرض ظاہر
چنانچہ بموجب تصریحات احکام شرعیہ است مرض باطن نیز مستلزم آن بتصریحات قال اللہ تبارک وتعالیٰ
کبر علی المشرکین ما تدعوہم الیہ وقال سبحانہ وانہا لکبیرۃ الا علی الخاشعین در ظاہر ضعف قوی و جوارح
مستلزم آن عسر است و در باطن ضعف یقین و نقصان ایمان موجب عدم یسر و الا در تکالیف شرعیہ ہم تخفیف

است و تمام یسر و سهولت کریمه یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر و کریمه یرید الله ان یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا ہر دو شاہد انیمعنے است مصرع غرض شیدہ نجرم ار کسے بنا نیست پس فکر ازالہ این مرض لازم کرم و باطبا رحاذق التجا آوردن فرض گشت ما علے الرسول الا البلاغ والسلام مکتوب دو صد و بستم بشیخ حمید بنگالے صدور یافتہ دریان بعضے از غلاط صوفیہ و منشا ر غلط انہا الحمد لله رب العلمین والسلام علے سید المرسلین و علے آلہ و اصحابہ اجمعین احوال اوضاع فقرا را بنجا ر روز بروز موجب از دیاد شکر است و ہمین نمو فقرا در ہادہ و وستان دور افتادہ دارد ای عزیز درین راہ غیبا لغیب مرا اقدام سکا لبسیار است سر رشتہ شریعت را در عقاید و عملیات نیک نگاہ داشتہ زندگانے فرمایند در حضو و غیبت ہمین نصیحت است مبادا غفلت و اقعشود بعضے از غلاط این راہ را می نویسد و منشا غلط را تعین مینماید بنظر اعتبار خواہند ملاحظہ نمود در ما وراء جزئیات مذکورہ باندازہ ان کار خواہند فرمود بداند کہ بعضے از غلاط صوفیہ آنست کہ گاہ سالک مقامات عروج خود را فوق دیگران یابد کہ تحقیقت فضلیت آنہا باجماع علما ثابت شدہ است و یقین مقام این سالک دون مقامات آن بزرگوار است بلکہ این اشتباہ گاہ ہست کہ نسبت بانبیا کہ بہترین خلایق اند قطعا علیہم الصلوات والتسلیمات دا فتد و عیاذا بالله سبحانہ من ذلک منشا غلط جمعے آنست کہ ہر یکے از انبیا و اولیا را اولا عروج تا باسماہاست کہ مبادی تعینات وجود ایشان است و باین عروج ہم ولایت متحقق میشود ثانیا عروج در ان اسماہاست و ازان ہما الے ما شا الله تعالے اما باوجود این عروج ما دیگی منزل ہر کدام ایشانرا ہمان اسم است کہ مبدا تعین وجودی وست لہذا در مقامات عروج ہر کدا ایشانرا جوید اکثر در ہمان اسما یافتہ چہ مکان طبعی این بزرگواران در مراتب عروج ہمان اسماہاست و عروج و ہبوط ازان اسما بہ اسماء عوارضی است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از ہما بلند تر واقع شود لاجرم ازان ہما نیز بالاتر خواہد رفت و ان توہم پیدا خواہد کرد و عیاذا بالله سبحانہ از انجا کہ ان توہم یقین سابق را زائل گرداند و در فضلیت انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات و اولویت اولیا کہ باجماع فضل اند اشتباہ پیدا آرد این مقام از مزال اقدام سالکان است در ان وقت سالک نمیداند کہ ان اکابران ازان اسما عروجات بی نہایت فوق در فوق اند و بفوق فوق رسیدہ و نیز نمیداند کہ آن اسما امکنہ طبیعہ عروجی ایشان است و او را نیز در انجا

طبعے ہست کہ او دون آن سماست و انزل او ضا چہ فضلیت ہر شخصے با عتبار قدیمہ ہم او ست کہ مبدا
تعین او گشتہ است ازین قبیل است آنچہ بعضے از مشایخ گفتہ اند کہ گاہ ہست کہ عارف در مقامات عروج
برزخیت کبری را حائل نیابد و بے توسط او ترقی فرماید حضرت خواجہ ما سیفرمودند کہ رابعہ نیز ازین جماعہ
است اینجا عہ در وقت عروج چونکہ از ہمی کہ مبدا تعین برزخیہ کبری ست بفوق گذشتہ اند تو ہم کردہ
اند کہ برزخیت کبری درمیان حائل نمانده است و از برزخیہ کبری حقیقت حضرت رسالت خاتمیت
علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام مراد داشتہ اند و حقیقت معاملہ آنست کہ بالا گذشت و مشار آن غلط
جمعے دیگر را آنکہ چون سیر سالک در سمی واقع شود کہ مبدا تعین اوست و آن سم جامع جمیع سماست بنابر
اجمال چہ جامعیت انسان بوسط جامعیت ہمان سم است پس ناچار در تفصیل آنست کہ مبدا تعینات مشایخ
دیگر است بطریق اجمال نیز بیان سیر قطعہ خواہد کرد و از ہر یکے گذشتہ بمنتہای آن سم خواہد رسید و تو ہم
فوقیہ خود پیدا خواہد کرد و نمیداند کہ آنچہ او دیدہ ست از مقامات مشایخ و از انہا گذشتہ نمونہ جی است
از مقامات ایشان حقیقت امقامات چون در ہیچ مقام خود را جامع نیابد و دیگران را اجزاء خود می بیند
لاجرم توہم او لویتہ خود پیدا می آرد و در ہیچ مقام شیخ بسطام بسیگوید لوای من لوائی محمد از غایت سکر نمیداند
کہ ارفعیت لوائی و نہ از لوای محمد ست علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام بلکہ از نمونہ جی لوای اوست کہ در ضمن
حقیقت ہم او مشہود گشتہ است ازین قبیل است آنچہ او گفتہ از وسعت قلب خود کہ اگر عرش و ما فیہ در
زاویہ قلب عارف بنہند ہیچ محسوس نشود اینجا نیز اشتباہ نمونہ جی بحقیقت است و الا عرش کہ حضرت حق
سبحانہ او را عظیم میفرماید قلب عارف را در جنب وجہ اعتبار وجہ مقدار ظہوریکہ در عرش است عشیر او
در قلب نسبت اگرچہ قلب عارف باشد رویتہ اخروی بظہور عرشی متحقق خواہد شد این سخن امروز ہر چند
بر بعضے از صوفیہ گران خواہد آمد اما اخر معقول ایشان خواہد شد این سخن را بمثالے واضح گردانیم انسان را
کہ جامع عناصر و افلاک است ہرگاہ نظر بر جامعیت خود افتد عناصر و افلاک را اجزاء خود بیند و چون این
دید غالب آید و در باشد کہ بگوید کہ من از کرہ زمین کلان ترم و از سموات عظیم تر درین وقت عاقلان
می فہمند کہ عظمت و کلانی او از اجزاء خود ست و کرہ زمین و سموات فی الحقیقت اجزاء او ہستند نمونہ جی
اینہا را اجزاء او ساختہ اند و کلانی او از ان نمونہ جات است کہ اجزاء وی اند نہ از حقیقت کرہ ارضے

وسماوی و بهمین اشتباه انموذجی شی بحقیقت شی صاحب فتوحات میگفته است که جمع محمدی احمد است نمونه
از جمعی که جمع محمدی مشتمل است بر حقایق کونی و آلهی پس احمد باشد مانند که ان شتمال بر ظلی از ظلال
الوهیت است و نمونجی است از انموذجات آن نه بر حقیقت امر تبه مقدسه بلکه نسبت با مرتبه مقدسه
که عظمت و کبریائی از لوازم آنست جمع محمدی را هیچ مقدار نیست ما للتراب و رب الارباب و هیهات مقام که سالک
و اسمی که رب است و قصود گاه هست که پندارد که بعضی از اکابر که بیقین الوهی افضل اند بتوسط او بعضی
از درجات فوق رسیده اند و بتوسل او ترقی فرموده اینجا نیز مزال اقدام سالکان است عیاذا باللہ سبحانہ
که باین کمال خود را افضل داند و بخیالات آبدی بپیوندد و چه عجب و کدام فضیلت اگر بادشاه عظیم الشان
و تمام السلطان حضرت زمین و آسمان که داخل مملکت اوست برود و بتوسط آن امین دار بعضی از مقامات
برسد و بتوسل آن فتح بعضی مواضع نماید غایته ما فی الباب اینجا احتمال فضل جزئی هست که خارج بحث
است چه هر حجام و خایک بعضی از وجوه مخصوصه خود بر عالم و فنون حکیم بوقلمون فضل دارد اما آن
فضلیت از اعتبار خارج است آنچه معتبر است فضل کلی است که عالم و حکیم را ثابت است این و امثال این
نیز از این اشتباهات بسیار واقع شده بود از این تخیلات بسیار ناشی گشته و تا مدتها اینحالت در او بود
معهذا لک حفظ خداوندی جلشانه شامل حال او بوده که در یقین سابق سر مو تزلزل نیافت و در عقاید مجمع
علیه فتوری راه نیافت لله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک و علی جمیع نعمائه و آنچه خلاف مجمع علیه ظاهر میشد و خیلی
اعتبار نمی آورد و در بحار نیک صرف میکرد و مجملا اینقدر رسیده است که بر تقدیر صحت این کشف این زیادتی
راجع بفضل جزئی خواهد بود هر چند این وسوسه معارض میشد که مدار فضل بر قرب الهی است جلسلطانه
و این زیادتی در آن قرب است پس خیری چون باشد امادر جنب یقین سابق این وسوسه بباد فنا میرفت
و هیچ اعتبار نداشت بلکه توبه و استغفار و انابة التجا می آورد و بتضرع و زاری عاصیکرد که از این قسم کشوف
ظاهر نشود و خلاف معتقدات اهل سنت و جماعت سر مو نکشف نگردد و در دل او این خوف غلبه کرد که
مبادا بر این کشوف مواخذه نمایند و از این توهمات مساله فرمایند و غلبه این خوف بمقرار دلی آرام نگذاشت
لتجا و تضرع را بجناب قدس خداوندی جلسلطانه مضاعف گردانید و اینحالت تا مدتی کشید اتفاقا
در یکوقت گذر بمزاری عزیزی افتاد و در این معاملان عزیز احمد و معاون خود کرد و در این اثنا عنایت خداوندی

جلشانه در رسید و حقیقت معامله را کما ینبغی دانسته در حانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله
الصلوٰة والسلام که رحمت عالمیان است در نیوقت حضور ارزانی فرمود و تسلی خاطر حزین نمود و معلوم گشت
که آری قرب الٰهی موجب فضل بسیار است اما این قرب که ترا حاصل شده است قرب ظلی است از ظلال محبوبیت
الوهیت که مخصوص باسمی است که ربت است پس موجب فضل کلی نباشد و صورت شمالی انیقام را بر نهجی نکشف
گردانیدند که جای ریب نماند و محل این بالکلیه زائل گشت و این درویش بعضی از علوم که محل اشتباه دانند
و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و رسائل خود نوشته بود مبسوط گشته خوست که منشا اغلاط آن علوم را که بحضور
فضل خداوندی جلشانه لایح گشته است بنویسد و انتشار دهد که گناه مشتهر را شتهار توبه در کار است تا مردم
ازان علوم خلاف شریعت فهم نکنند و به تقلید در ضلالت نفتند یا متعصب و متکلف تضلیل و تجهیل نورزند
که در ین راه غیب الغیب این گلها بسیاری شگفد جمعی را بهدایت میبرد و جمعی دیگر را بالضلالت منجر
میفرماید از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره میفرمودند که اکثر از گروهها هفتاد و دو ملت که بضلالت
رفته اند در راه رست راکم کرده منشا آن دخل در طریق صوفیه است که کار بانجام نارسانیده غلطها کرده
اند و بضلالت رفته والسلام مکتوب دویست و یکم بسید حسین مانک پوری صدر یافته در بیان
خصایص و کمالات طریقه علیه نقشبندیه بمثل فضلیت این طریق و اندراج نهایت در بدایت ان و بیان
نهایت این طریق و مثل سفر در وطن و خلوت در انجمن و تقدیم جذبه بر سلوک و ابتدای سیر از عالم امر بودان انظر و
اقرب طریق که البته موصل است و بودان انظر طریق بر نهجی که در ابتدا ران حلاوت و وجد ان است و در انتها
بی مزگی و فقدان که از لوازم مایی است همچنین در ابتدا ران طریق قرب و شهود است و در انتها بود و حال
و اکابر این طریقه احوال مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق معارف اخادم علوم دینیه
داشته و در ین طریق پیری و مریدی تعلیم و تعلم طریقت است نه کلاه و شجره و در ین طریق ریاضات و
مجاهدات بانفس اماره بایتان احکام شرعیه است و التزام متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام
والتحیه و در ین طریق تسلیک طالب بوساطت متصرف شیخ متقدا است و این بزرگواران بجائی که قدرت مکالمه
بر اعطای نسبت دارند در سلب این نسبت نیز قدرت تامه دارند و در ین طریق بیشتر افاده و استفاده
بسکوت است و آن سکوت از لوازم طریق ایشان است و ما یا مرزبک و الحمد لله رب العلمین و الصلوٰة والسلام

علے سید المرسلین و آلہ الطاہرین اجمعین ای خوی ای غری سیادت پناہی میر سید حسین دور افتادگان را فراموش
نکردہ باشند و رعایت آداب این طریقہ علیہ را کہ سائر طرق مشائخ کرام بوجوہ امتیاز دارد از دست ندادہ باشند
کہ فرصت ملاقات شما بسیار اندک بود بنا بر ملاحظہ اینچنے بعضے از خصائص و کمالات این طریقہ علیہ و اقسام
علوم بلند و معارف ارجمند در معرض تحریر سے آرد ہر چند میداند کہ ادراک این قسم علوم و معارف بالفعل از
اذہان مستمعان بعید است اما اظہار اینچنین معارف بر ملاحظہ است یکے آنکہ مستمع را استعداد این علوم
ہست اگرچہ بالفعل در از کار و مینماید دوم آنکہ اگرچہ در ظاہر بخاطب بعید است اما فی الحقیقت مخاطب
کسے است کہ محرم این معاملہ است السیف للضارب مثل مشہور است اے برادر ہر حلقہ این طریقہ علیہ حضرت
صدیق اکبر است رضی اللہ تعالے عنہ کہ بحقیق افضل جمیع بنی آدم است بعد از انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات
و ہمین اعتبار در عبارات اکابر این طریقہ واقع شدہ است کہ نسبت فوق ہمہ نسبتہا است چہ نسبت ایشان
کہ عبارت از حضور و آگاہی خاص است ہمان نسبت و حضور حضرت صدیق است کہ فوق سائر آگاہی ہا است
و درین طریق اندراج نہایت در بدایت است حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ فرمودہ اند کہ ما نہایت را
در بدایت درج میکنیم مصرع قیاس کن ز گلستان من بہار مرا اگر پرسند کہ چون نہایت دیگران در بدایت
ایشان مندرج شد پس نہایت ایشان چہ خواہد بود ایضا نہایت دیگران ہر گاہ وصول بحق باشد
سبحانہ پس سیر ایشان از حق بکجا خواہد شد لیس وراء اللہ العباد قرینہ مثل مشہور است جواب گویم کہ
نہایت این طریقہ علیہ اگر میسر شود وصل عریان است کہ علامت حصول تخصول ما بین است از حصول
مطلوب فافہم فان کلامنا اشارۃ لا یدرکہا الا الاقل من الخواص بل من خواص الخواص علامت حصول اندرون
غلطے را برای این مذکور ساخت کہ جمعے از نیطائفہ دم از وصل عریان زدہ اند و طائفہ دیگر بیاس از حصول
مطلوب قائل گشتہ اما جمع این دو دولت را اگر بر ایشان عرض کردہ شود نزدیک است کہ جمع از اضداد
انکار نکند از جملہ محالات شمارند جمعے کہ ادعاء وصل مینمایند یاس را حرمان میدانند و جماعت کہ مدعی
یاس اند وصل را عین فضل مے انگارند اینہمہ علامت نارسائے است بآن منزلت علیا غایتہ ما فی الباب
پرتوی از انعکام حالے بر باطن ایشان تافتہ است جمعے آنرا وصل انگاشتہ اند و جمعے دیگر یاس این
تفاوت از راہ استعداد ہر کدام منجر و مناسب بحسب استعداد طائفہ وصل است و موافق استعداد طائفہ دیگر یاس

نزد این حقیر استعداد و پس نکو تر از استعداد وصل هر چند انجا وصل و مایں ملازم یکدیگر
اند و جواب اعتراض دوم نیز ازین جواب باز گشت چه وصل مطلق دیگر است و وصل عریان دیگر
شتان ما بینهما و نفی با وصول العریانی رفع الحجب کلها و زوال الموانع باسرها و لما کان اعظم الحجب
اقواها هی التجلیات المتنوعة و الظهورات المختلفة لامدان تنقضی و تتم تلک التجلیات و الظهورات تمامها
سوا رکان التجلی و الظهور فی مرایا الامکانیة او المجالی الوجوبیة فانهما فی حصول نفس الحجب سواء و کان
التفاوت بینهما فی الشرف و الترتیبة و هو خارج عن نظر الطالب اگر پرسند ازین بیان لازم می آید کہ
تجلیات را نهایت باشد و حال آں نکہ مشایخ طریقت تصریح کردہ اند کہ تجلیات انهایت نیست جواب
گوئیم کہ بے نهایتی تجلیات بر تقدیریست کہ مبدء رسها و صفات بتفصیل و اقشو و برین تقدیر وصول بحضرت
ذات تعالے و تقدس نیست و وصل عریان حاصل نہ وصول بحضرت ذات تعالے و تقدس منوط بطی رسها
و صفات است بر سبیل اجمال پس تجلیات را نهایت باشد اگر گفتہ شود کہ تجلیات ذاتی را نیز بے نهایت
گفتہ اند چنانکہ حضرت مولوی جامے قدس سرہ در شرح لمعات بان تصریح نمودہ است پس تجلیات را
نهایت گفتن بکدام وجہ رست آید جواب گوئیم کہ آن تجلیات ذاتیہ نیز بے ملاحظہ شیون و اعتبارات
کہ تجلے بے آن ملاحظہ ممکن نیست و آنچہ ما در صدد بیان انیم امری است ما ورائے تجلیات صفاتی باشند
آن تجلیات یا ذاتی اچہ اطلاق تجلے دران موطن جایز نیست ہر تجلے کہ باشد زیرا کہ تجلے عبارت از ظهور
شی است در مرتبہ ثانی یا ثالث یا رابع الی ما شاء اللہ تعالے و اینجا مراتب ہمہ ساقط گشتہ است و مسافت
تمام طے شدہ اگر پرسند کہ ان تجلیات را ذاتی بکدام اعتبار گفتہ شود گوئیم کہ تجلیات اگر بملاحظہ معانی
زائدہ است تجلیات صفاتی است و اگر بملاحظہ معانی غیر زائدہ تجلیات ذات لہذا ظهور وحدت را کہ مقتضی
اول است و زائد بر ذات نیست تمامی تجلے ذات گفتہ اند و مطلب ما حضرت ذات است تعالے و تقدس کہ
ملاحظہ معانی را در موطن اصلا گنجایش نیست زائد باشند آن معانی یا غیر زائد زیرا کہ معانی تمام بطریق اجمال
طے شدہ بحضرت ذات تعالے و تقدس وصول میسر شدہ است باید دانست کہ وصول در موطن مذکور
مطلق بیچون و بیچگونہ است اتصالے کہ عقل آنرا فہم کند از بحث خارج است و شایان آن جناب
قدس نیست زیرا کہ چون را بہ بیچون راہ نیست الا بحمل عطایا الملک الا مطایا ۵ اتصال بے تکیف بقا

هست رابنا بر سر را با جان من هیچکس از مشایخ این طریقه علیه از نهایت طریق خود خبر نداده است از ابتدا
طریقت خود گفته اند که نهایت را در آن اندراج هست هرگاه بدایت ایشان نهایت نیز باشد نهایت هم
باید که مناسب آن بدایت باشد و آن همان است که این فقیر باظهار آن امتیاز یافت ۵ اگر باد شبه بر
پیرزن ۵ بیاید تو ای خواجه سلمت بکن ۵ لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک ۵ برادر و اصلان این نهایت
ازین طریق که از طرق دیگر قلیل قلیل نداگر تعداد افراد آن نماید نزدیک است که نزدیکان دور و
انکار بعیدان خود چیز استبعاد نماید کل ذلک لعدم الوصول الی نهایت النهایة بصدقة حبیبه علیه وعلی آله
الصلوات والتسلیمات انتهی والمکمل از جمله خصایص این طریقه علیه سفر در وطن است که عبارت از سیر الی الله
است هر چند سیر الی الله و در جمیع طرق مشائخ ثابت است اما آن سیر و نهایت میسر میشود و بعد از قطع سیر آفاقی
و در این طریق ابتدا را ازین سیر است و سیر آفاقی و ضمن این سیر قطعی باید پس مشار این سیر که در ابتدا
حاصل میگردد اندراج النهایت فی البدایت گشت و خاصه دیگر خلوت در انجمن است که متفرع است
بر سفر در وطن میسر شد پس در انجمن تفرقه نیز در خلوتخانه وطن حاصل نماید و تفرقه با خلق بجمعیه نفس را مانا باید
خلوت هر چند منتهیان طرق دیگر را نیز میسر است اما در این طریق چون در ابتدا دست میدهد از خواص این طریق
گشت باید دانست که خلوت در انجمن بر تقدیری است که درهای خلوتخانه وطن را بسته باشد و روزنها را
مسدود ساخته یعنی در انجمن تفرقه ملتفت احدی نگردد و مکلم و مخاطب نباشد نه آنکه چشم را بپوشد و حواس را
بتکلف معطل سازد زیرا که آن منافی این طریق است ای برادر اینهمه تحمل و تکلف در ابتدا و در وسط است و در
انتها ازین تحملات هیچ در کار نیست در عین تفرقه بجمعیت است و در نفس غفلت حاضر از خلق کسی گمان نکند
که تفرقه و عدم تفرقه در حق منتهی مطلقا مساوی است لا بل مراد آنست که تفرقه و عدم تفرقه در نفس جمعیت باطن
او برابر اند مع ذلک اگر ظاهر را با باطن جمع سازد و تفرقه را از ظاهر نیز دفع نماید ولی الامر خواهد بود قال الله
سبحانه امرا لنبیه علیه وعلی آله الصلوة والسلام واذکر اسم ربک وتبتل الیه تبتیلا باید دانست که در بعضی اوقات
از تفرقه ظاهر چاره نبود که حقوق خلق ادا باید پس تفرقه ظاهر نیز در بعضی اوقات مستحسن گشت اما تفرقه باطن
در هیچ وقتی از اوقات جایز نیست که آن خالص از برای حق است سبحانه پس سع حصار عباد مسلم از
برای حق شد تعالی الباطن بتمام و نصف ازظاهر و نصف دیگر از ظاهر از برای ادای حقوق خلق باقی ماند

امر و ارادهٔ آن حقوق هر گاه امتثال و امر حق است سبحانه آن نصف دیگر نیز راجع بحق گشت سبحانه
الیه یرجع الامر کله فاعبده و توکل علیه و ما ربک بغافل عما تعملون و در مظریق تقدم جذبه است بر سلوک و ابتدا
سیر از عالم امر است نه از عالم خلق بخلاف اکثر طرق دیگر و قطع منازل سلوک و ضمن سلوک معارج جذبه مندرج است
و سیر عالم خلق در تحت سیر عالم امر میسر پس اگر باین اعتبار در مظریق اندراج البدایة فی النهایت هم گویند
گنجایش دارد پس معلوم شد که سیر ابتدا در مظریق در سیر انتها مندرج است الخ از انتها برای سیر ابتدا فرو آیند
و بعد از تمامی سیر نهایت در بدایت سیر کنند از اینجا باطل شد زعم کسیکه میگوید که نهایت مظریق بدایت طرق
سائر مشائخ است اگر کسے گوید در عبارت بعضے از مشائخ انیطریقیه واقع شده است که ایشان را سیر اسماء
و صفات بعد از تمامے نسبت ایشان واقع میشود و پس درست آمد که نهایت ایشان بدایت دیگران شد
چه سیر در اسماء و صفات بعد از سیر در تجلیات ذاتیه نیست چه سیر در اسماء و صفات در ابتداست بلکه و ضمن همین سیر
سیر هم واقع میشود غایت مافی الباب چون سیر اسمائی و صفاتی بسبب عروض بعضی از عوارض ظهور میکند سیر تجلیات
ذاتے مستور میگردد و متخیل میشود که آن سیر را تمام کرده داخل تجلیات اسمائی و صفاتی بسبب عروض گشته است
و همچنین است آری بعد از تمامی سیر در مدارج ولایت رجوعی بعالم واقع میشود و از اینجا دعوة خلق بحق
جل و علا اگر آن رجوع را نهایت ایشان دانسته بدایت خود تصرف کرده باشند بعید نیست اما چه میگوید
مشائخ او نیز در نهایت همین رجوع دارند و ایضا مراد از نهایت بدایت نهایت ولایت است و این
سیر رجوع بولایت تعلق ندارد نصیبے است از مرتبه دعوة و تبلیغ و این طریق اقرب طرق است و البته
موصل حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند طریق ما اقرب طرق است و فرموده اند از حق سبحانه
و تعالی طریقی خواستم که البته موصل باشد و این خواست ایشان باجابت مقرون گشته است چنانچه
سبحات از حضرت خواجه احرار قدس سره نقل کرده است چرا اقرب نباشد و موصل نبود که انتها در ابتدا
ان اندراج یافته است خیلے بید ولتی باشد که در مظریق داخل شود و در استقامت نورزد و بی نصیب و محروم
خورشید نه مجرم از کسے بینا نیست باری اگر خطا بے بدست ناقصے افتد گناه طریق چیست و تقصیر طالب کدام
زیرا که فی الحقیقت راه بر این مظریق موصل است نه نفس این مظریق و در مظریق در ابتدا حلاوت و وجدان
و در انتها بے مزگے و فقدان که از لوازم بایست است بخلاف طرق دیگر که در ابتدا بے مزگی و فقدان دارند

وولد انتہا حلاوت و وجدان و همچنین در طریق و ابتدا قرب شہود است و در انتہا بعد و حرمان بخلاف طرق سائر مشائخ کرام تفاوت طرق از اینجا قیاس باید کرد و بزرگے این طریق عالی آباد دریافت چه قرب و شہود و حلاوت و وجدان از دوری و مہجوری خبر میدہد و بعد و حرمان و بے حلاوتے و فقدان از نہایت قرب فہم من فہم در شرح این سر نمیتواند کہ ہیچکس از نفس خود بخود نزدیکتری ندارد و نسبت قرب و شہود و حلاوت و وجدان در حق نفس خود او را مسلم و ثابت است و نسبت بغیر خود کہ با و مباشرت دارد این نسبت موجود و فاعل تحقیق الاشارت و اکابر این طریقہ علیہ احوال موجد را تابع احکام شرعیہ ساختہ اند و اذواق و معارف را خادم علوم دینیہ داشتہ جواہر نفیس شرعیہ را در رنگ طفلان بجز و موہوم وجد و حال عیوض نمیکنند و بہ ترہات صوفیہ مغرور و مفتون نمیگردند احوالیکہ بارتکاب محظورات شرعیہ و خلاف سنت سنیہ حاصل شود و قبول نمایند و نخواہند از اینجا است کہ سماع و رقص را تجویز نمے نمایند و بذکر جہر اقبال نمیفرمایند حال ایشان بردوام است و وقت ایشان بر استمرار تجلے ذاتے کہ دیگران را کالبرق است ایشان را دائمی است حضورے کہ غیبت در قفای آن نباشد نزد این بزرگواران از خیر اعتبار ساقط است بلکہ کار خاطر ایشان از حضور تجلے بلند تر است چنانکہ اشارتے بآن رفتہ حضرت خواجہ احرار قدس سرہ فرمودہ اند کہ خواجگان این سلسلہ علیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم بہر زراقی و رقاصی نسبت ندارند کار خانہ ایشان بلند است و در طریق پیری و مریدی تعلیم و تعلم طریقہ است نہ بکلاہ و شجرہ کہ در اکثر طرق مشائخ رسم شدہ است حتے کہ متاخران ایشان پیرے و مریدے را منحصر بر کلاہ و شجرہ ساختہ اند از اینجا است کہ تعدد پیر تجویز نمی نمایند و معلم طریق را مرشد نامند پیر نمیدانند و رعایت آداب پیر را در حق او بجا نمے آرند این از کمال جہالت و نارسائے ایشان است نمیدانند کہ مشائخ ایشان پیر تعلیم و پیر صحبت را نیز پیر گفتہ اند و تعدد پیر تجویز نمودہ اند بلکہ در حین حیات پیر اول اگر طالب بے رسد خود را در جائے دیگر بیند بے انکار پیر اول جائز است کہ پیر ثانی اختیار کند حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ مرباب تجویز اینہا از علمائے بخارا فتوی درست فرمودہ بودند اری اگر از پیری خرقہ ارادت گرفتہ باشند از دیگری خرقہ ارادت نگیرد و اگر گیرد خرقہ اول گیرد از اینجا لازم نمی آید کہ پیر دیگر حتما نگیرد بلکہ رواست کہ خرقہ ارادت از یکے گیرد و تعلیم طریقت از دیگری و صحبت با ثالث دارد و اگر این ہر سہ دولت از یکے میسر گردد چہ نعمتے است و جائز است کہ تعلیم و صحبت

از مشائخ متعدده استفاده نماید باید دانست که پیر آنست که مرید را بحق سبحانه رهنمائی فرماید بی‌تعلیم و تعلم طریقت
بیشتر ملحوظ است و واضحتر است پیر تعلیم هم استاد و شریعت است و هم رهنمای طریقت بخلاف پیر خرقه پس رعایت
آداب پیر تعلیم بیشتر بجا باید آورد و با سم پیری واحق باشد و در طریق ریاضات و مجاهدات بالنفس
اماره باتیان احکام شرعیه است و التزام متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة زیرا که
مقصود از ارسال رسل و انزال کتب قمع هوای نفس اماره است مبادا که هوای خود جلسطانه منتصب
است پس قمع هوای نفس مربوط باتیان احکام شرعیه گشت هر قدر که در شریعت راسخ‌تر باشد از هوای
نفس بعید‌تر بود پس هیچ چیز بر نفس اماره شاق‌تر از امثال اوامر و نواهی شریعت نبود و هر که او را جزو تقلید
صاحب شریعت متصور نباشد ریاضات و مجاهدات که بما و را تقلید سنت اختیار کنند معتبر نیست که جو
و برهمه هندو فلاسفه یونان در این امر شرکت دارند و آن ریاضات و حق ایشان را ضلالت نمی‌افزاید
و بغیر خسارت راه نمی‌نماید و درین طریق تسلیک طالب بوط بتصرف شیخ مقتدا است بی تصرف او کار
نمیکشاید چه اندراج نهایت در بدایت اشراز توجه شریف اوست و حصول معنی بهچونی و بیچگونگی نتیجه کمال
تصرف او کیفیت بخودی که آنرا راه مخفی اعتبار کرده اند حصول آن در اختیار متبدی نیست و توجهی که
که معراز کشش جهت است وجود آن در خور وصول طالب ؎ نقشبندیه عجب قافله سالارانند که پرنیان
پنهان بحرم قافله را با این بزرگواران همچنانکه قدرت کامله را برا عطا نسبت دارند و حضور را گاهی را
در اندک وقت بطالب صادق عطا میفرمایند و سلب ان نسبت نیز قدرت تامه دارند و بیک التفات
صاحب نسبت را مفلس میسازند بلی آنها که سپر هندی ستانند هم اعاذنا الله سبحانه من غضبه و غضب اولیائه
الکرام و در طریقه علیه بیشتر افاده و استفاده بسکوت است نموده اند هر گاه از سکوت ما منتفع نشد از کلام
چه نفعه خواهد گرفت و این سکوت را بتکلف اختیار نکرده اند بلکه از لوازم طریق ایشانست حتی از ابتدا
این بزرگواران با حدیثه مجربه است از سم و صفت جزو ذات نمیخواهند و معلوم است که مناسب ان توجه
و ملایم انمقام سکوت و خرس است من عرف الله کل لسانه مصداق این سخن است و اختم هذه المقالة بالحمد لله
سبحانه و بالصلوٰة جده محمد رب العالمین و الصلوٰة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین و السلام

مکتوب صد و بست و دویم بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان خرابی احوال و بد

قصور منهم واستحقاق حسنات خود را و جمع شدن این مرید قصور با کمالات ولایت بلکه این مرید را تر از آن کمالات
و ما یناسبک اللهم وفقنا لمرضاتک و ثبتنا علی طاعتک بحق سید الاولین و الآخرین علیه و علی آله الصلوٰة
والتسلیمات برگزیده فرموده است مرید صادق آنست که مدت بست سال کاتب شمال او چیزی ننویسد بلکه بر روی
بنویسد و این تقصیر بذوق و وجدان حق خود می یابد که کاتب یمین معلوم نیست که در مدت بست سال
حسنه بیابد که در صحیفه اعمال او درج نماید خداوندا تا است جلسلطانه که این سخن را بتصنع و تکلف نمیگوید بلکه
بذوق می یابد که کافر فرنگ از وی بمراتب بهتر است و اگر کرم از پرسند از جواب عاجز نیاید و ایضاً بطریق
ذوق خود را محاط خطیات میداند و شمول سیات می انگارد و حسناتی که بوجود می آید کاتب شمال
خود را بکتابت آن احق می بیند و می یابد که کاتب شمال او همیشه در کار است و کاتب یمین او معطل و بیکار و
صحیفه یمین را خالی و سفید میداند و صحیفه شمال را مملو و سیاه امید که چیز بر حمت ندارد و دست او نیز بی چیز
مغفرت نرود عار اللهم مغفرتک و وسع من ذنوبی و رحمتک ارجی عندی من عملی موافق حال او دست عجائب کار و بار
است فیوض و واردات الهیه جلسلطانه که علی الدوام در مدارج کمال و تکمیل فائض و واردات تائید این مرید
قصور میباید و تقویت این غریب بلد سفر باید بجای عجب و منقصت بی افزاید و در محل ترفع راه تواضع و فروتنی
میکشاید و در آن احد هم بکمالات ولایت مشرف است و هم بدید قصور متصف هر چند بالاتر میرود و بپایان تر خود
می بیند بلکه همان بالارفتن سبب پایان تر دیدن شده است ظرفا انرا باور دارند یانه و اگر سر انرا معلوم کنند
شاید باور دارند سوال سر این جمع متنافیین چیست و وجود واحد المتنافیین بسبب جمع متنافی دیگر چرا باشد
جواب استحاله جمع متنافیین بشروط باتحاد محل است و در ما نحن فیه محل متعدد است بالا روند تا لطائف
عالم امر است از انسان کامل فرو دایند تا از عالم خلق او لطائف عالم از هر چند بالاتر روند بی مناسبت تر
میگروند بعالم خلق و همان بی مناسبتی سبب پایان تر آمدن عالم خلق است و عالم خلق هر چند پایان تر
می آید سالک بحلاوت تر میسازد و دید عیوب و نقایص را زیاده تر میگرداند از اینجاست که منتهیان در جمع
از روی آن التذاذ و حلاوت دارند که در ابتدا الیشان میسر شده بود و در انتها از دست رفته و میگریند بجای
آن نشسته و هم از اینجاست که کافر فرنگ عارف از خود بهتر میداند زیرا که در کافر نورانیتی هست بوسطه تنزه
عالم امر بعالم خلق او و در عارف این امتزاج زائل شده است عالم خلق تنها که انانیت عارف بروی می افتد صاحب

مرید صادق انست که مدت بست سال کاتب شمال او چیزی ننویسد
مرید کسیکه بر روی او ننویسد

مانده است که از سر بر از ظلمت و کدورت است و هر چند لطائف عالم امر فرو دمی آید با عالم خلق اختلاطی ندارد
و امتزاجی حاصل نمیکنند چنانچه در ابتداء داشتند مکتوبیکه بدست اخوی خواجه محمد طاهر ارسال داشته بودند
رسید حصول این ربطه که مبنی بر مناسبت تامه است در زمان غیبت از انتهای عظیم شمرند و نامواتر مرتفع شود
انتفاء قرب قلب نیابد و با وجود این قرب خواهش قرب بدان را از دست ندهند که تمامی لذت مربوط باین
قربست اویس قرنی با وجود قرب قلبی چون قرب بدان نداشت با وجود آنجا که قرب این دو شیخ مرسل
لهذا اتفاق کرده ذهب ابو بکر بشعیر ایشان را اتفاق کنند برابر نکنند فلا تحتمل بالصحبة شیئاً کاینا ما کان والسلام

مکتوب دویصد و لبست و سیوم

بخواجه جمال الدین حسین کولابی صدور یافته در تحریص بر اظهار احوال
و واقعات نمودن یعنی بزرگوار خود اخوی خواجه جمال الدین حسین باید که از کیفیات احوال خود
اعلام نداده اند نشنیده اند که مشائخ کبرویه مریدی را که تا سه روز از احوال و واقعات خود در نساند کف پای
میفرمایند مضی ما مضی و دیگر چنین نکنند و هر چه رود مدهنویسان باشند قدوم مبارک اخوی اعزی را مغتنم
و نسته در خدمت و بجوی کوشند و صحبت گرامی ایشان را غنیمت داند عمر دادیم تا از کنه مقصود نشان
یابیم

مکتوب دویصد و لبست و چهارم

بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در بیان رعایت آداب دفتر
مفتنه از آنرا که توهم نموده بود دامر باحتیاط و تاکید در تعلیم طریقت و تحمل نمودن بجفا فقر و امرا دیدن بعضی
نصایح و تنبیهات که بملا یار محمد قدیم در پشت این مکتوب نوشته شده: مکتوب شریف اخوی رشید
سیادت پناهی میر محمد نعمان وصول مافیت مضمون مقدماتی که تربیت داده بودند و فحوای نشکر یکانی که نموده
بودند مجامیه بعضی مردم شمار اعقل زمان میگویند انقسم سخنان و رسیدن آوردن باکسیکه از وی گذر و چار
نباشد چه مناسبت قطع نمیتوان کرد و مفارقت نمیتوان جست معذلک خیال نکند که از این نوع سخنان عجائب
بخاطر انجانب راه یافته باشد که باز از انجا مدد چه آنکه بیزاری بچند خویشها شما در نظرست و زلالت شما
از اعتبار ساقط هیچ گونه خاطر خود را مشوش ندارند و هیچ وجه از ارادت انجانب تصور ننمایند که بودن این امور
از ارادت واقعیست چرا از ارادت متصور شود که موجب از ارادت منتفی است امور یکه بسهو و نسیان بمقتضای بشریت
شایان مواخذه نیست توهم از ارادت از خاطر برآورده به تعلیم طریقه و افاده طلبه سرگرم باشند امر بایستغفار
از برای آنست که این امر سبب نه از برای نفی این امر هرگاه دشمن بعین و نفس پلید قرین در کمین این مسکین باشد

از احتیاط و تاکید چاره نبود سبا دا بکر و حیله از جا ببرند و به تسویل و تمویه سیات را بصورت حسنات و اعمال
فرموده اند که دشمن یعنی چون از راه طاعت و نصیحت در آید دفع کردن آن متعسر است پس همیشه ملتجی و
متضرع باید بود و از حق سبحانه و تعالی بشکنگی و زاری باید طلبید که ازین راه خرابی او نخواهند و بستدراج او
نطلبند طریق استقامت اینست که بسعادت ازلی بدرستی فرماید دیگر فقر و نامرادی جمال اینطایفه است
بسیدکونین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال کرم کفیل رزق عباد خود
شده است و ما و شما را ازین تردد فارغ ساخته هر چند اشخاص را بیشتر رزق زیاده تر بهمرسد متوجه مرضیات
حق باشند تعالی و تقدس و غم متعلقان را بکرم او سبحانه حواله نمایند و الباقی عند التلاقی بعضے یاران
که از اطراف مدتها اظهار نبود ند که هنوز توهم آزار و خاطر میتواند بود باز علے ذالک تاکید و مبالغه نوشته
شد که رفع توهم ازا رنمایند دیگر کتابتی بملا یار محمد قدیم نوشته بود که متضمن نصایح و مواعظ باشد ظاهرا
مضمون ان کتابت مقبول طبیعتش نیفتاد که جواب کتابت نفرستاد بلکه در فرستادن عاتب خود را
معاف داشت که مقبول طبیعتش نیفتد جماعه که باین حقیر منسوبند اگر مظان غلط و مواد خطا را نشانی
اعلام نکنند حق را از باطل جدا نساز د از عهده چگونه برآید و در آخرت چه رو نماید با و بگویند ؎ سر
آنچه شرط باغ است با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال بدانکه مقام شیخی و دعوة خلق بحق جل علا
بس مقام عالے است الشیخ فی قومه کالنبی فی امته مشنیده باشد هر بے سر و برگ را باین منزلت علیه چه نسبت
؎ هر گدای مرد میدان کی شود پیشه آخر سلیمان کے شود ۱۲ علم بتفصیل احوال و مقامات و معرفت
بحقیقت مشاهدات و تجلیات و حصول کشوف الهامات و ظهور و تغییرات و اقعات از لوازم این مقام
عالے است و بدون خاطر اتقیا و غایت مافی الباب الکل بر طریقت قدس الله تعالی اسرارهم بعضے از مریدان
خود را بملاحظه بعضے از مصالح پیش از انکه بمقام شیخی برسند نوعی از اجازت میدهند و نحوی از تجویز میفرمایند
که بطالبان تعلیم طریقت نمایند که باحوال و واقعات مطلع گردند درین نوع تجویز بر شیخ مقتدا لازم است
که آن مرید مجاز را امر باحتیاط در بکار فرمایدو تاکید نماید و غلط را و انماید و تکرار بر نقص آنها اظهار
و مبالغه تمام آنها را اظهار سازد و در نیصورت اگر شیخ در اظهار حق مسامحه نماید خائن باشد و اگر مرید
بداند بیدولت بود مگر نمیداند که رضاے حق جل علا منوط برضاے شیخ است و سخط او تعالی مربوط بسخط او

چه بلاشد نمیفهمد که قطع کردن از ما منجر بکجا میشود و اگر از ما قطع کند بکه خواهد پیوست و اگر جایی دارا بالله سبحانه تعالی امری بخاطر او راه یافته باشد میتوقف گویند که توبه کند و استغفار نماید و بحضرت حق سبحانه ملتجی و متضرع باشد که باین ابتلاء عظیم مبتلا نسازد و باین بلاء خطرناک گرفتار نگرداند لله سبحانه الحمد و المنة که از این همه ناپروائی و اضطراب یاران هیچ غباری و آزاری بر خاطر اینجانب راه نداده است از اینجا امید وار است که عواقب امور بخیر بگذرد و باقی احوال اوضاع را اخوی ارشدی مولانا محمد صالح بتفصیل مذکور خواهند ساخت و محل بعضی اشتباهات را از ایشان استفسار خواهند نمود و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات ما تنهی و اکملها مکتوب دویست و پنجم بملا طاهر لاهوری صدور یافته در بیان آنکه در بدایت انظر لقه علیه احوالیکه دیگر از اد در نهایت میسر میگردد و امید میشود لیکن بطریق اندراج نهایت در بدایت که از لوازم انظر لقه عالی است و ظهور اینچنین احوال در بدایت مستلزم آن نیست که صاحب آن احوال اکامل مکمل گویند و اجازت تعلیم طریقت نمایند و مانا نسلک بهذه و نصلی علی نبیه و نسلم علیه و علی آله الکرام مراسلات شریفه پیاپی و در پی وصول یافت از گرمی هنگامه طالبان و التذاذ و جمعیت ایشان اندراج یافته بود فرحت بر فرحت افزود و غایت مافی الباب چون در بدایت اندراج نهایت در بدایت است مبتدیان بطریق عالی را در ابتدا احوال و مواجید که شبیه باحوال منتهیان است بحیثیتی که فرق در میان این دو نوع احوال نتواند کرد ناگزیر فیکه حدت نظر داشته باشد پس بین تقدیر اعتماد بر حصول احوال نموده آن صاحب خوان را اجازت تعلیم طریقت نباید فرمود که در نفوس ضرران صاحب حال فوق ضرر ستر شدان است بحیثیکه تخیل کمال او را از ترقیات باز دارد و تواند بود که حصول جاه و ریاست که از لوازم مقام ارشاد است او را در بلا اندازد که اماره او هنوز بر کفر خود است ترکیه او را نیافته مضمون یا ممضی جمعی را که اجازت داده اند بلا ثبوت معقول آنها سازند که این نوع اجازت مبنی بر کمال نیست کار بسیار هنوز در پیش است این احوال که در ابتدا روداده است از قبیل اندراج نهایت در بدایت است و نصایحی که مناسب وقت دانسته در مکتوب آنها اطلاع بخشند و چون اجازت داده اند از تعلیم طریقت منعشان نکنند که شاید برکت نفس شما بحقیقت مقام ارشاد برسند دیگر چون شروع در این امر عظیم الشان نموده اند مبارک است سعی و اهتمام را در کار دارند و سرگرم باشند که باعث از دیاد گرمی هنگامه طالبان

کردد والسلام مکتوب دو صد و بست و ششم برادر حقیقی خود میان شیخ محمد دود ایلاغ نموده اند در بیان آنکه
فرصت حیوة بسیار قلیل است و عذاب ابدی متفرعبران و میانا نسب و مکتوب غوث اخوی اعزی صول یافت
موجب فرحت گشت ای برادر رفقنا الله سبحانه دایاک فرصت حیوة بسیار قلیل است و عذاب ابدی
متفرع بران حیف باشد که کسے این فرصت را در تحصیل امور لاطائل صرف نماید و ملتزم آلام مخلد گردد ای برادر
مردم از اطراف و جوانب ترک اسباب دنیوی نموده و در رنگ و نخوتی ریزند و شما قدر دولت جاودانگی را
نا شناخته و طلب دنیا دون پایه بذوق رسیده و دیده و بشوق خواهان حصول آنید الحیا شعبة من الایمان حدیث
نبوی است علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها ای برادر این نوع اجتماع اهل الله و این قسم
جمعیت لله و فی الله که امروز در هر بلد میسر است اگر گردد عالم کرد بد معلوم نیست که عشر عشیر این دولت پیدا
آرید و شما ازین ما جرا حاصل کنید و شما این چنین دولت را منفت از دست داده و دیده و از جواهر نفیس نخوت سوده
در رنگ طفلان اکتفا نموده یدعه شرست باد اهزار شرمت باد ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت
دست دهد و اگر بد هند این اجتماع بر پا نگذارند زمان علاج چیست و تدارک بچه بود و تلافی بچه چیز حاصل آید غلط
کرده اید و خطا فهمیده اید بلعبهای چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای نفیس و مزیب فریب نخورید
و نتایج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه در آخرت هیچ نیست بوسط رضا طلبی اهل و عیال
خود را در بلا انداختن و اختیار عذاب خروی نمودن از عقل دور است و اندیش بسیار دور است حق سبحانه و
تعالے عقل دهاد و متنبه کناد ای برادر دنیا که در بیوفائی مثل است و اهل دنیا که در وفا رت بخت شهرت
حیف باشد که عمر گرامی خود را از پے بیوفا خسیس صرف نماید و علی الرسول الا البلاغ و السلام مکتوب دو صد
بست و هفتم بنام برادر مهربان صدور یافته و میان بعضے از نصائح و مواعظ که بمقام شیخی تعلق دارد
الحمد لله و سلام علے عباده الذین اصطفے مکتوب شریف وصول یافت موجب فرحت گشت از حلاوت
و التذاذ یاران نوشته بودند فرحت بر فرحت افزود ای برادر حق سبحانه و تعالے که شما را این منصب کرامت
فرموده است شکر این نعمت را بروجه تمام ادا نمایند و محافظت کنید که اندکی صادر نشود که باعث نفرت
خلایق گردد که وبال عظیم است نفرت خلق مناسب حال ملامتیه است که شیخی و دعوت کار ندارند بلکه
مقام ملامت نقیض مقام شیخی است مبادا این دو مقام را غلط نمایند و در عین شیخی از روی ملامتی کنند

که ظلم عظیم است و در نظر مریدان خود را مستحمل دارند و در اختلاط و مؤانست با ستر شدان مواظبت نمایند که باعث استخفاف نشود که منافی افاده و استفاده است و در محافظت حدود شرعیه نیک رعایت نمایند مهما امکن حمل بر خصت تجویز نکنند که هم منافی انیطر لقه علیه است و هم مناقض دعوای متابعت سنت سنیه حضرت فرموده است ربا را العارفین غیر من اخلاص المریدین چه ریا عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضا اعمال عارفان اسباب تقلید است مر طالبان را و در اتیان اعمال اگر عارفان عمل نکنند طالبان محروم مانند پس عارفان ابای آن کنند تا طالبان بان اقتدا نمایند این یا عین اخلاص است بلکه بهتر از اخلاص که از برای نفع خود باشد از اینجا کسے گمان نکند که عمل عارفان بمحض از برای تقلید طالبان است و عارفان بالعمل اصناجم نیست عیاذا بالله سبحانه این خود عین الحاد و زندقه است بلکه عارفان در اتیان اعمال بسائر طالبان برابر اند و از اتیان اعمال هیچکس را استغنا نیست غایت مافی الباب در اعمال عارفان گاه هست که نفع طالبان که مربوط به تقلید است نیز ملحوظ است و بان اعتبار آنرا ریا نمی نامند بالجمله در قول و فعل نیک محافظت نمایند که اکثر خلایق درین وادی هنگامه طلب انیک کاری بوقوع نیاید که منافی انیمقام باشد و جهال الطبع را کار بر سانند از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت طالبند دیگر از حصول نسبتها مناسخ نوشته بودند و جه آنرا مکرر بشما بالمشافهه گفته شده است ماورای آن چیزی نفهمند که دران خیریت نیست زیاده چه نویسد والسلام مکتوب دویست و هشتم بمیر نعمان صدور یافته در بیان بعضے از نصائح که بمقام تکمیل و تعلیم طریقت تعلق دارد و مانیاسب فی الحال مکتوب مخدومی اخوندی سیادت پناهی رسید موجب فرحت گشت اے برادر مکرر بشما گفته شده است که مدار انیطریق بر دو اصل است استقامت بحدیکه بر نفس اماره آن راضی نباید شد و سوء خلق نباید بود و اخلاص بحدیکه بر طریقت و اصلاح شیخ طریقت که اصلا بر دو مجال اعتراض نماند بلکه جمیع حرکات و سکنات را در پیشگاه محبوب نظر مرید باید و ایضا بالله سبحانه و رامری از امور که باین دو اصل متعلق است خللے واقع شود و اگر لسانیت الله سبحانه این دو اصل مستقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت است و نصائح و وصایا دیگر نیز گوش زد شما شده است در مراعات آن احتیاط فرمایند تضرع و زاری تلافی تقصیرات نمایند و در عشره این ذی الحجه اعتکاف

بہ نیت قضای اعتکاف عشرہ اخیرہ ماہ رمضان کہ وقت از ماہ ترک شدہ باشد تا باین نیت مرکب نیت
باشند و دران عشرہ اعتکاف بتضرع و زاری و التجا و نیاز بقصیرات جویند فقیر نیز دران عشرہ مدد شما
خواہد نمود ان شاء اللہ تعالیٰ و در تحریر اجازت نامہ کہ اینہمہ سبالغہ وا برام دارند مقصود چیست اجازت تعلیم طریقت
بشما دادہ است اگر او کفایت نکند اجازت نامہ چہ کار خواہد کرد لازم نیست کہ ہر چہ در خاطر بگذرد آنرا
سعی باید کرد چیزہا بخاطر میگذرد کہ ترک آن از قدرت نفس بیرون است بچو جہت امر را کہ پیش گرفت سنجیدہ
آنرا بالنصرام رساند و بحقیقت و بطلان آن ملاحظہ نمیکند بخاطر شما چند کلمہ نوشتہ شد خصوص حقیر
نافہ آرد فکر کار خود باید کرد تا ایمان بسلامت ببرد اجازت نامہ و مریدان کار بخود آمدہ در ضمن کار
خود اگر شخصے بطلب صادق بیاید از تعلیم طریقت بکنند نہ آنکہ تعلیم طریقت را اصل کار بگیرند و حاصل
خود را تا بہ ایمان سازند آن خود سراسر ضرر و خسران است مکتوب دوم صمد و نسبت و نہم بمیر
حسام الدین احمد صمد دریافت و بیان آنکہ طریق ما ہمان طریق حضرت ایشانست و نسبت ہمان
نسبت لیکن بتکمیل ضباعت و تتمیم نسبت بتلاحق افکار و تعاقب انظار است الحمد للہ و سلام علی عبادہ
الذین اصطفی مراسلات شریفہ کہ نامزد مخلص مشتاق خود ساختہ بودند پے در پے رسید موجب ابتہاج و مباہات
فرحت و باعث افزائے محبت گشت جزاکم اللہ سبحانہ عنا خیر الجزاء مجملا بعضے از شبہات و تردد ہا کہ
اندراج یافتہ بود آنکہ طریق ما طریق حضرت ایشان است قدس اللہ تعالیٰ سرہ الاقدس و نسبت ہمان نسبت
شریفہ آنحضرت کدام طریق ما از طریق عالیہ کدام نسبت الان نسبت علاوہ و ایں است کہ کسے ادراک
نماید غایت ما فی الباب بتکمیل ضباعت و تتمیم ہر نسبت بتلاحق افکار و تعاقب انظار است مثلا تخم گندم در
زمان سیبویہ بودہ بتلاحق افکار رسانا خران ارض مذکور زیادہ گشتہ است و در دستور منتظم شدہ معروف بکلک جان
سیبویہ است کہ افکار رسانا خران پیش از رسانا خلگے و تزیین ان نمودہ است مقولہ شیخ علاء الدولۃ قدس سرہ
بسمع شریف رسیدہ باشد کہ فرمودہ ہر چند وسایط بیشتر بود راہ نزدیکتر و روشن تر گردد تقسیم زمانے
بران نسبت علیہ بطریق مشاطگے در تزیین پیدا شدہ باشد و در گفت آمدہ جمعے را در تخیلات انداختہ
است حقیقت معاملہ ایست کہ بے تکلف و تصنع نمودہ آید مکتوبات و رسائل این فقیر را بہ بینند کہ این
طریق را طریق صحابہ الکرام علیہم الرضوان ثابت کردہ است و این نسبت را فوق ہمہ مدلل ساختہ

مداحی بطریق عامی و اکابر این طریق را بر بهجی نموده است که هیچکس از خلفای این خانواده بزرگ بایراد و عشیر
ان موفق نگشته و ایضا این فقیر در زمره و در نشست و برخاست رعایت آداب لوازم این طریق را
اتم مینماید و سر مویی مخالفت و اهمال تجویز نمیکند عجب است که اینهمه هنرها از نظر مستور مانده است و اگر با نظر
در ایام از این نسبت بعضی بارادی کلمه و کلام سخن ناملائم واقع شده باشد در نظر آمده عجب تر آنکه شما
این سخنان را مادر سیدارید و بیجا در شنیدن از جا میروید اگر حسن ظن است چرا مخصوص بخانه است باید
قابل حسن ظن بستیم بالجمله اگر مدار بر گفت و شنود است از دست سخن چنان خلاصی متصور نیست و اخلاص
متوقع نه از گفت و شنود بگذرند و از امور گذشته یاد نکنند تا خلاص متصور شود و در رفع کلفت دیرینه گردد
نوشته بودند که وقت تربیت حضرات پیرزادگان رسید و میگذرد و وصیت حضرت ایشان را قدس
یاد داده بودند مخدوم ما مکرما سعادت خانمان است که بخدمت مخدوم مرادهای خود فائز گردد بلکه در بهمه
از خدمت ظاهری بوسطه موانع معلوم خود را معاف میدانست و انتظار ظهور زمان وصیت علیه میکرد و حالا
میدانند که بانعی نیست و راه گفت و شنود مسدود گشته است اشارت فرمایند که چندروز آمده باینخدمت
اشتغال نماید و اگر نبک ملاحظه مینماید میدانند که در نیکار مجبور و امتثال امر وصیت باید نمود و الا تبیت نظر
و با ملن شما ایشان را کافی است احتیاج دیگری نیست دیگر اخوی مولانا عبد اللطیف مغفور و مبرور نیز
محمد قلیچ مخدومزاده کلان را در حق تعلیم و تربیت ظاهری بخود گرفته است و ایشان نیز بخوبی اینجانب نمودند
اهتمام اینجانب و تعجب دوار اگر ادا زبان رسا خود چیزی تحمل کند ایشان چون تجویز نمایند ازین مقوله سر بسر کند
آزار محمد قلیچ جای دیگر سرایت کند مکتوب دوصد و سی ام بشیخ یوسف که صدر یافته و علوم
و عدم اکتفا بانچه حصول شود بلکه نفی انچه مشهود و معلوم گردد و اثبات معبود بیچون و بیچگون کما و ینبغی
و دانش است الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی شمه از حوال گرامی شما میان بابو بامر شما اظهار نمودند
و استفسار حقیقت آن فرمودند بنا بر علی ذلک چند کلمه نوشته آمد مخدوما انچه قسم حوال در اوائل اقدام مبتدی
این راه بسیار دست میدهد و هیچ در اعتبار نمی آرند بلکه نفی ان مینمایند و صل کرامات کدام شعور کشف
الوصول الی السعاد و دونها و قلل الجبال و دونهن خوف الله تعالی بیچون و بیچگونه است هر چه در دیده و دل
و شهود و مکاشفه در اید غیر اوست سبحانه و تعالی و را الوهیت زنها رنجور و مویز این راه در رنگ طفلان

کمل نشوند و بوصول بنهایت مغرور نگردند و واقعات احوال را پیش شیخان ناقص طاہر نسازند کہ انسان باندازہ
خود قلیل را کثیرے انگارند و بدایت را نہایت پندارند لاجرم طالب بستد و زعم کمال مے افتد و فتور در طلب
راہ مے یابد شیخ کامل باید طلبید و معالجہ امراض باطنیہ را از و باید خواست تا زمانیکہ شیخ کامل نرسد باید کہ این
احوال را در تحت الادراک آورده نفی بکنند و اثبات بسوے حق کہ بیچون و بیچگونہ است نمایند حضرت خواجہ نقشبند
قدس سرہ فرموده اند ہر چہ دیده شد و شنیده شد و دانسته شد انہمہ غیر است بحقیقت کلمہ لا نفی ان باید کرد
و بیشتر ہر چہ رود ہر نفی بکنند کہ او تعالے وراء الوراء است در جانب اثبات غیر از نکام بکلمہ مستثنے ہیچ درست
نباشد طریق اکابر این طریقت اینست والسلام علے من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفے علیہ وعلے آلہ
الصلوات والتسلیمات امہا والکملہا مکتوب دو صد و سی و یکم بمیر محمد نعمان صدور یافت و جواب سوالے کہ
نموده و پرسیده کہ فرق در میان حصول و وصول چیست و سماعے کہ مبادے لتعینات انبیاست علیہم الصلوات
والتسلیمات ہمان ہمہ مبادی لتعینات اولیاست یا نہ و اگر ہست فرق چیست و پرسیده بود کہ منعزان ذکر
جہر میکنند کہ بدعت است و حال آنکہ ذوق و شوق می بخشد چرا از چیزہاے دیگر کہ در زمان آنحضرت صلعم بود علیہ الصلوٰۃ
والسلام منع نمیفرمایند مثل لباس برجی و شال و سراویل نخمده و نصلے علے نبیہ و نسلم علیہ وعلے آلہ الکرام و مکتوب
شریف بتعاقب رسید مکتوب اول ہر چند مبنی از سوزش و خطر ابود اما مکتوب ثانے نامے ملایم ہموارہ بوده است
و شعر از شوق و سرگرمے محبت آثار از زمانیکہ میر سعد الدین را ہی میشدند طالب کتابت نمودند در آنوقت
بیدماغ و مقبوض بود یکبارگی بخط خود تحریر نوشت بمولانا یار محمد حدیدگفته کہ بنویسد در وقت بیدماغی
اگر کلمہ نا ملایم مندرج شده باشد معذور خواہند داشت تا آنکہ باید کہ باندک چیزے بیجا نگرفتند و معاملہ
برہم نزنند حق سبحانہ و تعالے نکند کہ آزاری در میان باشد و با ارزوے رنجش و اعراض چیزے نوشته آید زیرا
نصیحت اگر چیزے نوشته شود خوشحال باید بود مکتوب ثانے نامے شما بسیار مخطوظ ساخت حرارت در ہر امر
در کار است پزمردگے و افسردگے نصیب اعدا باد نوشته بودند کہ فرق در میان حصول و وصول نمیتوانند نمود
اے برادر حصول با وجود بعد متصور است و وصول مع قرب غیر متصور مخصوصہ بصورت مخصوصہ بصورت مخصوصہ کہ
کہ عقاد در مدرکہ ما حاصل است اما وصول بمعنا متحقق نیست زیرا کہ ظلیت کہ عبارت از ظہور نکلی است
و در مرتبہ ثانیہ منافی حصول ان شے نیست اما وصول شے ظلیت را بر تابد فافہم و ایضا پرسیده بودند

کہ ہمہ کہ مبادی تعینات انبیاست علیہم الصلوات والتسلیمات ہمان ہمہ کہ مبادی تعینات اولیاست یا زید
اگر ہست فرق چیست العزیز مبادی تعینات انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات کلیات ہمہ است ومبادی تعینات
اولیا جزئیات آن ہمہ کہ در تحت آن کلیات مندرج است ومراد از جزئیات آن ہمہ ہمان ہمہ است
کہ بقیدی از قیود ماخوذ گشتہ است کالارادۃ المطلقۃ والارادۃ المقیدۃ بشئ وچون اولیا را بواسطہ متابعت
انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات ترقی واقع میشود رفعہ آن قید نمودہ ملحق بمطلق خواہد بود واین فرق در
مکاتیب بتفصیل مذکور ساختہ است ملاحظہ خواہند نمود وایضا پرسیدہ بودند کہ منعم از ذکر جہر میکنند کہ بدعت است
با آنکہ ذوق وشوق می بخشد چرا از چیزہای دیگر کہ در زمان آنسرور نبود علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والتسلیمات منع نمیکنند
مثل لباس مرجی وشال او سراویل مخدد وما عمل آنسرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام بر دو نوع است بر سبیل
عبادت است یا بر طریق عرف وعادت عملے کہ بر سبیل عبادت بودہ خلاف آنرا از بدعتہا منکر میدانیم
ودر منع آن مبالغہ مینمایم کہ احداث در دین است وآن مردود است وعملے کہ بنا بر عرف وعادت است
خلاف آنرا بدعت منکر نمیدانیم کہ در منع آن مبالغہ نمے نمایم کہ بدین تعلق ندارد وجود وعدم آن مبنی بر عرف
وعادت است نہ بر دین وملت چہ عرف بعضی بلاد خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است وہمچنین در یک بلدہ باعتبار
تفاوت ازمنہ تفاوت عرف واقع است مع ذلک رعایت سنت عادی نیز شعر تابع است ومنتج سعادات شتی الا
سبحانہ ولایاکم علے متابعت سید المرسلین علیہ وعلیہم وعلے تابعیہم کل حین والصلوٰۃ فضلہا ومن التسلیمات اکملہا والسلام

مکتوب دویست وسی ودویم بنجانخان صدور یافت دربیان حقیقت دنیا وکنہ وقبح مزخرفات

رویہ آن علاج ازالہ محبت این دنیہ دنایا نسب لک حضرت حق سبحانہ وتعالے حقیقت دنیا وکنہ نامرضیہ
وقبح مزخرفات وموہومات وے را در نظر بصیرت منکشف گردانیدہ حسن وجمال آخرت را باطراوت جنات
وانہار آن باز یافتے تقاضا پروردگار دران جلسلطانہ جلوہ گر گردانا وبحرمت سید المرسلین علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ
وافضلہا ومن التسلیمات اکملہا تا ازین قبیح سریع الزوال بے رغبتی حاصل گشتہ بکلیۃ توجہے بعالم بقا کہ محل
رضائے مولے است جلسلطانہ میسر آید وتا قبح این دنیہ ظاہر نشود خلاصی از گرفتاری ان محال است
وتا خلاصی از گرفتاری آن میسر نشود فلاح ونجات آخروے متعسر حسب الدنیا رس کل خطیۃ فضیۃ مقرر است
وچون معالجہ باضداد است علاج ازالہ محبت این دنیہ منوط باشد برغبت نمودن در امور آخرت واتیان

اعمال صالحه بروفق احکام شریعت غرا حضرتش را و تعالی حیوة دنیا را منحصر بر پنج چیز بلکه در چهار چیز گردانیده حیث قال
تعالی انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد پس ما چار و قتیکه اشتغال با عمال
صالحه نماید جزای عظیم آن که لعب و لهو است رو بنقصان آرد و اجتناب از لبس حریر و تلبیس بمذهب و فضه که عمده
در تحصیل زینت اند فرمایند جزو دیگرش که زینت است رو بزوال آرد و چون یقین نماید که فضیلت کرامت
نزد خدای عزوجل بورع و تقوی است نه بحسب و نسب هر آینه از تفاخر باز ماند و چون داند که اموال و اولاد
مانع ذکر حق اند سبحانه و معرض از جناب قدس او تعالی ناچار از تکاثر در ان تقاعد فرماید و ترا یدا از حقایق
شمرد باجمله ما انا کم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا کیلا یضر کم شی بیت دادیم ترا ز گنج مقصود نشان
گر ما رسیدیم تو شاید بسی ۔ بقیة الکرام میان شیخ عبد المومن بزرگ زاده اند تحصیل علوم بانجام رسانیده سلک
طریقت صوفیه سپرده اند و در ضمن این سلوک احوال غریبه مشاهده مینمایند ضرورت تشریح ان قبیل احوال عیال
منجر و بی اختیار منصطر میسازد این فقیر از برای دفع این اضطرار دالالت بجناب شما نموده من وق باب الکریم
الفقیر والسلام مکتوب دو صد و سی و سیوم بعالیجناب شیخ فرید در بعضی نصایح بحسن ادا صدور یافته سبحانه
سبحانه و ایاکم علی ملجارت جدکم الامجد علیه و علی آله و اصحابه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها و اما
عرس حضرت خواجه قدس سره بحضرت دهلی رسیده بخاطر دوست که در ملازمت علیه نیز برسد و درین اثنار
خبر کوچ منتشر گشت بضرورت توقف نموده بچند کلمه نامربوط تصدیع داده گشت اگر در حضور است و اگر در غیبت
همگی همت خود را مان سلامتی ایشان است از انچه بنا باید و نشاید و در بعضی اوقات علیه خیر اندیش ایشان می آید
که لله ایشان را اختیار کرده از انچه شایان علیه ایشان نباشد تاکید و مبالغه مانع آید و در مجلس شریعت
اهل از انکار دارد امید از که جمیع آرزوها میسر شود بدعا ظهر الغیب طلب امان است شاید که
معرض قبول افتد حضرت خواجه طاهر قدس سره از بزرگی و کلانی خود بیخبر بودند که هر چند کفر است که
چنان کلان شود که اگر او بر هم شود اما چه توان کرد که ما را بی ما کلان ساخته اند امروز ان قسم بزرگی و کلانی
نزدیک است که در باده جناب صادق آید چه وفا سیت شعار خاصیت اخلاق است و بالعکس ازین جناب است
که نزد مردم دعا خیر شما در رنگ دعا در نزول مطر است که بعامه خلایق نافع است پس حیف باشد که بان
کلانی و بزرگی برابر دانخشتاش جای انگشت باند و این دانخشتاش بر دل و دستان خیر اندیشان

بار عظیم است کرم نموده ایشان را بسکسار سازند چند گاه است که این خیر اندیش ازین مقوله فرحی نوشته است
که مبادا تکرار و مبالغه کران آید ۵ باز نگریدن از یاد هوای رنجیده همچو گلبرگ زاسید صبا می رنجیده اما از
دوستی دور نمود که بلا خطر کرانے خاطر در مقام سکوت اید ۵ حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و لبس تو
در بندان مباش گر نشنید یا شنید چند گاه است داعیه زیارت حرمین شریفین حرسهما الله سبحانه عن الافات
پیدا شده است و باعث این سفر همان داعیه است و چون بمعنی منوط استخراج و استرضا ایشان بوده جبر
ان داعیه را در تسویف انداخت اخیرا فیما صنعه الله سبحانه والسلام مکتوب دو صد سی و چهارم بمقابلو آگاه
سعادت دستگاه عالم ربانے عارف سبحانے مخدومزاده کلان اعنی الشیخ محمد الصادق سلمه الله تعالی سبحانه
واصله الے غایة ناتمناه صدور یافته در بیان آنکه حقیقت واجب الوجود تعالے وجود محض است گر منزه
هر خیر و کمال و حقایق ممکنات عدمات اند که مبادی هر شر و نقصان اند و من عرف نفسه فقد عرف ربه
و بیان تجلے ذاتے که فوق جمیع نسبت و اعتبار است و معنی الله ولی گریده الله نور السموات والارض و مانیا
ذلک سه رساله واجبه بتعلیق بتوضیح هذا المقام و تنبیهات تلویح بتلخیص هذا المرام بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
چون درود پیغمبر برهنمون معلوم فرزندی باد که حقیقت حق سبحانه وجود صرف است که امری دیگر بان
انضمام نیافته است و آن وجود تعالے منشا هر خیر و کمال است و مبدا هر حسن و جمال و جزئی است حقیقے
و بسیطے است که ترکیب اصلا بآن راه نیافته است لاذهنا ولا خارجا و بحسب حقیقت ممتنع التصور است و محمول
بر ذات تعالے مواطاة لا اشتقاقا هر چند نسبت حمل را نیز دائما موطن فے الحقیقت گنجایش نیست زیرا که
جمیع نسب درینجا ساقط گشته اند و وجودے که عام و مشترک است از ظلال آن وجود خاص است تعالے و تقدس و این
ظل محمول است بر ذات تعالے و تقدس و بر اشیا بر سبیل تشکیک اشتقاقا لا مواطاة و مراد ازان ظل ظهور حضرت
وجود است تعالے و مراتب تنزلات و از افراد ان ظل اول و اقدم و اشرف فرد یست که محمول بر ذات است
تعالے اشتقاقا پس هر مرتبه حالت الله تعالے وجود توان گفت نه الله تعالے موجود و در هر مرتبه ان ظل الله تعالے
موجود صادق است نه الله تعالے وجود و چون حکما و طایفه از صوفیه که بعینیة وجود قائل گشته اند و بحقیقت
ایشان فرق اطلاع نیافته اند و ظل را از اصل جدا انساخته حمل اشتقاق و حمل مواطاة هر دو در یک مرتبه ثابت
نموده اند و در تصحیح حمل اشتقاق محتاج به تحمل و تکلف گشته الحق ما حققت بالهام الله سبحانه و این صاله در ظلمت

ورنگ اصالة وظلیت سائر صفات حقیقیه است زیرا که در هر مرتبه اصالة که موطن اجمال است عین
الغیب حمل این صفات بطریق مواطاة است نه بطریق اشتقاق توان گفت الله تعالی علیم وعلم
الله تعالی عالم زیرا که در حمل اشتقاق از حصول مغایرة چاره نبود ولو بالاعتبار وهو مفقود فی ذلک الموطن
اذ التغایر لا یکون الا فی المراتب الظلیة ولا ظلیة ثمة لانه فوق التعین الاول بمراحل لان النسب ملحوظة بطریق
الاجمال فی ذلک التعین ولا ملاحظة شئی من الاشیاء بوجه من الوجوه فی ذلک الموطن ودر مرتبه ظل که تفصیل
آن اجمال است حمل اشتقاق صادق است نه حمل مواطاة لیکن عینیة این صفات در این مرتبه فرع عینیة
وجود است تعالی که مبدا هر خیر وکمال است ومنشا هر حسن وجمال واین فقیر در کتب ورسائل خود در جا بالغ
عینیت وجود کرده است مراد از ان وجود ظلی باید دانست که مصحح حمل اشتقاق است واین وجود ظلی نیز مبدا
آثار خارجیه است پس اما هیاتی که بآن موجود متصف گردند در هر مرتبه از مراتب موجودات خارجیه خواهند بود
فافهم فانه ینفعک فی کثیر من المواقع پس صفات حقیقیه نیز موجودات خارجیه باشند وممکنات نیز در خارج
موجود بوند بدانکه فرزند سرخ محض نشنوی که کمالات ذاتیه در هر مرتبه حضرت ذات تعالی وتقدس عین حضرت
ذات است تعالی وتقدس وهمچنین قدرت وارادت وسائر صفات والبته در انموطن حضرت ذات تمامه علم است
که همچنان تمامه قدرت است نه آنکه بعض حضرت ذات علم است وبعض دیگر قدرت که تبعض وتجزی لازم آید
است واین کمالات که گویا مستعار از حضرت ذات تعالی در مرتبه حضرت علم تفصیل یافته است وتمیز
پیدا کرده ومتمیز حضرت الذات تعالت وتقدست علی ملک الصرافت الاجمالیت الوحدانیت بعد از ان هیچ چیز
در انموطن نمانده که درین تفصیل داخل نشده ومتمیز نگشته بلکه جمیع کمالات که هر کدام الشان عین ذات اند تعالی
در مرتبه علم آمده است واین کمالات مفصله در مرتبه ثانی وجود ظلی پیدا کرده صفات نام یافته اند وقیام حضرت
ذات که اصل اینها است پیدا کرده اند واعیان ثابته نزد صاحب فصوص علیه الرحمة عبارت از همان کمالات
مفصله است که در خانه علم وجود علمی حاصل کرده است ونزد فقیر حقایق ممکنات عدمات اند که ماوای
شر نقص اند بآن کمالات که در انجا منعکس گشته اند این سخن تفصیلی میطلبد بگوش هوش باید شنید
ارشدک الله تعالی که عدم مقابل وجود است ونقیض اوست پس با ذات منشا هر شر ونقص باشد بلکه هر عیب
شر وفساد بود چنانچه وجود در مرتبه اجمال عین هر خیر وکمال است وچنانچه حضرت وجود در موطن اجمال الا

ومنشا صفت علم در انموطن عین حضرت ذات است

محمول بر ذات تعالی بطریق اشتقاق نیست عدم نیز که در مقابل آن وجود است محمول بر ماہیت عدمیہ بطریق
اشتقاق نیست و در مرتبہ آن ماہیت را معدوم نمیتوان گفت بل ہو عدم محض و در مراتب تفصیل علمی کہ بازا
ماہیت عدمیست تعلق یافتہ است جزئیات آن ماہیت متصف بعدم میگردند و حمل اشتقاق و انحصار است
می یابد مفہوم عدم کہ کویا منتزع از ان ماہیت اجمالیہ عدمیہ است و کالظل است مر ان ماہیت را بر جمیع افراد
مفصلہ آن بطریق اشتقاق حملے یابد کما سیجیء و چون ان علم در مرتبہ اجمال عین ہر شر و فساد بودہ و در علم
اللہ سبحانہ ہر شری از شری دیگر جدا گشتہ و ہر فسادے از فساد دیگر امتیاز داشتہ چنانکہ در جانب وجود در مرتبہ
اجمال حضرت وجود عین ہر خیر و کمال بودہ و در مرتبہ تفصیل علمے ہر کمالے از کمال دیگر امتیاز یافتہ و ہر خیری
از خیری دیگر جدا گشتہ پس ہر کمالے ازین کمالات وجودیہ و ہر نقصے ازین نقایص عدمیہ کہ مقابل او
در خانہ علم منعکس گشتہ است و صور علمیہ یکدیگر با ہمدیگر مزجے پیدا کردہ است و آن عدمات کہ عبارت از شرور
و نقایص اند بان کمالات منعکسہ کہ در مرتبہ حضرت علم بتفصیل علمے یافتہ اند ماہیات ممکنات اند خارجیہ
مافی الباب آن عدمات در رنگ صور و مواد آن ماہیات اند و آن کمالات ہمچو صور جاریہ در ان سریان
ثابتہ نزد ابن حقیر عبارت ازین عدمات و ازان کمالات است کہ بایکدیگر ممتزج گشتہ اند و قاد و منحاز علی سبیل
این ماہیات عدمیہ را بالوازم انہا و با کمالات ظلال وجودیہ کہ در انہا و حضرت علم منعکس گشتہ اند ماہیات
ممکنات نام یافتہ ہرگاہ خواست بان وجود ظلے منصبغ گردانیدہ موجودات خارجیہ ساخت و مبدا آثار
خارجیہ گردانید باید دانست کہ منصبغ ساختن صور علمیہ را کہ عبارت از اعیان ثابتہ ممکنات اند و
ماہیات ایشان نامیدہ است کہ صور علمیہ از خانہ علم برآمدہ وجود خارجی پیدا میکند کہ آن محال است و
مستلزم جہل تعالی اللہ عن ذلک علوا کبیرا بلکہ یا نمیتے است کہ ممکنات در خارج بر طبق آن صور علمیہ موجودی
پیدا کردہ اند و ورای وجود علمے وجود خارجی موافق آن وجود علمے حاصل نمودہ در رنگ آنچہ استاد نجار
در ذہن صورت سریر تصور نمودہ در خارج اختراع آن نماید در نفس آن صورت ذہنیہ سریر کہ در
ماہیت آن سریر است از خانہ علم آن نجار نہ برآمدہ است بلکہ در خارج آن سریر وجودے بر طبق آن صورت
ذہنیہ پیدا کردہ است فافہم بدانکہ ہر عدمی بتبعیت از ظلال کمالات وجودیہ کہ مقابل او ست در منعکس در منصبغ
گشتہ در خارج وجود ذہنی پیدا کردہ است بخلاف عدم صرف کہ باین ظلال متاثر نگشتہ است و رنگی نگرفتہ است

چگونه رنگے بگیرد کہ مقابل این ظلال نیست اگر مقابلہ دارد بحضرت وجود صرف است و تعالی و تقدس پس عارف تام
المعرفۃ بحضرت وجود ترقی نمودہ در مقام عدم صرف نزول نماید بتوسل او این عدم نیز بان حضرت اضافۂ
پیدا کردہ مزین میگردد و مستحسن میشود و این زمان جمیع مراتب اعدام آن عارف کہ نے الحقیقۃ جمیع مراتب اثبتیہ
اوست بجمال و تفصیلے حسن و خیریت پیدا کردہ است و کمال و جمال حاصل نمودہ است و این خیریت کہ در جمیع
مراتب وجودیہ سرایت نماید مخصوص باینچنین عارف است و غیر او را اگر خیریت سرایت نمودہ است بامنضمہ
بر بعضے مراتب تفصیلیہ اعدام وجودیہ او و یا در جمیع مراتب تفصیلیہ او و دیدہ است علے تفاوت الدرجات و انفس
اخیر نیز نادر الوجود است اما در مرتبۂ اجمال عدم کہ حین ہر شر و نقص است ہیچ یکے را از غیر آن عارف بکمال
از خیریت نیافتہ است و رنگے از حسن ہمانا نکردہ پس ناچار شیطان آن عارف کہ بخیریت تام متصف گشتہ
نبز جبن اسلام پیدا کند و نفس امارہ او مطمئنہ گشتہ از مولای خود راضے گردد از اینجاست کہ سید المرسلین علیہ
و علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات فرمودہ اسلم شیطانے پس ہیچ عاقلے در غرا از وی سبقت نکند و مثل شیطان را
دلالت بخیر ننماید سبحان اللہ معارفے کہ از این حقیر بنحو است بظہور می آید اگر اکثری جمع شدہ در تصویر آن
کوشند معلوم نیست کہ میسر شود یا نا کہ خط وافر از این معارف نصیب حضرت مہدے موعود علیہ الرضوان شود یا
نبود ۵ اگر باد شبہ بر پیرزن ۵ بیاید نواسیخواہ سبلت ممکن و فتبارک اللہ احسن الخالقین و الحمد للہ
رب العلمین پس ذوات ممکنات عدمات باشند کہ ظلال کمالات وجودی در انہا منعکس گشتہ مزین بہا خواہ است
پس ناچار ممکنات بالذات ما ورائی ہر شر و فساد باشد و ملاذ ہر سوء و نقص ہر خیر و کمال کہ در انہا بالعینیہ فرض
اند عاریتی است کہ از حضرت وجود کہ خیر محض است فائض شدہ است کما یہ ما اصابک من حسنۃ فمن اللہ
و ما اصابک من سیئۃ فمن نفسک شاہد اینچنینے است و چون از فضل خداوند جل سلطانہ این ید عاریت
استیلا ربابد و کمالات خود را در ست از آن طرف بیند خود را شر محض یابد و نقص خالص اند و ہیچ کمالے در او
مشاہدہ نکند اگرچہ بطریق انعکاس باشد در رنگ شخصے کہ برہنہ بود و جامہ عاریت در بر کردہ باشد این جامہ
غایت درجہ بکمال استیلا یابد بر نہجیکہ در ست جامہا را در تخیل بصاحبش بدہد ہر آئینہ خود را بذوق
برہنہ یابد اگرچہ جامہ عاریت و سہلہ باشد صاحب این ید مشرف بمقام عبدیۃ میگردد کہ فوق جمیع کمالات
ولایت است این اجتماع خیر و شر و نقص و کمال کہ نے الحقیقت اجتماع وجود و عدم است از قبیل تحت بقتضیہ

نیست که تواند از امکان دانی زیرا که نقیض موجود صرف عدم صرفست و این مراتب ظلیه چنانکه در جانب وجود از
فروه اصل تخصیص تنزلات نزول فرموده اند در جانب عدم نیز از مراتب ظلیه از محض صرافت عدم ارتقا فرموده اند
اجتماع اینجا در رنگ اجتماع عناصر متضاده است که صورت ضدیه هر کدام را منکسر ساخته جمعه فرموده اند سبحان
من جمعهم بین الظلمة والنور اگر گفته شود که قوه بالا عدم صرف را نیز حکم بالنصباغ کرده بوجود صرف که نقیض
اوست پس اجتماع نقیضین پیدا شد گوییم که اجتماع نقیضین در یک محل محال است اما قیام یک نقیض
نقیض دیگر و اتصاف یکی بدیگری محال نیست چنانکه ارباب معقول گفته اند که وجود معدوم است و اتصاف وجود
بعدم محال نیست پس اگر عدم موجود شود و منصبغ بوجود گردد چرا محال باشد اگر گویند که عدم از معقولات
ثانیه است که منافی وجود خارجی است پس بوجود خارجی چگونه متصف گردد در جواب گوییم که مفهوم عدم
از معقولات ثانیه گفته اند اما اگر فردی از افراد عدم متصف گردد بوجود چه فساد است چنانچه ارباب معقول
در وجود گفته اند بطریق اتحاد که وجود یا بد که عین ذات واجب الوجود تعالی و تقدس نباشد زیرا که وجود از
معقولات ثانیه است که وجود خارجی ندارد و ذات واجب الوجود تعالی و تقدس وی خارج موجود است
پس عین نباشد و در جواب این گفته اند که مفهوم وجود از معقولات ثانیه است نه جزئیات او پس جزئی
از جزئیات او منافی وجود خارجی نباشد و فرق نباشد و فرق نباشد بود که در خارج موجود بود سوال از تحقیق سابق معلوم شد
که وجود صفات حقیقیه در مراتب ظلال است و در مرتبه اصل اشیا را وجودی حاصل نیست این سخن مخالف
رای اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم چه صفات را هیچ وقت از ذات تعالی و تقدس جدا ندانند و ممتنع الانفکاک
تصور میفرمایند جواب آنکه از این بیان جواز انفکاک لازم نمی آید زیرا که این خلل لازم آن اصل است فلا انفکاک
غایت مافی الباب جایز فیکه قبله توجه احدیت ذات است تعالی و تقدس و از سایر صفات هیچ ملحوظ او نیست در انموطن
هر آئینه ذات را می یابد تعالی و از صفات هیچ ملحوظ او نمیشود نه آنکه صفات در انوقت حاصل نیستند پس انفکاک
صفات از حضرت ذات تعالی و تقدس بر اعتبار ملاحظه عارف ثابت نشد نه باعتبار نفس امر تا با اهل سنت
مخالف باشد فافهم ازین بیان لایح گشت معنی قول من عرف نفسه فقد عرف ربه زیرا که کسی که شناخت حقیقت
خود را بنیازی و نقص و دانست که هر خیر و کمال که در وی تصور کرده اند مستعار از حضرت واجب الوجود است
تعالی و تقدس پس ناچار حق را سبحانه بخیر و کمال و حسن و جمال خواهد شناخت ازین تحقیقات واضح گشت

معنی تاویلی کریمه الله نور السموات والارض زیرا که مبین شد که ممکنات با سره احدیات از که سراسر ظلمت شرارت
است و خیر کمال حسن و جمال و ایجاد از حضرت وجود است که نفس ذات است تعالی و تقدس و علی هر خیر و کمال
پس تا چار نور آسمانها و زمینها حضرت وجود باشد که حقیقت او حسب است تعالی و تقدس و چون این نور در آسمانها
و زمین بتوسط ظلال موجود است از برای فهم و اسهال که بتوسط فهمند تمثیلی از برای آن نور آورده حیث قال
تعالی مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الی آخر الایه الکریمه تا ثبوت و سایط فرماید و تفصیل
این کریمه انشاء الله تعالی در جائی دیگر ثبت خواهد یافت که مجال سخن واسع است و این مکتوب گنجایش
تفصیل آن ندارد و آنچه گفتیم که معنی تاویلی کریمه است زیرا که معنی تفسیری مشروط بنقل و سماعست من
القرآن برایه فقد کفر شنیده باشند و در تاویل مجرد احتمال کافی است لیشرط آنکه مخالف کتاب و سنت نباشد
پس مقرر شد که ذوات و صفات ممکنات جمله مالست و صفات نقایص و رذایل ایشان بمقتضیات اعدامات
که بایجاد قادر مختار جل سلطانه بوجود آمده اند و صفات کامله در ایشان مستعار از ظل کمالات حضرت وجود است
تعالی و تقدس که بطریق انعکاس ظهور یافته بایجاد قادر مختار جل سلطانه نیز موجود شده اند و مصداق حسن و قبح
از شیائست که هر چه پسوبا خرت دارد و برای خرت معدست حسن است اگرچه بظاهر مستحسن ننماید و هر چه
بدنیا دارد و برای دنیا معدست قبیح است اگرچه بظاهر حسن نماید چه حلاوت و طراوت ظاهر
کامل زخرفات الدنیویه از نجاست که در شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة منع فرموده اند
از نظر کردن بمیل و خواهش بمحاسن امارد و نساء اجنبیه و زخرفات دنیه که این حسن و طراوت از مقتضیات عدم
است که ماوای هر شر و فساد است اگر منشا این حسن و جمال کمالات وجودیه میبود منع نمیفرمودند مگر از این راه
که توجه نمودن بظل با وجود اصل مستهجن است و این منع منع استحسانی است نه وجوبی بخلاف منع سابق پس حسنی
که در مظاهر جمیله دنیویه ظاهر و موجود است از ظلال حسن حق است تعالی بلکه از لوازم عدم است که بوسط محاذی حسن
حسنی در مظاهر پیدا کرده است و فی الحقیقت قبیح و ناقص است در نگ آنچه زهر را شکر خلاف ساز ندو بجهالت
راز را نمودوه نمایند و آنکه تجویز تمتعات نساء جمیله نکاحیه و اماء جمیله فرموده است بوسط تحصیل اولاد
و بقاء نسل است که مطلوبست در بقاء نظام عالم پس بعضی از صوفیه که بمظاهر جمیله و نعمات مستحسنه گرفتار اند
بتخیل آنکه این جمال و حسن مستعار از کمالات حضرت واجب الوجود است تعالی و تقدس که در این مظاهر ظهور فرموده

واین گرفتاری نیک و بحسن بے انکارند بلکہ راہ وصول تصور نمیابند نزد این حقیر خلاف آن ثابت شدہ است
چنانچہ شمہ ازان بالا مذکور شدہ است عجب کاریست بعضے از نیجا دران مطلب خوض این قول را سند می سازند
کہ گفتہ اباکم والمرد فان فیہم مونا کلون اللہ کلمہ کلون اللہ اشیا را در شتابہ می اندازد و نمیدانند کہ این قول منافی
مطلب ایشان است و موید معرفت این مرد ولیش زیرا کہ کلمہ تحذیر آوردہ است منع توجہ بالیشان نمودہ است و مشار
غلط را بیان فرمودہ کہ حسن ایشان مشابہ حسن و جمال حق است سبحانہ نہ حسن او تا در غلط نیفتند قال علیہ السلام
والصلوۃ ما الدنیا والآخرۃ الا نقیضان ان ضیعت احدہما سخطت الاخری و درین حدیث نیز تقریر بحسن است بر انکہ
در میان حسن و جمال اخروی تقاضہ و مبارزیہ است و مقرر است کہ حسن و نیوی نا مرضی باشد و حسن اخروی مرضی
پس شرلازم حسن و نیوی باشد و خیر لازم حسن اخروی پس نا چار منشا اول عدم بود و منشا ثانی وجود اری
از اشیا ہستند کہ کیوجہ بد نیا دارند و وجہ دیگر باخرت این اشیا از وجہ اولے قبیح انداز وجہ ثانیہ حسن و امتیاز
در میان این دو وجہ در میان حسن و قبیح ہر کدام اینجا مفوض بعلم شریعت است قال اللہ سبحانہ ما اتیکم الرسول
فخذوہ وما نہیکم عنہ فانتہوا و خبر آمدہ است کہ از انوقت کہ دنیا آفریدہ شدہ است حضرت حق سبحانہ و تعالے
بروے نظر نکردہ است و خصوصیت حق است سبحانہ اینہمہ بوسطہ قبح و شرارت و فساد اوست کہ از مقتضیات علم
کہ ماوے ہر شر و فساد است حسن و جمال و نیوی و حلاوت و طراوت آن کالمطروحی الطریق اند و منظور نظر
نیستند جمال آخرت آنست کہ شایان نظر است و مرضی حق است سبحانہ قال اللہ سبحانہ تکابیہ عن حالہم یریدون
عرض الدنیا واللہ یرید الآخرۃ ضعف الدنیا یا عیسنا و کبر الاخرۃ فی قلوبنا بحرمتہ ہن افتحزنا بالفقر و تجنب عن الفقر
علیہ و علی آلہ الصلوات اتمہا و اکملہا و چون شیخ اجل شیخ محی الدین العربی نظر بحقیقت شرارت و نقص و فساد
اینجا نینداختہ است حقایق ممکنات را صور علمیہ حق جل و علا دانستہ است کہ آن صور در مرات حضرت تعالے
و تقدس کہ در خارج جزا و موجود نمیداند انعکاس پیدا کردہ نمود خارجے حاصل کردہ است و ان صور علمیہ را غیر
از صور شئون و صفات واجبی ندانستہ است جل سلطانہ لاجرم حکم بوجدت وجود کردہ است و وجود ممکنات
را عین وجود واجب گفت تعالے و تقدس و شر و نقص را نسبتے گفتہ نفی شرارت مطلق و نقص محض کردہ است از انجاست
کہ ہیچ خیر را قبیح نداند حتی کہ کفر و ضلالت را نسبت ایمان و ہدایت بد میداند نہ نسبت بذات خود کہ ازا
جلی خیر و صلاحے انکارد و نسبت بار باب خیر و ایمان را باستقامت حکم مینماید و کریمہ و مامن دابۃ الا ہو اخذ

بما میتهان ربی علی طریق مستقیم شاهد این معنی میسازد اری هر کرا حکم بوحدة وجود نماید از امثال این سخنان چرا انخاش
فرماید آنچه بر این حقیر ظاهر ساخته اند آنست که ما سوای ممکنات علامات اند بر کمالات وجودیه که در انها منعکس
است و ممتزج شده کما مر مفصلا والله سبحانه یقول الحق وهو یهدی السبیل اے فرزند این علوم و معارف که بمثل
اهل الله بدان تکلم نفرموده است نه بصریح و نه باشارت از اشرف معارف اند و کمل علوم که بعد از هزار سال در منصه ظهور
آمده و حقیقت واجب تعالی و تقدس و حقایق ممکنات را کما یمکن و لیق بیان فرموده اند نه مخالفت بکتاب و سنت
دارند و نه مبائنت با قوال اهل حق تا کرا مراد از دعا رنبوی علیه و علی آله الصلوات و التسلیم کویا از برای تعلیم
است فرموده اند اللهم ارنا حقایق الاشیاء کما هی این حقایق اند که در ضمن این علوم مبین گشته اند و مناسب
مقام عبودیت اند در بر نقص و قول و انکسار کرا ملایم حال بنده است دلالت دارند بنده عاجز که خود را عین مولای قادر
خود داند چه لطائف اسرار کمال بی ادبی خبر میدهد اے فرزند این وقتست که در ایام سابقه در محیط ظلمت
پرازظلمت است پیغمبر اولی العزم مبعوث میگشت و احیاء شریعت جدیده میکرد و درین است که خیر الامم است
و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات علماء را مرتبه انبیاء بنی اسرائیل داده اند و بوجود علماء
از وجود انبیا کفایت فرموده اند لهذا بر سر هر مائة از علماء این امت مجددی تعیین مینمایند که احیای شریعت
فرماید علی الخصوص بعد از مضی الف که در ایام سابقه وقت بعثت پیغمبر اولی العزم است در هر پیغمبری الوقت
اکتفا نموده اند در محیط وقت عالمی عارفی تام المعرفت در کار است که قایم مقام اولی العزم ایام سابقه باشد
شعر فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم کنند آنچه مسیحا میکرد اے فرزند وجود صرف را مقابل عدم
صرفست و بالا گذشت که وجود صرف حقیقت واجب الوجود است تعالی و تقدس و عین هر خیر و کمال هر چند ما
این حقیقت هم اگرچه بر سبیل اجمال باشد در انمونه گنجایش ندارد و کرا شاید بغلط دارد و عدم صرف که مقابل
آن وجود است آن عدم است که هیچ نسبتی و اضافتی با وراء نیافته است و عین هر شر و نقص است هر چند
این حقیقت نیز در انجا نگنجد که بوی از اضافه قرار و معلوم است که ظهوری بروجه تام که مقابل حقیقی آن شی
صورت بندد و بصدد اثبات این الاشیاء پس ناچار ظهور وجود صرف و وجدانم و صفات عدم صرف حاصل کردد
و مقرر است که نزول اندازه عروج است پس کسیکه عروج او بغایة الله سبحانه بحضرت وجود صرف متحقق
شود نزول او ناچار بعدم صرف که مقابل اوست خواهد بود لیکن در وقت عروج آنجا استهلاک عارف کرچه از

لازم است و در وقت نزول تصور محقق است که مقام علم معرفت است و مقام صحو اور تجلی ذاتی که مبرا است
از شائبهٔ ظلمیت و منزه است از ملاحظه شیون و اعتبارات ذاتیه مشرف میسازند وی دانا نکه پیش ازین
هر تجلی که حاصل شده بود در پرده ظلی از ظلال اسما و صفات و شیون و اعتبارات بود و هر چند عارف آن تجلی
را بی ملاحظه اسما و شیون می اندید تجلی حضرت وجود صرف ثمر و سبحان الله ان عدم که ما وای هر شر و نقص است
بواسطه ظهور نام حضرت وجود تعالی معنی چیدن اگر دو آن بایست که هیچکس نیافت قبیح لذاته بواسطه حسن عارض
مستحسن گشت نفس اماره انسانی که بالذات بشرارت مائل است از همه مناسبت تمام بان عدم دارد لهذا
در تجلی خاص آن همه فایق آمد و بر همه ترقی گزید عرکه مستحق گردید گناهگار انسته باید دانست که عارف
تام المعرفه بعد از طی مقامات عروج و مراتب نزول فرماید و آئینه داری حضرت وجود نماید هر آئینه جمیع
کمالات اسمای و صفاتی در وی ظهور خواهد یافت و تفصیلا همه را واخواهد نمود با لطافتیکه مقام اجمال متضمن
آنست که اینده دولت غیر او امینیست و این آئینه داری لباسی است فاخر که بر قدا و دوخته اند و خزینه خضر
علم هر چند این تفصیل صورت یافته است اما آن آئینه داری در مرتبه علم است و آئینه آن عارف در مرتبه
خارج که وخارج جمیع کمالات را دانسته است سوال بعضی مراتب عدم چیست و عدم که لاشی محض است
بکدام اعتبار مرات وجود گفته اند جواب علم با عتبار خارج لاشی محض است اما در علم و امتیازی پیدا کرده است
بلکه وجود علمی نیز حاصل نموده نزد مثبتان وجود ذهنی ما و امرات وجود بان اعتبار گفته اند که در مرتبه عدم
هر چه از نقص و شرارت که ثابت شود از وجود که نقیض اوست لاجرم مسلوب خواهد بود و هر کمالیکه در مرتبه عدم
مسلوب گردد در حضرت وجود مثبت خواهد بود پس چار عدم سبب ظهور کمالات وجود گشت و لا معنی للعدم الا
الاذا فافهم فانه بتوفیک الله سبحانه الملهم ای فرزند این معارف که سوده یافته است امید است که از الهامات
رحمانی باشند که اصلا شایبه وساوس شیطانی را در انجا مجال نبود و دلیل بر حقیقت آن آنست که چون در صدد تحریر
این علوم شدم ملتجی بجناب قدس خداوندی جل سلطانه گشت و دیدم که گویا ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوة
والسلام از نواحی مقام دفع شیطان میکردند و نمیگذاشتند که در حوالی ان مکان بگردد و لهذا سبحانه علم تحقیقه
بحال چون اظهار نعم جلیله از اعاظم محامد است باظهار این نعم عظیمه جرات نموده آمد امید است که از مطلعه عجب
مبرا باشد چگونه بعجب راه گنجایش باشد که بعنایت الله سبحانه نقص و شرارت ذاتی خود همه وقت نصیب عین است

وکمالات ہمہ منسوب باو تعالی الحمد للہ سبحانہ رب العالمین اولا و آخرا والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ دایما وسرمدا علی
آلہ الکرام وصحبہ العظام والسلام علی سائر من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات انہا
والکملہا مکتوب دو صدی و پنجم بملا عبد الغفور سمرقندی وحاجی بیگ فرکینی وخواجہ شرف کابلی صدور یافت
در بیان نکتہ محبت این طائفہ سرمایہ سعادات دنیویہ واخرویہ است وتوفیق اتیان احکام شرعیہ وتحصیل جمعیت
معنویہ از ثمرات ان محبت است ومانیا سب لذلک بعد الحمد والصلوٰۃ وتبلیغ الدعوات معلوم شریف ودستار
حقیقی وشتاقان تحقیق باد کہ مکاتبات شریفہ کہ مبنی از فرط محبت واشتیاق بودہ بوصول ان مبتہج ومسرور
گردید نتکلم اللہ سبحانہ علی ہذا المحبۃ این محبت کہ سرمایہ سعادات دنیویہ واخرویہ است از حضرت حق سبحانہ
وتعالی ثبات واستقامت بران مسالت باید نمود وتوفیق اتیان احکام شرعیہ نتیجہ این محبت است وتحصیل
جمعیت باطن ازین مودت اگر عالم عالم ظلمات وکدورت را در باطن بریزند دین محبت را برباد
غم نباید خورد بلکہ امیدوار باید بود واگر کوہ انوار واحوال را در باطن افاضہ کنند دست ازین محبت
بر ندارند خرخر ابے ہیچ نباید دانست واستدراج باید شمرد واین نسبتہ را نیک محکم داشتہ متوجہ کار خود
باشند وبامور لاطائل عمر گرانمایہ را تلف نسازند ؎ ہمہ اندرزمن تو ہیچ مگو کہ تو طفلے وخانہ رنگین است
والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی آلہ من الصلوٰۃ افضلہا ومن التسلیمات
اکملہا مکتوب دو صدی و ششم بمخدوم زادگے میاں شیخ محمد صادق سلمہ اللہ تعالی در بیان بعضی از
اسرار صدور یافت بعد الحمد والصلوٰۃ معلوم فرزندی رشیدی باد کہ از مکتوب شما کہ در شرح احوال نوشتہ بودند
چنان مفہوم گشتہ بود کہ شما را مناسبتی بولایت خاصہ محمدیہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ پیدا شدہ
از ہیبتے شکر خدا وندے جل سلطانہ بجا آوردہ کہ از مدتہا آرزوی بندہ ولایت داشتہ کہ در حق شما بحصول پیوندد
واین زمان امیدوار گشتہ متوجہ آن باشند کہ شما را بنیدولت جذب نماید اتفاقا درین جست وجو شما را دخل ولایت
موسوی یافت علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والتسلیمات واز انجا کشیدہ دخل دائرہ ولایت خاصہ ساخت للہ سبحانہ
الحمد والمنۃ علی ذلک چون شما را بقسمے درین ولایت درآوردہ اند زیادہ از لبست رزدست کہ در کنار خود
نگاہ داشتہ پرورش مینماید معلوم میشود کہ از ضعف این نسبت معلوم شما نشدہ باشد وحالا چون او بقصد
آوردہ است امید ہست کہ معلوم شما نیز گردد واز انعامات حضرت حق سبحانہ چہ نویسد کہ در باب این عاصی

علی التواتر والتوالی فائض است ۵ من آن جا کم کہ ابر نوبہاری و کند از لطف بر من قطرہ باری و اگر بر زبان صدر زبانم و چو سوسن شکر لطفش کے توانم و دیگر فرزندی اعنی محمد سعید کہ در مکتوب خود اظہار احوال خود نمودہ بود بسیار جمیل است بآن خصوصیت از یاران کم کسے را روداده ہست امید وار است کہ حضرت سبحانہ وتعالے او را نیز بولایت خاصہ شرف گرداند و فرزندی محمد معصوم خود بفضل خداوندی جلسلطانہ بالذات قابل آن دولت است حضرت حق سبحانہ وتعالے از قوہ بفعل آرد بصدقہ حبیبہ علیہ علے آلہ الصلوات والسلام مکتوب دوصد وسی و ہفتم بملا محمد طالب بیانکے صدور یافتہ در ترغیب متابعت سنت سنیہ علے صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ در طریقہ علیہ نقشبندیہ قدس اللہ تعالے اسرارہم ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم علے جادۃ الشریعۃ البیضاء لسید المصطفویہ علے صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ وعلے آلہ الکرام وصحابہ العظام اخوی رشدی کار بطریقہ علیہ نقشبندیہ قدس اللہ تعالے اسرارہم التزام متابعت سنت سنیہ نمودہ اند واختیار عمل بعزیمت فرمودہ اگر باین التزام او اختیار ایشان را باحوال مواجید مشرف سازند نعمت عظیم پیدا نند واگر احوال ومواجید بایشان ندہند در ین التزام واختیار فتوری نباشد آن احوال را نمی پسندند وآن مواجید را نمیخواہند ودران قصور خرابے خود نمیدانند زیرا کہ برہمنان وجوکیان ہند وفلاسفہ یونان از قسم تجلیات صوری ومکاشفات مثالی علوم توحید کم بسیار دارند اما غیر از خرابے ورسوائے نتیجہ آن ندارند وجز بعد وحرمان لقد وقت شانہ نیست آن را دہ چون بفضل الٰہے جلسلطانہ خود را در سلک ارادہ این کابر داخل ساختہ ہست ناچار است کہ متابعت ایشان را التزام نماید وسر مو مخالفت از کجا بیش نیندیشد تا از کمالات ایشان سود مند وبہرہ ور گردد والتصحیح عقاید بر وفق معتقد اہل سنت وجماعت کثرہم اللہ سبحانہ فرماید وتا نیا علم فرض سنت واجب مندوب حلال حرام ومکروہ ومشتبہ کہ در علم فقہ مذکور ہست وعمل بمقتضائے این علم حاصل نماید ثالثا نوبتہ بعلوم صوفیہ برسد تا آن دو جنابہ مرہت نکند طیران عالم قدس محال است واگر احوال ومواجید بے حصول آن دو باز میسر شد خرابے خود را دران باید دانست واز ان احوال ومواجید استعاذہ باید نمود عرکا انیست وغیر این ہمہ ہیچ وصلے اللہ علے الرسول الا البلاغ فہم سبحان شیخ داؤد آنجا آمدہ از صحبت ایشان مغتنم ثمرہا یابند چنانچہ نصیحت ودلالت نمایند انقیاد نمایند کہ در صحبت مردان این کابر بسیار بودہ اند وراہ ورویش ایشان معلوم نمودہ یا از انیکہ آنجا اند وتوسط خدمت میرزا نعمان داخل این طریقہ علیہ گشتہ باید کہ صحبت متعالیہ را غنیمت شمرند ودر حلقہ یکجا نشینند ودر یکدیگر فانی باشند

تا جمعیت حاصل شود و سعادت بتر قی انجامد مطالعه مکتوبات را لازم گیرند که سودمند است عوادیم تراز گنج مقصود
نشان و والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها مکتوب
دو صد و سی و هشتم میر محمد نعمان صدور یافت در بیان آنکه در تکثر اخوان امیدوار باید بود و در تنمیه آنکه
مبادا احوال و معارف مریدان باعث توقف پیران شود منجر بتعجب گردد و در بیان آنکه احوال مریدان
باید که موجب یأس نباشد که ترغیب بترقیات نماید الحمد لله رب العلمین و الصلوة علی سید المرسلین و علی آله الطاهرین
اجمعین مکتوب شریف که بمصحوب کس خواجه حمی رسالدار شته بودند وصول یافت موجب فرحت فراوان گشت
و چون احوال مسترشدان و مریدان ایشان بتفصیل اندراج یافته بود فرحت افزود زیرا که در تکثیر اخوان
موجب اکثر و الاخوانکم فی الدین امیدوار باید بود و کریمه سنشد عضدک بأخیک نیز مؤید اینمعنی است لیکن باید
که بمنظور نظر احوال اعمال خود باشند و ملحوظ سکون و حرکت خود بوده مبادا که ترقیات مریدان باعث توقفات
پیران گردد و حرارت مسترشدان در خانه مرشدان برودت اندازد و از اینمعنی ترسان و لرزان باید بود و احوال
مقامات مریدان را در رنگ شیر و شیر باید دانست چه جای آنکه با نها مفاخرت و مباهات باید کرد که مبادا از ین راه
دروازه عجب گشاده گردد و بلکه باید که بحکم یحیا ر شعته من الایمان ترقیات مریدان باعث خرسندگی و خجالت
باشد و حرارت طلب طالبان موجب غیرت و غیرت بود باید که قصور اعمال متهم داشتن نیات لازم و قصور
لسان حال قال بکلمه هل من مزید مطرب باشد هر چند متوقع از او ضاع پسندیده شما همین قسم معاملات است اما
ملاحظه اعدای دین کرامار و لعین بود نموده بطریق تأکید مبالغه کرده آمد از ین راه مبادا بر ودتی در سرگرمی توجه
طالبان افتد که مقصود جمعه کردن این دو دولت است اقتصار بر یکی از قصور است خواجه حمی و سید احمد باید که
در خدمت شما حاضر باشند توجه شما بحال ایشان بر وجه اتم مرعی باشد میر عبد اللطیف هم اگر توفیق نو یافته باشد
مدد نمایند که استقامت پیدا کنند نوشته بودند که بعضی از طالبان طریقه قادریه را التماس مینمایند باید که غیر از طریقه
نقشبندیه بهیچکس هیچ طریقه تعلیم نکنند که خلط دو طریقه نشود و اما اگر کلاه و شجره طلبند و استخاره راه دهند
و بصحبت فرمایند و السلام علیکم و علی سائر اصحابکم و احبابکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه
و علی آله الصلوة و السلام اتمها و اکملها مکتوب دو صد و سی و نهم ملا احمد برگی صدور یافت در جواب
او که نوشته بود و استفسار نموده الحمد لله رب العلمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله و صحابه الطاهرین

اجمعین صحیفه گرامی که از روی شفقت و محبت بنام ما نوشته مرسل داشته بودند بمطالعه مضامین آن متبهج و مسرور گردیدیم نوشته بودند که عرض احوال بر تقدیر احوال است انخ مخدوما مقصود از حصول احوال گرفتاری محول احوال است و چون این گرفتاری حاصل است حصول احوال گو نباشد نوشته بودند که در حضور مذکور شده بود که دعوی تمام نخواهد بسیار کردیم انخ مخدوما الواقع کذلک لکن حصول الثمرات منوط بمرور الدهور و الازمان حال الحیوة و بلوغ الامنیات المتشوره و التعجل از مقوله مولانا محمد صالح نوشته بودند چون مولانا مذکور حاضر نبود که مراد او فهمیده شود از ان منقوله متعرض نشده اما خیر است بخاطر هیچ نرسانند از سوی ما دیگ رفته بود و نوشته بودند از مخلصان نسلمات مقبولات بخاطر هیچ نرسانند از احوال خود تفتیش نموده بودند لله سبحانه الحمد و المنة که شما را از مقبولان ساخته اند قبل من قبل بلا علته نوشته بودند که دو سخ اراده آمده بودند که تلقین ذکر بگیرند انخ مخدوما استخاره در هر امر مسنون است و مبارک لیکن در کار نیست که بعد از استخاره امری ظاهر شود و در خواب یا در واقعه یا در بیداری که دلالت بر فعل یا ترک نماید بلکه بعد استخاره رجوع بقلب باید نمود اگر در اقبال آن امر زیاده از پیش است و دلالت بر فعل دارد اگر اقبال همانقدر است که سابق داشت و نقصان پیدا نکرده هم منع نیست در منصورت استخاره را مکرر سازد تا زیادتی اقبال مفهوم شود نهایت تکرار استخاره تا هفت مرتبه است و اگر بعد از ادای استخاره نقصانی در اقبال سابق مفهوم شد دلالت بر منع است در نصورت نیز اگر استخاره را مکرر سازد گنجایش دارد بلکه بر هر تقدیر استخاره مکرر ساختن اولی و انسب است و احتیاط است در اقدام و عدم اقدام در امر منهی عبارت رساله مبدا و معاد که در بیان جمد مکتب رحمتیه یافته است پرسیده بودند مخدوما مباشرت وطی مرا فعالی را که مناسب افعال اجسام است بواسطه بیان جمد مکتسبات از ین قبیل است مدد فرمایند که از روحانیت اکابر قدس الله تعالی اسرارهم که مناسب افعال اجسام است کالملاک الاعداد و نصرت الاحیا روحوجوه متخلفه و نجار شتی طلب امان از فتنه ظلمت رفته بود حضرت سبحانه تعالی شما را بلکه بقیه شما را از شر ان ظلمه محفوظ ساخته است لهذا فارغ خاطر متوجه جناب قدس اند تعالی و تقدس و امید است که این خطه را موقت بموفقیت نسازند ان یکن و اسم المغفرة اما اهل ان بقعه را نصیحت فرمایند که تغیر وضع صلاح و خیر ندیدنی مسلمانان بخدا قال الله سبحانه و تعالی ان الله لا یغیر بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و السلام مکتوب دوصد و چهلم شیخ یوسف کیک صدر یافت در بیان نهایتی این راه و بعضی از فوائد کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله و السلام علی عباده الذین

مطلع رسالہ کہ متضمن احوال خیر مآل شما بود رسید مطالعہ آن باعث مسرت گشت عود عشق چنین بوالعجبہا باشد
اما باید کہ از احوال گذشتہ بجمل احوال ما رسید کہ آنجا ہمہ جہالت و نادانیست بعد ازان اگر بمعرفت مشرف
سازند ہی دولت بالجملہ ہر چہ در دید و دہش در آید قابل نفی است اگرچہ شہود وحدت در کثرت باشد
چہ آن وحدت او در کثرت اصلا گنجائش نیست آنچہ مینماید شبحی و مثالی آن وحدت است او پس مناسب حال شما در نفی
ذکر کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ است و تکرار این کلمہ تا بحدیکہ در دید و دہش ہیچ نگذارد و در خت را بحیرت و جہالت
نیرد و معاملہ را لفنا انداز د تا بحیرت و جہل برد و از فنا نصیبی نیست آنچہ شما فنا دانستہ اید صحو بعد ہم است
نہ فنا و چون بعد از وصول بجہل فنا دست دہد اول قدم درین راہ زدہ باشند و صل کجا و اتصال کجا
کیف الوصول الی سعاد و دونہا قلل الجبال و دونہن حتوف و احوال شما درست است اما گذشتن ازان
لازم است والسلام علی من اتبع الہدی نصیحت دیگر استقامت بر شریعت است و تطبیق احوال است باصول
شرعیہ اگر عیاذا باللہ سبحانہ در قوال و فعل خلافی با شریعتہ پیدا آید خرابی خود دران باید دانست طریق ارباب
استقامت اینست والسلام مکتوب دو صد چہل و یکم بجانب ملا نا صالح محمد صدر و یافت در بیان سر
بعضے یاران ابتدا بحمد و الصلوٰۃ معلوم اخوی رشدی باد کہ احوال انجا خیر و دستور جمعیت است یاران انجا
خرم و خوشوقت اند علی الخصوص ملا نا محمد صدیق درین ایام بانبات اللہ سبحانہ بولایت خاصہ مشرف گشتند
و از ہم جزے باسم کلے ملحق شدند مع ذلک نظر بفوق دارند انجا نصیب وافر حاصل کردہ شاید میل برجوع
نمایند و اللہ یختص برحمتہ من یشاء گاہ گاہ از احوال خود و یارانیکہ دخل طریقہ شدہ اند و میشوند نوشتہ باشند
و چند روز در انجا استقامت ورزند والسلام مکتوب دو صد چہل و دویم بجانب ملا بدیع الدین صدر
یافتہ در جواب بعضی سوالہا نمودہ بودند بعد الحمد و الصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی اعزی باد کہ در پیش
کمال صحیفہ شریفہ رسانیدہ موجب مسرت گشت از دید قصور و تہم و شتن نیات و اعمال خود نوشتہ بودند
بوضوح انجامید از حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ مزید ازین دید مسئول است و اتمام این اتہام مطلوب درین راہ
این ہر دو دولت از ملاک امور است نوشتہ بودند استفسار نمودند کہ مشغل سم ذات تعالیٰ و تقدس تا بجا است
و چہ مقدار حجاب مداومت این اسم مبارک بر طرف میکردند و نہایت نفی و اثبات تا بچہ حد است و ازین
کلمہ منبر کہ چہ گنجائش پیش مے آید و چہ مقدار حجب بر تصور میشوند بدانند کہ ذکر عبارت از طرف غفلت است

وچون ظاهر از غفلت چاره نیست چه در ابتدا روچه در انتها پس ظاهر همه وقت محتاج بذکر گشت غایت فی الباب
در بعضی اوقات ذکر هم فات غرد جل انفراست و در بعضی دیگر از اوقات ذکر و اثبات النسب باقی ماند مدام
باطن در انجا نیز تا زمان ارتفاع غفلت بالکلیه از ذکر گفتن چاره نبود اینقدر هست که در ابتدا این دو ذکر تعیین
است و در توسط و انتها این دو ذکر متعین نیست اگر تلاوت قرآن و ادا صلوٰة نیز طرد غفلت بنمود آید
گنجایش دارد لیکن تلاوت قرآن بحال متوسط مناسب و ادا نماز نوافل مناسب حال منتهی است باید دانست
که حضور حضرت ذات تعالی و تقدس کل بملاحظه اسما و صفات باشد اگرچه دمی بود زود متوجه آن حدیث مجرده و اصل غفلت
است این غفلت را نیز طرد باید نمود و بوبراز الورا رباید رفت ؎ فراق دوست اگر اندک است اندک
نیست ؎ در دل دیده اگر نیم موست بسیار است ؎ از و فالیه کرد و میدهند نوشته بود ند بیش ازین بیشتر در جواب
نوشته بود که اینها بیشتر اند هنوز وقت ظهور اینها نرسیده است منتظر باشند و کار کنند ؎ کیف لو صول الی السعاد
دونها قتل الجبال و دونهن خیوف ؎ والسلام مکتوب دو صد و چهل و سیوم بجانب ملا یوب محتسب صدر یافت
در ترغیب طریقه علیه نقشبندیه بعد الحمد و الصلوٰة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی عزیز باد که چند دفعه در کتابها
متعدده طلب نصائح نموده بود ند اما این حقیر نظر بر خرابیهای خود انداخته اقدای در اجابت آن مسئول نمود
نمود و چون طلب مکرر گشت بضرورت چند فقره نامربوط نوشته آمد هتماع نمایند و بدانند که آنچه بر نکیس است
ولا بد است و بیان تکلف امتثال اوامر است و انتهاء از نواهی کریمه ما اتکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فانتهوا
شاهد این معنی است و چون امور باخلاص است الا الله الدین الخالص و آن بی فنا صورت نبندد و فنا محبت
فانیه متصور نمیشود لاجرم سلوک طریق صوفیه که محصل فنا و محبت فانیه است نیز ضروری آمد تا حقیقت اخلاص
صورت بندد و طرق صوفیه در مراتب کمال و تکمیل چونکه متفاوت اصالة است پس هر طریقی که ملتزم متابعت
سنت سنیه باشد و موافق باتیان احکام شرعیه از برای اختیار اولی و انسب بود و آن طریق طریق عالیه نقشبندیه
است قدس الله تعالی اسرارهم العلیه چه این بزرگواران در بن طریق التزام سنت نموده اند و اجتناب از بدعت
فرموده مهما امکن عمل برخصت تجویز نمیکنند اگرچه بظاهر و باطن نافع باشد و عمل بغزیمت از دست ندهند
اگرچه بصورت در سیرت متضرر و انند احوال و مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند و ما فوق معارف را خادم
علوم دینیه انسته جواهر نفیس شریعه را در رنگ طفلان بجوز و مویز وجد و حال عوض نمیکنند و تبرکات صوفیه

مغرور و مفتون نگردند از نقص بقص نیگرایند و از فتوحات مدینه بفتوحات ملکیه التفات ننمایند زیرا که حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار نفوس ما سوی از ما لمن ایشان بر هیچ متلاشی میگردد که اگر هزار سال تخلف در احضار ما سوا نماید میسر نشود و آن تجلی ذاتی که دیگر آنرا کالبرق است این بزرگوارانرا دائمی است حضوری که غیبت و رقتی آن باشد نزد این عزیزان از خیر اعتبار ساقط است رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله بیان حال ایشان است مع ذلک طریق ایشان اقرب طرق است و البته موصل است و نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج است و نسبت ایشان که بحضرت صدیق منسوب است رضی الله تعالی عنه فوق همه نسبتهاست مشائخ است اما فهم هر کس بمذاق این اکابر نرسد نزدیک است که قاصران این طریقه علیه نیز از بعضی کمالات ایشان انکار نمایند ؎ قاصری گر کند این طایفه را طعن قصور ۵ حاشش لله که برآرم بزبان این کله را ۵ شاعر عرب فرماید ؎ فذلک آبای مهتبی مثلهم ۵ اذا جمعنا یا جریر المجامع ۵ حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که خواجگان این سلسله علیه قدس الله تعالی اسرارهم بهر زاقی و قاصری نسبت ندارند کارخانه ایشان بلند است ؎ حیف باشد شرح او اندر جهان ۵ هیچ از عشق باید در نهان ۵ لیکن گفتم وصف او تازه برند ۵ پیش از ان کز خوف آن حسرت خورند ۵ اگر وفا نکرد در بیان خصایص و کمالات این بزرگزیدگان ثبت نموده آید حکم قطره باشد از دریای نهایت عوادیم تر از گنج مقصود نشان ۵ والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها مکتوب دویست و چهل و چهارم بملا محمد صالح کولابی صدور یافته در جواب کتابتی که نوشته بودند در بیان خرابی خود و مکتوب تالیف اخوی رشدی خواجه محمد صالح و وصول یافتن از خرابی احوال خود نوشته بودند امید است که از ان هم خراب گردد و نهایت این خرابی در مکتوبی که بهم فرزندی رشدی درین ایام نوشته اند اندراج یافته است از انجا معلوم خواهند فرمود اگر میدانند که بودن شما انجا چندر و سبب جمعیت یاران است اگر صلاح دانند چند روز دیگر هم مکث نمایند این فقیر نیز درین نزدیکی اراده سفر حضرت دهلی دارد که استخاره و توجهات بواسطه ان سفر اندوخته این مقام را بفرزندی رشدی عنایت فرموده اند و در داخل ولایت البتان ساخته اند فقیر اینجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته است یاران که در داخل طریقه علیه شده اند علی الخصوص سید مرتضی مولانا شکر الله مسعی نظام و دعوات فراوان مخصوص اند فرزندی خواجه محمد صادق و سائر برادران

شما و جمیع یاران را دعا میرساند مکتوب دویصد و چهل و پنجم با اصالح صدر یافت در جواب استفسار آنکه نوشته بود و الحمد و الصلوٰة و تبلیغ الدعوات مینماید که مکتوب شریف که بمصحوب قاضی صدر رسالت پناه رسیده بود موجب فرحت گشت نوشته بودند که ذکر نفی و اثبات تا بیست و یک مرتبه رسانیده است اما مداومت نمیشود و غلبه هم گاه گاه روی میدهد بحسب آثار او ذکر گفتن ظاهر است شرطی از شرائط مفقود است که نتیجه بران عدد مترتب گشته بالمشافه انشاء الله تعالی استفسار خواهد نمود دیگر استفسار نموده بودند مفهوم این قول او نوشته بودند که خصوص صدیق رضی الله تعالی عنه کار خود را تمام کرده فرمودند که ذکر اللسان فلسفه و ذکر القلب وسوسه و ذکر الروح شرک و ذکر السر کفر بدانند که چون ذکر مبنی از ذاکر و مذکور است هر ذکری که باشد و مقصود فنا فی ذکر است و مذکور لاجرم ذکر را فلسفه و وسوسه و شرک و کفر فرموده ؎ بهر چه از دوست واماني چه کفر و چه ایمان ؛ بهر چه از راه والی چه زشت و چه زیبا ؛ اما ذکر را عروض این اسامی پیش از حصول فنا و بقا باید دانست زیرا که بعد از حصول بقا وجود ذاکر و ثبوت ذکر از دمی مومی نیست اگر در مبدئی جفای مانده باشد در حضور استفسار خواهد نمود که صله کتابت تنگ است پس این قول را نسبت بحضرت صدیق نمودن خصوصا بعد از تمامی کار مستحسن نیست استفسار دویم آن بود که نوشته بودند که شیخ ابو سعید ابو الخیر طلب دلیل بمقصود از ابو علی سینا نموده بودند و او جواب نوشته که رای من کفر حقیقی و رای از اسلام مجازی و شیخ ابو سعید بعین القضاة نوشته که اگر یکصد سال عبادت میکرد و آنچه از ین کلمه از ابو علی سینا حاصل شد از و نمیشد عین القضاة نوشته که اگر نمیفهمید مثل ان بیچاره مطعون و ملام گرمی شدند باید دانست که کفر حقیقی عبارت از رفع اثنینیت است بالکل و اشتهار کثرت است بتمام که مقام فناست و فوق ان کفر حقیقی مقام اسلام حقیقی است که موطن بقاست کفر حقیقی نسبت باسلام حقیقی منقصت تمام دارد از کوته نظری ابن سیناست که باسلام حقیقی دلالت نموده و فی الحقیقت او از کفر حقیقی هم نصیبی نبوده از روی علم و تقلید گفته و نوشته بلکه او از اسلام مجازی هم خط وافر نگرفته و در خرخشها فلسفی مانده امام غزالی تکفیر او نمیباید و حق که اصول فلسفی او منافی اصول اسلام است و دیگر شیخ ابو سعید از عین بقضیات بسیار مقدم است با وجه نویسد اگر شائبه از اشتباه باقی مانده باشد در حضور استفسار خواهد نمود و السلام مکتوب دویصد و چهل و ششم به میر محمد نعمان صدور یافت در بیان حصول مقام که متوقع و مترصد بوده است در مراتب کمالات تکمیل و بیان وجه بی توفیقی که در بعضی اوقات طاری میگردد بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید المرسلین وآله وصحابه الطاهرین جمعین صحایف شریفه که بتواتر وتوالی رسید وحشا
فراوان رسانید قاصدی متوجه ان جلود نبوده تا جواب هر یک را علیحده مینوشت معذور خواهند داشت
بعد از وصول مکتوب که بمصحوب سید مراد ارسال داشته بودند روزی بعد از نماز بامداد در حلقه یاران نشسته بودم
بنحوی است بانیخواست توجهی بجانب شما پیدا شد ودر صدد رفع بقایای آثار کدورتی برآمد گشت واهتمام در
ظلمات وکدورت که محسوس میگشت نمود تا آنکه بالکل کمال شما در کامل گشت وآنچه در آفتاب هدایت ودلیلت
نهاده بودند همه در ان بدرخشش شدتی که در جانب کمال هیچ متوقی ومنتظری نماند الا ان یتیم بطرف لیدن
وذلک بقدر دو هفته شتابد وتا زمان طویل صورت مثالها نیفتد را در نظر داشت تا یقینی که مصداق
صدق است حاصل آید بحمد لله سبحانه علی ذلک حصول امید دولت تاویل آن واقع است که شما دیده بودید
وحصول آن را بمبالغه وتاکید مسالت مینمود یم لله الحمد سبحانه والمنة که وام شما تمام ادا یافت وموعود منجز شد معهذا
موقوفی گشت امیدوار است که تکمیل باندازه این کمال حاصل آید ودوستان وصحاران حدود دبوجود شریف
شما مسرور گردد از بیتوفیقی خود نوشته بودند ظاهر اسباب ان قبض مفرط است وچون قبضهای شما مفرط وطویل
الذیل است سبب ان نیز باندازه سبب طویل خواهد بود مع ذلک خفی در اتکلیف بر اتیان اعمال وادا عبادات
دارند وتعمل بر ینحنی باشند دیگر درین سیال علوم بلند ومعارف ارجمند بظهور آمده است از انجمله دو مسوده را
اخوند ملا محمد امین همراه آورده اند یکی در حل شرح رباعیات حضرت خواجه است قدس سره که در
وقت قرارت یاران فیروزآبادی نوشته شده است ودران رساله علوم توحیدی نیز بتقریب آن رباعیات
اندراج یافته است وتطبیقی داده ودر میان علماء وصوفیه که بر وحدت وجود قائلند وبر نهجی تحریر یافته است
که نزاع طرفین بلفظ راجع گشته دویم از ان دو مسوده مکتوبی است که بفرزندی ارشدی یا لطافت وبسط تحریر
یافته است علوم وحی ان علوم وقت مطالعه خواهند دریافت اگر امری ازان ماند استفسار نمایند مکتوب دویست
چهل وهفتم بعرفان پناهی میرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان انکه دلیل بر وجود حق تعالی
وتقدس همان وجود حق است جل سلطانه نه ماسوی وتعالی وما ینا سب ذلک ربی لفسخ العزایم الا بالی
عرفت فسخ العزایم ربی جل وعلا فانه سبحانه الدلیل علی ما سواه لا العکس فان الدلیل انما یظهر من المدلول او بسبب
شیء انما یظهر منه سبحانه لان الاشیاء انما ظهرت به ومنه سبحانه وتعالی فهو الدلیل علی نفسه وعلی ما سواه فلا جرم عرفت

ربی بربی وعرفت الاشیاء بتعالی فالبرہان ہہنالمی وزعم الاکثر انہ انی والتفاوت تفاوت النظر والاختلاف باختلاف النظر بل لامجال للاستدلال البرہان ثمہ اذ لاخفاء فی وجودہ سبحانہ ولاریب فی ظہورہ تعالی فہو جل الدیہیات وانما خفی ذلک علی احد لامرض فی قلبہ وعشاوۃ علی بصرہ والاشیاء محسوسۃ بالحواس الظاہرۃ وجملۃ بالضرورۃ ان وجود ہ منہ تعالی والتقدس وفقدان ہذا العلم للبعض لوسطہ عروض المرض لا لنقص فی المطلوب والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام تمہا وکملہا مکتوب دو صد وچہل وہشتم نیز بجناب میرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکہ کمل ابجان انبیا را علیہم الصلوات والتسلیمات از جمیع کمالات ایشان نصیب است بطریق تبعیت وبیان آنکہ ہیچ ولی مرتبہ نبی نرسد وتحقیق آنکہ تجلی ذاتی کہ مخصوص بآنسرور علیہ الصلوۃ والسلام گفتہ اند ہیچ معنی است وما یناسب ذلک الحمد للہ الذی ہدانا لہذا وما کنا لنہتدی لولا ان ہدانا اللہ لقد جاءت رسل ربنا بالحق صلی اللہ تعالی وتسلیماتہ سبحانہ علیہم وعلی اتباعہم واعوانہم وخزینۃ اسرارہم کمل تابعان انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات بجہۃ کمال متابعت وفرط محبت نہ بلکہ بحض عنایت وموہبت جمیع کمالات انبیا متبوعہ را جذب نمایند وبکلیت برنگ ایشان منصبغ سازند وفرقے کہ فرق نماند در میان متبوعان وتابعان الا بالاضافۃ والتبعیۃ والاولیۃ والآخریۃ ہمیں فلک ہیچ تابعے اگرچہ از متابعان افضل ارسل باشد بمرتبہ نبی اگرچہ او دون انبیا باشد نرسد لہذا حضرت صدیق کہ افضل بشر است بعد از انبیا سر او ہمیشہ زیر قدم پیغمبری باشد کہ پایان جمیع پیغمبران است از نیجاست کہ مراتب وتعینات جمیع انبیا وارباب ایشان از مقام اصل است ومراتبی تعینات امتان از انہا واسافل وارباب ایشان از مقامات ظلال آن اصل علی تفاوت الدرجات فکیف یتصور المساوات بین الاصل والظل قال اللہ تبارک وتعالی ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انہم لہم المنصورون وان جندنا لہم الغالبون وآنکہ گفتہ اند کہ تجلی ذات تعالی وتقدس در میان انبیا مخصوص بخاتم الرسل است علیہ وعلیہم الصلوات والتحیات وکمل تابعان آن سرور را از ان تجلی نصیب است نہ بمعنی است کہ تجلی ذات نصیب انبیا نیست وتبعیت نصیب کمل است حاشا وکلا من ان یتصور ہذا المعنی فان فیہ مرتبۃ الاولیاء علی الانبیاء بل مخصوص بودن آن تجلی بطفیل وتبعیت اوست علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات انبیا را علیہم الصلوات والتحیات حصول آن تجلی بطفیل اوست علیہ الصلوات والسلام وکمل اولیا را ین امت را بتبعیت اوعلیہ الصلوۃ والسلام

انبیا برخوان این نعمت عظمے و بدہند طفیلے جلیل و بدہند علیہ علیہم الصلوات والتحیات والیا رخادم اوش حق ساوا زجلیہ
طفیلے تا خادم اوش خود فرق بسیار ست انیقام از مزلات اقدام ست در تحقیق آن شبہ ازان این فقیر در
مکتوبات و رسائل خود وجوہ شتی ذکر کردہ و بحق ما حققت فی ہذہ السودۃ بفضل اللہ سبحانہ و کرمہ تعالے مسلم
شریف بودہ باشد کہ ہر چند جمیع انبیا را علیہم الصلوات والتسلیمات بطفیل آنسرور علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات
ازان تجلی نصیبے وافر ست اما معلوم میشود کہ این ولایت خاصہ و اولیا رامتان ایشان سرایت نکردہ است
وازین تجلی نصیبے وافر نگرفتہ اند چہ ہر گاہ ذرا صول آنہا اینہ دولت طفیلے وانمکاسی ثابت نبود بفروع بطریق اولے
چہ رسد مصداق اینمعنے کشف صریح ست نہ استدلال عقلی آنچہ سابقا مکرر شدہ کہ کمل تابعان تمام کمالات
متبوعان را جذب مینمایند برادران کمالات اصلیہ متبوعان ست نہ مطلقا تا ما قضیہ منعکس نشود و بالا یشان
از ولایت مخصوصہ ہر کدام انبیا را خود بتبعیت ہر دو گشتہ اند و رسیلان امتان ہمین امت بہ تبعیت باین تجلی
مخصوص اند و باینہ دولت عظمے مشرف لہذا خیر الامم گشتہ و علما رانہا در رنگ انبیا رنبی اسرائیل شدہ و لا
فضل اللہ یوتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم خوہست کہ از فضائل و خصائص این ولایت خاصہ شمہ بنویسد
وقت مساعدت نکرد و کاغذ کوتہی آورد و لعنایت اللہ سبحانہ علوم و معارف در رنگ باران نیسان
مے ریزند و بر عجائب و غرائب اسرار اطلاعہا می بخشند محرمان این راز عزیزان گرامی اند علی قدر الاستعداد
یاران دیگر چند روز در حضور اند و چند روز دیگر در غیبت از نہا گفتہ اند ہر چند دلی باشد اما بر تبہ صحابی
نرسد شوق و یافت نلافت فوق الحد ست صحیفہ کہ گاہے کہ امر وز این فقیر نوشتہ بود ند بود و ند بود و ان تشریف
گشت و دید حضور اعمال از جمل نعم ست اما تو سط احوال در جمیع امور محمود ست افراط در رنگ تفریط از حد
اعتدال بیرون ست والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الہدی التزم متابعۃ المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات

مکتوب صد و چہل و نہم در بیان فضائل متابعۃ سید الاولین و الاخرین و کمالات مرتبہ بران و مراتب مخصوصہ

ان بمزاوار صبے و یافت الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی نجات اخروی فلاح سرمدی منوط بمتابعت
سید الاولین و الاخرین ست علیہ و علی آلہ الصلوات والسلام امتہا و اکملہا لہذا بمتابعۃ او بمقام محبوبیت حق
جلسلہ میرسند و بتابعت او بتجلی ذات تعالے و تقدس مشرف میگردند و بمتابعۃ او بمرتبہ عبدیت کہ فوق جمیع
مراتب کمال است و بعد از حصول مقام محبوبیت ہست سرفراز میشوند و متابعان کمل او اشل انبیا ئے بنی اسرائیل

میفرمایند و پیغمبران اولوالعزم از روی متابعت او میباشند و لو کان موسی حیا فی زمنه و عالا اتباعه و قصه نزول روح
و متابعت عبد المسیح معلوم و مشهور و امنه او بواسطه متابعت او خیر الامم گشته است و اکثر اهل جنت شده فرو ایدولت
متابعت ایشان بیش از جمیع امم بجنت خواهند درآمد و تنعمات خواهند فرمود کذا و کذا و کذا فعلیکم
بمتابعته و التزام سنته و آنیان شریعته علیه و علی جمیع اخوانه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها و ما نیا
سفارش شیخ اسماعیل مینماید از آشنایان معارف آگاهی جایی عبد الحق است و السلام مکتوب دو صد
و پنجاهم بملا احمد بر کی صدور یافت در حل بعضی استفسار ها که نموده بود بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد
و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند که احوال و اوضاع فقیر ایشجا و دستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه
عافیتکم صحیفه شریفه وصول یافت نوشته بودند که ذوقی و فرحی که اول داشت حالا خود نمی یابد و این بالتمثل
خود میداند معلوم اخوی ما و کرحالة اولی در رنگ حالة اهل وجد و سماع بوده است که وجد او انجا ذهل تمام بوده
و حالتیکه بحال مسیر شده است وجد انجا قلیل النصیب است القلب و ما تعلق به بیشتر دارد و بیان این مجمل مذکور تفصیل
میطلبد بالجمله حالات ثانیه فوق حالات اولی است بمراتب و عدم وجدان ذوق و فقدان فرحت فرح فوق
وجدان ذوق و فرح است چه نسبت هر چند بجهالت بگذشته و بحیرت انجا مانده از حبیب دور تر بود و اصیل است
و حصول مطلوب زود بکتر زیرا که دران موطن خبر عجز و جهل آنجا بش نیست جهل را بغیر معرفت میکنند و عجز را
ادراک می نامند نوشته بودند که ان نسبت را تاثیری که در اول بوده است حالا نمانده بلی تاثیر جدیدی
نمانده اما تاثیر روحی بیشتر پیدا کرده هر چند هر کس آنرا درک نکند چه توان کرد مدت صحبت شما این فقیر بسیار
کم بوده است و علوم و معارف خاصه کم مذکور شده مگر آنکه حضرت حقسبحانه و تعالی خواسته باشد که صحبت بیشتر
شود و چند روز هم باشیم ایضا استفسار نموده بودند که آیا با وجود زاد و راحله در بین نماند مکه رفتن فرض است
یا نه محدثین ما روایات فقه در باب احتلاف بسیار دارند و مختار در بین مسئله فتوی فقیه ابو اللیث که گفته است
اگر غالب بظن امن و عدم هلاک است در راه پیش نهادنش ثابت است والا لا لیکن این شرط شرط وجوب ادا است
نه شرط نفس وجوب کما هو الصحیح پس وصیت نکرده در صورت واجب باشد چون وقت مساعدت نکرد جواب استفسار
دیگر شما را بر کتابت دیگر موقوف داشته السلام مکتوب دو صد و پنجاه و یکم بمولانا محمد شریف جندی
یافت در بیان فضائل ظفار اشین و فضل حضرت شیخین و بعضی از خصایص حضرت امیر و در بیان

وتوفیر اصحاب کرام علیہم الرضوان در بیان مجامل صحیحہ از برای مشارعات ومشاجرات ایشان ومتعلق بملک
بعد الحمد والصلوٰۃ وتبلیغ الاعوات معلوم اخوی رشدی خواجہ اشرف باد بعضی از علوم غریبہ واسرار عجیبہ و
مواہب لطیفہ ومعارف شریفہ کہ اکثر انہا متعلق بفضائل وکمالات حضرات شیخین وذوی النورین وحیدر کرار
رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین داشتہ بحسب فہم قاصر خود مینویسد بگوش ہوش استماع فرمایند کہ حضرت صدیق
وحضرت فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہما با وجود حصول کمالات محمدی وحصول بدرجات ولایت مصطفوی
علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰت والسلام در میان انبیا را تقدم وطرف ولایت مناسبت بحضرت ابراہیم صلوات اللہ
تعالیٰ وتسلیمانہ علی نبینا وعلیہ دارند وطرف دعوت کہ مناسب مقام نبوت است مناسبت بحضرت موسیٰ دارند صلوات
اللہ تعالیٰ وتسلیمانہ علی نبینا وعلیہ وحضرت ذوی النورین ہر دو طرف مناسبت بحضرت نوح دارند صلوات اللہ
تعالیٰ وتسلیمانہ وعلی نبینا وعلیہ وحضرت امیر ہر دو طرف مناسبت بحضرت عیسے دارند صلوات اللہ تعالیٰ وتسلیمانہ
علی نبینا وعلیہ وچون حضرت عیسیٰ روح اللہ است وکلمۃ اللہ جرم طرف ولایت واکثیان غالب است از جانب
نبوت ودر حضرت امیر نیز بوسط ان نسبت طرف ولایت غالب است ومبادی تعینات خلقا اربعہ صفۃ العلم
واختلاف تجلیات اجمالا وتفصیلا واین صفت باعتبار اجمال بمحمد است وباعتبار تفصیل در حضرت خلیل و
باعتبار برزخیت اجمال وتفصیل در حضرت نوح است چنانکہ در حضرت موسیٰ صفۃ الکلام است ودر حضرت عیسے
صفۃ القدرت ودر حضرت آدم صفۃ التکوین ہر اصل سخن در یم حضرت صدیق وحضرت فاروق حامل امانت
محمدی اند علی اختلاف المراتب وحضرت امیر بوسط مناسبت حضرت عیسیٰ وغلبہ جانب ولایت حامل امانت
ولایت محمدی اند وحضرت ذوالنورین باعتبار برزخیت حامل امانت ہر دو طرف فرمودہ اند وتواند بود کہ باین
اعتبار نیز اثنانرا ذوالنورین گویند وچون حضرت شیخین حامل امانت فرمودہ اند مناسبت بحضرت
موسیٰ بیشتر دارند چہ مقام دعوت کہ ناشی از مرتبہ نبوت است در میان سائر انبیا بعد از پیغمبر ما در ایشان اتم واکمل
است وکتاب ایشان بعد از قرآن مجید بہترین کتب منزلہ لہذا امت ایشان در امم ماتقدم بیشتر ودر شریعت محمدی
رفت ہر چند شریعت حضرت ابراہیم وملت او اجمع شرایع وملل افضل واکمل است از انجا است کہ پیغمبر ما افضل
الرسل را امر متابعت ملت او فرمودہ کہ ثم اوحینا الیک ان اتبع ملۃ ابراہیم حنیفا شاید اینجنین است وحضرت
موعود کہ رب او نیز صفت العلم است در رنگ حضرت امیر مناسبت بحضرت عیسے دارند گویا یک قدم حضرت

علیے بر سر حضرت امیر است و قدم دیگر بر سر همه باندکه ولایت موسی جانب یمین ولایت محمدی واقع شده است
و ولایت عیسوی جانب یسار آن ولایت و چون حضرت امیر حامل هر دو ولایت محمدی بوده اند اکثر سلاسل
اولیا بایشان منتسب گشت و کمالات حضرت امیر پیش از کمالات حضرات شیخین بر اکثر اولیا عظام
که بکمالات ولایت مخصوص اند ظاهر شد اگر نه باجماع اهل سنت افضلیت شیخین بود کشف اکثر اولیا عظام
بافضلیت حضرت امیر حکم کردی بر اکه کمالات حضرت شیخین شعبه کمالات انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات
دست ارباب ولایت از دامان آن کمالات کوتاه است و کشف ارباب کشوف بمعراج علوم و درجات آنها در راه
کمالات ولایت و جذب اکمل کمالات کالمطروحی الطریق اند کمالات ولایت زینه ها اند برای عروج
بر کمالات نبوة پس مقدمات را از مقاصد چه خبر بود و مبادی را از مطالب چه شعور امر دوم ✤ این سخن بواسطه
بعد عهد نبوت بر اکثری گران است و از قبول دور لیکن چه توان کرد ۵ و پس آئینه طوطی صفتم ساخته اند
هر چه او ستاد ازل گفت همان میگویم ✤ اما الحمد لله سبحانه والمنة که درین گفتگو بعلما اهل سنت شکر الله تعالی
سعیهم موافقم و باجماع ایشان متفق استدلالی ایشان را بر من کشفی ساخته اند و جمالی را بتفصیلی این فقیر ایشان
که بکمالات مقام نبوت بمتابعة پیغمبر خود نرسانیدند و از ان کمالات بهره تمام نداد و ندر فضائل شیخین بطریق
کشف اطلاع نبخشید و غیر از تقلید رای نمودند محمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدیانا الله
لقد جاءت رسل ربنا بالحق روزی شخصی نقل کرد که نوشته اند که نام حضرت امیر بر درِ بهشت ثبت کرده اند
بخاطر رسید که حضرات شیخین را از خصائص آن موطن چیز باشد بعد از توجه تام ظاهر شد که دخول این امت در
بهشت باستصواب و تجویز این دو اکابر خواهد بود گویا حضرت صدیق بر درِ بهشت ایستاده اند و تجویز دخول مردم
میفرمودند و حضرت فاروق دست گرفته بر دوش می برند و شهود میگرود که گویا تمام بهشت بنور حضرت صدیق
مملو است در نظر این حقیر حضرات شیخین را در میان جمیع صحابه شان علیحده است و درجه منفرده که گویا هیچ احد
شارکت ندارند حضرت صدیق با حضرت پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات گویا همخانه است اگر تفاوت
بعلو و سفل است و حضرت فاروق بطفیل حضرت صدیق نیز باین دولت مشرف اند و سائر صحابه کرام با نسبت
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات نسبت هم سرا دارند یا هم شهری با ولیا را است خود چه رسد عزیزان پس کرد
زد و دریا بنگ چه رسم ✤ پس اینها از کمالات شیخین چه دریابند این هر دو بزرگوار از بزرگی و کمالی در انبیا معدود

و بفضائل انبیا مخصوص قال النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہ وسلم لو کان بعدی نبی لکان عمر امام غزالی نوشتہ کہ در ایام
غزانی حضرت فاروق رضی اللہ عنہ بمحضر صحابہ گفت ما تسعۃ عشر العلم چون در بعضی در فہم اینہنے توقف دید
گفت مراد من علم بالمدینہ نہ علم حیض و نفاس از حضرت صدیق چہ گوید کہ جمیع حسنات حضرت عمر یک حسنہ
او بست چنانچہ مخبر صادق زان خبر دادہ و محسوس میگردد و الخطا طی کہ حضرت فاروق را از حضرت صدیق بست
زیادہ ازان بخطاطست کہ حضرت صدیق را از حضرت پیغمبر علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات پس قیاس کن
کہ بخطاط دیگران از حضرت صدیق چہ قدر خواہد بود و شیخین بعد از نبوت نیز از حضرت پیغمبر جدا نشدند و حضرت
نیز در میان ایشان خواہد بود چنانچہ فرمودہ پس افضلیت بوسیلہ اقربیت ایشانرا بود و این حقیر قلیل البضاعت
از کمالات ایشان چہ گوید و از فضایل ایشان چہ بیان نماید ذرہ را چہ یارا کہ سخن از افتاب گوید و قطرہ را
چہ مجال کہ حدیث بحر عمان بر زبان آرد اولیا را کہ برای دعوت خلق مرجوعند از ہر دو طرف ولایت و دعوت
بہرہ مند و علماء مجتہدین از تابعین و تبع تابعین بنور کشف صحیح و فراست صادقہ و اخبار متتابعہ
فی الجملہ کمالات شیخین را دریافتہ اند و شمہ از فضائل ایشان شناختہ ناچار حکم بافضلیت ایشان نمودہ اند
و بر ہینے اجماع فرمودہ اند و کشفی کہ بر خلاف این اجماع ظاہر شدہ بر عدم صحت حمل نمودہ اعتبار نکردہ اند
کیف وقد صح فی صدر الاول فضلیتہا کما روی البخاری عن ابن عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما قال کنا فی زمن النبی
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم لا نعدل بابی بکر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم
لا نفاضل بینہم و فی روایۃ لابی داود قال کنا نقول ورسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم حی نفضل امۃ النبی
صلے اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم بعدہ ابو بکر ثم عمر ثم عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہم و آنچہ گفتہ الولایۃ افضل من النبوۃ
از ارباب سکر ست و از اولیا غیر مرجوع کہ نصیب او از کمالات مقام نبوۃ ندارد بنظر شما در آمدہ باشد کہ
فقیر در بعضی از رسائل خود تحقیق نمودہ است کہ نبوت افضل از ولایت است اگرچہ ولایت آن نبی باشد و حق
ہمین است و آنچہ بر خلاف آن گفتہ از جہالت کمالات مقام نبوت است چنانچہ بالا گذشت و معلوم شد
کہ سلسلہ علیہ نقشبندیہ در میان سائر سلاسل اولیا منتسب بحضرت صدیق است پس صحو در ایشان غالب
باشد و دعوت ایشان اتم بود و کمالات حضرت صدیق بر ایشان بیشتر ظاہر شود و ناچار نسبت ایشان
فوق جمیع نسبتہا سائر سلاسل باشد پس دیگر آن بکمالات ایشان چہ پی برند و از حقیقت معاملہ ایشان

فضیلت فضائل از کمالات است
و آنچہ بر خلاف گفتہ از جہالت
کمالات مقام نبوت است

چه در یابند نیکو دریم که جمیع مشایخ نقشبندیه درین معامله متساوی اند کیف بل لوجود واحد من الالوف علی
هذا الصفة لا اعتنم انکارم که حضرت مجدد موعود که باکملیت ولایت مخصوص است تمیز برین نسبت خود خواهد بود
وتتمیم وتکمیل این سلسله علیه خواهد فرمود چه نسبت جمیع ولایات دون این نسبت علیه است زیرا که سائر
ولایات از کمالات مرتبه نبوت قلیل النصیب اند این ولایت بوسطه انتساب بحضرت صدیق از ان کمالات
خط وافر دارد کما مر انفاعه بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ای برادر حضرت امیر چونکه عامل بان ولایت
محمدی اند علی صاحبها الصلوٰة والسلام تربیت مقام قطب ابدال او فتاد که از اولیا رغلت وجانب کمالات
ولایت در ایشان غالب است مفوض بان مدد واعانت انحضرت است سر قطب الاقطاب قطب ابدال است زیر
قدم او ست قطب ابدال بحمایت ورعایت او مهم خود را سرانجام مینماید واز عهده مدافعت بری بدحضرت
فاطمه رادامین نیز در مقام یاحضرت امیر رضی الله تعالی عنهم شریک اند بدانند که اصحاب پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات
والتسلیمات همه بزرگ اند همه را به بزرگی یاد باید کرد وخطیب ازان ولایت گفته که رسول صلی الله تعالی
علیه آله فرمود ان الله اختارلی واختار لی اصحابا واختار لی منهم اصهارا وانصارا فمن حفظنی فیهم حفظه الله
ومن آذانی فیهم آذاه الله وطبرانی از ابن عباس روایت کند رسول فرموده علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام
من سب اصحابی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین وابن عدی از عائشه روایت کند رضی الله تعالی
عنها که رسول فرموده علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام ان شرار امتی اجراءهم علی اصحابی ومنازعات ومحاربات که
درمیان ایشان واقعشده است بر بحامل نیک صرف باید کرد واز هوا وتعصب باید دشت زیرا که آن
مخالفات مبنی بر اجتهاد تاویل بوده نه بر هوا وهوس چنانکه جمهور اهل سنت بر انند اما باید دانست که محاربات
حضرت امیر کرم الله وجه بر خطا بوده اند وحق بجانب حضرت امیر بوده لیکن چون این خطا از اجتهاد
از ملامت دور ست از مواخذه مرفوع چنانکه شارح مواقف از آمدی نقل میکند که واقعات حمل وصفین
از روی اجتهاد بوده شیخ ابو شکور سلمی وتمهید بصریح کرده که اهل سنت وجماعت بر انند که معاویه با جمیع
از صحابه که همراه او بودند بر خطا بودند وخطای ایشان اجتهادی بود وشیخ ابن حجر در صواعق گفته که
منازعت معاویه با امیر از روی اجتهاد بوده وانچه قول را از معتقدات اهل سنت فرموده وانچه شارح
مواقف گفته که بسیاری از صحابه بر انند که آن منازعت از روی اجتهاد نبوده مراد از صحابه کدام گروه

راشته باشد اهل سنت برخلاف ان حاکم اند چنانکه گذشت وکتب القوم مشحونة بالخطا والاجتهادی کما صرح به
الامام الغزالی والقاضی قال ابوبکر وغیرهما پس تفسیق وتضلیل وحق بجانبان حضرت امیر جایز نباشد قال
القاضی فی الشفا قال مالک رضی الله تعالی عنه من شتم احدا من اصحاب النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ابابکر
وعمر وعثمان او معاویة او عمرو ابن العاص رضی الله عنهم فان قال کانوا علی ضلال وکفر وان شتمهم بهذا من
شتامة الناس لکثرة ما لا شتمهم بذا فلا یکون محاربا علی کفرة کما زعمت الغلاة من الرفضة والفسقة کما زعم
البعض ونسبه شارح المواقف الی کثیر من اصحابنا کیف وقد کانت الصدیقة وطلحة والزبیر وکثیر من الاصحاب
الکرام منهم وقد قتل طلحة والزبیر فی قتال الجمل قبل خروج معاویة بستة عشر عاما من القتلی تضلیلهم وتفسیقهم
مما لا تجترء علیه المسلم الا ان یکون فی قلبه مرض وفی باطنه خبث وآنچه در عبارات بعضے از فقها الفظ جور وظلم
معاویه واقع شده است وگفته کان معاویه اماما جائرا مراد از جور عدم حقیقت خلافت او از زمان خلافت
حضرت امیر خواهد بود نه جور یکه مالش فسق وضلالت است تا باقوال اهل سنت موافق باشد معذالک ارباب
استقامت از ایشان الفاظ موهمه خلاف مقصود اجتناب مینمایند وزیاده بر خطا تجویز نمیکنند کیف یجوز
جائرا وقد صح انه کان اماما عادلا فی حقوق الله سبحانه وفی حقوق العباد کما فی الصواعق وعبارت
مولانا عبدالرحمن الجامی که خطا منکر گفته است نیز زیادتی کرده است بر خطا هر چه زیادت کند خطا است
وآنچه بعد ازان گفته است که اگر او مستحق لعنت است اخ نیز نامناسب گفته است چه جای نزدیدن است وچه محل
اگر این سخن در باب نیز میگفت گنجایش داشت اما در باره حضرت معاویه گفتن شناعت دارد وارد احادیث
نبوی به بسیار وثقات آمده که حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام در حق معاویه دعا کرده اند اللهم علمه الکتاب
والحساب وقه العذاب وجای دیگر دعا فرموده اند اللهم اجعله هادیا ومهدیا ودعا آنحضرت مقبول است ظاهر این سخن
از مولانا بر سبیل سهو ونسیان سر زده باشد وایضا مولانا در همان ابیات تصریح باسم نا کرده گفته است
آن صحابے دیگر این عبارت نیز از ناخوشی خبر میدهد ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا وآنچه از امام شعبی
در ذم معاویه نقل کرده اند وتکوهش او را از افق بالا گذرانیده اند ثبوت نه پیوسته است امام اعظم که از تابعین است
اوست بتقدیر صدق آن او احق بود باین نقل امام مالک که از تابعین است ومعاصر او واعلم علماء
مدینه شانم معاویه وعمرو بن العاص را بقتل حکم کرده است چنانچه بالا گذشت اگر او مستحق شتم بود چرا احکم

بقتل شاتم او میکرد پس معلوم شد که شتم او از کبائر نیست حکم بقتل شاتم او کرد و ایضاً شتم او در زنگ شتم ابی بکر و عمر و عثمان ساخته است چنانکه بالا گذشت پس معاویه مستحق ذم و نکوهش نباشد ای برادر معاویه تنها در بین ملایان نیست نصف از اصحاب کرام کم و بیش در بین معامله با تو شریک اند پس محال رمان امیر اگر کفره یا فسقه باشند اعتماد از نظر دین بخیزد که از راه تبلیغ ایشان ما رسیده است و تجویز نکند اینعنی را مگر زندیقی که مقصودش ابطال دین است ای برادر منشا را ثاره این فتنه قتل حضرت عثمان است رضی الله تعالی عنه و طلب قصاص نمودن از قتله او طلحه و زبیر که اول از مدینه برآمدند بواسطه تاخیر قصاص آمدند و حضرت صدیقه نیز با ایشان درین امر موافقت نمود و جنگ جمل در انجا سیزده هزار آدم بقتل رسیدند طلحه و زبیر که از عشره مبشره اند نیز بقتل رسیدند بواسطه تاخیر قصاص حضرت عثمان بوده بعد ازان معاویه از شام بیرون آمده با ایشان شریک شده جنگ صفین نمودند امام غزالی تصریح کرده که آن منازعت بر امر خلافت نبوده بلکه در استیفاء قصاص و بعد و خلافت حضرت امیر بوده و شیخ ابن حجر نیز اینعنی را از معتقدات اهل سنت گفته است و شیخ ابو شکور سلمی که از اکابر علماء حقیقیه است گفته است که منازعت معاویه با امیر در امر خلافت نبود چه پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات معاویه را فرموده بود نداوا ملک الناس فارفق بهم از انجا معاویه را طمع در خلافت پیدا شده بود اما او مخطی بود در این اجتهاد و امیر محق زیرا که وقت خلافت حضرت امیر بود و توفیق در میان این دو قول آنست که منشا منازعت تواند بود که تاخیر قصاص باشد بعد ازان طمع خلافت نیز پیدا کرده باشد بهر تقدیر اجتهاد در محل خود واقع شده است اگر مخطی است یک وجه است و محق را دو وجه بلکه ده درجه ای برادر و طریق اسلم درین موطن سکوت از ذکر مشاجرات اصحاب پیغمبر است علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و اعراض از تذکر منازعات ایشان پیغمبر فرمود علیه الصلوة و السلام ایاکم و ما شجر بین اصحابی و نیز فرموده علیه الصلوة و السلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا و نیز فرموده علیه الصلوة و السلام الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا یعنی بترسید از خدای جل علا در حق اصحاب من بیستر بترسید از خدا جل و علا در حق ایشان از ایشان را نشانه تیر خود نسازید قال الشافعی و هو منقول عن عمر ابن عبد العزیز القضاة ملک و یا رظهر الله عنها ایدیکم فلنطهر عنها السنتنا از این عبارت مفهوم میشود که خطا ایشان را هم بر زبان نباید آورد و دیگر از ذکر خیر ایشان نباید کرد هذا زندیقی و دولت از زمره فسقه است توقف در لعنة او و بنا بر اصل مقرر اهل سنت است

که شخص معین را اگرچه کافر باشد بجویز لعنت نکرده اند مگر انکه یقین معلوم کنند که ختم او بر کفر بوده کما لا یخفی
و امارته نه انکه او شایان لعنت نیست ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة بدانند
که درین زمان چون اکثر مردم بحث امامت را پیش داشته همواره سخن از خلافت و مخالفت صحابه کرام
علیهم الرضوان بمیان میسازند و بتقلید جهلا ارباب مرده اهل بدعت اکثر صحابه کرام را نیک یاد نمیکنند
و امور نامناسب بجناب ایشان منتسب میسازند بضرورت شمه از انچه معلوم داشت در قید کتابت اورده شد
مرسله است قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام اذا ظهرت الفتن او قال البدع وسبت اصحابی فلیظهر العالم علمه
فمن لم یفعل فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله له صرفا ولا عدلا الحمد لله سبحانه والمنة
که سلطان وقت خود را بخلاف مذهب پیشگیر و دور از اهل سنت میداند و الا کار بر مسلمانان بسیار تنگ میشد شکر این نعمت
عظمی بجا باید آورد و پس باید که مدار اعتقاد در برابر انچه معتقد اهل سنت است دارند و سخنان بد و عمر او در کوتاه
نیاز مند مدار کار را بر فسانهای دروغ ساختن خود را ضایع کردن است تقلید فرقه ناجیه ضروریست تا امید نجات
پیدا شود و بدو نه خرد القصا والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة
والسلام مکتوب دویست و دویم بجناب شیخ بدیع الدین صدور یافته و جواب استفسارهای
که رفته بود الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب خوی رشدی رسید فرحت فزاوان ساید
استفسارها رفته بود معلوم شریف بوده باشد که سید المرسلین حضرت نوح و حضرت ابراهیم صلوات الله تعالی
وتسلیماته سبحانه علی نبینا وعلیهما صفة العلم است چنانکه سید المرسلین محمد علیه الصلوة والسلام نیز بهمان صفت
است تفاوت بجهات و اعتبارات است چه آن صفت را وجه بالعالم است و وجه دیگر بمعلوم و وجه اول بوحدت
ملایم است و وجه ثانی بکثرت و صفت را نیز اجمال است و تفصیل هر یک از اعتبار سید المرسلین بر کسی شده است
و دیگر معارفیکه تعلق بتحمل انبوت و ولایت داشته در مکتوبی بیکی بخواجه محمد اشرف نوشته بتفصیل اندراج یافته است
تکرار نوشته از انجا طلبند و دیگر خواهست در جواب استفسار فرق میان قطب و غوث و خلیفه نویسد ما فوق نبخشت
بروقت دیگر موقوف ارند والسلام مکتوب دویست و سیوم بشیخت مآب شیخ او لیس سلامی
صدور یافت و در بیان جواب سوالها و در بیان بی نهایتی این راه و تفصیل بعضی از مقامات و منازل
طریق بر سبیل مزاجمال بعد حمد و صلوات و تبلیغ الدعوات میرساند که احوال او اوضاع فقرا انجا دود

مستوجب جمله است السئول من الله سبحانه سلامتکم وعافیتکم وتمامکم وسقامتکم علی الطریقة المرضیة المصطفویة
علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة بیان احوال ومواجید که بلسان مولانا عبد المومن حواله نموده بودند واستفسار
جواب آن فرموده مولانا بتفصیل همه را وانمود وگفت که فرموده اند که اگر بجانب مین نظر میکنم زمین را نمیابم
واگر بجانب آسمان نظر مے اندازم آنرا نیز نمے یابم وپیش کسیکه میروم او را نیز وجود نمے یابم همچنین عرش
وکرسی بهشت ودوزخ را نیز وجود نمے یابم وخود را نیز وجود نمیدانم وجود حق جلشانه بے پایان است
نهایت او را هیچکس نیافته است بزرگان نیز تا همین جا گفته اند وتا اینجا آمده از سیر مانده شده اند وزیاده
بر همین اختیار ننموده اند اگر شما نیز همین را کمال پندارید ودر همین مقام میدلیس من پیش شما برای همین
وتصدیع همین بودم واگر امری دیگر ورای این کمال است پس اعلام بخشند تا ما دیار دیگر که در طلب
بسیار دارد بجانب سیم چندین سال توقف وآمدن بوسطه حصول این تردد بوده مخدوما این احوال وسنا
ابی احوال از لدنیات قلبیست مشهود میگردد که صاحب این احوال از مقامات قلب زیاده از ربع طی نکرده
است شصت حصه دیگر از مقامات قلب طے باید کرد تا معامله قلب را تمام طے کرده باشد از گذشت قلب روح است
واز گذشت روح سر است واز گذشت سر خفی است بعد ازان اخفی هر کدام ازین جمله باقی مانده احوال
ومواجید علاحده دارد وهمه را جدا جدا طے باید کرد وبه کمالات هر کدام متجلے باید شد که از گذشت این همگانی
عالم امر طی منازل اصول آنها مرتبه بعد مرتبه وقطع مدارج ظلال اسما وصفات که اصول این اصول است درجه
بعد درجه تجلیات اسما وصفات است وظهورات شیون واعتبارات از گذشت این تجلیات تجلیات ذاتیه است
تا وقتیکه این معامله باطمینان نفس مے افتد وحصول رضائے پروردگار جل سلطانه نمیگردد یکلانیکه
در نهو طن حاصل میگردد در جنب این کمالات کمالات سابق حکم قطره دارد در جنب پای محیط بیکران اینجا
شرح صدر میسر گردد وبه پیام حقیقے متعرف شود وهمه کار این است غیر اینهمه هیچ وتجلیات اسما وصفات که پیش
از قطع منازل این همگانی عالم امر اصولی اصول متوهم شود ظهورات بعضے از خواص عالم امر است
ونصیبی از بیچونی وبهره از لامکانی ندارند تجلیات اسما وصفات سالکی در همین مقام گفته است که سی سال
روح را بخدای پرستیدم پس وصول کجاست وسیری کرا شعر کیف الوصول الی سعاد ودونها قلل الجبال
ودونهن خیوف بچون التفات نموده طلب کشف حقیقت این را فرموده بودند شما زان بطریق اجمال

نوشته آمد والامر عند الله سبحانه والسلام علیکم وعلی من لدیکم مکتوب دو صد پنجاه وچهارم بملا احمد
صدور یافت در جواب بعضے سوال که پرسیده بود والحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی نوشته بودند که بعضے
اکابر فرموده اند که از ما هر چه کند بفرمان صاحب زمان کند تا متابعت بدعت اگرچه کار ما مشروع باشد اگر این سخن
صحیح است امیدوار فرمان است در کل مشروعات مخدوم ما سخن اکابر صحیح است وشما را ازان حاصل کرده
ما زدن ساخت اما باید دانند که مراد از متابعت متابعت مقدمات است نه مطلقا نوشته بودند که در رساله تحریر یافته است
که حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که قرآن بحقیقت از مرتبه عین جمع است یعنی از احدیت ذات
تعالی وتقدس پس معنی آنچه در رساله مبدا ومعاد وتحریر یافته که حقیقت کعبه بالاتر فوق حقیقت قرآنی است
چه باشد مخدوم ما مراد از احدیت ذات احدیت مجرده نیست که هیچ صفتے وشانے در انجا ملحوظ نباشد
چه حقیقت قرآن ناشی از صفت کلام است که یکے از صفات ثمانیه است وحقیقت کعبه ناشی از مرتبه ایست
که از تلوینات صفات وشیونات برتر است پس تفوق کلی از کجا لیش شده نوشته بودند که در بعضے از نسخها
نوشته اند که اگر کسے گوید که من کعبه را سجده میکنم کافر میشود چه سجده بطرف کعبه باید بلکه بکعبه ودر جاے دیگر نوشته
اند که در اول اسلام در سجده لک سجدت میگفتند مدلول ضمایر نفس ذات است تعالی وتقدس پس معنی آنچه در
رساله مبدا ومعاد وتحریر یافته که صورت کعبه همچنانکه مسجود صور شیا است حقیقت کعبه نیز مسجود حقایق شیا
است چه باشد مخدوم ما این از مسامحات عبارات است چنانکه میگویند آدم مسجود ملائکه است سجده مرخالق
است جل سلطانه بمخلوق ومضمون او را بر مخلوقیکه باشد والسلام علیکم وعلی صحابکم واحبابکم علی الخصوص
ملا پاینده شیخ حسن مکتوب دو صد پنجاه وپنجم بملا طاهر لاهوری صدور یافت وتحریص بعض احباب
سنت سنیه وکفه بدعت نامرضیه بحمد الله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که بصحوب حافظ بهاء الدین
ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید چه یقینی است که محبان مخلصان بهمگی همت خود تتبع احباب
سنت آنسرور مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه باشند وبکلیه خود خواهان نفس بدعتی از بدعتها
نامرضیه پسندند سنت وبدعت ضد یکدیگر اند وجود یکے مستلزم انتفاء دیگریست پس احیاء یکے مستلزم اماته
دیگری بود احیاء سنت مرجب اماته بدعت است وبالعکس پس بدعت را حسنه گویند یا مستلزم رفع
سنت است اگر حسن نسبی اعتبار کرده باشند که حسن بمطلق انجا لیش ندارد چه جمیع سنن را شامل است

واعتداد اظهار مرضیات شیطان مرور این سخن بوسطه شیوع بدعت بر اکثری اگر نیست اما فرد اما معلوم خواهند کرد
کرامات بلکه اتهام با ایشان منقولست که حضرت مهدی در زمان سلطنت خود چون ترویج دین نماید و احیای سنت
فرماید عالم مدینه که عادت بعمل بدعت گرفته بود و از احسن بندپاشته ملحق بدین ساخته از تعجب گوید که این مرد
رفض دین ما نموده و دانائی ملت ما فرموده حضرت مهدی امر بکشتن آن عالم فرماید و حسنه او را سینه نکاه
ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والسلام علیکم وعلی سائر من لدیکم نسیان بر فقه غالب
آمده است معلوم نشد که مکتوب شما را که سیرده بود تا جواب بر بسته فشار ما نویسد معذور خواهند داشت میان شیخ
احمد ورملی از جهان است چون در جواب شما واقع است التفات و توجه در ماده مشار الیه مرعی خواهند داشت

مکتوب دویصد و نجاه و ششم بیان بدیع الدین صدور یافت در جواب سوالی که نموده بود پرسیده بود
که معنی قطب و قطب الاقطاب و غوث و خلیفه چیست و ما تعلق بذالک پرسیده بود از تحقیق حدیث بوبکر از
ایمان ابوبکر و غیر ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که مصحوب درویشی رسالت
بود رسید فرحت فزاوان گردید پرسیده بودند که معنی قطب و قطب الاقطاب و غوث و خلیفه چیست و کدام
بیچه خدمت ما موازند از خدمت خود اطلاع دارند یا نه و بشارت قطب الاقطابی که از عالم غیب سر بر آرد
دارد یا اختراع وهم و خیال است باید دانست که کمال تابعان نبی علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات چون بتبعیت
کمالات مقام نبوة را تمام کنند بعضے ایشان را بمنصب امامت سرفراز میسازند و بعضے را بحد وحصول آن کمال
اکتفا میفرمایند این هر دو بزرگ و نفس حصول آن کمال برابرند تفاوت در منصب و عدم منصب است و در امور
تعلق بامنصب دارند و چون تابعان کمل کمالات ولایت را تمام کنند بعضے را بمنصب خلافت مشرف میسازند
و بعضے را بحد حصول آن کمالات اکتفا مینماید چنانکه بالا گذشت این هر دو منصب تعلق بکمالات اصلیه دارند
و در کمالات ظلیه مناسب منصب امامت منصب قطبیت شادست و مناسب منصب خلافت منصب قطب مدار کویا
این دو مقام که در تحت اندظلال آن دو مقام اند که در فوق اند و غوث نزد شیخ محی الدین العربی سمان قطب
مدارست نزد او غوثیت منصب علی حده نیست از منصب قطبیت و آنچه معتقد فقیر است آنست که غوث قطب
مدار نیست بلکه ممد و معاون و زگار است قطب مدار در بعضی امور مدد از وی میخواهد و در نصب مناصب قطب ابدال
نیز او را دخل است و قطب را باعتبار اعوان و انصار او قطب الاقطاب نیز گویند چه اعوان و انصار قطب الاقطاب

حکمے اند ازینجاست کہ صاحب نفحات مکیہ مینویسد ما من قریۃ مومنۃ کانت او کافرۃ الا وفیہا قطب یدبر بنیہ
کہ صاحب منصب البتہ صاحب علم است و آنکہ کمال آن منصب دارد و منصب علم را دلازم نیست کہ از ارباب علم بود و از خود مطلع باشد و بشارتیکہ از عالم غیب میرسد بشارت حصول کمالات آن مقام است نہ بشارت منصب آن مقام کہ منوط بعلم است و ایضاً پرسیدہ بودند کہ مراد از ایمان کہ در حدیث لو اتزن ایمان ابی بکر مع ایمان امتی لرجح ایمان ابی بکر چیست و حجاب کہ سبب حجبان ان کدام است بدانند کہ رجحان ایمان بوسطہ رجحان مومن بہ است و چون متعلق ایمان حضرت صدیق فوق متعلقات ایمان امت است ہر آئینہ راجح باشد بمجرد ملاحظہ عروجات متعلقہ تا بجائی میرسد کہ اگر یک نقطہ بالاتر رود کمالیکہ بسبب عروجات آن نقطہ حاصل شدہ است از جمیع کمالات ماتقدم افزون تر بود زیرا کہ آن نقطہ از جمیع آنچہ ماتحت اوست افزون تر است ہمچنین است حال آن نقطہ کہ فوق آن نقطہ ماتقدم است چہ نقطہ ماتقدم بانچہ در تحت اوست و در جنب نقطہ فوق حقیر و نفیر است علی ہذا القیاس پس آن کہ متعلق ایمان او کمال فوق بود ہر آئینہ راجح خواہد بود از جمیع آنچہ ماتحت آن بود از ینجا گفتہ اند کہ معاملہ عارف بجائی میرسد کہ در طرفۃ العین کسب جمیع کمالات ماتقدم مینماید و بانداز تحقیق فقیر در یک لحظہ تحصیل زیادہ از جمیع کمالات ماتقدم میفرماید ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم و ایضاً پرسیدہ بودند کہ شیخ ابن العربی و تابعان ایشان نوشتہ اند کہ القدر طفال کہ بسبب حضرت موسی علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام گشتہ شدند استعدادات جمیع آن مقتولان بحضرت موسی متنقل گشت علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام حقیقت این سخن را بتفصیل نویسند بدانند کہ این سخن جلیل است زیرا کہ بتحقیق نوشتہ است کہ چنانچہ یک شخص را سبب حصول کمالات جماعہ میگردانند ہمچنان جماعہ را نیز سبب حصول کمالات یک شخص میسازند پیر ہر چند سبب کمالات مریدان است لیکن مریدان پیر را سبب کمالات پیر ندانند چنانچہ رافضیہ در باکولات و مشروبات کہ اجزاء بدن خود میسازند نیز احساس میکردکہ ہر طعامی و شرابی کہ تناول میکرد سبب جامعیت استعدادات او میگشت و قابلیت دیگر پیدا میکرد و در بعضی اوقات کہ قصد ترک باکولات لذیذہ مینمود ممنوع میشد بوسطہ تحصیل این جامعیت و ترک آن طعام لذیذ ما فوق یکی شد بسبب حصول آن قابلیت و لہذا است کہ استعداد یکے بدیگرے انتقال کردہ است کلا او بعضاً و محسوس شدہ است کہ آن یکے خالے ماندہ است و دیگری جمعیت ہمہ ساخت پرسیدہ بودند کہ شیخ نجم الدین کبری مرید خود را پیش عزیزی فرستادہ بودند تا بتوسل او معلوم کنند کہ ایشان

زیر قدم کدام پیغمبر مدالفتر زده بود که جهود تو در چه کار است شیخ ازین عبارت فهمیدند که زیر قدم حضرت موسی علیه
صلوات الله تعالی وتسلیماته علی نبینا وعلیه ازین عبارت شیخ چه طور مفهوم گشت بدانند که جهود دیگر را گوید که ولایت
حضرت موسی بود ند علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام پرسیده بود ند که در نفحات مینویسد که ولایت جمیع اولیا
بعد از مردن سلب میشود مگر چهار کس را بدانند که مراد از ولایت تصرفات وظهور کرامات داشته باشند از
ولایت که عبارت از قرب الهی است جلسلطانه ونیز مراد از سلب سلب کثرت ظهور کرامات خواهد بود سلب
اصل آن ظهور یا آنکه این سخن کشفی است ودر کشف مجال خطا بسیار است تا چه دیده باشد وچه فهمیده
طلب ظهور بعضی از کرامات اولیا نموده بود ند منتظر باشند سیجعل الله بعد عسر یسرا پرسیده بود ند که در نسبا
مینویسد ان شانئک هو الابتر یا ولیا تحقیق جیست همزه است یا بیا همزه است وآنچه بیا نوشته قراری
خواهد بود غیر مشهوره نوشته بود ند که بعضی عورات طلب مشغولی مینمایند اگر محارم شند چه مانع است والا در پس
بنشینند وطریقه را اخذ نمایند پرسیده بود ند که در هر ماهی رباب حیض ایام نهی قرار داده اند وحدیثی در نبا
نقل سفیر نموده اید چه باید کرد والد فقیر قدس سره سفیر موده ند که شیخ عبد الحق وشیخ رحمت الله کذا از اکابر مجتهدین
بوده ند ودر حرمین الشریفین بلقب شیخین بوده ند تقریبی هندوستان آمده بود ند سفیر موده ند که آن حدیث را
گرمانی شارح بخاری نقل کرده است اما ضعیف است حدیث صحیح در نبا الا ایام ایام الله العباد وعباد الله
نیز سفیر موده ند که نحوست ایام بولادت رحمت عالمیان علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات زائل گشته است ایام
نحسات نسبت بلئام القدم بوده وعمل فقیر نیز برهمین است وهیچ روزی را بر روز دیگر ترجیح نمیدهد تا آنکه ترجیح
آنها از شارع معلوم نکند کاتبه در رمضان ونحو همان نوشته بود ند که عارفی که عمل را بر نبوة تعلق دارد ودر مکتوبات
خواجه محمد اشرف نیافتم کجا باید که آن مکتوب در سین ایام نوشته شده است ونقل آن بشما نرسیده مکتوب دوم
است زیاده از یک چرد خواهد بود گفته ام که نقل آن ازو فرستند والسلام مکتوب دویصد وهفتم پرسیدند
در بیان طرق تعریف جمال لله محمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب شیخ احمد که بمصحوب شیخ احمد وغیره
ارسال داشته بود ند رسید زحمت فراوان رساند طلب رساله در بیان طریق نموده بود ند مسود ها افتاده است
اگر توفیق یافت به بیاض رسانیده خواهد فرستاد وحال چند فقره در بیان طریق بطریق اجمال نویسد گوش
هوش سماع فرمایند سیادت پناه طریقی که اختیار کرده ایم ابتدا سیران از قلب است که از عالم امر است

گذشت قلب سیر و مراتب و جهت که فوق اوست و از گذشت روح این معامله با سر است که فوق اوست
و همچنین حال در اخفی و الاخفی بعد از طی منازل این لطائف پنجگانه و بعد از حصول علوم و معارف که تعلق هر کدام
اینها علاحده دارد بعد از تحقق احوال مواجید که هر یکی از این پنجگانه جداجدا مخصوص است سیر در
اصول این پنجگانه است که در عالم کبیر است چه هر چه در عالم صغیر است اصل آن در عالم کبیر است و مراد از عالم
صغیر انسانست و از عالم کبیر مجموعه کائنات و شروع سیر در اصول این پنجگانه از عرش مجید است که اصل
قالب انسانست و فوق ان اصل روح انسانی است و فوق فوق ان اصل سر انسانی است و فوق اصل ستر
اصل خفی است و فوق اصل خفی اصل اخفی است و چون این پنجگانه عالم کبیر را بتفصیل طی کند و بنقطه آخر الامر
بر محیط دائره امکان اتمام کرده باشد و قدم در اول منزل از منازل فنا نهاده بود بعد ازان اگر ترقی و تعشق و
سیر در ظلال اسماء و صفات و تجلیه جلسلطانه خواهد بود و این ظلال کالبرزخ اند بین الوجوب و الامکان و اصول
ان پنجگانه عالم کبیر است و سیر در ین ظلال نیز بهمان ترتیب خواهد بود که در فروع آنها ذکر یافته است و اگر بفضل
ایزدی جلسانه منازل متکثره این ظلال انیز طی کرده بنقطه آخران برسد شروع سیر در اسماء و صفات الهی
جلسلطانه خواهد بود و تجلیات اسماء و صفات روخواهد نمود و ظهورات شیون و اعتبارات جلوه خواهد فرمود
این سالک معامله پنجگانه عالم امر را تمام کرده باشد و حق انهارا ادا کرده بود بعد ازان اگر بفضل خداوندی
جلسانه از انمقام نیز ترقی و تعشق و معامله باطمینان نفس خواهد افتاد و حصول بمقام رضا که نهایت مقامات
سلوک است میسر خواهد شد درین موطن شرح صدر حاصل میگردد و بشرف اسلام حقیقی مشرف میشود کما لا یتکه
درینموطن حاصل میشود در جنب این کمالات کمالاتیکه بعالم امر متعلق بوده است حکم قطره دارد در جنب دریا
محیط این همه کمالات که ذکر یافته است تعلق باسم اظاهر دارد و کمالاتیکه تعلق باسم الباطن دارد دیگر است
که بیستار و بطن مناسبت است و چون کمالات این دو اسم مبارک تمامها حاصل شود بازوی طیران از زیر پای
سالک میگردد و که بقوت آن و بازو طیران عالم قدس فرماید و ترقیات بی اندازه نماید بتفصیل این معامله
در بعضی مسودات تحریر یافته است فرزندی رشیدی بجمیع این کار است و یگر اگر میسر شود خود اکمیر تا اینجا
رسانده ام البشر طائیکه انمقام را خالی نگذارند و ان نوشته را بر هم نزنند خود تنها بیایند و از یاران هر کرا
پیش قدم دانند و پیشوای انجماعه ساخته متوجه اینجا شوند و کرد ندولهذا سبحانه اعلم تا وقت دیگر فرصت و هندیانه

والسلام مکتوب دو صد و پنجاه و هشتم بشریف خان صدر دریافت و بیان قربیت حق تعالی الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه کرامت نامه فقرا را بسیخ و دساخته بوفور سرور و دان متبهج گشت و مسرور گردید جزاکم الله سبحانه خیر بجزا مخدوما هر چند قربیت او تعالی بما از ما بنص قطعی ثابت شده است اما چه توان کرد که او تعالی از عقول ما فهام ما و از علوم و ادراکات ما و را الورا است با آنکه دانیم که این قربیت در جانب قریب است نه در جانب بعید که او سبحانه از هر نزدیکی نزدیکتر است حتی که ذات حادث او را سبحانه نزدیکتر مے یابیم از صفاتیکه با افعال و آثار آن صفاتیم این معرفت در اکاطور نظر عقل است زیرا که عقل از خود نزدیکتر را نتواند تصور نمود مثالیکه توضیح این بحث نماید هر چند متتبع نموده آمد پیدا نشد مستند این معرفت نص قطعی است و کشف صحیح مشایخ طریقت از توحید و اتحاد سخن گفته اند و از قرب و معیت بیان فرموده اند اما از اقربیت او تعالی سکوت مے ورزیده اند و بیان نه فی و در آن باب نفرموده عجائب کل و بارست اقربیت او سبحانه سبب بعدیت ما گشته است هذا ما لدی ان بیلغ الکتاب بر جله فافهم فان کلامنا اشارات و بشارات والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات تمتها و کملها

مکتوب دو صد و پنجاه و نهم بخدمزادگے خواجه محمد سعید که جامع علوم عقلیه و نقلیه اند و صاحب نسبت علیه در بیان فوائد ارسال رسل و عدم استقلال عقل در معرفت واجب الوجود تعالی و تقدس و حکم خاص کے در ماده شائعه جمیع مشرکان زمان فطرت رسل و اطفال مشرکان دار حرب بیان فرموده اند و در بیان تحقیق بعثت انبیاء در زمین هندوستان از اهل هند و ایمه سابق و ما یناسب ذلک الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق شکر نعمت ارسال رسل علیهم الصلوات و التسلیمات بکدام زبان بجا آورده شود و بکدام دل اعتقاد منعم آن نموده آید و جوارح کو که باعمال حسنه مکافات این نعمت عظمی نماید اگر وجود شریف این بزرگواران نبے بود ما قاصر فهما از ابو جود صانع تعالی وحدت و جلسلطانه که دلالت مے نمود قدما فلاسفه یونان با وجود زیرکیهائے بوجود صانع جلشانه مهتدی نگشتند و وجود کائنات را به هر مناسب ساختند و چون روز بروز انوار دعوت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات ساطع گشت متاخران فلاسفه بسرکت آن انوار رو مذهب قدما خود نموده بوجود صانع جلشانه قائل گشتند و اثبات وحدت او تعالی نمودند پس عقول ما بی تائید انوار نبوة ازین کار معزول است و افهام ما بتوسط وجود انبیا علیهم الصلوات و التحیات ازین معامله فوز و قربیت

شعری ذاراد اصحابنا المانریدیہ من استقلال العقل فی بعض الامور کاثبات وجود الصانع تعالی و وحدانیتہ فکلفوا السابق الجہل العابد للصنم بہا وان لم تبلغہ دعوۃ الرسول وحکموا بترک النظر فیہا بکفرہ وخلودہ فی النار ونحن لا نفہم الحکم بالکفر ونخلود فی النار الا بعد البلاغ الیہ والحجۃ البالغۃ المنوط بارسال الرسل نعم العقل حجۃ من حجج اللہ تعالی لکنہ لیس حجۃ بالغۃ فی المجبۃ لیترتب علیہ شدالعذاب سوال اگر شاہق جہل کہ عابد صنم است در دوزخ مخلد نباشد در بہشت خواہد بود واین جائز نیست زیرا کہ دخول بہشت مشرکان حرام است و ماوای ایشان دوزخ است کما قال اللہ تعالی حاکیا عن عیسی علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام انہ من یشرک باللہ فقد حرم اللہ علیہ الجنۃ وماواہ النار ودوسط میان جنت ونار ثابت نشدہ است اصحاب اعراف بعد از چند روزہ بہشت خواہند رفت پس خلود در جنت است یا در نار این سوال بسیار متعصب است آن فرزندے ارشدی میداند کہ مدتہا برین فقیر تکرار این سوال میکرد وجواب شافی نمی یافت وآنچہ صاحب فتوحات مکیہ در حل این سوال گفتہ وبعثت پیغمبری در روز قیامت از برای دعوت ایقوم ثابت کردہ وبانداز ہا انکار و قبول ایشان آن دعوت یا حکم بدوزخ وبہشت نمودہ نزد این فقیر مستحسن نیست چہ آخرت دار خیر است نہ دار تکلیف تا بعثت پیغمبری نمودہ اید بعد از مدت مدید عنایت خداوندی جلسلطانہ رہنمونی فرمود وحل این معما نمود وکشف ساخت کہ جماعہ در بہشت مخلد خواہند بود نہ در دوزخ بلکہ بعد از بعث واحیای اخروی ایشان در مقام حساب داشتہ باندازہ جریمہ معاتب ومعذب خواہند ساخت واستیفای حقوق نمودہ در رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق ولاشی محض خواہند فرمود پس خلود کفار بود ومخلد کافر باشد این معرفتہ غریبہ را چون در محضر انبیاء علیہم الصلوات التسلیمات عرضہ نمودہ شد ہمہ بتصدیق آن فرمودند ومقبول داشتند واللہ سبحانہ وتعالی اعلم بحقیقۃ الحال

بر ارباب عقول پوشیدہ نیست کہ ثبات بہشت وجہنم وخلود در آن بسیار مشکل است بی آنکہ ابلاغ مبلغ معین بتوسط انبیا علیہم الصلوات والتحیات فرماید در آنش مخلد دارد وبہ عذاب ابدی گرفتار سازد وچنانچہ کفر را مستحق عذاب ابدی میداند ایمان را نیز مستحق ثواب ابدی میداند وہر دو را بی ابلاغ مبلغ معین بتوسط انبیا علیہم الصلوات والتحیات مشکل میداند

حکم کردن او را با وجود شرک بخلود جنت کما یلزم من مذہب الاشعری لعدم العقول با بوسط بین الجنۃ والنار فاسق الاہیت بمرادی علامہ بعد استیفار محاسبہ یوم الحشر کما مر وہمین حکم است نزد فقیر در اطفال مشرکان دار الحرب ودخول بہشت منوط بایمان است یا صالت یا بتبعیت اگرچہ تبعیت در اسلام باشد چنانچہ

نسخہ در اطفال مشرکان دار الحرب ودخول بہشت منوط بایمان است یا صالت یا بتبعیت اگرچہ تبعیت در اسلام باشد چنانچہ

در اثبات پیغمبران بصورت

الفعال الهی مدرست و ایمان در حق ایشان مطلق مفقود است پس در حق بهشت ایشان را متصور نباشد و در حق
دوزخ و خلود در آن مربوط بشرک بعد ثبوت تکلیف و آن نیز در حق ایشان مفقود است فحکمهم حکم الصبیان من لا علم
لهم بالبعث والنشور للحساب استیفاء الحقوق و همین حکم است در مشرکان زمان فترة رسل که دعوت پیغمبری
بایشان نرسیده است اے فرزند این فقیر هر چند ملاحظه نماید و نظر را سرسید هیچ جا نمے یابد که دعوت
پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوات والتسلیم بانجا نرسیده است بلکه محسوس میگردد که در رنگ آفتاب همه جا نور دعوت
علیه و علی آله الصلوة والتسلیم رسیده است حتی دریا و جو هر ما و جو هر نیز که سد حائل دارند و در امم سالفه که ملاحظه
میکنند کم بقعه می یابد که در انجا البته پیغمبری نشده باشد حتی که در زمین هند که دور ازین همه مانده نیز
مے یابد که از اهل هند پیغمبران مبعوث شده اند و دعوت بصالح جلشانه فرموده اند و در بعضی از بلاد هند
محسوس میگردد که انوار انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و ظلمات شرک و رنگ مشعلها افروخته اند اگر چه
لعین آن بلاد هند نماید می بیند که پیغمبری است که همچگس او را نگرویده است و دعوت او را قبول نکرده و
پیغمبر دیگر است که یک کس بوے ایمان آورده است و دیگر است که دو کس بوے گرویده اند و بعضی از بلاد هند
ایمان آورده اند زیاده از سه کس و نظر نباید کرد که در هند پیغمبری ایمان آورده باشند تا چهار کس امت پیغمبر
بوند و هیچ روسار کفر هند از وجود واجب تعالے و از صفات و سبحانه و از تنزیهات و تقدیسات او تعالے
نوشته اند همه مقتبس از انوار مشکاة نبوت است چه در هر یک عصری و امم سالفه نبی از انبیا گذشته است و از وجود
واجب تعالے و از صفات ثبوتیه او سبحانه تعالے و از تنزیهات و تقدیسات او سبحانه تعالے خبر کرده و اگر نه وجود تالیف
این بزرگواران بود کے عقل ناک کوران بید دلتان که ملوث بظلمات کفر و معاصی است کی بان دولت
مند شدی عقول ناقصه این بید دلتان فی حد ذاتها بالبدیهت خود حاکم اند و غیر از خود ها الهے اثبات نمیکنند
چنانکه فرعون مصر گفته ما علمت لکم من الٰه غیری و نیز گفته لئن اتخذت الٰها غیری لاجعلنک من المسجونین و
چون ما از خبر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات معلوم کردند که عالم را صانعے هست واجب الوجود تعالے بعضے ازین
بید دلتان سر قبحه او عار خود اطلاع یافته بتقلید و تستر اثبات صانع نموده اند و او را در خود حال ساز
و انسته اند و باین حیله مردم را به پرستش خود خوانده تعالے الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا انتهی کوته اندیشے
سوال نکنند که اگر در زمین هند انبیا مبعوث میشدند هر آئینه خبر بعثت ایشان نیز بما میرسید بلکه آن خبر از جهت

تو فرد واحد تواند متقول نگشت ولیس علیس پس اگر گوئیم که دعوت این پیغمبران بعوث عام نبود بلکه دعوت بعضی
مخصوص بیکقوم بوده و بعضی دعوت مخصوص بیکقریه و یا بیک بلده بوده و تواند بود که حضرت حق سبحانه
و تعالی در قومی یا در قریه شخصی را بایند و لت مشرف ساخته باشد و آن شخص آن قوم یا اهل آن قریه را

دعوت معرفت

صانع جلشانه کرده باشد که منعم از عبادت غیر او تعالی نموده و آن قوم یا اهل آن قریه انکار او کرده باشند
و تضلیل و تجهیل او نموده و چون انکار و تکذیب ایشان بغایت رسیده باشد بغضب حق جل و علا آمده ایشان را
هلاک کرده باشد و همچنین بعد از مدتی پیغمبر دیگر به قومی یا بقریه مبعوث شده باشد و عامل معهم کما عامل الاولین
فعلوه و فعل بهم افعل بالیلیم و هکذا الی ما شاء الله تعالی و تا هلاکت قومی و عاد و ثمود بین بسیار است و امم سابقه
هر چند هلاک شدند اما انکلمه دعوت در میان اقوام آنها باقی مانده و جعلها کلمة باقیة فی عقبه لعلهم یرجعون
خبر نبوة انبیاء سبوته و قتی بما رسد که جمعه کثیر به ایشان گردیده باشند و قوتی پیدا کرده یک کس آمد و چند دفعه
دعوت کرد گذشت و بچیزش و را قبول نکرد و دیگری آمد و همین کار را کرد و یک کس او را کردید و دیگری را دو کس
یا سه کس گردیدند خبر از کجا منتشر شود کفار همه در مقام انکار بودند و مخالفین را بار خود دارد و میکردند بنا فلان
که بود و به که نقل کند دیگر الفاظ رسالت و نبوت و پیغمبری از لغات عرب فارس آمده بوسط اتحاد دعوت بعیسی
علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوة و التسلیمات و این الفاظ در لغت هند نبوده تا انبیاء سبوته هند را نبی یا رسول
یا پیغمبر گویند و با این اسامی ایشان را یاد کنند و ایضا در جواب ان سوال بطریق معارضه گوئیم که اگر در هند
مبعوث نشده باشند و هم زبان ایشان با ایشان دعوت نکرده باشند هر آئینه حکم انبیا حکم شاهق جبل
بود با وجود تمرد و دعوی الوهیت بدوزخ نه در آیند و عذاب مخلد ایشان را نشود هذا مما لا یرتضیه العقل السلیم
و لا یساعده الکشف الصحیح فانا نشاهد بعض مرتهم فی وسط الجحیم و الله سبحانه اعلم بحقیقة الحال المکتوب وصل
و شصتم بحقایق آگاه معارف دستگاه مظهر فیوض الهی منبع رحمت نامتناهی محمد مراد کی میان شیخ محمد صادق
سلمه الله سبحانه و تعالی صدور یافت در بیان طریقی که حضرت ایشان را بانطریق ممتاز ساخته اند و تفضیلات
کلی بیان در بیان ولایت مستگانه را که ولایت صغرست و آن ولایت اولیاست و ولایت کبری ولایت
انبیاست و ولایت علیا که ولایت ملا اعلی ست و شامل است بر بیان افضلیت نبوة بر ولایت بهر وجه

کرباشد و بیان لطائف عشره انسانی که پنجه از ان از عالم امر است و پنجه دیگر از عالم خلق که نفس عناصر اربعه باشد
باکمالاتیکه مخصوص بهر کدام ازین لطائف است و بیان فضلیت عالم خلق بر عالم امر با بیان کمالاتیکه مخصوص
به عنصر خاک است و بیان علوم و معارف غریبه که مناسب هر مقام است و اشتمال ملک بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العلمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین علیه و علیهم علی آله و اصحابه الطیبین الطاهرین بدانکه
اجلکم الله تعالی و سبحانه که بنجگانه عالم امر قلب و روح و سر و خفی و اخفی که اجزای عالم صغیر انسانی است اصول اینها
در عالم کبیر است در رنگ عناصر اربعه که اجزاء انسانست اصول خود در عالم کبیر دارد و ظهور اصول آن بنجگانه
فوق العرش است که بلا مکانیت موصوف است ازینجاست که عالم امر را لامکانی گویند و دائره امکان جمیع خلق
و جمیع امر و صغیر و کبیر بنهایت این اصول تمام شود و امتزاج عدم بوجود که منشاء امکانست در همین مقام
گردد و چون سالک رشید محمدی المشرب بنجگانه عالم امر را بترتیب طی کرده سیر در اصول اینها که در عالم کبیر
است فرماید و به بلند فطرتی بلکه بمحض فضل ایزدی جلسلطانه انهمه را بترتیب تفصیل طی کرده به نقطه اخر
آن برسد هر آئینه دائره امکان را بسیر الی الله تمام کرده باشد و اطلاق هم فنا بر خود حاصل کرده شروع در ولایت
صغرا کرد ولایت اولیاست نموده بود و بعد ازان اگر سیر در ظلال اسماء و جوبی تعالت و تقدست که در حقیقت
آن ظلال اصول این بنجگانه عالم کبیر است و سایه عدم آنجا را نیافته و اقعند و دانهمه را بالفضل خلاص یابد
جلسلطانه بطریق سیر فی الله طی کرده بنهایت آن برسد دائره ظلال اسماء وجوبی را نیز تمام کرده باشد و در اصول
بمرتبه اسماء و صفات و احدیه جلسلطانه حاصل نموده بود بنهایت عروج ولایت صغری تا اینجاست در همین مقام
شروعی در حقیقت فنا تحقق میگردد و قدمی در بدایت ولایت کبری ولایت انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات
نهاده می آید باید دانست که این دائره ظل متضمن مبادی تعینات خلایق است سوای انبیاء کرام و ملائکه
عظام علیهم الصلوة و السلام و ظل هر اسم مبدا تعین شخصی است از اشخاص جنی که مبدا تعین حضرت صدیق
که افضل بشر است بعد از انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات نقطه فوق این دائره است و آنکه گفته اند که چون سالک
باسمی که مبدا تعین او دست بر سد سیر الی الله را تمام کرده باشد مراد ازان اسم ظل اسم الهی جلشانه باید دانست
و جزئی از جزئیات آن اسم نه جعل آن اسم و این دائره ظل نیز بحقیقت تفصیل مرتبه اسماء و صفات است
مثلا علم صفتیست حقیقی که جزئیات دارد و تفصیل آن جزئیات ظلال آن صفت است که باجمال مناسبت

بیان ولایت کبری و ولایت علیا ۱۲

دار دو هر جزئی آن صفت حقیقت شخص است از اشخاص غیر از انبیاء کرام و ملائکه عظام علیهم الصلوات والسلام
و سبب تعینات انبیاء و ملائکه اصول این ظلال است یعنی کلیات این جزئیات مفصله مثلاً صفته العلم و صفته
القدرت و صفته الارادة و غیرها و بسیاری از اشخاص در یک صفت که مبدأ التعین است شرکت دارند باعتبارات
مختلفه مثلاً مبدأ التعین خاتم الرسل شان العلم است و همان صفت العلم باعتباری مبدأ التعین حضرت ابراهیم است
علی نبینا و علیه الصلوات و نیز آن صفت باعتبار مبدأ التعین حضرت نوح است علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات
و تعین این اعتبارات در مکتوب خواجه محمد شهرون ذکر یافته است و آنچه بعضی از مشائخ گفته اند که حقیقت محمدی
تعین اول است که حضرت اجمال است و مسمّی است بوحدة مراد ایشان آنچه بر بین فقیر ظاهر ساخته اند و الله سبحانه
اعلم مرکز همین دائره ظل است این دائره ظل التعین اول انگاشته اند و مرکز او را اجمال و نسبت بوحدة نامیده
اند و تفصیل آن مرکز را که محیط این دائره است واحدیه گمان برده اند و مقام فوق دائره ظل را که دائره
اسما و صفات است و ذات بچون که مبرا است از تعین تصور نموده اند نه اینچنین است بلکه گوییم که مرکز این دائره
ظل ظل مرکز دائره فوق است که اصل اول و مسمّی اول است بدائره اسما و صفات و شیون و اعتبارات و حقیقت
حقیقت محمدی مرکز این دائره اصل است که اجمال اسما و شیونات است و تفصیل اسما و صفات در این دائره
مرتبه واحدیت است و اطلاق و حدت واحدیت در مرتبه ظلال اسما نمودن مبنی بر اشتباه ظل است باصل
ازین قبیل است اطلاق سیر فی اللّٰه و من اللّٰه بمن چه فی الحقیقت آن سیر داخل سیر الی اللّٰه است بعد از
اگر عروجی در دائره اسما و صفات که در اصل این دائره ظل است بطریق سیر فی اللّٰه واقع شود و ترقی در کمالات
ولایت کبریٰ خواهد بود و این ولایت کبریٰ مخصوص بانبیاء است علیهم الصلوات والتسلیمات بالاصالة و تبعیت
ایشان باصحاب کرام ایشان نیز بنسبت ولت رسیده بضعف سافل این دائره متضمن اسما و صفات بدائره
و نصف عالی آن مشتمل بر شیون و اعتبارات ذاتیه نهایت عروج هیچگاه عالم امر تا نهایت این دائره اسما و شیونات
است بعد از ان اگر بمحض فضل ایزدی جل شانه از مقام صفات و شیونات ترقی و اقعشود سیر در دائره
اصول انتها خواهد بود و از گذشت این دائره اصول دائره اصول آن اصول است بعد از طی آن دوائر قدسی
دائره فوق ظاهر خواهد شد اگر انیز قلم باید نمود و چون از ان دائره فوق نیز بگذرد ظاهر شود چهان توحید
اقتصار نموده آمد در اینجا سری خواهد بود که بران سر اطلاع بخشیده اند و این اصول سه گانه اسما و صفات که ذکر

مجرد اعتبار اتند و حضرت ذات تعالی و تقدس کہ مبدأ صفات و شیونات گشتہ حصول کمالات باین اصول گاہ
مخصوص بنفس مطمئنہ است و حصول اطمینان ہمراو در نیموطن میسر میگردد و دوم ہمین مقام شرح صدر حاصل
میشود و سالک باسلام حقیقی مشرف میگردد و سیمین موطن است کہ مطمئنہ برتخت صدر جلوس فرمایند و
بمقام رضا ارتقا مینماید اینموطن منتہای ولایت کبریٰ ست کہ ولایت انبیا است علیہم الصلوٰت والتسلیمات
و چون سیر را تا باینجا رسانید موہم شد کہ مکاشفات را تمام کردہ باشند لہذا در دادند کہ اینہمہ تفصیل اسم ظاہر
بودہ کہ یک بازوی طیران آست و اسم باطن ہنوز در پیش است کہ بازوی دیگر است از برای طیران عالم
قدس چون از اینجا بتفصیل بانجام رسانی دو جناح از برای طیران طیار کردہ باشی و چون بعنایت اللہ
سبحانہ سیر اسم باطن نیز بانجام رسید دو جناح طیران میسر شد فالحمد للہ الذی ہدانا لہذا وما کنا لنہتدی لولا
ان ہدانا اللہ لقد جاءت رسل ربنا بالحق لے فرزند سیر اسم الباطن چہ نویسد کہ مناسب حال آن سیر
استتار و بطن بہت اینقدر از آن مقام مومی نماید کہ سیر در اسم الظاہر سیر در صفات است بی آنکہ در ضمن آنہا
ذات ملحوظ گردد تعالی و تقدس و سیر در اسم الباطن نیز ہر چند سیر در اسماء است اما در ضمن ہمہ ذات تعالی
ملحوظ است و آن اسماء در رنگ سیر ہا اند کہ روپوش حضرت ذات تعالی و تقدس گشتہ مثلاً در صفت العلم
تعالی اصلاً ملحوظ نیست و در اسم العلیم ملحوظ ذات تعالی در پس پردہ صفت زیرا کہ علیم ذاتی است کہ ازلا
علم است فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاہر والسیر فی العلیم سیر فی الاسم الباطن وقس علی ہذا سائر الصفات والاسماء
و این اسماء باسم الباطن تعلق دارند مبادی تعینات ملائکہ ملاء اعلیٰ است علی نبینا وعلیہم الصلوٰت والتحیات
و شروع سیر در این اسماء نمودن قدم نہادن در ولایت علیا کہ ولایت ملاء اعلیٰ است و فرقی کہ در میان
علم و علیم و در میان اسم الظاہر و اسم الباطن نمودہ آمد کہ آن فرق را اندک خیال نکنی و نگوئی کہ از علم تا علیم
اندک راہ است لایق فرقی کہ در میان مرکز خاک و محدب عرش است نسبت بآن فرق حکم فطرہ دارد
نسبت بدریا محیط در گفت نزدیک ست و در حصول دو در این قبیل است ذکر مقاماتیکہ بر سبیل اجمال مذ
بیان می آید مثلاً گفتہ شدہ است کہ چنگانہ عالم امر را طی کردہ سیر در اصول اینہا نماید تا دائرہ امکان تمام شود
در این عبارت سیر الی اللہ تمام فکر یافتہ است و حصول این سیر را تقدیر بمدت پنجاہ ہزار سال راہ نمودہ اند
کہ یعرج الملائکۃ والروح فی یوم کان مقدارہ خمسین الف سنۃ رمزی از ینجنس مینماید غالب ظن فی الباب

جذبه عنایت خداوند مجلسیان را نه نزدیکست که کار این مدت مدیده را در ظرفة العین میسر آرد و عجب که بیان کل راه دشوار نیست و همچنین گفته است که دایره اسما و صفات و شیون و اعتبارات را طی کرده سیر در اصول اینها نماید طی کردن جمیع اسما و صفات و شیون و اعتبارات و گفتن اینها سهل است و طی کردن بشکل مشکل از صعوبت این طی مشایخ فرموده اند منازل الوصول لا تقطع ابدا الا بدین و منع نموده اند تمامی سیر این مراتب را بحسنش تمامی دارد نه سعدی را سخن پایان پذیر و نه تشنه مستسقی را دریا همچنان باقی و گمان نکنی که عدم انقطاع مراتب و اصول با عتبار تجلیات ذاتیه گفته باشند با عتبار تجلیات صفاتیه مراد از حسن حسن ذاتی داشته باشند نه حسن صفاتی زیرا که گوییم که آن تجلیات ذاتیه بملاحظه شیون و اعتبارات نیست و آن حسن ذاتی بی رو پوش صفات جمالیه چه گفت و گو را بی این رو پوش مر را نمو طن مجال نیست من عرف الله کل لسانه و تجلی نخستین از طی طلب پس از ملاحظه شیون و از مقام چهارده نمود پس آن منازل و اصول و مراتب حسن داخل همان دایره اسما و شیونات گشت که انقطاع آن نزد ایشان متعسر است و امر یکه بر این درویش ظاهر ساخته اند ما وراء تجلیات ظهورات است چه تجلی ذاتی و چه تجلی صفاتی و ورا حسن و جمال است چه حسن ذاتی و چه حسن صفاتی با جمله مطالب بلند و مقاصد ارجمند را در سلک عبارات محقره بطریق اجمال انتظام نموده است و دریا که بی نهایت را در کوزه چند در آورده فلا تکن من القاصرین بر سر اصل سخن رویم و گوییم که بعد از حصول و جناح هم اظاهر و هم الباطن چون طیران میسر شد و عروجات واقع گشت معلوم شد که این ترقیات بالاصالة بعنصر نار است و عنصر هوا و عنصر آبی که ملائکه کرام اعلی هنیا و علیهم الصلوات و التسلیمات نیز از این عناصر مگانه نصیبست چنانکه وارد شده است که بعضی از ملائکه از نار و ثلجی مخلوق و بتسبیح ایشان سبحان من جمع بین النار و الثلج است و در اثنای این سیر در واقعه نمودند که گویا براهی میروم و از بسیاری رفتن سخت درمانده شده ام از زدی چوب عصا دارم که بدو ان شاء الله توانم راه رفت میسر میشود و بهر خس و خاشاک دست میاندازم که تقویت راه رفتن نماید چاره ندارم غیر از راه رفتن و چون مدتی با نمحال سیر نمودم فضای شهری ظاهر شد بعد از طی مسافت آن فضا دخول این شهر واقع شد معلوم کردند که این شهر عبارت از تعین اول است که جامع جمیع مراتب اسما و صفات و شیون و اعتبارات و نیز جامع است مر اعیان این مراتب را و اصل اینها را و منتهای عبارات ذاتیه است که تمایز اینها بالعلم حضوری مناسب است بعد از ان اگر سیر و اقعشود مناسب علم حضوری خواهد بود ای فرزند اطلاق علم حصولی و علم حضوری

درین حضرت جلسلطانه باعتبار تمثیل و تنظیر است زیرا که صفاتے که وجود آنها از لذات است بر وجود ذات تعالی و تقدس
علم آنها مناسب علم حضوری است و اعتبارات ذاتیه که اصلا زیادتی آنها بر ذات تعالی و تقدس متصور نیست علم آنها
مناسب علم حضوری والا فلیس ثمه الا التعلق العلم بالمعلوم من غیر ان یحصل من المعلوم فیه شیء فافهم و این یقین اول
کز آن شهر جامعه کنایت از دست جامع جمیع ولایت انبیا کرام و ملائکه عظام است علیهم الصلوات والتسلیمات
و منتهای ولایت علیا است که مخصوص بملا اعلی است بالاصالة و درینمقام ملاحظه نموده اید که ایا این یقین اول
حقیقت محمدی است یا نه معلوم شد که حقیقت محمدی همانست که بالا ذکر یافته است و آنرا یقین اول گفتن
باعتبار انست که آن مرکز ظل این یقین اول است باعتبار جامعیت اسما و صفات و شیون و اعتبارات دیگر
که فوق آن شهر و مقصود و مشروحه در کمالات نبوة خواهد بود حصول این کمالات مخصوص بانبیاست علیهم الصلوات
والتحیات و ناشی از مقام نبوت است کمل از اتباع انبیا را نیز بتبعیت ازان کمالات نصیبست و در میان طوائف
انسانے خط وافر ازین کمالات بالاصالة عنصر خاک رست و سایر اجزای انسانی چه از عالم امر و چه از عالم
خلق همه درینمقام تابع آن عنصر پاک اند و بطفیل او بایند دولت مشرف اند و چون این عنصر مخصوص بشر است
ناچار خواص بشر از خواص ملک افضل گشتند چه آنچه این عنصر را میسر شده است بهیچکس را میسر نشده و بعد از
و نوحقیقت تدلی ازین موطن بظهور آید و سرقاب قوسین او ادنی اینجا انکشاف می یابد و درین سیر معلوم
میگردد که کمالات جمیع ولایات چه ولایت صغری و چه ولایت کبری و چه ولایت علیا همه ظلال کمالات
مقام نبوة اند و آن کمالات شجر و شئون از ثمر حقیقت این کمالات را واضح میگردد که فقط که در ضمن این سیر
قطعی یا بد زیاده از جمیع کمالات مقام ولایت است پس قیاس باید کرد که جمیع این کمالات را چه نسبت بود
بجمیع کمالات ما تقدم دریا محیط را نیز نسبتے است بقطره دریا آن نسبت هم مفقود است مگر آنکه گوئیم
نسبت مقام نبوة بمقام ولایت همچون نسبت غیر متناهی است به متناهی سبحان الله جاهلے ازین سیر میگوید
الولایة افضل من النبوة و دیگری از عدم آگاهی این معامله در توجیه او میگوید ولایت یعنی افضل من النبوة
کبرت کلمة تخرج من افواههم و چون بعنایت الله سبحانه و صدقه حبیبه علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات این سیر را
نیز بانجام رسانیده شهود گشت که اگر بالفرض قوم دیگر در سیر افاقی در عدم محض خود را افتاده دانسته و راه للعدم
المحض بے فرز مازین راجع در توهم نیفتے که عنقا در شکار آمده و سیمرغ در دام افتاده و عنقا شکار کس نشود و دام

باز چین کاینجا همیشه باد بدست است دام را هو سبحانه لعبد و را الورا ترم و را الورا ترم هنوز ایوان آستغنا بلند است
مرا فکری سیدن ناپسند است آن ورا میت نه باعتبار وجود حجب است اگرچه حجب تمام مرتفع گشته است بلکه باعتبار
ثبوت عظمت و کبریائی است که مانه ادراک است و منافی وجدان فهو سبحانه اقرب فی الوجود و الابعد من الوجدان
آری بعضی از کمل مراوان باشند که دران سراوقات عظمت و کبریائی بطفیل انبیا علیهم الصلوت و التسلیمات
الیشان ازجاد و هند و محرم بارگاه سازند تعول مهم ما عول مهم لے فرزند این معامله مخصوص بهیئة وحدانی انسانی
است که از مجموعه عالم خلق و عالم امر ناشی گشته است معذوک در نمو طن نیز کمین همه عنصر خاک است و انکه گفته
لیس معراه الا الهدم المحض نیز اگر بعد از تمامی مراتب وجود خارجی و وجود علمی حصول علم است که نقیض او
وذات الله سبحانه و را این وجود و عدم است همچنانکه عدم را انجاراه نیست وجود را نیز گنجایش نه زیرا که
وجود یکه عدم بر نقاضت او برپا باشد چه شایان آنحضرت است جل سلطانه و اگر اطلاق موجود در نمرتبه
از تنگی عبارت وجودے خواهد بود که عدم را با و مجال نقاضت نباشد و همچنین این فقیر در بعضی مکاتیب نوشته است
که حقیقت حضرت حق سبحانه و تعالے وجود محض است از مارسای خود نوشته است بحقیقت این همه مدار زین قبیل
بعضے از معارف که در توحید وجودے و غیران نوشته سرش عدم طلاع بوده است و چون از حقیقت کار
آگاه ساختند انچه در ابتدا رو و سط نوشته است و گفته نادم و مستغفر گشته استغفر الله و اتوب الیه من
جمیع ما کره الله سبحانه و تعالے ازین بیان لایح گشت که کمالات نبوت و مراتب صعود است و ایضاً در عروجات
نبوة رو بحق است سبحانه و تعالے و در نبوة رو بخلق و ولایت در مراتب عروج است و نبوة در مدارج نزول از نجا توهم کرده اند که فلایت افضل از نبوة
بود اری هر کدام ولایت و نبوة را عروجی است و هبوط و عروج هر دو را رو بحق است سبحانه و تعالے و در هبوط
رو بخلق غایة مافی الباب در مرتبه هبوط نبوت بکلیه رو بخلق نیست بلکه باطنش رو بحق است و ظاهرش بخلق
سرش آنست که صاحب ولایت مقامات عروج را تمام ناکرده نزول نموده است لاجرم نگرانے فوق همه دارد
و انگیر اوست و مانع توجه اوست بکلیت بخلق بخلاف صاحب نبوة که مقامات عروج را تمام کرده هبوط
فرموده است لهذا بکلیت خود متوجه دعوت خلق است بحق جل علا فافهم فان هذه المعرفة اشرفیة
دار مثالها ما لا یتکلم بها احد با بد دانست که در مراتب عروج چنانکه عنصر خاک از همه بالاتر رود در مقام اسم

در فضیلت نبوة بر ولایت
در مقام فرق تفصیلی ولایت نبوة

ان عنصر زمینہا پایان ترفرود می آید چرا پایان ترفرود نیاید کہ مکان طبعی ان زمینہا پایان تر است وچون زمینہ بالاتر
فرود آیدنا چار دعوت صاحب ان تم بود و افادہ آن اکمل باشد بدان لے فرزند چون در طریقہ نقشبندیہ
ابتدا سیر از قلب بود کہ از عالم امر است ابتدا سخن از عالم امر نمودہ امد بخلاف سائر طرق مشائخ کرام کہ شروع
در تزکیہ نفس مینمایند و تظہیر قالب می فرمایند بعد ازان بعالم امر می در آیند و لے ماشاء اللہ تعالے بنجا عروج
مینمایند از نجاست نہایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافتہ است و این طریق اقرب طرق
گشتہ است چہ حصول تزکیہ و تظہیر در ضمن این سیر الیشان بوجہ احسن میسر شدہ است کہ مسافت کوتاہ گشتہ
لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصداً اضافہ والستہ اند و بیکاری شمردہ اند بلکہ مضر و مانع وصول
بمطلب یقین نمودہ اند زیرا کہ سالکان طریق بقدم تزکیہ و بریاضات شاقہ و مجاہدات شدیدہ قطع بادیہ
صورت عالم خلق نمودہ چون شروع در سیر عالم امر فرمایند و در انجذاب قلبی و التذاذ روحی افتد بسیار است کہ باین
انجذاب قناعت کند و باین التذاذ کفایت ورزند و منطفہ لامکانیہ این عالم و امنگیر شان شود و شائبہ ہیچ
آن عالم از ہیچون حقیقے باز دارد و گرد نیمقام سالک گفتہ است سی سال سوم را بخدائی پرستیدم و دیگری
گفتہ کہ سر استوا و ظہور تنزیہ فوق العرش از معارف خاصہ است و از بیان سابق معلوم شدہ است کہ این
تنزیہ نیز داخل دائرہ امکان است تنزیہ نماست فی الحقیقت تشبیہ بخلاف بزرگان این طریقہ علیہا کہ شروع از مقام
جذبہ مینمایند و بعد التذاذ و ترقیات سیر فرمایند این انجذاب و التذاذ در حق الیشان در رنگ ریاضات و مجاہدات
است در حق دیگران پس آنچہ دیگران از مانع وصول است این بزرگوار از امداد و معاون لامکانیت عالم امر
عین مکانیت تصور نمودہ بلا مکا ـــــــ نے حقیقے توجہ میفرمایند و ہیچونی آن عالم را عین چون
و الستہ بہ ہیچون حقیقی ارتقا مینمایند لاجرم بغرور و وجد و حال در رنگ دیگران مفتون نمیگردند و بجوز و سویز
این راہ بر شال طفلان کول نمیشوند و بہ ترہات صوفیہ مباحات نمیکنند و بہ شطحیات مشائخ افتخار نمینمایند
متوجہ احدیت صرفہ و از ہم و صفت جز ذات مقدس نمیخواہند باید دانست کہ این عزیز در ما تقدم ذکر یافتہ
است مخصوص بحمدی المشرب است کہ تمام استعداد است کہ از کمالات جواہر خمسہ عالم امر نصیب کامل دارد چہ از عالم
صغیر و چہ از عالم کبیر ہمچنین از حصول آن نیچگاہ کہ ظلال اسماء وجوبی است خط وافر دارد و ہمچنین از وصول آن
ظلال کہ مقام اسماء و صفات است و آنکہ گفتم کہ تمام الاستعداد بود زیرا کہ بساست کہ بظاہر محمدی المشرب بود

نہایت دیگران اندراج یافتہ است

از کمالات اخفی که نهایت مرتبهٔ اخریت نیز نصیب او گشته باشد اما معاملهٔ اخفی را بانجام نرساند و نقطهٔ اخر او منتهی نشود با که در ابتدا او در وسط او ماند و چون او اخفی کوتهی کند در اصول آن نیز باندازهٔ آن کوتهی خواهد کرد و کار را بانجام نخواهد رسانید و همین نسبت در باقی چهارگانه عالم امر که تمامی استعداد او هر مرتبه والسته بوصول نقطهٔ آخر آن مرتبه ابتداء او وسط از نقص خبر میدهد اگرچه برابر سوار نهایت کوتهی کند ❊ فراق دوست اگر اندک نیست ❊ درون دیده اگر نیم موست بسیار ست ❊ و این کوتهی در اصول اصول اصول نیز سرایت خواهد کرد و از اصول بطلبانی خواهد داشت و ازینکه گفتم که این بیان مخصوص بمجددی المشرب است زیرا که غیر مجددی المشرب کسی باشد که کمال او مقصور بر درجهٔ اولی باشد از درجات ولایت و ما از درجهٔ اولی مرتبهٔ قلب و دیگری او کمال او مقصور بر درجهٔ ثانی باشد از درجات ولایت که مقام روحست و شخص ثالث باشد که نهایت عروج کمال او نا درجهٔ ثالث بود که مقام سر است و شخصی رابعه بود که نهایت عروج کمال او نا درجهٔ رابعه باشد که مقام خفی است درجهٔ اولی را نسبت بتجلی صفات افعال است و درجهٔ ثانیه را بتجلی صفات ثبوتیه ذاتیه و درجهٔ ثالث را بشیون و اعتبارات ذاتیه نسبت و درجهٔ رابعه را بصفات سلبیه که مقام تقدیس و تنزیه است نسبت دارد و سر در جاز درجات ولایت زیر قدم نبی است از انبیاء اولی العزم و درجهٔ اولی از ولایت زیر قدم حضرت آدم است علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام و رب او صفت التلوین است که منشاء صدور افعال است و درجهٔ ثانیه زیر قدم حضرت ابراهیم است و حضرت نوح نیز درینمقام مشارکت دارند علی نبینا و علیهم الصلوٰت والتسلیمات و رب ایشان صفت العلم است که جمیع صفات فعلیه است و درجهٔ ثالث زیر قدم حضرت موسیٰ است علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام و رب او از مقام شیونات شان الکلام است و درجهٔ رابعه زیر قدم حضرت عیسیٰ است علی نبینا علیه الصلوٰة والسلام و رب او از صفات سلبیه است نه ثبوتیه که موطن تقدیس و تنزیه است و اکثر ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوات والسلام درینموطن مشارکت بحضرت عیسیٰ دارند و شان عظیم الشان او درینمقام حاصل است و درجهٔ خامس زیر قدم خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و رب او علیه الصلوٰة والسلام رب الارباب است که جامع صفات و شیونات و تقدیسات و تنزیهات است و مرکز دائرهٔ این کمالات است و مرکز صفات و شیونات تعبیر ازان رب بمعرفت شان العلم مناسبت است که این شان عظیم الشان جامع جمیع کمالات است و بهمین مناسبت ملت او علیه الصلوٰة والسلام ملت حضرت ابراهیم گشت و قبلهٔ او علیهما الصلوات والتسلیمات

باید دانست که تفاضل اقدام ولایت نه باعتبار تقدم و تاخر درجات است یا صاحب اخفی افضل باشد از دیگران
و علی هذا القیاس بلکه باعتبار قرب باصل و بعد است از اصلے و طی منازل درجات ظلال کثرت و قلت
پس دانسته شود که صاحب قلب باعتبار قرب باصل افضل باشد از صاحب اخفی که آن قریب انگرده است کیف
ولایت النبی التی فی الدرجة الاولی من الولایت افضل قطعاً من ولایة الولی والذی فی الدرجة الاخیر
پوشیده نماند که سلوک لطائف بترتیب مذکور که از قلب و روح روند واز روح بسر و از سر بخفی و از خفی با
نیز مخصوص بمجددی المشرب است که بر ترتیب این پنجگانه عالم امر را تمام ساخته بترتیب اصول انها سیر نمایند
بعد ازان در اصول همین تربیت را مرعی داشته کار را بانجام میرساند و این راه بترتیب مذکور شاه
راه است مر وصول را و صراط مستقیم است مر متوجهان احدیت را بخلاف ولایات دیگر که در انجا کوتاهان
هر درجه بقبی کنده اند و تا مطلوب رسانیده اند مثلاً از مقام قلب بقبی کنده اند و بصفات فعال که اصل اصل
اوست رسانیده و همچنین از مقام روح کویا بقبی کنده اند و بصفات ذاتیه رسانیده و علی هذا القیاس
و شک نیست که افعال و صفات او تعالی از ذات او منفک نیست اگر انفکاک است در ظلال است پس مر نظر
را اصلا از افعال و صفات را نیز نصیبے از تجلیات ذات بیچون تعالی و تقدس حاصل خواهد شد چنانچه بقلب
اخفی را بعد از تمامی کار این دولت میسر خواهد شد اگرچه تفاوت باعتبار علو و سفل باقی خواهد ماند و صاحب
قلب بصاحب اخفی برابری نخواهد جست اما اینجا غلط نکنی که این تفاوت در میان اولیا را با یکدیگر متصور است
که صاحب ولایت قلب دون است از صاحب ولایت اخفی بعد از اصول هر دو بمرتبه کمال اما اولیا را نسبت
با انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات این تفاوت مفقود است زیرا که ولایت نبی که از مقام قلب شعبه شده است
افضل است از ولایت ولی که از مقام اخفی ناشی گشته است اگرچه آن ولی کمالات اخفی را بانجام رسانیده
باشد و سر این صاحب ولایت همیشه زیر قدم نبی آن ولایت است قال الله سبحانه و تعالی ولقد سبقت
کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون آری این تفاوت در میان انبیا را با یکدیگر
متصور است و صاحب علی افضل است از صاحب سفل لیکن این تفاوت در انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
نیز با خر دائره کمالات عالم امر است بعد ازان تفاضل مربوط باین علو و سفل نیست تو اند که صاحب این
سفل در انموطن افضل باشد از صاحب این علو کما شاهدنا التفاوت فی ذلک الموطن بین نبینا وعلیه الصلوة

وعلیہم الصلوات والتسلیمات فان سیدی نبینا حبیبنا وشفیعنا عظیم الشرف علی علی نبینا وعلیہا الصلوات والسلام مکانا لیس لاحد من
الانسان فعلمنا ان التفاوت فی ذلک الموطن امر آخر وراء ذلک العلو والسفل وہا انا ابینہ من بعد مفصلا ان شاء اللہ
تعالی بحسن توفیقہ وکمال منہ وکرمہ تعالی وکذلک وجدنا التفاوت بین خلیل الرحمن وسائر الانبیاء غیر خاتم
علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات فی الکمالات التی تتعلق بحقیقۃ الکعبۃ الربانیۃ التی ہی فوق جمیع الحقایق البشریۃ و
الملکیۃ فان للخلیل ثم شانا عظیما ومرتبۃ رفیعۃ لم نیسر لاحد ذلک الشان والرتبۃ ورتبۃ مقام شکرف کہ
مناسب مقام ظہور سراوقات عظمت وکبریای ست کمالات مرکز آنمقام کہ مقام اجمال است نصیب خاتم الرسالات
وباقی ہمہ مفصل بحضرت خلیل مسلم ہر کہ دیگر است وانجا طفیلی ایشانست از انبیاء وکمل اولیاء علیہم
الصلوات والتسلیمات مانا کہ حضرت منعم بر علیہ علی آلہ الصلوات والسلام تفصیل آن اجمال طلب فرمودہ اند
انجا کہ گفتہ اند اللہم صل علی محمد وبارک علی محمد صلوات وبرکات حضرت ابراہیم علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ
والتسلیمات وبرین نقیر ظاہر ساختند کہ بعد از مضی ہزار سال ان تفصیل ایشانرا نیز میسر شد وسئول مجاب گشت
الحمد للہ سبحانہ علی ذلک وعلی جمیع نعمایہ وکمالات مقام عالی فوق کمالات ولایات وکمالات نبوت و
رسالت ست چرا فوق نباشد کہ انحقیقت سجود الیہا ست مر انبیاء کرام وملائکہ عظام را علیہم الصلوات والتحیات
وآنچہ این فقیر در رسالہ مبدأ ومعاد نوشتہ است کہ حقیقت محمدی از مقام خود عروج نمودہ بمقام حقیقت کعبہ
کہ فوق اوست رسید متحد گردد وحقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد آن حقیقت کعبہ ظلی از ظلال این حقیقت
بودہ در وقت عدم ظہور این حقیقت ہمہ از احقیقت انگاشتہ این اشتباہ بسیار واقع میشود کہ ظل در وقت
عدم ظہور اصل اصل بے انکار رود بحقیقت منتہی مدار نیجاست کہ یکمقام چندمرتبہ ظاہر میشود وسرش آنست
کہ ظہورات آنمقام باعتبار ظلال انمقام است فی الحقیقت حقیقت آنمقام ہمان است کہ در مرتبہ اخیر ظاہر شدہ است
اگر گویند از کجا معلوم شود کہ این مرتبہ مرتبہ اخیر ظہورات اوست تا بحقیقت دانستہ شود گوئیم
کہ حصول علم بظلیت ظہورات سابق شاہد عدل ست بر اخریت الظہور چہ این علم در وقت ظہورات سابق
حاصل نیست بلکہ ہر ظہور را حقیقت میدانند کہ بیچ یکے را ظلال نمے انگارد اگرچہ ندانند کہ اختلاف این حقایق
از کجا آمدہ است فافہم اے فرزند از معارف سابق پیام شد کہ کمالاتیکہ بعالم امر تعلق دارند مقدمات اند
ومعراج مر کمالاتی را کہ بعالم خلق متعلق اند وکمالات اولی از ظلیت بقا نیستند وخصوصند بمقامات ولایت

ما فرق تفاوت مراتب انبیاء

کمالات ثانیه از شائبه ظلیت که مناسب طبع مرات این نشاء دنیویه باشد برآمده اند و از مقامات نبوت نصیب کامل یافته
پس طریقت و حقیقت که بولایت مربوط اند ظاهر و مان باشند مر شریعت را که ناشی از مرتبه نبوت است و ولایت
زینه باشد مر عروج نبوة را ازین بیان معلوم شد که سیری که اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم اختیار
کرده اند و ابتدا از عالم امر نموده اولی و انسب است چه ترقی از دونی که عالم امر است باعلی که عالم خلق
است باید نمود نه از اعلی بادنی چه توان کرد این معنا را بهمه نکشوده اند دیگران بصورت نظر انداخته عالم
خلق را پست دیده شروع از امر کرده اند بلندی صوری را تقا نموده اند ندانسته اند که حقیقت کار دیگر گون است
و پستی نفی بحقیقت بلندی است و بلندی پستی بلی نقطه آخر که عالم خلق است نزدیک افتاده است بنقطه
اولی که اصل الاصل است این قرب نقطه دیگر را میسر نشده است تا که مستحق کرامت گناهگار انند این
مقتبس از مشکاه نبوة است ارباب ولایت ازین معرفت قلیل نصیب اند انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
شروع سیر از عالم امر نموده اند و از حقیقت بشریعت آمده اند غایت مافی الباب اگر سیر اولیا کامل
موافق سیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات افتاده است در ابتدا صورت شریعت است و در وسط طریقت
و حقیقت که بولایت تعلق دارند و مناسب عالم امر ند و در آخر حقیقت شریعت است که ثمرهٔ نبوت است
پس مقرر شد که حصول طریقت مقدمه است مر حصول حقیقت شریعت را پس ولایت اولیا کامل و ولایت
انبیا مرسل حقیقت شد و نهایت هر دو شان شریعت فلا معنی لقول من قال بدایات الاولیا نهایات
الانبیا و از بدایة اولیا و نهایت انبیا شریعت خواسته اریکی ان بیچاره چون از حقیقت کار آگاهی نداشت
لاجرم باین خط کلام نمود این معارف هر چند کسی نگفته است بل اکثری بر عکس آن گفته اند و مستبعد او را دانسته
است اما منصفی که جانب نزدیکی انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات ملاحظه نماید و عظمت شریعت بروی مستولی
بود بتحمل کردن قبول این اسرار خاصه فرماید و این قبول را وسیله زیادتی ایمان خود نماید ای فرزند بشنو که انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات دعوت را مقصور بر عالم خلق ساخته اند نبی الاسلام علی خمس و چون قلب انسان
بعالم خلق بیشتر بود بتصدیق او نیز دعوت فرمودند و از ما ورا را قلب سخن نفرمودند و ازا کا لمطر و حرمانی
ساختند و از مقاصد شمردند بلی تنعمات بهشت و آلام دوزخ و دولت دیدار و بعد لقاء حیات ما بعد
بعالم خلق است عالم امر را بآن تعلق نیست دیگر عملی که فرض و واجب و سنت استحباب آن بقلب تعلق دارد کدام عالم

خلق است وآنچه نصیب عالم امرست از اعمال آن ملاست پس قربے کہ ثمرہ او از این اعمال است باندازہ اعمال خواہد بود پس ناچار قربے کہ ثمرہ او فرائض است نصیب عالم خلق باشد و قربے کہ ثمرہ او از نوافل است نصیب عالم امر و ممکن نیست کہ نفل را باندازہ فرض ہیچ اعتدادی نیست کما ممکے حکم قطرہ دارد نسبت بدریای محیط بلکہ نفل را باندازہ جمعت نیز ہمین نسبت است اگرچہ درمیان سنت و فرض نیز نسبت قطرہ و دریا است پس تفاوت درمیان و قرب اینجا قیاس باید کرد و مرتبت عالم خلق را بر عالم امر ازین تفاوت باید دانست اکثر خلایق چون از معنی نصیب ارند فرائض را خراب ساختہ در ترویج نوافل میکوشند صوفیہ تمام فکر و ذکر را از اہم مہام دانستہ در ایشان فرائض و سنن مساہلات مینمایند و ارتعینات و ریاضات اختیار نمودہ ترک جمعہ و جماعت میکنند نمے دانند کہ ادا یک فرض بجماعت از ہزار ان اربعین ایشان بہتر است آری ذکر و فکر با مراعات آداب شرعیہ بہتر و مہم تر است و علما رب سر انجام نیز در ترویج نوافل سعی دارند و فرائض را خراب و ابتر میسازند مثلا نماز عاشورا کہ از حضرت پیغمبر علیہ و علی آلہ الصلوات و التسلیمات بصحت نہ پیوستہ بجماعت و جمعیت تمام میگذارند و حال آنکہ میدانند کہ روایات فقیہ کجا است جماعت نافلہ ناطق است و ادا و قضا فرائض کسل مے دوزند کہ است کہ فرض را در وقت مستحب انمایند یا از اہل وقت بہم تجاوز میکنند و بجماعت نیز چندانے تقید ندارند یک کس یا بدو کس در جماعت قناعت دارند بلکہ بسا است کہ بتنہائی کفایت کنند ہرگاہ معتقدان اہل اسلام این معاملہ نمایند از عوام چہ گوید از سوی این عمل ضعف در اسلام پیدا است و از ظلمت ما این گرداب ہوا و بدعت ہویدا است اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم بزبان آرزدہ شوی و رنجہ من بسیار است و ایضا ادا نوافل قرب ظلی از ظلال مے بخشند و ادای فرائض قرب اصلی کرشتہ ظلیت ما و دگر نوافل کہ برای تکمیل فرائض ادا کردہ شود آن نیز ممد و معاون قرب اصلی است و از ملحقات فرض پس ناچار ادا نوافل مناسب عالم خلق بود کہ با اصل متوجہ است و ادا نوافل مناسب عالم امر کہ ویش ظل است فرائض ہمہ ہر چند قرب اصل مے بخشند اما افضل و اکمل انہا صلوات ست الصلوٰۃ معراج المومن شنیدہ باشی و اقرب ما یکون العبد من ربہ فی الصلوٰۃ و وقت خاص کہ حضرت پیغمبر ابو دہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام کہ نصیب از ان بہ لی ما الدہ وقت فریضہ نزد فقیر و نماز بود نماز ست کہ مگر مسیار قست و نماز ست کہ نہی از فحشا و منکر میفرماید نماز ست کہ پیغمبر علیہ الصلوٰۃ و السلام رحمت خطاب

فرق درمیان عالم امر و عالم خلق

ودان مجوب بحجاب کسیفرماید رحمتها بدان نمازست کستون دین است ونمازست کفارق اسلام وکفر گشته است
اصل سخن رویم وازنسبت عالم خلق بعالم امر گوییم کعالم امر اینجا خط خود را واگرفته است ومشاهده ومعاینه
حاصل کرده فرداو بهشت معاملهٔ بعالم خلق افتد ورویته بلاکیف او را میسر آید والصفا متعلق مشاهدهٔ ظل است
از ظلال وجوب بمری در آخرت واجب الوجود پس هر قدر که فرق درمیان مشاهده ورویته است وفرق
ظلیت و ما هما نقدر فرق عالم امر وعالم خلق بدان نیز بدان که مشاهده ثمره ولایتست ورویته ثمرهٔ نبوت
گرتبعیت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات عامه تا بجان کار نیز میسر خواهد شد از اینجا تفاوت درمیان ولایت
ونبوت نیز دریاب تشبیه هر عارفی را که بعالم امر مناسبت بیشتر باشد قدم او در کمالات ولایت زیاده تر
خواهد بود وهر را بعالم خلق بیشتر مناسبت است قدم او در کمالات نبوت افزون تر از اینجاست که حضرت
عیسی علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام در ولایت قدم بیشتر دارند وحضرت موسی را قدم در نبوت زیاده
علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام چه جانب امر در حضرت عیسی غالبست لهذا الحق بروحانیان گشت وجانب
خلق در حضرت موسی غالب علی نبینا وعلیهما الصلوٰة والسلام لهذا امتیاز ده اکتفا نمود وطلب رویته بصریه فرمود
امنیست بیان سبب تفاوت اقدام انبیا در کمالات نبوت که در ما تقدم وعده بیان آن نموده بودم ان شاء الله تعالی
لطائف وسفل آن کج وتفاوت کمالات ولایت معتبرست والله سبحانه اللهم الصلوات ای فرزند چون
علوم نبوت که تنزیع وحکام است خلق بقالب بیشتر داشت وانبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نیز بنا سبت بعالم
خلق بیشتر بوده از اینجا گمان برده اند که نبوت عبارت از نزول بدایع عوت خلق است لهذا از عروج بمقامات
قرب بولایت تعلق دارند ندانسته اند که نهایت عروج وغایت قرب رسیدن بمبدا است قریبکه سابق حاصل
شده بود ظلی از ظلال این قرب بوده که بصورت بعد متصور میگردد وعروجیکه اول میسر شده بود عکسی از عکوس
این عروج بوده که بظاهر نزول مینماید یعنی که مرکز دائره بعد نقطه است نسبت بمحیط دائره وحال آنکه
فی الحقیقت هیچ نقطه اقرب بمحیط نیست از نقطه مرکز زیرا که محیط تفصیل آن نقطه اجمال است واین نسبت
نقطه دیگر را میسر نشده است عوام صورت بین این قرب را نتواند دریافت حکم به البعدیت آن نقطه مینمایند وحکم
اقربیت آن نقطه را اهل مرکب تصور میکنند وحاکم این حکم را بتحصیل تحقیق مینماید والمستعان علی التصفوف
باید دانست که مطلبیه بودن حصول شرح صدر که از لوازم کمالات ولایت کبری است از مقام خود عروج فرموده

بر تخت صدر ارتقا نماید و بجا تمکین و سلطنت پیدا کند و ستیلا بر ممالک قرب فرماید این تخت صدر اشخاص فوق جمیع مقامات عروج هر مرتبه ولایت کبری است برآینده این تخت را نظر بالبطن بالبطون نفوذ میکند و بر غیب الغیب سرایت مینماید بلی کسیکه ابر فعا امکنه صعود فرماید بصرا و تابا بعد الابعاد نفوذ خواهد نمود و بعد از تمکین این مطمینه عقل نیز از مقام خود برآمده با ملحق خواهد شد و عقل معاد نام خواهد یافت و هر دو بالاتفاق بلکه بالاتحاد متوجه کار خود خواهند بود ای فرزند این مطمینه را گنجایش مخالفت نمانده است و مجال سرکشی نه بکلیت خود متوجه مطلوبست و به تمامی گرفتار مقصود و عشق جز بر ضا پروردگار نیست جلسلطانه و مطلبش جز طاعت و عبادات او تعالی شانه سبحان الله اماره که اول بدترین خلایق بوده بعد از اطمینان و حصول رضا حضرت سلطان رئیس لطائف عالم امر گشته است و راس اقران خود شده بلی مخبر صادق فرموده علیه و علی آله الصلوات و السلام خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا بعد ازین اگر صورت خلاف و سرکشی هست نشاران طبایع مختلفه عناصر اربعه است که اجرای قالب اند اگر قوت غضبیه است از نجا نامی است اگر شهویه است هم از نجا و اگر حرص و شره است هم از نجا خاسته است اگر خست و دنارت است هم از نجا یعنی سایر حیوانات که نفس اماره ندارند این اوصاف رذایل از نجا بوجه اتم و اکمل حاصل است پس تو اندیشه کن مراد از جهاد اکبر که حضرت پیغمبر فرموده علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر جهاد با قالب بود نه جهاد با نفس کما قیل که نفس با طمینان انجامیده است و راضی و مرضی گشته پس صورت خلاف و سرکشی ازوی متصور نیز نباشد و صورت خلاف و سرکشی از اجرای قالب عبارت از ارادات ترک اولیست و ارتکاب امور مرجوحه و ترک غیر مهمه نه اراده ارتکاب اشیا محرمه و ترک فرایض و واجبات که آن در حق او نصیب اعدا گشته است ای فرزند هر چند کمالات عناصر اربعه فوق کمالات مطمینه است چنانکه گذشت اما مطمینه بوسط آنکه مناسبت بمقام ولایت دارد و ملحق بعالم امر گشته است حبیب سکر است و در مقام استغراق لاجرم مجال مخالفت در وی نمانده و عناصر را چونکه مناسبت بمقام نبوت بیشتر است صحو در ایشان غالب است ناچار صورت مخالفت را در ایشان باقی مانده اند از برای تحصیل بعضی منافع و فوائد که بآن مربوط است فافهم باید دانست که منصب نبوت ختم بر خاتم الرسل شده است علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اما از کمالات آن منصب بطریق تبعیت متابعان او را نصیب کامل است این کمالات

مراد از جهاد در حدیث شریف جهاد با نفس است نه جهاد با قالب

در طبقهٔ صحابه بیشتر است و در تابعین و تبع تابعین نیز اند ولیکن بر سبیل قلت سرایت کرده است لهذا ازان رو باستتار آورده است و غلبه کمالات ولایت فظلی جاوه گر نشده است اما امید است که بعد از مضی الف ثانی دولت از سر تازه گردد و غلبه بشیوع پیدا کند و کمالات اصلی رو بظهور آرند و ظلی استتار پیدا کنند و حضرت مهدی علیه الرضوان بظاهر و باطن بمرور این نسبت علیه یابند اگر از فرزندان تابع کامل نبی علیه و علی آله الصلوٰة والسلام چون تبعیت کمالات مقام نبوة را تمام کنند اگر از اهل مناصب است منصب ابا منش سرفراز میسازند و چون کمالات ولایت کبریٰ را تمام کنند و از اهل منصب باشد منصب خلافتش مشرف میسازند و از مقامات کمالات ظلی مناسب منصب امامت نصیب قطب ارشاد است و مناسب منصب خلافت منصب قطب مدار کریا این دو مقام که در نخت اند ظلال آن دو مقام کبرند فرق اند و غوث نزد شیخ محی الدین العربی همان قطب مدار است غوثیه شخصی جدا نیست و آنچه معتقد فقیر است آنست که غوث قطب ارشاد است قطب از وی و در بعضی امور بدو خواهد بود و در نصب مناصب بدال او را نیز دخل است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم پس سبیل علوم و معارفی که مناسب مقام نبوت است و ولایت آن نبوت شرایع انبیاست علیهم الصلوٰت والتسلیمات و چون در اقدام نبوت تفاوت است در شرایع انبیا نیز باندازهٔ آن تفاوت اختلاف پیدا آمده است و معانی که مناسب مقام ولایت اویاست شطحیات شائخ است و علوم یکه از توحید و مخاطبه و مشاهده و از احاطه و سریان انبا نماید و از قرب و معیت نشان بخشد و از مرآتیت ظلیت اشعار فرماید و شهود و مشاهده اثبات کند بالجمله معارف انبیا کتاب و سنت است و معارف اولیا فصوص و فتوحات مکیه و قیاس کن ز گلستان من بهار مرا ولایت اولیا پے بقرب حق برد و ولایت انبیا نشان از قربیت او تعالیٰ نماید ولایت اولیا و مشهود نماید و ولایت انبیا نسبت مجهول الکیفیه اثبات فرماید ولایت اولیا قربیت را نشناسد که چیست و جهالت را اندازد که کدام است و ولایت انبیا با وجود اقربیت قرب را عین بعد داند و شهود را نفس غیب شمرد اگر بگویم شرح این بیچاره شود ای فرزند سخن را در بیان کمالات نبوت و نزت آن بر ولایت و فرق در میان ولایت سه گانه که ولایت صغریٰ و ولایت کبریٰ و ولایت علیا است و معارف و مناسب کدام و محال متعلقه هر یک طویل الذیل ساخت و فقرها مکرره و مشکره در بیان انبیضی اندراج نمود نا بود که از کمال غرابت از استبعاد افهام برآید از نظران اغماض دارند این علوم کشفی است

بیان کمالات نبوت و ولایت

وضروری نه استدلالی و نظری فکر بعضی مقدمات را برای تنبیه است و تقریب بافهام عوام بلکه متبین و تشریح
برای ادراک خواص تا لم بنست بیان طریقی که حضرت حق سبحانه و تعالی این حقیر را بآن طریق ممتاز ساخته
است از بدایت تا نهایت و بنیادش نسبت نقشبندیه است که متضمن انه راجع نهایت در بدایت است برین
بنیاد عمارتها ساخته و کوشکها بنا فرموده اگر این بنیادی نبود معاملة با بانجا نمی افزود و تخم از بخارا و سمرقند
آورده در زمین هند کاشته شد بطحاست گشتند و آب فضل سالها از سر ایرا داشتند و بتربیت
احسان مرتبی ساختند چون ان کشت و کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد لله الذی هدانا
و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جارت رسل ربنا بالحق باید دانست که سلوک این طریق عالی مربوط
برابطه محبت بشیخ مقتدا که بسیر مراد باین راه رفته باشد و بقوت انجذاب باین کمالات منصبغ گشته نظر او
شافی امراض قلبیه است و توجه او رافع علل معنویه صاحب این کمالات امام وقت است و خلیفه روزگار و ظل
و بدلا به ظلال مقامات او خرسندند و اوقات در بخیا از بحار کمالات او بقطره قانع نور هدایت دار شاد او در
نور آفتاب بیخو است او بر همه کس فائض است تکلیف که بخواهد هر چند که خواهش او در اختیار او نباشد چه بسا است
که طالب خواهش امری نماید و آن خواهش در وی پیدا نشود و لازم نیست جماعه که بنهاد او مهتد شوند در
او رشد پیدا کنند انچنین را بدانند بلکه بسیار است که اهل هدایت و رشد خود را نیز کما ینبغی ندانند و بکمالات
شیخ مقتدا متحقق شوند که عالمی را هدایت نماید چه علم از اسند هند و معرفت تفصیل سیر قامات همه را می
آری شیخی که مدار بنا بر خصوصیت طریقی از طرق و صول منوط بوجود شریف او ست البته صاحب علم است
و از تفصیل سیر آگاه و دیگر از العلم او کفایت نموده بتوسط او بمرتبه کمال تحمیل میرسانند و بفنا و بقا شرف
میسازند خواص کمند بنده و صلحت عام را با فاده و استفاده ما انعکاسی و انبعاثی است مرید باید بطریق محبت
که بشیخ مقتدا دارد ساحت فساحت برنگ او منصبغ میگردد و بطریق انعکاس انوار او منور میشود و در نفس
علم چه در کار بود و هم در افاده و هم در استفاده و خیر تزه که بنا لیش فحو رشید ساعته فساعته پخته میگردد و
دبه مرور ایام می پرزد چه در کار ست که او را علم بپختگی خود بود و با آفتاب چه اندک گرنا پخته میسازد اری علم از
سلوک و تملیک بیتیاز در کار ست که بسلاسل دیگر مربوط ست و در طریق ما که طریقه اصحاب کرام است
علیهم الرضوان علم بسلوک و تملیک یکجا در کار نیست هر چند شیخ مقتدا که هم چیزانی آن طریقه است بکمال علم و فهم

معرفت متحقق است پس ناچار در طریق عالی وحق وصول احیا را ولیت وصبیان و شیوخ وجوان و کهول
مسار باشد که بر ابطه محبت یا توجه صاحب دولت بمنتهای مقاصد برسند ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء واللہ
ذو الفضل العظیم اما بدانند که منتهی هر چند صاحب علم نبود اما از ظهور خوارق چاره نباشد گاه باشد او را ان
ظهور اختیار نبود و بلکه بساست علم ظهوران نیز نباشد مردم ازوی خوارق بینند و او را ازان اطلاع نه و
آنکه گفته شد که منتهی صاحب علم نبود مراد از عدم علم علم بتفصیل احوال است نه عدم علم مطلقا بحیثیتی که
احوال خود هیچ نفهمد کما مرت الاشارة الیه و این نور هدایت او در مریدان او بی واسطه و بواسطه و بوسائط تا نهایت
سار است که طریقه مخصوصه او را بلوث تغیرات و تبدیلات ملوث نساخته و با لحاق بخترعات و مبتدعات
خراب نگردانیده ان اللہ لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم عجب آنکه جماعه این تبدیلات را تکمیلات
انطریقه گمان برند و ان لحاقات را تتمیمات آن نسبت تصور مینمایند نمیدانند که تتمیم و تکمیل آن کار
بهر بی سر انجامی نیست و لحاق و اختراع فواخر هر میسر و هر کسے نه ؎ هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست
نه هر که سر بتراشد قلندری داند ؛ نور سنت سنیه را علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة ظلمات بدعتها
مستور ساخته اند و رونق ملت مصطفویه را علی مصدرها الصلوات والسلام والتحیة کدورات امور محدثه
ضائع گردانیده عجب آنکه جمعے ان محدثات را امور حسنه میدانند و آن بمعتبار احسانے انکارند
و تکمیل دین و تتمیم نعمت ازان حسنات میجویند و در ایتان آن امور تر غیبات مینمایند ابراهیم اللہ سبحانه سوال
نکرده اند که دین پیش ازین محدثات کامل شده بود و نعمت تمام گشته و رضا حضرت حق سبحانه و تعالے
بحصول پیوسته کما قال اللہ تعالے الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا پس کمال
دین ازین محدثات جستن فی الحقیقت انکار نمودن آنست بمقتضای این کریمه بیت اندکی پیش تو گفتم غم
دل ترسیدم ؛ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ؎ تمام مجتهدین اظهار احکام دین فرموده اند نه اظهار
مالیس منه پس احکام اجتهادیه از امور محدثه نباشند بلکه از اصول دین بوندلان الاصل الرابع هو القیاس اے فرزند
مهر فتی در رساله سداد و رباب فاده و ستفاده که بقطب ارشاد تعلق دارد نوشته است چون مناسبت
بانمقام دارد سود مند بوده این معرفت را ازین مکتوب نیز نوشته ازینجا اعتبار نمایند قطب ارشاد
که جامع کمالات فردیه نیز باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار روزے شنیده میشود انتهی گویم بحمد اللہ

مے آید و عالم ظلمانے از نور ظہور او نورانی میگردد و نور ارشاد و ہدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا
مرکز فرش ہر کسے را کہ رشد و ہدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راہ او می یابد و از و مستفاد و میگردد و بتوسط
او ہیچکس بی بہرہ دولت نمیرسد مثلاً نور او در رنگ دریا محیط تمام عالم را فرو گرفتہ است و آن دریا کو یا منجمد است اصلا
حرکت ندارد و شخصے کہ متوجہ آن بزرگ است و با و اخلاص دارد یا آنکہ آن بزرگ متوجہ حال طالبی شدہ در وقت
توجہ کو یا روزنی در دل طالب گشادہ میشود و از ان راہ بقدر توجہ و اخلاص از ان دریا سیراب میگردد و ہیچ
شخصے کہ متوجہ ذکر الٰہی است جلشانہ و بان عزیز اصلا متوجہ نیست نہ از انکار بلکہ او را نمی شناسد ہمین قسم
افادہ انجام حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از صورت ثانیہ است اما شخصیکہ منکر ان بزرگ است و یا از
بزرگ از و در بارہ است ہر چند بذکر الٰہی تعالے و تقدس مشغول است اما از حقیقت رشد و ہدایت محروم است
ہمان انکار و او را از سدراہ فیض او میگردد و بے آنکہ آن عزیز متوجہ بعدم افادہ او شود و قصد ضرر او نماید
حقیقت ہدایت از وی مفقود است صورت رشد است صورت بمعنے قلیل النفع است و جماعہ کہ خلاص و محبت
آن عزیز دارند ہر چند از توجہ مذکور و ذکر الٰہی تعالے جلشانہ خالی باشند نیز الیشان را بواسطہ محبت و محبت نور رشد و ہدایت
میرسد و لیکن ہذہ المعرفت آخر المکتوب ۵ بس کنم این زیرکانرا این بس است ۵ باگذ و کردم اگر
درد ہ کس است ۵ الحمد للہ رب العلمین الرحمن الرحیم اولا و آخرا الصلوات و السلام علی رسولہ محمد و آلہ دائما و سرمدا

مکتوب دو صد و شصت و یکم بسیادت مآب میر نعمان صدور یافت در بیان فضائل نماز و کمالات مخصوصہ آن و ضمن معارف بلند و حقایق ارجمند لبعد الحمد و الصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی اعزی ارشدی سبحانہ باد کہ نماز رکن دویم است از ارکان پنجگانہ اسلام و جامع عبادات است جزوی نیست کہ از جامعیت حکم کل پیدا کردہ است و فوق جمیع مقربات اعمال آمدہ دولت رویت کہ سرور عالمیان را علیہ و علی آلہ الصلوات و التسلیمات در شب معراج در بہشت میسر شدہ بود بعد از نزول در دنیا مناسب این نشانہ اندولت الیشان را در نماز میسر میشد لہذا فرمود علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام الصلوٰۃ معراج المومن و نیز فرمود علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوٰۃ و کمل الجان او را علیہ و علیہم الصلوات و التحیات از ان دولت در ین نشانہ در نماز خط وافر است و نصیب کامل اگرچہ رو نیست کہ این نشانہ آئینہ بر تابد اگر نماز کردن بخے فرمود نقاب از چہرہ مقصود کہ میکشود و طالب را بمطلوب کہ دلالت بے نمود نماز ہست کہ لذت بخش غمگسار الست نماز ہست

زراحت وہ بیمار است ارضی یا ظلال مزینت ازین باجراوقرہ عینی فی الصلوٰت اشارۃ الیست باین تمنا
از دواق و مواجید و علوم و معارف و احوال و مقامات و انوار و الوان و تلوینات و تمکنیات و تجلیات تکلیف و غیر
تکلیف و ظہورات متلونہ و غیر متلونہ ہر چہ از نجا در بیرون نماز میشود و بی آگاہی از حقیقت نماز و مقصد
آن ظلال و امثال است بلکہ باشی از دیم و خیال مصلے کہ از حقیقت نماز آگاہ است در وقت ادار صلوٰۃ
گویا از نشار دنیوی می برآید و در نشار اخروی می درآید لاجرم در ہیچ وقت دولتی کہ مخصوص بآخرت است
نصیبے ازان فرامیگیرد و خطے از اہل بے شائبہ ظلمت بدست می آرد و چہ نشار دنیوی مقصود بکمالہ ظلمت است
معاملہ کہ بیرون ظلال است مخصوص باخرۃ است پس از ہمراہ چارہ نبود و آن نماز است و حق سبحانہ و تعالیٰ
مخصوص باین امت است کہ بتبعیت پیغمبر خود علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰت و التسلیمات کہ در شب معراج از دنیا بآخرت
رفت و بہشت درآمدہ بدولت امت مشرف شدہ باین کمال مشرف گشتند و باین سعادت مستعد شدند اللہم
اجرہ عنا ما ہو اہلہ و اجزہ عنا افضل ما جزیت نبیا عن امتہ و اجزیت الانبیاء کلہم جزاء ما انہم و جازاہ بخلق الی اللہ سبحانہ
و بہ امتہم الی تعالیٰ جمیعے را ازین طائفہ کہ بحقیقت نماز آگاہ نساختند و بکمالات مخصوصہ آن اطلاع نبخشیدند
معالجات امراض خود را از امور دیگر جستند و حصول مرادات خود را باشیاء دیگر مربوط ساختند بلکہ گروہی از ایشان
نماز را دور از کار دانستہ مبنای نزاہ غیر و غیریت داشتند و صوم را از صلوٰۃ افضل انگاشتند صاحب فتوحات
بکمیہ بگوید کہ در صوم کہ ترک کل شرب است بصفت عبدیت متحقق شدن است و در نماز بغیر و غیریت آمدن و عابد
و معبود دانستن و ہو کما تری مبنی علی مسئلۃ التوحید الوجودی الذی ہو من احوال السکاری از عدم آگاہی حقیقت
نماز است کہ جمع غفیر ازین طائفہ تشکیل اضطراب خود را از سماع و نغمہ و وجد و تواجد جستند و مطلوب خود را در
پردہ نغمہ مطالعہ نمودند لاجرم قصص و مقاصے را دیدن خود گرفتند با آنکہ شنیدہ باشند ما جعل اللہ فی جوفہ من قلبین
فی جوفہ و لیس ہذا بالغیر یتحلق بکل حشیش و حب الشیء یعمے و یصم اگر شمہ از حقیقت کمالات صلوٰتیہ بریشان شکافتے
ہرگز دم از سماع و نغمہ نزدندے و با وجد و تواجد نکردندے چون ندیدند حقیقت رہ فسانہ زدند اے برادر
ہر قدر فرق کہ درمیان نماز و نغمہ است ہمانقدر فرق درمیان کمالات کہ منشا آن نماز است و کمالاتیکہ
منشا آن نغمہ است بدان العاقل یکفیہ الاشارۃ این کمالیست کہ بعد از ہزار سال بوجود آمدہ است و آخرین
است کہ بر نگ اولین برآمدہ مگر از نجا فرمودہ علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰت و التسلیمات اولہم خیرا و آخرہم نفرمودہ

اولیم خیرام او سلیم چه مناسبت آخر را به اول بیشتر دیده که محل تردد گشته و در حدیث دیگر فرموده علیه
وعلی آله الصلوة والسلام که بهترین این امت اول است یا آخر و درمیان آن کدام بهت آری در متاخران
این امت اگرچه نسبت علو بهت را قلیل است بل اقل و در متوسطان هر چند نسبت بآن علو نیست لیکن کثیر
است بل اکثر و کامل و مجتهد کمیته یا بالغیت آن نسبت متاخران را بدرجات علیا رسانیده و بسابقان
مناسبت داده و مبشر ساخته قال علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات الاسلام بدا غریبا وسیعود کما بدا فطوبی
للغرباء و شروع انوثیت این امت از بدایت الف ثانی است از ارتحال آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام
زیرا که مقتضی الف اخیر خاصیتی است عظیم در تغییر امور و تاثیر لیست قوی در تبدیل اشیا و چون درین امت نسخ
و تبدیل نبوده ناچار نسبت سابقان بهمان طراوت و نضارة در متاخران جلوه گر گشته است و تا یکه
شریعت و تجدید ملت در الف ثانی فرموده گوا مان عدل بر پیغمبر حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
و حضرت مهدی است علیه الرضوان ✱ فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ✱ دیگران هم کنند آنچه مسیحا میکرد
✱ ای برادر این سخن امروز را اکثر خلایق کران است و از افهام نهاد دور و دور اما اگر بر انصاف بیابند و علوم
معارف یکدیگر را سوا نکنند و صحیح و سقم احوال را بمطابقه علوم شرعیه و عدم مطابقه آن ملاحظه نمایند و تعظیم
و توقیر شریعت نبوت را مهیا نمایند که در کدام یکی بیشتر است شاید باز پس نهاد و رایند دیده باشند که فقیر در کتب
و رسائل خود نوشته که طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت است اگرچه ولایت
آن نبی باشد و نوشته که کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوت هیچ مقدار نیست کانسکه حکم قطره
و اشتی نسبت بدریای محیط و امثال این بسیار نوشته است خصوصا در مکتوبی که بنام فرزندی در بیان
طریق نوشته است انجا ملاحظه نماید مقصود ازین گفتگو اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این
طریقت بتفضیل خود بر دیگران معرفت خدا جل و علا از نکس حرام است که خود را از کافر فرنگ بتر داند
فکیف از اکابر دین ابیات ولی چون شد و از بر و شت از خاک ✱ سر او گر بکذرانم سر ز افلاک ✱ من آن
خاکم کز ابر لوبها کند از لطف بر من قطره باری ✱ اگر بر بوید از تن صد زبانم ✱ چه سوسن تنگ لطفش کے
توانم ✱ بعد از مطالعه این مکتوب اگر شوقی بتعلم نماز و حصول بعضے از کمالات مخصوصه آن در شما پیدا شود
و همی ارام سازد و بعد از استخارها متوجه این حدود گردند خطری از عمر بتعلم نماز صرف نماید و لسبحانک الهما

الے سبیل الرشاد والسلام علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفے علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام انتہا و اکملہا

مکتوب دو صد و شصت و دویم بمولانا محب علی صدور یافت دربیان آنکہ ارتباط ماضی است و نسبت ما الفکاسی و سر قرب و بعد تفاوت ندارد و ما نیاسب لک الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفے صحیفہ شریفہ کہ از بروی التفات مرقوم فرمودہ بودند بوصول آن منتہج گردید چون مبنی از فرط محبت و کمال اختصاص بود از دیاد فرحت بخشید سخن از روفاء عہد سابق اندراج یافتہ بود مخدوما بہر وضعی کہ باشند از اوضاع شرعیہ محل مضایقہ نیست بشرط آنکہ رشتہ این محبت گسستہ نشود بلکہ روز بروز قوت پیدا کند و نایرہ این اشتیاق سرد نگردد بلکہ ساعۃً فساعۃً در التہاب بیفزاید آنچہ ارتباط ماضی است و نسبت ما الفکاسی و ایضاً سر قرب و بعد تفاوت ندارند مگر در سرعت و بطو و علم و بعضی از خصوصیات طریق و علم علم بآن تحقیق اینمعنے از خاتمہ مکتوبی کہ بنام فرزندی ارشدی دربیان طریق نوشتہ است طلب فرمایند انقل آن مکتوب بلے یاران سیادت پناہ اخوی میر محمد نعمان آوردہ اند از انجا طلبند زیادہ چہ اطناب باید والسلام

مکتوب دو صد و شصت و سیوم بجناب مجاروفاء گاہ میان تاج الدین صدور یافت دربیان مجاہدہ کہ متعلق بجذبہ ربانی وارد و دربیان فضائل صلوٰتیہ و ما نیاسب لک الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفے خبر قدوم مسرت اذم محبان مشتاق را موجب فراوان سانید للہ سبحانہ الحمد و المنۃ علے ذلک انصافا بیدہ

الے فلک منبا قام تا زین دو کدام خوبتر کردخرام خورشید جہانتاب از جانب شرق با ماہ جہان کرد و من از جانب شام چون قدم رنجہ فرمودہ اند زود تر تشریف آرند کہ مشتاقان بر بار انتظار ند و از روی اہتمام خانہ بیت اللہ دارند نزد فقیر چنانچہ صورت کعبہ ربانی مسجود الیہا است مرصور خلایق را چہ بشر و چہ ملک حقیقت آن نیز مسجود الیہا است مر حقایق آن صور را لاجرم بحقیقت فوق جمیع حقایق آمدہ است و کمالات متعلقہ ان فوق کمالات متعلقہ سائر حقایق گشتہ کویا این حقیقت برزخ است دربیان حقایق کونی و حقایق الہے جلسلطانہ مراد از حقایق الہے سراد قات عظمت و کبریائی داشتہ کہ ہیچ رنگے و کیفے بدامان قدس آن نرسیدہ و ہیچ ظلیتے بآن راہ نیافتہ نہایت عروجات دنیوی و ظہورات آن تا منتہای حقایق کونی است نصیب حقایق الہے جلسلطانہ مخصوص آخرت است الا در نماز و معراج مومن است و در ان معراج کہ کویا از دنیا بآخرت رفتن است خطے از انچہ در آخرت میسر خواہد شد میسر میگردد و انکارم کہ عمدہ در حصول

اینست دولت در نماز توجه مصلی است بجهت کعبه که موطن ظهورات حقایق الهیه است تعالت و تقدست پس کعبه
اعجوبه ایست در دنیا بصورت از دنیا است و فی الحقیقت از آخرت است نماز نیز بتوسط آن نیز این نسبت پیدا کرده
است و بصورت و حقیقت جامع دنیا و آخرت گشته و بتحقیق پیوسته است که حالتی که در اداء نماز میسر میشود
فوق جمیع حالات است که در بیرون نماز حاصل میشوند چه آن حالات از دائره ظل بر آمده اند هر چند بلوپیدا کنند
و این حالت نصیبی از اصل دارد هر قدر فرق که در میان ظل و اصل است همانقدر فرق در میان آن حالات
و این حالت باید دانست و مشاهده میگردد که حالتی که بغایت الله سبحانه در وقت موت روزی خواهد داد
فوق حالت نماز خواهد بود چه موت از مقدمات احوال آخرت است و هر چه با آخرت نزدیکست اتم
و اکمل است چه اینجا ظهور صورت است و اینجا ظهور حقیقت شتان ما بینهما همچنین حالتی که بکرم آلهی جلسلطانه
در برزخ صغری میسر خواهد بود فوق آن حالت خواهد بود که در وقت مرگ میسر شده بود و همین نسبت برزخ
کبری را که روز قیامت است با برزخ صغری که مشهود آنجا اتم و اکمل است و مشهود جنات النعیم نسبت به مشهود
برزخ کبری احتیت و اکملیت دارد و فوق جمیع انبیا ان موطن است که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوات
و التسلیمات از آن خبر داده فرموده آن الله جنة لیس فیها حور و لا قصور تتجلی فیها ربنا صاحکا لیس فوقها یا یان
جمیع ظهورات دنیا و ما فیها اند و بالاتر جمیع انحاء آن جنت بلکه دنیا اصلا از موطن ظهور نیست ظهورات ظلال
و نمودار مثال که مخصوص بما است نزد فقیر معدود از امور دنیویه اند فی الحقیقت داخل دائره امکان آن
ظهورات را خواه تجلیات صفات گویند و خواه تجلیات صفات گویند و خواه تجلیات ذات تعالی و تقدس
عما یقولون علوا کبیرا فقیر دنیا را بتمام ملاحظه مینماید خالی محض می یابد و آنچه از مطلوب اینجا بشام و میسر
غایته مافی الباب در عالیست مر آخرت را مطلوب را اینجا جستن خود را پرستان کردن است یا غیر مطلوب را
مطلوب دانستن چنانچه اکثری بآن گرفتار اند و بخواب و خیال آن رام گرفته نماز است و در نمیوطن که خیری از اصل
دارد و بوئی از مطلوب می آرد و دونه خرط القتاد مکتوب دو صد شصت و چهارم بمیرسید با قرسهارنپوری
صدور یافت در بیان آنکه معامله خود را بحیرت و جهالت باید برد و اعتماد بر احوال کشوف نباید کرد و در ضمن بیان
آنکه بعضی از مشائخ نواهی اظهار نموده بودند ذکر یافته و بتعبیر آن فرموده الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
صحیفه شریفه که از فرط محبت و کمال اشتیاق صادر فرموده بودند فرحت فزا دان ساند متوجه کار خود

وبذات اسم ذات وتقدس بے ملاحظہ ہما وصفات تعامل کما ینبغی تا معاملہ بہما التفات نکند وکار بحیرت انجامد چہ ملاحظہ
ہما وصفات بسیاست کہ باعث ظہور احوال گردد وبہ وسط وجود وہ مواجید آید شنیدہ باشند کہ احتمال خطا
واحوال ومواجید بسیار ست واشتباہ باطل بحق دران موطن بیشتر بشنوند کہ درین ایام یکے از مشایخ
نواحی ہاین فقیر پیغام فرستاد واظہار احوال خود نمود کہ فنا وجمعیت بجا رسیدہ ست کہ ہر چہ نظر میکنم ہیچ
نمے یابم ہمان وزمین را کہ نگاہ میکنم نمی یابم وعرش وکرسی را نیز نمے یابم وخود را کہ ملاحظہ میکنم ہیچ
نمے یابم وپیش کسے میروم او را نیز نمی یابم وحق عزوجل علا بے نہایت نہایت او را کس نیافتہ ست
مشایخ ہمین را کمال دانستہ اند اگر تو نیز ہمین را کمال میدانی پس طلب حق جل وعلا برائے چہ پیش تو بیایم واگر
امر دیگر را کمال میدانی بنویس فقیر در جواب او نوشت کہ این احوال از تلوینات قلب ست وقطب بنا وا
این راہ وصاحب این احوال بے احوال بے از مقام قلب کردہ ست سہ حصہ دیگر از قلب او باید کرد بعد ازان
بزرینہ دویم کہ عبارت از روح ست عروج باید نمود الے ماشاء اللہ بعد ازان بمرتبے اوزبن باجرا یکے از
یاران فقیر کہ طریقہ اخذ نمودہ بوطن خود رفتہ بود برگشتہ آمد وچون بیان احوال خود معلوم شد کہ حال او
موافق حال ان شخص متفسر ست بلکہ این در مقام از قدمی بیشتر دارد وچون نیک بحال او ملاحظہ نمودہ آمد
ظاہر شد کہ آن فنا وجمعیت او را در عنصر ہوست کہ محیط ہر ذرہ از ذرات ست ومشہود از غیر از ہوا امر دیگر نیست
وہما نرا احدے بے نہایت دانستہ ست تعالی اللہ سبحانہ عن ذلک علوا کبیرا مرتبہ دیگر او را طلبیدہ تفتیش احوال
او نمود ویقین شد کہ گرفتاری او بغیر عنصر ہوا بامر دیگر نبودہ ست او را نیز بر تنبیہے معلوم ساخت وچون
او بوجدان خود رجوع نمود نیز معلوم کرد کہ حاصل او غیر از ہوا امر دیگر نیست ازان احوال مستغفر گشتہ قدم
پیشتر گذاشت بدانند کہ قلب برزخ ست درمیان عالم خلق کہ عالم عناصر اربعہ ست ودرمیان عالم ارواح
ودر نگرند از ہر دو عالم دار دلیس کمثلہ شیء کہ نصف قالب عالم خلق ست ونصف دیگر او از عالم ارواح ونصف
عالم خلق آنرا کہ متصف سازیم بعنصر ہوا خواہد افتاد پس ربع قالب عبارت از مقام ہوا باشد کہ قلب
متضمن آن ست پس آنچہ آخر ظاہر شد موافق جواب اول است وبیان کشف حقیقت او ست الحمد للہ الذی
ہدانا لہذا وما کنا لنہتدی لولا ان ہدانا اللہ لقد جاءت رسل ربنا بالحق زیادہ برین گنجایش وقت نبود
والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی آلہ الصلوت افضلہا ومن التسلیمات اکملہا

مکتوب دویست و پنجاه و پنجم بشیخ عبد الوهاب بدوانی صدور یافت در بیان آنکه در اختیار عزلت باید

که حقوق مسلمانان ضایع نشود با بیان حقوق و ما ینا سب ذلک بعد الحمد و الصلوٰة و تبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب مرغوب اخوی رشدی سید فتوحت فرادان رسانید لله سبحانه الحمد و المنة که تا دمی ایام مفارقت تا ثیری محبت و اخلاص مودت و خلوص عقیدت مزید میشود انشاء الله سبحانه از روی عزلت نموده بودند بلی العزلت مئنة الصدیقین مبارک باشد عزلت اختیار کنند و انزوا کنند لیکن مراعات حقوق مسلمانان از دست ندهند قال علیه و علی آله الصلوٰت و السلام حق المسلم علی المسلم خمس رد السلام و عیادة المریض و اتباع الجنائز و اجابة الدعوت و تشمیت العاطس اما در اجابت دعوت شرط است فی الاحیاء و یتمتنع من الاجابة انکان الطعام طعام شبهة او التماثیل علی سقفه او جایط او سماع شئی من المزامیر و الملاهی و التشاغل بنوع من اللهو و اللعب و کل ذلک مما یمنع الاجابت و یوجب تحریمها و کراهتها و کذلک ان کان الداعی ظالما او مبتدعا او فاسقا او شریرا او متکلفا طالبا للمباهات و الفخر و فی شرعة الاسلام و لا یجب الی طعام ضریر و سمعه فی المحیط لا ینبغی ان یقعد علی المایدة اذا کان علیها لعب و غناء او قوم یتعاطون اوانی الخمر کذا فی مطالب المومنین اگر این موانع همه مفقود شوند از اجابت دعوت چاره نبود و هر چند درین زمانه فقدان این موانع دشوار است و نیز باید دانست که عزلت از غیار باید بیشتر زیاده که صحبت با هزاران سنت موکده این طریقه علیه است حضرت خواجه نقشبند فرموده اند قدس سره که طریق ما صحبت است که در خلوت شهرت است و در شهرت آفت مراد از صحبت صحبت موافقان طریق است نه مخالفان طریق زیرا که نفوذ در یکدیگر شرط صحبت دانسته اند که بی موافقت میسر نمیشود و عیادة مریض سنت است اگر آن مریض شخصی شهید بود و بیمار دار او نماید و الا عیادة آن مریض واجب است چنانچه در حاشیه مشکاة گفته است و بنماز جنازه حاضر شده لا اقل چند قدم در متابعت جنازه باید رفت تا حق میت ادا کرده باشند و حضور جمعه و جماعته پنجگانه و نماز عیدین از ضروریات اسلام است که ازان چاره نبود باقی اوقات را بتقبل اسقاط گذرانند اما اول تصحیح نیت کنند و غزلت را بطوت هیچ غرضی از اغراض عاجله ملوث نسازند و هیچ مقصد غیر از جمعیت باطن مد نظر آرند بی جلسلطانه و اعراض از اشتغال طاعات ملاهی هیچ نبود و در تصحیح نیت نیک احتیاط نمایند مبادا غرضی نفسانی در ضمن آن مختفی باشد و درین تصحیح النجاء و تضرع بسیار نمایند و عجز و انکسار

فی حقوق مسلمین و مراعات حقوق

فی دعوات و اجابت دعوت و شرائط آن

واحد و بسیط من الازل الی الابد لا لتدد و فیه اصلا و ذاتا بجری علیه تعالی زمان و لا تقدم و لا تاخر لیس و علم او تعالی
اگر تعلق بجملوات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که بجمیع معلومات متعلق گشته است و آن تعلق نیز بمجهول
الکیفیت است و در رنگ صفت العلم بچون و چگونه نیست استبعاد این تصویر را بامثالی زائل گردانیم و بگوئیم
که روست که شخصی در یک وقت کلمه را باقسام ثلثه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده ادا میکند
در یک وقت کلمه را اسم داند و هم فعل و هم حرف و هم ثلاثی و هم رباعی و هم معرب داند و هم مبنی و هم ممکن داند
و هم غیر ممکن و هم متصرف داند و هم غیر متصرف و هم معرف داند و هم نکره و هم ماضی داند و هم مستقبل و هم
امر داند و هم نهی بلکه جایز است که آن شخص بگوید که اینهمه اقسام و اعتبارات کلمه را در مرات کلمه در یک وقت
بتفصیل می بینم پرگاه در علم ممکن بلکه در وجود ممکن جمیع اضداد متصور بود در علم واجب تعالی و له المثل الاعلی
چرا مستبعد باشد باید دانست که اگرچه صورت جمع ضدین است اما فی الحقیقت در میان اینجا ضدیت مفقود است
زیرا که هر چند زید را احوال و اعتبارات متضاده موجود و متصور است اما در همان آن دانسته است که وقت وجود
او مثلا ابعد از هزار سال سنه هجریست و وقت عدم سابق او پیش ازان سال معین است و وقت عدم لاحق او
بعد از هزار و یکصد سال است فلا تضاد بینهما فی الحقیقة التغایر الزمان و علی هذا القیاس سائر الاحوال فافهم
ازین تحقیق واضح گشت که علم او تعالی هر چند بجزئیات متغیره تعلق گیرد شائبه تغیر در وی راه نمی یابد و نظنه
حدوث دران صفت پیدا نمیشود و کما زعمت الفلاسفة زیرا که تغیر بر تقدیری متصور باشد که یکی را بعد از دیگری
دانسته باشد و چون همه را در احد بدانند گنجایش تغیر و حدوث نبود پس حاجت نباشد باثبات تعلقات
متعدده مر او را تا تغیر و حدوث راجع بآن تعلقات بود نه بصفت علم کما فعله بعض المتکلمین لو فهم شبهة الفلاسفة
آری اگر تعدد تعلقات در جانب معلومات اثبات کنیم گنجایش دارد و همچنین یک کلام بسیط است که از ازل
تا ابد بهمان یک کلام گویاست اگر امر است از همانجا ناشی است و اگر نهی است هم از انجا اگر اعلام است
هم از انجا ماخوذ است و اگر استعلام است هم از انجا اگر تمنی است هم از انجا مستفاد است و اگر ترجی است
هم از انجا جمیع کتب منزله و صحف مرسله و رقیت ازان کلام بسیط اگر توریة است از انجا که انشاء یافته
است و اگر انجیل است هم از انجا صورت لفظ گرفته است اگر زبور است هم از انجا مسطور گشته است و اگر فرقان است
هم از انجا تنزل فرموده است و الله الکلام حق که علی الحق یکیست و بس پس در نزول تخلف ننماید و همچنین

یک فعل است و منفعلات اولین و آخرین همان یک فعل بعبودی ایندکریمه وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر بزرگی است
ازین اگر احیاست و اگر اماتست مربوط بان فعل است و اگر اعلام و اگر انعام منوط هم بان فعل و همچنین اگر ایجاد
و اگر اعدام ناشی ازان فعل است پس در فعل حق سبحانه نیز تعدد و تعلقات ثابت نبود بلکه یک تعلق مخلوقات
اولین و آخرین با وقات مخصوصه و وجود خود بوجودی آیندا ین تعلق نیز در رنگ فعل او تعالی بیچون و
بیچگونه است زیرا که چون را بیچون راه نیست لایحمل عطایا الملک الا مطایاه و اشعری چون از حقیقت
فعل حق جلسلطانه اطلاع نیافته تکوین را حادث گفت و افعال او سبحانه را حادث دانست ندانست که
انبهاآثار فعل ازلی حق اند سبحانه نه افعال او تعالی و ازین قبیل است آنچه بعضی از صوفیه تجلی افعال اثبات نموده
اند و در موطن سرایت افعال بمکنات چیز فعل واحد جلسلطانه ندیده اند آن تجلی فی الحقیقت تجلی ذات فعل
حق است سبحانه نه تجلی فعل او تعالی زیرا که فعل او تعالی کبیچون و بیچگونه و قدیم است و قایم بذات او است
تعالی که از انکوین گویند و مرایا محدثات گنجایش نیست و در مظاهر ممکنات ظهوری نه ؎ در بتکنا نه
صورت معنی چگونه گنجد در کلبه گدایان سلطان چه کار دارد نه تجلی افعال و صفات زود فقیر بی تجلی ذات
چه افعال و صفات را از حضرت ذات او تعالی و تقدس انفکاکی نیست تا تجلی انها بی تجلی ذات متصور بود
و انچه منفک از ذات است او تعالی و تقدس ظلال افعال و ظلال صفات اوست سبحانه پس تجلی انها تجلی ظلال
افعال و صفات بود نه تجلی افعال و صفات انها هم کسی باین کمال نرسد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم بر سر اصل سخن رویم او تعالی در هیچ چیز حلول نکند و هیچ چیز در وی حال نبود اما او تعالی محیط
اشیا بود و قرب و معیت با ایشان دارد نه آن احاطه و قرب معیت که در خور فهم قاصر ما باشد که از
شایان جنابقدس او نیست تعالی انچه بکشف و شهود معلوم کنداز ان نیز منزه است چه ممکن را از حقیقت
ذات و صفات و افعال او تعالی جز جهل و حیرت نصیب نیست ایمان بغیب باید آورد و هر چه بکشف و مشهود گردد
تحت الغفی باید ساخت ؎ عنقا شکار کس نشود دام باز چین و کانجا همیشه باد بدست است دام را
بیتی از مثنوی حضرت ایشان مناسب اینمقام است ؎ هنوز ایوان سمعنا بلندست ؎ مرا فکر رسا
نا پسندست ؎ پس ایمان آریم که او تعالی محیط اشیاست و قریب است بایشان و با ایشان است اما معنی
احاطه و قرب و معیت او تعالی نه انیم که چیست احاطه و قرب علمی گفتن ازنا ویلات متشابهات است و

وما قابل تاویل آن بستم ما و تعالی ما هیچ چیز متحد نشود و همچنین هیچ چیز با وسبحانه نیز متحد نگردد و آنچه از بعضی
عبارات صوفیه معنی اتحاد مفهوم میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان ازین کلام که موهم
اتحاد است اذا تم الفقر فهو الله است که چون فقر تمام شود و نیستی محض حاصل آید باقی نماند مگر الله تعالی
نه آنکه آن فقیر بخدا متحد شود و خدا گردد کآن کفر و زندقه است تعالی سبحانه عما یقول الظالمون علوا کبیرا
و حضرت خواجه ما قدس سره سفر موده اند که معنی عبارت انا الحق نه آنست که من حقم بلکه آنست که من نیستم
و موجود حق است سبحانه و تغیر و تبدیل را بذات و صفات و افعال او تعالی راه نیست فسبحان من لا تتغیر
بذاته ولا بصفاته ولا فی افعاله بحدوث الاکوان و آنچه صوفیه وجودیه تنزلات خمس اثبات نموده اند
نه از قبیل تغیر و تبدیل است در مرتبه وجوب کآن کفر و ضلالت است بلکه این تنزلات را در مراتب ظهورات
کمال او تعالی اعتبار کرده اند و فی الحقیقه تغیری و تبدیلی در ذات و صفات و افعال او تعالی راه یابد او تعالی
غنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و هیچ امری هیچ چیز متحاج نبود چنانچه در وجود
محتاج نیست در ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه مفهوم میشود که او تعالی در ظهور کمالات اسمای
و صفاتی بما محتاج است این سخن بریں فقیر بسیار گران است میداند که مقصود از آفرینش ایشان حصول
کمالات است مر ایشان را کمالی که عابد بجناب قدس سرمد باشد تعالی و تقدس کریمه و ما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون اے لیعرفون موید این معنی است پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان
بود که کمال ایشان است نه امر یکه عابد بجناب حق بود سبحانه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است
انخلق لاعرف مراد از انجا نیز معرفت ایشان است نه آنچه من معروف شوم و بتوسط معرفت ایشان کمالی
حاصل نمایم تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و او تعالی از جمیع صفات نقص و سمات حدوث منزه و مبرا است
جسم و جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفات کمال در او ثابت است از انجا بهشت صفت کمال در و
موجود اند بوجود زائد بر وجود ذات تعالی و تقدس آن صفات حیاة و علم و قدرت و اراده و بصیر و سمیع
و کلام تکوین است این صفات در خارج موجود نه آنچه در علم موجود بوجود زائد از وجود ذات و در خارج
نفس ذات اند تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه وجودیه گمان برده اند و گفته اند که از روی تعقل
هم غیر اند صفات ذات تواند روی تحقق هم عین ذات کآن فی الحقیقت نفی صفات است چه نفات صفات

معتزله و فلاسفه نیز قائل بر علم زائد خارجی گفته اند که مفهوم علم عین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا عین مفهوم قدرت و ارادت است باعتبار وجود خارجی گفته اند پس قائل تغایر وجود خارجی اعتبار نکند از نفات صفات خارج نشوند و التغایر الا باعتبار لا یجامع نفیا کما عرفت و او تعالی قدیم و ازلی است و غیر او را قدم و ازلیت ثابت نبود جمیع ملیین برین حکم اجماع فرموده اند و هر کسیکه بقدم و ازلیت غیر حق جل و علا قائل گشته است بکفر رفته اند امام غزالی ازین راه تکفیر این سینا و فارابی و غیر ایشان نموده است که قائل تقدم عقول و تقدس اند و بقدم هیولی و صورت گمان برده اند و سموات را با آنچه در ایشان است قدیم دانسته اند و حضرت خواجه قدس سره میفرمودند که شیخ محی الدین بن العربی بقدم ارواح کل قائل است این سخن را از ظاهر مصروف باید داشت و مجمول بر تاویل باید ساخت تا باجماع اهل ملل مخالف نشود و او تعالی قادر و مختار است از شائبه ایجاب و مظنه اضطرار منزه و مبرا است فلسفه بیخبر و کمال او ایجاب دانسته نفی اختیار از واجب تعالی نموده اثبات ایجاب نموده اند این بیخبران واجب تعالی و تقدس معطل و بیکار داشته اند و جزئی معنوی که انهم بایجاب است از خالق سموات و ارض صادر ندانسته وجود حوادث را نسبت بفعل فعال داده که وجود آن جزو تو هم ایشان ثابت نشده است بزعم فاسد ایشان ایشان را بحق سبحانه و تعالی هیچ کاری نیست ناچار باید که در وقت اضطرار و اضطرار التجا بفعل فعال لا یزال و خلق سبحانه هیچ رجوعی نکند که او تعالی در وجود حوادث مدخلی نداده اند گوئیدکه عقل فعل است که ایجاد حوادث تعلق دارد بلکه بفعل فعال هم رجوع ندارند که او را در دفع بلیات ایشان نیز اختیاری نیست این بیچارگان در حق و بوایت پیش قدم فرق ضلالت اند کاذلان التجا بحضرت حق سبحانه و تعالی می آرند در دفع بلیه از او تعالی میطلبند بخلاف این سفیهان دو چیز درین بیدولتان از جمیع فرق ضلالت و بلاهت بیشتر است یکی کفر و انکار است باحکام منزل و عناد و عداوت است باخبار مرسله دویم ترتیب مقدمات فاسده و تلبیس دلائل و شواهد باطله در اثبات مقاصد و مطالب واهیه انتهی رخبط در اثبات مقاصد خود ذکر ایشان خورده اند هیچ سفیهی نخورده سموات و کواکب که هر وقت بیقرار و سرگردانند مدار کار را بر حرکات او و اضاءه ایشان دانسته اند و از خالق سموات و موجد کواکب و محرک اینها و مدبر امر ایشان چنین توهم شنیده و دور از معامله دانسته نهی بیخردان نهی بیدولتان سفیه تر از ایشان آنچه ایشان از برک داند صاحب

فطانت انکار دارد علوم منسوق و منتظم ایشان علم ہندسہ است و مالا یعنی محض است و مالا طائل حرف مساوات
زوایای ثلثہ مثلث مثل مرد و قایمہ الجکار سے آید و مشکل عروسی و ماموئی کہ جانکاہ ایشانست بکدام غرض
مربوط است علم طب علم نجوم و علم تہذیب اخلاق کہ بہترین علوم ایشان است از کتب انبیا ما تقدم علی
نبینا و علیہم الصلوٰۃ والسلام سرقہ کردہ ترویج اباطیل خود نمودہ اند کما صرح بہ الامام الغزالی فی المنقذ عن
الضلال اہل ملت و متابعان انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام اگر در دلائل براہین غلط کنند با کے نیست
کہ مدار کار ایشان بر تقلید انبیاست علیہم الصلوٰۃ والسلام دلایل و براہین بر اثبات مطالب عالیہ خود
بر سبیل تبرع مے آرند ہمان تقلید ایشانرا کافیست بخلاف این بیدولتان کہ از تقلید خود را برآورد
اند و در صدد اثبات بدلائل گشتہ ضلوا فاضلوا دعوت نبوت حضرت عیسیٰ علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ
والسلام چون با فلاطون کہ کلان ترین بیدولتان بودہ رسید گفت نحن قوم مہتدیون لا حاجۃ بنا الی
من یہدینا زہی سفیہ یا للعینی شخصیکہ احیای اموات مینماید و ابرا اکمہ و ابرص میکند کہ خارج از طور حکمت
ایشان است او را امید و تفطن احوال و میکرد نادیدہ جواز ایشان از کمال عناد و سفاہت است
فلسفہ چون اکثرش باشد سفہ پس کل آن و ہم سفہ باشد کہ حکم کل حکم اکثر است و سبحانا اللہ عن
ظلمات معتقداتہم السود رین ایام فرزندی محمد معصوم جواہر شرح مواقف را تمام کردہ در اثنا سبق
او قباحتہای این بیخردان بوضوح آمد و فائدہا بران مرتب شد الحمد للہ الذی ہدانا و ما کنا لنہتدی
لولا ان ہدانا اللہ لقد جاءت رسل ربنا بالحق و عبارات شیخ محی الدین بن العربی نیز ناظر ایجابات
و در معنی قدرت موافقت بفلسفہ دارد کہ سبحت ترک از قادر تجویز نمے نماید و جانب فعل الازم میدہد
عجائب کل و ما ہست شیخ محی الدین از مقبولان در نظر درمے آید و اکثر علوم او کہ مخالف اہای اہل حق
اند خطا و ناصواب ظاہر میشود و ما کہ بخطای کشفی معذور داشتہ اند و در رنگ خطا را جتہادی نیز ملامت
مرفوع ساختہ این اعتقاد خاص است این فقیر را در مادہ شیخ محی الدین کہ او را از مقبولان میداند
و علوم مخالفہ او را خطا و مضر مے بیند جمعے ہستند ازین طائفہ کہ ہم شیخ را طعن و ملامت میکنند و ہم
علوم او را تحظیہ مینمایند و جمعے دیگر ازین طائفہ تقلید شیخ را اختیار کردہ جمیع علوم او را صواب میدانند
و بدلائل مع شواہد حقیت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست کہ این ہر دو فریق راہ افراط و تفریط

اختیار کرده اند واز توسط حال وماندن شیخ را کرامات اولیا و مقبولان است بوسط خطا رستگی نگردد
شود وعلوم او را کرامات اولیا و مقبولان است بوسط خطا رستگی نگردد
الذی وفقنی الله سبحانه منه وکرمه آری در مسئله وحدت وجود جم غفیر از بطانه باشیخ شریک اند هر چند
نسخ درین مسئله نیز طرز خاص ارد اما در اصل سخن شرکت دارند این مسئله نیز هر چند بظاهر مخالفت
بمعتقدات اهل حق دارد اما قابل توجیهات وشایان جمع این فقیر بعنایت الله سبحانه در شرح
شرح رباعیات حضرت الشان این مسئله را بمعتقدات اهل حق جمع ساخته است ونزاع فریقین را
بلفظ عاید داشته وشکوک وشبهات طرفین را حل ساخته بر نهجی که محل ریب واشتباه نمانده کما لا یخفی
علی الناظر فیه باید دانست که ممکنات باسرها چه جواهر وچه اعراض وچه اجسام وچه عقول وچه نفوس وچه
افلاک وچه عناصر همه مستند بایجاد قادر مختار اند که از کتم عدم اینها را بوجود آورده است وخلاصه اینها
در وجود با وتعالی محتاجند ودر بقا نیز با وسبحانه محتاج اند وجود اسباب وسائط را در پوش فعل خود ساخته
است وحکمت را آفتاب قدرت گردانیده لا بلکه اسباب ودلایل ثبوت فعل خود کرده وحکمت را دلیل
وجود قدرت فرموده زیرا که اسباب فطانت که بصیرت انسان بکحل متابعت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
مکحل شده است میدانند که اسباب وسائل که در وجود وبقا با وسبحانه محتاجند وثبوت وقیام از وواجب
وبوی دارند لتعالی وتقدس وفی الحقیقت همه محض اند چگونه در دیگری که مثل آن نفاست تاثیر کنند و
واحداث واختراع آن نمایند قادری است وراءی فضا که ایجاد آن میفرماید وکمالات لائقه در اعطا
مینماید چنانکه عقلائی فعلی از جماد محض نمیدانند از انجا پی برند به فاعل ومحرک او چه میدانند که این فعل فوق
حال او نیست فاعلی است ماورای او که ایجاد آن فعل مینماید پس فعل جماد نزد عقلا در پوش فعل فاعل
حقیقی نشد بلکه آن فعل بنظر همادیه او دلیل شد بر فاعل حقیقی همچنان اینجا در فهم الهی فعل جماد
روپوش فعل فاعل حقیقی است که از کمال غباوت جماد محض را بوسط الفعل صاحب قدرت دانسته
است واز فاعل حقیقی که فرشته تحصیل کثیر آموزی بکثیر از این معرفت مقتبس از مشکاة نبوت است
فهم هر کس اینجا نرسد چه کمال او در رفع اسباب میدانند وابتدا را شیار را بتوسط اسباب بحضرت
حق سبحانه وتعالی منتسب میسازند میدانند که در رفع اسباب فوت حکمتست که در ضمن آن چندان مصالح

ملحوظ است ربنا ما خلقت هذا باطلا انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات مراعات اسباب مینمایند وتفویض امر با
مراعات بحضرت حق سبحانه وتعالی سپرده اند چنانچه حضرت یعقوب علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام ملاحظه جسم
نموده پسران خود را وصیت فرمود یا بنی لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا من ابواب متفرقة با وجود این
مراعات تفویض امر حق فرموده جلسلطانه گفت وما اغنی عنکم من الله من شی ان الحکم الا لله علیه توکلت
وعلیه فلیتوکل المتوکلون وحضرت حق سبحانه وتعالی این معرفت او را تحسین فرموده است وبجود نسبت
داده که بعد ازان فرموده وانه لذو علم لما علمناه ولکن اکثر الناس لا یعلمون وحضرت حق سبحانه وتعالی
در قرآن مجید حضرت پیغمبر ما را نیز بتوسط اسباب اشارت میفرماید یا ایها النبی حسبک الله واتبعک من المؤمنین
باقی ماند تاثیر اسباب پس است که حضرت حق سبحانه در بعضی اوقات در اسباب تاثیر نا تاثیر نیز خلق فرماید
تا موثر اعتقاد در بعضی اوقات تاثیر در آنها خلق نکند پس نا چار هیچ اثر بر آنها مترتب نشود چنانچه شاهد
مینا بم انبیعیز را در اسباب که وجود مسببات گاهی بران اسباب مترتب میشود وگاهی هیچ اثری ازان
ظهور نمی آید انکار از مطلق تاثیر اسباب مظاهره است تاثیر باید گفت وآن تاثیر را در رنگ وجود آن سبب
با یجاد حضرت حق سبحانه وتعالی باید دانست رای فقیر درین مسله اینست والله سبحانه علمه ازین بیان
لازم نیگشت که توسط اسباب نافی توکل نیست چنانچه نادانان گمان برده اند گمان برده اند بلکه در
توسط اسباب کمال توکل است حضرت یعقوب علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام مراعات سبب را با تفویض
امر حق جل وعلا توکل فرموده علیه توکلت وعلیه فلیتوکل المتوکلون داد تعالی مرید خیر وشر است وخالق
این هر دو اما از خیر راضی است واز شر راضی نه این فرقیست دقیق درمیان اراده ورضا که حضرات
حنفیه رحمهم الله تعالی اهل سنت را بان فرق بلند ساخته است سائر فرق بوسط عدم اهتدا باین فرق
در ضلالت مانده اند متزلزل از نیجا عبد را خالق افعال خود گفته اند وایجاد کفر ومعاصی را منسوب
ساخته از کلام شیخ محی الدین رضی الله عنه مفهوم میشود که چنانچه ایمان واعمال صالح مرضی اسم الهی
است کفر ومعاصی نیز مرضی سم الضال است این سخن نیز مخالف اهل حق است ومیلی بایجاب دارد
که مختار رضا گشته است چنانکه گویند که اشراق واضاءة موضی الثقالیست وحضرت حق سبحانه وتعالی
عباد را قدرت داده است که باختیار خود کسب افعال مینمایند خلق افعال بحضرت حق سبحانه

منسوب است و کسب آن عبارت است از ان عبادت که بدین جاری شده است و بعد از قصد عبد مر فعل خود را خلق حق سبحانه
و تعالی بآن فعل متعلق میشود و چون فعل عبد بقصد و اختیار او صادر میشود پس شایسته مدح و ذم و ثواب
و عقاب بود و آنچه گفته اند که اختیار عبد ضعیف است اگر ضعف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه گفته اند مسلم است
و اگر ضعف باعتبار چیزی گفته اند که در ادای فعل مؤثر کافی نیست پس غیر صحیح است زیرا که الله سبحانه لا یکلف
بما لیس فی وسعه بل یرید الیسر و لا یرید العسر غایت امر این اقتضا میکند که خلود در عذاب مر فعل موقت را منقوض بقدر وقت
کفر موقت را عذاب مخلد جزا روا نباشد و نعیم دائمی را متوسط باین موقت نمودن ادراک تقدیر
العزیز العلیم است بقدر توفیق الله سبحانه ما هم میدانیم که کفر در دین نسبت بحضرت حق سبحانه و تعالی که مولی
نعم ظاهره و باطنه است و موجد سموات و ارض است و هر بزرگی و کمالی که هست مرجانب قدس او را ثابت
است جزا آن کفر باید که از شدائد عقوبات بود و آن خلود است در عذاب همچنین ایمان او در جانب
او همچنین منعمی بزرگوار است کودشمن او را با وجود مزاحمت نفس و شیطان باید که جزا او بهترین جزا
بود و آن خلود است در نعمات و لذات بعضی از مشائخ فرموده اند که دخول بهشت فی الحقیقت مربوط
بفضل حق است سبحانه و ضبط ساختن آنرا بایمان بنابر آنست که جزا اعمال بود الا شد و نزد فقیر
دخول بهشت فی الحقیقت مربوط بایمان است لیکن ایمان فضل و رحمت سبحانه و عطیه او و تعالی و دخول
نار مربوط بکفر است و کفر ناشی است از هوای نفس اماره ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من
سیئة فمن نفسک باید دانست که مربوط ساختن دخول بهشت را بایمان فی الحقیقت تعظیم ایمان است
بلکه تعظیم مومن بدست که اینچنین اجر عظیم القدر بران مترتب شده است همچنین مضبوط ساختن دخول
و دخول نار بکفر بجهت کفر است و بتفاوت آنکه بنسبت باو این کفر بوقوع آمده است که این طور عقوبتی بر او
مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از مشائخ گفته اند که ازین دقیقه خالی است الیقا در دخول نار که
عدیل او است مثل این وجه بهتری نیست چه دخول نار فی الحقیقت مربوط بکفر است الله سبحانه اعلم
بما و حضرت حق سبحانه و تعالی را مومنان در آخرت در بهشت خواهند دید بجهت بی کیف و بی شبه و مثال
این مسئله ایست جمیع فرق اهل ملت و غیر اهل ملت غیر اهل سنت همه منکر اند و رویت بجهة و کیف
را تجویز نمایند و حتی که صاحب محی الدین بن العربی نیز رویت آخرت را بتجلی صوری فرموده و می رود بخلاف

تجلی تجویز نمی نماید روزی حضرت ایشان از شیخ نقل میکردند که اگر معتزلی رویت را بر رویت تنزیه مقید میکرد و بر تشبیه نیز قایل نمی شدند و رویت را باین تجلی نیز میدانستند هرگز از رویت انکار نمیکردند و محال نمیدانستند یعنی انکار ایشان از جهتی دیگر است که مخصوص بمعتزله است بخلاف این تجلی که حقیقت و کیف وران ملحوظ نیست پوشیده نماند که رویت آخرت را بتجلی صوری فرود آوردن فی الحقیقت انکار کردن است مر رویت را چه آن تجلی صوری اگرچه از تجلیات صوریه دنیا جدا بود رویت حق نیست تعالی

س ۹ راه الهوسنون بتیر کیف ؛ را دراک وضرب مثال ؛ بدانکه انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما گرفتار نمی بودیم معرفت ذات وصفات واجب الوجود تعالی وتقدس که دلالت میفرمود و مرضیات مولا را ما جلشانه از عدم مرضیات او سبحانه که تمیزی نمود عقول ناقصه ما بی تائید نور دعوت ایشان از هیچ مصدر ان است وافهام ناتمام ما بی تقلید این بزرگواران درین معامله مخدوم آری عقل هرچند حجت است اما در حجیت ناتمام است و بمرتبه بلوغ نرسیده حجه بالغه بعثت انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات که خطاب ثواب و خروی و نهی منوط بدانست سوال چون خطاب ثواب خروی و الیم منوط ببعثت شد پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن بچه معنی بود جواب بعثت عین رحمت است که سبب معرفت ذات وصفات واجب الوجود است تعالی وتقدس که متضمن سعادات دنیویه واخرویه است و بدولت بعثت مسلم و مبرهن گشته است انچه مناسب جناب قدس اوست تعالی است از انچه نامناسب جناب قدس اوست سبحانه زیرا که عقل انسانی کورماکه بداغ امکان و حدوث متسم است چه داند که مناسب حضرت وجوب قدم از لوازم اوست از بها وصفات و افعال و کدام است نامناسب کدام تا اطلاق آن نموده آید و اجتناب ازین کرده شود بلکه بساست که از نقص خود کمال و از نقصان و اندوه بکمال انکار و این تمیز نزد فقیر فوق جمیع نعم ظاهره و باطنه است بدولت قرآنکه امور مناسبه را بجناب قدس او تعالی نسبت دهد و اشیاء نامناسبه را بحضرت او سبحانه منتسب نماید بعثت است که باطل را از حق جدا ساخته است و مستحق عبادت را از مستحق عبادت تمیز داده بعثت است که براه حق جل و علا بتوسط آن دعوت میفرمایند و بندگان را بعبادت قرب و وصل مولی جل سلطانه میرسانند و بوسیله بعثت اطلاع بر مرضیات مولی جلشانه میسر میشود کدام وجه از تصرف در ملک او تعالی از عدم جواز ان تمیز میگردد و مثال

این فوائد لعبثت بسیار ست پس مقرر شد کہ لعبثت رحمت ست و انکہ سنفاد ہوائے نفس امارہ گشتہ بحکم شیطان
لعین انکار لعبثت نماید و بتقاضا لعبثت عمل کند گناہ لعبثت چیست و لعبثت چرا رحمت نبود سوال عقل
فی حد ذاتہ ہر چند در احکام الٰہیہ جاہا ناقص و ناتمام ست اما چرا نتواند کہ بعد از حصول تصفیہ و تزکیہ
عقل را مناسبتے و اتصال غیر شکیف بمرتبہ وجوب لکا فطہ دست پیدا شود کہ بسبب آن مناسبت اتصال
احکام از انجا اخذ نماید و حاجت بعبثت کہ بتوسط ملک است نشود و جواب عقل ہر چند آن مناسبت و اتصال
پیدا کند اما تعلقے کہ باین پیکر ہیولانی دارد باکل از این مجرد و تجرد تمام پیدا نکند پس واہمہ ہمیشہ دستگیر
بود و تخیلہ ہرگز خیال او را نگذارد و قوت غضبیہ و شہویہ ہموارہ مصاحب او بوند و زیادہ حرص و شرہ ہمہ
ندیم او باشند سہو و نسیان کہ از لوازم نوع انسان ست از و منفک نبوند و خطا خلط کہ از عوارض این نشاۃ
اند از و جدا نباشند پس عقل شایان اعتماد نبود و احکام ماخوذہ او از سلطان وہم و تصرف خیال مصون
نبوند و از شائبہ نسیان و غلطہ خطا محفوظ نباشند بخلاف ملک کہ از این اوصاف پاک ست و از این
رذایل مبرا پس ناچار شایان اعتماد بود و احکام ماخوذہ او از شائبہ وہم و خیال و غلطہ نسیان و خطا
مصون باشند و در بعضی اوقات محسوس میگردد در علومیکہ بتلقی ربطے نداشتہ ست و در اثنای
تبلیغ آن بقومی ہواس بعضی از مقدمات مسلمہ غیر صادقہ کہ از راہ وہم و خیال یا غیر آن حاصل شدہ اند
بے اختیار بان ہدم منضم میشود بحیثی کہ در آن وقت اصلا تمیز نتواند کرد و در ثانیا حال گاہ بود کہ عالم
تمیز دہند و گاہ ندہند پس لاجرم آن علوم بوسط خلط آن مقدمات ہیئۃ کذب پیدا میکند و از اعتماد ہی گزیند
یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط ست باتیان اعمال صالحہ کہ مرضیات مولی باشند بجانہ و بمعنی
موقوف بر لعبثت ست چنانکہ گذشت پس اگر لعبثت حصول حقیقت تصفیہ و تزکیہ میسر نشود و صفائے
گرگفار و اہل فسق را حاصل نشود و آن صفا نفس ست نہ صفای قلب و صفا نفس غیر از ضلالت نمی افزاید
و بجز از خسارت دلالت نمیاید و کشف بعضی از امور غیبی کہ در وقت صفا نفس کفار و اہل فسق را
دست میدہد اجرام ست کہ مقصود از ان جزائے و خسارت انجا عاید ست بخلاف ہند سجانہ عز شانہ لبلیت
بحرمۃ سید المرسلین علیہ و علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات و علی آلہ ازین تحقیق و اضح گشت کہ تکلیف
شرعے کہ از راہ لعبثت ثابت شدہ ست نیز رحمت ست نہ انچنانکہ منکران بتکلیف شرعے از طاعہ

در زنا و قمار و گمان برده اند و تکلیف را از کلفت تصور نموده غیر معقول انسته اند و گویند کدام مهربانی هست که عباد را باموری شاقه تکلیف کنند و گویند که اگر بمقتضای آن تکلیف عمل کنند به بهشت خواهند رفت و اگر خلاف آنرا مرتکب شوند بدوزخ خواهند رفت چرا تکلیف کنند و گذارند که بخورند و بخسپند و بطور خود باشند این بیدولتان و بیخردان مگر نمیدانند که شکر منعم واجب است عقلا و این تکلیفات شرعیه بیان ایتان آن شکر است پس تکلیف بعقل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط باین تکلیف اگر هر یکی را بطور خود میگذاشتند غیر از شرارت و فساد بظهور نمی آمد هر یک هوا و هوسی در نفس و مال دیگری دست درازی میکرد و به خبث و فساد میشد مے آمد و هم خود ضایع میشد و هم اولاد ضایع میساخت عیاذا بالله سبحانه اگر زواجر و موانع شرعی نمی بود ولکم فی القصاص حیات یا اولی الالباب ☜ کند زنکی مست و رکعبتی ؛ اگر چوب حاکم نباشد تو فی ؛ یا آنکه گوییم که او تعالی مالک علی الاطلاق است و عباد مملوک و بندند سبحانه پس هر حکمی و تصرفی که در ایشان فرماید عین خیر و صلاح است و از شائبهٔ ظلم و فساد منزه و مبرا ست لا یسال عما یفعل ☜ کز هر چه آنجه از بیم او بکشاید زبان بجز بتسلیم او ؛ و اگر همه را بدوزخ فرستد و عذاب ابدی فرماید جای اعتراض نیست و در ملک غیر تصرف بی تاشائبهٔ ستم پیدا کلد بخلاف املاک ما که فی تحقیقت املاک او بند سبحانه جمیع تصرفات از ما و آنها عین ستم است زیرا که صاحب شرع بواسطه بعضی مصالح آن املاک را بما نسبت داده است و فی الحقیقت املاک او بند سبحانه پس تصرف در آنها بما نقدر مجوز باشد که مالک علی الاطلاق آن تصرف را تجویز فرموده است و مبارح ساخته آنچه این بزرگواران علیهم الصلوات و التسلیمات باعلام حق جل و علا اختیار نموده اند و بیان احکام فرموده همه صادق آند مطابق واقعه در احکام اجتهادیه این بزرگواران علیهم الصلوات و التحیات هر چند خطا تجویز نموده اند اما تقریر بر خطا در حق ایشان مجوز ندانسته اند و گفته اند که زود ایشان را بان خطا متنبه بسازند و تدارک آن بصواب بفرمایند فلا اعتدال مذلک الخطا و عذاب قبر مکافرا نرا و بعضے از عاصیان اهل ایمان را حق است مخبر صادق علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات از ان خبر داده و سوال منکر و نکیر هم سزا وکافرا نرا در قبر نیز حق است قبر برزخی است در میان دنیا و آخرت عذاب او نیز بیک وجه مناسبت بعذاب دنیوی دارد و الفظاعة بدیر ست و بوجه دیگر مناسبت بعذاب اخروی که فی الحقیقت عذابهای آخرت است کریمه النار یعرضون علیها غدوا و عشیا نزلت فی عذاب القبر و همچنین راحت

فهم نیز برد و جهتہ دار و سعادتمند کسے ست کہ از زلات و سیئات و اعمال کرم و رافت درگذرد و اصلا مواخذہ نفرماید و اگر در مقام مواخذہ آید از کمال رحمت کفارت گناہان او را آلام و محن و بنوی سازد و اگر بقیہ مانده باشد بضغطہ قبر و محنتہای کہ در اموطن مقرر ساختہ اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزہ محشر مبعوث گردد و ہر کرا چنین نکنند و مواخذہ او را بآخرت اندازند عین عدل است آما بر گناہگاران و شرمساران لیکن اگر از اہل اسلام ست مال برحمت ست و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتی ست عظیم ربنا تمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر بحرمت سید المرسلین علیہ و علیہم الصلوات و التسلیمات روز قیامت حق ست و دران روز سموات و کواکب ارض و جبال و بحار و حیوان و نبات و معادن ہمہ معدوم و فانی خواہند گشت آسمانہا منشق گردند و ستارہا و انتشار پیدا کنند و بریزند و زمین و کوہہا ہبا منثور شوند این اعدام و افنا نفخہ اولی تعلق دارد و نفخہ ثانیہ از قبرہا برانگیزند و محشر روند فلاسفہ اعدام سموات و کواکب را تجویز نکنند و فنا و فساد بر انہا جائز ندارند انہا را ازلی و ابدی گویند معرفت اشتباہ از بیخ خود را در زمرہ اہل اسلام بشمارند و اتیان بعضی از احکام اسلام مینمایند عجب تر آنکہ بعضے از اہل اسلام اینہا را از ایشان باور میدانند و بے تحاشی ایشانرا مسلمان میدانند عجب تر آنکہ بعضی از مسلمان اسلام بعضے را کہ اینجماعہ اند کامل میدانند و طعن و تشنیع اینہا را منکرے انکارند و حال آنکہ آنہا منکر نصوص قطعے اند و انکار اجماع انبیا مینمایند علیہم الصلوات و التسلیمات قال اللہ تعالی اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و قال اللہ تعالی اذا السماء انشقت و اذنت لربہا و حقت و قال اللہ تعالی و فتحت السماء فکانت ابوابا و امثال ذلک فی القرآن کثیرۃ میدانند کہ محرد تلفوہ بکلمہ شہادت و اسلام کافی ست تصدیق جمیع ما علم مجیئہ من الدین بالضرورۃ باید و تبری از کفر و کافری نیز در کار ست تا اسلام صورت نبندد و بدون خرط القتاد و حساب بمیزان و صراط حق ست کہ مخبر صادق علیہ و علی آلہ الصلوات و السلام ازان خبر داده استعباد بعضے از جاہلان طور نبوۃ از وجود این امور از خیر اعتبار ساقط ست چہ طور نبوۃ و رائے طور عقل ست اخبار را بہ صادقہ انبیا بنظر عقل موافق ساختن فی الحقیقت انکار طور نبوۃ است انجا معاملہ بر تقلید است ندانند کہ طور نبوۃ مخالف طور عقل است بلکہ طور عقل بے تائید تقلید انبیا علیہم الصلوات و التسلیمات تا آن مطالب عالی نتوانند رسید شد مخالفت دیگر ست و نارسیدن دیگر چہ مخالفت بعد از

رسیدن متصور بود و بهشت و دوزخ موجود ند بعد از محاسبه روز قیامت گروهی را بهشت خواهند فرستاد و گروهی را بدوزخ و ثواب عقاب اینها ابدی است که انقطاع ندارد و کما دلت علیه النصوص القطعیة الموکدت صاحب نصیح میگوید که اهل همه برحمت است ان رحمتی وسعت کلشی کفار را عذاب دوزخ تا ابد ثابت کند بعد ازان گوید که نار در حق ایشان بردو سلام کرد چنانچه بر حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام شده بود و خلف در وعید حق جائز دارد و گوید که هیچکس از اهل دل بخلود و عذاب کفار نرفته است درین مسئله نیز از صواب افتاده است ندانسته است که وسعت رحمت در حق مومنان و کافران بخصوص من نیاست و در آخرت بوی از رحمت بکافر نرسد کما قال الله تعالی انه لا ییئس من روح الله الا القوم الکافرون و قال تعالی بعد قوله سبحانه ورحمتی وسعت کلشی فساکتبها للذین یتقون ویوتون الزکوة والذین هم بایاتنا یومنون شیخ اول آیت را خوانده و آخر را که نفرموده و کرید ولا تحسبن الله مخلف وعده رسله دلالت ندارد بر خصوصیت خلف وعده تواند بود که انحصار عدم خلف بوعده اینجا بواسطه آن بود که مراد از وعده اینجا تصرف رسل است و غلبه اینها بر کفار و آن متضمن وعد و وعید است و عدم رسل را وعید است مر کفار را پس کی میاید ازین کریمه هم خلف وعد منتفی شد و هم خلف وعید فالایه مستشهدة علیه لا له و ایضا خلف در وعید در رنگ خلف در وعد مستلزم کذب است و نا شایان آنحضرت جل سلطانها نیز اگر در ازل السنه بود که کفار را عذاب مخلد نخواهیم کرد و همو ذلک برای مصلحتی مخالف علم خود گفته که عذاب مخلد خواهیم کرد اینقدر را تجویز نمودن شناعت تمام دارد سبحان ربک رب العزت عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین و بر عدم خلود عذاب کفار کشفی شیخ است و مجال خطا در کشف بسیار است فلا اعتماد به مع کونه مخالف لاجماع المسلمین علانکه بندهای خدا اند جل سلطانه کرا زهای معصوم اند و از خطا و نسیان بمحفوظ لا یسئلون عما یفعل وهم یسئلون ما یوسوسون از خود دانند و ناشایان پاک اند و از ناشوی منزه و مبرا و تذکیر ضمایر در قرآن مجید در حق ایشان باعتبار شرف صنف ذکور است از صنف اناث کما اورد سبحانه تذکیر الضمایر فی حق نفسه و حضرت حق سبحانه و تعالی بعضی از ایشان را برسالت برگزیده است چنانچه بعضی از انسان را تیز بایند دولت مشرف ساخته الله یصطفی من الملائکة رسلا و من الناس جمهور علماء اهل حق برانند و خواص بشر افضل اند از خواص ملائکه

غوالی و امام الحرمین و صاحب حیات کلیه با فضلیت خواص ملک از خواص تر قائل اند و آنچه برین فقیر ظاهر
ساخته اند آنست که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیہ الصلوٰۃ والتسلیمات اما در نبوۃ و رسالت
درجه ایست مرنبی را که ملک بآن نرسیده است و آن درجاز را عنصر خاکی آمده است که مخصوص بنی البشر است
و نیز برین فقیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوت هیچ اعتداد و نسبت کاشر
حکم قطره دشت نسبت بدریای محیط پس مرنبی که از راه نبوۃ آمده باضعاف زیاده خواهد بود از ان
مرنبت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق مر انبیا را بود علیہم الصلوات والتسلیمات و فضل
جزئی مر ملائکه کرام را است علی نبینا علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات فالصواب قال الجمهور من العلماء شکر الله
تعالی سعیهم از بین تحقیق لایح گشت که هیچ ولی بدرجه نبی از انبیاء مرسل علیہم الصلوات والتسلیمات بلکه سر آن
سبیبه نرسیده هم آن نبی بود باید دانست که در هر مسئله از مسائل که از علماء و صوفیه دران اختلاف دارند
نیک ملاحظه نمایند حق بجانب علمای یابد سرش آنست که نظر علماء بوسطه متابعت انبیا علیہم الصلوات
والتسلیمات بکمالات نبوۃ و علوم آن نفوذ کرده است و نظر صوفیه مقصور بر کمالات ولایت و معارف
آنست پس باید علمی را که از پیشگاه نبوۃ اخذ نموده شود اصوب و احق خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت
ماخوذ شود و تحقیق بعضی از عبارف در مکتوبیکه بنام فرزندی راشدی حبیبان طریق نوشته است اندراج
یافته است اگر خصاصا نداند بنجا رجوع فرمایند ایمان عبارت از تصدیق قلبی است بآنچه از دین بالطریق
ضروریة و تواتر معلوم شده است و اقرار لسانی نیز کما بیان گفته اند که احتمال سقوط دارد و علامت این تصدیق
تبرست از کفر و بیزاری از کافر و آنچه در کافر است از خصائص و لوازم آن چنان بستن زنار و شد آن
و اگر عیاذا بالله بجانه بادعوی این تصدیق بیزار از کفر ننماید مصدق نمیباشد است که بدیغ از تبدار تسم
بسمة نفی الحقیقت حکم او حکم منافق است لا لے هولاء و لا الی هولاء پس بتحقیق ایمان از تبری کفر
جاری نمیشود و نامی آن تبری قلبی است و اتصاف آن تبری قلبی و قالبی و تبری عبارت از دشمنی است
با دشمنان حق جل علا آن دشمنی خواه بقلب بود اگر خوفی از ضرر ایشان داشته باشد و خواه بقلب و قالب
سر و وقت عدم آن خوف کرده با ایشان جهاد بالکفار و مانعین و اخذ علیهم و مدیدن است
چه محبت خدای عزوجل محبت رسول او علیه و علیه الصلوات والتسلیمات بے دشمنی دشمنان صورت نبندد

عرقی بی تبری نیست ممکن و اینجا صادق است شیعه که این قاعده را در مولات اهلبیت جاری ساخته اند
و تبری خلفای ثلثه و غیرایشان را شرط آن مولات داشته نامناسب است زیرا که تبری از دشمنان هر طایفه
دوستان داشته اند نه تبری مطلق از غیرایشان و هیچ عاقل منصف تجویز نکند که اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات والتحیات دشمن باشند و حال آنکه این بزرگواران در محبت او علیه و علی آله الصلوة والسلام
والف خود را صرف کرده اند و جاه و ریاست را برباد داده چگونه دشمنی اهل بیت را بایشان منسوب
توان ساخت و حال آنکه بنص قطعی محبت اهل قرابت انور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات ثابت شده
است و اجرت دعوت را محبت ایشان ساخته کما قال الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و نیز
یقترف حسنة نزد له فیها حسنا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیه الصلوة والسلام اینهمه بزرگی که
یافت و شجره انبیا گشت بواسطه تبری از دشمنان او تعالی بوده قال الله تعالی لقد کان لکم اسوة حسنة
فی ابراهیم والذین معه اذ قالوا لقومهم انا برآء منکم و مما تعبدون من دون الله کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوة
والبغضاء ابدا حتی تؤمنوا بالله وحده و هیچ عملی در نظر فقیر از برای حصول رضای حق جل علا برابر این تبری
نیست می باید که حضرت حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عداوت ذاتیه و آله آفاقی مثل لات و
عزی و عبد ایشان با لباب دشمنان حق اند جلسلطانه و خلود نار جزا ایشان عمل شنیع است و آله هوای نفس و
سایر اعمال سیه این نسبت ندارند زیرا که عداوت و غضب نسبت با نبها دائی نیست اگر غضب است بصفات
منسوب است و اگر عقاب عتابست با فعال اجیر لهذا خلود نار جزا ایشان ثابت نگشته بلکه مغفرت ایشان
منوط بمشیت خود داشته باید دانست که چون بکفر و کافران عداوه ذاتی متحقق گشت ناچار رحمت
و رافت که از صفات جمال است و آخرت بکافران نرسد و صفت رحمت رفع عداوت ذاتی نکند
چه آنچه بذات تعلق دارد قوی دارد است از آنچه بصفت تعلق دارد پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای
ذات نتواند کرد و آنچه در حدیث قدسی آمده است سبقت رحمتی غضبی مراد از غضب غضب بصفاتی
باید دانست که مقصود بعضا مومنانست نه غضب ذاتی که بمشرکان مخصوص است سوال اگر گویند که در
دنیا کافران از رحمت نصیب دارند چنانکه تو بالاتحقیق آن کرده پس در دنیا صفت رحمت رفع عداوت
ذاتی چگونه نمود جواب گوییم که حصول رحمت در دنیا کافران را بعتبار ظاهر و صورت است و فی الحقیقت

استدراج وکید ست وحق تعالیشان کریمه لایحسبون انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما
وکریمه ستدرجهم من حیث لایعلمون والملی لهم ان کیدی متین شاهد این معنی ست فلیفهم فائده جلیله عدم ابدی
دوزخ جزای کفر ست پس اگر پرسند که شخصی با وجود ایمان سوم کفر بجا می آرد وتعظیم مراسم اهل کفر مینماید
وعلما بکفر او حکم میکنند واورا از اهل ارتداد میشمرند چنانکه اکثر مسلمانان هند با این بلا مبتلا اند پس بفتوی
علما باید که الشخص در آخرت بعذاب ابدی گرفتار گردد وحال آنکه در اخبار صحاح آمده ست که کسیکه
در دل او مقدار ذره از ایمان بود از دوزخ او را بیرون خواهند آورد و در عذاب مخلد نخواهند گذاشت
تحقیق این مسئله نزد یکتا چیست گوئیم که اگر کافر محض است عذاب مخلد نصیب اوست اعاذنا بالله
سبحانه منه اگر با وجود ایمان مراسم کفر ذره از ایمان نیز دارد بعذاب دوزخ مبتلا خواهد شد اما ببرکت
آن ذره ایمان امید ست از خلود عذاب خلاص شود واز گرفتاری دایمی نجات یابد فقیر یکبار ی
لبیادت شخصی رفته بود که معامله او قریب باختصار رسیده بود چون متوجه حال او شدم دیدم که قلب او ظلمات
بسیار دارد وهر چند متوجه دفعه آن ظلمات شدم آن ظلمات متحد ظلمه دیگر و بعد از توجه بسیار معلوم شد که
آن ظلمات ناشی از صفات کفر ست که در وی مکنون است ومنشا آن کدورات ست موالات و
با کفر واهل کفر توجهات دفعه آن ظلمات نمایند تنقیه او از ان ظلمات مربوط بعذاب نار ست که جزای
کفر ست ونیز معلوم شد که ذره از ایمان دارد که ببرکت آن او را از دوزخ خواهند برآورد وچون
این حال بر فقیر منکشف شد بخاطر گذشت که آیا بر جنازه او نماز باید کرد یا نه بعد از توجه ظاهر شد که نماز باید
کرد پس مسلمانانی که با وجود ایمان رسوم اهل کفر مینمایند وتعظیم ایام ایشان میکنند بر جنازه اینها نماز
باید کرد و بکفار ملحق نباید ساخت کما هو المعمول الیوم وامیدوار باید بود که آخر ببرکت ایمان از عذاب ابدی
نجات یابند پس معلوم شد که اهل کفر را عفو ومغفرت نیست ان الله لا یغفر ان یشرک به اگر کافر صرف
عذاب ابدی جزای کفر اوست واگر ذره ایمان نیز دارد دو جزا دارد عذاب موقت است از نار ودر سایر کبائر
انشاء الله تعالی غفران شار عذاب نار وفقیر عذاب دوزخ موقت باشد یا مخلد مخصوص بکفر ست وبصفات
کفر کما سبق تحقیقه واهل کبائر که گناهان ایشان بمغفرت نیامده اند بتوبه یا شفاعت یا بمجرد عفو و
احسان ونیز آن کبائر را بالام ومحن دنیوی باشد یا در سکرات موت تکفیر نماید امید ست که

بعد از انجا جمعے را بعذاب قبر کفایت کنند و جمعے دیگر را با وجود تحقق ہای قبر با ہوال قیامت و شدایدان
روز اکتفا فرمایند از گناہان باقی نگذارند کہ محتاج بعذاب نار کردند کہ یہ الذین امنوا ولم یلبسوا ایمانہم بظلم
اولئک لہم الامن مؤید اینچنین است چہ مراد از ظلم شرک است واللہ سبحانہ اعلم بحقایق الامور کلہا اگر گویند
کہ در جزائی بعضے از سیات غیر کفر عذاب دوزخ نیز آمدہ است کما قال تعالی ومن قبل ہو مناسب انچہ از
جہنم خالدا فیہا و در اخبار آمدہ است کہ کسے کہ یک نماز فرض بعمدا قضا کند یک حقبہ او را در دوزخ
عذاب کنند پس عذاب دوزخ مخصوص بکفار نگشت گوئیم کہ عذاب قاتل مخصوص مستحل قتل است و مستحل قتل
کافر است کما ذکرہ المفسرون و در سیات غیر کفر کہ عذاب دوزخ آمدہ است از شایبہ صفات کفر خالی
نخواہد بود مثل استخفاف ان سیئہ عدم مبالات بایشان و خوار داشتن او امر و نواہی شرعیہ را
در خبر آمدہ شفاعتے لاہل الکبایر من امتی و در جاے دیگر فرمودہ ہی است مرجونہ لاعذبن امتی فی الاخرۃ
انچہ گویند الذین امنوا ولم یلبسوا ایمانہم بظلم اولئک لہم الامن مؤید اینچنین است کما مر و احوال اہل
مشرکان و شاہان جبل و مشرکان زمان فترۃ رسل و رکنوبے کہ بنام فرزندی محمد سعید نوشتہ است
بتفصیل ثبت یافتہ از انجا معلوم خواہند شد و در زیادتی و نقصان ایمان علما را اختلافست امام اعظم
رضی اللہ تعالی عنہ میفرماید الایمان لا یزید ولا ینقص امام شافعی رحمہ اللہ سبحانہ میفرماید کہ زیادہ و نقص
شک نیست کہ ایمان عبارت از تصدیق و یقین قلبی است کہ زیادتی و نقصان در انجا گنجایش نیست
و انچہ قبول زیادتی و نقصان کند در اعمال ظن است نہ یقین غایت مافی الباب ایمان اعمال صالحہ
انجلا آن یقین میفرماید و اعمال غیر صالحہ آن یقین را کدر میسازد پس زیادتی و نقصان باعتبار اعمال
در انجلا آن یقین ثابت شد نہ در نفس آن یقین چہ یقین را کہ تجلے و روشن یافتند زیادہ نگفتند
از ان یعنی کہ آن انجلا و روشنی مقدار کوسیا بعضے غیر متجلے یقین و الیقین ندانستند ہمان بعض متجلے را
یقین دانستہ ناقص گفتند و جمعے دیگر کہ حدۃ نظر و داشتند دیدند کہ این زیادتی و نقصان را جز بصفا
یقین است نہ نفس یقین لاجرم یقین را چیزے مدرک دانا قص گفتند مثل آنکہ دو آئینہ برابر کہ در انجلا و نورانیت
تفاوت دارند شخصے بیند آئینہ را کہ انجلا و زیادہ دارد و نمایندگی در و بیشتر است گوید کہ این آئینہ
زیادہ ہست از ان آئینہ دیگر کہ آن انجلا و نمایندگی ندارد و شخصے دیگر گوید کہ ہر دو آئینہ برابر نہ زیادہ

ونقصان ایمان رند تفاوت در تجلا و نمایندگی است که از صفات آن ذاتیه است پس نظر شخص ثانی صاحب
و بحقیقت شی نافذ و نظر شخص اول مقصور بظاهر است و از لمعات بدارت نرفته و یرفع الله الذین امنوا
منکم والذین اوتوا العلم درجات ازین تحقیق که این فقیر باظهار ان موفق شده است اعتراضات مخالفان از
که بر عدم زیادتی و نقصان ایمان نموده اند زایل گشت و ایمان جمله مومنان در جمیع وجوه مثل ایمان
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نشد زیرا که ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات که تمام تجلی و نورانیت
ثمرات و نتایج باضعاف زیاده دارد از ایمان عامه مومنان که ظلمات مکدورات دارد علی تفاوت
درجاتهم و همچنین ایمان ابی بکر رضی الله تعالی عنه که در وزن زیاده از ایمان این امت است باعتبار تجلی
و نورانیت باید دانست و زیادتی را راجع بصفات کامله باید ساخت نمی بینی که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
با عامه در نفس انسانیت برابر بلکه در حقیقت و ذات هیچ متحد تفاضل باعتبار صفات کامله آمده است و
انکه صفات کامله ندارد گویا از ان انواع خارجست و از خواص و فضائل آن نوع محروم با وجود این
تفاوت در نفس انسانیت زیادتی و نقصان راه نمی یابد و نمی توان گفت که آن انسانیت قابل
زیادتی و نقصان است والله سبحانه الملهم للصواب و ایضا گویند که مراد از تصدیق ایمانی نزد بعض تصدیق
منطقی است که شامل ظن و یقین است برین تقدیر زیادتی و نقصان را در نفس ایمان گنجایش گشت لیکن
صحیح آنست که مراد از تصدیق اینجا الیقین و اذعان قلبی است نه معنی عام که شامل ظن هم بود و امام اعظم
گوید انا مومن حقا و امام شافعی گوید انا مومن ان شاء الله تعالی و در حقیقت نزاع ایشان لفظی است و مذهب
اول باعتبار ایمان حال است و مذهب ثانی باعتبار مال و عاقبت کار و اما تحاشی از صورت تزکیه نفس اولی و
احوط است کما لا یخفی علی المنصف و کرامات اولیاء الله آولیا حق است و از کثرت وقوع خوارق عادات
ایشان اینقدر از ایشان عادة مستمره گشته است و منکران منکر علم عادی ضروری است معجزه نبی مقرون
بدعوی نبوة است و کرامت ولی از زینهار خالی است بلکه مقرونست باعتراف متابعت آن نبی فلا
اشتباه بین المعجزة و الکرامة کما زعم المنکرون و ترتیب درمیان خلفاء راشدین ترتیب خلافت
است افضلیت شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند اجماع
از اکابر ایمه که یکی از ایشان امام شافعی است قال الشیخ الامام ابو الحسن الاشعری ان تفضیل ابی بکر

ثم عمر علی بقیۃ الامۃ قطعی قال الذہبی وقد تواتر عن علی فی خلافۃ وکرسی مملکتہ وبین ہم الغفیر من شیعتہ
ابابکر وعمر افضل الامۃ ثم قال ورواہ عن علی کرم اللہ تعالی وجہہ نیف وثمانون نفسا وعد منہم جماعۃ ثم قال
فقبح اللہ الرافضۃ ما اجہلہم وروی البخاری عنہ انہ قال خیر الناس بعد النبی علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام ابوبکر
ثم عمر ثم رجل آخر فقال لہ محمد بن الحنیفۃ ثم انت فقال انما انا رجل من المسلمین وصحح الذہبی وغیرہ عن علی
علی انہ قال لا اوتی بلغنی ان جاء لا یفضلونی علیہما ومن جلدتہ فضلنی علیہما فہو مفتری علیہ یا علی المفتری
واخرج الدارقطنی عنہ لا اجد احدا فضلنی علی ابی بکر وعمر الا جلدتہ حد المفتری ارشاں فلک منہ
ومن غیرہ من الصحابۃ تتویرۃ بحیث لا مجال فیہا لانکار احد حتی قال عبد الرزاق من کبار شیعۃ افضل
الشیخین بتفضیل علی ایاہما علی نفسہ الا لما فضلتہما کفی بے وزرا ان اجیہ ثم اخالفہ کل ذلک مستفاد
من الصواعق واما تفضیل عثمان رض علی رضی اللہ عنہما پس اکثر علماء اہل سنت بر انند کہ افضل بعد از شیخین
عثمان است پس علی ومذہب ایمہ اربعہ مجتہدین نیز ہمین است وتوقفی کہ در فضیلت حضرت عثمان از امام
مالک نقل کردہ اند قاضی عیاض کہ او رجوع کردہ است از توقف بسوے تفضیل عثمان وقرطبی گفتہ است
ہو الاصح انشاء اللہ تعالی بہ شیخین توقفی کہ ازین عبارت امام اعظم رحمۃ اللہ فہمیدہ اند کہ من علامات السنت
وہجماعۃ تفضیل الشیخین ومحبت ختنین نزد این فقیر اختیار این عبارت را محمل دیگر است کہ چون ظہور فتن
واختلال در اصر مردم در زمان خلافت حضرات ختنین بسیار شدہ بود وبدلہا مردم ازین راہ کہ دوستی
راہ یافتہ امام الہدی را ملاحظہ فرمودہ ورحق ایشان لفظ محبت اختیار نمودہ است ودوستی اشیا از
علامات سنت ساختہ بے آنکہ شایبہ توقف ملحوظ بود کیف وکتب الحنیفۃ مشحونۃ بان افضلیتہم علی ترتیب
خلافتہم باجماع افضلیت شیخین یقینی است وفضلیت حضرت عثمان ودلیلی وہست اما حوالت
منکر فضلیت حضرت عثمان را بلکہ فضلیت شیخین را نیز حکم بکفر نکنم وبتبدع وضلال ما نیم چہ علماء در تکفیر
او اختلافست ودر قطعیت این اجماع قیلی قال این منکر قرین بزندیق دولت است کہ بوسطہ احتیاط
در لعن او توقف کردہ اند از اینکہ بحضرت پیغمبر از راہ ایذاء خلفاء راشدین او میرسد ہیہات ایذاے
کہ از راہ ایذاے امامین باور رشید علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات قال علیہ الصلوات والسلام اللہ اللہ فی اصحابی
لا تتخذوہم غرضا من بعدی فمن احبہم فبحبی احبہم ومن ابغضہم فببغضی ابغضہم ومن اذاہم فقد اذانی ومن اذانی

فقد اذی اللہ ومن اذی اللہ ورسولہ فیوشک ان یوخذ وقال عزوجل ان الذین یوذون اللہ ورسولہ العنہم اللہ
فی الدنیا والاخرۃ وآنچہ مولانا سعد الدین در شرح عقائد نسفی درین فضلیت انصاف والنستہ است
از انصاف دور است وتردیدی کہ نمودہ است بے ما حصل است چہ مقرر علماست کہ فضلیت باعتبار کثرت
ثواب نزد خدای جل وعلا اینجا مراد نیست نہ فضلیتے کہ بمعنے کثرت فضائل ومناقب بود کہ نزد عقلا ر اعتبار
ندارد زیرا کہ سلف از صحابہ وتابعین آنقدر فضائل ومناقب کہ از حضرت امیر نقل کردہ اند از ہیچ صحابی
منقول نشدہ است حتے قال الامام احمد ما جاء لاحد من الصحابۃ من الفضائل ما جاء لعلی مع ذلک ہم ایشان
حکم کردہ اند بافضلیت خلفاء ثلثہ پس معلوم شد کہ وجہ فضلیت دیگر است ورا ایں فضائل ومناقب
علماء بران فضلیت مشاہدان دولت وحی را میسر است کہ بصریح یا بالقرائن معلوم نمودہ باشند والا
صحابۂ پیغمبر علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات پس آنچہ شارح عقائد نسفی گفتہ است اگر مراد از فضلیت
کثرت ثواب است پس توقف راجح است ساقط است زیرا کہ توقف را وقتی گنجائش باشد کہ ان فضلیت
بعد از صاحب شریعت صریحا او دلالۃ معلوم نکردہ باشند وچون معلوم کردہ باشند چرا توقف نمایند واگر معلوم
نکردہ باشند چرا حکم بافضلیت کنند وآنکہ ہمہ را برابر دانند وفضل یکے بر دیگری فضولے الحار ولا یفضول
است عجب بوالفضولے کہ اجماع اہل حق را فضولے داند مگر لفظ فضل ورا بایں فضولی بردہ است وآنچہ
صاحب فتوحات یکیہ گفتہ است کہ سبب ترتیب خلافتہم مدۃ اعمارہم ودلالت بر مساوات وفضلیت بمراتب
چہ امر خلافت دیگر است ومبحث فضلیت دیگر ولو سلم این وامثال این از شطحات اوست کہ شایان
تمسک نیست اکثر معارف کشفیہ او کہ از علوم اہل سنت جدا افتادہ است از صواب دور است پس متابعت
نکند آنرا مگر کسے کہ دلش مریض است یا تقلید صرف وآنچہ در میان صحابہ از منازعات ومشاجرات گذشتہ
بر محامل نیک صرف باید کرد واز ہوا وتعصب دور باید داشت قال التفتازانی فی شرح العقائد النسفیۃ
وجہہ وما وقع من المخالفات والمحاربات لم یکن عن نزاع فی خلافۃ بل عن خطاء فی الاجتہاد وفی حاشیۃ
الخیالی علیہ فان معاویۃ واخزابہ بغوا عن طائفۃ معترفین بانہ افضل اہل زمانہ وانہ الاحق بالامامۃ منہم
بشبہۃ ہی ترک القصاص عن قتلۃ عثمان رضی اللہ عنہ ونقل فی حاشیۃ کمال البقری عن علی کرم اللہ وجہہ انہ قال لاخواننا بغوا علینا ولیسوا بکفرۃ ولا فسقۃ لما بہم من التاویل ومنک نیست کہ خطا را بجہاد

از ملامت و درست داز طعن و تشنیع مرفوع مراعات حقوق صحبت خیر البشر را علیه و علی آله الصلوات و التحیات
نموده جمیع اصحاب کرام را مثل یکدیگر باید کرد و بدوستی پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات ایشان را دوست
باید داشت قال علیه و علی آله الصلوة و السلام من احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم یعنی محبتی
که با اصحاب من تعلق کرده همان محبت است که بمن تعلق شده است و همچنین بغضی که بایشان تعلق
گیرد همان بغض است که بمن تعلق گرفته است ما را بجاریان حضرت امیر هیچ استثنائی نیست بلکه جائز
است که از ایشان دور از ادب باشیم اما چون اصحاب کرام پیغمبر ند که با محبت ایشان ما مورثیم ما از بغض و ادب
ایشان ممنوع ناچار همه را دوست میداریم بدوستی پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و از بغض و ادب
ایشان گریزان کران بغض و ادب از پیغمبر یان سرزده میشود و لیکن محق را محق گوئیم و مخطی را مخطی حضرت امیر
برحق بودند و مخالفان ایشان بر خطا زیاده برین فضولیست تحقیق این مبحث در مکتوبیکه بخواجه محمد
اشرف نوشته است بتفصیل مذکور یافته است اگر خفای مانده باشد بان مکتوب جوع فرمایند بعد از
تصحیح عقائد از تعلم احکام فقه چاره نبود و از دانستن فرض و اجب حلال و حرام و سنت و مندوب
دانستن بقدر وقت گذرانیدن همچنین عمل بمقتضای این علم نیز ضروریست مطالعه کتب فقه از ضروریات شمرده
و سعی بلیغ در اتیان اعمال صالحه مرعی دارند شمه از فضائل ارکان صلوة و عماد دین است ایراد مینماید
استماع فرمایند اول از اسباغ وضو چاره نبود هر حضور اسه بار بتمام کمال باید شست تا برد و سنت ادا
و در مسح سر سیتا باید نمود و در مسح گوش مسح رقبه احتیاط باید فرمود و تکمیل اصابع رجل بخنصر دست چپ
از جانب زیر آن اصابع آمده است از مراعات فرمایند اتیان مستحبات اندک ندانند مستحب دوست داشته
شده حق است جل و علا و هر چه او تعالی اگر بتمام دنیا یک فعل مرضی و محبوب حق جلسلطانه معلوم شود و عمل
بمقتضای آن میسر گردد مغتنم است حکم آن دارد که کسی بجزف زیره های چند جواهر نفیس را بخرد و بجای طائر
روح را بدست آرد بعد از ظهور کامل و اسباغ وضو قصد نماز کند معراج مومن است باید فرمود و اهتمام باید نمود
که نماز فرض بجماعت ادا نماید بلکه تکبیره اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت مستحب ادا یابد و در قرائت
مراعاة قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود از طمانیت چاره نبود که فرض است یا واجب بقول
مختار در قومه است باید ایستاد و بر نهجی که استخوانها بقرار خود رجوع نمایند و بعد از درست ایستادن طمانیت

درکار است نیز باید کرفرض است یا واجب یا سنت علی اختلاف الاقوال همچنین در جلسه میان دو سجده است
بعد از نشستن درست اطمینان نیز درکار است چنانچه در قومه قول تسبیح رکوع و سجود سه بار است و اکثر شش تا هفت بار یا یازده بار علی الاختلاف الاقوال و تسبیح امام باندازه حال مقتدیان است شرم می باید کرد کسے در حال سفر و در وقت قوت استطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر تواند پنج بار یا هفت بار بگوید
و در وقت سجده رفتن انچه نزدیکست اول بزمین نهد پس اول دست و زانو بزمین نهد بعد از آن
هر دو دست بعد ازان بینی را بعد ازان جبین را و در وقت وضع زانو دست ابتدا از زمین باید نمود
و در وقت رفع راس انچه بآسمان نزدیکست اول باید برداشت پس ابتدا در رفع از جبین باید نمود
و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید دوخت و در وقت رکوع بر پایها خود نظر باید کرد و در سجود بر بینی
یعنی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه باید نمود و چون نظر را از پراگندگی دوخته
شود بر موضع مذکور کما شته گرد و نماز بجمعیت میسر شود و صلوٰة بخشوع حاصل آید کما هو المنقول عن النبی
علیه و علی آله الصلوٰة و السلام همچنین تفریج اصابع دو دست در وقت رکوع و ضم ساختن ان الی اصابع در وقت
سجود سنت است آنرا مراعات فرمایند انگشت کشادن یا ضم ساختن بے تقریب نیست فوائد و ضمن ان
ملاحظه نموده صاحب شرع سهل در آورده است ما را هیچ فائده برابر متابعت صاحب شریعت نیست علیه
و علی آله الصلوٰة و السلام این همه احکام در کتب فقیه مذکور زند بتفصیل و ایضاح مقصود از ایراد انجا ترغیب
بر اعمال است بمقتضاے علم فقه وفقنا الله سبحانه و ایاکم علی الاعمال الصالحة الموافقة للعلوم الشرعیة بعد ان
وفقنا الله سبحانه للتصحیح العقائد الدینیة بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم و علی آل کل من الصلوات افضلها
و من التسلیمات اکملها اگر شوقی بفضائل صلوٰة و دانستن کمالات مخصوصه آن در خود یابند پس سے مکتوب
که متصل و قریب بهمدیگر ند آنرا مطالعه فرمایند اول مکتوب بنام فرزندی محمد صادق نوشته شده است
و مکتوب دویم بنام میر محمد نعمان و مکتوب سیوم باسم شیخ تاج میان شیخ تاج بعد از تحصیل و وجاهت اعتقاد
و عملے اگر توفیق از روی جلسا طانه رهنمونے فرماید سلوک طریقه علیه صوفیه است نه از برای ان غرض
که کشی زائد مانان اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر مجرد بدست آرند بلکه مقصود انست که نسبت بمعتقدات
یقینی و اطمینانے حاصل کنند که هرگز بهیچ شک زائل نگردد و با یراد شبهه باطل نشود چه با استدلال

چونین است و مستدل بے تمکین الا بذکر اللہ تطمئن القلوب نسبت باعمال بسری و سہولتی حاصل کنند
و کسل و سرکشے کہ از امارہ ناشی میشود زائل گردانند و ایضا مقصود از سلوک طریقہ صوفیہ آنست کہ
صور و امثال غیبیہ را مشاہدہ نمایند و انوار و الوان را معاینہ کنند این خود داخل لہو و لعب است صور و
انوار حسی چہ نقصان دارد کہ کسی اینہا را گذاشتہ بریاضات و مجاہدات تمنای صور و انوار غیبی نماید
چہ این صور و آن صور و این انوار و آن انوار ہمہ مخلوق حق اند جل علا و از آیات دالہ بر وجود
او تعالے و در میان طرق صوفیہ اختیار کردن طریقہ علیہ نقشبندیہ اولی و انسب است چہ این بزرگواران
التزام متابعت سنت نمودہ اند و اجتناب از بدعت فرمودہ لہذا اگر دولت متابعت دارند و از
احوال ہیچ ندارند خرسند اند و اگر با وجود احوال متابعت فوت دانند آن احوال را نمے پسندند از انجا
کہ سماع و رقص را تجویز نکردہ اند و احوالیکہ بران مترتب شود و اعتبار ننمودہ اند بلکہ ذکر جہر را بدعت
دانستہ منع آن فرمودہ اند و تمنا کہ بران مترتب شود و التفات بان ننمودہ روزے بمجلس طعام
ملازمت حضرت ایشان حاضر بودیم شیخ کمال کہ یکے از مخلصان حضرت خواجہ ما بود در وقت تناول
طعام در حضور ایشان ہم اللہ ابلغ گفت ایشان را ناخوش آمد بجدیکہ زجر بلیغ فرمودند کہ او را منع
کنند کہ در مجلس طعام ما حاضر نشود و از حضرت ایشان شنیدہ ام کہ حضرت خواجہ نقشبند علماء بخارا
را جمع کردہ بخانقاہ حضرت امیر کلال بردہ بودند تا ایشان را از ذکر جہر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند
کہ فکر جہر بدعت است نمیکنند ایشان در جواب فرمودند کہ نمیکنیم اکابر این طریقت ہرگاہ در منع ذکر جہر
اینہمہ مبالغہ نمایند از سماع و رقص و وجد و تواجد چہ گویند احوال و مواجید کہ بر اسباب نامشروعہ مترتب شوند
نزد فقیر از قبیل استدراجات است چہ اہل استدراج را نیز احوال و اذواق دست میدہد و کشف و شہود
و مکاشفہ و معاینہ در مرایا صور عالم بظہور مے آید حکماء یونان و جوگیہ و براہمہ ہند در نفی شریک اند
علامت صدق احوال موافقت علوم شرعیہ است با اجتناب از ارتکاب امور محرمہ و مشتبہ بدانند
کہ سماع و رقص فی الحقیقت داخل لہو و لعب است کما قال اللہ تعالے و من الناس من یشتری لہو الحدیث و در شان منع
سرود نازل شدہ است چنانچہ مجاہد کہ شاگرد ابن عباس است از کبار تابعین گوید کہ مراد از لہو الحدیث
سرود است فی المدارک لہو الحدیث السمر و الغناء و کان ابن عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالے عنہم یحلفان

انه النار وقال مجاهد فی قوله تعالی والذین لا یشهدون الزور اے لا یحضرون الغناء وحکی عن امام الهدی ابی منصور الماتریدی رح قال المغنی انا نا استحللت عند قوائیته یکفر وبانت منه امراته واحبط الله تعالی کل حسناته وحکی عن ابی نصیر الدبوسی عن القاضی ظهیر الدین الخوارزمی من سمع الغناء من المغنی وغیره اویرے فعلا من المحرم فیحسن فی قلبه استقباحا وبغیر استقباحا وبصیر مرتفعا فی الحال نار علی انه ابطل حکم الشریعة ومن ابطل حکم الشریعة فلا یکون مومنا عند کل مجتهد ولا یقبل الله تعالی طاعته واحبط الله کل حسناته اعاذنا الله سبحانه من ذلک آیات واحادیث وروایات فقیه در حرمت غنا بسیار است بحدیکه اصحاب ان متعذر است مع ذلک اگر شخصے حدیث منسوخ یا روایته شاذ یا دراباحت سرود بیارد وعتبار نماید کر فقیهے در هیچ وقتے وزمانے فتوی باباحت سرود نداده است ورقص وپاکوبے را مجوز نداشته چنانکه در ملتقط رسالا امام همام ضیاء الدین شامی مذکور است وعمل صوفیه در حال حرمت سند نیست همین بس نیست که ما الیشانرا معذور داریم وملامت نکنیم وامر الیشانرا بحق سبحانه تعالی مفوض داریم اینجا قول امام ابی حنیفه وامام ابی یوسف وامام محمد معتبر است نه عمل ابو بکر شبلی وابی الحسن نوری صوفیان خام اینوقت عمل پیران خود را بهانه ساخته سرود ورقص را دین وملت خود گرفته اند وطاعت وعبادت ساخته اند الذین اتخذوا دینهم لهوا ولعبا از روایته سابق معلوم شده است کسیکه فعل حرام را مستحسن داند از زمره اهل اسلام می برآید ومرتد می گردد پس خیال باید کرد که تعظیم مجلس سماع ورقص نمودن بلکه از اطاعت وعبادت دانستن چه شناعت دارد ولله سبحانه الحمد والمنة که پیران ما باین امر مبتلا نشدند وما متابعان را از تقلید این امر وا رانیدند شنیده میشود که مخدوم زاده ها سبیل سرود دارند ومجلس سرود وقصیده خوانی در شهر جمعه منعقد میسازند واکثر یاران درین امر موافقت مینمایند عجب از عجب مریدان سلاسل دیگر عمل پیران خود را بهانه ساخته ارتکاب این امر مینمایند وحرمت شرعے را بالجمله پیران خود وفهم میکنند اگرچه فی الحقیقت درین امر محق نباشند یاران درین ارتکاب چه معذرت خواهند نمود حرمت شرعے بکطرف ومخالفت طریقت پیران خود بکطرف اهل شریعت ازین فعل راضی اند ونه اهل طریقت اگر حرمت شرعی نبود بجز واحداث امرد طریقت چیزیکه بود فکیف که حرمته شرعے باان جمع شود والعجب است که جناب مرزا صاحب باین امر راضی نخواهند بود امامراعات اوایشان نموده تصریح منع هم نمیکنند ویاران را ازین اجتماع نهی

ف

تمنیا نیداین فقیر چون درآمدن خود توقف دید چند فقره فراهم آورده نوشته فرستاد این سبق در ملاقات
مزاحیه بگذرانند واز اول تا آخر پیش ما ایشان بخوانند والسلام مکتوب دوم صد و شصت و هفتم بنام
حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه اسرار و دقایق که حضرت ایشان بان تمیز گشته اند شمه
ازان بظهور نمی توان آورد بلکه برمز و اشارت نیز ازان باب سخن نمیتوان کرد و آن امر امقتبل از مشکاة
نبوتست و ملائکه علیین نیز در بنید دولت شریک اند و اینا سب فی ملک بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات
میرساند که صحیفه شریفه که از روی کرم نامزد این حقیر ساخته بودند بمطالعه آن مشرف گشت جزاکم الله
سبحانه خیر از انعامات حق جل سلطانه چه نویسد و چه شکران نماید علوم و معارفی که افاضه میشود و تفوقی
خداداد مدحلشانه اکثر آن در قید کتابت می آید و لعمیه اهل و نااهل میرسد اما اسرار و دقایقی که بان
تمیز است شمه ازان بظهور نمیتواند آورد بلکه برمز و اشارت نیز ازان مقوله سخن نمیتواند کرد فرزندی
اخوی که مجموعه معارف فقیرست و نسخه مقامات سلوک و جذبه رمزی لطیف ازین اسرار دقیقه با او در میان
نمی آرد و به شیخ تمام درستها آن می کوشند با آنکه میداند که فرزندی از محرمان اسرارست والا خطا
و غلط محفوظ اما چه کند که وقت سخنی زبانرا میگیرد و لطافت اسرار لبها را مهر بند و بفیض صدری و ملاقی
لسانی نقد وقت آن اسرار نه ازان قبیل اند که در میان نباید بلکه در بیان نمی آرند فریاد و حافظ
انبهم آخر بهزه نیست و هم قصه غریب و حدیث عجیب ست بایند دولت که ما در ستها آن میکوشیم متقبل از
مشکاة نبوت انبیاست علیهم الصلوة و التسلیمات و ملائکه علاء علی علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات
شریک این دولت اند و از متابعان انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات هر کرا بایند دولت مشرف سازند البته
گوید رضی الله عنه که من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و آل و اصحابه دو نوع علم اخذ نمودم یکی از آنرا
و علم ایست که در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر را اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرند و آن علم دیگر علم
اسرارست که نهم هر کس بان نرسند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم تا نامزد آنچه
کتابتی که بحضرات خواجگان داده نوشته است بنظر شریف خواهد گذشت مخدوما مکرما احدانی که در طریقت
پیدا کنند نزد فقیر کم از بدعتی نیست که در دین احداث کنند برکات طریقت تا زمانی فایض است
که احدانی در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث در طریقت پیدا شد راه فیوض و برکات آن طریق

مسدود گشت پس محافظت طریقت از اہم مہام امد و جناب از مخالفت طریقت از ضروریات گشت پس
ہر جا کہ از ہر مخالف طریقت خود بنید زجر و مبالغہ منع ان فرمایند و در ترویج تقویۃ ان طریقت کنند و السلام
والاکرام مکتوب دویست شصت و ہشتم بخانخانان صدور یافت و در بیان انکہ علم وراثت انبیا علیہم الصلوٰۃ
والتسلیمات چیست و مراد از علما کہ در حدیث العلماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل واقع شدہ اند کدام اند و در بیان
انکہ علم اسرار کہ از ورثۃ انبیا باقی ماندہ ست علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات عین ان اسرار ست کہ اولیاء
امت بان تکلم کردہ اند از علم توحید وجودی و بیان احاطہ و سریان و قرب و معیت و مایناسب ذلک
الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی احوال و اوضاع فقرا در این حدود مستوجب سئوال من
اللہ سبحانہ سلامتکم وعافیتکم وثباتکم واستقامتکم چون بحث علم وارثہ در میان بود چند کلمہ از ان
مقولہ بمقتضاے وقت نوشتہ آمد در خبار آمدہ العلماء ورثۃ الانبیاء علمے کہ از انبیا علیہم الصلوات
والتسلیمات باقی ماندہ ست دو نوع ست علم احکام و علم اسرار عالم وارث کسی ست کہ او را از ہر دو نوع
علم سہم بود نہ انکہ او را از یک نوع نصیب بود نہ از نوع دیگر کہ ان منافی وراثت ست چہ وارث را از جمیع
انواع ترکہ مورث نصیب ست نہ از بعض دون بعض و انکہ او را از بعض معین نصیب ست داخل عزائت
کہ نصیب او بجنس حق او تعلق گرفتہ ست و بجنین فرمودہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل مراد از علما علماء راسخانند نہ غرباء کہ نصیبی از بعض ترکہ فراگرفتہ اند چہ وارث را بواسطہ
قرب و جنسیت ہمچو موروث می توان گفت بخلاف غریم کہ ازین علاقہ خالی ست پس ہر کہ وارث بود
عالم بنا شد مگر انکہ علم او را نفہمید یک نوع سانیم و گوییم کہ عالم علم احکام ست مثلا و عالم مطلق ان
بود کہ وارث باشد و از ہر دو نوع علم او را نصیب وافر بود اکثر مردم گمان دارند کہ علم اسرار عبارت از
علوم توحید بجودی ست و شہود وحدت در کثرت مشاہدہ کثرت در وحدہ و کنایہ ست از معارف احاطہ و سریان
وجود و قرب و معیت او تعالے بر نہجیکہ مکشوف و مشہود ارباب احوال ست حاشا و کلا ثم حاشا و کلا
کہ این علوم و معارف از علم و اسرار بودند شایان مرتبہ نبوۃ باشند زیرا کہ مبنائے
این معارف سکر و فنا ست و غلبہ حال کہ منافی صحو ست و علم انبیا علیہم الصلوٰۃ والتحیات
چہ علم احکام و چہ علم اسرار ہمہ صحو و صحو ست و علم انبیا علیہم الصلوٰۃ والتحیات چہ علم احکام و چہ علم

اسرار همه صحو در صحوست که تتمه از سکر بان ممتزج نگشته ست بلکه این معارف مناسب مقام ولایته اند قدم
رسخ در سکر دارد پس این علوم از اسرار ولایته بوند نه از اسرار نبوة ابنیا علیهم الصلوت والتسلیمات هر چند
ولایته نیز نهایت ست اما احکام ان مغلوبند و در جنب احکام نبوة مضمحل ۵ بلی هر جا شود مهر نگارا + سها را
جز نهان بودن چه یارا ۱۲ فقیر در کتب و رسایل خود نوشته ست و تحقیق نموده که کمالات نبوة حکم دریائی
محیط دارد و کمالات ولایته در جنب آن خطره ایست محقرا اما چه توان کرد جمعی از نارسائی به کمالات نبوة نگفته اند
که الولایته افضل من النبوة و جمعی دیگر در توجیه ان گفته اند که ولایته بحسب افضل ست از نبوة او این هر دو
فریق حقیقت نبوة را نادانسته حکم بر غائب کرده اند نزدیک باین حکم ست حکم به ترجیح سکر بر صحو اگر حقیقت
صحو میدانستند هرگز سکر را بصحو نسبت نمی دادند ع چه نسبت خاک را با عالم پاک ۱۲ نا گاه صحو خواص را نیز مثل
صحو عوام دانسته سکر ایشان ترجیح داده اند کاش سکر خواص را مثل سکر عوام دانسته جرات باین حکم نمی نمودند
چه مقرر عقلاست که صحو بهتر از سکر ست اگر صحو سکر مجازی ست این حکم ثابت ست و اگر حقیقی ست نیز این
حکم ثابت ولایت را از نبوة افضل گفتن و سکر را بر صحو ترجیح دادن در رنگ آنست که کسی کفر را بر اسلام جمع
و جهل را از علم بهتر داند زیرا که کفر و جهل مناسب مقام ولایت ست و اسلام و معرفت مناسب مرتبه
نبوة منصور گوید ع کفرت بدین الله والکفر واجب لدی و عند المسلمین قبیح و محمد رسول الله تعالی علیه
وعلی آله وسلم از کفر استعاذه مینماید قل کل یعمل علی شاکلته چنانچه در عالم مجاز اسلام بهتر از کفر ست در حقیقت
نیز اسلام را بهتر از کفر باید دانست فان المجاز قنطرة الحقیقت اگر گویند که در مقام ولایته چنانچه در مرتبه
جمع کفر و سکر و جهل ثابت ست در مرتبه فرق لهذا الجمع اسلام و صحو و معرفت نیز متحقق پس کفر و سکر و جهل
را بمقام ولایت مناسب گفتن بچه معنی بود گوئیم که صحو و مانند آن در فرق مرتبه اثبات نمودن نسبت بمرتبه
جمعیت که سراسر سکر و استتار ست والا صحو ان مرتبه نیز متمزج بسکر ست و اسلام آن مختلط بکفر و معرفت
مشوب بجهل اگر در کتابت بتکرار نمیدانست احوال و معارف مرتبه فرق را بتفصیل ذکر کرده امتزاج سکر
و مانند از ان مرتبه بیان مینمود ارباب مطالعه شاید بمعنی راتبفرس نیز دریابند العجب کل العجب این قدر باید
فهمید که انبیا علیهم الصلوت والتسلیمات این همه بزرگی و کمالی که یافته اند نه از راه نبوة یافته اند نه از راه ولایت
بیش از خادمی نیست ادرای نبوة و اگر ولایت را بر نبوة مزیتی میبود ملایکه ملاء اعلی که ولایت ایشان اکمل است

از سایر ولایات از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات فضل میشمند و گروهی ازین طایفه چون ولایت را افضل از نبوة
دانسته و ولایت ملائکه اعلے را اکمل از ولایت انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات دیدند ناچار ملائکه علیین را از
انبیا افضل گفتند علیهم الصلوة والتسلیمات و جمهور اهل سنت بر خلاف ذلک اند لعدم الاطلاع
علے حقیقة النبوة و چون در نظر مردم بواسطه بعد نبوة و جهت کمالات ولایة حقیر مے در آیند
لاجرم سخن را درین باب بسوط ساخت و ثمه از حقیقت معامله و انموذ ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا
و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین اخوے ارشدی پسان شیخ داؤد چون ستر دوان حدود بودند باعث
این تصدیع گشتند مکتوب دولیت و شصت نهم بنام قضے خان صدر یافت و ترغیب باهانت رسانیدن
باعدای دین و تخریب توابین الهه باطله این بیخردان دیدولتان و الهها تمنا نمود و باین العزیز العظیم القدر و
ما ینا سب ذلک الحمد لله و سلام علے عباده الذین اصطفی هر کسی را در دل تمنائے امریست از امور و
تمنائے این فقیر شدت نمودن ست بدشمنان خدا جل و علا و دشمنان پیغمبر او صلیه و علے آله الصلوات
والتسلیمات و اهانت رسانیدن ست باین بیدولتان و خوار داشتن ایشان زیرا که الهه باطله ایشان اولیقین
میدانند که هیچ عملے نزد حق جل و علا ازین عمل مرضی تر نیست بنابران مکرر ایشان را باین عمل مرضی ترغیب
می نماید و اینان باین عمل از اهم مهام اسلام میدانند چون بدولت انجا لشکر لیف برده اند و برای تحقیر و
اهانت رسانیدن ان بقلعه کنیفه و اهل آن تعیین شده اند اول شکر این نعمت بجا باید آورد که هم کیفر رسانیدن
تعظیم و توقیر انمقام و اهل ان میرونده سبحانه و تعالی الحمد و المنه که ما را باین بلا مبتلا نساخت و بعد از شکر این
نعمت عظمی در تحقیر و توهین این بیدولتان و اله باطله ایشان سعی بلیغ باید نمود و هر قدر که میسر شود بخفیه
یا جهر در تخریب این جماعه باید کوشید و انواع اهانت باین بت تراشیده نا مرتبه شده باید رسانید هیچ ست که
بعضی از مدانتها که وقوع شده ست باین عمل تلافی انها نماید و کفارة سازند ضعف بدن و شدت سرما لغزات
والا بخدمت ایشان رسیده ترغیب این امر مینمود و باین تقریب بکبار تفی بران سنگ می انداخت و از اسباب
سعادت میساخت زیاده چه مبالغه نماید والسلام مکتوب دویست و هفتاد و هم بشیخ نور محمد صدر یافت و بیان
ترجیح بعضی صحبتها بر غربت الحمد لله و سلام علے عباده الذین اصطفی اخوے شیخ نور محمد دور افتاده کانا به انجی
فراموش مشتاند کتاب لای و پیامی هم یاد نمیکنند تمنای شما غربت و انزوا بوده که میشد الا بعضے از صحبتها

که بدعزلت می چسپیدند ناس از حال ویس فونی نمایند که چون عزلت اختیار کرده بصحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات رسید از کمالات صحبت بهره یافت واز تابعین گشت واز خیریت بایه اولی بدرجه دوم رسید لعنایت الله سبحانه صحبت هر روز بطرز دیگر ست من ستوی یوما فهو مغبون والسلام علیکم وعلی سایرین لمتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والتحیات مکتوب دویست هفتاد ویکم بشیخ حسن برکی صدور یافته درحل استفساد واقعه که دیده بود الحمد لله سلام علی عباد الذین اصطفی مکتوب غریب اخوی اعزی شیخ حسن کمن الله سبحانه حاله واوصله الی کماله رسید واقعه روشن که روداده بود دلنوشته بود بدلوضوح انجامید امیدوار باشند وبانچه ما موراند دراتیان ان بجان کوشند وسروی ازاتیان احکام شرعیه تجاوز نکنند وبه معتقدات حقه اهل سنت وجماعه متجلی باشند کار اینست وغیر این همه هیچ ✣ اگر والده شما تجویز نکنند وخوند رضی باشند سیر هندوستان را منتظم شمرند والسلام مکتوب دویست هفتاد ودوم بمیر سید محب الله مانکپوری صدور یافته در بیان ایمان بالغیب

ایمان شهودی وبیان توحید شهودی وتوحید وجودی وبچه درحصول فنا درکار ست توحید شهودیست توحید وجودی هیچ درکار نیست ودربیان انکه اول کسی که اظهار توحید وجودی نموده ست وتصریح بآن کرده صاحب فتوحات مکیه ست عبارات مشایخ ما تقدم هر چند از توحید واتحاد خبر میدهند اما محمول ان توحید شهودی اند وماینا سب ذلک بعد الحمد والصلوة سیادة پناه خوندی اعزی میر محب الله معلوم فرمایند که ایمان بالغیب بوجود واجب تعالی وبسایر صفات او سبحانه نصیب انبیاست ونصیب اصحاب انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات ونصیب اولیای که بکلیت مرجوع عند ولیت ایشان نسبت اصحاب است اگرچه اینها قلیل اند بل اقل ونصیب عما وله نصیب عامة مومنان وایمان شهودی نصیب عامه صوفیه ست از ارباب غرلت بودیا از ارباب عشرت چه ارباب عشرت هر چند مرجوع عند اما بکلیت رجوع ننموده اند باطن ایشان همچنان نگران حق ست ظاهر بخلق اند وباطن بحق جل سلطانه بس همه وقت ایمان شهودی نصیب شان ست وانبیا علیهم الصلوة والتسلیمات چون بکلیت مرجوع عند وباطن متوجه بحق اند بخلق بحق جل وعلا الجزم ایمان بالغیب نصیب شان ست این فقیر در بعضی از رسایل خود تحقیق نموده است که باوجود رجوع نگرانی فوق علامت نقص ست وعدم وصولست بانجام کار ورجوع بکلیت علامت وصولست به نهایة النهایة صوفیه کمال را درجمیع بین التوجهین دانسته اند وجامع تشبیه وتنزیه را از کمل

دربیان مصنف کرام وفضل وادلی کمیت را بیان نمودن

شمرده ام ان ایشانند و بس چیزم یارب انبیا علیهم الصلوٰة والسلام چون از مقام دعوة فارغ میکردند و متوجه عالم بقا می شوند و مصلحت رجوع تمام میشود و بشوق تمام مدد الرفیق الاعلے برآورده بکلیت متوجه حق جل شانه میکردند در مراتب قرب بحیرت می نمایند ؎ حیرانا لارباب النعیم نعیمها ؎ وللعاشق المسکین ما یترجع ؎ نزد فقیر کمال آنست که در وقت عروج کثرت بکلیت از نظر مرتفع شود حتی که آثار و صفات نیز ملحوظ نباشند و خواص احادیث مجرده هیچ مشهود نباشد و تمام عوالم ما عوالم معه و در وقت رجوع نظر بتمام بکثرت افتد و غیر از خلق در رنگ عامه مومنان هر دیگر مشهود او نشود و غیر از ادای طاعت و دعوت خلق الحق جل وعلا او را کار نباشد و چون امر دعوت تمام کند و عالم فانی را وداع نماید بکلیت بحجاب قدس متوجه شود درخت از غیب شهادت کشد و معامله را از کوش به غوش برد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ناقصی رجوع بکلیت را نقص خیال نکنند و لتوجه باطن را که بحق ست جل سلطانه بهتر از توجه بخلق که برای دعوت و تکمیل ایشان ست نداند زیرا که صاحب رجوع با خویشتن خود در مقام رجوع نیامده ست بلکه برای حق جل سلطانه از اعلے به اسفل نزول کرده ست و از وصل به هجر خود را قرار داده پس صاحب رجوع قایم برای حق ست جلشانه و فانی از مراد خود صاحب توجه بوصل و مشهود محفوظ ست و به قرب و معیت شاد ان ؎ هجری که بود مراد محبوب ؎ از وصل هزار بار خوشتر ؎ لانی فی الوصال عبید نفسی ؎ وفی الهجران مولی للموالی وشغلے بالحبیب لکل حال ؎ احب الی من شغلی بحالی ؎ و فضایل و کمالات رجوع بسیار ست صاحب تلبیه نسبت بصاحب رجوع قطره ایست نسبت بدریاے محیط این رجوع از فضایل نبوة ست و ان توجه از آثار ولایت شان ما بینهما اما فهم هر کس به این کمال نرسد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم بعضے از اصحاب تنزیه و تشبیه گویند که ایمان تنزیه همه موجبات از اصل ست عارف آنست که ایمان بتشبیه بان جمع کند و خلق را مظهر حق بیند و کثرت را کسوت وحدت داند و صانعه را در صنع مطالعه کند بالجمله توجه تنزیه به صرف ذات ایشان نقص ست و شهود وحدت بی ملاحظه کثرت عیب اینجماعه متوجهان احدیت صرف را ناقص میشمرند و ملاحظه وحدت را بی مطالعه کثرت تجدید میدانند و قایلند بانکار رسیدن الله بمجرده دعوت انبیا علیهم الصلوٰة والتسلیمات تنزیه به صرف ست و کتب سماوی ناطق بایمان تنزیهی ست انبیا علیهم الصلوٰة والتسلیمات نفی الهیه طلبه آفاقی و انفسی مینمایند و بابطال انها دعوت میفرمایند و به وحدت واجب الوجود و یکتا و بیچون و بیچگونه ست و لا تمیکنند هیچ شنیده که پیغمبرے دعوت بایمان تشبیه نموده ست مخلوق را مظهر خالق گفته جمیع پیغمبران علیهم الصلوٰة والتسلیمات در

کل توحید واجب الوجود و نفی نقایص و حدوث از ارباب دون ؎

او سبحانه می نماید قال الله تبارک و تعالی قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله
و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون پنجاعه ارباب
بی نهایت اثبات می نمایند و همه را ظهورات رب الارباب تخیل میکنند و کتاب و سنت را که در مطالب خود
مستشهد می آرند الکتاب هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و ما سیت اذ رمیت و لکن الله رمی الذین
یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم و السنة اللهم انت الاول فلیس قبلک شیء و انت الاخر فلیس
بعدک شیء و انت الظاهر فلیس فوقک شیء و انت الباطن فلیس دونک شیء هیچ استشهادیست زیرا که این
عبارت حصر است برای نفی کمال وجود از ماسوای ذات بالبلغ و جه نفی اصل وجود چنانکه فرموده لا صلوة لا بفاتحة
الکتاب و فرموده لا ایمان لمن لا امانة له و امثال ان در کتاب و سنت بسیار است این توجیه تاویل نصوص
چنانکه گمان برده اند بلکه حمل نصوص است بر کمال بالغت و در عرف چون اهتمام به امر رسالت شخصی مینمایند
میفرمایند که دست او دست منست مقصود اینجا حقیقت نیست مجازیست که انباز از حقیقت است و چون فعل از
اندازه قدرت فاعل که عبد و مملوک صاحب قدرت کامله است زیاده بوقوع آید و التفات و توجه ان مالک قادر در ان
فعل می باشد مالک سزد که بگوید این فعل من است کرده ام تو این سخن را هیچ دلالت نیست بر اتحاد فعل من نه بر ذات
اتحاد ذات حاشا و کلا که فعل عبد مملوک عین فعل مالک متقدر بود و یا ذات او عین ذات او پنجاعه مذاق اینها را
علیهم الصلوات و التسلیمات مکرر فهمیده اند که مدار دعوت ایشان بر همینیست است وجود غیر و غیریت عبادات ایشان را
بر توحید و اتحاد و فرود آوردن از کلفات بارده ست اگر فی الحقیقت موجود یکی بود و ماسوای او ظهورات او بود
و عبادت ماسوی عبادت او باشد چنانچه پنجاعه گمان برده اند چرا اینها علیهم الصلوات و التسلیمات مبالغه و
تاکید منع ان نمایند و عقوبتهای ابدی بر عبادت ماسوی ترتب سازند و عابد آنها را دشمنان خدا گویند
چون بر منشاء غلط ایشان اطلاع نه بخشند و دیدند غیریت را که از جهل و ایشان تا شی شده ست زایل
نکرده اند و عبادات ایشان را عین عبادت حق جل و علا دانند یعنی و اینجاعه گویند که پیغمبران علیهم
الصلوة و التسلیمات بواسطه قصور فهم عوام بسر اتوحید وجود بالا شیده بنای دعوت را بر غیر و غیریت
کرده اند و وحدت را پوشیده بر کثرت و دلالت نموده اند این سخن در رنگ تقیه شیعه نامسموع ست پیغمبران
علیهم الصلوات و التسلیمات حق اند به تسلیم پنجاعه نفس الامر ست هرگاه نفس الامر موجود یکی بود غیر او ناموجود

نباشد چرا پوشیده و پنهان داشتن خلاف نفس مرنمایند صلے الخصوص احکامی که بذات و صفات و افعال وهبی الوجود
تعالی و تقدس تعلق داشته باشد باظهار و اعلان حق اند گرچه بنظر اکثر چیره در فهم ان قاصر بعد نمی بینی که متشابهات
قرانی و انچه در احادیث آمده ست از متشابهات چه جای عوام که خواص نیز در فهم ان عاجز شده مع ذلک در اظهار
آن منهم گشته و غلط عوام مانع اظهار انها نگشته اینجا عه کسیکه به وجود وجوه قائل ست و از عبادت ماسوی الله
تنزه می نماید او را مشرک می نامند و انکه بیک وجود قائل ست او را موحده میگویند اگرچه عبادت هزار صنم نماید
بتجلیل انکه انها ظهورات حق اند سبحانه و عبادت ایشان عبادة حق ست تعالی شانه الضافه باید نمود که این
صفت مشرک کدام ست و موحد کدام بنیا علیهم الصلوات والتسلیمات بوحدت وجود دعوت نکرده اند دو وجود
گوینده را مشرک نگفته دعوت ایشان بوحدت معبود ست جل سلطانه عبادت ماسوی را شرک گفته اند اگر
صوفیه وجود ماسوا را بعنوان غیریت ندانند دعوت شرک نمی کنند ماسوی ماسوی ست دانند یا ندانند بعضی از
متاخران ایشان عالم را عین حق جل سلطانه میگویند از غیبت تحاشی مینمایند و طعن و تشنیع بقائلان
غیبت میکنند و شیخ محی الدین و تابعان او را باین راه به الکاب پیش می آیند و بدیا دمیکنند مع ذلک اینجا عه عالم را
غیر حق جل سلطانه نمی گویند بلکه نه عین حق و نه غیر حق جل و علا میدانند این سخن اصواب دور ست الا شان
متغایران قضیه مقرر ست منکر و ثنیت مصادم بدیهه عقل ست غایته مافی الباب متکلمین در صفات واجبی
جل سلطانه الا هو و لا غیر هو گفته و ا غیر مصطلح مراد داشته جواز انفکاک و تغایر بین مراجات نموده اند چه
صفات واجبی جل سلطانه از حضرت ذات تعالی و تقدس سمک نیستند و جواز انفکاک در میان
ذات و صفات قدیمه او تعالی و تقدس متصور نیست لیس الا هو و لا غیر هو و قدیمه صادق ست بخلاف عالم که
این نسبت در وی منتفی ست کان الله و لم یکن معه شئی لیس نفی غیریت از عالم ممنوع است هم بلغت و هم باصطلاح
از صدق دور ست اینجا عه از نارسائی خود عالم را در رنگ صفات قدیمه انگاشته اند و حکم مخصوص انرا اینجا اطلاق
نموده و اینجا عه چون بنفی غیریت عالم قائل گشته اند لازم ست بر ایشان که بر غیریت عالم قائل شوند و از زمره ارباب
توحید وجودی برایند و به وجودات متعدده حاکم گردند در تقیید وجود از عین گفتن چاره نیست چنانچه شیخ محی الدین و
تابعان او گفته اند و عین گفتن دیا معنے ست که عالم باصالة متحد ست حاشا و کلا بلکه بمعنی ست که عالم معدوم ست
و وجود واجب ست تعالی و تقدس چنانچه این فقیر در بعضی از رسائل خود بتحقیق انجامیده نموده ست سوال در غیر وجود به گوینده وجود

که مشرک گوید باعتبار است که او دو بین است و دو بین مشرک طریقت است جواب دوم دو بینی که مشرک طریقت است بتوحید شهودی حاصل میشود و توحید وجودی دران موطن هیچ درکار نیست باید که مشهود سالک و ملحوظ او غیر از یک ذات مقدس امرے دیگر نبود تا فنا متحقق شود و مشرک طریقت نشود مثلاً کرد در روز که آفتاب را انتہا می بیند و ستارہا را نمی بیند دوم دو بینی حاصل است هرچند هزاران از ستارہا در روز موجود بوند مقصود اینست که یک آفتاب مشهود بود و ستارہا معدوم باشند یا موجود بلکه گویم که کمال فنا در انصورت است که اشیاء موجود باشند و سالک از کمال کرفتاری که بمطلوب حقیقی دارد بهیچ چیز التفات ننمایند بلکه بهیچ چیز را مشاہدہ نکنند و بهیچ چیز در دیدۂ بصیرت او ندر آید و اگر اشیاء موجود نباشند خدا را که متحقق شود و فانی از که بود و کرا فراموش سازد اول کسیکه تصریح توحید وجودی کرده است شیخ محی الدین بن العربی است عبارات مشائخ ما تقدم هم چند که از توحید و اتحاد خبر میدہد لا قابل حمل اند بر توحید شهودی چه هر کا غیر حق را جلتانه نه بیند بعضی گویند لیس فی جبتی سوی الله و بعضی ندای سبحانی زنند و بعضی لیس فی الدار غیره دیار ند از همین این همه گلهاست که از شاخ یک بینی نیشکفد هیچ کدام را دلالة بر وحدت وجود نیست و لکنه مساعد وحدت وجود را مبوب و مفصل حتم ست و در رنگ صرف و نحو تدوین نموده شیخ محی الدین ست و بعضی از معارف غامضه این بحث را مخصوص بخود کرده اند حق که گفته خاتم النبوة بعضی از علوم و معارف را از خاتم الولایت اخذ میکنند و خاتم الولایة محمدی خود را می داند و شراح در توجیهان گفته اند که بادشاه اگر از خزینه داخود چیزی بکیرد چه نقصان دارد بالجمله در تحصیل فنا و بقاء و حصول کمالات ولایت صغری و کبری توحید وجود هیچ درکار نیست توحید شهودی باید تا فنا متحقق شود و لیسان ماسوی حاصل کرد و تواند بود که سالکی از بدایت تا نهایت سیر کند و از علوم و معارف توحید وجود هیچ بروی ظاهر نشود بلکه نزدیکست که انکار این علوم نماید نزد فقیر راهی که بظهور این معارف بسلوک میرسد اقرب ست ازان راهی که منتهی بظهور بود و ایضاً سالکان این راه اکثر شان بمطلوب میرسند و رونده های این راه اکثر شان در راه می مانند و از دریا بقطره میرسند و متوهم اتحاد ظل کنفار مینمایند و از وصل محروم میشوند و همچنین را تجربها معلوم ساخته ست والله سبحانه الملهم للصواب و سیر فقیر هرچند براه ثانی میرشده ست و از ظهورات علوم و معارف توحید وجودی حظ وافر یافته اما چون عنایت خداوندی جل سلطانه شامل حال او بوده و سیر محبوبی در پشته بوادی و مفاوز راه را باد افضل عنایت طی نموده ست و از کمال کرم او را از ظلال کذرانیده بچهل رسانیده و چون مجال مداومت بر سیر شدان افتاد دید که راه دیگر اقرب بوصول ست و سهل بحصول الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله تصلوات رسل بنا الحق تنبیه

از تحقیق سابق معلوم شد که اگرچه موجودات متعدد باشند و ماسوی حق جل و علا موجود بود اوست که فنا و بقا تحقق شود و دولایت صغری و کبری حاصل ایدچه نسیان ہوی فناست نه عدم ماسوی و دیدا ماسوی باید که مفقود شود نه آنکه ماسوی معدوم و ناچیز بود این سخن باوجود ظهور بر اکثر خواص پوشیده مانده ست از عوام چه گوید توحید شہودی را عین توحید وجودی خیال کرده معرفت و وحدت وجود را از شرائط راه دانسته اند و دو وجود گوینده را اهال و فضل انگاشته حق که بیاری از ایشان معرفت حق را جل سلطانه منحصر در معارف توحید وجودی خیال کرده اند و شہود وحدت را در مرایای کثرت از انجام کار تصور نموده تا آنکه بعضی از ایشان تصریح کرده که حضرت پیغمبر ما علیه و علی جمیع اخوانه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها بعد از حصول کمالات نبوت در مقام شہود وحدت در کثرت بود ست کریمه انا اعطیناک الکوثر را اشارة بانمقام مینمایند و ترجمه کریمه را باین عبارت میکنند بدستیکه دادیم ترا شہود وحدت در کثرت ما آنرا از تنزلات و کثرت در میان مرووف کثرات این عبارت را فهمیده اند حاشا و کلا که مقسم معارف شایان این مقام نبوت باشد علیه الصلوة والتحیات کجای پیغمبر جل سلطانه دعوت مینماید و هر چه دعوت مرایای چون کجا پس دارد اپیچون بی انتسب ست و بدانچه چونی و چندی متسم حضرت حق سبحانه و تعالی ایشانرا اضافه داده مکرر مینماید علیهم الصلوة والتحیات بتراوی کمالات خود بسنجیده کمالات ایشان را مثل کمالات خود میدانند کثرت کلمه یخرجهم من الظلمات الی النور چون آن کرمی که در سنگ نهان ست و زمین و آسمان او همان ست و کمینه همت او را ازین قسم معرفت که اوایل حاصل شده بود همت و استغفار ست و آن شہود او را حلول انصاری از جناب قدس نفی مینماید حضرت خواجه نقشبند قدس سره میفرماید هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر ست بتحقیق کلمه لا نفی ان باید کرد پس شہود و وحدت و کثرت نیز شایان نفی کنت و هر چه شایان نفی ست از جناب قدس منتفی ست این کلام حضرت خواجه مرا ازین شہود برآورده ست و اگر فتایهای مشاهده و معاینه نجات بخشیده درخت را از علم بجهل کشیده و از معرفت بحیرت برده جزاه الله سبحانه عنی خیر الجزا من بهذا یک سخن مرید حضرت خواجه ام و حلقه بگوش ایشان و بحق از اولیا کم کسی بمثل این عبارة تکلم نموده ست و جمیع مشاهدات و معاینات را بدین نهج نفی نساخته درین مقام حقیقت این سخن ایشان که فرموده اند معرفت خدائی بر هباد الدین حرام اگر ابتداء او انتهایا یزید بنباشد باید دانست چه بایزید بایشان بزرگی از شہود و مشاهده نگذشته ست و از تنگنای سبحانی قدم بیرون نزده بخلاف حضرت خواجه ما که بیک کلمه لا نفی جمیع مشاهدات او فرموده اند و همه را بغیر حق خاتم

جل سلطانہ تنزیہ او نزد خواجہ تشبیہ ست و چون او چون کمال او نقص ناچار انتہار او کہ از تشبیہ نازستہ ست
ابتدا و اخر اجد اما باشد چہ عایت از تشبیہ ست و نہایت تنزیہ یکی پایزید را در خر حال ہرین نقص طلاع بخشیدند کہ
نزدیک باختصاص یکمنت ما ذکتک الا عن غفلت و ما خذ تک الا عن فترت حضور سابق را غفلت دانست کہ حضور
او بود تعالی بلکہ حضور طلبے بود از ظلال و ظہوری بود از ظہورات پس ناچار از و غافل باشد جل سلطانہ او تعالی
و ما دو رست ظلال و ظہورات ہمہ از مبادی و مقدمات اند و از معارج و معدات و انچہ حضرت خواجہ فرمودہ اند
ما نہایت را در بدایت درج میکنم مطابق واقع ست زیرا کہ ابتدائے توجہ ایشان بہ احدیت صرف ست و از ہم وصفت
جزوات می خواہند تعالی متدیان رشد این طایفہ علیہ را این دولت بطریق انعکاس از شیخ متقدا کہ باین کمال
مشرف شدہ ست حاصل میشود فدا نند پس ناچار نہایت کمل و بدایت این برز کواران مندرج باشد غایۃ ما فی
الباب این توجہ احدیت و ایشان اگر غلبہ بیدا کند و ظاہر را نیز رنگ باطن منصبغ سازد سالک از مشاہدات
سفلے کہ در مرایائی ممکنات ظاہر شود ازاد ست و از معارف تشبیہ خلاص اگر این توجہ علیہ بیدا نکند و بر باطن مقصور
گشت ناچار کہ ظاہر بشہود وحدت در کثرت متذبذ بود بہ توحید و اتحاد محظوظ باشد اما این شہود در حق ایشان مقصور بر
ظاہر ست بباطن سرایت نکردہ باطن شان متوجہ احدیت صرف ست و ظاہر شان مشاہد وحدت از کثرت
باشد کہ توجہ باطن بواسطہ غلبہ نسبت ظاہر معلوم نشود و غیر از شہود ظاہر امر دیگر مفہوم نبود چنانچہ در اوایل حال کاتب
این سطور بودہ ست کہ بواسطہ غلبہ نسبت ظاہر از توجہ باطن کہ باحدیت صرف بود اگاہی نداشت و بہ کلیت خود را
متوجہ شہود وحدت در کثرت می یافت بعد اندکی حضرت حق سبحانہ بر توجہ باطن اطلاع بخشید و باطن را بر ظاہر نصرت
داد و معاملہ را تا بہ پنجا رسانید الحمد للہ سبحانہ علے ذلک این قبیل ست معارف توحیدی و مشاہدات سفلے کہ از
بعض خلفاء این خاندان برزک سرزدہ ست نہ انکہ ایشان بظاہر و باطن متوجہ این شہود ند در کفار این معرفت
بخلاف دیگران کہ بظاہر و باطن کفار این شہود ند و این شہود را جامع تنزیہ و تشبیہ دانستہ از کمال بیہدانند نہج
ہر چند باطن ایشان نیز ایمانی بہ تنزیہ صرف دارد اما کہ قدے دیگر ست و ہمان دیگر و حال دیگر ست و علم
دیگر و جماعہ کہ ایمان بہ تنزیہ صرف ندارد و خر مشاہدہ سفلے امر دیگر را معتقد نیستند از طایفہ اند کہ از مبحث
خاطر ہر اند نزد فقیر شہود حق جل و علا و مرایائے ممکنات کہ جماعہ از صوفیہ آنرا کمال می شمرند و جمع بین التشبیہ
و التنزیہ می انگارند ان شہود شہود حق نیست جل و علا و شہود ان جز تخیل و نخوت ایشان نہ انچہ در ممکن

می بیند واجب بیست تعالی و تقدس و انچه در حادث می یابند قدیم نه دهر چه در تشبیه ظاهر شود تنزیه نه نهاد
تبرات صوفیه مفتون نکردی و غیر حق را جل سلطانه حق ندانی اینجا صه بوسطه غلبه حال اگر معذور اند و در رنگ
مجتهد مخطی از مواخذه مرفوع الما مقلدان ایشان تا چه معامله کنند کاش در رنگ مقلدان مجتهد مخطی باشند
واگر چنین نکنند کار مشکل ست قیاس و اجتهاد حیلے ست از حیل شرعیه که ما به تقلید ان ما مور یم بخلاف کشف
والهام که ما را تقلید نمان امر نفرموده از الهام بر غیر حجت بیست و اجتهاد بر تقلد حجت ست پس تقلید
علما مجتهدین باید کرد و حصول دین را موافق آرے ایشان باید جست و صوفیه انچه بگویند و بکنند مخالف آراء
علما مجتهدین آنرا تقلید نباید کرد و بحسن ظن از طعن ایشان لب باید بست و از شطحیات ایشان باید شمرد
و از ظاهر مصروف باید ساخت عجب ست که بسیارے که از صوفیان عوام را بایمان هور کشنیه والهایه خود
همچو وحدت وجود منلا دلالت می کنند و ترغیب به تقلید انها مینمایند و بر عدم آن ایمان تهدید ست مکینیک کاش
دلالت بر عدم انکار این هور مینمودند و بر منکران تهدیدات میفرمودند چه ایمان دیگر ست و عدم انکار
دیگر ایمان این هور لازم نیست اما از انکار انها محافظت باید نمود تا مبادا انکار این هور به انکار رب
این هور کشد و با اولیاء حق جل و علا بغضے و عداوتے پیدا کند بر وفق آرائے علماء اهل حق کار باید کرد
و از کشفیه صوفیه بحسن ظن سکوت باید ورزید و به لا و لعم جرات نباید کرد هذا هو الحق المتوسط بین الافراط
والتفریط والله سبحانه الهلهم للصواب عجایب کارو بارست جمعی از مدعیان این راه با این شهود و شاهده
قناعت ندانند بلکه این شهود را تنزل الکاشفه دین اشاره بوحدت بصرے قائلند می گویند که ذات بچون
واجب الوجود را جل سلطانه می بینم و میگویند که ان دولت که حضرت پیغمبر ما علیه الصلوات والسلام
یکبار در شب معراج یافته بود ما هر روز بسه بار دولتیکه مرئی ایشان میشود از ما سفار سیه تنزیه مینامند و نور را مرتبه بکتی می انگارند
ونهایت مراتب عروج را تا انجا میدانند و آن نور را تصور مینمایند تعالی سبحانه عما یقول الظالمون علوا کبیرا و ایضا اثبات کلام مکالمه
بآن حضرت جل شانه می نمایند و میگویند که خدای تعالی چنین فرموده ست و چنان گاهی در حق و شمنان
خود زبان حضرت عزشانه و عید ها نقل میکنند و گاهی دوستان خود را بشارتها میدهند بعضے از ایشان گویند که بقیه ثلث شب
یا ربع شب تا نماز صبح با حق سبحانه و تعالی مکالمه داشتم و از هر باب سخنان پرسیدم جواب یافتم لقد استکبروا
فی انفسهم و عتوا عتوا کبیرا سخنان این جماعه مفهوم مے شود که ان نور مرئی را عین حق مے دانند

جل سلطانہ و آن نور را ذات او تعالیٰ تصور نمیکند نہ انکہ از ظہوری از ظہورات او تعالیٰ انکار کند و ظلی از ظلال او داند و شک نیست کہ ان نور را ذات حق گفتن جل سلطانہ اقرار محض ہست و الحاد صرف و زندقہ خالص نہایت تحمل خداوندی ہست جلشانہ کہ امثال این مقربان را بعذابہای گوناگون استیصال نمیفرمایند و ہستیصال نہا نمینمایند سبحانک علی حلمک بعد علمک علی عفوک بعد قدرتک تو دم حضرت موسی علی نبینا و علیہ الصلوۃ و السلام بجہد و طلب رویۃ ہا ک کشتند و حضرت موسی علی نبینا و علیہ الصلوۃ و السلام بعد از طلب رویۃ خرمن تراتی خود دو بیہوش افتاد و از ان طلب تایب گشت و محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ محبوب رب العالمین ہست و بہترین موجودات اولین و آخرین با وجود آنکہ بدولت معراج ربانی مشرف شد و از عرش کرسی در گذشت و از مکان و زمان بالا رفت علما را در رویۃ او علیہ و علی آلہ الصلوۃ و السلام با وجود اشارتہای قرانی اختلاف ہست اکثر علما بعدم رویۃ او علیہ و علی آلہ الصلوۃ و السلام قایل گشتہ و قایل الامام الغزالی و الاصح انہ علیہ و علی آلہ الصلوۃ و السلام ما رای ربہ بعینہ لیلۃ المعراج این بی سلہ بخانان بزعم باطل خود ہر روز خدا را می بینند جلشانہ و حال انکہ علما در یک دین محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم قیل و قال دارند فضیحہ سبحانہ ما اجہلہم و ایضاً از سخنان این جماعۃ معلوم میکردد کہ ان کلام را می شنوند نسبت آنرا بحضرت حق سبحانہ بجہو نسبت کلام متکلم بیند و این عین الحاد ہست حاشا و کلا کہ از حضرت حق سبحانہ کلامی صادر شود و بطریق تکلم کہ در وی ترتیب باشد و تقدیم و تاخیر بود کہ آن علامات حدوث ہست سخنان مشایخ کبار ایشان را در غلط انداختہ ہست چہ مشایخ نیز اثبات کلام و مکالمہ بحضرت جل سلطانہ نموده لیکن باید دانست کہ مشایخ نسبت ان کلام را بحضرت حق سبحانہ بجہو نسبت کلام متکلم نمی توانند بلکہ بجہو نسبت مخلوق بخالق یقین میکنند و درینجا ہیچ مخلوقیت حضرت موسی علی نبینا و علیہ الصلوۃ و السلام کہ از شجرہ مبارکہ کلام حق شنید جل شانہ نسبت این کلام بحق جل سلطانہ ہجو نسبت مخلوق بود بخالق نہ بجو نسبت کلام متکلم و ہمچنین کلامیکہ از حضرت جبرئیل علی نبینا و علیہ الصلوۃ و السلام شنیدند نسبت ان کلام بحضرت حق سبحانہ و تعالیٰ ہجو نسبت مخلوق بود بخالق غایتہ ما فی الباب ان کلام حق ہست جل سلطانہ و منکران کافر زندیق کویند کلام حق مشترک ہست در بیان کلام نفسی و کلام لفظی کہ بی توسط امرے حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ ایجاد ان فرماید پس کلام لفظی نیز بحقیقت کلام حق باشد جل و علا پس ناچار

منکران

ناچار منکران کافر بود فافهم فان هذا التحقیق یفتک فی کثیر من الموهمة والله سبحانه الموفق باید دانست وجود یکه
در ممکنات اثبات میکنم وجودیست ضعیف در رنگ سایر صفات ممکن علم ممکن را در جنب علم واجب تعالی چه مقدار
است وقدرة حادثه را در جنب قدرت قدیمه چه اعتبار بجنین وجود ممکن در جنب وجود واجب تعالی لاشی محض
است جه جای آن دارد که ناظر بوسط تفاوت مراتب این دو وجود درنگ افتد که ایا اطلاق وجود برین دو فرد
بطریق حقیقت است یا اطلاق او بر یک فرد بطریق حقیقت است وبر فرد دیگر بطریق مجاز بنی هیچ که جم غفیر از
صوفیه تشبث زانی یقین نموده اند اطلاق وجود بر وجود ممکن بسبیل تجوز دانسته اند وجود ممکنات را اثبات
نکنند مگر عوام یا خواص مراد از خواص انبیا اند علیهم الصلوة والتسلیمات واز امتان ایشان کسی که بولایات
اصلیه ایشان مشرف شده است ودایره ظلال را بتمام طی کرده عوام ظاهرین اند وجود واجب تعالی ووجود
ممکن را از اقسام مطلق وجود میدانند هر دو را موجود تصور مینمایند وخواص خواص حدید البصر اند هر دو وجود را
از افراد مطلق وجود می یابند وتفاوت مراتب افراد وجود را راجع بصفات واعتبارات وجود مینمایند نه راجع
بحقیقت وذات وجود تا یکی حقیقت شود ودیگر مجاز وجماعه متوسطان که از رتبه عوام قدم فوق مانده اند واز کمالات
خواص خواص کوتاه در دست اند مشکل است که قائل بوجود ممکنات کردند واطلاق وجود بر وجود ممکن بطریق حقیقت
نمایند ازینجاست که گفته اند که ممکن را موجود باین علاقه میگویند که او را نسبتی است بوجود کما یقال الشمس انک
وجودی ابوی قایم است تا بطریق حقیقت موجود شود بعضی ازین جماعه از وجود ممکن ساکت اند بنفی واثبات
ان تصریح نمایند بعضی[1] مینامند وموجود خواند واجب تعالی را میدانند وطایفه ازایشان وجود ممکن را غیر وجود واجب
نمیدانند چنانچه بیان نمیدانند وکروهی ازایشان تصریح کرده اند بانکه وجودی که واجب تعالی بآن وجود موجود
است ممکن نیز بهمان وجود موجود است باین جرات نیز لفظ وجود در ممکن نمیتوانند یا بالجمله در اثبات وجود ممکن شدت
نظر ایشان در عین شعشعان انوار وجود واجب تعالی توان آزاد پیر نیز بنان در روز ابوجود شعشعان نور آفتاب
ستارها را می بینند واگر تیزبین نیست نمی تواند دید پس وجود ممکنات در رنگ وجود ستارها است در روز مهر که حدید
البصرست تواند دید وبر که ضعیف البصرست این دید بی نصیب است اگر بدست که عوام با وجود ضعیف البصر در کوری بصیرة
چگونه وجود ممکنات را میتوانند دید وحال انکه شعشعان انوار وجود واجب تعالی مانع رویت اوست گوییم که عوام از ارباب علم اند
نه از ارباب بینش ما در ارباب دیدست نه در ارباب علم چه ارباب علم از بحث خارج اند پس گوییا مقصود الخواص خواص

[1] بعضی

واجب تعالے در حق ایشان مفقود ست پس مانع رویه وجود ممکنات بنا شیدان ما که کیم که ظهور انوار مانع شهود وجود ممکنات ست نه مانع علم بوجود ممکنات چه علم بسیاری بسیار است که بسماع و تقلید نیز حاصل شود و نظر و تعقل هم صورت بندد چنانچه علم بوجود دستارها در روضیعه بصر از انیز حاصل ست با وجود ظهور نور آفتاب عوام را علم بوجود ممکنات ست نه شهود وجود آنها چه شهود از صفات بصیرة ست و بصیرة ایشان کور ست شهود ملک بود یا ملکوت چه روت باشد یا لاهوت اما غیر عوام چنانچه درین مبحث مشارک حضرت خواهند بود در جاهای دیگر نیز در بیان ایشان مشترکی حاصل ست اینجاست که امینا علیهم الصلوات والتسلیمات در بسیاری از احکام در رنگ عوام زندگانی مینمایند و در معاشرت با خلق و با اهل و عیال خیر البشر با اهل و عیال مثل ایشان معامله میفرمایند چنانچه حسن معاشرت خود علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات مشهور و منقول ست که روزی سید البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام تقبیل امامین میفرمودند و بتبسط تمام با ایشان معاشرت می نمودند شخصی از حاضران گفت یا رسول الله من یازده پسر دارم و هرگز هیچ یکی را بوسه نکرده ام حضرت مجتبی فرمودند علیه و علی آله الصلوة والسلام که این جهتست که بر بنده ها رحیم خود عطا میفرماید و چون حضرات خواص در بعضی اوصاف بعوام مشارکند اگرچه شرکت باعتبار صورت باشد و ناچار عوام از نارسائی خود از کمالات ایشان قلیل النصیب اند و ایشانرا در رنگ خود تا خیال میکنند و انکه در اوصاف و شمایل از ایشان جدا بود او را میکذبند و برزک میدانند اینجاست که اوصاف و اخلاق اولیا که از اوصاف اخلاق ایشان جهست اجتهد میدانند ان اوصاف و اخلاق که مشابه اخلاق ایشان ست اگرچه ان اخلاق در انبیا موجود بوده علیهم الصلوات والتسلیمات بشنو نقل کرده اند از مخدوم شیخ فرید گنجشکر که چون یکے از فرزندان ایشان می مرد و خبر موت او بایشان میرسید هیچ تغیرے در ایشان راه نمییافت و میگفتند که بچه مرده ست بیرون تابیده و چون فرزند سید البشر ابراهیم نام علیه و علی آله الصلوات والسلام فوت کرد حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والسلام بروی گریه کردند و محزون گشتند و فرمودند ان العین تدمع والقلب یحزن ولا نقول الا ما یرضی ربنا و انا بابراهیم لمحزونون بتاکید بسیار مبالغه بیان حزن خود فرمودند گنجشکر بهتر ست یا سید البشر ترد عوام کالانعام معامله اول بهتر ست و آنرا بی تعلق سید هندوستانے را عین تعلق و گرفتارے می انگارند اعاذنا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء و چون این دار دار آفرینش و ابتلاست عوام را مشتبه ساختن و در شبهه انداختن عین حکمت و مصلحت ست اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه بحرمت سید البشر علیه و علی آله الصلوات

افضلها و من التسلیمات اکملها بر سر اصل سخن رویم و گوییم که ایمان پیغمبر ما علیهم الصلوات و التسلیمات و ایمان همه انبیا و ایمان اولیا که ملحق به اصحاب اند بعد از شهود بوسطه رجوع بدعوت به غیبت و ایافته ست و در نزد آنکه شخص آفتاب را در روز به بیند و ایمان شهودی بوجود آفتاب پیدا کند و چون شب شود ایمان شهودی او مبدل ایمان غیبت گردد و ایمان علماء هم بغیب ست اما غیب ایشان بوسطه نزدیک بعث انبیا علیهم الصلوات و التحیات حکم حدس پیدا کرده ست و از نظر به برآمده ست مراد از علماء اینجا علماء آخرت ست نه علماء دنیا زیرا که علماء دنیا داخل عامه مومنانند و ایمان بغیب که لجامه مومنان منسوب ست بهترین اقسام ایمانی ست که تقلید انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات مربوط ست و به قال الله و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم منوط سوال علماء نموده اند ایمان تقلیدی بهتر ست از ایمان تقلیدی حسی که بسیاری از علماء استدلال را شرط ایمان نموده اند و ایمان تقلیدی را معتبر نداشته و ایمان تقلیدی را بهتر گفته جواب ایمانی که بر تقلید انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات حاصل شود ایمان استدلالی است زیرا که صاحب تقلید بدلیل میداند که انبیا علیهم الصلوات و التحیات در تبلیغ رسالت صادق اند بجهت خصیکه حضرت حق سبحانه و تعالی بمعجزات تصدیق او نموده ست و البته صادق ست پس انبیا که همه مویده بمعجزات اند همه صادق باشند علیهم الصلوات و التسلیمات تقلید غیر مستقر ان ست که در ایمان تقلید ابا خود نماید و صدق انبیا علیهم الصلوة و التحیات و حقیقه تبلیغ ایشان را هیچ منظور او نبود این ایمان نزد بسیاری از علماء متغیبت باقی ماند استدلالی که بمقدمات ارباب نظر حاصل کند و به ترتیب صغرا و کبرے ایمان نتیجه پیدا سازند ان استدلالی امریست که بمکان نزدیکست و از وقوع و ورود در مقام استدلالی بر اثبات واجب تعالی مثل مولانا جلال الدین دوانی از ارباب نظر معلوم نیست که کسی گزشته باشد زیرا که او هم محقق ست و هم متاخر و در اثبات مطلب عالی سعے بسیار نموده مع ذلک هیچ مقدمه از مقدمات استدلالات او نباشد که مخیبان رسایل او ان مقدمه بنظر بالتصور پیش نیامده باشد و خللها موجه نکرده باشد. وای بر صاحب استدلال که ایمان را بوجود استدلال حاصل نماید و تقلید انبیا علیهم الصلوات و تسلیم را موجه نکرده باشد. و

الملها صحیفه التفات که از روی کرم نامزد این حقیر ساخته بودند بوصول ان مشرف و مسرور گردید جزاکم الله سبحانه
خیر الدارین یافته بود که اگر چنانچه مبالغه در منع سماع متضمن منع مولود که عبارت از قصاید نعت و اشعار غیر نعت خواندن
ست نیز بود خوی دنخوی پیر محمد لغمان و بعض یاران اینجائی که دو هفته آنحضرت را صلے الله تعالی علیه و علی آله
وسلم دیده اند که این معرکه مولود بسیار حرجی اند بر نهایت ترک شنودن مولودی مشکل ست محذورها اگر وقایع را اعتبار بود
و در مناسبات اعتبار باشد مرید از به پیران همچو حیثیات نباشد و التزام طریق از طرق عبث می خیزد هر مریدے
موافق وقایع خود عمل خواهد کرد و مطابق مناسبات خود زندگانی خواهد نمود آن وقایع و مناسبات موافق طریق
پیر شنیدیا بنا شنود مرضی او بوده یا نبوده بریں تقدیر سلسلا پیرے و مریدی برهم میخورد و هر بوالهوسی بوضع
خود مستقل میگردد و مرید صادق هزار وقایع را باوجود پیر پنهم جوئی خود طالب رشید بدولت حضور پیر
مناسبات را در منامات احلام مشیر دو همچو التفات به آنها نمی نماید شیطان لعین دشمنی ست قوی منتهیان از
گید او ایمن نیستند و از مکاید رسان و لزران ابتدائیان و متوسطان چه گویند غایة ما فی الباب منتهیان
محفوظ اند و از سلطان شیطان مصئون بخلاف مبتدیان و متوسطان پس وقایع ایشان شایان اعتماد
بنا شد و از مکر دشمن محفوظ نمونه سوال واقعه که دران واقعه حضرت پیغمبر را به بینند صادق ست و از کید و مکر شیطان
محفوظ فان الشیطان لا یتمثل بصورته کما در پس وقایع ما نحن فیه صادق باشند و از مکر شیطان محفوظ بوده جواب
صاحب فتوحات یکیه عدم تمثل شیطان را مختص بصورت خاصه آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام گردانیده
مدینه ست میسازد و حکم بعدم آن تمثل بهر صورتیکه به بینند تجویز نمی نماید و شک نیست که تشخیص آن صورت علی صاحبها
الصلوة والسلام خصوصا در منامات بسیار تعسر ست پس چگونه شایان اعتماد بود و اگر عدم تمثل شیطان را مختص
بصورت خاصه آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام نسازیم و بهر صورتیکه به بینند عدم آن تمثل را دران صورت تجویز
نمائیم چنانچه بسیارے از علماء ربانی رفته اند و نیز مناسب رفعت شان آنسرور ست علیه و علی آله الصلوات والسلام کریم
که اخذ احکام از آن صورت دریافتن مرضی و نامرضی آن از مشکلات ست چه تواند بود که دشمن لعین در میان
متوسط شده باشد و خلاف واقعه را بوقوع نموده بود و بنده را در اشتباه و التباس انداخته عبارت و اشارت خود را
عبارت و اشارت آن صورت علی صاحبها الصلوة اندیشه باشد چنانچه مرویست که روزی الیسع علیه و علی آله
الصلوة والسلام مجلس فرمودند و مناسب دیدند ترویج روساء اهل کفر آنجا حاضر بودند و بسیاری از اصحاب کرام نیز در آن مجلس بودند

سید البشر علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام برایشان سورہ والنجم میخواندند چون مذکر الہیہ باطلہ ایشان بکلام ان سرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام منضم ساخت بہیجکہ حاضران آنرا کہ از کلام آنسرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام انکار نشنیدہ ہیچ راہی بہ بیرون آن نیافتند کافران کہ حاضر بودند غلغلہ برآوردند وگفتند کہ محمد ما اصلا کذب ما نمیداند حاضران از اہل اسلام نیز چون کلام متحیر ماندند آن سرور از کلام آن لعین اطلاع یافتند فرمودند چہ جای تعجب است اصحاب کرام عرض کردند کہ این فقرہا در اثنا کلام شما ظاہر نشد آنسرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام متفکر و محزون گشتند درین اثنا جبریل امین علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام آمد وحی آورد کہ آن کلام القاء شیطانی بودہ پیغمبر نبی ورسولی نگذشتہ ست کہ شیطان در کلام او القا نکردہ ست پس از ان حق سبحانہ وتعالی آنرا رد کردہ ست وکلام خود را محکم ساختہ ست پس بسکاہ در زمان حیاۃ آنسرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام کلام باطل خود را القا نماید وہیچکس تمیز نکند بعد از وفات آنسرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام در حالہ منام کہ محل تعطیل حواس ست وجای التباس شیطان باوجود تہی مائی از انجا معلوم شود کہ آن وقت از تصرف شیطان محفوظ ست واز تلبیس او مصون یا آنکہ گویم چون در افواہ ان تصانیف خوانند کہ از دشمنان کان متمکن شدہ بود کہ آنسرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام این عمل نمی خواہند بود چنانچہ مدوحان از مادحان انضے اند و بعضی در تنبیہ ایشان منتقش گشتہ تواند بود کہ در وقت آن صورت تخیلہ خود را دیدہ باشند بی آنکہ آن وقت را حقیقی پنداشتہ ویا تمثل شیطانی بود و ایضا مہمات در رویا صادقہ کاہی محمول ظاہر و حقیقت آنہا ہمان ست کہ رائی دیدہ ست مثلا صورت زید را در خواب دیدہ ست ورادر ہمان حقیقت زید ست وکاہی مصروف از ظاہر میشود محمول بر تعبیر مثلا صورت زید را در خواب دیدہ ست ومراد از ان عمر خواستہ اند مثلا بواسطہ علاقہ مناسب کہ در میان عمرو زید بودہ ست پس این وقایع یاران انجا معلوم شود کہ محمول بر ظاہر نبود از ظاہر مصروف نمیتواند بود کہ مراد از ان وقایع تعبیرات بود وان وقایع کنایات باشد از ہمو دیگر بے آنکہ تمثل شیطانی را انجا اثر بود بالجملہ اعتبار وقایع نبایدہا دانستہ ہا دریافتہ ہا جستہ ہا شنیدہ ہا نمودہ کہ شیاء را ولعطہ پدیدہ کہ شایان عقاید ست وکجایش بتعبیر رجوع خیال دیدہ شود و خواب فعال ست یا یاران انجا تمییز کہ بواسطہ خود ندکانی نمودہ اند تمام خیانت بدست ایشانست الا میر محمود خان را غیر از اعتقاد چہ چارہ ست عیاذا بالله سبحانہ اگر لحظہ بعد از متوقف نمایا اگر فضا توقف کند کہ افر خواہد کرد مسافت فقیر در سنہ لوسطہ مخالفت طریقت خود ست مخالفت طریق خواہ بسماع و رقص بود خواہ بمولود و شور خوانی ہر طریق را و صولیت بمطلب خاص و وصول بمطلب خاص این طریق متوسط ترک این ہمہ ہر کرا طلب مطلب این طریق بود باید کہ از مخالفت این طریق

۳ در حالات رفیع درجت صحابہ شیان الیقین در کلام آن سرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام

این طریق اجتناب نماید و مطالب طرق دیگر منظور نظر او نباشد حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که
این کار میکنم و نه آنکار میکنم یعنی این کار منافی طریق خاص ما هست بس نکنیم و چون مشایخ دیگر کرده اند بران
انکار هم نمایم لکل وجهة هو موليها فیرد آنها و کم لما و لنا فقیر هست و قدوه ما پیران هر کاه در وی مرتبی حادث
شود که مخالف این طریقه علیه بود بجای عتاب با فقیر هست مخدوم زاده ها حق اند بجا فظت طریق اندیشه کوار
خود فرزندان حضرت خواجه احرار قدس سره بعد از تغیر و اندیشه کوار ایشان طریق اهل را ایشان محافظت نمودند
و تغیر کنندگان مجادله فرمودند چنانچه بسمه شریف شما نیز رسیده باشد از شدت قوی الجذب حضرت خواجه نوشته
بودند آری در اوایل حال بعضی امور رعایت نه بر طریقه نموده ما هم سفر معذور ملامت را تجویز داده ترک غیرت
و بعضی شیا از تکاب نموده اند اما در اواخر این امور هم اجتناب داشته اند و یا ملامت و ملامتیه تمی کردند به نظر انصاف
پیوندند و اگر غرض حضرت ایشان دین او ان مردینا زنده بودند این مجلس و اجتماع منعقد میشد اما بایان امر معنی
میشد ند این اجتماع را می بینید نمیانه یقین فقیران ست که هرگز بمعنی تجویز نمیفرمودند بلکه انکاری نمودند مقصود
فقیر اعلام بود قبول کنند یا نه کینه بهیچ مضائقه نیست و کجا ایش مشاجره نه اگر مخدوم زاده ها و یاران بجای بسمان
و صمه مستقیم باشند فقیران را از صحبت ایشان غیر از جران چاره نیست زیاده چه تصدیعه دهد والسلام اولا و اخرا
مکتوب دویست و هفتاد و چهارم بشیخ یوسف برکی صدور یافته در بیان ملبند همتی و عدم التفات بشهودات سفلی
که تعلق بمرتبه کثرت دارد و ما نیا سب فی لک البلد الحمد و المنة و صلوة الدعوات بسر سلسله و رسایل ثلثه شتمل
بود چند سبب از وقایع احوال و کرامات که اندراجها نیافته بود لیو صوم انجامید حالیکه در اخر حال شهود وحدت و کثرت
نوشته اند باین عبارت او نموده اند که دیگر انتها ایست که بحال اول شهود کم شدن کم کند لیعنی بنده م و خلقم و
هست محمد مصطفی ام صلے الله تعالی علیه علی آله وسلم آن حال اصل هست و فوق احوال مذکوره ست اما انتها
دیگر ست و نهایت اندان حال هم اصل بعید ست هنوز الحوان استغنا بلند ست همه مرا فکر رسیدن نا بلند ست
مقصود از تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله که فقیر در مکتوب سابق بنما نوشته بود لفظ این شهود بود که بکثرت
تعلق دهشت سبحانه الحمد لله که ببرکت این کلمه طیبه این شهود از شما زایل گشت همت بلند دارند و
بخود و سوی این راه اکتفا نمایند ان الله سبحانه یحب معالی الهمم از کوچه تنگ تو چند آمده به شاه راه افتاده اند
چه غم است اگر ذکر احوال سابق نکنند و یاد انتهای شهود نکنند نیز نمایند و به استقامت عمر دین کوبو

خواهند بسیاری از کوتاه دیدگان ما دیده ایم که گوئی از گذشته اند و بقیه آن فضل مظلم گشته اتفاقا بعد از مدتی تذکر
احوال کوتاه خود دن و یاوه لذتهای آن حالت نمودن باز ایشان را بحالت قدیم ایشان برده ست مخدومی شهودی
که برای کثرت تعلق دارد لذت بخش ست و شهود تنزیهی که او اجل دارد از آنست از لیدست بل مدرک متقدا
بران راه فتن متعذر ست چنانچه مولانا احمد برکی که عوام او را از علماء ظاهری دانند او نیز علم باحوال خود و
احوال یاران خود ندارد و سر این است که باطن او متوجه شهود تنزیهی ست که موطن جهل ست و ایمان او در رنگ علماء
ایمان بغیب ست باطن او از بدء فطرتی التفاتی بشهود و کثرت نیز نکرده ست و ظاهر او تبرات صوفیه مقرون
و مغرور گشته وجود شریف او دران نواحی مغتنم ست این حالت که شما از حصول ان خبر داده آید مولانا در ست
که با این حالت متحقق ست علم او لم یعلم نزد فقیر مداران بقعه بروجود مولانا ست عجب ست که اهل کشوف ان نواحی
این معنی چگونه مخفی مانده ست در علم فقیر هند کی مولانا در رنگ وجود آفتاب ظاهر و باهر ست زیاده چه تصدیعه دهد
التماس دعا و فاتحه دارد والسلام مکتوب دویست هفتاد و پنجم بملا احمد برکی صدور یافته در جواب استفسار
که از قبول خود نموده و بیان احوال یاری از یاران خود نوشته بود و تحریص نمودن بر تعلیم علوم شرعیه و نشر
احکام فقهیه و اینا سبیل لک ایها الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات بیرساند که دو صحیفه شریفه که بمصحوب شیخ حسن
وغیره ارسال داشته بودند رسید فرحت فزاوان رسیدند در یک صحیفه بیان احوال خواجه و پسر نموده اند
و در صحیفه دیگر استفسار از قبول خود فرموده درین اثنا توجهی بحال شما نموده امید که مردم ان نواحی همه بجذب
شما آیند و الجذبات بشما مرجوع آید معلوم شد که شما را داران زمین ساخته اند و مردم انجا بشما مربوط
دانسته لله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک این معامله را از جمله واقعات نه انگارند که از غلبات ربانی شمرده ست بلکه از معروضات
و مشاهدات شمرند عمده در تحصیل این دولت شما را تعلیم علوم شرعیه ست و نشر احکام فقیه در موضعیکه باشد و بجذبات تمکن
بگذشته شهرت و بدعت رسوخ پیدا کرده و مان محبت و خلاصی که شما را بدوستان خود بمحض فضل عطا فرموده ست تعالی فضله
بتعلیم العلوم الدینیه و نشر احکام الفقهیه امتطعتم فانهما ملاک الامر و مناط الارتقا و مدار النجاة کمر
همت را مضبوط بسته خود را در جرگه علماء دارند و به امر معروف و نهی از منکر خلق را براه حق
جل سلطانه دلالت فرمایند قال الله سبحانه و تعالی ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی
ربه سبیلا ذکر قلبی که بران مجازند نیز موید ایشان احکام شرعیه ست و واقع سرکشی نفس امارہ

ملاک الامر و مناط الارتقا حدار النجاة تکمیت را مضبوط بسته خود را در جرگه علما دانند و بام معروف و نهی که منکر
خلق را براه حق جل سلطانه دلالت فرمایند قال الله سبحانه و تعالی ان هذا تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا
ذکر قصبه که بان مجاز نند نیز موید ایشان احکام شریعه ست و دافع سرکشی نفس امارة آن طریق را نیز جاری دانند و از عدم
اطلاع بر احوال خود و احوال یاران خود در ازا منباشند و از دلیل بیجا صلے خود ندانند احوال یاران در آئینه واری
کمالات شما کافی ست احوال شماست که بطریق انعکاس دیاران ظاهر گشته ست شیخ حسن یکی از ارکان دولت
شماست و عمود و معاون معالیه شما که فرضا شما را میل سیر اوراء النهر و یا سیر هندوستان پیدا شود نایب مناب شما انجا
شیخ حسن ست التفات و توجه در حق او مرعی دارند و کوشش بلیغ فرمایند که از تحصیل علوم دینیه ضروریه زود تر
فارغ شود این سیر هند و مسلمان هم در حق او متحتم بود و هم در حق شما رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة
علے ملة الاسلام علے صاحبها الصلوة و السلام و التحیة نوشته بودند که آن مایه اشش ماه ست که ترقی واقع شده
ست آنچه در غیبت و بے شعوری سپرده از روح طیبات حالا در افاقت می بینند مخمور و این دیدار هیچ دلالت
بر ترقی نیست در شعور بینند یا در بے شعورے قدم اول درین راه است که غیر حق را سبحانه هیچ نه بینند و از ماسوای
او سبحانه در صدد اندیشه او هیچ نمانند نه باین معنی که اشیا را غیر او تعالی نه بینند و لیکن از ماسوای نداند این
خود کثرت بینی ست بلکه عدم او را سبحانه اصلا نه بینند و نداند این حالت سیر انفاست و منزل اول ست
از منازل این راه و بدونه خرط القتاد ست هیچکس را تا نکرد او فنا + بیت ره بدار گاه کبریا + مکتوباتی که در ین
ایام نوشته شده ست بسیار غیر الوجود ست و فواید غریبه در انجا اندراج یافته نقل از شیخ حسن آورده اند
نیک ملاحظه خواهند فرمود التماس دعا منفقره والده مرحومه خود نموده بودند جابت نموده اند باقی احوال این حدود
شیخ حسن بتفصیل معروض خواهند داشت والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله من
الصلوات افضلها و من التحیات اکملها فقیر و فقیر زاده ها التماس دعا سلامتی خاتمه دارند والسلام مکتوب
دولیت و هفتاد و ششم جهان شیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان محکمات و متشابهات قرانی و بیان
علماء راسخین و بیان کمالات ایشان و بیان مناسب فلک الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علے سید المرسلین
علیهم و علی آله و صحابه الطیبین الطاهرین اجمعین جعلنا الله سبحانه و ایاکم من الراسخین فی العلم اے برادر حضرت
حق سبحانه و تعالی کتاب مجید خود را دو قسم ساخت محکمات و متشابهات قسم اول منشا علم شده الهم و حکم ست

وقسم ثانی مخزن علم حقایق و هر ابد و وجه و قدم و ساق و هما بالہ و امثال کہ در قرآن و حدیث آمدہ ست ہمہ از متشابہات ست و همچنین حروف مقطعات کہ در اوایل قرآنی واقع شدہ اند نیز از متشابہات اند کہ بتاویل انہا اطلاع ندادہ اند مگر علماء راسخین ربما ممکنند کہ تاویل جمیع ایات قدرت ست کہ بہ تصریح ان نمودہ اند و حروف مقطعات قرآنی چہ اویلست کہ ہر حرفی ازان حروف بحسب مولد از سر اخفیہ عاشق و معشوق و در عرفیت خاص از رموز دقیقہ محب و محبوب و محکمات ہر چند امہات کتاب اند اما نتایج و ثمرات ان کہ متشابہات اند از مقاصد کتاب اند امہات الوسایل پیش نیستند از برای حصول نتایج پس لب کتاب متشابہات اند و محکمات کتاب قشر ان لب متشابہات اند کہ ہر مرد اشارۃ بیان اہل ایمانند و از حقیقت معاملہ آن مرتبہ نشان بیابند بخلاف محکمات متشابہات حقایق اند و محکمات نسبت بمتشابہات صوان حقایق عالم راسخ کسے بود کہ لب را بہ قشر تواند جمع ساخت و حقیقت را بصورت تولد فرود آورد و علماء قشریہ قشر خرسندند و بہ محکمات اکتفا نمودہ و علماء راسخین علم محکمات را حاصل نمودہ از تاویل متشابہات حظ وافر اندوزند و جمع صورت و حقیقت را کہ محکم متشابہ ست بیابند اما کسیکہ بعلم محکمات فرو ہجل بمقتضای ان محکمات تاویل متشابہات جوید و صورت را کہ نشئہ بحقیقت پوید ان کس جاہل ست کہ از جہل خود بیخبر ست و ضال ست کہ از ضلالت خود بی شعور ست و ندانند کہ این نشاء مرکب از صورت و حقیقت ست تا این نشاء ہست ہیچ حقیقت از صورت منفک نیست قال اللہ تعالیٰ واعبد ربک حتی یاتیک الیقین لے الموت کما قال المفسرون عبادت را تا زمان موت منتہی ساخت کہ منتہای این نشاء ہست لان بعد الممات فقد قامت قیامتہ و در نشاۃ اخروی کہ ظہور حقایق ست انفکاک صور از حقایق انجا حاصل ست پس حکم ہر نشاۃ علاحدہ است خدا نکند کسے را بدیگرے مگر جاہل یا زندیق کہ مقصودش ابطال شریعت است چہ ہر حکمے کہ شریعت را مرتبدیست ہمان حکم بر منتہے ست عامہ موسنان و خاص خواص از عارفان دین متین متاوے الاقدام اند متصوفان خام و ملحدان بی سرانجام در صدد انند کہ گرد نہاے خود را از ربقہ شریعت برانند و احکام شرعیہ را مخصوص بعوام الناس خیال میکنند کہ خواص مکلف بمعرفت اند و بس چنانکہ اہل امراء سلاطین را بجز صدق و انصاف مکلف نمیدانند و میگویند کہ مقصود از ایتان شریعت حصول معرفت ست و چون معرفت بہم رسد تکلیفات شرعیہ ساقط گشت و این کریمہ را و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین لے اللہ کما قال

۳ و با ذات است کہ بوجود آن اسرار خفیہ بر شکل خاص خواص آن را نمودہ اند

الکافال اهل التسترے مشتهدی آرند یعنے انتہا عبارت تا حصول معرفت ست حق تعالی ظاہر السیکہ بیان
کردہ ست یقین را بابد سبحانہ مراوش انہا کلفت عبادة بودہ باشد تا زان حصول معرفت حق جل وعلا نفس
عبادت کہ آن مقضے ایجاد وے زندقہ ست وی انکارند کہ عبادة عارفان یا می ست برای آن میکند کہ
مبتدیان ولپس وان ایشان بآن اقتدا کنند نہ انکہ عارفان محتاج بہ عبادات اند وفرمایند این قول
از مشایخ نقل میکند کہ کفتہ اند تا پیر منافق ومرائی نباشد مریدان وے منتفع نکردد خذلہم اللہ سبحانہ ما اجہلہم
ان قدر اعتبار کہ عارفان بالعبادات ست عشر ان مرتبہ یان را زان اجتناب حاصل نیست چہ عروجات
ایشان مربوط بہ عبادات ست وترقیات ایشان منوط بہ اتیان احکام وشعایر ثمرات عبادة کہ عروج
وقرب استوقعہ ست عارفان را ثمرات امر وزیر ست پس ایشان حق عبادت باشند واجوہ اتیان شریعت
شریعت بلند باید دانست کہ شریعت عبارة از مجموع صورت وحقیقت است صورت ظاہر شریعت ست
وحقیقت باطن شریعت پس قشر لب ہر دو اجزاء شریعت اند ومحکم ومتشابہ ہر دو افراد ان علماء ظاہر
قشر ان کفایت نمودہ اند وعلماء سنین قشر از لبہا جمع ساختہ اند واز مجموع صورت وحقیقت حظ واف
وقرار کرفتہ پس شریعت را در رنگ شخصے کہ مرکب از صورت وحقیقت ست تصور باید کرد جمعی بصورت ان کرفتار
پیدا کردند واز حقیقت ان انکار نمودند وپیر متقدا ے خود را غیر از بہایمہ وبزودے نداشتند این جماعہ علماء
قشر اند جماعہ دیکر کرفتار ان حقیقت کشتند اما ان حقیقت را حقیقت شریعت ندانستند بلکہ شریعت منحصر
در صورت دانستند وقشر انکاشتند اما ان حقیقت را حقیقت شریعت ندانستند بلکہ شریعت را منحصر
در صورت وقشر انکاشتند ولب ورا ان تصور نمودند مع ذلک مدعوی از اتیان احکام شریعت باز نماندند
کہ صورت را از دست ندارند وتارک حکمی از احکام شریعت را بالطال وضلال شمرند اینہا اولیا اند از جہل اعطا
ومحبت او تعالی از ماسوی او سبحانہ بریدہ اند وجمعی دیکر اند کہ شریعت را مرکب از صورت وحقیقت ودانستہ ومجموع
قشر ولب یقین نمودہ حصول صورت شریعت بی تحصیل حقیقت آن نزد ایشان از حیز اعتبار ساقط ست حصول حقیقت آن
بے اتیان صورت تمام وناقص بلکہ حصول صورت بلکہ بی ثبوت حقیقت بود از اسلام نیز سیدہ اند وبخاسر ترین تصور میکنند کما ہو حال اظہر العلماء
وعوام المومنین وحصول حقیقت را بی ثبوت صورت از جملہ محالات تصور مینمایند وقایل از زندیق وضال نمی نامند
بالجملہ کما ان صوری ومعنوی نزد این بزرکوار ان منحصر در کمالات شرعیہ ست وعلوم ومعارف الہیہ مقصور بر عقاید کما

که بر اهل سنت بثبوت پیوسته است هزاران شهود و شاهدات را بیک مسئله نجوفی و بیچونکه حق جل و علا
که از مسایل کلامیه است برابر نمی اندازند و احوال موحیه و تجلیات و ظهورات را که بخلاف حکمی از احکام شرعیه
ظاهر گردد به نیم جوی نمی خرند و ان ظهور را از مظان استدراج می شمرند اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده
ایشانان علماء ربانی اند که بحقیقت معامله ایشان را اطلاع بخشیده اند و ببرکت مراعات آداب شریعت
ایشانرا بحقیقت شریعت رسانیده بخلاف فرقه نابینه که هر چند متوجه حقیقت اند و کرفتاری بحقیقت دارند و در
ایتان احکام شرعیه مهما امکن سهوی تجاوز نمی نمایند اما چون از حقیقت راه ورای شریعت دانسته اند و
شریعت را آفتاب ان حقیقت تصور نموده ناچار بظلی از ظلال آن حقیقت فرو مانده اند و بحقیقت معامله ان
حقیقت راه وصول نیافته لاجرم ولایت ایشان ظلی اند و قرب ایشان صفاتی بخلاف ولایت علماء راسخ
که اصل است و راه وصول باصل یافته و از حجب ظلال تمام گذشته لاجرم ولایت ایشان ولایت ابنیاست
علیهم الصلوات والتسلیمات و ولایت آن ادنیا ظل ولایت انبیا علیهم الصلوات والتحیات و علماء ربانیان را غیر از
ایمان بمتشابهات نصیب نمی یافت و تاویلاتی که علماء صوفیه بیان کرده اند انها را لایق بشان ان متشابهات
نمی دانست و از هر اری که قابل استناد باشد ان تاویلات را تصور نمیکرد چنانچه عین القضاة در تاویل بعضی
از متشابهات گفته مثلا از الف لام میم الم خواسته که بمعنی در دست که لازم عشق و محبت است و امثال آن
اخر کار چون حضرت حق سبحانه و تعالی بمحض فضل خود شمه از تاویلات متشابهات را بین فقیر ظاهر ساخت و
جدولی از ان دریای محیط بزین استعداد این مسکین گشاده گردانید دانست که علماء ربانی را نیز از تاویلات
متشابهات نصیب وافر است بحمد الله سبحانه هذا ما الهمنا اوما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق
تعبیرات و قوایح مسطوره را که طالب نموده بودند حواله بر حضور داشته ازان مقوله هیچ ننوشت چه کند قلم بعبارت
دیگر جاری گشت و معامله دیگر پیش آمد معذور خواهند داشت والسلام علیکم وعلی سایر من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه وعلی آله وعلی اخوانه الصلوات والتسلیمات الی مکتوب دویست و هفتاد و سیم
بملا عبد الحی صدور یافت در بیان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین این علوم از علوم سابقه است
که در توسط حال تحریر رفته بود درین معرفت نهایت شهود و شهود الفنا است و معانی که چیز نوشته اند
شهود الفنا را در نک شهود افاقی بی احصل دانسته و رای الفنا و افاق شهود اثبات نموده اند

درنگ شهود آفاقی بے ما حصل دانسته وراے النفس وآفاق شهود اثبات نموده اند بلکه نفس شهود وا ورا دایره وصول دانسته اند وراے ان علوم ومعارف نوشته اند چنانکه اینجانب از کتب ورسایل ایشان لایح ست بدان ارشدک الله تعالی که علم الیقین در ذات حق سبحانه وتعالی عبارت از شهود دلیلیست که دال اند بر قدرت او تعالی وتقدس وشهود ان ایات را سیر آفاقی گویند والشهود وحضور ذاتی خود در سیر نفسی متصور میشود وآن خود در نفس سالک نیمباشد ؎ ذره کز بیش بینک در پیش پدید + اگرچه عمریست تک زند در خود پوید + وانچه در بیرون خود مشاهده میکند همه از قبیل مشاهده آثار ودلایل ست بر ذات او تعالی نه مشاهدهٔ ذات عز سلطانه قطب المحققین سید العارفین ناصر الدین خواجه عبید الله قدس الله سره الاقدس فرموده اند که سیر بر دو نوع ست سیر تسطیل وسیر مستدیر تسطیل بعد در بعد ست وسیر مستدیر قرب در قرب سیر تسطیل مقصود از خارج دایره خود طلبیدن ست وسیر مستدیر بهر گرد دل خود گشتن ست ومقصود ما از خود جستن پس تجلیاتی که در صور حسی مثالی وهمچنین در سوده انوار پیدا شوند داخل علم الیقین اند هر صورتیکه باشد وهر نوریکه ظاهر شود ولکن باشد آن نور یا بیرنگ متناهی باشد یا غیر متناهی محیط کائنات بود یا نه حضرت مخدومی مولوی عبد الرحمن الجامی قدس سره السامی در شرح لمعات میفرمایند در بیان این بیت ؎ اے دولت ترا بهر مکان بیخبر + هر دم خبرت زاین وآن میرسم + که این اشارت بمشاهده آفاقیست که مفید علم الیقین ست واین شهود چون آن معنی خبر میدهد وحصول آن نمی بخشد الا بالامارات والاستدلال لاجرم در رنگ شهود دود وحرارت باشد که دلالت میکند بر ذات آتش پس این شهود از دایره علم نرباید ومفید عین الیقین نشود ومفنی وجود سالک نباشد عین الیقین عبارت از شهود حق ست سبحانه بعد ان کان معلوم بالعلم الیقینی واین شهود مستلزم فنای سالک ست در غلبه این شهود وتعین او بالکلیه گم میکردد ودر دیده شهود او اثری از ان باقی نمیماند ودر شهود فنای وستهلک میکردد واین شهود نزد طایفه علیه قدس الله تعالی اسرارهم میسر ست بادراک بسیط ومعرفت نیز گویند ودرین ادراک عوام وخواص شریک اند لیکن فرق ست که خواص را شهود خلق مزاحم شهود حق جل وعلا نیست بلکه در دیده شهود شان خرق حق جل وعلا شهود خلق وعوام را مزاحم ست لهذا ان شهود ذهول تمام دارند واز ادراک خبر ندارند واین عین الیقین حجاب علم الیقین ست کما ان علم الیقین حجابه در وقت تحقیق باین شهود همه حیرت وفنا دانی ست علم را در ان موطن اصلا گنجایش نیست قال البحر الکبری

قول الله

قدس اللہ تعالیٰ سرہ علم الیقین حجاب عین الیقین و عین الیقین حجاب حق الیقین و قال ایضا و علامتہ
من عرف حق المعرفۃ ان یطلع علی سرہ فانہ یجد علما بہ ذالک الکمال فی المعرفۃ یعنی المعرفۃ و ہذا ہو قال
بعضہم ایضا قدس اللہ تعالیٰ سرہم علم الیقین ہو ہم بالعلمیۃ ہو ہم بالمعرفۃ ہم تحیر فیہ حق الیقین عبارت از شہود ذات
سبحانہ بعد از ارتفاع التعین و اضمحلال التعین فالاول شہود الحق سبحانہ بحق سبحانہ جل و علا بہ و لا یحل علیہا
الملک الا مطایاہ و ہذا ہو لقاء اللہ کہ مقام ابی الیسع ؒ و بصیرت صورت بند و کہ سالک را بعد از تحقق بفنا
مطلق کہ فنائے ذات و صفات ست حق سبحانہ و تعالیٰ بمحض عنایت خویش از نزد خود وجودے می بخشد
از سکر حال و بے خودے بصحو و افاقت مے آرد و این وجود را وجود موہوب حقانے گویند و ازان
علم و عین حجاب یک دیگرند شہود عین شہود عالم و در عین علم شاہد و ہمین تعین اوست
کہ عارف دران موطن آنرا عین حق مے یابد عزشانہ تعین کونے چہ انسے ازان در دیدہ شہود
او نماندہ ست و از تجلیات صوریہ کہ تعینات و صور وجود ہا را حق مے یابد تعالیٰ شانہ ان تعینات
کونیہ ست کہ فنائے پاوراء نیافتہ ست فاین احدہما عن الآخر اللتراب و رب الارباب اگرچہ ظاہر
عبارت نزد عوام موہم عدم فرق ست بیان تجلے صوری کہ خود را حق یافتن ست و بیان حق الیقین
کہ در بحار سر خود را حق یافتن ست اما در تجلے صوری انا بر صورت میفتد و در حق الیقین بر حقیقت و نیز در
تجلے صوری حق را بخود می بیند و دریں موطن حق را بحق می بیند تعالیٰ شانہ حق را بخود نمیتوان دید بر
اطلاق شہود در تجلے صوری بر سبیل تجوز ست چہ حق را جز بحق نمیتوان دید ان در مرتبہ حق الیقین
ست کہ حقیقت شہود دران مقام متحقق ست و بعض شیوخ ازان لما لم یطلع علی ہذا الفرق و لم یعلم التعین
الا التعین الکونی طال لسان الطعن علی الاکابر قدس اللہ تعالیٰ سرہم فی تفسیرہم حق الیقین علی ما سبق الی
قدر و ہم ان ہذا التعین قد یحصل فی التجلے الصوری الذی ہو اول القدم فی السلوک و ہم فسروا بہ حق الیقین الذی
ہو نہایت الاقدام فکیف یستقیم بل حکم ان حق الیقین الذی حصل لہم فی النہایۃ یحصل لنا فی التجلی
الصوری الذی ہو اول اقدامنا و اللہ یہدی من یشاء الی صراط مستقیم و السلام مکتوب
دویست و ہفتاد و ہشتم بملا عبد الکریم سنامی صدور یافت در بیان انکہ لازم ست ہر کسی
را بعد از تصحیح عقاید عمل بمقتضائے شریعت غرا سلامت داشتن قلبا لازم است از ساداتی

حق جل وعلا کہ نسیان ماسوی بہت ودائمی طریقہ علیہ نقشبندیہ ودر تخلیص باعادہ واعانت موفق وایناسب
ذلک بحمد اللہ والسلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوے رسید موجب فرحت گشت بضیحک کہ یاران
کردہ ومیکند است کہ بعد از تصحیح عقاید بروفق کتب کلامیہ اہل سنت وجماعۃ شرح اللہ تعالی صدرہم بعد از اتیان
کلام فقیہہ از فرض وواجب وسنت ومندوب وحلال وحرام ومکروہ ومشتبہ انشاء اللہ واتہا سلامت شغین
قلب ست از کرفتاری ماودن حق سبحانہ وتعالی وسلامتی تعلق وقتی میسر شود کہ در قلب ماسوی حق جل وعلا
محظور نشود فرضا اگر ہزار سال حیاہ وفاکند غیر حق سبحانہ در دل خطور نکند نہ بان معنے کہ اشیاء در خاطر
کذرند واہنارا غیر حق جل جلالہ نداند زیرا کہ این معنی در ابتدا امر اقیان توحید را نیز میسر ست
بلکہ بان معنے کہ اشیاء اصلا در دل خطور نکند واین عدم خطور مبنی بر نسیان قلب ست ماودن حق سبحانہ
بر بھی کہ اگر بکلف اشیارا بیاد اورد بیاد نکنند این دولت معبر بفنا قلب ست وقدم ولست در بیداہ
وسایر کمالات ولایات متفرع برین دولت اند ؎ ہیچکس را تا نکرد دانہا ؎ نیست رہ در بارگاہ کبریا
واقرب طریق الی مولی وصول باین دولت عظمی طریقہ علیہ نقشبندیہ ست قدس اللہ تعالی اسرارہم زیرا
چہ این بزرگواران ابتدا سیر از عالم امر نمودہ اند واز قلب بمقلب قلب راہ جستہ اند ازینجا بجاے ریاضات
ومجاہدات دیکران التزام سنت ست واجتناب از بدعت حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ فرمودہ اند
طریق ما اقرب طرق ست اما التزام سنت کار مشکل فطوبی لمن توسل بہم واقتدے بہدیہم المولوی
الجامی ؎ نقشبندیہ عجب قافلہ سالارانند ؎ کہ بندازند بہ پہنان بحرم قافلہ را ؎ از دل سالک مجاذبہ
صحبت شان ؎ می برد وسوسہ خلوت وفکر جلہ را ؎ قاصرے کرکند این طایفہ را طعن قصور ؎ حاشر
کہ سر دمہ نبان این کلہ را ؎ ہمہ شیرازیان جہان بستہ این سلسلہ اند ؎ رو بہ از حیلہ جہان بکسلد
این سلسلہ یا تا بنا مرفوع انکہ صحیفہ محبت اطوار قاضی محمد شریف رسید چون صحبتی از مرطوبت فقرا بود
موجب فرحت گشت دعاء فقیر را ایشان رسانند ثالثا لایم باد کہ مکتوب مرغوب اخوے شیخ حبیب اللہ رسید از
فوت والد مرحوم خود نوشتہ بود انا للہ وانا الیہ راجعون الجواب فقیر دعا رسانیدہ عزای مصیبت نمایند
وگویند کہ بدعاء فاتحہ وصدقہ واستغفار امداد اعانت والد مرحوم خود نمایند فان المیت کالغریق ینتظر دعوۃ
ملحقہ من الاب او الام او اخ او صدیق رابعا مکتوب انکہ نعیم احمدی طریقہ این بزرگواران را نمودہ متاثر گشتہ است

حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت بران کرامت فرماید که مشار الیه چون در سلام نود آمده است او را تعلیم عقاید کلامیه که در کتب فارسی مذکور اند نمایند و همچنین تعلیم احکام فقهیه نیز نمایند تا معرفت فرض و واجب و سنت و مندوب و حلال و حرام و مکروه و مشتبه پیدا کند و بمقتضای ان زندگانی نماید و تعلم و تعلیم کتاب گلستان و بوستان داخل بیکاریست والسلام مکتوب دویست و هشتاد و نهم ملا حسن کشمیری صدو سیافت و داد استکشف نعمت دلالت او بر طریقه علیه نقشبندیه و تحریص بر صحبت و خدمت حضرت ایشان قدس سره الاقدس و در ضمن آن انهاء نعم خداوندی جل سلطانه که بتوسط ان شهرت کرده و ذکر یافته بحمد والسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از روی کرم و التفات نامزد این فقیر ساخته بودند جناب مولانا مهد یعلی رسانیدند موجب فرحت فراوان گشت سلامت باشند بسیار رفته بود از این عبارت شیخ محی الدین بن العربی قدس سره که سبب تیب خاتم مائة عام هم که در کدام کتاب از مصنفات ایشان واقع است مخذوا فقیر این عبارت را ندیده بود در فتوحات یکبه دیده بود در پنوا الاهر چند تفحص کرد تعیین الجا بهمه نشد اگر مرة ثانیه بنظر در آید اعلام خواهد نمود انشاء الله تعالی دیگر فقیر را داد از شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصور دارد و در مکافات ان احسان شما معترف بعجز اینهمه کار و بار بتبعی بران نعمت است و این همه مربوط باحسان بجمین توسط شما ان داده اند که کم کسی دیده است و بمین توسل شما ان بخشیده اند که کم کسی رسیده است از خواص عطایا القدر عطا فرموده اند که اکثری را از علوم عطایای آن مقدار میسر نشده است احوال و مقامات و اذواق و مواجید علوم و معارف و تجلیات و ظهورات همه را زینه ها ماه عروج ساخته بمدارج قرب و منازل وصول رسانیده اند لفظ قرب و وصول از تنگی میدان عبارت چیتار کرده است والا فلا قرب ثمه ولا وصول لا عبارة ولا اشارة ولا شهود ولا حلول ولا اتحاد ولا کیف ولا این ولا زمان ولا مکان ولا احاطه ولا سریان ولا علم ولا معرفت ولا جهل ولا حیرت ؎ چه گویم با تو از مرغی نشانه ؎ که با عنقا بود هم آشیانه ؎ مذعنقا است نامش کردم ؎ ز مرغی من بودان نام مگیر ؎ چون اظهار این احسانهای خداوندی جل سلطانه که در عالم بسا غیور آنها نسبت است بران نعمت نما بوده است متضمن شکر نعمت شما نیز بوده است در ضمن چند فقره مندرجه بقید کتابت در آورده بود که تحفی از شکر ان نعمت شما ادا یابد والسلام علیکم و علی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات مکتوب دویست و هشتاد و دهم بحافظ محمد صدیق یافته بمحبت این طایفه سرمایه سعادت

وہر کرا این خدمت شریف سازند و استقامت دہند ہمہ چیز خواہند داد بعد الحمد و الصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات میرساند
کہ مکتوب شریف کہ بمحبوب جناب مولانا مہد یعلے ارسال داشتہ بود بمن رسید موجب فرحت گشت سبحانہ بحمدہ
محبت فقرا کہ سرمایہ سعادت دنیوی و اخروی بہ ست بر وجہ تمام دارد و دعای ایام مفارقت تاثیرے دران نمودہ و چیزے
محافظت لازم ست متابعت صاحب شریعت علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام و محبت و اخلاص با آنچہ متعلق ایشان
دو چیز ہر چہ دہند نعمتی ست و اگر ہیچ ندہند این دو چیز را آنچہ باشد غم نیست ہر خواہند داد و اگر نہ ادا بسبحانہ در
یکے ازین دو چیز خلل نیفتد مع ذلک احوال و اذواق بحال خود ست از استصلاح باید داشت و خرابی خود باید دانست
طریق استقامت ہمین ست و اللہ سبحانہ الموفق و السلام مکتوب دویست و ہشتاد و یکم بسعادت آب میر محمد نعمان
عہد و یافت و شکر نعمت ہنتاپل علیہ نقشبندیہ و انکہ درین طریق راہ بکمالات نبوۃ بطریق تبعیت و وراثت می
کنایند و ہر کہ درین طریق بنا جہاد و رہ قایم و مسامات خود سازد و اختراع امور محدثہ نماید و مراعات آداب آن
نکند خاسر و خایب ست و اینہا سبب لمکا الحمد و سلام علے عباد الذین اصطفے شکر این نعمت عظمی بکدام زبان
بجا آرد کہ حضرت حق سبحانہ و تعالی ما فقرا را بعد از تصحیح قصاید موجب ادای اہل سنت و جماعۃ شکر اللہ تعالی سہیم
بسلک طریقہ علیہ نقشبندیہ مشرف ساخت و از مریدان نتیجہ این خاندان بزرگ کردانید تر و فقیر یک کام
درین طریق بردن بہتر از ہفتاد کام طریق دیگر ست را بسیکہ بکمالات نبوۃ بطریق تبعیت و وراثت کشادہ و منمود مخصوص
باین طریق عالیست منتہاے طریق دیگر نہایت کمالات ولایت ست از بجا راہے بہ کمالات نبوۃ نکشادہ اند
از بجاست کہ این فقیر در کتب و رسایل خود نوشتہ ست کہ طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام ہم الرضوان
جناب اصحاب کرام را از کمالات حظ وافر گرفتہ اند منتہیان این طریق نیز از ان کمالات بطریق تبعیت لکمال
می یابند مبتدیان و متوسطان کہ ملتزم این طریق اند و محبت کامل منتہیان این طریق دارند نیز امید وار
المرجو من حبیب بار ست دور افتادہ گان را خایبہ خاسر درین طریق کسی ست کہ در دخل این طریق شود و مراعات آداب
این طریق نخند و امور محدثہ درین طریق اختراع نماید و بہ اعتماد مسامات و وقایع خود بخلاف این طریق اقدام کند و ہر
گناہ طریق ہیبت او راہ مسامات و فتحات خود پیشے ست تا کہ روی بترکہ این راہ آورد و بہ ہیچ آن راہ کہ ہمنوع گشتہ ست
ترسیم سبی بجہدی عرابی ۱۲ این راہ کہ تو میروی ہم کستان ست ۱۲ خوش می آید کہ ما بوجود جمعیت یاران و سرکردی طالبان
این طریق تو شما را بجا بجا سازم ہمین از ین اگر بشارتی بپرینجہ و در فتہ بود مشروط بشرائط بودہ بحال نیز مشروط بشرائط ست بعد از

وبعد از اجلاس دیگرے بجاے خود در نمیکیہ ہیچ قوتی بوضع سابق راہ نیابد اگر متوجہ ایخود و شوند گنجائش دارد
وبعون این عنصر الطف معاملہ ابجا ہر ہم نرسند و در جمعیت طالبان فتوحہ انداز ند یا دہ چہ مبالغہ نماید والسلام
مکتوب دویست ہشتاد و دویم بیان بدیع الدین صدر یافتہ در بیان ملاقات حضرت الیاس و حضرت
خضر علے نبینا وعلیہما الصلوٰۃ والسلام وشمہ از احوال ایشان بحمدہ وسلام علے عبادہ الذین اصطفے مدتی بود
کہ یاران از احوال حضرت خضر علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام سوال مینمودند فقیر را چون طلاع بر احوال
ایشان کما ینبغی نداده لہذا در جواب توقف میکرد اتفاقا امروز در حلقہ یاراں سے بینم کہ حضرت الیاس
وحضرت خضر علے نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والتسلیمات بصورت روحانیان حاضر شدند و بہ تلقی روحانی حضرت
خضر فرمودند کہ ما از عالم ارواحیم حضرت حق سبحانہ وتعالیٰ ارواح ما را قدرت کاملہ عطا فرمودہ است کہ
بصورت اجسام متمثل شدہ کارہاے کہ از اجسام بوقوع می آید از ان ارواح ما صدور می یابد از حرکات و
سکنات جسمانی و طاعات و عبادات جسدی درین اثنا بہ رسیدہ کہ شما نماز بمذہب امام شافعی ادا مینمایند
فرمودند البتہ ایں کلب نمیتم چون مہمات قطب مدار را ہا مربوط ساختہ اند و قطب مدار بمذہب شافعی است ما ہم
دریں او نماز بمذہب شافعے ادا مینمایم دراں وقت معلوم شد کہ بر طاعت ایشان ہزار مرتبہ بیت و داد
طاعات موفقت با اہل طاعت مینمایند و مراعات صورت عبادت میکنند و نیز معلوم شد کہ کمالات ولایتہ را
موافقت بفقہ شافعی است و کمالات نبوۃ را مناسبت بفقہ حنفی اگر فرصت دریں است پیغمبرے مبعوث
میشد موافق فقہ حنفی عمل میکرد و درین وقت حقیقت سخن حضرت خواجہ محمد پارسا قدس سرہ معلوم شد
کہ در فصول ستہ نقل کردہ اند کہ حضرت عیسے علے نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام بعد از نزول مذہب امام
ابو حنیفہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ عمل خواہد کرد دراں وقت بخاطر رسید کہ ازین دو بزرگوار در دریزہ نماید فرمودند کہ
کسے را کہ عنایت خداوندی جل سلطانہ شامل حال او بود ہا در انجا چہ دخل باشد کہ ایشاں را خود از میان کشیدند
وحضرت الیاس علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام درین گفتگو ہیچ تکلم نفرمودند والسلام مکتوب دویست ہشتاد و
سوم بصوفی قمار صدر یافت در بیان رویت حضرت رسالت خاتمیت علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والتسلیمات
در شب معراج کہ در دنیا واقع نشدہ است بلکہ در خزانہ مہر شدہ است پرسیدہ بودند کہ اجماع اہلسنت وجماعت است کہ رویت
در دنیا واقع نیست حتے کہ اکثر علماء اہل سنت منع رویت حضرت رسالت خاتمیت

حضرت رسالت خاتمیت علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات در شب معراج نمودہ اند قال حجۃ الاسلام والمسلمین
انہ علیہ الصلوۃ والسلام مارا سے ربہ لیلۃ المعراج وتو در رسایل خود بقوتے رویۃ ان سرور علیہ الصلوۃ والسلام در
شب معراج در دنیا اعتراف نمودہ وجہ ان چہ باشد در جواب گوئیم کہ رویت ان سرور علیہ الصلوۃ والسلام در شب معراج
در دنیا واقع نشدہ ست بلکہ در آخرت واقع شدہ زیرا کہ آن سرور علیہ الصلوۃ والسلام در آں شب چون از دایرہ
امکان وزمان بیرون جست واز تنگنائے امکان برامد ازل وابد را آن واحد یافت ہدایۃ ونہایت را در یک نقطہ متحد
اہل بہشت کہ بعد از چندین ہزار سال بہشت خواہند یافت در بہشت دید عبد الرحمن بن عوف کہ بعد از پانصد سال
از فقرا صحابہ رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین بہشت خواہند رفت دید کہ بہشت بعد از مضی آن مدت در آمد و سر تو قف را
از وی پرسیدند پس وے گفت کہ در آن موطن شود دخل رویۃ آخرت خواہد بود و منافات باجماع بر عدم وقوع آن
نخواہد داشت و آن رویۃ دنیوی کہ فقط محمول بر تجوز ست وبس بر ظاہر واللہ سبحانہ اعلم تحقایق الامور کلہا مکتوب ست دو
ہشتاد و چہارم بلا عبد القادر ابنالی صدور یافت در بیان آنکہ احوال وموہبہ نصیب عالم امر ست وعلم احوال
نصیب عالم خلق این معرفت از معارف سالکہ ست حقیقت معاملہ این ست کہ در مکتوبات حضرت مخدوم زادہ کلان
علیہ الرحمۃ در بیان طریقت تحریر یافتہ ست بدانکہ انسان مرکب ست از عالم خلق کہ ظاہر اوست واز عالم امر کہ باطن
اوست احوال وموہبہ ومشاہدات وتجلیات کہ در ابتدا بتوسط ظہور مینمایند نصیب عالم امر ست کہ باطن انسان
ست وہمچنان حیرت وجہالت وعجز ویاس کہ دنبالہا حاصل میشود نیز نصیب عالم امر ست کہ باطن انسان است
ظاہر را بحکم وللارض من کاس الکرام نصیب ست در وقت قوت دارد ازین اجزا نیز نصیب ست ہر چند ثبات و
استقامت نیست اما نحوی از انحاء پیدا کرد و بواسطہ کاری کہ بظاہر تعلق دارد علم بآن احوال ست زیرا کہ
باطن را حصول احوال ست نہ علم بآن احوال اگر ظاہر نبود راہ دانش وتمیز نمی گشود ظہور صور مثالیہ و
معانی جہت ادراک ظاہر ست پس حال باطن ست علم بآن حال ظاہر را ازین بیان معلوم شد
کہ اولیائے کہ صاحب علم اند وانانیکہ از علم بے نصیب اند در نفس حصول احوال فرقی نداند اگر فرقی ہست
از راہ علم بآن احوال ست وعدم علم بآنہا مثلاً شخصیکہ حالتہ جوع بروی طاری شدہ ست دلی قوارد ولی
آرام یافتہ مع ذلک میداند کہ این حالت را جوعی نامند وہمچنین شخصے دیگر ست کہ طیان آن حالت در حق
وے ثابت شدہ ست لائی داند کہ آن حالہ مسمی بجوع ست پس این ہر دو شخصی در نفس حصول آن حالت ابر ابند

فرقے ندارند مگر در علم و عدم علم باید دانست جماعه که علم ندارند دو قسم اند طایفه اند که علم بنفس حصول احوال ندارند و از تلوینات انها اصلا وقوف نیستند و نمی دیگر تلوینات احوال را خبر دارند اما تشخیص احوال نمی توانند کرد این جماعه هرچند تشخیص احوال نمی توانند کرد اما داخل ارباب علم اند و شایان مشیخت و تشخیص احوال کار ایشان نیست بلکه این دولت بعد از فوت شطار له ظهور مینماید تا یکے را بان دولت بنوازند و دیگران را بعلم او جوالہ فرموده طیفی اوسازند انبیا را والعزم صلوات الله تعالی وتسلیمانه علیهم بعضا نه تنها ے دیده شوند بیشند باحکام متمایزه هر کدام از ایشان مخصوص بمکنت و انبیا دیگر علیهم الصلوات والتحیات مامور بتهیت انها بیشند و دعوت بهان احکام اکتفا می فرمودند خاص کند بذکر مصلحت عام را + والسلام مکتوب دولیست و ہشتاد و پنجم بمیر سید محب الله نانپورے صدور یافته در بیان احکام سماع و وجد و قصر و بعضی از معارف که بروح تعلق دارند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علے عباده الذین اصطفی بباید ارشدک الله تعالی طریق الرشاد و ایاک صراط الرشاد که سماع و وجد جماعه را نافع ست که تبقلب احوال متصف اند و تبدل اوقات منتظم وقتی حاضر اند و وقتی غایب گاہے واجد گاہے فاقد ایشان اند ارباب قلوب که در مقام تجلیات صفاتیه از صفتی بصفتی و از اسمی باسمی منتقل و متحول اند تلون احوال نقد وقت ایشان ست و تلون امال حاصل مقام ایشان و دوام حال در حق ایشان محال ست و استمرار وقت و رسانیدن ان مقتضی زمانی و قبض اند وزمانی و ربط فهم ابنا الوقت و مغلوبه فمرة بالوجود و اخرے بالهبوط ارباب تجلیات ذاتیه که بتمام از قلب برآمده بمقلب قلب پیوسته اند و بکلیت از رقیت ایشان دیمی ست و حال شان سرمدی لا یبل لا وقت لهم و لا حال فهم ابنا الوقت و ارباب التمکین وهم الواصلون الذین لا رجوع لهم اصلا و لا فقد لهم قطعا فمن لا فقد له لا وجد له ارے قسمی از منتهیانند که سماع با وجود استمرار وقت ایشان را نیز نافع ست شایان ان تفصیل در انزاین بحث تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی اگر سوال کنند که حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات والتحیه فرموده ست لے مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل این حدیث منهوم مے شود که وقت دیگے بهمباشد جواب گوییم که بر تقدیر صحت این حدیث بعضے از شارح نزین وقت وقت ستم خواسته اند لے مع الله وقت ستم فلا اشکال جواب دیگر گوییم که در وقت ستم کیفیت خاصه ایجاد ناوست سیده تواند بود دیگر از وقت وقت ناد ه مراد

دارند این کیفیت نادره خواهند این زمان نیز بکمال رتبه میشود اگر سوال کنند که سماع چه توانند بود و که تحصیل
ان کیفیت نادره مدخلی داشته باشد پس منتهی نیز برای تحصیل آن کیفیت محتاج بسماع گشت جواب گوئیم که تحقیق
ان کیفیت غالبا در حین ادای نماز است و اگر در بیرون نماز جهانا دست دهد نیز از ثمرات انست تواند بود
که در حدیث قرة عینی فی الصلوة اشاره باین کیفیت نادره باشد و ایضا در خبر است قرب ما یکون العبد من الرب
فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و اسجد و اقترب و شک نیست که در هر وقتیکه قرب الهی جل شانه بیشتر است کنجایش
بخمر دان وقت بیشتر پس ازین خبر از کریمه نیز مفهوم میشود که ان وقت در نماز است دلیل بر استمرار وقت و دوام وصل
اتفاق مشائخ نیز است قال فی العوارف المصر علی ما رجح من وجه الامن الطریق و من وصل لا یرجع و یاد داشت که عبارت از دوام
حضور است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه در طریقه حضرات خواجگان قدس الله ارواحهم امر مقرر است الحمد
الکل از دوام وقت علامت نارسائی است و شنیده ام قلیلا از مشائخ کابن العطاء امتاله که بجواز رجوع و وصل بصفات
البشریت قایل گشته اند و از انجا عدم دوام وقت مفهوم میشود خلاف در جواز رجوع دارند نه در وقوع چه رجوع
البته واقع نیست کما لا یخفی علی ارباب البصائر اجماع مشائخ بر عدم رجوع و وصل ثابت شد و خلاف بعض ما جهة بجواز
رجوع گشته ها طایفه از منتهیانند که بعد از وصول بدرجه از درجات کمال و وصول مشاهده جمال لایزالی ایشانرا
برودت قویه دست میدهد و نسبة تامه حاصل میشود که از عروج بمنازل وصول باز میدارد و جمیع منازل وصول
هنوز در پیش دارند و مدارج قرب تا غایت منتظم گشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و از روی کمال قرب
در مقصورات سماع ایشانرا سود مندست و حرارت تخمر هزیان بود و سماع ایشانرا عروج بمنازل قریبه میشود و بعد از
تمکین ازان منازل فرودی آیند اما نه کی ازان مقامات عروج همراه می آرند و بان رنگ منصبغ میگردند ازین رو بعد از
فنا نیت چند قدم در حق ایشان مفقود است بلکه با وجود دوام وصل از برای ترقی بمنازل وصول است ازین قبیل است
سماع موجد تهیان و وصلان اری بعد فنا و بقا ایشانرا اگر چند جذبه عطا فرمایند لیکن چون برودت قوت دارد
جذبه تنها در تحصیل ترقیات منازل عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع میگردند طایفه دیگر از مشائخ اند قدس الله تعالی اسرارهم
که بعد از وصول بدرجه ولایت نفوس شان در مقام هندی فرودی آیند و ارواح ایشان بی زحمت نفوس در مقام
اصلی خود متوجه جناب قدس اند هزیان از مقام نفس مطمئنه که در مقام هندی تمکن دارد کم گشته است مددی بروح میرسد
روح را بوسطان امداد مناسبت خاصه مطلوب پیدا میکرد و آرام این بزرگواران بعبادات است و تکمیل و ارشاد

حقوق بندگی وطاعات مبل عروج در نهاد ایشان کم است وشوق بعبودیت ایشان قلیل بنور مثالیت
ملت حنیفی وقت ایشان لامعست بکحل اتباع سنت دیده بصیرت شان بکحل لاجرم حدیدالبصر مازدوربین
مے بینند که نزدیکان دربصاران عاجزند سر چند عروج کمتر دارند مانورانی مانند که بنور اصل منور وده عالمقام
شان عظم دارند وجلیل القدر اند ایشانرا احتیاج بسماع ووجد نیست عبادات ایشانرا کالسماع میکنند وتوانند
اصل از عروج کفایت می بخشد جماعه متقلد از اهل سماع ووجد که برعظم شان این بزرگواران واقف نیستند خود را
از عشاق میگیرند وایشانرا از زنا وکونیا عشق ومحبت را منحصر در رقص ووجد میدانند وطائفه دیگر از منتسبان
انانند که بعد از قطع مسالک سیر الی الله وتحقق بر بقاء بالله ایشانرا جذب قوی عنایت میفرماید وبقلب بحدیث
کشان کشان سے برند برودت آنجا از سرایت ممنوع است وتسلیه ایشانرا غیر جائز در عروج متحاج باموریست
سماع ورقص ودستکنای خلوت ایشان بازیست ووجد وتواجد را با ایشان کارنه باین عروج اتحادی نهایت
نهایت مرتبه بمکن الوصول میرسند وبوسطه متابعت آنسرور علیه الصلوات والتسلیمات والتحیات از مقاسیکه مخصوص
بآنسرورست علیه الصلوات والتحیه نصیبے مے یابند این نوع وصول مخصوص طائفه افراد وست اقطاب نیز از مقام نصیب
ندارند اگر بمحض فضل ایزدی جل سلطانه این نوع وصل نهایت النهایت را العالم باز گردانند وتربیت مستعدان
باو حواله نمایند لفسل ودر مقام بندگی فرود نمی آید در روح همیرغ النفس متوجه جناب قدس ست اوست که جامع
کمالات فرد یست وحادی تکمیلات قطبیه یعنی بالقطب هنا قطب الارشاد لا قطب الاقتاد علوم مقامات ظلی و
معارف مدارج اصلی وارمیرست بلکه آنجا که اوست تظل است ونه اصل از ظل وصل او گذرنمیدهد این کامل مکمل
بسیار عزیز الوجود ست اگر بعد از قرون متطاوله وازمنه متباعده ظهور ایدهم مغتنم است عالمی از منور گردد ونظر او شافی
امراض قلبیه است وتوجه او دافع اخلاق رذیله مرضیه اوست که مدارج عروج را تمام کرده در مقام بندگی فرود آمده است
وآرام والتذ بعبادات گرفته بمقام عبدیه که فوق آن مقامے نیست در مقامات ولایت این طائفه بعضی را انتخاب
نموده بشرف تمیاز ند وقابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت
است وحادی تمام مقامات درجه دعوت از ولایت خاصه ونبوت بهره مند است بالجمله در شان او این
مصراع صادق است آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری ؛ بدا مبتدی را سماع ووجد مضر است
ومنافی عروج هر چند بشرائط واقعه شود شما از شرائط سماع در آخر این رساله بخوبی خواهید یافت

انشاء الله تعالی وجدا و معلول است حال او وبال است حرکت او طبعی است نحوی او محبوب بهوای نفسانی و امر
بالتبدی من لا یکون من ارباب القلوب و ارباب القلوب متوسطون بین المبتدین و المنتهین و المنتهی هو الفانی
فی الله و الباقی بالله و هو الواصل الکامل و الانتهار درجات بعضها فوق بعض و للوصول مراتب لا یکون
قطعها ابدالآبدین بالجمله سماع متوسطانرا نافع است و قسمی از منتهیان را نیز چنانکه بالا گذشت لیکن بآن نسبت
کار ارباب قلوب را نیز سماع مطلقا محتاج الیه نیست بلکه جماعه اند که بدولت جذب مشرف نشده اند بریاضات
و مجاهدات شاقه میخواهند که قطع مسافت نمایند سماع و وجد در حق ایشان جماعه را مدد و معاون است و اگر ارباب
قلوب را از مجذوبان باشند قطع مسالک سیر الیالله را بمدد جذبه است محتاج لسماع نیستند و نیز باید دانست که سماع
ارباب قلوب غیر مجذوب را نه مطلقا نافع است بلکه انتفاع ازان مشروط بشرائط است و بدونها خوف افتقار
و از جمله شرائط عدم اعتقاد است بکمال خویش و اگر تمامی خود معتقد است محبوس است اری سماع او را نیز نحوی
از عروج می نخشد اما بمراتب از تلک مقام فرود می آید و شرائط در کتب اکابر مستقیم الاحوال کعوارف المعارف
و نحوها مبین شده اند که اکثر انها در ابتدای این طریق مفقود است بلکه انقسم سماع و رقص در ین وقت شایع
شده است و این نوع اجتماع که درین زمان متعارف گشته تلک معیت است که مضر محض است و منافی صرف عروج
و در انجا معنی ندارد و صعود و ارتفاع متصور نیست امداد و اعانت از سماع و رقص در ین محل مفقود است مضرت و منافات
موجود تنبیه سماع و رقص چند نسبت بعضی منتهیان نیز دکاست لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج
در پیش دارند از اوساط اند و تا مراتب عروج ممکن الحصول تمام طی نکنند حقیقت انتها از ینها مفقود است
نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر الی الله است و نهایت این نیز اسمی است که سالک مظهر آنست بعد از ان سیر
در ان اسم و ما یتعلق به است و چون از اسم و ما یتعلق به ممانکشف علی ارباب گذشته بسمای حقیقی برسد و در انجا
فنای بقای پیدا کند منتهی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی الله در نیصورت است نهایت اول را که
نهایت تا اسم است نیز نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند و باعتبار فنای بقای که در ان مرتبه حاصل میشود
اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی الله را نهایت نیست این سیر در وقت بقاست و بعد
از طی منازل عروج معنی بی نهایتی آن سیر آنست که اگر سیر در ان اسم و افعشود بتفصیل بشیونات مندرجه
در ان متخلق گردد هرگز نهایت آن نرسد چه هر اسم مشتمل بر شیونات مندرجه و بی نهایت است اما در وقت عروج

منتهیان را نیز سماع متوسطانرا نافع است

اگر خواهند کرا و را ازان سم گذرانند تواند بود که بیک قدم آن سم را طی نماید و بنهایة النهایة برسد و اگر
مستهلک گشت زهی خرافت و اگر برای تربیت خلق بازش آورند زهی فضیلت گمان نکنی که وصول
بان هم امر آسان است جائے نیابد کند تا باین دولت مشرف سازند و تا کرا ازین میان باین نعمت
سرفراز گردانند و آنچه تو ازا تنزیه و تقدیس خیال میکنی بسا است که عین تشبیه و تنقیص است بلکه بسیاری از
مراتب که تو ازا تنزیه خیال میکنی از مقام روح نیز پایان تر است تنزیهے که فوق العرش ترا متخیل میشود
نیز در خیال ائره شبیه است و آن کشوف منزه از عالم ارواح است چه عرش محدود جهات و منتهای العباد است
عالم ارواح ما ورا عالم جهات و العباد است چه روح لامکانی است در مکان نمیگنجد و روح را ورا عرش
اثبات نمودن تا ورهم نیندازد که روح از تو بعید است و مسافت دور دراز در میان تو روح است چه
روح را النسبت باجمیع امکنه باوجود لامکانیت برابر است ما ورا عرش گفتن یعنی دیگر دارد تا بانجا نهی تواند
دریافت طائفه از صوفیه که تنزیه روحی سیده اند و فوق العرش آنرا دریافته تنزیه الهی جلشانه تصور نموده
و علوم و معارف انمقام را از خود محض علوم گفته و سر استوا را در انمقام حل کرده و حق آنست که آن نور روح است
این فقیر را نیز در وقت حصول انمقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت خداوندی حل سلطانی
ازان ورطه گذرانیده و است که آن نور نور روح است نور آلهے جل سلطانه الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است و بصورت بیچگونگے مخلوق است لاجرم محل اشتباه میگردد و الله
یحق الحق و هو یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرود می آیند و بان بقاء
پیدا میکنند خود را جامع بین التشبیه و التنزیه میدانند و اگر ان نور را از خود جدا می یابند مقام فرق بعد الجمع
تصور میکنند امثال این مغالطات صوفیه البسیار است و هو سبحانه لعاصم عن مظان الاغلاط و محال الاحتیاط
باید دانست که روح هر چند نسبت بعالم بچون است اما نظر بهچون حقیقے در خیال ائره چون است کو میا بر زخ است
در میان عالم چون و میان جناب قدس حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و صحیح است بخلاف
بچون حقیقے که چون را اصلا بوے راه نیست پس تا از جمیع مقامات روح عروج ننماید بان هم نرسد پس اول از
جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و بتمام از لوازم مکانی باید برآمد بعد ازان مراتب
لامکانیت عالم ارواح را نیز طی باید نمود از زمان تا بان اسم رسد خواجه بزرگوار و کعبه مقصود و مهل است

حاصل خواجہ بجز پندار نیست ہو ہو جانہ ورا رالورا ورا ورا ین عالم خلق عالم امر ست ورا ر عالم امر مراتب سماوی
شیونات ظلا و اصالۃ وجمالا و تفصیلا و دریا ورا ین مراتب ظلی و اصلے و کونی و الٰہی و جمالی و تقضیلے مطلوب
حقیقے را می باید جست تا اگر ایا ین جست و جو بنوازند و کدام صاحب دولت را ایا ین سعادت مشرف سازند
فذالک فضل اللہ یوتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم ہمت بلند باید داشت و بہر چہ در راہ بدست افتد قناعت
نباید کرد دریا ورا ورا می باید جست کیف الوصول الی سماء ووحہا قلل الجبال و دونہا خیول التنکیل آخر
دوام وصل و استمرار وقت کسے را مسلم ست کہ بعد از تحقق فنا مطلق با للہ مشرف شدہ باشد و علم حصولے او
بعلم حضوری تبدیل یافتہ این بحث را بہ بیان واضح ولایحہ گردانیم بدانکہ ہر علمے کہ عالم را از ما ورا ذات خود
حاصل میگردد طریق حصول آن حصول صورت معلوم ست در ذہن عالم و ہر علمی کہ محتاج بحصول صورت نباشد
آن علم ذات خود ست علم حضوری ست چہ ذات بنفسہ حاضر عالم ست و در علم حضوری تا صورت معلوم حاصل است
در ذہن متوجہ معلوم ست و چوان صورت از ذہن زائل گشت آن توجہ ذہن نیز زائل گشت پس دوام توجہ
در علم حصولی محال عادی ست بخلاف در علم حضوری کہ غفلت از معلوم در انجا غیر متصور ست چہ منشا تحقق
آن علم حضور ذات عالم ست و چون این حضور دایمی ست علم نیز بذات دایمی باشد پس زوال توجہ از ذات
خود ممکن نباشد و در بقا با للہ علمی ست حضوری کہ زوال آن متصور نیست گمان نکنی کہ بقا با للہ عبارت ست
از آنکہ خود را عین حق یا بے چنانکہ بعضے از ین طائفہ حق الیقین را ایا ین عبارت تعبیر نمودہ اند چنین ست
بقا با للہ کہ بعد از فنا مطلق میسر شود با ین قسم علوم مناسب نیست ا ر دا ین حق الیقین کہ بعضے گفتہ اند مناسب
بقا ست کہ در جذبہ دست میدہد بقا کہ مقصود ما ست دیگر ست عوذ و قل این بے نشانی نخدا تا نبخشے
پس استمرار توجہ و دوام حضور و صورت بقا با للہ ثابت شد پیش از تحقق بقا با للہ دوام ممکن نیست اگرچہ
بسیارے را پیش از رسیدن با ین مقام اینچنین متوہم میشود علی الخصوص در طریقہ علیہ نقشبندیہ قدس اللہ تعالی
اسرارہم و حق تا حقیقت و اصل باللہ ست و اللہ تعالی اعلم بالصواب الیہ تعالی المرجع والمآب الحمد للہ رب العلمین
اولا و آخرا و الصلوٰۃ والسلام علی رسولہ دایما و سرمدا مکتوب صد و ہشتاد و ششم بمولانا امان اللہ فضیلت
صدور یافت در بیان اعتقاد صحیح ما خوذ از کتاب و سنت ست بر وفق آرای صحابہ اہل سنت و جماعت و طریق
جماعتے کہ از کتاب و سنت خلاف معتقدات اہل سنت و جماعت فہمیدہ اند و یا بکشف خلاف اہل حق معلوم ساختہ اند

بسم الله الرحمن الرحیم بدان ای رشدک الله تعالی والهمک سواء الطریق از جملهٔ ضروریات طریق سالک عقاد صحیح است که علماء اهل سنت آنرا از کتاب و سنت و آثار سلف استنباط فرموده اند و کتاب و سنت را محکم و دانند بر معانی که جمهور علماء اهل حق یعنی علماء اهل سنت و جماعت آنرا از ان کتاب و سنت فهمیده اند نیز ضروریست و اگر بالفرض خلاف آن معانی مفهوم منکشف والهام امری ظاهر شود و آنرا استبانا باید کرد و از ان استعاذه باید نمود مثلاً آیات و احادیث که از ظواهر آنها توحید وجود مفهوم میشود و همچنین احاطه و قرب و معیت ذاتیه معلوم میگردد چون علماء اهل حق از ان آیات و احادیث این معانی منکشف شده و موجود جزیکے نباید یا او را بالذات محیط داند و قریب ذاتاً نباید هر چند او در بعض وقت بوسطه غلبه حال و سکر وقت معذور است اما باید که همیشه بحق سبحانه و تعالی ملتجی و متضرع باشد که او را ازین ورطه برآورده امور مطابق آرای صایبه علماء اهل حق است بروے منکشف گرداند و سر موی از خلاف معتقدات حقه ایشان ظاهر نسازد و بالجمله معانی مفهوم علماء اهل حق را مصداق کشف خود باید ساخت و محک الهام خود را جز ان نباید دانست چه معانی که خلاف معانی مفهوم ایشانست از حیز اعتبار ساقط است زیرا که هر مبتدع و ضال معتقدات خود را کتاب و سنت میداند و باندازه افهام رکیکهٔ خود از ان معانی غیر مطابق می فهمد بل بسیارے به کثیر او بهدے به کثیر او و انکه گفتم که معانی مفهومه علماء اهل حق معتبر است و خلاف آن معتبر نیست بنا بر انست که آن معانی را از منبع آثار صحابه و سلف صالحین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اخذ کرده اند و از انوار نجوم هدایت شان اقتباس نموده اند لهذا نجات ابدے مخصوص بایشان گشت و فلاح سرمدے نصیب شان آمد و اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون و اگر بعضے از علماء را با وجود حقیقت اعتقاد در فروعیات هدایت نمایند و منکب تقصیرات باشند در عملیات انکار از مطلق علماء نمودن و همه را مطعون ساختن انصافی مخصوص است و مکابره صرف بلکه انکار است از اکثر ضروریات دین چه اقلاً آن ضروریات ایشانند و ناقلان آن جمیعه از ایشان و لولا انوار هم ایتهم لما اهتدینا و لولا تمییزهم الصواب عن الخطا لغوینا و هم الذین بذلوا جهدهم فی اعلاء کلمة الدین القویم و سلکوا الطریق کثیرة من الناس علی الصراط المستقیم فمن تابعهم نجی فلح و من خالفهم ضل و فضل باید دانست که معتقدات صوفیه بالاخره یعنی بعد از تمامی منازل سلوک و وصول الی مقتضی درجات الولایت همین معتقدات علماء اهل حق است علماء را انتقال باستدلال است و صوفیه را بکشف و الهام اگرچه بعضی صوفیه را در اثنا راه بوسطه سکر وقت و غلبه حال امور

موجب تکفیر و ضلالت علماء اهل حق نیست

مخالفان متعذرات ظاهر میشوند لیکن از اوراز ان مقامات گذرانیده نهایت کار رسانندان مخالفات بسیار
منشور میکردند والا برهان مخالفت مینمایند آیا امید است که اولا بان مخالفت اخذ نکنند حکم او حکم مجتهد مخطی
مجتهد درست باط خطا نمود او در کشف از جمله مخالفات بعضے ازین طائفه حکم بوحدت وجود هست واحاطه و
قرب معیت ذاتی چنانکه بالا گذشت همچنین هست انکار ایشان از وجود صفات سبعه یا ثمانیه در خارج بر وجه
زائد بر ذات غیر سائغ است زیرا که علماء اهل سنت صفات را موجود میدانند و در خارج بوجود زائد بر وجود ذات
و انکار ایشان ازین راه پیدا شده هست که در نیوقت مشهود ایشان فی الحقیقت تعالے و تقدس صرف ذات است
و معلوم هست که صرف از نظر اسی مختفی میباشد پس بواسطه آن اختفا حکم بعدم وجود آنها در خارج کرده اند
و گمان برده اند که اگر موجودی بودند مشهود میگشتند غافل از انکه وجود و بر علما بوسط حکم ایشان بوجود صفات
ظاهر شده بلکه بکفر و ثنویه حکم نموده اعاذنا الله سبحانه عن الجرات فی الطعن و اگر ایشان از ازین مقام
ترقی واقع میشد و شهود ایشان ازین پرده می برآمد و حکم مراتبه زائد میگشت صفات را جدا میدیدند و
حکم بانکار نمیکردند و کار ایشان بالطعن بر اکابر علما نمیکشید و از جمله مخالفات آن بعض حکم بعضے امور هست که مستلزم
ایجاب واجب اند تعالی و تقدس اگرچه ایشان لفظ ایجاب باطلاق نمیکنند و اثبات ارادت مینمایند اما فی الحقیقت
نافی اراده اند و درین حکم جمیع اهل ملل امخالفند یکے از انجمله امور حکم ایشان است بانکه حق سبحانه قادر است
بقدرت بمعنے انشاء فعل و ان لم یشاء الفعل اما شر طیا و لی واجب الصدق میداند ثانیه را ممتنع الصدق
و این قول بایجاب است بلکه انکار قدرت است نیز بمعنے که مقرر اهل ملل است چه نزد ایشان قدرت بمعنے صحت
فعل و ترک هست و لازم از قول ایشان وجوب فعل و امتناع ترک هست فاین بذا من ادراک مذهب ایشان و درین
مسئله بعینه مذهب حکماست و اثبات اراده نمودن با وجود وجوب صدق اولی و امتناع صدق ثانیه خود
باین اثبات از حکما جدا ساختن نافهمیست چه ارادت تخصیص احد المتساویین است فحیث لا تساوی لا اراده و
ههنا التساوی معدوم للوجوب و الامتناع فافهم و از جمله آن امور بیان ایشان است در تحقیق مسئله قضا و قدر
که ظاهر شان ایجاب است و از جمله عبارات ایشان درین بحث اینست که الحاکم المحکوم و الحکوم حاکم قطع نظر از ایجاب
حق سبحانه را المحکوم احد ساختن و حاکمی بر وگماشتن بسیار مستقبح است انهم یقولون منکر این اقوال و زور و
و امثال اینها از مخالفات بسیار است کقولهم لعدم امکان رویته الحق سبحانه الا بتجلی صوری و این قول مستلزم انکار

رویۃ حق است سبحانہ رویتی کہ بتجلی صوری تجویز نمودہ اند فی الحقیقت رویت حق نیست سبحانہ فہو ای است از شبیہ و
مثال پیراہ المومنون بغیر کیف وادراک وضرب من مثال او کقولہم بقدم ارواح الکل وازیہا وہذا القول ایضا مخالف
لاہل الاسلام فان عندہم العالم بجمیع اجزائہ محدث والارواح من جملۃ العالم لان العالم اسم لجمیع ماسوی اللہ تعالی فافہم
پس سالک را باید کہ پیش از وصول بحقیقت کار با وجود مخالفت کشف والہام خود وتقلید علمار اہل حق را لازم
داند وعلمار امحق وخود را مخطی انگارد چہ مستند علمار تقلید انبیاست علیہم الصلوات والتسلیمات کہ ہرگز قطعی
واز خطا وغلط معصوم وکشف والہام وبرتقدیر مخالفت باحکام ثانیہ ہرگز خطا وغلط است پس کشف خود را بر قول
علما مقدم داشتن فی الحقیقت مقدم داشتن است بر احکام قطعیہ منزلہ وہو عین الضلالت ومحض الخسارت
وایضا ہمچنانکہ اعتقاد وعمل بکتاب وسنت ضروریست عمل بمقتضای آنہا بنحوی کہ ائمہ مجتہدین از کتاب وسنت
استنباط فرمودہ اند واستخراج احکام از انہا نمودہ از حلال وفرض وواجب وسنت ومستحب ومکروہ وشبہ وعلم
باین احکام نیز ضروریست مقلد را نمیرسد کہ خلاف رای مجتہد از کتاب وسنت احکام اخذ کند وبرآن عامل باشد
ودر عمل قول مختار را از مذہب مجتہدی کہ خود را تابع او ساختہ اختیار کند واز رخصت اجتناب نماید بلکہ لازمست
عمل نماید ومہما امکن در جمع کردن اقوال مجتہدین سعی نماید تا بر قول متفق علیہ عمل واقع شود مثلا امام شافعی وضو را
فرض میگوید بے نیت وضو کند ہمچنین ترتیب در غسل اعضا ودلک را نیز لازم میداند رعایت ترتیب ودلک
کرد امام مالک ودلک را در غسل اعضا فرض میگوید البتہ دلک کند ہمچنین بس نساء وسر کرد ناقض وضو
گفتہ اند بر تقدیری کہ قوم ملمس نساء وسر کرد تجدید وضو کنند علی ہذا القیاس بعد از حصول این دو خواص
وعلمی متوجہ عروج مدارج قرب ایزدی گردد وجلیشانہ کہ طالب قطع منازل ظلمانی ومسالک نورانی باشد لازم
داند کہ این قطع منازل وعروج مدارج والبتہ بتوجہ وتصرف شیخ کامل مکمل راہ دان راہ بین راہ نما است
کہ نظر او شافی امراض قلبیہ است وتوجہ او دافع اخلاق رذیلہ تا مرضیہ پس اول طالب شیخ نماید اگر بمحض فضل خداوند
جلیشانہ بشیخ را باو دانا نرسد معرفت شیخ را نعمت عظمے تصور کردہ خود را ملازم او سازد وتمام متفاد تصرفات
او گردد شیخ الاسلام ہروی میفرماید آنچہ چیست اینکہ دوستان خود را کردی کہ ہرگز ایشان را نشناخت تر یافت
وتا ترا نیافت ایشان را نشناخت اختیار خود را بالکلیہ در اختیار شیخ کم کند وخود را از جمیع مرادات نہی ساخته
کرہمت را در خدمتش وبندد وہر چہ شیخ او را امر فرماید سرمایہ سعادت خود را در ان دانستہ وامثال آن بحال خود

شیخ مقتدا اگر مناسب اعتقاد او و ذکر خواهد دیدبان او خواهد شد و اگر توجه مراقبه مناسب بیان شارت خواهد
و اگر در مجرد صحبت کفایت معلوم خواهد کرد با آن مرخواهد شد و با عمل با وجود دریافت صحبت شیخ اصیا جز و کار
شرطی از شرائط اله نیست هر چه مناسب حال طالب باشد خواهد فرمود و اگر در بعضی از شرائط را تفضیل
واقع خواهد شد صحبت شیخ از اتلافی خواهد کرد توجه او خیر نقصان آن خواهد نمود و اگر بشرف صحبت
ایچنین شیخ مقتدا مشرف نشد اگر از مراد است جذابش خواهد کرد و بمحض عنایت بعنایت کار او را کفایت
خواهد نمود و هر شرطی و ادبیکه در کار شده اعلام خواهند فرمود و در قطع منازل سلوک روحانیات بعضی
اکابر راه سائل را و خواهند ساخت چه بطریق جری عادت است سبحانه و قطع راه سلوک توسط روحانیات
مشائخ دکار است و اگر از مرید نسبت کار او بے توسط شیخ مقتدا و خطر است تا زمان وصول شیخ بیاید کرد تعلیم
بحق سبحانه ملتجی و متضرع باشد کار او را شیخ مقتدا رساند و نیز بیاید کرد رعایت شرائط راه لازم داند شرائط در کتب
مشائخ بتفصیل بیان یافته است از انجا ملاحظه نموده مرعی دارد و کلیه عبارت معظم شرائط راه مخالفت بانفس است
وان موقوف بر رعایت مقام ورع و تقوی است که عبارت از انتهای از محارم است و انتهای از محارم صورت نبندد
تا از فضول مباحات بجناب نکند چه ارتکاب فضول مباحات باشیار شتبهات میرساند و شتبه بحرم
نزدیک است و امتثال قوله و ان حمام حول الحمی یوشک ان یقع فیه پس اجتناب از محرمات موقوف
شد بر اجتناب از فضول مباحات پس مرجع اجتناب از فضول مباحات نیز مرعی شد و ترقی و عروج هم
بورع است بیانش آنست که اعمال را دو جزء است امتثال اوامر و انتهای از نواهی و امتثال اوامر قدسیان
نیز شریک اند اگر در امتثال ترقی واقع میشد قدسیان را نیز واقع میشد و انتهای از نواهی در قدسیان نیست حیث
بالذات معصومند محال مخالفت ندارند تا از آن نهی کرده شوند و لازم آمد که ترقی وابسته بهمین جزء است
و این اجتناب مراسر مخالفت نفس است چه شریعت برای فرمودن نفسانی و وقهر رسوم ظلمانی وارد شده است
زیرا که مقتضای طبیعت نفس یا ارتکاب محرم است یا فضولی که بانجام بجرم رساند پس اجتناب از محرم و فضول
عین مخالفت نفس است اگر سوال کنند که در امتثال اوامر نیز مخالفت نفس است زیرا که نفس نمیخواهد که بعبادات
اشتغال نماید پس امتثال نیز مستلزم ترقی باشد و چون نیست معلوم شد که در امتثال مخالفت مفقود است سبب ترقی
نشد فالقیاس هر افارق جوابش آنست که عدم رضا نفس بادا رعبادات بوسطه آنست که او خواهان

فرغت خود است نمیخواهد که خود را بچیزی مقید گرداند و این فرغت و عدم تقید نیز داخل محرم است یا فضول
پس در امثال اوامر مخالفت نفس از راه اجتناب از زین محرم یا فضول آمدن از راه ادای اوامر فقط که ملاک
نیز دارند قیاس صحیح پس هر طریقی که مخالفت نفس در آن بیشتر است اقرب بطرق است و شک نیست
که رعایت مخالفت نفس از سائر طرق در طریقه علیه نقشبندیه بیشتر است چه این بزرگواران عمل بعزیمت اختیار
کرده اند و از رخصت اجتناب نموده و معلوم است که در عزیمت هر دو جزء اجتناب محرم و فضول هر دو هست
بخلاف در رخصت که اجتناب از محرم است و بس اگر گفته شود که تواند بود که سائر طرق نیز عزیمت اختیار
کرده باشند گوئیم که در اکثر طرق سماع و رقص است ابداً از محل بسیار کار به رخصت میرسد عزیمت را در آن چه مجال
و همچنین در کجهریش از رخصت در آن متصور نیست و ایضاً مشائخ سلاسل دیگر در طرق خود بوسطه بعضی
نیات حقانیه امور محدثه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن حکم به رخصت است بخلاف اکابر این سلسله علیه
که هر سوی مخالفت سنت تجویز نکرده اند و ابداع و احداث روا نداشته پس مخالفت نفس در این طریق اتم
پس اقرب طرق باشد پس طالب را اختیار این طریق اولی و انسب باشد چه راه نهایت اقرب است و مطلب
در کمال رفعت و جماعه از متاخرین خلفای ایشان ترک اوضاع این بزرگواران گرفته بعضی امور در
طریق احداث نموده اند سماع و رقص و جهر اختیار کرده مشائخ آن علم وصول است بحقیقت نیات کبار
این خانواده بزرگ خیال کرده اند که باین محدثات و مبدعات تکمیل و تتمیم سائر طریقه مینمایند نادانسته اند
که در تخریب اضاعت آن میکوشند والله یحق الحق و هو یهدی السبیل **مکتوب دو صد و هشتاد و هفتم**
بحقایق آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان خلیه و سلوک و معارفی که منسوب
این دو مقام اند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت
رسل ربنا بالحق و خصهم بافضل و اکملهم محمد الذی جاء بالصدق صلوات الله سبحانه و برکاته علیه و علیهم
و علی من تابعهم جمعین الی یوم الدین امین چون دیده شد که طالبان بوسطه دنارت همت و پستی فطرت و عدم
دریافت صحبت شیخ کامل مکمل مسلک طویل را و مطلب فیعر را براه قصیر مقصد وضیع فرود آورده اند
و بهر چه ایشان را در راه میسر شده از حقیر و فقیر اکتفا نموده اند و بسا از مقصد پنداشته و خود را بحصول آن کامل
و منتهی انگاشته اند احوالیکه منتهیان براه و واصلان درگاه از انجام کار و نهایت روزگار خود میدان

فرموده اند اینجا چیست فطرتان باستیلاء قوت تخیله خود ان احوال را مدار بر احوال قصه خود تطبیق و اقیاس
اند همان قصه است هم بخواب اند رنگر موشی شتر شده از بحر عمیق بقطره بلکه بصورت قطره و از دریای عمان بر شط
بلکه بصورت رشحه قناعت کرده اند چون را بچون تصور کرده از بچون بچون آرام گرفته اند و مانند اینها
تخیل نموده از بیمانند بیمانند گردیده اند آحوال جماعه که تقلید ایمان بچون آورده اند و بیمانند را گرو بیمانند
از احوال این طالبان سلوک تمام نا کرده و تشنگان آرام بسراب گرفته بمراتب بهتر است از محق نا مبطل
از مصیب تا مخطی فرق بسیار است وای بر طالبان مطلب تا رسیده که محدث را قدیم میدانند و چون بچون
منکر انکار ندارد اگر کشف تصحیح ایشان را معذور ندارند و باین خطا و غلط سوا خذه نمایند بنا لا نواخذنا ان نسینا
او خطانا مثلا شخص طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاقا در اثنار راه خانه شبیه بخانه
او را پیش آمد اگرچه آن مشابهت در صورت است آنشخص خیال کرد که کعبه است و بهمانجا متحکم گشت و
دیگر خواص کعبه را از او اصلان کعبه معلوم ساخته تصدیق بکعبه کرد این شخص هرچند کامی از طلب راه کعبه
نزده است اما غیر کعبه را کعبه ندانسته است و در تصدیق خود محق است حال او از حال طالب مخطی مذکور
بهتر است آری حال طالبی که هرچند بمطلب نرسیده است اما غیر مطلب را مطلب ندانسته است از حال مقلد
محق که قدمی در راه مطلب نهاده است بهتر است چرا و با وجود حقیقت تصدیق بمطلوب قطع مسافت براه
مطلوب و لو نا بجا کرده است پس مرتبه اول را مستحق باشد و الا گفته ایشان باین کامل حقیقی و وصال
وهمی خود را مسند شیخی و اقتدار خلق کشیده اند و لعلت منقصت خویش استعداد بسیار مستعدان کمالات
ضمایم ساخته اند و بشومی بود ت صحبت خود حرارت طلب لبسیاری از اهل گردانیده اند صلوا فاضلوا
اضاعوا فاضاعوا این تخیل کمالات و این توهم وصال و مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان مجذوب
نارسیده بیشتر است زیرا که مبتدی و منتهی در صورت جذب منتشر کند و بظاهر در عشق محبت متساوی اگرچه فی الحقیقت
با یکدیگر مناسبت ندارند و احوال یکدیگر جدست عوجه نسبت خاک با عالم پاک پس در ابتدا ر هر چیز
معلول است و برعرض محمول و در انتها چون بحق است برای حق است تفصیل این سخن عنقریب بیاید که خواهد
فرمود الله تعالی این مشابهت صوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تخیل میشود و چون در طریقه علیه
نقشبندیه جذبه سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند بیقین تخیل

بر بسیار است و مجمل اهم از ایشان که متعلق بر مقام جذبه حاصل میشود از حالی بحالی میرود و نه قطع منازل سلوک و طی
مسایل سیر الی الله می انگارند و بآن تعلقات خود را مخدوم میدانند - اینست بخاطر فاتر قرار یافت که فقرچند
نوشته شود در بیان حقیقت جذبه و سلوک و فرق میان این هر دو مقام باذکر بعضے از خواص میزه هر یک
از دیگری و فرق درمیان جذب مبتدی و جذب منتهی و حقیقت مقام تکمیل و ارشاد و علوم دیگر که مناسب این مقام
باشند لیحق الحق و یبطل الباطل و لو کره المبطلون فشرعت فیه بحسن توفیقه سبحانه و هو حسبی و نعم
النصیر و نعم المولی و نعم الوکیل این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول در بیان معارفی که مقام جذبه
متعلق بآنست و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک دارد و در خاتمت بیان بعضی علوم و معارف متفرقه است که
طالبان را دانستن آنها کثیر المنفعت است مقصد اول بدانکه مجذوبان سلوک تمام نکرده هرچند جذبه قوی داشته
باشند از هر راهی که منجذب شوند داخل جرگه ارباب قلوب اند بی سلوک و تزکیه نفس از مقام قلب نمیتوانند
گذشت که بمقلب قلوب پیوست انجذاب ایشان قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است
نه اصلے چه نفس با روح در مقام ممتزج است و ظلمت با نور درین جا مانه مختلط بالکلیه از ضیق مقام قلب بآن
و بمقلب قلوب پیوستن و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بی تخلص روح از نفس از برای توجه بمطلوب و جدا شدن
نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی متصور نیست مادام که این هر دو فی الحقیقت مجتمعا نه اما حقیقت
جامعه قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی متصور نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی
مسالک سیر الی الله و تحقق سیر فی الله بکلا بعد از حصول مقام الفرق بعد الجمع که سیر عن الله بالله تعلق دارد صورت
بندد هرکدامی مردمیان کمی شود و پیشه آخر سلیمان کمی شود فظهر الفرق بین انجذاب المنتهی و جذب المبتدی
شهود این مجذوبان ارباب قلوب پرده کثرت است اینچنین معلوم کنند یا نه و شهود شان درین کثرت است
او الا عالم ارواح که بلطافت و احاطه و سریان بوجود خود بصورت شبیه است ان الله خلق آدم علی صورته و باین
مناسبت شهود روح را شهود حق میدانند تعالی و تقدس و احاطه سریانی قریب بصفت همین قیاس است از اینکه
نظر سالک عبور نکند مگر تا بمقام فوق تر بمقام فوق فوق و فوق مقام ایشان نه مقام روح است پس نظر شان
از مقام روح بالا نرود و شهود جز روح امر دیگر نباشد نظر بفوق روح موقوف است بر رسیدن بمقام روح و محبوب
و انجذاب هم درنگ شهود است شهود حق سبحانه بلکه محبت و انجذاب بجناب قدس او وابسته بحصول فناست

که نهایت سیر الی الله عبارت ست ۵ هیچکس را تا نگردد او فنا نیست رو در بارگاه کبریا ۵ اطلاق نشود و بمقام
از تنگی میدان عبارت ست والا کارخانه این بزرگواران بماورا و ورا شهود متعارفست همچنانکه مقصد الشیاء
بیچون و بیچگونه ست اتصال ایشان با وسجانه نیز بیچون و بیچگونه ست چون را به بیچون راه نیست الا بچون
عطایا الملک الا مطایا ۵ اتصال بی تکیف بقیاس مهت ربا الناس را با جان نا مش احاطه و با
وقرب و معیت حق سبحانه نزد محققین ارباب سلوک که بنهایت کار رسیده اند علمی ست موافق علماء اهل
شکر الله تعالی سعیهم حکم کردن بقرب ذاتی و امثال آن نزد ایشان از بیجا صلے و دوریست نزدیکان
حکم بقرب نمیکنند بزرگے میفرماید هر که گوید نزدیکم دور ست و هر که دور ست نزدیک ست تصوف آنست علمیکه
متعلق بتوحید وجود ست منشا آن محبت و انجذاب قلبی ست ارباب قلوب که جذبه پیدا نکرده اند در راه
سلوک قطع منازل نمیتوانند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین مجذوبانے که بسلوک از قلب بکلیت
متوجه بمقلب قلوب اند ازین علوم تبری مینمایند و مستغفر میباشند بعضی از مجذوبان باشند که هر چند براه سلوک
در آیند و طی منازل نمایند ا ما نظر شان از مقام مالوف قطع نشود و در بقوق پیدا نکنند اشتغال این
علوم دامن ایشان نمیگذارد و ازین ورطه نمیتوانند برآمد لهذا در عروج معارج قرب و صعود بمعارج
قدس کمتر و لنک اند ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها و اجعل لنا من لدنک ولیا و اجعل لنا من لدنک
نصیرا علامت وصول بنهایت مطلب تجرد ازین علوم ست چه هر چند به تنزیه بیشتر مناسبت پیدا شود
عالم را با صانع بے مناسبت میبیند این زمان عالم را عین صانع دانستن و یا صانع را محیط عالم پنداشتن
بالذات منفی ندارد ما للتراب و رب الارباب معرفت حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس
فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم معنے این عبارت آنست که انجذاب و محبتی که منتهیانرا در نهایت
میسر میشود در اینطریق انجذاب و محبت که در ابتدا پیدا میشود مندرج ست زیرا که انجذاب منتهی روے هم ست و
بمقتضاے قلبی چون قلب برخ ست میان روح و نفس پس در ضمن جذب قلبی جذب روحے نیز حاصل است و
تخصیص کردن این اندراج را باینطریق هر چند اینمعنے در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اکابرین
خانواده طریقه از برای حصول اینمعنے وضع نموده اند و سلکے از برای وصول این مطلب تعین کرده اند و
دیگرانرا اینمعنے بر سبیل اتفاق میسر میشود و ضابطه بدست ندارند و ایضا این بزرگواران را در مقام جذب

معرفت در بدایت و محبت در نهایت ست

شان خاص است که دیگران را نیست واگر هست نادر است ولهذا بعضی ایشان را در این مقام می انگارند
سلوک نمایند فنای و بقای شبیه بفنای و بقای ارباب سلوک حاصل میشود و شتر بے از مقام تکمیل که شبیه بمقام
سیر عن اللہ بالله هست نیز بدست می آید که بآن تربیت مستعدان مینمایند بتحقیق این مبحث و عنقریب بتحریر خواهد
یافت انشاء الله تعالے اینجا دقیقه هست باید دانست که روح را پیش از تعلق ببدن نحوی از توجه مقصود
حاصل بود چون ببدن متعلق گشت آن توجه زائل شد اکابر این سلسله علیه طریقی از برای ظهور آن توجه
سابق وضع نموده اند لیکن چون روح متعلق ببدن هست توجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس و روح هست
و شک نیست که توجه روحی در توجه قلبی مندرج هست اما توجه روحی که منتهیان رسند بعد از فنای روح است
و بقائے او بوجود حقانی که معبر ببقائے باللہ هست و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه روح که پیش
از تعلق ببدن بود نیز توجهے هست که با وجود هستی روح هست که فنا با وراء نیافته هست و فرق درمیان
توجه روح با وجود هستی روح و توجه روح با فنا روح بسیار است پس نهایت گفتن آن توجه روحی مندرج را
باعتبار آنست که توجه روح هست که در نهایت همین توجه میماند و بس پس مراد از اندراج نهایت در بدایت یا اندراج
صورت نهایت هست در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در بدایت محال است تواند بود که عدم تیا
لفظ صورت برای ترغیب طلب اینطریق بوده باشد و بحقیقت ما حققت بعون الله تعالے و سابقان کمنجذاب
ایشان بے تعقل و کسب هست بلکه بتوجه و حضور آمده اند آن انجذاب نیز قلبی هست و اثری هست از توجه سابق
روح که بالکل بوسط تعلق ببدن زائل نشده هست کسب و تعقل از برای تقویت توجه سابق جاصل هست که بوسط
این تعلق توجه سابق را فراموش کرده اند کسبے یا از برای تنبیه بر توجه سابق هست و تذکیر هست مران
دولت کم شده را لیکن ناسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند و جه نسیان توجه
سابق بالکلیه از توجه کلی متوجه الیه بالفعل و کم شدن در آن خبر میدهد و عدم نسیان توجه سابق غایت
فی الباب در سابقان آن توجه و شمول مصرح و در کلیه ایشان پیدا میکند و بدان ایشان نیز حکم روح شان
میگیرد کما هو شان المحبوبین المرادین اما فرق درمیان شمول محبوبان و شمول سابقان در رنگ فرقی
میان حقیقت شی و صورت شی هست کما هو الظاهر علے ارباب آدمی محبان و اصل و مریدان کامل را تقسیم
شمول نیز متحقق هست لیکن کالبرق هست دائمی نیست شمول دائمی خاصه محبوبان هست معرفت مجذوبان ارباب

قلوب تا در مقام قلب تمکن و رسوخ پیدا کنند و معرفتی و صحوی که مناسب این مقام است ایشان را میسر شود و مقا
که طالبان را فائده رسانند و در صحبت ایشان از انجذاب و محبت قلبی جماعه طلاب را حاصل شود هر چند ایشان
بکمال نرسند چه ایشان خود بی کمال اند دیگران را بواسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است که از
ناقص کامل نیاید افاده ایشان هر قدر که باشد بیش از افاده ارباب سلوک است هر چند بنهایت سلوک
رسند و جذب منتهیان پیدا کنند اما بمقام قلب ایشان را بطریق سیر عن الله بالله فرود نیاورده باشند
چه منتهی غیر مرجوع بعالم مرتبه تکمیل و افاده ندارد چه او را بعالم مناسبتی و توجهی نمانده تا افاده تواند نمود
و شیخ متقدم را که برزخ میگویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب فرود آمده است و از
هر دو جهت رو دارد نفس خلقی و افر گرفته است از جهت روح از فوق استفاده میکند و از جهت نفس و عالم
خود افاده مینماید زیرا که او را توجه خلقی جمع شده است که هیچ مدام حجاب دیگری نیست که
افاده و استفاده معا او را حاصل است بقصدی از مشایخ ازین برزخیت برزخیت بین الحق و الخلق میخوانند و
شیخ برزخ را جامع بین التشبیه و التنزیه میگویند پوشیده نماند که انعقیم برزخیت که نامان برسکر است لایق
مقام شیخی که منتهای آن در صحو است نیست زیرا که نفس شان در مقام در غلبات انوار روح مندرج است و عالم
اندراج فنا و سکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس و روح از یکدیگر جدا است پس ناچار سکر را و از انجا
فنا شد بلکه انجا هم صحو است که مناسب مقام و صورت است لهذا و شیخ کامل را چون در مقام قلب فرود می آید بواسطه
برزخیت مناسبت بعالم پیدا میکند و بواسطه حصول کمالات میشود و مجذوب تمکن نیز چون در مقام قلب است
بعالم مناسبت دارد و توجه را از ایشان دریغ نمیدارد و از انجذاب و محبت اگرچه قلبی باشد نیز نصیبی بدست
آورده است لاجرم راه افاده بروی گشاده است بلکه گوییم که کمیت افاده مجذوب تمکن بیش از کمیت افاده
منتهی مرجوع است و کیفیت افاده منتهی زیاده از کیفیت افاده مجذوبست از یرا که منتهی مرجوع را هر چند بعالم
مناسبت پیدا شده است اما در صورت است نه در حقیقت جلالت منصبغ بر نگ اصل است و باقیست با و
و این مجذوب را بعالم مناسبت فی الحقیقت است و از جلالت فوق عالم است و باقی است بیقای که عالم بان لقب باقی است
پس ناچار طالبان را بواسطه این مناسبت حقیقی از مجذوب بیشتر فائده گیرند از منتهی مرجوع که مر تکمیل را فاده امر تب
کمالات ولایت مخصوص بمنتهی است لاجرم در کیفیت افاده منتهی راجح باشد و ایضا منتهی را فی الحقیقت

همت و توجه نیست و مجذوب صاحب همت و توجه است بهمت و توجه کار طالب را پیش می برد و هر چند که کمال سالک
و ایضا نهایت توجه که بلا واسطه از مجذوب بآن حاصل میشود بهمان توجه سابق رو میدهد که فراموش نکرده بود و
و در صحبت شان بیاد ایشان آمده بطریق اندراج در توجه قلبی حاصل گشته بخلاف توجهی که در صحبت مشیخت
پیدا میشود توجه حادث است که بیشتر اوقات موجود نبود و موقوف بود بر بقای روح بلکه بر بقای او بوجود حقانی
پس لا بد توجه اول اسهل الحصول باشد و توجه ثانی متعسر الوجود و هر چه اصل است بیشتر است و هر چه متعسر است
کمتر از اینجاست که گفته اند که در تحصیل جهت جذبه شیخ مقتدا واسطه نیست چه آن نسبت اول اول حاصل شده
بود که بوسطه لسان تنبیه و تعلیم محتاج گشته لهذا این شیخ را شیخ التعلیم گویند نه شیخ تربیت و در جهت
سلوک از برای قطع منازل سلوک شیخ مقتدا درکار است و تربیت آن ضرور و شیخ مقتدا را شاید که بقسم
مجذوب تمکن بر افاده عام رخصت بدهد و در مقام تکمیل مشیخی نشاند چه بعضی از طالبان باشند که استعداد
ایشان بلند افتاده باشد و قابلیت کمال تکمیل بر وجه اتم داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر افتد
محتمل که آن استعداد ضایع شود و آن قابلیت بر طرف کرده و مثلا زمینی که قابلیت تمام از برای مزرعت گندم
داشته باشد و اگر تخم جید گندم در آن زمین باندازه باستعداد و نیکو مے آرد و اگر در آن زمین تخم روی
گندم با تخم نخود اندازند چه جای آن که مسلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا مصلحت در رخصت
او نبیند و مفتی افاده در دی یا هدایت کرا افاده او را مفید داند و بعضے قیود مثل نحو و مناسبت طالب بطریق
افاده او و عدم ضاعت استعداد این در صحبت او و عدم طغیان نفس او و در بین ریاست و اقتداء جهت
نفسانی از وی زائل نشده است بوسطه عدم تزکیه نفس و چون معلوم کند که طالب از وی بنهایت افاده او
رسیده است و در استعداد طالب هنوز قابلیت ترقی است باید که بوی خیفیه را ظاهر سازد و او را رخصت بدهد
تا کار خود را از شیخ دیگر باتمام رساند و خود را منتهی ندانند و باین چیزها زنی مردم مخند و امثال این
شرایط که مناسب سبقت و حال او داند مذکور سازد و بان وصیت تمام عهده رخصت بدهد تا منتهی مرجوع
افاده و تکمیل محتاج باین قیود نیست چه او را بوسطه جامعیت بجمیع طرق و استعدادات مناسبت است هر کس
از وی بقدر استعداد و مناسبت بهره تواند گرفت هر چند تفاوت در سرعت و بطو بوسطه قوت مناسبت و ضعف
آن در صحبت شیوخ و مقتدایان نیز متصور است اما در اصل افاده متساوی الاقدام اند شیخ مقتدا را در وقت افاده

طالب ابتجا بجناب حق سبحانه و اعتصام بحبل متین او و غوغا لمکره سبحانه فی صمن هذه الاستتبار لازم است و این
التجا چه در این مرتبه و چه در جمیع امور و در جمیع اوقات حق سبحانه و تعالی او را عطا فرموده است و هیچ وقتی از
اوقات و در هیچ افعال از وی منفک نمیشود و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مقصد ثانی
در بیان آنچه تعلق بسلوک دارد بدانکه طالبی چون بطریق سلوک متوجه بفوق گردد اگر باسمیکه ربوبیت
برسد و در آن قطاع مستهلک گردد اطلاق فنا بروی درست آید و بعد از آن بقا بدان اسم اطلاق بقا بروی
مسلم است و باین فنا و بقا بمرتبهٔ اولی از ولایت مشرف میگردد و لیکن اینجا تفصیل است که بسط سخن در آن
ضرور است تمهید فیضی که از ذات تعالی و تقدس میرسد دو نوع است نوعی است که بایجاد و ابقا و تخلیق و
ترزیق و احیاء و اماتت و امثال آنها تعلق دارد و نوع دیگر بایمان و معرفت و سایر کمالات مراتب ولایت
و نبوت متعلق است نوع اول از فیض بتوسط صفات است و بس و نوع ثانی بعضی را بتوسط صفات است و بعضی
دیگر را بتوسط شیونات است و فرق در میان صفات و شیونات بسیار دقیق است لایظهر الا علی حاذق من الاولیاء
المحمدی المشرب و لم یعلم انه تکلم به احد اجمالا صفات در خارج موجود ند بوجود زائد بر ذات تعالی و تقدس و شیونات
مجرد اعتبارات اند در ذات مقدس سلطانه این بحث بمثالی روشن گردد آب مثلا بالطبع از بالا به پایان فرود
می آید این فعل طبیعی در وی اعتبار حیات و علم و قدرت و ارادت پیدا میکند چه ارباب علم بوسطهٔ تعقل خود
بمقتضای علم از بالا به پایان می آیند و توجه فوق نمیکنند و علم تابع حیوة است و ارادهٔ تابع علم است و قدرت
نیز ثابت شد چه ارادات تخصیص احد المقدورین است این اعتبارات در ذات آب ثابت کرده شود بمنزلهٔ
شیونات است اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده در ذات آب ثابت کرده شود بمنزلهٔ صفات موجود
بوجود زائد آب با اعتبارات اولی حی و عالم و قادر و مرید نمیتوان گفت از برای این آسامی صفات
زائده درکار است پس آنچه در عبارت بعضی مشایخ در اثبات آسامی مذکوره از برای آب اقتضا شده است
مبنای آن عدم فرق است میان شیون و صفات تحقیقی بحکم نفی وجود صفات نیز محکوم است بر عدم آن
فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست که مقام شیون مواجهه وی بشان است و مقام صفات
تخلیق است محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و اولیا که بر قدم وی اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
وصول فیض تا ایشان را بتوسط شیونات است و سایر انبیا و جماعه که بر قدم ایشانند صلوات الله تعالی

فصل
مقصد ثانی در بیان متعلق سلوک

وبرکاته علی نبینا وعلیهم علی جمیع انبیاءهم وصول این فیض بآن فیض اول هم ایشانرا بتوسط صفات است پس گوییم که
که رب آنسرور است علیه الصلوٰة والسلام وبتوسط وصول فیض دویم است ظل شان العلم است واین شان جامع جمیع
شیون احدیه است وآن ظل مجرد قابلیت ذات است تعالی وتقدس هر شان علم را بلکه جمیع شیون را جمالی وتفصیلی
لیکن بعتبار شمول شان علم مرایشانرا باید دانست که این قابلیت اگرچه برزخ است میان فناء عرشانه
وسبحان شان العلم اما چون بجهت او نیز نگ است وآن جهت ذات است تعالی شانه در برزخ نیز رنگ آن
پیدا نمیشود پس آن برزخ بهر رنگ جهت دیگر که شان العلم است منطبق میشود پس ناچار از ظل آن شان گفته شد ومراد
ظل شی عبارت از ظهور شی است اگرچه بتشبیه ومثال باشد در مرتبه دویم وچون حصول برزخ بعد حصول طرفین
است لاجرم این برزخ در وقت سکاشفه در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور یا آخر ظلال
قابلیت مناسب اقتضا دو طائفه از اولیاء الله که بر قدم وی اند صلی الله تعالی علیه وعلیهم وسلم وبارک اسمای
که ارباب ایشان اند در وصول فیض ثانی بظلال آن قابلیت جامعه اند وکالتفاصیل اند مر آن ظل مجمل را
وارباب سائر انبیا صلوات الله تعالی وتسلیماته علی نبینا وعلیهم وبتوسط وصول فیض اول ثانی ایشانرا قابلیات
اتصاف است مر سلطانه بصفات موجوده زائده وطائفه که بر اقدام ایشانند ارباب ایشان صفات است
در حق وصول فیض اول ثانی وبتوسط وصول فیض اول مر آنسرور را علیه الصلوٰة والسلام قابلیت اتصاف
ذات است تعالی وتقدس هر جمیع صفات را کویا قابلیاتی که وسائل فیوض سائر انبیا اند صلوات الله وبرکاته علی
نبینا وعلیهم ظلال این قابلیت جامعه اند وکالتفاصیل اند مر آن جامع مجمل را وطائفه که بر قدم آن سرور اند علیه
الصلوٰة والتحیة وسائط وصول فیض اول نیز ایشانرا جاست که صفاتند پس محمدیانرا وسائل وصول فیض
اول جدا آمد از وسائط وصول فیض ثانی بخلاف دیگر انرا که یکی است بعضی از مشایخ قدس الله تعالی
اسرارهم که رب آنحضرت را علیه الصلوٰة والتحیة در قابلیت اتصاف بمظهر سلخته اند منشار آن علم فرق است
میان شیون وصفات بلکه عدم علم است بمقام شیون والله یحق الحق وهو یهدی السبیل پس محقق شد که آنحضرت
علیه الصلوٰة والسلام والتحیة رب الارباب است هم در مقام شیون هم در مقام صفات وبتوسط وصول هر دو فیض
است ونیز معلوم گشت که وصول فیض مر اتم کمالات ولایت آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام از ذات است
بیتوسط امر زائد چه شیون عین ذات اند اعتبار زیادتی در ایشان از منتزعات عقل است لهذا تجلی ذاتی مختص

او گشت و دل ایشان او چون از راه او فیض میگیرد بایشان نیز از مقام شهودی بدست آمد و دیگر از اجون
و سایط صفاتی در میان است و صفات بوجود زائد موجود ند حاجز حصین در میان افتاد و تجلی صفاتی نامند
ایشان گفت باید دانست که قابلیت اتصاف هر چند باعتبار است وجود زائد ندارد چون صفات موجود ند
قابلیات اینها اما چون قابلیات در رنگ برازخ اند میان ذات و صفات بلکه میان شیون و صفات میباشد
رنگ طرفین خود میگیرد و قابلیات نیز رنگ صفات گرفته حائلیت پیدا کرده اند فراق و وصلت اگر
اندک است اندک نیست و درون دیده اگر نیم موست بسیار است از این بیان لایح گشت که ظهور ذات لنفسه و تقدس
بی پرده منافی تجلی شهودی نیست لیکن تجلی وجودی را منافی است لهذا آنسرور را علیه الصلوة والسلام
والتحیة در جانب وصول فیض وجود کمالات ولایت حایلی در میان نیامد و در جانب وصول فیض وجود حایلی
در میان آمد که قابلیت اتصاف است چنانکه گذشت گفته نشود که چون شیون و قابلیات اینها از اعتبارات عقل
باشند وجود ذهنی ثابت شد و ازان حجاب علمی لازم آمد غایت منافی الباب حجب صفات خارجی است و حجب
شیون علمی زیرا که گوئیم که موجود ذهنی در میان دو موجود خارجی پرده نمیشود موجود خارجی را پرده نمیشود مگر موجود
خارجی و لو سلم فالحجاب العلمی یمکن ارتفاعه من البین بحصول بعض المعارف بخلاف الخارجی فانه لا یمکن و الله اعلم
این مقدمات معلوم گشت پس اناالحق اگر محمدیست منتهای سیر او که مسمی بسیر الی الله تا ظل شان است که اسم اوست
و بعد از فنا در ان اسم بفنا فی الله مشرف میگردد و اگر بان اسم باقی گشت ببقا بالله او را نیز میگرداند و میان فنا
و بقا در مرتبه اولی از ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة دخل میشود و اگر محمدی مشرب
نیست ببقا بالیست صفت بالنفس صفت کرا بدست میرسد و اگر در اسم فانی گشت فانی فی الله برتبه اطلاق
نباید کرد و همچنین بر تقدیر ببقا بان اسم باقی باللهیست چه اسم للعبارت از مرتبه ایست که جامع جمیع شیون
و صفاتست و چون از جهت شیون زیادة اعتباریست عین فی اتحدوهین بکدیگر پس فنا در یک اعتبار فنا در جمیع
اعتبارات بلکه فنا در ذات تعالی و تقدس همچنین بقا بیک اعتبار ببقا بجمیع اعتبارات است پس فانی فی الله
و باقی بالله در بعضی صورت گفتن درست میشود بخلاف در جانب صفات که موجود ند و بوجود زائد بر ذات مغایر
اینها با ذات عز سلطانه و با یکدیگر تحقیقی است پس فنا در یک صفت مستلزم فنا در جمیع نیست و کذا الحال
فی البقا پس ناچار این فنا فی الله را فنا فی الله مطلق نباید گفت و باقی را باقی بالله نه بلکه فانی و باقی میتوان گفت

با مقید بصفتے یعنے فانی در صفت علم یا باقی بآن صفت پس تا چار فنائے محمد یان تم آمد و بقائے الہیان اکمل و اتم
عود محمدی چون بجانب شیون است و شیون را با عالم ہیچ مناسبتے نیست چہ عالم ظل صفات است و ظل شیون پس فنائے
سالک در شانے مستلزم فنا مطلق او باشد بر نہجے کہ ہیچ بقا وجود سالک اثر او نماند و ہمچنین بر تقدیر بقا بنحوے
خود بآن شان باقی میگردد بخلاف فنا نے در صفت کہ تمام از خود نمے برآید و اثرش زائل نمیگردد چہ وجود سالک
اثر ہمان صفت است و ظل آن پس ظہور اصل با وجود ظل بالکل نباشد و بقا با ندازہ فنا است پس محمدے
از جمیع الصفات بشربت امین باشد و از خوف و محفوظ چہ او بکلے از خود برآمدہ است و با وسبحانہ باقی گشتہ
درین محل عود ممنوع باشد بخلاف در صورت فنائے صفاتے کہ عود و انجا بواسطہ بقائے اثر وجود سالک ممکن است
از نجا تواند بود و اختلافیکہ درمیان شایخ در جواز رجوع و صول عدم جواز آن واقعہ است حق آنست کہ اگر محمدیت
محفوظ است از عود والا در خطر است و ہمچنین است اختلافیکہ در زوال اثر وجود سالک بعد از فنائے او واقعہ است
بعضے بزوال عین و اثر قائل گشتہ اند و بعضی دیگر زوال اثر را جائز نداشتہ اند حق درین باب نیز تفصیل است
اگر محمدی است عین و اثر ہر دو را کم میازد و غیر او را اثر زائل نمیشود چہ اصل صفت کہ اصل وست باقی است
پس ظل آن را ساکن نباشد آنجا دقیقہ ایست باید دانست کہ مراد از زوال عین و اثر زوال شہود است
نہ وجود چہ قول بزوال وجودے مستلزم الحاد و زندقہ است و جماعہ از ین طائفہ زوال وجودے تصور کردہ اند زوال
اثر ممکن گرفتہ اند و از الحاد و زندقہ دانستہ اند و حق با حققت با علامہ سبحانہ عجب است کہ با وجود قول بزوال
وجودے بزوال عین نیز قائل گشتہ اند چہ حکم بزوال عین وجود در نزد حکم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقہ است
با جمال زوال وجودے و عین و اثر محال است و شہودی در کار و ممکن بلکہ واقع لیکن مخصوص بجماعے مشرب است
پس محمدیان تمام از قلب برآیند و بمقام قلب مے پیوندند از تقلب احوال ازاوند و از رقیت ماسوی بالکلیہ
محرر و دیگر از احوال وجود آثار و من گیرست و تقلب احوال نقد وقت مخلصے از مقام قلب بیابد چہ وجود
آثار و تقلب احوال از شعب حقیقت جامعہ قلبیہ است پس شہود دیگران ہمیشہ در پردہ باشد چہ ہر قدر کہ از
بقای وجود سالک ثابت است پردہ مطلوب جا نقدر است و چون اثر با قیست پردہ ہمان اثر است بصفت
اگر سالک از راہ سلوک غیر متعارف در مرتبہ از مراتب فوق آنہا کہ ربا وست برسد و بے آنکہ بآن ہم رسد در آن
مرتبہ فانی مستہلک گردد فنائے او در آن صورت گفتن نیز درست است و ہمچنین است بقا با نہ پس تخصیص مکن فافہم

باز بر سر اعتبار است که آن مرتبه اعلی است از مراتب سائر افتد و معرفت سلوک انواع است بعضے را بی تقدم جذبه است و بعضی دیگر را جذبه بر سلوک شان مقدم است و جماعه را در اثنا و قطع منازل سلوک جذبه حاصل میشود و جمعے را طے منازل سلوک میسر میشود اما تا بجذبه نرسند تقدم جذبه محبوبان رست و باقی قسما بجذبه تعلق دارد سلوک محبان عبارت از طے مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک محبوبان خلاصه مقامات عشره حاصل میشود و به ترتیب و تفصیل بکاری ندارند علم بوحدت وجود و مانندان از احاطه و سریان و معیت ذاتیه بجذبه مقدم یا بتوسط وابسته است سلوک خالص و جذبه منتهیانرا باشتمال این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین منتهیانرا نیز بعلوم مناسبه توحید وجود مناسبت نیست هر جا بیان حق الیقین بمقام محبذوبان مناسب مقام ارباب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین محبذوبان بسبب باشتمال است **معرفت** بعضے مشائخ فرموده اند که چون کار طالب بجذبه برسد بعد ازان او را هر مقام جذبه است و بس یعنے احتیاج بتوسط را هرگز ندارد و همان جذبه بکافی است اگر ازین جذبه جذبه دیگر بعد اراده نموده اند بلی کافی است الا لفظ را هر زنانی این اراده است چه بعد از سیر فی الله سافتی نیست که در قطع آن محتاج براهبر باشد و همچنین جذبه بتقدم هم مراد نیست چنانکه مبادا از عبارتست پس نا چار جذبه بتوسط اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بمطلوب معلوم نمیشود چه بسیار از متوسطان در سوقت حصول این جذبه از عروج بفوق تقاعد نموده اند و همان جذبه را جذبه بنهایت انگاشته اند اگر کافی میبود در اثنا راه نمیگذاشت آری جذبه بتقدم جذبه محبوبان تعلق دارد اگر کافی باشد گنجایش دارد و ۱۲ محبوبان را بالقاء عنایت خواهند کشید و در اثنا طریق نخواهند گذاشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات متقدم هم ممنوعست جذبه که انجام کار او سلوک کند کافی است و اگر سلوک نیابد مجذوب ابتر است از محبوبان نیست **خاتمه** طائفه از مشائخ قدس الله اسرارهم گفته اند که تجلے ذاتے بذبل شعور است و معطل حس بعضی از ایشان از حال خود چنین گفته اند ۱۲ که در وقت ظهور این تجلی ذاتے تا مدتی بے حس و حرکت افتاده بودند و مردم مرده می انگاشتند و بعضی دیگر منکر کلام جزان در تجلی ذات کرده از حقیقت این سخن آنست که این تجلی ذات در پرده همی است از سبحات بقا بر پرده بوسطه بقا یا اثر وجود صاحب تجلی است و آن بے شعوری بوسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و بقا بالله مشرف میشد آن تجلی هرگز او را بے شعور نمیساخت شعر بحر ق با لنار ۱۲ و من هو انا کیف بحق ۱۲

بلکہ گوئیم آن تجلی کہ در پردہ است تجلی ذات نیست و خل تجلی صفاتست تجلی ذات کہ مخصوص آنحضرت است علیہ الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ تجلی بے پردہ است و علامت پردہ بے شعوری است و بی شعوری از دو لیست و دلیل بے پردگی شعورست و شعور در کمال حضورست بزرگے از حال صاحب این تجلی کہ بالاصالۃ والاستقلالست چنین خبر داد علیہ الغفران آنجا کہ گفت ؎ موسیٰ زہوش رفت بیک پرتو صفات ۔ تو عین ذاتی بنگری در تجلی ہیچ تجلی دانی کہ بے پردہ است محبوبان را دادہ است و محبان را برقی زیرا کہ ابدان محبوبان رنگ ارواح شان گرفتہ اند آن نسبت در کلیہ ایشان سرایت کردہ است و در محبان این سرایت بسبیل بدلیت و آنچہ در حدیث نبوی علیہ من الصلوٰۃ اتمہا و اکملہا واقعشدہ است لی مع اللہ وقت مراد از وقت نہ این تجلی برقی است زیرا کہ این تجلی در حق آنسرور کہ بادشاہ مراد است علیہ الصلوٰۃ والسلام دایمی است بلکہ نوعی از خصوصیت این تجلی دایمی است کہ آن بہ سبیل قلت و ندرت است کما لایخفی علی ارباب معرفت مشایخ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم در بیان حدیث لی مع اللہ وقت لایسعنی فیہ ملک مقرب و لا نبی مرسل و طائفہ اند جمعے از وقت وقت ستمرار اراوہ نمودہ اند و دیگر جمعے بندرت وقت قائل گشتہ اند و حق آنست کہ با وجود ستمرار وقت بودن وقت نادر نیز متحقق است کما مرت الاشارت الیہ الفاً نزد این حقیر تحقق او وقت نادر در وقت ادای نماز ہست و ہمانا کہ آنسرور علیہ الصلوٰۃ والسلام در حدیث قرۃ عینی فی الصلوٰۃ بآن اشارت فرمودہ ست و ایضاً آنسرور فرمودہ علیہ الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوٰۃ و قال تبارک و تعالیٰ واسجد واقترب پس در ہر وقتی کہ قرب آنہا حاصل نہ بیشتر ست گنجایش غیر در آن وقت منتفی نیست و آنچہ بعضے از مشایخ قدس اللہ تعالیٰ فرمودہ اند وقت حال مقصد ستمرار آن چنین خبر دادہ ست حیث قال حالتے فی الصلوٰۃ کحالی قبل الصلوٰۃ فی الاحایین المذکورہ بالنص المذکور ینفی المساوات والاستمرار باید دانست کہ ستمرار وقت متحقق ست بنحوی کہ با وجود ستمرار حالتے نادرہ ہم واقعست یا نہ جمعے را کہ بر ذات وقت اطلاع دادہ انہ ینفی آن قائل گشتہ اند و جمعے دیگر را کہ از مقام بہرہ دادہ اند بآن اعتراف نمودہ اند و حق کسے را کہ الطفیل آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والتحیۃ در نماز جمعیت دادہ اند و از دولت قرب آن سرور بہرہ ور ساختہ اند اقل قلیل از مزرقنا اللہ سبحانہ بکمال کرمہ نصیب من ہذا المقام بحرمت محمد علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والتحیۃ والسلام معرفت منتہیان ارباب صفات و علوم و معارف بجذبہ آن نزدیکند و در شہود ہر دو شان نیز کیرنگ چہ ہر دو از ارباب قلوب اند

غایت مافی الباب ارباب صفات از تفاصیل طلب اند بخلاف مجذوبان ایضا ارباب صفات بوسط سالک
وعروج بعروق قرب بیشتر دارند از مجذوبان عروج ناکرده لیکن محبت اصل دامنگیر شانست اگرچه حجب
درمیان است چه عجب اگر بحکم المرء مع من احب در مجذوبان نیز قرب و معیت اصل اعتبار کرده شود پس
مجذوبان و محبت مناسبت بمجذوبان دارند چه جنابت ولو مع الحجب و مجذوبان نیز مستحق است
معرفت در عبارت بعضی ازین طائفه واقع است که قطاب تجلی صفاتست و افراد را تجلی ذات و این
محال تامل است چه قطب مجمعی مشرب است محمدیا زا تجلی ذاتست آری در این تجلی نیز تفاوتها است قوی
افراد درست قطاب را نیست اما هر دو را از تجلی ذات نصیبست اگر انکه گوئیم که از قطب قطب ابدال مراد آنها
باشند که بر قدم حضرت اسرافیل است نه بر قدم محمد **معرفت** ان الله خلق آدم علی صورته الله تعالی بیچونست
و بیچگونه است روح آدم که خلاصه وست بر صورت بیچونی و بیچگونگی آفریدش همچنانکه حق سبحانه لامکانیست
روح نیز لامکانی آمده و نسبت روح با بدن همچو نسبت اوست تعالی و تقدس با عالم نه داخل است و نه خارج
نه متصل نه منفصل پیش از قیومیت نسبتی مفهوم نمیشود هر ذره از ذرات بدن را مقوم روحست همچنانکه الله تعالی
قیوم عالم است قیومیت او تعالی مر بدن را بوسطه قیومیت روح است هر فیضی که وارد میشود محل روان فیض
ابتدا روحست و بوسطه روح آن فیض ببدن میرسد و چون روح بصورت بیچونی و بیچگونگی آفریده شد لاجرم
بیچون و بیچگون حقیقی را در وی گنجایش آمد لا یسعنی ارضی و لا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المومن چه ارض و سما
با وجود وسعت و فراخی چون داخل دائره امکانند و بداغ چونی و چگونگی متسم گنجایش لامکانی که تقدس از جهت
و چونی است ندارند لامکانی در امکان گنجایش ندارد و بیچون و چون آرام نگیرد پس ناچار گنجایش در قلب
عبد مومن کرد لامکانی است و منبری از چندی و چونی است متحقق گشت تخصیص بقلب عبد مومن بنابر آنست که
قلب غیر مومن کامل از لوجه لامکانی فرود آمده است و گرفتار چند و چونی شده است و حکم آن گرفته پس بوسطه
این نزول و گرفتاری چونکه داخل دائره امکان شده است و چونی پیدا کرده است آن قابلیت را ضایع ساخته
است اولئک کالانعام بل هم اضل از مشائخ هر کرا از وسعت قلب خود خبر داده است مراد وسعت قلب بوده
باشد چه مکانی هر چند وسیع است تنگ است عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیست هر آئینه در جنب لامکانی
روحست حکم دانه خردل دارد بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه لقای بقدیم یافته

عرش و مافیہا اگر در وا فتند محو و متلاشی گردند و اثر از ینہا باقی نماند کما قال سید الطائفہ فی ہذا المقام ان المحدث
اذا قورن بالقدیم لم یبق لہ اثر اذ این لباسیت کیمیا کہ خاص بہ قدر و حد و ختہ اند ملائکہ نیز این خصوصیت ندارند
داخل دائرہ امکانند و متصف بجہل اند لاجرم انسان خلیفہ رحمانی و مجعل سبحانہ بہ صورت شے خلیفہ شی است
بر صورت شے مخلوق نباشد خلافت شی را نشاید و تا خلافت شایان را نباشد تحمل امانت اصل خود
نتواند کرد لاجعل عطا الملک لامطایا و فال تبارک و تعالی انا عرضنا الامانۃ علی السموات والارض والجبال
فابین ان یحملنہا و اشفقن منہا و حملہا الانسان انہ کان ظلوما جہولا کثیر الظلم علی نفسہ بحیث لا یبقی من وجودہ
ولا توابعہ وجودہ اثرا و لا حکم کثیر الجہل حتی لا یکون لادراک متعلق بالمقصود و لا علم النسبۃ الی المطلوب
العجز عن الادراک فی ذلک الموطن ادراک والاعتراف بالجہل معرفت اکثر ہم معرفت بالمدارک تجرافیہ تلمیحیہ
اگر در بعضے عبارات لفظے کہ موہم ظرفیت یا مظروفیت است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود حمل بر تنگ
میدان عبارت باید کرد و مراد کلام را مطابق آرائے اہل سنت می باید داشت معرفت عالم چہ صغیر و چہ کبیر
مظاہر اسماء و صفات الہیہ است تعالی شانہ و مرآیا شئونات و کمالات ذاتیہ او سبحانہ گنجے بود کہ کنوز و مخزون
خواہد کہ خلاء و بلاء و ہوا و اجبال بتفصیل آرد عالم را آفریدہ دلالت کند بر اصلے خود این و علامت باشد بر حقیقت
خود پس عالم را با صانع ہیچ نسبتے نیست الا آنکہ عالم مخلوق اوست و دلیل است بر کمالات مخزونہ او تعالی و تقدس
ماورا این ہر چہ کہ ہست از جنس اتحاد و عینیت و احاطہ و معیت از سکر و وقت و غلبہ حال است اکابر مستقیم الحال
قدم صحو ایشان را تر بے ارزانے داشتہ اند از ین علوم مبرہ و مستغفر اند اگرچہ بعضے ایشان را در آثار راہ
این علوم جلیل پیشوا ما بالاخرہ از ینہا میگذرانند و مطابق علوم شریعت علوم از لے بر ایشان ایراد میفرمایند
مثالی از برای تحقیق این مبحث بیان کنیم عالمی تحریری ذو فنونی خواہد کہ کمالات مخزونہ خود را در صفحہ
آرد و فنون مکنونہ خود را بہ الواح و ہا ایجاد حروف و صوائت بدہد و در پردہ آن حروف و اصوات آن کمالات را بسنجد
سازد و آن فنون را اظہار نماید پس وجود این حروف و اصوات و دوال بر اباسقی مخزونہ بلکہ بآن عالم موجد ہیچ
نسبتے نیست الا آنکہ آن عالم موجد اینہا است و اینہا دوالند بر کمالات مکنونہ او و حروف و اصوات ہمین آن عالم
موجد یا عین آن صانع گفتن معنی ندارد و ہمچنین حکم باحاطہ و معیت در این جا دخیل نیست ہمان معرفت
مخزونہ اندازی چون میان صانع و صاحب صنائع و در میان حروف و اصوات مناسبت و الیہ و مدالیہ است

شحقق است بعضے سمانے زائدہ غیر واقعہ در تخیل مے آید فی الحقیقت آن عالم و معانے مخزونہ او از آن منزہ و
منزہ و مبرا ست و این حروف و اصوات در خارج موجود نہ نہ آنکہ انعدام و معانے موجود و ندو آن حروف و اصوات اوہام
و خیالات اند پس عالم کہ عبارت از ماسوی ست و خارج موجود ست بالوجود الظلی والکون الطبعی نہ آنکہ عالم
اوہام و خیالات است این مذہب ہیچ مذہب فطاسی است کہ عالم را اوہام و خیالات میداند اثبات حقیقت
در عالم نمود عالم را از اوہام و خیالات نمی برآید و حقیقت موجود شد نہ عالم زیرا کہ عالم در اے تحقیقت مفسر مے
است تنبیہ مراد از مظہریت و مرائیت عالم را مر اسما و صفات اوست مر صور اسما و صفات را نہ اسما
و صفات با عیانہا بہ اسم و رنگ مسمی محاط ہیچ مرآت نیشود و صفت ہیچول مے صوف مقید ہیچ مظہر نگردد
و رنگنای صورت مثنے چگونہ گنجد در کلبہ گدایان سلطان چہ کار دارد ؛ معرفت مکمل تابعان آنسرور علیہ
الصلوٰۃ والسلام اگرچہ بوسطہ اتباع آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ از تجلے ذات کہ بالاصالۃ خاصہ آنحضرت
است علیہ الصلوٰۃ السلام نصیب است و سائر انبیا را علے نبینا و علیہم الصلوٰۃ والتحیات از تجلیات شجلیات صفات
و تجلی ذات ہر دو قسم از تجلے صفات لیکن باید دانست کہ انبیا را علے نبینا و علیہم الصلوٰۃ والتحیات در تجلیات
صفات مرتبہ قرب حاصل ست کہ کمل تابعان این امت را نیست باوجود تجلی ذات بطریق تطبیع مثلاً شخصے
بصحبت جمال آفتاب مشرف شد ہر دو جزو را طے کردہ با آفتاب رسید در میان آن آفتاب و او غیر از حجابے دقیقے نماند و شخصے
دیگر باوجود صحبت ذات آفتاب ہر دو جزو با تمام تر اتباع عاجز ست ہر چند میان او و آفتاب حجابے در میان نیست
کہ نزدیک نیست کہ شخص اول نزدیک تر ست با آفتاب و عالم تر ست بکمالات دقیقہ او پس در ہر کہ قرب بیشتر است
و معرفت زیادہ تر فاضلتر ست پس ہیچ ولی از اولیاء این امت کہ خیر الامم ست باوجود فضلیت پیغمبر خود را
مرتبہ ہیچ نبی از انبیا نرسد اگرچہ او را بوسطہ متابعت پیغمبر خود از مقامہا بالا فضلیت نصیبے حاصل شود
فضل کلے انبیا ست اولیا را طفیلے اند و لیکن ہذا آخر الکلام الحمد للہ سبحانہ علے ذلک و علے جمیع نعمائہ والصلوٰۃ
والسلام علے افضل انبیائہ و علے جمیع الانبیاء والمرسلین و الملئکۃ المقربین و علے الصدیقین والشہداء والصالحین

مکتوب دویست و ہشتاد و ہشتم بسید انبیا سار نکبوری صدور یافتہ و منعاز اداے صلوٰۃ نوافل بجماعت
در شبہائے عاشورا و شب برات و غیرہا و ما یناسب ذلک بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی شرفنا بمتابعۃ سید المرسلین
و جنبنا عن ارتکاب المبتدعات فی الدین والصلوٰۃ والسلام علے من قمع ببیان الضلالات و رفع اعلام الہدایت

وعلی آله الابرار وصحبه الاخیار بآید دانست که اکثر مردم از خواص و عوام و از بیمزمان در ادای نوافل اهتمام تمام دارند
و در مکتوبات مسایلات مینمایند و مراعات سنن و مستحبات را در انها کمتر میکنند نوافل را عزیز میدارند و فرایض را
ذلیل و خوار کم هست که فرایض را در اوقات مستحبه ادا نمایند و در تکبیر جماعه مسنونه بلکه در نفس جماعه تقدیمی
ندارند بکاسل و تساهل ادا نفس فرایض را غنیمت میشمارند و روز عاشورا و شب برات و شب لیلة و هفتم ماه رجب
و اول شب جمعه ماه مذکور که آنرا لیلة الرغایب نام نهاده اند کمال اهتمام را مرعی داشته بجمعیت تمام نوافل
بجماعت میگذارند و از انیک مستحسن میپندارند نمیدانند که این از تسویلات شیطان است که سیات را بصورت
حسنات مینماید شیخ الاسلام مولانا عصام الدین هروی در حاشیه شرح وقایه میفرماید که تطوع بجماعت مکروه
فرض بجماعت از حبائل شیطانست باید دانست که نوافل بجمعیت تمام گذاردن از بدعتهای مذمومه مکروهه
هست از ان بدعتها هست که حضرت رسالت خاتمیت علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها و شان
ان فرموده هست من احدث فی دیننا هذا فهو رد یعنی انکه ادا نوافل بجماعت و بعضی روایات فقیه مطلقا
مکروه هست و در بعضی دیگر کراهت مشروط بتداعی و مجمع هست پس اگر بی تداعی یکدو کس نماز خود بنفل
بجماعت گذارند روا باشد بی کراهت و در سه کس اختلاف مشایخ هست و در چهار کس بالاتفاق مکروه است
در بعضی روایات و در بعضی دیگر اصح انست که مکروه هست فی نفسه و ای لاجتیه کره التطوع بالجماعة بخلاف
التراویح و صلوة الکسوف و فی الفتوی لغیاثیة قال الشیخ الامام السرخسی رحمه الله سجانه التطوع بجماعة خارج
رمضان ان ما یکره اذا کان علی سبیل التداعی اما اذا اقتدا واحد او اثنان لا یکره والثلث اختلاف وفی الاربع
یکره بلا خلاف وذکر فی الخلاصة التطوع بالجماعة اذا کان علی سبیل التداعی یکره والا اذا صلوا بجماعة
لغیر اقتدان اقتاسه فی ناحیة المسجد لا یکره وقال الشمس الائمة الحلوانی اذا کان سوی الامام ثلثة لا یکره بالاتفاق
وفی الاربعة اختلاف والاصح انه یکره وفی الفتوی الشافعیة ولا یصلی التطوع بالجماعة الا فی شهر رمضان
وذلک ان ما یکره اذا کان علی سبیل التداعی یعنی باذان و اقامت اما لو اقتدی واحد او اثنان لا علی سبیل التداعی
فلا یکره واذا اقتدی ثلثة مختلف المشایخ رحمهم الله تعالی ان اقتدی اربعة کره اتفاقا وامثال این روایات
بسیار است در کتب فقهیه بان مملو اند و اگر روایتی پیدا شود که از ذکر عدد ساکت باشد و مطلقا مجوز باشد
ادا نفل بجماعت از اهمال باید کرد بر مقیدیکه در روایات دیگر واقع شده است و از مطلق مقید مراد باید داشت

وجواز متعصب آنچنین باشد باید نمود چه علما حنفیه اگرچه در اصول مطلق را بر اطلاق میگذارند و بر مقید حمل نمیکنند اما در روایات حمل مطلق بر مقید جائز داشته اند بلکه لازم دانسته و اگر بطریق فیض محل تعیین بر اطلاق بگذاریم هر آئینه این مطلق معارض خواهد بود مر آن مقید را اگر در قوت برابر باشد و مساوات در قوت ممنوع است چه روایات کراهت با وجود کثرت مختار و مفتی بها اند بخلاف روایت اباحت و لو سلم مساوات گوئیم که بر تقدیر تعارض ادله کراهت دادله اباحت ترجیح جانب کراهت رست که رعایت احتیاط در انست چنانچه مقرر اهل اصول فقه است پس جماعت که در روز عاشورا و شب برات و لیلة الرغائب بجماعت میگذارند و دولیست و سیصد سیصد کما بیش که در مسجد جامع میشوند و آن نماز را و اجتماع و جماعت را مستحسن میدانند مرتکبان امر مکروه اند بانفاق فقها و مکروه را استحسان انستن از عظم خطایاست چه حرام را مباح و انستن بمجرد کفر است و مکروه را حسن پنداشتن یکمرتبه ازان پایان است شناعت این فعل از نیک ملاحظه باید نمود در دست او بزایشان در باب دفع کراهت عدم تداعی است اگر عدم تداعی بمقتضای بعضی روایات دفع کراهت میکند اما مخصوص بواحد و اثنین است و انهم بشرطی است که زاویه مسجد متحقق شود و بعد و نهاخرط القتاد با انکه تداعی عبارت از اعلام بیکدیگر است از برای ادای نماز نفل و اینجا عت متحقق است چه قبیله قبیله در روز عاشورا و غیره یکدیگر را اعلام میکنند و میخوانند که در مسجد فلان شیخ با فلان عالم می یابد رفت و نماز بجمعیت می باید گذارد و این فعل را اعتبار نموده اند تا بقسم اعلام از اذان و اقامت هم باز است پس تداعی هم ثابت شد اگر تداعی را مخصوص باذان و اقامت داریم چنانچه در بعضی روایات واقع شده است و حقیقت اذان و اقامت خواهیم پس جواب بهانست که بالا گذشت که مخصوص بواحد و اثنین است بشرطی که بالا مذکور شد باید دانست که بنای ادای نوافل بر اخفا و ستر است که مظنه ریا و سمعه است و جماعت منافی آنست و در ادای فرائض اظهار و اعلان مطلوب است چه از شائبه ریا و سمعه مبرست پس باجماعت مناسب باشد یا انگوئیم کثرت اجتماع محل حدوث فتنه است لهذا از برای ادای نماز جمعه حضور سلطان یا نائب او شرط کرده اند تا از حدوث فتنه امن متحقق شود و در اینجا عات مکروهات هم احتمال ایقاظ فتنه قوی است پس این اجتماع مشروط بنا باشد و منکر نباشد و حدیث نبویست علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها پس دلالت سلام و قضات و اهل اجتناب لازم است که منع این اجتماع نمایند و اینجا

زجر را بالغ وجوه مقرر دارند استیصال این بدعت که بنجر نفسه است متحقق شود والله یحق الحق وهو یهدی السبیل ثم

مکتوب دوصد و هشتاد و نهم مولانا بدر الدین صدور یافت در بیان اسرار قضا و قدر و بیان اینکه اکثر

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی کشف سر القضاء والقدر علی الخواص من عباده وستر عن العوام لمکان الضلال

عن سواء السبیل وافتقاده والصلوٰة والسلام علی من اکمل به الحجة البالغة وقطع باعذاره العصاة الهالکة وعلی

آله واصحابه البررة الاتقیاء الذین اسنوا بالقدر وخوضوا بالقضاء ولما کانت مسئلة القضاء والقدر قد کثر

فیه الحیرت والضلال وغلب علی اکثر ناظریها باطل الوهم والخیال حتی قال بعضهم بمحض الجبر فیما یصدر من العبد بالاختیار

وفی بعضهم نسبة الی الواحد القهار واخذ طائفة بالطرف الافتقاد فی الاعتقاد الذی هو الصراط المستقیم والمنهج

القویم والله وفق بهذا الطریق الفرقة الناجیة الذین تلمع اهل السنة والجماعة رضی الله تعالی عنهم وعن اسلافهم و

خلافهم فتکرر الافراط والتفریط واختار الوسط والبین رکوعن ابی حنیفة رضی الله تعالی عنه انه سال جعفر بن

محمد الصادق رضی الله تعالی عنهما فقال یا ابن رسول الله هل افوض الله تعالی الامر الی العباد فقال الله تعالی اجل من

ان یفوض الربوبیة الی العباد فقال لهل یجبرهم علی ذلک فقال الله تعالی اعدل من ان یجبرهم علی ذلک ثم

بعد ذلک فقال فکیف ذلک فقال بین الامرین لا جبر ولا تفویض ولا اکراه ولا تسلیط لهذا قال اهل السنة ان الافعال

الاختیاریة للعباد مقدورة الله تعالی من حیث الخلق والایجاد ومقدورة العباد علی وجه آخر من التخلق الغیر

بالاکتساب فحرکة العبد باعتبار نسبتها الی قدرة الله تعالی یسمی خلقا وباعتبار نسبتها الی قدرة العبد کسبا الی غیر

ذلک من العبارات ثم ان الله تعالی اجری عادته بخلق افعالهم عقیب اختیارهم بطریق

جری العادات اذ لا تاثیر للقدرة الحادثة عندهم فی المذهب عامل الی الجبر ولهذا یسمی بالجبر المتوسط قال ابو

اسحاق الاسفرائینی بتاثیر القدرت الحادثة فی اصل الفعل وحصول الفعل بمجموع القدرتین وقد جوز اجتماع المتعددین

علی اثر واحد بجهتین مختلفتین وقال القاضی ابو بکر الباقلانی بتاثیر القدرة الحادثة فی وصف الفعل ان یحصل الفعل

موصوفا بمثل کونه طاعة ومعصیة والمختار عند العبد الضعیف تاثیر القدرة الحادثة فی اصل الفعل وفی وصفه معا

اذ لا معنی للتاثیر فی الوصف بدون التاثیر فی الاصل اذ الوصف اثره التفرع علیه لکنه محتاج الی تاثیر

زائد علی تاثیر اصل الفعل اذ وجود الوصف زائد علی وجود الموصوف لا محمد فی بقول بالتاثیر دان کبر ذلک

علی الاشعری اذ التاثیر فی القدرة ایضا بایجاد الله سبحانه کما ان نفس القدرة بایجاده تعالی ایضا والقول

بتاثیر القدرۃ ہو الاقرب الی الصواب مذہب الاشعری دخل فی دائرۃ الجبر فی الحقیقت اولا اختیار عندہ حقیقۃ
ولا تاثیر القدرۃ الحادثۃ ہملا عندہ الا ان الفعل الاختیاری عندہ الجبریۃ لا ینسب الی الفاعل حقیقۃ بل مجازا وعند
الاشعری ینسب الی الفاعل حقیقۃ وان لم یکن الاختیار ثابتا لہ حقیقۃ لان الفعل ینسب الی قدرۃ العبد حقیقۃ
سواء کان القدرۃ موثرۃ ولو فی الجملۃ کما ہو مذہب غیر الاشعری من اہل السنۃ او مدارا محسنا کما ہو مذہبہ
بہذا الفرق تمییز مذہب اہل الحق عن مذہب اہل الباطل ونفی الفعل عن الفاعل حقیقۃ واثباتہ لہ مجازا کما ہو مذہب
الجبریۃ کفر محض وانکار عن الضرورت قال صاحب التمہید ومن الجبریۃ من قال بان الفعل من العبد ظاہر انہ مجاز
انما فی الحقیقۃ الاستطاعۃ بہا دالعبد کالشجر اذ حرکتہا الریح بحرکت فکذلک العبد مجبور کالشجر وہذا الکفر ومن
اعتقد ہذا یصیر کافرا وقال ایضا فی مذہب الجبریۃ قولہم ان لیس للعباد افعال علی الحقیقۃ لا فی الخیر ولا فی
الشر وانما یقال العبد فاعل ہو اللہ سبحانہ وہذا کفر فان قلت اذا لم یکن لقدرۃ العبد تاثیر فی الافعال
ولم یکن الاختیار الحقیقۃ فما معنی نسبۃ الافعال الی العبد حقیقۃ عند الاشعری قلت ان القدرۃ وان لم
یکن لہا تاثیر فی الافعال الا انہ سبحانہ جعلہا مدارا لوجود الافعال بان یخلق اللہ تعالی الا انہ اذا عقب صفۃ قدرتہم
واختیارہم الی الافعال بطریق جری العادۃ وکان القدرۃ علۃ عادیۃ لوجود الافعال فیکون للقدرت مدخل
فی صدور الافعال عادۃ لانہا لم توجد بدونہا عادۃ وان لم یکن لہا تاثیر فی الافعال فباعتبار العلۃ العادیۃ ینسب
الی العباد افعالہم حقیقۃ ہذا ہو النہایۃ فی تصحیح مذہب الاشعری والکلام بعد محل تامل اعلم ان اہل السنۃ اتفقوا
بالقدر وقالوا بان القدر خیرہ وشرہ وحلوہ ومرہ من اللہ سبحانہ للان معنی القدر ہو الاحداث والایجاد ومعلوم ان
لیس بمحدث ولا موجد الا اللہ سبحانہ لا الہ الا ہو خالق کل شئ فاعبدوہ والمعتزلۃ والقدریۃ انکروا القضاء والقدر وزعموا
ان افعال العباد حاصلۃ لقدرۃ العبد وحدہا قالوا لو قضی اللہ سبحانہ الشر ثم لعنہم علی ذلک لکان جائرا
سبحانہ وہذا جہل منہم لان القضاء لا یسلب القدرۃ والاختیار عن العبد لانہ قضی بان العبد یفعل او یترکہ باختیار
غایت ما فی الباب ہ یوجب الاختیار وہو محقق للاختیار لا منافی وایضا مقتضی ان افعال الباری تعالی لان فعلہ سبحانہ
بالنظر الی القضاء الازلی واجب وممتنع اذ لو تعلق القضاء بالوجود فیجب او بالعدم فیمتنع فلو کان وجوب الفعل او الامتناع
منافیا الی لم یکن للباری تعالی مختارا وہذا کفر ولا یخفی علی احد ان القول باستقلال قدرت العبد فی الایجاد فی الحال
مع کمال ضعفہ فی غایۃ السخافۃ ومنشاء نہایۃ السفاہۃ ولہذا بالذات یتاء وراء النہر شکر اللہ تعالی سعیہم فی تضلیلہم

فرقہ المسلمۃ حتے قالوا ان المجوس اسعد حالا منہم حیث لم یثبتوا الا مؤثرا واحدا والمعتزلۃ اثبتوا مؤثرا کثیرا لا یحصے وقولہ
الجبریۃ انہ لا فعل للعبد اصلا وان حرکاتہ بمنزلۃ حرکات الجمادات لا قدرۃ لہم اصلا ولا قصد ولا اختیار وزعموا ان العباد
یثابون بالخیر ویعاقبون بالشر والکفار والعصاۃ معذورون غیر مسئولین لان الافعال کلہا من اللہ تعالے والعبد مجبور مختار
وہذا کفر وہولاء المرجیۃ الملعونون الذین یقولون بان المعصیۃ لا تضر والعاصی لا یعاقب روی عن النبی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم انہ قال لعنت المرجیۃ علے لسان سبعین نبیا وذہبہم باطل بالضرورۃ للفرق الظاہر بین حرکۃ البطش
وحرکۃ الارتعاش فعلم وللعلم قطعا ان الاول اختیاری دون الثانی والنصوص القطعیۃ تنفی ہذا المذہب ایضا
کقولہ تعالے جزاء بما کانوا یعملون وقولہ سبحانہ ثم بشار فلیومن ومن شاء فلیکفر الے غیر ذلک واعلم ان کثیر الناس
ضعفوا بہم قصور عجزوا عن ان یطلبوا الاعتذار وردوا فرہ سوال عن انفسہم فیلجؤن الے مذہب الاشعری بل الے مذہب الجبری فتارۃ
یقولون بان لا اختیار للعبد حقیقۃ ونسبۃ الفعل الیہ مجاز وتارۃ یقولون بضعف الاختیار المستلزم للاجبار ومن
ذلک یسمعون کلام بعض الصوفیۃ فی ہذا المقام من ان الفاعل واحد لیس الا ہو وان لا تاثیر لقدرۃ العبد فی الافعال
اذ لا وان حرکاتہ بمنزلۃ حرکات الجمادات بل وجود العبد ذاتا وصفۃ کسراب بقیعۃ یحسبہ الظمان ماء حتی اذا جاءہ
لم یجدہ شیئا ووجد اللہ عندہ وامثال ہذا الکلام ازہاق ہم جراۃ علے المدہبات ولسانہا فی الاقوال والافعال
فنقول فی تحقیق ہذا المقام واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال ان الاختیار لو لم یکن ثابتا للعبد حقیقۃ کما ہو مذہب الاشعری
لما نسب اللہ تعالے الظلم الے العباد اذ لا اختیار لہم ولا تاثیر لقدرتہم واتہامہی ملاء محض عندہ وقد نسب سبحانہ الظلم
الیہم فی غیر موضع من کتابہ المجید وبحر المدارسۃ مدون ان تاثیر ولو فرضا سبحانہ لا یوجب الظلم منہم لنہم ان الالہام والتحبیب
للعباد منہ تعالے من غیر ان یکون الاختیار ثابتا لہم لیس بالظلم ہہنا اذ ہو سبحانہ مالک علی الاطلاق یتصرف فی ملکہ
المطلق کیف یشاء فالنسبۃ الظلم الیہم مستلزم لثبوت الاختیار لہم واحتمال المجاز فی ہذہ النسبۃ خلاف المتبادر فلا
یرتکب من غیر ضرورۃ واما القول بضعف الاختیار فلا یخلو اما ان یراد بالضعف بالنسبۃ الے اختیارہ تعالے فمسلم
ولا نزاع فیہ لاحد وکذا الضعف بمعنے عدم الاستقلال فی صدور الافعال ایضا مسلم واما الضعف بمعنی عدم
المدخلیۃ للاختیار فی الافعال ممنوع وہو اول المسئلۃ وسند المنع قد مر مفصلا فینبغی ان یعلم ان اللہ تعالے کلف
عبادہ بقدر طاقتہم واستطاعتہم وخفف فی التکلیف لضعف خلقہم قال اللہ تبارک وتعالی یرید اللہ ان
یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا کیف وہو سبحانہ حکیم رؤف رحیم لا یلیق بالحکمۃ والرافۃ والرحمۃ تکلیف

مالا یستطیعہ العبد فلم تکلف برفع الصخرۃ العظیمۃ التی لا یقدر علی رفعہا العبد بل کلف بما ہو الیسیر علی العبد من الصلوٰۃ
المشتملۃ علی القیام والرکوع والسجود والقرأۃ المیسرۃ وکل ذلک یسیر غایۃ المیسر کذا الصوم مثلا فی نہایۃ
السہولۃ والزکوٰۃ ایضا کذلک اذ قدر بربع العشر ولم یقدر بالکل او النصف مثلا لثقل علی العباد من کمال الرافۃ
جعل الماموز خلفا ان تعسر الاصل فجعل الوضوء خلفا ہو التیمم وکذا حکیم بان من لم یقدر علی القیام صلی قاعدا
ومن لم یقدر علی القعود صلی مضطجعا وکذا من لم یقدر علی الرکوع والسجود صلی موسیا الی غیر ذلک مما لا یخفی علی الناظر
فی الاحکام الشرعیۃ بنظر الاعتبار والانصاف فیجد تمام التکلیفات الشرعیۃ فی غایۃ الیسر ونہایۃ السہولۃ ویطالع کمال
الرافۃ منہ سبحانہ علی العباد فی صفحات التکلیفات وتصداق تحقیق التکلیفات تمنی العوام فی زیادۃ التکلیف
من الماموزات فان بعضہم یتمنی الزیادۃ فی الصوم المفروض وبعضہم فی الصلوٰت المفروضات وعلی ہذا القیاس وما
ہذا التمنی الا لکمال التخفیف وعدم وجدان الیسر فی ادار الاحکام للبعض مبنی علی وجود ظلمات نفسانیۃ وکدورات
طبیعۃ ناشیۃ عن ہوی النفس الامارۃ المنتصبۃ بمعاداۃ اللہ سبحانہ قال اللہ سبحانہ کبر علی المشرکین ما تدعوہم الیہ
وقال تعالی وانہا لکبیرۃ الا علی الخاشعین فکما ان مرض الباطن موجب لعدم ادار الاحکام کذلک مرض الباطن الذی ہو
ذلک العسر مقدور والشرع الشریف لابطال سوم النفس الامارۃ ورفع موجبہا فہوی النفس ومتابعۃ الشریعۃ علی
طرفی نقیض فلا جرم یکون موجود ذلک العسر لیس موجودا ہوی النفس فیقدر وجود الہوی بقدر العسر فاذا تنفی الہوی
کلیۃ انتفی العسر رسما واما کلام بعض الصوفیۃ المذکور سابقا فی نفی الاختیار او ضعفہ فاعلم ان کلامہم ان لم یکن مطابقا
باحکام الشریعۃ فلا اعتبار لہ اصلا فکیف یصلح للحجۃ والتقلید وانما الصالح للحجۃ والتقلید اقوال العلماء من اہل
السنۃ فما وافق اقوالہم من کلام الصوفیۃ تقبل وما خالفہم لا یقبل علی انا نقول ان الصوفیۃ المستقیمۃ الاحوال لم یخالفوا
الشریعۃ اصلا لا فی الاحوال ولا فی الاعمال ولا فی الاقوال ولا فی العلوم والمعارف وتعین ان بعضہم اخلاف
مع الشریعۃ ناشیۃ عن سقم فی الحال وخلل فیہ لو مسدق الحال ما خالف الشریعۃ المحققۃ وبالجملۃ خلاف الشریعۃ
الزندقۃ وعلامۃ الحاد وغایۃ نائی الباب ان البعض لو تکلم بکلام مخالف للشریعۃ ناش عن الکشف فی غایۃ من الحال
وسکر الوقت فہو معذور وکشفہ غیر صحیح وغیر صالح للتقلید بل ینبغی ان یحمل کلامہ ویصرف عن ظاہرہ فان کلام الکامل
یحمل ویصرف عن الظاہر بما تیسر لہ فی ہذا المقام ہذا ما تیسر لی فی ہذا المقام والحمد للہ سبحانہ حسن توفیقہ تعالی والحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین
اصطفی مکتوب دو صد و نود و ہم سنہ محمد ہاشم صد در یافتہ بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ رب العلمین والصلوٰۃ والسلام

علی سید الرسلین و آله و صحابه الطیبین الطاهرین بدانکه طریقی که آن حضرت و اصحاب و اتباع و اخلاف و اعقاب او تا آخر زمان بر آن بوده اند و هستند و خواهند بود طریقه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی ارواحهم الیها و اسرار هم الیها و بزرگی این طریق و علو شان این بزرگواران بواسطه التزام متابعت سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة و اجتناب از بدعت نامرضیه الیشان بنده که در زنگ اصحاب کبار علیهم الرضوان بس از ملک امکان نهایت کار در بدایت شان منظور گشته است و خصوصا آگاهی الیشان و دام پیدا کرده بعد از وصول بمدارج کمال فوق آگاهیها دیگران شده اند برادر ارشدک الله تعالی الی سواء الصراط این درویش را چون هوس این طریق پیدا شد عنایت خداوندی جل علا هادی کار او گشته بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه هادی طریق الهدایة النهایات فی البدایات والی سبیل الموصل الی درجات الولایت مولانا ضیاء الدین ارضی شهیدا و امنا محمد الباقی قدس الله تعالی سره که یکی از خلفای کبار خانواده حضرات اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم بوده اند رسانیدند و این درویش را ذکر اسم ذات جلسلطانه تعلیم فرمودند و بطریق معهود توجه نمودند تا الحاذ تمام در مدت چهار ماه و از کمال شوق گریه دست داد بعد از یکروز کیفیت بیخودی که نزد این اکابر معتبر است و مسمی است بفنا بیان فرمودند و در آن بیخودی یک دریای محیط دیدم و صور و اشکال عالم را در رنگ سایه در آن دریای عمیق یافتم و این بیخودی رفته رفته استیلا پیدا کرده بمدادکشیدگاهی تا یک پهر روز میکشید و گاهی تا دو پهر و در بعضی اوقات استیعاب شب مینمود و چون این قصه را بحضرت الیشان رسانیدم فرمودند نحوی از فنا حاصل شده است و از ذکر گفتن منع فرمودند و بنگاهداشت آن گاهی امر نمودند بعد از چند روز مرا فنای مصطلح حاصل شد بعرض رسانیدم فرمودند بکاهی خود مشغول باش بعد از ان فنا فنا حاصل شد چون بعرض رسانیدم فرمودند که تمام عالم را یکے مے بینی و متصل واحد میبابی عرض کردم که بلے فرمودند که معتبر در فنا فنا آنست که با وجود دیدن آن باتصال بے شعوری حاصل در همان شب فنای فنا بان صفت حاصل شد بعرض رسانیدم و حالانکه بعد از فنا حاصل شد نیز بعرض رسانیدم و گفتم که من علم خود را نسبة بحق سبحانه حضوری می یابم و او صافیکه بمن منسوب بوده بحق سبحانه منسوب مے یابم بعد ازانی آن نور که محیط همه اشیاست ظاهر گشت و من از مراتب دانستم جل علا و ان نور رنگ سایه داشت بعرض رسانیدم فرمودند که حق مشهود است جلسلطانه اما در پرده نور و نیز فرمودند که این انبساط که در ان نور مینماید و علم است بواسطه تعلق ذات جلشانه با اشیا رمعدوده که در بالای لیست واقعشده اند منبسط مینماید یعنی انبساط باید که بعد از ان

آن نور سیاه منبسط و بالقباض آورد و رنگ سیمان گرفت تا آنکه نقطه گشید فرمودند آن نقطه را هم نفی باید کرد و بجهت
آمد همچنان کردم آن نقطه موهوم هم از میان زایل شد بمجرد آنجا میدید که در انموطن شهود حق بیحجاب خود بخود است
چون این عرض رسانیدم فرمودند که همین حضور حضور نقشبندیه است و نسبت نقشبندیه عبارت ازین حضوریست
و این حضور را حضور بے غیبت نیز میگویند و اندراج نهایت در بدایت درین موطن صورت میبندد و حصول
این نسبت مطالب را در انطریق در رنگ اخذ کردن طالب است در سلاسل دیگر اذکار و اوراد زیاد ازین
عمل نمایند و بی بقصود برسند قیاس کن گلستان من بهار مرا و این ترا این نسبت عزیز الوجود بعد از
دو ماه و چند روز از ابتدا زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقق شدن این نسبت فنا و دیگر انواع سیر
حقیقی میگویند حاصل گشت و دل را آنقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب آن وسعت
مقدار خردل قدری نبود بعد ازان خود را و هر فرد عالم را بلکه هر ذره را حق میدیدم حال و علا بعد ازان هر ذره عالم را
فرد فرد و عین عین خود دیدم و خود را عین همه اینها تا آنکه تمام عالم را در یک ذره کم یافتم بعد ازان خود را بلکه هر ذره را نقطه
منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را بلکه اضعاف عالم را دران گنجایش باشد بلکه خود را در هر ذره انوری یافتم
منبسط که هر ذره سار لیست صور و اشکال عالم دران نور مضمحل و متلاشی بعد ازان خود را بلکه هر ذره را مقوم
تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم فرمودند که مرتبه حق الیقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت ازین مقام
است بعد ازان صور و اشکال عالم را چنانکه اول حق می یافتم این زمان موهوم و هر ذره را که حق می یافتم بے تفاوت
و بی تمیز همان ذره را موهوم یافتم نهایت حیرت دست داد و دراین اثنا عبارت فصوص که از پدر بزرگوار علیه الرحمه
شنیده بودم بیاد آمد که فرموده است ان ثبوت قلت از لی العالم حق و ان ثبوت قلت انه خلق و ان ثبوت
قلت انه من وجه خلق من وجه و ان ثبوت قلت بالحیرت لعدم التمیز بینهما این عبارت فی الجمله مسکن اضطراب
گشت بعد ازان در ملازمت ایشان رفته عرض حال خود نمودم فرمودند که هنوز حضور تو صاف نشده است بکار
مشغول باش تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود عبارت فصوص را که مشعر بر عدم تمیز بود خواندم فرمودند که شیخ
بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز هم نسبت ببعضے ثابت است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت خضر جانی
و لمانی بمحض توجه شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز در موجود و موهوم ظاهر گردانید تا موجود حقیقی از موهوم
متخیل ممتاز یافتم و صفات و افعال آثار که از موهوم مینماید از حق سبحانه دیدم و این صفات و افعال را نیز موهوم

محض یافتم و در خارج جز یگانگی موجود ندیدم چون این حالت را بعرض اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبهٔ فرق بعد از جمع
همین است و نهایت سعی تا اینجا است پیش ازین آنچه دریافته و استعداد هر کس نهاده اند ظاهر میشود و اینمرتبه را مشایخ
طریقت مقام تکمیل گفته اند باید دانست که این درویش را در مرتبهٔ اولی چون از سکر بصحو آوردند و از فنا بقا
مشرف ساختند چون در هر ذره از ذرات وجود خود نظر کرد جز حق را نیافت و هر ذره را مرآت شهود او یافت
باز از مقام بازگشت برفتند چون بخود آوردند حضرت حقسبحانه و تعالی را با هر ذره از ذرات وجود خود یافت
و روی و مقام سابق را بمقام تمکن فرود تر در نظر درآمد باز بحیرت برفتند و چون با فاقت آوردند معلوم شد
که حق سبحانه متصل عالم بافت و منفصل از عالم و خارج از نسبت معیت و احاطه و سریان نرسیده
اول بی یافت بالکلیه منتفی گشت معه ذلک همان کیفیت مشهود شد بل که محسوس عالم نیز درین وقت
مشهود بود اما بحقسبحانه ازین نسبت مذکوره هیچ ندانست باز بحیرت برفتند چون بصحو آوردند معلوم گشت
که حقسبحانه و تعالی را العالم نسبتی است و را ازین نسبت مذکوره و آن نسبت مجهول الکیفیه است او تعالی شهود
بنسبت مجهول الکیفیه باز بحیرت برفتند و نخوی از قبض در ایشان پدید آمد چون باز بخود آوردند او تعالی شهود
بغیر آن نسبت مجهول الکیفیه بطوریکه هیچ نسبت العالم ندارد نه معلوم الکیفیه نه مجهول الکیفیه و در این وقت عالم
مشهود نبود همان خصوصیت و در این وقت علم خاص غایت شد که بسبب انعدام هیچ مناسبتی در میان خلق و حقتعالی
نماند با وجود حصول هر دو شهود در این وقت معلوم گردانیدند که این شهود با این صفت با این تنزیه از ذات حق
سبحانه و تعالی عن ذلک بلکه صورت مثالی تعلق تکوینی از دست سبحانه که در او را و تعلقات کونی است معلوم الکیفیه
یا نسبتی از تعلق یا مجهول الکیفیه سبحانات سبحانات شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونک
خیوف بوالی عزیز اگر قلم را در تفصیل احوال و تبیین معارف جاری سازم بتطویل انجامد و به اطناب کشد علی الخصوص
معارف توحید وجود و علوم ظلیت شایع اگر در بیان آید جماعه که عمرها در توحید وجود گذرانیده اند معلوم نمایند
که قطره از آن دریای بی نهایت حاصل نکرده اند عجب نیست که همان جماعت این درویش را از ارباب توحید
وجود و منکران توحید بشمارند و از علماء منکرین توحید بیشمارند و از کوته نظری پنداشته اند که اصرار بر عارف توحید
از کمال است و ترقی را از مقام ناقص سبحانی چند رخوه و بیخبره عجیب پسند در غم هنر بدشمن انجامد
و در این امر اقوال مشایخ ما القدم است که در توحید وجودی وا افتاده اند حضرت حقسبحانه و تعالی ایشان را فی الحال

وداد از کجا دانسته اند کان مشایخ را از ان مقام ترقی واقع نشده است ومحبوس آن مقام مانده اند سخن در تفسیر
حصول معارف توحیدی نیست کان البته واقع است بلکه سخن در ترقی از ان مقام است اگر صاحب
ترقی را منکر توحید گویند وبران اصطلاح بندند چه مناقشه است بر سر اصل سخن ما ومیم وگوئیم که چون قلیل را
بر کثیر دلالت است وقطره را بر بحر غدیر اشاره اقتصار بر قلیل نمودم واکتفا بقطره اے برادر چون
حضرت خواجه مرا کامل مکمل دانسته اجازت تعلیم طریقه فرمودند وجمعے از طالبان را حواله من نمودند مراد
در کمال وتکمیل خود تردد ی بود فرمودند جائے تردد نیست که مشایخ عظام انعام مقامات را مقام کمال وتکمیل
فرموده اند اگر تردد ی در مقام پیدا شود تردد ی در کمالیت انمشایخ لازم آید حسب الامر مشروع در تعلیم
طریقت نمودم توجهات در کار طالبان مرے ساختم ومستر شدان اثرهاے عظام محسوس شد حتے که کار
سنین بساعات قرار یافت چندی ما بین امر سر گرمے داشتم اخر الامر مبادی علم بنقص خود پیدا شد وظاهر ساخت
که تجلے ذاتے برقی که کار مشایخ از ان نهایت گفته اند چیزے دیگر است وبراین راه پیدا نشد وسیر الی الله وسیر فی الله نیز علم
که چیست پس از تحصیل امثال این کمالات چاره نبود واین زمان علم بنقص خود بسر من گشت طالبانے که
در گرد من بوده اند جمع کرده حدیث النقص وگفتم وداع همه ساختم اما طالبان را بمشیخت سپردن را نفعے محسوس نداشتند
از انچه داشتند برگشتند بعد از چندگاه حضرت حقسبحانه وتعالے احوال منظره را محصل گردانید بصیرت جلیه علیه
الصلوة والتسلیمات بدانکه حاصل طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالے اسرارهم اعتقاد اهل سنت وجماعت است
واتباع سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة واجتناب است از بدعت وموهومات نفسانیه
وعمل بعزیمت امور مهما امکن واحتراز از عمل برخصت وسهلاک وضمحلال است اولا وبوجه جذبه واین استهلاک
بعدم تغیر کرده اند وبقائیکه دریں جهت پیدا شود بعد از تحقق این استهلاک معبر بوجود وعدم است یعنی وجود
وبقائے که مترتب است بر عدم که استهلاک است واین استهلاک وضمحلال از عبارت از غلبت احساس است بلکه
با این استهلاک بعضی را غلبت احساس اتفاق افتد وبعضے دیگر را نه وصاحب این بقا ممکن است که بصفات
بشریت رجوع کند وباخلاق نفسانیه عود نماید بخلاف بقائے که بر فنا مترتب است که عود ازان جا بر نیست تواند بود
که حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالے سره الاقدس همین معنے فرموده باشند که وجود عدم بوجود بشریت عود
میکند اما وجود فنا بوجود بشریت هرگز عود نمیکند چه باقی ببقاے اول هنوز در راه است ورجوع از راه ممکن است

وفانی واصل منتهی است واصل راجع نمیباشد بزرگے میفرماید ما رجع من رجع الا من الطریق ومن وصل لم یرجع یا بدولیست که صاحب وجود عدم هر چند در نهایت اما از نهایت کار بحکم اندراج النهایت فی البدایت آگاه است آنچه منتهی را در آخر میرسد خلاصه آن این را در این جهت اجمالا اصل است وآن نسبت چونکه در منتهی شمولی پیدا کرده است وعموم سیر البته این روحانیت وجسمانیت او حاصل گشته ودر رجوع عدم منفصل خلاصه قلب است ولو فی الجمله وانحان لسبیل الاحمال لاجرم منتهی صاحب تفصیل است ورجوع او بصفات جمالیه را از صفات آن برآورده است وفانی ساخته واین فنا موهبت محض است ورجوع از موهبت محض الا الیمین بجنابه تقدس بخلاف صاحب وجود عدم زیرا که

جون انیمرا ترتبا بعد قلب آن نسبت بطریق تبعیت در اعیان فی جمله ساری شده است واز سوت بازداشته مغلوب ساخته لیکن تا فنا فروال پیسانیده فیمکن الرجوع منه اذا المغلوب قد یغالب یعرض لبعض العوارض ویحوله بعض الموانع والزائل لا یعود کما مر بدانکه بعضے از مشایخ این سلسله علیه قدس الله تعالی ارواحهم بر استهلاک وانمحاق مذکور وبقائے که بران مترتب است اطلاق فنا وبقا کرده اند وتجلی ذاتی وشهود ذاتی نیز در انمیه تبات مذکوره واین بنا بر راه اصل گفته اند وبا دوام گاهے است بجناب قدس حقیقتا نیز واینجا تحقیق پیدا نمود وکافی نکته اعتبار اندراج النهایت فی البدایت والا فانفناء والبقاء لا یکونان الا منتهی الی الاصل وراجعا الیه الا منتهی محفوظ من دوام الخضوع مع الله سبحانه لا یکون الا منتهی الوصل الی الاصل فلا رجوع له اصلا اما اطلاق اول هم باعتبار مذکور صحیح است ومنتهی بروجهه وجیه الذین قبیل است فنا وبقا وتجلی ذاتی وشهود ذاتی در وصول یاد داشت که در کتاب فقرات حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره الاقدس واقع است عزیز میفرمود مذکر بنای آن کتاب ومکتوبات ورسائل است بعضے از مخلصان ایشان در اثنا ومعرفت من رسلت الیهست تکلم الناس علی قدر عقولهم والنجا مرعی است ونیز از این قبیل است رساله سلسلة الاحرار که بطریق کلام حضرت خواجه احرار واقع شده است ورباعیات شرحه که حضرت خواجه محمد یوسف الادمنی شیخنا ومولانا محمد الباقی سلمه الله تعالی نوشته اند واین بقا را بلکه برتر بقائے که در رتبه خدیه پیدا شود از اراده در توحید وجود دست لهذا بعضے از مشایخ حق الیقین را بر نهجے بیان کرده اند که مالش توحید وجود دست وبعضے را همین بیان در شتباه انداخت که حق الیقین ایشان عبارت از تجلی صوریست

منتهی چون بر سبیل آن نسبت در رجوع باصل

و کار بطعن نشنیدن سبحانه میدوغن است که این حق یقین ایشان و جهت جذبه پیدا شده است و این مقام
مناسب مقام است تجلی صوری چیز دیگر است کما لا یخفی علی ارباب شهود و وحدت و مراتب کثرت را
که مراتب تمام مختفی نشود و مشهود جز وجه باقی هیچ نماند این مقام را بیاید دانست و اینجا
کرده اند و این را تجلی ذاتی و شهود ذاتی نیز میگویند و این مقام را مقام جمعان هیفرمایند و آن کم
بوصل متاخرین عروج و کم شود وصال اینست و بس و این اصطلاح مخصوص است بحضرت ناصر الدین خواجه عبید الله
از مشایخ متقدمین این سلسله هم کسی باین اصطلاح تکلم نفرموده است عزیز هر چه خوان کز مذهب ما بدید از کلمات
مدد در تمام ایشانست کز زبان ما صادر است و دل مرآت روح مرآت حقیقت الاشیاء و حقیقت الاشیاء
مرآت حق سبحانه تعالی حقایق غیبیه از عقول و نفوس و اجسام و مجردات و مادیات و ساعات بعید کرده بزبان میآید و آنجا صورت لفظی نیز
بسا هست متعلقان حقایق پیرسند و نیز فرموده اند بعضی اکابر را که ملازمت کردم دو چیز مرا کرامت کردند یکی آنکه
هر چه نو بسمع جدید بدو نه قدیم دوم آنکه هر چه گویم مقبول بود نه مردود و ازین کلمات قدسیه بزرگی ایشان
و علو منزلت معارف شان مفهوم میگردد و واضح میگردد که ایشان در ان سخنان هیچ میان نیستند و مرآتی نیستند
و الله سبحانه اعلم بحقیقة الحال و ما عند من علو درجه و منزلت کما لا ینبغی لا مناسب جلال خود میخواند و فتوح
هر کسی از لدن خود دست ما را در دامن من بحضرت اسرار من و سر من از نالهٔ من و نیست و لیکن کی شود چشم را بی
نور نیست و این حقیر شما را از حقیقت علوم و معارف ایشان و آخر این مکتوبات باندازه فهم قاصر خود خواندم و نوشتم
و الامر عند الله سبحانه اگر حقیقتا بکمال عنایت خویش بعضی ایشان را بعد از حصول جذبه و تمامی بجهة بدولت
سلوک مشرف گرداند بعد از جذبه بمسافت بعیده اگر تقدیر به پنجاه هزار سال راه کرده اند در کمتر تعرج الملائکة و الروح
الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة زیر است باین تقدیر یا نزدیک مدت تواند قطع نمود و بحقیقة فنا فی الله
و البقاء بالله تواند رسید سلوک تا نهایت سیر الی الله است که آنرا فنا مطلق هم گویند بعد از ان باز مقام جذبه است
که آنرا سیر فی الله و البقاء بالله تعبیر کرده اند سیر الی الله عبارت از سیریست که سالک نظر بحق است و در سیر الله
سیر در ان اسم است چه هر اسم جامع اسماء بی نهایت است پس سیر در ان نیز بی نهایت باشد و این در دایره اشیاء
و اشیاء معرفت خاصه است و در این نزدیکی ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی و این اسم در مراتب عروج فوق عین
ثابته سالک ظل همان اسم است و صورت علمیه آن جماعه که بفضل ایزدی جذبشان منظور اند

ازان هم نیز عروج میفرمایند و ترقیات بے نهایت الے ماشاء الله مینمایند شعر و من یعمل هذا مایدق صفاته و لهم ایضا
لدیه و صول بهر چند واصلان سایر ارباب سلوک از جهت ثانے بایشان مشارکند و بفنا فی الله و البقاء به متحقق لیکن
مسافت کار باب سلوک بر ماضیات و مجاهدات قطع میکنند و دراز مدت طویله بمنتهاے آن میرسند اما کار باین خانواده بزرگ
بالتلذذ و دولت شهود و ذوق یافت مقصود آن مسافت بزبان قلیل قطع میفرمایند و بکعبه مطلوب میرسند بعد از آن سیر
ترقیات بے نهایت مینمایند که منتهیان ارباب سلوک ازان بهره قلیل نصیب اند چه اقدام جذبه بر سلوک نحو
از بسے محبوبیت میطلبد تا مراد بتمام جذب نکنند چون جذب شد هر آئینه نزدیکتر افتد و قرب بیشتر پیدا کند از خواسته شده
و تمنا خواهند فرق بسیار است ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **مثنوی** عشق معشوقان نهانست
و ستیره عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر و ایک عشق عاشقان تن زده کنده عشق معشوقان خموش و فریب کشته
اگر گویند که مراد ازان تلاسل تاخیر هم دارین ترقی و قرب نمیکند چه جذبه بر سلوکشان مقدم است پس منتهی بایطریق طرق
دیگر چه باشد و اقرب بطرق برآنچه گفته شد و جواب آنست که طرق دیگر موضوع از برائے حصول اینمعنے نیستند بلکه
بعض ایشان از بسیل اتفاق اینده دولت دست مید هد و این طریق موضوع از برائے حصول اینده دولت است و یاد داشت
که در عبارات اکابر این سلسله علیه واقع میشود ابدا از تحقق هر دو جهت جذبه و سلوک صورت نمی بندد و نهایت گفته
اورا با عتبار نهایت مراتب شهود و آگاهی است والا نهایت مطلق در لامتناهیست تفصیلش آنست که شهود یا در مرآت
صورت است یا در مرآت معنی یا در مرآت صورت و معنے این شهود بے پرده را بر قی گفته اند یعنے حصول آن شهود و آگاهی
است باز در پرده میشود همین شهود اگر بمحض فضل نزدیک جلسلطانه دوام پذیرد و بتمام ضیق پرده بر آید تجلے
بیاد داشت میفرمایند که حضوریے نسبت است چه هرگاه شهود در پرده آمد نهایت تحقق گشت تا دام که دوام
بے پرده پیدا نخند نام یاد داشت بران اطلاق نمیشود و اینجا دقیقه ایست باید دانست که بر هر واصل را رجوعے
باشد و آگاهیش دو ایمے است اما سران آن نسبت در کلیه و کالبرق است بخلاف محبوبان راه که جذبه بر سلوکشان
مقدم است این سران دو بهره است و کلیه ایشان حکم سرگرفته است و کار سر میکند کما مرت الاشاره الیه لات
احبابهم کمالات ارواحهم حتے صارت ظواهرهم و بطونهم و بواطنهم ظواهرهم پس لاجرم غلبت راه آگاهی ایشان کنجا
نباشد پس این نسبت فوق همه نسبتها باشد و همین معنے در کتب و رسایل این حضرات آن عبارت شایع
است چه نسبت عبارت از آگاهی است و نهایت مراتب آگاهی آنست که بے پرده میسر شود و دوام بر یزدان

انطریقه که این نسبت بانجذوب مخصوص میباشند باعتبار وضع طریق است از برای حصول آن دولت کما مر والا بعضی
اکابر سلاسل دیگر را هم اگرچه میسر شود جایز نیست بلکه واقعه قدوة اکابر اهل الله شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله تعالی
سره این آگاهی رمزی بنماید مجاز است او خود بتحقیق آن میفرماید که آنچه میرسد که این حدیث دایمی باشد او ستاد
مدعی جواب میفرماید نباشد شیخ باز تکرار آن مسئله مینماید و همان جواب یابد و مرتبه سیم باز تکرار ان سوال
میکند استاد ش جواب میفرماید که اگر نباشد نادر است شیخ برقص در آمده و گفته که این ازان نادرهاست
و آنکه گفته بودم که نهایت مطلق وراء الوراست بیانش آنست که بعد از تحقق این آگاهی اگر عروج واقع شود و
گرداب حیرتی افتد و این آگاهی را در رنگ سایر مراتب عروج و پس سگندار د همین حیرت است که بسیج بحیرت
کبری است که مخصوص باکابر ماست کما وقع فی کتب القوم بزرگی در بقام میفرماید ؎ حسن ملاکرد
جان بر در ؎ کز خال و خط و زلف تو امن نیست خبر ؎ دیگری میفرماید ؎ عشق بالا آی کفر و دین بدیدم ؎ برتر
از شک و از یقین بدیدم ؎ کفر و دین و یقین و شک چارچیز ؎ همه با عقل همنشین بدیدم ؎ چون گذشتم ز عقل صد مرحله
چون بگویم که کفر و دین دیدم ؎ هر چه هستند سد راه تواند ؎ مدتی سکندری همین دیدم ؎ غریزی دیگر میفرماید ؎
لاهوتیان سر از رخ بهی ؎ باز کشند حجب کیسه تهی ؎ بعد از حصول این حیرت مقام معرفت است تا کرا باین دولت
مشرف سازند و بحصول ایمان حقیقی بعد از کفر حقیقی که مقام حیرت است بنوازند نهایت مطلوب محققان در دین ایمان
است و مقام دعوت کمال متابعت حضرت صاحب شریعت علیه الصلوة السلام که او دعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی
و این مقام است که آنرا نور دین و دنیا علیه الصلوة و السلام ایمان لا یطابق میفرماید اللهم اعطنی ایمانا صادقا و یقینا
لیس بعده کفر از کفر حقیقی که مقام حیرتست استعاذه میفرماید که اعوذ بک من الفقر و الکفر آیتی مراتب نهایت الیقین
است انجا علم و عین حجاب یکدیگر نمیتوانند **شعر** طوبی لارباب النعیم نعیمها ؎ و للعاشق المسکین ما یتجرعها و ازان
اند که الله تعالی گردیده این خزینه دو نوع است نوع اول که از حضرت صدیق اکبر رسید و همین بستا طریق
ایشان منسوب بآنحضرت است رضی الله تعالی عنه و حصول آن بتوجه بوجه خاص است که قیوم جمله موجودات است و اهتمام
و اشتغال او ان بوجود و بیم که مبدء ظهور آن بر طریق حضرت خواجه نقشبند و آن از راه معیت ذاتیه میخیزد و آن جذبه
از حضرت خواجه بخلیفه بخشین ایشان خواجه علاء الدین رسید و چون ایشان قطب ارشاد وقت خود بودند
از پی حصول انعقسم جذبه نیز طریق وضع کردند و آن طریق در خانه خانواده ایشان بطریق علانیه مشهور است

وعبارت ایشان واقع میشود که او قطب طریقه علیه علائیه است هرچند اصل این جذبه از حضرت خواجه نقشبند است
اما وضع طریق از برای تحصیل مخصوص آن بخواجه علاء الدین است قدس الله تعالی اسرارهما و بحق که این طریق کثیر البرکت
است اندک از این طریق نافع تر از بسیار طرق دیگر است تا این وقت خلفای مشایخ خانواده علائیه و احراریه
باین دولت عظمی بهره مند و بطالبان ازین راه تربیت میفرمایند حضرت خواجه احرار را بنسبت عظمی
از خدمت مولانا یعقوب چرخی علیهما الرضوان که از خلفای حضرت خواجه علاء الدین رشیدست نوعی اول
از جذبه که بحضرت صدیق رضی الله تعالی عنه منسوب است طریق علیحده از برای حصول آن موضع است وآن طریق
وقوف قلبی و سلوکی که بعد از حصول این جذبه بمحقق میشود هم دو نوع است بلکه انواع است نوعی است
که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه ازان طریق بمقصود پیوسته اند و حضرت رسالت خاتمیت علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة نیز ازین خانه جذبه بهمین طریق رشید اند و حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه بجهت کمال اخلاق
که بانسر ورد اشتند و فانی در ایشان بودند از میان سایر اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین باین خصوصیت
طریق مخصوص گشته اند و همین نسبت جذبه و سلوک تا بحضرت امام جعفر صادق همین خصوصیت رشید و چون
والده امام از اولاد کرام حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنهم امام باعتبار این هر دو فرموده اند ولدنی ابوبکر
مرتین و چون حضرت امام از آبای کرام خود هم بنسبتی جدا گرفته اند جامع این هر دو طریق گشته اند و آن جذبه را
با سلوک ایشان جمع فرمودند و باین سلوک بمقصود پیوستند و فرق میان این هر دو سلوک آنست که سلوک حضرت
امیر بسیر آفاقی قطع میشود و سلوک حضرت صدیق با آفاقی چندانی تعلق ندارد بان میماند که نقبی از خانه جذبه
کنده باشند و مطلوب رسانیده و سلوک اول تحصیل مقامات است و در آنجا غلبه محبت لاجرم حضرت امیر را بنه
علم آمد و حضرت صدیق قابلیت خلت آنسرور علیه الصلوة والسلام پیدا کرد قال علیه الصلوة والسلام لو کنت
لو کنت متخذا احدا خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا و حضرت امام علیهما جامعیت جذبه که مبنای آن محبت است و حیث
سلوک آفاقی که منشاء علوم و معارف است نصیبه وافر از محبت و معرفت حاصل کرده اند لهذا میان ازان امام این نسبت
مرکبه را بالطریق ودیعت بسلطان العارفین قدس الله تعالی سره سپرده اند گویا این بار امانت را بر پشت دیگران
مانده اند تا بتدریج باهل آن برسد و روی توجه شان جانب دیگر است پیش از تحمل آن امانت بآن نسبت
مناسبت ندارند و درین تحمیل نیز حکمتها است هرچند حاملان ازین نسبت قلیل البضاعتند اما این نسبت را

از انوار آن بزرگوار نصیب وافر دارد مثلا نوعی از سکر که درین نسبت مندرج است از آثار انوار سلطان العارفین است
آن سکر بعد ما از حسن غایت میسازد و از هوش میبرد و بعد ازان بتدریج رو باستتار می آرد و باعتبار غلبه صحو این
نسبت در مراتب صحو مندرج میگردد و در ظاهر صحو است و در باطن سکر این بیت در بیان حال ایشان است
از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش ۱۲ انچنین زی یار با تو کم میبود اندر جهان و علی هذا القیاس هر بزرگ
نوری و اگرفته تا باهل خود رسید و آن عارف ربانی حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی است که هر حلقه سلسله حضرات
خواجها است قدس الله تعالی اسرارهم و در انوقت باز این نسبت علیا از سر طراوت گرفته و عرصه ظهور آمد بدان
ایشان و این سلسله جانب سلوک آفاقی باز مختفی شد بعد چندین مهد بزرگوار دیگر سلوک نمودند و عروج پیدا
کردند تا زمانیکه حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس بعالم ظهور آمدند آن نسبت با تمامه بذات ایشان
باز ظاهر گشت و بآن هر دو جهت جامعه کمال معرفت و محبت کشتند با وجود آن یکقسم جذبه دیگر که از زاویه مخصوص
نیز ایشانرا عطا فرمودند چنانکه بالاگذشت و از کمالات ایشان نصیب وافر یافتند ایشان اعنی خدمت خواجه
علاء الحق والدین را حاصل گشت و بدولت هر دو جذبه و سلوک آفاقی مشرف گشتند و بمقام قطبیت ارشاد
رسیدند و همچنین خدمت خواجه محمد پارسا از کمالات ایشان بهره تمام یافتند و حضرت خواجه در آخر حیات
ایشان فرمودند که هر کرا میل دیدن من کند محمد را ببیند و نیز از ایشان منقول است که میفرمودند مقصود از وجود
بهاء الدین ظهور محمد است و خدمت خواجه پارسا با وجود این کمالات نسبت فردیت مولانا عارف را
است در آخر حیات خود عطا فرمودند و غلبه همین نسبت ایشانرا مانع تشیخ و تکمیل طایفه گشت والا در کمال قابلیت
درجه علیا داشتند حضرت خواجه نقشبند در شان ایشان فرمودند اگر او تشیخ کند عالم از وی معمور شود و مولانا عارف
این نسبت فردیت را از مولانا بهاء الدین که پدر ایشان بود یافته بودند باید دانست که نسبت فردیت
را تمام رو بحق است لهذا بتشیخ و تکمیل دعوت کار نمیکند و اگر آن نسبت بالنسبت بقطب ارشاد مقام
دعوت و تکمیل خلق است جمع شود باید دید که اگر نسبت فردیت غالب است پس ارشاد و تکمیل در انصورت زیاده
والا صاحب این دو نسبت در حد اعتدال است ظاهرش تمام با خلق است و باطنش بالکلیه با حق تعالی و تقدس
در درجه علیا و در مقام دعوت خلق هر دو این دو نسبت راست هر چند نسبت قطبیت ارشاد نیز تنها در دعوت
کفایت میکند ما این بزرگواران را در این مقام مرتبه دیگر است نظر ایشان شافی امراض قلبیه است و صحبت

واقعه اخلاق مرضیه سید طایفه جنید البغدادی باشند و لک سنه شده بود و باین نسبت مشرف گشته نسبت
قطبیت ایشانرا از شیخ سری سقطی حاصل شده بود و نسبت فردیت از شیخ محمد قصاب از سخنان قدیمی نشان میدهند
مردم میدانند که سن مرید سری ام سن مرید محمد قصاب ام نسبت فردیت را غالب ساخته نسبت قطبیت را فراموش
کرده و بجذب آن مقدوم والسته است بعد از خلفای حضرت خواجه نقشبند چرا غراین خاندان بزرگ حضرت خواجه
احرار بوند جذبه خواجهار اتمام نموده متوجه سیر فی الله گشتند و تا سیر را رسانیده بی انکه در سیر و آمد و تهلک
و فنا و ان پیدا کنند باز بجانب جذبه در آمدند و تهلک و ضمحلال خاص همین جهت پیدا کردند و بقا هم در همین جهت
یافتند بالجمله شان عظیم در همین جهت داشتند و علوم و معارف که از فنا و بقا دست میدهد ایشانرا در همین مقام میسر شد
اگرچه در علوم بواسطه تغایر جهتین تفاوت پیدا است یکی از فنا و تها اثبات توحید وجودست و عدم آن
و همچنین است اثبات امورے که مناسبت توحید مذکور اند من لا حاطته والسریان و المعیت الذاتیات و شهود الوحدة
فی الکثرة مع احتقار الکثرة بالکلیه بحیث لا یرجع کلمة انا علی السالک صلا و همچنان فی ذلک بخلاف العلوم التی مبنا
علی البقاء الذی بعد الفناء المطلق فانها لیست کذلک بل علوم هم مطابقة لعلوم الشریعة بحقیقة غیر محتاجة الی
التوجیهات والتکلفات هالا سولته والاجوبة بالجملة بقائیکه در جهت جذبه است هر نوع جذبه که باشد از سکر نمی برآرد
و در صحو نمی آرد لهذا با وجود بقا انا ربا قی رجوع نمیکند و اشارت با و نمی فتد چه در جذبه غلبه محبت است و غلبه
محبت را سکر لازم است پس بهیچ وجه سکر از وی منفک نشود پس ازینجا علوم آن نیز سکر امیز باشند کما القول برجحان
الوجود فان بنا ا علی السکر و غلبة المحبة بحیث لا یبقی فی نظره الا المحبوب فیحکم بنفی ماسواه و اگر بصحو هم
شهود محبوب ما نع شهود ماسوا را نمیشود و حکم بوجود و نمیکرد و بقائیکه بعد از فنا مطلق و نهایت سلوک است
منتفا صحو و سبد رسوخ است سکر او از نموطن مدخلی نیست آنچه از سالک در حالت فنا کم شده بود همه رجوع کرده
اما منصبغ بزنگ اصل و همه المضغ بالبقا بالله پس ما جاء در علوم شان سکر را مجال نباشد پس علوم ایشان
مطابق علوم انبیا باشد علیهم الصلوات والتسلیمات والبرکات الی یوم الدین و ایضا از عزیزی شنیده ام که حضرت
خواجه نسبتی آنرا با مادری خود کرده صاحب احوال غریبه بوند و جذبهای قویه و شتند تیز حاصل کرده بوند و از مقامات
قطعا اثنا عشر کما سیاتی دین ایشان مربوط است و در محبت شان عظیم دارند حضرت خواجه را لعضیا غریبه
تائید شریعت و نصرت دین ایشانرا از نجا بود شمه از احوال کبار ایشان بالا مذکور شده است بعد ازان

احیای طریقت این بزرگواران واشاعت آداب این عزیزان علی الخصوص ممالک هندوستان که اهل آن
از کمالات ایشان بے بہرہ بودند بظہور رسانید پناہی معارف آگاہی موید الدین الرضی شیخنا و مولانا محمد الباقی
سلمہ اللہ تعالے مستحق گشت خواست کہ شمہ از کمالات ایشان نیز درین مکتوب درج نماید چون رضا ایشان
در ینباب مفہوم نگشت از جرات آن در ینباب نقاعد نمود **مکتوب دویصد و نود و یکم** بمولانا عبد الحی
صدر و رایفہ در بیان مراتب توحید وجودی و شہودی و معارف متعلقہ آن بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ
رب العلمین و الصلوٰۃ و السلام علی سید المرسلین و علی آلہ و صحابہ اجمعین بدان ارشدک اللہ تعالے کہ منشا توحید وجودی
جمعے را کثرت ممارستہ مراقبات توحید است و تعقل معنے کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ یعنی لا موجود الا اللہ ظہور این قسم توحید
بعد از تحمل و تامل و تخیل بوسطہ استیلاے سلطان خیال است کہ از کثرت مزاولت معنے توحید این معرفت در تخیل
نقش بستہ است و چون بتجلی جاعل مجعول است ہر آئینہ معلوم است صاحب این توحید از ارباب حال نیست چہ ارباب
احوال ارباب قلوب اند و از مقام قلب بنوعے خبری ندارند علے ہذا مشاہدہ کہ بسبب غلبہ علم او حاصل است بلکہ علم او حالت بعضہا فوق بعض
و جمعی دیگر را منشا توحید وجودی انجذاب و محبت قلبیہ است کہ از بسیار یاد گاری و مراقبات کہ حالی از تخیل نیست توحید
اشتغال نمودہ اند و بجد و جہد بالجملہ غایت بمقام قلب رسانیدہ اند و جذبے پیدا کردہ اند و از مقام کہ گرد ایشان جمال
توحید وجودی ظاہر شود و سبب آن غلبہ محبت محبوب حقیقی بود کہ ماسوائے محبوب را از نظر شان محتجب ساختہ است و ہمہ را
گرد انیدہ و چون ماسوائے محبوب را نمی بینند نمی یابند لاجرم جز محبوب را موجود نمیدانند انیقسم توحید از احوال است
و از علت تخیل و شائبہ توہم پاک و مبرا و اگر اینجا عدارباب قلوب را از ہمانمقام بالعالم باز گردانند محبوب خود را سرزدہ
از ذرات عالم مشاہدہ نمایند و موجودات را مرایا و مجالے حسن و جمال محبوب بینند اگر بعض فضل خداوندی سبحانہ
از مقام قلب آمدہ متوجہ جناب قدس مقلب قلوب کردند انمعرفت توحیدے کہ در مقام قلب پیدا شدہ بود زوال
نے آرد و ہر چند در معارج عروج صعود نمایند خود را بانمعرفت بمناسبت تر یابند و جمعے را اینہا تا بحدے انکار و طعن
بر سند بر ارباب آن معرفت مثل رکن الدین ابو المکارم شیخ علاء الدولہ سمنانی و بعضی دیگر را بعد از زوال انمعرفت
نفی و اثبات آن کار نیماند کہ تا بر اینسطور از انکار ارباب انمعرفت شخصے مینماید از طعن ایشان خود را دور دارد و بسیار
ما انکار و طعن را وقتی مجال نباشد کہ ارباب انحال را در ظہور آن حال قصد و اختیاری نباشد بے ارادہ ایشان انمعرفت
در ایشان ظاہر شدہ است ایشان مغلوب آن حال اند پس ایشان معذور باشند و لا طعن علے المضطر المعذور لیکن

میداند که فوق این معرفت معرفت دیگر است و دوار این حال حالتے دیگر متحقق محبوبان این مقام از کمالات بیشمار محروم اند این قلیل البضاعت را تبی نکه ممارست بمعنے توحید نماید و ضمن مراقبات راه کار پیدا کند بکه جد و جهد نماید بحض فضل ایزدی در ملازمت هدایت و افاضت پناهی حقایق و معارف آگاهی سید الدین یادگار شیخنا و مولانا محمد الباقی قدس الله تعالی سره الاقدس بعد از تعلیم ذکر و توجه و التفات ایشان در مقام قلب در بوده و استعرفت گشاده بودند و علوم و معارف این مقام را فراوان عطا فرموده و دقایق این معارف را منکشف ساخته دیده دل در این مقام داشتند آخر الامر از کمال بنده نوازی از مقام قلب بر آورده در این ضمن آن معرفت روز بروز آل آورده فرقت بتمام معدوم گشت مقصود از اظهار احوال خود آنست تا معلوم شود که این مرقوم را از روی کشف و ذوق تجربه آورده است نه از روی ظن و تقلید و معارف توحیدی که از بعضے اولیا الله ظاهر شده اند در ابتدای حال در مقام قلب بروز باشند لیس بشیء لنقص ایشان از این راه لاحق نشود این حقیر نیز در آنوقت رسائل در معارف توحیدی نوشته است و چون آن نوشتها را بعضے یاران منتشر ساخته اند جمع آمد استعرفت آن رسائل را بحال خود گذاشته نقص و قوتی لازم می آید کرا از این مقام نگذرانند طائفه دیگر را از ارباب توحید دانا نند که استهلاک و اضمحلال و مشهود خود بروجه اتم پیدا کرده اند و همت ایشان آنست که در مشهود سهواره مضمحل و معدوم باشند و اثری از لوازم وجود ایشان ظاهر نشود و رجوع آثار را رجوع کفر میدانند و نهایت کار زد ایشان فنا و بیستی است مشاهده را نیز گرفتار میدانند بعضے از ایشان میفرمایند که عدیا لا عود ابدا عدمے میخواهم که هرگز او را وجود نبود ایشان را نه مقبول محبت حدیث قدیمی من تحلة فنا دیته و شاگرد ایشان متحقق است همیشه در زیر بار وجود ند و لحظه آسایش ندارند چه آسایش در غفلت است بر تقدیر دوام استهلاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام هروی میفرماید یکساعت از حق شبحا غافل ساز و امید است که کفاره او را بخشند و وجود بشریت را غفلت درکار است حضبحانه و تعالی از کمال کرم خویش هر یکے را از ایشان باندازه استعداد او باموری که مستلزم غفلت اند ظاهر الیانا زایشان امور مشغول ساخته است تا آن بار وجود فی الجمله از ایشان تخفیف یابد جمعے را بسماع و رقص الفت داده و طائفه تصنیف کتب و تحریر علوم و معارف شعار ساخته و گروهی را بعضے مباح مشغول داشته عبد الله صلخی همراه سکباتان بصحرا میرفت شخصے از غریبی سر از پر سید فرمود نا نفسے از بار وجود خلاص شود و بعضی را العلوم توحیدی وجود و شهود وحدت در کثرت آرام داد تا از آن بار سبکتر شود این قبیله است توحیدی که از بعضی اکابر مشایخ نقشبندیه قدس الله اسرارهم ظاهر شده است نسبت باین گروه

بتنزیه صرف میکنند بعالم و شهود در عالم کاری ندارند معارف کیلانی و رشحات و کشف الحقایق و مفتاح و کنگاهی نامصر الدین محمود
عبد الله مناسب عکس توحید وجود و شهود و وحدت در کثرت نوشته اند ازین قسم اخیر توحید است کتاب نفحات الانس الخ
کر مشتمل است بر بعضے علوم توحیدی جزان منشا علوم آن کتاب و مقصودازان معارف آشنائی و الفت ایشانست
بعالم و همچنین است سائر مصنفات جماعه که در بعضی رسائل کلام کتاب نفحات تحریر یافته منشا ازین علوم توحیدی چنین است
نه غلبه محبت و شهود ایشانرا با عالم نسبتے نیست آنچه ایشانرا در عالم مینمایند شبه و مثال شهود حقیقی ایشانست مثلاً شخصے
گر فتار جمال آفتاب است و از کمال محبت خود را و آفتاب کم ساخته است و نامروتش از خود و گذاشته همچنین گم شده
اگر خواهند با و باز دهند و بسی و لفتی در دے بجاے آفتاب پیدا آرند تا ساعتے از شعشعان انوار آفتاب نفسے راحت
کند و دمی بیاساید همان آفتاب در مجالی عالم و امینمایند و بآن علاقه او را با این عالم انسے و التفاتی پیدا میشود
گاهی او را می انانند که این عالم عین آفتابست و جز آفتاب هیچ چیز موجود نیست و گاهی در مرآت ذرات عالم
جمال آفتاب را مینمایند اینجا کسے سوال نکند که چون عالم نفس الامر عین آفتاب نباشد پس آن را آفتاب نانمیدن خلاف
واقع باشد زیرا که گوئیم افراد عالم با یکدیگر در بعضی امور اشتراک دارند و در بعضی دیگر امتیاز حقیقی و اضافی بنا بر
قدرت خویش موری که باعث امتیاز ند بوسطه بعضی حکم و مصالح از نظر اینها مختفی میسازد و اجزاے مشترک لفظ
مشهود میمانند پس اجزاے حکم باتحاد یکدیگر میکنند پس آفتاب را نیز باین علاقه عین عالم می یابند همچنین حق سبحانه
با عالم هرچند فی الحقیقت هیچ مناسبت نیست اما مشابهت اسمی مصحح این اتحاد میگردد مثلاً حق سبحانه و تعالے موجود است
و عالم هم موجود هرچند فی الحقیقت درمیان این دو وجود هیچ مناسبت نیست همچنین او تعالے عالم و سمیع و بصیر و
قادر و مریدست و بعضے افراد عالم نیز باین صفات متصف اند هرچند صفات یکدیگر از هم جدا هست اما چون
خصوصیت وجود هر کدامی انقالص صفات محدثات را از نظر ایشان مستور ساخته اند اگر حکم باتحاد کنند گنجایش دارد
انیقسم اخیر توحید اعلاے اقسام توحیدست بلکه فی الحقیقت ارباب این معرفت مغلوب این واردند و سکر ایشان بحدے
انمعرفت نشده است بلکه این وارد را ایشان از برای مصلحتے آورده اند و خواسته اند که توسل این معرفت ایشان را
سکر بصحو آرند و تسلے و هند چنانچه جمعے را بسماع و رقص طائفه اشتغال بعضے امور ساخته تسلیه داده اند باید دانست
که همکنان ایشان ازین طایفها بعضے امورے که منافی مشهود ایشانست اشتغال مینمایند و تسلے می یابند بخلاف ابرار
بزرگواران ما مرحوم که منافی مشهود ایشانست التفات نمی نمایند و دام نمیکردند پس ناچار عالم را عین مشهود ایشان منمایند و

بعلوم ظاہر شریعت بیشتر مناسبت دارند و بیچین زبان مناسب کار کان شریعت و دان است تمام پیدا کرده اند ظاہر انہا
مناسبت و بعد یقین ہا لطریق از برای افاده طلبه نبود و اگر چه بنحاطریق احادیر ا بتوسط این حقیر تر و یج مینماید عالم
بآن توانند بود میباشد چه انوار این ہر دو بزرگواران را بطریق کمال عطا فرموده است و طریق تکمیل ہر دو کار با
وانموده ان الفضل بید الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ۵ بادشاہیست کز عنایت خویش ہر دو عالم
بیک گدا بخشد ۵ اگر با دشنه بر دو پیر زند ۵ بباید تو انیخواجه سبلت مکن ۵ بحکم و ما منعته ربک فمحدث بعضے اسرار
خفیه را در معرض ظہور آورده است حقیقتا و قتیکه طالبان حق را ازان بہره مند گرداند ہر چند میداند که منکر از اغیار
انکار نخواہد افزود و اما مقصود افاده ظلالست منکران از مبحث خارج اند و از مفصح نظر بیرون اصلی نکنیز و بیندے
کثیر را با بالبصرت مخفی نیست کز اختیار یکطریق برائے مصلحتے فضلیت انطریق بر طریق دیگر لازم نمی آید و بعض
دیگر نمیکشد ۵ دروازه شهر را توان بست ۵ تو ان دہن سخنان بست ۵ **مکتوب دویست و صد و دوم**
بشیخ حمید صدر یافت در بیان آداب ضروریه میرد بان در شبه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی ادبنا بالآداب
النبویه و هدینا باخلاق المصطفویه علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها بدانکه سالکان این راه از دو حال
خالی نیستند مرید اند یا مراد و اگر مراد اند مطلوب بے ہم براه انجذاب و محبت ایشان را کشان کشان خواہند برد و مطلب اعلی
خواہند رسید و ہر او بے کار و کار شود بتوسط یا بیتوسط بتعلیمشان خواہد شد و اگر لیاقتے و استعدادے خواہند فرمود
و بیان مواجهه نخواہند کرد و اگر به پیرظاہر حقیقے داشته باشد بے سعی ایشان بدولت دلالت خواہند فرمود با کمال
عنایت ازلی جلسلطانه متکفل حال این بزرگواران است البته بے سبب بے ایشان را خواہند کرد و الله یحق من یشاء
و اگر مرید اند کار ایشان بتوسط پیر کامل مکمل و شوارست پیرے باید که بدولت جذبه و سلوک مشرف شده باشد و بسعادت
فنا و بقا مستعد گشته و سیر الی الله و سیر فی الله و سیر عن الله بالله و سیر فی الاشیاء بالله را بانصرام رسانیده و اگر خود
او پر سلوک او مقدم است و تربیت مراد ان مرے شده که بربت احمر است کلام او دوست و نظر او شفا احیاے دلہا را
بتوجه شریف او منوط است و تا زنگے جانہا فرده بالتفات لطیف او مربوط و اگر بنظور صاحب دولت پیدا نشود سالک
مجذوب بهم مغتنم است و تربیت ناقصان از دو نیز مے آید و بتوسط و بدولت فنا و بقا میرسند ۵ آسمان بنسبت
بعرش آمد فرود ۵ و زنه بس عالیست پیش خاک تو ده ۵ و اگر لعنایت خداوندے حلسلطانه طالبے را بنظور پیر کامل
مکمل دلالت فرمودند باید که وجود شریف او را مغتنم داند و خود را بتمام بادسپارد و سعادت خود را در مرضیات او داند

سعادت خود را در خلاف مرضیات او شناسند بجملہ ہا خود را بالبرضا او سازد و در خبر نویست علیہ و علی آلہ الصلوات
والتسلیمات انتہا و الکمہا لان یومن احدکم حتی یکون ہواہ تبعا لما جئت بہ بداند کہ رعایت آداب صحبت و مراعاۃ شرائط
از ضروریات این راہ است تا راہ افادہ و استفادہ مفتوح گردد و بدونہا لا نتیجۃ للصحبۃ و لا ثمرۃ للمجالس بعضی آداب
و شرائط ضروریہ در معرض بیان آورده میشود بگوش ہوش باید شنید بدانکہ طالب را باید کہ روی دل خود را از جمیع جہات
گردانیده متوجہ پیر خود سازد و با وجود پیر بے اذن او و بغیر اذن او کاری نپردازد و در حضور او بغیر او التفات ننماید و
بکلیہ خود متوجہ او نیستند حتی کہ بذکر ہم مشغول نشود مگر آنکہ او امر کند و غیر از نماز فرض و سنت در حضور او ادا نکند
نقل کرده اند از سلطان ایتوقت کہ وزیر سر پیش او ایستاده بود اتفاقا درین اثنا آن وزیر التفاتی بجانب جام
خود کرده بنداز را بدست خود راست میساخت و درین حال نظر سلطان بر ان وزیر افتاد دید کہ بغیر او متوجہ است نظر
بزبان عتاب گفت کہ این را ہم نمی توانم کرد کہ تو وزیر من باشے و در حضور من بجا بذا التفات نمائی باید اندیشید
ہر گاہ وسائل دنیا رو بنده را آداب طریقہ درکار است وسائل وصول اللہ را بر وجہ اتم و کمل رعایت این آداب لازم
خواہد بود و مہما امکن در جائے نشیند کہ سایہ او بر جامہ یا بر سایہ او افتد و پرتو صفا او یا نہد و در ستو ضمای ظاہر
نکند و بظروف خاصہ او استعمال نکند و در حضور او بخورد و طعام تناول ننماید و بکسے سخن نکند بلکہ متوجہ او حدیث نگوید
و در غیبت پیر در جائے کہ اوست یاد او از نکند و بر اق دہن بآنجانب نیندازد و ہر چہ از پیر صادر شود از اصابت داند
اگرچہ بظاہر صلوب بنماید و ہر چہ میکند از الہام میکند و باذن کار میکند بر این تقدیر عتراض را گنجایش نباشد و اگر
در بعضی صور الہامش خطا راہ یابد چہ خطای الہامی در نگاہ خطای اجتہادی ہست ملامت و عتراض بر ان متوجہ نیست
و الیضا چون این را مجتہد بے پیر پیدا شده است در نظر محبے چیز محبوب جلوہ میشود و محبوب بیمار پس اعتراض را
مجال نباشد و در کلی و جزئی اقتدا بے پیر کند چہ در خوردن و پوشیدن و چہ در خفتن و طاقت کردن نماز را بطرز او ادا
ادا کرده و فقہ را از عمل او باید اخذ نمود و ازانکہ در سر اے نگاریست فارغ ہست و از باغ و بوستان و تماشائی لالہ زار
و ہیچ عتراض را در حرکات و سکنات او مجال ندہد اگرچہ آن عتراض مقتضا حجہ خود را باشد زیرا کہ عتراض غیر از دون
نتیجہ نیست و بی سعادت ترین جمیع خلایق معیوب بین این طائفہ علیہ ہست بحانا اللہ سبحانہ عن ہذہ البلایا العظیم و طلب
خوارق و کرامات از پیر خود نکند اگرچہ آن طلب بطریق خاطر و وساوس باشد ہیچ نشنیده کہ مومنی از معجزہ ہی معجزہ
طلب کرده باشد معجزہ طلبان کفار اند و اہل انکار ہ عجایبات از بہر قہر دشمن است ؎ بوی خوشیت پی دل بردن

موجب بیان نباشد عجزات و بوی خبیث کند ضد صفات و اگر پیدا شود در خاطر از اینجا توقف عرض نماید اگر
حل نشود و تقصیر بخود ندهد و هیچ نقصت را بجناب پیر ندهد نسازد و واقعه کردد و هرازی پیر پنهان ندارد و تغییر قائم
از و طلب کند و تغییر بکه بر طالب منکشف شود نیز عرض نماید و صواب و خطا را از وجود و بر کشوف خود نهاد عتماد
ننهد که حق با باطل درین راه ممتزج است و صواب با خطا مختلط و بی ضرورت و بی اذن از و هیچ ادا نشود که غیر روا بر
کردیدن مناقض اراد ست و آواز خود را بر آواز او بلند نکند و سخن بلند با او نگوید که سوء ادبست و هیچ فیضی و فتوحی بر
از او بتوسط پیر تصور نماید و اگر واقعه بلند که فیضی ز مشایخ دیگر رسیده ست آنرا نیز از پیر داند و داند که چون پیر عالم بکلاف
و فیوض ست فیض خاص از پیر مناسب استعداد خاص مرید ملائم کمال شیخ را شیوه که صورت افاضه از وی ظاهر شده ست
و بمرید رسیده ست و لطیفه از لطایف پیر که مناسب بآن فیض دارد و بصورت آن شیخ ظاهر شده سف ابر سط استیلا
مریدان لطیفه را شیخ دیگر خیال کرده ست و فیض را از آن دانسته این غلطه عظیم ست حقیقتا از دولت قدم کاملان
و بر اعتقاد و محبت پیر مستقیم دارد بحرمت سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بالجمله الطریق بکلا و بمثل مشهور ست
هیچ بی ادبی بخدا نرسد و اگر مرید در رعایت بعضی از آداب خود اسقصر داند و دوا دای نفی نرسد و اگر همه
نتواند از عهده برآید معصوست اما از عتراف بتقصیر ناچار ست و اگر عیاذا بالله سبحانه رعایت او انجنبد و خود را
مقدم نداند از برکات این بزرگواران محروم ست ۵ هر کرا روی بهبود نداشت ۵ و دین روی نبی سود نداشت
آری مریدی که بهرکت توجه پیر بمرتبه فنا و بقا برسد و راه الهام و طریق فراست بروی ظاهر شود و پیر را مسلم دارد
و بکمال او گواهی دهد آن مرید را میرسد که در بعضی امور الهامی به پیر خلاف کند و بمقتضای الهام خود عمل کند اگرچه نزد پیر
خلاف آن متحقق بود چه اگر مرید در نیوقت از ربقه تقلید برآمده ست و تقلید در حق وی خطاست یعنی که اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات در امور اجتهادیه در حکام غیر منزله بآن سر و خلاف کرده اند و در بعضی اوقات
صلوا بجانب صحابی ظاهر شده ست که لا یخفی علی اولی الالباب العلم پس معلوم شد که خلاف پیر مرید را بدان رسانید بمرتبه کمال
مجوزست و از سوی ادب بدر است بلکه اینجا همین ادبست و اگر نه صحابه پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات که کمال
ادب و لیاقت اند غیر از تقلید امر دیگر نمیکرده اند ابو یوسف را بعد از رسیدن بمرتبه اجتهاد تقلید ابی حنیفه رضی الله تعالی
عنه خطاست صواب متابعت رای خود ست نه رای ابی حنیفه قول مشهور ست از امام ابو یوسف که ناعت با حنیفه
فی مسئله خلق للقرآن متمسک شهر نشنیده باشی که تکمیل صناعت بتلاحق افکار ست اگر بر یک فکر ماندی تا بد پیدا نکردی

نحوی کہ عہد زمان سیبویہ بودہ است امروز باختلاف اعراب و تلاحق اعطار دہ صد یا قی وکمال پیدا کردہ است
اما چون بنا را او نہادہ است فضل او رست افضل المتقدمین لیکن کمال ابتدا مشعل انتہا مثل المطلا بدری
اولہم خیر لہم آخرہم حدیث نبوست علیہ علی الاصلوٰۃ والسلام تذییب لرفع شبہہ بعض المریدین بدانکہ
گفتہ اند شیخ چیست و میت احیا و اماتت از لوازم مقام شیخی است مراد از احیا احیا روحی است نہ جسمی
مراد از اماتت اماتت روحی است نہ جسمی و مراد از حیوۃ و موت فنا و بقاست کہ بمقام ولایت و کمال سیر
و شیخ مقتدا باذن اللہ سبحانہ متکفل این دو امرست پس شیخ را ازین احیا و اماتت چارہ نباشد معنی شیخ
و میت بقی و فنی احیا و اماتت جسمی را بمنصب شیخی کاری نیست شیخ مقتدا حکم کاہ رباط دہ ہر کس را کہ او
مناسبست در رنگ خس و خاشاک و سعقب او و سیدود و نصیب خود را ازوی استیفا مینماید خوارق و کرامات
از برای جذب مریدان نیست مریدان بمناسبت معنوی بجذب میگردند و آنکہ باین بزرگواران مناسبت ندارد
از دولت کمالات ایشان محروم است اگرچہ ہزار معجزہ خوارق و کرامات بیند ابوجہل و ابولہب را شاہد ہمین
باید گرفت قال اللہ سبحانہ فی حق الکفار وان یروا کل ایۃ لا یؤمنوا بہا حتی اذا جاؤک یجادلونک یقول
الذین کفروا ان ہذا الا اساطیر الاولین والسلام مکتوب دہ صد نود و سیم شیخ محمد جبری صدر یافتہ
در جواب سوالہ کہ پرسیدہ بودی معہ الصدق در حدیث نبوی علیہ علی الاصلوٰۃ والسلام آمدہ است و ابوذر
غفاری نیز ہمین را گفتہ و چہان چہ باشد و پرسیدہ بودی کہ قدمی ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ حضرت شیخ عبد القادر
و دیگری نیز ہمین را گفتہ حقیقت این معاملہ چیست و پرسیدہ کہ مراد از اولیا کہ قدم ایشان بر گردن اینہا نہادہ
بود اولیا ہمان حضرت اند مطلقا الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفہ شریفہ کہ ارسالداشتہ بودند
بود و آن ہفتاد و سہ گروہ چہ بعنی است کہ دوستان حق جل علا در افتادہ اند یا ایشان را فرمودہ اند یا اجر یافتہ اند
کہ حضرت رسالت پناہ علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات فرمودہ است لی مع اللہ وقت و حضرت ابوذر غفاری
نیز ہمین گفتہ و حضرت میان محی الدین گفتہ کہ پای من بر گردن ہمہ اولیا دارد دیگری نیز ہمین گفتہ است کہ او
براین دو لفظ غوغا میشود و غایت نموده نوشتہ اند کہ این دو سخن چہ معنی دارد و در این دو چہ فرق است تتبع
شدہ تمامی را طلب نمودہ نوشتہ کہ قریب بہم این غریب باشد ارسال نمایند مخفی ما این فقیر در رسائل خود نوشتہ
است کہ آنسرور را ہمہ وجود ہمہ وقت حاضر بودہ است و ہمہ وقت در حین ادائے نماز بودہ است

معراج المومنین شنیده باشند و ارحنی یا بلال شاهد است عدل بر اثبات این مطلب و ابوذر غفاری بوراثت
و نسبت نیز باین دولت مشرف شده باشد چه کمل تابعان آنسرور را از جمیع کمالات او علیه علیهم الصلوات
والتسلیمات بطریق وراثت نصیب وافر است و خط کامل آنچه حضرت شیخ عبدالقادر فرموده قدمی هذه علی رقبة
کل جمیع الاولیاء و علی الله صاحب عوارف که مرید و مرباه شیخ ابوالنجیب سهروردی است که مشعر عجب اند که از مشایخ
در بدایت احوال بوسطه بقایای سکر صدور یافته اند و در نفحات از شیخ حماد و یاسر از شیوخ حضرت شیخ این حکایت
نقل کرده است که او بطریق فرموده که این عجمی را قدمیست که در وقت وی بر گردن همه اولیا خواهد بود
و هر آئینه مامور شود به آنچه بگوید قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و هر آئینه از انگونه و همه اولیا بر گردن همه بر تقدیر
حضرت شیخ در این کلام محق اند این کلام خواه از بقایای سکر ازیشان سر زده باشد و خواه ماموا باشند
باظهار این کلام چه قدم ایشان بر گردنهای جمیع اولیا آنوقت بوده است و جمیع اولیا آنوقت زیر قدم
ایشان بوده اند لیکن باید دانست که این حکم مخصوص با ولیای آنوقت است اولیای ما تقدم و ما تاخر ازین حکم
خارج اند چنانکه از کلام شیخ حماد مفهوم میشود که قدم او در وقت وی بر گردن همه اولیا خواهد بود و نیز غوثی گذشته
بوده است و حضرت شیخ عبدالقادر و ابن سقا و عبدالله بزیارت او رفته بودند که آن غوث بطریق فرموده است
در حق شیخ گفته که وی بنیم تراد در بغداد که بمنبر برآمده و میگوید قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و می بینم اولیای
وقت تراکه همه گردنهای خود را پست کرده اند اجلال و اکرام ایشان از کلام این بزرگ نیز مفهوم میشود که آن حکم
مخصوص با ولیای آنوقت بوده است در اینوقت نیز اگر کسی را حقتعالی چشم بینا عطا فرماید چنانچه
آن غوث دیده بود که گردنهای اولیای آنوقت زیر قدم وی اند و انحکم تجاوز نکرده است
و اولیای ما تقدم بهمچگونه مجوز بود که شامل اصحاب کرام است که بیقین از حضرت شیخ افضل اند و در ما تاخر نیز
چگونه نتمشی باشد که شامل حضرت مهدی است که آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام بقدم او بشارت داده است
ذات را بوجود او مبشر ساخته و او را خلیفه الله فرموده و همچنین اصحاب حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
از انبیاء اولوالعزم است از سابقان اند و بوسطه متابعت این شریعت ملحق به اصحاب خاتم الرسل اند علیهم الصلوة والسلام
از بزرگی متاخران این امت تواند بود که آنسرور فرموده باشد علیه و علی آله الصلوة والسلام لا یدری اولهم خیر ام
آخرهم بالجمله حضرت شیخ عبدالقادر را در ولایت شان عظیم است و درجه علیا است ولایت خاصه محمدیه را علی

مراد از محمدان مصطفیان حضرت شیخ عبدالقادر بوده است این کلام را از ان کلمات ساخته است راقم

صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة ازراه سر نقطهٔ آخر رسانیده است و سر حلقهٔ آن دایره گشته ازینجا کسے تو ہم نخواند
چون شیخ سر حلقهٔ دائره ولایت محمدیه بود باید که از همه اولیا افضل باشد چه ولایت محمدی فوق جمیع ولایات انبیا
است علی نبینا وعلیهم الصلوٰة والتحیات زیرا که گوئیم سر حلقه ولایت محمدیست که ازراه سر حصال گشته است چنانکه
گذشت سر حلقه مطلق آنولایت تا افضلیت لازم آید یا آنکه گوئیم سر حلقه مطلق ولایت محمدیه بودن مستلزم افضلیت
نیست زیرا که نواند بود که دیگری در کمالات نبوة محمدیه بطریق تبعیت وراثت پیش قدم بود و فضلیت ازراه
آن کمالات ولو ثابت باشد جمعے از مردان حضرت شیخ عبد القادر در حق شیخ غلو بسیار مینمایند و در محبت جانب
افراط میگیرند و در رنگ محبان مفرط حضرت امیر کرم الله تعالے وجهه از فحوای کلمه و کلام اینجا مفهوم میشود که شیخ از
ایشان از جمیع اولیا را تقدم و تا آخر افضل میدانند و غیر از انبیا علیهم الصلوٰة والتحیات معلوم نیست که دیگری را بر
حضرت شیخ فضل و همتا این از افراط محبت است اگر گوئیم الفقد ظهور خوارق و کرامات که از شیخ بوجود آمده است
از هیچ ولی بظهور نیامده پس فضل او را باشد گوئیم که کثرت ظهور خوارق بر فضلیت دلالت ندارد تواند بود که یکے
بود که هیچ خارقے از وی بظهور نیاید فضل باشد از آنکس که خوارق و کرامات ازوی بظهور میآید شیخ اشیوخ در
عوارف بعد ذکر کرامات و خوارق مشایخ فرموده است کل هذه من اسباب الدنیا نه و قد یکاشف بها قوم
و یعطی قد یکون فوق هولاء من لا یکون له شیء من هذا لان هذه کلها تقویة للیقین و من بلغ حد الیقین لا حاجة له
الی شیء من هذا و کل هذه الکرامات دون ما ذکرناه من تجویز الذکر فی القلب و وجود ذاکر الذات کثرت ظهور خوارق
دلیل بر فضلیت ساختن در رنگ آنست که کسے کثرت فضائل و مناقب حضرت امیر را دلیل افضلیت او سازد
بر حضرت صدیق رضی الله تعالے عنهما که الفقد فضائل و مناقب وی بظهور نیامده است ای برادر شنو خوارق عادات
بر دو نوع است نوع اول علوم و معارف الهی است جل سلطانه که بذات و صفات و افعال و احکام جل و علا تعلق
دارد و در اطور نظر عقل است و خلاف متعارف متعاد است که بندهٔ خاص خود را بان ممتاز ساخته است و نوع ثانی
کشف صور مخلوقات و اخبار از مغیبات که لعالم التعلق دارد و نوع اول مخصوص باهل حق و ارباب معرفت است و نوع
ثانی شامل محق و مبطل است زیرا که اهل استدراج را نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نه و خدا جل و علا شرافت
و اعتبار دارد که اولیا را خود مخصوص ساخته است و اعداء را دران شرکت نداده و نوع ثانی نزد عوام خلایق
معتبر است و در نظار ایشان معزز و محترم اینچنین اگرچه از اهل استدراج بظهور آید نزد یک است که از نادانی او را پیر گویند

وبهر طلب یا انس کرامات از تکلیف نماید مطیع و متقاد او گردند بلکه محجوبان نوع اول از خوارق عبد اند و
کرامات بشر مند خوارق نزد ایشان منحصر در نوع ثانی است و کرامات نزد این محجوبان مخصوص بکشف صور
مخلوقات است و اخبار از مغیبات ایشان را هیچ خبر و ان علمیکه باحوال مخلوقات حاضر یا غایب تعلق دارد
کدام شرافت و کرامت در وی حاصل است بلکه این علم شایان است که بجهل مبدل گردد تا نسیان از مخلوقات
احوال ایشان حاصل آید معرفت واجبی است حقتعالی را تقدس که بشرافت و کرامت سزاوار است و باعزاز و
احترام شایان ۵ پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز ۵ بسوخت عقل حیرت که این چه بوالعجبیست ۵
قریب بمادکر ما اقال شیخ الاسلام الهروی و امام الانصاری فی منازل السائرین و شارحه والذی ثبت عندی
بالتجربة ان فرسته اهل المعرفة انما هی فی تمییز هم من یصلح لحضرة العجل و علامن لا یصلح و یعرفون اهل الاستعداد
الذین شتغلوا بالله سبحانه و صلوا الی حضرة الجمع فهذه فرسته اهل المعرفة واما فرسته اهل الریاضة بالجوع
والخلوة و تصفیة الباطن من غیر و صله الی جانب الحق تعالی فلهم فرسته کشف الصور والاخبار بالمغیبات
المختصة بالخلق فانهم لا یخرجون الا عن الخلق لانهم محجوبون عن الحق سبحانه واما اهل المعرفة فلاشتغالهم بما یرد علیهم من
معارف الحقتعالی لا یکون اخبارهم الا عن الله تعالی لما کان العالم اکثرهم اهل انقطاع عن الله سبحانه و اشتغال بالدنیا
مالت قلوبهم الی اهل کشف الصور والاخبار عما غاب من احوال المخلوقات فعظموهم و عتقدوا انهم اهل الله فخاضوا
واعرضوا عن کشف اهل الحقیقة لما تهوسهم فیما یخبرون عن الله سبحانه و قالوا لو کان هولا اهل الحق کما یزعمون لاخبروا
عن احوالنا و احوال المخلوقات و افاکانوا لا یقدرون علی کشف احوال المخلوقات فکیف یقدرون علی
کشف امور التی من جمله وکد بهم سید الطائفة اهل الله و عمیت علیهم الابصار الصحیحة و لم العلموا ان الله تعالی جعل
هولا عن الاحظ ذی [illegible] ما هانیة لهم و غیرة علیهم لو کانوا ممن تعرض الی احوال الخلق ما صانهم
الحق سبحانه و قد رایناهم [illegible] و کشف الصور و ادرکوا منها ما لا یقدر غیرهم علی ادراکه بالفکر
التی تثبتها اهل المعرفة عن الفکر و هی فیما یتعلق بالحق سبحانه والقرب منه واما فرسته اهل الصفا بخارجین
المتعلقین بالخلق فلا یتعلق بجناب الحق سبحانه و لا القرب منه و یشترک المسلمون و النصاری و الیهود و سائر الطوائف
فیها لانها لیست شریفة عند الله سبحانه فیختص بها اهله **مکتوب دو صد و نود و چهارم** بخدمت فرزندی
کرجامع علوم ظاهره و معارف اسرار باطنه امجد الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافت در بیان آنکه

بصفات ثمانیه واجب الوجود تعالی وتقدس تعلق دارد ودر تحقیق مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
ومبادی تعینات سائر خلائق فرق بسیار است وبحوث جزئیات باکل خود وعدم جواز انتقال جزئیات یک کلی بسوی کلی دیگر و
فرق میان تجلی وشهود انبیا واولیا علیهم الصلوات والتسلیمات ودر بیان حصول وصل عرفان مرکمل تا بحال
باوجود توسط انبیا علیهم الصلوة والسلام ودر تحقیق الفاظ محو واضمحلال که در عبارت مشایخ قدس اسرارهم واقع شده
اند ودر مناسبت ملک صفات ثمانیه بحقیقت واجب الوجود تعالی وتقدس کل اول شان صفت الحیوة است وآخر شان
صفت تکوین سه قسم اند قسمی است که تعلق آن بعالم غالب است وصفات آن بخلایق بیشتر کالتکوین نیجا
که جمعی از اهل سنت وجماعت انکار وجود او نموده اند وگفته اند که تکوین از صفات اضافیه است وتحقیق
آن در بعضی صفات تحقیقیه غالبه علیها الاضافة وقسمی دیگر است که اضافه دارد اما کمتر از قسم سابق کالعلم والقدرة
والارادة والسمع والبصر والکلام وقسم ثالث اعلا اقسام ثلثه که آن را بهیچ وجه بعالم تعلق نیست وآنچه از صفات
ندارد کالحیوة این صفت ام جمیع صفات است واصل همه انها واسبق کل واقرب باین صفت صفة العلم است
که سید الرسل ختم الرسل ست علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات امهات وصفات دیگر مبادی تعینات خلائق دیگر است
وچون هر صفت باعتبار تعلقات متعدده جزئیات دارد مثل تکوین که آن را باعتبار تعلقات شتی تخلیق وترزیق
واحیا وامات جزئیات پیدا شده است واین جزئیات نیز در رنگ کلیات خود مبادی تعینات خلائق آمده
وهر که مبدا تعین او کلی آمد تعینات دیگر که مبادی آنها جزئیات آن کلی است تا بعرش نخس خواهد بود وزیر قدم
او زندگانی خواهند نمود از نجاست که میگویند فلانی زیر قدم محمد ست وفلانی زیر قدم عیسی وفلانی زیر قدم
موسی علیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات امتها واکملها وچون این جزئیات بالطبع سلوک ترقی وتعشق
بکلیات خود خواهند شد وشهود جزئیات شهود کلیات خواهد بود وفرق باصالة وتبعیت خواهد ماند
وامتیاز بتوسط وعدم توسط خواهد شد چه تا بعرش هر چه باید وهر چه بنیز بتوسط اصل ممکن نیست گاه باشد که تابع
از قصور خود اصل را متوسط نداند افی الحقیقت اصل در میان تابع وشهود او حائل است نه حایلی که مانع شهود
باشد بلکه باعث شهود در رنگ صیقل صاف وجایز نیست که جزئیات یک کلی ترقی نموده از کلی خود خروج
کرده تحت کلی دیگر در آیند ومشهود ایشان مشهودان کلی دیگر شود مثلا جماعه که زیر قدم موسی اند بتقاضای زمانه
زیر قدم عیسی داخل شوند اما تواند بود که زیر قدم محمد اند بلکه همیشه زیر قدم اویند علیه وعلی آله الصلوة والسلام

زیرا کہ رب محمد رب الارباب است واصل جمیع ان کلیات پس نسبت بان جزئیات اصل الاصل باشد واین
ترقی کویا باصل الاصل است نہا باصل کہ میان اصل آنہا نہایت انیقدر فرق و درمیان جزئیات وکلیات
اضافہا خواہد ماند کہ جزئی را دو حاصل است یکے اصل خود کہ کلے اوست وحاصل دیگر اصل الاصل وکلے اورا
حجاب اصل الاصل است پس اینجا معلوم گشت کہ شہود محمد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم در پردہ
تعینات است وشہود دیگران در پردہ تعینات لاقل در پردہ تعین محمدی ازینجاست کہ گفتہ اند تجلی ذات
خاصہ محمد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وعلے آلہ وسلم وتجلے دیگران در پردہ صفات لاقل در پردہ رب الارباب
کہ رب محمد است کہ فوق جمیع اسما وصفات است سوائے صفتہ ہویۃ اگر گویند کہ ازین بیان لازم می ایشود
سائر انبیا وعلیہم الصلوات والتسلیمات در پردہ مبدا تعین محمدیست کہ رب دست واولیا رامت او کہ بالتبع
زیر قدم او ایند علیہ الصلوٰۃ والسلام شہود ایشان نیز در رنگ شہود سائر انبیا در پردہ رب الارباب خواہد بود
پس فرق درمیان سائر انبیا علے نبینا علیہم الصلوات والتحیات ودرمیان اولیا رامت او علیہ الصلوٰۃ
والسلام چہا باشد در جواب گویم کہ انبیا راسوائے این شہود کہ در پردہ حقیقت محمدی است شہود دیگر ہم
ہست کہ ازراہ مبادی تعینات ایشان پیدا میشود وبالاصالۃ تنہا کہ مخصوصہ خود را بدیدہای بصیرت
گذاشتہ شاہدہ غیب الغیب مینماید ما بیدولت کہ این دو شہود نہ امنیتے است کہ ہر دو معا متحقق میشوند
بلکہ بامنیتے است کہ اگر ترقی کند باصل الاصل برسد شہود او در پردہ حقیقت محمدیست در رنگ عیسی علی نبینا
وعلیہ الصلوٰۃ والسلام کہ بعد از نزول باین دولت مشرف خواہد شد واین ترقی بسیار متعسر است نزدیک
باستحالہ است فضل عظیم خدا بیحد علی سلطانہ در کار است ودر عالم اسباب شفقت پیر محمدی مشربست واگر
ترقی از اصل خود ننمودہ واز حقیقت خود بحقیقۃ الحقایق نرسید شہود او در پردہ حقیقت مخصوصہ خود است
بدان واگاہ باش وہمچنانکہ بحضرت ذات تعالے وتقدس راہی ست از حقیقت الحقایق کہ بعد طی منازل کثیرہ
وصول میسر میشود ہمچنین راہ است از سائر حقایق کہ آیات نیز راہی ہا بحضرت تعالے وتقدس کہ بعد از طی مراحل متکثرہ
وصول حاصل میشود وغایت مافی الباب در راہ حقیقت الحقایق وصل عرایست ودر سائر طرق چنین
وصف ذات میسر میشود ما بریں شعر از منتہای اصول عالیہ حقیقت الحقایق کہ حقیقت محمدی است درمیان
میاریم تا اگر بہ حاجز حصین نباشد ومانع متین نبود ہمین قدر حاجزیت آنرا مانع اطلاق تجلی ذات گشتہ

واگر نه سایر انبیا را نیز بالاصالة از ذات تعالی نصیب است واستان کمل ایشان را بتبعیت این بزرگواران علیهم
علیهم الصلوة والتحیات نیز نصیب است سوال هرگاه صفت محبوبة فوق صفت العلم باشد پس راه تحقیق
المحققین نیز لتعین صفة المحبوبة حاصل آید پس وصل عریان چون بود وتجلی ذات چرا نامند جواب آن لتعین
کالعین است محو وتلاشی میگردد ویچ اعتباری وراء مرتبه حضرت ذات تعالی نماند هر چند صفات
دیگر را نیز در مرتبه حضرت ذات اعتباری نیست اما انجا تا مرتبه ذات نمیرسد بنوعی که تلاشی کرده نماند بخلاف
صفة المحبوبة که انجا میرسد وتلاشی میگردد لهذا التعین حقیقت محمدی وسایر تعینات خلایق دیگر دائمی
اند وزوال انها در مرتبه از مراتب بحال گشت بلکه رسیدن انها بدیگر است ومضمحل گشتن وشی دیگر
در عبارت بعضی از مشایخ قدس سرهم که لفظ محو واضمحلال در افتد مراد ازان محو نظری است نه محو
عینی یعنی تعین با ان نظر او مرتفع میگردد نه انکه در نفس الامر محو میشود که ان ایجاد وخلق است جمعی از ناقصان
این راه ازان الفاظ موهم محو واضمحلال عینی والسنه اند وبزبده رسیده از وراء حجاب خردی انکار
نموده اند وخیال کرده اند که همچنانکه از وحدت بکثرت امده اند مرتبه دیگر همین طور از کثرت بوحدت
خواهند رفت واین کثرت وان وحدت مضمحل خواهد شد وجمعی ازین زنادقه ان محو شدن را تعلیمات کبری
خیال کرده از وی حشر ونشر وحساب وصراط ومیزان را انکار نموده اند وبسا افاضل واکثر امن ان اناس کشخص را
ازان جماعت دیده که در مطلب خوب شعر مولانا عبد العلیم سهسوانی را قدس الله سره مستشهاد میکرد و
جای سعادت وبسیار ارباب حدیث است ولیکن مادر میانه کثرت موهوم والسلام میدانند که مراد مولانا ازین بیت
عود در رجوع بوحدت باعتبار نظر وشهود است غیر از یک ذات مشهود انسان نمیماند وکثرتها تمام از نظر
انسان مختفی میگردد نه رجوع عینی ووجودی مگر کوردلی نمیبیند که از هیچ کاملی عجز ونقص واحتیاج زایل نشده
پس منتهی رجوع هم رجوع بوحدت چرا باشد واگر رجوع بوحدت بعد از موت خیال کرده اند کافر زندیق اند کزان
عذاب اخروی انکار دارند والبطلان دعوت انبیا مینمایند علیهم الصلوة والتسلیمات اتمها واکملها سوال مودر بعضے
از رسایل خود نوشته که فنا فی الشیخ مخصوص بولایت محمدی است مستفسران چون چیست جواب از تحقیق ما تقدم
معلوم شد که وصل عریان مخصوص بولایت محمدیست ودیگران را هر چند جمع هم تفرقه شود اما از حیلولة هیچ چیز از
شعر کزراه تو سوی حقیقت محمد حاصل میگردد وچاره نبود کما مر پس ازانجا که نهایت ادنی است در ظل

باندازه ان حیلولة البقیة نمیماند پس کلمات خط ان بقیة اطلاق فنا مطلق مجوز نباشد بقای ان بقیة را غیر از محمدی
کیست کو دریابد و از هزاران محمدی المشرب اگر یکے را این حدت نظر پیدا شود و هم متنعم است مشایخ طبقات
اکثر شان تا روح و سر سخن کرده اند کم کسے باشد کا زخی سری گفته باشد فکیف از الخفی و اخفی و در دریا
اخفے غوطه زده باشد و بهر ذره از ذرات آن رسیده و اطلاع یافته کبریت احمر است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم سوال معتقد تو نیست که هر چه نبی را علیه و علی آله الصلوة والسلام از کمالات حاصل
کمل تابعان او را نیز بتبعیت ازان کمالات نصیب است پس لازم آید که از وصل عریان نیز نصیب باشد و حال
انکه همان نبی درمیان حایل است جواب حیلولة نبی در وصل عریان ضرر ندارد چه او نیز بتبعیت است نه
باصالة پس حیلولة مؤکد تبعیت باشد نه منافی چه معنی تبعیت حصول متوسط است نه رفع متوسط کان ثابت
مقام اصالت است پس هم حیلولة باشد و هم وصل عریان بتبعیت میسر شود فافهم سوال فرق چیست که در ماده
تابعان نبی علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات وصل عریان و تجلے ذات اطلاق نمیکنند و در انبیا دیگر صلوات
الله تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیهم این اطلاق تجویز نمیکنند با انکه حیلولة نبی ما علیه الصلوة والسلام در هر
ماده حایل جواب تجویز این اطلاق در ماده کمل تابعان باعتبار تبعیت است که توسط نبی منافی ان اطلاق
نیست چنانکه گذشت و در انبیا دیگر علی نبینا و علیهم الصلوات والتحیات اگر این اطلاق تجویز نماید باعتبار
اصالة خواهد بود چه این بزرگواران باصالة قطع منازل فرموده بحضرت ذات تعالی رسیده اند و شک نیست که
حصول متوسط در صورت اصالة منافی آن اطلاق خواهد بود پس فرق واضح گشت باید دانست که فرق اصالة
وتبعیت در میان انبیا ما تقدم و کمل تابعان این همت علی نبینا و علیهم و علی اسهم الصلوة والسلام والتحیة بسبب
فضلیت انبیاست علی نبینا و علیهم الصلوات والتحیات چه اصل مقصود است و تابع طفیلے هر چند بتابعان
اطلاق وصل عریان و تجلی ذات صحیح است و در متبوعان این اطلاق نیست اما طفیلے را چه پایه که مقصود
مساوات جوید چگونه مساوات میسر شود کا ن جزو است در اصل بروجه اتم و کل است و در تابعه بوجه هم و سهم اما الفرق
هست کا ین بنا سبت نقصے نسبت نیاید و تابعدار اهیچ متبوعے میسازد لهذا خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات علماء
امت خود را همچو انبیا بنی اسرائیل فرمود پس ازین بیان لازم آمد که حصول تجلی ذات مراد ما را ین است
موهم فضل نباشد مر انبیا را که تجلی ذات ندارند فافهم فانه من مزلة الاقدام والنصف فان نهوة العلوم استانه

سبحانہ ہذا العبد بہا الصدفۃ حبیب محمد علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام سوال مقرر ست کہ مقصود از افرینش خاتم
ست علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات دیگران در نفس وجود وحصول کمالات طفیلی اویند در تبعیت او ومدد حاصل
علیا میرسند لہذا در روز قیامت ادم ومن دونہ تحت لوائے او علیہ وعلیہم الصلوٰۃ خواہند بود وتوگفتے در
وصول مرسائر انبیا علے نبینا وعلیہم الصلوات والتحیات بطریق اصالت ست نہ بطریق تبعیت وحجت آن
چہ باشد جواب ہمچنانکہ محمد رسول اللہ صلے اللہ تعالے علیہ وعلے آلہ وسلم از راہ حقیقت خود طریقی ست
بحضرت ذات تعالے وتقدس انبیا دیگر را علے نبینا وعلیہم الصلوات والتسلیمات نیز راہہاست از حقایق
خود بحضرت ذات تعالے شانہ درین وصول تبعیتی نیست بخلاف ایشان کہ تبعیت انبیا را از راہ حقایق ایشان
کہ مناسب حال ہر کدام ست بمطلب میرسند اصالہ در حق ایشان مفقود ست غایۃ مافی الباب حصول دیگران
اگرچہ باصالۃ باشد وصل عریانے نیست چہ حقیقت خاتم الرسل علیہ الصلوات والتسلیمات پیراہن شعر مطابق
گشتہ ست پس ناچار اول فیضے کہ میرسد بآنحقیقت اتصال مے یابد بعد ازان بتوسط او بدیگران میرسد
ومعنی تبعیت ہمین حصول بتوسط ست پس آن اصالہ با ین تبعیت جنگ ندارد زیرا کہ باید دریافت تبعیتی کہ در
امتان گفتہ شدہ ست وبرا براین تبعیت ست کہ منافی اصالہ ست کما مر غیر مرۃ فافہم اگر گویند کہ در مرتبہ
عروج از مرتبہ صفتہ بحیوٰۃ نیز نصیب کمل ست یا نہ گوئیم کہ ست اگر گویند کہ در بالا مذکور شد کہ نہایت این صفت را
اضمحلال وتلاشی ست در حضرت ذات تعالے وتقدس نصیب کمل از مقام محو وتلاشی چہ بود وحال آنکہ
تو در بالا گفتہ کہ تعینات حقایق را اضمحلال عینے نیست اگر ست نظری ست کہ اضمحلال عینے بالجملہ
میرساند جواب اضمحلال عینے چہ درکار اضمحلال نظری کلی فیست اگرچہ درین اضمحلال مراتب متفاوتہ باشد
فافہم واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال والسلام علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفے علیہ وعلی آلہ الصلوات
والتسلیمات انتہا واکملہا **مکتوب دو صد نود و پنجم** بحاجی یوسف کشمیری صدور یافتہ در بیان
نظر بر قدم وہوش ورہم وسفر در وطن وخلوت در انجمن کہ اصول مقررہ طریقہ علیہ نقشبندیہ ست قدس
اللہ تعالے اسرارہا ینجا باید دانست کہ یکے از اصول مقررہ طریقہ نقشبندیہ قدس اللہ تعالے اسرارہا ینجا نظر
بر قدم ست مراد از نظر بر قدم آن نیست کہ باید نظر از قدم تجاوز نکند وپیوستہ از قدم میل بفوق ننماید زیرا کہ
خلاف واقع ست بلکہ نظر ہمیشہ از قدم تفوق میفرماید قدم را ردیف خود مینماید زیرا کہ عروج بر زینہاے

اول نظر است بعد ازان قدم صعود مینماید و چون قدم بمرتبهٔ نظر رسید نظر ازانجا بزرینه بالای دیگر میرود و قدم بتبعیت آن نیز صعود مینماید بعد ازان باز نظر ازان مقام ترقی میکند علی هذا القیاس و اگر مراد آنست که نظر باید که بمقام ترقی ننماید که آنجا قدم را گنجایش نباشد پس ان نیز غیر واقعست زیرا که بعد از تمامی قدم اگر نظر تنها نباشد بسیاری از مراتب کمال فایت شود بلکه آنست که نهایت قدم تا نهایت مراتب استعداد سالک است بلکه تا نهایت استعداد بنی کران سالک بقدم اوست لیکن قدم اول با صالتست و قدم ثانی بتبعیت آن بنی و فوق مراتب این استعداد او را قدم نیست اما نظر هست و این نظر چون حدت پیدا کند منتهای او نهایت مراتب نظران نبی است علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات که ان سالک قدم اوست چه کمل تابعان نبی را که از جمیع کمالات او نصیبست لیکن با نهایت مراتب استعداد و که با صالة سالک و بتبعیت اوست قدم و نظر موفقت دارند بعد ازا قدم کوهی میکند و نظر تنها صعود مینماید تا نهایت مراتب نظر آن نبی ترقیات میفرماید پس معلوم شد که نظر انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات نیز فوق اقدام التیان صعود مینماید و کمل تابعان این بزرگواران را از مقامات انظار ایشان نیز نصیبست چنانچه از مقامات اقدام ایشان نصیبست و فوق قدم خاتم الانبیا علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات مقام رویت است که دیگران را موعود باخرت است آنچه دیگران را نسبت اوراست کمل تابعان او را از یمقام نصیبست اگرچه رویت نیست فریاد حافظ این همه آخر بهزه نیست ۰ هم قصه غریب و حدیث عجیبست ۰ برسر اصل سخن رویم و گوئیم که اگر مراد آنست که قدم باید که از نظر تخلف ننماید نوعیکه در هیچ وقتی از اوقات بمقام نظر نرسد نیکست زیرا که این بنی مانع ترقی است و همچنین اگر از قدم و نظر قدم و نظر ظاهر مراد داشته شود گنجایش دارد چه در وقت راه رفتن نظر را گندگی پیدا میکند و بمحسوسات متلونه انتشار حاصل میگردد و اگر نظر را بر قدم دوخته شود جمعیت اقرب باشد و این مراد مناسبست بمعنی کلمه دیگر که قرین اوست و آن کلمه اینست هوش دردم غایت ما ینبغی کلمه اولی را بری دفع تفرقه الیست که از اتفاق میخیزد کلمه ثانی دفع تفرقه النفس میسازد و کلمه ثالثی که قرین این دو کلمه است کلمه سفر در وطن است و آن عبارت از سیر در النفس است که منشا حصول اندراج النهایة فی البدایت است که مخصوص با نظر بقیه علیه است هر چند سیر در النفس در جمیع طرق است اما بعد از حصول سیر آفاقی است و درین طریق شروع از ین سیر است و سیر آفاقی در ضمن این سیر مندرج است و باین اعتبار اگر در نظر طریق

عالی مندراج الہدایت فی النہایۃ نیز گوئیم گنجایش دارد و کلمہ چہارم کہ درین این کلمات سہ گانہ است کلمہ خلوت
در انجمن است ہرگاہ سفر در وطن میسر شد پس انجمن نیز در خلوتخانہ وطن سفر نماید و تفرقہ آفاق بجمعیۃ انفس را نیز
این نیز بر تقدیری است کہ درہای حجرہ را ببستہ باشد و در رخنہا مسدود ساختہ پس باید کہ در انجمن تفرقہ
متکلم و مخاطب نباشد و ملتفت احدی نگردد و اینہمہ تخیلات و تکلفات در ابتداست و در وسط و در انتہا
ہیچ از ینہا درکار نیست در عین تفرقہ بجمعیت است و در نفس غفلت حاضر از ینجا کسے گمان نکند کہ تفرقہ و عدم
تفرقہ در جمعیت حق منتہی مطلقا مساوی است لا بلکہ مراد اینست کہ تفرقہ و عدم تفرقہ در جمعیت باطن او را
مع ذلک اگر ظاہر را با باطن جمع سازد و تفرقہ را از ظاہر نیز دفع نماید اولی و انسب خواہد بود و قال اللہ سبحانہ
تعالی لنبیہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام واذکر اسم ربک و تبتل الیہ تبتیلا باید دانست کہ در بعضی اوقات از
تفرقہ ظاہر چارہ نبود کہ حقوق خلق ادا شود پس تفرقہ ظاہر نیز در بعضی اوقات مستحسن باشد اما تفرقہ باطن ہیچ
وقتی از اوقات مستحسن نیست کہ آن خالص از برای حق است سبحانہ پس حصہ از عباد مسلم از برای حق باشد
جلشانہ باطن تمام و نصفے از ظاہر و نصفے دیگر از ظاہر از برای وارد حقوق خلق ماند و در ادائے ان حقوق
چونکہ امتثال امر حق است سبحانہ ان نصف دیگر ہم نیز راجع بحق گشت تعالی و تقدس الیہ یرجع الامر
کلہ فاعبدہ **مکتوب دویصد نود و ششم** در بیان بساطت صفات حق جل علا و نفی تعدد و تعلق ان
باشیا بحضرت مخدومزادگی خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ تعالی و ابقاہ صدور یافت الحمد للہ رب العلمین والصلوٰۃ
والسلام علی سید المرسلین و آلہ الطاہرین اجمعین بدان اسعدک اللہ تعالی کہ صفات واجب جلشانہ در رنگ
ذات او تعالی بیچون و بیچگونہ اند و ہر بسیط حقیقی اند مثلا علم یک انکشاف بسیط است کہ معلومات ازل
و ابد بہمان یک انکشاف منکشف میگردد و یک قدرت کاملہ بسیط است کہ مقدورات اولین و آخرین بوجود می آیند
ان بوجودی آیند دیگر یک کلام بسیط است کہ از ازل تا ابد بہمان کلام گویاست علی ہذا القیاس سایر الصفات
الحقیقیہ و تعلق کہ باعتبار تعلق بمعلومات و مقدورات پیدا شود نیز در ان مرتبہ مفقود است اشیا معلوم و مقدور
حق اند سبحانہ اما صفت علم و قدرت را با اشیا ہیچ تعلقے نیست این معرفت در کمال وضوح عقل است ارباب
معقول ہرگز مثل این چیزے تجویز نمے نمایند و محال میدانند کہ اشیا معلوم و مقدور حق باشند جلشانہ و علم
او تعالی با انہا تعلق نکند و ہمچنین مقدور باشند و قدرت متعلق نشود نمی بینند کہ در انمرتبہ از ازل و ابد آن جا

بلکه انهم گنجایش ندارد پیش از تغییر با قرب بے واوقی ان نیست و موجودات زمان ابد دران ان حاضر اند
همان ان حاضر زید را هم معدوم میداند و هم موجود همچنین میداند هم صبے و هم جوان میداند و هم پیر و هم
مے میداند و هم میت و هم در بزخ میداند و هم در حشرات و جنات و معلوم است که ان زمانیه موجودات
هیچ تعلقے نیست چه اگر تعلقے پیدا کند از زمانیت خواهد برآمد و زمان نام خواهد یافت ماضی و استقبال
خواهد گشت پس این موجودات همه دران ثابت اند و هم غیر ثابت پس اگر انکشاف ثابت کرده شود بسیط
حقیقے که او را هیچ یکے از معلومات تعلق نباشد و جمیع معلومات بان یک انکشاف معلوم کردند چه عجب زیرا که
جمع شدن در نمیوطن از مستحیلات برآمده است که مخصوص بان اتحاد زمانست و اتحاد جهت اینجا زمان را
گنجایش نیست اذ لا یجری علیه سبحانه زمان و اتحاد جهت نیز مفقود است که فرق احوال بتفصیل است
درنگ آنکه در مرتبه کلمه شخصے بگوید که اسم و فعل و حرف که قسیم یکدیگرند همه را در امر تبه در آن واحد متحد
مے بیند و متصرف را عین غیر متصرف می بیند و مبنی را عین معرب مے بیند و بگوید که باوجود این جامعیت کلمه را
با هیچ یکے ازین اقسام تعلقے نیست و ازین همه مستغنی است و هیچ یکے از عقلا انکار این شخص نمے نماید و استعجاب
آن نمیکند و در ما نحن فیه و لله المثل الاعلے چرا استعجاب کنند و توقف نمایند اگر گویند که مثل این سخن کسے نگفته
است چه شد اگر نگفته است اما مخالف سخن دیگران نیست و نا مناسب مرتبه وجوب تعالی و تقدس
خربوزه بخوردن را اگرچه بالفعل مثالیکه در مخلوقات میتوان گفت اورد برائے توضیح این معرفت آنست که گفته
اند که علم بعلت مستلزم علم بمعلول است و در نصوص بالاصالة مدرکه متوجه علت است و تعلق بعلت پیدا کرده
علم معلول بتبعیت آن علم علت آمده بے آنکه تعلق ثانے پیدا کرده باشد اما ارباب معقول نصوص نیز بے
تعلق علم در مرتبه ثانے معلومیت معلول تجویز نخواهند کرد اگرچه آن تعلق بالاصالة نباشد لیکن مثالے قریب
ازین مثال معلوم نیست که پیدا شود و مقصود توضیح است نه اثبات والله تعالے اعلم بحقایق الامور کلها و الصلوة
و السلام علے من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفے علیه و علے اله من الصلوات و التحیات المبارکات

مکتوب صد نود و هفتم

بمولانا بدر الدین صدور یافته در تحقیق احاطه و سریان حقیقی و توضیح آن
بامنه و در رعایت حفظ مراتب وجوبے و امکانے اعلم ان احاطه الحق سبحانه بالاشیاء و سریانه فیها
کاحاطة الکل بالفصل و سریانه فیه کالکلیة شلا ساریة فی جمیع اقسامها من الاسم و الفعل و الحرف کذا فی اقسام الاسم

من الماضی والمضارع والامر والنہی والمصدر واسم الفاعل والمفعول والمستثنی المتصل المنقطع والحال والتمیز والاستثناء
والربط بالواو والفاء وبحروف الجار والناصبة وبحروف المختصة بالافعال وبحروف المختصة بالاسماء وبحروف
الداخلة علیہا الی غیر ذلک من الاقسام الحاصلة من التقسیمات الغیر المتناہیة فہذہ الاقسام کلہا غیر الکلیات بل
ہو لاء اعتبارات مندرجة تحت الکلمة زائدة فی تفصیلہا وتمیزا عن الکلمة وفی تمیز بعضہا عن بعض شیء الاعتبار
المعقول فی الخارج لیست الا الکلمة ولہذا صح الحمل ولکن لکل مرتبة من المراتب اسم تخصیص ہو بہا واحکام لا تتحدد
غیرہا مثلا الدال علی المعنی بالاستقلال مع الاقتران بالزمان فعل وبغیر الاقتران اسم وغیر الدال علی المعنی
بالاستقلال حرف وکذا المقترن بالزمان الماضی فعل ماض بالزمان الحال والاستقبال مضارع وما وجد فیہ علة
من العلل المستة المشہورة غیر منصرف والا فمنصرف وحروف عملہا بالجارة وحروف عملہا النصب ناصبة فاطلاق
اسم مرتبة علی مرتبة اخری واجراء احکام احدہما علی الاخری کاطلاق فعل الماضی علی المضارع والمتصرف
علی غیر المتصرف والجارة علی الناصبة مع کون المراتب کلہا لیست الا الکلمة فاجراء احدہما علی الآخر ضلالات
محضة وخروج عن الصراط السوی فتقول ایدک اللہ سبحانہ اعلم ان لکل مرتبة من المراتب تنزل الوجود سبحانہ اسما مختصا
واحکاما لا توجد الا فیہا فالوجوب للذاتی والاستغناء الذاتی مختصة بمرتبة الجمع والالوہیة والامکان الذاتی
والافتقار الذاتی مختصة بمرتبة الکون والفرق والمرتبة الاولی بمرتبة الربوبیة والخالقیة والمرتبة الثانیة مرتبة العبودیة
والمخلوقیة فلو اطلق اسما احدہما علی الاخری واجری احکام مختصة بمرتبة علی المرتبة الاخری لکان نابذا لصرف
وکفرا محضا ولعجب من بعض الملاحدة الزنادقة انہم کیف یخلطون المراتب ویجرون احکام مرتبة علی مرتبة اخری
فیصفون الممکن بصفات الواجب والواجب بصفات الممکن مع علمہم بتمایز صفات الممکن الذی ہو مرتبة وحدة
بعضہا عن بعض واختلاف احکامہم وعلمہم بعدم زوال تمایزہم واختلاف احکامہم صلا مع اتحادہم فی المرتبة الکونیة
فانہم یعلمون بالبداہة مثلا ان الحرارة والاشراق من صفات النار المختصة بہا لیست واحدة منہا فی الماء
ولا یوصف بہا الماء وکذا البرودة التی ہی خصوصیة الماء لیست فی النار وکذا یتمیزون بالضرورة بین ازواجہم
وامہاتہم ویحکمون بتغایر احکامہم واللہ سبحانہ الہادی الی سبیل الرشاد والسلام علی من اتبع الہدی مکتوب دویصد
نود وہشتم بمیر سید محب اللہ الہ آبادی صدور یافت در بیان وصول بنہایت کار بطریق اشارت
خفیہ وعبارت لطیفہ وبر سر این ہمہ غیر از مجدد مزاده کلان علیہ الرحمة والرضوان زبان ہیچکس اطلاع نیافتہ

بدان ای رشدک اللہ تعالیٰ مدتہا کہ سیر در ظلال اثبات و وصل بظل عین حصول مے یافت حالا کہ وصول بی اصل مشیدہ
است حصول جز ظل ندارد کما لمرآۃ الکائنۃ فی ید الشخص الواصلۃ الیہ لا نصیب لہا من الشخص الا ظلہ فافہم فان کلامنا
اشارت بدانند عبارتے مناسب بیان طریق کہ بطریق رمز و اشارت تحریر یافتہ بود مناسب اینمقام دانستہ
نیز درین مکتوب مندرج ساخت فہم نمایند ذکر چنان مانند از پیر راہ دان مداومت بران باز گشت بالفضل
حضرت رحمان و صل عریان باقی ہمہ حسبان و السلام علی من اتبع الہدیٰ التزم متابعۃ المصطفیٰ علیہ و علی آلہ
من الصلوٰۃ انتہا و من التحیات اکملہا **مکتوب دو صد و نود و نہم** بشیخ فرید ابہولی صدور یافتہ در عزاے
مصیبت و دلالت بر صبر و رضا بالقضا و فضیلت مرگ طاعون از گناہ کبیرہ است و در رنگ قرار یوم جف
است بعد الحمد و الصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات میرساند کہ مکتوب شریف رسید از مصیبتہا نوشتہ بودند انا للہ و انا الیہ
راجعون صبر و تحمل باید نمود و رضا بالقضا باید داد ؎ من از رُوی نہ بیچم کرم بیار اے ؎ کہ خوش بود ز عزیزان
تحمل جفاے ؎ قال اللہ تبارک و تعالیٰ ما اصابکم من مصیبۃ فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر و قال تبارک و تعالیٰ
ظہر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس درین وبا از شومی اعمال ما اول ہوشیان ہلاک شدند کہ بسیار جہال
بیشتر در گشتند و زنان کہ مدار نسل و بقای نوع انسان بر وجود ایشانست بیشتر از مردان مردند و ہر کہ درین وبا
از مردان گریخت و سلامت ماند خاک بر جبوۃ او و آنکہ نگریخت و مرد طوبی لہ و بشری لہ بالشہادۃ و قد جزم شیخ
الاسلام ابن حجر فی کتابہ نزل الماعون فی فضل الطاعون بان الممیت بالطعن لا سیما للہ نظیر المقتول
فی المعرکۃ و بان الصابر فی الطاعون محتسبا العلم انہ لا یصیبہ الا ما کتب لہ اذا مات فیہ یغبر الطعن الا فضل ایضا لا
نظیر الرابط کذا ذکرہ الشیخ الاجل البیسلمی فی کتاب شرح الصدور بشرح حال الموتی و القبور و قال و ہو حجۃ صداد
ہمین کسیکہ نگریخت و نمرد از جملہ غازیان و مجاہدانست و از جرگہ صابران و بلاکشان کسی را اجلی است
مسمے کہ گنجایش تقدیم و تاخیر ندارد و اکثر گریزپایان کہ سلامت ماندند بعلت آنکہ اجل ایشان نرسیدہ بود
نہ آنکہ گریختن ایشانرا از مرگ خلاص ساخت و اکثر صابران کہ ہلاک شدند ہم باجل ہلاک شدند فلیس الفرار
بمنج ولا الاستقرار بہلک این قرار در رنگ قرار یوم زحف است و گناہ کبیرہ است از نگر خدا و ندیت جلسلطانہ
کہ گمان نیزد سلامت ماندہ و صبر کنندگان ہلاک شوند بالفعل بہ کثیر او بیدے بہ کثیر اشنیدہ میشد از صبر و تحمل شما و امداد
و اعانت شما بمسلمانان جزاکم اللہ سبحانہ خیرا در تربیت اطفال و تحمل از ایشان و لنتک نشوند کہ امیدوار

از جزیل آن مترتب است زیاده چه نویسد والسلام مکتوب صدم بمجدد مرانگے جامع علوم عقلی و نقلی
مجدالدین محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان اسرار فاتحه و معارف غریبه بلسان مزواشات
و ایمائے از مقام قاب قوسین او ادنی نیز اندراج یافته بحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی انسان کامل چون
بسیر تفصیلے مراتب اسماء و صفات را طی کرده جامعیت تام پیدا کند و مرآت کمالات اسما و صفات الهی جل سلطانه
گردد و عدم فنای او که مرآت آن کمالات است تمام مختفی شود و غیر ان کمالات در وے هیچ چیز ظاهر نبود این زمان
به بقائے خاص که منوط بان کمالات است بعد از حصول فنائی تام که مربوط باخفائے عدم او بوده مشرف گردد و هم ولایت
بروے صادق آید و بعد ازان اگر عنایت ازلی جل سلطانه نهانشا حال او بود تواند بود که مرة ثانیه این کمالات
که عارف آن بقا یافته بود در مرآت حضرت ذات تعالی و تقدس منعکس گردد و ظهور آنجا پیدا کند و بنوقت
سر قاب قوسین ظهور آید باید دانست که ظهور شئی در وے و در هیچوطن کنایت از حصول نسبته مجهول است مر شئی را
با مر اتبه نه انکه انجا حقیقت مرات است و حصول شئی است در وے والله المثل الاعلی و چون آن کمالات که عارف بقا
بران یافته بود در مرآت آنجناب قدس بطریق حقیقت و اصالة منعکس گردد و ظهور آنجا پیدا کند و نسبت مجهول الکیفیه
او را انجا حاصل شود لاجرم انا که بعارف تعلق داشت آنجا اطلاق یابد و خود را آن کمالات ظاهره بیند نهایة
عروج انا در مقام قاب قوسین تا اینجا است ای فرزند شنو مرات صورت که در وے حسن و جمال منعکس گردد و
فرضا ان مرآت صلاحیة و علم پیدا کند تا چار بظهور ان حسن و جمال مانند خواهد شد و خط و افر خواهد برد در مرآت
هر چند لذت والم مفقود است که از صفات امکان است اما امری کرشتا بان ان مرتبه جلباست و از ساحت تقدس
و حدوث مبرا کاین و ثابت است ؎ فریاد حافظ اینهمه کفر بهر زه نیست ؎ هم قصه غریب و حدیث عجیب هست
این کمالات ظاهره که در انمرتبه نسبت مجهول الکیفیت پیدا کرده اند حکم ایشان در رنگ حکم عالم خلق با انسان است نسبت
فعالم امر و سر من عرف نفسه فقد عرف ربه اینجا دریاب و چون این کمالات ظاهره بالافضل حضرت
اجمال فوات است تعالی و تقدس نسبت مجهول الکیفیت بحضرت اجمال پیدا کرده اند و الاتصال بلا کیف بدست او داده
اند و آئینه داری حضرت اجمال نموده ناچار در حضرت اجمال تفصیل بحر و اعتبار و بعض توهم نیز پیدا شد که
سبب عروج انا عارف گشت این کمال در بسته بمقام اوادنی است ؎ قلم اینجا رسید و سر بشکست ؎
امنیت بیان النهایت للنهایت و غایت الغایت که فهم ان از ادراک خواص عوام حاصل و دست و از عوام چه گوید

از خصوص خاص نیز امثل خلیل اند که بایند دولت و معرفت مهد گشته اند ۵ اگر با دشته برو پیرزن به باید نوا نخواهد
سلبت کمن باین نهایت باعتبار ظهورات و تجلیات است که بعد از ان از قسم تجلی ظهور هیچ متصور نیست ۵
ومن بعد هذا ما یدق وصفاته ۵ و ما کنته اخطی لدیه و اجل ۵ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
وعلی آله وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین وعلی ال کل وملائکة المقربین الصلوة والتسلیمات والتحیات والبرکات
انتهاء والکلها واولیها واعلاها وادومها والبقاها وعمها وشملها مکتوب سیصد و یکم بولانا امان الله وسبحان
قرب نبوة و قرب ولایت و آنچه که قرب نبوة موصلند بعد الحمد والصلوة معلوم فرزندی بولانا امان الله
باد که نبوت عبارت از قرب الهیست جل سلطانه که شائبه ظلیت ندارد و عروجش دائمی و سیری دارد جل و علا و
روشنی
وبخلق این قرب بالاصالة نصیب انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات و این منصب مخصوص باین بزرگوارانست
علیهم الصلوات والبرکات وخاتم این منصب سید البشر است علیه وعلی آله الصلوة والسلام حضرت عیسی علی نبینا
وعلیه الصلوة والتحیة بعد از نزول متابعة شریعت خاتم الرسل خواهد بود علیهما الصلوة والسلام غایت ما فی الباب
متابعان و خادمان او از دولت و اولش صاحبان نصیبست پس از قرب انبیا علیهم الصلوات والتحیات کمل تابعین
هم نصیب بوده و علوم و معارف و کمالات بمقام بطریق وراثت نیز نصیب تابعان باشد هر خاص کند بنده بصلحت
عام را پس حصول کمالات نبوة مر تابعان را بطریق تبعیت و وراثت بعد از بعثت خاتم الرسل علیه وعلی جمیع الانبیاء
والرسل الصلوة والتحیات منافی خاتمیت او نیست علیه وعلی آله الصلوة والسلام فلا تکن من المترددین بدان
اسعدک الله تعالی راههای که بکمالات نبوة موصلند دو تاست راهی ست که مربوط بلطف کمالات مخصوصه بمقام ولایت
ست و منوط است بحصول تجلیات ظلیه و معارف سکریه که مناسب قرب ولایت اند بعد از طی کمالات و حصول
این تجلیات قدم در کمالات نبوة نهاده می آید و بمقام وصول که اصل ست والتفات بظلیت ذنب و راه دیگر
آنست که بتوسط حصول این کمالات ولایت وصول بکمالات نبوة میسر گردد و این راه دویم شاهراه ست
و بتوسط کمالات نبوة رسیدست الا ماشاء الله تعالی باین راه رفته ست از انبیاء کرام علیهم الصلوة والسلام و از
اصحاب ایشان تبعیت و وراثت البتان علیهم و علی اصحابهم الصلوات والتحیه و راه اول دور و دراز ست و متعسر
و متعذر الوصول جمعی از اولیا در مقام ولایت که اشرف منزول شرف گشته اند کمالاتیکه بمقام نزول تعلق داشت
کمالات نبوة خیال کرده اند و در تخلق را که مناسب مقام دعوت ست از خصائص مقام نبوة انگاشته هیچ چیز ست

بلکه این نزول در سنگ عروج هر دو از ولایت اند عروج و نزول دیگر است فوق مقام ولایت که به نبوت تعلق دارد
و این توجه بخلق غیر آن توجه بخلق است که به نبوت مناسبت دارد و این دعوت غیر آن دعوت است که از کمالات نبوت
ثمره داند چه کنند که قدم از دائره ولایت بیرون ننهاده اند حقیقت کمالات نبوت را در نیافته نصف ولایت را
که جانب عروج راست تمام ولایت انگاشته اند بلکه نصف دیگر آن را که جانب نزول است مقام نبوت تصور کرده اند

ع چو آن کرمے که در سنگ نهان است فرمین و آسمان او همان است

و ممکن است که شخصے راه اول و وصول پیدا کند مجمع کمالات مفصله ولایت و نبوت نماید و تمیز درمیان کمالات این دو مقام کما ینبغی حصول فرماید عروج
و نزول هر کدام را جدا جدا سازد و حکم نماید بانکه نبوت نبی بهتر است از ولایت او باید دانست که بعد از وصول
براه دوم هر چند کمالات مفصله مقام ولایت بحصول نه پیوسته است اما زیده و خلاصه ولایت بوجه احسن میسر
گشته است توان گفت که اهل ولایت از کمالات ولایت پوست بدست آورده اند و این وصل بغیر از اجمالی
گرد آری بعضی از علوم سکریه و ظهورات نظلیه کرا رباب ولایت را حاصل شده است آن وصل از آن علوم
و ظهورات قلیل نصیب است بمعنے موجب مزیت نیست بلکه آن وصل را از این علوم و ظهورات ننگ و ناموس
است چه آن دارد که از ذنب و سوء ادب اند یشے و اهل اصل از ظلال آن اهل گریزان و مستغفر است گرفتار
بظل زمان عدم وصول است با اصل ظل بے با اصل است و تعقیب ظل سوء ادب باشی فوز عدم حصول کمالات
نبوت مربوط بموهبت محض است منوط بکسب صرف کسب و تحمل را در حصول این دولت عظمی هیچ مدخلی نیست
کدام عمل و کسب است که منتج این دولت عظمے تواند شد و کدام ریاضت و مجاهده است که ثمر این نعمت تواند بود بخلاف
کمالات ولایت که مسبب و مقدمات آن کسبی است و حصول آن مربوط بریاضت و مجاهده است هر چند دولت
که بعضے را بی سوت کسب و عمل خیر باین دولت مهتد سازند و فنا و بقا که ولایت عبارت از آنست نیز موهبت است
که بعد از کسب مقدمات بفضل و کرم هر کرا خواهند باین دولت فنا و بقا مشرف سازند و ریاضات و مجاهدات السنور علیه
و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی ملائکة المقربین و علی اهل الطاعة اجمعین الصلوات و التسلیمات پیش از
بعثت و بعد از بعثت نه از برای تحصیل این دولت بود بلکه مناصب و فوائد دیگر منظور بوده مثل قلت حساب کفارات
زلات تبشیر و انذار لقاء و حجات و مراعات صحبت فرشته مرسل کرا مرسل و نشر پاک است و کثرت
ظهور خوارق که مناسب مقام نبوت اند و امثال آن باید دانست که حصول این موهبت در حق انبیا علیهم الصلوات

والتسلیمات بتوسط است ودرحق اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتحیات که بتبعیت وراثت بایند دولت مشرف
گشته اند بتوسط انبیاست علیهم الصلوات والبرکات بعد از انبیا واصحاب بشان علیهم الصلوات والتسلیمات کم کسے
باشد دولت مشرف گشته است هرچند جایز است ودیگر مرا نیز بتبعیت وراثت بایند دولت مهتد سازند
فیض وحدالقدس از بازمدد فرماید ودیگران هم بکنند بخصوصیها میکرد انکارم که اسند دولت درکبار تابعین نیز
اندانخته است ودراکابر تبع تابعین نیز سایه افگنده بعد ازان رو بانستار آورده تا انکه نوبت بالف ثانی رسیده است
اکثر وعلیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات رشید دینوقت نیز اند دولت بتبعیت وراثت برمنصه ظهور آمده واخبار
بادل مشابه ساخته ۵ اگر باد شه برد پیرزن ؛ بیاید تو انیخواهد سلبت کمثل والسلام علی من اتبع الهدی وانزع
متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات امتهاد اکملها مکتوب سی صدو دویم بنام میر داد
که جامع علوم ظاهره واسرار ومعارف باطنه اند اعنی مجدالدین محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان فرق
ولایت سگانه که ولایت اولیا رد ولایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات وولایت ملائکه علی است علی نبینا
وعلیهم الصلوات والتحیات ودر بیان انکه نبوت افضل است از ولایت است وبعضی از خصایص معارف که نبوت
تعلق دارند وما یناسب ذلک ان ارشدک الله تعالی که ولایت عبارت از قرب الهی است جلسلطانه که ظلیت
ظلیت صورت نبندد وبی حایل وحجب حصول نپذیرد واگر ولایت اولیاست البته بداغ ظلیت متسم است وولایت
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات هرچند از ظلیت برآمده است اما بے حایل وحجب اسما وصفات تحقق نیست ولایت
ملائکه علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات هرچند حجب اسما وصفات بلند رفته است لیکن از حجب شیون واعتبارات
ذاتیه چاره ندارد ونبوت ورسالت است که نشانه ظلیت بادراه نیافته است وحجب صفات واعتبارات را دوراه
گذاشته پس ثابت شد که نبوت از ولایت افضل باشد وقرب نبوت ذاتی واصلے باشد ومن لم یطلع علی حقیقتها حکم
بالعکس وجزم بالقلب پس وصول مرتبه نبوت باشد وحصول مقام ولایت زیرا که حصول بلا خط ظلیت صورت
نپذیرد وبخلاف وصول ایضا در کمال حصول فرعانیت است ودر کمال وصول بقا را ثنیت پس رفع دوکانکے
مناسب مقام ولایت باشد وبقا دوکانکے ملایم مرتبه نبوت وچون رفع دوکانکی مناسب مقام ولایت است پس انبیا علیهم
السلام هر وقت لازم مقام ولایت باشد ودر مرتبه نبوت چون بقا را ثنیت است پس صحو از خواص این مرتبه بود و
ایضا حصول تجلیات خواه در کسوت صور وخیال بوده خواه در پرده انوار همه در مقامات ولایت است

و در طی مقامات و سباق آن بخلاف مرتبه نبوت که در انموطن وصول با صل است و مستغنا است از تجلیات و ظهورات
ظلال آن اصل اند و بهمچنین در وقت طی مقامات و سباق آن مرتبه نیز احتیاج به آن تجلیات نیست مگر انکه از راه
ولایت عروج و قصود این زمان حصول آن تجلیات بوسطه ولایت نیست نه بوسطه طی مسافت راه وصول مبتنی
با جمله تجلیات و ظهورات از ظلال جزمی دهند و آنچه از گفتاری ظلال گذشته است از تجلیات و ارسته شما
زاهر البصر انجا باید طلبید اے فرزند دلبند عشق و طنطنه محبت و نعره های شوق انگیز و صیحه های دردامیز و جذبه
و قبض و رقاصی همه در مقامات ظلال است و در اوان ظهورات و تجلیات ظلیه بعد از وصول با صل حصول
این امور متصور نیست محبت در انموطن بمعنے ارادہ طاعت چنانچه علما فرموده اند نه بمعنے زائد بران که منشا
شوق و ذوق است چنانچه بعضے صوفیه گمان برده اند اے فرزند دلبند چون در مقام ولایت رفعه ثنیت مطلوب است
تا چار اولیا بزوال اراده سعی مینایند شیخ بسطام گوید اردیدم در مرتبه نبوت چونکه رفعه ثنیت در کار نیست
زوال النفس اراده مطلوب نگشت چرا مطلوب باشد که اراده صفتے است فی حد ذاتها کامل اگر بقضیه بلوراه یافته
است بوسیله صفت متعلق او است پس باید که متعلق او امر محبت و نامرضی نباشد بلکه جمیع مراوات ان مرضی حق
باشند جل و علا و بهمچنین در مقام ولایت و بقی جمیع صفات بنسبت میکوشند و در مرتبه نبوت مطلوب بقی متعلقات
سوراین صفات است بمعنے اصل این صفات که فی حد ذاتها کامل اند مثلا صفة علم نے حد ذاتها از صفات کامله
است اگر بقضیه بلوراه یافته است از راه متعلق سوراو است پس نفے متعلق سوران ضرور ے اید بنفی اصل ان صفت
علے هذا القیاس پس شخصے که بمقام نبوت از راه ولایت آمده است او را در اثنا راه از نفی اصل صفات چاره نبود
و انکه بتوسط ولایت بران مقام رسیده است او را نفی اصل صفات کار ے نیست نفی متعلقان سوراین صفات باید
کرد باید دانست که مراد ازین ولایت که مذکور شد ولایت ظلی است که بولایت صغری معبر است و ولایت اولیا
است اما ولایت انبیا که از ظل گذشته است دیگر است انجا مطلوب نفے متعلقات سور صفات بشریت است
نه نفی اصل این صفات و چون نفی متعلقات سور صفات حاصل گشت ولایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
بحصول پیوست بعد ازان عروجی که واقعشود متعلق بکمالات نبوت خواهد بود ازین بیان لایح گشت که نبوت
از حصول ولایت چاره نبود زیرا که ولایت از مبادی و مقدمات اوست اما ولایت ظلے در وصول کمالات نبوت
چیزے دخل نیست بمعنی اتفاق افتد و بعضے دیگر را اصلا با آن عبوری واقعشود افهم و شک نیست که نفی

اصل صفات متعدیات نسبت بفرع متعلقات سوی ان صفات پس حصول کمالات نبوت اسهل و اقرب باشد نسبت
بحصول کمالات ولایت و همین نسبت بسیر و قرب است و هر امر که وصول اهل دارد نسبت باموریکه از اصل جدا
افتاده اند همی بینی که کیمیای اصل بسهولت عمل میسر است و باقر بطرق حاصل و آنچه از اصل آن جدا افتاده است
دور و مخت است و عمرے در تحصیل آن فانے میباید و مع ذالک حرمان نقد وقت اوست و آنچه بدست آورده
بعد الفنا و الفتے شباهت بان اصل دارد و لباس است آن شباهت عارضه ازوی زایل گردد و بر اصل خود عود
نماید و بقلابے و غلے نکشد بخلاف وصول باصل آنچه با وجود سهولت عمل و نزدیکے راه از خوف قلابی و غلے
امین نیست جمعے از سالکان این راه که بریاضات شاقه و مجاهدات شدیده بطلے از ظلال رسیده اند گمان برده اند
که وصول بطلب منوط بریاضات شاقه است و مجاهدات شدیده نمیدانند که راه دیگر اقرب ازین راه است
و موصل نهایت النهایت و آن راه اجتباست که بمجرد فضل کریم منوط است و در رائے که الشان اختیار کرده اند
راه انابت است که بمجاهدات مربوط است و وصلان این راه اگر قلیل اند و وصلان راه اجتبا جم غفیر انبیا علیهم
الصلوٰة و التسلیمات همه براه اجتبا رفته اند و اصحاب الشان علیهم الصلوٰت و التحیات نیز بتبعیت و وراثت بان
وصل گشته اند ریاضات ارباب اجتبا از برائے ادای شکر نعمت وصول است قال علیه الصلوٰة و السلام فی جواب
السائل عن وجه ریاضاته الشدیده مع کون ذنوبه المتقدمة و المتاخرة مغفورة افلا اکون عبدا شکورا و مجاهدات
اهل انابت از برائے حصول وصول سمت شتان ما بینهما راه اجتبا راه بردنست و راه انابت راه رفتن از زیر
تا رفتن فرق عظیم است زودی برند و دیر سانند و دیر میروند و در راه میمانند حضرت خواجه نقشبند قدس سره
فرمودند ما فضلیانیم بلے تا فضل نباشد نهایت دیگران در بدایت الشان چگونه مندرج گردد ذلک
فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که این فقیر در عرضداشتها که
بزرگوار خود قدس سره نوشته است نوشته که جمیع مرادات مرتفع گشته اند ما الفضل راده هنوز رجاست بعد ازین
مرتے نوشته که آن اراده نیز در رنگ مرادات مرتفع گشته و چون حضرت حضبحانه و تعالے بر اثت انبیا علیهم الصلوٰة
و التسلیمات مشرف ساخت و دانست که رفع متعلق سوی آن اراده بوده است رفع نفس آن اراده لازم نیست
که رفع متعلق سوی بعد از رفع اصل بروجه اتم و اکمل حاصل شود بلکه لباست که بمجرد فضل ان میسر شود که
بتحمل تکلف عشر عشیر ان حاصل نگردد اے فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت باید شست و گرفتار

آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا یا یتیم و در دار آخرت را در رنگ رود دنیا محمود نباید دانست امام داؤد طائی فرمان
ان ارادت السلامة سلم علی الدنیا وان ارادت الکرامة کبر علی الآخرت و دیگری این طائفه گوید کریمه منکم من
یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرت نکایت از فریقین است بالجمله فنا که عبارت از نسیان ماسوی حق است
جل و علا شامل دنیا و آخرت است و فنا و بقا هر دو احزار و ولایت اند پس در ولایت از نسیان آخرت چاره نیست
مرتبه کمالات نبوت گرفتاری آخرت محمود است و در دار آخرت مرضی و مقبول ملکه و دران موطن در آخرت است
و گرفتاری آخرت کریمه یدعون ربهم خوفا و طمعا و کریمه و یخشوننا ربهم و یخافون عذابه و کریمه والذین یخشون ربهم
بالغیب و هم من الساعة مشفقون الخ در وقت ارباب مقام است گریه و نالهٔ ایشان از تذکر احوال آخرت است
و الم داند و ایشان از ترس احوال قیامت همواره از فتنهٔ قبر در استعاذه اند و همیشه از عذاب دنیا و آخرت
در حق جل و علا از ایشان در دار آخرت است و شوق و محبت ایشان شوق و محبت آخرت چه گر لقاء است
موعود با آخرت است و اگر رضاست کمالش نیز موقوف با آخرت دنیا مبغوضهٔ حق است جل و علا و آخرت
مرضیهٔ او تعالی مبغوضه را با مرضیه هیچ امر برابر نتوان ساخت زیرا که مبغوضهٔ شایان اعراض است و مرضیه شایان
اقبال از مرضیه اعراض نمودن عین شکر است و خلاف موعود مرضی او تعالی کریمه لهد یدعوا الی دار السلام
شاهد این معنی است حضرت قدس و تعالی بها لغة و تاکید ترغیب آخرت میفرماید پس اعراض از آخرت نمودن و تحقیق
معارضه است بحق جل و علا و سعی در رفع مرضی او کردن است امام داؤد طائی بان بزرگی چون ولایت
قدم رنجه داشت ترک آخرت را کرامت گفت گمان نیست که اصحاب کرام علیهم الرضوان همه در دار آخرت مبتلا بودند
و از عذاب آخرت ترسان و لرزان روز بروز حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه شمشیر سوار بکوچه هیگذشت هر قدمی این کریمه
را خواندی علیک بکتاب الله قال لمن دافع از استماع آن از هوش رفتندی از شمشیر بخود نلرزیدی از قیامت و از نجا بر خود نلرزیدی
بخاطر نیاوردند و تا مدتی از آن در دنیا راحت نیافتند که مردم بعیادت ایشان می آمدند گاهی در توسط احوال و مقامات
نسیان از دنیا و آخرت میسر میگردد و گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا میدارند اما چون بشرف لقا
مشرف گشت و کار را بانجام رسانید و کمالات نبوت بر تو انداخت بآنچه در دار آخرت است و استعاذه از دوزخ است
تمنای بهشت اشجار و انهار و حور و غلمان بهشت را با شیای دنیوی هیچ مناسبت نیست بلکه اینها دو طرف نقیض
اند در رنگ نقاضت غضب و رضا اشجار و انهار و آنچه در بهشت است نتایج و ثمرات اعمال صالحه اند

پیغمبر علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام فرمود کہ بہشت درخت نارد و بجا دختان مبتا بندپرسیدند کہ چہ طور بنشانیم
فرمود علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام بتسبیح وتحمید وتمجید وتحلیل یعنے سبحان اللہ بگویند تا بہشت نہال بکدرخت
مبتا نند پس درخت بہشت پنجہ تسبیح گشت کمالات نیز بے ہست چنانچہ درین کلمہ درکسوت حروف واصوات
مندرج ساختہ اند در بہشت آن کمالات را در کسوت درخت تعبیہ میفرماید علی ہذا القیاس آنچہ در بہشت نتیجہ عمل
صالح وہر چہ از کمالات وجوبی نہایت وفقدرست در شمن کسوت صلاح قولے وعملی اندراج یافتہ ہست در بہشت در
آن کمالات در پردہ لذات ونعمات ظہور میفرمایند پس ناچاران تلذذ وتنعم مرضی ومقبول باشد ووسیلہ باشد
از برای بقا ووصول لابعہ بچارہ اگر ایں سرگاہ میگشت فکر سوختن بہشت نمی نمود وگرفتاری از اغیر گرفتاری
حق جل علا نمیدانست بخلاف تلذذ وتنعم دنیوی کہ منشا آن جنت وشرارست ونبی ان حرمان دارخرت
اعاذنا اللہ سبحانہ منہ این تلذذ اگر مباح شرعے ہست محاسبہ برپیش ہست اگر رحمت دستگیری نفرماید وعفو
واگر مباح شرعے نیست مورد وعید ست ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفرلنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین پس این
تلذذ ازیان تلذذ چہ نسبت بود واین تلذذ سم قاتل ست وآن تلذذ تریاق نافع پس مسوا خرت یا نصیب عوام مومنان
یا نصیب اخص خواص ازین درد نیزہ منیاندیشہ کرہست درخلاف آن می انگارند ما الیشانند من خہنیم یارب

مکتوب صد وسیوم بجانب یوسف کشمیری بعد الحمد والصلوٰۃ باید دانست کہ کلمات اذان ہفت ہست
اللہ اکبر اے اللہ اکبر ان یکون لحاجتہ الے عبادت عابد کررت ہندہ الکلمۃ اربعہ مرات لنا کید ہذا المعنے اشہد ان
لا الہ الا اللہ اے اشہد انہ تعالی معہ کبر بار بہ واستغنا عن العبادہ لیس المستحق للعبادت الا ہو سبحانہ اشہد ان محمد
رسول اللہ اے اشہد انہ علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام رسولہ سبحانہ وبلغہ عنہ تعالی طریق العبادت فلا یکون العبادۃ
اللائقہ بجناب قدس تعالی الا ماہی ماخوذہ من جہتہ تبلیغہ ورسالتہ علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والتحیۃ حی علی الصلوٰۃ حی
علی الفلاح کلمتان بطلب المصلے الی ادار الصلوٰۃ لمودیۃ الی الفلاح اللہ اکبر اے اکبر من ان یلیق بجناب قدسہ تعالی
عبادۃ احد الا الا الہدای انہ تعالی لا محالۃ ہو المستحق للعبادۃ وان لم نصدر العبادت من احد بالائقہ بجناب
قدسہ تعالی بزرگے شان نماز زبردگے این کلمات کہ موضوع از برای اعلام نماز ست باید دریافت تا سالک
کہ نکوست از بہارش پیدست اللہم اجعلنی من المصلین المفلحین بحرمت سید المرسلین علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات
انہا واکملہا **مکتوب صد وچہارم** بملا نا عبد الحی صدور یافت در بیان اعمال صالحہ کہ در اکثر آیتہا

قرآنے وعدہ دخول بہشت منوط بآن ساختہ است تعالی وتقدس و دربیان ادا شکر و دربیان بعضی رمضانے و اسرار نماز
بعد الحمد والصلوٰۃ بدان ہدیک اللہ تعالیٰ نامہ بتہا تردد داشت کہ آیا مراد از اعمال صالحہ کہ حضرت حقجل وعلا وعد
اینہا فرمودہ دخول بہشت را مربوط بآن ساختہ است جمیع اعمال صالحہ است یا بعضے اکثر جمیع است متعذر است
کم کسے بایتان جمیع موفق شدہ باشد و اگر بعضے است مجہول است و یقین بنایفتہ آخر بمحض فضل خداوندی جلشانہ
بخاطر رسخت کہ شاید مراد از اعمال صالحہ ارکان خمسہ الاسلام باشد کہ بنا بر اسلام بر آنست امید است کہ اگر این اصول
بنجگانہ اسلام بر وجہ کمال ادا یابند نجات و فلاح تقدیر و قسمت چہ اینہا فی حد ذاتہا اعمال صالحہ اند و ازانہ سیات
و منکرات اند کہ یمان الصلوٰۃ تنہی عن الفحشاء والمنکر شاید اینہے است و چون ایتان این بنجگانہ اسلام میرشد
امید است کہ شکر ادا یافت و چون شکر ادا یافت از عذاب سنجا حاصل آید بالفعل امید بفضل اللہ تعالیٰ کہ ان شکرتم لازیدنکم
پس و سایتان این بنجگانہ بجان باید کوشید علی الخصوص در اقامت نماز کہ عماد دین است مہما امکن بترک اولی
از اداب ان راضے نباید شد اگر نماز تمام ساخت اہل عظیم از اسلام بدست آورد و جبل متین از برای خلاصی
حاصل کرد واللہ سبحانہ الموفق بدانکہ تکبیر اولی در نماز اشارت بہ استغنا و کبریای اوست تعالیٰ از عبادت عابدان
و از نماز مصابان و تکبیرات کہ بعد ارکان اند رموز و اشارات اند بعدم لیاقت ادا در ہر رکن از برائے عبادت جناب قدس
اوتعالیٰ و تسبیح در رکوع چون معنی تکبیر ملحوظ بوده است و در آخر رکوع تکبیر گفتن نفرموده بخلاف سجدتین کہ باوجود
تسبیحات آنہا در اول و آخر تکبیر گفتن فرموده تا کسے در وہم نیفتد کہ در سجود کہ نہایت انحطاط و انخفاض است
و غایت تذلیل و انکسار حق عبادت ادا می باید و از برای دفع این وہم ہم در تسبیح سجود لفظ اعلی اختیار افتاد و
وہم تکرار تکبیر مسنون گشته و چون نماز معراج مومن است و در آخر نماز کلمائے کہ انسر و علیہ علے آلہ الصلوٰۃ والسلام
در شب معراج بآن کلمات شرف شده بود خواندن فرمود پس مصلی را باید کہ نماز را معراج خود سازد و نہایت قرب
در نماز جوید قال علیہ وعلے آلہ الصلوٰۃ والسلام اقرب ما یکون العبد من ربہ فی الصلوٰۃ و مصلی چون بنماز رب است
عزشانہ و شاہد عظمت و جلال او ست تعالیٰ در وقت ادائے نماز جائے آنست کہ در وی رعبی و ہیبتی پیدا شود و از برائے
تسلی او ختم نماز بتسلیمتین فرموده و آنچہ در حدیث نبوی مذکور است علیہ وعلے آلہ الصلوٰۃ والسلام صدبار تسبیح
و تحمید و تکبیر و تہلیل بعد از نماز فرض مرعلم فقیر سرش آنست و در ادا نماز ہر چہ از قصور و تقصیر واقع شده است
بہ تسبیح و تکبیر ملاقی آن باید نمود و اعتراف عدم لیاقت و ناتمامی عبادت خود باید فرمود و چون از ادائے عبادت

بتوفیق او تعالی میسر شده است تحمید شکران این نعمت باید بجا آورد و در تحقیق عبادت غیر او را نباید دانست امید است که چون
ادای نماز مقرون بشرائط و ارکان مقبول و بعد ازان تلافی تقصیر و شکر نعمت توفیق و لفی استحقاق عبادت غیر او
تعالی از صمیم قلب این کلمات طیبه نموده آید تا ان نماز شایان قبول حضرت عزت گردد و صاحب ان نماز
مصلی و مفلح بود اللهم اجعلنی من المصلین المفلحین بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم و علی آله الصلوات و التسلیمات مکتوب
سه صد و پنجم بیر محب الله صمد یانست در بیان اسرار نماز و فرق در میان نماز مبتدی عامی و میان نماز منتهی
ما یناسب فی ذلک بسم الله الرحمن الرحیم نحمده و نصلی علی عباده الذین اصطفی بدان ارشدک الله تعالی و تمامی صلوة
و کمال آن نزد فقیر عبارت از اتیان فرائض و واجبات و سنن و مستحبات نماز است که در کتب فقهیه بتفصیل بیان
یافته است امری دیگر در ای این امور اربعه نیست که در تمامی نماز از امد خلی باشد خشوع نماز نیز مندرج
در همین امور اربعه است و خضوع قلب نیز منوط باینها جمعی بعلم این امور کفایت و زیده اند و در عمل سابل
و مداهنه اختیار نموده لاجرم از کمالات نماز قلیل النصیب گشته اند و جمعی دیگر اهتمام بحضور قلب بحق سبحانه و تعالی
مبذول داشته حکم پرواز نموده و اقتصار بر فرائض و سنن نموده اند و انجا نیز از حقیقت نماز آگاه نگشته اند و کمال
نماز را از غیر نماز جسته چه حضور قلب را از جمله احکام نماز نشمرده اند و انچه در خبر آمده است لا صلوة الا بحضور القلب
تواند بود که مراد از حضور حضور قلب باشد باین امور اربعه تا فتوری در اتیان امری ازین امور واقع نشود و در
این حضور حضور دیگر بفهم این فقیر نمی در آید سوال چون تمامی نماز و کمال آن مربوط بیان امور اربعه گشت
دامر دیگر در ای نهاد کمال آن ملحوظ نشد پس فرق در میان نماز مبتدی منتهی بلکه نماز عامی که تفاوت فاحش دارد
این امور باشد چه بود جواب فرق از راه عامل است نه از راه عمل چه یک عمل بوسطه تفاوت عمل متفاوت
عملیکه از عامل مقبول و محبوب بود موجب آید اجران اضعاف مضاعف است ازان اجری که مترتب بر عمل غیر
عامل باشد چه عامل هر چند عظیم القدر باشد عمل او جزیل الاجر است از نجا گفته اند که عمل بی عارف بهتر از عمل
با اخلاص مرید است فکیف که عمل عارف مقرون باخلاص بود لهذا حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه سهو حضرت
پیغمبر را علیه و علی آله الصلوة بهتر از صواب عمده خود دانسته طلب سهو او علیه و علی آله الصلوة و التحیة میفرماید
اگر میگوید یا لیتنی کنت سهوک تمنا ارزوی ما دارد که بکلیت خود سهو النبی باشد علیه و علی آله الصلوة و السلام پس تمامی
اعمال و احوال خود را کما ینبغی سهو النبی علیه و علی آله الصلوة و التحیة میداند که بمنتهای تمام تمامی حسنات خود را در جنب

السرور علیه علی آله الصلوٰة والسلام مسالت نماید و عمل ہر السرور علیه علی آله الصلوٰة والسلام مثل سلام دادن
اوست علیه علی آله الصلوٰة والسلام بر دو رکعت نماز فرض چہار گانه بطریق گذاردی پس نماز منتهی باوجود تمام
وثمرات دنیوی و جزیل آخرت بران مترتب باشد بخلاف نماز مبتدی عامی هر چه بنسبت خاک را با عالم پاک
شمه از خصایص نماز منتهی دہی نماید از انجا قیاس نماید که منتهی هر نماز در وقت قرات قرآن و اتیان تسبیحات
وتکبیرات زبان خود را در رنگ شجره موسوی مے یابد و قوی و جوارح خود را پیش از زلات و وسایط میداند و گاہے
مے یابد که در وقت ادا نماز باطن او حقیقت تمام از ظاهر و صورت تعلق گسسته بعالم غیب ملحق شده است و نسبت
مجهول الکیفیه بغیب پیدا کرده و چون از نماز فارغ شده باز رجوع نموده با آنکه جواب اهل سوال گوئیم که اتیان
امور اربعه مذکوره بتمام و کمال نصیب منتهی هست مبتدی و عامی دور هست که باتیان این امور بتمام و کمال موفق
شود هر چند ممکن و جایز هست فانها الکبیرة الا علی الخاشعین والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب سیم صد و ششم
بمولانا صالح صدر یافته و ذکر بعضے از مناقب و کمالات حقایق آگاه معارف دستگاه مخدوم زاده کلان خواجه
محمد الصادق علیه الرحمة والغفران و مخدوم زاده های خورد مرحومی مغفوری محمد فرخ و محمد یعلے رحمة الله علیهم و در
خاتمه این مکتوب بیان چند از ارباب ولایت و در بیان آنکه این فقیر در قرب نبوت هیچ دخل نیست و ما نیاز فلک
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفے اخوی ملا صالح واقعات اهل سرهند را شنیده باشند فرزندی اعظمی رضی الله عنه
نیز زاده و برادر خورد و محمد فرخ و محمد یعلے سفر آخرت اختیار فرمودند انا لله وانا الیه راجعون حمد لله سبحانه که اولاد
باقی ماندگان را قوت صبر عطا فرمود ثانیه علیه الرحمة را سرداد ند خوش گفت ؎ من از زور دے نه پیچم کرم بیار آرے که خوش
بود ز عزیزان تحمل خوارے فرزند مرحوم آیتی بود از آیات حق جل علا و رحمتی بود از رحمتهای رب العالمین در سن
بست و چهار سالگی آن یافت که کم کسے یافت با هویت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه را بحد کمال رسانیده بود
حتے که تلامیذ الشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینها را بقدرت تمام درس میدادند و حکایات معرفت و غرائب
قصص شهود و کشوف ایشان مستغنی هست از آنکه در بیان آرد معلوم شماست که در سن هشت سالگی بر نهج مغلوب حال
شده بودند که حضرت خواجه قدس سره معالجه تسکین حال ایشان را بطعامها مے فرمودند و منع مے نمودند
که مجنه که مرا بحمد صادق است هیچکس نمیست و همچنین معنی کلاه و لباست هیچکس نمیست ازین سخن بزرگے ایشان
باید دریافت ولایت موسوی را بنقطه آخر رسانیده بود و عجائب و غرائب آن ولایت علیه را بیان میفرمودند

تواضع وخاشع ومتضرع ومتذلل ومتکبر بوده ومیفرموده که هریکی از اولیا از حضرت سبحانه وتعالی چیزی خواسته
است ومن التجا وتضرع خواسته ام از محمد فرخ چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود وکافیه میخواند وبه
شعور سبق میخواند وهموار از عذاب آخرت ترسان واز ایشان بود ودعا میکرد که در سن بلوغ ولایت دنیا دیه
وداعه نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود ودر مرض موت یاران که بیمار دار او میکردند عجایب وغرایب از وی
مشاهده نمودند وکرامات وخوارق از محمد علیه تا هشت سالگی که مردم معاینه کرده اند چه نویسد بالجمله جواهر النفس
بودند که بولایت سپرده بودند لله سبحانه الحمد والمنة که امانات را باهل امانات می کرده وبی اکراه حوالت نمودیم اللهم
لا تحرمنا اجرهم ولا تفتنا بعدهم بحرمت سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات ۵ از هر چیز میرود سخن
دوست خوشتر است ۵ باید که مقصود از فنا که عبارت از نسیان ماسوا حق است سبحانه آنست که محبت گرفتار
ما دون الله تعالی زایل گردد چه هرگاه ذوات وصفات وافعال اشیا از دید ودانش زایل کردند گرفتاری محبت انها
ناچار بزوال خواهد آورد وطریق ولایت از برای زوال گرفتاری دون حق جل جلاله از نسیان ماسوا
چاره نبود ودر معالجه قربت ومحبت وزوال گرفتاری بشیا نسیان اشیا هیچ درکار نیست زیرا که در قربت تا گرفتاری
باصل کفی حذفا نها حسن وجمیل است نمیگذارد که از گرفتاری بشیا که فی نفسها قبیح وغیر مستحسن اند نامی ونشانی
بماند اشیا فراموش شوند یا نه زیرا که علم اشیا بواسطه گرفتاری باشیا که مستلزم اعراض است از جناب قدس الله تعالی
وصفحه دم پیدا کرده بودند وچون گرفتاری بشیا زایل گشت علم اشیا نا بود گشت علم اشیا چگونه مذموم بود که
اشیا همه معلوم حق اند جل سلطانه وعلم انها از صفات کامله است اگر گویند که هرگاه علم ما دون حق جل جلاله از دل
نشود پس علم حق جل جلاله با علم ما دون حق جل شانه در یکوقت چگونه جمع شود پس از نسیان ما دون الله تعالی
چاره نبود گوئیم علمی که با شیا تعلق میگیرد از قبیل علم حصولی است وعلمیکه بحضرت حقیقت سبحانه وتعالی تعلق پیدا میکند
مشابه علم حضوری پس هر دو علم در یکوقت جمع شوند وهیچ محذور لازم نیاید ومحذور وقتی لازم آید که هر دو علم حصولی
باشند وانا که گفتم از قبیل علم حصولی است ومشابه علم حضوری زیرا که انجا نه حقیقت حصول است ونه گنجایش حضور
علم حضرت حقیقت سبحانه وتعالی که با شیا تعلق میگیرد حصولی نیست زیرا که حوادث را در ذات وصفات او تعالی حلولی
وحصولی نیست وعلم این عارف پرتوی است از ان علم وعلمی که متعلق بحضرت حقیقت سبحانه بود از حضوری نیز منتفی
گفت زیرا که او تعالی بدرکات از ما که هم نزدیکتر است علم حضوری نسبت بان علم هیچ علم حصولی است نسبت بعلم حضوری

ف
معارف حضوری
که بان تعالی موصوف

این معرفت و را ر طور عقل فکر است من لم یذق لم یدر پس مقرر شد کہ علم اشیا منافی علم حق نشد جل و علا بسیان اشیا ہیچ دکار نباشد بخلاف طریق ولایت کہ زوال گرفتاری اشیا انجا بی نسیان اشیا متصور نیست چہ در ولایت گرفتاری بظلال است و گرفتاری ظلال را ان قدر قوت نیست کہ با وجود علم اشیا گرفتاری اشیا را تواند زایل گرداند پس وال نسیان اشیا چارہ نبود تا گرفتاری زایل گردد این معرفتی است کہ مخصوص باین درویش است و دیگری بان تکلم نکردہ الحمد للہ الذی ہدانا لہذا و ما کنا لنہتدی لولا ان ہدانا اللہ

تقد جارت رسل ربنا بالحق مکتوب سبت صد و ہفتم بمولانا عبد الواحد لاہوری صدور یافتہ در بیان معنی کلمہ طیبہ سبحان اللہ و بحمدہ دانیا سب فی لک بسم اللہ الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوٰۃ باید دانست کہ عابد در وقت ادا عبادت ہر چہ از جنس حسن و کمال در عبادت خود یابد ان ہمہ را راجع بتوفیق خداوندی داند سبحانہ و تعالیٰ و از حسن تربیت و احسان او ست تعالیٰ و ہر چہ از جنس قصور و نقصان در عبادت خود یابد ان ہمہ را بنفس خود و از شرارت جبلی او ناشی شدہ داند و بجناب قدس او تعالیٰ ہیچ چیز از قسم نقص و قصور را جع نیست انجا ہمہ خیر و کمال است و ہمچنین ہر چہ در عالم بوقوع می آید خیر و کمال ان ہم بجناب قدس او ست تعالیٰ و شر و نقص از محامد بدایرہ ممکنات کہ قدم راسخ در عدم دارد کہ منشا ہر شر و نقص است کلمہ طیبہ سبحان اللہ و بحمدہ بوجہ ابلغ بیان این دو امر میفرماید و کمال تنزیہ و تقدیس او تعالیٰ مینماید از آنچہ شایان جناب قدس او تعالیٰ نیست از شرور و نقایص و ادای شکر بعبارت حمد کہ راس ہر شکر است میکند بصفات و افعال جمیلہ او و بر انعامات و احسانات جزیلہ او و شکر از نیجاست کہ در حدیث نبوی مدہ ست علیہ و علیٰ آلہ الصلوات و التسلیمات کہ ہر کہ این کلمہ طیبہ را در روز یا در شب صد بار گوید ہیچ یکے در عمل ران روز و ان شب با و برابر نخواہد بود مگر انکہ مثل او این کلمہ طیبہ را گوید چگونہ برابری خواہد کہ ہر عمل کہ عبادت او ادا شکری ست از شکرہای خداوندی جل سلطانہ کہ بجز و این کلمہ طیبہ دانیافتہ ست و چیز دیگر او کہ بیان تنزیہ و تقدیس او تعالیٰ مینماید علاحدہ ست فعلیکم بالکلمۃ الطیبۃ کل یوم و لیلۃ مائۃ مرۃ و آلہ سبحانہ الموفق سوال در حدیث نبوی آمدہ ست علیہ و علیٰ آلہ الصلوات و التسلیمات سبحان اللہ و بحمدہ عدد خلقہ و رضا نفسہ و زنۃ عرشہ و مداد کلماتہ و آمدہ ست سبحان اللہ ملاء المیزان و آمدہ الحمد للہ ضعاف حمد و جمیع خلقہ و قایل غیر از یکبار نگفتہ ست و عدد غیر از یکفر و بوقوع نیاوردہ از اعداد خلق بچہ اعتبار گویند رضا نفسہ بچہ معنی گویند وزنہ عرشہ چگونہ بود و مداد کلماتہ چون رست کہ مداد میزان او چگونہ

وضعاف ما حمده جمیع خلقه بچه منتهی گفته شود گوئیم کہ انسان جامع عالم خلق وعالم امر است ہر چہ در خلق وامر است
در انسان ہست مرشی زاید دران ہیئت مصداق او ست کہ از ترکیب خلق وامر ناشی شده ہست واین ہیئت
ہیچکس را نمیزاد میسر نشده ہست واین ہیئت عجیبہ بہ ہست غریب انموذجے ہست بدیع پس حمدے کہ از انسان بوقوع
ضعاف حمد جمیع خلایق خواہد بود علی ہذا القیاس حمد سایر الاسولہ پس مراد از جمیع خلق ماسوے انسان باید داشت
واگر انسان را نیز داخل کنیم گوئیم کہ انسان کامل چنانچہ جمیع افراد عالم را اجزاء خود می باید افراد انسانی را نیز اجزاء
خود مے باید خود را کل ہمہ پیدا ندیدن تقدیر حمد خود را اضعاف حمد خود می باید وضعاف حمد جمیع افراد انسانی
نیز خواہد یافت والسلام علی من اتبع الہدی التزم متابعۃ المصطفے علیہ وعلی آلہ من الصلوات انہا وامن التحیات
اکملہا مکتوب صد و ہشتم بمولانا فیض اللہ پانی پتی صدور یافتہ در بیان معنے حدیث نبوی علی صاحبہا
الصلوٰۃ والسلام کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن سبحان اللہ وبحمدہ
سبحان اللہ العظیم بدان ارشدک اللہ تعالیٰ قال علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان
فی المیزان حبیبتان الی الرحمن سبحان اللہ وبحمدہ سبحان اللہ العظیم وجہ خفتہما علی اللسان ظاہر لقلۃ الحروف
واما وجہ ثقلیہما فی المیزان وکونہما حبیبتین الی الرحمن فلان الجزو الاول من الکلمۃ الاولی افید تنزیہ اللہ تعالیٰ
سبحانہ عما لا یلیق بجناب قدسہ عزوجل والعباد جناب کبریائہ عن صفات النقص وسمات الحدوث الزوال والجزو
الثانی من تلک الکلمۃ یفید اثبات صفات الکمال وشئونات الجمال للہ تعالیٰ سواء کانت صفات الشئونات من الافضال
او من الفواضل وجعل الاضافۃ للاستغراق فی الجزئین یفید ثبوت جمیع التنزیہات والتقدیسات للہ سبحانہ واثبات جمیع صفات
الکمال والجمال للہ تعالیٰ فحاصل الجزئین من الکلمۃ الاولی ارجاع جمیع التنزیہات والتقدیسات للہ سبحانہ واثبات جمیع
صفات الکمال والجمال للہ عزوجل وحاصل الکلمۃ الثانیۃ اثبات جمیع التنزیہات والتقدیسات للہ تعالیٰ مع اثبات
العظمۃ والکبریاء للہ عزوجل وفیہا الی ان سلب النقائص عنہ تعالیٰ لیس الا لاجل عظمتہ وکبریائہ سبحانہ فلا جرم یکون الکلمتان
ثقیلتین فی المیزان حبیبتین الی الرحمن وایضا التسبیح مفتاح النبوۃ بل بدۃ النبوۃ وخلاصتہا کما تحققت فی بعض الکتاب
فیکون التسبیح وسیلۃ الی محو الذنوب وعفو السیات فلا جرم یکون ثقیلا فی المیزان ومرجحا لکفۃ الحسنات وحبیبا
الی الرحمن لانہ سبحانہ یحب العفو وایضا ان التسبیح احامد لما انزہ جناب قدسہ تعالیٰ عما لا یلیق بہ اثبت صفات الکمال
والجمال للہ تعالیٰ فالمرجو من الکریم الوہاب جلت شانہ ان ینزہ التسبیح عما لا یلیق بہ ویوجد فی الحامد صفات الکمال کما قال

هل جزاء الاحسان فلاجرم تكون الكلمتان الطيبتان الميزان المحو السيئات بسبب تكرارها جليستين الارحمان
بوجود الاخلاق الحميدة بوسطتها والسلام مكتوب صدو دهم بمولانا حاجي محمد وكيتيه صدو طايفه دربيان
محاسبه بوده دليكه كمادر دحاسبوا قبل ان تحاسبوا بعد الحمد والصلوة وتبليغ الدعوات ميرساند كه جمعي ازمشايخ كرام
قدس الله تعالى اسرارهم طريقه محاسبه اختيار كرده اند ودر شب قبيل نوم وفتر افعال واقوال وحركات وسكنات
يوميه خود را ملاحظه مينمايند وبتفصيل بتحقيق هركدام دامي رسند بتقصيرات وسيات خود را تدارك بتوبه واستغفار
والتجا وتضرع ميفرمايند وبعمال افعال صالحه خود را اجر بتوفيق اوتعالى ساخته بحمد وشكر خداوندي جل سلطانه
پيش ميآيند وصاحب فتوحات مكيه قدس سره از محاسبان بوده ميفرمايد من در محاسبه خود از مشايخ ديگر افزونم
وخطرات ونيات خود را نيز محاسبه نمودم ونزد فقير صد بار تسبيح وتحميد وتكبير قبيل نوم بنهجيكه از مخبر صادق عليه
بوسته بهت عليه وعلى آله الصلوات والتسليمات حكم محاسبه وارد وكما محاسبه مينمايد كويا بتكرار كلمه تسبيحيه كه بنفاق
توبه است اعتذار از تقصيرات وسيات خود مينمايد وجناب قدس اوراتعالى از انچه ارتكاب اين سيات عامد شده
بود تنزيه وتقديس ميفرمايد چه مرتكب سيات را اگر عظمت وكبرياي جناب قدس حضرت امر ونهي او تعالى نزد مرتكب عتد
هرگز بعدم امتثال امر او تعالى مبادرت نمي نمود وچون مبادرت نمود معلوم شد كه امر ونهي او تعالى نزد مرتكب عتد
واعتبار نبوده اعاذنا الله سبحانه من ذلك پس بتكرار كلمه تنزيه تلافي اين تقصير مينمايد يا بيده است واستغفار
طلب ستر ذنب است كه در تكرار كلمه تنزيه بالسبب استيصال ذنب مذاهن من ذلك سبحان الله عجب كلمه ايست الفاظش
وغايت قلت ومعانيش ومنافعش در نهايت كثرت وبتكرار كلمه تمجيد شكر توفيق حمد اوندي جل سلطانه كما بحقه
واطاعت شكر نعم او تعالى ميفرمايد بتكرار كلمه تكبير اشارتست بانكه جناب قدس او تعالى بلند تر است از انكه اين عتد
واين تمكر شايان حضرت جلشانه باشند زيرا كه اعتذار واستغفار او محتاج باعتذار واستغفار كثيره است
حمد او راجع بنفس او وسبحان ربك رب العزت عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين محاسبان
بهستغفار وشكر كفايت مينمايند وباين كلمات قدسيه هم كار استغفار حاصل ميشود وهم شكر بجا مي آيد وهم اتيان بظهار
نقص استغفار وشكر ميگردد ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم وصلى الله تعالى على سيدنا محمد وآله وصحبه اجمعين
وسلم وبارك عليه وعليهم اجمعين مكتوب صدو دوهم بمولانا محمد هاشم دربيان جامعيت انسان بعضي
از اسرار غامضه كه تعلق بالمقام دارد وبا ينسبب كه بعد الحمد والصلوة مينمايد كه هرچه در اذهان از كمالات

مستفاد از مرتبه وجوبست تعالت وتقدست اگر علم است مستفاد از علم امر تبه است واگر قدرتست نیز مأخوذ
از قدرت امر تبه علی هذا القیاس اما کمال هر مرتبه باندازه امر تبه است علم انسان در جنب علم واجب تعالی وتقدس
حکم مرده دارد که لاشی محض است نسبت بزنده که بحیات ابدی زندگی یافته باشد وهمچنین قدرت انسان
در جنب قدرت واجب تعالی وتقدس حکم عنکبوت دارد که نساجی بیت خود نماید نسبت بشخصی که بیک دست او
آسمانها وزمینها وجبال وبحار پاره پاره کرده وهباء منثورا شوند کمالات دیگر را هم برین قیاس باید کرد این تفاوت
از تنگی عبارت گفته میشود والا چه نسبت ع چه نسبت خاک را با عالم پاک ولیکن کمالات انسان در صورت کمالات
مرتبه وجوب تعالت وتقدست گشت واین کمالات پیش از مشارکت آن کمالات امر تبه چیزی نمیگیرد حاصل کلام
از اینجاست ان الله خلق آدم علی صورته وضمیر صورته وضمیر نفسه فقد عرف یازین بیان لایح میگردد وجه حدیث
نفس است اگرچه صورتست همانست که حقیقت آن مرتبه وجوب تعالت وتقدست حاصلست از اینجا سر فخالت
انسان بر آدم یا چه صورت شیء خلیفه شی است ودرین مقام زاوقه ومجسمه گمان برده اند که خدا عزوجل سلطانه بصورت
انسان است از بیخردی قوی جوارح انسانی را در انحضرت جل سلطانه اثبات نموده اند ضلوا فاضلوا اندانست
اند که اطلاق صورت ومثل آن در انحضرت از قبیل تشبیه وتمثیل است نه بر سبیل تحقیق وتثبیت چه حقیقت آن صورت
ترکیب بسیط وتحیز وتجزی میخواهد که منافی وجوبست ومانع قدم متشابهات قرآنی نیز از ظاهر مصروف اند وتاویل
محمول اقوال الله تعالی وما یعلم تاویله الا الله یعنی تاویل آن متشابه را هیچکس نمیداند مگر خدای عزوجل پس معلوم شد که متشابه
نزد خدای جل وعلا نیز محمول بر تاویل است واز ظاهر مصروف وعلماء راسخین را نیز از علم این تاویل نصیبے عطا فرماید
چنانچه علم غیب که مخصوص باوست بنجا خلص بسل اطلاعے بخشد ان تاویل را خیال نکنند که در رنگ تاویل
بدست بلکه در تاویل وجهت بذات حاشا وکلا ان تاویل از اسرارست که باخص خواص علم ان عطا میفرماید
وباید دانست که صاحب فتوحات مکیه وتابعان او میگویند که صفات واجب تعالی وتقدس چنانچه عین ذات واجب
تعالی همچنین این صفات نیز عین یکدیگرند مثلا علم چنانچه عین ذاتست عین قدرتست نیز وعین ارادتست وعلی هذا
سمع وعین بصر علی هذا القیاس سائر الصفات این سخن نزد فقیر از صواب دورست زیرا که این سخن مبنی بر نفی وجود
صفات زائده است که خلاف مذهب اهل سنت وجماعتست چه صفات ثمانیه بالسبعه بوفق ارادتین برگزیده
در خارج موجودند بالکه توهم وعینیت ذات وصفات واجب تعالی وتقدس ایشان از اینجا ناشی شده است که تغایر

وتباین ان موطن را در رنگ تباین و تغایر انموطن خیال کرده اند و چون ازا در رنگ تباین و تغایر انموطن ذوات
وصفات ما باشد نیافتند و تمایز ازا با تمایز این مشابه ندیدند لاجرم حکم بتغایر و تمایز نمودند و بعینیت یکدیگر
مایل گشتند پس گفتند که تمایز و تباین انموطن در رنگ ذوات و صفات و اجسی تعالی چون و چگونه است و آن تمایز را
با این تمایز نسبتی نیست الا در صورت و اسم پس تباین و تمایز در انموطن متحقق باشند ما درک ان عاجز باشیم زیرا
هرچه در درک نتوانیم کرد نفی آن نکنیم و مخالف اهل حق نباشیم والله سبحانه الملهم للصواب **مکتوب سی و یازدهم**
بخدو مزادگی مظهر فیض الهی و مظهر اسرار نامتناهی خواجه محمد سعید صدور یافت در بیان اسرار غامضه و حقایق
نادره بطریق رمز و اشارت این اسرار متعلق بحروف مقطعات دارد که از متشابهات قرآنی است که علما را سخن
از تاویل ان اطلاع داده از اللهم ص های دوچشمی است عربی ۰ پنجم الف با حبیب خدا اولام منزلی خلیل الله است
سیم تدبیر کلیم آگاه است ۰ مبدا کار و بار حضرت کلیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام حقیقت الف است و مبدا
معاد این حقیر نیز بتبعیت و وراثت همان حقیقت الف لیکن بازگشت حضرت کلیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
بحقیقت سیم است و بازگشت این حقیر بحقیقت ها دوچشمیت بحال مرجع و ملاذ من هلین حقیقت ها ست این
حقیقت همان است که تعبیر از ان بغیب هویت مینمایند و این حقیقت گنجینه رحمت است که در دنیا هین کرده اند
و لوند رحمت که برای اخرت ذخیره مانده اند مستقر و مستودع همه انها همین حقیقت است گویا یک چشمه ان مخزن
رحمت و نیابت و چشمه دیگر گنجینه رحمت آخرت صفت ارحم الراحمین ازین حقیقت اتباع مینمایند و در نیمه ظهور
جمال صرف است که شائبه از جلال انزاه نیافته است دوستانرا در دنیا هرچه از قسم محنت و اندوه بدهند تربیت
است که بصورت جلال ظاهر شده است و دشمنانرا در دنیا هرچه از جنس نعمت و سرور بدهند ظهور جلال است که بصورت
جمال نموده اند هذا هو الکمال الالهی جل سلطانه لیضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و مبدا کار و بار حضرت خاتم الرسل علیه
وعلیهم الصلوات والتسلیمات حقیقتی است که فوق حقیقت الف است و همچنین مبدا حضرت خلیل علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام همان حقیقت فوقانی است غایت مافی الباب حقیقت مبدا حضرت خاتم الرسل اجمال انحقیقت
است و حقیقت مبدا حضرت خلیل تفصیل انحقیقت علیهم الصلوات والتسلیمات انتها و اکملها و بازگشت حضرت
خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوة والسلام حقیقت الف است و بازگشت حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
حقیقت لام است بلی الجمال را بوحدت بیشتر مناسبت است لاجرم بالف مرجعیت میسر گشت که قریب بوحدت

وتفصیل بکثرت مشیر مناسبت دشت ناچار بازگشت بسلام کہ نزدیک بکثرت اجمال او طریق حضرت ابراہیم علی
نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام ہم وعدہا کثیر البرکت اند دہم در معاد و مرجع ازینجاست کہ سید البشر علیہ وعلی آلہ
الصلوٰۃ والسلام صلوٰۃ و برکت کہ مماثل صلوٰۃ و برکت حضرت خلیل است علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام مسالہ
مینماید و در اسمار الہیہ کہ رتبہ انہا فوق رتبہ صفاتست رجعضرت خاتم الرسل علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات
اسم مبارک الہیہ است تعالی شانہ و رب این حقیر اسم مبارک الرحمن است جل علا چون این حقیر را در مبدا
مناسبت بحضرت کلیم است علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام ناچار برکات بسیار از انحضرت باین حقیر رسید
ہر چند ولایت این حقیر ولایت موسوی نیست اما از برکات آن ولایت علیا است و ترقیات بسیار ازان راہ
نمودہ است استفادہ کہ این حقیر ازان ولایت نمودہ است از راہ اجمال ان ولایتست و استفادہ فرزندی اعظم
علیہ الرحمۃ از راہ تفصیل آن ولایت ولایت این فقیر کہ از ولایت موسوی مستفاد است شبیہ ولایت جل موسوی
کہ از آل فرعون بودہ و ولایت فرزندی علیہ الرحمۃ شبیہ بولایت شجرہ فرعون است کہ ایمان آورد ند کلموہ بہ

سہ صد و دوازدہم بسیر محمد نعمان صدر یافت در جواب سوال کہ پرسیدہ بود در اینجا تحقیق اشارت
سبابہ است و آنچہ مختار علماء حنفیہ است دران باب الحمد للہ رب العلمین و الصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین و علی
آلہ و صحبہ من الانبیاء والمرسلین و الملائکۃ المقربین و عباد اللہ الصالحین اجمعین صحیفہ شریفہ کہ بمصحوب ملا محمود
ارسال داشتہ بودند رسید و فرحت فراوان ساند پرسیدہ بودند کہ علما میگویند کہ زمین روضہ متبرکہ مدینہ علی
صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ از مکہ معظمہ بزرگتر است با وجود سجود بودن صورت و حقیقت کہ بہ معظمہ بر صورت
و حقیقت محمدیہ اعلی صاحبہا الصلوٰۃ والتحیۃ زمین روضہ متبرکہ چون بزرگتر باشد لحظہ ما انچہ نزد فقیر ثابت شدہ
آنست کہ خیر البقاع مکہ معظمہ است بعد ازان روضہ مقدسہ مدینہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والتحیۃ بعد ازان زمین حرم
حضرت مکہ حرسہا اللہ تعالی عن الافات اگر علماء روضہ متبرکہ را از مکہ معظمہ بہتر گفتہ باشند مراد از مکہ معظمہ سوائے زمین
کعبہ مقدسہ مراد داشتہ باشند و ایضاً پرسیدہ بودند در مادہ تجویز اشارت سبابہ بلازمان مترجو مولانا علم الہدی
رسالہ نوشتہ ارسال داشتہ شدہ است درینباب ہر چہ اشارت شود بخاری و احادیث نبوی علی مصدرہا الصلوٰۃ
والسلام مورد باجماع از اشارت سبابہ بسیار وارد شدہ اند و بعضی از روایات فقہیہ حنفیہ نیز درین باب مذکور است چنانچہ
مولانا در رسالہ ایراد نمودہ است و چون در کتب فقہ حنفیہ نیک ملاحظہ نمودہ میآید معلوم میشود کہ روایات جواز اشارت

نخیر روایات اصول است وغیر ظاہر مذہب است وآنچہ امام محمد بیعا گفتہ کان رسول اللہ صلے اللہ تعالے علیہ وعلے آلہ
وسلم یشیر ونضعہ کما یضع الصبی علیہ وعلے آلہ الصلوٰۃ والسلام ثم قال ہذا قولی وقول ابی حنیفہ رضی اللہ تعالے عنہما از روایات
نوادر ست ونہ روایات اصول فی الفتاوے والغرائب فی المحیط ہل یشیر باصبعہ السبابۃ من یدہ الیمنی لم یذکر محمد ہذہ المسئلۃ
فی الاصل وقد اختلف المشایخ فیہ منہم من قال لا یشیر ومنہم من قال یشیر وذکر محمد فی غیر روایۃ الاصول حدیث
عن النبی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم انہ کان یشیر ثم قال ہذا قولی وقول ابی حنیفہ رضی اللہ تعالے عنہما وقد قیل
انہ سنۃ وقیل مستحب ثم قال فی فیہا ما ذکروا والصحیح ان الاشارۃ حرام وفی السراجیۃ ویکرہ ان یشیر بالسبابۃ
فی الصلوٰۃ عند قولہ اشہد ان لا الہ الا اللہ ہو المختار ومن الکبری وعلیہ الفتوی لان مبنی الصلوٰۃ علی السکون
والوقار وفی الخانیۃ من الفتاوے لا یشیر بالسبابۃ عند التشہد ہو المختار وعلیہ الفتوی وفی جامع الرموز ولا یشیر ویعقد وہو
ظاہر اصول اصحابنا کما فی الزاہدی وعلیہ الفتوی کما فی المضمرات والوالجی والخلاصۃ وغیرہا وعن اصحابنا
سنۃ فی خزانۃ الروایات من التتارخانیۃ ثم اذا اخذ فی التشہد وانتہی الی قولہ لا الہ الا اللہ ہل یشیر بالسبابۃ
البرالیمینی لم یذکر محمد رحمہ اللہ فی الاصل فقد اختلف المشایخ فیہ منہم من قال لا یشیر وفی الکبری وعلیہ الفتوی
ومنہم من قال یشیر ومن الخانیۃ ولا یشیر بالسبابۃ عند التشہد ہو المختار ہرگاہ در روایات معتبرہ حرمت اشارہ واقع
شدہ باشد وبر کراہت اشارت فتوی دادہ باشند واز اشارت وعقد نہی کنند وآنرا ظاہر اصول اصحاب
گویند ما مقلد را نمیرسد کہ بمقتضائے احادیث عمل نمودہ جرارت واشارت نمائیم وبہ فتاوے چندین علماء مجتہدین
مرتکب امر محرم ومکروہ وتنہی کردیم مرتکب این امر از حنیفہ از دو حال خالی نیست یا آنکہ علماء مجتہدین را علم احادیث
مہروفہ جواز اشارت اثبات نمی نماید یا آنکہ عالم این احادیث میداند اما عمل بمقتضائے این احادیث در حق این
بزرگواران تجویز نمیکند ومی انکارد کہ اینہا بمقتضائے ارا خود بر خلاف احادیث حکم بر حرمت وکراہت کردہ اند
واین ہر دو شق فاسد ست تجویز نکند از اگر سفیہا معاند وآنچہ در ترغیب الصلوٰۃ گفتہ ست کہ انگشت شہادت
بر داشتن در تشہد سنۃ علماء متقدم ست اطلاقا ومتاخرین کردہ اند از انکہ چون راقضیان وسین خلو کردند سنیان
ترک کردند از برای نفی تہمت سنی بر اقضی مخالف روایات کتب معتبرہ ست زیرا کہ ظاہر اصول اصحاب عدم
اشارت وعدم عقد ست پس عدم اشارت سنت علماء متقدم شد وجہ ترک نفی تہمت نگشت حسن ظن ما
بہ این اکابر دین آنست کہ از برای کہ دلیل حرمت یا کراہت دینیاب بایشان ظاہر نشدہ ست حکم بسنیت

یا کراہت نکردہ اند ہرگاہ بعد از ذکر سنیت و استحباب اشارت گویند ہذا ما ذکروہ و الصحیح ان الاشارت حرام علم میشود کہ ادلہ سنیت و استحباب اشارت نزد این بزرگواران بصحت نہ پیوستہ است بلکہ خلاف آن بصحت رسیدہ غایت ما فی الباب ما را بآن دلیل نیست و این بمعنے مستلزم قدح ما کا نیست اگر کسے گوید کہ ما علم بخلاف آن دلیل داریم گوئیم کہ علم مقلد در اثبات حل حرمت معتبر نیست در نباب ظن مجتہد معتبر است اولہ مجتہدین را و من ازیں بیت عنکبوت گفتن بسیار جرارت نمودن است و علم خود را بر علم این اکابر ترجیح دادن ظاہر است و اصحاب حنیفہ را باطل ساختن و روایات معتبرہ مفتی بہا را برہم زدن و شواذ گفتن احادیث را این اکابر بتواتر قرب عہد و وفور علم و حصول ورع و تقوی ازما دور افتادگان بہتر میدانستند و صحت و سقم و نسخ و عدم نسخ را نہا را بیشتر از ما می شناختند البتہ وجہ موجہ داشتہ باشند و ترک عمل بمقتضائے این احادیث لعلمی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و ما قاصر فہمان را نیقدری فہم کہ روایات احادیث در کیفیت اشارت و عقد اختلاف بسیار دارند و این اختلاف ایشان اضطراب در نفس اشارت پیدا کردہ است از بعضے روایات مفہوم میشود کہ اشارت بی عقد فرمودہ اند و آنکہ بعقد گفتہ اند بعضے روایت کردہ اند کہ عقد پنجاہ و سہ بود و بعضے دیگر روایت کردہ اند کہ عقد بست و سہ و بعضی بر قبض خنصر و بنصر و حلقہ ابہام با وسطے اشارت سبابہ روایت کردہ اند و در روایتے بجرد وضع ابہام بر وسطے اشارت میفرمودند و در روایتے آمدہ کہ دست راست را بر فخذ چپ ضم کردہ و دست چپ را بر پا راست نہادہ اشارت میکردند و در روایت دیگر است دست راست بر پشت دست چپ سنعر بر سنعر و ساعد بر ساعد نہادہ اشارت میفرمودند و در بعضے روایات آمدہ است کہ قبض جمیع اصابع فرمودہ اشارت میکردند از بعضے روایات معلوم میشود کہ اشارت بی تحریک سبابہ بودہ است و بعضے دیگر اثبات تحریک مینمایند و ایضاً در بعضے روایات واقع شدہ است کہ اشارت در وقت قولہ اشہد میفرمودند من غیر تعیین و در بعضے دیگر آمدہ است کہ اشارت در وقت تلفظ بکلمہ شہادت بودہ است و در بعضی روایات مقید بوقت دعا ساختہ است کہ میفرمود یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک و چون علماء حنفیہ را بیان اشارت اضطراب واقع شد فعل آنرا در نماز بخلاف قیاس اثبات نمودند کہ مبنا رصلوٰۃ بر سکون و وقار است و ایضاً توقیعہ اصابع بحجاب قبلہ ناممکن باشد سنت است کما قال علیہ الصلوٰۃ والسلام فلیوجہ من اعضائہ القبلۃ ما استطاع اگر گویند کہ کثرت اختلاف و فتی مضطرب را زد کہ توفیق درمیان روایات ممکن نباشد و در ما نحن فیہ توفیق ممکن است زیرا کہ

توانند بود که جمیع روایات را در اوقات مختلفه کرده باشند گوئیم که در بسیاری از روایات لفظ کان افتاده است
که نزد غیر منطقیان از ادوات کلیه است فلا یمکن التوفیق و انچه از امام اعظم منقول است که اگر حدیثی مخالف
قول من بیابید قول مرا ترک کنید و بر حدیث عمل نمائید مراد ازان حدیثی است که بحضرت امام نرسیده است
و بنا بر عدم علم باین حدیث حکم بخلاف آن فرموده است و احادیث اشارت ازان قلیل نیست احادیث ما معروفه
احتمال عدم حکم ندارند اگر گویند که علما حنفیه بر جواز اشارت نیز فتوی داده اند بمقتضای قاعده متعارضه
که عمل نموده اید مجوز باشد گوئیم اگر تعارض در جواز و عدم جواز و حل حرمت واقع شود ترجیح جانب حل هر چند
رجحان دارد جانب حرمت را و ایضا شیخ ابن همام در رقم بدین گفته است که احادیث رفع و عدم رفع متعارض اند
بالقیاس احادیث عدم رفع را ترجیح میدهیم که بنا بر صلوة بر سکون و خشوع است که باجماع مطلوب و مرغوب است
و العجب من الشیخ ابن الهمام انه قال و عن کثیر من المشایخ عدم الاشارة و هو خلاف الروایات و الدرایة کیف
نسب التجهیل الی العلماء المجتهدین المتکمین بالقیاس الذی هو الاصل الرابع من الشرع و هو ظاهر المذهب و ظاهر
الروایات عند الحنیفة و هذا الشیخ قد ضعف حدیث القنوت بالاضطراب الحاصل من کثرة اختلاف الروات و قد
ارشد محمد سعید در باب سالمینوالسد چون بیاض بر سد فرستاده خواهد شد انشاء الله تعالی و ایضا پرسیده بودند
که طالبان طریقه ایشان بهر طرف جمعے هستند در هیچ جا دلیری نگردد یکبس نگفته که سر حلقه باشد بهر جا شائع
شود هر کرا مناسب دانند فرمایند که سر حلقه جمعے باشند این امر بصلاح شما مفوض است بعد از استخاره و توجه
امر فرمایند و السلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب سی صد و سیزدهم بخواجه محمد هاشم صدور یافته در حل سوالات
که نوشته بود سوال اول آنکه کمالات اصحاب کرام مربوط بفنا و بقا و سلوک و جذبه بود یا نه سوال دوم آنکه
در طریقه علیه نقشبندیه از ریاضات منع میکنند و مضر میدانند در حال آنکه المنزر علیه و علی آله الصلوة و السلام
ریاضات شاقه کشیده اند سوال سیوم آنکه این طریق چرا منسوب بحضرت صدیق گشت سوال چهارم آنکه در یک
مکتوب نوشته اند که طالب را از ولایت موسوی بولایت محمدی تصرف نمیتوان برد و در مکتوب دیگر نوشته اند
که شما را از ولایت موسوی بولایت محمدی در دو جه توفیق چیست سوال پنجم آنکه پیر این پیش چاک باید پوشید
یا پیر این حلقه گریبان سوال ششم آنکه توجه نفی و اثبات مدل گفته شود لا و چرا بر فوق بیرند و الا بر اسفل
بیرند و در آخر این مکتوب بیان مراعات آداب پیر فرموده اند و فرموده اند که ختم دفتر این مکتوبات را بهمین

ف
نشخه بر این حاشیه نوشته اند
احادیث رفع متعارض اند بقیاس
عدم رفع را ترجیح میدهیم
حدیث عدم رفع را ترجیح میدهیم

مکتوب سیاز دهم و سیصد و سیزده ارعایت کند که موافق عدد پیغمبران مرسل است علیهم الصلوات والتسلیمات
و نیز عدد اهل بدر است رضی الله تعالی عنهم اجمعین فرمودند که در خاتمه این مکتوبات عرضه داشتی که حضرت مخدوم
کلان علیه الرحمة والغفران نوشته اند نویسند تا خوانند ما بدعا و فاتحه ایشان را یاد کنند بحمد الله والصلوة
و تبلیغ الدعوات بجناب اخوی خواجه محمد هاشم میرساند اسوله که طلب حل آنها در مکتوب میر سید محب الله
نموده بودند در جواب آنها آنچه معلوم و بخاطر نوشته فرستاده حاصل سوال اول آنکه قرب الهی جلسلطانه بحسب
فنای فی الله و بقا بالله و طی تمام مقامات جذبه و سلوک است اصحاب کرام که بیک صحبت خیر الانام علیه و علیهم
الصلوة والسلام از اولیای امت افضل گشتند با این همه سیر و سلوک و فنا و بقا ایشان را در همان یک صحبت
افضل بود از تمامی سیر و سلوک بگر فنا و بقا اصحاب کرام را بتوجه و تصرف حضرت بوده علیه و علیهم الصلوة
والتحیة بالمجد والسلام و نیز ایشان را علم بسلوک و جذبه حالاً و مقاماً بوده یا نه و اگر بوده بچه نام میخوانند و اگر طریق
سلوک و نصرت نبوده پس اینها را بدعت حسنه توان گفت بدانند که حل این مشکل منوط به صحبت است و موقوف
بخدمت سخنی که درین مدت کسی نگفته است بیک نوشتن چگونه معقول شما خواهد شد اما چون سوال کرده اید
از جواب گفتن چاره ندارد به ضرورت بوجه اجمال حل آن مینماید استماع نمایند قریبی که منوط بفنا و بقا و سلوک
و جذبه است قرب ولایتست که اولیای امت آن مشرف گشته اند و قریبی که اصحاب کرام را در صحبت خیر الانام
علیه و علیهم الصلوة والسلام میسر شد قرب نبوت است که بتبعیت و وراثت ایشان را حاصل میگشت و درین
قرب فنا است نه بقا نه جذبه است نه سلوک و این قرب بمراتب از قرب ولایت اعلی و افضل است چه این قرب
قرب اصالت است و آن قرب قرب ظلیت نشان ما بینهما اما فهم هر کس بمراتب این معرفت نرسد نزدیکست که
خواص در فهم این معرفت بعوام مشارک باشند اگر بوعلی نوای قلندر را بخنی بصوفی بدی هر آنکه بحالت قلندری
آری اگر بنده کمالات قرب نبوت براه قرب ولایت عروج واقع شود و از فنا و بقا و جذبه و سلوک چاره نباشد
که اینها مبادی و معدات آن قرب اند و اگر این راه رفته نشود و شاهراه قرب نبوت اختیار افتد فنا و بقا و جذبه
و سلوک هیچ درکار نباشد اصحاب کرام بشاهراه قرب نبوت رفته اند که بجذبه و سلوک و فنا و بقا کار ندارد
بیان این معرفت از مکتوبیست که بنام مولانا امان الله نوشته است طلب نمایند و این فقیر هر جا در مکتوبات و رسایل
خود نوشته است که ما را ورای سلوک و جذبه است و ورای تجلیات و ظهورات است مراد ازان همین قرب است

در ملازمت حضرت خواجه عرض کرده بودم که بر من مری ظاهر شده است که سیر انفسی نسبت بان هیچ سیر آفاقی نسبت به سیر انفسی زیاده بین عبارت در خود قدرت تعبیر از ان دولت نمی یافتم بعد از سالها چون این معامله عجیبه منقح و محرر گشت بعبارات مجمله در تحریر آورد والحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله تقدیر

جارت رسل ربنا بالحق پس عبارت فنا و بقا و جذبه و سلوک محدث باشد و از مخترعات مشایخ بود سوگوید علیه الرحمة در نفحات سه نویسد که اول کسیکه دم از فنا و بقا زده است ابو سعید خراز است قدس سره حاصل سوال دویم انکه در طریقه نقشبندیه التزام متابعت سنت است و حال انکه آنسرور علیه وعلی الاصلوة والسلام ریاضات عجیبه و گرسنگیهای شدیده کشیده اند و در بنظریق از ریاضات منع مینمایند بلکه ریاضات را بوسطه ظهور کشوف صوریه مضر میدانند عجب مینماید که در متابعت سنت چگونه احتمال ضرر متصور شود و بحبت اطوار اگر گفته است که ریاضات در طریقه ممنوع اند و از کجا شنیده که ریاضات را مقرر میدانند در بنظریق دوام محافظت بسنت و التزام متابعت سنت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و سعی در ستر احوال و اختیار توسط حال و مراعات حد اعتدال در مطاعم و ملابس از ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده است غایت مافی الباب عوام کالانعام این امور را از ریاضات نمیشمرند و از مجاهدات نمیدانند ریاضت و مجاهدت نزد ایشان منحصر در گرسنگی است و کثرت جوع و نظر شان عظیم القدر است زیرا که خوردن نزد این بیچارگان از اهم مهام است و از اعظم مقاصد پس ترک ان ریاضت شاقه بود و مجاهده شدیده باشد بخلاف دوام محافظت بسنت و التزام متابعت سنت علی صاحبها الصلوة والتحیة و اشتغال انها را و نظر عوام قدری نیست و اعتدادی نه تارک انها را از منکرات و السنه تحصیل این امور از ریاضات شمرند پس لازم است بر اکابر این طریقت که در ستر احوال سکوشند ترک ریاضتی که در نظر عوام عظیم القدر و باعث قبول خلق است و مستلزم شهرت است که متضمن آفته است و شمر شرارت نماید قال علیه وعلی الاصلوة والسلام یحسب امری من الشر ان یشار الیه بالاصابع فی دین او دنیا الا من عصمه الله نزد فقیر گرسنگیهای دور از مراعات حد اعتدال در ماکولات بسیار اسانست و بسر تمام واردی باید که ریاضت مراعات توسط حال از ریاضت کثرت جوع زیاده است حضرت والد بزرگوار قدس سره میفرمودند که در علم سلوک سالها دیده ام که در انجا نوشته که در ماکولات مراعات اعتدال نمودن حد وسط نگاه داشتن در وصول مطلوب کافی است با این مراعات هیچ احتیاج بذکر و فکر نیست و حق آنست که در مطاعم و ملابس بلکه در جمیع امور توسط حال میباید رعایت

چه بلا زیباست که چندان بخور کز دهانت برآید نه چندان که از ضعف جانت برآید حضرت حقجل شانه
ولتعالی حضرت پیغمبر ما را علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام قوت چهل مرد عطا فرموده بود که بآن قوت تحمل بار کرسی
شاقه مینمودند وصحاب کرام نیز ببرکت صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوٰة والتحیة تحمل این بار میفرمودند
وهیچ فتوری خللے در اعمال وافعال ایشان واقع نمیشد باوجود اگر سنگے قدرت بر محاربا اعدا بر نمیتافت
که قدرت سپر شکمان عجم ازان نرسد اینجا بوده که بست کس از صحابه ان بر دولیست کس از کفار غالب میامدند
وصد کس هزار کس غلبه مینمودند وجوع کشان غیر از صحابه نزدیکست که در اتیان آداب سنن عاجز آیند بلکه
بسیاست که از عهده ادا وفرائض بتکلف برآید قدرت در ین امر تقلید اصحاب کرام نمودن در اتیان سنن
وفرائض خود را عاجز ساختن بهت منقولست که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه تقلید آن سرور علیه وعلی
آله الصلوٰة والسلام نموده صوم وصال اختیار کردند از ضعف وناتوانی بی اختیار بر زمین افتادند آن سرور علیه
اعتراض فرمودند علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام کیست از شما مثل من نزد پروردگار خود بیتوته میکنم وطعام وشراب
از انجا میخورد پس بے قدرت تقلید نمودن مستحسن ندانستند وایضا اصحاب کرام ببرکت صحبت خیر الانام علیه و
علیهم الصلوٰة والسلام از مضرتهای خفیه کثرت جوع محفوظ وماموں بودند ودیگر از این حفظ واین میسر نیست
بیانش آنست که کثرة جوع البته صفا بخش است جمعے را صفاے قلب بے بخشد وجمعے دیگر را صفاے نفس صفاے قلب
هدایت افزای نور بخش است وصفاے نفس ضلالت نماست وظلمت افزا فلاسفه یونان وبراهمه وجوکیه هند
همه از ریاضت گرسنگے صفا نفس بخشیده ضلالت وخسارت وادالت نمود افلاطون بخیر داعتماد بر صفاے
نفس خود نموده صور کشفیه خیالیه خود در مقتدا خود ساخته عجب وزید وحضرت موسے علے نبینا وعلیه الصلوٰة
که در انوقت مبعوث شده بود نکرد ید وگفت سخن قوم مهدیون لا حاجة بنا الے من یهدینا اگر این صفاے
ظلمت افزاے نمیبود هست صور کشفیه خیالیه سد راه او نمی گشتند واز وصول مطلب باز نمی آمدند او بمطلعه این صفا
خود انوارے یافته ندانست که این صفا از بقیه مادهٔ او نگذشته هست وا ماده او بر همان خبث ونجاست
خود هست پیش ازین نیست که نجاست مغلظه را بشکر غلاف رقیق نماید قلب فی حد ذاته پاکیزه هست ونورانی
رنگی بر روی او از مجاورت نفس ظلماتی نشسته هست باندک تصفیه بحال اصلے رجوع مینماید ونورے میگردد بخلاف
نفس که فی حد ذاتها خبیث هست وظلمت صفت ذاتی اوست تا زمانی که بسیاست قلب بلکه بمبالغت ممنوعیت وایتاء

تربیت علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة بلکه محض فضل خداوندی جل سلطانه مرکبی و مطهر نگردد خبث ذاتی از زایل نگردد و فلاح و بهبود از دسی متصور نیست افلاطون از کمال جهل صفای خود را که بارهٔ اولق و دشت و زنگ صفای قلب و سوسے انگاشت ناچار خود را نیز مهذب و مطهر و رنگ و خیال گردد از دولت متابعت اعلی ابنیا و علیه الصلوٰة والسلام محروم ماند و باخسارت ابدی متسم گشت اعاذنا الله سبحانه عن هذا البلاء و چون این مضمضه در نهاد جوع مکنون بوده اکابر این طریقه قدس الله تعالیٰ اسرارهم ریاضت جوع را ترک نموده در مطعومات بر اعتدال و مجاهده توسط حال و لالت نمودند و منافع جوع را باحتمال این ضرر عظیم بخطر ترک کردند و دیگران منافع جوع را ملاحظه نموده چشم از مضاران پوشیدند و بجوع ترغیب نمودند مقرر عقلاست که باحتمال ضرر منافع کثیره را نتوان گذاشت نزدیک این مقاله است آنچه علما فرموده اند شکر الله تعالیٰ سعیهم که اگر امری ابر باشد میان سنت و بدعت ترک بدعت بهتر است از اتیان سنت یعنی در بدعت احتمال ضرر است و در سنت توقع منافع پس احتمال ضرر را بر توقع منافع ترجیح داده ترک بدعت باید نمود پس عجب نباشد که در اتیان سنت ضرری از راه دیگر پیدا شود حقیقت این سخن آنست که آن سنت کویا موقت بان زمان است چون توقیت از بوسطه وقت و خلط جمعی دیگر ناخته اند بدعت و تقلیدان نموده اند و جمعه دیگر از اموقت دانسته تقلید نورزیده اند والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال

سوال سیوم آنکه در کتب کابرانطریقه علیه است که نسبت ما بحضرت صدیق منسوبست بخلاف سایر طرق اگر مدعی گوید که اکثر طرق با امام جعفر صادق میرسد و حضرت امام بحضرت صدیق منسوبست پس سلاسل دیگر چرا بحضرت صدیق منسوب نباشند جواب آنکه حضرت امام نسبتے تمام از حضرت صدیق دارد و هم از حضرت امیر رضی الله تعالیٰ عنهما و باوجود اجتماع این دو نسبت علیه در حضرت امام کمالات هر نسبت در ایشان جداست و از یکدیگر متمیز جمعے بوسطه مناسبت صدیقے از حضرت امام نسبت صدیقه اخذ نموده اند و بحضرت صدیق منسوب گشت و جمعی دیگر هم بوسطه مناسبت ماسری نسبت امیر را اخذ نموده بحضرت امیر منسوب گشته اند این فقیر تقریبی در پرگنه بنارس رفته بود که انجا اب کنک و اب جمعه اند و با وجود این اجتماع محسوس میگردد که اب کنک علاحده است و آب جمن علاحده بر نهجی که گویا در میان برزخی مانده اند که اب یکے بدیگری خلط نشود و جمعے که بجانب اب کنک واقع شده اند از اب کنک میخورند و جمعه دیگر که بجانب اب جمن اند از اب جمن میخورند اگر گویند که حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره در رساله قدسیه تحقیق نموده است که حضرت امیر چنانچه از حضرت رسالت علیه صلوات الله

والسلام والتحیۃ تربیت یافتہ انداز حضرت صدیق نیز تربیت یافتہ پس نسبت حضرت امیر عین نسبت حضرت صدیق
باشد و فرق چہ بود گوئیم با وجود اتحاد و نسبت خصوصیات تعدد محال بحال خود است یک رنگ بسیط تعدد محال
خصوصیات متمیزہ پیدا میکند پس واست کہ نظر بخصوصیت ہر یکے طریقے باو منسوب شود و حاصل سوال چہارم
در مکتوب ملا محمد صدیق نوشتہ اند کہ شخصے کہ استعداد ولایت موسوی دارد معلوم میشود کہ صاحب تصرف او را
بہ استعداد ولایت محمدی تواند آورد در مکتوب ویش زادہ کلان قدس سرہ نوشتہ اند کہ شما را از ولایت موسوی
بولایت محمدی کہ وردو وجہ توفیق چہ باشد جواب آنکہ در مکتوب ملا محمد صدیق وقعہ شدہ است کہ از ولایت موسوی بولایت
محمدی بر طی معلوم الوقوع نیست و از وقت علم بوقوع این امر نمودہ بعد از آنکہ این امر را معلوم ساختند و قدرت بتبدیل او ندانوشتہ کہ شما را ازین ولایت با نولایت بردہ زمانہ نخواہد نیست تا تناقض متصور شود و حاصل سوال آنچہ
پیراہن را صوفیان ایجائی پیش چاک می پوشند و میگویند سنت است و بندگان حضرت میر بطریق حلقہ میسازند
تحقیق این چیست بدانند کہ ما ہم در بنا بر تردد داریم اہل عرب پیراہن پیش چاک میپوشند و از سنت بودن
از بعضے کتب معتبرہ خفیہ مفہوم میشود کہ پیراہن پیش چاک مردانرا نباید پوشید کہ لباس زنانست امام احمد و
ابو داؤد از ابی ہریرہ روایت کنند کہ پیغمبر فرمودہ علیہ وعلی کل الصلوٰۃ والسلام لعن اللہ الرجل تلبس لبس المرأۃ والمرأۃ
تلبس لبس الرجل فی مطالب المؤمنین و لا تشبہ المرأۃ بالرجل و لا تشبہ الرجل بالنساء فان کلا الفریقین ملعون بلکہ
مفہوم میشود کہ پیراہن پیش چاک لباس اہل دین و اہل علم نیست لہذا اہل خبرہ را این لباس تجویز نمودہ اند در جامع الرموز
از محیط النقل میکنند فلا تلبس لبسی الذمی یا مختص باہل الدین و العلم کالزواری و العمامۃ بل قمیصا خشنا من الکرباس حتی
علی صدرہ کالنساء و ایضا بقول بعض علما پیش چاک قمیص نیست بلکہ درعیست قمیص زنان دامنیان است کہ بمنکبین
چاک داشتہ باشند و جامع الرموز فی بیان کفن الاموات و فی الہدایۃ تبدل القمیص الدرع و فرق بینہما ان الشق فی الصدر
و القمیص الی الکتف فلا لو بالتراوف نزد فقیر صواب آن مینماید کہ چون مردان از تشبیہ بلباس زنان ممنوع گشتند یا
بینیم جائیکہ زنان پیراہن پیش چاک پوشند باید کہ مردان ترک تشبیہ زنان نمودہ پیراہن حلقہ گریبان بپوشند و حال
کہ زنان پیراہن حلقہ گریبان بپوشند مردان پیراہن پیش چاک اختیار کنند و عرب زنان حلقہ گریبان می پوشند
مردان بفطرت پیراہن پیش چاک پوشند و در ما و راء النہر و ہند لباس زنان پیراہن پیش چاک است ناچار مردان پیراہن
حلقہ گریبان اختیار کنند میان شیخ عبد الحق دہلوی گفت کہ در حضرت مکہ بودم دیدم کہ یکے از مریدان شیخ نظام بدخشی

پیراهن حلقه گریبان پوشیده طواف کعبه نمایند و جمعی از عرب پیراهن ها دوخته باز کرده پیراهن بتان پوشیده است پس باعتبار
عرف عادت هم عمل عرب بر صواب باشد و هم عمل هندو ماوراء النهر لکن در جامه اگر سنیت پیراهن پیش چاک ثابت میشد
علماء حنفیه لباس زنانه را با فرسه تجویز نمی نمودند و مخصوص من باب دین و اهل علم میدانستند و چون زنان درین لباس پیش قدمند
اینجا لباس مردان نامزد لباس زنان نموده اند حاصل سوال ششم آنکه چون باید زنا بتدارک توجه طالبان را بطریق باحدیت
صرفست باید که نفی و اثبات این توجه جمعه نشود زیرا که در وقت نفی توجه بغیر است جواب آنکه توجه غیر از برای تقویت و تشریف
توجه احدیت است و مقصود از نفی غیر حصول دوام آن توجه است بی مزاحمت اغیار پس نفی توجه غیر منافی توجه احدیت
نباشد و منافی توجه احدیت توجه بغیر است نه توجه بغیر شان با مینها حاصل سوال هفتم آنکه باید که هر ذکر که مبتدی بطریق
بکام و زبان میگوید قلب نیز همان میگوید یا باید نفی و اثبات قلب تمام را میگوید یا نه اگر تمام را میگوید پس صرف کردن الا بنفی
والا به همین چگونه است جواب آنکه قلب اگر تمام را بگوید چه نقصان دارد و الا الفوق بیرد و الا ایجاب بین صرف کنند
و الا الله را ایجاب فرض و بگذشتن آنکه نفی و اثبات را در ان طریق بتخیل میگذرانند یکام و زبان کاری ندارد تا ملوطات قلب
شرط قول نماند این دو سوال اخیر شما از قبیل تشکیکات فخر رازی است اگر نیک متوجه میشدید میفهمیدید بقیه الام آنکه
بعضی از یاران اینجائی مکرر نوشته اند که خدمت میر درین ایام باحوال طالبان کم میپردازند و گرفتاری بعمارت دارند
و مبلغ فتوح بر عمارت خرچ میشود و فقرا بی نصیب میمانند این مقدمات را بنحوی نوشته بودند که شائبه اعتراض از انجا مفهوم
میگشت و بجواب انکار میدیدند انکار اینطایفه سم قاتل است و اعتراض بر افعال و اقوال این بزرگواران زهر قتالی که بموت
ابدی رساند و هلاک سرمدی گرداند تکلیف که این انکار و این اعتراض عاید بپیر گردد و سبب ابتلا پیر شود و منکر اینطایفه از
دولت ایشان محروم است و معترض بر ایشان هر وقت خایب و خاسر تا آنکه جمیع حرکات و سکنات پیر را نظر مرید
مستحسن و زیبا دارد اگر کمالات پیر بهره نیابد و اگر یابد بدرجه نبود که عاقبت آن خرابی و بوی است مرید باید بوجود کمالات پیر
و خلاصی بپیر وارد اگر خود بر سر موگنجایش اعتراض پیر یابد جز خرابی خود هیچ ندارد از کمالات پیر بی نصیب بود و اگر
فرضاً مرید را در فعل از افعال پیر شبهه پیدا شود دو دفعه نشود باید که از استفسار رنجه نماید که از شائبه اعتراض پاک بود و از
مظنه انکار بر اید یکوقت چون بحق و مبطل ممتزج اند اگر احیاناً از پیر امر خلاف شریعت ظاهر شود باید که مرید و امثال او
تقلید پیر نکنند و بحسن ظن مهما امکن از محل طلب وجه صحت خامد و اگر وجه صحت پیدا نشود باید که در وفد ان ابتلا
بحضرت حق سبحانه و تعالی ملتجی و متضرع شود و بگرید و زاری سلامتی پیر خواهد و اگر مرید ارادت صحیح پیر شبهه ارتکاب امر باطل

پیدا شود و آن شبهه از اعتبار نکند نزد هر گاه مالک الملوک موجب سلطانه دلیشان ساخته منع نفرموده باشد و عمر تلف نموده دیگر را چه حاجت
گاز زود خود عارض کند بسیار است که بعضے جاها ترک اولے اولی باشد از ایتان اولی و در شریعت نبوی آمده علیه و علی آله الصلوٰة
والسلام ان الله یحب ان یوتی برخصه کما یحب ان یوتی بالعزیمه یعنی حق تعالیٰ دوست میدارد که بر رخصتهاے مقرره او را عمل کنند چنانکه
باحوال مریدان پیغمبر و تسلے خود بعضے از مناسبات در بعضے اوقات تسلے خود و اسباع و تنمیه فرمود و السلام علی من اتبع الهدی و التزم
متابعة المصطفے علیه و علی آله الصلوٰت و التسلیمات اتمها و اکملها **خاتمه عرضداشت اول که مغفرت پناه مخدومزاده**
کلان قدس سره نوشته بودند عرضه داشت کمترین بندگان محمد صادق بعرض اشرف میرساند که احوال
اوضاع این حدود و همین توجهات علیه بجمعیت صورے و معنوے گذرانیده تا بیست که از طرف خادمان حضرت خاطر گران
و پریشان می بوده روز تحریر عریضه میان بدرالدین رسید خیر و عافیت کامل رسانید فرحت بیحد و مسرت بے اندازه
روے نمود و الحمد لله و المنه علی ذلک حمداً کثیراً کثیر اقتباً کا حافظ بهاءالدین شب سیزدهم ختم قرآن مجید کرده از سر شروع جهار حافظ
حافظ موسی شروع کرده است پنج پنج سیپاره میخواندند شب آینده که شب نوزدهم است ختم میکنند و عشره اخیره جهار حافظ
بهارالدین قرار داده است که ختم خواهد کرد و حضرت سلامت شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند که مقامے وسیع پس
نور آنجا ظاهر شد گویا که مقام حقیقت قرآنی بود و هر چند باین جرأت نمیتواند کرد و چنان معلوم شد که حقیقت محمدی علی
صاحبها الصلوٰة و السلام اجمالی انمقام است گویا که دریاے عظیم را در کوزه در آورده باشند و انمقام تفصیل حقیقت محمدی
است و اکثر از انبیا و اولیا کل بقدر خود از بعض انمقام بهره دارند و از تمام انمقام بغیر از پیغمبر ما علیه الصلوٰة و السلام
نصیبے مفهوم نشد و این حقیر نیز بهره یافت حق تعالیٰ بتوجه خاص نصیبے کامل روزی گرداناد و تا هنوز انمقام خوب واضح
نشده است باقی احوال بجمعیت گذرانیده است و دین ماه منظم خیلے برکت مفهوم میشود از خود محمد سعید اوضاع همه دارد
و اوقات بجمعیت و ذکر میگذراند یاران شهر نیز بذوق تمام حاضر میشوند و فقیر تا الحال جهار سیپاره چیزے بالاحظه گذرانیده است
تا روز عید ظاهر پنج سیپاره یاد کند و الصبوریة **عرضه داشت دویم** عرضه داشت کمترین بندگان محمد صادق بعرض
عرض میرساند که احوال و اوضاع الحمد و المنه بجمعیت گذرانیده است خیریت آنست که برادرات و جمیع خادمان و بخلصان مطلوب
و مسئول است سزد از نامه و صحیفه گاهی که بصحبت سیاعیل مرسل بود و بطالعان مترشده متوجه گردید تفقدی و التفاتے
عاطفت انتسابے حالیان بکنند و اهل اسلام را قرین دعا و پاینده دارد بحرمة النبی الامی و آله الامجاد من الصلوٰة اتمها و من التسلیمات اکملها

قبلہ گاہا از حرمی احوال چہ نویسد کہ غیر از حسرت و ندامت بر صدور اعمال و تضییع احوال ماضیہ و حال ہر ساعت مدار دو از روی کمال
بہیچ لحظہ و ساعتی بخلاف رضای او تعالی و تقدس نگذرد و آن میسر نمی گردد الا کہ توجہ خاطر آن سرور درگاہ مدد فرماید و دستگیری نماید
از کرمان گاہا شوازنیست الحمد للہ و المنت کہ تا حال بہمن نہج توجہ شریف بطریقیکہ امر فرمودہ بودند مستقیما دارد و روز
کم قصوری را می یابد بلکہ روز بروز امیدوار ترقی و تزاید است بعد از فجر و ظہر و عصر حلقہ می نشیند و حافظ بہاء الدین چون
از تردد ات فرصتی یابد قرآن نیز میخواند و این فقیر در بعضے اوقات مقبوض است و دیگر مبسوط و قبض و بسط و تواجد
و ذوق و آرام و جزآن متعلق ببدن دارد و از آن تجاوز نمی نماید و لطائف سنہ نہ متوجہند و نہ غافل و اگر متوجہند بتوجہ آنہا
مثل عرض حضوریست بلکہ عین آن و ملتفت بہ ذوق و مثل آن ہمہ از ظل ظلال سیداند و از ظل متجاوز نمی یابد و لطائف دلا
ببدن منحط بود و نزد نظر بصیرت غیر از بدن امر دیگر مفہوم نمیشد چنانچہ بحضور مومی الیہ در عرض کردہ بود بحال از بدن
تمتاز دمی آیند و انیقام مقام بقا میداند و بعد از بقا باز کمنوعی از فنا لطائف رو نمود چنان معلوم شد کہ بی این فنا البتہ
بقا شود و تا حال گاہا رنیست و ہست و ہست و ہست کہ مقبوض و معاملہ بر عکس است تا چہ ظاہر شود فاما تا حال توجہ بعالم نیامد
چون عرض احوال ضروری بود بچند کلمہ جرات نمود قبلہ گاہا فقیر ہر شب حضرت را بخواب می بیند الا ما شاء اللہ زیادہ چہ نویسد خجل
ملتمس آنست رسمیہ است و البتہ

عرضداشت سیوم عرضداشت کمترین بندگان محمد صادق بموقف عرض میرساند
کہ این حقیر مدتیست کہ نقوش مرسوم می بود اخرالامر بمحض توجہ قدسی غایت خداوندی جلسلطانہ در سید و بسط عظیمی رو نمود
و دران بسط چنان معلوم گشت کہ چنانچہ سابقا یاد دو توجہ مثلا از جانب ایکس مومی الیہ حال ہر چہ ہست از جانب اوست تعالی
و تقدس و در خود پیش از قابلیت قبول نمی یافت کالمرآۃ التی تطلع علیہا الشمس فاحترق بذلک الطلوع کل ظلمۃ و کدورۃ
من البدن اللطائف و حصل فیہا کلنور و برکۃ بنحو فالشرح لصدرہ و اتسع القلب و صار البدن کلہ نورا مضیا الطف من الروح
و السر الذین کانا قبل ذلک و حدث التجلی الاکمل من بین اللطائف علی القلب فلما نظرت الی القلب ظہر ان فی القلب قلبا اخر تجلی علیہ
فلما نظرت الی قلب القلب ظہر ان فی ذلک قلبا اخر و ہکذا الی غیر النہایات فلم یظہر قلب بسیط الا و قلب آخر فوقہ و لم یتوہم
الآن انہ ینتہی الی القلب البسیط و لیس یتحقق و معلوم ان ہذہ الحالات السابقۃ من ہذہ الحالۃ بالنسبۃ الیہا کانت کالہا تکاثفا
حضرتستوکان سخطہ اسم ہذا المقام فما کنتہا سوالاوب قبلہ گاہا اینہمہ کمترین آرزوست الا اینکہ توجہ طہرت گر بر تن من نباشد
ہر موئے بہ یک تکبر تو ہزار تو انم کرد بحضرت سلامت زرد مندی دریافت ملازمت خادمان درگاہ را چہ شہر دہد و صلحا
شب و روز بلکہ ہر ساعت تصور اینست کہ کدام وقت نزدیک و ساعت خوش خواہد بود کہ مطالب اعلی و مقصد اعز حصول

خواهد پیوست وغیر ازین تمنائے آرزومندے در نظر نے آید حضرت سبحانہ وتعالیٰ باحسن وجوہ وارفق طرق ایندہ ملت عطے
میسر گرداند بجرمۃ النبی وآلہ الامجاد وعلیہ وعلی آلہ من الصلوات امتہا وآلہا والتحیۃ فقط

تقریر دلپذیر چکیدہ قلم فیض رقم غواص معانی بحر عرفان منشی حسیب الدین احقر سوزان سلمہ الرحمن

اللہ الصمد حسیب الدین احمد را چہ شد کہ دنیا و آخرت را عرضہ کردہ اند و ہیچ یک سرفرو نمی آرد و ہیچگونہ دل بدست نمی گذارد و گاہی بیاد رفتار ایشان از خود میرود و گاہی بگفتار ایشان دل مژدہ را خوش میکند عجب تیست
ہر کرا ایشان را یافت خداوند جہان را یافت و ہر کہ خدا را یافت روان جان جہان بر تافت ربا عے الکس کہ تراشناخت
جان آ چہ کند فرزند و عیال آن چہ کند دیوانہ کنی ہر دو جہانش بخشی دیوانۂ تو ہر دو جہان را چہ کند چون
عمر لیست کہ فقیر بحسب تبیر نے بحکم تقدیر بخیر البلاد شاہجہان آباد بسر بردہ از نایاب مقصود خون جگر میخورد
درین ایام کہ دین بقعہ طیبہ بہ رہبر وراہ خدا مالک طبع احمدی مولانا شیر محمد خان سلمہ اللہ تعالیٰ خود مخط فریدہ
چہ او مرد صاحب دل و دست و در ترک تعلقات فرد و ہمچو من از فقدان مراد ناشاد و بلکہ از من صدرہ ناشاد تر و نامراد
روزی مکتوبات قطب بانی خدمت مجدد الف ثانی علیہ الرحمۃ را کہ بحسن عقیدت طبعی فرمودہ من بخود دل دیوانہ را
دیوانگے دگر افزود خواستم کہ دامن از صحبت جہان و جہانیان برچینم و دلق بپوشم و بیاد حق در گوشہ بنشینم ناگاہ
باز ماندگان من خیال یکیے ایشان دست در دہن من زد و مرا بن نگزاشت ناچار بروقت دیگر موقوف داشتم بحسب
خواجہ اعجب کتاب ست کہ ہر حرفش مجموعہ منطق عرفان آ افتح الباب ست و ہر لفظش مغنے شریعت و طریقت ارباب
فاعتبروا یا اولی الالباب قطعہ ہر نکتہ سربستہ او فاتحہ مشکست ہر نقطہ او شوخی از چشم غزال ست فیض قلمش
از رشحہ غیب بروئیست مدقلمش رافق فضل ذوالجلال ست صد بار ترا سر ہر حرف گذشتم لیلیے ست کہ سر تا بقدم غنج
و دلال ست در یوزہ گر زلہ او بیدل حریفان ہمچو رگ ابر قلمش بحر نوال ست سوزان تو کجا و مدح گری خواجہ کجا
اے سوختہ ضبط النفس کن و ازین سخنہا ی گرم بس کن قطعہ سخن را باستانش نیست حاجت تو در یار اخر و شیدن
میاموز بگوش محرمان خود باز گو یدہ تو بلبل را سر ترانہ میاموز تاریخ بست و ہفتم رجب سنہ یکہزار و دو صد و شصت و
دہشت اتفاق تحریر اینچند کلمات افتاد و اللہ ولی الرشاد فقط

قد طبع اسرار الحقایق بعون اللہ الواحد القوی

۱۲ ۸۸

جلد اولی مکتوبات معدن فتوحات حضرت مجدد الف ثانی

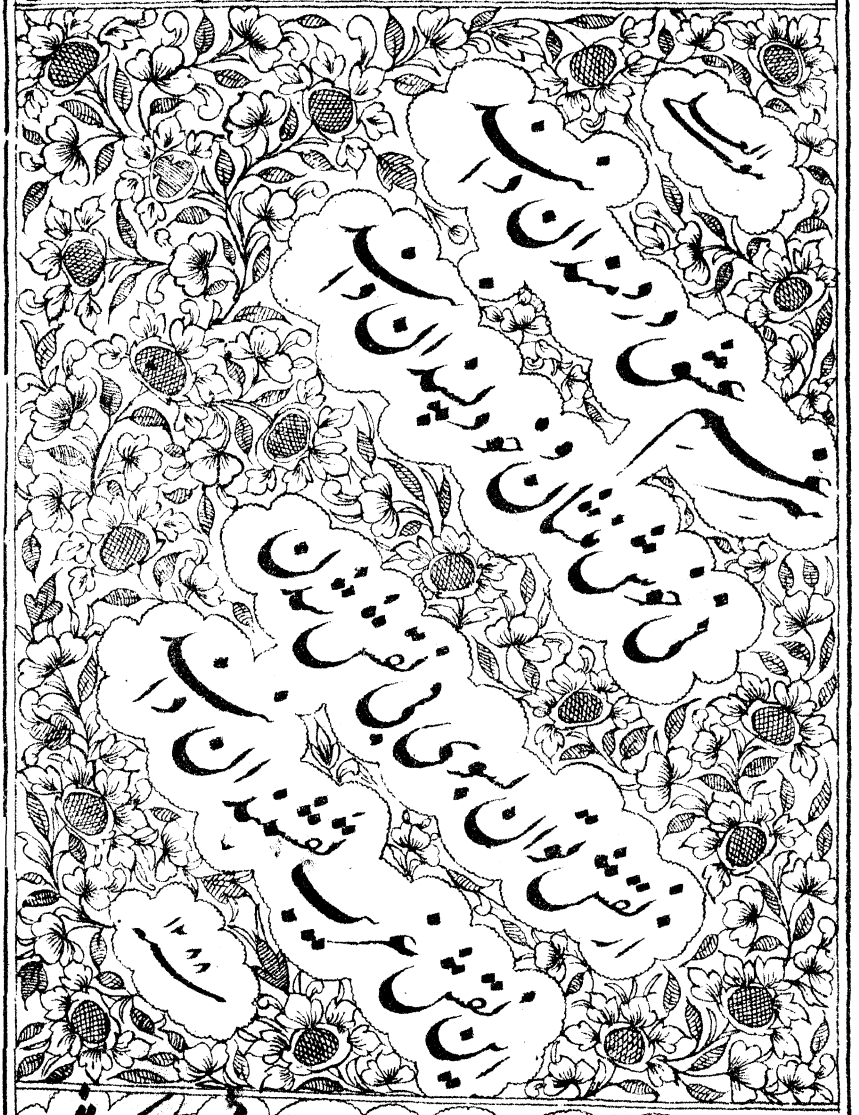

در مطبع احمدی دہلی باہتمام شیر محمد خان زیور طبع پوشید

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا

درین اوان میمنت اقتران سراسر تبیان لطیفہ ودقایق غریبہ شریفہ اعنی

مکتوبات امام ربانی

۱۲۸۸

حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ بہ تصحیح و تنقیح تمام باہتمام احقر الانام شیر محمد خان جہجری غفر اللہ لہ

بمطبع احمدی دہلی حلیہ طبع پوشید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وسلام علی عبادہ الذین اصطفی اما بعد فہذہ فہرس جلد الثانی من مکتوبات امام ربانی

۲ مکتوب اول بشیخ عبد العزیز جونپوری در بیان تحریر نور السموات والارض +

مذہب شیخ محی الدین بن العربی در مسئلہ وحدۃ الوجود

مکتوب دوم بمیر شمس الدین خلجانی در بیان آنکہ ۲۴ مکتوب دوازدہم بمراتب آگاہی بیان غلام محمد رسانیدہ در حقیقت حضرت ایشان و بیان فرق مشاہدہ ملک و انسان

۸ مرتبہ ذات او تعالی و مرتبہ صفات او سبحانہ فوق الاعتبار مکتوب سیزدہم بمیرزا شمس الدین در جواب کتابت او در بیان وجود و وجوب ست + ۲۵ آنکہ نصیب علماء ظواہر حبیب و نصیب صوفیہ علیہ و نصیب علماء و اشتغال

مکتوب سوم بخدوم زادہ حضرت خواجہ محمد سعید در ۲۶ مکتوب چہاردہم بمولانا احمد بر سبیل جواب استفسار او کہ صاحب

۹ بیان معاملہ آفاق و انفس و ولایت صغری و کبری و کمالات منصب البتہ صاحب علم ست +

مکتوب چہارم بمیر محمد نعمان در بیان علم الیقین و عین الیقین ۲۷ مکتوب پانزدہم بسادات عظام و قضاۃ و امائی و موالی

۱۲ و حق الیقین کہ بعض صوفیہ قرار دادہ اند + کرام بلدہ سمانہ در نکوہش خطیب آنجا کہ در عید قربان

۱۳ مکتوب پنجم بمیر شمس الدین در بیان آنکہ صفات او تعالی ذکر خلفای راشدین نکردہ +

و و اعتبار دارد + مکتوب شانزدہم بشیخ بدیع الدین سہارنپوری در جواب

۱۵ مکتوب ششم بخدوم زادہ خواجہ محمد معصوم در بیان بعضے علوم استفسارہای او و در بیان عجائب و غرائب برزخ صغری

مکتوب ہفتم بفقیر عبد الحق در بیان آنکہ بعضے محبوبیت ۳۸ و فضیلت مرگ طاعون +

۱۶ و محبت و محبوبیت و حب و رضا و مرتبہ فوق آنہا + مکتوب ہفدہم بمیرزا حسام الدین در بیان مقتدایان

۱۷ مکتوب ہشتم بخانخانان در بیان فرق میان غیب مطلق این عالم کہ بظاہر حراجت اند امانی الحقیقت باحتیاج

خواص و ایمان عوام و ایمان متوسطان ۳۹ مرفقات اند

۱۸ مکتوب نہم بلا عارف حقی در بیان فضائل کلمہ طیبہ لا الہ مکتوب ہیژدہم بشیخ جمال ناگوری در بیان آنکہ نصیب

مکتوب دہم بحقایق آگاہی میان محمد مودود در حقیقت ۳۰ علماء ظواہر حبیب و علماء اسرائیل حبیب +

حضرت ایشان و بیان آنکہ ہر ظہور یکہ مانند نبی مکتوب نوزدہم بمیر محب اللہ در اتباع سنت سنیہ

۱۹ ظلیت بنت بخلاف ظہور فوق عرشی + و اجتناب از بدعات نا مرضیہ

۲۰ مکتوب یازدہم بخدوم زادہ خواجہ محمد معصوم در بیان ۳۳ مکتوب بستم بمولانا طاہر بدخشی در فضائل صلوۃ +

بعضے از خصائص ظہور فوق عروج و منتہا و یکی از ہمہ اللہ مکتوب بست و یکم بخواجہ محمد صدیق در بیان آنکہ مراد از قلب

	که در حدیث قدسی لایسعنی الخ واقع شده مصطفا الخ	۴۸	مکتوب سی و چهارم سوی محمد تتاری در جواب عریضه
//	مکتوب بست و دویم بمولانا صادق کشمیری در بیان		مکتوب سی و پنجم به پسرزاده محمد عبدالله در جواب استفتا
۳۷	شرافت سرهند ؛	۴۸	که نمونه بود نمازا توحید واز عین الیقین
	مکتوب بست و سیوم بمجدد مزار خواجه محمد عبدالله	۵۰	مکتوب سی و ششم بخواجه احمد تقی در رجحت امامت طیبه
//	بیان اتباع سنت سنیه و اجتناب از بدعت شنیعه الخ		مکتوب سی و هفتم بمظفر عبدالحی در بیان فضائل کلمه طیبه
۴۱	مکتوب بست و چهارم بحاجی محمد دکنی در جواب کتابت او	۶۴	مکتوب سی و هشتم بحاجی یوسف کشمیری در بیان آنکه اهل الله
	مکتوب بست و پنجم بخواجه شرف الدین در عملی که موافق	۶۶	در باطن برابر خرد له تعلق بونیانیست
//	شریعت کرده اید داخل ذکر است	//	مکتوب سی و نهم بسید عبدالباقی در بیان اصحاب یمین و شمائل
۴۲	مکتوب بست و ششم بمیرزا حسام الدین در جواب کتابت	۶۷	مکتوب چهلم بمولانا بدرالدین در بیان خرق حجب
	او مکتوب بست و هفتم به مولانا محمد طاهر خشی در جواب		مکتوب چهل و یکم بشیخ فرید در بیان آنکه عبارت بنهایه
	تشکیکات شیخ عبدالعزیز جونپوری در مکتوب	۶۸	النهایه مرتبه پیش مے آید الخ
//	اولی که بنام اوست		مکتوب چهل و دوم به خواجه جمال الدین حسین در بیان
۴۳	مکتوب بست و ششم مولانا محمد صادق کشمیری در جواب	//	الخضار سیر در آفاق و انفس و اثبات تخلیه و تحلیه الخ
	استفسار او		مکتوب چهل و سیوم بمولانا محمد افضل در تحقیق اندراج
	مکتوب بست و نهم بشیخ عبدالحق دهلوی در بیان آنکه	۷۷	النهایه فی البدایه الخ
۴۵	بهترین متعه این نشأ حزن و اندوه است		مکتوب چهل و چهارم به محمد صادق در جواب استفسار او
	مکتوب سی ام بخواجه محمد شریف و حاجی محمد در جواب	۸۰	که از وحدت وجود پرسیده بود
//	سوال او از نسبت رابطه و فنوح مشنوی		مکتوب چهل و پنجم بخواجه حسام الدین در بیان آنکه
	مکتوب سی و یکم بخواجه شرف الدین حسین در بیان	۸۵	عالم تمام مجالی اسما و صفات و اجمی است
۴۶	وعظ و نصیحت ؛		مکتوب چهل و ششم بمولانا حمید بنگالی در بیان فضائل
۴۶	مکتوب سی و دویم بمیر ابراهیم در جواب عریضه او	۸۹	کلمه طیبه
	مکتوب سی و سیوم بمولانا محمد صالح در بیان	۹۴	مکتوب چهل و هفتم بخواجه محمد قاسم در نصیحت و تنبیه
۴۷	آنکه محبوب در نظر محب در همه حال محبوب است	//	مکتوب چهل و هشتم بخواجه محمد طالب در ترغیب بمقام رضا
	اگر انعام فرماید و گر دشنام الخ		مکتوب چهل و نهم بخواجه گداد در بیان آنکه انسان ناسوی

۹۵	گام اول این طریق است	۱۲۱	مکتوب شصت و دویم بنخانخانان انسان مدنی الطبع مجبول است
″	مکتوب پنجاهم بمیرزا شمس الدین در بیان آنکه شریعت را صورت است و حقیقت	۱۲۲	مکتوب شصت و سیویم بنور محمد در جواب استفسار او الخ
۹۹	مکتوب پنجاه و یکم بخواجه محمد صدیق در بیان کلام او سبحانه +	″	مکتوب شصت و چهارم بمحمد مومن در بیان تلون احوال الخ
۱۰۰	مکتوب پنجاه و دویم بخواجه مهدی علی کشمیری	″	مکتوب شصت و پنجم بمولانا محمد هاشم در احراز از امور باطل
″	مکتوب پنجاه و سیویم بیکی از مشایخ صدر یافته	۱۲۳	مکتوب شصت و ششم بخانخانان در بیان توبه انابت
	مکتوب پنجاه و چهارم بسید شاه محمد در بیان آنکه	″	و ورع و تقوی
۱۰۱	متابعت آنسرور صلعم مراتب و درجات دارد	۱۲۵	مکتوب شصت و هفتم بخانخانان در بیان عقاید اهل سنة و جماعت
	مکتوب پنجاه و پنجم بمجدد مزاده خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم در بیان آنکه قران مجید جامع جمیع	۱۲۵	مکتوب شصت و هشتم بخواجه شرف الدین حسین در بیان
۱۰۴	احکام شرعیه است	۱۳۵	ستون نورانی الخ
۱۱۰	مکتوب پنجاه و ششم بمولانا عبد القادر در بیان معامله عارف الخ	۱۳۸	مکتوب شصت و نهم بمحمد مراد بخشی در بیان تعدیل ارکان نماز الخ
۱۱۱	مکتوب پنجاه و هفتم به ملا غازی نائب که ذکر او سهت از صلوة		مکتوب هفتادم بمولانا عبد الواحد در بیان اسرار کعبه معظمه الخ
۱۱۲	مکتوب پنجاه و هشتم بخواجه محمد تقی در جواب استفسار او از عالم مثال +	۱۴۰	
	مکتوب پنجاه و نهم به پیرزاده خواجه محمد عبد الله در	۱۴۱	مکتوب هفتاد و یکم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید
۱۱۸	بیان آنکه معقول و موهوم مکشوف و مشهود همه داخل ماسوی است	۱۴۲	مکتوب هفتاد و دویم بمخدوم زاده خواجه محمد معصوم در بیان معامله بیت الله
″	مکتوب شصتم به محمد تقی در جواب مکاتبه او	۱۴۳	مکتوب هفتاد و سیویم نیز بحضرت خواجه محمد معصوم در بیان ظاهر و باطن انسان کامل
۱۱۹	مکتوب شصت و یکم در عزا و تعزیت مولانا احمد برگی	۱۴۵	مکتوب هفتاد و چهارم بخواجه هاشم در بیان تاویل آیه فمنهم ظالم لنفسه الخ

۱۴۶	مکتوب هفتاد و پنجم بمرزا مظفر در بیان آنکه محن و بلیات مردوستان را کفارات است
۱۴۷	مکتوب هفتاد و ششم بمولانا فرخ حسین در بیان حقیقت عرش الخ
۱۴۹	مکتوب هفتاد و هفتم بمولانا حسن برگی در جواب اعتراضات او که بر کلام صوفیه نموده بود
۱۵۱	مکتوب هفتاد و هشتم بداراب خان در بیان محبت و اخلاص الخ
۱۵۲	مکتوب هفتاد و نهم بشیخ یوسف در جواب رساله او
	مکتوب هشتادم بشیخ حامد بهاری در بیان آنکه پرسیده بود که عین القضاة
۱۵۳	در تمهیدات مینویسد شما که خدا میداند نزد ما محمد است
۱۵۳	مکتوب هشتاد و یکم به محمد مراد در بیان اجتناب از هر خرافات دنیائی دنیه
۱۵۴	مکتوب هشتاد و دوم بخواجه شرف الدین حسین در اجتناب از دنیای دنیه
۱۵۵	مکتوب هشتاد و سیوم بمیراه محمود در محبت این طائفه علیه
〃	مکتوب هشتاد و چهارم بشیخ حمید سگالی در بیان شکایت عدم رسی پیام و سلام
۱۵۶	مکتوب هشتاد و پنجم بشیخ نور محمد صدور یافته
〃	مکتوب هشتاد و ششم بشیخ طاهر بدخشی در جواب مکتوب او
〃	مکتوب هشتاد و هفتم بفتح خان افغان در نصایح صدور یافته
۱۵۷	مکتوب هشتاد و هشتم بلا بدیع الدین در قضا تقضا
۱۵۷	مکتوب هشتاد و نهم بسیادت پناه میر محب الله در صحبت
۱۵۸	مکتوب نودم بمرزا عرب خان در سفارش
	مکتوب نود و یکم بخواجه محمد سعید در اسرار آداب قوسین او ادنی
〃	مکتوب نود و دوم بمیر محمد نعمان در بیان آنکه ولایت عبارت از قرب الهی است
۱۵۹	مکتوب نود و سیوم بخواجه هاشم بدخشی در بیان آنکه هر کدام از طائف عالم خلق و عالم امر هم ظاهر و هم باطن
۱۶۲	مکتوب نود و چهارم بمولانا عبد القادر در بیان حقیقت تن و فنا و بقا و جدا شدن عدم از خفیه و صورت عارف و نسبت مجاورت بهمدیگر
۱۶۴	مکتوب نود و پنجم بمقصود علی تبریزی در سوال او از کفر حقیقی صدور یافت
۱۶۶	مکتوب نود و ششم بخواجه ابو الحسن بدخشی صدور یافت در جواب اعتراضات شیعه
۱۶۸	مکتوب نود و هفتم بخواجه هاشم کشمی در جواب کتاب او
۱۷۴	مکتوب نود و هشتم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم و خواجه محمد سعید
۱۷۵	مکتوب نود و نهم بمیر محمد نعمان در جواب سوالهائی که کرده بودند
۱۷۹	

تمت

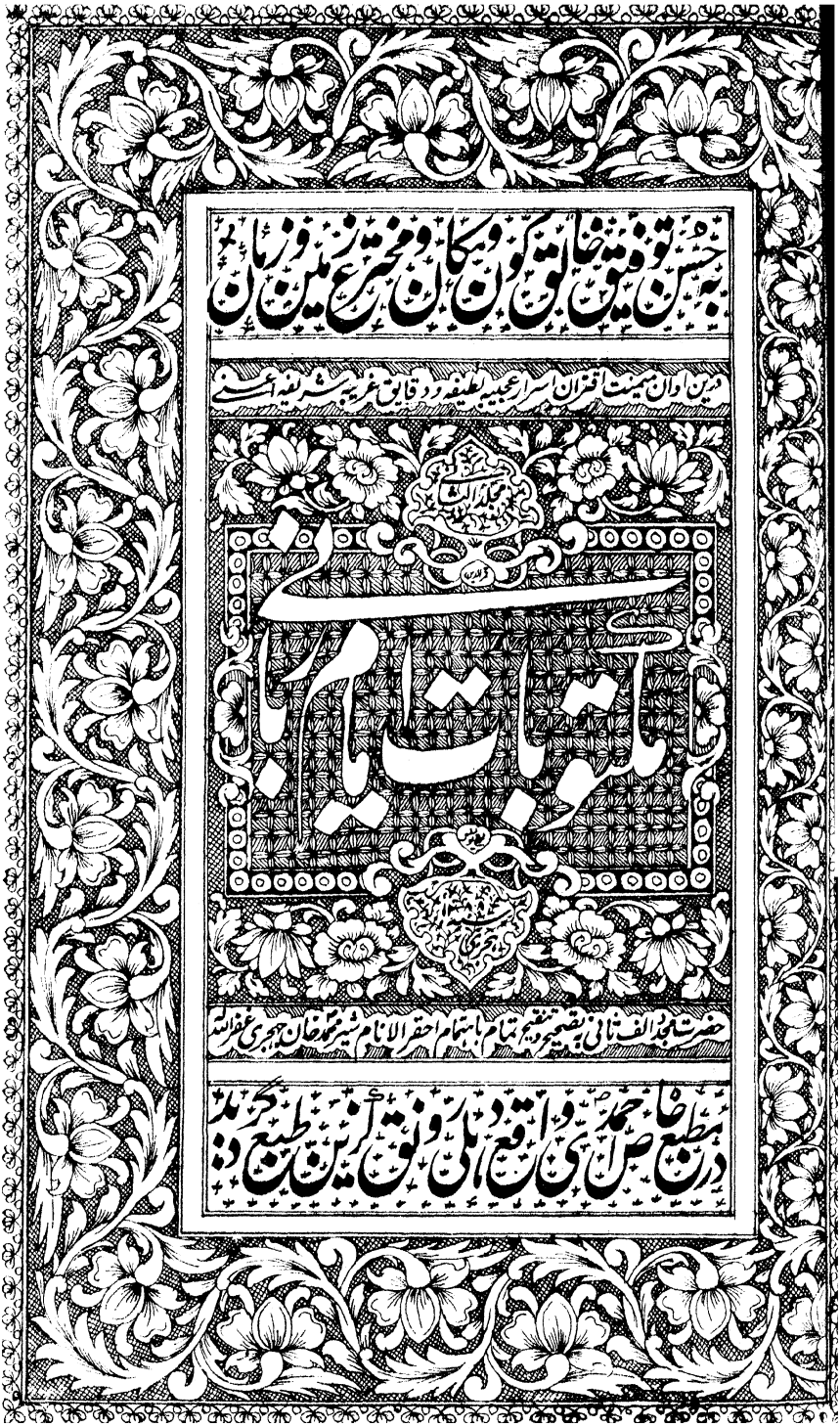
بحسن توفیق خالق کون ومکان ومخترع زمین وزمان
مزین اوان بمیمنت اقتران اسرار عجیبه لطیفه ودقایق غریبه شریفه اعنی
مکتوبات امام ربانی
حضرت مجدد الف ثانی بتصحیح وتنقیح تمام باهتمام احقر الانام شیر محمد خان هجری عفر الله
در مطبع خاص احمدی واقع اهلی رونق زین طابع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه وعليه كما يحب ربنا ويرضى والصلوة والسلام الاتمان الاكملان على حبيبه محمد وآله واصحابه واهل بيته وكل ورثته وسائر من اتبع هداه وعلى جميع الانبياء والمرسلين والملائكة المقربين كما يليق بعلوشانهم ويجري ا ما بعد فهذه مكاتيب متضمنة لعلوم غريبة ومعارف عجيبة واسرار لطيفة ودقائق شريفة لا تكاد توجد الا عند العرفاء وما اشار اليها واحد من الاولياء مقتبسة من مشكوة انوار النبوة الامام الهمام قدوة العلماء الراسخين المشرف بشرف الرسلين صاحب الولاية الاصلية مخزن الاسرار الالهية واقف دقائق المتشابهات القرانية الاية العجيبة من الايات الربانية محمد الفاتحاني شيخنا وامامنا الشيخ احمد الفاروقي سلمهم الله تعالى سبحانه على رؤس العلمين چون جلد اول مكتوبات بعدد سيصد وسيزده مكتوب سيد حضرت ايشان سلمهم الله تعالى فوق مذكر بر همين عدد ختم كنند كه موافق عدد پيغامبران مرسل است صلوة الله تعالى على نبينا وعليهم ونيز موافق عدد اهل بدر است رضوان الله تعالى عليهم اجمعين تبركا وتيمنا بران عدد ختم نموده آمد بعد ازان مكتوبات قدسيات ديگر كه صدور يافتند معارف اگاهي حقايق دستگاهي مظهر فيوض اكمل مظهر اسرار متناهي جامع علوم ظاهره وباطنه حضرت مخدوم زادگي شيخ مجد الدين خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالى وابقاه واوصله الى غاية ما يتمناه باعث گشتند كه اين مكاتيب جمع شوند بحسب اشاره شريف ايشان كمترين خلق كردبان اين درگاه ضعف عباد الله الباري عبد الحي بن خواجه چاكر حصار غفر الله تعالى ذنوبه وستر عيوبه بر حسن الله خاتمة متصدي جمع اين مكاتيب گشت هو الله الموفق وعليه التكلان

مكتوب اول شيخ عبد العزيز جونپوري صدور يافته در بيان تحرير مذهب شيخ محي الدين بن العربي ومسئله وحدت الوجود وبالجمله مختار حضرت ايشان است سلمه الله تعالى بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل الامكان مرآت الوجود

وسر العالم مظهر الوجود والوجوب والوجود وان كانت صفة كماله سبحانه فهو تعالى اعجم الاسماء والصفات وراء الجميع الشيون
والاعتبارات وراء الظهور والبطون وراء البروز والكمون ووراء التجليات وراء المشاهدات والمكاشفات وراء كل محسوس
ومعقول وراء كل موهوم ومتخيل فهو سبحانه وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء

چگویم با تو از مرغی نشانه ۞ که با عنقا بود هم آشیانه ۞ ز مرغ عنقا مست نام پیش مردم ۞ ز مرغ من بود آن نام هم گم

فلا يصح حمد حامد الى جنابه تعالى بدرته جميع الحامدون سرادقات عزته فهو الذى اثنى
على نفسه وحمد ذاته بذاته فهو سبحانه الحامد والمحمود ماسواه عاجز عن اداء الحمد المقصود كيف
وقد عجز عن حمده سبحانه من هو حامل لواء الحمد يوم القيمة تحته آدم ومن دونه وهو افضل الابرار واكمل ظهورا واقربهم منزلة
ولهجهم كما واشملهم جمالا وكمالا وارفعهم قدرا واعظمهم ابهة وشرفا واقربهم دينا واعدلهم حالة واكرمهم
حسبا واشرفهم نسبا واعزهم بيتا كولاه ما خلق الله سبحانه الخلق ولا اظهر الربوبية وكان نبيا وادم
بين الماء والطين واذ كان يوم القيمة كان هو امام النبيين وخطيبهم وصاحب شفاعتهم الذى قال انا اكرم الاولين
ونحن الساقون يوم القيمة وانى قائل قولا غير فخر فخروا انا حبيب الله وانا خاتم النبيين ولا فخر وانا اول الناس
خروجا اذا بعثوا وانا قائدهم اذا وفدوا وانا خطيبهم اذا انصتوا وانا مستشفعهم اذا حبسوا وانا
مبشرهم اذا يئسوا والمفاتيح يومئذ بيده ۞ در قافلگه اوست دائم نرسم ۞ این بسکه رسد ز دور بانگ جرسم

صلوات الله سبحانه وتعالى وتحيته عز شأنه وبركاته جل برهانه عليه وعلى جميع اخوانه من النبيين والمرسلين
والملائكة المقربين وعلى اهل الطاعة اجمعين صلوة وسلاما وتحية وبركة هو لها اهل وهم لها اهل كما ذكره الذاكرون وكما غفل
عن ذكره الغافلون وبعد الحمد والصلوة وتبليغ الدعوات وارسال التحيات نموده مى ايد صحيفه شريفه كه نامزد اين فقير شده
بود نداخوى اعزى شيخ محمد طاهر رسانيدند وخوشوقت ساختند چون متضمن حقايق ومعارف ارباب كشف وشهود
بود فرحت بر فرحت افزود وجزاكم الله سبحانه فقير نيز موفقت صحيفه اشان نموده ازاذواق واذناق اين طائفه
عليه سخن مى رسيان آورده بچند كلمه مصدع گشت مخدوما معلوم شريف است كه وجود مبدا هر خير وكمال است وعدم
مشاهر نقص وشرارت پس وجود مرجيا را ثابت باشند طلسلطانه وعدم نصيب ممكن بود تا هيچ خير وكمال عايد ما وباشد
وهمه شر ونقص راجع باين ممكن را وجود ثابت كردن خير وكمال راجع باو وشركت فى الحقيقة شريك كردن است او را ملك
وملك حق جل سلطانه پس همچنين ممكن را عين موجب گفتن تعالى شانه وصفات وافعال واعين صفات وافعال او تعالى

ساختن سوراد بست و بجاد هست در اسما و صفات او تعالی کناس حسین کی منقص و خبث ذاتی قسم است چه مجال کی خود را
عین سلطان عظیم الشان کرمنشا خیرات و کمالات است تصور نماید صفات و افعال و سمه خود را عین صفات و افعال
جمیله او تو کنیم غایة ما فی الباب بر قضیه تشکیک وجود واجب تعالی اولی و اقدم گفته اند یعنی موجب تشریک ممکن
بواجب تعالی در کمالات و فضائل کز از وجود ناشی گشته اند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا در حدیث قدسی آمده
الکبریاء ردائی و العظمة ازاری گر علما ظواهر ازین دقیقه آگاه میگشتند هرگز ممکن را وجود ثابت نمیکردند و بنا لا تؤاخذنا
ان نسینا او اخطانا اکثر صوفیه علی الخصوص متاخران ایشان ممکن را عین واجب تعالی دانسته اند و صفات و افعال آنرا عین
میگویند همسایه و همنشین و همره همه اوست بلکه دقیق کداو طلس شعبده اوست بلکه در انجمن فرق و نهانخانه جمع
بالله همه اوست ثم بالله همه اوست باین بزرگواران هر چند از تشریک وجود تنزیه نموده اند و از اثنینیت گریخته اما غیر
وجود را وجود یافته اند و نقایص را کمالات گفته میگویند در هیچ چیز شرارت و نقص ذاتی نیست اگر هست نسبی و اضافی
است سم قاتل نسبت بانسان شرارت دارد که مزیل حیات اوست و نسبت بحیوانی که در آن سم مخلوق است
آب حیات است و تریاق نافع نقد ای ایشان در بن امر کشف و شهود است هر قدر که ظاهر ساخته اند دریافته اند
الهم ارنا حقائق الاشیاء کما هی درین باب بچه تعبیر ظاهر ساخته اند بتفصیل دیگر نماید اول مذهب شیخ محی الدین ابن العربی
کرا امام و مقتدای متاخران صوفیه است در بن مسایل میگوید بعد ازان بچه مکشوف گشته است در تحریر می آرد تا فرق
در میان و مذهب وجه تام حاصل گردد و از دقت یکدیگری غلط نشود شیخ محی الدین عربی قدس سره میفرماید که
اسما و صفات و جمیع جل و علا عین ذات واجب اند تعالی عین یکدیگر اند مثلا علم و قدرت چنانچه عین ذات اند تعالی
عین یکدیگر اند نیز پس دران موطن هیچ اسم و رسم تعدد و تکثر نباشد و تمایز و تباین خود غایة ما فی الباب
آن اسما و صفات شئون و اعتبارات در حضرت عالم تمایز و تباین پیدا کرده اند اجمالا و تفصیلا اگر تمیز اجمالی
است معبر تعین اول است و اگر تفصیلی است مسمی بتعین ثانی تعین اول را وحدت می نامند و از حقیقت
محمدی میدانند و تعین ثانی را واحدیت میگویند و حقایق سائر ممکنات می انگارند و این حقایق ممکنات را اعیان
ثابته میدانند این دو تعین علمی که وحدت و واحدیت اند در مرتبه وجوب ثبات مینمایند میگویند این اعیان را
از وجود خارجی نیافته اند و در خارج غیر از احدیت مجرده هیچ موجودی نیست و این کثرت که در خارج مینماید

عکس آن اعیان ثابته است که در مرات ظاهر وجود که خارج و در خارج نمود لیست منعکس نشده است وجود تخیلی پیدا کرد
در رنگ انکه در مرآت صورت شخص منعکس گردد و وجود تخیلی در مرآت پیدا کند این عکس را وجودی خارج از تخیل ثابت
نیست و در مرآت روی حلول نکرده است و در روی آن مرآت چیزی نقش نگشته اگر انتقاش است در
تخیل است که در روی مرآت متوهم شد این متخیل و متوهم چون صنعه خداوند لایزال سلطانه که انتقال تمام
دارد و بر فرد و هم و تخیل مرا تفرد نگردد و ثواب بعذاب ابدی مرآن مترتب باشد این کثرتی که در خارج نمودی پیدا کرد
است بسبب قسم منقسم است قسم اول یقین حسی که بشهادت تعلق دارد این سه یقین را الیقینات خارجیه میگویند
و در مرتبه امکان اثبات مینمایند تنزلات خمسه عبارت آن تعینات پنجگانه است و این تنزلات خمسه را حضرات خمسه
نیز گویند چون علم خارج غیر از ذات و جهت تعالی و غیر از اسما و صفات و اجمع جل سلطانه که عین ذات
تعالی و تقدس نزد ایشان ثابت نشده است و صورت علمیه اعیان این صورت دانسته اند مثیج و مثال
آن همچنین صورت منعکسه اعیان ثابته را که در مرآت ظاهر وجود نمودی پیدا کرده است عین آن اعیان را
تصور کرده اند نه شد آن ناچار حکم باتحاد نموده اند و همه اوست گفته اینست بیان مذهب شیخ محی الدین
ابن العربی در مسئله وحدت وجود بر وجه اجمال همین علوم اند لوازم این علوم که شیخ آنها را مخصوص بخاتم الولایات
میداند و میگوید که خاتم النبوة این علوم را از خاتم الولایت اخذ مینماید و شرح خصوص و توجیه ان تکلفات مینمایند
بالجمله پیش از شیخ هیچ یکی از ین طائفه باین علوم اسرار زبان نکشاده است و این حدیث را بر ین نهج
بیان ننموده هر چند سخنان توحید و اتحاد و غلبات سکر از ایشان بظهور آمده اند و انا الحق و سبحانی گفته اند
اما وحدت اتحاد را مسلوم نساخته اند و منشار توحید را در نیافته پس شیخ بر بیان متقدمان این طائفه آمده
و حجت متاخرین ایشان گشته معذلک دقایق کثیره درین مسئله مختفی مانده است و اسرار غامضه در نیاب
برنصفه ظهور نیامده که تقصیر باظهار آن توفیق یافته است و تحریر بمنبر گشته و الله الحق و هو یهدی السبیل
مخدوما صفات ثمانیه واجب الوجود تعالی و تقدس تمیز باشند تمیز یکه از قسم هیچونی و بیچگونی بود و همچنین
این صفات از یکدیگر تمیز هیچونی نه بلکه تمیز هیچون در مرتبه حضرت ذات تعالی و تقدس نیز ثابت است لانه الواسطة
بالوسم المجهول الکیفیة و تمیزی که فراخور فهم و ادراک ما باشد ازان جناب قدس سلوبست چه تبعض و تجزی در انجا
متصور نیست تحلیل و ترکیب در ان حضرت جل سلطانه بارنه و حالیت و محلیت را گنجایش نه بالجمله آنچه از صفات

وعراض ممکن ہست ازان جناب قدس مملوست لیس کمثلہ شیء لا فی الذات ولا فی الصفات ولا فی الافعال با وجود این تمیز
بچونی و وسعت بی کیفی ہما و صفات واجبی جل سلطانہا در خانہ علم نیز بتفصیل و تمیز پیدا کردہ اند و منعکس گشتہ و ہر
ہم و صفت تمیز را مقابل ہست در مرتبہ عدم و نقیضیست دران موطن مثلا صفت علم را در مرتبہ عدم مقابلی
ہست و نقیضی کہ عدم علم باشد کہ معنی جہل ست و صفت قدرت را مقابل ہست عجز کہ عدم قدرت باشد علی ہذا القیاس
و آن عدمات متقابلہ نیز در علم واجبی جل شانہ بتفصیل و تمیز پیدا کردہ اند و مرایای سما و صفات متقابلہ خود
گشتہ و مجالی ظہور عکوس آنہا شدہ نزد فقیر آن عدمات بآن عکوس اسما و صفات متقابل ہمکنات اند غایۃ ما فی الباب
آن عدمات در رنگ اصول و مواد آن ماہیات اند و آن عکوس ہمچون صور حالہ دران مواد پس حقایق ممکنات نزد
شیخ محی الدین ہمان اسما و صفات متمیزہ اند در مرتبہ علم و نزد فقیر حقایق ممکنات عدمات اند کہ نقائض اسما و
صفات اند یا عکوس آن اسما و صفات کہ در مرایای آن عدمات در خانہ علم ظاہر گشتہ و با یکدیگر ممتزج شدہ و قائم
مقام جعل سلطانہ ہر گاہ خواست ماہیتی ازان ماہیات ممتزجہ بوجود ظلی کہ پرتوی ہست از حضرت وجود برین منصف
گردانیدہ موجود خارجی ساختہ بالجملہ پرتوی از حضرت وجود بر ہر ماہیۃ ممتزجہ انداختہ مبدا آثار خارجیہ گردانید
پس وجود ممکن در علم و در خارج در رنگ سائر صفات او پرتوایست از حضرت وجود و از کمالات تا بوا و مثل علم
ممکن پرتوایست از علم واجب تعالی و تقدس ظلی ہست ازان کہ در مقابل خود منعکس گشتہ ہست و قدرت ممکن نیز ظلی
ہست کہ در عجز و مقابل اوست منعکس شدہ و ہمچنین وجود ممکن ظلی ہست از حضرت وجود کہ مرات عدم کہ مقابل
اوست منعکس گشتہ ہست ۵ نیاوردم از خانہ چیزی نخست ۵ تو دادی ہمہ چیزم ومن چیزنست ۵ لیکن نزد فقیر
ظل شی عین شی نیست بلکہ شبحی است و مثال آن شی و حمل یکے بر دیگری ممتنع ہست پس نزد فقیر ممکن بعین وجہ بات
بود وجہ حقیقت ممکن عدم ہست و عکسی کہ از ہما و صفات دران منعکس گشتہ ہست شبح و مثال آن اسما و صفات
ہست نہ عین آنہا پس ہمہ اوست درست نباشد بلکہ ہمہ از دست چہ آنچہ ذاتی ممکن ہست عدم ہست کہ شرارت
و نقص و خبث را مشارست و ہر چہ از جنس کمالات در ممکن پیدا ست از وجود و تو ابعان آن ہمہ مستفاد از ان حضرت
ہست جل سلطانہا و پرتوی ہست از کمالات ذاتیہ او سبحانہ پس نا چار او تعالی نور سماہا و زمین باشد و ما و رائی او
سبحانہ ہمہ ظلمت بود کیف والعدم فوق جمیع الظلمات تحقیق این بحث کما ینبغی در مکتوبی کہ بنام فرزندی اعلمی مرحومی
در بیان حقیقۃ وجود و تحقیق ماہیات ممکنات نوشتہ ہست طلب فرمایند پس عالم باسرہا نزد شیخ محی الدین عبارت

از سما و صفات است که در خانه علم تمیز پیدا کرده و در مرآت ظاهر وجود در خارج نمودی حاصل کرده است و نزد
فقیر عالم عبارت از عدمات است که سما و صفات و جمیع جمل سلطانها در خانه علم در انجا منعکس گشته اند و در
خارج بایجاد حق سبحانه آن عدمات بآن عکوس موجود شده پس در عالم خبث ذاتی پیدا شد و شرارت جبلی
ظاهر گشت و خیر و کمال همه بدیجات قدس اوشد جمل و علاکم ما اضاف الیه من سیئة فمن نفسك
سوء بدان معرفت است والله سبحانه الملهم پس از این تحقیق معلوم گشت که عالم در خارج موجود است بوجود ظلی
بل بذاته غایة ما فی الباب این خارج نیز ظل همان خارج است در رنگ وجود و صفات پس عالم را عین حق جل و علا
سلطانه نمیتوان گفت و جمل یکی بر دیگری جایز نباشد ظل شخص را عین شخص نمی توان گفت لوجود التغایر بینهما
فی الخارج لان الاثنین متغایران و اگر گفته ظل شخص را عین شخص گوید سبیل تسامح و تجوز خواهد بود که خارج از بحث
است اگر گویند که شیخ محی الدین و تابعان او نیز عالم را ظل حق میدانند تعالی پس فرق چه بود گوئیم که ایشان از
وجود آن ظل را جز در وهم نمی انگارند بوی از وجود خارجی در حق آن تجویز نمی نمایند بالجمله کثرت موهومه را
بظل و حدت موجوده تعبیر مینمایند و در خارج موجود دو حد میدانند تغایرشان بالبینونة پس منشا جمل ظل بر اصل
و عدم آن جمل اثبات وجود خارجی گشت مر ظل را و عدم اثبات آن وجود ایشانان و چون ظل جمل وجود خارجی
اثبات نمی نمایند ناچار بر اصل محمول میسازند و این فقیر چون ظل را در خارج موجود میداند بجمل بسیار ذره بینها
و نفی وجود اصلی از ظل فقیر و ایشان شریکند و در اثبات وجود ظلی نیز متفق لیکن این فقیر وجود ظلی در خارج
اثبات مینماید و ایشانان وجود ظلی را در وهم و تخیل مے انگارند و در خارج جز احدیت مجرده را موجود نمیدانند
و صفات ثمانیه را که بارای اهل سنت و جماعت رضی الله تعالی عنهم وجودانها در خارج ثابت شده است نیز در علم
اثبات نمیکنند علما ظواهر و ایشانان رضی الله تعالی عنهم دو طرف اقتصار را اختیار فرموده اند حق متوسط بین
این فقیر بوده که بآن موفق گشته اگر ایشانان نیز این خارج را ظل آن خارج میافتند از وجود خارجی عالم
انکار نمینمودند و بدو وهم و تخیل اقتصار نمیفرمودند و انکار از وجود خارجی از صفات واجب الوجود نیز نمیکردند
و اگر علما نیز آگاه میگشتند هرگز ممکن را وجود و اصلی اثبات نمیکردند بوجود ظلی اکتفا مینمودند و انچه فقیر در بعضی مکتوبات
نوشته است که اطلاق وجود بر ممکن بطریق حقیقت است نه بطریق مجاز منافی این تحقیق نیست زیرا که ممکن در
خارج بوجود ظلی بطریق حقیقت موجود است نه بسبیل توهم و تخیل کما زعموا سوال صاحب فتوحات مکیه عیان است

ثانیه را برزخ گفته است بین الوجود والعدم پس عدم بطور او نیز داخل حقایق ممکنات گشت پس فرق درمیان
تحقیق وآن قول چه بود جواب نزد باین اعتبار گفته است که صور علمیه یا دور دوست روئی است که بوجود دارد
بواسطه ثبوت علم در روی است که بعدم دارد بواسطه خارجی لان الاعیان الثابتة لم تشم رائحة من الوجود الخارجی عندهم و
عدمی که درین تحقیق اندراج یافته است حقیقت دیگر دارد و همچنین از نجه در عبارات بعضی اعزه که اطلاق عدم
بر ممکن رفته است مراد ازان معدوم خارجی است نه عدمی که بالاتحقیق یافته و ادعای ازان اسماء وصفات که در علم
تفصیل و تمیز یافته اند در مرایای عدمات منعکس گشته حقایق ممکنات شده اند واز دوست پس ما عالم را سبحانه
هیچ وجه مناسبت نباشد ان الله لغنی عن العالمین اورا سبحانه با عالم عین و متحد ساختن بلکه نسبت دادن بین
فقیر بسیار گران است ع آن الیشانند و من پینم مارب و سبحان ربنا رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین
والحمد لله رب العلمین والسلام علیکم وعلی من لدیکم مکتوب دویم میر شمس الدین ملخانی تحریر یافت در بیان انکه مرتبه ذات او تعالی
و مرتبه صفات او سبحانه فوق از عتبار وجود و وجوب است والحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مفاوضه
شریفه که از روی محبت و اخلاص صادر فرموده بودند رسید فرحت فراوان ساند کثرت اخوان دین سبب
امید وار کی است و در آخرت اللهم اکثر اخواننا فی الدین وثبتنا واایاهم علی متابعة سید المرسلین علیه وعلیهم
من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها ع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است و محبت آثار اصفات سبعه یا تمانی
وجب الوجود تعالی وتقدس اختلاف الآرا رکه صفات حقیقیة اند در خارج موجود اند و غیر از اهل حق شکر الله تعالی
سعیهم از فرق مخالفه هیچ کس بوجود صفات واجبی جل سلطانه قائل نگشته است حتی که تا خران صوفیا از ایشان
نیز انکار وجود صفات نموده اند در زیادتی صفات را العلم راجع دانسته گویند از روی تعقل همه غیر ند صفات با ذات
تو از روی تحقق همه عین ذات حق که سخن اهل حق برحق است و مقتبس است از مشکات نبوة و موید است بنور کشف
و فرست غایة مافی الباب اشکالی که مخالفان در وجود صفات دارند قوی است چه صفات اگر موجود باشند خالی
نیستند ممکن باشند یا واجب امکان مستلزم حدوث است لان کل ممکن حادث عندهم
وقول بتعدد واجب منافی توحید است والیضا بر تقدیر امکان جواز انفکاک صفات از ذات تعالی وتقدس لازم
آید اشکال انچه برین فقیر ظاهر ساخته اند آنست که حضرت حق سبحانه وتعالی بذات خود موجود است نه بوجود که عین باشد
آن وجود یا زائد و صفات واجب تعالی او موجود بتوجود زیرا که وجود را دران موطن گنجایش نیست شیخ

درست والیضا بر تقدیر وجوب وجود از نفس
و موجب است وجوب انفکاک از تقدس تعالی

علاء الدوله اشارتی بایں مقام فرموده است انجا گفته فوق عالم الوجود عالم الملک لوود و پس نسبت امکان و وجوب
نیز دران موطن متصور نباشد چه امکان و وجوب نسبتی است میان ماهیت و وجود فحیث لا وجود لا امکان ولا وجوب این
معرفت دار طور نظر و فکر است محجوبان عقبای عقل ازین معرفت چه دریابند و غیر ازانکه نصیب شان جهد بود الا من
عصمه الله سبحانه و دیگر سیادت پناه میر محب الله خدیگاه انجا بودند الحال چون متوجه آنجا خواهند شد صحبت و خدمت
ایشانرا مغتنم دانند والسلام علیکم وعلی من لدیکم **مکتوب سیوم** مجذوم زادگی حقایق و معارف گاهی منظر
فیض آلهی خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی و ابصر و رأیت در بیان آنکه معاملات آفاق و انفس ظلال است و در بیان ولایت صغری
و کبری و کمالات نبوة و تحقیق حقیقت تجلی افعال که بعضی صوفیه را رو داده اند که ظل فعل حق است نه عین فعل
و صفات و ذات الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی هر چه در مرایای آفاق و انفس ظاهر شود مدارغ ظلمت متسم
است پس سزاوار نفی بود تا اثبات نموده آید و چون معاملات آفاق و انفس گذشت از قید ظلمت رست و سزاوار
در تجلی فعل و صفت میگردد و معلوم شد که قبل ازین هر تجلی که رو داده بود در سیر آفاقی و انفسی اگر چه از تجلی
ذات دانند همه تعلق بظلال فعل و صفت دارد نه نفس فعل و صفت ذات خود چه رسد ذات حق سبحانه و تقدس را که دائره
ظلیت نهایت النفس منتهی میگردد و پس هر چه در آفاق و انفس ظهور کند داخل آن دائره است فعل و صفت نیز هر چند
فی الحقیقة ظلال حضرت ذات تعالی و تقدس اما داخل دائره همانند و ولایت این مرتبه ولایت صغری است بخلاف
ولایت مرتبه سابق که با آفاق و انفس تعلق دارد که ولایت ظلی است منتهیان دائره ظل را تجلی برقی که نامش
از مرتبه اصل است میسر است که یکساعت از قید آفاق و انفس وارهانند و همی که از دائره آفاق و انفس
گذشتند و از ظل باصل پیوستند ضیا تجلی برقی در حق ایشان دائمی است چه مسکن و ماوای این بزرگواران دائره اصل است
که تجلی برقی نامتناهی ازان است بلکه معاملات این بزرگواران از تجلیات و ظهورات فوق است زیرا که هر تجلی و ظهور
بهر مرتبه که تعلق گیرد از شائبه ظلیت بیرون نیست و گرفتاری اصل الاصل ایشان از ظل فارغ ساخته است
و از زیغ البصر خلاف کرده نهایت کمال در ولایت ظلی که ولایت صغری است تجلی برقی حصول می پیوندد و این تجلی برقی
قدم اول است در ولایت کبری که ولایت انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات و ولایت صغری ولایت اولیاست
قدس الله تعالی اسرارهم ازینجا تفاوت ولایت اولیا و ولایت انبیا باید دریافت صلوات الله تعالی و تسلیماته و سبحانه علیهم
که نهایت آن ولایت بدایت این ولایت است از کمالات نبوة انبیا علیهم الصلوات التحیات چیزی که مدار سنیوت نهایت این ولایت

اگر حضرت خواجه نقشبند قدس سره نصیبی از ولایت انبیا علیهم الصلوة والتحیات به تبعیت و وراثت فراگرفته اند گرفته
مانهایت را در بدایت درجی کنیم این فقیر انقدر رسیده اند که نسبت و حضور نقشبندیه چون بکمال رسد بولایت کبری
می پیوندد و از کمالات آنولایت حظ وافر میگیرد و بخلاف طرق دیگران که نهایت کمال شان تا تجلی برقی است
سبحانه و تعالی زیرا که فعل او تعالی نیز از ما بمانزدیکتر است همچنین صفت او تعالی از ما و از فعل و تعالی نیز هم
از ما و هم از فعل و صفة او سبحانه بمانزدیک است سیر درین مراتب سیر در اقربیت است حقیقت تجلی فعل و تجلی
صفة و تجلی ذات و زمینوطن تحقق میشود از سلطنت وهم و دایره خیال اینجا نجاتی حاصل میگردد زیرا که سلطان
وهم و خیال او در بیرون دایره آفاق و انفس سلطنت میسر نیست نهایت وهم تا نهایت ظلال است هر جا ظل نبود
وهم نبود پس از چار ولایت ظلی خلاصی رسید و هم خیال درین نشأ میسر است با وجود وهم آزادی است آنجا
طائفه اولی را در آخرت است طائفه آخری را اینجا میسر است در ولایت ظلی درین نشأ حصول مطلوب
غیر از منحوت وهم و خیال نیست و در ولایت اصلی مطلوب از حلقه تراش وهم منزه و مبرا است تا نا که حضرت ملک
آدم از حیطه وهم و قید خیال هم رنگ نمده آرزوی موت مینماید تا بود که مطلوب را عریان از لباس وهم و خیال در کنار
کشد و در سایه موت منعم فاک الله نموده می فرماید ؎ من شوم عریان ز تن او از خیال تا خرامم در نهایات
الوصال پس بشنو انگه گفتیم که در آفاق و انفس تجلیات ظلال افعال و صفات است تجلیات نفس افعال و صفات
بیانش آنست که کون از صفات حقیقیه است چنانچه مذهب علما رازیده است شکر الله تعالی سعیهم از صفات اضافیه
کما زعمت الاشعریة درین صفة چون رنگ اضافه غالب است نظیر صفات دیگر آنرا از صفات اضافیه گمان برده اند
نه این چنین است بلکه آن صفت از صفات حقیقیه است که رنگ اضافه با آن ممتزج گشته است و این صفة کون
پایان ترجمه صفات است رنگ صفات عالیه دارد مثل نصیبی از علم و حیوة دارد و حظی از قدرت و ارادت
نیز دارد و این صفت کون را جزئیات است که فی الحقیقة ظلال می اند همچون تخلیق و ترزیق و احیا و اماتت
و انعام و ایلام این جزئیات داخل افعال اند که فی الحقیقة ظلال آن صفة اند از دایره صفات حقیقیه خارج
و این فعل را دو وجه است وجه است بفاعل و وجه است دیگر بمفعول و این دو وجه در نظر کشفی تمایز وجه اولی
عالی است و وجه ثانیه سافل و ایضا وجه اولی در نظر بحر اصل می درآید و وجه ثانیه در رنگ ظل آن اصل و
ایضا وجه اولی رنگی از وجوب دارد و وجه ثانی رنگی از امکان این وجه ثانی مبادی تعینات غیر انبیا است

ل در بعضی نسخه ها بعد از ولایت اصلی که در روایت اصلی کرد ولایت ظلی است تحلی ازم

علیهم الصلوات والتسلیمات اولیا کرام وسائر انام واین فعل حق جل سلطانه چون باعتبار چنین رنگی از وجوب دارد
رنگی از امکان ناچار ممکن باشد زیرا که مرکب از واجب وممکن ممکن است وایضا این فعل چون باعتبار جهة فوقانی
روی بقدم دارد باعتبار جهة تحتانی قدمی حدوث ناچار حادث باشد زیرا که مرکب از قدیم وحادث حادث است
وجمعی که فعل حق را جل سلطانه قدیم گفته اند نظر بجهة اولی است وجمعی دیگر که حادث والسنة اند منظور ایشان
جهة اخری است نظر طائفه اولی بلند است ونظر طائفه ثانیه پست هر چند هر دو فریق از حق دور طرف مادة است
وحق متوسط آنست که این فقیر بآن امتیاز یافته است ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم مثل این تحقیق در صفات حقیقیة نیز وبعضی از مکاتیب تحقیق یافته است طلب نمایند باید دانست که
وجه ثانیه در فعل عبارت از خلق خاص است که تعلق بزید گرفته است واین خلق زید گویا جزئی است از جزئیات مطلق
خلق مثلا واین خلق خاص که تعلق بزید گرفته است نیز جزئیات دارد در رنگ خلق ذات زید وخلق صفات
زید وخلق افعال زید واین جزئیات خلق زید در رنگ ظلال اند مر آن خلق زید را که همچون کلی است وخلق فعل
زید را نیز ظلی است ومظهری آن کسب زید است که تعلق بفعل نموده است این کسب را زید از خانه خود
نیاورده است بلکه کسب او پرتوی است از خلق حق جل وعلا پس ازین معارف معلوم گشت که فعل ظل کوین
است که خلق زید بود ومثلا خلق زید را نیز ظلی است که خلق فعل زید بود واین ظل را نیز ظلی است که کسب زید
باشد چون این علوم دانستی بدانکه در نظر سالکان در وقت سلوک مثلا چون نسبت کسب زید مستفی
گردد وضافة آن بزید مرتفع شود ناچار فاعل آن فعل حق را میدانند تعالی وتقدس بلکه افعال شکر وشکایت
خلایق را فعل یک فاعلے یابند ظهور اعنی التجلی افعال می انگارند انصاف می باید داد که این تجلی تجلی فعل حق است
سبحانه یا تجلی ظلے از ظلال آن فعل است که مراتب تنزل نموده هم ظلیت یافته است بر تجلی فعلی تجلیات دیگر را
قیاس باید کرد که بظلے از ظلال کفایت نموده اهل اهل نگاشته اند بجوز ومویز رام یافته باید دانست که وجوب
وجود چونکه نسبت واضافت است ناچار در مرتبه فعل یافته شود وچون این نسبت بعالم مناسبت ندارد
بلکه مخصوص بصانع عالم است تعالے وتقدس پس بوجهه اولی از فعل بالا ذکر یافته است مناسب نشد اگر گویند
ازین بیان گر وجوب در مرتبه ذات وصفات تعالی وتقدس ثابت نباشد وذات وصفات او تعالے وتقدس
واجب گفته نشود پس وجوب از حضرت ذات وصفات مسلوب چنانچه امکان وامتناع از آنحضرت

تعالی سلوب است پس قسم الثالث پیدا شد سوائی وجوب امکان وامتناع وحال آنکه انحصار عقلی ثابت شده
است وبین هیچ یک ثالثه گوئیم که این انحصار ماهیتیه راست نشیند بوجود آن فحیث الانسبة الماهیة الی الوجود لا اقتضاء
کما فی ذات الواجب تعالی وصفاته سبحانه فان ذاته تعالی موجود بذاته لا بالوجود عینا کان او زائدا
وصفاته تعالی موجودة بذاته سبحانه من غیران تحل فیها وجود فذاته تعالی وصفاته سبحانه فوق القسم
الثالثة المنحصرة غایة ما فی الباب اذا تصور ذاته تعالی وتعقلت صفاته سبحانه بالوجوه والاعتبارات
اذ لا سبیل الی الکنه عرض لذاته سبحانه فی الوجود التصوری الظلی الوجوب کما هو المناسب واللائق بعنایته
تعالی وعرض لصفاته سبحانه فی الوجود الذهنی الامکان لما هو المناسب لها لاحتیاجها الی الذات فذاته تعالی
وصفاته سبحانه فی حد انفسهما فوق مرتبة الوجوب والامکان بل فوق مرتبة الوجود ایضا وباعتبار الوجود
التصوری الظلی الوجوب یناسب الذات تعالی والامکان یناسب الصفات تعالت وتقدست فالصفات تعالت
من حیث الوجود الخارجی لا واجبة ولا ممکنة بل هی فوق الوجوب والامکان وباعتبار الوجود الذهنی ممکنة
ولا یلزم من هذا الامکان الحدوث لما انه لیس لذواتها کما ل الممکنات بل لوجوداتها الظلیة ویناسب هذه
المعرفة ما قاله ارباب المعقول من ان الکلیة والجزئیة تعرضان للماهیة باعتبار خصوصیة الوجود الذهنی
فلا یوصف بهما الماهیة حال الوجود الخارجی فزید الموجود فی الخارج مثلا قبل التعقل لیس بجزئی کما انه لیس بکلی
بل عرض له الجزئیة بعد الوجود الذهنی الظلی بل نقول جمیع النسب والاضافات والاحکام والاعتبارات
التی تحمل علیه تعالی کالالوهیة والازلیة غیر الصفات الثبوتیة للموجودة انما تصدق علیه سبحانه باعتبار التصور
والتعقل والا فالذات من حیث هو غیر متصف بصفة ولا مسمی باسم ولا محکوم بحکم فصاحب الشرع تعالی
انما اطلق علی ذاته اسما واحکاما باعتبار التناسب والتشابه لتکون قریبة الی افهام المخلوقات ویکون التکلم
علی قدر عقولهم کما یقال لزید الموجود فی الخارج بدون ملاحظة وجوده الذهنی انه جزئی علی سبیل التشبیه و
التنظیر ویکون حکمهم بالجزئیة لزید انسب واشبه من حکمهم بانه کلی فکذلک الحکم بالوجوب الوجود علی الذات الغنی
العلی اولی وانسب من الحکم بالامکان والامتناع والافلا یصل الی جناب قدسه تعالی وجوب الوجود کما لا یلیق بجناب تنزیهه تعالی الامکان والامتناع
هذه المعرفة الشریفة القدسیة فانها اساس الدین وخلاصة جمیع الصفات الذات تعالت وتقدست فیا ایها الحکم ها احد من الفضلاء والکاملین
استاثر الله سبحانه العبد بفضله للمعرفة والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب چهارم میر محمد نعمان صدور یافته در بیان آنکه

علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین که بعضی صوفیه قرار داده اند فی الحقیقه در شطر اندازسه شطر علم الیقین
در پیش است تا بین الیقین چه رسد و بیان آنکه صاحب این علوم مجدد این الف است و الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی مدتی است که از احوال خیر مآل خود اطلاع نه بخشیده اند للرسول من الله سبحانه سلام
و استقامتکم بدانند که علم الیقین عبارت از شهود آیات است که افاده یقین علمی نماید این شهود فی الحقیقه استدلال
است از اثر بمؤثر پس آنچه از تجلیات و ظهورات و مرایای آفاق و انفس دیده شود همه از قبیل استدلال
از اثر بمؤثر است اگرچه آن تجلیات ذاتیه نامند و آن ظهورات را بی کیف خوانند چه ظهور شی در مراتب
ظهور غیر از ظهور آن شی بحصول عین آن شی پس سیر آفاقی و انفسی تا سه قدم از دایره علم الیقین بیرون
نگذارند و غیر از استدلال اثر از مؤثر نصیب آن نباشد قال الله تبارک و تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم
حتی یتبین لهم انه الحق دیگران سیر آفاقی را علم الیقین دانسته اند و عین الیقین و حق الیقین در سیر انفسی
اثبات نموده اند و بیرون از انفس سیر نگفته ؎ ان الیشانند و من چنینم ما رب ؛ میدانند که حضرت حق سبحانه
با بنده از بنده نزدیکتر است پس از بنده تا حق جل و علا در جانب قریبت سیر دیگر متخیل است که وصول
بقطع آن منوط است این سیر ثالث نیز فی الحقیقه منتسب علم الیقین است هر چند از دایره ظلیت بیرون
است لیکن از سایه ظلیت پاک و مبرا نیست زیرا که اسما و صفات احدی جل سلطانه فی الحقیقه ظلال حضرت ذات
تعالی و تقدس اند هر جا سایه ظلیت است دخل آثار و آیات است پس ایشانان از سه سیر علم الیقین
یک سیر اول المخصوص بعلم الیقین ساخته اند و سیر دوم را از محصل عین الیقین و حق الیقین گردانیده اند و
سیر ثالث نگشاده تا دایره علم الیقین تمام نشود ــ عین الیقین و حق الیقین هنوز در پیش است
؎ فیاس کن ز گلستان من بهار مرا ؛ از عین الیقین و حق الیقین چه گویم اگر گویم که فهم کند و که دریابد
این معارف از حیطه ولایت ارباب ولایت در رنگ علما ظواهر دراک آن عاجز اند و در درک آن قاصر
این علوم مقتبس از مشکوة انوار نبوت اند علی ارباب الصلوة و السلام و التحیة که بعد از تجدید الف ثانی به
نسبت وراثت تازه گشته اند بطراوت ظهور یافته صاحب این علوم و معارف مجدد این الف است
کما لا یخفی علی الناظرین فی علومه و معارفه التی تتعلق بالذات و الصفات و الافعال و تتلبس بالاحوال و المواجید
و التجلیات و الظهورات فیعلمون ان هولاء للمعارف و العلوم وراء علوم العلماء و وراء معارف الاولیاء

بل علوم هولاء بالنسبة الی تلک العلوم قشرة تلک المعارف لب تلک القشر والله سبحانه الهادی و بدانند که بر سر هر مائة
مجددی گذشته است اما مجدد مائة دیگر است و مجدد الف دیگر چنانچه در میان مائة الف فرق است در مجددین
اینها نیز همان قدر فرق است بلکه زیاده ازان و مجدد وقت است که هر چه دران مدت از فیوض باطنان بر همه بتوسط
او برسد اگرچه اقطاب و اوتاد ان وقت بوند و بدلا و نجبا باشند به خاص کند بنده مصلحت عام را والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات العلی وعلی جمیع اخوانه
من الانبیاء والمرسلین والملئکة المقربین وعباد الله الصالحین اجمعین **مکتوب پنجم**
بمیر شمس الدین علی خلخالی صدر یافته در بیان آنکه صفات او تعالی و اعتبار دارند اول اعتبار حصول انها
است فی انفسها و اعتبار دویم قیام آنها است بذات و هر دو اعتبار تمیز در خارج اند الحمد لله علی
عباده الذین اصطفی نخست و ما صفات واجبی حق سبحانه اند که موجود اند و قیام بذات دارند تعالی و تقدس و
اعتبار دارند اعتبار اول انکه فی حد ذاتها ثابت اند و اعتبار دویم انکه قیام بذات واجب دارند تعالی
و تقدس باعتبار اول مناسبت بعالم دارند و مبادی تعینات اند و باعتبار دویم از عالم مستغنی اند و هیچ توجهی
بعالم و عالمیان ندارند و ایضا در نظر کشفی باعتبار اول از ذات تعالی و تقدس منفک نمی یابد و اثبات ذات
تعالی و تقدس ما ورای اینها نمود می آید و باعتبار ثانی نه اینچنین اند و انفکاک متصور نه و ایضا باعتبار اول
حجاب اند تعالی و تقدس ما عدا تا آن حجاب مرفوع است در رنگ نکته بیاضی که قایم بجامه باشد حجاب جامه
نیست غایة ما فی الباب بیاض هر دو اعتبار حصول لفسی و حصول قیامی حجاب ذات جامه نیست هر چند محسوس
همان بیاض است اما حجابیت مرفوع است بخلاف صفات واجبی تعالت تقدست که باعتبار اول حجاب
اند و باعتبار ثانی غیر حاجب و فرق در میان این دو اعتبار را نزدیک به پانزده سال قطع کرده است
علماء متقدمین بفرق این دو اعتبار متهدی نگشته اند و گفته اند که حصول عرض نفسه همان حصول قیامی او
در جوهر و از علماء متاخرین بعضی بفرق این دو اعتبار راه یافته اند و تحقیق نموده اند که حصول لفسی
عرض نگیر است و حصول قیامی دیگر لان العرض یقال فی حقه انه وجد فقام فالوجود غیر القیام این تحقیق
متاخران که در عرض نموده اند زینه بود از برای عروج مستمندی و وسیله بود از برای معرفت جاجتمندی
بسیاری از تحقیقات کلامی و فلسفی درین سیر و سلوک مدد نموده است و وسطه معارف آلهی جل شانه گشته والسلام

سه سطر از اول این مکتوب در نسخه نیست

علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی وعلی آله واصحابه من الصلوٰت اتمها ومن التسلیمات اکملها

مکتوب ششم بخدمت زادگی جامع علوم عقلیه ونقلیه مجدالدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان بعضے از اسرار غامضه از انجا وجه امر اتباع بنمبر بام ملة حضرت ابراهیم علیه وعلی نبینا الصلوٰة والسلام مفهوم میگردد: الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی انکارم که مقصود از آفرینش من آنست که ولایت محمدی بولایت ابراهیمی علیهما الصلوٰة والتحیات منضبغ گردد وحسن ملاحت این ولایت باجمال صباحت آن ولایت ممتزج شود ورد فی الحدیث یؤتی یوم القیامة بالعبد فیقال اصبغوه صبغة فیصبغ فیخرج کالبدر او کالشمس یعنی فیصیر وانا اعلم

وباین انصباغ وامتزاج مقام محبوبیت محمدیه بمدرجه علیا رسد مانا که مقصود از امر باتباع ملت ابراهیمی علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام حصول این دولت عظمی بوده است وطلب صلوات وبرکات مماثل صلوٰة وبرکات حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام برای این غرض بوده ملاحت وصباحت هر دو نبی از حسن ذات اند لیکن حسن صفات وافعال واثار همه مستفاد از حسن صباحت است که کثیر البرکت است حسن ملاحت بحضرت احمال مناسب تر است گویا ملاحت مرکزی است مر حسن را وصباحت دائره آن مرکز ودر حضرت ذات تعالی وتقدس چنانچه بساطت است وسعت است نیز آن بساطت ووسعت که در فهم ما در آید ونه آن جمال وتفصیل که مدرک ما گردد ولا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر بساطت ووسعت که در حضرت ذات تعالی اثبات می نمائیم از نکبد یکدیگر جدا اند نه اگر عین یک دگر اند چنانچه بعضی گمان برده اند اما تمیزے که در میان انبیاء در امر تبه ثابت است خارج از حیطه ادراک ما است وبیرون از دائره افهام ما بس ملاحت وصباحت نیز در امر تبه تمیز باشند واحکام یکدیگر از همدگر جدا بوند وکمالاتی که بانبیا متعلق شوند از همدگر جدا باشند وآنچه مقصود از آفرینش خودمی دانستم معلوم شد که بحصول پیوست ومسئول هزار ساله باجابت قرین گشت الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین ومصلحا بین الفئتین الکل الحمد علی کل حال والصلوة والسلام علی خیر الانام وعلی اخوانه الکرام من الانبیاء والملائکة العظام وچون صاحب نیز رنگ ملاحت متلون گشته است لاجرم مقام خلت الهی نیز وسعتی پیدا کرده است ومحیط حکم مرکز نیز یافته باید دانست که مقام محبت بمرتبه ملاحت نسبت وارد ومقام خلت بمرتبه صباحت ومحبت محبوبیت صرف نصیب خاتم الرسل است علیه وعلیهم الصلوٰة والسلام ومحبت خالص مخصوص بحضرت کلیم علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام وخصت

خلیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام نسبت بایکدیگر دارد ومحبوب بگیرست ویار ندیم دیگر بهر کدام نسبت
علیحده هست واین فقیر چون مرتبهٔ ولایت محمدیه ولایت موسویه هست علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة
در تمام ملاحت دارد بواسطهٔ غلبهٔ محبت ولایت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة نسبت محبوبیت غالب است
ونسبت محبیت مغلوب ومستور اگر فرزندان باوجود این معاملات بمن خلقت من مربوط بوده هست کارخانه عظیم کمن حواله فرموده اند
وبرای پیری ومریدی مرا نیاورده اند وقصود از خلقت من تکمیل ارشاد خلق نسبت معامله دیگر هست وکارخانه دیگر
ودرین ضمن هر که مناسبت دارد فیض خواهد گرفت والا معاملهٔ تکمیل وارشاد نسبت بآن کارخانه امریست هچون مطروح
فی الطریق دعوت انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات نسبت به معاملات باطنیه ایشان همین حکم دارد وهر چند منصب ختم
یافته هست اما از کمالات نبوت وخصایص آن بطریق تحبیت ووراثت کمل نایبان انبیا النصیب هست علیهم الصلوة
والتحیات

مکتوب هفتم بفقیر حقیر عبدالحی که جامع این مکتوبات شریفه هست صدور یافته در بیان مراتب هنجگانه محبوبیت
ومحبت ومحبوبیت ورضا ومرتبه فوق انها وخصوصیت هر کدام انبیا با هیچیک از انبیا باب لک لک الحمد لله وسلام علی عباده
الذین اصطفی بدان ارشدک الله تعالی ومحبت ذاتیه که حضرت ذات تعالی وتقدس خود را دوست دارد در رساله عبارات
محبوبیت ومحبیت ومحبت ظهور کمالات محبوبیت ذاته نجاتم الرسل علیه وعلی آله وعلیهم الصلوة والتسلیمات مسلم است
غایة ما فی الباب جانب محبوبیت در کمال هست فعلی وانفعالی فعلی صلست وانفعال تابع آن لیکن انفعال علت غائی هست
مر فعل را هر چند در وجود متاخر هست اما در تصور متقدم وظهور کمالات محبت نصیب حضرت کلیم الله هست علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام وعتبار سوم که نفس محبت هست ابوالبشر حضرت آدم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام ولادر نجا بشهود گشت ثانیا
حضرت ابراهیم نیز علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام هانجا بشهود شد ثالثا حضرت نوح نیز درهمان عتبار بظهور آمد والامر الی
سبحانه حضرت ذات تعالی وتقدس چنانچه خود را دوست میدارد کمالات خود وصفاتی وافعالی خود را نیز دوست میدارد
وظهور این محبت حضرت ذات تعالی وتقدس مراسمای ومسمیات خود را در حضرت خلیل اتم هست علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام وظهور محبوبیت اسمای وصفاتی وافعالی در انبیاء دیگر علی نبینا ومولانا علیهم الصلوة والسلام والتحیات در رنگ
ظهور محبت انبیا وچون اسما وصفات وافعال ظلال هست ظهور محبوبیت آن ظلال متوسط اصول انبیا النصیب اولیا میراث
جه محبوبان هست در رنگ محبت آن ظلال که نصیب انبیا مریدین ومحبین هست وفوق مقام محبت ذاتیه مقام محبت هست
که جامع اعتبارات ثلثه هست وجمال انبیا ومقام رضا فوق مقام محبت ومحبت است بمرتبه رضا فوق مرتبه محبت هست سراکه

من سره حبیبه علی الصطفی علیه وعلی آله الصلوة والسلام

۷ متوفی است

در محبت وجود نسبت است اجمالا و تفصیلا و در مقام رضا حذف نسبت که مناسب حضرت ذات است تعالی و تقدس
فوق مقام رضا قدمی نیست مگر خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات از این مقام خبر داده که فرموده علیه و علی
آله الصلوة والسلام لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل و در حدیث قدسی که در این خصوصیت
اشارتست که وارد شده یا محمد انا وانت وما سوای خلقت کلها لاجلک فقال محمد علیه و علی آله الصلوة والسلام
اللهم انت وما انا وما سوای ترکت کلها لاجلک محمد صلی الله علیه و آله وسلم امروز چه در یابند و بزرگی ایشان را
و دین نشناسند چه بشناسند که محض باطل و دین دار ابتلا متمحض حق است و حق با باطل مخلوط و در روز قیامت بزرگی
ایشان معلوم خواهد گشت که امام پیغمبران باشند و صاحب شفاعت ایشان و آدم و من دونه تحت لوای ایشان
بوند علیه و علی جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها جائز نیست که در مقام
خاص که فوق مقام رضاست خادمی را از خادمان ایش خود ایشان بوراثت و نسبت جاوند و طفیل محرم آن بارگاه
سازند و از کریمان کار ها دشوار نیست و اینجا مستلزم مزیت نیست بر انبیا انبیا نیست علیهم الصلوة والتحیات چه جای آنکه
با همگنان مخدوم مساوات و تا بعرا بهمه ان مطبوع چه نسبت اهل مقصود است و تابع طفیلی نهایت معا
تابع بفضل جبری میکند که در ان محظوظ نیست چه سر جانک و مجام با عتبار صفت خود بر عالم ذوی فنون تفضل
که از حیز اعتبار ساقط است کلا منا اشارات و رموز و بشارات و کنوز لا نصیب منها للاکثر الا ان یومئ بها
فینتبه ایمانهم ثمرات تنفع لهم و الله سبحانه الموفق والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه
و علی جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها

مکتوب هشتم بنجانخانان صیدیانیه

در بیان فرق ایمان غیب خواص و ایمان عوام و ایمان متوسطان محمد الله و سلام علی عباده الذین اصطفی
از هر چه بگذری و سخن دوست خوشتر است قال الله تبارک و تعالی و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب و قال الله تعالی
ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا
او تعالی بچون ذات او سبحانه بچون و بچگونه است زیرا که چون و بچگونه راه نیست این جا یعنی قرب و معیت بعقل و فهم ما
درک شود و یا بکشف و شهود ما در آید او تعالی از این معنی منزه و مبرا است که قدمی در مذهب محبه دارد ایمان آرد که او تعالی قریب است و با
است اما معنی قرب و معیت ندانیم کیست و درین نشان نهایت نصیب کمل ایمان غیب است از بدایت و صفات او تعالی و در میان
بارگاه است جل شانه پیش این بی پرده اند راه است پایمان غیب یک نصیب خاص خواص است و در رنگ ایمان غیب عوام نیست علوم سماعی مستند الی

ایمان بغیب حاصل کرده اند و خصوص هم نصیب بالغیب و بعضی دانای جلال جمال و جلال و دارندگان تجلیات ذاتیه صفاتیه نموده
ایمان بغیب حاصل نموده اند و بعضی طالبان جلال اصحاب کاشفه و تجلیات عین متجلی دانسته بایمان شهودی و حسی اند و
حق اینشان ایمان بغیب بغیب اعلی است کل حزب بما لدیهم فرحون باعث تقدیم نام مولانا عبد الغفور و مولانا حاجی محمد از یاران
خصوص این هر نه قسم ایمان را بتیا الیها الذین آمنوا بدو موجب امتنان فقیر است ۵ باکریان کاه و شواهد است و السلام علی من اتبع الهدی
نهم علماء که تصدیق دریافت بدریان فضائل کلمه طیبه لا الٰه الا الله و تحقیق مقام تنزیه بدریان اینکه ایمان بغیب فتح تحقق شود کرد ساحل
سیم چهار اسماء ملائیه فضیلت دهم و خیال بیرونست ۱۰ محمد و سلام علی عباده الذین اصطفی مولانا محمد جان خلق بخشت نفی آله الا الله
اثبات مجبوق جعل سلطانه نماید سر حدیث چون و چند تسمیات آزاد و تحت الاضل ساخته ایمان بحدیث چون جلیا نه حاصل کنه
تمام ترین عبادات و نفی و اثبات کلمه طیبه لا الٰه الا الله است قال علیه و علی آله الصلوة و السلام افضل الذکر لا الٰه الا الله
و قال علیه و آله الصلوة و السلام حاکیا عن الله سبحانه لو ان السموات السبع و عامرهن غیری و الارضین السبع و ما فیهن
فی کفة لا الٰه الا الله رجحت فضل نماشد و اجر نیاید که یک کاین نفی جمیع ماسوی نماید حتی سموات سبع و ارضین سبع و ما فیهن و ما بینهن
و جمله قلم و جمله عالم و جمله دم و کلمه و نگران اثبات مجبوق سبحق غیر از جبل پا نه که خالق سموات و ارضین است و ماسوای حق جل و علا هیچ
ست از آفاق و انفس مع بداعه چونی و چندی متسم ست پس ناچار هر چیز و هر آیه آفاق و انفس متجلی شود بطریق اولی دیده چون
خواهد بود که شایان نفی ست پس معلوم و مفهوم و مشهود و محسوس نیست چون چگونه منعکس و بیت ست و همکان بیچون بر اکه
معلوم و محسوس ما نحوست ما ست مجهول تنزیهی که کاین متعلق شود عین تشبیه ست و کمال کنه اندازه فهم او عین نقص ست هر چه
بر ما تجلی و مکشوف و مشهود گردد همه غیر حق ست سبحانه و تعالی و او را و ست حضرت نبیل علیه نبینا و علیه الصلوة و السلام فرماید لا احصی
ما لثنا علیک و الله علی نفسک و ما تعلمه منحوت ما خواه بدست ترشی و با شیم و خواه بعقل و وهم هر مخلوق چون ست سبحانه و شایان ما ست
نه شایان عبادت ان خدائی چون چگونه ست که دست ما و دیده ما و دل ما و ادراک و ذکر ما و تعالی کوتاه ست و دیده کشف و شهود ما نتوانند عظمت
و جلال و سبحانه خیره و ناچیز ما بین چنین خدائی چون چگونه بیکدیگر بطریق تشبیه بایمان شهودی و ایمان ما و نیست گانا
بلکه ایمان بنحوت خود از نحوانیات و ست تعالی و تقدس شریک ست ایمان غیر را با او ن و تعالی بلکه ایمان غیر ست تا و بس اعاذنا الله
سبحانه عن الایمان بغیب تمام میشود که دیده و هم به تسخیر نجا جولانگاه نماند و هیچ چیز از انجا در متخیله
نقش نگردد و داغیشی در و جیب ادراک متحقق ست کز ضبط و هم و خیال بیرون بعث چه هر چند مدرک بزرگ و جولان گاه در انجا
میسر باشد و در سلطنت خیال زود تر در دل شود و امید دولت مخصوص مانیاست علیهم الصلوة و التسلیمات و تعیت و دشت ایشان

ایمان بغیب
الترجمة علیهم الصلوة
ایمان بغیب

هر کرا بنید دولت مشرف سازد ایمان بحبیب علیه الصلوة والسلام مرتبه حاصل است از حیطه بیم خارج نیست چه دار الوزر عوالم جانب بعد است که جهنم است و دار الوزر ایمان نیز بگوالان علیهم الصلوة والسلیمات التحیات و جا تمکن کبر و هم آنجا محال نیست تا زمانیکه دنیا بپاست و حیات دنیا زنده است از ایمان عیب ه ندا و حق ایمان مشهود اینجا معلوم است و چون فنا آخرت پر تو ندارد و صور توهم خیال نکند ایمان مشهودی مقبول بود و از ملت جعل و نجعت مبرا باشد انکام که چون محمد رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم در دنیا مدولت و تشرف گشت اگر ایمان مشهودی در حق او علیه وعلی الصلوة والتسلیمات ذالک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم باید دانست که کلمه نفی را حضرت خلیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام تمام کرد و چون از دریای شرک گذشت که سد و فساحت لهذا انبیاء الله علیهم الصلوة والسلام پیش قدم ایشان گشت علیه وعلیهم الصلوة والتحیات چنانچه کمال و نشاء نموه باتمام نفی است زیرا که ظهور کمالات کلمه طیبه اثبات و توقف بنشاء آخرت است نهایت مانی الباب چون خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات در دنیا بدولت رویت مشرف گشت کمالات کلمه اثبات در دنیا ظهور نیز یافت توان گفت که کلمه اثبات باندازه این نشاء بحضرت ایشان تمام گشت علیه وعلی آله الصلوة والسلام و چون منتهی تواند بود که تجلی ذات و حق ایشان در نشاء اثبات نماند و دیگر از موعود میاز ند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة فضلها و من التسلیمات اکملها

مکتوب دهم

بخطاب اگاهی یراد حقیقی حضرت ایشان بیان محمد موود و سند دریافت در بیان آنکه ظهور یکه بانبیاء شان تعلق گرفته ظهور فوق عرشی چون قلب منیب است نود سه لموا از انوار عرشی انتباس نماید شیخ ابو یزید بسطامی گوید اگر عرش و آنچه در عرش است در قلب عارف بنهند عارف را ازو اخی قلب بیچ حساب نیاید شود شیخ جنید تائید این سخن نماید و بدلیل اثبات آن میکند و میگوید که عارف چون قلب او مقر ان گنج دو آنرا از نماند یعنی عرش و ما فیه حادث است قلب عارف که محل ظهور انوار قدم است چون ان حادث بیان قلب قران دا قرشود منعدم و متلاشی گردد فکیف که محسوس عرش و جمیع اجسام و اعراض که سلطان الاعارفین و سلطان العاشقین باشند مرگاه چنین گویند عرش مجید را در جنب قلب عارف هیچ اعتبار نهند عرش را خال از ظهورات انوار قدم نیز حادث گویند و قلب را بوسطه ظهور انوار قدم قدیم دانند گران چه گوید و حید و سید نزد این فقیر کریای خدایت کبریاست آنست که قلب عارف چون بمقتضای استعداد خاص و بنهایت النهایة رسیده و کمالات حاصل کند که فوق آن متصور نباشد قابلیت آن پیدا کند که انوار لمعات بی نهایت ظهور انوار عرشی بر وی مایض گردد و این لمعات نسبت بآن لمعات نظیر باشد نسبت بدریای محیط بل قلت عرش آنست که حضرت حق سبحانه و تعالی آنرا عظیم فرمود سبحانه آنجا اثبات غیر در قلب عارف بوسطه جاست بسبیل تشبیه و تمثیل عرش امد میگوید فجانبه عرش مجید بزعم است و میان عالم خلق و عالم

امور عالم کبیر و جامع است ہر دو طرف خلق و امر را قلب نیز بر زخ است میان
خلق و امر تا عالم پس قلب را نیز بسبیل تشبیہ عرش میتوان گفت بشنو بشنو قابلہ عالم خلق و عالم صغیر و جامع است ہر دو طرف
منزہ و مبرا است مخصوص بعرش مجید است ہیچکس نہ از عالم خلق و نہ از عالم امر و نہ از اعراض ظہور انوار قدم کہ از شائبہ ظلمت
ورد و غیر عرش مجید قلب عارف کہ مائل بوسطہ علاقہ جاسعیت و برزخیت از انوار اقتباس نماید و نہ از عالم صغیر از قابلیت
بعد عرش و قلب عارف تمام المعرفۃ ہر جا ظہور است بداغ ظلمت متسم است و کہ از اصل نیافتہ باز یدا گر گشتہ نیز
گوید سر سیدا از جنید کہ مدعی صحو است این سخن بیانست چہ کند کہ از حقیقہ سعاملہ گاہی نیافتہ و از کرداب
دریای ظلمت بساحل نشافتہ این سخن ہر چند امروز در نظر اکثر خلق مستبعد مینماید اما امروز را فردا نزدیک است
استعمال نمایند ان امر اللہ فلا تستعجلوہ سبحانہ و تعالی عما یشرکون و السلام علی من اتبع الھدی و التزم متابعۃ
المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوۃ و التسلیمات العلی و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی الملائکۃ المقربین و علی سائر
عباد اللہ الصالحین و علی المومنین و المومنات اجمعین

مکتوب یازدہم بخدومزادگی حقایق و معارف آگاہی مظہر فیوض الٰہی مجد الدین خواجہ محمد معصوم صدور یافتہ
در بیان بعضی از خصائص ظہور فوق عرشی و مغنی تاویل کریمہ اللہ نور السموات و الارض و التجلی الذاتی بعضی از خواص کمالات انسان
فضائل جز ارضی و مانا سب لک غلاۃ و نصلی علی عبدہ و نسلم علیہ علی الہ الکرام عالم کبیر با وجود وسعت و تفصیل چونکہ
ہیئۃ وحدانی ندارد قابلیت ظہور بسیط حقیقی کہ مجرد از نسب و اعتبارات و معرا از تفاصیل شیون و صفات است ندارد
و شرف اجزا عالم کبیر عرش ۔ ہمین بس است کہ محل ظہور انوار حضرت ذات سبحانہ بصفات است جل سلطانہ و ماورای
عرش مجید ہر چہ عالم کبیر است ظہور و قابلیت ظہور ان نہایت ظلمت خالی نیست لہذا رب العالمین سر استوا را در میان اجزا عالم کبیر
مخصوص بعرش مجید گردانید کہ افضل اجزا ان عالم است زیرا کہ ظہور ظل از ظلال نمی تحقیقہ ظہور او نیست تعالی تعالی بالعباد استوا نمود
و ایضا ظہور یکہ اینجا است وہمی است بی تخلل ستار ہر چند نور آسمان و زمین اوست تعالی اما آن نور مقرون بحجب ظلال است
بی توسط ظلمت و سیہا ظہور نفرمودہ است و ہمان ظہور است مقتبس از انوار ظہور عرشی است کہ بحجاب ظل از ظلال محجوب گشتہ ظہور فرمودہ
است و رنگ نخلیکہ از دریای محیط بتوسط ظروف آب ہر جا بیرند و منتشر کردند و در رنگ نا نگاہ از مشعل کلان چراغہا نور
کبیر اند و اطراف و اکناف را بان چراغہا روشن سازند ماناکہ و کریمہ اللہ نور السموات و الارض مثل نورہ کمشکوۃ فیہا مصباح
المصباح فی زجاجۃ الزجاجۃ کانہا کوکب دری یوقد من شجرۃ مبارکۃ زیتونۃ لا شرقیۃ و لا غربیۃ یکاد زیتہا یضیء و لو لم
تمسسہ نار ایمای ہست مابین معارف بر آلہ در کریمہ تمثیل بر آن اختیار افتادہ تا ظہور آن نور را در بنہایتی توسط نفہمند ظلال

باصل مشتبه نسازند و نور ظل را موقد و مقتبس از اصل دانند یهدی الله لنوره من یشاء الایة الکریمة محمول
علی مراد الله تعالی ولکن تاویلنا تاویل کشف علینا فنقول بعون الله تعالی سبحانه وحسن توفیقه تعالی الله
نور السموات والارض است که اشیا با و روشن گردند آسمانها و زمین با و تعالی روشن گشته است چه او سبحانه اینها را از ظلمات
عدم برآورده است و بظلال وجود و تواابع وجود متصف گردانیده نور ساخته است آسمانها و زمین که بآن نور اینها
روشن گشته اند در رنگ مشکوة تصور باید نمود و آن نور را مثلا بمصباح باید دانست که در آن مشکوة موضوع است و خود آن
تمثیل بر مشکوة بنا بر اشتمال آن مشکوة است بر آن مصباح و از زجاجه پرده ها و صفات ملاحظه باید نمود چه آن نور متمثل
با سمار صفات است نه معرا از تشیون و اعتبارات و زجاجه صفات غیر سلطانه عجبن و عجب بی مثال قدرت
همچون کوکبی است درخشان و آن مصباح که در آن مشکوة موضوع است از شجرة مبارکه زیتونة الفاد یافته است
که کنایت از ظهور جامع عرشی است که اقوی مرایاست از آن ظهور چه ظهورات دیگر که بالطاف زمین تعلق دارند در رنگ
انجرا اندر آن ظهور جامع را و چون آن ظهور جامع لامکانی است و فی جهت است لا شرقیة ولا غربیة از انوار
گفت یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار و صفت نامه است مر آن شجره مبارکه را و بیان صفات مالانوریت آن شجره است
که مثل نهایت نور یعنی آن پرده زجاجه از جهت صفا و درخشندگی از و یاد آن نور نموده است و در حسن جمال
آن افزوده چه کمالات صفات با کمال ذات تعالی و تقدس جمع گشته است و حسن صفات با حسن ذات تعالی تقدس
با وجود تضاعف نور و کمال ظهور یهدی الله لنوره من یشاء بل من لم یجعل الله له نورا فما له من نور مراد
جامع که بوسش انتسابا یافته است منتهای مشاهدات و معاینات و مکاشفات است و نهایت تجلیات ظهورات
است تجلی ذات باشد یا تجلی صفات بعد ازان معاملة بجمل قرار می یابد چنانچه شمه ازان در بیان خواهد آمد
ان شاء الله تعالی و این ظهور جامع هر چند مقرون بصفات است اما صفات در بین موطن حجاب ذات نیستند حجاب
صفات مر ذات را تعالی و تقدس مخصوص بظهورات ظلیه است زیرا که ظهورات ظلیه در مرتبه علم است و ذات اصلا
در مقام عین و در علم صفات حجاب ذات نه در عین مثلا یعنی که زید را در مرتبه علم چون تعقل کنند ظهور او در علم بصفات
خواهد بود مثل طویل یا قصیر یا عالم یا جاهل صغیر یا کبیر شاعر یا کاتب این همه صفات که تعقل کنند حجاب ذات او باشد
همه تقدیرات کلیه فیض تشخص از رخ نخواهند گشت و چون ان زید رخت از عالم بین کشید با وجود صفات شبوا و
و معاملة از ظلیت باصالة قرار یابد چه صورت علمی زید ظل است مر زید موجود خارجی را که اصل است اینجا صفات

حجاب ذات او نخواهند بود و محسوس شخصی مستجمع صفات خواهد گشت و همچنین مفارقت صفات از حضرت ذات تعالی
و تقدس مراتب ظلال است و تصویرات مثال چون وصول بأصل میسر گشت صفات را منفک از ذات تعالی نخواهد
یافت و شهود ذات منفک از شهود صفات نخواهد بود و تجلی صفات که از تجلی ذات جدا ساخته اند و تجلی افعال
علاحده دانسته اند هم در مقامات ظلال است بعد از وصول بأصل یک تجلی است که متضمن تجلیات ثلثه است
مثلاً زید را اگر می بینید شهود ذات او از شهود صفات او منفک نیست در همان وقت که زید را می بینید می یابید
که او عالم و فاضل است علم و فضل چنانچه حجاب ذات او میشود منفک از و نیز نمیتوانی اگر زید را تعقل کنی
و صورت ظلیه او را ادراک نمایند صفات از ذات او منفک خواهند بود و حجاب ذات خواهند گشت چنانچه گذشت
نمی بینی که مرئی و آخرت ذات مستجمع صفات است تعالی و تقدس ذات معراز اسماء و صفات که انفکاک و تجرد اعتباری است
زیرا که ذات را از صفات هرگز تجرد نیست و صفات از ذات هرگز منفک نیستند تجرد و بان اعتبار گویند که عارف
کامل چون گرفتاری ذات تعالی و تقدس ابتلائی یابد ملاحظه اسماء و صفات از نظر او ساقط میگردد و غیر از
ذات احدیت تعالی هیچ شهود او نمیماند پس تجرد ذات تعالی و تقدس از صفات باعتبار نظر عارف گشته باعتبار
خارج و نفس امر کما هیچی تحقیقه انشاء الله تعالی و ایضاً این ظهور غایه منتهای تصویرات مثال است کمالی که بعد از ان
روی دهد مرآت مثال تصویر نپذیرد یافت چه در مثال امری را تصویر مینمایند که مشابهت و مناسبت بخارج
داشته باشد اگرچه ان مشابهت در اسم بود و امری که هیچ چیز و هیچ وجه در خارج مشابهت ندارد و تصویر ان
مثال محال است و کمالات فوق ازین قبیل اند که هیچ چیز هیچ وجه مشابهت انها نیست تا در مثال تصویر ان نمود آید
ازینجا است که دران موطن مهیل همه وقت و هنگام است و عدم ادراک نشانه ادراک است درین نشانه چندان مقام
غیر از جهل یا علم یافت امری دیگر بحصول نپیوسته اما امید است که در آخرت توفی بخشند و دلی دهند که دشمنان نور
مثلاشی نگردد و از حقیقه ماملا آگاه بود ؎ تو مراد دل مده دلیری مین ؛ روبه خویش خوان و شیری مین ؛ ؛
آگاه باش که ظهور فوق العرش در وهم نیاید زیرا که حضرت حق سبحانه و تعالی فوق العرش مستقر بود و مکان
و جهت او را ثابت باشد تعالی عن ذلک و عما یلیق بجنابه قدسه تعالی ظهور صورت زید در مرآت مستلزم
استقرار زید نیست در مرآت هر چند چیزها در تو هم افتند و لله المثل الاعلی مومنان در آخرت حضرت
حق سبحانه و تعالی را در بهشت خواهند دید با انکه بهشت و غیر بهشت نسبت بحق سبحانه برابر اند و هم مخلوق اند

تعالی و تجلی که کوه طور و آتش و نور شایبه قابلیت نداشت غایة ما فی الباب بعضی محال قابلیت ظهور دارند و بعضی دیگر را این قابلیت نیست مرآت قابلیت ظهور است و دارد فعل مستند را این قابلیت نیست با آنکه هر دو از آن اند پس تفاوت در مظهریت است نه در ظاهر و نسبت بظاهر هر دو ظاهر اند قابل و نا قابل و مختلف الظاهر هم که موهم کلیه و جزئیه باشند و یا قابلیت و محلیت از این مفهوم میگردد از ظاهر هر دو صرف اند و شایان جناب قدس او تعالی نیستند از تنگی عبارت ارتکاب این الفاظ نموده می آید ۵ این قاعده یاد دارکه آنجا که ذات باشد جزو و کل ظرف نه مظروف است و چون قلب انسان عرش عالم صغیر است و منشا پرتو عرش عالم کبیر تجلی که آن ذات بی شائبه ظلمت است از همان تجلی بی آن شائبه بقلب آن قلب است هر چند با سمانها و زمین نیز از همان تجلی رسیده است اما در پرده ظلی از ظلال است مگر قلب که در تنگ عرش از شائبه ظلمت مبراست اگر ظهور یا بعضا صغیر و کبیر تفاوت است ۵ القدر آیه حسن تو مدنیا بدروه پس تجلی بی شائبه ظلمت بعد از عرش مجید نصیب قلب کمل انسان است و دیگر از نظایت دانستگی است باید دانست که ظهور عرش هر از شائبه ظلمت مبراست اما بنحا صفات با ذات تعالی و تقدس متغایر است و شیون و اعتبارات در ذات تعالی ثابت اگرچه صفات و شیونات در آن مرتبه محجوب فی ذات نباشند لیکن در وحدیه و انس و مشارکت اند و در محبت و گرفتاری هم گرفتار محبت احدیت مجرده تعالت و تقدست از شرکت امری راضی نیستند و بحکم کریمه الا لله الدین الخالص دین خالص را خواهانند هم شرکت صفات علی تفاوت الدرجات نصیب همه و حدانی انسانی است راضی انسان است و فوق همه نهایه همه است و حدانی امر انسان را که برنگ جزء راضی او برآمده است و حکم ان گرفته با بجا یعده این بجا مایه جزء راضی است امور دیگر همه رنگ تعینات آمده است در انسان و دو چیز اند که عرش ندارد و عالم کبیر را از این نصیب نیست در انسان جزء راضی است که در عرش نیست و همه و حدانی است که در عالم کبیر نیست و شعوریکه به همه و حدانی تعلق دارد نور علی نور است که مخصوص بعالم صغیر است پس انسان العجوبه الیست که آیات خلافت پیدا کرده است و بار امانت برداشته است از خصائص غریبه انسانی انشاء الله شرح معاملات و بجای میرسد که قابلیت اسرائیت حضرت احدیت مجرده پیدا میکند و بی اقتران صفات و شیونات مظهر ذات احد میگردد و تعالی شانه و حال آنکه حضرت ذات تعالی و تقدس هیچ وقت مستجمع صفات و شیونات نیست هیچ وقت ذات را تعالی انفکاکی از صفات و شیونات نیست بیانش اینکه انسان کامل چون از گرفتاری ماسوای ذات احدیت تعالی و تقدس

آزاد گشته گر فنای بذات احدیل سلطانه پیدا کند و از صفات و شیونات هیچ ملحوظ و منظور و مقصود و مطلوب نباشد
بحکم المرء مع من احب او را یک قسم بقای مجهول الکیفیة بحضرت احدیت مجرده پیدا میگردد و آن گرفتاری که بذات
احدیل سلطانه او را حاصل شده بود نسبت قرب بچون بذات بچون در وی اثبات نماید در نیوقت انسان کامل مراد
ذات احدیگردد بحیثیتی که از صفات و شیونات در آن هیچ مشهود و مرئی نشود بلکه احدیت مجرده لقائیت
و تقدست در وی ظاهر و متجلی باشد سبحان الله العظیم ذاتی که از صفات هرگز انفکاک ندانسته و مرات
این انسان کامل بحیثیت تجرد ظاهر و متجلی گشت و حسن ذاتی از حسن صفاتی میزشد و این مراتیت و مظهریت غیر
از انسان کامل احدیرا میسر نشده است و حضرت ذات تعالی و تقدس بی اقتران صفات و شیونات در هیچ چیز
غیر از انسان متجلی نگشته عرش مجید در عالم کبیر مظهر حضرت ذات بیچون صفات است تعالی و تقدس و انسان
کامل در عالم صغیر مظهر ذات احدیست که مجرد از اعتبارات است این مرتبه از عجوبگیهای انسان است
والله سبحانه المعطی لا مانع لما اعطاه ولا معطی لما منعه والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه وعلی اله واصحابه الصلوة والتحیات المعلی

مکتوب دوازدهم

بمراتب آگاهی برادر حقیقی ؛
حضرت ایشان سلمه الله تعالی میان غلام محمد صدور یافت در بیان آنکه ملک هر چند پیشاهد صلت و شهود انسان
در مرات انفس است اما آن دولت را در انسان کامل رسانخته اند و بقائی نبخشیده و مانیاست فی ملک ؛
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی ملائکه کرام علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام شاهد صلت اند و متوجه اصل و گرفتار
باصل و اند شائبه ظلمیت در حق ایشان مفقود انسان بیچاره درین نشاء کم است که از دایره ظلمیت قدم بیرون
نهاده بی توسط مرآت آفاق و انفس شهود دیگی پیدا کند بعد از وصول باصل پرتوی از شعشعان انوار اصل در مرات قابلیت
متجلی ساخت بلا مشارکت غیر گرفتار و اند تربیت ناقصان باو حواله میدارند درین رجوع هم تربیت اوست و هم تربیت
دیگران زیرا که آن پرتو انوار اصل که هیچ چیز را و ساخته اند در مدت رجوع اجزاء دیگر او را نیز منصبغ بیرنگ خود
میسازد و متلون بلون خود مینماید چنانچه دیگر را از نقص بکمال می آرد و از غیبت بشهود دلالت میکند و چون
مدت دعوت و رجوع تمام شود و کتاب تا اجل رسد شوق اصل پیدا شود و ندا رفیق اعلی از نهاد او سر بر زند و از
تعلقات بشریه دست برداشته از غیبیت بشهادة گشاید و معامله را او کوشش آغوش گردد الی ربک یومئذ المرجع والمآب
اینجا صادق آید یابد است که ملک هر چند پیشاهد اصل است و شهود انسان در مرات انفس است اما آن دولت را

در انسان کامل رسانیده اند و بقای بآن بخشیده اند و تحقیق بآن گردانیده بخلاف ملک که اندولت را در روی کامل نگردانیده اند و در بیرون نظارگی میکنند و بقای تحقیقی بآن حاصل نمیتواند انصباغ و تلون که انسان را بلون اهل مسیر شده است ملک ندارد و خصاصی که خاکیان را دست داده قدوسیان را حاصل نیز اگر از درون تا بیرون تفاوت بسیار است اگرچه دولت درونی کامل بود و دولت بیرونی کامل درون و برون بیرون کلا منا اشارة و اتبارة لهذا خواص بشر از خواص ملک افضل گشتند و با وجود انها استحقاق خلافت پیدا کردند والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم زمین زاده بر آسمان تاخته زمین و زمان را پس انداخته اند دولت انسان ابو سطه جزر اضی میسر شده است و تلک عشرة کامله گشته است مدولت مختصر اک است که جامع کل است و مرکز دایره امکان بلکه زمین از پستی و بی سری این همه بلند و رفعت پیدا کرده است و فروتنی او را سر بلند ساخته من تواضع لله سبحانه رفعه الله تعالی و چون انسان بعد از تمامی مدت رجوع و دعوت بعد از انصباغ بصبغ الله صبغ جوع با اهل نماید دستوره بحساب قبض گردد خصاصی و انبساطی او آنجا میسر شود یقین است که دیگری را نشود و قربی و نسبتی که او را حاصل گردد غیر را نه چه او در اصل فانی گشته است و بقائی با صل پیدا کرده منصبغ بر نگ اصل شده دیگر را چه مجال که با و برابری جوید چه انصباغ او گرچه با عتبار تجرد و تنزه اکمل و اتم بود اما از خارج آمده است حکم عارضی دارد و انسان چون قدوسی است حکم ذاتی دارد میان با اینها این کمال مخصوص با نبیاست صلوات الله تعالی وسلامه علیهم اجمعین مراد از خواص بشر انبیا اند و بوراثت و تبعیت ایشان سرکرا باین دولت عظمی مشرف سازند و در اصحاب انبیا علیهم الصلوة والتحیات بیرکت صحبت این دولت بیشتر میسر بوده و از غیر اصحاب کرام هر کرا بنوازند هر چند قلیل بود بدل اقل است اگر با دشته برد پیر زنان ره بیابد تو انخواجه بسلامت کمن ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر بحرمت سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوة والتحیات والتسلیمات مکتوب بیست و هم بمزاشمس الدین صدور یافته و جواب کتابت او در بیان انکه نصیب علما ز ظواهر حیست و نصیب صوفیه علیه بیست و نصیب علمای ربانیین چیست که ورثة انبیا اند الحمد لله والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند صحیفه شریفه که از روی کرم صادر فرموده بود بندا خوی اعزی شیخ محمد طاهر رسانیدند و خوشوقت ساختند از اجرا فته بود که تا حصول ملاقات بمکتوبات که مشتمل بر نصایح باشد یاد میکرده باشند مخلص دعا گو بر نصیحه تی الدین و متابعة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات افضلها و من التحیات اکملها نصیب علما ظواهر از دین و متابعت بعد از تصحیح عقاید علم شرائع و احکام است و عمل بمقتضای

سید المرسلین ع

علم و نصیب صحیح فیه علمای ما از احوال موحیدست و علوم و معارف و نصیب علما راسخین که ورثهٔ انبیا اند علیهم الصلوات و التسلیمات بانچه علما ظواهر دارند و بانچه صوفیه بآن ممتاز اند اسرار و دقایق ست که مدرک متشابهات قرآنی رمزی و اشارتی بان رفته ست و بسبیل تاویل ندرا جریافته فهم الکاملون فی المتابعة والمحققون بالوراثة آیشان بسبیل تبعیت و وراثت شریک و دولت حاصل انبیا اند علیهم الصلوة والتسلیمات و محروم بارگاه اعجم بشرف کرامت علما امتی کانبیاء بنی اسرائیل مشرف گشته اند فعلیکم بمتابعة سید المرسلین و حبیب رب العالمین صلی الله علیه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و الملائکة المقربین و اهل طاعتك اجمعین الصلوات والتحیات علما و عملا و حالا و مقالا لتکون وسیلة لی حصول الوراثة آلتوفیق آمین والسلام

مکتوب چهاردهم بمولانا احمد برکی صدور یافته در جواب استفسار او که صاحب منصب البته صاحب علم ست یا نه استفسار دیگر که فنا فی الله و بقا بالله تا الکنون بدست نیاید و در عدم اطلاع بر احوال خود بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه بدرد بما رسید غرای مصائب نوشته اند انا لله و انا الیه راجعون یاران و دوستان فرمایند که هفتاد و هفتاد و هزار بار کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله سر و حانیت مرحومی خواجه محمد صادق و بر و حانیت مرحومه همشیره ادام الله تعالی کلثوم بخوانند و ثواب هفتاد و هزار بار بر ارواح مذکوره یکی بخشند و هفتاد و هزار دیگر بر ارواح دیگری از دوستان و فاتحه مسئول ست نوشته بودند که در مکتوبات اند راجع یافته ست که صاحب منصب صاحب علم ست مخدوم ما قطب الاقطاب صاحب علم ست و اقطاب بلقمات در رنگ جزای وی دست و پای ی اند بعضی را علم بمدیریت خود بود و بعضی دیگر را نبود نوشته بودند که فنا فی الله و بقا بالله تا الکنون بدست نیاید چه توان کرد که شما در صحبت کم بودید یا بقدر یکه نکردید از حصول بعضی از احوال شما اطلاع داده شود الکنون از هندوستان فنا و بقای شما را مشاهده میکنم و این هم کمال که گفته اند در شما حاصل می نامیم و شما انکار این معنی مفرمائید مسافت بعیده در میان است تا ملاقات صوری میسر نشود اطلاع بر احوال الکنونه متعسر است شما نیز در فنا و بقا سخنان گفته اند که همه بر مزو اشارت ست از خود کسی چیز دریابد و خصوصا حق سبحانه و تعالی همه علم و احوال بمحمد صلی الله علیه و سلم عطا فرموده پیشوا میسازد و جمیع را با و مربوط ساخته بر تبه کمال و تکمیل میرساند خاکسار بنده مصلی عالم را که کاش شیخ حسن را چند روز دیگر نگاه میداشته اطلاع بر بعضی احوال او زاده بخدمت شما میفرستادیم آمدن شما مشکل و از یاران رشید قابل شما اگر کسی مے آمد چند روز اقامت میکرد و فهم سخن میدانست چه بلاحوالها بوده تا خبرهای ضروری نموده میشد مقصود آنست که احوال حاصل شوند اطلاع بر امر دیگر ست والباقی عند التلاقی ان شاء الله الباقی

والسلام و نصیحتے کہ لابد ہست آنست کہ در درس علوم ہیچ و مبحثے را بسیار نہ نہند اگر تمام وقت شما مستغرق بدرس شود
ہمہ صرف کردن فکر نکنند ساعات شب را برای ذکر و فکر فراغ ہست شیخ حسن را نیز مسبق سبقے باشند و معطل نگذارند
چون بخدمت و ازعلم قلیل النصیب است احیای علوم شرعیہ نماینذ زیادہ چہ مبالغہ نماید اوراق وقایع خواجہ ولیس سید
اکثر جا با نظر در آمد مستبشر انذ از حضرت حق سبحانہ و تعالی امید وار باشند تا از قوہ بفعل ایند و السلام مکتوب پانزدہم
بسادات عظام و قضاۃ و اہالی موالی کرام بلدہ سامانہ صدور یافتہ و زبکوہش خطیب بنا کردہ عید قربان ذکر خلفاء
راشدین رضی اللہ تعالی عنہم ترک کردہ نخواندہ و ما ینا سب ذلک محمد اللہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی باعث تصدیع خدام
تودی الاحترام سادات عظام و قضاۃ و اہالی و موالی کرام بلدہ سامانہ آنکہ شنیدہ شد کہ خطیب آنمقام در خطبہ عید قربان
ذکر خلفاء راشدین رضی اللہ تعالی عنہم ترک کردہ و اسامی متبرکہ ایشان را نخواندہ و نیز شنیدہ کہ چون جمعی یا تعرض
نمودند بسہو و نسیان خود اعتذار نا کردہ بتمرد پیش آمدہ و گفتہ کہ چہ شد اگر اسامی خلفاء راشدین مذکور نشدہ و نیز
شنیدہ کہ اکابر و اہالی آنمقام دریں باب سا ہل ورزیدند و بتبدرت و غلظت بان خطیب بے انصاف پیش نیامدند
و ای نہ بکیا کہ صد بار وای او ذکر خلفاء راشدین رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین اگرچہ از شرائط خطبہ نیست و لیکن از
شعایر اہل سنت ہست شکر اللہ تعالی سعیہم ترک نکنند از البعد و تمرد و گر کسیکہ دلش مریض و باطنش خبیث اگر فرض کنیم کہ بتعصب
و عناد ترک کردہ باشد عدیمن تشبہ بقوم فہو منہم اجہ جواب اہ گفت و از بطان تہم کہ اتقوا مواضع التہم چگونہ
خلاص خواہد گشت اگر در تقدیم و تفضیل حضرات شیخین متوقف ہست طریق اہل سنت را افضل است و اگر در محبت
حضرات شیخین متردد ہست نیز از اہل حق خارج و دور نیست کہ آن طعن حقیقت کہ بکشمیریہ منسوب است این خبث را از مبتدعان
کشمیر نذکر کردہ باشند معقول او باید ساخت کہ فضلیت حضرات شیخین باجماع صحابہ و تابعین ثابت شدہ ہست چنانچہ
نقل کردہ اند اجماع عذا از اکابر ایمہ کہ یکے از ایشان امام شافعی ہست قال الشیخ الامام ابو الحسن الاشعری تفضل ابی بکر
ثم عمر علی بقیۃ الامۃ قطعی وقد تواتر عن علی رضی اللہ تعالی عنہ فی خلافتہ وکرسوہ ملکتہ بین العجم الغفیر من شیعتہ ان ابا بکر
و عمر افضل الامۃ قال الذہبی ثم قال ورواہ عن علی رضی اللہ تعالی عنہ بیقا و ثمانون نفسا و منہم جماعۃ نزقال
فقبح اللہ المرفضۃ ما جہلہم و رواہ البخاری فی الصحیح الکتب بعد کتاب اللہ تعالی انہ قال خیر الناس بعد النبی صلی اللہ علیہ و علی آلہ
الصلوۃ والسلام ابو بکر ثم عمر ثم رجل آخر وقال ابنہ محمد بن الحنفیۃ ثم انت فقال ما انا الا رجل من المسلمین و امثال ذلک
عنہ و عن غیرہ من اکابر الصحابۃ و التابعین کثیرۃ شہیرۃ لا ینکرہا الا جاہل او معاند و بآن بی انصاف بگفتہ

کہ محبت جمیع صحابہ بخاتم پیغمبر علیہ وعلیہم الصلوٰت والتسلیمات امور یکم واز بغض وایذای ایشان ممنوع حضرات شیخین از اکابر صحابہ اند واز اقارب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم التحیات پس بمحبت ومودت حق باشند قال اللہ تعالیٰ قل لا اسئلکم علیہ اجرا الا المودۃ فی القربیٰ وقال علیہ وعلی الہ الصلوٰۃ والسلام اللہ اللہ فی اصحابی لا تتخذوھم غرضا من بعدی فمن احبھم فبحبی احبھم ومن ابغضھم فببغضی ابغضھم ومن اذاھم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی اللہ ومن اذی اللہ یوشک ان یاخذہ این قسم گل بہ بوار ابتدا اسلام تا ایں وقت معلوم نیست کہ در ہندوستان شنیدہ باشند زنہار یک بار کہ ازین معاملہ تمام شہر متنبہ گردد بلکہ علمای ہندوستان مرتفع شود وسلطان وقت نصر اللہ سبحانہ علی اعدا الاسلام از اہل سنت وخضم مذہب است ودر زمان او این چنین بدعت نمودن نہایت جرات است بلکہ فی الحقیقۃ منازعہ کردن است با سلطان وخروج است از طاعۃ اولی الامر مع ذلک عجبت کہ مخادیم عظام اقتام دین واقعہ خود را باسعاف دارند ومسامحہ فرمایند قال اللہ تبارک وتعالیٰ فی ذم اھل الکتاب لولا ینھاھم الربانیون والاحبار عن قولھم الاثم واکلھم السحت لبئس ما کانوا یصنعون وقال اللہ تعالیٰ ایضا کانوا لا یتناھون عن منکر فعلوہ لبئس ما کانوا یصنعون درین طور واقعات تغافل ورزیدن مبتدعان را دلیر ساختن است ودرخنہ دردین کردن ازین مسامحات است کہ جماعۃ مہدویہ آنجا بر ملا اہل حق را بباطل خود دعوت مینمایند ودر اندک مدت یک دو سہ را در رنگ کرگان زرد مو می سازند زیادہ چہ تصدیع دہد چون تمامی این جزو حشت انگیز وشور آور در درگ فارقیم را حرکت داد بخیر کلمہ اقدام نمود معذور خواہند داشت والسلام علیکم وعلی سائر اتباعہ بعد والتزام متابعۃ المصطفیٰ علیہ وعلی الہ الصلوٰۃ والتسلیمات والتحیات والبرکات مکتوب ثمانون وہم بشیخ بدیع الدین سہارنپوری صدور یافتہ در جواب استفساریکہ ودر بیان عجائب وغرائب احوال برزخ صغری وفضیلت مرگ طاعون والحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفہ شریفہ رسید اندراج یافتہ بود کہ درین حدود حادثہ قوی رو داده است اول حادثہ طاعون دویم حادثہ قحط اعاذنا اللہ سبحانہ وایاکم عن البلیات نوشتہ بودند کہ باوجود این مقتل شب وروز بعبادت ومراقبہ صرف میگردد در باطن معمور است للہ سبحانہ الحمد والمنۃ علی ذلک جواب سوالہ کہ اندراج یافتہ بود در سنن اکثر اوقات قرارت چہار قل کردہ میشود وکفن مسنون رجال سہ ثوب است ودستار زائدہ است اقتصار بر مسنون نمایند وجواب نامہ نمی نویسیم کہ احتمال تلوث بقاذورات است ولبسند صحیح بہ ثبوت نہ پیوستہ است وعمل علمار ما مورد النہر بر امنیست وپیراہن تبرکے اگر بجای قمیص کفن بدہند گنجایش دارد وجامہای شہدا ہمان اکفان ایشان است وحضرت صدیق رضی اللہ عنہ

وصیت کرده بودند کفنونی فی ثوبی هذین بزخم خنجری چون از یک دیگر دیدار سواطن و نویسی است کجا بر فی دارد
واحوال این موطن نظر باشتخاص متفاوته فاحش دارد الانبیا یصلون فی القبور شنیده باشند و حضرت پیغامبر ما
علیه و علی آله الصلوة والسلام شب معراج چون بر قبر کلیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام گذشتند دیدند که در
قبر نماز میگذارد همان لحظه بآسمان رسیدند حضرت کلیم را آنجا یافتند معامله این موطن عجایب و غرایب دارد
و درین ایام چون تقریب فرزندی عظمی مرموزی نظر باین موطن بسیار کرده میشود اسرار غریبه بظهور
می آید که اگر شمه ازان درگفت آید باعث فتنها گردد و هر چند سقف جنت عرش مجید است اما قبر
نیز روضه ایست از ریاض جنت هر چند عقل کوته اندیش در تصویر آن عاجز باشد چشم دیگر است
که تماشای این عجوبها مینماید بمجرد ایمان اگرچه بعد اللتیا والتی منجی است اما رفع کلمه طیبه مربوط بعمل صالحه
است دیگر یقین از موت گناه کبیره است در رنگ فواریوم زحف و کسیکه در زمین دیا با صبر بماند و ببیرد
از شهداست و از فتنه قبر مامون و انکه صبر نماید و نمیرد از غازیان است ان قال لی مت سمعا و طاعة
وقلت للداعی للموت اهلا و سهلا چند روز است که بلغم و سرفه زبون ساخته است و ضعف بدن
بهمرسید بضرورت اقتصار بر اجوبه نموده آمد والسلام **مکتوب هفدهم** بمزاحسام الدین احمد صدر
یافت و بیان آنکه مصیبتهای این عالم اگرچه بظاهر جراحت اند امانی الحقیقه باعث ترقیات اند و مراهم در فضیلت
مرگ طاعون و فضایل شیخ ابو عبد الله محمد و الصلوة و تلبیة الدعوات تصدیع داده میگردد که صحیفه شریفه که به مصحوب شیخ مصطفی در
باب غرا مصیبتها ارسال داشته بودند مضمون آن مشرف گشت انا لله و انا الیه راجعون این مصیبتها
بظاهر جراحتها بوده است و فی الحقیقه ترقیات مراهم بغایت الله سبحانه نتایج و ثمراتی که درین
نشاء بر آنها مترتب شده است عشر عشیر آن ثمرات است که از عنایات او تعالی در آخرت
متوقع و مامول است پس وجود فرزندان عین رحمت است هم در سیرة شان منافع و فوایدست
و هم بر ممات شان ثمرات و نتایج مترتب است امام اجل محی السنة در حلیة الابرار مینویسد که در زمان
عبد الله بن الزبیر سه روز طاعون دا تشد و دران طاعون هشتاد و سه پسر از حضرت انس که خادم
حضرت پیغامبر بوده علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات و آن سرور در حق او دعاء برکت فرموده فوت کردند
و چهل پسر از حضرت عبد الرحمان بن ابی بکر رضی الله تعالی عنهم فوت شدند هرگاه با صحاب کرام خیر الانام

علیه و علی آله الصلوة والسلام این معامله فرمایند عاصیان در کدام حساب خبر آمده است که طاعون امتان سابق را عذاب بوده است و این است راشهادت هست و لحق جماعه که درین وبای میرند عجب حاضر و حضور میروند هوس مے آید کہ کسے در این ایام باین جماعه ارباب بالمحق شود و رخت از دنیا بآخرت بکشد این بلا در بین امت بظاهر غضب است و بباطن رحمت میان شیخ طاهر نقل میکردند که در لاهور در ایام طاعون شخصی دیده بود که میگویند که هر که درین ایام نمیرد حسرت خواهد کشید بلے هرگاه که نظر بحال این گذشتگان سر داده میشود احوال غریبه و معاملات عجیبه مشاهده میگردد دیگر شهدا فی سبیل الله باین خصائص متمیز باشند مخدوما مفارقت فرزندی اعزی قدس سره از عظم مصائب است معلوم نیست که کسے بمثل این مصیبت مصاب شده باشد اما صبر و شکرے که حضرت حق سبحانه و تعالی درین مصیبت این ضعیف قلب را کرامت فرموده از اجل نعم و اعظم انعامات است از حضرت حق سبحانه سئالت مینماید که جبر ار این مصیبت متعذر باخرت باشد و در دنیا هیچ از ان جبر اظاهر نشود هر چند میداند که این مسئالت از تنگی سینه است و الا او تعالی واسع الرحمت فله الآخرة والاولی المسئول من الاخوان الکرام والاعانة ودعا بسلامة الخاتمة والعفو من الزلات اللائقة للانسانیة والتجاوز من التقصیرات الناشیة من البشریة ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی

مکتوب هژدهم بشیخ جمال ناگوری صدور یافت در بیان آنکه علماء راسخین جبیت و نصیب علیا ظواهر جبیت و نصیب صاحب جبیت در جواب التماسی که نموده بود و الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی العلماء ورثة الانبیاء در مدحی علماء عظام کافی است علم وراثت علم شریعت است که از انبیا باقی مانده علیهم الصلوات والتسلیمات و علم شریعت را صورتی است و حقیقتی صورتش آنکه نصیب علماء ظواهر است شکر الله تعالی سعیهم که متعلق بحکمات کتاب و سنت دارد و حقیقتش آنکه نصیب علماء راسخین است رضی الله تعالی عنهم که متعلق بمتشابهات کتاب و سنت است و محکمات هر چند امهات کتاب اند اما نتایج و ثمرات آن متشابهات اند که از مقاصد کتاب اند امهات وسایل پیش نیستند از برای حصول نتایج پس کتاب متشابهات آمد و محکمات کتاب قشر ان لب متشابهات که بر بز . واشارت بیان اصل مینماید و از حقیقت آن معامله نشان میدهند علماء راسخین قشر را لب جمع ساخته اند و مجموع

صورت وحقیقت شریعت را در نزد شخصی تصور نموده اند که قشر و لب آن را صورت شریعت وحقیقت شریعت
باشد علم شرایع واحکام را صورت شریعت دانسته اند وعلم حقایق واسرار را حقیقت شریعت دریافته
وجمعی بصورت شریعت گرفتار گشته از حقیقت آن انکار نموده اند و پیر ومقتدای خود را غیر از هدایت ورزدوری
ندانسته وجمعی دیگر بر هر چند گرفتار آن حقیقت گشته اما چون آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانسته بلکه شریعت
را مقصود بر صورت داشته اند وقشر انگاشته ولب ورا آن تصور نموده اند لاجرم از حقیقت آن حقیقت
آگاهی نیافته اند واز عثار بهات نفسی فرا نگرفته اند والعلماء الراسخون هم الواقفون فی الحقیقة جعلنا الله سبحانه
وایاکم من مجبیهم ومقتفی آثارهم ثانیا آنکه اخوی شیخ نور محمد از جانب الشان ظاهر ساخته اند که سفیر مودند ما را
از مشایخ سلاسل اجازتهاست از جانب نقشبندیه نیز اجازتی بیخواهیم مخدوما مکرما پیر ومرشدی
در طریقه علیه نقشبندیه تعلیم وتعلم طریقه است نه بکلاه وشجره که در سلاسل دیگر متعارف است طریق
این بزرگواران صحبت است وتربیت الشان انعکاسی هست لاجرم در هدایت الشان نهایت دیگر را
اندراج یافته هست وراه اقرب گشته ونظر الشان شافی امراض قلبیه است وتوجه شان فهم علل مخفیه

نقشبندیه عجب قافله سالار انند که بر اندازه پنهان بحرم قافله را معذور خواهند داشت

والعذر عند کرام الناس مقبول والسلام **مکتوب نوزدهم** بمیر محب الله صدر یافته در اتباع سنت سنیه
واجتناب از بدعت نامرضیه انیا نشکر لله الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات بسیادت پناهی اخوی اعز
میر محب الله سر ساند که احوال واوضاع فقیر این حدود مستوجب حمد هست المسئول من الله سبحانه سلامکم
وثباتکم واستقامتکم درین مدت از کیفیت احوال یکدیگر واطلاع نه بخشیده اند بعد مسافة از موانعست
النصیحة هی الدین ومتابعة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوة والسلام واتباع السنة السنیه واجتناب عن
البدعة الامرضیة وان کانت البدعة فی عرف الشرع مثل فلق الصبح لان فی الحقیقة کانور فیها ولاضیاء ولا للعلیل منها شفاء
ولا للداء منها دواء کیف والبدعة امارافعة للسنة او ساکتة عنها والساکتة لابد وان تکون زائلة
علی السنة فتکون ناسخة لها فی الحقیقة ایضا لان الزیادة علی النص نسخ له فالبدعة کیف کانت تکون رافعة للسنة نصفتها
فلا خیر فیها ولا حسن فیها لیت شعری من این حکموا بحسن البدعة المحدثة فی الدین الکامل الاسلام المرضی بعد
اتمام النعمة ولم یعلموا ان الاحداث بعد الاکمال والاتمام وحصول الرضا من المحسن فیما ذا یدل الا علی النقصان

فی الدین الکامل مستلزم لعدم کماله ومنبئ عن عدم
تمام النعمة لما اجترؤا علیه ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا
والسلام علیکم وعلی من لدیکم **مکتوب بستم** بمولانا محمد طاهر بدخشی صدور یافته در فضائل صلوة
وتحریص نمودن بر انکه ارکان وشرائط واداب در تعدیل ارکان کما ینبغی بجا باید آورد وما مناسب لذلک شو
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی کمکتوب شریف که از نواحی جونپور نوشته بودند رسید چون بمضمن خبر
منعف بوده باعث بی ارامی گشت سه صد خبر صحت است بدست آیند یا مرسل دارند وکیفیات احوال
نویسند محبت الطوار اچون این دار دار عمل ودار جزا دار آخرت است سعی در اتیان اعمال صالحه باید فرمود
وبهترین اعمال وفاضلترین عبادات اقامة صلوة است که عماد دین است ومعراج مومن است پس اهتمام
در اداء ان مرعی باید داشت واحتیاط باید نمود که از ارکان وشرائط وسنن وآداب آن کما ینبغی ولیق ادا یابد
در رعایت طمانیت وتعدیل ارکان تکرار مبالغه نموده می آید نیک محافظت نمایند که اکثر مردم نماز را ضایع
ساخته اند وطمانیت وتعدیل ارکان را برهم زده اند وعید یاد وحق انچنانچه دارد شده اند وتهدید یا آمده وچون نماز
درست شد امید عظیم از برای نجات میسر گشت چه دین برپا شد ومعراج عروج باتمام رسید **ش** بر شکر نعمت صفت
ش از برای کوری سودائیان و**السلام** علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والسلام
العلی **مکتوب بست ویکم** بخواجه محمد صدیق ملقب بهدایه صدور یافته در بیان انکه مراد از قلب در حدیث قدسی
واقع شده است لا یسعنی ارضی ولا سمائی بل یسعنی قلب عبدی المومن مضغه است نه حقیقه جامعه که بعضی مشایخ از وسعت ان خبر داده اند اما مضغه که بعد
سلوک وجذبه وبعد از تصفیه وتزکیه محل تجلی قلب الهی ان نفس از ترکیب اجزای عشره صوریه یافته وبهیئتی وصفتی پیدا کرده وقرب
این مضغه بر حقیقه جامعه بچند مرجح بوده در بیان انکه این جمیع کمالات که مضغه را ثابت نموده شد در مقام قلب سلیم است
وسعا ملا اوادنی وزا این است **بسم الله الرحمن الرحیم** الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی رسیده بودند
که تو در مکتوبات ورسائل خود نوشته که ظهور قلبی لمعه ایست از ظهور عرشی وفضل کلی مرظهور عرشی است
ودر حدیث قدسی آمده است لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المومن ازین حدیث لازم می آید که
ظهور قلبی اتم بود وفضل مراد را باشد محبت اثار احل این سوال مکتوبی بر مقدم است بدانکه ارباب ولایت قلب
گویند مراد حقیقه جامعه انسانی دارند که از عالم امر است وبلسان نبوة علی صاحبها الصلوة والسلام

والشیخ قلب عبارت از مضغه ست که بصلاح آن صلاح جسد مربوط ست وبفساد ان فساد جسد منوط کما ورد فی
الحدیث النبوی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات الحق فی جسد آدم مضغة اذا صلحت صلح الجسد کله واذا فسدت فسد الجسد کله
الا وهی القلب وسمت قلب لالزم اطلاق اول ست ازینجا گوید بایزید ضیفد قدس الله تعالی اسراره انسبت قلب داده اند و عشر دانیه
را در جنب عظمت قلب محقر انگاشته وتنگی قلب لازم اطلاق ثانی ست واین مقام قلب را تنگی برنمی تابد که جزء
لایتجزی را که اصغر و صغر جمیع اشیاست ودر انجا گنجایش نیست وبعضی اوقات که تنگی قلب را بجزء لایتجزی نسبت داده میشود
آن جزء محقر در نظر ورنگ طبقات سموات وارض ظاهر میگردد واین معامله های طور نظر عقل ست
فلا تکن من المتمرین هذا چون این مقدمه معلوم گشت بدانکه ظهور یکه بحقیقه جامعه مربوط ست شک نیست که البته
نسبة بظهور تام عرشی وفضل کلی درین مقام مرعرش ست وشیخ بایزید شیخ جنید که قلب را وسع از همه گفته اند و
عرش ومافیه را در جنب آن محقر دیده حکم برحقایق عرش ومافیه نموده اند ومشار این اشتباه را این فقیر در کتب
ورسائل خود مکرر نوشته ست وانچه در حدیث قدسی آمده ست موافق لسان انبیاست علیهم الصلوات
والتسلیمات مراد ازان قلب مضغه لحمیت وتنگ نیست که ظهور اتم اینجا ست ومراد حدیث اخذ ست
تعالی مجرده مراد اسلم ست وعرش را هرچند از ظهور تام که ظهور اصل ست نصیب وافرست اما اضافات
را دران موطن امتزاج ست وچون صفات فی الحقیقه ظلال حضرت ذات اند تعالی وتقدس آن
ظهور نسبت بقلب پاک ومبرا باشد ازینجاست که عرش را ازین ظهور انسانی که باصل صرف تعلق
دارد وقفات ست ومرکز این معامله وست سوال از حدیث وسعت ان قلب مفهوم میگردد وتو منزا تنگ میگوی
جواب تنگی آن باعتبار عدم گنجایش ماسوی ست ووسعی وسعت آن باعتبار ظهور انوار قدم ست فلا
منافات این فقره بعضی رسائل تعبیر ازان قلب باین عبارت کرده ست الضیق الا بالبسیط
والاقل الاکثر سوال شایان فضیلت حقیقت جامعه از عالم امر ست مضغه که از عالم خلق ست ومرکب از
عناصر این فضیلت از کجا یافت جواب عالم خلق را فضیلتی ست بر عالم امر که ادراک عوام بکله ادراک
اکثر خواص ازان مرتبت قاصر ست این معنی را این فقیر در مکتوبی که بنام مرحومی فرزندی علی همان در
طریق کوشه ست وضع ساخته اگر تردد ماند انجا التفات طلبد حقیقت این مضغه نسبت عوام را بسبب کرکه عناصر

عناصر اربعه بهم رسیده ست وخواص را بلکه اخص خواص را مضغه ایست که بعد از سلوک وجذبه وبعد از تصفیه وتزکیه وبعد تکمیل قلب واطمینان نفس بلکه بمحض فضل وکرم خداوندی جل سلطانه از ترکیب اجزای عشره صورت یافته ست چهار جزو از عناصر ونیجز و از نفس مطمئنه وپنج جزو از عالم امر این هر دو جزو با وجود تضاد و تباین یکدیگر بقدرت کامله واجب الوجود لذاته والمقدس صورت التضاد و تباین اینها را مثل گشته جمع شده اند وهئیة وحدانی پیدا کرده این اعجوبه را حاصل نموده اند جزء اعظم درین معامله عنصر خاک ست این هئیة وحدانی . نیز هرگ جزء ارضی برآمده ست وبخاک ستقر ار یافته ست ؎ خاک شو خاک تا بر دیدگل ؛ که بجز خاک نیست مظهر گل ؛ ؎ پس بدار ست ارباب ولایت بدامان این علوم ومعارف نرسد که مقتبس از مشکوة انوار نبوت ست علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ذلک فضل اللہ یوتیه من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم وقلبی که حضرت خلیل الرحمن علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام اتمها واکملها اطمینان ان مسالت نموده همین مضغه ست حقیقت جامعه وعلی نبینا وعلیه الصلوة والسلام تمکین پیوسته بود نفس باطمینان رسیده زیرا که این تمکین واین اطمینان در مرتبه ولایت صورت می بندد که زینه نبوت ست علی لدیها الصلوة والسلام والتحیة مناسبتان نبوت تقلب وضطرب مضغه ست ، تقلب حقیقت جامعه که ان نصیب اعلام ست وحضرت رسالت خاتمیت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة که ثبات قلب طلب نموده اند وگفته اللهم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی طاعتک مقصود ثبات مضغه ست ودر بعضی احادیث که درباب تقلب قلب وارد گشته اند نظر باحوال متاخران اگر از قلب معنی گرفته شود که شامل حقیقة جامعه ومضغه بود گنجایش دارد وسوال این مضغه هر گاه بشرف اینی تعلق عبد مومن مشرف شده باشد وشایان مرتبت حضرت تعالی وتقدس گشته تقلب وضطرب روی چرا بود ومحتاج باطمینان برای چه باشد جواب ظهور هر چند اهمیت پیدا کند واز شائبه شیون وصفات دارد جهل وحیرت بیشتر پیدا کند ونکارت ومعرفت زیاده تر حاصل آید بنا بر است که با وجود این ظهور وباوجود این گنجایش از کمال جهل وحیرت طلب دلیل بر وجود صانع نماید ورنگ عوام ان استدلال یا تقلید یقین بوجود صانع تعالی پیدا کند پس تقلب وضطرار مناسب حال آن شد وطلب اطمینان مراد اضروری بود واین فقیر در بعضی از رسائل خود نوشته ست که عارف صاحب یقین را بعد از رجوع احتیاج باستدلال میگردد

درین مقام معلوم شد که درعین حصول وصول احتیاج بدلیل ست این مقام موافق حال کمالات مرتبه
نبوت ست علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة وان مقام مناسب حال لات وچون حصول این قلب
رجوع بدعوت واقع شود قلق وضطرب وتقلب تلون قلب را میسر خواهد بود هرگاه درعین وصول بوطن
محتاج بدلیل ست درزمان فرقت اولی تا سد لال محتاج بود تا بوسیله استدلال فی جمله طمانینت پیدا کند تا انگاه
که دولتی که چند روز از و پوشیده و تشنه اند بطالع فرقت آن تشنه ساخته جای آن وارد که همواره بقلق و اضطراب بود
و بردوام بحزن اندوه باشد کان رسول الله صلی الله علیه وسلم متصل الحزن دایم الفکر یعنی وجوه که فارق این دو
اطلاق قلب ست بیان میکند بگوش هوش استماع باید حقیقت جامعه که از عالم امر ست بعد از تصفیه و تزکیه تمکین
تمام بوجود دام او را میسر ست بخلاف مضغه که اطمینان او مربوط باد راک حواس ست تا زمانی که شی را بحواس مشاهده نکند
قلق نه برآید لهذا حضرت خلیل علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین از سرای
طمینان قلب سوال کرد و گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی فارق دیگر انکه حقیقت جامعه بذکر مستانه می گردد و چون بحال
ذکر می سد بذکر متحد میشود و تجرد مذکر میگردد و درین مقام را صاحب عوارف قدس سره مقصد اسنی گفته ست
و این تجرد قلب را بذکر ذات تعالی تعبیر فرموده بخلاف مضغه که ذکر را با و راه نیست تا تجرد کجا ظهور کند ست
باصالت نه بظلیت نهایت عروج ذکر را و ملیزم ذکور ست فرق دیگر انکه حقیقت جامعه چون بنهایت النهایت رسد واز
ولایت خاصه نصیب وافر حاصل کند اگر نمایندگی مطلوب پیدا آرد ظاهر و دوی ظل مطلوب خواهد بود عین
آن مطلوب در رنگ مرات ظاهر که ظاهر و دوی شبح شخص ست عین شخص بخلاف مضغه که برخلاف صفت ظاهر
و دوی عین مطلوب ست ظل لهذا فرمود یسعنی قلب عبدی مؤمن این معامله وراى طور نظر و فکر ست زینهار از تجویز تعلیل
و تمکین فهم نکنی که آن کفر و زندقه ست هر چند عقل مستانش باور نکند که عین یک شی و غیر شی دیگر ظاهر شود و تعلیل
و تمکین اینجا نباشد این از قصور عقل ست و قیاس غائب بر شاهد فلا تکن من القاصرین فرق دیگر انست که
حقیقت جامعه از عالم امر ست و مضغه از عالم خلق بلکه عالم خلق و عالم امر هر دو اجزای او ینده خلق جزو اعظم او
و امر جزو اصغر او و اجتماع این هر دو جزء بنیه و صدانی اینجا یافته ست که عجوبه روزگار گشته این عجوبه بر هر چیز از
عالم خلق و از عالم امر ست و هیچ کدام بوسطه بنیه ترکیبی تناسب و تشابه ندارد اما معدود از عالم خلق ست
نیز اگر جزو اصلی درین معامله عمده ست بینی خاتمیت او فرق دیگر انکه سعت حقیقت جامعه اتباعا هنود

ما شیاست و وسعت مضغه که بعد از تنگی آن مکشوف میگردد باعتبار گنجایش مطلوب است که نامحدود و نامتناهی است
و آن هم بلیه نهی است که ماسوای است هیچ نمی گذارد که در او نیز نمی گذارد و فاقد کور شود و نابینا طبیعت
را نیز نمی ماند که گرد آن حریم مقدس بگردد و ایضا فراخی اول چون نشانه چون وارد نشایان گنجایش بیچون نبود
و فراخی ثانی چون بفضل بی چونی یافته است چون را گنجایش نه دهد عجائب کار و بار است همین قلب را بعد از جمع
بدعوت ظلمت و عین ظاری میگردد از نیجاست که سید البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات فرموده انه لیغان
علی قلبی تا چندیان فرق نماید للذاکرین و رب اغفر لی یا ب ای برادر این مضغه را پر چه گوشت لایعنی خیال مکنی
که ان جوهر نفیس است که خزاین و اسرار عالم خلق در وی مخزون گشته و دفاین و خفایای عالم امر در وی
مدفون مانده بازیافتن معاملات خاصه که بهشته دیدنی او منوط است اول اجزای عشره را بتصفیه و تزکیه بجذبه
و سلوک و بقا مزکی و مطهر ساخته اند و از دنس تعلقات ما سوی اگر دانیده اند مثلا قلب را تقلب گذرانیده تمکین یافته
اند و نقش اغیار را از لوح دل بالطیفان آورده اند و جزو نامی را از سرکشی و نافرمانی باز داشته اند و خاک را از پستی و
ظلمتی ارتفاع داده اند علی هذا القیاس جمیع اجزای او را از افراط و تفریط بحد اعتدال و توسط آورده اند لیکن ایشان
بمحض فضل و کرم این اجزا را ترکیب داده شخص معین ساخته اند و ایشان کامل گردانیده قلب آن شخص را که خلاصه
اوست و مرکز وجود او مضغه تغییر نموده اند این است حقیقت مضغه که باندازه عبارت دگفت آمده است و الامر الی الله
سبحانه اگر نا قصی گوید که هر انسان مرکب از این اجزای عشره است و از ترکیب اینها بهشته وجدانی وارد گوئیم ما در این
اجزا مرکب است اما آن اجزای مذکور مطهر نگشته اند و بجذبه و سلوک از دنس تعلقات ماسوی ایزد گشته بخلاف اجزای
انسان کامل که بفنا و بقا پاک و پاکیزه گشته اند چنانچه گذشت و در هر انسان چون این اجزا متباین و متمایز نه
هر جزو را احکام و احوال متمایزه است ناچار از بهشته وجدانی نصیبی ندارند اگر چیزی پیدا کرده است اعتباری است
نه حقیقی بخلاف اجزای انسان کامل که از تمایز و تباین برآمده مندرج و مختلط گشته اند و احکام و احوال متمایز ایشان
داخل گشته یک حکم قرار یافته اند پس ناچار بهشته وجدانی صدوی حقیقی بود نه اعتباری و سر نگاه کردن مجنون را
از او و بخلقه رست سازند و حق نموده جمیع اجزای او را با یکدیگر مخلوط کرده بهشته وجدانی ثابت کنند و احکام متمایزه
مکلف نفهم و بهدیه آن اعلم ای برادر این همه کمالات که مر مضغه را ثابت نموده است و عرفا بقلب تعبیر کنند
از مظهر جمع است هر چند اینجا ظاهر اصل است نه مثل آن که صورت بلند انسان ظاهر از فلک مرتب پاک نفیس است

پس قوسین ثابت باشند و مراد این مقام مقام اوادنی ست که ظاهر از مظهر تنگی نگرفته ست و امر زاید نگنجد
انجا در تحمل نیامده پس قوسین انجا مفقود باشند و غیر یکی دانجا متصور نباشد که مناسب مقام اوادنی ست
و معاملہ این مقام علاحدہ ست تمام ورق را بدگر دانید تا از قوسین بہ اوادنی رخت بر نبسته شود کلما منا نهایات
در موز دلیهات و کنوز دلهد سبحانه اللهم صل علی سیدنا محمد و صحبه وسلم و بارک مکتوب بست و دوم
برادر ما محمد صادق کشمیری صدور یافته بیان شرفیابی من بمسهر سرهند بر اکثر بلا بطفیل حضرت ایشان سلمه الله تعالی و شمارہ نمودن
نوری کہ گردی از صفحه دلی راه یافته در زمین سکنی خود و آن زمین بعد از چند گاه رشک و مقدسه مخدوم زاده کلان خواجه محمد صادق قدس سره گشتن
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بعنایة الله تعالی و سبحانه و بصدقة حبیبه تعالی علیه و علی اله الصلوة
السلام و التحیة و البرکة بلده سرهند کو یا زمین احیای من ست کہ برای من چاه عمیق تاریک پر کرده
صفه بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع انوار تفاوع داده و نوری در آن زمین دولیعت گذاشته اند کہ
مقتبس از نور ذی صفتی و بی کیفی ست و صدف نواری کہ از زمین مقدسه مبت لهد ساطع و لامع ست پیش
ازین بر تحال فرزندی اعظمی مرحومه بچند ماه این نور را برین درویش ظاهر ساخته بودند و در زاویه زمین
سکنای فقیران را نشان داده نوری نمودند ساطع کہ گردی از صفحه دلشان نوری راه نیافته بود و از
کیفیات منزه و مبرا آزردی آن شد کہ آن زمین مدفن من شود و آن نور بر سر قبر من لامع بود این معنی را بفرزندی
اعظم کہ صاحب سر بود ظاهر ساختم و ازان نور و انوار آزردی مطلع گردانیدم اتفاقا فرزندی مرحومی
باین دولت سبقت کرد و در پرده خاک در دریای نور مستغرق گشت ع هنیئا لارباب النعیم نعیمها
و للعاشق المسکین ما یتجرع ها از شرافت این بلده معظمه ست کہ مثل فرزندی اعظمی کہ از اکابر اولیاء امت
در آنجا آسوده ست و بعد از مدتی ظاهر شد کہ آن نور موضع لمعه ایست از انوار قلبیه این فقیر کہ از آنجا
اقتباس نموده در آن زمین افروخته اند و در رنگ انکه چراغی از شعله برافروزند قل کل من عند الله فمال هؤلاء
القوم لا یکادون یفقهون حدیثا و الارض جمیعا قبضته یوم القیمة و السماوات مطویات بیمینه سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین مکتوب بست و سوم
بمخدوم زاده خواجه محمد عبد الله سلمه الله تعالی باتهاء و اوصل الی نبذة ما تضمناه صدور یافته در بیان آنکه بمذکوره احتاج سنه ثلثین
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی لیصیحی کہ بفرزندی اعزی سلمه الله سبحانه علیش میرسد
و سلام احبائیکه وی آید تبلیغ سنت سنیه ست علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة و جنبا باز بدعت مرضیه

چون اسلام دین اوان غربت پیدا کرده ست و مسلمانان غریب گشته اند و تا میرند غریب تر میگردند بحدیکه الله کوئی نمیگوید
نخواهد ماند و تقوم الساعة علی شرار الناس سعادتمند کسی ست که دین غربت حیای سنتی از سنن مترو که نماید و اماتت
بدعتی مرتع مستعمله فرماید این آن وقت ست که هزار سال از بعثت خیر البشر علیه صلی الله الصلوة والسلام گذشته ست و علامات
قیامت هر تواند خته و سنت بوسطه بعد عهد نبوت منسوخ شده و بدعت بعلت اتفاق اکذب جلوه گر گشته ست شناسائی باید
و هر میت بدعت نماید ترویج بدعت موجب تخریب دین ست و تعظیم مبتدع باعث هدم اسلام من وقر صاحب محدثا اعان علی هدم الاسلام
شنیده باشند بهمگی همت و تمامی منهمت متوجه ان باید بود که ترویج سنتی از سنن نموده آید و رفع بدعتی از بدع کرده شود
همه وقت خصوصا دین اوان ضعف اسلام قامت مدار اسلام منوط بترویج سنت ست و تخریب بدعت گر همگنان
و بدعت حسنه دیده باشند که بعض افراد امت محسن و شته اند اما این فقیر درین مسله با ایشان موافقت ندارد و بیچ فرد بدعت را حسنه
نمیداند و جز غلبت و کدورت دران احساس نمی نماید قال علیه صلی الله الصلوة والسلام کل بدعة ضلالة و می باید که دین غربت
و ضعف اسلام علة منوط بایشان سنت و هر امر مربوط تحصیل مذموم بدعت که باشد بدعت را در رنگ کلند میدانند که هم بنیاد
اسلام مینماید سنت را در رنگ کوکب درخشان می نماید که در شب دیجور ضلالت هدایت می فرماید علماء وقت را حضرت حق سبحانه
و تعالی توفیق دهاد که حسن بسیج بدعت بر طالب نکشایند و بایشان هیچ بدعت قوی نه نمایند اگر چه ایشان بدعت را در نظر شان در رنگ فلق صبح
روشن می آید چه تسویلات شیطانی در مادر است سلطان اعظم در زمانه ماضیه چون اسلام قوت و شوکت نداشت ناچار تحمل ظلمات
بدع می نمود و شاید که بعضی ازان ظلمات در شعاع نور اسلام تحمل میشد و باعث حکم حسن آن می گشت اگر چه فی الحقیقة
بیچ حسن در ان نیست بخلاف این وقت که قوت و ضعف اسلام ست تحمل ظلمات بدع صورت ندارد و هیچ فتوی متقدمین و متاخرین
متمشی نمیشود حاصل چه هر وقت را احکام علیحده ست و درین وقت اسلام بحوله تعالی که قدرت ظهور بدعت در رنگ دریای ظلمات بنظری می آید
و نور سنت با عزت و قدرت دران دریای ظلمات در رنگ کهکشان روشن افروز محسوس میگردد عمل بدعت از دریای آن ظلمت مینماید بتقلیل
نور سنت پیدا و عمل سنت بعد تقلیل ان ظلمات و تکثیر آن نور فمن شاء فلیکثر ظلمة البدعة و من شاء فلیکثر نور السنة
و من شاء فلیکثر حزب الشیطان و من شاء فلیکثر حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون و صورفیه وقت نیز اگر بر سر انصاف باشند ضعف الاسلام و فساد
کذب بلا ملاحظه کنند باید که در ما و را سنت تقلید پیران خود نکنند و امور مخترعه را بهانه عمل شیوخ دیدن خونگیر نداند
سنت مابته منجی ست ثم خیر خیرت و برکات و در تقلید غیر سنه خطر و خطرست صلی الله علی الرسول الا بلاغ پیران ما را حضرت حق سبحانه و تعالی
از ما جزای خیر دهاد که ما را بین ما نگذاشتند با بایشان امور مبتدعه لالت نکردند و به تقلید خود با ظلمات مهلکه نیفتند و جزبه متابعت سنت همت نبستند

وغیر از اتباع صاحب شریعت علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیه وغیر از عمل بغریمت بدایت نفرموده لاجرم
کارخانه این بزرگواران بکند آمد و پیش طاق وصول ایشان مرتفع گشت ایشانند که سماع و نقص الشبات پانزده
اند و وجد و تواجد را بنگشت شهوات دنیم ساخته مکشوف و مشهود دیگران شمرده این بزرگواران داخل ماسوی است
و معلوم و متخیل آنها قابل نفی معامله این طایفه کاسبر در ماورا دیده و دانش است و در ماورا معلوم و متخیل است و ورا بحجابات
و ظلمات است و ورای مکاشفات و معاینات ست اتهام دیگران در اثبات ست و همت این بزرگواران در نفی
ماسوی و دیگران تکرار کلمه نفی و اثبات برای آن میکنند تا دایره اثبات وسعت پیدا کند و تمام عالم گیرد و
غریب پیداست تکرار کلمه توحید بعنوان حقیقت منکشف کردد همه را حق بینند و حق را بند تعالی و تقدس
بخلاف این بزرگواران که مقصودشان از تکرار کلمه طیبه لا الله الا الله سحت دایره نفیست تا هرچه مشهود و مکشوف و معلوم
و متخیل شده بود همه در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات هیچ چیز ملحوظ و منظور نبود اگر فرضا در جانب اثبات امری
ظاهر شود آنرا نیز راجع بنفی باید ساخت و غیر از کلم لکلمه مستثنی در مقام اثبات هیچ نصیب نباشد پس ذکر نفی و
اثبات در طرق دیگران مناسب حال مبتدیان باشد و ذکر بعد که کلمه اثبات محض ست بعض ازان مناسب
بود و اثبت مکشوف تکرار این کلمه اثبات مستمر را دستمرار پیدا کند بخلاف طریق این اکابر که برعکس ست
که اول اثبات ست و نفی آن اثبات پس ذکر اسم بعد در هر طریق در ابتدای مناسب بود و ذکر نفی و اثبات
بعد ازان صورت بندد اگر تناقضی سوال کند و بگوید که بر تقدیر اگاه بر این طریق را مقام اثبات نصیب
نباشد و غیر از نفی نقد وقت نشان نبود جواب گوئیم که اثبات دیگران در اوایل حال این بزرگواران میسر
اما از بلندهمتی بان التفات نمی نمایند بلکه شایان نفی دانسته آنرا نفی می نمایند و مطلوب مثبت را دان میدانند
پس هم اثبات دیگران ایشان را میسر ست و هم نفی ازان اثبات که مناسب مقام گیر مایی ست ایشان را مسلم
مرتبی انجام پی بکار ایشان نبرد و هر بوالهوسی از حقیقت معامله ایشان اگاه نبود و شمه از عدم حصول این
اکابر که دران موطن نفس حصول ست گفته شد اگر از حصول اگاه کابر ایشان لب کشاید خواص بعوام ملحق
شوند و منتهیان در سنگ مبتدیان سبق الف و با اختیا کنند شعر فریاد ما فطاین همه آخر بهر زه نیست هم
قصه غریب و حدیث عجیب ست و مراقبه ذات تعالی و تقدس که دیگران اختیار کرده اند نزد ایشان نیز
اعتبار ساقط ست و بی حاصل و مراقبه آنجناب ظلی از ظلال هیچ نیست تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا ذات او تعالی

بلکه سماء وصفات او سبحانه نیز بیرون از حیطه فکر و مراقبه ماست این مقام عبارت از جهل و حیرت نفسی نیست که آن جهل و حیرت که مردم آنرا جهل و حیرت دانند که آن مذموم ست جهل و حیرت ما بموطن عین معرفت و اطمینان است آنه آن معرفت و اطمینان که در فهم مردم گنجد که از قبیل جون ست و از بچونی فی نفسه بیرون است از موطن و هر جا که ثبات بچون خواهد بود و تغیر از ان خواهد بحمل کنیم و خواه مبعرفة من لا یعقل لیس و ایضا توجه این بزرگواران باحدیت ذات ست تعالی و تقدس و از ایشان صفت جز ذات نمی خواهند تعالی و تقدس و در رنگ دیگران از ذات به صفات فرود نمی آیند و از ذروه خصوص نمیگرایند عجب کار و بار ست جمعی از این طائفه ذکر اسم الله عنایت نموده اند و بان اکتفا ننموده بصفات فرود می آیند و ملاحظه سمیع و بصیر و علیم مینمایند و باز بسبیل عروج از علیم و بصیر و سمیع باسم الله میروند تنها الله نگویند و قبله توجه جز احدیت ذات تعالی نسازند الله یکفی عبده بنص قاطع ست و کرره قل الله ثم ذرهم مؤید این معنی ست بالجمله نظر همت بزرگواران این طریقه علیه لبنداد فاع ست بهر رتبه که باشد و هیچ نسبت ندارد لهذا نهایت دیگران در بدایت ایشان منتج گشته ست و مبتدی طریقه ایشان حکم منتهیان طرق دیگر یافته و از ابتدا سفر ایشان در وطن مقرر شده و به خلوت در انجمن بحصول پیوسته و دوام حضور لقد وقت شأنه ایشانند که تربیت طالبان مربوط بصحبت علیه ایشان ست و تکمیل ناقصان منوط بتوجه شریف شان نظر شان شفای امراض قلبیه ست و التفات شان دافع علل معنویه یکتوجه ایشان کاصد البین میکند و یک التفات شان برابر ریاضات و مجاهدات سنین ؎ تفتشند عجب خافله سالارند + که بر اندازه پنهان بحرم قافله را سعادت اثار از این بیان کسی توهم نکند که این اوصاف و شمائل جمیع ساننده و تلامذه طریقه علیه نقشبندیه را حاصل است کلا بلکه این شمائل مخصوص باکابر اکابر این طریقه علیه ست که کار را بنهایه النهایه رسانیده اند و مبتدیان رشیدین اکابر بنسبت ارادت دست کرده اند و مراعات آداب نموده اند مندراج نهایت در بدایت و حق ایشان ثابت ست بخلاف مبتدی این طریق که بشیخ ناقص این طریق بر سر اندراج نهایت در حق او متصور نیست چه شیخ او نهایت نرسیده در حق مبتدی نهایت چگونه متصور شود ؎ از کوزه برون همان تراود که در ست + نجات اثار طریق این اکابر طریق اصحاب کرام ست علیهم الرضوان و این اندراج نهایت در بدایت اثران اندیج ست که در صحبت خیر البشر میسر میشد علیه و علی آله الصلوة و السلام زیرا که در اول صحبت آن سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام ان میشد که در نهایم که دیگران بآن میسر کردد و این فیوض و برکات همان فیوض و برکات ست که در قرن اول بالحضوری میبوست

هرچند در ظاهر آخر از اول و درست نسبت بوسط اما حق حقیقت آخر با اول از وسط نزدیکتر است و تصنیع بصنع آن متوسطان آنرا باور دارند نه بلکه اکثری از متاخران نیز معلوم نیست که بحقیقت این معامله واقف اند والسلام علیکم وعلی من تبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات الی یوم القیامة

مکتوب بست چهارم بجماعهٔ محمد دکنی صدور یافت

در جواب کتابت او الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی مرسلهٔ شریفه که از کمال اخلاص و مودت مرسل داشته بودند موجب فرحت فراوان گشت نسبت رابطه همواره بشمار ابا حسب رابطه میدارد و وسیله فیوض انعکاسی میشود و شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد و قبض و بسط هر دو بازوی طیران این راه اند بقبض دلگیر نشوند و ببسط خوشحال نگردند آرزوی آن نموده بودند که در جمیع حالات بود جمال لایزال در مرات ذات مشاهده نمودن از قصور نظر است ذات را چه مجال که مرایا بجمال کردند بجمال در مرایای ذات منهو دمی کرد و ظلی از ظلال بی نهایت آن جمال است او را لایق وراء الوراء باید جست و بیرون دائره آفاق و انفس باید طلبید تا که احوال شما دارید فوق تمنای شماست زنهار تقلید مردم بپسندی میل نکنند و تمنای نزول اوج تحقیق ننمایند کار خانه اکابر بلند است ان الله سبحانه یحب معالی الهمم المسئول من الهدی سبحانه جمیعکم لصورة المعنویة والسلام

مکتوب بست پنجم

بخواجه شرف الدین حسین در انکه هر علمی تحریر و فق شریعت خواهد آنرا داخل ذکر است سری بود الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که فرزندی اعزی مصحوب مولانا عبد الرشید و مولانا جان محمد رسالت نشانه بودند رسید و صحت و سلامت نذیر رسید جزاکم الله سبحانه خیرا اتماع خبر صحت شما موجب فرحت فراوان رسانیدای فرزند فرصت غنیمت است و فراغ مغتنم همواره اوقات را بذکر الهی جل شانه مصروف باید ساخت هر علمی که بروفق شریعت غرا کرده آید داخل ذکر است اگرچه بیع و شری قلوب را بس در جمیع حرکات و سکنات مراعات احکام شرعیه باید نمود همه ذکر کرده وجه ذکر عبادات از طرف غفلت است و چون مراعات اوامر و نواهی در جمیع افعال نمود آید از غفلت امر و نواهی آنها نیز فی الجمله میشود دوم ذکر اولی حاصل گشت اندوم ذکر را یاد داشت حضرت خواجه است قدس الله تعالی اسرارهم که آن متضمن بر باطن است و این در ظاهر نیز متضمن است اگرچه متضمن است و فقنا الله سبحانه وایاکم لمتابعة صاحب الشریعة علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة

مکتوب بست ششم

مکتوب بست و ششم بعرفان پناهی مرزا حسام الدین احمد ارسال یافته و جواب کتابت او کذا از انجا بوئی جانب داری می آید
و انکه تلقین ذکر در رنگ تعلیم الف بی اصبانیز بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه مکرمت
که بمصحوب قاصد کشمیر کرم ده ارسال داشته بودند مطالعه آن مشرف گشت چون متضمن خیریت حضرت احدیت بود
بوده فرحت بخشید جزاکم الله سبحانه خیر الاندراج یافته بود که مخدوم زاده کلان و خواجه جمال الدین حسین بوسطه شرم
تلقین میان شیخ الهداد انجا متوانستند رسید مخدوم ماهنور ازین قسم سخنان بوی جانب داری می آید و نیز
طرح وضع مباینت و مخالفت مفهوم میکرد و انا لله و انا الیه راجعون مخدوم زاده کلان بایستی شرم نصیحت
والد بزرگوار خود میکردند و شرم توجه و افاده که بحضور ایشان نسبت بهر دو مخدوم زاده با مر حضرت ایشان
واقع شده بود میز میکردند دیگر شیخ الهداد با وجود دعوی پیر پرستی با وجود این امر جرات می نمودند و حفظ وصیت و سبقت
افاده میکردند انچه شما نوشته اید حق و صواب خواهد بود اما مکتوبیکه مخدوم زاده کلان بمصحوب برادر عزیز خود
ارسال داشته بودند متضمن کمال توضع بوده و مشتمل بر فرط طلب و شوق عبارتها در آن مکتوب اختیار نموده
بودند که بی جنون طلب ایراد آن عبارت متصور نیست بلند ارسال مکتوب مکرر انحضرت فی راه یافته باشد ان شاء الله تعالی
قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب اما فقیر میداند که وصیت ایشان بی حکمت نخواهد بود و امید
که عاقبت محمود خواهد داشت اما افسوس است که آن قسم طلب که شمه ازان بمکتوب ایشان مفهوم می گشت بر بارد
وضد آن بجای آن نشیند بر دوستان و هواخواهان همچنین باید کران ست جای است که ام ندارند
مکر با اکر کار بمجرد تلقین تمام ست مبارک باشد نزد فقیر تلقین ذکر در سنگ تعلیم الف بی ست مر صبیان را که
مجرد هین تعلیم محصل ملکه مولویه ست چه مضایقه متوقع از کرم التفات شما آنست که پله طرف داری را
بگذارند و بجمع ایمان بمساوات آشنائی کنند زیاده چه مبالغه نماید والسلام **مکتوب بست و هفتم**
مولانا محمد طاهر بدخشی در جواب ارسال یافته تشکیکات شیخ عبد العزیز جونپوری در مکتوب اول که بنام اوست بعد الحمد و الصلوة
و تبلیغ الدعوات میرساند مکتوب شریف که بعد از مدت مدید ارسال داشته بودند رسید فرحت رسانید حضرت حق
سبحانه و تعالی جمعیت ظاهر و باطن متعلقین و منتسبین دارد فقیر درین مدت سه مکتوب بشما نوشته ست ازان جمله یک مکتوب
بشما رسیده ست مسافته بعید عذر نمیماند و مکتوبیکه بشیخ شیخ عبد العزیز نوشته بودند بمصحوب مکتوب شما نیز رسیده و انچه
اندراج نموده بودند بوضوح انجامیده بجا اندراج یافته بود که اگر حقایق ممکنات که تعلیمیه اند عدمات باشند که ضد اوصافات اند

محمود ان نموده بود

لازم می آید حصول آن عدات در ذات تعالی و تقدس و هو سبحانه منزه عن ذلک عجب شبه ست میدانند که حضرت
حق علی حصول نیست در هیچ کدام از نصهای دین صورت حصول ذکر پیدا شود و نیز اندراج یافته بود که حقایق ممکنات
باید که وجودی و ثبوتی باشند سعدی که حقایق عبارت از ارواح و نفوس ممکنات ست بلی وجود و ثبوت علمی
دارند که در حقایق کار ست باید که این اعتراض اول بر شیخ محی الدین بکنند که گفته الاعیان ثابتة ما شمت رائحة الوجود و عجب گاه ست اینجا
حقایق عبارت از ارواح و نفوس ممکنات و شهته و اعیان ثابته و معلومات اند گذشته و نیز اندراج یافته که
انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و اولیا علیهم الرضوان و سائر افراد انسان که از ممکنات اند اگر حقایق اینها عدمات باشند
شرف و کرامت ذره علیه مسلوب و معدوم گردد و چرا مسلوب و معدوم گردد که او تعالی حکمت بالغه و قدرت کامله خود آن
عدمات را بحسن تربیت خود مرآیا ملکوس اتصاف خویش ساخته بسر منزل نبوت و ولایت مشرف گردانیده و بظلال
کمالات خود متحلی گردانیده معزز و مکرم ساخت چنانچه انسان را از ماهیین خلق کرده مدعیات علیا را شامخه
کرامت انسان را در نظر در آورند و تنزیه و تقدیس واجب الوجب تعالی و تقدس از دست ندهند می گویند همه دست
انبیا چیست و ذیله را عین حق میگویند تعالی و تقدس و از امثال مقوله تحاشی می نمایند و حقایق عدمیه مر انسان را
تجویز نمی نمایند و ازان تحاشی دارند حضرت حق سبحانه و تعالی نصهای دال و نیز اندراج یافته بود که سخن
اجماعی را بابداع ارتفاع نمی توان نمود سخن مبدع مقوله همه اوست را میدانیم مقوله همه از دست جمیع
علمی ست تا این زمان که راه ملامت و شناعت بر صاحب خصوص مسلوک ست بواسطه همین مقوله
که همه از دست میگوید حاصل معارف فقیر که نوشته ست همه از دست که مقبول شرع و عقل ست فکیف که موید
بکشف و الهام کرده و شیخ مشار الیه بعد از ذکر اعتراضات در مقام شفقت آمده نوشته اند که اگر حقایق ممکنات ارواح
انسانی دارند موافق جمهور ست از جمهور کدام صنف را مراد داشته میشمند این زمان مسموع نشده ست که حقایق
ممکنات را کسی ارواح انسانی نگفته باشد العجب کل العجب شیخ خیال کرده که هر کسی سخن را بالعباس تلقین میگوید
بتفکر و تخیل می باید کلام معارفی که از کشف و الهام در گذشت و نوشت آید دلیل شهود و مشاهده در تحریر و تقریر
کجا بتوان داد فرست علی الخصوص که مخالف قوم گویند شیخ مشار الیه تا چه اعتماد داشته باشد و این معارف را از
کدام قبیل فهمیده بود در بنا اغضرنا و نوبنا و سر افنانی مرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین والسلام +
مکتوب بست و ششم بمولانا محمد صادق کشمیری در جواب نامه ایشان حامدا و مصلیا و بعد الحمد الصلوة و تبلیغ الدعوات

میرساند مکتوب شریف رسید چون متضمن احوال پسندیده بود موجب فرحت گشت نوشته بودند که در روایت محاله بجای سیئه ست که حمل صفات بر وی تعالی و تقدس تکلف می نماید و میر سبحانه و را رهمه میلاند سعی نمایند که این حمل بتکلف هم میسر شود و بحیرت صرف انجامد پرسیده بودند که در شرحات از بابا را آبر نیز نقل کرده ست که گفته حق سبحانه و تعالی روز ازل گل آدم میسرشت من آب بران گل میریختم تاویل این چگونه باشد بدانند که در خدمات طینه حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چنانکه ملائکه کرام را علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام دخل داده بودند روح او را قدس سره نیز دخل داده باشند و خدمت آبریزی باو سپرده و بعد از نشاء عنصری او بلکه بعد از کمال او برین معنی او را اطلاع داده باشند جائز ست که حضرت حق سبحانه و تعالی ارواح مجرده را قدرتی بدهد که افعال اجسام صادر نماید از بن قبیل ست آنچه بعضی از کبرا از افعال نساخه خود خبر داده اند که پیش از وجود عنصری ایشان بعد منطوا که صادر شده بودند ان صدور افعال از ارواح مجرده ایشان بوده و اطلاع برین معنی ایشان را بعد از وجود عنصری حاصل شده جمعی را صدور این افعال در توهم تناسخ می اندازد حاشا و کلا که بدنی دیگر با و تعلق گرفته باشد روح مجرده ست که باقدار خداوندی جل سلطانه کار بدن میکند و ارباب را در ضلالت می اندازد و درین مقام مجال سخن بسیار ست و تحقیقات غریبه فایض گشته اگر توفیق یافت جائی ثبت خواهد نمود ان شاء الله تعالی الآن وقت مساعدت نمود و ایضا پرسیده بودند که در شرحات می نویسد که چون خواجه علاء الدین قدس سره از مولانا نظام الدین خاموش قدس سره گران خاطر شده خواستند که از ایشان سلسله نسبت کنند مولانا در آن وقت اتجا برو حانیت آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه و علی آله الصلوات والسلام و از آن حضرت علیه و علی آله الصلوات والسلام بحضرت خواجه خطاب رسید که نظام الدین آن ماست کسی را بر وی مجال تصرف نباشد و جای دیگر در همین کتاب می نویسد که در پیری حضرت خواجه احرار قدس سره از مولانا سلسله نسبت نمودند مولانا می گفت که خواجه ما را پیر یافتند و هر چه داشتم بردند و در آخر کار مفلس گردانیدند این چگونه بود که حضرت رسالت علیه و علی آله الصلوات والسلام کسی را که از خود ساخته باشند و فرموده که کسی را بر وی مجال تصرف نیست حضرت خواجه احرار قدس سره چگونه بروی تصرف کنند بدانکه حضرات خواجگان قدس سره دین نقل را نمی پسندیدند و در سلسله نسبت مولانا توقف داشتند و میفرمودند که مولانا عبد الرحمن و غیر ایشان از مریدان مولانا سعد الدین کاشغری اند مرید مولانا نظام الدین اند

بسیارند و هیچ کمی باین نقل لب نکشاده است و برو و قبول پیش نیامده مولانا فخرالدین علی از کجا نوشته باشد
واگر این خبر صدق می داشت بتواتر نقل میشد تواتر الی علی نقله و چون بتواتر منقول نگشت و به خبر
واحد قرار گرفت معلوم شد که در صدق آن تردد است و بعضی از نقلهای دیگر که صاحب نسخات کرده است
از صدق دور اند و اهل این سلسله علیه رضوان نقلها تردد ها دارند و هو سبحانه اعلم و ایضا حضرت خواجه قدس سره
می فرمودند که مقلس ساختن دلالت بر لب ایمان دارد اعاذنا الله سبحانه منه و این معنی بتجویز نمودن بیاتر کل الا
بعضها ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب **مکتوب بست نهم** بنام شیخ
عبدالحق دهلوی صدور یافت در بیان آنکه بهترین تتمه که این نشاء حزن و اندوه است و کوارا ترین نعیم این مائده
الم و مصیبت است الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی محمد و ما مکرما در درود و مصائب هر چند تحمل او می
ست اما بهترین تتمه این نشاء حزن و اندوه است و کوارا ترین نعم این مائده الم و مصیبت این شکر پاره ها را بلذات
تلخ غلاف رقیق دفرموده اند و این حیله راه ابتلا و امتحان را نموده سعادت مندان نظر بر حلاوت انها انداخته
و آن تلخی را در سنگ شکر می خایند و مرارت را بر عکس صفرا شیرین می یابند چرا شیرین نیابند که افعال محبوب همه
شیرین اند علی مکرر از تلخ باید که بماسوای کرفتار است و دلتمندان دریابند محبوب ان قدر حلاوت و لذت می یابند
که در هنگام تصور نباشد هر چند هر دو از محبوبند لیکن در ایام نفس محب با ما خلی نیست و در انعام قیام بمراد نفس است
ربنا لا ارباب النعیم نعیمها و اللهم لا تحرمنا اجرهم و لا تفتنا بعدهم جوشریف ایشان در دین غربت اسلام
اهل اسلام را مغتنم است سلمکم الله سبحانه و ابقاکم لاسلام **مکتوب سی ام** بخواجه محمد شریف و حاجی محمد زکی در جواب
سوال یکی از درویش نسبت رابطه و دیگری از فقیر مشغول بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی صحیفه که اخوی اعزی اشرفی ارسال داشته بودند رسید و کیفیات احوال که اندراج یافته بود بعرض رسانیدم
محمد اشرف در پرسش نسبت رابطه را نوشته بودند که بحدی استیلا یافته است که در صلوت آنرا مسجود خود
میداند و می بیند و اگر فرضا نفی کند نفی نمیگردد بحمد الله اطوار این دولت متمنای
طلاب است از هزاران یکی را میکر بدهند صاحب این معامله مستعد نام المناسبت
متعلق که باندک صحبت مقتدا جمیع کمالات را جذب نماید رابطه را چرا نفی کنند که او مسجود الیه است نه
مسجود له چرا محاریب و مساجد را نفی نکنند ظهور این قسم دولت سعادتمندان را میسر است تا در جمیع

احوال صاحب را بطور متوسط خود دانند در جمیع اوقات متوجه او باشند نه در رنگ جامه بیگانه که خود را مستغنی دانند و قبله توجه را از شیخ خود منحرف سازند و معامله خود را با هیچ کس خصوص فوت والده فرزندان خود نوشته بودند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ خوانده فاتحه خوانده شد و در اثنا خواندن اثر اجابت مفهوم گشت مولانا حاجی محمد انها نموده بودند که قریب بسه ماه است که فتوری و تشویشی رفته است و آن ذوق و حلاوت که سابقا داشت نمانده صورت اطوار اعم نیست اگر در دو چیز فتور نرفته باشد یکی از ان دو چیز متابعت صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات دویم محبت و اخلاص است بشیخ خود و باثبوت این دو چیز اگر هزاران ظلمات طاری شود باک ندارد و آخر او را ضایع نخواهند گذاشت اگر عیاذا بالله سبحانه یکی ازین دو چیز نقصان پیدا کرد خرابی و خرابی است اگرچه بحضور جمعیت باشد که آن استدراج است که عاقبت خرابی دارد و از حضرت حق سبحانه تعالی بتضرع و زاری ثبات این دو امر خواهند و استقامت برین دو امر مسئلت نمایند فانهما ملاک الامر و مدار النجاة والسلام علیکم و علی سائر الاخوان خصوصا علی المحب القدیم مولانا عبد الغفور سلمه قدسی **مکتوب سی و یکم** به خواجه شرف الدین حسین صدر یافته در بیان وعظ و نصیحت الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی فرزند عزیز فرصت مغتنم ست باید که تمام عمر را بهوا و هوس صرف نشود بلکه تمام بمرضی حق جل و علا صرف باید نمود پنجگانه جمعیت و جماعت با تعدیل ارکان باید که ادا باید و نماز تهجد را از دست ندهند و استغفار سحر را ایگان نگذارند و بخواب خرگوش محظوظ نباشند و بحظوظ عاجله مصر نگردند و تذکر موت و احوال آخرت نصب العین دارند بالجمله از دنیا معرض باشند و بآخرت مقبل بقدر ضرورت بدنیا پردازند و سائر اوقات باشتغال امور آخرت معمور دارند حاصل کلام آنکه دل باید که از گرفتاری ماسوی آزاد باشد و ظاهر باحکام شریعت متحلی و متزین **سی و دویم** بمرزا فلیح الله صدر یافت در جواب عریضه او که حکایت از جمعیت باطن نوشته بود و مانا سبب ذلک بعد الحمد والصلوات و تبلیغ الدعوات میرساند صحیفه شریفه که در باب عزا نوشته بودند سید اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ ما هم بتوفیق الهی سبحانه بقضاء او تعالی راضی شدیم شما هم رضی باشید و بدعاء و فاتحه معاون گردید دیگر خبر خلاصی شما باعث مسرت و فرحت گشت و از دو الم یکی الم تسکین یافت لله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک حکایت از جمعیت باطن نوشته بودند یکی نشئت ظاهر را تاثیر عظیم ست و در تصرف باطن چون در باطن

کدورت بایند تدارک آن توبه و استغفار نمایند و چون صورت بایله ظاهر شود بکلمه تجدید لاحول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم لفظ دفع ان بکنند و تکرار معهود تین و ان وقت مغتنم ست باقی احوال مستوجب حمد است
لله سبحانی الحمد والمنة دایما و علی کل حال و عهود بالله سبحانی من حال اهل النار فقیر اثر ضعف و شکست بنا بر ان بتفصیل
احوال نپرداخت حضرت حق سبحانه و تعالی ما و شما را بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتحیه مستقیم
کرهت فرماید والسلام **مکتوب سی و سیوم** به مولانا محمد صالح کولابی صدور یافته در بیان انکه محبوب و نظر محبت
در همه حال محبوب ست اگر انعام فرماید و اگر ایلام بلکه نزد اقل ایلام از دیاد محبت بخشش ست از انعام و ذریت محمد بر
شکر و ایناس نبی لک الحمد و سلام علی عباد والذین اصطفی اخوی اعزی مولانا محمد صالح معلوم فرمایند که
محبوب و نظر محب بلکه بنفس امر همه وقت محبوب ست و همه حال محبوب اگر ایلام فرماید محبوب ست و اگر انعام
نماید محبوب نزد اکثر مردم بدولت محبت مشرف گشته اند و در وقت انعام از دیاد محبت محبوب ست از وقت ایلام
از دیاد هر دو در وقت مساوات ست و نزد اقل عکس این معامله ست و ایلام از دیاد محبت بخشش ست از انعام
او مقدمه این دولت عظمی حسن ظن ست بمحبوب حتی که اگر محبوب بر خلاف محب اجرا سکین نماید و هر عضو او لم یکن عضوا
سازد محب انرا عین صلاح خود داند و به بود تصور کند و چون بحصول این حسن ظن کراهت فعل محبوب از نظر
محب برخاست بدولت محبت ذاتی که مخصوص حبیب لله ین ست علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات معراست از
جمیع نسب و اعتبارات مشرف گشت و در ایلام زیاده از انعام محبوب التذاذ و فرح یافت الانکام که این مقام
فوق مقام رضاست چه در رضا دفع کراهت فعل ایلام محبوب ست و اینجا التذاذ باین فعل نیز اگرچه بهر چند
از جانب محبوب جانبلند بیشتر بود از جانب محب فرح و سرور زیاده تر باشد شان ما بینها و چون محبوب و نظر محب
بلکه در نفس امر همه وقت و همه حال و نظر او محبوب ست لاجرم محبوب در همه وقت و همه حال بلکه در واقع و نفس امر
محمود و ممدوح نیز خواهد بود و محب در وقت ایلام و انعام او مادح و ثنا خوان او فیح لیصدق لهذا
المحب الصادق ان یقول صادقا و مصدوقا الحمد لله رب العلمین علی کل حال و لیصیر هذا المحب
من الحامدین له سبحانه فی السراء و الضراء حقیقة تا نکه مزیت حمد بر شکر ازین رهگذر ست، که در
شکر انعام منعم ملحوظ ست که راجع بصفه بلکه بفعل ست و در حمد ملحوظ حسن و جمال محمود ست سواء کان
ذاتیا او وصفیا او فعلیا و سواء کان انعاما او ایلاما فان ایلامه سبحانه حسن کامله لقائلیکون المحامد فی اثناء واجبة لمرتب

الحسن والجمال والبقی فی حالتی السراء والضراء بخلاف الشکر فانه مع قصوره سریع الزوال علی شرف الهلاک بزوال الانعام وهلاک الاحسان سوال تو در بعضی از مکتوبات خود نوشته که مقام رضا فوق مقام محبت ومقام حب است وانجا مینویسی که این مقام محبت فوق مقام رضاست توفیق درمیان دو سخن چیست جواب این مقام محبت ورای آن مقام محبت حب است چه آن مقام مشتمل بر نسب واعتبارات است اجمالا وتفصیلا اگرچه آن محبت را محبت ذاتی گویند ومن حب لا حب ذات تصور کنند زیرا که انجا قطع نظر از ملاحظه شیون واعتبارات نیست بخلاف این مقام که از نسبت واضافات معراست کما مر وانچه در بعضی مکتوبات اندراج یافته است که فوق رضا قدم مکاهی نیست الاخاتم الرسل راعلیه وعلیهم علی آله الکمل الصلوات والتسلیمات مگر عبارت ازین مقام است که مخصوص بادست علیه وعلی آله الصلوة والسلام وله سبحانه علم بحقائق الامور کلها باید دانست که احدیت ظاهر منافی رضا باطن نیست ومرتبت صورت نافی حلاوت حقیقت نه زیرا که اظهار صورت عارف کامل را بر صفات بشریت واگذاشته انبا بقیات کمالات واکرود ابتلا وآزمایش پیدا کرده محق باید بطل ممتزج بود واین ظاهر وصورت عاف کامل است نسبت باطن وحقیقت او ورنه جامه یکتا تصور باید نمود ونسبت به شخص لابس اسبحانه معلوم است که جامه را نسبت بان شخص چه مقدار است هم چنین است قدر صورت نظر بحقیقت او این صورت عارف ابی بصران در رنگ کوه می انگارند و مثل صوری خلائق خود خیال میکنند لاجرم در مقام انکار می آیند وحرمان کسبی نمایند والسلام علی من التبع والترم متابعة المصطفی

مکتوب سی وچهارم بنور محمد تاری صدور یافته در جواب عریضه که از تواتر احوال نوشته بود الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف رسید از تواتر واحوال نوشته بود معلوم انجامید بدانند که حضرت حق سبحانه وتعالی چنانچه در فعل عالم نیست خارج عالم هم نیست چنانچه منفصل از عالم نیست بعالم متصل هم نیست او تعالی است این همه صفات دخول وخروج واتصال وانفصال از وی سبحانه مسلوب است خالی ازین صفات اربع او را سبحانه باید دست وبیرون این صفات او را تعالی باید دانست اگر رنگی ازین صفات متمزج است گرفتاری ظلال وخیال حاصل است بلکه بصفت بیچونی وبیچگونی که گردانی علیت نداشته باشد واز اتصالی باید بعید واتصال چون بامر تبه پیدا باشد واین دولت نتیجه صحبت است بگفتن وشنودن راست نمی آید واگر بشنود که فهم کند وکه دیدن بکار خود سرگرم باشند وتا عین ملاقات کیفیات احوال را نتوانند باشند والسلام

مکتوب سی وپنجم بمیرزا داد کی جواب

محمد عبد الله سلمه الله تعالی صدور یافته در جواب استفسارهائی که نموده بودند از توحید وارد عین الیقین و مناسب ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب مخدوم زاده میرساند صحیفه شریفه رسید از مطالعه آن فرحت افزا دان بحصول انجامید از شمول نسبت حضور و استیلائی آن اندراج یافته بود نیک مبارک ست این دولت که شمارا در سته ماه میسر شده ست و سلاسل دیگر اگر در ده سال میسر گردد نعمت عظیم شمرند و امر عظیم تصور نمایند شکر این نعمت بجا باید آورد و چون میدانند که فطرت شما بدست و به تحسین این قسم احوال از شما به عجب ست اظهار این نعمت نموده آمد لئن شکرتم لازیدنکم بعض قواطع ست نوشته بودند پیشگاه توحید ظهور کرد ان گرفته آیند دولت نیز مبارک باشد باد قبول این وارد نمایند اما در غلبه این حال آداب شرعیه را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی را کما ینبغی بجا آرند لابد ست که این شعبده بر تقدیر صدق و صحت بوسطه استیلا محبة محبوب ست که محب هر چه بیند و داند غیر از محبوب نه بیند و نداند و از هر که لذت و ذوق بگیرد از محبوب دارد و درین صورت مشهود محبت کثرت ست لیکن بعنوان وحدت پس فنا درین موطن متحقق نباشد زیرا که در فنا رفع مشهود کثرت ست بالکل بوسطه استیلا شهود وحدت این فنا نیز نسبت بعدم شهود کثرت ممکنات گفته اند حقیقت فنا وقتی متحقق شود که کثرت سماء و صفات و شیون و اعتبارات نیز تمامها از نظر مختفی گردند و جز احدیت ذات مجرد تعالی هیچ چیز ملحوظ و منظور نباشد حقیقت تمامی سیر الی الله اینجا جلوه گر گردد و خلاصی از گرفتاری ظلال بالکلیه درین مقام صورت بندد و این زمان معامله باصل اصول افتد و از دوال بدلول رسیده شود و از علم یقین و از گوش با غوش عروج نموده آید و صل عمران متحقق گردد و کذا و کذا و کذا و کذا بغیر از مزه و اشارت و آن هم مبهم سر در گم از ان موطن لب نتوان کشاد و مخدوم زاده از ما بیان آن عین الیقین می طلبند و می خواهند که آن عین الیقین و علم گنجد مشکل کار ست چه کند و چه گوید چه سان و انماید و معقول سازد دیگر مخدوم زاده از اکرم معذور دارند و از طلب علم بطلب حال گرایند دو سوالی که مخدوم کردند هر دو سوال از بلند نظرانه خبر داد یک سوال از بیان عین الیقین بطرز خاص بوده چنانچه گذشت و سوال دیگر از بیان تاویل متشابهات قرآنی بوده که علم آن نصیب علماء راسخین ست جواب سوال دوم از جواب سوال اولی هم دقیق تر ست و پوشیده تر و شایان اهتمام ست و منافی ظهور و اظهار علم تاویل متشابهات نیست از اختصاص بسل ست علیهم الصلوات

والتسلیمات ازهتان کم از قلیل را به تبعیت و ورائت ازین علم تزلی ارزانی دارند و درین نشانها برقع
از جمال شان برانیان نکشایند اما امید است که نشانه آخرت جمع غفر از هتان نیز به تبعیت باین دولت
مهتد گردند این قدر تعلیم می آید که درین نشانها نیز بعضے دیگر را و آن اقل ریست که بباین دولت
مشرف سازند اما علم بحقیقت معامله ندهند و تاویل را منکشف نسازند بالجمله جائز نیست که تاویل
متشابهات حاصل آن بعبث بود انداخته شود که چه حاصل دارد زیرا که متشابهات کنایات از معاملات ربانی بود که
معامله حاصل شود و علم بآن تعلق نگیرد و دراین معنی در یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده است بدیگران
تا چه رسد سوال شما ازین معامله امیدوار ساخته است کَذٰلِکَ اَتَمَّ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ والسلام

مکتوب سی و ششم بخواجه محمد نقی صدر یافته در بیان بحث امامت و حقیقت مذهب اهل سنت و جماعت
و مذهب مخالفان و در بیان آنکه اهل سنت متوسط اند در میان افراط و تفریط که روافض اختیار کرده اند
و مدح اهل بیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوٰة در تبلیغ الدعوات
میرساند محبت در ویشان و ارتباط و الفت با ایشان و رغبت استماع سخنان این طایفه علیه میل تمام دارد و اطوار این طبقه سنیه از جمله نعم خداوندیست جل سلطانه و از اعظم دولتهائے که مخبر صادق فرموده است علیه وعلی آله
الصلوٰة والسلام للرجل مع من احب پس محب ایشان با ایشان است و در حرم حریم قرب جلیل ایشان توفیق نامزد احوال
فرزندی خواجه شرف الدین حسین ظاهر شد که این اوصاف حمیده در ایشان با وجود تعلقات شتی جمع است و این
معانی پسندیده با وجود گرفتاریها لاطائل مجتمع بعد سجانه الحمد والمنة علی ذلک صلاح ایشان موجب صلاح جم غفیر
و فلاح ایشان مستلزم فلاح جمع کثیر منار الیه ظاهر ساختند که ایشان بسخنان تو انس دارند و رغبت باستماع علوم نمودارند
اگرچند کلمه بجهت ایشان بنویسی بهتر باشد اجابة للملتمس چند کلمه نوشته شد چون دراین ایام از بحث امامت بسیار ذکر
میشود و هر کسی درین باب بظن و تخمین سخن میراند بضرورت درین مبحث چند سطر نوشته آمد و حقیقت مذهب اهل سنت
و مذهب مخالفان بیان نموده شد سجانه آنرا من علامات الهدایة والمتابعة لتفضیل الشیخین و محبة الختنین بتفضیل ختنین که با جمع
ختنین جمع شود از خصائص اهل سنت و جماعت است تفضیل شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه
نقل کرده اند آمدی از اکابر امامیه که یکی از ایشان امام شافعی است و شیخ ابوالحسن اشعری می فرماید که تفضیل ابوبکر و عمر
بر ابی بهت قطعی است و از حضرت امیر نیز بتواتر ثابت شده است که در زمان خلافت او بر ملک خود و حضور جم غفیر کرده خود مرتبه

که ابوبکر و عمر بهترین این امت اند چنانچه امام ذهبی گفته ست و امام بخاری روایت کرده که حضرت پیغمبر فرموده ست که بهترین مردم بعد از پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام ابوبکر ست پس بستر عمر پس بستر مرد دیگر پس گفت پسر او محمد بن حنفیه بستر تو ئی فرمود نیستم مگر یک مردی از مسلمانان بجمله تفضیل شیخین از کثرت روات ثقات بحد ضرورت و تواتر رسیده آنکار تان یا از راه جهل ست یا از راه تعصب و چون مجال انکار نیافت عبدالرزاق که از اکابر شیعه ست بی اختیار تفضیل شیخین قائل گشت و گفت که چون علی شیخین را بر خود تفضیل داده من هم به تفضیل او ایشانرا بر وی تفضیل میدهم و اگر او تفضیل میداد من هم تفضیل میدادم گناه ست که من دعوی محبت علی نمایم و او می گفت کم و چون در زمان خلافت حضرت شیخین ظهور فتن و اختلال و امور مردم بسیار شده بود و دلهای مردم ازین راه کدورت بی حد پیدا گشته و عداوت و کینه در میان مسلمانان استیلا یافته بضرورت محبة شیخین شیعان بغیر الطست و جماعت عداد نموده اند تا جاهلی ازین راه سوء ظن باصحاب خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام پیدا نکند و بجانشینان پیغمبر علیه و علیهم الصلوة والسلام بغضی و عداوتی حاصل نیارد پس محبت حضرت امیر شرط تسنن آمد و آنکه این محبت ندارد از اهل سنت خارج گشت و خارجی نام یافت و آنکه در محبت امیر طرف افراط اختیار کرد و زیاده ازانچه شاید بوقوع آورد و غلو دران محبت نمود و بسب و طعن اصحاب خیر البشر علیه علیهم الصلوة والسلام زبان کشود و ترک طریق صحابه و تابعین و سلف صالحین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کرد رافضی نام یافت پس اهل سنت متوسط اند و میان فرط محبة امیر و در میان تفریط آن محبت که رافض و خوارج اختیار کرده اند شک نیست که حق در وسط ست و افراط و تفریط هر دو مذموم چنانچه امام احمد حنبل از حضرت امیر روایت کرده که گفته که حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام فرمود که در تو مثلی ست از عیسی دشمن داشتند او را یهود تا آنکه بر مادر او بهتان بستند و دوست داشتند او را نصاری تا آنکه فرود آوردند او را بمنزلتی که او نداشت یعنی ابن مریم گفتند پس تو را میر فرمود هلاک گردند در من دو مرد یکی آنکه در محبت من افراط نماید و آنچه در من نیست مرا اثبات کند و دیگری آنکه با من دشمنی نماید و بعداوت بر من بهتان بندد پس حال خوارج را بحال یهود تشبیه فرمود و حال روافض را بحال نصاری که هر دو از حق وسط دو طرف افتاده اند پس جاهلی باید که اهل سنت

وجماعت دراز محبان حضرت امیر تراند و محبت امیر را مخصوص بر فضه دارد محبت امیر رفض نیست
تبری از خلفا ثلثه رفض ست و بیزاری از اصحاب کرام مذموم امام شافعی میفرماید ۵ لوکان
الرفض حب آل محمد ۞ فلیشهد الثقلان انی رافض ۞ یعنی حب آل محمد رفض نیست چنانچه گمان می برند و اگر همین حب را
رفض گویند پس رفض مذموم نیست زیرا که رفض از راه تبری دیگران می آید نه از راه محبت اینان پس محبان
اهل بیت رسول علیه وعلی آله وعلیهم الصلوات والتسلیمات اهل سنت باشند و فی الحقیقة گروه اهل بیت هم اینان اند
شیعه که دعوی محبت اهل بیت رسول علیه الصلوة والسلام می نمایند و خود را گروه اهل بیت میگیرند
اگر محبت اهل بیت مقتضا رنمایند تبری از دیگران نکنند و تعظیم و توقیر جمیع اصحاب پیغمبر علیه الصلوة والسلام
و تحیات بجا آرند و مشاجرت ایشانرا بر محامل نیک محمول دارند و داخل اهل سنت شمرند و از خوارج و رفض
بیرون بوند زیرا که عدم محبت اهل بیت بالتعظیم و توقیر جمیع اصحاب کرام مستلزم است بجمله مبنای مستلزم برحب اصحاب
او علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات عاقل منصف هرگز بغض اصحاب را بر حب ایشان نخواهد گزید و
بدوستی پیغمبر همه را دوست خواهد و دشمن علیه علیهم الصلوات والتحیات قال علیه الصلوة والسلام من احبهم فبحبی احبهم
ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم بر سر اصل سخن رویم و گوییم چگونه عدم محبت اهل بیت در حق اهل سنت گمان برده
شود کران محبت نزد این بزرگواران خیر و ایمان ست و سلامتی خاتمه را بر سوخ ان محبت مربوط ساخته اند بزرگوار این
فقیر که عالم بود بعلم ظاهری و بعلم باطنی در اکثر اوقات ترغیب بمحبت اهل بیت میفرمودند و میفرمودند که این
محبت را در سلامتی خاتمه بدخلیتی ست عظیم نیک رعایت آن باید نمود در مرض موت این فقیر حاضر بود چون
معامله ایشان بآخر رسید و شعور باین عالم کم ماند فقیر در آن وقت سخن اینان را بایشان داد و ازان محبت استفسار نمود ایشان
بجودی فرمودند که فرق محبت اهل بیت از شکر خدا عز وجل در آنوقت بجا آورده شد محبت اهل بیت سرمایه اهل سنت
ست مخالفان ازین معنی غافلند و از محبت متوسط اینان جانب افراط را خود اختیار کرده اند و از افراط بتفریط افتاده
حکم بخروج نموده اند و مذهب خوارج انگاشته اند نه انکه دیگران افراط و تفریط حدیست وسط که مرکز حق ست و معیار
صدق که نصیب اهل سنت گشته ست شکر لله تعالی سهیم عجب ست که خوارج لا اهل سنت گشته اند و اتصال شیعان اهل
بیت ایشان نموده اند از رفضه و آنوقت ای و نشانی نبوده و اگر بوده حکم عدم گشته مگر بزعم فاسد
خود محبان اهل بیت را رفضه تصور کنند و اهل سنت را روافض گویند عجب معامله ست کاهی اهل سنت را از

رفض و تبری از شیخین

خوارج میشمرند که افراط محبت ندارند و کاهی بعض محبت را ازین بزرگواران جهاس نموده ایشانرا رافضی میدانند لهذا ایشان از جهالت خود اولیاء عظام اهل سنت را که دم از محبت اهل بیت میزنند و افضا سحاب آل محمد مینمایند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات رافضی انگارند و بسیاری از علماء کرام اهل سنت که منع از افراط آن محبت مینمایند و در تعظیم و توقیر حضرت خلفاء ثلثه میکوشند خوارج میدانند و ای هزار وای ازین جراءتهای نامتناهی ایشان احاذنا الله سبحانه من افراط تلک المحبة و من تقصیرها افراط محبت است که تبری از خلفای ثلثه و غیر ایشان را شرط محبت اهل بیت داشته اند و تقصیر آنست باید دانست که این چه محبت است که شرط حصول آن بیزاری از جانشینان پیغمبر بود علیه و علیهم الصلوة والسلام و رضی الله عن اصحابه اجمعین چنین باشد علیه و علیهم الصلوات والتحیات گناه اهل سنت همین است که بامحبة اهل بیت توقیر و تعظیم جمیع اصحاب آن سرور مینمایند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و هیچ یکی را از ینها باوجود مناقشات (مخالفتها) که بعضی با بعضی دارند از هوا و تعصب دوری ندارند (جهت) تعظیم صحبة پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والسلام و تکریم مصاحبان او علیه و علی آله الصلوة والسلام مع ذلک محق را بحق میگویند و مبطل را مبطل و اورا از هوا و هوس دور میدانند و برای اجتهاد حواله مینمایند رافضی از اهل سنت وقتی خشنود گردند که اهل سنت نیز در رنگ ایشان از دیگر اصحاب کرام تبری نمایند و سوء ظن باین اکابر دین حاصل کنند هیچ خشنودی خوارج مربوط بعداوت اهل بیت است و منوط ببغض آل محمد علیه و علیهم الصلوات والبرکات ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب نزد اکابر اهل سنت مسلم است که صحابه پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات در وقت منازعات و محاربات یکدیگر که رو داده بود مجتهد بودند و بدلیل و اجتهاد حقیت جانب دیگر دریافته و بخلاف دیگر متوقف بودند و هیچ جانب را بدلیل ترجیح نداده پس هر طائفه اول بنصرت جانب امیر واجب آمد که موافق اجتهاد ایشان است و ثانیه دوم بنصرت جانب مخالف امیر لازم که بمودای اجتهاد ایشان است و بر طائفه سیوم توقف لازم است و ترجیح یکی بر دیگری خطا پس هر سه فرقه بمقتضای اجتهاد خود عمل نمودند و آنچه بر ایشان لازم و واجب بود بجا آوردند پس ملامت چه کنجایش دارد و طعن چه مناسب بود امام شافعی فرماید و نیز منقول از عمر بن عبد العزیز است تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا ازین عبارت مفهوم میشود که حقیت یکی و خطای دیگری هم لب نباید کشود و همه را جز بنیکی یاد نباید کرد و هم عنان ورعایت

نبوی آمده ست علیه و علی آله الصلوة والسلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا یعنی چون اصحاب من مذکور گردند از ایشان
ایشان یاد کرده شود شما خود را نگاه دارید و یکی را بر دیگری امتیاز نکنید لیکن جمهور اهل سنت بدلیلی که بر ایشان ظاهر شده
بلند برنند که حقیت و جانب امیر بوده و مخالف او را خطا پیموده لیکن این خطا چون خطا اجتهادی ست
از ظلمت و طعن دور ست و از تشنیع و تحقیر پاک و سبر از حضرت امیر منقول ست که فرموده برادران ما بر ما
بغی گشتند ایشان نه کافرند و نه فاسقان زیرا که ایشان را تاویلی ست که منع کفر و فسق میکند پس اهل سنت
در قضیه هر دو تخطیه محاربان امیر ننمایند و هر دو را بحقیت جانب امیر قائل لیکن اهل سنت زیاده از اطلاق لفظ خطا که
ناشی از تاویل ست در حق محاربان تجویز نمیکنند و زبان را از طعن و تشنیع ایشان نگاه میدارند و محافظت صحبت
خیر البشر مینمایند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات آن سرور فرموده علیه و علیهم الصلوة والسلام اللہ اللہ فی اصحابی
لا تتخذوهم غرضا یعنی از خدا بترسید جل شانه از خدا بترسید جل سلطانه در حق اصحاب من از
برای تاکید این کلمه را تکرار فرمود مگیرید اصحاب مرا نشانه تیر ملامت خویش و نیز فرموده اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم یعنی اصحاب من بمنزله ستاره اند هر کدام ایشان که اقتدا کنید راه یابید و احادیث دیگر هم
در باب تعظیم و توقیر جمیع صحابه بسیار آمده اند پس همه را معزز و مکرم باید داشت و ذلات ایشان را بمحامل نیک حمل باید
نمود و امنیت مذهب اهل سنت درین مسئله در قضیه درین باب غلو نمایند و محاربان امیر را تکفیر میکنند و بانواع شتم
و اقسام شتم ایشان زبانهائی خود را آلوده میسازند اگر مقصود خود حقیت جانب امیر ست و اظهار خطای محاربان او
پس آنچه اهل سنت اختیار کرده اند کافی ست و بر حد اعتدال ست سب و طعن اکابر دین نمودن از دیانت
و دین دور ست که رفضه اختیار آن نموده و شتم اصحاب پیغمبر علیه علی آله الصلوات والسلام دین و ایمان خود تصور
کرده عجب تر این ست که سب جانشینان پیغمبر علیه علیهم الصلوات والتسلیمات جزو اعظم اوست طوائف مبتدعان هر کدام
بدعتها اختیار کرده اند و از اهل سنت جدا گشته درمیان جمیع آن طوائف فرقه خوارج و روافض دور از سواد اند و از حق بعید
افتاده اند جمیع کسب لعن اکابر دین را جزو اعظم ایمان خود تصور کنند از حق چه نصیب خواهند داشت روافض دوازده فرقه اند همه
تکفیر اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة والسلام مینمایند و سب خلفاء راشدین را عبادت میدانند این جماعت از
بسیار در حق رفضه آمده ست کاشکی از بعض فرق هم جناب میمودند و نبری از اصحاب پیغمبر علیه و علیهم
الصلوات والتسلیمات می کردند هندوان هندوستان نیز خود را هندو میگویند و از کفر تحاشی

میکنند و خود را کفار نمیدانند و کفار سکان دار حرب را می انگارند غلط فهمیده اند هر دو صنف کفار اند بحقیقت
کفر تحقق ایشان مگر اهل بیت پیغمبر را علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات در رنگ خود با تصور کرده اند و ایشان را نیز دشمنان
اله بکر و عمر خیال نموده و این جماعه بحکم تقیه که دارند اکابر اهل بیت را منافق و مخادع انگاشته اند بحکم کرده
که حضرت امیر سی سال بحکم تقیه با خلفا ثلثه صحبت نفاق و شقاق و بنا حق تعظیم و توقیر ایشان نموده عجب نموده
عجب معامله ست اگر محبت اهل بیت رسول است بود محبت رسول ست علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات باید که شمنان رسول را
نیز دشمن شمند و سب و لعن اینها بیشتر از سب و لعن دشمنان اهل بیت کنند هرگز ابو جهل را که دشمن رسول ست علیه و علیهم آله
الصلوات والتحیات بانواع آزار و جفاهای بیشمار بآن سرور رسانیده علیه و علی آله الصلوة والسلام ازین جا کسی متنفر نشده
ست که سب و لعن او کرده شمند و در مساوی او زبان کشاده ابو بکر صدیق را که حب او بمثابه جان الی رسول ست
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بزعم فاسد خود دشمن اهل بیت تصور نموده به سب و لعن او زبان دراز می نمایند و
نا مناسب با و منتسب میسازند اینچه دیانت و تدین ست خدا انکند جل شانه که ابو بکر و عمر و سائر صحابه کرام اهل بیت را
علیه و علی آله الصلوات والسلام دشمن بوند و بغض و عداوت آل محمد داشته باشند این بی انصافان کاشکی شمنان
اهل بیت سب کنند و لعن تمامی اکابر صحابه ننمایند و سوء ظن به بزرگان دین پیدا نسازند این زمان
دین باب مخالفت ایشان با اهل سنت مرتفع میگردد چه اهل سنت نیز دشمنان اهل بیت را شمن اند و بطعن
و تشنیع ایشان قائل از خوبی اهل سنت ست که شخص معین را که بانواع کفر مبتلا بود و باتمال اسلام و توبه جمعی
نمی گویند و اطلاق لعن بروی تجویز نمی کنند بر کافران علی الاطلاق لعنت تجویز میکنند اما بر کافر معین
تجویز لعن نمیکنند تا زمانی که سوء خاتمه او بدلیل قطعی معلوم شود و در فحص بی تفتیش ابو بکر و عمر رضی الله عنهما
لعن میکنند و اکابر صحابه را سب و طعن می نمایند هذا ما اهم الله سبحانه بسطه الصراط درین مبحث در دو مقام اختلاف
عظیم ست میان اهل سنته و مخالفان مقام اول آنکه اهل سنته بحقیت خلفا اربعه قایلند و بر چهار را خلفا
برحق میدانند زیرا که در حدیث صحیح آمده ست که خلیفا از بعدی ثلثون سنة و این مدت
بخلافت حضرت امیر تمام شد پس بمصداق حدیث هر چهار خلیفه شمند و بترتیب خلافت برحق باشند مخالفان
انکار حقیقت خلافت خلفا ثلثه نمیمانند و خلافت ایشان را بتعصب و تعلب منتسبی سازند و اما هم برحق
غیر از امیر دیگر سیر امیدند و بیقی که از امیر بخلفا ثلثه واقع شده بود بر تقیه حمل میکنند و

میان اصحاب خیر الانام علیه وعلیهم الصلوة والسلام صحبت نفاق می انگاشتند در مدارات یکدیگر را مخادع
تصور مینمایند زیرا که بزعم اینها موافقان امیر مخالفان او بحکم بقیة السیف صحبت نفاق داشتند وخلاف آنچه در دل
ایشان بوده بزبان ظاهری ساختند ومخالفان نیز بزعم ایشان اعدا امیر آمده دوستان امیر بودند پس ایشان بنفاق
میکردند معاملات را بموالات مینمودند پس بزعم ایشان جمیع اصحاب پیغمبر علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات منافق و
منافق بودند بظاهر خلاف آنچه در باطن بود ظاهر میکردند پس باید قبیح ترین قبایح باشد بدترین این صحابه کرام باشند وبدترین
صحبتها صحبت خیر البشر بود علیه وعلی آله الصلوة والسلام که این خلاق ذمیمه از انجا ناشی شده است وبدترین قرون
قرن اصحاب باشد که پر از نفاق وعداوت وبغض وکینه بوده ومحال است که حضرت حق سبحانه وتعالی در کلام
مجید خود ایشان را بهمین صفت یاد فرماید وهمیشه متعقد انهم السوء هرگاه سابقان این امت را باین خلاق ذمیمه
متصف سازند در لاحقان چه خیریت خواهند یافت این طائفه کرامات قرانی واحادیث نبوی را که در فضل صحبت
خیر البشر علیه وعلیهم الصلوة والسلام ودر فضیلت اصحاب کرام او علیه وعلی آله الصلوة والسلام را خیریت این امت دانسته
اند ندیده اند ویاد ندیده اند ایمان ندارند قرآن واحادیث بتبلیغ اصحاب کرام بما رسیده است چون اصحاب مطعون
باشند دین که از راه ایشان بما رسیده است نیز مطعون خواهد بود ونعوذ بالله من ذلک مقصود این جماعه
مکار ابطال دین است وانکار شریعت آورنده علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات میکنند کاشکی امیر وموافقان امیر اسلام
میشناختند ابداع نقیه که از صفات اهل مکر ونفاق است متهم نمی ساختند جماعه از موافقان امیر را از مخالفان
که سالها با یکدیگر صحبت + بنفاق داشته مکر وخداع زندگانی نمایند چه خیریت در اینها خواهد بود و
اینها چگونه شایان اعتماد خواهند بود ابو هریره رضی الله تعالی عنه را که طعن میکنند ومیدانند
که در طعن او نصف احکام شرعیه مطعون میگردد زیرا که علماء مجتهدین فرموده اند که در احکام
شرعیه ده هزار احادیث وارد شده است یعنی ده هزار احکام شرعیه بسنت ثابت شده است از این ده هزار
پنج هزار و پانصد بروایت ابو هریره بثبوت پیوسته است پس طعن او طعن نصف احکام شرعیه باشد وامام
بخاری گوید که راویان ابی هریره زیاده از هشتصد اند از صحاب کرام وتابعین یکی از ایشان
ابن عباس است وابن عمر نیز از وی روایت کند وهم چنین جابر بن عبد الله وانس بن مالک از وی
اند وصد نفر از حضرات امیر نقل میکنند وطعن ابی هریره آن حدیث مقرر است چنانچه

علماء محقق آن فرموده اند و حدیث دعا آن سرور علیه و علی آله الصلوات و السلام مرابی هریره را بهیم در علماء
معروف ست قال ابوهریره حضرت مجلس الرسول صلی الله علیه و علی آله وسلم فقال من بسیط مسلم رداءه فی
فیض فیه مقالتی فیضمها الیه ثم لا ینسی شیئا فبسطت بردة کانت علی فاقاض رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم
مقالته فضممتها الی صدری فما نسیت بعد ذلک شیئا پس بمجرد زعم خود شخص بزرگ دین را دشمن امیر المومنین و
طعن در حق او جائز دشمن از انصاف دور ست این همه کلمات افراط محبت ست که نزدیک است سر از ربقه
ایمان بیرون اندازد اگر فرضا قضیه در حق امیر تجویز نموده آید چه خواهند گفت در اقوال امیر که بطریق تواتر
در افضلیت شیخین منقول گشته اند و هم چنین کلمات قدسیه او که در عین خلافت و مملکت خود در حقیت خلفا
ثلثه صادر شده به تقیه همین قدر ست که ستر حقیت خلافت خود نماید و بطلان خلافت خلفا ثلثه را ظاهر نسازد و
اظهار حقیت خلافت خلفا ثلثه و بیان فضیلت شیخین امر ست علی حده و ادای ان تقیه که محملی غیر از صدق و
صواب ندارد و به تقیه رفع آن صورت نه بندد و ایضا احادیث صحاح که بحد شهرت رسیده ست بلکه متواتر المعنی گشته
که در فضیلت حضرات خلفا ثلثه و غیر ایشان وارد گشته ست و همچی را از ایشان بشبهه تقیه ساقط احادیث را
چه جواب خواهند گفت نیز اگر تقیه در حق حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و السلام مجوز نیست چه تبلیغ بر پیغمبر
لازم ست علیهم الصلوات و التسلیمات و ایضا ایات قرانی که درین باب نازل گشته اند تقیه انجا متصور نیست حضرت
حق سبحانه و تعالی ایشان را بصفات و اوصاف معلوم ارباب معقول ست که تقیه از صفات جبانت ست باید دانست
از نسبت دون نامناسب ست بحکم بشریت صفته تقیه در یکساعت یا دو ساعت یا یک روز یا دو روز اگر تجویز نموده آید گنجایش
دارد تا سی سال در سه همه این صفت جبانت اثبات نمودن و منحصر تقیه داشتن
بسیار دشوار ست کره ست اصرار بر صغیره کبیره گشته اصرار بر صفتی از صفات ارباب شقاق
با صحاب نفاق چه خواهد بود کاش قباحت این امر را بفهمند از تقدیم شیخین گریخته اند که متضمن
خیانت امیر ست و تقیه اختیار کرده اند که شناعت صفته تقیه را که از صفات ارباب نفاق ست
می فهمند هرگز تجویز ان نمیکردند و ملتبس باهون اختیاری نمودند بلکه کوتیم در تقدیم شیخین
هیچ امانت امیر نیست حقیت خلافت امیر بحال خود ست و درجه ولایت و رتبه هدایت او کرم الله تعالی
وجهه بحال خود اثبات تقیه تنقیص دو همین لازم ست که این صفته از خصائص ارباب نفاق ست از

لوازم اصحاب مکرر خداع مقام دویم انکه اهل سنت شکر الله تعالی سیصد مشاجرت و منازعات اصحاب خیر البشر علیه
وعلیهم الصلوات والتسلیمات بر محال نیک محمول میدارند و از هوا و تعصب دور میدانند زیرا که نفوس ایشان در صحبت
خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات مزکی شده بود و سینهای ایشان از عداوت و کینه پاک گشته غایة ما فی الباب
چون هر کدام را رای و اجتهاد بوده و هر مجتهد را اعمال بموافق رای خود واجب بضرورت و بعض اقوی بعض الفاظ آرای
مخالفت و منازعت لازم گشت و هر یکی را تقلید رای خود صواب آمد پس مخالفت شان در رنگ موافقت برای حق
بوده نه برای هوا و هوس نفس اماره مخالفان معاویه بان حضرت امیر را تکفیر میکنند و انواع طعن تشنیع در حق ایشان
تجویز مینمایند هرگاه اصحاب کرام در بعض امور اجتهادیه بان سرور علیه وعلی اله الصلوات والتسلیمات مخالفت
کردند بخلاف رای آن سرور علیه وعلی اله الصلوة والسلام حکم نموده اند و آن خلاف ایشان مذموم نبوده
فتح آن باوجود نزول وحی نامده مخالفت با امیر در امور اجتهادیه چرا کفر باشد و مخالفان چرا ملعون و
ملام باشند صحابان هم غیر از اهل سلام و از اجلای اصحاب اند بعضی از ایشان مبشر بجنت تکفیر و تشنیع
امر سان نیست کبرت کلمة تخرج من افواههم قریب نصف دین و شریعت را تردیک ست که ایشان تبلیغ کرده
باشند اگر ایشان ملعون باشند ما و اشطر دین می خیزد و چگونه این بزرگواران مطعون ما شند که روایت
بیکدام ایشان را هیچکس رد نکرده نه امیر نه وزیر صحیح بخاری که اصح کتب ست بعد کتاب الله تعالی و شبهه نیز در آن اعتراف
امیر ست دهم از مخالفان امیر در موافقت و مخالفت راجح و مرجوح ندانسته ست چنانچه از امیر روایت کنند از معاویه
نیز روایت دارد اگر شایبه طعن در معاویه در روایت معاویه بودی هرگز در کتاب خود روایت او را راه
کردی دهم اینکه سلف که نقاد احادیث بوده اند در صحیح یکی باین وجه در روایت حدیث فرق
نکرده ست و مخالفت امیر را منشا طعن نساخته باید دانست لازم نیست که امیر در جمیع امور خلافیه
محق باشند و مخالفان ایشان بخطا هر چند در امر محاربه حق بجانب امیر بوده زیرا که اجماع ست که در احکام خلافیه
صدر اول سلما تا الیوم ائمه مجتهدین مذهب غیر امیر را اختیار کرده اند و حکم بذهب ما نکرده
اگر حق بجانب امیر متعین بودی بخلاف ان حکم نکردی قاضی شریح که از تابعین و صاحب اجتهاد بوده است
بذهب امیر حکم نکرده و شهادت امام حسن علیه الرضوان بوسیله نسبت بنوت منظور نداشته
و مجتهدین بقول قاضی شریح عمل نموده اند و شهادت پسر را برای پدر تجویز نکرده اند و در مسائل

دیگر هم اختیار را قوال غیر امیر که مخالف رای امیر بوده ست بسیار ست بر تتبع منصف مخفی نخواهد بود تفصیل این
اجمالات مطلب پس بر مخالفه امیر کجا بیش اهتمام نباشد و مخالفان ملعون و ملام نباشند حضرت عایشه صدیقه
رضی الله تعالی عنها که حبیبه حبیب رب العلمین بوده ست و تالب گور مقبوله و منظوره او علیه الصلوة والسلام بوده حضرت
پیغمبر مرض موت را به حجره او بسر برده و در کنار او جان داده و در حجره مطهره او مدفون گشته مع
ذلک اشرف حضرت صدیقه عالمه مجتهده بوده ست و پیغمبر علیه علی آله الصلوة والسلام بیان شطر دین را
با و حواله داشته و اصحاب کرام در مشکلات احکام رجوع بوی مینمودند و مسائل از وی یافتند این چنین
صدیقه مجتهده را بواسطه مخالفت حضرت امیر ملعون ساختن و شیاد نامیدن و بوی منتسب نمودن
بسیار نامناسب ست و دور از ایمان پیغمبر ست علیه صلی آله الصلوة والسلام حضرت امیر اگر دانا
حضرت پیغمبر ست و پسر عم اوست حضرت صدیقه زوجه مطهره اوست علیه و علی جمیع اهل بیته الصلوة
والسلام حبیبه محبوبه او علیه و علی آله الصلوة والسلام پیش ازین چند سال واب فقیر آن بوده که اگر علما
می بخت مخصوص بر وحانیات مطهره اهل عبا می ساخت قبان سرور حضرت امیر حضرت فاطمه حضرت ائمه
را تعظیم میکرد علیهم الصلوة والتسلیمات شبی در خواب میبیند که آن سرور حاضر ست علیه و علی آله الصلوة والسلام
فقیر بر ایشان عرض سلام میکند متوجه فقیر میشوند و بجانب دیگر باز میگردند و باین اثنا بفقیر فرمودند که امشب طعام
در خانه عایشه میخورم پس طعام فرستد بخانه عایشه فرستادند این زمان فقیر دریافت که بسبب عدم توجه
شریف ایشان آن بوده که فقیر حضرت صدیقه را مسان طعام شریک نمی ساخت بعد ازان حضرت صدیقه را
بلکه سائر ازواج مطهرات را که همه اهل بیت اند شریک می ساخت و بجمیع اهل بیت توسل مینمود پس ازان رویا نمود که حضرت پیغمبر
علیه و علی آله الصلوة والسلام از راه حضرت صدیقه برسد نیاورد و ازان آنجا باید است که از راه حضرت امیر برسد بر عقلا صاحب انصاف
اینمعنی مخفی نیست آری این بر تقدیریست که محبت حضرت امیر و تعظیم او بواسطه محبت و تعظیم حضرت پیغمبر باشد علیه و علی
آله الصلوة والسلام و بواسطه قرب او علیه و علی آله الصلوة والسلام فلا کسی محبت امیر را مستقلا الا امتثالا کند چه حضرت
پیغمبر را دران مدخل نمیدهد از محبت منهاج ست و قابل مخالفت نه غرض ابطال دین ست و هدم شریعت میخواهد که
بی توسط حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام راهی اختیار کند و از محمد بعلی گراید و هو عین الکفر محض الزندقة
و علی الجمله بزرگوار او در آزردن صحابه و خصمان او علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات بواسطه بی پیغمبر ست علیه و علی آله

الصلوٰت والسلام قال علیه وعلی آله الصلوٰت والسلام من آذیٰ فقد آذانی یعنی هر که ایشان را دشمن دارد مرا دشمن دارد
کما قال علیه الصلوٰة والسلام من أبغضهم فبغضی أبغضهم یعنی هر که اصحاب من متعلق شده است بمن متعلق گشته
ست وهم چنین بغض ایشان بمن بغض ست که بمن متعلق گشته ست طلحه وزبیر رضی الله تعالی عنهما از کبار اصحاب اند و در
عشره مبشره بجنت طعن و تشنیع ایشان نامناسب ست ولعن و طرد ایشان عابد بلا عن و طاعن ایشان ملحد و زندیق
خلاصه آنکه بعد از خود در میان شش نفر شوری گذاشت وطلحه وزبیر را داخل آن نساخت و بر ترجیح یکی بر دیگری دلیل واضح نیافت و
طلحه وزبیر با جنیا خود نصیب خلافت نگذاشتند و هر یکی ترک حظی گفته وهمان ملحمه ست که بدو خود را بوسط سوادی که
منسوبه بآن سرور علیه وعلی آله الصلوٰت والسلام از وی بوجود آمده گشته ست وسر او در ملاءمت آن سرور آورده و در آن
مهد ثنای او بین فعل آمده وهمان زبیر ست که مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوٰت والسلام قاتل او را وعید بدوزخ فرموده
حیث قال علیه وعلی آله الصلوٰت والسلام قاتل زبیر فی النار ولا عن زبیر از قاتل او هیچ کس نیاردفا لحذر ثم الحذر
عن طعن اکابر الدین وذم کبراء الاسلام الذین بذلوا جهدهم فی اعلاء کلمة الاسلام ونصرة سید الانام وانفقوا
اموالهم تأیید الدین بالبذل والنهاء فی السر والجهار وترکوا حب الرسول عشائرهم وقبائلهم واولادهم وازواجهم
اوطانهم ومساکنهم وعیونهم وذروعهم ومنجاهم وانهاهم وآثروا نفس الرسول علیه وعلیهم الصلوٰة والسلام علی نفوسهم و
اسماروا مهجته علی مهجتهم ومهجة اموالهم وذریاتهم هم الذین نالوا شرف الحجبة وفازوا فی صحبته برکات النبوة
وشاهدوا الوحی وتسرفوا بخصوصیاته بذلک دراری الاخلاق وآثروا حتی صار علیهم ثناؤهم وعلیهم عطاؤهم من الیقین بالاعطی للاحد
بعدهم حتی لا تبلغ النفاق غیرهم مثل احد وبها مبلغ النفاق مغیرهم ولا نصیفه وهم الذین اثنی الله تعالی علیهم فی القرآن
المجید ورضی عنهم وارضوا عنه ذلک مثلهم فی التوریة ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع
سمی الله تعالی غائظهم کفارا فلا محذر عن غیظهم کما یحذر عن الکفر ولله سبحانه الموفق جماعه که این چنین نسبت را بآن سرور
علیه علیهم الصلوٰت والتسلیمات درست کرده باشند ومقبول منظور او علیه علیهم الصلوٰت والتحیات گشته اگر در بعض امور
با کدیگر مخالفت کنند ومشاجرت نمایند نه راسی وجهتها دخول فرمایند مجال طعن وغرض نیست بلکه حق صواب در
موطن اختلافست وعدم تقلید رای غیر خود ست امام ابو یوسف را بعد از وصول بدرجه اجتهاد تقلید امام اعظم رضی الله
تعالی عنهما خطا ست وصواب تقلید رای خود ست امام شافعی قول صحابی را هر صحابی که باشد خواه صدیق باشد خواه امیر
برای خود تقدیم مینماید وعمل بدو میکند اگرچه مخالف قول صحابی دیگر صواب میداند هرگاه مجتهد مستقل اگنجایش

مخالفه آرای صحابه گشت اگر صحابه با یکدیگر مخالفه نمایند مرتکب حرام مصون باشند با آنکه کوسم صحابه کرام در مهر رجبتها
باین سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام وانتیات حکم نموده باوجود نزول وحی مذموم بر خلاف ایشان نیامده و بر خلاف
ایشان منع وارد نگشته چنانچه گذشت اگر این خلاف میکنند کان وعید نازل گشتی همین جهت که در مکالمات آن سرور
علیه وعلی آله الصلوة والسلام رفع صوت مینمودند چگونه منع آن صوت آمد و وعید بران رفع مرتب گشت قال الله تبارک
تعالی یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم
لا تشعرون پس اختلاف عظیم واقع شده بود حضرت فاروق وسعد ومعاذ حکم بقتل آن سائل نموده بودند دیگران تخلیص فدیه
حکم کرده بودند وبقبول رای آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتحیات حکم تخلیص فدیه بوده هو اصنع ÷ ÷ ÷
ب اختلافات نسبیاست ازین قبیاست اختلافی که در اتیان قرطاس نموده بودند آن سرور علیه وعلی آله
وعلیهم الصلوات والتسلیمات در مرض موت طلب قرطاس فرموده بودند تا از برای ایشان چیزی بنویسند بعضی گفتند قرطاس بیاورند
وجمیع دیگر منع اتیان قرطاس نمودند حضرت فاروق انتیجاعة بوده که باتیان قرطاس راضی نشده وگفت حسبنا
کتاب الله طاعنان ازین راه بر حضرت فاروق ریز کرده اند وزبانها طعن وتشنیع گشاده گردانیدند فی الحقیقه محل
طعن نیست زیرا که حضرت فاروق دانسته بودند که زمان وحی منقطع گشته ست واحکام سماوی تمام شده غیر رای
واجتهاد راه در اثبات احکام گنجایش نمانده درین وقت آن سرور علیه وعلی آله الصلوات والسلام هرچه خواهند نوشت
از امور دینیه خواهد بود که دیگر از اوران شرکت ست بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار پس صلاح دران دید که در نظور غلبه جمع
ایشان را التصدیع نباید داد و به رای واجتهاد دیگران کفایت باید نمود حسبنا کتاب الله یعنی قرآن مجید وما خذ قیاس
واجتهاد دست وبستگان را کافی ست احکام را ازانجا استنباط خواهند نمود وتخصیص فکر کتاب الله نوازند بود که برای
آن باشند که تقسیر این بهلوم کرده باشند که این احکام در صدد نوشتن آنها آمدند ما خذ آنها در کتاب ست نه در سنت تا گو
سنت نموده آید پس منع حضرت فاروق از جهت شفقت ومهربانی بوده که ان حضرت در شدت وجع بامری تصدیع
نکشند چنانکه امر اتیان آن سرور علیه وعلی آله الصلوات والسلام نیز برای امتحان بوده نه وجوب تا دیگران از سیاق استنباط
آن سود برند واگر امتثالی برای وجوب بودی در تبلیغ آن مبالغه فرمودی وبهجر واختلاف اعراض زان ننمودی
سوال حضرت فاروق در آن وقت گفته اهجر استفهمو مراد ازان چه باشد جواب حضرت فاروق شاید در آن وقت
فهمیده باشند که این کلام از زبان او سهو وهجر بی قصد وختیار وقوع شده ست چنانچه از لفظ اکتب متوهم میشود

چه امر در کاهی چیزی ننوشته ست وایضا فرمودن لن تضلوا ابدا هرگاه دین کامل شده باشد ونعمت تمام گشته ورضا
مولی بآن پیوسته ضلالت بعد آن چه صورت خواهد داشت دیگر عمر چه خواهد نوشت که دفع ضلالت کند آنچه در بیست
وسه سال نوشته شده ست مگر کافی نیست ودفع ضلالت نمی کند در یک ساعت باوجود مدت مرض چیزی نویسند که دفع
ضلالت نماید ازین جا حضرت فاروق دانسته باشد که این کلام بنا بر بشریت بی قصد ایشان بر زبان رفته است
تحقیق این معنی بکنید وبتجدید تفسیر آن نمائید ودرین انما سخن ضلالت بعد گشت حضرت پیغمبر فرمودند که برخیزید مجادله
نکنید که نزاع در حضور پیغمبر مستحسن نیست دیگر ازان مقوله سخن نفرمودند واز دوات وقرطاس باز مکردند بایدانست که
اختلافی که اصحاب کرام در امور اجتهادیه بآن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات مینمودند اگر عیاذا بالله سجانه شائبه هوا
وتعصب میشد بنوعی از اتحاد می کشید وسر از ربقه اهل سلام بیرون می انداخت چه سوء ادب وسوء معاشرت بآن
سرور کفر ست علیه وعلیهم الصلوات والتحیات اعاذنا الله سبحانه منه بلکه این اختلاف بنا بر امثال امر فاعتبروا بوده است
زیرا که شخصی که پایه اجتهاد داشته باشد وحکام اجتهادیه او را تقلید اجتهاد وای دیگری نمودن خطاست وتهی عنه آری
در احکام منزله که رای واجتهاد را درین مدخلی نیست غیر تقلید سبیلی نیست آنجا کنجایش نزاع ودوایان وانقیادانها واجب غایة ما فی الباب
اصحاب قرن اول از تکلفات بری بودند واز آرایش عبارت مستغنی تمام ایشان باصلاح حال بوده ست وظاهر
ایشان از نظر شان مطرح وغیر ملحوظ بوده ومراعات اداب دران قرن اعتبار حقیقت ومعنی بود نه باعتبار صورت
وفقط امتثال امر رسول علیه الصلوة والسلام کار ایشان بوده وهمتها بارضای آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
معامله ایشان آباد واتهات واولاد واز واج خود را فدای آن سرور نموده بودند علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات واز کمال
اعتقاد واخلاص لعاب مبارک آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتحیات میگذاشتند که بر زمین نیفتد بلکه در رونگ آبجات آنرا
فرو میبردند وقصد خوردن خون مبارک او را بعد از فصد کمال اخلاص مشهور ومعروف ست اگر عیاذا بالله سوء ادب
نزد اهل این قرون که بر ازکنب وضلع ست ازان بزرگواران صادر شود دانسته بآن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام مجرد
نیک فرود آید اورد وجعل عبارت باید فت الفاظ قسم که بلند ملحوظ نباید ساخت طریق سلامتی اینست والله سبحانه الموفق سوال
چون در احکام اجتهادیه احتمال خطا انجا بیش شد وثوت در جمیع احکام شرعیه که ازان سرور منقول ست علیه وعلی آله الصلوات
والسلام چگونه نموده آید جواب احکام اجتهادیه دو قسم اند قسمی ازان احکام منزله سماوی گشته ست زیرا که بر خطا مقرر داشتن انبیا جائز
علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات پس در احکام اجتهادیه بعد از ثبوت اجتهاد مستنبطان در اختلاف آرای ایشان حکمی

از نزد حق جل وعلا نازل میگردد که صواب را از خطا جدا سازد و هیچ از محق از مبطل نمایند پس احکام الهیه نیز در میان امت وعلیه وعلی آله الصلوات والسلام بعد از نزول وحی که تمیز صواب از خطا نمود قطعی الثبوت بود و هر احتمال خطا که نهند پس جمیع احکام که در زمان آنحضرت وعلیه وعلی آله وعلیهم الصلوات والسلام به ثبوت پیوستند قطعی اند و از احتمال خطا محفوظ و نظیر آنرا بوجه قطعیت ثابت کشته آند ابتداءً وانتهاءً ومقصود از استنباط و اجتهاد این احکام آن بود که مجتهدان و مستنبطان این احکام از نزد حق جل وعلا نازل میکرد که صواب را از خطا جدا سازد و هیچ از جا کرمت حاصل آید موقوف و معطوف بعمل تفاوت مقالات جهات ثواب یابند پس این احکام اجتهادیه هم در جانب مجتهدان بلند گشت و هم قطعیت آن احکام بعد از نزول وحی ثابت شد آری بعد از انقراض احکام اجتهادیه ظنی اند که مفید عمل اند نه مثبت اعتقاد که منکر انها کافر گردد مگر که اجماع مجتهدان بران حکم منعقد شود و این زمان مثبت اعتقاد نیز باشد ونحتم المکتوب باتمام الحسنة فی فضائل اهل بیت الرسول علیه وعلی آله وعلیهم الصلوة والسلام والبرکات والتحیات روی ابن عبد البر انه قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام من احب علیا فقد احبنی ومن ابغض علیا فقد ابغضنی ومن آذی علیا فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله وخرج الترمذی والحاکم وصححه عن بریدة قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم ان الله امرنی بحب اربعة واخبرنی انه یحبهم فقیل یا رسول الله سمهم لنا قال علی منهم یقول ذلک ثلثا وابوذر ومقداد وسلمان اخرج الطبرانی والحاکم عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنهم قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم النظر الی علی عبادة اخرجه وهو بقول علیه وعلی آله الصلوة والسلام اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی من هذا الطیر فجاء علی فاکل معه اخرجه الترمذی والحاکم وصححه عن انس قال کان عند النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم طیر فقال

رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم یکلم الناس فیقول من اراد ان یہدی الی رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم فلیہد الیہ
حیث کان فکلمہ فقال لہا لا توذینی فان الوحی لم یاتنی وانا فی ثوب امرأۃ الا عائشۃ قالت اتوب الی اللہ سبحانہ واذی جلالہ
ثم انہن ارسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فکلمہ فقال لہا نحوا مما قال لہا فاجبن بمثل ما اجابتہ فلما قالت لہا ذلک
قالت لہا ما غرت علی احد من نساء رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم غرت علی خدیجۃ وما رایتہا ولکن کان کثیر ذکرہا
وربما ذبح شاۃ ثم یقطعہا اعضاء ثم یبعثہا فی صدائق خدیجۃ فربما قلت لہ کانہ لم یکن فی الدنیا امراۃ الا خدیجۃ فیقول انہا کانت
وکانت وکان لی منہا ولد وعن ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم العباس عمی وصنو ابی
عن الحسین ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال اشتد غضب اللہ علی من آذانی فی عترتی وخرج الحاکم عن علی ہریرۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہ ان
رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلی آلہ وسلم قال خیرکم خیرکم لاہلی من بعدی وخرج ابن عساکر عن علی کرم اللہ تعالیٰ وجہہ ان رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ
قال من صنع الی اہل بیتی ہبرا کافاہ بہا یوم القیمۃ وخرج ابن عدی والدیلمی عن علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ
تعالیٰ علیہ وعلی آلہ وسلم قال التمسکم علی الصراط ہذکم حبا لاہل بیتی ولاصحابی ؎ الہی بحق نبی فاتحہ کہ بر قول ایمان
کنی خاتمہ ؛ اگر دعوتم رد کنی ور قبول ؛ من دست و دامان آل رسول صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیہم وعلی جمیع اخوانہ من
الانبیاء والمرسلین والملائکۃ المقربین وعلی عبادہ الصالحین اجمعین مکتوب سی و ہفتم بتغییر عبد الحی کہ
جامع این مکتوبات شریفہ ست صدور یافتہ در بیان فضائل کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ و مناسب ذلک بسم اللہ الرحمن الرحیم
لا الہ الا اللہ ہیچ چیز را تسکین غضب جلال و علامتہا از این کلمہ طیبہ نافع تر نیست ہر گاہ این کلمہ تسکین غضب خواہد نمود
غضبہای دیگر خود بدون شک بطریق اولی تسکین خواہد نمود چرا تسکین نیابد کہ بندہ بتکرار این کلمہ طیبہ نفی ماسوی نمودہ از سہ مرتبہ گذشتہ
ست و قبلہ توجہ بمعبود حق را منشاء غضب توہمات شدہ بودہ کہ بندہ بآن مبتلا گشتہ بود و لیس فی الکون الا ہو در عالم مجاز
مشاہدہ نمائی چون مالکی از مملوکی در آزار باشد و بر او غضب نماید بمقتضای حسن نشاء کہ ہمہ در توجہ خود را سوای مالک
خود گردانیدہ تمام خود را متوجہ مالک گرداند این زمان ناچار مالک شفقت و مرحمت در حق مملوک خود پیدا کرد و غضب و آزار
مرتفع شود و این کلمہ طیبہ کلید خزینہ نور و رحمت کہ برای آخرت و خیرہ فرو گذاشت می باید دید کہ شفیع تری از برای غفران
خلائق کفر و شرک از این کلمہ طیبہ بگری نیست کسیکہ تصدیق باین کلمہ کردہ باد و زدہ ایمان حاصل نمود و من ذلک الیوم
کفر و ذلیل شر کہ مبتلا گشتہ ہمیشہ کہ بشفاعت این کلمہ طیبہ از عذاب بیرون آید و از خلود و دوزخ نجات یابد چہ جائے
دفع عقوبات سائر کبائر این ہست شفاعت محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلی آلہ وسلم الفوز داخل ست

وانکه گفتم کبائر این امت نیز اکه دراهم سابقه ارتکاب کبائر کمتر شده بلکه امتزاج رسوم کفر و ذایل شرک نیز اندک میشتر مخالج شفاعت این امت است در امم سابقه جمعی بر کفر مصر بودند و جمیع دیگر ایمان خالص آورده و امتثال اوامر نمودند لاک میگشت این امت پرگناه اگر مثل کلمه طیبه شفیع ایشان نمی بود مثل خاتم ارسل علیه وعلیهم الصلوت والتحیات شفاعت شان نمی نمود ائمه بقیع و سبب غفران آن قدر غفور الرحیم حق جل وعلا که در شان این امت بسیار خواهد رفت معلوم نیست که در شان چهرام ماضیه بسیار و دوند و حمیت راگوا برای این امت پرذنوب ذخیره ساخته اند که مستحق کرمت گناهکار نمایند و چون حق سبحانه و تعالی غفور مغفرت بدادوست میدارد و بسیج اه از برای عفو و مغفرت برابر این امت پر تقصیر نیست لاجرم این امت خیر الامم گشت و کلمه طیبه که شفاعت کننده ایشان ست افضل الذکر آمد و پیغمبر شفیع ایشان سید الانبیا خطاب یافته علیهم الصلوت والتحیات اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما یا ارحم الراحمین چنین باشد و اکرم الاکرمین چنین بود ؎ با کریما کار ها دشوار نیست و کان ذلک علی الله یسیرا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین و نیز از فضایل این کلمه شنو قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم بارت قال لا اله الا الله دخل الجنة کونه نظر در تعجب اندکه یک کلمه گفتن لا اله الا الله چگونه دخول جنت میسر شود از برکات این کلمه طیبه بر بخشند و بهشت فرستند گنجایش دارد مشهود دیگر دد که برکات این کلمه مقدسه را اگر تمام عالم قسمت کنند تا ابد الاباد همه را کفایت کند و همه را سیر بگرداند کیف کیف این کلمه طیبه کلمه مقدسه محمد رسول الله جمع شود و تبلیغ شود و انتظام یابد در رسالت با ولایت قرین گردد مجموعه این دو کلمه جامع کمالات ولایت و نبوت ست و هادی سبیل این هر دو سعادات است که ولایت بلا ظلمات ظلال پاک سازد و نبوت را بدرجه علیا رساند اللهم لا تحرمنا من برکات هذه الکلمة وفقنا علیها وهدنا علی تصدیقها واحشرنا مع المصدقین لها واوردنا خلفا الجنة بحر منها و بحر متها بلغنها علیهم الصلوت والتحیات والتسلیمات والبرکات ایضا چون نظر قدم واپس ماند و پر و بال همت فرو ریزد و سعاد بغیب صرف افتد در آنموطن جزبه پای کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله نتوان رفت و جز در کنار این کلمه مقدسه قطع آن مسافت نتوان نمود و بیک گفتن کلمه طیبه رونده ان مومن هم بامداد و اجابت حقیقت این کلمه مقدسه یک گام راه انسان مسافت قطع مینماید از خود دور و بحق جل سلطانه نزدیک می افتد و هر خردی انسان مسافت بعد از باد ماست

تمام دائره عالم امکان پس ازینجا فضیلت این ذکر را باید دریافت که تمام دنیا را در جنب آن هیچ
مقداری وجهاسی نیست کما شکی حکم قطره دوشت نسبت بدریای محیط علی این کل طیب باعتبار درجات گوناگون
بشتر پیدک وجهه مثا اذا مازد نظر از آزدی در دنیا معلوم نیست که برابر این باشد که کسی گوشه
خزیده باشد و بتکرار این کلمه طیبه مشغول و محظوظ بود اما چه توان کرد جمیع آزوها میسر نیست واز غفلت
واختلاط خلق چاره نه دنیا اتم لنا نورنا واغفرلنا انک علی کل شئ قدیر سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی
المرسلین والحمد لله رب العالمین **مکتوب سی وششم** بحاجی یوسف کشمیری صدور یافته در بیان آنکه اهل الله را
در باطن برابر خرد له تعلق بدنیا هرچند ظاهر ایشان بدنیا مشغول باشد ومانا سب ذلک
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی معرفت خدا جل سلطانه بزانگس حرام که برابر خرد له در
باطن او محبت دنیا بود و یا باطن او را انیقدر تعلق بدنیا باشد و یا این مقدار خاطری از دنیا در باطن
او خطور کند ماند ظاهر او که از باطن بمراحل جدا افتاده ست واز آخرت بدنیا آمده و اختلاط بمردم
پیدا کرده لحصول الکمالات الشروطة فی الافادة والاستفادة اگر سخن از دنیا گوید و با اسباب دنیوی
تشبث نماید گنجایش دارد و هیچ مذموم نبود بلکه محمود بود تا حقوق عباد معطل نشود و طریق
افاده و استفاده مسدود نگردد پس باطن این شخص بهتر از ظاهر اوست حکم جوی نمای گندم فروش
دارد و مردم ظاهر بین در رنگ خود ها اورا گندم نمای وجو فروش تصور مینمایند و ظاهر او را از باطن
او بهتر میدانند و خیال میکنند که بظاهر بی تعلق دنیا میباشد در باطن گرفتار است بنا فتح مینماید بین قوما
بالحق وانت خیر الفاتحین والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة
والتحیات العلی **مکتوب سی ونهم** بسید عبد الباقی ساکن پوری صدور یافته در بیان اصحاب یمین
واصحاب شمال وسابقان ومانا سب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
بدانکه ارشدک الله تعالی که اصحاب شمال اصحاب حجب ظلمانی اند و اصحاب یمین اصحاب ارباب حجب نورانی سابقان
گذشته ازین حجب برآمده اند و یکقدم بر شمال و قدم دیگر برین نهاده کوی سبقت میدان اصل برده اند
بعد ظلال امکانی و اظلال وجوبی بالا گذشته واز اسم و صفت و از شان و اعتبار جزذات نخسته تعالی و تقدس اصحاب شمال ارباب کفر و
ضلالت اند اصحاب یمین اهل اسلام و ارباب ولایت اند و سابقان بالاصالة انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات و تبعیت هر کدام این دو گروه

سازند این دولت بیشتر بمتابعت وی را کابر اصحاب انبیاست علیهم الصلوات التحیات و بر سبیل تلت و ندرت و غیر
اصحاب نیز مستحق ست و فی الحقیقة این تخصیص تیز از نمره اصحاب ست و حق بحقیقت انبیا علیهم الصلوات والبرکات
و حق او کرم فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام الذین هم خیارهم آخرهم چند فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام خیر القرون قرنی
و لکن سخن اعلم لیکن اجماع اهل سنت ست بر فضلیت شیخین و بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات کسی نیست
که را بوبکر سبقت کرده باشد اسبق سابقان این امت اوست و اقدم پیشینان این ملت او حضرت فاروق تو سل او
بدولت فضلیت مشرف گشته ست و بتوسط او از دیگران بالا گذشته از نجاست که فاروق را خلیفه صدیق میگفته
و در خطبه خلیفه رسول الله می خواندند شهسوار این معامله حضرت صدیق ست و حضرت فاروق ردیف اوست اختر
ردیفی که بشهسوار مرفعت نماید فما ظنک بخصائص اوصاف او مشارکه فرماید بر سر اهل سخن رویم و گوییم که سابقان احکام
یمین و شمال خلاج اندواز معاملات ظلمانی و نورانی فوق کتاب ایشان در اکتاب یمین و کتاب شمال ست و محو
ایشان در اثبات محاسبه اصحاب یمین و اصحاب شمال کار و بار ایشان علیحده ست و غنج و دلال با ایشان جدا اصحاب یمین
و رنگ اصحاب شمال از کمالات ایشان چه دریابند ارباب ولایت در رنگ عامه مومنان از سر ایشان چه خبر دارند
حروف مقطعات قرآنی رموز اسرار ایشان ست و متشابهات فرقانی کنوز مدارج وصول ایشان و وصول باصل
ایشان نزاز غل فارغ ست ارباب ظلال را از حریم خاص ایشان دور دانند و مقربان را از جناب ایشان مهجور
ایشان ند که بفرغ اکبر اند و هیچین می گردند و باهوال قیامت در رنگ دیگران از خانه میروند الا جماعتی من مخلصین فانهم
من حبب بصدقه رسل المرسلین علیه و علی آله علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات مکتوب چهلم
صدور یافته حق حبیب که باعتبار شهود ست نه باعتبار وجود و دانا بذلک احمد بهدو سلام علی عباد الذین اصطفی خ
اسماء صفات و شئون و باعتبار اخضرت ذات تعالی و تقدس دو قسم ست حق که باعتبار شهود ست
حق ست باعتبار وجود حق وجودی ممتنع ست و حق شهودی نکن بلکه واقع هر چند بنصیب
اقل قلیل و شخص خواص بود و آنچه در خبر آمده ست ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة
لو کشفت لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه مراد ازین کشف و حق حق وجودی
ست که ممتنع ست و آنچه این فقیر در بعضی رسائل خود نوشته ست ان حق حبیب الحضرت ذاته تعالی
و تقدس مراد ازان حق حق شهودیست چنانچه حضرت حق سبحانه و تعالی شخصی را بصفات کمالیه خود متجلی

دهنار شهای مستوره را به بیند در بجا خرق حجب و ستار با عتبار شهود ست فکذا ذا پس معلوم شد که آنچه
این فقیر نوشته ست از جواز خرق منافی خبر عدم جواز خرق حجب نیست آن خرق دیگر ست این خرق دیگر
فلا تکن من المتحیرین والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی اله الصلوات والتحیات

مکتوب چهل و یکم بشیخ فرید بهاء تتبری صدر یافته در بیان انکه مرتب نهایت النهایت مرتبه پیش می آید
که هر ذره آن موطن با صناف عدد بسیار زیاده از تمام دائره امکان بود بعنایة الله سبحانه والصدقة محمدیه علیه وعلی اله
الصلوة والسلام وقت عروج مرتب نهایت النهایت مرتبه پیش آمد که هر ذره آن موطن با صناف عدد بسیار زیاده از تمام
دائره امکان بوده پس اگر ذره ازان موطن سلوک نموده قطع کرده شود گویا زیاده از اصناف دائره
امکان قطع میسر شده باشد فکیف که کسی مسافه طویله را ازان مرتبه طی کرده باشد پس معلوم شد که ذره
امکان را نسبت بمرتب وجوب مناقهما هیچ مقداری نیست کا شکے حکم قطره داشت نسبته
بدریای محیط پس ناچار بقوت پای خویش بکوی دوست نتوان رسید و بچشم خود ورا نمی توان دید

لاجل عطایا الملک لاسطایاه مکتوب چهل و دوم به خواجه جمال الدین حسین ولد مرزا حسام الدین احمد
در بیان بخصار نمودن صوفیه سیر را در افاق و انفس و اثبات نمودن تخلیه و تجلیه را در آن سیر و منع نمودن حضرت
ایشان قدس سره این معنی را و نهایت النهایت را بیرون انفس و افاق اثبات فرمودن بعنایة المهد سبحانه بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلی آله الکرام وصحابه العظام الی یوم القیام فرزند عزیز سید احمد
تعالی فی الدارین بگوش هوش بشنو که چون سالک بعد از تصحیح و تخلیص از منیت بذکر الهی جل سلطانه مشغال نماید
و در ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده پیش گیرد و تزکیه حاصل کند و اوصاف ذمیمه را باخلاق حسنه تبدیل یابد و توبه و انابت و اوبه
میسر گردد و حب دنیا از دل او بیرون رود و صبر و توکل و رضا حاصل آید و این مقامات حاصله خود را بتدریج و ترتیب در عالم
مثال مشاهده نماید و خود را از کدورات طبیعت دار ذایل صفات آن پاک و مصفا بیند پس ابتدا سیر آفاقی را تمام کرده شروع از انجا
در مقام استغراق نماید و هر لطیفه از لطائف ستة انسانی را در عالم مثال بصورت نوری از انوار مشاهده آن قرار داده اند و صفات
هر لطیفه را بظهور نوری از آن انوار مشکی مقرر شده اند پس سیر را لطیفه طلب ابتدا نموده بتدریج و ترتیب لطیفه اخفی که منتهای
لطایف ست سر سیده اند مثلا لطیفه صفاء قلب سالک را ظهور آن قلب شفاف داده اند و در مثال بصورت نور سبز و علامت صفای روح را بصورت نور زرد
قرار داده اند الغرض پس از حصول سیر آفاقی آن سالک را بسیر انفسی و تعیر اخلاق حمیده و مراتب عالم مثال مشغول نمایند و ذوالجلال را در آن عالم مشاهده

تا یقینی بصفای خود او را حاصل آید بیشتر که خود او را ثابت کرد و چون سالک دیدن سیر ساخته عقل احوال و اطوار خود را
در عالم مثال که از جمله آفاق است مشاهده می نماید و تعالی خود را در این عالم می بیند گویا سیر در آفاق دارد
هر چند این سیر فی الحقیقه سیر در نفس سالک است و حرکت کیفی است در اوصاف و اخلاق او اما چون از دیدنی مظهم
نظر او آفاق است نفس سیر نیز آفاقی شمرده شد تمامی این سیر آفاقی منسوب است تمامی سیر الی الله قرار
داده اند و فنا را بر روی این سیر داشته و تعبیر سلوک باین سیر نموده بعد ازین سیری که واقع شود آنرا سیر نفسی می نامند
و آنرا سیر فی الله نیز گویند و بقای بالله در این موطن ثابت مینمایند و درین مقام حصول جذبه بشریت و آنرا قابلیت
آن پیدا کرده اند که ظلال و عکوس اسم جامع که رب اوست در مرایای این لطائف ظاهر کرده اند و این لطائف بواردات
تجلیات و ظهورات اجزئیات آن اسم جامع باشند باید سیر را سیر نفسی برای آن نامند که نفس مرایای ظلال و عکوس شئونات
ذاتیه سالک در نفس است چنانچه در سیر آفاقی گذشت که باعتبار مرآتیت نفس را سیر آفاقی گفته اند نه انکه سیر در آفاق است
درین سیر فی الحقیقه سیر ظلال اسماء است در مرایای نفس لهذا این سیر را سیر معشوق در عاشق گفته اند

آئینه صورت از سفر رو در دست ✤ کان پذیرای صورت از نور است ✤ این سیر را سیر فی الله مینامند باین اعتبار که آن را گفته اند
که گفته اند سالک درین سیر متخلق باخلاق الله میگردد و از خلقی بخلقی دیگر انتقال مینماید زیرا که مظهر را بعضی
اوصاف ظاهر نصیب است و نوعی از جمله پس گویا سیر در اسماء و تعالی متحقق گشت این سیر نهایت تحقق بمقام
یصحو است کلام صاحب مقام تا چه حال داشته باشد و متکلم کلام را تا چه مراد بود هر کس باندازه فهم و دریافت خود
چیزی میگوید متکلم از کلام خود اراده معنی مینماید و سامع از همان کلام معنی دیگر می فهمد لسان سیر نفسی را
بی تکلف سیر فی الله میگویند و بی تحاشی از القای با عدمی نامند و مقام وصال را اتصال می انگارند و از
ملاقات برین فقیر بسیار گران می آید لاجرم در تصحیح و توجیه آن ارتکاب تحمل تکلف نموده می آید که پاره از آن
تحمل از کلام ایشان باخود دست و پاره از زاده افاضه و الهام آمده در سیر آفاقی تو با تخلیه مناسب مقام قاست و
تحلیه مناسب مقام بقا این سیر نفسی را نهایت ندانسته اند و بدوام انقطاع آن اگرچه عبارتی میسر خود متکلم نموده و گفته اند
که شمائل و اوصاف محبوب را نهایت نیست پس لایزال در سیر سالک متخلق بحلی صفات او خواهد بود و ظهور کمالی از
کمالات او خواهد شد پس انقطاع کجا بود و نهایت چگونه مجوز باشد گفته اند ✤ گر چه عمری یک سفر در خود بود ✤ و این فنا و
بقا را بسیر آفاقی و سیر نفسی حاصل شده اخلاق اسم ولایت مینامند نهایت کمال را تا نیابند بعد از ان اگر سیر

یا بند اند و ذکر در ان طائف سالک سیر اول

از اول این فصل تا اینجا مکرر است

از اول این فصل تا اینجا مکرر است

شد نشر دایم نهایت سیر رجوعی ست که مبتدیست بسیر عن الله بالله و هم چنین سیر رابع را که ازو سیر فی الاشیا بالله گفته اند
نیز به نزول تعلق دارد و این دو سیر را برای تکمیل وارشاد قرار داده چنانچه آن دو سیر برای حصول نقص ولایت کمالات
جمعی گفته اند که هفتاد هزار حجب که خلیفه از ظلمت صبغ داده هزار حجب حرق می گردد و چون آن سیر تمامی رسد حجب تمامها مرتفع گردد و سالک بسیر الله
متحقق شود و بمقام جمع میرسد این ست حاصل سیر و سلوک ارباب ولایت و نسخه جامعه کمال تکمیل این دو دین باب
اینجا برین فقیر مخصوص منکشف گردانیده ندا و ذوقی جعل سلطانه ظاهر ساخته اند و آن تشکیک فرموده اظهار الله شکر الله علیه
سیر بنمایند فاعتبروا یا اولی الابصار بدان ارشدکم الله تعالی و هدایکم سواء الصراط حضرت حق سبحانه و تعالی چون و چگونگی است
چنانچه ورای آفاق ست ورای انفس ست نیز پس سیر آفاقی را سیر الی الله گفتند و سیر انفسی را سیر فی الله پس سیر فی الله معنی ندارد
بلکه هر دو سیر آفاق و انفسی را جعل سیر الله ست سیر فی الله میرسد که سیر جعل از آفاق و انفس بعید ست و وراء وراء نهایت ست
عجب معامله ایست سیر فی الله را که سیر انفسی قرار داده اند و آن سیر ابدی نهایت گفته اند و بعد ابدی قطع آن نمیتوانند نمود چنانکه گفته اند
و چون انفس در یک آفاق دائره امکان ست پس برین تقدیر قطع دائره امکان ممکن نباشد فلا جرم کمون احدیت
دایما در خسران سرمد او لا تحقق الفناء ابدا و لا یتصور البقاء حینئذ فکیف الوصل و الاتصال و کیف القرب و الکمال سبحان الله
هرگاه بزرگان آداب بسیار بکفایت کنند و الی الله را فنی الله دانند و سیر فی الله نگویند و سیر الی الله را حجب تصور کنند و چون این چنین تعبیر فرمایند
از خود دان و بیت خطر آن چه گفته نماید و ظاهر نماز کایت کند چه بلا شد نفس را بکدام اعتبار حق گفته اند جل و علا که سیر از اباد وجود
نهایت بی نهایت آشکاشته ظهور سمات و صفات الهی جل سلطانه در مرتبه سالک که درین سیر انفسی قرار داده اند آن ظهور ظهور ظلی
از ظلال اسما و صفات ست نه ظهور عین اسما و صفات چنانچه بتحقیق این معنی در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله
تعالی حکیم و چگونه این سه را و سلبا وجود علم و تمیز بجناب قدس او تعالی جائز دارم و در ملک او تعالی غیر او را بسجانه شریک
سازم هر چند حقوق این اکابر قدس الله تعالی اسرارهم بر ذمه خود لازم دارم که انواع تربیت مربی الانام احقوق حضرت الوهیت
و تربیت او تعالی فوق تربیتهای دیگران بکمال تربیت و اتقان ازین ورطه نجات یافته ام و در ملک مقدس او تعالی غیر او را بسجانه شریک نساخته
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله او تعالی چون و چگونگی ست و هر چه بلاغ چونی و چندی تنسم ست آن
جناب او تعالی محبوب ست پس مراتبی که ما و مجاوز انفس او بسجانه کمالیتی نباشد و هر چه در اینجا ظاهر گردد و در رنگ مظاهر چند
جهانی نمود پس ما فاق و انفس باید گذشت تا مولی بسجانه و تعالی آفاق و انفس باید بست و هم چنین در دائره امکان چه آفاق چه

لهذا چنانچه ذات او اسمای او غیر محیط بمسمیات خود هستند اسماء و صفات حضرت تعالت و تقدست و سبحانه و تعالی ایضا همچنان بلکه غلبت اسماء و صفات ایشان بمراتب بیرون آفاق و انفس است اینجا همین قدر تنبیه کفایت میکند و زیاده از این مقام قدرت نیست که اسماء و صفات او سبحانه در سنگ ذات او تعالی همچون دیگر چیزها نه از روی شبهه و نمونه تا از آفاق و انفس بیرون نروی معنی غلبت اسماء و صفات او تعالی ندانی فکیف الوصول الی الاسماء و صفات تعالت و تقدست عجائب کاریست اگر سخنی از مکشوفات و معلومات یقینیه خود بگویم که موافق مذاق مشائخ نباشد و مطابق مکشوفات ایشان نیوفتد بسیار بد آید و گویند که قبول کند و اگر نه گویم ستر نمودن تجویز التباس حق بباطل کرده باشم و جواز اطلاق بالاجوز علی الحق تعالی و تقدس ممنوع بضرورت آنچه حق است و شایان جناب قدس اوست تعالی اظهار میباید و آنچه ناشایست جناب قدس اوست سبحانه و تعالی سلب میکنیم و از خلاف دیگران باک ندارم و غم نخورم خوف از مخالفه دیگران وقتی تحقق شود که در معامله خود مذبذب باشم و در مکشوف خود مشتبه باشم هرگاه در سنگ فلق صبح حقیقت کار را دانسته شد و در رنگ قرمیله لبید و معاملات اهل ریا واضح ساز نده و از ظلال تمام بگذرنده و از شبه و امثال بالا برنده شتابان کجا بود و مذبذب کرا باشد حضرت خواجه قدس سره میفرمود که علامت صحت احوال حصول یقین است بر کمال و علامت تذبذب و شتابان چگونه صورت بندد که بنایت یقین او تعالی اطلاع بر تفصیل احوال مقرره این بزرگواران میرشد است و مکاشفه این توحید و تعدد و احاطه و سریان مکشوف گشته و حقیقت مکشوف و مشهود ایشان بحصول پیوسته و در تمام علوم و معارف ایشان بفضله تعالی پیشتاز بوده و بمقام امامت و رسیدگی و تکمیل دیگران الا ماشاء الله تعالی وارسیده آخر الامر بفضل خداوندی جل سلطانه ظاهر گشت که این همه شبهه ها و ظلال است و گرفتاری شبهه و امثال مطلوب ما و آنها نیست مقصود ما سوای سوای ایشان ناچار دران همه افتد متوجه جناب قدس هیچون گشت و از هر جهت بالغ چند و چون منتهی است مبارشد الی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا من المشرکین و اگر سالها این چنین بودی هرگز بخطاب نیامدی و بفرمان نخستین ایشان مخالفه کردی و الفضل این خلاف اگر بدت و صفات تا جایی جل سلطانه تعلق مذاقی دارد تقدس و تنزه او تعالی بنوعی البت اظهار خلاف مکشوف این اکابر موقوع نیاوردی و سخن از مخالفه علوم ایشان بحصول نه پیوستی که من گمینه خوشه چین خرمنهای دوال ایشانم و در ظل ایشان دولت بردار خواهنهای نعم عمیمه اگر اظهار نمیایم گزارشمند نباشد و از روی حقیقت سر از ربقه شناسائی و اعتراف کرم و احسان متنفض گردانیده باشم نتوان کرد که حقوق خلافت جل سلطانه فوق حقوق ایشان است چون بحث بذات و صفات او تعالی افتد و معلوم شود که علاقه بعضی امور شایان جناب قدس او نیست تعالی و تقدس بر موقع

واز مقامات ولایات دور است و مقام بندگی و طاعت آنرا بر تنها بخلاف علما با مشایخ رحمهم الله سبحانه در امور خلافیه
کلمهٔ التوحید و غیر ها از راه نظر و استدلال است و خلاف این فقیر با ایشان درین امور از راه کشف و شهود و علماء صحیح
این امور خالی نیز و این فقیر بحمد این امور را بشرط عبور خلاف شیخ علاء الدوله در رساله وحدت وجود بطور علماء مفهوم میشود
و قبح آن ناظر است هر جند برای کشف آنرا قبیح نداند یرا که این مسئله متضمن اجمال غریبه است و مشتمل بر معارف عجیبه غایت
مافی الباب اقامت در نمیوطن مستحسن نیست و اکتفا باین احوال و معارف زیبا نه سوال برین تقدیر مشایخ بر باطل
باشند و حق ما و رای مکشوف و مشهود ایشان بود جواب باطل است که محملی نصدق قائل و در ما نحن فیه منشا این اجمال
و معارف غلبه محبت حق است سبحانه و تعالی بر نهجی که نام و نشان ماسوی را از نظر بصیرت نشان
نگذارد و کلم غیر و غیریت را محو و متلاشی سازد و درین وقت ناچار بواسطهٔ سکر و غلبه حال ماسوی را معدوم خواهد دانست
و موجود جز حق را نخواهد دید تعالی الله عما یقول الظالمون علیا کبیرا این موطن استیلای حق است و بطلان ماسوی و
در محبت حق جل و علا خود را و غیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام ایشان نگذاشته نزدیک است که باطل آسیا بیان
بگریزد و اینجا همه حق است و برای حق است علما و ظاهر بین از حقیقت ایشان چه دریابند و غیر از مخالفت صوری
چه فهمند و از کمالات ایشان چه فراگیرند سخن درین است که ما و را این احوال و معارف کمالات دیگر است که
این احوال و معارف نسبت با کمالات حکم قطره دارد نسبت بدریا و محیط ﴿ آنهمان نسبته بعثر آمد فرود
و نیز عالی است پیش خاکتود ا بر سر اصل سخن رویم و گوئیم آنچه در خرق حجب گفته اند که در سیر آفاقی حجب ظلمانی
و نورانی تماما مهما رفع میکرد و فنا بالکلیه گذاشت نزد فقیر این سخن محل خدشه است بلکه خلاف آن ثابت شده و مشهود گشته
که خرق حجب ظلمانی مشروط بطی جمیع مراتب امکان است که بسیر آفاقی و بسیر انفسی میسر است و خرق حجب نورانی مربوط
بسیر انفسی و صفات و وجوهی است تعالی تقدس حق لا یبقی فی نظره سوی و لا صفته و لا شان و لا اعتبار فهم قیسر له
خرق الحجب النورانی تماما مهما فشرط بالوصول العرفانی و کان هذا لا وصول اجل حصولا و هذا الوصول اعز پس در سیر آفاقی
معلوم نیست که بالنصف حجب ظلمانی خرق شده باشد خرق حجب نورانی آنجا چه صورت دارد غایة مافی الباب
در حجب ظلمانی مراتب متفاوت اند که بسا شب شبانه میگروند چه حجب نفسانی در ظلمت فوق حجب قلبی است و مثل اکبر
قبیل بطلانه اگر خود را معذور نسبت بدانی و نامند ظلمانی نورانی تجمل شود فی الحقیقة ظلمانی است و نورانی نزد آن صدیق
کی باید گری خلط کند و نشنا شبانه روزی خلعت سلطنت ابد حکم نماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و طرفه

که این فقیر را بتسدیک آن مشرف ساخته اند آنست که جامع جذبه و سلوک ست و تخلیه و تحلیه بجا باهم جمع اند و تصفیه و تزکیه دران موطن بالکلیه مقترن و سیر انفس و آن مقام متضمن سیر آفاق ست و تزکیه تصفیه تزکیه ست و در عین تحلیه تخلیه نفس جذبه محصل سلوک ست و انفس شامل آفاق لیکن تقدم آفاق بر تخلیه جذبه ست و تصفیه را بر تزکیه سبقت ذاتی ست و ملحوظ نظر انفس ست نه آفاق پس ناچار درین طریق راه قریب شست و بوصول نزدیکتر شد بلکه گوئیم که این طریق البته موصل ست و بحال عدم وصول آنجا مفقود ست الحضر نزدیک بحمد الله تعالی شهادت مسائل باید نمود و فرصت باید طلبید و الا گفتیم که این طریق البته موصل ست زیرا که اول قدم این جذبه ست که بلا میز وصول ست و مواقع توقفات یا منازل سلوک یا موطن جذبه باقی که متضمن سلوک باشند و درین طریق هر رو مانع مرتفع ست زیرا که سلوک طفیلی ست در ضمن جذبه بحصول میپیوندد پس اینجا سلوک خالص ست اند جذبه بتر تا رسیده گردد و این طریقی ست که شاه راه انبیاست علیهم الصلوات و الثنیات این بزرگواران ازین راه بمنازل وصول علی تفاوت مراتب در جا تهم رسیده اند و آفاق و انفس را یک گام قطع کرده گام دیگر بماوراء آفاق و انفس نهاده اند و معاملات سلوک و جذبه فوق برده زیرا که نهایت سلوک انهایت سیر آفاق ست و نهایت جذبه انهایت سیر انفسی و چون سیر آفاق و انفسی بنهایت رسید معاملات سلوک و جذبه تمام گشت بعد ازان نه سلوک نه جذبه این معنی فراخور فهم هر مجذوب سالک و سالک مجذوب نیست زیرا که تردد بنهایها و رای آفاق و انفس قدمکاهی نسبت اگر بالفرض عمر ابدی یابند در سیر انفس صرف نمایند و هنوز از تمام ندانند بزرگی گوید ؎ ذره کرا بس نیک در بس بود گرچه عمری تک زند در خود بود ؛ چنانکه گذشت و دیگری فرماید و التجلی من الذات لا یکون الا بصورة التجلی فالتجلی لها رای صورة فی مرآت الحق ماوراء الحق ولا یمکن ان یراه بابد دانست که پیران من و بجد از نبایان من که توسل ایشان درین راه چشم داشته ام و بتوسط شان ازین مقوله کشاده در طریقت سبق الفبا از ایشان گرفته ام و ملکه سولیت از توجه بتشریف شان حاصل کرده ام اگر علم دارم طفیل ایشان ست و اگر معرفت ست هم از التفات ایشان طریق اندراج النهایه فی البدایه ازین بزرگواران آموخته ام و نسبت انجذاب بجهت قیومیت از ایشان اخذ نموده و بیک نظر ایشان ان دیده ام که مردم دو عالمین نه بینند و بیک کلام شان آن یافته ام که دیگران در سینین نیابند ؎ آنکه بتبریز یافت یک نظر شمس دین ؛ طعنه زند بر کمه سنجره کند بر چله ؛ خوش گفت آنکه گفت ؎ نشنیدند عجب قافله سالارانند ؛ که بر اندازه پنهان بجرم قافله را ؛ از

علو فطرت وسمو همت ابتدای طریقت را سیر انفسی قرار داده اند و سیر آفاق را در ضمن آن سیر قطع منزل و سفر در وطن در عبارت ایشان کنایت ازین سیر است در طریق این بزرگواران راه اقرب است و بوصول نزدیکتر سیر دیگران بدایت سیر ایشان است لهذا فرموده اند ما نهایت را در بدایت درج می کنیم یا بجمله طریق این بزرگواران میان سایر طرق مشایخ قدس اسرار جمیعهم بسیار حائل است و خصوصا آگاهی ایشان تو ان گفت که فوق آگاهی های اکثر شان است از نیجاست که فرموده اند نسبت ما فوق همه نسبتها است و از نسبت حضور آگاهی مراد داشته اند لیکن چون در ماورای آفاق و انفس و در ای سلوک و جذبه دلالت اولیا را قدمگاهی نیست و گذرگاهی نتا چار این بزرگواران نیز از سیر در آفاق و انفس خبر نداده اند و از ماورای سلوک و جذبه سخن تراوده باندازه کمالات می فرمایند اهل بعد از فنا و بقا هر چه ببینند و خود و ببینند و هر چه می شناسند در خود می شناسند و حیرت در ایشان در وجود خود است قوله انفسکم افلا تبصرون لله سبحانه و تعالی که این بزرگواران هر چند از سیر در انفس خبر داده اند اگر فقر انفس هم نمیدانستند که نفس را نیز در رنگ آفاق تحت الاسازند و بعلت حیرت نفی آن نمایند حضرت خواجه بزرگ قدس سره میفرمایند هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقه کلمه لا الهی آن باید کرد ~ نقشش بند ند ولی بند بهر نقش نیند ، اهر دم از نو لعبتی نقش دگر پیش آرند ~ نقشبند ~ و لیک از نقش پاک و نقش ناپاک هم که چه پاک از لوح خاک به اینجا سر است باید دانست که نفی غیریت دیگر است و فنای غیریت دیگر سان با بینها دانا که گفتم که ولایت از سیر در انفس جذبه و سلوک و آفاق و انفس فنا و بقا نیست نیز اگر فوق این ارکان اربعه ولایت مبادی و مقدمات کمالات نبوت است که ولایت از ان شجره بلند بالا است کوتاه است اکثر از صحابا انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و اقلی از سائر امم به تبعیت و وراثت انبیا علیهم الصلوة و التحیات باین دولت مهتد گشته اند و باین راه جامع جذبه و سلوک قطع منازل بعد منوده در ماورای سلوک و جذبه قدم نهاده اند و از دائره ظلال تمام بیرون رفته انفس را در سنگ آفاق واپس گذاشته اند در ینمقام تجلی ذاتی برقی که دیگر از اکالبرق الخاطف است ایشان را روی است بلکه معامله این بزرگواران فوق تجلی است چه برقی و چه غیر برقی نیز اگر تجلی نخواز غلیت می علیند و لفظ از غلیت برین بزرگواران کوه عظیم است هیبت کار این بزرگواران جذبه محبة الهی است جل سلطانه و چون نهایت بی نهایت خداوندی جل سلطانه و عظم شانه این محبت ساعة فساعة استیلای یابد و قوت و غلبه پیدا میکند تا چار محبت ماسوی درجه درجه رو بزوال مے

می آرد و تعلق گرفتاری غیار بتدریج مرتفع میگردد و چون صاحب دولتی را باستیلا و محبت خداوندی جل
سلطانه محبت ماسوی بالکل زائل گشت و محبت و گرفتاری جناب قدس خداوندی جل سلطانه بجای آن گشت
ناچار اوصاف ذمایل و اخلاق رذیله او بتمام مرتفع شد و متحلی باخلاق حمیده گشت و بمقامات عشره متحقق آمد و آنچه بسیر
آفاقی تعلق داشت بی مؤنة سلوک تفصیل و بی ریاضات و مجاهدات شاقه میسر شد زیرا که محبت تقاضای اطاعت محبوب مینماید
و چون محبت بکمال رسید اطاعت بتمام حاصل آمد و چون اطاعت محبوب بر وجه اتم باندازه قوت بشری حاصل گشت
مقامات عشره میسر شد و همین سیر محبوبی چنانچه سیر آفاقی بدست آمد سیر انفسی نیز بانجام رسید زیرا که مخبر
صادق فرموده علیه و علی آله الصلوة و السلام المرء مع من احب و چون محبوب ما ورای آفاق و انفس است محب
نیز بحکم معیت از آفاق و انفس باید گذشت پس ناچار سیر انفسی را نیز واپس گذارد و دولت معیت حاصل کند پس
بزرگواران بدولت محبت نه آفاق کاردار شدند نه بانفس بلکه آفاق و انفس تابع کاربانیان است و سلوک و جذبه بطفیلی
معاملهٔ ایشان سرمایه این بزرگواران محبت است که اطاعت محبوب آنرا لازم است و اطاعت محبوب مرتبط بانبیاء
شریعت است علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة که دین مرضی او است تعالی پس علامت کمال محبت کمال
اتیان شریعت آمد و اتیان کمال شریعت منوط بعلم و عمل و اخلاص است اخلاصی که در جمیع اقوال و اعمال صورت
بندد و در جمیع حرکات و سکنات متصور شد که نصیب مخلصی است بفتح لام مخلصان بکسر اللام ازین معما چه دریابد
و المخلصون علی خطر عظیم شنیده باشند بسر اصل سخن رویم و گوئیم که مقصود از سیر و سلوک و جذبه و تصفیه
تطهیر نفس است از اخلاق رذیله و اوصاف ذمیمه که رئیس آن همه ذمائم گرفتاری است بانفس و حصول مرادات و هواهای
نفس است پس از سیر انفسی چاره نبود و از صفات ذمیمه بصفات حمیده رفتن کذرنه و سیر آفاق خارج از مقتضای وقت
و غرض معتد به بآن متعلق نیست زیرا که گرفتاری آفاق بواسطه گرفتاری انفس است چنانچه هر
که کسی دوست میدارد بواسطه دوستی خود دوست میدارد و اگر فرزند و مال را دوست میدارد
برای تمتع و انتفاع خود دوست میدارد و چون در سیر انفسی دوستی خود بواسطه استیلاء محبت حق جل
و علا زایل گشت دوستی فرزند و مال در ضمن آن نیز زایل شد پس سیر انفس ضروری آمده و سیر آفاقی
بطفیل در ضمن آن میسر گشت لهذا سیر انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بانفس مقصود گشت و آفاقی بطفیل
و ضمنی منقطع شد بلی سیر آفاقی هم نیک است اگر فرصت قطع آن بدست دهد بی تخلل توقفات بانجام آن

رسانند واگر فرصت قطع آن ندهند وبتوقفات مبتلا سازند نزدیک ست که آفاقی را داخل مالا یعنی
شمرده شود واز موانع حصول مطلوب اعتداد نموده آید سیر انفسی هر قدر که قطع کرده شود مغتنم ست که از شدت محبت
رفتن ست نعمت عظیم ست که این سیر را بانجام رساند وبیرون دائره انفس خرامد چه در کار ست
که کسی تلوینات انفس را در مرآت آفاق مشاهده نماید وتغیرات خود را در آفاق معاینه کند چنانچه
صفای قلب خود را مثلا در مرآت مثال معلوم سازد وآن صفا را بصورت نور مرئی به بیند چه او جدان
خود را کار نفرماید ونفرست خود صفائی آنرا حوالہ نکند مثلی مشهور ست که دوازده ساله بطبیب حاجت
چه بوجدان صحیح خود تلوینات احوال خواهد دریافت وتفرس صحت وسقم خود معلوم خواهد ساخت
اگر چه سیر آفاقی علوم ومعارف وتجلیات وظهورات بسیار دارد اما جمیع آنها را جم به ظلال ست
ولاشبه ومثال هرگاه سیر انفسی بظلال تعلق داشته باشد چنانچه در رسائل ومکاتیب تحقیق
آن نموده ست سیر آفاقی باید که بظل انفس متعلق شود چه آفاق همچون ظل ست مر انفس را و مرآت
مر ظهور او را بسیار باید دانست که احوال انفس را که در مرآت آفاق مشاهده می نماید وصفا وتجلیه را از آنجا معلوم
میسازند در رنگ آنست که کسی در خواب باور واقعه در عالم مثال خود را پادشاه بیند یا خود را قطب وقت
آنجا مشاهده نماید فی الحقیقة نه پادشاه ست ونه قطب ست پادشاه وقطب آنست که در خارج باین منصب مشرف
گردد غایة ما فی الباب این خواب واین واقعه استعداد پادشاهت وقابلیت قطبیت را معلوم می
گردد جائی باید کند تا معامله از قوت بفعل آید واز گوش بآغوش رسد در باطن فیه نیز تزکیه وتجلیه منوط بسیر
انفس ست آنچه در سیر آفاقی دیده ست استعداد وقابلیت تزکیه وتجلیه ست پس تا در خارج بسیر انفسی خود را
مزکی ومطهر نبیند وبوجدان خود را مصفی نیابد فی الحقیقة از فنا بی نصیب ست واز تحقق بمقامات بی بهره ست واز اطوار شعشعه
بجز بوی بدست نیاورده پس ناچار سیر انفسی در پی سیر آفاقی آمد گشت وتمامی سیر آفاقی را مندمج تمامی سیر انفسی شد
وسیر فی الله مرحل بعد از سیر انفسی صورت بندد وکیف الوصول الی سعاد ودهناه قلل الجبال ودهن خیوف
سعادت آثار اچون در سیر انفسی تعلق علمی وجهی که بذات سالک منسوب بوده زایل میگردد وگرفتاری که بخود داشت
مرتفع میشود وگرفتاری دیگران در ضمن زوال گرفتاری خود زائل میگردد چه گرفتاریهای دیگران بواسطه گرفتاری
خود ست چنانچه تحقیق آن بالا گذشت پس ست آمد که سیر انفسی قطع گشت وسالک همین یکسیر هم اگر فتاکی دیگران نجات یافته بلندتر

آن بتحقیق معنی سیر نفسی و معنی سیر آفاقی بی تکلف راست آمده چون الحقیقه سیر در انفس است و قطع تعلقات هم سیر آفاقی است چه قطع تعلقات انفس
بمنزله سیر در انفس است قطع تعلقات آفاق که در ضمن سیر نفسی صورت می یابد سیر در آفاق
است بخلاف سیر در آفاقی و سیر نفسی بطور دیگر ان که محتاج بتکلف است چنانچه گذشت بلی هر چند حقیقت است
از تکلف آزاد است و لهذا سبحانه الموفق بشنو شنو ظهور اسما و صفات و تجلی جمیل سلطانی در مرآت سالک که در سیر نفسی گفته اند
و آنرا تجلیه بعد تخلیه دانسته اند فی الحقیقه آن ظهور اسما و صفات نیست و تجلیه بعد تخلیه بلکه ظهور ظلی از ظلال اسما و
صفات است که محصل تجلیه است و سهل تر کیه و تصفیه بیانش آنست که سبقت از ان طرف است که مناسب مبدأ است
است اول ظهور ظلی از ظلال مطلوب در مرآت طالب بحصول پیوندد تا ظلمات و کدورات طالب را زایل گرداند
و تصفیه و تزکیه او را حاصل کند بعد از زوال ظلمات و حصول تزکیه و تصفیه که مربوط تمامی سیر آفاقی است تجلیه
صورت می بندد و بمقتضای تجلیه پیدا میشود و شایان ظهور اسما و صفات و اجهی جمیل سلطانه میگردد و بین سیر
نفسی تحصیل تجلیه است که منوط تزکیه و تصفیه است و تجلیه که در سیر آفاقی منوط نشده بود صورت تجلیه پیوند حقیقت
تجلیه تا در سیر نفسی حصول تجلیه متصور شود چنانچه گفته اند ازین بیان لازم آمد که پیوستن ظلی بگسستن متقدم
است تا ظلی از ظلال مطلوب در مرآت سالک منعکس شود و از غیر مطلوب متصور نباشد اما پیوستن باصل بعد حصول
گسستن است پس از مشایخ هر که پیوستن را مقدم داشته است مراد ازان پیوستن ظلی باید داشت و هر که گسستن را بر پیوستن مقدم
ساخته است مراد ازان پیوستن باصل باید نمود تا نزاع در البین بلفظ راه نگردد و نخبه ابو سعید خراز قدس سره در نفحات مذکور
است میگوید تا نرهی نیابی تا نیابی نرهی ندانم کدام پیش بوده معلوم گشت که یافت ظل پیش از رهیدن است و یافت
اصل بعد از رهیدن فلاشتباه چنانچه در وقت صبح پیش از طلوع آفتاب ظهور ظلال اسما آفتاب تا عالم را از ظلمات
خالی سازد و صفا بخشد بعد از زوال ظلمات و حصول صفا طلوع نفس آفتاب است پس ظهور ظل آفتاب زوال
ظلمات سابق است طلوع نفس آفتاب از زوال ظلمات لاحق طلوع پادشاهان بعد از حصول تخلیه و تصفیه بیانست
هر چند تخلیه و تصفیه بی مقدمه طلوع شان متصور نیست فظهر الحق وارتفع النزاع وزال الاشتباه ولهذا سبحانه اللهم و

مکتوب چهل و سیوم بمولانا محمد فاضل صدر یافته و بیان معنی آنکه گفته اند دران حضرت ذوق

یافت است نه یافت و در تحقیق اندراج النهایه فی البدایه که خاصه این طریقه علیه است و بیان افضلیت این طریقه بر طرق دیگر

و بیان آنکه الحمد لله علی ما در عبارات مشایخ این طریقه علیه قدس الله تعالی اسرارهم واقع شده است که دران

التحقیق ۱۲

حضرت جل سلطانه ذوق یافت است نه یافت این سخن مناسب مقام اندراج نهایت است که موطن جذبه خاص
این بزرگواران است دران مقام حقیقت یافت نیست که مخصوص بانتهاست لیکن چون چاشنی از نهایت
در بدایت درج کرده اند ذوق یافت آنجا میسر است و چون از جذبه معامله بیرون رود و از ابتدا بتوسط آید ذوق
نیز در رنگ یافت رو بعدم آرد نه یافت باشد نه ذوق یافت چون کار بنهایت رسد یافت میسر گردد و ذوق یافت
مفقود بود و چون ذوق یافت در منتهی مفقود است ناچار التذاذ و حلاوت در حق وی کمتر است منتهی فی ذوق حلاوت
را در ق اول گذاشته است و در آخر محمول نا دیده بی حلاوت و بی مزگی گشته کان رسول الله صلی الله تعالی
علیه وآله وصحبه وسلم وبارک متواصل الحزن دایم الفکر سوال چون منتهی را یافت مطلوب میشد ذوق یافت چرا
مفقود گشت و مبتدی چون از یافت بی نصیب است ذوق یافت از کجا یافت جواب دولت یافت نصیب باطن منتهی است
که بعد لقطاع تعلق او که بظاهر خود دست بدین دولت مشرف گشته است و چون باطن او را بظاهر او تعلق کمتر نماند
است ناچار نسبت باطن بظاهر سرایت نکند و از یافت باطن ظاهر ذوق نگیرد و ملتذ نشود پس باطن منتهی را
یافت مطلوب حاصل بود و ظاهر او را ذوق آن یافت نباشد باقی ماند ذوق باطن که یافت نصیب اوست
چون باطن نصیبی از بیچونی یافته است آن ذوق او نیز از عالم بیچونی خواهد بود و در درک ظاهر که سراسر چونی است
نخواهد در آمد پس بساست که بظاهر نفی ذوق باطن نماید و باطن نیز در رنگ خود بی حلاوت و اذعه ذوق
چون دیگر است و ذوق بی چون دیگر و چون غایت ذوق باطن او خبر ندارد عوام ظاهرین از باطن منتهی
چه خبر خواهند داشت و غیر از انکار نصیب شان چه خواهد بود ذوقی که بفهم شان در آید ذوق ظاهر است که از
عالم چون است از نجاست که سماع دو نفس صحیحه و صفدر اب دو منتهای الیها که از احوال ظاهر است دارای ذواق
صورت نزد ایشان عزیز الوجود است و عظیم القدر بلکه بساست که اذواق و مواجید را منحصر درین
امور دانند و کمالات ولایت را در غیر این امور نه انکار نمایند اهم اهم سبحانه سواء البصر اطوار احوال
ظاهر نسبت باحوال باطن حکم چون دارد و نسبت بیچون بنصیبی دارد بلکه ظاهر او نفی در آید بلکه ظاهر نفی
آن ذوق حاکم است هر چند بیافت باطن ظاهر اطلاع دارد اما ذوق آن یافت را نمی تواند دریافت
پس نظر بظاهر توان گفت که منتهی را یافت میسر است اما ذوق یافت مفقود است و در مبتدی رشید این
طریق عالی که ذوق یافت اثبات مینمایند با وجود فقدان یافت بوساطت آنست که این بزرگواران التذاذ

یافت نصیب باطن منتهی در ذوق یافت مبتدی

چاشنی از انتهاء درج مینماید و بطریق العکاس پرتوی از نهایت عود باطن مبتدی می اندازند و چون ظاهر
مبتدی بباطن او مرتبط است و وقت تعلق درمیان ظاهر و باطن او ثابت است ناچار آن پرتو نهایت دران چاشنی
ولایت از باطن بظاهر مبتدی می رود و ظاهر را برنگ باطن او مصبغ میسازد و ذوق یافت بی اختیار در ظاهر
او ظاهر میگردد پس ثابت آمد که در مبتدی حقیقت یافت مفقود است و ذوق یافت حاصل است ازین بیان علو طریقه کاملیه
نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم و فوقیت نسبت علیه ایشان معلوم میشود و حسن تربیت و کمال اهتمام این بزرگواران
در حق مریدان و طالبان مفهوم می گردد و قدم اول آنچه خود دارند باندازه حوصله مرید رشید طالب صادق عطا می فرمایند
و بعلاقه دار تناسبی بالتفات و العکاس تربیت او می نمایند یعنی از مشایخ سلاسل دیگر قدس الله تعالی اسرارهم ازین سلسله
النهایه فی البدایه که ازین بزرگواران صادر شده است و شنیده اند و در حقیقت این سخن تردد دارند و تجویز می کنند که
مبتدی این طریق عالیه از منتهی طرق دیگر باشد عجب است که مساواة مبتدی این طریق با منتهی طرق دیگر از
کجا فهمیده اند پیش از اندراج نهایت در بدایت ازین بزرگواران سر نزده است و این عبارة دلالت بر مساواة
ندارد و مقصودشان آنست که درین طریق شیخ منتهی متوجه و متصرف خود را چاشنی از دولت نهایت خود بطریق
العکاس بمبتدی رشید عطا می فرماید و در بدایت او نمک نهایت خود تمزج مینماید مساواة کجا است و وصول اشتباه کدام
و در حقیقت آن چه کنجایش تردد است و این اندراج دولتی است بس عظیم مبتدی این طریق هرچند حکم منتهی ندارد
اما از دولت نهایت بی نصیب نیست فرضا اگر این مبتدی را فرصت قطع طریق وصول وطی منازل آن نباشد
از دولت نهایت بی نصیب نخواهد رفت و آن ذره نمک کلیتا در الیم و نمکین خواهد ساخت مبتدیان بخلاف طرق
دیگر که از نهایت دور و از کار اند و در قطع منازل وطی مسافات زیر بار وای هزار وای اگر ایشان را فرصت این قطع
نه بخشند وطی مسافات در حق ایشان تجویز ننمایند و چون درمیان مبتدی این طریق و مبتدیان طرق دیگر فرق
واضح گشت و نسبت این مبتدی بر دیگر ارباب بدایت لایح شد باید دانست که درمیان منتهیان این طریق و طرق
دیگر همین قدر فرق است و نسبت این منتهی بر منتهیان طرق دیگر همان مقدار ثابت است بلکه نهایت این طریقه
علیه در نهایات سائر طرق مشایخ است این سخن را ازمن باور دارند یا نه اگر بر سر انصاف آیند شاید باور دارند
یا نی که بدایت و نهایت آمیز باشد از نهایات دیگران البته امتیاز خواهد داشت و ناچار نهایت آن نهایات خواهد بود
بلکه نمونه از بهارش پیدست [illegible]

وآنرا شما بدست خود میگوئید پس از حق کجا خواهید رفت ونهایت شما و راحق چه خواهد بود گرگ ما از حق بحق میرویم
جل سلطانه نزد ظلیت گرگ خته با صل الاصل می پوئیم واز تجلیات اعراض منوده تجلی رامی جوئیم وظهورت را طلبیم
گفته شد ظاهر را در باطن بطون بیخواهیم وچون در باطنیت مراتب متفاوته ست از یک باطنیت بباطنیت دیگر میرویم و
ازان باطنیت دیگر بباطنیت ثالث قدم می نهیم الی ماشاء الله تعالی حضرت حق سبحانه وتعالی هرچند باطن حقیقی
ست اما واسع ست نیز همان وسعت که طول عرض دارد که از امارت مکان وعلامات حد وثبات وسعت اولی
درنگ او بجانه بیچون وبیچگونیست وسیر کیه دران وسعت وقع میشود نیز بیچون وبیچگونه ست وصاحب سیر نیز با وجود
چونی وچندی بقوت بیچونی وبیچگونگی قطع آن منازل بیچونی می نماید واز چون به بیچون می گراید بیچارگان
بی سر وبرگ از حقیقت معامله چه دریابند وگرفتاران عالم چون از بیچون چه خبر دارند نارسائی خود را اعتراض می
انگارند وبنا دانی بخدا شاه می نمایند ؎ بیخردی چند زخود بیخبر ۔ عیب پسندند بزعم هنر ۔ این قدر نمی فهمند
که نهایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بلکه نهایت خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتحیات نیز حق ست
سبحانه ونهایت ایشان با نهایت این بزرگواران علیهم الصلوات والتحیات متحد نیست بلکه با یکدیگر هیچ مناسبته ندارند
پس تواند که جمعی را نهایتی میسر شده باشد که در آن نهایت ایشان بود ودون نهایت آن بزرگواران علیهم الصلوات
والتحیات باشد پس ثابت آمد که نهایت همه حق ست سبحانه وتفاوت درمیان طوائف علی تفاوت درجاتهم
ثابت ست یا انکه گوئیم که همه نهایت خود را وصول بحق میدانند جل سلطانه لیکن بسیاری هستند که ظلال و
ظهورت حق را حق میدانند تعالی وتقدس با وجود تفاوت درجات الظلال وظهورت پس نهایات جمیع ارباب
نهایات لفس الامر وصول بحق نشد تعالی وتقدس بلکه بزعم هریکی منتهای او حق ست سبحانه پس اگر ابتداء
یکی ظلال وظهورت حق باشند تعالی وتقدس که نهایت دیگریست بزعم حقانیت ونهایت آن یکی وصول
بحق باشد تعالی که ما ورای آن ظلال وظهورت ست چرا مستبعد بود چرا محل انکار وشبهه باشد ؎ قاصری
گر کند این طائفه را طعن قصور ۔ عاشق صادق بود اندر بر جانان این گله را ۔ همه شیران جهان بسته این سلسله اند ۔ سگ
از حیله چه سان بگسلد این سلسله را ۔ ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین

مکتوب چهل وچهارم

بمحمد صادق ولد حاجی محمد مومن صدور رافنه در جواب استفسار او که این وحدت
وجود پرسیده بود وتطبیق دادن آنرا بعلوم شرعیه وایضا پرسیده بود از احب الی الله سبحانه عبد الخ بچه معنی ست احمد الله والصلوة والسلام

علی عبادہ الذین اصطفی پرسیدہ بودند کہ صوفیہ بوحدۃ وجود قائل اند علما آنرا کفر و زندقہ میدانند و ہر دو طائفہ از فرقہ ناجیہ اند تحقیقت این معاملہ نزد تو چیست مجت انما التحقیق این مبحث را این فقیر در مکتوبات و رسائل بتفصیل نوشتہ است و نزاع فریقین را بلفظ راجع دانستہ مع ذلک چون پرسیدہ اند سوال را از جواب چارہ نبود بعضی چند کلمہ نوشتہ آمد بدانند کہ از صوفیہ علیہ ہر کہ بوحدت وجود قائل است اشیا را عین حق می بیند تعالی وتقدس و حکم بہمہ دست می کند مراد ش آن نیست کہ اشیا حق جل وعلا شدہ اند و تنزیہ متنزل نمودہ و منزہ گشتہ است و واجب ممکن شدہ و بچون بچون آمدہ کہ این ہمہ کفر والحاد است فہو سبحانہ الآن کما کان فسبحان من لا یتغیر بذاتہ ولا بصفاتہ ولا فی سبحانہ بحدوث الاکوان او سبحانہ وتعالی بر ہمان صرفت اطلاق خود است از اتراج وجوب بحضیض امکان میل نفرمودہ بلکہ معنی ہمہ اوست آنست کہ اشیا نیستند و موجود اوست تعالی وتقدس منصور کہ انا الحق گفت مراد ش آن نیست کہ من جسم و ماجق متجسم کہ آن کفر است و موجب قتل بلکہ معنی قول او آنست کہ من نیستم موجود حق است سبحانہ غایۃ ما فی الباب صوفیہ اشیا را ظہورات حق میدانند تعالی وتقدس و مجانی آنہا وصفات او سبحانہ می انگارند بی شائبۃ تنزل و بی سمظنۃ تغیر و تبدل در رنگ آنکہ ظل از شخص متمدد شود و نمی تواند گفت کہ آن ظل آن شخص متحد است بلکہ عینیت دارد و آن شخص تنزل نمودہ بصورت ظل ظاہر شدہ است بلکہ آن شخص بر صرفت اصالۃ خود است و ظل از وی بوجود آمدہ است بی شائبۃ تنزل و تغیر ہر چند بعضی او قات جہلا را بواسطہ کمال محبت کہ بوجود آن شخص پیدا کردہ اند وجود سایہ از نظر شان مختفی کردد و غیر از شخص ہیچ چیز نمی نمایاند نباشد شاید کہ بگویند کہ ظل عین شخص است یعنی ظل معدوم است و موجود ہمان شخص است پس ازین بتحقیق لازم آمد کہ اشیا نزد صوفیہ ظہورات حق اند تعالی عین حق جل سلطانہ پس اشیا حق باشند تعالی حق جل شانہ پس معنی کلام انسان کہ ہمہ اوست ہمہ از دست باشد کہ نزاع علماء کرام است و نزاع در میان علماء کرام و صوفیہ عظام کنز ہم سبحانہ الی یوم القیام فی الحقیقۃ ثابت نباشد و مآل قولین یکی بودہ این قدر فرق است کہ صوفیہ اشیا را ظہورات حق میگویند تعالی و علما این لفظ نیز تحاشی مینمایند از جہۃ تحرز نمودن از توہم حلول و اتحاد سوال صوفیہ اشیا را باوجود ظہورات معدوم خارجی میدانند و موجود در خارج حق را می بینند سبحانہ و علما اشیا را موجودات خارجیہ میگویند پس نزاع و بقین در معنی ثابت شد جواب صوفیہ ہر چند عالم را معدوم خارجی میدانند اما در خارج وجود وہمی از اثبات مینمایند و از اوست خارجی میگویند و از کثرت وہمیہ خارجیہ انکار نمیکنند معذلک میگویند کہ این وجود وہمی

که در خارج نمود پیدا کرده است نه از قسم آن وجود ثابت و همیه است که بارتفاع وهم مرتفع گردد و ثبات و استقرار ندارد
بلکه این وجود وهمی و این نمود خیالی چونکه بصنع حق است همانا در نقاش قدرت کامله او تعالی از زوال محفوظ
است و اخلل مصون معامله این دانایان و آن نادانان مربوط است سوفسطائی که عالم را اوهام و خیالات
می داند ارتفاع اشیا را بارتفاع وهم و خیال هم انکار و میگوید که وجود اشیا تابع اعتقاد ماست نفس امر محقق ندارند
اگر آسمان را زمین اعتقاد کنیم زمین است و زمین را آسمان اعتقاد آسمان و شیرین اگر تلخ و نیم تلخ است و تلخی اعتقاد
ما شیرین بالجمله این خیره دان انکار ایجاد صانع مختار جل سلطانه نمایند و اشیا را باوتعالی مستند ندانند
غلوا فاضلوا پس صوفیه اشیا را در خارج وجود وهمی که ثبات و استقرار ندارد و بارتفاع وهم مرتفع میگردد و اثبات
میکنند و معامله این دانایان و آن نادانان را یکسان میدانند و میگویند آن وجود حق را پیدا کنند و اشیا را در خارج موجود
پیدا کنند و هکذا فاعجبی ابدی لک [illegible] و الوجود وجود یار و حبیب وجود حق جل علا ضعیف
و نحیف نصوص نماید وجود ممکن را نسبت بوجود واجب تعالی و تقدس مالک میدانند پس نزد ایشان اشیا را
در خارج وجود ثابت گشت که احکام این دانایان و آن نادانان هر دو ثابت و بارتفاع وهم و خیال غیر مرتفع است
فالنزاع و زوال نکلف غایة ما فی الباب صوفیه آن وجود را وهمی میگویند باین نکته که در وقت عروج وجود اشیا از
نظر ایشان مختفی میگردد و غیر از وجود حق جل شانه در نظرشان نمی ماند و علما از علاق لفظ وهم بر آن وجود تحاشی
مینمایند موجود وهمی نمیگویند تا قاصر نظری بارتفاع آن حکم نکند و از ثواب و عذاب ابدی لم یکن نماید سوال صوفیه که
اشیا را وجود وهمی اثبات می نمایند مقصودشان آنست که این وجود با وجود ثبات و استقرار نفس امری نیست و وجودی جز
در وهم ندارد و غیر از نمود نصیبی نیست و علما اشیا را در خارج موجود میدانند با وجود نفس امری فالنزاع باقی جواب
وجود وهمی و نمود خیالی چون بارتفاع وهم و خیال مرتفع نفس امری گشت نیز اگر فرض کنیم زوال هم جمیع ممکنات این وجود
ثابت است بزوال اینها هرگز زائل نمیگردد و الا تحاشی للواقع و نفس الامر الا بعقد بست که این نفس امری که در وجود
ممکن اثبات نموده می آید در جنب نفس امری که در وجود واجب تعالی ثابت است حکم لاشی دارد و نزدیک است که آنرا در موهومات
و تخیلات شمرده شود و در رنگ اوراک کلی مشکک که با یکدگر تفاوت فاش دارند چنانچه وجود ممکن که نسبته بوجود واجب تعالی حکم لاشی
دارد نزدیک است که آنرا در عدمات شمرده آید فلا نزاع فی الحقیقة سوال موجود همه اشیا چون نفس امری گشت لازم آمد که در نفس
موجودات متعدد باشند و نفس الامر یک موجود بود و این منافی وحدت وجود است که مقصود صوفیه وجودیست جواب هر دو نفس امری است و

وجود هم نفس امری لیکن چون جهت و اعتبار مختلف است توهم اجتماع نقیضین نمی شود چنانچه بیان
گردد و صورت زید مثلا که در مرات می نماید نفس امر در مرات هیچ صورت کاین نیست زیرا که آن صورت نه در
مرآت است نه در روی آن مرآت بلکه وجود آن صورت در مرآت باعتبار توهم است و بیش ازاین واقع در مرآت
حصولی نیست و این وجود وهمی و اراده خیالی که صورت را در مرآت پیدا نموده است نیز نفس امر است لهذا اگر کسی گوید
که من صورت زید را در مرآت دیده ام عقلا و عرفا و اورین کلام صادق میدانند و محق می انگارند و چون مبنای آن بیان بر
عرف است اگر شخصی گفتگو کند که وهمی من صورت زید را در آئینه دیده ام می باید که حانث نشود پس در نیصورة هم عدم
حصول آن صورت زید در مرآت نفس امر است و هم حصول آن صورت در مرآت و اعتبار تخیل توهم نفس امری نفس امر
سابق مطلقا نفس امر است و نفس امر لاحق بتوسط توهم و تخیل است عجب معامله است اعتبار توهم تخیل که منافی نفس امر است
اینجا بهان اعتبار محصل نفس امر گشته است اذ لولاه لما حصل ثم نفس الامر مثال دیگر فقط جوابیه است که اعتبار توهم تخیل الصور
دائره و خارج ثبوتی پیدا کرده است و اینجا هم عدم حصول دائره در خارج نفس امر است و هم حصول اینها دائره
و خارج باعتبار توهم تخیل نفس امری لیکن عدم حصول دائره مطلق نفس امر است و حصول آن دائره با ملاحظه
توهم و تخیل نفس امر است پس اول مطلق است و ثانی مقید است پس در ماخن فیه وحدت وجود مطلقا نفس امر است
و تعدد وجود باعتبار توهم و تخیل نفس امری گشته پیش ملاحظه و اطلاق و تقیید در میان این دو نفس امر متناقض نباشد
و اجتماع نقیضین ثابت نبود سوال چون زوال وهم جمیع و اهمان فرض کرده شود وجود وهمی و نمود خیالی
چگونه ثابت باشد جواب این وجود وهمی بمجرد اختراع وهم حاصل نشده است تا بمزوال وهم زائل گردد
بلکه بصنع حق جل و علا در مرتبه وهم حاصل گشته است و الحال پیدا کرده است تا چار بمزوال وهم خلق نمی پذیرد و
وجود وهمی باین اعتبار گویند که حق سبحانه و تعالی آنرا در مرتبه حس و هم خلق فرموده است و چون خلق او
تعالی هر مرتبه که باشد از زوال و خلل محفوظ است و حضرت حق سبحانه و تعالی چون آنرا خلق فرموده
است ناچار نفس امری گشته در هر مرتبه که خلق کرده باشد هر چند آن مرتبه نفس امری نباشد و مجرد اعتبار
بود اما مخلوق در آن مرتبه نفس امر است و الکه گفتم که حضرت حق سبحانه و تعالی آنرا در مرتبه حس و هم خلق
فرموده است یعنی آشیا را در مرتبه بجا فرموده است که آن مرتبه را حصولی و ثبوتی نیست مگر حس و هم بعد از
انکه شعبده بازی چیزهای غیر واقع را نماید و یک چیز را ده چیز داند آن ده چیز را حصولی نیست مگر

نمود حس و وهم و نفس امر چیز یک چیز موجود نیست و این ده چیز را که نمود و ست اگر بقدرت کاملهٔ خداوندی جل سلطانه
ثبات دهد مقرر پیدا کنند و از خلل و عثرت زوال محفوظ باشند نفس امری میگردند پس آن ده چیز هم در نفس
امر هستند و هم نیستند لیکن بدو اعتبار اگر قطع نظر از مرتبهٔ حس و وهم کرده شود نیستند و به ملاحظهٔ حس و وهم هستند
قصهٔ مشهور ست که در یکی از بلاد هندوستان شعبده بازان پیش سلطانی بنیاد شعبده بازی نموده بودند
درین اثنا چادر شعبده باز در خانهای اینه نظر آوردند و بنمودن بی بودن اینها را ظاهر ساختند و در همان مجلس نمودند که
درخت های کلان شدند و بار آوردند و اهل مجلس ازان بارها تناول نمودند درینوقت ان سلطان
حاکم گردکه شعبده بازان را بقتل رسانند چه او شنیده بود که بعد از ظهور شعبده اگر شعبده باز را بکشند آن
شعبده بقدرت خداوندی جل سلطانه بحال خود می ماند واتفاقا چون آن شعبده بازان را کشتند
ان درختهای اینه بقدرت خداوندی جل سلطانه بحال خود ماندند و شنیده ام که آندرختها تا این زمان بحال
خود ند و مردم از میوه آنها می خورند و ما ذلک علی الله بعزیز پس وصورت متنازع فیه حضرت حق سبحانه و
تعالی که خزاو در خارج و نفس امر موجود می نیست بقدرت کاملهٔ خود کمالات اسما و صفاتی خود را در پرده صور ممکنات
مرتبهٔ حس و وهم ظاهر ساخت و بوجود وهمی ثبوت خیالی آن کمالات را در مجالی اشیا جلوه گر گردانید یعنی
اشیا را بر طبق آن کمالات در مرتبهٔ حس و وهم ایجاد فرمودهٔ نامحدود وهمی و ثبوت خیالی پیدا کردند پس بود
اشیا باعتبار نمود خیالی ست لیکن چون حضرت حق سبحانه و تعالی این نمود را استقرار و ثبات کرامت فرموده
ست و در صنع اشیا اتفاق مرعی داشته و معامله ابدی باینها مربوط ساخته تا چار وجود وهمی و ثبوت خیالی
اشیا نیز نفس الامر گشته ست و از خلل محفوظ شده پس توان گفت که اشیا در خارج باعتبار نفس الامر هم موجود
وجود دارند لیکن بدو اعتبار چنانچه گذشت حضرت والد بزرگوار این فقیر گروه از علما محققین بودند که سر مو تفاوت
که قاضی جلال الدین اکبری که از علما متجر بود از من پرسید که بنفس الامر وحدت ست یا کثرت اگر وحدت ست
شریعت که مبنای آن بر احکام متباینه و متمایزه ست باطل میگردد و اگر نفس امر کثرت ست قول صوفیه که بوحدت
وجود قایلند باطل میشود حضرت ایشان در جواب او فرمودند که هر دو نفس امریست و ما را بیان فرمودند
بخاطر فقیر نمانده ست که در بیان آنچه فرمودند چه درینوقت بخاطر فقیر رسیده و در تسوید آورده والامر الی الله سبحانه
پس صوفیه که بوحدت وجود قایل اند محققند و علمای بکثرت وجود حاکمند نیز محق مناسب احوال صوفیه

وحدت است و مناسب احوال علما کثرت زیرا که مبنای شرایع بر کثرت است و قضایا بر احکام بکثرت مربوط است
دعوت انبیا علیهم الصلوت والتسلیمات و تعلیم و تهذیب اخروی بکثرت تعلق دارد چون حضرت حق سبحانه و تعالی
بحکم فاحببت ان اعرف کثرت را می خواهد و ظهور را دوست میدارد و بقا و این مرتبه نیز ضروری است چه ترتب این
مرتبه مرضی و محبوب رب العلمین است سلطان فی شان لا خدم و حشم را باید و عظمت و کبریایی اورا ذل و افتقار و انکسار
در کار است معامله وحدت وجود هر چند کاشفیت تمام معامله کثرت نسبت باو دور نگ فباز لعدان عالم را عالم حقیقت
گویند این عالم را عالم مجاز اما ظهورات چونکه محبوب اولی گشته است و بقای ابدی اشیا را عطا فرموده است
و قدرت را در لباس حکمت آورده و اسباب را در پوش فعل خود ساخته آن حقیقت کالمهجور شده است و این مجاز
متعارف گشته نقطه جوالهر چند کاشفیت است و دایره کرناشی از ان نقطه است کالمجاز را حقیقت آنجا مهجور است و اینجا
متعارف است مجاز است و التضا پرسیدند بودند معنی این قول انا احببته عبدا لم یضره ذنب بدند که چون دوست
حق سبحانه و تعالی بنده را دوست گرفت ذنب از وی صادر نشود که اولیا را حق جل و علا از ارتکاب ذنوب محفوظ داند اگرچه جائز است که ذنب از
ایشان صادر شود بخلاف انبیا علیهم الصلوت والتسلیمات که از ذنوب معصوم اند جواز صدور ذنب هم از ایشان محال است
و چون ذنب از اولیا صادر نشود یقین است که ضرر ذنب هم نخواهد بود پس در صورت عدم صدور ذنب لا یضره
ذنب درست است کما لا یخفی علی ارباب العلم و نیز تواند بود که مراد از ذنب ذنب سابق باشد که پیش از حصول
مرتبه ولایت صادر شده بود فان الاسلام یجب ما کان قبله و حقیقة الامر عند الله سبحانه و تعالی اعلم و نا
ان نسینا او اخطانا و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
الصلوت و التسلیمات العلی

مکتوب چهل و پنجم

بحقایق آگاهی معارف دستگاهی خواجه
حسام الدین احمد صدور یافته در بیان انکه عالم بتمام مجالی اسما و صفات واجبی است جل سلطانه بخلاف
ذات که ممکن از ان دولت بی نصیب است و فیما بخود در حق وی الزانی نداشته اند و تمامی عرض است
بوی از جوهریت نیافته و ما بینا سب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی محمد و ما کرما
از هر چه می رود سخن دوست خوشتر است ۱۲ از مکاتیب غریبه نوشته میشود استماع فرمایند و طریق مراقبه حضور
خواص نموده می آید توجه بلیغ نمایند باید دانست که عالم تمامه مجالی و مظاهر اسما و صفات واجبی است
تعالی و تقدس اگر ممکن حیات است مرآة حیوت واجب است تعالی و تقدس و اگر علم است مرآة علم

اوست بمجاز و اگر قدرت است هم مرتبت قدرت اوست تعالی علی هذا القیاس و ذات او را تعالی در عالم مظهری
نیست و مرآتی نه باکه ذات او را تعالی با عالم هیچ مناسبتی نیست و در هیچ چیز شتراکی اگرچه آن مناسبة
در هم بود و آن مشارکة در صورت باشد ان الله تعالی عن العلمین بخلاف اسما و صفات که با عالم مناسبة اسمی دارند و
مشارکة صوری در میان ایشان ثابت است چنانچه در واجب تعالی علم است و در ممکن نیز صورت آن علم ثابت است
و چنانچه انجا قدرت است اینجا نیز صورت آن قدرت بخلاف ذات که ممکن را زان دولت هیچ نصیب است و قیاسی
نجود در حق وی ارزانی نداشته اند بلکه ممکن چون بر صور اسما و صفات او تعالی مخلوق است بنمایه عرض است و وجودی
از جوهریت نیافته و قیام او بذات واجبی است تعالی و تقدس و ارباب معقول که ممکن را بجوهر و عرض تقسیم نموده
اند از نظر ظاهر بینی است و قیام بعض ممکن بعض دیگر ثابت است از قبیل قیام عرض بعرض است نه از قبیل قیام عرض
بجوهر بلکه فی الحقیقة آن هر دو عرض بذات واجبی قیام دارند تعالی جوهریتی در میان ایشان ثابت نیست قیوم جمیع ممکنات
اوست تعالی و تقدس پس ممکن را فی الحقیقة ذات نبود که صفات او قائم بان ذات باشند بلکه ذات مر واجب است
تعالی که صفات او تعالی و بهمچنین جمیع ممکنات باو قایمند و انار ق که هر یک بذات خود بلفظ انا می نماید آن نسبة
فی الحقیقة مع یهان یکذات است که همه را قیام باوست اشارة کننده داند یا ندانند هر چند ذات تعالی منار للعین هیچ
اشارت نیست و با هیچ چیز متحد نه این معارف غامضه را کونه انظران با معارف توحید وجودی خلط نکنند و
دگربیان یکدیگر را نشمارند ارباب توحید وجودی جز یکذات تعالی و تقدس موجود نمیدانند و اسما و صفات او تعالی نیز عین ذات
علمی می انگارند و حقایق ممکنات را نمیگویند که بوی از وجود بامنها نرسیده است الاعیان ما شمت رائحة الوجود
کلام ایشان است و این فقیر صفات او را تعالی نیز موجود بوجود زاید میداند چنانچه علمای اهل حق فرموده اند
و ممکنات را که مجالی اسما و صفات اوست تعالی نیز وجودی اثبات مینماید غایة ما فی الباب ممکنات را غیر از عرض که
در قیامی بخود ندارند نمیدانند جوهریت که قیام بخود دارد و ممکنات اثبات می کند و همه را قیام بذات او تعالی الفقیر
مینماید سوال ازین تحقیق معلوم میشود که ذات ممکن عین ذات واجب است تعالی و ممکن با واجب تحد است جل
شانه و این محال است مستلزم قلب حقایق است جواب گوییم که ذات ممکن یعنی ماهیة و حقیقت
او همان اعراض متعدده مخصوصه است که مجالی اسما و صفات واجب تعالی و این اعراض را با ذات
واجب تعالی و تقدس هیچ چیزی نیست و هیچ وجه اتحادی نه تا قلب حقایق لازم آید بنابرین قیام

ایراد عرض بان ذات تعالی و قیوم جمیع اشیا اوست سبحانه سوال چون اشارة هر یک که بذات خود و بلفظ انا می نماید راجع بذات واجب تعالی شد لازم می آید که ذات ممکن یعنی ماهیت و حقیقت او عین ذات واجب بود تعالی چه اشارت هر کس بلفظ انا باهیت و حقیقت خود است و این مستلزم قلب حقیقت است و بعینه سخن ارباب توحید وجود است جواب آرا می اشارت هر کس بلفظ انا هر چند بحقیقت خود است اما حقیقت او چون اعراض مجتمعه است قابلیت این اشارت ندارد و چه اعراض بالاستقلال و بالاصالة قابل اشارت حسی نیستند چون حقیقت او قبول این اشارت نکرد ناچار آن اشارت راجع بذ مقوم آن حقیقت گشت پس ماهیت ممکن همان اعراض مجتمعه است هر چند اشارت انا می او بواسطه عدم قابلیت حقیقة او راجع بمقوم او گشته است که ذات واجب است تعالی و تقدس پس قلب حقیقت نشد و ممکن واجب نگشت تعالی و تقدس و دعوی سخن ارباب توحید شد عجب مغالطه است انا می ممکن بواجب تعالی رجوع نماید و ممکن بحال خود ممکن ماند و بقول بعضی دانا این سخن متکلم نگذد بلکه نتواند گرد که صاحب تمیز است سوال قیام ممکن بذات واجب تعالی مستلزم قیام حوادث است بذات او تعالی و آن ممتنع است جواب امتناع قیام حوادث بمعنی حلول حوادث است در ذات او تعالی که محال است لیکن قیام بنجا بمعنی حلول نیست بلکه بمعنی ثبوت و تقرر است یعنی ثبوت و تقرر ممکن بذات واجب است تعالی سوال چون ممکن بذات واجب است بتمامه عرض نشد از محل او را چاره نبود که قائم بدا و باشد و آن محل کدام است ذات واجب نیست تعالی و هم چنین ممتنع محل او نتواند بود جواب عرض آنست که او را قیام بذات خود نباشد بلکه قائم بغیر بود و چون ارباب معقول در قیام عرض غیر از بمعنی حلول نه فهمیده اند ناچار عرض را اثبات محل نموده اند و بغیر محل ثبوت او را محال نداشته اند و چون قیام را معنی دیگر پیدا نشود چنانچه گذشت محل هیچ در کار نباشد محسوس و مشاهد ماست که قیام جمیع اشیا بذات واجب است تعالی هیچ حلولی و محلی در میان نیست ارباب معقول اگر اندکی دارند یا نه تشکیک انسان مصائب بداهة حاصل شود و یقین ما در تشکیک ایشان از اینجا گیرد و این سخت را بتمالی توضیح کردیم ارباب طلسم و اصحاب سیمیا چیزها مینمایند از جنس جمام غریبه و اعراض عجیبه و در صورت همه کس میدانند که این اجسام را در رنگ اعراض بخود قیامی نیست بلکه قیام این هر دو بذات صاحب طلسم است هیچ محل اینها را ثابت نیست و نیز میدانند که درین قیام استنابه حالیت و محلیت بلکه بوجه

وتقرر اینها بذات صاحب طلسم ست بی توهم حلول و در ماخن فیه نیز همین تصویر ست چه حضرت حق سبحانه
وتعالی اشیا را در مرتبه حس و وهم خلق فرموده و اتقان و احکام در صنع اینها مراعات نمود و معامله ابدی
و تنعیم و تعذیب سرمدی با اینها مربوط ساخت پس این اشیا را قیامی بخود نیست بلکه قایم بذات حق تعالی
سبحانه بی شائبه حلول و بی ضمنه حال مثل تمثیل یک صورت کوه یا صورت آسمان که در آئینه ظاهر شود البته
باید که آن صور را اجسام دانسته جواهر انگارد و آن تماثیل را جواهر انگاشته قایم بخود داند و اگر فرضا شخصی
آن صور را اعراض داند و قایم بغیر تصور نماید و بعلت عرضیة طالب محال آنها بود و بی محال ثبوت
آنها را محال داند آن شخص نیز سفیه ست که به تقلید مردم انگاریده ست خود میناید تمیز وارد بدیهه و بیان
که آن صور اصلا محال ثابت نیست بلکه اصنا جی بحال ندارند همچنین نزد ارباب کشف و شهود تمام ممکنات
در رنگ آن صورند پیش آن تماثیل میستند غایة ما فی الباب حضرت حق سبحانه و تعالی آن صور و تماثیل
را بقضه کامل خود بر نهجی اتقان و احکام داده ست که از خلل مصون اند و از زوال محفوظ و معامله آخرت
ابدی با اینها مربوط ست که امر غیر مرة از تشکیل نظام کار علما و معتزله ست بحکم ربته سن غیر را هم عالم را
مجموع اعراض دانسته ست و از جواهر خالی انگاشته بلی آن الکذوب قد یصدق چون او از کونه نظری
قیام این اعراض را بذات واجب الوجود جل سلطانه ندانسته مورد طعن تشنیع عقلا گشته ست چه
عرض را از قیام بغیر چاره نبود و بوجود جوهر قابل نیست تا قیام را با و مستند سازند و از صوفیه صاحب
فتوحات تکمیه عالم را اعراض مجتمعه در عین واحد دانسته و عین واحد را عبارت از ذات احدیت داشته
جل سلطانه لیکن بعدم بقای این اعراض در دو زمان حکم کرده ست و گفته عالم در هر آنی
بعدم میرود و مثل آن بوجود می آید و نزد فقیر این معامله شهودیست نه وجودی چنانچه در حواشی سمرقندی
را بیانات تحقیق این بحث نموده ست سالک را در توسط احوال پیش از انکه ماسوی از نظر او مطلقا مستقر گردد در آیی جنان
میبیند که عالم معدوم گشته ست و در آن ثانی می یابد که عالم موجود ست و در آن ثالث باز معدوم می یابد و در آن را به موجود می
انگارد تا انکه بفنای مطلق مشرف گردد و همیشه ماسوی را معدوم یابد و این زمان در شهود او عالم مستمر العدم ست و همچنین
چنین در توسط ـــ حصول بقا و جوع بعالم کاهی عالم بنظر سید آید و گاهی مختفی میگردد و از اینجا نیز حالت جدید
اشتغالی متوهم میگردد و همچنین عارض را معامله بقا بتمام تکمیل و ارشاد و استناد و فرقا باز عالم بنظر او خواهد در آمد و عالم را مستمر الوجود خواهد یافت

پس این معامله راجع بشهود سالک گشت نه بوجود عالم که وجود او بهیچ پرگنه دست اگر چند بذات دست در
شهود دست و بهمه دست بجانه اللهم الصواب وحکم بعدم بقاء اعراض در زمان که بعضی آنچنانین گفته اند
مدخول است و بثبوت نرسیده دلیله که بر عدم بقای اعراض آورده اند تا تمام اند این معارف خاصه گویا
سبق قلم اکثر یاران آنجا کی انتهاست فرموده نقل آمد ایهه آنچه توفیق کرده اند فرمایند چون در تقریر کسی
بود بهمه کرام از یاران کتابت مطلب و نگاشته اند بالاقتضا همین معارف نموده آمد والسلام علیکم وعلی من لدیکم

مکتوب چهل و ششم

بمولانا احمد بنگالی احمد در یافته در فضائل کلمه طیبه که متضمن طریقت و حقیقت
و شریعت است و در بیان آنکه کمالات ولایت را در جنب کمالات نبوت هیچ مقداری نیست و در بیان آنکه
از شریعت چاره نیست و همیشه نسبت بشریعت مکلف است و باطن گرفتاران معامله لا اله الا الله محمد رسول الله کلمه
طیبه متضمن طریقت و حقیقت و شریعت است اما آنانی که سالک و در مقام نفی نیست در مقام طریقت است چون
از نفی تمام فارغ شود و جمیع ما سوی الله را نفی کرده و طریقت را تمام کرده باشد و به مقام فنا رسیده بود
چون بعد از نفی و مقام اثبات آید و از مسلوکی بمجذوبی مشرف و ولایت صادق می آید و نفس از امارگی
باطمینان می گراید و مزکی و مطهر میگردد پس کمالات ولایت مربوط بجزو اول این کلمه طیبه گشت که نفی
و انبات است باقی ماند خبر و دویم این کلمه مقدسه که نسبت برسالت خاتم الرسل است علیه وعلی آله وعلیهم الصلوات
والتحیات این جزو انیز متصل و مکمل شریعت است آنچه در ابتداء و وسط از شریعت حاصل شده بود
صورت شریعت بود آنکو هم او بود حصول حقیقت شریعت درین موطن است که بعد از حصول مرتبه ولایت
حاصل می شوند و کمالات نبوت که کمل تابعان را بتبعیت وراثت انبیا علیهم الصلوات
والتحیات حاصل میگردد نیز درین موطن است طریقت و حقیقت که حاصلان ولایت اند گویا شرائط اند
از برای تحصیل حقیقت شریعت و تحصیل کمالات نبوت ولایت را همچون طهارت باید دانست و شریعت
را همچون صلوة و در طریقت گویا ازاله نجاسات حقیقیه است و در حقیقت ازاله نجاسات حکمیه تا
بعد از طهارت کاملان آنان را بمکالمه شریفه گردد و قابلیت اداء نمازی که نهایت مرتبه قرب است
و ستون دین است و معراج مومن است پیدا کند جز این کلمه مقدسه را در جای دیگر نیافتم بنگرید که خبر اول
در جنب آن قطره می نماید بلکه کمالات ولایت را در جنب کمالات نبوت هیچ مقداری نیست ذره را

درجنب آفتاب چه مقدار بود سبحان الله چه کج بینی ولایت را از نبوت افضل دانسته اند و شریعت را کالباب است پوست انگاشته چه کند نظرشان مقصور بر صورت شریعت است و از مغز جز پوست بدست نیاورده اند و نبوت را به علت توجه بخلق قاصر انگاشته اند و این توجه را در رنگ توجه عوام قصر دانسته ولایت را که توجه بحق دارد جل وعلا بر آن توجه ترجیح داده اند و ولایت را افضل از نبوت گفته اند که در کمالات نبوت نیز در وقت عروج رو بحق است سبحانه چنانچه در مرتبه ولایت بلکه در مرتبه ولایت صورت آن کمالات عروجی است که در مقام نبوت حاصل است چنانچه بعضی از آن ذکر خواهد یافت و در وقت نزول نبوت در رنگ ولایت رو بخلق است اینقدر فرق است که در ولایت بظاهر متوجه بخلق است و بباطن بحق است سبحانه و در نزول نبوت بظاهر و باطن متوجه خلق است و به کلیه خود ایشان را بالحق جل شانه دعوت مینماید و این نزول اتم و اکمل است از نزول ولایت چنانچه در کتب و رسایل تحقیق آن نموده است و این توجه ایشان بخلق نه در رنگ توجه عوام است چنانچه گمان برده اند بلکه توجه عوام بخلق از جهة گرفتاری ایشان است که با ماسوی دارند و توجه خواص بخلق نه بواسطه گرفتاری است با ماسوی چه این بزرگواران گرفتاری ماسوی را در اول قدم وداع نموده اند و گرفتاری بخالق خلق جل سلطانه بجای آن گزیده بلکه توجه بخلق این بزرگواران برای هدایت و ارشاد است تا بخالق خلق جل سلطانه ایشان را رهنمونی فرمایند و بمراضی مولای ایشان تعالی وتقدس دلالت نمایند و شک نیست که این قسم توجه بخلق که مقصود از آن تخلیص ایشان است از رقیت ماسوی فاضلتر است از آن توجهی که بنفس خود بحق نماید جل وعلا مثلا شخصی بذکر الهی جل سلطانه اشتغال دارد در اثنا نابینای پیدا شد که پیش راه او چاه است که اگر قدم دیگر بردارد در چاه رود در صورت آن شخص را ذکر گفتن بهتر است یا نابینا را از چاه خلاص کردن بهتر شک نیست که تخلیص نابینا بهتر است از ذکر گفتن او چه او تعالی غنی است از و و از ذکر او و نابینا بنده ایست محتاج که دفع ضرر از وی ضرور است علی الخصوص که باین تخلیص مامور شود این تخلیص او هم ذکر است که امتثال امر است در ذکر او یک حق است که حق مولا است جل شانه و در تخلیص که بامر واقع شود ادای دو حق است حق عبد حق مولی تعالی بلکه نزدیک

است که ذکر گفتن در آن وقت داخل ذنب نموده آید چه همه وقت ذکر گفتن مستحسن نیست در بعضی اوقات
ذکر نا گفتن مستحسن است چنانچه در ایام منهی و در اوقات مکروه روزه ناداشتن و نماز نا گذاردن از روزه
داشتن و از نماز گذاردن بهتر است باید دانست که ذکر عبارت از طرد غفلت است بهر وجه میسر شود
خواه ذکر مقصود بتکرار کلمه نفی و اثبات است یا بتکرار اسم ذات چنانچه گمان برده میشود پس آنچه
از امتثال اوامر و انتهاء از نواهی شریعت نموده آید همه داخل ذکر است بیع و شری با مراعات حدود شرع
و ازدواج هم چنین نکاح و طلاق با مراعات کذا بصورتیکه مباشرت [illegible]
آمر و ناهی جل سلطانه نصب عین مباشر این امور است پس غفلت را گنجایش نباشد لیکن ذکری
که باسم صفت مذکور واقع شود سریع التاثیر است محبت بخش مذکور است و قریب الوصال است بخلاف
ذکری که به امتثال اوامر و انتهاء از نواهی واقع شود که از این صفات قلیل النصیب است هرچند این صفات در بعضی افراد
که ذکرشان با متثال اوامر و انتهاء از مناهی شرعیه است بسبیل ندرت یافته شود حضرت خواجه نقشبند میفرمودند
قدس سره که حضرت مولانا زین الدین تا بیادی قدس سره از راه علم بخدا رسیده است جل سلطانه و ایضا ذکری که باسم
واحد واقع شود وسیله است مر ذکری را که بمراعات حدود شرعیه حاصل شود زیرا که در جمیع امور مراعات الحکام شرعیه نمودن
فی محبت تمام بنا صب شرع میسر میشود این محبت تمام مربوط بذکر اسم صفت اوست تعالی پس دوام آن ذکر باید بود
تا این ذکر مشرف گردد و معامله غایت دیگر است انجا نرسیم و سیله الله یحبکم شاء الله بر اصل سخن رویم و گوئیم که در اثنای این معامله
گاه طریقت و حقیقت و شریعت معامله دیگر است و کار و بار دیگر ان توان گفت که این معامله را در جنب آن
معامله هیچ اعتدادی و اعتباری نیست آنچه در مرتبه حقیقت حاصل شده بود و اثبات تعلق داشت صورت این معامله بود
و این معامله حقیقت آن صورت است در رنگ صورت شریعت که در ابتدا بمرتبه عوام محصول پیوسته بود و بعد
از حصول طریقت و حقیقت الحقیقت الصورت میسر میگردد و خیال باید کرد معامله که صورت او حقیقت باشد
و مقدمه او ولایت بود در گفت گو چگونه در آید و در بیان چگونه گنجد و اگر فرضا بیان کرده شود که در یابد چیز
در یابد این معامله وراثت انبیاء اولی العزم است علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات که نصیب اقل قلیل است
هرگاه اصول در همه معامله قلیل یابند فروعا بطریق اقل خواهند بود سوال ازین معاف للازم می آید که در بعضی اوقات
عاکف قدم از شریعت بیرون می نهد و به اوراد شریعت عروج مینماید جواب شریعت اعمال ظاهر است و آن معامله در باطن

شرط دوم

باطن متعلق است ظاهر همیشه بر تعب مکلف است و باطن گرفتار آن معامله و چون این نشاه دار عمل است
باطن را از اعمال ظاهر عهده عظیم است و نرفتهات باطن مربوط بامتثال شریعت است که بظاهر تعلق دارد و بسر
همه وقت درین نشاه ظاهر و باطن لفظ شریعت چاره نبود کار ظاهر عمل بشریعت است و نصیب باطن
نتایج و ثمرات پس شریعت ام جمیع کمالات آنرا و اصل جمیع مقامات کشت نتایج و ثمرات شریعت مقصود بذات
نشاه دنیوی نیست کمالات اخروی و منفعات مصریه نیز از ثمرات نتایج شریعت است پس شریعت
[illegible] و از ثمرات و نتوان آن عالم منفوست و جهان قوایه را آنجا
ماخوذ است سوال ازین بیان لازم آید که در کمالات نبوت نیز باطن بحق است سبحانه و ظاهر بخلق
و خود در مکتوبات و رسایل خود نوشته و بالا نیز گذشته است که در مقام نبوت که محل دعوت است تمام رو
بخلق است وجه توفیق چیست جواب ان معامله بعروج تعلق دارد و مقام دعوت مربوط بهبوط است
پس در وقت عروج باطن بحق شد سبحانه و ظاهر بخلق تا بوقت شریعت غرا ادای حقوق انبیا
نماید و در وقت هبوط تمام بخلق متوجه باشد و به کلیت خود خلق را بحق جل جلاله دعوت فرماید فلا مناقضة
و تحقیق این مقام آنست که توجه بخلق عین توجه بحق است سبحانه فلیتامل لو افهم وجه الله نه باین معنی که ممکن عین
واجب است سبحانه یا مرآت واجب است تعالی ممکن حقیر را چه یارا که عین واجب تعالی و تقدس شد یا
قابل مرآتیت او تعالی تواند بود بلکه توان گفت که واجب تعالی و تقدس مرآت ممکن است و شیا را مرآت واجب
تعالی چنان متوهم میشود که صور اشیا در مرآت صورت حلولی و سریانی نیست هم چنین این اشیا را در مرآت
واجب تعالی حلول و سریانی نه چگونه حلول متصور شود که در مرتبه مرآت صور را وجودی نیست وجود صور در مرتبه
توهم و تخیل است و بس آنجا که مرآت است صور نیست و آنجا که صور است مرآت را آنجا راه نیست اگر که صور را
بیش از نمود خیالی ثبوتی نیست غیر متحقق دهی بودی نه اگر امکان دارند در مرتبه توهم دارند و اگر زمان دارند در مرتبه
تخیل دارند لیکن این نمودی و خیالی چون بصنع خداوندی جل سلطانه از خلل مصون است و از سرعت زوال محفوظ معامله
ابدی با نها مربوط است و عذاب و ثواب سرمدی بایشان منوط بدانند که در مرآت صورت ملحوظ
اولا صورت و التفات ثانی از برای شهود مرآت در کار است و در مرآت واجب تعالی ملحوظ اولا
همان مرآتیت و التفات ثانی از برای اشیا در کار است و ایضا در مرآت صورت نیز مرایا می

در مرآت صور

احکام و آثار مرتبهٔ اگر مرآت طولانی ست مثلا صور نیز طولانی ظاهر میشوند و مرایای طول مرآت میگردند و هم چنین اگر مرآت صغیر ست آن صغیر در مرایای صور ظاهر میگردد بخلاف مرآت ذات واجب تعالی که اشیا مرایای احکام و آثار او نمی توانند شد چه در آنمرتبه عالیا هیچ حکمی و اثری نیست بلکه جمیع نسبت انجا مسلوبست اشیا اگر مرایا شوند چه چیز دانمایند آری در مرتبهٔ تنزل که موطن ثبوت اسما و صفات ست اگر اشیا مرایای صور احکام واجبی شوند گنجایش دارد چه سمع و بصر و علم و قدرت مثلا که در مرایای اشیا ظاهر اند صور سمع و بصر و علم و قدرت مرتبهٔ وجوبند که مرآت آن اشیاست اینها احکام مرتبه اند که در مرتبهٔ اشیای ظاهره ظاهر گشته اند و آنکه گفتیم که در مرآت واجب تعالی ملحوظ اولا بیان مرآتست و التفات ثانی از برای شهود اشیا که کالصور اند در آن مرآت در کار ست حال ابتدا رجوع ست که صور بنظر در آمده اند بعد از آنکه از نظر تمام مرتفع شده بودند و چون معامله رجوع بآخر رسید و سیر در اشیا در وراء واقع شود و استقرار در مرکز دائره امکان میسر گردد نا چار شهود بغیب مبدل خواهد شد و ایمان شهودی ایمان غیبی خواهد شد تا آنکه معامله دعوت تمام شود و ندای الرحیل در رسد آنوقت غیب نخواهد ماند و جز شهود نخواهد بود اما این شهود اتم و اکمل خواهد بود از آن شهودی که قبیل رجوع حاصل شده بود چه شهودی که بآخرت تعلق دارد اکمل ست از آن شهودی که بدنیا متعلق ست ﴿ هنیئا لارباب النعیم نعیمها ﴾ و للعاشق المسکین ما یتجرع ﴾ باید دانست که از تحقیق سابق لائح گشت که صورت اشیا اگر در مرآت مینماید چیز دیگر تخیل ثبوتی نیست مرآت بر صرافت تجرد خود ست از حصول آن صورت این صورت را نمی گفت که آنمرآت قریب ست و نیز توان گفت که آنمحیط آن صورت ست و بآن صورت است این قرب و احاطه و معیت نه از قبیل قرب و احاطه جسم با جوهر بعرض بلکه آنجا قرب و احاطه ست که عقل و تصور بر آن عاجز ست و دراک کیفیت قاصر پس باین صورت قرب و معیت و احاطه ثابت بود و کیفیت هیچ معلوم نبود و لله المثل الاعلی همچنین ست قرب حضرت حق سبحانه با عالم ست و هم چنین احاطه و معیت او تعالی معلوم الانیت ست و مجهول الکیفیت تا ان آریم که او تعالی قریب محیط ست و با عالم ست اما کیفیت قرب و احاطه معیت او تعالی ندانیم که چیست چه این صفات از صفات اشیا بجدا ست و از سمات امکان و حدوث علاحده هر چند بنظری و تشبیهی آنرا در عالم مجاز که قنطره حقیقت ست

آورده است و به امنیه و صورت ایمای فرموده تا امیر بیان بنسبت او تعالی از مجازی به حقیقت برند و از صورت
به معنی گرایند والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب چهل و هفتم** خواجه محمد قاسم بدخشی صدر یافته در صحبت
و تنبیه بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند سبحانه الحمد و المنة که از کلیه و کلام آن
حرارت طلب مفهوم میشود و بوی از جمعیت می آید اما که این دولت اثر قرب صحبت است کرفتاریهای
نمیدانم کذشت که کیفیت صحبت دارند مجموع ایام صحبت شما معلوم نیست که یک عشره کشیده باشند از خدا شرم
باید داشت جل سلطانه که از هزار کم برای خداعز و جل انتخاب می کند و از تعلقات شتی خود را جمع نمیتواند صحبت
برشما درست شده است و به وجدان خود دریافته اید یکساعته این صحبت به انوار یقینیات مجاهده است مع ذلک
ازین صحبت کریزانند و بحیلهای خود را دور می اندازند جوهر استعداد شما نفیس است اما چه فائده که از قوت بفعل
نیامده استعداد نیز فایده ندارد لیکن همت شما پست است در رنگ طفلان از جوهر نفس بخرف ریزه های خسیس آرام کرفته
ع بوقت صبح شود هیچ روز معلومت ؛ که ما که ناخته عشق در شب دیجور ؛ حالا هم هیچ نرفته است فکر
جل باید نمود عمده ایثار صحبت ارباب جمعیت است و اکر این دولت میسر نشود اوقات خود را بذکر الهی جل شانه
که ماخذ اصحاب دولت است مشغول باید داشت و هرچه منافی ذکر است ازان اجتناب باید نمود و در حل و حرمت
شرعی نیک احتیاط باید فرمود و مبالغه نباید کذاشت و نماز پنجوقت بجماعت التزام نمایند و در تعدیل ارکان سعی
مرعی دارند و محافظت نمایند که نماز در اوقات مستحبه ادا باید بنا انتم اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة الآیة علی کلشی قدیر
مکتوب چهل و هشتم به خواجه محمد طالب بدخشی صدر یافته در ترغیب نمودن بتمام رضا بسم
الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی خواجه محمد طالب همواره خوابان مطلوب شهند خبر فرستاده
قرة العین محمد صدیق نوشته بودند انا لله و انا الیه راجعون برادر عزیز حضرت حق سبحانه و تعالی نزدموجهای
از همه چیز عزیز تر و محبوب تر است چه اموال و چه انفس و احیا و اماتت فعل اوست تعالی که دیگر برادر را در
فعل نیست پس ناچار فعل او تعالی نیز عزیز تر و محبوب تر خواهد بود جای آنست که محبان از فعل محبوب
لذت بگیرند و عیش نمایند بصبر چه دلالت کند که ایمای بکبرهت وارد و مقام رضا هر چند از رغبت و شوق
خبر میدهد اما مرتبه الذاذ امری دیگر است **ع** عشق آن شعله است کو چون برفروخت ؛ هرچه جز معشوق باقی
جمله سوخت ؛ تیغ لا در قتل غیر حق براند ؛ در کذر زان پس که بعد لا چه ماند ؛ ماند الله باقی جمله فرقت ؛ شاد باش ای عشق

شرکت سوز رفت ۱۲ والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب چهل و هم** بخواجه گدا صدور یافته در بیان آنکه راه
اسوی گام اول است نظر بیق ست یعنی کسی کند که این کوشش نشود نخده و نصلی علی نبیه و سلم علیه و علی آله الکرام
نصیحتی کرنا چوی خواجه محمد گدا نموده می آید بعد تصحیح عقاید کلامیه بعد ازان احکام فقهیه دوام ذکر الهی است جل سلطا
برنجی یاد گرفته اند باید کرد ذکر اگر فته ست تبلا باید که غیر مذکور را در باطن نگذارد تعلق علمی و جهلی را زنا سوتی کو
زائل گرداند الغیر زان قلب را سوا حاصل کرد و دازو یده و دانش غیر فارغ نشود که اگر به تکلف و تعمل
اشیا را بوی یاد دهند یا دنکند شما سد و همواره مستهلک و مستغرق مطلوب بود چون معامله تا اینجا رسید یک
گام درین راه زده ست سعی نماید که از یک گام هم کوتاهی نکند و بدیده و دانش غیر گرفتار نماند ۵
گوی توفیق و سعادت درمیان افگنده اند کس به میدان درنمی آید سواران راجه شد و بظاهر تعلقات
شما کم مینماید اما بشوق تعلق خود را باباب تعلق مخشور میدارند الراضی بالضرر لا یستحق النظر مسله مقرره ست
والسلام **مکتوب پنجاه و هم** بمیرزا شمس الدین صدور یافته در بیان آنکه شریعت را صورت ست و حقیقت
در بیان آنکه از ابتدا تا انتها از شریعت چاره نبود و در بیان تمکین قلب و طمانینان نفس و اعتدال اجزای
قالب که در مرتبه نبوت و با مناسب ذلک محمد صلی الله علیه و سلم علی عباده الذین اصطفی شریعت را صورت ست
و حقیقت صورت شریعت عبارة از امتثال احکام شرعیه ست بعد ازان باید دروله و بها جا مین عنه
بهمانه با وجود منازعت نفس اماره و با وجود سرکشی و طغیان و انکار که در جبلت او موضع ست و در
موطن اگر ایمان صورت بست فاگر نماز ست صورت نماز ست و اگر روزه ست صورت روزه و علی هذا القیاس
سایر الاحکام الشرعیة پس اگر نفس که عمده وجود انسان ست و مشار الیه هر فرد و بقول انا هم او ست بر کفر
و انکار خود ست حقیقة ایمان و حقیقت اعمال صالحه چگونه متصور شود در حضرت خداوندی ست جل شانه که
مجرد صورت را قبول فرموده بشارت بدخول جنت که محل رضای اوست تعالی نموده ست و هم او ست
تعالی که در نفس ایمان بتصدیق قلب کفایت فرموده ست و باذعان نفس تکلیف ننموده بلی جنت را هم
صورت ست و هم حقیقت اصحاب صورت از صورت جنت محظوظ خواهند شد و ارباب حقیقت از حقیقت صورت اصحاب
صورت و ارباب حقیقه از یک فاکهه جنت تناول نمایند صاحب صورت از ان لذتی یابد و صاحب حقیقت لذتی دیگر از ان
مطهرات امهات المومنین بآن سرور علیه و علی آله الصلوات و السلام در یک جنت بهند و از یک فاکهه تناول فرمایند

اما الله اذ و تنعم هر کدام علیحده هست و اگر علیحده نباشد لازم آید فضل الهیات المومنین بر جمیع بنی آدم بعد از
پیغمبر ما علیه و آله الصلوة و السلام و نیز لازم آید که هر گاه یکی از شخص زوجه او نیز از آن شخص افضل بود
که زوجه باز دوج ممتزج است این صورت شریعت بشرط استقامت موجب فلاح است و مستلزم نجات
اخروی و صحیح و خواجه جنت چنانچه گذشت و چون صورت شریعت درست گردد ولایت حاصل شود و الله و
ولی الذین آمنوا و این زمان بغایت بعید است سالک مستعد آن گشت که قدم در طریقت نهد و در پو ولایت خاصه
آرد و نفس را از امارگی بتدریج مطمئنه کند لیکن بدانند که طی منازل حصول ولایت نیز مرتبط باعمال شریعت
است ذکر الهی جل شانه که عمده این راه است از امور شرعیه است و اجتناب از منهیات شرعیه نیز از ضروریات
این راه است و ادای فرائض از مقربات است طلب پیر راه این راه نماید وسیله تواند شد نیز ماموز شریعت است تعالی
و ابتغوا الیه الوسیلة بالجمله از شریعت چاره نبود چه صورت شریعت و چه حقیقت شریعت زیرا که امهات جمیع کمالات
ولایت و نبوة احکام شرعیه است کمالات ولایت نتایج صورت شریعت است و کمالات نبوت ثمرات حقیقت
شریعت کما سبق انفاقا شاید تقدم ولایت طریقت است که آنجا نفی ماسوی مطلوب است و رفع غیریت
مقصود و چون بفضل خداوندی جل شانه ماسوی بکلیه از نظر مرتفع گشت و در دیدار نشانی از انها
نماند فنا حاصل گشت و مقام طریقت بانجام رسید و سیر الی الله تمام شد بعد ازان شروع در مقام
اثبات است که معبر بسیر فی الله است و همین است مقام بقا که موطن حقیقت است که مقصد اقصی است از ولایت
باین طریقت و حقیقت که فنا و بقا است هم ولایت معاودت می آید و امارہ مطمئنه میگردد و از کفر و انکار خود و انها
و ملهمه از مولای خود جل سلطانه راضی میگردد و مرضیه نیز از وی راضی میشود و کراهتی که در جبلت خود داشت ازین
میشود گویند هر چند نفس در مقام اطمینان بر سد از سرکشی خود باز نیاید ۵ هر چند که نفس مطمئنه گردد
هرگز از عصیان خود نگردد بهاء و اگر آنحضرت علیه و علی آله الصلوة و السلام در حدیث رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر
فرموده است مراد ازان جهاد با نفس گشته اند و انچه بکشف فتور آمده است بوجدان خود فهمیده است خلاف این حکم
منافات بعد از حصول اطمینان و نفس هیچ سرکشی و طغیان نمی باید و در مقام انقیاد متمکن میباید بلکه آزاد در رنگ
قلب متمکن که نسیان ماسوی نموده است می باید که از دیدار نفس غیر چیزیت گذشته است و از جاده و سیاه زلوت دلم
تخلف نجاست و کسی که پیش از حصول اطمینان اگرچه برابر سر موافقت کند هر چه گوید از نفس است و سرکشی کند باز نفس است و سرکشی کند باز دارد اما بعد از حصول اطمینان

باسمان نظر مطالعه نموده است و در حل این معما دو فرقه که مخالف مقرر قوم است اما بنهایت الله سبحانه برابر سر مو
در نفس مطمئنه مخالفت و سرکشی نیافته و جز استهلاک و اضمحلال چیزی دیگر روی ندیده هرگاه حق تعالی راضی گشت
و حضرت حق سبحانه و تعالی از وی راضی شد طغیان چه صورت دارد که منافی رضاست مرضی حق جلشانه هرگز نامرضی
نمیگردد و مراد از جهاد اکبر والله سبحانه علم بحقیقه بحال نمانده بود که جهاد با قالب شهوت است از قالب ناشی است و اگر غضب
هم از انجاست هویدا نمی چنین سار حیوانات که نفس ناطقه ندارند این صفات زدیده و آنها کاین است و شهوت و غضب
سره و حرص متصف اند این جهاد همیشه برپاست اطمینان نفس تسکین این جهانی نماید و تمکین قلب در این قتال نمیرماید و لقاء
این جهاد و فواید کثیره است که متضمن تقیه و تطهیر قالب ست تا کمالات آن نشاء و معاد آخرت باصالت او قائم مربوط گشت و به
کمالات این نشاء رقالب تابع است و قلب متبوع آنجا کار بعکس است قلب تابع است و قالب متبوع و چون این نشاء ضلل غیر دوام آن
نشاء به اندازه انجهاد منقضی گردد و این قتال بانجام رسد و چون بفضل الله سبحانه نفس در مقام اطمینان آمد و مقاتله حکم لهو
جلشانه گشت اسلام حقیقی میسر و حقیقت ایمان صورت گرفت بعد ازان هر چه بعمل خواهد در آمد از حقیقت خواهد بود و اگر نماز
ادا یافت حقیقت نماز خواهد بود و اگر صوم است حقیقت صوم است و اگر حج است حقیقت حج علی هذا القیاس سائر ارکان الاحکام
الشرعیه پس طریقت و حقیقت در میان صورت شریعت و حقیقت شریعت متوسط گشت تا بولایت خاصه مشرف شود و از
اسلام مجازی به اسلام حقیقی رسد و چون محض فضل خداوندی جل سلطانه بحقیقت شریعت متحلی گشت و اسلام حقیقی میسر
مستعدان گشت که از کمالات نبوت بتبعیت و وراثت انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات بهره تمام یابد و نصیب وافر گیرد چنانچه
صورت شریعت همچون شجره طیبه است مر کمالات ولایت را که گویا ثمرات او بند حقیقت شریعت نیز گویا شجره
مبارکه است مر کمالات نبوت را که همچون ثمرات او بند و کمالات ولایت چون ثمرات صورت اند و کمالات
نبوت ثمرات حقیقت آن صورت ناچار کمالات ولایت صور باشند مر کمالات نبوت را که حقایق آن
صور اند باید دانست که فرق در میان صورت شریعت و حقیقت شریعت از راه نفس آمده بود
که در صورت نفس اماره طغیان داشت و حقیقت شریعت با کار خود آورده و حقیقت نفس مطمئنه
گشته است و مسلمان همچنین فرق در میان کمالات ولایت که کالصور اند و در میان کمالات نبوت
که کالحقایق اند از راه قالب است در مقام ولایت اجزاء قالب از طغیان و سرکشی باز نمانده اند
مثلا جزء ناری او با وجود اطمینان نفس از دعوی خیریت و تکبر خود باز نمانده است و جزء ارضی از خست

خود پشیمان نگشته علی هذا القیاس سائر الاجزا و در مقام کمالات نبوت اجزا رقالب نیز باعتدال آمده است
و از افراط و تفریط باز گشته از نجا تواند بود آنچه مظهر و فرموده علیه و علی آله الصلوات و السلام ایم
شیطان چنانچه در افراق است در انفس است نیز قرآن چنین داری است که مدعی خیریت خود است و خواهان
تکبر و ترفع خود که بدترین صفات رذیله است و اسلام او کنایه از رفع این ارذل رذایل است پس کمالات
نبوت هم تمکین قلب است و هم طمانینان نفس و هم اعتدال اجزا رقالب و در ولایت همین تمکن قلب است و بعد
اللتیا و التی طمانینان نفس مراد است انکه گفتم بعد اللتیا و التی اطمینان نفس نظر بر اکه اطمینان مرنفس را بر حد کمال و
بی تکلف بعد از اعتدال اجزا رقالب است لهذا ارباب ولایت بوسیله عدم اعتدال اجزا رقالب
رجوع مظمئنه را بصفات بشریت تجویز نموده اند چنانچه بالا گذشت و طمانینه که بعد از اعتدال اجزا
قالب مرنفس را حاصل میگردد و از رجوع بصفات رذیله پاک و مبرا است پس اختلاف رجوع آن مبنی بر اختلاف
مقامات نفس بر + + + + و الله اعلم است هریکی از مقام خود خبر داده است و از یافت خود سخن رانده
سوال هرگاه اجزا رقالب نیز بحد اعتدال آیند و از طغیان و سرکشی باز مانند جهاد با نها چه صورت دارد
و در رنگ نفس مطمئنه جهاد از نها نیز مرتفع گردد جواب فرق است درمیان مطمئنه و این اجزا چه مطمئنه صفات
استهلاک و اضمحلال است و ملحق بعالم امر است که بکمال استهلاک و سکر متصف است و این اجزا بواسطه
اتیان احکام شرعیه که مبنای آن بر صحو است مناسبت باستهلاک و سکر ندارند و در مستهلک گنجایش مخالفت
نیست و آنکه گوید بواسطه بعضی مصالح او منافع اگر در بعضی امور صورت مخالفت نماید گنجایش دارد
امید است که این مخالفت بفضل خداوندی جل سلطانه از ترک استحباب بالاتر و از ارتکاب کراهت
تنزیه پایان تر فرود نیاید پس جهاد در مرتبه قالب وجود اعتدال اجزا او متصور شود و در مطمئنه
جهاد و مجوز نباشد تحقیق این بحث در مجلد مکتوبات اول در مکتوب بیان طریق که باسم فرزندی اعظمی
مرحومی نوشته شده است بتفصیل اندراج یافته است اگر خفائی مانده باشد انجا رجوع نمایند و اگر
بمحض فضل خداوندی جل سلطانه کمالات نبوت که نتایج و ثمرات حقیقت شریعت اند نیز بانجام رسند
و ترقیات انجا منوط باعمال نباشند معامله دران موطن هم محض فضل خداوندی و احسان حضرت
رحمان است جل سلطانه اعتماد انجا از نیست و عمل را انجا حکم نه فضل و فضل و کرم و رحمت

این مقام نسبت بمقامات سابق بس عالی است و وسعتمقام دارد و نورانیتی دارد که در سابق اثری
ازان نبوت این مقام باصالت مخصوص انبیا اولی العزم است علیهم الصلوات والتسلیمات و بتبعیت هرکرا
بخواهند و بوراثت هرکرا مشرف سازند باکربیا کار ندارد و شوائبیست ؛ اینجا کسے غلط نکند و نگوید که درین
موطن از صورت و حقیقت شریعت استغنا حاصل میگردد و احتیاج باتیان احکام شرعیه نماند زیرا که شریعت
اصل بیکار است و بنیاد این معامله است و هر خشت هر چند بالا رود و سر فراز گردد و دیوار هر چند بلند رود
و کوشکهای عالی بروی راست شود از اصل و بنیاد مستغنی نباشند و احتیاجی ذاتی ازانشان زائل
نگردد مثلا خانه علو هر چند رفعت پیدا کند و از پستی دور تر بود از خانه سفل و را چاره نبود و احتیاج
او از سفل هرگز زائل نشود اگر فرضا و مثلا خانه سفل خللی راه یابد آن خلل در خانه علو نیز تاثیر خواهد
نمود و زوال سفل بزوال علو خواهد رسانید پس شریعت همه وقت و همه حال در کار است و باتیان
احکام آن همه کس محتاج و چون بنایت خداوندی جل شانه معامله ازین موطن نیز بالا رود و کار از
تفضل بمحبت آید مقامی پیش خواهد آمد بس عالی که بالاصاله مخصوص بخاتم الرسل است علیه و
علی آله کل الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات و بتبعیت و وراثت تا کرا باین دولت مشرف سازند
آن کوشک عالی که از غایت رفعت بنظر نیک می درآید حضرت صدیق را و انجا بطریق وراثت تا ناقص
داخل می یابد و حضرت فاروق نیز باین دولت مهتداست و ازامهات المومنین حضرت خدیجه و حضرت
صدیقه رابان سرور علیه و علی آله و اصحابه الصلوة والسلام صلاته ازدواج آنجا نیز می بینند والامر الی الله سبحانه

مکتوب پنجاه و یکم بخواجه محمد صدیق صدور یافته الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اما
ایها الاخ الصدیق ان کلامه سبحانه مع البشر قد یکون شفاها و ذلک الافراد من الانبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات
و قد یکون ذلک لبعض الکمل من متابعیهم بالتبعیة والوراثة ایضا و اذا کنت هذا القسم من الکلام مع واحد منهم
سمی محدثا کما کان امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه و هذا غیر الالهام و غیر القاء فی الروع و غیر الکلام مع
مع الملک انما یخاطب بهذا الکلام الانسان الکامل بجامع بینه و بین الامر و الخلق و الروح و النفس و العقل و الحیاة
و الله یخص برحمته من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و لا یلزم من کون الکلام شفاها ان یکون المتکلم مرئیا للسامع
بجوازان یکون السامع ضعیف البصر لا یحتمل شعشعان انواره کما قال علی آله الصلوات والتسلیمات فی جواب سوال

الردیة منه نوراني اراه ولان فی شفاه حرق الحجب الشهود فی لا الوجود فی فافهم فان هذه معرفة شریفة
فلما کلم بها احد والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب پنجاه و دوم** بخواجه محمد علی کشمیری صدور یافته قوله
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از کمال محبت و اخلاص صدور یافته بود مع هذا بار شد
حضرت حق سبحانه و تعالی بر محبتان این طائفه استقامت کرامت فرماید و با ایشان محشور دارد و هم قوم لا یشقی
جلیسهم و لا یحرم انیسهم و لا یخیب جلیسهم و هم جلسا الله و هم اذا رؤا ذکر الله و هم من عرفهم و جد الله نظرهم و دار
و کلامهم شفاء و صحبتهم ضیاء و دیارهم من الرذائل طاهر هم خاب و خسر من راء باطنهم خوش گفت الهی جلت انیکه
دوستان خود را کردی گوهر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت یعنی
شناخت ایشان و یافت تو از یکدیگر منفک نیستند تقدم ذاتی بیک اعتبار شناخت راست و بیک
اعتبار یافت را و تقدم قابلی تقدم آن طرف است لانه المبدأ فی جمیع البدایة اولی و ادری و السلام علیکم
و علی من لدیکم **مکتوب پنجاه و سیوم** بیکی از مشایخ نواحی صدور یافته قوله الحمد لله وسلام علی عباده الذین
اصطفی بر سنید بود اگر در ریاضت خود را می آرام نفس را استقامت پیدا میشود و میداند که مثل من صالحی
نیست اگر چیزی خلاف شرع واقع میشود خود را محتاج و فرو تر خیال میکند علاج این چیست توفیق تا را
احتیاج و فروتنی که مبنی از ندم است در شق ثانی که پیدا میشود لغتست عظیم یا ذا بالله سبحانه اگر
بعد از ارتکاب محظور شرعی ندامت هم که اثر توبه است پیدا نشود و با بتیان ذنب تلتذ و محظوظ بود
که التذاذ ذنب اصرار بر ذنب است اگر اصرار بر سیئه صغیره است بکبیره میرساند و اصرار بر کبیره و علی الکفر
است شکر این نعمت مفقود نماند تا از دیاد می و ر ندم پیدا نشود از ارتکاب خلاف شریعت باز دارد
قال الله سبحانه تبارک و تعالی لئن شکرتم لازیدنکم حاصل شق اول حصول عجب است بعد از اتیان باعمال
صالحه و این عجب سمی است قاتل و مرضی است مهلک که اعمال صالحه را نابود میگرداند چنانچه آتش
حطب را ناچیز سازد و منشای عجب آنست که اعمال صالحه در نظر عامل مزین می درآیند و مستحسن می نمایند
فالمعالجة بالاضداد باید که حسنات خود را متهم دارد و قبایح خفیه حسنات را در نظر آرد خود را و اعمال خود را
قاصر شمارد و ملک شایان لمن وعد و باید قال علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات رب قاری للقرآن و القرآن
یلعنه و کم من صائم لیس له من صیامه الا الظمأ و الجوع خیال نکند که حسنه او قبیح ندارد اگر اندک متوجه شود

تعالیٰ اللہ سبحانہ ہمہ بیند و بوی حسن احساس نکند عجب کجا و استغنا کرا بلکہ از ہستیلای دید قصور اعمال
باید کہ از ایشان حسنہ متفعل و شرمندہ بود نہ معجب و مستغنی و چون دید قصور در اعمال پیدا شود اعمال را قیمت
افزاید و بقبول سزاوار بود سعی نماید کہ این دید پیدا شود و داد عجب ندہد دید و نہ خرط القتاد الا ان یشاء
ربی شیلا جمی ملا کہ این دید قصور اعمال بوجہ کمال میسر گردد چنان می انگارند کہ کاتب یمین سطل و بیکار
است و حسنی نیست کہ در کتابت او در آید و کاتب شمال ہمیشہ در کار است کہ ہمہ قبیح و سوء است و چون مجاملہ
عارف نامابین سر حد میسر سد عوامل ملہ عوامل ۵ قلم اینجا رسید سر بشکست و السلام علی من اتبع الہدی مکتوب
پنجاہ و چہارم بسید شاہ محمد صدر در یافتہ در بیان آنکہ متابعتان سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام مراتب و
درجات دارد و آن ہفت درجہ است و بیان تفصیل آن ہمہ بعد و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ متابعت آنسرور علیہ
علی آلہ الصلوٰۃ والسلام کہ سرمایہ سعادت دینیہ و دنیویہ است درجات و مراتب دارد درجہ اولی ہر عوام
اہل اسلام است از ایشان باحکام شرعیہ و متابعت سنت سنیہ بعد از تصدیق قلبی بیش از اطمینان نفس کہ
بدرجہ ولایت مربوط است و علماء ظواہر و عباد و زہاد کہ معاملہ شان باطمینان نفس نہ پیوستہ است ہمہ درین
درجہ متابعت شریکند و در حصول بصورت اتباع برابر مند و چون نفس درین مقام از کفر و انکار خود نہ رستہ است
لاجرم این درجہ مخصوص صورت متابعت است اگر این صورت متابعت در رنگ حقیقت متابعت بیرنگ فلاح در سکنار
آخرت است و نجی از عذاب نار است و مبشر و خول جنت از کمال کرم انکار نفس را اعتبار نموده بتصدیق قلب
کفایت فرموده است و نجات را مربوط بان تصدیق ساخته ۵ میتوانی کہ دہی ہشک مرا حسن قبول اسی کہ در
ساختہ قطرہ بارانی را ۱۲ درجہ دوم از متابعت اتباع اقوال و اعمال و ست علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام کہ بباطن
تعلق دارد از تہذیب اخلاق و دفع رذائل صفات و ازالہ امراض باطنیہ و علل متعلق کہ بمقام طریقت متعلق
اند این درجہ اتباع مخصوص بارباب سلوک است کہ طریقہ صوفیہ را از شیخ معتمد اخذ نمودہ بوادی و معارف
سیر الی اللہ را قطع مینمایند درجہ سوم از متابعت اتباع احوال و اذواق و مواجید آن سرور است علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ
والسلام کہ بمقام این درجہ اتباع مخصوص بارباب سلوک است ولایت خاصہ تعلق دارد و این درجہ مخصوص بارباب
ولایت است کہ مجذوب سالک باشند یا سالک مجذوب چون مرتبہ ولایت بانجام رسد نفس بمطمئنہ بگشت و از طغیان و سرکشی
باز ماند و از انکار باقرار کفر باسلام آمد بعد ازین ہر چہ در متابعت کند حقیقت متابعت خواہد بود اگر نماز ادا مینماید حقیقت

متابعتجای آرد و اگر صوم است همین حکم است و اگر زکوة است همین منط است و علی هذا القیاس در اتیان جمیع احکام شرعیه حقیقة + + + + اتباع کامل است سوال حقیقت نماز و روزه چیست معنی است نماز در روزه افعال افعال مخصوصه است اگر آن افعال چنانچه فرموده است ادا یابد حقیقت ادا یافته باشد صورت چه بود حقیقت ورای آن چه باشد جواب مبتدی چون نفس اماره دارد که بالذات منکر احکام سماویست اتیان باحکام شرعیه از وی باعتبار صورت است و منتهی را چون نفس مطمئنه گشته است در رضا و رغبت قبول احکام شرعیه نموده اتیان احکام از وی باعتبار حقیقت است مثلا منافق و مسلم هر دو افعال نماز میکنند منافق چون انکار باطن دارد صورت نماز بجای آرد و مسلم بواسطه اقتدا و باطن بحقیقت کار متجلی است پس صورت و حقیقت باعتبار انکار و اقرار باطن است این درجه چهارم درجه ایست از متابعت و در درجه اولی صورت این متابعت بوده و اینجا حقیقت اتباع است این درجه چهارم از آنجا مخصوص بعلماء راسخین است شکر الله تعالی سعیهم که بواسطه اطمینان نفس بدولت متابعت سنت سنیه اولیاء الله را قدس الله تعالی اسرارهم هر چند بنحوی از اطمینان نفس لهذا متمکن قلب حاصل است اما کمال اطمینان مرنفس را در تحصیل کمالات نبوت حاصل است که علماء راسخین بواسطه کمال اطمینان نفس بحقیقة شریعت که حقیقة اتباع است متحقق باشند دیگران چون این کمال ندارند گاهی بصورت شریعت متلبس اند و گاهی بحقیقت شریعت متحقق علامتی از برای علماء راسخین بیان کنم تا ظاهر دانی دعوای رسوخ ننماید و اماره خود را مطمئنه نپندارد عالم راسخ کسی است که او را از تاویل متشابهات کتاب و سنت نصیب است و از اسرار حروف مقطعات اوائل سور قرآنی بهره دارد و تاویل متشابهات از جمله اسرار غامضه است خیال نکنی که در رنگ تاویل میباشد است و تاویل در جمیع بدلات که آن ناشی از علم ظاهر است باسرار کار ندارد و صحابه این اسرار پیغمبر اند علیهم الصلوات والتسلیمات و این سورات اشارات معاملات ایشان است و تبعیت و وراثت این بزرگواران سر آمد این دولت عظمی میتواند حصول این درجه متابعت که منوط باطمینان نفس است و وصول بحقیقت متابعت صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوة والسلام گاه هست که بتوسط فنا و بقا بی توسل سلوک و جذبه میسر گردد و نتواند بود که از جوال و مواجید و از تجلیات و ظهورات هیچ در میان نباشد و این دولت اتفاق وقت بود لیکن از راه ولایت باین دولت رسیدن اولیست از آنکه براه دیگر برسد و آن راه دیگر بزعم این فقیر التزام متابعت سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و اجتناب از بدعت و رسم بدعت تا از بدعت حسنه درنگ

حاشیه
[illegible]

بدعت سیئه احتراز نماید بوی ازین دولت بمشام جان او نرسد و اطمینی امروز متعسر است که عالم در دریای بدعت غرق گشته است و بظلمات بدعت آرام گرفته کار امحال است که دوم از رفع بدعت نرند و باحیای سنت لب بکشایند اکثر علماء را نیوقت رواج دهندهای بدعت اند و محو کنندهای سنت بدعتها پهن شده و تعامل ضعف و السنه بجواز بلکه باستحسان آن فتوی میدهند و مردم را ببدعت دلالت مینمایند چه میگویند اگر ضلالت شیوع پیدا کند و باطل متعارف شود تعامل گردد دگر نمیدانند که تعامل دلیل استحسان نیست تعاملی که متسرع است بحالتست که از صدر اول آمده است یا باجماع جمیع مردم حاصل گشته کما ذکره القاضی البیضاوی قال شیخ الاسلام الشهید رحمه الله سبحانه لا فاخذ باستحسان مشایخ بلخ و انما نأخذ بقول من قبلنا بالتعدیل حجة الله سبحانه لا تعامل فی بلدة لا دلیل علی الجواز انما یکون علی الاستمرار من الصدر اول لیکون ذلک دلیلا علی تقریر النبی علیه وعلی آله الصلوة والسلام ایاهم علی ذلک فیکون شرعا مثله وعلی الصلوة والسلام و اما اذا لم یکن کذلک لا یکون فعلهم حجة اذا کان ذلک من العامة کما فی البلدان کلها لیکون اجماعا والاجماع حجة الاتری انهم لو تواطؤا علی بیع الخمر و علی الربوا لفتی باحل شئ لیست کر علم تعامل کافة انام و عمل جمیع قری و بلدان از حیطه بشر خارج است باقی ماند تعامل صدر اول که فی الحقیقة تقریر است از ان سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام و را جرم است بسنة او علیه وعلی آله الصلوة والسلام بدعت کجا و حسن بدعت کدام اصحاب کرام را در حصول جمیع کمالات صحبت غیر البشر کافی بود و عامة علیهم الصلوات والتسلیمات از علماء سلف هر که بدولت روضه مشرف گشته است بی آنکه اختیار طریق صوفیه نماید و سلوک و جذبه بقطع مسافت کند بواسطه التزام متابعت سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و اجتناب از بدعت نامرضیه اللهم متعنا علی متابعة السنة و جنبنا عن ارتکاب البدعة بحرمة صاحب السنة علیه وعلی آله الصلوة والسلام که علم و عمل را و حصول آن کمالات مدخلی نیست بلکه حصول آنها مربوط بمحض فضل و احسان خداوندی است جل سلطانه و این بیچون عالی است و درجات سابق را بان مساسی نیست این کمالات بالاصالة مخصوص بانبیاء اولوالعزم است علیهم الصلوات والتسلیمات و بتبعیت و وراثت تا کرا بانبین دولت مشرف سازند و درجه ششم از متابعت امام آنسرور است علیه وعلی آله الصلوة والسلام در کمالی که مخصوص بمقام محبوبیت آنسرور است علیه وعلی آله الصلوات والسلام چنانچه در درجه پنجم افاضه کمالات بمجرد فضل و احسان بوده درین درجه ششم افاضه کمالات آن بمجرد محبت است و فوق تفضل و احسان است ازین درجه متابعت نیز اقل قلیل النصیب است این پنجم درجه متابعت غیر از درجه اولی بمقامات عروج تعلق دارند و حصول انها

بعصو و مربوط است در رتبه ششم از متابعت که متعلق بنزول و مبسوط دارد و این در رتبه سابع از متابعت جامع جمیع درجات
سابق است زیرا که درین هر طن نزول هم بتصدیق قلب است و هم تمکین قلب است و هم اطمینان نفس است و هم اعتدال
اجزاء قالب که از طغیان و سرکشی باز مانده اند درجات سابق گویا اجزاء متابعت بوده اند و این درجه هم چون کل است
مران اجزاء را درین مقام تابع بمتبوع بنهجی شباهت پیدا میکند که گویا هم بتبعیت از میان بخیزد و امتیاز تابع و
متبوع زایل میگردد چنان متوهم میشود که تابع در رنگ متبوع هر چه میکرد از اصل میکرد گویا هر دو از یک چشمه آب میخورند
و هر دو بغوش یک کنار اند و هر دو در یک بستر اند و هر دو در رنگ شیر و شکر اند تابع کجا و متبوع کدام و تبعیت کرا
و اتحاد و نسبت تفاوت کجا این ندارد عجب مقامیست و چه مقام هر چند با عیان نظر مطالعه مینماید نسبت تبعیت هیچ ملحوظ
و منظور نمیگردد و امتیاز تابعیت و متبوعیت اصلا مشهود نمیشود و انقدر هست که هود را طفیلی پیدا نمود و وارث نبی خود میباید
علیه و علی جمیع الانبیاء من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها مانا که تابع دیگر است و طفیلی و وارث دیگر هر چند همه در
قطار تبعیت اند ظاهرا در تابع جیلوله متبوع در کار است و در طفیلی و وارث هیچ حیلولتی در کار نیست تابع
اولیس خورد است و طفیلی جلیس ضمنی باجمله هر دولتی که آمده است از برای انبیا آمده است علیهم الصلوات و التحیات
سعادت امتان است که بطفیل انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات از اندرون بهره یابند و از اولیاء الشان تناول نمایند
۵ در قافله که اوست دائم زنیم و این بس که رسند در بانگ جرسی و تابع کامل کسی است که باین هفت درجه متابعت
متحلی شود و آنکه بعضی از درجات متابعت دارد و بعضی ندارد تابع فی الجمله است علی التفاوت الدرجات علماء طواید رحمه
اولی خرسند کاش آنرا هم سرانجام بدهند متابعت مقصوره بر صورت شریعت دانسته اند و در رای ان امری دیگر
انگاشته طریقه صوفیه را که وسیله حصول درجات متابعت است بیکار تصور نموده اند و اکثر شان پیر و مقتدای خود را
غیر از هدایت و مزدوری ندانسته چنان کرمی که در سنگ نهان است زمین و آسمان و همان است حقا الله سبحانه و
ایاکم تحفیفة المتابعة المرضیة المصطفویة علی صاحبها الصلوات و السلام و البرکة و التحیة و علی جمیع اخوته من الانبیاء الکرام و الملائکة
المقربین و علی جمیع اتباعهم الی یوم القیام مکتوب پنجاه و پنجم مخدوم زاده های عالی درجات اعنی خواجه محمد سعید و خواجه
محمد معصوم سلمهما الله تعالی صدور یافته در بیان آنکه قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیه است و در مناقب امام اعظم ابو حنیفه
و در بیان آنکه اصل این کار شریعت است و مداحی صوفیه علیه آنکه احکام الهامیه هر وقت نائره و مانا سب ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیه است بلکه جامع جمیع

شرایع ما اقسم است غایة ما فی الباب بعضی از احکام این شریعت از آن قسم اند که بعبارت نص و اشارت نص و دلالت نص و اقتضا نص معلوم میکردند عوام و خواص از اهل لغة درین فهم برابر اند و قسم دیگر از احکام از آن قبیل اند که بتوسط اجتهاد و استنباط مفهوم میکردند و ازین فهم مخصوص بود بمجتهدین است که آن سرور باشد بقول جمهور و اصحاب کرام آن سرور و مجتهدان سایر امت النسور و تشکید و علیهم الصلوات و التسلیمات لیکن کلام اجتهادیه در زمان آن سرور که او آن وحی بود علیه علی آله الصلوة و السلام درمیان خطا و صواب متردد نبود بلکه بوحی قطعی صواب محقق از خطا متمیز میگشت و حق با اهل مستخرج میماند بتقریر و تثبیت نبی بر خطا مجوز نیست بخلاف احکامیکه بعد از انقراض زمان وحی بطریق استنباط مجتهدان حاصل گشته اند درمیان صواب و خطا متردد اند لهذا احکام اجتهادی که در زمان وحی مقرر گشته اند موجب یقین اند که مفید علم و اعتقاد است و بعد از زمان وحی ناچار موجب ظن باشند که مفید عمل است نه موجب اعتقاد و قسم ثالث از احکام قرآن ازین نوع اند که لطافت بشری در فهم آن عاجز است تا هلا از باب منزل احکام حاصل سلطا حاصل نشود فهم این احکام متصور نبود حصول این علم مخصوص بنبی است علیه علی آله الصلوة و السلام غیر پیغمبر این علم نکند این احکام سر جنبانا خود از کتاب اند ما جران مظهر این احکام پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة و السلام ناچار این احکام را منسوب بسنة داشته اند که مظهر آن سنة است و درین که آنکه احکام اجتهادیه را بالقیاس نسبت کنند باعتبار آنکه قیاس مظهر این احکام است پس سنت و قیاس هر دو مظهر احکام باشند اگر چه درمیان این دو مظهر فرق بسیار است که یکی مستند دایمی است که بحال خطا ملحق نمیشود و دیگری موجب اعلام حق است علی ما که خطا را احتمالیش نیست قسم اخیر بکمال شباهت اصل دارد گویا ثابت احکام است بر حقیقتی حقیقة منسوب است بجمیع احکام همان کتاب عزیز است و بسنة مبین دانسته که در احکام اجتهادیه غیر پیغمبر را تابع پیغمبر علیه و علی آله الصلوة و السلام مجال خطا نیست اگر ان غیر را باجتهاد در سد احکامیکه بعبارة و اشارت و دلالت نص ثابت شده اند و همچنین احکامیکه مظهر انها سنت است اصری ادا و انها مجال مخالفت نیست ما که جمیع سنت انباع ان احکام لازم است پس مجتهدان امت را در احکام اجتهادیه بمثابه رای پیغمبر لازم نیست علیه و علی آله الصلوة و السلام بلکه بمثابه رای موطن تابع رای خود است انجا دقیقه است باید دانست بمثابه که تابعیت غیر العزم پیغمبران اولوالعزم منیمایند علیهم الصلوات و السلام واجب بر ایشان همان اتباع احکام است که از کتب و صحف ایشان بعبارت و اشارت و دلالت ثابت شده اند نه ان احکام که باجتهاد و حسن ایشان ظاهر گشته زیرا که در احکام اجتهادی هر گاه مجتهد است را متابعة لازم نبود چنانچه بدیهی است پیغمبر را بر چگونه متابعة لازم باشد و احکامیکه مظهر انها سنت است چنانچه پیغمبر اولوالعزم را ان احکام باعلام حاصل اند

پیغمبر غیر اولی العزم را آنچه کام باعلام او تعالی ثابت اند متابعت چه بود بلکه متابعت را گنجایش نیست زیرا که باندازه هر وقت و مناسب هر گروه احکام علاحده هست گاهی حسن مناسبت هست و گاهی حرمت پیغمبر اولی العزم را اعلام بحل هری شده بود و پیغمبر غیر اولی العزم را اعلام بحرمت آن و این حل و حرمت هر دو را خود از صحیفه منزل هست چنانچه دو مجتهد از یک ماخذ و حکم مختلف اخذ نمایند یکی از انجا حل و فهمد و دیگری حرمت سوال این اختلاف و اجتهاد گنجایش دارد که مدار آن بر رای است که هم احتمال صواب دارد و هم احتمال خطا اما پیغمبر را اعلام او تعالی گنجایش ندارد زیرا که انجا تردد و صواب و خطا جایز نیست بلکه نزد حق جل و علا حکم هست اگر حل است حرمت گنجایش ندارد و اگر حرمت هست حل را مجال نیست جواب روا هست که نسبت بیک قوم حل باشد و نسبت بقوم دیگر حرمت پس حکم خدا جل و علا در واقعه متعدد باشد نسبت بتعدد قوم و لامحذور آری در امت خاتم الرسل اینچنین راست نیاید که کافه انام در شریعت یک حکم محکوم اند یک واقعه نزد خدا عز و جل سلطانه انجا دو حکم نیست سوال پیغمبر اولی العزم هرگاه بحکم حل امری کرده باشد و پیغمبر دیگر متابعت او در ان امر حکم بحرمت نماید لازم می آید که حکم ثانی ناسخ حکم اول باشد و انجا جایز نیست که نسخ مخصوص پیغمبر اولی العزم هست غیر او ناسخ نمیتواند شد جواب انسخ و نسخ لازم می آید که حکم ثانی عام بود نسبت بکافه انام تا رفع حکم اول که نسبت بگروهی واقع شده بود نماید حکم ثانی عام نیست بلکه نسبت بیک گروهی حکم بحرمت کرده هست بحکم اول جنبک ندارد نمی بینی در یک واقعه مجتهدی حکم بحل میکند و مجتهد دیگر در همان واقعه حکم بحرمت مینماید و هیچ کس نسخ نیست هر چند در میان این دو آن تفاوت فاحش هست که انجا رای هست و انجا اعلام در اینجا تعدد حکم گنجایش دارد و در اعلام گنجایش ندارد و اما تعدد قوم علاجان مینماید چنانچه گذشت پس در شریعه ما تقدم احکامی که از کتب و صحف پیغمبران اولی العزم بحسب لفظ مفهوم میکردند پیغمبران متابعه را نیز در انها مجال مخالفت نیست و آن احکام نسبت بکافه انام دارد گشته اند مگر بقدر قوم که دعوت کنند خلاف آن احکام تبلیغ نخواهد کرد اگر حل است همه را حل است و اگر حرمت است همه را حرمت است تا زمانیکه پیغمبر دیگر از اولی العزم بیاید و در قرآن حکم فرماید این زمان نسخ متصور است پس نسخ باعتبار احکام باشد که بحسب لغت از صحیفه منزل ماخوذ اند و احکام کما اجتهادا اعلام ثابت شده اند بلکه نسخ و اجتهاد منسوخ اند نسخ در انها متصور نیست که این احکام نسبت بعض است بقوم دیگر پس اجتهاد پیغمبری همچنین سنت اورا فهم اجتهاد و سنت پیغمبر

دیگر نمیتواند شد که ان نسبت بقومی است و این نسبت بقوم دیگر و اگر اختلاف نسبت بکافه انام یا نسبت بکافه
امت منسوخ است چنانچه درین شریعت که حکم نسبت کافه انام است حکم ثانی ناسخ حکم اول است پس سنة لاحق غیر علیه
وعلی آخیه الانبیاء والمرسلین بصلوات وتحیات ناسخ باشد مر سنت سابق او را علیه علی آله الصلوة والسلام وقت
عیسے علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بعد از نزول متابعت این شریعت خواهد کرد و نسخ این شریعت مجوز نیست نزد یک است
که علماء ظواهر مجتهدات او را علی نبینا علیه الصلوة والسلام از کمال وقت وغموض ناخدا نگارند و مخالفت کتاب
وسنة دانند مثل روح الله مثل امام اعظم کوفی است که ببرکت ورع وتقوی و بدولت متابعت سنت در زمره علماء و
اجتهاد و استنباط یافته است که دیگران در فهم آن عاجز اند و مجتهدات او را بوسطه وقت مخالف کتاب
سنت دانند او را وصحابی و تابعی ندانند کانی لم اعلم الوصول الی حقیقة علمیه و درایته وعدم الاطلاع علی فحوی
فرستاده امام شافعی مگر شنیده از وقت فقاهت او علیه الرضوان دریافت که گفت الفقهاء کلهم عیال ابی حنیفة
وای ازجا تهای قاصر نظران که تصور خود را بدیگری نسبت نمایند قاصری گرکندان قافله را
طعن قصور خاش بدکه برارم زبان این گله را تو همه شیران جهان بسته این سلسله را زنده رود از خیل حیا نیست
یکسلدان سلسله را بوسطه همین مناسبت که بحضرت روح له مرد ارد و تواند بود انچه خواجه محمد پارسا در فصوص
سنه نوشته است که حضرت عیسے علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بعد از نزول بمذهب امام ابی حنیفة عمل خواهد کرد
یعنے اجتهاد حضرت روح له موافق اجتهاد امام اعظم خواهد بود نه انکه تقلید این مذهب خواهد کرد وعلی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
کرشان اعلی نبینا وعلیه الصلوة والسلام ازان بلند تر است که تقلید علماء راست فرماید بلکه تکلف تعصب جاهلانه
کر نورانیت این مذهب حنفی بنظر کشفی در رنگ یا عظیم نیامده سایر مذاهب رنگ حیاض جداول بنظر می آید
وبظاهر هم که ملاحظه نموده می آید سواد اعظم از اهل اسلام متابعان ابی حنیفه اند علیهم الرضوان این مذهب بوجود کثرت
متابعان در صول و فروع از سائر مذاهب متمیز است و در استنباط طریق علیحده دارد و اهمیتی مبنی بر حقیقت است
عجب جا است امام ابو حنیفه در تقلید سنت از همه پیش قدم است و احادیث مرسل او در رنگ احادیث مسند شافعی
متابعت میدانند در برابر خود مقدم میدارند و همچنین قول صحابه بوسطه شرف صحبت خیر البشر علیه علیهم الصلوة والتسلیمات
بر رای خود مقدم میدارند دیگران چنین اند مع ذلک مخالفان او را صاحب رای میدانند و الفاظی که مبنی از سوی ادب اند
منسوب میسازند با وجود انکه بکمال علم و وفور ورع و تقوی و معترف اند حضرت عیسے علیه السلام را توفیق داد که از

راس دین و رئیس اسلام نمایند و سواد اعظم اسلام را نیازمندند یدون ان یطفوا نور اللہ بافواہہم حاشا کہ این اکابر دین و اصحاب را سزا نمایند اگر این اعتقاد دارند کہ ایشانان برای خود حکم سکوند و متابعت کتاب و سنت نمی نمودند پس سواد اعظم از اہل اسلام بزعم ایشان ضال و متبدع باشند بلکہ از جرگہ اہل اسلام بیرون بوند ایز اعتقاد نکند مگر جاہلی کہ از جہل خود خبر ندارد و ایشان لایق کہ مقصود دش ابطال شطر دین است ناقصے چند احادیث چند را یاد گرفتہ اند و احکام شریعت را منحصر دران ساختہ اند و رای علوم خود در الغو میدانند و آنچہ نزد ایشان ثابت نشدہ منتفی میدانند ۞ بیان آنکہ کہ سنگے نہان است در زمین و آسمانی او ہمان است ؛ و رای ہزار رائی تعصبہا بار دارند ایشان و از نظر ذوی فاسد ایشان ابی حنیفہ است و سہ صاحب او و اسلم و باشند اند در رہ باقی ہمہ شرکت دارند در فقہ صاحبخانہ است و دیگران ہمہ عیال وی اند با وجود التزام ایز ہمہ مرا با امام شافعی کہ یا صحابت ذاتی است و بزرگ کہ پیرا نہم لہذا در بعض اعمال فلا تقلید مذہب وی نمایم اما چہ کنم کہ دیگران را با وجود دعوی تقلید کہ ایشان می کنند با امام خود بیگانہ و رنگ طفلان دارند یا ہم و الامر الی اللہ سبحانہ

بر سر ہم سخن باید کرد کہ بالا گفتہ شد کہ اختلاف احکام اجتہادی اگرچہ ایشان خلاف از مفہوم عبارت خود دستار فہم نیست کہ اختلاف در احکام کہ مستند بہ کتاب و سنت است بخلاف در احکام کتاب و سنت است کہ مجتہد را در آنجا مجال اجتہاد نیست و در مقابلہ نص اجتہاد مسموع نیست و اجتہاد در مقابلہ نص اجتہاد نیست و مجتہدان را در مقابلہ احکام شرعیہ کہ در کتاب و سنت است رد و قبول نیست و مجتہد را در مقابلہ نص اجتہاد

اول شان ایشان ماسوای است از قوم ثانی الیشان چه دانما ید که بیرون آفاق و انفس است الهام الیشان در است
و کلام با الیشان است کار بر الیشان علوم و اسرار بے توسط از اصل اخذ نمایند و در زمک مجتهد کہ تابع براے و اجتہاد خود است
الیشان نیز در معارف و مواجید تابع الهام و وراست خود اند حضرت خواجہ محمد پارسا قدس سرہ نوشتہ اند کہ
در افاضہ علوم لدنے روحانیت حضرت خضر متوسط است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء الصلوٰۃ والسلام ظاہر
این سخن نسبت با تبدا و توسط خواہد بود و معاملہ منتہی دیگر است کما لایشتبہ بالکشف البصیر و موید این تحقیق است آنچہ
از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس اللہ تعالیٰ سرہ منقول است کہ روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف می نمود در اثنا
گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود کے اسرائیلی بیا کلام محمدے بشنو از ہمیں عبارت شیخ مفہوم میشود کہ حضرت خضر از محمدیان
نیست از اہل سابقہ است چون چنین باشد محمدیان را چگونہ واسطہ بود پس محقق شد کہ علوم و معارف دیگر اند و ما در اے احکام
شرعیہ کہ اہل اللہ بآن مخصوص اند ہر چند کہ ان معارف ثمرات و نتایج این احکام امقصود از درخت نشاندن حصول ثمرات
اوست و تا زمانیکہ درخت برپا است ثمرات متوقعہ است و چون درخت فعل رفت ثمرت معدوم گشت بعقلی باشد کہ درخت
را بیرون ثمرات را توقع دارد سر خید درخت را نیک تربیت کند ثمرات وافر اورد ثمرہ اگرچہ مقصود است اما فوق شجرہ است ملتزم
شریعت و مداومین شریعت را بریں سبیل فیاس باید کرد آنکہ التزام دارد صاحب معرفت است ہر چند التزام پیش معرفت کمتر
فانکہ بر این است از معرفت بی نصیب است و بالفرض آنچہ بزعم فاسد خود دارد دا گرچہ پیچ ندارد دا قبول است تدارد است کہ چیزے
در ہمہ ادیان شرکت است کل حقیقتہ واحدۃ اشتراک فہمودند فافہم انچہ گفتہ اند کہ ظاہر شریعت عقیلات عارف سالک است و در حرکات و سکنات افعال و
اقوال او دریابند مرضی و غیر مرضی داند بسیار است کہ در بعضی اوقات او را بعضی از عبادات نافلہ را غیر مرضی یابند و ترک
آن ماذون کردند گاہی نوم را بر الیقظہ فہمند بحکام شرعیہ یا وقات موقتہ و احکام الہامیہ ہم وقت ثابت اند و چون
حرکات و سکنات این بزرگواران مربوط باذن است ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان باشند مثلا یک فعل نسبت
بیک شخص بحکم شریعت نفل است و ہمان فعل نسبت بہ شخص دیگر بحکم الہام فرض پس دیگران گاہی ادای نوافل ما یابند و
گاہی مرتکب امور مباحہ بکنند و این بزرگواران چون کار را بامر و اذن اولی جل سلطانہ میکنند ہمہ را فرائض ادا می یابند
مستحب و مباح دیگران فرض الیشان است و ایضا [illegible] این بزرگواران یابند و یافت عالم ظواہر امر و دین اخبار نمیدہ
مخصوص بہ اخبار پیغمبر ما ایشان علیہم الصلوات والتسلیمات و دیگران از اخبار شرکت مینمایند بہمین سبب ورثہ است

بلکه توان گفت که اهل مالت الهام است بود کتاب و سنت این اهل انقراض عالم بر پا است پس دیگر از ما بین
بزرگواران چه نسبت بود بسیار است که دیگران بعضی اوقات عبادت کنند و ان عبادت غیر مرضی باشد و این بزرگواران
و بعضی احوال ترک عبادت کنند و ان ترک مرضی بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان از فعل دیگران شد و عوام
بخلاف این حال کنند از اعمادند و این را مکاشفه پندارند سوال چون دین کتاب و سنت کامل گشت بعد از کمال الهام
چه اقتضا خود و چه نقصان مانده که با الهام کامل کردد جواب الهام مظهر کمالات خفیه دین است نه مثبت کمالات نازله
در دین چنانچه اجتهاد مظهر احکام است الهام مظهر دقایق اسرار است که فهم اکثر مردم از ان کوتاه است شرح این و الهام
و الهام فرق واضح است که لدن ستاد بخلاف راسی جل سلطانه پس الهام یک قسم اصالة پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام
شبیه اعلام نبی است که ماخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگرچه الهام علمی است و ان اعلام قطعی و بنا آتنا
من لدنك رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب پنجاه و ششم

بنام ملا عبد الغفور انالی صدور یافت در بیان آنکه بعضا ما یعارف بجای میرسد که سیات دیگران در حق او حکم حسنات پیدا میکند بسم الله
الرحمن الرحیم قال الله تبارک و تعالی اولئك یبدل الله سیئاتهم حسنات معامله در دولیش بنیاد بسم
سبحانه و بصفة صدیقیة علیه و علی آله الصلوة و السلام تا بجای میرسد که سیات دیگران حسنات او میگردد و در ولایه ایشان
چه جای دیگر و شمار ما و سمعه از سیئات است و از رذائل و صفات در حق او حسن پیدا میکند و حکم حمد و شکر میگیرد
زیرا که آن در دولیش جمیع اقسام عظمت و کبریای که از خود و مسلوب یافته بجناب قدس خداوندی جل سلطانه منسوب و هسته است
و جمیع انواع حسن و جمال و خیر و کمال را از خود دور دانسته باو تعالی مختص و منحصر میداند هست خود را غیر از شر و نقص هیچ نمیداند
و خود و غیر را در افتقار و انکسار هیچ نمی بیند اگر فرضا فرضی از افراد عظمت و کبریای بالظاهر متوجه او شود او از ان
خواهد یافت که از راه او بفوق خواهد گذشت و بجایی که تمایان عظمت و کبریای هست خواهد رسید و همچنین است حال
حسن و جمال و خیر و کمال که پیش از زینه بودن از زینها انفصال یافته است امانات با اهل امانات راجعست پس صورت
ریا و سمعت مقصود و شهرت و افتخار و رفعت و عظمت ما و هست بلکه انها هست حق سبحانه و اعلام احسان او هست تعالی
که نسبت با و توجه کرده است پس ما و سمعه همین جمله و شکر حق باشد تعالی و تقدس که از رذالت بمحمدت آمده است و علی هذا القیاس

سائر صفات اولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات وكان الله غفورا رحيما مكتوب نجاه وهفتم بملاعارض نايب ور
يافته دربيان آنكه ذكر حق جل وعلا شانه اولى است از صلوة فرستادن بخير البشر عليه وعلى آله من الصلوة افضلها ومن التسليمات
اكملها اما ذكرى كه شايان قبوليت داشته باشد يا ذكرى كه طالب از شيخ مقتدا اخذ نموده باشد ومناسبات وذلك
چندگاه بصلوة خير البشر عليه وعلى آله الصلوة والسلام اشتغال داشتم وبانواع واقسام صلوة درود سفير ستادم ونتايج ومرات
حاصله بران مترتب بيافتم وبدقايق واسرار ولايت خاصه محمديه على صاحبها الصلوة والسلام والتحية مشرف گشتم
چون مدتى برين عمل گذشت اتفاقا فتورى درين التزام پيدا گشت وتوفيق اين اشتغال زائل شد ودر صلوات موقته
اقتصار افتاد ودر اوقات خوش مى آمد كه بجاى صلوة به تسبيح وتقديس وتهليل اشتغال نمايم گفتم حكمتى درين امر خواهد بود
تا چه ظاهر سازد آخر بعنايت الله سبحانه معلوم گشت كه در موقت ذكر گفتن به از درود فرستادن است ثم مرسلا
ثم مرسل اليه را بدو وجه يكى آنكه در خبر وارد شده است من شغله ذكرى عن مسالتى اعطيته افضل ما اعطى السائلين
وجه دوم آنكه چون ذكر ماخوذ از حضرت پيغمبر است عليه وعلى آله الصلوة والسلام ثواب ان ذكر چنانچه بذاكر مى رسد بآن درود
نيز مثل آن ثواب مى رسد قال عليه وعلى آله الصلوة والسلام همچنين هر عملى نيك كه از امتان بوجود مى آيد اجر ان عمل چنانچه بعامل
مى رسد بپيغمبر كه واضع آن عمل است نيز همان قدر اجر وصول مى گيرد بى آنكه از اجر عامل چيزى بكاهند وهيچ
در كار نيست كه عامل نيت پيغمبر عمل نمايد چه آن عطاى حق است جل سلطانه عامل را دران دخلى نيست آرى اگر
از عامل نيت پيغمبر نبود وآمد باعث ازدياد اجر عامل خواهد بود واين نيز يادتى نيز پيغمبر خواهد گشت ذلك
فضل الله يوتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم وشك نيست كه مقصود اصلى ازذكر ياد حق است سبحانه وطلب اجر طفيلى
اوست ودر درود مقصود اصلى طلب اجابت است مشتمل بدينها پس فيوضى كه از راه ذكر بپيغمبر برسد باضعاف آن بايد
خواهد بود انان بركاتى كه از راه درود بدو برسد عليه الصلوة والسلام بايد دانست كه سر ذكر اين رتبه ندارد ودر ذكرى
كه شايان قبول است باين مرتبه مخصوص است اذكار اين چنين چند در ايدى مرتبت است ودر وصول بركات
از درود بيشتر متوقعيت لكن هر كه طالب است شيخ كامل اكمل اخذ نمايد وشرائط طريقه بران مداومت كند زود تر
گفتن افضل است چه اين ذكر وسيله آن ذكر است تا اين ذكر نكند بآن ذكر نرسد ازينجاست كه مشايخ طريقت
قدس الله تعالى اسرارهم معتدى اغير از ذكر مجوز نكرده اند ودر حق او اقتصار بر فرائض وسنن نموده
اند واز امور نافله منع ساخته اند ازين بيان لايح گشت كه هيچ فردى از امت اگرچه در كمالات برتبه علياى

پیغمبر خود مساوات پیدا نکند زیرا که این همه کمالات که او را حاصل شده است بواسطه متابعت شریعت آن پیغمبر است علیه الصلوٰة والسلام پس این همه کمالات مر آن پیغمبر را نیز ثابت باشند با کمالات متابعان دیگر پیغمبران بلکه کمالات مخصوصه او علیه الصلوٰة والسلام همچنین آن فرد کامل هر رتبه که هیچ پیغمبر دیگر را هیچ کمی متابعت نکرده باشد و دعوت او را قبول ننموده بود چه هر پیغمبر به اصالت صاحب دعوت است و به تبلیغ شریعت مامور انکار امتان در دعوت و تبلیغ تقصیر پیدا نکند و بر ظاهر است که هیچ کمالی بر رتبه دعوت و تبلیغ نرسد فان احب عباده لعبادة الله ان احب الله الی عباده

و حبب عباده الله و هو الداعی و المبلغ شنیده باشند که در خبر آمده است فردای قیامت سیاهی علما را با خون شهدا در سبیل الله وزن کنند و پله آن سیاهی بر پله آن خون راجح آید و امتان را امید دولت میسر شده دست هر صد دارند طفیلی و ضعفی است اصل اصل است و فرع مستفاد از نجا فضل اعیان و مبلغان این امت با مزید رعایت هر چند در دعوت و تبلیغ درجات است و در اعیان و مبلغان در درجات متفاوتند علما به تبلیغ ظاهر مختصند و صوفیه باطن تمام دارند و از آنکه عالم صوفی است کبریت احمر است و شایان دعوت و تبلیغ ظاهر و باطن است و نائب و وارث پیغمبر است علیه و علی آله الصلوٰة والسلام همچنان این امت را تبلیغ احادیث نبوی میباید علیه و علی آله الصلوٰة والسلام همچنان این امت را که تبلیغ احادیث نبوی میباید علیه و علی آله الصلوٰة والسلام فضل این امت دانسته اند اگر علما فضل دانسته اند محل خدشه است و اگر نسبت مبلغان ظاهر گفته اند گنجایش دارد فضل مطلق مر مبلغ جاهر است که هم تبلیغ ظاهر نماید و هم تبلیغ باطن و هم اظهار دعوت کند و هم بباطن لان فی الاقتصار تقصیرا بنائی الاطلاق الفضیل فافهم فلا تکن من القاصرین

بلی ظاهر هر چند عمده است مناط نجاة و کثیر البرکة و عموم المنفعة الا الکمال و مربوط بباطن است ظاهر بی باطن ناتمام است و باطن بی ظاهر ناقرجام و آنکه باطن را بظاهر جمع سازد کبریت احمر است ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر و السلام علی من اتبع الهدی

مکتوب پنجاه و هشتم

بخواجه محمد نعیم صدر یافته و جواب آنست

او کرا از عالم مثال بود در دل جماعه که به تناسخ قائل و جماعت دیگر که منکر دهر میگویند بیان مکون و مبرز و مناسب فرمایند

الحمد لله رب العالمین و الصلوٰة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین صحیفه شریفه که ارسال نشان و علو فطرت التفات فرموده بودند بمطالعه ان مشرف گشت سلمکم الله تعالی نوشته بودند که شیخ محی الدین العربی قدس سره در فتوحات مکیه حدیثی نقل میکند که آن مرور فرموده علیه و علی آله الصلوٰة والسلام ان الله خلق مائة الف آدم و حوا یعنی در دور بعضی مشابهات عالم ثانی که در وقت طواف کعبه معظمه چنین ظاهر شد که هر

همچو طواف میکنند کہ من ایشان را نمی شناسم و در اثنای طواف ایشان و بیت عربی میخوانند کہ یکی از ان این بیت است ؎ لقد طفنا کما طفتم معنیاء بهذا البیت طرا جمیعا و چون این بیت شنیدم در خاطر گذشت کہ اینہا انبیاء عالم مثال اند و مقارن این خطور یکی از ینہا بجانب من نگاہ کرد و فرمود کہ من از جملہ اجداد تو ام من پرسیدم کہ چند سال است از فوت تو فرمود کہ از فوت من زیادہ از چہل ہزار سال است من از روی تعجب گفتم کہ از ابتدائے خلقت آدم ابی البشر علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام تا این دم ہفت ہزار سال تمام نشدہ است فرمود تو از کدام آدم میگوی این آدم است کہ در اول دورہ ہفت ہزار سال خلق شدہ است نیز فرمود و در وقت آنحدیث نبوی علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام کہ سابق تحریر یافتہ است بخاطر گذشت کہ موید این قول است مخدوما ما در این مسئلہ بنایۃ اللہ سبحانہ آنچہ بر این فقیر ظاہر گشتہ است آنست کہ این ہمہ آدم کہ پیش از وجود حضرت آدم علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام گذشتہ اند وجودشان در عالم مثال بودہ است نہ در عالم شہادت ہمین حضرت آدم است کہ در عالم شہادت موجود گشتہ است و در زمین خلافت یافتہ و سجود ملائکہ شدہ صلوات اللہ تعالیٰ و تسلیماتہ سبحانہ علی نبینا و علیہم اجمعین غایۃ ما فی الباب آدم چون بہ صفت جامعیت مخلوق گشتہ است و در حقیقت خود لطائف و اوصاف بسیار دارد و پیش از وجود او بقدر ان متعاقب و در ہر وقتی از اوقات صفتے از صفات یا لطیفہ از لطائف او بایجاد خداوند جل سلطانہ در عالم مثال موجود گشتہ است و بصورت آدم ظاہر شدہ و مسمی باسم او گشتہ و کار و بار آدم منتظر اوی بوقوع آمدہ حتی کہ توالد و تناسل کہ مناسب عالم مثال است نیز بظہور پیوستہ و کمالات صوری و معنوی مناسب آن علم نیز یافتہ و شایان مذاہب تراب گشتہ بکار حق او قایم شدہ بہشت و دوزخی بدو زخ رفتہ بعد ازان در وقتی از اوقات بمشیۃ اللہ سبحانہ صفتے یا لطیفہ دیگر از صفات و لطائف او علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام در ہمان عالم بمنصہ ظہور آمدہ و کار و بار یکہ از ظہور اول بوجود آمدہ بود از ظہور ثانے نیز بوجود آمدہ و چون آن دورہ نیز تمام شدہ ظہور ثالث ازان صفات و لطائف او علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام بحصول پیوستہ و چون آن ظہور نیز دورہ خود را تمام کردہ ظہور رابعہ بہ پیوستہ الی ما شاء اللہ تعالیٰ چون این دوران ظہورات متناہیہ کہ متعلق بصفات و لطائف او دہشت تمام گشتہ آخر الامر ان نسخہ جامعہ در عالم شہادت مایجاد خداوند جل سلطانہ بوجود آمدہ و بفضل خداوند جل سلطانہ معزز و مکرم گشتہ اگر صد ہزار آدم باشند اجزاء ہمین آدم اند و دست و پای و بند و مبادی و مقدمات وجود او ند جد شیخ بزرگوار کہ زیادہ

از چهل هزار رفت او گذشته است لطیفه بوده است در مثال از لطائف که چه شیخ که عالم شهادت وجود
داشته است طواف بیت الله که میکرده در عالم مثال میکرده چه کعبه معظمه را نیز در مثال صورتی و تشبیهی
بوده است که اهل آن عالم را قبله بوده این فقیر درین باب نظرها در دور فرستاده و تتبع بسیار نموده
در عالم شهادت آدم دیگر بنظر نیامده و غیر از شعبده های عالم مثال نیافته و آنکه بدان مثالی گفته که من چند تو ام
و زیاده از چهل هزار سال از رفت من گذشته است اول دلیل است بر آنکه آدمهای پیشین ظهورات صفات
و لطائف این آدم بوده اند نه آنکه خلقت علاحده داشته اند زین آدم مباین بوده اند چه مباین را این آدم چه نسبت
و مرا چه بود از خلقت این آدم هفت هزار سال تمام نشده چهل هزار چه گنجایش دارد جامه که در دوهای پیشین
مرتس است ازین حکایات تناسخی فهمند و نزدیک است که قبل از قیامت کبری انکار نمایند
و می انکارند بعضی از ملاحده که بباطل خود را مسند شیخی گرفت حکم بجواز تناسخ مینمایند و می انکارند که نفس زمانه
که بحد کمال برسد از تقلب ابدان او را چاره نبود میگویند چون بحد کمال رسید از تقلیب ابدان بلکه از تعلق
ابدان فارغ گشت و مقصود از خلقت او کمال او ست میگویند و این سخن کفر صریح است و انکار است از
انچه ازین تواتر ثابت شده است هر گاه در آخر کار جمیع نفوس بحد کمال برسند دوزخ کرا باشد و معذب
کدام بود این انکار دوزخ است و انکار عذاب اخروی است و نیز انکار حشر اجساد است چه بزعم اینها نفس را
اصنافی که از آلات کمالات اوست نمانده است تا بجسد حشر نموده آید اعتقاد این جماعه موافق اعتقاد
فلاسفه است که از حشر اجساد انکار دارند و عذاب و ثواب دهائی دانند بلکه اعتقاد ایشان از اعتقاد
فلاسفه هم بدتر است که اینها در تناسخ مینمایند و عذاب روحانی اثبات میکنند و اینها هم اثبات تناسخ
مینمایند و عذاب روحانی اثبات میکنند و اینها هم اثبات تناسخ مینمایند و هم از عذاب آخرت انکار دارند
و عذاب دنیا اینها عذابی نیاست که از برای تهذیب نفوس اثبات میکنند سوال از حضرت امیر کرم الله تعالی
وجهه از بعضی دیگر از اولیاء الله نیز منقول است که بعضی از اعمال غریبه و افعال عجیبه پیش از وجود عنصری
بقصد ازالت آن از ایشان در عالم شهادت بوقوع آمده است سنه ان یتجوز تناسخ فیکونه است جواب
این اعمال و افعال از اینها نیست و اینها ازین بزرگواران است که بمشیت الله سبحانه خود را مجدد یا حیا دگشته بسا شر افعال عجیبه
گشته از جمله دیگر یست که بان تعلق گیرند تناسخ آنست که روحی پیش از تعلق باین جسد بجسد دیگر که مباین و مغایر آن

روح است تعلق گرفته باشد و چون خود متجسد بجسد گردد تناسخ چه بود چنانیان که متشکل بانشکال میگردند و متجسد باجساد میشوند و درین عجالیه که مناسب این اشکال و اجساد است بوقوعی آرند هیچ تناسخ نیست و هیچ حلولی نیز نگاه چنانیان ایشان بقدرت الله سبحانه این قدرت بود که متشکل بانشکال گشته اعمال غریبه بوقوع آرند و ارواح بشر را اگر این قدرت عطا فرمایند چه محل تعجب است و چه احتیاج بدن دیگر ازین قبیله است آنچه از بعضے اولیاء الله نقل میکنند که در آنِ واحد در امکنه متعدده حاضر میگردند افعال متباینه بوقوعی آرند انیجا نیز لطائف ایشان متجسد باجساد مختلفه و متشکل باشکال متباینه همچنین عزیزیکه مشتاق هندوستان توطن دارد و ازان دیار برآمده است یعنی از حضرت مکه معظمه زادها الله شرفا میگویند که آن عزیز را در حرم کعبه دیده ایم و چنان و چنین در میان مانند عزیز گذشته است و یعنی دیگر نقل میکنند که ما او را در روم دیده ایم و یعنی دیگر از بغداد دیده اند این همه متشکل لطائف آن عزیز است باشکال مختلفه و گاه هست که آن عزیز را ازان تشکلات اطلاع نبود و لهذا در جواب آن جماعت گاه میگوید که این همه بمن نسبت است من از خانه نه برآمده ام و حرم کعبه را ندیده ام و روم و بغداد را نمی شناسم و نمیدانم که شما چه کسانید و همچنین ارباب حاجات از اغوث و احیاء و اموات دران مخاوف و مهالک مدد ها طلب مینمایند و می بینند که ان صور اغوث حاضر شده و فریاد رسیده است گاه هست که آن اغوث را از دفعان بدیه اطلاع نبود و گاه بود ازینها و شناسایی نیز بر ساخته اند این نیز متشکل لطائف آن اغوث است و این تشکل گاه در عالم شهادت بود گاه در عالم مثال چنانچه در یک شب هزار کس آنسرور اعلیه و علی آله الصلوات و السلام بصور مختلفه در جواب می بینند و استفاده ها مینمایند این همه تشکل صفات و لطائف دست علیه و علی آله الصلوات و السلام بصور متباینه مثالی و همچنین مریدان از صور مثالی پیران استفاده ها مینمایند و حل مشکلات می فرمایند مکرر بر سر که از بعضے مشایخ گفته اند چنانچه مریدان پیران می دارند زیرا که در تناسخ تعلق نفس ببدن ثانی از برای ثبوت حیات است و برای سلوک حسن نظر آن بدن است و در بروز تعلق نفس ببدن دیگر از برای این جعلیه غرض نیست بلکه مقصود ازین تعلق تحصیل کمالات است مر آن بدن را و وصول بدرجات است مر او را چنانچه جنی بفرد انسانی تعلق پیدا کند و در شخص او بروز نماید این تعلق بیرای حیات آن فرد نیست چه او حی و حساس و متحرک بنفس خود است چیزیکه ازین تعلق بروی عاید میشود ظهور صفات و حرکات و سکنات آن جن است و مشایخ مستقیم الاحوال بعبارات مکرر بر هم اینے کشانیده و ناقصان را در بلا و فتنه نمی اندازند نزد فقیر کمون و بروز هیچ دکانیست کاملے اگر تربیت

حاشیه

ناقصی خواهد بود اگر نه در روی بروز نماید باید که باقتدار خداوندی جل سلطانه صفات کامله خود را در مرد ناقص
منعکس سازد و توجه و التفات آن انعکاس را باثبات و استقرار رساند تا مرد ناقص از نقص بکمال آید و از صفات
رذیله بصفات حمیده گراید و هیچ ممکن بروز در میان نبود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و
بعضے دیگر بنقل ارواح قائل اند میگویند روح را بعد از کمال قدرتی پیدا میشود که اگر خواهد ببدن خود را بگذارد و
ببدن دیگری داخل شود نقل میکند عزیزی که این کمال را داشت در جوانی فوت کرد این عزیز بدن
خود را که بسن کبر رسیده بود گذاشت و در بدن آن جوان داخل شد تا آنکه بدن اول وصیت گشت و بدن ثانی
زنده گشت این قول مستلزم تناسخ است که تعلق ببدن ثانی از برای حیات آن بدن است انقدر فرق است که قائل
بتناسخ منقض نفس حاکم است و تناسخ را از برای تکمیل نفس اثبات مینماید و آنکه بنقل روح قائل است روح را کامل
می انگارد و بعد از کمال روح اثبات نقل مینماید و فقیر قول بنقل روح از قول بتناسخ هم ساقط تر است زیرا که
تناسخ را از برای تکمیل نفوس اعتبار کرده اند اگرچه این اعتبار باطل است و نقل روح را بعد از حصول کمال گمان برده
اند اگرچه هیچ کمال نیست هرگاه تبدل ابدان از برای تحصیل کمالات قرار داده باشند بعد از حصول کمال نقل ببدن
ثانی برای چه بود اهل کمال تماشائی نیستند الیشان بعد از حصول کمال تجرد از ابدان است تعلق بابدان برای نقص
از تعلق بوده است بحصول پیوسته والبضاد نقل روح امانت بدن اول است و احیاء بدن ثانی است این بدن
اول را از حصول احکام برزخ چاره نبود و از عذاب و ثواب قبر گذر نه و بدن ثانی را چون حیات ثانی اثبات مینمایند
حشر و حق او در دنیا ثابت گشت انکارم که معتقدان نقل روح معلوم نیست که بعذاب و ثواب قبر قائل باشند و بحشر
و نشر معتقد بوند افسوس هزار افسوس این قسم ضلالات خود ابمسند شیخی گرفته اند و معتقد اهل اسلام گشته ضلوا فاضلوا انا
لا نزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بحرمت رسل مرسلین علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
تذییل در بیان بعضی از علوم و معارف که بعالم مثال تعلق دارند بدانست که عالم مثال از جمیع عوالم فراخ تر است
هرچه در جمیع عوالم است صورت او در عالم مثال است معقولات و ما فی الخارج صورت دارند گفته اند حق سبحانه و تعالی سلطانی
مثلے نیست الا مثال است و لله المثل الاعلی این فقیر در حکایات خود نوشته است که در مرتبه تنزیه چنانچه مثل
نیست مثال هم نیست فلا تضربوا لله الامثال و در عالم صغیر نمونه عالم مثال خیال است چیزهائی را در خیال صورت
متصور است کیفیات احوال و مقامات سالک چنان است انشاء الله که تصور کرده مینماید و از اینجا بسیار علم میسازد و اگر خیال

نبود و گوئی کند و جهل لازم بود از نجاست که فوق مرتبه ظلال جهل و حیرت است چه تمثل پوی خیال مرتبت ظلال است هر جا ظل نیست خیال آنجا کجا لیش نیست هرگاه صورت تنزیهیه در مثال نبود چنانچه گذشت و خیال گیرد تولیت از مثال چگونه صورت تنزیهیه متصور بود فلاجرم لا یکون شیء الا بجهل او بحیرة و هر جا علم نبود گفت نبود من عرف الله کل لسانه نشان آنست و هر جا علم بود گفت و کو بود من عرف الله طال لسانه بیان آنست پس و آزی لسان من ظلال بود و گنگی زبان فوق مراتب ظلال است فعل بود یا صفت هم بود یا سمع پس جمیع منحوت خیال است چون از ظلال است معلول است و لجلت جعل مجعول پیش ازین نیست که چون ما زاثار و علامات مطلوب است مفید علم الیقین است عین و حق الیقین رای ظلال و خیال است خلاصی از پخت خیال و قصی میکرد که سیر الفسی انیز در رنگ سیر فاقی و الپس ندارد و در آفاق و انفس جولان نماید این معنی اکثر اولیا بعد از مرگ میسر میگردد تا حیوت است خیال دامن گیر شان است اقلی را از اکابر این طریقت درین نشاء میسر میگردد با وجود حیات و نبوی از تصرف سلطان خیال بیرون آیند و مطلوب را بی محنت و جهل و در کنار میگیرند و بحقیقت تجلد از سر حق این بزرگواران علمی میگردد و وصول عریانی پر تومی ندارند ۵ هنیئا لارباب النعیم نعیمها و للعاشقین بالجزع سر ال جمعه در واقعات و مناسبات و مثال خیال مبینند که بادشاه شدند ایم و خدم و حشم خود را معاینه مینمایند و نیز مبینند و اقطیشاه ایم و عالم رو بما آورد و عالم لقط و اقاقت که عالم شهادت است هیچ ازین کمالات بظهور نمی آید این رویت هیچ دارد یا باطل محض است جواب این رویت محلی از صدق دارد بیانش آنست که معنی بادشاهیت و قطبیت دران جماعه کاین ست لیکن این معنی در انها ضعیف است شایان آن نیست که در عالم شهادت ظهور یابد بلکه از ان زود حال خالی نیست اگر معنی لعنایة الله سبحانه قوت پیدا کرده و شایان آن گشت که در عالم شهادت ظهور پیدا کند بقدرت الله سبحانه و در عالم شهادت ظاهر گردد و بهمان ظهور شالی که ضعیف ظهورات است کفایت می افتد و بقدر قوت ظهور می یابد ازین قبیل است واقعاتی که طالبان این راه می بینند و خود را در مقامات عالیه می یابند و می بینند که بمناصب و جاه و ولایت سرفراز گشته اند اگر در شهادت اینمعنی ظهور کند دولت است عظیم و اگر بظهور مثال کفایت شد بسی احصل است و جای مصلیت است و هر جا یک و جام در خواب خود را بادشاه می بینند و هیچ حاصل ندارد و جز خسارت نقد وقت او نیست پس بر عاقلان اقتضا نباید نمود و در شهادت هر چه میسر شود از آن اوست ۵ چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم نه شبم نه شب پرستم

که حدیث خواب گویم یا از حجابات که ارکان بقشنبدیه بواقعات اعتباری نمی نهند و بتغییر و قایع طالبان متوجه نمیگردند
که قلیل الجدوی است معتبر بآنست که در افاقت و لقاط میسر گردد و لهذا دوام شهود را اعتبار نموده اند و مستمر الحضور
دولت دانسته اند حضوری که غلبت در قضای آن باشد ذراین رگواران از ذخیر اعتبار ساقط است از حجابات
که نسیان ماسوی حق ایشان را عی گشته است و خطور غیر از قلب شان بهیچ وقت منفی شده بلکه بکمالیات و ترقیات
او مندرج گردد و این کمالات از وی چه مستبعد بود و ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم
الکافرین والسلام **مکتوب پنجاه و نهم** به پیرزادگی خواجه محمد عبد الصمد سلمه الصمد تعالی صدور یافته و بیان آنکه
معقول و موهوم و مکشوف و مشهود همه داخل ماسواست ۱۲ الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که قرة العین
ارسال داشته بودند و صول افت اندراج یافته بود که باری حضرت حق سبحانه و تعالی آن شعشعه ها بر طرف شده
است و از معقول هیچ نمانده بهیچ چیز بدست نیاید معقول و موهوم همه سخت
لاد خیل است کذا و کذا نوشته بودند ما انعنی بتکلف است امید است که بی تکلف نصیب شود و بحجابات آثار معقول و
موهوم بلکه مشهود و مکشوف چه آفاقی و چه انفسی همه داخل ماسوی است و از حجاب لعب و لهو است و بیش از گرفتاری
بشعشعه بازی نیست زوال این گرفتاری اگر بتکلف است داخل طریقه است و از حجاب علم الیقین است و بعد الالتیا و الی
اگر ایندولت بی تکلف میسر گردد و از تکلف نفی ما سوی بسر ضیق طریقه وارد و اگرچه علم بیرون جهد و فنا
مشرف گردد و انعنی بگفتن آسان است بسیار دشوار الامن یسره الله سبحانه کار و باری که بحقیقت تعلق دارد و پیش
و در گذشت نفی بلکه انتفا مقام اثبات است و سیر و ان علم عین است بدانند که طریقت راه و حسب حقیقت هیچ اعتداد
نیست و نفی بالنسبت با ثبات هیچ اعتباری نی چه متعلق نفی ممکنات است و متعلق اثبات واجب است تعالی اثبات
همچون قطره در نظر مے در آید در پهلوی دریای بی کران و بحصول این نفی و اثبات بولایت خاصه
رسیده میشود و بعد حصول الولایة الخاصة اما العروج و اما النزول و ان کان النزول لذلک العروج لازما ایضا ربنا اتمم
لنا نورنا و اغفر لنا ذنوبنا انک علی کل شئ قدیر و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی التزم متابعة المصطفی علیه الصلوة
و السلام **مکتوب شصتم** بمحمد تقی صدور یافته در جواب کتابت او و بیان آنکه از فضولیات دین بنیان
معطوف ساخته بضروریات دین باید پرداخت و ما نیا سف لک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مطالعه صحیفه
شریفه مشرف گشت و لالهٔ که بآن بهند گشته اند مندراج یافته بود در باب حقیقت خلافت حضرت صدیق رضی الله عنه

باجماع اهل حل وعقد صدر اول که خیر القرون است ودر باب افضلیت خلفاء راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
که بترتیب خلافت ایشان مترتب است ودر باب سکوت وزیدن از منازعات ومشاجرات صحاب خیر البشر علیه
وعلیهم الصلوات والتسلیمات فرحت فزاوان سانید این اعتقاد وبحث امامت کالمست وموافق اهل سنت وجماعت
شکر الله تعالی سعیهم مخدوما شفقت اثار ابحث امامت از فروع دین است نه از اصول شریعت ضروریات دین
دیگر است که باعتقاد وعمل تعلق دارد که علم کلام وعلم فقه متکفل آنست ضروریات را گذاشته بفضولیات پرداختن
عمر خود را صرف مالا یعنی کردن است وعلما اخیرا مده است علامه اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه اگر بخطا ما
از ضروریات دین از اصول شریعت می بود چنانچه شیعه گمان برده اند بایستی که حضرت حق سبحانه وتعالی در کتاب مجید خود
تعیین مستخلف می فرموده تشخیص خلیفه می نمود وحضرت پیغمبر علیه وعلی الصلوات والتسلیمات امر بخلافه یکی بیکی
بتفصیل وتصریح یکی را خلیفه میساخت ودر کتاب وسنت چون اهتمام این امر مفهوم نشد معلوم شد که بحث امامت
از فضول دین است نه از اصول دین فضولی باید که بفضول اشتغال نماید اقدم ضروریات دین وپیش است که
نوبت بفضول نمیرسد اول از تصحیح اعتقاد چاره نبود که بذات وصفات وافعال واجبی جل سلطانه تعلق دارد
واعتقاد باید نمود که آنچه پیغمبر علیه وعلی آله الصلوات والسلام از نزد حق جل وعلا آورده است وبضرورت وتواتر از
دین معلوم گشته است از حشر ونشر وعذاب وثواب فردوس دوزخ وسایر سمعیات همه حق است واحتمال تخلف ندارد
اگر این اعتقاد ثانیا از ایشان باحکام فقهیه هم چاره نبود از ادای فرائض واجبات بلکه از ادای سنن ومستحبات
نیز گذر نه رعایت حل وحرمت شرعیه نیک باید نمود در حدود شریعت احتیاط باید کرد تا فلاح ورستگاری عقبی
آخرت متصور شود وچون اعتقاد وعمل راست کند نوبت بطریق صوفیه رسد وامید وار کمالات ولایت گردد
بحث امامت نسبت بضروریات دین کالمطروح فی الطریق است نایه فی الباب چون مخالفان دین باب غلو مفتوح
اند در طعن در اصحاب خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات کرده بضرورت در دل السنان مقدمات طویل الذیل
ایراد نموده می باید که ازوم فساد از دین متین رفع نمودن از ضروریات دین است والسلام **مکتوب شصت ویکم**
در عذار مرحومی مولانا احمد بر که صدور یافت در نصیحت یاران مولانا حسن را سر حلقه آنها ساختن ومانا سب فرلک
بسم الله الرحمن الرحیم لعبد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند وعرای مغفرت پناه مولانا احمد علیه الرحمة میدارد
وجود شریف مولانا در یوقت مر مسلمانان را از آیتی بود از آیات حق جل وعلا وجهتی بود از رحمتهای رتعالی اللهم لا

لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده از یاران و دوستان مراد و داعیات مرگذشتگان را اموات و مسوان خدمتگاری نمی و بجوئی
فرزندان و متعلقان مرحومی بر محبان و مخلصان لازم است سعی نمایند که فرزندان مرحومی بخوانند و بعلوم شرعیه متحلی گردند
احسان مرحومی را مکافات باحسان فرزندان و نمایند هل جزاء الاحسان الا الاحسان و اطوار و اوضاع مرحومی
مراعات نمایند و احوال و اوقات او را مرعی دارند و در طریقه ذکر و حلقه مشغولی باید که قصور واقع نشود و یاران
جمع شده بنشینند و در یکدیگر فانی باشند تا اثر صحبت ظاهر شود و این فقیر قبل ازین بر سبیل اتفاق نوشته
بود که اگر مولانا سفری اختیار کند باید که شیخ حسن را بجای خود منصب فرماید این سفر مراد بوده است بحال
هم که بر ملاحظه پیغام شیخ حسن را متعین این امری یا هم اینجنبه بر بعضی یاران گران نماید که باختیار ما والیشان
القضا و لازم است طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا نسبتی که از نجایب گرفته بودند
شیخ حسن را دران نسبت مشترکت است و یاران دیگر ازین معنی قلیل النصیب اند هر چند کشف و شهود پیدا کنند توحید
و اتحاد متجلی گردند اما این دولت دیگر است و این کار و بار دیگر است کسوف کشوف را انجا بجوی نمی خرند و ازان
توحید و اتحاد مستغفر ند بالجمله باید که یاران در تقدیم شیخ توقف نکنند و در سر حلقه دانست بکار خود مشغول باشند
اخوی خواجه ولی نیز شیخ را معقول یاران ساخته بحلقه مشغول دلالت نماید و شیخ حسن نیز باید که با شیخ حسن هم باید
که محافظه خاطر هم پیر کان نماید و حقوق برادری بجا آرد و مطالعه کتب فقه از دست ندهد و نشر احکام شریعت
فرماید و مبالغت سنت سنیه ترغیب کند و از بدعت تحذیر نماید و طریق اتباع و تضرع و زاری را از دست ندهد
و مبادا نفس اماره از راه ریاست و تقدم بر اقرار در مهالکی اندازد و خراب اتبر سازد و همه وقت خود را قاصر
و ناقص داند و طالب کمال خود باشد نفس و شیطان دو دشمن قوی مکین اند که از راه بندد و خانه خراب و خاسر سازند

ع همه اندرزمن تو امنیست ۵ که تو خود صاحب خانه نگین آ

هندوستان را شناخته و دوست دو سه سال یکبار فاتحه می آید
و جزمی آرد و می پرد احوال انوسیان باشند اگر نتواند رسید از نوشتن غافل نباشند میان شیخ یوسف باز و یکدیگر
و تا مدتی انجا بودند و فوائد بسیار اخذ نمودند و حقیقه فنا اطلاع یافتند و بسیار باز آمدن بخانه نقشبندیه مستعد
و صادق الاخلاص است و الله سبحانه الموفق چون شما در افتاده اید در نصیحت مبالغت نموده می آید موشیار
باشید و ریاست بلای جان خود دانید ترسان و لرزان باشید مبادا درین ریاست لذتی پیدا شود و بهلاکت
ابدی ساند ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین بحق النبی و آله

عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین مکتوب شصت و دویم بجان جانان صدور یافت و بسیار
اگاه انسان مدنی الطبع مجبول است و تمدن و تعیش خود بی نوعه خود محتاج است و ظاهر بے انسان بهمدیگر احتیاجات
دنیا بسیار است لله الحمد والمنه وسلام علی عباده الذین اصطفی ترقیات صوری و معنوی شما را از حضرت حق سبحانه و تعالی
مسالت مینماید که خیریت و صلاح شما مستلزم جمعیت و رفاهیت ما غیر از مسلمانان است و دعاهای گویا دعا
جمیع مسلمان سلکم الله سبحانه و ایانا بجنابکم بمحمد سید المرسلین علیه وعلیهم وعلی آله کل من الصلوات
افضلها ومن التسلیمات اکملها چون نسبت محبت و ارادت و اخلاص شما با کابر سلسله علیه نقشبندیه قدس اسرارهم میداند
که بر وجه اتم و اکمل است بنابران مقتضی دیدید و شنیدید و نامکه با اهل این سلسله علیه رجوع مینماید و قاده اند اهل
این سلسله یوسطه شیوع عبادت بطریقه این کابر ملتزم شده اند وقات مناسبت است اینجاست که بعضی از اهل
این سلسله یوسطه قصور نظر درین طریقه علیه بدیها انتظار نموده اند و دلهای مردم را بعلاقه ارتکاب بدعت
بجانب خود کشیده و این معنی از عدم خود تکمیل این طریقه علیه گمان شده اند و بحقیقت معاملا کابر این طریقه زیده
هداهم الله سبحانه سواء الصراط چون اهل این سلسله علیه دین و یار عزیز الوجود بر مریدان و محبان این سلسله
امداد و اعانت این کابر و طلبه این طریق کرامی مدنی الطبع مجبول است و تمدن و تعیش جنی نوعه خود محتاج
است قال الله تبارک و تعالی یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین هر گاه و کفایت مهمات خیر البشر علیه
الصلوة والسلام موسوم بر دخل اوده باشند بدیگران چه مضایقه اکثر فضلای این وقت درویشی را عبادت
ندانسته احتیاج بهمدیگر را نقص ذاتی انسان نیست بلکه ذاتی جمیع ممکنات بلکه خوبی انسان بهمین احتیاج
است و ذل بندگی ازین راه ناشی است چه اگر فرضا احتیاج را انسان زائل گردد و استغنا پیدا کند
غیر از عصیان و سرکشی و طغیان و نافرمانی برداری نفس و قت او نخواهد بود قال الله سبحانه تعالی
ان الانسان لیطغی ان راه استغنی نهایت تباهی آنها فقر است که از گرفتاری ماسوی وابسته اند احتیاجی که
باسباب دارند این احتیاج را مسبب الاسباب حواله مینمایند و دولت بهمین شده را از خوان نعمت او تعالی
میدانند و معطی و مانع فی الحقیقه او را سبحانه تصور میفرمایند و چون اسباب را بوسط حکم و مصالح در میان
آورده اند حسن و قبح را باسباب منتسب ساخته این بزرگواران نیز شکر و شکایت را باسباب
راجع میگردانند و نیک و بد را بظاهر از ایشان میدانند چه اگر اسباب دخل نمیدهند کارخانه عظیم را بهلل سازنده بنا

حاشیه
کذا فی نسخه و لعله و فی نسخه اخری

تعالی باطلاع سبحانک وجود شریف سیادت پناه حقایق ومعارف اکاه انموی اعزی سید محمد نعمان مد ظله الخالد ومقتضی
است دعا وتوجه ایشان کبریت احمر انکارم کرد برکات وفیوض توجهات ایشان توایم دولت شما اند ودر
حضور وغیبت ایشان احمد وسعادن شما می یابم زیاده از یکسال شده است که ایشان از خویشهای شما غایبانه
بفقیر نوشته بودند محبت واخلاص شما نسبت بفقیر حاصل است ودر انجا درجه نموده وظاهر ساخته بودند که
صوبه داری انجا را بدیگری تفویض نموده اند وقت توجه ودستگیری است فقیر از اثار مطالعه ان مکتوب
توجهی درین باب حاصل گشت وشما را دران وقت رفیع القدر یافت ظاهرا درین ساعت شخصی ملهی بود وجواب
ان این عبارت نوشت که خان خانان در نظر رفیع القدری می آید والامر عند الله سبحانه والسلام **مکتوب شصت**
وسیوم منور محمد ابنالی صدور یافت در جواب استفسار اوکه پرسیده بود که با وجود چلچله پیر اگر طالبی پیش شیخ دیگر
برود وطلب حق جل علا نماید مجوز است یا نه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله والصلوة والتبلیغ الدعوات میرساند
مکتوبی که ارسال داشته بودند رسید پرسیده بودند که با وجود حیات پیر اگر طالبی پیش شیخ دیگر برود وطلب
حق جل علا نماید مجوز است یا نه بدانند که مقصود حق است سبحانه پیر وسیله ایست بوصول جناب حقتعالی
اگر طالب شد خود را پیش شیخ دیگر بیندد ودل ازو برداد صحبت او باحق سبحانه همراه باید راست که در حیوة
پیر بی اذن پیر طالب پیش آن شیخ برود وطلب شد از و نماید اما باید از پیر اول انکار نکند وجزبه نیکی یاد نکند
علی الخصوص پیر کامل ومرشدی نیوقت از خود خبر ندارند وایمان را از کفر جدا نمی توانند کرد از خدا جل شانه بیخبر
نخواهند داشت ومرید را کدام راه خواهند نمود اگر از خویشتن چنین بی خبر دارد از خان چنین وای
مریدی که برین طور پیر را اعتقاد کرده بنشیند ومدیگری رجوع نکند وراه خدا جل شانه معلوم نسازد وخطرات شیطانی
است که از راه حیات پیر ناقص آمده طالب را از حق سبحانه باز میدارد دیر یا زود متنبه شود ودر اثنا توقف
رجوع باید کرد واز وسوسه شیطانی پناه باید جست **مکتوب شصت وچهارم** بمحمد مومن الدهرمی
خواجه علیجان صدور یافته در بیان آنکه از تلون احوال از عدم حصول آمال دنیای دنیه دلتنگ نباشد بسم الله
الرحمن الرحیم سلمکم الله سبحانه عملا بمقتضی بحالکم الدنیا سجن المومن دنیا زندان مومن است مناسب حال زندانی
درد والم واندوه ومصیبت است از تلون احوال دلتنگ نباشند واز عدم حصول آمال دلگیر نگردند فان مع العسر یسرا
ان مع العسر یسرا یک تنگی دو فراخی مقرون فرموده است اما اگر فراخی دنیا وفراخی آخرت خواسته

باکریا کار دشوار نیست و باقی احوال این حدود را سیادت مآب توفیق اثار میرسید عبد الباقی باشنا خواهند
گفت مشار الیه را مراسات اشفاق و حقوق شمار انموده بملاقات کرامی منوجه است **مکتوب شصت و پنجم** مولانا
محمد هاشم خادم صدور یافته در احتراز از امور لاطائل بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات
میرساند و درین مدت از احوال باطن خود خبر مستمد نفرستاده اند تا باعث فرحت باشد امور لاطائل است دنیا و ما
فیها کرامی ان نیکند که تذکر احوال آخرت را گذاشته کسبه بمشویات اشتغال نماید هر چند نیت تمام بخیر خواهد بود و ما
حسنات الابرار سیئات المقربین شنیده باشند بهر حال متوجه احوال باشند و طفیلی را ضرورتی دانند و الضرورة
تقدر بقدرها الله سبحانه احمد و المنة که فقرای اینجای هر چند رزق معلوم ندارند اما بی سعی و بی کوشش بفراغت
و وسعت میگذرانند زیاده از قدر کفاف میرسد و زی کوتاه وقت است باقی احوال اینجا رو متوجب
حمد است درین چند ماه و ما عود کرده بود کسیکه اجل در رسید بود مرد و حالا برطرف شده است لله سبحانه احمد
و المنة علی جمیع النعماء و السلام **مکتوب شصت و ششم** بخان خانان صدور یافت در بیان توبه و انابت
و ورع و تقوی و ما ینا سب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی چون عمر گرامی در معاصی
و خلاف و تقصیرات و هفوات گذرانیده خوشتر آید که از سخن توبه و انابت گوید دوم از ورع و تقوی بدینها الله
تبارک و تعالی و توبوا الی الله جمیعا ایها المومنون لعلکم تفلحون و قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله توبة نصوحا
عسی ربکم ان یکفر عنکم سیاتکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار و قال تعالی و ذروا ظاهر الاثم و باطنه فالتوبة
من الذنوب واجبة و فرض علی کل شخص لا یقصور ان یستغنی عنه احد من البشر کیف ملائما علیهم الصلوة و السلام
لم یستغنوا عن التوبة قال خاتمهم و سیدهم علیه و علیهم الصلوات الله و التحیات انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله
فی الیوم و اللیلة سبعین مرة فان کانت المعاصی تتعلق بحق الله تعالی و سبحانه و لا تتعلق بالعفو فی حقوق العباد و
حقوقهم کالزنا و شرب الخمر و سماع الملاهی و النظر الی غیر محرم و مس المصحف بغیر طهور و اعتقاد بدعة فتوبته عنها بالندم
و الاستغفار و الحسرة و الاعتذار الی الله عز و جل و لو ترک فرض من اعز الفرض لا بد فی التوبة من اداءه و ان کانت المعاصی
تتعلق بمظالم العباد فتوبتها برد المظالم الیهم و الاستحلال منهم و الاحسان الیهم و الدعاء لهم ان کان صاحب المال او العرض
میتا فالاستغفار له و الاحسان و رد المال الی اولاده و ورثته و ان لم یعلم لورثته یتصدق بقدر المال و الجناة
علی الفقراء و المساکین بنیة صاحب المال و الذی اوذی لغیر حق قال علیه کره الله تعالی و جهه سمعت ابا بکر رضی الله عنه

یقول لو والصادوقة قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوضأ وصلی واستغفر الله من ذنبه الا کان حقا علی الله ان یغفر له لانه یقول جل وعلا ومن یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما وقال علیه وعلی آله الصلوة والسلام فی حدیث آخر ان اذنب ذنبا ثم ندم علیه فهو کفارته وفی الخبر ان الرجل اذا قال استغفرک واتوب الیک ثم عاد ثم قالها ثم عاد ثلث مرات کتب فی الرابعة من الکبائر وفی الحدیث النبوی انه قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام یهلک المسوفون یقولون سوف نتوب اوصی لقمان الحکیم لابنه یا بنی لا تاخر التوبة الی غد فان الموت یاتیک بغتة قال یحیی من لم یتب اذا اصبح وامسی فهو من الظالمین قال عبد الله بن المبارک رحمه الله سبحانه ترد فلس الیتیم افضل من مائة فلس تصدق به وقیل رد الدرهم من شبهة افضل عند الله من مائة حجة مبرورة ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال ان الله تعالی یقول یعبدی ادما افترضت علیک تکن من اعبد الناس وانته عما نهیتک عنه تکن من اورع الناس واقنع بما رزقتک تکن من اغنی الناس وقال صلی الله تعالی علیه وآله وسلم لابی هریرة رضی الله عنه کن ورعا تکن اعبد الناس وقال الحسن البصری رحمه الله سبحانه مثقال ذرة من الورع خیر من الف مثقال من الصوم والصلوة وقال ابو هریرة رضی الله تعالی عنه جلساء الله تعالی غدا اهل الورع والزهد وحی الله تعالی الی موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام لا تقرب الی المتقربون بمثل الورع قال سهل رحمه الله بالله لا یتم الورع الا ان یری عشرة اشیاء فریضة علی نفسه اولها حفظ اللسان عن الغیبة والثانی الاجتناب عن سوء الظن والثالث الاجتناب عن السخریة والرابع غض البصر عن المحارم والخامس صدق اللسان والسادس ان یعرف سنة الله تعالی علیه کیلا یجب بغیره والسابع ان یفرق ماله فی الحق ولا ینفقه فی الباطل والثامن ان لا یطلب لنفسه العلو والکبر والتاسع المحافظة علی الصلوات والعاشر الاستقامة علی السنة والجماعة ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شئ قدیر محمد وما مکرما شفقت وکرمت ثمرات اکر توبه از جمیع ذنوب میسر نشود وورع وتقوی از جمیع محرمات ومشتبهات حاصل آید لیکن تا ممکن است عظمی ودولهای قصوی والا توبه از بعض ذنوب وورع از بعضی محرمات هم مفتوح است مشایخ برکات وانوار این بعض را بباقی وبگر سرایت کند وتوفیق توبه وورع از سایر معاصی نیز میسر گردد ما لا یدرک کله لا یترک کله اللهم وفقنا لمرضاتک وثبتنا علی دینک وعلی طاعتک بحق سید المرسلین وقائد الغر المحجلین علیه وعلیهم وآله الصلوة والسلام تمت الکتاب

شصت و هفتم بنا نجهان صدور یافته در بیان عقاید اهل سنة و جماعة رضوان الله تعالی علیهم اجمعین با بیان خمسه
ارکان اسلام و تحریض نمودن بر آنکه کلمه حق یعنی کلمه اسلام گوش دسلطان وقت نماید بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از روی کرم و التفات نامزد فقیر از نامرادی ساخته بود به
رسید حمد الله سبحانه که در بن طوراوان پرشد و شتباه اغنیا رسعادت مندرا از حسن انشاء که داند با وجود
مناسبتها با فقیر اردور از کار سرنیاز است و با مانی باین علائق حاصل ست چه یمنی است که ملاقات شمسی مانع
حصول این دولت نگشته است و توجهات پراگنده از محبت ایشان باز نداشته بشکر این نعمت عظمی بجا باید
آورد و امیدوار باید بود که الله مع من احب حدیث نبوی ست علیه و علی آله الصلوة و السلام سعادت و نجات
آثار آدمی را تصحیح اعتقاد موجب است مر اهل سنة و جماعت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که سواد اعظم و جمع غفیر
چاره نبود تا فلاح و نجات اخروی متصور شود بحسب اعتقاد که مخالف معتقدات اهل سنت است سم قاتل است
که موت ابدی و عذاب سرمدی رساند مداهنت مسالمت در عمل سدید مغفرت دارد و امداهنت اعتقادی گنجایش مغفرت
ندارد ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء معتقدات اهل سنت را ملبسان ایجاز و اختصار ایراد می نماید بمقتضای
ان تصحیح اعتقاد باید ز مود از حضرت حق سبحانه و تعالی است بر بن دولت بتضرع و زاری مسالت باید نمود
بدانند که الله تعالی بذات قدیم خود موجود ست و سائر اشیا بایجاد او سبحانه موجود گشته اند و بخلیق او تعالی
از عدم بوجود آمده پس او تعالی قدیم و ازلی باشد و اشیا همه حادث و نو پدید باشند و هر که قدیم و ازلی ست
باقی و ابدی است و هر چه حادث و نو آمده ست فانی و مستهلک است یعنی در شرف زوال است و او سبحانه
یگانه ست شریک ندارد نه در وجوب وجود نه در استحقاق عبادت وجوب وجود غیر او تعالی نشاید و استحقاق عبادت
سوا او سبحانه نسزد و مراو را تعالی صفات کاملست از انجمله حیات و علم و قدرت و ارادت
و سمع و بصر و کلام و تکوین ست که بقدم و ازلیت متصف اند و بحضرت ذات جل سلطانه
قایم اند تعلقات حوادث در قدم صفات خلل نکند و حدوث متعلق مانع ازلیت ایشان
نگردد فلسفه از تجریدی و معتزله از کوری از حدوث متعلق بی حدوث متعلق برند و نفی صفات
کاملة نمایند و عالم بجزئیات اند منکر تعلق ایشان است که امارت حدوث ست نمیدانند
که صفات ازلی باشد و تعلقات صفات بمتعلقات حادث باشند و صفات نقائص از جناب قدس

قدس او تعالے منزہ است و او تعالے از صفات و لوازم جواہر و اجسام و اعراض منزہ است زمان و مکان و جہت را در حضرت او تعالے گنجائش نیست اینہا ہمہ مخلوق او ند کہ او را سبحانہ فوق العرش داند و جہت فوق اثبات کند عرش و ماسوای آن ہمہ حادث اند و مخلوق او ند تعالی و تعالی و تعالی و

کلام و زبان و لباس حرف و صوت در آورده ظاهر میسازیم و مقاصد خفیه خود را در عرصه ظهور می آریم همچنین حضرت
حق سبحانه کلام نفسی خود را بے توسط کلام و زبان بقدرت کامله خود و لباس حرف و صوت عطا فرموده بر عباد
فرستاده است و اوامر و نواهی خفیه خود را در ضمن حرف و صوت آورده بر منصه ظهور جلوه داده است پس هر دو قسم
کلام کلام حق باشند جل و علا نفسی و لفظی و اطلاق کلام بر هر دو قسم بطریق حقیقت باشد چنانچه هر دو قسم کلام النفسی
و لفظی بطریق حقیقه کلام ما اند نه آنکه قسم اول حقیقت است و ثانی مجاز زیرا که مجاز را نفی جائز است و کلام
لفظی را نفی کردن و کلام خدا ناگفتن کفر است و همچنین کتب و صحف دیگر بر انبیاء ما تقدم علی نبینا و علیهم الصلوات
و التسلیمات انزال فرموده است هم کلام حق اند سبحانه و آنچه در قرآن و در ان کتب و صحف مندرج است احکام
خداوندیست جل سلطانه که موافق هر وقت عباد را بان تکلیف فرموده است و دیدن او سبحانه در حضرت حق
سبحانه را در بهشت بے جهت و بے مقابله و بے کیف و بی احاطه حق است ایمان آریم باین و دیت آخرت و کیفیت
آن مشغول نمیشویم زیرا که رویت او تعالے چون است و در ین نشار حقیقت آن بر ارباب چون ظاهر نشود و غیر از ایمان
نصیب ایشان نبود و ای بر فلاسفه و معتزله و سائر فرق مبتدعه که از حرمان کوری انکار رویت آخروی نمایند و قیامت
غایب شمارند و بدولت ایمان آنهم مشرف نگردند و او تعالے چنانچه خالق عباد است خالق افعال ایشان است
نیز خیر باشد آن فعل یا شر همه بتقدیر اوست لکن او از خیر راضی است و از شر راضی نیست هر چند شر مراد او است
و مشیت اوست سبحانه لیکن باید دانست که شر تنها را بو اسطه ادب با و تعالے نسبت نباید کرد و خالق الشر نباید گفت
بلکه خالق الخیر و الشر باید گفت چنانچه گفته اند حضرت حق را سبحانه خالق کل شی باید گفت و خالق الافعال و موجد
الاشجار نیز باید گفت از جهت رعایت ادب جناب قدس او تعالے معتزله از شومی تحکم دارند خالق افعال بنده را و خالق
خیر و شر فعل را با و نسبت کنند شرع و عقل تکذیب اینها میفرماید آری علما حق قدرت بنده را در فعل او خلق
داده اند و کسب بنده اثبات نموده زیرا که فرق واضح است درمیان حرکت مرتعش و حرکت مختار قدرت در حرکت
مرتعش هیچ مدخلی نیست و در حرکت اختیاری مدخل است همین قدر فرق باعث مواخذه دیگر و ثواب و عقاب
شده اند اکثر مردم در قدرت و لاکسب بنده و اراده حرکت ارتعاش هیچ مدخلی نیست الجی و اختیار عبد تردد دارند و بنده را مضطر
دانند الیشان بان معاد و علما الفهمیده اند اثبات قدرت و اختیار در بنده نه باین معنی است که بنده هر چه خواهد بکند و هر چه نخواهد نکند
این خود از بندگی دور است که بنده بانچه مکلف شده است از عهدان تواند برآمد مثلا نماز بخوقت تواند ادا کرد و زکوة

چهل سیر تواند داد و مرد دوازده ماه یکماه روزه تواند داشت و صد هزار مرد هر یک چو تواند شد و علی هذا القیاس
باقی احکام شرعیه است که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال مهربانی بسهولت و آسانی در آنها عنایت فرموده
است از جهت ضعف و قلت توانائی بندگان قال الله تعالی یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر یعنی خدای تعالی شما
را سهل خواهد و دشواری نمیخواهد نیز فرموده است جل سلطانه یرید الله ان یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا
یعنی میخواهد خدای تعالی که تخفیف بکند از شما کراینی تکلیفات شاقه را و مخلوق گشته است انسان ضعیف صبر
از شهوات نمیتواند کرد و تکلیفات شاقه را لهذا بر داشت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات فرستادهای حق تعالی بسوی
خلق تا انسان را الحق دعوت کنند تعالی و از ضلالت براه آرند هر که دعوت انشان را قبول کند او را بهشت
بشارت دهند و هر که انکار نماید بعذاب دوزخ تهدید کنند هر چه انشان از حق تبلیغ نموده اند و اعلام فرموده
حق است و صدق که شائبه تخلف ندارد و خاتم انبیا محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و دین او ناسخ ادیان
سابق است و کتاب او بهترین کتب با تقدم است و شریعت او را ناسخی نخواهد بود بلکه تا قیام قیامت خواهد بود
علی نبینا و علیه الصلوة و التسلیم که نزول خواهد نمود عمل بشریعت او خواهد کرد و بسنوات امت او خواهد بود و آنچه او علیه
علی الصلوات و التسلیمات از احوال آن حضرت خبر داده است همه حق است از عذاب گور و ضغطه آن و سوال منکر
و نکیر در فنای عالم و انشقاق سموات و انتشار کواکب و بر داشتن زمین و کوهها پاره پاره شدن آنها
و حشر و نشر و اعاده روح بجسد و زلزله ساعت و هول قیامت و محاسبه اعمال و شهادت جوارح یا اعمال متجسد
و طیران نامهای حسنات و سیئات بیمین و شمال و وضع میزان جهات و سیئات را بان وزن کنند و کمی زیادتی
حسنه و سیئه معلوم سازند اگر پله حسنات گران آید مدار سلامت نجات است و اگر خفت ظاهر شد علامت خسران است ثقل و خفت
آن میزان بر خلاف میزان دنیا است انجا پله که بالا رود ثقیل است و انکه پست باشد خفیف و شفاعه انبیا و صلی علیهم الصلوات
و التسلیمات او لا و ثانیا بر عصاة مومنان تا بدان حد که یوم الآخر جل سلطانه ثابت است قال علیه و آله الصلوة و السلام شفاعتی
لاهل الکبائر من امتی و پل صراط که بر پشت دوزخ نهند و مومنان از ان پل عبور کرده بر پشت روند و کافران
پلیدی زده در دوزخ افتند و بهشت که معد از برای مطیعان مومنان است و دوزخ که از برای تعذیب کافران است هر دو مخلوق اند و ابدا
باقی خواهند ماند و فانی نخواهند گشت و بعد از محاسبه مومنان چون بهشت روند در بهشت دایم خواهند ماند و اهل بهشت
بسیرون نخواهند آمد همچنین کفار چون بدوزخ روند همیشه در دوزخ خواهند بود و ابدالاباد معذب خواهند ماند تخفیف در عذاب و حشر

ایشان مجوز نیست قال اللہ تعالی لا یخفف عنہم العذاب ولا ہم ینظرون و ہر کہ در دل او ذرہ از ایمان
خواہد بود او را بوسطہ افراط معاصی او در دوزخ نمیرند بقدر عصیان معذب ابد بود آخر او را از دوزخ خواہند
برآورد و نیز روی او را سیاہ نخواہند کرد چنانچہ کفار را سیاہ کنند و نیز غل در گردن نخواہند کرد چنانچہ کفار را کنند
از جہت حرمت ایمان او و بالجملہ بندہ ہای خداوند جل جلالہ کہ مکرم اند عصیان از امر خدا جل شانہ و حق ایشان
جایز نیست و آنچہ مامور بفعل می آرند و از زنا شوی پاک اند تو الد و تناسل و حق ایشان ہمقصود است
بعض ایشان را حضرت حق سبحانہ و تعالی برسالت برگزیدہ است و بتبلیغ وحی مشرف ساختہ مبلغان کتب
و صحف انبیا علیہم الصلوٰت و التسلیمات ایشانند کہ از خطا و خلل محفوظ اند و از کید و مکر دشمن معصوم ہر چہ ایشان
از حضرت حق سبحانہ بتبلیغ نمودہ اند ہمہ صدق و صواب است و شایبہ احتمال و اشتباہ ندارد و این بزرگوار ان
از عظمت و جلال و سبحانہ تر ساند و غیر از امتثال امر کار دیگر ندارند ایمان بتصدیق قلبی است و اقرار لسانی
بانچہ از دین بتواتر و ضرورت بار سیدہ است اجمالا و تفصیلا باعمال جوارح از نفس ایمان خارج اند اما ایمان
کامل بہ افزایند و حسن بن اسمٰعیل امام اعظم کوفی علیہ الرحمۃ میفرمایند کہ ایمان قبول زیادتے و نقصان نمیکند
زیرا کہ تصدیق قلبی عبارت از یقین و اذعان قلب است کہ تفاوت نمیکند و زیادتے و نقصان نمیدارد آنچہ قبول
تفاوت نکند داخل او را نظن و وہم است کمال و نقصان ایمان باعتبار طاعات و عبادات است ہر چند طاعت بیش
کمال ایمان بیش پس ایمان عامہ مومنان مثل ایمان انبیا نباشد علیہم الصلوٰت و التسلیمات کہ آن ایمان بوسطہ اقتران
طاعات بمرتبہ علیا از کمال رسیدہ است کہ ایمان عوام مومنان بگردان نرسد ہر چند این ہر دو ایمان در نفس
ایمان شرکت دارند اما ایمان بوسطہ طوق طاعات حقیقت دیگر پیدا کردہ است ایمان دیگران گویا فروتر آن از
نیست و در میان این ہمہ امتیاز و مشارکت مفقود است مرام انسان ہر چند با انبیا علیہم الصلوٰت و التسلیمات در نفس
انسانیت شریک اند و اما کمالات دیگر مر انبیا را علیہم التسلیمات بمرتبات علیا رسانیدہ است و حقیقت دیگر یافتہ
کردہ گویا بحقیقت مشترکہ عالی و برتر اند بلکہ انسان ایشانند و عوام حکم نشناس دارند امام اعظم علیہ الرحمۃ و امام
اہل سنت حقا و امام شافعی گوید علیہ الرحمۃ انا مومن ان شاء اللہ تعالی بگویم او موجہ است باعتبار ایمان حال تواند گفت
انا مومن حقا باعتبار مال خاتمہ تواند گفت انا مومن ان شاء اللہ تعالی اما بہر وجہ گویند از صورت استثنا اجتناب
بہتر است مومن باید کہ از ارتکاب معاصی اگرچہ کبایر باشند از ایمان بیرون نرود و در فعل جایزہ کفر گردد منقول است

که روزی امام اعظم رحمه الله علیه است که روزی امام با جمعی از علما کبار نشسته بودند شخصی آمده پرسید که چه میگویند در حق مومن فاسق که بر خود و با خالق بکشد و سر او را از تن او جدا سازد و در کاسه سر او شراب نماز و دختر خود را با او خود زنا کند ایا مومن است یا کافر هر کدام از علما در حق او فتاوی نمودند و دور از سعادتمندی امام اعظم در این باب فرمود که او مومن است و مرتکب این کبایر از ایمان نه برآمده است این سخن امام بر علما گران آمد زبان طعن و تشنیع ایشان دراز ساخت آنچون سخن امام برحق بود همه قبول نمودند و اعتراف فرمودند اگر مومن عاصی پیش از غرغره توفیق توبه یافت امید نجات عظیم است که وعده قبول توبه است و اگر توبه و انابت مشرف نگشت او در مشیت است جل سلطانه اگر خواهد عفو کند به بهشت فرستد و اگر خواهد بقدر معصیت عذاب کند آتش و بعیر آتش اما آخر کار او نجات است و مآل او بهشت است زیرا که در آخرت حرمان از رحمت خداوند جل سلطانه مخصوص اهل کفر است و هر که ذره از ایمان دارد امیدوار رحمت است اگر بوسط علت معصیت رحمت در ابتدا رسد و در انتها عنایت الله سبحانه و تعالی شامل حال او شود بنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب بحمد خلافت و امامت ائمه اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم هر چند از حصول دین نیست و باعتقاد تعلق ندارد اما چون شیعه در دین باب غلو نموده اند و در اطراء و تفریط کرده اند بضرورت علما اهل سنت حق نعمای الله تعالی منهم این مبحث را ملحق بعلم کلام ساخته اند و حقیقه حال را بیان فرموده و اند امام برحق خلیفه مطلق بعد از حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات حضرت ابو بکر صدیق است رضی الله تعالی عنه بعد ازان حضرت عمر فاروق است رضی الله تعالی عنه بعد ازان حضرت عثمان ذو النورین است رضی الله تعالی عنه بعد ازان حضرت علی بن ابیطالب است رضوان الله تعالی علیه و فضلیت ایشان بترتیب خلافت است فضلیت حضرات شیخین بر جمیع صحابه اجمعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند ازالا کابر ابو الحسن اشعری که یکی از ایشان امام شافعی است شیخ ابو الحسن اشعری که پیش اهل سنت است فرماید که فضلیت شیخین بر باقی قطعی است انکار نکند مگر جاهل یا متعصب حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه میفرماید کسیکه مرا بجلی بکر و عمر فضل بر جعفری ست او را تازیانه زنم چنانکه مفتری را زنند حضرت عبد القادر جیلانی قدس سره در کتاب غنیه که از مصنفات ایشانست میفرماید و حدیثی نقل میکند که او را سرور فرموده است علیه و علی آله الصلوة و السلام که مرا عروج واقع شد از پروردگار خود و مسئله نمودم که خلیفه بعد از من علی بود فلانا گفتند که ای محمد هر چه خدا خواهد آن شود خلیفه بعد از تو ابو بکر است و نیز حضرت شیخ میفرمود که حضرت امیر گفته است که بیرون نیامد پیغمبر خدا از دنیا تا انکه عهد کرد بمن که خلیفه بعد از فوت من ابو بکر خواهد بود

بعد ازان عمر بعد ازان عثمان بعد ازان تو خلیفه خواهی بود رضی الله تعالی عنهم اجمعین حضرت امام حسن افضل است
از امام حسین رضی الله تعالی عنهما و علما اهل سنة در علم و اجتهاد حضرت عائشه را رضی الله تعالی عنها بر حضرت
فاطمه رضی الله تعالی عنها فاطمه را بتول میگفتند که صیغه مبالغه است و بانقطاع و حضرت شیخ عبد القادر جیلانی
قدس سره در کتاب غنیه حضرت عائشه را القدیم سید هذا آنچه معتقد این فقیر است آنست که حضرت عائشه در علم
و اجتهاد پیش قدم است و حضرت فاطمه در زهد و انقطاع پیش رو لهذا فاطمه را بتول میگفتند که صیغه مبالغه
در انقطاع و حضرت عائشه مرجع فتاوای صحابه است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین پس چگونه در علم اصحاب
پیغمبر علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات پیش می آید دیگر انکه حالا آن نزاع عائشه بود رضی الله تعالی عنها و محاربات و منازعات
که درمیان اصحاب کرام علیهم الرضوان واقع شده اند مثل محاربه جمل و محاربه صفین بر محامل نیک صرف باید نمود
و از هوا و تعصب دور باید داشت چه نفوس این بزرگواران در صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات
از هوا و هوس منزه و مبرا بوده اند از حرص و کینه پاک گشته اگر مسامحه دارند برای حق دارند و اگر منازعه
و مشاجرت برای حق است هر گروهی بمقتضای اجتهاد خود عمل نموده اند و مخالف را بی شائبه تعصب
از خود دور کرده اند هر که در اجتهاد خود مصیب است دو درجه و بقولی ده درجه از ثواب دارد و آنکه مخطی است
یک درجه ثواب او را لقد وقت است پس مخطی در نزد مصیب از ملامت دور است بلکه امید درجه نزدیک
ثواب او را علما فرموده اند که در ان محاربات حق بر جانب امیر بوده است کرم الله تعالی وجهه و اجتهاد مخالفان از
مع ذلک موارد طعن نیستند و گنجایش ملامت ندارند چه جای انکه نسبت کفر یا فسق کرده شود امیر کرم الله تعالی
وجهه فرموده است برادران با ما بجنگ گشتند ایشان نه کافرانند نه فاسق زیرا که ایشان را تاویل است که منشا کفر و فسق
نمیتواند حضرت پیغمبر فرموده است علیه و علی اله الصلوة و السلام ایاکم و ما شجر بین اصحابی پس جمیع اصحاب پیغمبر را
علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات بزرگی باید داشت و همه را به نیکی یاد باید کرد و در حق هیچ یکے از ایشان بدگمانی
نباید بود و نباید کرد و در منازعت ایشان را به از مصالحه دیگران باید داشت طریق فلاح و نجات
اینست چه دوستی اصحاب کرام بواسطه دوستی پیغمبر است علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات بزرگی فرماید معاذ
برسول الله من لم یوقر اصحابه علامات قیامت که مخبر صادق علیه و علی اله الصلوة و التسلیمات از ان خبر داده است
حق است احتمال تخلف ندارد طلوع آفتاب از جانب مغرب بر خلاف عادت و ظهور دجال

وظهور حضرت مهدی علیه الرضوان و نزول حضرت روح الله علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام و خروج دجال لعنه الله و یاجوج و ماجوج و خروج دابة الارض و دخانے کہ از آسمان پیدا شود و تمام مردم را فرا گیرد و عذاب دردناک کند مردم از اضطراب گویند ای پروردگار ما این عذاب را از ما دور کن کہ ما ایمان میآریم و آخر علامات آتش است کہ از عدن خیزد و جماعه از زنادقه گمان کنند شخصے را کہ دعوی مهدویت نموده بود از اهل هند مهدی موعود بوده است پس بنهم امیان مهدے گذشته است و فوت شده و نشان میدهند کہ قبرش در فلان جاست و احادیث صحاح کہ بحد شهرت بلکه تواتر معنوی رسیده اند تکذیب این طائفه است چنان سرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام مهدی را علامات فرموده است کہ در حق آن شخص کہ معتقد الیشان است اصلا نمی آید در احادیث خوبی آمده است علیه و علی آله من الصلوٰة والسلام کہ مهدی موعود دیرون آید بر سر هر یکصد سال بر کسے کہ در آن زمان بوده باشد کہ ندا کند کہ این شخص مهدی است او را متابعت کنید و فرموده علیه و علی آله الصلوٰة والسلام کہ تمام زمین را مالک شود چهار کس و دو کس از مومنان و دو کس از کافران فالقرنین و سلیمان از مومنان و نمرود و بخت نصر از کافران و مالک خواهد شد آن شخص از اهل بیت من یعنی مهدی فرموده علیه و علی آله الصلوٰة والسلام دنیا را تا روز قیامت کہ خدا تعالیٰ بعد او را از اهل بیت من کہ نام او موافق نام من بود و نام پدر او موافق نام پدر من باشد پس می سازد زمین را بداد و عدل چنانچه پر شده بود بجور و ظلم در حدیث آمده است کہ اصحاب کهف همراهان حضرت مهدی خواهند بود و حضرت عیسے علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام در زمان او نزول خواهد کرد و او را موافقت خواهد کرد با حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام و قتال دجال در زمان ظهور سلطنت او در چهاردهم شهر رمضان کسوف شمس خواهد شد در اول آن ماه و خسوف قمر بر خلاف عادت زمان بخلاف حساب منجمان بنظر انصاف باید دید کہ این علامات در این شخص میت بوده است یا نه و علامات دیگر بسیار است کہ مخبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوٰة والسلام شیخ ابن حجر رساله نوشته است در علامات مهدی منتظر کہ بدولیت علامت میکند نهایت جهل است کہ باوجود وضوح امر مهدی موعود همی در ضلالت مانند و ابراهیم الله سبحانه سوار اصطبل پیغمبر فرموده علیه و علی آله الصلوٰة والسلام بدرستی کہ بنی اسرائیل هفتاد و یک فرقه شده بودند کہ همه الیشان در نارند مگر یکے از الیشان و زود است کہ امت من بر هفتاد و سه فرقه متفرق شوند کہ همه الیشان در آتش باشند مگر یک فرقه پرسیدند کہ آن فرقه ناجیه چه کسانند فرمود علیه و علی آله الصلوٰة والسلام آنانند کہ باشند بر مثل آنچه من بر انم و اصحاب من بر آنند علیه و علی آله الصلوٰة والسلام

وآن یک فرقه ناجیه اهل سنت وجماعت اند که ملتزم متابعت آنسرور ند علیه الصلوة والسلام والتسلیمات دشمنا
اصحاب آن سرور علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات اللهم ثبتنا علی معتقدات اهل السنة والجماعة وامتنا فی زمرتهم و
احشرنا معهم یا مالک یوم الدین قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بعد از تصحیح اعتقاد از انتشال
اوامر دانتها از نواهی شرعیه که بعمل تعلق دارد نیز چاره نبود نماز بیحرکت بے فتور بالتدریل ارکان و باجماعت ادا
باید نمود که فارق در میان اسلام و کفر همین نماز است چون ما دار صلوة بر وجه مسنون میرسد جمل متمیز
از سهام بدست آمد زیرا که نماز اهل دویم است از اهول بچگانه اسلام و اهل اول ایمان بخدا و رسول
اوست جلشانه و اهل دوم نماز است و اهل سیوم ادا زکوة است و اهل چهارم روزه ماه رمضان
بهمت و اهل پنجم حج بیت الله است اهل اول با ایمان تعلق دارد و اصول اربعه باعمال تعلق دارد جامع تمیز
جمیع عبادات و افاضلترین انها نماز است در روز قیامت ابتدا از محاسبه نماز خواهد بود اگر نماز درست
محاسبه بگیر بعنایت الله سبحانه نیز بسهولة خواهد گذشت و مهما امکن از محظورات شرعیه اجتناب باید نمود و
نا مرضیات مولی را جلشانه سیات مهلکه باید دانست دعوا و تقصیرات خود را در نظر باید داشت و از ارتکاب
آن خجل و منفعل باید بود و ندامت و حسرت باید کشید طریق بندگی همین است والله سبحانه الموفق و انکه بی
ارتکاب نا مرضی مولای خود نماید جلشانه و ازان عمل خود در تشویر و انفعال نبود بار دیگر دست اصرار و
تمرد او نزدیک است که سر او را از ربقه اسلام بیرون کشد و در زمره اعدا داخل سازد ربنا آتنا من لدنک
رحمة تامن آرزاست و دولتی که حضرت حق سبحانه و تعالی بشما ارزانی داشته است و
مردم ازان دولت غافل نه بلکه نزدیک است که شما هم آزاد و بیبند لذت که بادشاه وقت که هفت پشت
مسلمان آمده است و از اهل سنت است و حنفی مذهب هر چند چند سال است و درین اوان که اوان قرب
قیامت است و بعد عهد نبوت بعضی از طلبه علوم بشومی طمعه که ناشی از خبث باطن است بامرا و سلاطین تقرب
جسته برای خوش آمد ایشان در آمدند و درین متین تشکیکات نمودند و شبهات پیدا کردند و ساده
لوحان را از راه بردند اینچنین بادشاه عظیم الشان هرگاه سخن شما را بحسن استماع منصرف باید و به قبول تلقی
نمایند چه دولت است که بصریح یا بشارت کلمه حق یعنی کلمه اسلام که موافق معتقدات اهل سنت و جماعت است
شکر الله تعالی سمعیم گوش زد ایشان نماید و هر قدر که گنجایش و استعداد سخن اهل حق بدانند عرضه دارند بلکه سمو

منتظر باشند که تقریبی پیدا شود و سخن مذهب ملت در میان آید تا آنها حقیقت اسلام نموده آید و بیان بطلان
و شناعت کفر و کافری کرده شود و کفر خود ظاهر البطلان است هیچ عاقل آن را نه پسندد و بطلان آن را بی تحاشی
باید ظاهر ساخت و آلهه باطله ایشان را بی توقف نفی باید کرد و آله برحق جل سلطانه بی ورود و بی شبه خالق
سموات است هیچ شنیده اید که آلهه باطله ایشان پشه را آفریده باشند اگر همه جمع آیند و اگر پشه ایشان را
نیش زند و از رساند خود را محافظه نمایند چه جای آنکه دیگری از ایشان محافظه تکند کفره گو باشناعت این امر را
ملاحظه نموده میگویند که این آلهه شفعا ما خواهند بود نزد حق جل و علا ما را بخداوند ثمانه نزدیک خواهند ساخت
بی مقدمه اند از کجا دانسته اند که این جمادات را محال شفاعت خواهد بود و حضرت حق سبحانه و تعالی شفاعت تکند
که فی حقیقت دشمنان و مبغضان حق عبده دشمنان او قبول تواند کرد و در رنگ آنست که بایشان بر سلطان خروج
نمایند بزعم فاسد آنکه بدولت نزدیک ایشان نزد سلطان شفعا خواهند بود و بوسیله ایشان بحضرت سلطان خواهیم
یافت زهی خیره دان خدمت باغیان کنند و بشفاعت باغیان عفو از سلطان خواهند و تقرب او جویند چرا
خدمت سلطان برحق نکنند و باغیان را از تنگ بدهند تا از اهل قرب از اهل حق باشند در امن و امانی نوند
بیعقلان سنگی را بگیرند و بدست خود تراشند و سالها آنرا پرستش نمایند و توقعات از وی امید دارند باجداد دین کفر
ظاهر بطلان است و از مسلمانان هر که از راه حق و طریق مستقیم دور افتاده است اهل هوا و بدعت است و آن طریق قسم
طریق اکثر است علیه صلوات الله و السلام و طریق خلفاء راشدین و دست علیه علیهم الصلوة و التسلیمات حضرت
شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره در کتاب غنیه مضمار میدارد که در نهای مبتدعان که ضوال نهانه طائفه اند خوارج و شیعه و
معتزله و مرجیه مشبهه و جهمیه و زیدیه و نجاریه و کلابیه در زمان ایشان نبوده اند علیه و علی آله الصلوة و السلام در زمان خلافت ابی بکر
و عمر و عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین نبوده اند خلاف این طوائف و تفرق اینها بعد از سالها از موت صحابه و تابعین
و موت فقهای سبعه رضی الله تعالی عنهم اجمعین حادث شده است خبران سر بر فرموده علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات
کسیکه بعد از من نماند زیست اختلاف بسیار خواهد دید پس لازم گیرید شما سنت مرا و سنت خلفاء راشدین
مرا نیز بدندان خود محکم بگیرید و بپرهیزید و در آرید خود را از محدثات امور زیرا که هر بدعت ضلالت است و هر چیز
بعد از من پیدا شود در دست پس نمیه که بعد از زمان آنحضرت و خلفاء راشدین علیه و علیهم الصلوة و
التسلیمات حادث شود از غیر اعتبار ساقط است و شایان اعتبار نیست شکر این ولیت عظمی بجا باید آورد و کران

...ل کرم وفضل او داخل فرقه ناجیه ساخت که ایشان اهل سنت وجماعت اند وازفرق اهل هوا وبدعت خلاص...
...باعتقادات فاسده ایشان مبتلا نگرداز انجماعت نساخت که بنده را در محض صفات مولی جل شانه شریک گرداند
...وخالق افعال بنده بنده را گویند وشکر دیدهٔ اخروی باشند که سرمایهٔ دوام نعیم اخرویست ونفی وجود صفات
کامله از واجب تعالی نمایند ونیز ازان وطائفه نساخت که باصحاب کرام خیر البشر علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات بیخ
دشمنی بکاوند ودین سوء ظن نمایند والعیاذ باللّٰه تعالی یکدیگر را تصور کنند وبه بعض وکینه مبطن متهم سازند حق سبحانه وتعالی
در حق این بزرگواران رحمای بینهم مخبر فرماید واین دو طائفه تکذیب کلام حق جل وعلا نمایند واثبات عداوت
وبغض وکینه درمیان این بزرگواران میکنند الله تعالی انبهارا توفیق دهاد وبصراط مستقیم بنیا
گرداناد ونیز ازان جماعه نگرداند که حق را منزه ومکان اثبات کنند وجسم جسمانی انگارند واز امارات
حدوث وامکان مرو جب قدیم جل سلطانه ثابت گردانند بر سر اصل سخن رویم وگوییم معلوم الشان است
که سلطان کالروحست وسائر الشان کالجسد اگر روح صالحست بدن صالح واگر روح فاسدست
بدن فاسد پس در اصلاح سلطان کوشیدن در اصلاح جمیع بنی آدم کوشیدن است واصلاح در اظهار کلمه اسلام است
بهر روش که انجا این وقت باشد واز گذشت کلمه اسلام از معتقدات اهل سنت وجماعه نیز گاه گاه پوشش باید
ساخت ورد مذهب مخالف باید نمود واگر این دولت میسر گردد وواراثت عظمی از انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات
بدست آید نثار این دولت مفت بدست آمده هست قدر آنرا بدانند زیاده چه مبالغه نماید سر چند مبالغه در لزوم
متحسن است والله سبحانه الموفق **مکتوب شصت وهشتم** بخواجه شرف الدین حسین مهدوی یافت وبیان
ستون نورانی ستاره ذنب که از جانب مشرق طلوع نموده بود ودر علامات قیامت وایناسب ولاک بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا نهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل
ربنا بالحق علیهم الصلوة والتحیات صحیفه شریفه که فرزندی اخوی صحوب مولانا ابو الحسن فرستاده
بود در رسانیده وخوشوقت ساخت از ستون نورانی که بجانب مشرق حادث شده است مکرر
استفسار نموده بودند بدانند که در خبر آمده هست که چون بادشاه عباسی که از مقدمات ظهور حضرت
مهدی موعود هست علیه الرضوان بخراسان برسد طلوع کند در جانب مشرق قران دو کواکب در حاشیه یعنی در سمت کهکشان
دو شعاع داشته باشد واول اطلاع ان در وقت هلاک قوم حضرت نوح بوده هست علی نبینا علیه الصلوة والسلام

و در زمان حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام طلوع نمود و قتی که او را در آتش انداختند و در وقت
هلاک فرعون و قوم او بود و در زمان قتل حضرت یحیی بوده پس چون بشنید از آن حضرت حق سبحانه
و تعالی استعاذه بجنداز شر فتنها این بیاض که در جانب شرق حادث شده بود اول بصورت عمود منور
بوده بعد ازان کجی پیدا کرده شباهت بصورت قرن که شاخ ماعل نموده و نیز باین اعتبار موصوف
باشند که هر دو طرف آن شاخ باریک گشته بود که شباهت بدندان داشته پس هر دو طرف را دو سر
اعتبار نموده اند چنانچه نیزه که هر دو طرف آن باریک باشد از آنرا گویند این ستون نیز بجانب فوق دو سر
داشته شبیه بدو دندان که درمیان آنها اندک فاصل بوده در صحرا التشخیص این معنی نموده باشند و
همچنین دیگر نیز مطلع خبر داد مذاین طلوع و رای ان طلوع است که در وقت قدوم حضرت مهدی حادث خواهد
شد زیرا که قدوم او علیه الرضوان بر سر مایه خواهد بود و درین وقت از مایه مدت دهشت سال گذشته است
و نیز در خبر آمده است در علامات حضرت مهدی علیه الرضوان که در جانب مشرق ستاره طلوع کند که از او نور
باشد نورانی این ستاره نیز ظاهر شده است و است بامثل او این ستاره را دنب ارتوا نبود که براسی النا
گویند که گفته اند سیر کواکب ثوابت از مغرب بمشرق است پس وی آن ستاره سیر خود بجانب شرق قرار
داشت آن بجانب مغرب پس این درازی بیاض هر پس پشت اوست که مناسب دنب است و اما نور
که بجانب مغرب است هر روز بلندی آید بسیر قسری اوست که مربوط بسیر فلک اعظم است و الله سبحانه علم بحقیقة الحال
بالجمله وقت ظهور حضرت مهدی نزدیک است تا سر مایه که او ان ظهور اوست چه مقدمات و مبادی ظهور
آنها این مقدمات و مبادی ظهور او علیه الرضوان در رنگ ارباصات پیغمبر است علیه و علی آله الصلوٰة و التسلیمات
که پیش از ظهور نبوت او علیه و علی آله الصلوٰة و السلام بظهور آمده بود و چنانچه گفته اند که چون لطفه عبد الله که صورت
حضرت محمد رسول الله بود علیه و علی آله الصلوٰة و السلام در رحم آمنه قرار گرفت همه بتهای روی زمین نگونسار
شدند که همه شیاطین از کار خود باز ماندند ملائکه تخت ابلیس را سر نگون کردند و او را در دریا انداختند و جمله در معقوبت
کردند و در شب ولادت آنحضرت علیه و علی آله الصلوٰة و السلام ایوان کسری بجنبید و چهارده کنگره از آن بیفتاد و
آتش فارس که هزار سال بود که بر افروخته بودند فرو مرد و چون حضرت مهدی بزرگ خواهد بود
و القوت عظیم بسبب او باسلام و مسلمانان خواهد گشت و در ظاهر و باطن ولایت او متصرف عظیم خواهد

وصاحب خوارق وکرامات بسیار خواهد بود وآیات عجیبه در زمان او بظهور خواهد آمد وهست که پیش از وجود او چیزهای خوارق عادت در رنگ اراصات نبی علیه الصلوة والسلام بظهور آیند ومبادی ظهور او شمرند چنانچه از احادیث مفهوم میگردد میباشند که در خبر آمده است که مهدی ظاهر نشود تا زمانیکه کفر استیلا در بوقعه اسلام ومسلمانی این آنوقت است که غرباء اهل اسلام بآن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام طوبی فرموده است وبشارت داده وفرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام العبادة فی الهرج کهجرة الی یعنی عبادت در زمان فتنه در رنگ هجرت است بسوی من معلوم شماست که سپاهیان در وقت بیتلا فتنه وفساد اگر اندک جرات مینمایند اعتبار بسیار پیدا میکنند در وقت تسکین فتنه اگر سزاوار تر نمایند بی اعتبار اند پس وقت کارکردن وقبول افتادن همین وقت فتنهاست تمام خود را بمرضیات حق جل وعلا دریابند وغیر از متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه هیچ چیز را متاع نگویند اگر خواهند که مقبولان محشور شوند صحاب کهف بیک هجرت که در وقت بیتلا فتنه از ایشان بوجود آمده بود بدرجه علیا رسیدند شما خود محمد یابید داخل خیر الامم اید وقت خود را بهوو لعب از دست ندهید وبجز زهو وبزرنگ طفلان کول نگردید داد یم تراز کنج مقصود نشان بگر نارسیدیم تو شاید برسی وعهود وقرانی که پیش از ظهور این کوکب ذنب ارطالم شده بود ظلمتی دکدورتی در آن مفهوم نمی شد وغیر از خیر در نظر نمی در آمد اما ستاره ذنب ارشائیه کدورت وشدت لاهل النفاق والضلال حوالله سبحانه در هیچ ستاره موت شخصی وحیات احدی ولیت فضر موده اند آنچه از کلام مجید مفهوم میشود واغراضی که بستاره ها تعلق دارد سه چیز است وفرموده وبالنجم هم یهتدون بستاره راه میابند در سفرهای بر وبحر فرموده ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین آسمان دنیا را بستاره ها مزین ساخته غرض هر چه گویند بثبوت نپیوسته است ودخل ووهم وخیالات است ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بل نقول ان بعض الظن اثم فرزند عزیز نگر رسیده نرسید که وقت توبه رانابت است وهنگام متصل طلوع انقطاع کرنبازد ودو فتنهاست ونزدیک است که در رنگ باران نیسان فتنها بریزند عالم را درگیرند محو صادق فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام ان بین یدی الساعة فتنا کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل فیها مومنا ویمسی کافرا ویمسی مومنا ویصبح کافرا القاعد فیها خیر من القائم والماشی فیها خیر من الساعی فکسروا قسیکم وقطعوا اوتارکم و

دانخرید بسیونکم بحجارة فان فضل احدکم فلیکن الخیر ابتی آدم وفی روایة قالوا فما تامرنا قال کونوا احلاس بیوتکم وفی روایة والنوسوا فیها اجواف بیوتکم معلوم شما شده باشد که درین روزها کفار دار الحرب نواحی فاکرکوت بر مسلمانان بوجه اسلام چه ستمها نمودند وچه اندازه انتها رسانیدند خذلهم الله سبحانه این قسم گلهای ما بحقیقت آخر الزمان بسیار خواهد شگفت ثبتنا الله سبحانه وایاکم وجمیع المومنین علی سنة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوة والسلام قال الکل وعلی ملئکته المقربین مکتوب شصت وهفتم بنام محمد مراد خشی صدور یافته در بیان تعدیل ارکان نماز وطمانینت وتسویه صفوف ودر بیان آنکه چون بجماعت وکفار رفته اند تصحیح نیست ونماز تجدید فرمودن وحیاط در لقمه نمودن وما یتعلق بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه [illegible] ایشان داشته بودند رسید چون متضمن ثبات واستقامت یاران بوده است فرحت فراوان ساند زاد کم الله سبحانه ثباتا واستقامت اندراج یافته بود امری که بان ها مورست باجمعی زیاران که داخل طریقه شده اند ان امر مداومت نمایند ونماز پنجوقت باجماعت بنجاه وشصت کس ادا میکنند حمد الله سبحانه علی ذلک چه نعمتی است که باطن بذکر الهی جلشانه معمور باشد وظاهر باحکام شرعی متحلی شود وچون اکثر مردم درین ایام در ادای نماز مسامحت مینمایند وبطمانینت وتعدیل ارکان تقیدی ندارند بضرورت رایشان درین باب تاکید وبالغه مینویسد اهتمام نمایند مخبر صادق فرموده است علیه وعلی اله الصلوة والسلام دزدترین دزدان کسی است که از نماز خود بدزد گفتند یا رسول الله از نماز خود چگونه می دزدد فرمود علیه وعلی اله الصلوة والسلام تمام نمیکند رکوع نماز را ونه سجود نماز را + نیز فرموده است نظر نمیکند خدای جلشانه بنماز بنده که نابت ندارد صلب خود را در رکوع وسجود خود ونیز آن سرور علیه وعلی اله الصلوة والسلام دید مردیرا که نماز میگذارد در رکوع وسجود تمام نمی آرد فرمود اما تخاف لو مت علی ذلک لمت علی غیر دین محمد ونیز آن سرور فرموده است علیه وعلی اله الصلوة والسلام تمام نمیشود نماز یکی از شما تا لنگذرد رکوع تمام نه بایستد وصلب خود ثابت ندارد وهر عضو او در محل خود قرار نگیرد وهمچنین فرمود علیه وعلی اله الصلوة والسلام تا دریان مسجد نشیند وصلب خود را درست نکند وثابت ندارد نماز او تمام نشود حضرت رسالت علیه وعلی اله الصلوة والسلام یکی از نماز گذاران میگذشت دید که احکام وارکان رعایت جلسه بجا نمی آرد فرمود که اگر او میرید نه در دین محمد مرده باشد ابو هریره رضی الله عنه فرموده است کسی را شصت سال نماز گذارد وکلنماز او را نپذیرند انکس باشد که رکوع وسجود تمام بجا نیارد گفته اند زیدین وهب را دیدند که نماز میگذارد

در رکوع و سجود و تمام بجائی آرد آن مرد را بخواند و گفت چند گاهست که تو اینچنین نماز میکنی گفت چهل سال است
گفت تو در این چهل سال نماز نکرده اگر بمیری نه بر سنت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بمیری مقبول است که بنده مومن چون
نماز بگذارد نیکو و تمام کند رکوع و سجود او را نماز او بشباشت بود و نورانی فرشتگان آن نماز را باسمان می برند
و نماز بنماز گذارنده دعا نیکو میکنند و میگویند یحفظک الله سبحانه کما حفظتنی هذا العبد چهل ترا نگاه دارد
چنانکه تو مرا نگاه داشتی و اگر نماز نیکو نگذارد و آن نماز ظلمانی بود و فرشتگان آن را بر آسمان نبرند و نماز نگذارنده را دعائی بد میکنند و میگویند ضیعک الله تعالی کما ضیعتنی یعنی خدا ضایع گرداند ترا چنانکه تو مرا ضایع گردانیدی پس نماز تمام می باید گذارد و احادیث بسیار بدین معنی وارد شده
و سجود دو قومه و جلسه نیکو باید آورد و دیگران را نیز بنماز دلالت باید کرد و اطمینانیت و تعدیل ارکان
راه باید نمود که اکثر مردم ازین دولت محرومند و این عمل متروک گشته است احیای این عمل از اهم مهام
اسلام است الامر و فرموده است علیه و علی آله الصلوة و السلام کسیکه سنت مرا احیا نماید بعد از ان که سنت
مرده باشد آنکس را ثواب صد شهید بود و نیز فرمود اند که در نماز بجماعت صفها را برابر باید کرد و ما بین صفها
پیش و پس نایستد سعی باید نمود که همه برابر بگیرد باشند الامر و علیه و علی آله الصلوة و السلام اول تسویه صفوف
میفرمود بعد از ان تحریمه می بست و فرمود علیه و علی آله الصلوة و السلام تسویه صفوف از اقامت صلوة است
ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا سعادت آثار اعمال بی نیت درست میشود چون بجهاد کفار بر خیزند
اول تصحیح نیت نمایند تا نتیجه بران مترتب شود باید که مقصود ازین جنگ جدال اعلای کلمه اسلام باشد و توهین
و تخریب اعدای دین بود که ما آن ماموریم و مقصود سر سر جهاد ما همین است با مور دیگر نیست خود را باطل
نسازند علوفه غازیان از بیت المال مقرر است که منافی جهاد نیست و در اجر غازیان نقصان نمی آرد و تنها
بدان اعمال عمل بی نماید تصحیح نیت بکنند از بیت المال علوفه خورند و جهاد نمایند و امیدوار اجر غازیان
و شهیدان باشند بحال شما غبطه می برند که در باطن بجد مشغولید جدل و علاوه در ظاهر بجماعت کثیره اداء صلوة
مع ذلک بدولت جهاد کفار الجرب مشرف گشته اید سر که سلامت میماند غازی است و مجاهد و آنکه هلاک
شود شهید پاک است ما این همه بدون تصحیح نیت متصور است اگر حقیقه نیت متحقق نشود و تکلف خود را بر ین نیت باید
آورد و به حضرت حق سبحانه ملتجی و متضرع باید بود تا حقیقت نیت میسر گردد ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا

انالله علی کل شیء قدیر نصیحت دیگر که بیان آن نموده میشود التزام نماز متهجد است که از ضروریات طریقت است و خصوصاً هم بشما گفته بود که اگر این معنی میسر نمیشود و بیداری خلاف معتاد میسر نمیشود و جمعی از متعلقان شما بدین امر مبادرت نمودند و شما از فوت شدن انطبع یا کره بیدار ساختن ایشان را مضایقه میکنید و در خواب غفلت ایشان را میگذارید چون چند روز چنین کنند امید است که بی تکلف مداومت برین دولت میسر گردد و بنصیحت دیگر احتیاط در لقمه است چه درکار است که هر چه از هر جا بدست بیاید باید خورد و ملاحظه حل و حرمت شرعی نباید کرد این کمتر خود نیستم هر چه میخورم و میپوشم میدانم که مولای دارد حل سلطانه که بامر و نهی تکلیف فرموده است و رضا و عدم رضای خود را بتوسط انبیا که رحمتهای عالمند علیهم الصلوات والتسلیمات نموده است بی سعادت نبوده باشد که خلاف مرضی مولای خود را بقدر امکان اجتناب نماید و بی اذن مولا در ملک و ملک بی تصرف نکند شرم باید داشت رعایت رضای صاحب مجازی مینماید نمیخواهد که در قیمه درین باب فروگذاشت شود و مولای حقیقی تاکید و مبالغه او امر و نواهی نمیفرماید و نمیخواهد بلیغ مینماید پیچ التفات بان نمینماید این اسلام است یا کفر نیک نظر شود چیزی فرو نرفته است و مدارک ما سبق ممکن است که اکتساب من اذنب کمن لا ذنب له بشارت است و مقصر از اسم فلاک اگر کسی مصر و مذنب بود بان خورسند باشد منافق است صورت اسلام و فهم عقوبت او نمایند و سنم عذاب و نکند یا چه تاکید و مبالغه نمایند العاقل یکفیه الاشارة دیگر در مواضع مخوف و در محالی ستیلای اعدا از ربا امن و غایت قراءة سوره لایلاف مجربست الاقل هر روز و سر شب یازده یا پنجاه بار و در حدیث مصطفوی صلی الله علیه و آله الصلوة والسلام آمده است من نزل منزلا ثم قال اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق لا یضره شیء حتی ارتحل من منزله ذلک والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب هفتاد و دوم** بمولانا عبد الواحد لاهوری صدر یافته در بیان اسرار و حقایق کعبه معظمه که چنانچه در انسان نمونه عرش است نمونه کعبه هم است و در انسان چنانچه قلب او نمونه عرش رحمن است جل سلطانه و نهو قلبی و انموذج ظهور شی است از بیت الله نیز در انسان نشانه است که میانه است و از یمین و شمال بیگانه است و کمین سبقت بگانه است ارباب این دولت عظمی صلوات الله علیهم الصلوات والتسلیمات و به تبعیت و وراثت این بزرگواران امتان ایشان هر کرا باین دولت مشرف سازند در اصحاب انبیا علیهم الصلوة والتحیات ببرکت صحبت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات این دولت بیشتر بوده است و بعد از زمان اصحاب قلت پیدا کرده بعد از قرون متطاوله اگر یکی را باین دولت بولایت و تبعیت مشرف سازند مغتنم بود

وکبریت احمر باشد واین شخص داخل زمرہ اصحاب کرام است علیہم الرضوان واز سابقان است وصاحب این نسبت
علیہ بدولت مرکز مطلوب متمیز است ہر چند در نفس مرکز ہم مراتب است اما بدولت سبقت مشرف است
زیادہ ازین ہمہ اگر خواہی نمایم پیش ازین مرموز چہ شرح دہم وچون بفضل اللہ سبحانہ این نسبت علیہ سر آرد نسبتہا
پیش ہمہ بزوال آرد ونامے ونشانے ازان نماند چہ نسبت غیر قلب اوا جار نہر اللہ بطل نہر عیسی نشان آن
موطن است اصحاب ایندولت بر صراط مستقیم اند کہ بوصول مطلوب مجازی افتادہ است وآنکہ ازین صراط
بیمین وشمال است وصول او بظلی از ظلال است اگرچہ در ظلال مراتب تفاوت اند اما ہمہ بداغ ظلیت متسم اند
فراق دوست اگر اندک است اندک نیست ؛ ور دون دیدہ اگر ہیچ میر وواز وصول مطلوب بسیے تر میرود
ترسم زسی بکعبہ اے اعرابے ؛ کین رہ کہ تو میروی بترکستان است ؛ ثبتنا اللہ سبحانہ علی الصراط المستقیم و
السلام علی من اتبع الہدی مکتوب مقتا دویکم بخصوصہ مخدومزادگی جامع علوم عقلے ونقلی خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ
تعالے صدور یافتہ ؛ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ کلمہ اولی متضمن اثبات مرتبہ ذاتست تعالت وتقدست
ظہور مرتبہ وجوب صورت مثالے بصورت نقطہ اقرب از ظہور آن مرتبہ کہ بصورت طویل معرض شہود گردد
ہر چند دران مرتبہ نقطہ را گنجایش نیست ونہ دایرہ را نہ انجا طول را مجال است وعرض وعمق را لاجرم در
صورت کشفی کلمہ مثبت در رنگ نقطے مینماید وکلمہ محمد رسول اللہ کہ منشی از دعوت خلق است کہ باجسام و
جواہر تعلق دارد وطول وبسط را انجا قدم راسخ است ناچار صورت مثالے این مقام در نظر کشفے طویل عریض
مے در آید در مقام سالک بواسطہ بقیہ سکر کہ در او ماندہ است کلمہ ثانیہ را در رنگ دایرہ یا سطح محیط مے یابد وکلمہ
اولے را در رنگ نقطہ در جنب آن دریا خیال میکند ازینجاست کہ این فقیر نیز بواسطہ بقیہ سکر کہ ماندہ بود
حکم کردہ است ونوشتہ کہ کلمہ ثانیہ دریاست کہ در جنب آن کلمہ اولے کالنقطہ است ودر مقام صاحب فتوحات
نیز گفتہ است کہ جمع محمدی اجمع است از جمع بے پایان الٰہے جل سلطانہ وچون نہایت اللہ سبحانہ را نیست
بچونے مرتبہ وجوب تعالت وتقدست پرتو انداز دو احاطہ بے کیفی مرتبہ مقدس ظاہر گردد وعالم تمام بایں طور
وعرض حکم جزو لایتجزی پیدا کند نسبت بدریاے بے پایان چیزے کہ اول نقطہ مے یافت نسبت بدریاے بے پایان
مے یابد ودریاے محیط را از جزو لایتجزی خورد تر مے بیند ازینجاست گفتہ اند کہ ولایت افضل از نبوت باشد
زیرا کہ ولایت مناسب کلمہ اولے است ونبوت ملائم کلمہ ثانیہ زیرا کہ گوئیم نبوت عبارت از حصول ہر دو کلمہ

زیرا کہ ولایت مناسب کلمہ اولے است ونبوت ملائم کلمہ ثانیہ زیرا کہ گوئیم نبوت عبارت از حصول ہر دو کلمہ

مقدسیت عروج نبوت کلمه اولے تعلق وارد و نزول آن کلمه ثانیه پس مجموع کلمتین حاصل مقام نبوت تا
نه انکه کلمه ثانیه حاصل مقام نبوت است چنانچه جمعی گمان برده اند و کلمه اولی را مخصوص بولایت دانسته اند
نه این چنین است بلکه سر دو کلمه جامع حاصل مقام ولایت فائق مقام نبوت است و کمالات ولایت اظلال اند کمالات نبو
راه مقام سکر هرچه بگویند معذورند و این مقام تغیر و سکایات با ایشان شریک است و لهذا در بعض مکاتیب
خود کلمه اولی را مقام ولایت نوشته است و کلمه ثانیه را مقام نبوت سکر هم نعمت عظمے است اگر بصحو آرند
واز کفر طریقت باسلام حقیقت برند بَلْ اَدْرَكَ مِنْ لَذَّاتِنَا اَزْيَدَ وَاَعْظَمَ بِصَدَقَةِ حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَوٰةُ
وَالسَّلَامُ وَبِهِمُ اللّٰهُ عَلَيْنَا قَالَ آمِينَا مکتوب ششم دوم بمخدوم زاده کی خواجه محمد معصوم صدر
یافته و بیان انکه بعالم بیت المقدس فوق تجلیات ظهوراست و فوق ظهور عرشی است و بیان الحاق
و وصول بحقیقه کعبه شوق زیارت و تمنی بصورت کعبه مضاعف باد والحمد و سلام علی عباده الذین اصطفی ظهور عرشی
هرچند فوق همه ظهورات است امّا مادامکه ببیت المقدس مربوط است فوق ظهورات و تجلیات است انجا
تا ظهور و تجلی برون شریک است تجلیات و ظهورات حاکم محیط دوائر دارند و این عالمه در حکم مرکز آن دائره
است و شک نیست که محیط دائره با وجود وسعت ظل مرکز دائره است زیرا که همان نقطه مرکز ظل خود را
بهمه جا خواسته است و در رنگ نقطه برآمده محیط دائره گشته است و در باطن عین نقطه تغیر نقطه از قبل تغیر یا قرب اشیاء
دالا انجا نقطه نیز در رنگ دائره مفقود است نه ظاهر را انجا مجال است و نه مظهر را و دران معامله نه اصل گنجایش
دارد و نه ظل چه اصل نیز از آن ولایت سراسر در رنگ ظل در راه مانده است بیت چگویم با تو از عجز نشانه که با عقاد تو
هم نشانه عقاهست نامی پیش مردم ز مرغ من بدان نامم مگر گم کعبه انبیا ابراهیم علی نبینا وعلیهم الصلوٰة والتحیات
که صخره بیت المقدس است کمالات ظهورات آن آخر جوع کمالات این کعبه حظیره دارند و ملحق باین میگردند
جز اطراف اغیر از لحوق بمرکز چاره نیست طرق تا مرکز نرسد که صراط مستقیم است مطلب را نیابد و شقاوتها
که لفظ اللّٰه قال ایمه تبارک و تعالے ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا و هدی للعالمین
فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله
غنی عن العالمین هرچند بتفصیل ایمه سبحانه بحقیقه کعبه میرسد و ترقیات بی اندازه بعد از لحوق
حاصل میشود است الا شوق بملاقات صورت بصورت حج فرض الهی گشته است و این طریق هم

بواسطه غلبه سلامت تحقق شده است وشوق اداران فرض سهم بروجه کمال است لیکن تسویف در تسویف است
استخاره بسفر مساعدت کم مینماید گرچند نیک متوجه میشود راه رفتن نمی کشاید و وصول بمقصد بنظر نمی آید چه توان
کرد و در تاخیر ادار فرض این همه عذر با سوء مذمت است بهر حال بقصد ادار فرض حج موفق الله سبحانه لما یحب
باید برآمد و بدیده و سر قطره مراعل باید نمود اگر وصول میسر شد غنمی است عظمی و اگر در راه ماند امید وار نقد
وقت است ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انك علی کل شئی قدیر وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد وآله
وبارك وسلم مکتوب نقبا دوسیوم بحضرت مخدوم زادگی مجد الدین خواجه محمد معصوم صلی الله تعالی
عهد دریافت در بیان ظاهر و باطن انسان کامل ما نیاز بحمد الله تعالی و سلام علی عباده الذین اصطفی
انسان عبارت از مجموع عالم خلق و عالم امر است و عالم خلق را صورت و ظاهر انسان گویند و عالم امر را
حقیقت و باطن انسان میدانند و اعیان ثابته که حقایق ممکنات گفته اند بنا بر این اعتبار است که ممکنات
ظلال ان اعیانند و آن اعیان وصول انهاست چه حقیقت و ماهیت ممکنات همان ظلال اعیان است
که ممکنات بآن ظلال ممکنات گشته اند و وجود ظلی پیدا کرده بخلاف اعیان که تعینات وجوبیه انجا ثابت
نمیمانند و فوق مراتب امکان را میدانند زیرا که تعین وحدت و تعین احدیت را که مرتبه اعیان ثابته است
تعین وجوبی گفته اند و سه تعین دیگر را که تعین روحی و تعین مثالی و تعین جسمی باشد تعین امکانی دانسته اند
پس تعین وجوبی را که حقیقت تعین امکانی گویند بر سبیل تجوز خواهد بود که حقیقت امکانی از عالم امکان
خواهد بود از مرتبه وجوب اصل شجر گویا حقیقتی است پس انچه گفته اند که صوفی کامل مع بائن است یعنی ظاهر
باخلق است و باطن از ایشان جدا است که با حق است سبحانه مراد از ظاهر عالم خلق او داشته اند و از
باطن عالم امر او را خواسته اند و این مقام را که جمع بین التوحیدین است قلب عالم گفته اند و مقام تکمیل ارشاد و دانسته اند و نیز
دعوت انگاشته و این فقیر را در بین سلوک معرفت خاصه است و آن آنست که شخصی باشد از اخص خواص که
نسبت با و مجموع عالم خلق و عالم امر صورت ظاهر بعد حقیقت و باطن او همان اسم بود که مبدا تعین
با اسماء و شیونات دیگر که کالاصل اند مر آن اسم را حتی انتهت الی حضرت الذات الجرد عن الشیون و الاعتبارات
این تمام امر فرد جمع جمیع مراتب امکانیه را طی کرده و وصول آن اسم که قیوم است او را میسر شده است و ذاتی او
از مراتب امکانیه گذشته بان اسم منطبق گشته است و ترتیب بر سبیل عروج اما نا بمراتب فوق الاسم

که کالاصل اند مران اسم را انطباق یافته است و بر همین نمط باحدیث مجرد رسید پس این همه مراتب انطباق
اسامی و حقیقت او گشته است که عالم امر او در رنگ عالم خلق او صورت آن حقیقت شده و این صورت در
رنگ مادّه است مران حقیقت را که بمجموع شخص لا بس است مران جا مبدا او چون دیگران اطلاق اسامی مقصور
بر عالم خلق و عالم امر است لاجرم صورت و حقیقت اینها عین عالم خلق و عالم امر باشند و آن اسامی که مبادی
تعینات ایشانند پیش از قیوم ایشان نباشند سوال عارف هر چند کمال معرفت پیدا کند از جمله ممکنات است
و از امکان بوجوب متصف نمیگردد پس اسمی که قیوم اوست و از مرتبه وجوب است چگونه حقیقت او بود و خود او
باشد جواب گوییم که این حقیقت باعتبار شهود است نه باعتبار وجود تا محظور لازم آید چنانکه بقا بالله گفته اند
این شهود مجرد تخیل نیست نظرات و تاجران متفرع است ۹ فرمود حافظ این همه از خرمن ذهنیست
سهل است غریب حدیث عجیب هست پس محقق شد که آنچه مجموع صورت و حقیقت دیگران است صورت این عارف
است که نسبت بحقیقت این صورت بمجموع جامه یکتاست نسبت بشخص لابس آن جامه پس دیگران از حقیقت
آنچه در یابند بوجه فهم کنند و غیر از تماثل صور و حقایق خود ما چه تصور نمایند معرفت این عارف مستلزم معرفت
حق است سبحانه اذا اراد ذکر الله سبحانه نشان نباشد الهی حبیب اینکه دوستان خود را کردی که هر کرا
ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت و آنچه فقیر در بعضی کتب و رسائل خود نوشته است
که عارف تام المعرفة بعد از رجوع مدعوت بکلیت خود متوجه عالم میگردد و نه آنکه ظاهرش بخلق است و باطنش
بحق جل سلطانه مراد از ان کلیت عالم خلق و عالم امر است چنانچه متعارف قوم است یعنی بعالم خلق و عالم
امر بر دو متوجه دعوت میگردد و آن حقیقت و باطن که این فقیر در بالا نوشته است و اهم قیوم و مافوق آن
مراد داشته توجه او بحق جل و علا منعی ندارد که از عالم وجوب است چنانچه گذشت لیکن هر آنقدر در وقت رجوع
توجه عارف کامل بتمام بجانب خلق است و آنکه یکرو بخلق دارد و روی دیگر بحق جل و علا لاجرم در توسط سیر است
لیکن از ان شخص سالک بلند تر است که رویش تمام بحق است جل و علا سلطانه زیرا که این شخص و او احتمال
مبادی ناقص است و آنکس او ای هر دو حق خالق جل و علا و حق مخلوق بهما امکن بجا آرد و خلق را بجانب
خلق بگذارد جل سلطانه پس نسبت او اکمل باشد بانکه توجه بحق جل سلطانه بعد مطلق توجه بحق
این عارف نصیب دیگران گشته است که بتوجه مختلف اند یکی دیده که بخود متوجه باشد تکیف کند از خود و نزدیکتر

که توجه بوی صورت ندارد واین عدم توجه از خصائص کمالات آن عارف است و در میان نزدیک است
که از نقص انکار ند و توجه را از عدم توجه بکمال قصور نمایند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را از اضطراب
وداد که بجهل مرکب خود حکم نکنند و هنر را عیب نه اند مکتوب هفتاد و چهارم بخواجه هاشم سندی رباتی
در تاویل کریمه فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ الآیة و در بیان کریمه إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ الآیة و در بیان
خلافت انسان کامل و عالم و تا بجائی میرسد که او را قیوم جمیع اشیا میسازند و آن ظالم لنفسه است و مقتصد
ندیم و خلیل تعبیر نموده اند و سابق بالخیرات بمحبوب و محبوب که سرحلقه آن محمد رسول الله علیه و علی آله الصلوات
والسلام قال الله تبارک و تعالی و تعاظم ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و
منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله و قال تعالی انا عرضنا الامانة علی السموت والارض
والجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا مراد آیتین ما اراد الله بنجاه و فضل
ان نسینا او اخطانا باید دانست که ان الله خلق آدم علی صورته او تعالی از صورت منزه و متعالی است پس خلق آدم
بصورت او سبحانه باین معنی تواند بود که اگر مرتبه تنزیه را در عالم مثال صورتی فرض کرده شود هر آئینه منطبق
جامع خواهد بود که انسان جامع بران صورت موجود گشته است صورت دیگر را قابلیت آن نیست که تمثال
آن مرتبه مقدسه تواند بود و مرآت آن تواند گشت ازینجاست که انسان شایان خلافت او تعالی گشته است
زیرا که تا بر صورت شی مخلوق نگردد شایان خلافت آن شی نباشد پس خلیفه شی خلف شی است و آنرا
مناسب آن شی است و چون انسان خلیفه رحمان گشت تعالی ناچار تحمل بار امانت استعدادی لائق
عطا یا الملک الوهاب یافته آسمانها و زمین ها و کوهها جامعیت ازینجا یابند بصورت او تعالی مخلوق کردند
و شایان خلافت او تعالی باشند و تحمل بار امانت او سبحانه نمایند و محسوس میکردد که اگر این بار امانت
فرضا بآسمان و زمین و کوه حواله نمایند پاره پاره کردند و هیچ اثری ازانها باقی نماند و آن امانت بزعم این
حقیر قیومیت جمیع اشیا است بر سبیل نیابت که مخصوص بکمل افراد انسان است یعنی حامل الانسان
کامل تا بجائی میرسد که او را قیوم جمیع اشیا بحکم خلافت میسازند و همه را افاضه وجود و ابقا رسا رکمالات
ظاهری و باطنی بتوسط او میرسانند اگر ملک است با و متوسل است و اگر انس و جن است با و متشبث و فی الحقیقه
توجه جمیع اشیا بجانب اوست و همه نگران او و بدین معنی راه اند یا نه فرمودانه کان ظلوما جهولا کنز العلم و

نفسه بحیث لایقوی من وجوده ولا من نور العبر وجوده اثرا ولا حکما و تا بر خود چنین ظلم نما مدینشا یان تحمل بار امانت
نبود و جهولا کثیرا بجهان بحیث لا یکون له علم ولا ادراک بالمطلوب بل عجز عن الادراک وجهل عن العلم بالمقصود و این عجز
وجهل در ان هو ظن بکمال معرفت است لان اجهلهم اعرفهم فمن لا شک ان اعرفهم الیق بحمل الامانة آنید و وصف
کویا علت ایجاد مرحمل بار امانت را این عارفی که بمنصب قیومیت اشیا مشرف گشته است حکم وزیر دارد که همهات
مخلوقات را باو مرجوع داشته اند هر چند الغا مات از سلطان است اما وصول آنها مربوط بتوسط وزیر است و میگر
آنید دولت ابو البشر حضرت آدم است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و این منصب علی الاصالة مخصوص بانبیا
اولی العزم است علیهم الصلوة والتحیات و بتبعیت و وراثت این بزرگواران هر کرا باین دولت مشرف سازند
باکریما کاما دشوار نیست و طائفه اولی از ارباب ان کتاب که برگزیدگان از عباد او تعالی اند طائفه است
که بمنصب وزارت و قیومیت مشرف است و طائفه ثانیه ازین برگزیدگان که تعبیر ازان بمقصد فرموده است
انانند که بدولت خلت مشرف گشته اند و صاحب مدا خل مشورة اند هر چند معامله و کار و بار با دشاهان
وزیر مربوط است اما خلیل ندیم است و صاحب انس و الفت است این از برای فرحت خود است و آن از
برای مهمات و یکی گفت شان با بینها و سر حلقه این مقام عالی حضرت ابراهیم خلیل الرحمان است علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام هر کرا با ینمقام عالی مشرف سازند و فوق تمام جانب بمقام محبت است که طائفه ثالثه که
سابق بالخیرات اند بان مقام اعلی مشرف گشته اند یار و ندیم دیگر است و محب و محبوب دیگر اسرار و معاملات یکی
با محب محبوب میگذرد یار و ندیم را در انجا چه مدخل هر چند در وقت کمال انس و الفت اسرار حقیقه محبت را
بتحلیل جلیل القدر در میان نمی توان آورد و او را محرم اسرار محب و محبوب نمیتوان ساخت سر حلقه محبان حضرت
کلیم الله است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و سر گروه محبوبان حضرت خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات
والتحیات والتسلیمات و بتبعیت و وراثت این صاحب دولتان هر کرا باین دو مقام مشرف سازند
و مقاماتی که مقام محبت اند در مکتوبی از مکتوبات این فقیر ذکر یافته اند و صدر نشین انجا نیز محمد رسول الله
است علیه و علی آله الصلوة والسلام همه داخل تمام سابقان است که نصیب فرقه ثالثه است از و ازنان کتاب
ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب نفتاد و پنجم
به میرزا مظفر صدر یافت و بیان انکه محن و بلیات مردوستان را کفارات است نه تضرع و زاری عفو و عافیت

باید طلبید سلمکم اللہ سبحانہ تعالا لیق نیفتا بکم در وحشی و بلیات دنیویہ مردوستان با کفار است مزیلات
ایشانرا بتضرع و زاری و بالتجا و انکسار عفو و عافیت از جناب قیوم تعالے باید طلبید تا زمانہ کہ اثر عجاب
مفہوم شود و تسکین فتن معلوم گردد و ہر چند مردستان و خیر اندیشان و مہین کار اند اما صاحب معاملہ احق
باین کار است دارو خوردن و پرہیز نمودن کار صاحب مرض است دیگران پیش از عوان او نیستند مداراۃ مرض
حقیقت معاملہ آنست کہ ہر چیز از محبوب حقیقی بمدد باکشادگی جبین و فراخی سینہ او را قبول باید کرد بلکہ
بان متلذذ باید گشت در سوے و بے ناموسی کہ مراد محبوب است نزد محب بہتر از ناموس و ننگ نام است
کہ مراد نفس است اگر این معنی در محب حاصل نگردد در محبت ناقص است بلکہ کاذب اگر ہمہ خواہند سر بسلطان و بر
خاک بر فرق قناعت بود ازین جناب شریعت مآب چون از خدمت برگشتہ آمدند احوال سفر و تنگی حوال
مسلمانان بیان نمودند فاتحہ سلامت و عافیت الیشان خواندہ شد ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا
ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملتہ علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقۃ لنا بہ واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکافرین سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون و
سلام علی المرسلین والحمد للہ رب العلمین مکتوب مفتاد و ششم مولانا فرخ حسین رحمۃ اللہ
در بیان حقیقت عرش کہ بزرگست و در بیان عالم خلق و امر و از سر دو رنگی و اردو از طبق ارض و سما نیست و بیان
کرسی و وسعت آن الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی عالم امر و عالم کبیر کہ ہم رنگی ازین دارد و ہم رنگی از آن
و عالم خلق کہ در شش روز خلق شدہ است از زمین و کوہہا و آسمانہا کہ در کریمہ خلق الارض فی یومین ذکر یافتہ
شدہ است ایجاد عرش بر خلق اینہا مقدم است چنانچہ از مفہوم کریمہ وکان عرشہ علی الماء مفہوم
میگردد و بر عرش مجید چنانچہ از معنی سموات ہم نیست چہ او خطہ وافر از عالم امر ہم دارد و اینہا ندارند غایۃ ما فی الباب در امر السموات تناسب بیشتر است نسبت بزمین
نا چار معدود در سموات است و الا فی الحقیقۃ چنانچہ او از ارض نیست از سما ہم نیست لہذا جرم نگارد و احکام
ارض و سما جدا باشد باقی ماند کرسی کہ از کریمہ وسع کرسیہ السموات والارض مفہوم میشود کہ کرسی نیز از سموات
جدا است و اوسع جمیع اینہا است و شک نیست کہ کرسی از عالم امر نیست کہ از اوراد عرش گفتہ اند و سما از عالم
امر فوق عرش است و چون از عالم خلق بودہ خلق او از سموات جدا باشد باید کہ خلق او در سطح ارد این شش روز

نظر نموده است تعالی که خلق نا کرده از عالم خلق است در ماورای این شش روز چنانچه گذشت و چون معامله
کرسی نیک با مکشوف نشده است تحقیق آنرا بروقت دیگر اندازیم که از کرم حق جل و علا امید واریها دایم
رب زدنی علما ازین تحقیق دو اعتراض قوی دفع گشت یکی آنکه چون زمین و آسمانها نبوده تعین
و تشخیص شش روز از کجا بوده و یوم الاحد از یوم اثنین چگونه جدائی داشته و یوم الثلثا را از یوم الاربعا چه نوع
ممتاز بوده یوم پنجشنبه از یوم الجمعه چگونه تمیز گشته و چون سبقت خلق عرش بر خلق ارض و خلق سموات معلوم
گشت حصول زمانه متصور نشد و ثبوت ایام بوضوح پیوست امید واعتراض مندفع گشت چه در کار است که میتوان
ایام مخصوص بطلوع و غروب افتاب بود چه در بهشت این طلوع و غروب نیست و امتیاز ایام ثابت است کما ورد
فی الاخبار اعتراض دوم که مندفع شد مخصوص بعلوم این فقیر است آنست که در حدیث قدسی مذکور است
جل سلطانه لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المومن ازین حدیث مفهوم میشود که ظهور اتم مخصوص بقلب
عبد مومن است و غیر او را این دولت میسر نشده است و تو در مکتوبات خود خلاف آن نوشته که ظهور اتم
مر عرش مجید است و ظهور قلبی لمعه ایست از ظهور عرشی و از تحقیق سابق معلوم شد که آثار و احکام عرش مجید
علیحده است ارض و سموات گنجائش نبود در عرش بود و آری زمین و آسمان با انچه در انهاست قابلیت
ان وسعت ندارند غیر از قلب عبد مومن که مستعد این دولت است پس حصر وسعت قلبی مومن بعتبار ارض و سموات
شده نسبت بجمیع مخلوقات که شامل عرش مجید هم بود تا خلاف مفهوم حدیث قدسی متصور نباشد فاندفع الاعتراض
الثانی ایضا باید دانست عرش مجید که محل ظهور تام است چون ارض و سموات را با انچه در انهاست
در تقابل آن بسی اندازیم بسی توقف ناچیز و مضمحل میکردند و از ری از انها باقی نمیماند الا قلب انسانی که
مضبوط بر نگ و دست باقی میماند و لاشی محض نمیگردد و همچنین ظهور یکه در جانب فوق بماورای عرش تعلق دارد
که از عالم امر صرف است عرش بالنسبة بان مرتبه همین حکم است که ارض و سموات را النسبة لعرش موجود است
و همچنین هر فوق النسبة بتحت خود همین حکم است الی ان ینتهی عالم الامر بعد از تمامی این دائره معامله به
حسیر لست و به جهل اگر معرفت است هم مجهول الکیفیة است که فوق خور عقل و فهم حادث نیست شمه از کمالات
انسانی و قلب انسان نیز بگویم عیب جمله گفتن و هنر نیز گفتن شمه از عرش مجید هر چند او سعه و ظهر اتم
است اما علم بحصول این دولت خود ندارد و شعور باین کمالی و ما حاصل نیست بخلاف قلب انسانی که

که صاحب شعور است و علم و معرفت خود و جمیع دیگر مرتبه آنست که بیان شد نمایند نیک سماع نمائی
مجموع انسان که عالم صغیر نامند هر چند مرکب از عالم خلق و عالم امر است الا از انجا که وحدانی
حقیقی حاصل است که آثار و احکام بران مبنیه مرتب است و عالم کبیر را این مرتبه حاصل نیست اگر هست اعتباری است
پس فرق کن از راه این مرتبه وحدانی بانسان بتوسط او بقلب انسان میرسد عالم کبیر را پیش مجید که چون قلب است
مر آن عالم را ازین فیوض و برکات قلیل النصیب است و ایضا جزو ارضی که فی الحقیقه خلاصه مخلوقات است با وجود
دوری قرب ظهورات است کمالات آن در مجموعه عالم صغیر سرایت نموده است و در عالم کبیر نه فی الحقیقه
چونکه مجموعه نیست این سرایت آنجا مفقود است پس قلب انسان این کمالات را نیز دارد بخلاف نفس ناطقه
باید دانست این فضائل و کمالات در قلب ثابت نمود می باید چون نیک خط سیاه در دل فصل زرد است
فصل کلوخ را ملهوعرشی را می باید نقش و شکل قلب خیال می باید که گویا آتشی است و سبعه کوشت و صور را
نموده ساخته است و از ان آتش شعله گیرد و اند که بواسطه بحوق بعضی امور نورانیت دیگر پیدا کرده است که آن
آتش نیست و تنگ نیست که این یا دتی جز فضل خبری ثابت نمی شاید و الله سبحانه اعلم بحقایق الامور و کلها
ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شئ قدیر و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و اله و صحبه
اجمعین و بارک و سلم علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملئکة المقربین اجمعین مکتوب نهصد و هفتم
مولانا حسن که صدر و یافته و جواب بعضه و کاعتراضات بر بعضه کلام صوفیه نموده بود و در آن مکتوب نوشته بود
که گویا هر حکمی از احکام شرعیه و یکچه است که مرصلحت بشر مقصود و در بیان استقصا های می گوید محمد بن عبد السلام علی
عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه اخوی شیخ حسن ادام الله تعالی حاله رسید چون بوی تشرع و استقامت و اشتغال
خوش وقت گردانید نوشته بودند که سلوکی که مشهور است و متقدمان سالکان را مفهوم شده است این است که ابتدای
ذکر مایگفت تا وقتی که دل گویا شود و باز تا وقتیکه از ذکر گفتن باز ایستد و محل الهامات و تجلیات شود و سالک
بمقام فنا رسد که اول قدم ولایت است و گفته اند که فنا آنست که از دید و دانش سالک نخیزد سمی بالغیر نرخت
بر بندد و بغیر از وجب تعالی و تقدس در دید و دانش سالک نماند که از ما شهود و مشاهده و غیر ما گفته اند مقصود آنکه بزعم
خود حق را می بیند تعالی و سمی بالغیر را نمی بیند و بین این شرک طریقتی نامند و نوشته اند که فقیر را این معارف و
این معارف را چه کار زیرا که اگر مقصود ایشان اینست که حق را جل مجده علا سلطانه در دنیا بعین ما بعین سر نمی بیند

اگر بین شهود و رویت شعور دارند پس ایشان نیز مشرک طریقت باشند و اگر با همه شعور ندارند پس از چه خبر دهند
خبر دهند نوشته اند که انچه می بینند کل و جزو من الوجوه خواه تجلی صوری باشد و خواه معنوی و خواه نوری یا غیر
ایشان دران مری را که ذات حق میدانند جل و علا من حیث هی که انچه مسمی بانچیز است ظهور او میدانند
نزد این فقیر صحیحا صل و راز کار است و خلاف نص کریمه پس کما شئتی و کریمه لا تدرکه الابصار شاهد این چیزها است
پس این قوم چه می بینند و چه میدانند که می گویند که غیر حق نمی بینیم جل و علا و نمی دانیم که آنرا عبارت از شهود و
مشاهده کرده اند و این همه اندیشه تا که در تدبیر اهل و عیال خود همیشه غیر است یا نه میدانند و آگاه باشید
که این همه راز نفسیها و اعتراضات ناملائم که بر مشایخ طریقت کرده اند قدس الله تعالی اسرارهم منشای آن
ناسائی است همه از این بزرگواران توحید شهودی که یکی از دین است مربوط بمنیان ماسوی است نظر در مقامات
طریقت این بزرگواران است تا این نشود از گرفتاری غیر خلاصی نگسترد و شما بین دولت و بار یابید این
دولت بسخریت منمائید شهود و رویت که در عبارت اکابر مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم واقعه میشود کنایت
از حضور بیچونی اوست تعالی و تقدس کما مناسب به تنزیه است و از حیطه ادراک کل انها العیان است بیرون است
و این دولت حضور را در دنیا مخصوص بباطن داشته اند ظاهر را همه وقت از دو بینی چاره نیست لهذا گفته اند در
عالم کبیر چنانچه مشرک است موحد است در عالم صغیر نیز مشرک و موحد جمع است باطن کامل همه وقت موحد است و ظاهر ان
مشرک پس باطن کامل نجبا باشد جل و علا و ظاهر در تدبیر اهل و عیال بود و هیچ محظور لازم نیاید اعتراض از ما نفهمید
گمست زنهار این قسم سخن نکنند و از غیرت خداوندی جل سلطانه نترسند عیان این وقت ظاهر شما را
در شورش می آرند ملاحظه بزرگان ضروریست اگر مجذبات و مخترعات مدعیان سخن کنند گنجایش دارد اما انچه
مقرر قوم است و لابد این راه است انجا سخن گفتن نامناسب است شما در رسائل و مکتوبات فقیر دیده باشید
که از توحید شهودی چه قدر نوشته است و آنرا از ضروریات راه قرار داده بایستی اینچیز را استفساری
نمودید و بحسب ادب سوال میکردید این گفتگو که از مفارقت مرحومی مولانا احمد علیه الرحمت قلمی شده است در حقیقت
مولانا هرگز این سخن از شما بظهور نمی آمد نزدیک واقع شد که نوشتید و نمیبایستی نوشتید و بیشتر هم هر جا دیده باشید
و ملاحظه صحت و سقم نکنید اگر صحیح است باعث مسرت است و اگر سقیم است سبب ابتهاج است بهر حال از روی تحقیق
قاعده نکنند بعد از رسالی کتابت شما همراه قافله می آید در رسالی یکبار هم نصایح ضروریه ضروریست تا از آن

نویسند و چیزها نپرسند راه گفتگو نمی کشاید پرسیدند که قلب از جمله باطن طاهر است یا از جمله باطن ظاهر و باطن عارف را در مکتوبی بتفصیل نوشته است بلا عبد الحی خواهم گفت که فضل آن بنشما و ستدار انجا ملاحظه فرمایند ایضا پرسیدند طریقی که بتجلیات کوشفیات است طریق شناخت متوسط و منتهی آن طریق چیست ما ننده اگر این سالک که علم باحوال خود ندارد و در خدمت شیخ کامل مکمل راه دان راه بین است علم آن شیخ بحال او کافی است و باعلام او توسط و انتهار احواهد نیست و نیز اگر آن شیخ او را بکنوع اجازت ارشاد خلق داده است احوال مریدان و سرایای کمالات او خواهد گشت و از انجا مطالعه نقص و کمال خود خواهد نمود و علامت دیگر از برای معرفت انتهاست که سالک را غیر از حق سبحانه و تعالی هیچ باقی نماند و سینه او از همه بالتمام ها خالی و صاف شده نهایت را مراتب بسیار است بعضها فوق بعض قدم اول و نهایت همین است که ذکر یافته و الله سبحانه الموفق نوشته بودند معارفیکه این بضاعت را تسلی میدهد معارف شرعیه است گویا حکمی از احکام شرعیه و ریچه الیست که موصل است بشهر مقصود و نشانه است ازان نشانی بنشان و همین بیت نصب العین است

سه ما بسفر میرویم عزم تماشا کراست ۵ ما برا میرویم کز همه عالم دراست

و باین معرفت شما بسیار اصلیت و بسی عالیست و امیدواری - بخش است مطالعه این معرفت بسیار مخطوظ ساخت و نا ملایمت او را مکتوبی زائل گردانید حضرت حق سبحانه و تعالی از همین راه مقصود رسانا ده و پرسیدند که بعضی از رجال و نساء طریقه التماس مینمایند و از اکل و لبس بر بوا حاصل میگردد و پرهیز نمی کنند و میگویند که بالجمله شرعی آراسته می سازیم امر کفتن طریقه است یا نه طریقه را بایشان بگویند و ترغیب بر جناب بحرم نمایند شاید که برکت طریقه از اشتباه برآیند دیگر از دو علم سفید که در جانب مشرق عقیب یکدیگر ظاهر شده بودند استفسار نموده بودند بعد از استفسار یاران و درین باب مکتوبی نوشته است بلا عبد الحی خواهد گفت انشاء الله تعالی که فضل آن را نیز بنشما و ستدار ایضا پرسیده بودند که ختم کلام الله و نماز نفل گذاردن و تسبیح تهلیل کردن و ثواب آن را بالدین با باستاد یا باخوان دادن بهتر است یا بکسی ندادن بهتر دانند که دادن بهتر است که هم نفقه بهتر است و هم نفقه بخود و در نا دادن نفقه مخصوص بخود است و نیز شاید بطفیل دیگران آن عمل را قبول فرمایند والسلام

مکتوب شصت و دوم بدار الخلافه صدر یافته در بیان محبت و اخلاص این طائفه علیه که ان محبت و اخلاص بتبعیت فنا فی الله و بقا بالله دارد ما نیاسب لک بحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی و لست

فوشگوار کہ در خاندان غنا احساس نمود و می نماید با وجود اسباب غنا و با حصول مواد استغنا نیاز مندیست بفقر
و خدمتگاریست باین طبقہ علیا کہ منبئی از محبت و اخلاص این طائفہ علیہ است و شعر از مودت و اخلاص
این فرقہ ناجیہ محبان این طائفہ را لبشارت المرء مهموم بحبکانی است و علیهذا این طبقہ انور یعنی قوم
لا یشقی جلیسهم دانی و چون بعنایۃ اللہ سبحانہ این محبت استیلا پیدا کند و غالب بر نہجی کہ غیر این محبت را
در دل نگذارد و گر فتار یها دیگر تمام از دل رخت بندد و لوازم محبت کہ اطاعت محبوب است و بمراد او بر پا
بودنست و باخلاق او و صاف او تخلق شدن است ظاہر گردد این زمان فنا در محبوب حاصل میشود
و تشبیہ بفنا فی الشیخ کہ زینہ اول ست درین راہ و این فنا فی الشیخ ثانیا وسیلہ فنا فی اللہ میگردد کہ بقا باللہ
بران مرتب ست کہ محصل ولایت ست بالجملہ اگر در ابتدا یکی بے توسط احدی محبت و انجذاب محبوب حقیقی
میسر گردد دولتی ست عظیم کہ محصل فنا و بقا ست والا از متوسط کامل مکمل چارہ نبود اول مراد خود را در مراقبات
او باید در یافت و دوئے و نامے باید گذشت تا آن فنا وسیلہ فنا فی اللہ گردد و اگر فتار یها سوا تمام خلاص
سازد و بدرجات ولایت رساند ۱۲ بر فکر غلط ای صفر ایان ۱۳ از برای کوری سودا سیان ۱۴ امثال
این سخنان از برای تنویہ و تشویق طالبان مهوسان ایراد نموده می آید و للہ سبحانہ الموفق لقیہ الرام در
رقیمہ فقر احمد قاسم بزرگ زادہ ست و در خدمت فقرا بوده اما در حجر تربیت برادر کلان نازنعم کلان شده
ست و محنتهای روزگار کم دیده شوق ملازمت شما دارد اگر داخل ملازمان سرکار خود ساخته بحال او الفاتے
مرعی دارند اکرم لبیده نخواهد بود زیاده چه تصدیع دهد و السلام مکتوب هفتاد و نهم شیخ یوسف برکے
صدر یافته در جواب سوالے کہ نوشته بود مشتمل بر اعراض از کفر حقیقی و شعر از قبایل اسلام ۱۵ و مایناسب ذالک
الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی رسالہ کہ نوشته سوال مولانا عبد الحی نموده بود ذکر نمایند در غیبت نمود و دریغ
مولانا ای بود ابهی نشد از رساله را آورده حاضر ساخت چون مطالعه نموده شد باعث فرحت گشت کہ مشتمل
بر اعراض از کفر بوده ست و شعر از اقبال با سلام چنانچه اسلام مجازا به از کفر مجازیست اسلام طریقت
نیز به از کفر طریقت ست و در کفر طریقت همه سکر ست و در اسلام طریقت همه صحو چنانچه صحو مجازی از سکر
مجازی ست صحو طریقت نیز بهتر از طریقت سکر ست ثمره کفر طریقت تشتیت ست و نتیجه اسلام طریقت تنزیه
بر قدر فرق کہ در میان تشتیت و تنزیه ست همان قدر فرق در میان کفر و اسلام طریقت ست طائفه کہ مجمع تشتیت

تشبیه تنزیه اختیار کرده اند مقدار کمال و انسته اند آن تنزیه نیز از جمله تشبیه است که در نظر شان تنزیه در آمده است و آن تشبیه را چه یارا که با تنزیه حقیقی خبر شود و در شعشعان انوار آن مضمحل و ناچیز نگردد ۵ بلی هر جا شود مقهور شکار سهار از جز نهان بودن چه یارا و حضرت حق سبحانه و تعالی بحقیقت اسلام حقیقی مشرف گرداناد بالنبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات مولانا بابو چون بر سر راه بود بچند کلمه اقتصار افتاد و السلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب مشتاوم بشیخ حامد بخاری صدر یافته در بیان آنکه پرسیده بود که در تمهیدات عین القضاة مینویسد شما که خدا میداند جل شانه نزد ما محمد است علیه الصلوة و السلام و شما محمد میداند نزد ما خدا جل سلطانه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از کمال محبت و اخلاص و فور مودت و خصاص نوشته ارسال داشته بود رسید و فرحت فزاوان سانید حضرت حق سبحانه و تعالی بر دولت استقامت کرامت فرماید که محب طالب بان طالفه است المرء مع من احب علیه و علی آله الصلوة و السلام معنی عبارت تمهیدات عین القضاة استفسار نموده بودند که میگویند شما که خدا میداند جل جلاله نزد ما خدا است جل سلطانه محمد است علیه و علی آله الصلوة و السلام و شما که محمد میداند علیه و علی آله الصلوة و التحیات نزد ما خدا است جل سلطانه محمد و امثال این عبارات که مشعر بر توحید و اتحاد است و غلبات سکر که مرتبه جمع است و سعر بکفر طریقت از مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم صدور یابد و امتیاز و تمییز از نظر شان مرتفع میگردد و ممکن را عین واجب میباید تعالی الملک ممکن را نمی باید و خود واجب تعالی متهو شان نمیماند بین العبد و بین ان عبارات این مرتبه که امتیازی و اثنینیتی که نزد شما و میان خدا جل و علا و میان محمد علیه و علی آله الصلوة و السلام حاصل است نزد ما ان امتیاز ثابت نیست و مغایرت نه بلکه ان یکی که منزه از یکی است نیز عین دیگر است بگاه بلباس ممکنات تنسب مغایرت مرتفع میگردد و محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم که مظهر اتم کمالات اوست تعالی تنسب امتیاز او چگونه ثابت بود این مزید مخصوص مرتبه جمع است و چون سالک بمقام بلند رود و چشم از افراط سکر باز کشاید محمد را بنده یابد و رسول او داند تعالی چنانچه در تمهید است انتهایی ما رجوع الی البدایة شنیده باشند باید دانند که اشتراک میان عبد و معبود در صورت است که موجب قرب باطنی است و الا ع و بنسبت فما کان ما عالم پاک هرگاه متوسط باطنی نسبت نمیبود مبتدی در راز معامله را با او چه نسبت بود ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب هشتاد و یکم بمحمد اد صدر یافته در انکار نصیحت و اجتناب از هر خرافات دنیائی نیوشا نیوشا نیوشا لک الحمد لله و سلام علی عباده الذین

اصطفے میترسم مبادا یاران نیک فرجام بمزخرفات دنیای دنیۂ ابطاہر طراوت وحلاوت دارد وزنگ خطلاز
فریفتہ گردند وبلالت وشمن یعنی از مباح بشبہ وازشبہ بحرام گرایند واز مولای خود جل سلطانہ بخجل وشرمندہ مانند
درتوبہ وانابت قدم راسخ باید داشت ومنہیات شرعیہ اسہم قاتل باید انگاشت ؎ ہمہ اندرزین توانی ست
کہ تو طفلے وخانہ رنگین ست: حق سبحانہ وتعالی بکرم خویش دائرہ مباح را بعباد وسیع ساختہ ست بیدولتی باشد
کہ ازتنگنائے سینہ این ہمہ وسعت رتنگ انگاشتہ درماورای این دائرہ وسیع قدم نہند واز حدود شرعیہ تجاوز نمایند
ودرشبہ ومحرم افتند باتم حدود شرعیہ باید بود وہر کہ ازان حدود تجاوز نماید بنوعی نگذاران روزہ دار
برسد وعمارت بسیار اندک ازپرہیزگاران کہ محافظت حدود شرعیہ نمایند قلیل اند وفارقی کہ محق را از مبطل جدا
سازد ہمین پرہیزگاری ست چہ صلعم بصورت از ہر دو وجودی میدہد قال علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام ملاک
دینکم الورع وقال ایضا علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام لاتعدل بالورعۃ شیئا یاران ہر چند طعامہای پرتکلف نخورند
ولباسہای برشق نپوشند الا للتداوی واتفاق وطعام ولباس فقراست ؎ انکہ آن داد بشما نان بگدا نیز
این اورا زان شما این فرق بسیار ست چہ آن ارضاء مولی جل سلطانہ بعید ست واین بسخای وتعالی نزدیک
ونیز محاسبہ آن بغیر ست ومحاسبہ این خفیف دنیا کتاعن ذلک رحمۃ وھو لنا من ارحم بنا شما برخوردار
سلطان مرا وتوفیق توبہ وانابت یافتہ ست وطریقہ را اخذ نمودہ از حضرت حق سبحانہ وتعالی ثبات واستقامت
مسئول است والسلام علیکم وعلی سائر الاخوان مکتوب ہشتاد ودوم بخواجہ شرف الدین حسین صلہ دریافت
واحتیاط نمایند نیای دنیۂ وتحریص نمودن بر شریعت غرا وما ناسب لک اللھم صغر الدنیا بعیننا وکبر الآخرۃ فی
قلوبنا بحرمت حبیبک علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام فرزند عزیز باید تمیز زنہار بمزخرفات دنیۂ اغبا نشوی وبلطمہ اقذات
فانیہ وفریفتہ نیاید ودست سعی نہائی کہ در جمیع حرکات وسکنات بمقتضای شریعت غرا عمل نمودہ آید ودر وفق حرمت زہرا
زندگانے کردہ شود دل تصحیح اعتقاد بمقتضای آرای علمای اہل سنۃ وجماعت شکر اللہ تعالی سعیہم مضروریست باید
ازان احکام مسائل فقہیہ عملیہ ست در ادای فرائض اہتمام تمام باید نمود ودر جمل ورعت احتیاط باید فزود وعبادات
نافلہ در جنب عبادات فرائض کالمطرح فی الطریق اند واز اعتبار ساقط اند بلکہ ترک مردم ایذا در ترک نوافل اند
ودر تخریب بعض فرائض نوافل عبادات اہتمام دارند فرائض را خوار ولی الامر شمرند مسلمانرا کہ بتقصیر وتسامح
تقصیر بمستحق وغیر مستحق صدمہ نماید کہ چہ جای دساد اسی کہ دولت ایشان او را مصرف داد ن متعذر ست نمیدانند کہ

یک چیتل و سنکوه الیشان او مصرف دادن از لکها صدقه فلانه است در ادای زکوة مجرد امتثال امر مولی
است جل سلطانه و در صدقه نافله بسیار است که منشای ان هوای نفسانی بود لهذا در فرض بار انجا نیست
و در نفل جولانگاه ریاست اینجاست که در ادا زکوة اظهار اولیت است که ایمی تهمت نماید و در صدقه نافله
بهتر است که الیق بقبول است بالجمله از التزام احکام شرعیه چاره نیست تا از مضرت دنیا رستگاری متصور شود
اگر بحقیقت ترک دنیا میسر گردد از ترک حکمی دنیا کوتهی نکنند و ان التزام شریعت است در اقوال و افعال و الله سبحانه
الموفق و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب شتاد و سیوم بسیاده محمد صدر یافت و محبت این طایفه علیه که
سرمایه جمیع سعادتها است بالفعل است و الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال او ضاع فقیر از این قبیل و ستوده جناب است
المسئول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم علی جاده الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام
و البرکة و التحیة طریقه که اخوی اعزی رشیدی از دین فقیر اخذ نموده بود و در هر چند بواسطه قلت دریافت صحبت که
اهل عظیم است نزد این بزرگواران و کمالات و ثمرات لائقه بران اخذ مترتب نشده باشد اما اگر ثمره از ارتباط حضرت که از لوازم
تعلیم طریقه است مانده باشد دولتی است عظمی لان الامر معرض حسب کبت اولوکه و صحبت اول مبتدی رشید
انظر لطریقه علیه را بحصول می پیوندد دوام توجه قلب است بمطلوب حقیقی جل سلطانه و در اندکی فرصت این دوام
توجه بنسیان ماسوی میرسانند که اگر فرضا عمر طالب باین ارسال فانی غیر حق سبحانه در دل او خطور نکند بواسطه
نسیانیکه او را از ماسوی حاصل شده است اگر بتکلف بتعمل ما سوا را بیاد او بدهند یاد نکند و چون این نسبت
حاصل شود قدم اول در بین آورده باشد از قدم ثانی و ثالث و رابع الی ما شاء الله تعالی چه نوسیر القلیل یدل
علی الکثیر و القطرة تنبئ عن البحر الغدیر مقصود ترغیب اجابه است حضرت حق جل و علا ما فقرا را دوستدار و میان عبد العظیم
کیفیات اخبار محبت و اخلاص ایشان را از بانی بیان نموده برین گفتگو او رده السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی
و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة و السلام مکتوب شتاد و چهارم بشیخ حمید بنگالی صدر یافته
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اخوی رشیدی میان شیخ حمید عجب اندوه افتیار
نمودند که سلام و پیام را بهم انجا نگذارند که مترتب درین هفت و هشت سال یک کتابت از جانب ایشان
ناتمام و بی سرانجام کتابتها که از ینجانب میرود معلوم نیست که بشما میرسد یا نه اخوی اعزی شیخ عبد الحی چون
مستقبل خود بوده باو گفته که یکبار خود را بشما رسانده بر احوال شما مطلع گردد شیخ عبد الحی از دیک پنجبال

در خدمت بوده و اکثر خدمات حضور با او تعلق و بهتر از علوم و معارف فقیر بسیار است و از احوال غریبه و سلوک
آگاه است بمشار الیه گفته است که چند روز در منزل شما اقامت نماید و از علوم و معارف آنچه مناسب وقت و
حال بود در میان آرد از احوال گذشته و آنچه لابد بود باشد از احوال مواجید همه را بمشار الیه وانماید و بآنچه
نصیحت کند باور دارند باقی احوال مشار الیه بشما خواهد گفت انشاء الله تعالی والسلام علیکم وعلی سائر
من اتبع الهدی **مکتوب شصت و پنجم** بشیخ نور محمد صادر یافته الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی احوال
و اوضاع فقیر را شنیدند و مستوجب محبت است و المسئول من الله سبحانه استقامتکم اخوی میان شیخ عبد العزیز
شما است و به جوار شما آمده است نسخه علوم و معارف غریبه است که تو آمده است و چیزهائی نوآورده از فناء و بقاء
نزد او نشان است از جذبه و سلوک نزد او بیان بلکه از او ای فناء و بقاء و شعارف و از گذشت جذبه و
سلوک مقرر نیز او اگاه است بلکه توان گفت که او را در آنجا گذر گاه است بیشتری از معارف غریبه مکتوبات گوش
زد او شده است و مهما امکن استقصا نموده و دریافته است و لله سبحانه الموفق احوال بتفصیل بمشار الیه معلوم
خواهند ساخت بزودی بپیوندد و السلام **مکتوب شصت و ششم** بشیخ طاهر بخشی صدر یافته
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه اخوی عزیز سلیذ احوال المعارف که اندراج یافته بود
بوضوح نجامید مسرور گردانیده چه دولت است که محبان مخلصان آل را زمینه شسته متوجه جناب قدس
گردیده و ما سوای الله پشت پازده بکلیت بسبحانه اقبال نماید باقی کیفیات این عبد و اخوی شیخ عبد الحی
شاید بتفصیل وانماید صوم و معارف ربانی و کمالاتی نزد مشار الیه بسیار است ازان مقوله چیزی نوشت
عواقب جمیع امور بخیر باد بالنبی و آله الامجاد و علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها **مکتوب شصت و**
هفتم بفتح خان افغان در نصایح صدور یافت الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی بمکتوب شریف
کرمنهای از کمال محبت و اخلاص مقرر بوده رسید حضرت حق سبحانه و تعالی بر محبت ایمان استقامت بخشاد
و نصیحتی که بدوستان سعادتمند نموده می آید اتباع سنه سنیه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیه است و اجتناب
از بدعت نامرضیه است هر کرا احیای سنتی از سنن نماید که متروک العمل گشته است آنکس را ثواب صد شهید است
تکلیف کرا حیاء فرضی از فروض العین یا احیای واجبی از واجبات نماید پس تعدیل ارکان نماز که نزد اکثر علماء حنفیه
واجب است و نزد امام ابو یوسف و امام شافعی فرض است و نزد بعضی علماء حنفیه سنت و پیش اکثر مردم این عمل

متروک گذشته است اجرا حیای این یک عمل زیاده از ثواب صد شهید فی سبیل الله خواهد بود علی هذا القیاس
سائر الاحکام الشرعیه من الحلال و الحرمة و الکراهة و غیرها فرموده اند که واپس دادن نمایندگان کسے را از آن
کس بستم بے جهة شرعی گرفته باشد بهتر است از آنکه وصیت عدم تصدق نماید فرموده اند اگر شخصے را
عمل صالح در نامهٔ عمل نپیوندد بر آنکس نیست الا آنکه حق کسے مانده باشد آنکس را بهشت نبرند تا آن حق
ادا نماید یا عجالة ظاهر را باحکام شرعیه متحلی ساخته متوجه باطن باید بود تا بغفلت آلوده نشود و تحلی باحکام شرعیه ظاهره
و احوال باطنی مستدعیات و نیز علامت صحت حال باطن اهتمام تحلی ظاهر است باحکام شرعیه طریقه
استقامت این است و الله سبحانه الموفق **مکتوب شتاد و هشتم** به ملا بدیع الدین صبد و برادر مخلص محمد سلام
علی عباده الذین اصطفی بندهٔ مقبول آنست که بفضل مولا راضی باشد و آنکه تا بهر رضای خود است بنده
خود است اگر مولی جل قدره بنده را جزا کار و نماید باید که بنده در آن وقت شادان و خندان باشد و همان فضل
مولی را مرضی خود یابد بلکه بآن فضل متلذذ بود و اگر عیاذا بالله سبحانه او را ازین فضل کراهت پیدا آید و سینهٔ
تنگے از دایرهٔ بندگی دور است و از قرب لی مطرود و مهجور چون طلا عون مولا است تعالی باید که او را مراد خود
دانسته شادان و خرم باشند و از سهیلای طاعون گرد بر نشوند و دلتنگ نباشند بلکه چون فضل محبوب است
بآن متلذذ باشند هر کسے را جل سمی هست که احتمال زیادتی و نقصان ندارد پس اضطراب چیست نهایت آن
ملا یا عافیت طلبند و از سخط پناه جویند که مرضی و دعای و دعا سوال نبده است قال ربکم ادعونی استجب
لکم مولانا عبد الرشید آمده احوال آن بقعه را بیان نمود دعا کم الله سبحانه عن البلیات بمظاهره و الباطنة
مکتوب شتاد و نهم بسیادت پناه میر محب الله و نصیحت منتبا الله سبحانه دایم علی جادة الاکرام
بصدقهٔ حبیبه سید الانام علیه و علیهم الصلوة و السلام احوال اوضاع فقیر ای این جمع و موجب همت است لله الحمد
و المنة دایما و علی نبیه الصلوة و التحیة سر الرسول من انه سبحانه سلامتکم و عافیتکم و شادیتکم و استقامتکم خواهد
که با شفقت آثار وقت کار گذشته میرود و هر آنے که میگذرد و لختے از عمر کم میشود باید اجل همه را قریب میداند
امروز اگر نشد فردا نیز هست و نه هست الفقد وقت نخواهد بود باید اتمام باید کرد که در چند روز حیاة
موفق شریعت عزاز گاشته خواهد آمد یا نجات متصور شود این وقت وقت عمل است وقت عیش و خوشی است
که مرد این عمل است در وقت عمل عیش کردن زراعت خود را سرخورد ن است فاز شر مالک اشتن زیاده

چه بعد ایراد دیباچه مثنوی حاصل و مکتوب نوم بمزار عرجان در سفارش عرض و دریافت و بعد
لهذا سبحانه و نصرکم علی الاعداء الآفاقیة والانفسیة و نجاکم من البلیات الصوریة والمعنویة قال رسول الله صلی الله علیه
الخلق عیال الله و احب الخلق الی الله من احسن الی عیاله حضرت حق سبحانه و تعالی متکفل ارزاق خلایق
گشته است پس خلایق همه رنگ عیال دارند پس هر که بعیالی کسی اساءة کرده باشد و بار او بر داشته
باشد هر آینه این کس محبوب صاحب آن عیال خواهد بود که او را بسبب اساءة و مؤنت او را برخود گرفته تا
علی ذلک تصدیق جرات مینماید که حافظ حامد و صالح در تالی قرآن مجید است کثرت عیال و بر عشوتین مبلغ او
که از عهده شان نمیتواند برآمد مسئول از کرم ایشان امداد و اعانت مشار الیه است کرمها بر ایرای کرم مهمانه کافی است
والسلام مکتوب نوزدهم بحضرت مخدومزادگی که خواجه محمد سعید دام سلمه قاب قوسین او ادنی یا محمد و سلام
علی عباده الذین اصطفی سیر عظیم در مقام قاب قوسین او ادنی است چون انسان کامل بعد از تمامی سیر الی الله
سیر فی الله تحقق شود و متخلق باخلاق الله گردد و باجمال این سیر انیز تمام کند و دایره ظهور بکوس اسماء صفا
را که مربوط بسیر فی الله بوده بانجام رساند شایان آن میگردد که مشوق باصالت و شایسته بظلیت و بر تیم
حالیت و محلیت در وی ظهور فرماید و چون صفات ذاتیه معشوق با از ذات او تعالی انفکاک نیست ناچار
ظهور ذات مع صفات در عین عاشق خواهد بود و وصول بحصول خواهد پیوست که نفوس صفات و نفوس
ذات بود این مقام اعلا مقام قاب قوسین است که متعلق بظهور اصلی است بی شائبه ظلی و اگر نهایت السیر
عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از اسم و صفت هیچ نخواهد در وقت
بفضل خداوندی جل سلطانه اسم و صفت تمام از نظر او میخیزد و در ذات هیچ چیز ملحوظ او نمیماند سر جمله
صفات موجود باشند اما مشهود او نبوده در خیال سر او ادنی بظهوری آید و از قوسین اثر نمیماند از مقام
اعلی چون هبوط واقع شود قدم اول در عالم خلق هزاران فتاد بلکه در عنصر خاک نشیمت کان عنصر پاک
با وجود دوری و مهجوری از قرب وجود در عالم قدس عجب کاروبار است اگر عروج و صعود را از اعتبار سکنیم عالم
را اقرب موجودات میدانیم بلکه اخفای عالم امر را از همه قریب تر یابیم بعالم قدس چون نزول و هبوط
نظر می اندازیم دولت قرب نصیب عالم خلق می یابیم بلکه نصیب عنصر خاک میدانیم بلی نقطه اولی از دایره جو
جانب عروج او را ملاحظه نمائیم او نقطه بان جانب عروج نقطه ثانیه است ازان دایره و جانب هبوط که ملاحظه

که ملاحظه نموده شد آید اقرب نقطه بان نقطه اولی نقطه اخیر این دایره است اینقدر فرق است که آن نقطه ثانیه
در عروج معرض از نقطه اولی است و این نقطه اخیر مقبل و متوجه بهمان نقطه اولی است شتان ما بین المعرض
والمقبل نقطه ثانیه میل بظهورات نقطه اولی دارد و نقطه اخیر بشیت بظهورات نموده ذات ظاهر را خواهانی
فاین هو من ذاک ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب نوزدهم
دوم بمیر محمد نعمان صدر یافته در بیان آنکه ولایت عبارت از قرب الهی است و خوارق و کرامات شرط آن نیست
و در بیان حکم سجده تحیت مر سلاطین را و مانا سب فی ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی سیادت مآب
اخوی اعزی میر محمد نعمان خوشوقت باشند و بدانند که ظهور خوارق و کرامات شرط ولایت نیست و چنانچه
علما مکلف بحصول خوارق نیستند اولیا نیز بظهور خوارق مکلف نیند چه ولایت عبارت از قرب الهی است حصول
که بعد از نسیان ما سوی با ولیا خود کرامت میفرماید شخصی را این قرب عطا فرمایند و از احوال منبیات محدثات
هیچ اطلاع ندهند و شخصی دیگر باشد که او را هم این قرب دهند هم اطلاع بر مغیبات بخشند و شخصی ثالث را از قرب هیچ
ندهند و اطلاع بر مغیبات بخشند شخص ثالث از اهل استدراج و صفائی نفس او را کشف مغیبات مبتلا ساخته است
و در ضلالت انداخته کریمه یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم
ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون شان حال شان است و شخص اول و شخص
ثانی که بدولت قرب شرف انذام اولیا الله اند کشف مغیبات نه در ولایت شان می افزاید و عدم کشف
اینها نه در ولایت شان نقصان می آرد تفاوت آنها باعتبار درجات قرب است بساست که صاحب عدم
کشف صوفی اصفی و صاحب کشف آن صوفی افضل بود و پیش قدم باشد بوسط نسبت قریبی که او را حاصل
شده است صاحب عارف که شیخ الشیوخ است و مقبول جمیع طوائف و که اعیار و اخوه و تقیع یا تغنی فرموده است
اگر کسی این سخن را از من باور نکند بان کتاب مجدد نماید انجا مذکور است بعد ذکر کرامات و خوارق گران
همه کرامات و خوارق مواهب حق اند حیل سلطانه گاه هست که در مرتبه فوق آن مقام باشند شخصی از این طائفه
کرامات و خوارق ندهند زیرا که این همه کرامات از برای تقویت یقین عطا میفرمایند و کسی را که صرف
یقین داده شده است او را بان کرامات حاجت نبود و این همه کرامات دون درجات است و دون تحیر قلب
است بدلیل که بالا ذکر یافته است انتهی و امام این طایفه خواجه عبد الله انصاری که ملقب بشیخ الاسلام است

دو منازل السائرین فرموده است که فرست بر دو نوع است فرست اهل معرفت است فرست اهل جمع
و اهل ریاضت است فرست اهل معرفت متعلق است باشناختن استعداد طلاب است رشناختن اولیای حق
سبحانه که بحضرت جمع و وصل گشته اند و فرست اهل ریاضت وارد است جمع مخصوص بکشف صور و احوال مخلوقات
است که مجلوقات متعلق واند و چون اکثر خلائق اهل انقطاع اند از جناب قدس حق جل و علا و اشتغال بدنیا
دارند دلهای ایشان قابل کشف صورت و اخبار مغیبات مخلوقات است اخفی نزد ایشان معلوم است
و گمان میبرند که انبیا اهل اللہ اند و خواص و میدانند سبحانه و اعراض مینمایند از کشف اهل حقیقت و توهم میکنند
اهل حقیقت را در آنچه از حضرت حق سبحانه اخبار مینمایند و میگویند که انبیا اگر از اهل حق می بودند چنانچه
گمان میبرند هر آئینه انبیا را خبر میداد و از احوال غیبی و از احوال غیبی سایر مخلوقات و چون ایشان را
قدرت بر کشف احوال نیست چگونه قدرت خواهد بود بر کشف اموری که اعلا است از احوال مخلوقات و تکذیب
مینمایند فرست اهل معرفت را که بذات و صفات و افعال واجبی جل سلطانه تعلق دارد باین قیاس فاسد
خود محروم ماندند بجمله از علوم و معارف بجمیع این بزرگان ندانسته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی حمایت
این بزرگواران فرموده است از ملاحظه خلق و مخصوص گردانیده است ایشان را بجناب قدس خود جل و علا
و شغل ساخته است ایشان را از ماسوی خود از جهت حمایت ایشان و غیرتی که بر ایشان دارد اگر ایشان
باحوال خلق متعرض می شدند صلاحیت حضور جناب قدس در ایشان نمیماند انتهی کلامه و امثال این
سخنان دیگر هم فرموده است و من از حضرت خواجه خود قدس سره شنیده ام که میفرمود که شیخ محی الدین ابن
العربی نوشته است که بعضی اولیا را کرامات که کرامات و خوارق از ایشان بسیار بظهور آمده است در آخر نفس
از ظهور این کرامات نادم بودند و تمنی میکردند که کاش این خوارق از ما بظهور نمی آمد و اگر تفاضل بعضی اولیا
بظهور خوارق بودی ندامت بر این طریق نداشتی سوال چون ظهور خوارق در ولایت شرط نبود و ولی از غیر ولی
چگونه متمیز شود و محق از مبطل هر نوعی جدا گردد جواب کرامت متمیز میشود که محق و مبطل ممتاز باشد و اختلاط حق
با باطل لازم این نشاء دنیوی است علم بولایت ولی هیچ در کار نیست بسیاری از اولیا اللہ اند که بولایت
خود اطلاع ندارند تکلیف دیگری الاطلاع بر ولایت شان لازم بود و در نبی از خوارق چاره نبود تا نبی از غیر نبی
متمیز شود که علم بنبوت نبی واجب است و ولی چون بشریعت نبی دعوت مینماید از خارق چاره نبود و چون

او مخصوص بشریعت نبی است خارق چه درکار است علما دعوت باظاهر شریعت مینمایند واولیا هم دعوت باظاهر شریعت
مینمایند وهم بباطن شریعت سیفرمایند اول مریدان وطالبان حق را تنبیه وانابت دلالت مینمایند یا تبیان احکام
شرعیه ترغیب سیفرمایند وتا نمایند ذکر حق جل وعلا سلطانه راه مینمایند وتاکید سیفرمایند که جمیع اوقات تو مستغرق
ذکر الهی جل سلطانه دارد بحدیکه ذکر بستایا فرماید وغیر ندکو سیچ چیز را در دل نگذارد تا آنکه نسیانی رخ ندهد
مذکور حاصل گردد که اگر بتکلف یاد نشیا نماید یاد ش نیاید یقین است که ولی را از برای این دعوت که باظاهر شریعت
وبباطن شریعت متعلق است خوارق چه درکار است پیری ومریدی عبارت است ازین دعوت از بخارق
کار ندارد دیگر امت او اسماس نیست با انکه گوئیم مرید رشید وطالب مستعد هر ساعت در سلوک طریق خواص
وکرامات پیر احساس نماید در معامله غیبی هر زمان از وی مدد وی بخواهد مدد می یابد وظهور خوارق نسبت بدیگران
درکار نیست الا نسبت بمریدان کرامات وکرامات وخوارق وخوارق است چگونه مرید احساس خوارق پیر نکند
که پیر دل مرده را زنده گردانیده است ومشاهده ومکاشفه رسانیده نزد عوام احیای جسد عظیم الشان است
ونزد خواص احیای قلبی وروحی برآن کیفیه الشان است خواجه محمد پارسا قدس سره در رساله قدسیه میفرماید
که احیای جسدی پیش اکثر مردم چون اعتبار داشت اهل الله ازان احیا اعراض نموده باحیای روحی پرداخته
وتوجه احیای دل مرده طالب گشته اند ولحق که احیای جسدی نسبت باحیای قلبی وروحی کالعدم است وحق
فی الطریق است ونظر باین دخل عبث چه این احیای سبب حیات چند روزه است وآن احیا وسیله
حیات دایمی است بلکه گوئیم که فی الحقیقه وجود اهل الله کرامتی است از کرامات ودعوت ایشان خلق الحق
جل سلطانه رحمتی است از رحمتهای حق جل سلطانه واحیای قلوب اموات نسبتی است از آیتهای عظمی ایشان ایمان
اهل رضا ندونقمیت روزگار اند هم مطرون وهم یرزقون درشان شانست کلام شان وهست ونظم
شان شفا هم جلسا رالله وهم قوم لا یشقی جلیسهم لا یخیب انیسهم علامتی که محق این طایفه از مبطل اینها جدا شود آنست
اگر شخصی باشد که استقامت بر شریعت داشته باشد ودر مجالس او دل الحضرت حق سبحانه وتعالی میلی وتوجهی
پیدا نیگردد ودر برودتی از ماسوی مفهوم میشود آن شخص شخص محق است ودر حد اولیا است علی تفاوت الله اعلم
این هم نظر بار باب نسبت است بی مناسبت محض محرومی مطلق است ۵ هر که در روی خود نگشود
ویدن روی نبی سود ندارد ۱۲ درمکتوب شریف شماره حسن نشان رخ اطلبی سلطان عهد اندراج یافته بود در مرقوم

از مدالت و التزام احکام شرعیه بود و مطالعه آن فرحت فراوان حاصل گردانید و ذوقی پیدا گشت حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه عالم را بنور عدل عدالت پادشاه وقت منور ساخته است شریعت و ملت محمدیه را نیز بحسن اهتمام ایشان نضرت و عزت بخشد بحرمت آنما بالحکم الشرع تحت السیف رواج شریعت عزام مربوط بحسن اهتمام سلاطین عظام است یعنی چندگاه است که ضعف پیدا کرده است ناچار اسلام ضعیف گشته کفار بند بی تحاشی هدم مساجد مینایند و در آنجا تعمیر معبدهای خود میسازند و تا میسر دروان حوض کعبه مسجدی بود و مقبری عزیزی از اهل حرم کرده بجای آن ساخته اند و نیز کفار بلاد مسلم کفر بجای آرند و مسلمانان در اجرای احکام اسلام عاجز اند روز بروز یکادسی نبود که ترک اکل و شرب مینایند اهتمام دارند که در آن روز در بلاد اسلام هیچ مسلمانی در بازار نان نپزد و نفروشد و در ماه مبارک رمضان بر بالای طعام نپزند و نفروشند و هیچ کس را زبونی اسلام منعران نمیتواند نمود افسوس صد هزار افسوس پادشاه وقت از ما است و ما فقیران باین زبونی و خرابی باکرام و اعزاز این صاحب قران اسلام رونق داشت و علما و صوفیه معزز و محترم بودند و تقویت اینها در ترویج شریعت میکوشیدند شنیدیم که روزی صاحب قران امیر تیمور جلیله ارمغه بکوچه بخارا میگذشت اتفاقا درویشان خانقاه حضرت خواجه نقشبند قدس سره در آن کوچه کلیمهای خانقاه خواجه را می فشاندند و از گرد پاک میکردند امیر از حسن انشا و سلامتی که داشت دران کوچه توقف فرمود و شاگردهای خانقاه را بصر صندل خود ساخته ببرکات فیوض درویشان مشرف گردد و مکرر باین تواضع و فروتنی که با اهل الله نموده بود بحسن خاتمه مشرف گشت منقول است که حضرت خواجه نقشبند قدس سره بعد از وفات امیر میفرمودند تیمور مرد ایمان برد میدانند که در خطبه روز جمعه نام سلاطین را که در زمینه پایان فرود آمده میخوانند و جنبش جلیست این تواضع است و سلاطین عظام نسبت بان سرور بخلفاء راشدین و ملة علیهم الصلوات والتسلیمات نموده اند و جائز نداشته اند که آسامی ایشان با اسامی کابرین در یکدرجه مذکور شود شکر الله سعیکم جمیل اے برادر سجده که عبارت از جبین بر زمین نهادن است متضمن نهایت تذلل و انکسار است و تشمل بر کمال تواضع و فروتنی است لهذا این قسم تواضع مخصوص بعبادت واجب الوجود جل سلطانه داشته اند و غیر را بسجده تجویز نموده منقول است که حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام روزی برای میرفتند اعرابی بدوی معجزه طلبید تا ایمان آرد آن سرور فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام آن درخت را بگو که پیغمبر ترا می طلبد آن درخت

ارجای خود جنبید و متوجه خدمت آن حضرت گشته علیه و علی آله الصلوة والسلام آن اعرابی چون باین حال مشاهده
نمود سلام آورد و بعد از ان گفت یا رسول الله اگر فرمای ترا سجده کنم فرمود غیر خدا را جل شانه سجده جایز نیست
غیر حق را جل سلطانه اگر سجده تجویز می نمودم میگفتم که زن شوهر خود را سجده کند بعضی از فقها رحمهم الله سجده تحیت
بسلاطین تجویز نموده اند اما لائق حال سلاطین عظام نیست که درین امر بحضرت حق سبحانه و تعالی توضع نمایند
و این نهایت تذلل انکسار را لغیر او تعالی تجویز نکنند حضرت حق سبحانه و تعالی عالمی را مسخر ایشان گردانیده
است و محتاج ایشان ساخته شکر این نعمت عظمی بجا آورده تواضع چنین را که مبنی از کمال عجز و انکسار
بجناب قدس او تعالی مسلم دارند و درین امر با او شرکت نجویند هر چند تجویز او تعالی می نماید اما حسن تواضع ایشان
باید که تجویز او نکنند هل جزاء الاحسان الا الاحسان چون بادشاه وقت از قضای ممالک خود را جهت
فرمودن بدار الخلافه آمده است تحمل کرا این فقیر مشیت حق سبحانه درین نزدیکی بدار الخلافه خود را رساند والسلام
عند التلاقی والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات الملی مکتوب نود
و سیوم بخواجه هاشم بدخشی کشمی در بیان انکه هر کدام از طوائف عالم خلق و عالم امر هم ظاهر دارد و هم باطن
و حق این باطن هاسم قیوم عارف و در بیان انکه عارف در وقت نزول بقباب ظاهر رو باطن متوجه عبادت است
عالم خلق و عالم امر عارف تمام المعرفه هر چند هر دو داخل ظاهر و صورت اند نسبت باسم قیوم که وجه خاص
اوست کرفی الحقیقه باطن و حقیقة الحقایق است چنانچه تحقیق آن در مکتوب بحر یافته است اما چون این ظاهر
و صورت را بحدت نظر که بمحض فضل خداوندی جل سلطانه موهبت گشته است ملاحظه مینماید انچنان نیز ظاهر و باطن
پیدا میگردد و صورت و حقیقت مویدا میشود زیرا که عالم خلق باتمام ظاهر باسم و عالم امر را باطن چنانچه جمیع کمالات
برده اند بلکه در هر لطیفه از لطائف عالم خلق و عالم امر هم صورت و هم حقیقت عنصر خاک هم ظاهر دارد و هم باطن
و همچنین اخضر ظاهر است و هم باطن کرا (کذا) عالم خلق و عالم امر تعلق دارد روز بروز بتوسل اعمال صالحه بلا تخلف
موهبت خداوندی جل سلطانه کم کم بان باطن که باسم قیوم مربوط است ملحق میگردد تا بحدی که از ین باطن هیچ اثری
نمیماند و بجز ظاهر صرف هر چه بود مختفی میگردد و بحاق این باطن باسم قیوم نه باین معنی است که این باطن در ان
هم حال میگردد یا بان هم اتحاد پیدا میکند که ان اتحاد است سبحان من لا یتغیر بذاته ولا بصفاته ولا فی اسمائه
بحدوث الاکوان بلکه این باطن را بان هم نسبتی پیدا میشود مجهول الکیفیة که سوم حلول و اتحاد میگردد و فی الحقیقة

نه حلول است نه اتحاد که مستلزم قلب حقیقت امکان است بحقیقه وجوب لذاته و لقدست که محال عقلی است
و در شریعت زندقه است و آن ظاهر صرف که باقی میماند بعد هر چند که از عالم شهادت است که شهود و مرئی است تا
منصبغ برنگ باطن است اگرچه باطن از حیطه شهود و ادراک برآمده است و لمحق بالغیب گشته و رنگ پیدا کرده زیرا که
چون تا رنگ پیچ پیدا نکند از حیطه ادراک چون بیرون نرود و خست از شهادت بالغیب نگشته از پیچون حقیقی بغیبی
نیابد و از غیب بالغیب مطلق نگردد باید دانست که این ظاهر باقی مانده در اتمام رونق است و طاعات و عبادات
شرعیه با مربوط است و معامله دعوت و تکمیل نیز با و منوط و باطن این عارف صاحب تکمیل خواه تعلق
بمراتب مکانی دارد و خواه متعلق مقامات وجوبی و نیز متوجه ظاهر است و بهر حضور ظاهر رود و دارد و در
او نیز همان سوی است از جهت تکمیل و تربیت و تتمیم عبادت چه این دار از عمل است و این موطن موطن
دعوت است حقیقت شهود و مشاهده در آخرت است و معامله در پیش است عبادت معبود جل سلطانه در این
موطن به از استغراق در معبود است تعالی و انتظار مطلوب اینجا که ناشی از محبت است به از استهلاک در
مطلوب است ارباب سکر این را باور دارند یا نه و این توجه ظاهر و باطن که عارف صاحب تکمیل ایجاب
خلق پیدا شده است تا زمان بلوغ اجل است که منتهای مقام دعوت است و چون اجل رسید در حسرت دعوت
نیامده قدم در کوی وصال محبوب خلد مدنها در بدولت و عمل و اقبال بے مزاحمت اغیار شرف خواهد گشت
منیالارب النعیم فیها و لاعاشق المسکین ما یتجرعه ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر
والصلوة والسلام والتحیة والبرکة علی خیر خلق الله و علی آله الکرام و صحابه العظام الی یوم القیام

مکتوب نود و چهارم بمولانا عبد القادر انباطی صدور یافته در بیان حقیقت تن و فنا و بقا و جدا شدن عدم از حقیقه
و صورت عارف و نسبت مجاورت بهم رسانیدن بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی
سید المرسلین حقایق ممکنات بعلم این فقیر چنانچه در بعض مکاتیب نوشته است عبارت از عدمات است
که منشاء سر شر و نقص است باعکوس صور علمیه اسماء و صفات آلهیه بل شانه که در العدمات ظهور یافته اند غایة
ما فی الباب آن عدمات در رنگ بیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت که در بیچون حال گرفته است تشخص و تمیز
عدمات آن عکوس ظاهر است و قیام آن عکوس بآن عدمات متمیزه و این قیام در رنگ قیام عرض بجوهر نیست بلکه
در رنگ قیام صورت است که بهیولی گفته اند و تشخص بهیولی بالصورت داشته اند و چون بتوفیق الله سبحانه سالک

متوجه جناب قدس خداوندی جل شانه بذکر و مراقبه میگردد و ساخته نساخته از ماسوی اعراض مینماید انعکوس صور علمیه
و صفات واجبی جل سلطانه در هر آن قوت و غلبه پیدا میکنند و بر قرین خود که عدمات است استیلا و تسلط مینمایند
الا ان خرب العدم الغالبون معامله تا بجای میرسد که عدمات که مجهول اصل و سهولی بوده است و عکوس را
روبه هستی می آرند بلکه تمام از نظر سالک مختفی میگردند و غیر از عکوس با اصول اصول و اصول خود در نظر او
نمیاند بلکه عکوس که مرایای اصول خود اند نیز از نظر مختفی میگردند چه مرایا را از خفا چاره نبود پس مقام
فناست و بس بلند است و اگر این مسالک فانی را لقا بالله نبخشند و بعالم باز گردانند عدم خود را در رنگ
پوست تنک که وقایه بدن است خواهد یافت و نزدیک است که از غایت بی مناسبتی که بعدم پیدا کرده است
تغیر از آن پیرهن شعر نماید از خود و مباین یابد اما فی الحقیقه درین موطن عدم از وجودی مباین زنده است و در
مظان فنای اوست باجمله عدم در مقام جزو مغلوب مستولی است و از حالتی که در شهود فرو آمده است
قانع بلکه قایم بان عکوس که با و قیام داشته اند گشته است و این فقیر سالها در مقام بوده است و عدم خود را
در رنگ پیراهن شعر از خود جدای یافته و لعبد اللتیا و اللتی چون عنایات بیغایات خداوندی جل سلطانه
شامل حال او گشت دید که آن جزو مغلوب از ین ترکیب بخلال یافته مفارقت گزیده و تشخیص که بحصول آن
عکوس پیدا کرده بود مفقود ساخت و لعدم مطلق گویا ملحق گشت و سنگ آنکه صورتی را بر کالبدی ساخته
و قیام آن بان کالبد خواهند و چون صورت درست شود ثبات و سوخر پیدا کنند آن کالبد را شکنند و قیام او را
کالبد دیگر ساخته بخود قایم دارند و در ما نحن فیه نیز این عکوس که قیام با و داشتند یافت که قیام خود بلکه با صول
خود پیدا کردند این وهم اطلاق لفظ ما جزر بر عکوس و بر اصول آن عکوس نماند و جزو عدمی گویا با و مساس نداشت
و یافت که حقیقت فنا درین موطن صورت نسبت فنای سابق گویا صورت این فنا بوده است و
ازین مقام چون بقا آورند و بعالم باز گردانیدندش آن عدم را که نسبت جزئیت داشت و صلابت
و غلبه مرا و را بود باز گردانیده مجاور و قرین او ساختند و از حقیقت و صورت او مباین
گردانیده از اطلاق لفظ ما بیرون کردند و برای علم و مصالح ما را باز در رنگ پیراهن شعر نوشانیدند
و درین حالت اگرچه عدم را باز آوردند اما قیام ان عکوس طل بان و بسته نساختند بلکه عدم را
بان عکوس قیام نبخشیدند چنانچه در بقای سابق گذشت هرگاه دران بقا این نسبت را بشناسیم

کہ حقیقت بقاست این نسبت بروجہ اتم خواہد بود فقایۃ مافی الباب جامہ بعد از لباس صاحب جامہ
تاثیر ہست چہ اگر جامہ گرم ہست لابس گرمی متاثر میگردد و اگر سرد ہست بسردی متاثر میگردد و ہمچنین ابن عدم
مانند جامہ اد خود تاثیری یافت و اثر او در تمام بدن سارمی یدا مید اند کہ این تاثیر و سرایت بیرونی
ہست نہ درونی عرضی ہست نہ ذاتی از مجاور خارج آمدہ ہست نہ از مجاعل و خلل اگر شر و نقص ہست کہ از ان عدم
ناشی گشتہ و خارجی نہ ذاتی و اصلی صاحب اینمقام ہر چند با سائر مرحوم در بشریت مشارکت دارد و صدور
صفات بشریت با دیگران مساہم اما از وی از ابتدای جنس وی ظہور صفات بشریت عرضی ہست کہ از مجاور
آمدہ ہست و دیگران آن صفات اتی و اصلی شان با ینہا عوام مشارکت صوریہ را ملاحظہ نمودہ خواص بلکہ اخص خواص را
در رنگ خود ما تصور کردہ در مقام انکار و اعتراض می آیند و محروم میمانند کما قیل فقالوا ابشر یہدوننا فکفروا
و کما قیل و قالوا ما لہذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق و شان ما ہمان ہست لبنایہ بسبحانہ
ہر چہ از صفات بشریت در خود می یابد کہ حامل آن صفات آلودہ مجاور ہست مکدر کلیت و دیدہ ہست و ستر
کردہ خود را بتمام و کمال از ان صفات پاک و مبرا می یابد و شما از ان خود احساس نمیکنید لہذا سبحانہ الحمد و المنۃ
علی ذلک این صفات کہ بسبب مجاور بر ظاہر میشود و در رنگ آنست کہ شخص لابس لباس بسرخی ہست بسرخی لباس
مجاور سرخ مینماید البتہ ہمان چون تمیز ندارند سرخی مجاور را شخصی سرخی شخص لابس و البتہ حکمہای خلاف واقع میکنند
ہر کس افسانہ بخواند فسانہ ہست و آنکہ دیدش نقد خود مردانہ ہست قوم موسی را نہ خون بود آب بود
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ ہدیتنا و ہب لنا من لدنک رحمۃ انک انت الوہاب و السلام علی آلہ المستوب و نجم بقصد علی
تبریزی رسوال او از کفر حقیقی صدور یافت بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی
صحیفہ شریفہ رسید استفسار بعضی از سخنان صوفیہ رفتہ بود مخدوما وقت و سکان ہر چند تقاضای کیفیت
و نوشت نمیکند اما سوال را از جواب چارہ نبود بضرورت چند کلمہ نوشتہ آمد مجمل کلام و حل جمیع آن مسالہا انست
در شریعت چنانچہ کفر و اسلام ہست و طریقت نیز کفر و اسلام ثابت ہست و چنانچہ در شریعت کفر شر است
و نقص ہست و اسلام کمال ہست در طریقت نیز کفر طریقت نقص ہست و اسلام طریقت کمال کفر طریقت
عبارت از مقام جمع ہست کہ محل استتار ہست تمیز حق از باطل و دین بوطن مفقود ہست چہ مشہود سالک
در نیوطن و سرا پای جمیلہ و رفیعہ جمال و حدت محبوب ہست پس خیر و شر و کمال و نقص از جزئیات ظہور ظلال آن

وحدت نمی یابد لاجرم نظر انکار کرنا شی از تمیز است و حق او معدوم است ناچار همه در مقام صلح است
وهمه ابر صراط مستقیم می یابد و باین کریمه ترنم مینماید ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار
وگاهی مظهر اسمین ظاهر و النسبة خلق را مین حق می انگارد و مربوب بین رب میداند این همه کلمات ناشی
کز مرتبه جهل می شکفد منصوص و بمقام گوید کفر بالله والکفر واجب لدی و غیر المسلمین قسیم این کفر طریقت
بکفر شریعت مناسبت تمام دارد هر چند کافر شریعت مردود است و مستحق عذاب کافر طریقت مقبول است
و مستوجب مجازات چه این کفر و ستار از غلبه محبت محبوب حقیقی ناشی شده است و غیر محبوب همه را
فراموش کرده است پس مقبول بود آن کفر از استیلای جهل و تمرد پیدا گشته ناچار مردود باشد و اسلام
طریقت عبارت از مقام فرق است بعد الجمع که موطن تمیز است و حق از باطل و خیر از شر اینجا متمیز است
این اسلام طریقت را با اسلام شریعت مناسبت تمام است بلکه چون اسلام شریعت بکمال سیر سد نسبت اتحاد
با ولی اسلام پیدا میکند بلکه هر دو اسلام اسلام شریعت اند فرق در میان اینها بظاهر شریعت و باطن شریعت است
و لبوب شریعت و حقیقت شریعت مرتبه کفر طریقت از اسلام صورت شریعت بلند تر است هر چند نسبت با اسلام
حقیقت شریعت پست و اولی است ۵ آسمان نسبت بعرش اگر مردود بود نه لیس علی الله بمستنکر
بود از مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم هر که بشطحیات تکلم نموده است و سخنان مخالف ظاهر شریعت گفته همه و مقام
کفر طریقت بوده است که موطن سکر و بی تمیزی است بزرگانی که بدولت اسلام حقیقت مشرف گشته اند
از امثال این سخنها پاک و مبرا اند و بظاهر و باطن اقتدا بانبیا دارند و متابع ایشانند علیهم الصلوات والتسلیمات
پس شخصی که تکلم بشطحیات نماید و همه در مقام صلح باشد و همه بر صراط مستقیم انکار و دوری حق و خلق نشناسد
تمیز نکند و بوجود اثنینیت قایل نبود اگر آن شخص بحصول این حال و وصول این مرتبه اولی از کمال این سخنان
متکلم است و همه را برحق و بر صراط مستقیم میداند و تمیز باطل از حق نمی نماید از زنادقه و ملاحده است که مقصود
ابطال شریعت است و مطلوبش رفع دعوت انبیا که رحمت عالمیانند علیهم الصلوات والتحیات پس این
کلمات خلاف گیا از محق صادر میشوند و هم از مبطل محق را آب حیات اند و مبطل را سم قاتل و سرنگ مار نیل
که بنوا اسرئیل را آنچه شگوار بوده و قیطی را خون ناگوار این مقام مزلة الاقدام است جم غفیر از اهل اسلام بتقلید
سخنان اکابر ریا بسکر از صراط مستقیم منحرف گشته لیس کمثلهم جهالی ضلالت و خسارت افتاده اند و دیگر

مقصود از تخلص مقام جمع سیر و سلوک طریقت است که بمحض فنا و بقا حاصل میشود و مقصود از تخلص مقام فرق سیر و سلوک شریعت است که بظاهر و باطن حاصل میشود

خود را بر باد داده اند ندانسته اند که قبول این بخشان مشروط بشرایط است که ارباب سکر موجود اند و در ولایشان مفقود و منظم این شرایط نسیان آنسوی حق است سبحانه که دلیل آن قبول است و مصداق و امتیاز محق از مبطل استقامت بر شریعت است و عدم استقامت بر شریعت انکه محق است با وجود سکر و بی تمیزی سری ارتکاب خلاف شریعت نخواهد نمود و منصور با وجود قول انا الحق و سر شب در زندان با زنجیر گران بالصد رکعت نماز نافله ادا میکرد و طعامیکه دست ظلمه بان نرسیده اگرچه از وجه حلال بوده نمیخورد و آنکه مبطل است اتیان احکام شرعیه بروی چون کوه قاف گران است کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب نشان حال شان همین بس انتهی

مکتوب نود و ششم بخواجه ابو الحسن بدخشی الکشمیری صدور یافته الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بسوال حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة و السلام و التحیة در مرض موت قرطاس طلبیدند و فرمودند ائتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه با جمعی دیگر از اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم منع اتیان قرطاس نمودند و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه گفت حسبنا کتاب الله و گفت الهجر استفهموه و حضرت رسالت علیه و علی آله الصلوة و السلام و التحیه هر چه میفرمودند از روی وحی میفرمودند کما قال الله تعالی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و رد وحی کفر است کما قال الله تعالی و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و ایضا تجویز هجر و هذیان بر پیغامبر ما ینافی رفع اعتماد است از احکام شرعیه و داد آن کفر و الحاد و زندقه است حل این شبهه قویه بیت مدان ارشدک الله تعالی و هدایک سواء الصراط این شبه و امثال این شبه را که جمعی بر حضرات خلفاء ثلاثه رضی الله تعالی عنهم و بر سائر صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم ایراد مینمایند باین تشکیکات رو ایشان نمیخواهند اگر بر سبیل انصاف بیایند و شرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة و السلام قبول نمایند و بدانند که نفوس ایشان در صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة و السلام از هوا و هوس مزکی شده بودند و سینهای شان از عداوت و کینه پاک گشته و دانند که ایشانند اکابر دین و کبرای اسلام که بذل نموده اند طاقتهای خود را در اعلای کلمه اسلام و در نصرت سید انام و انفاق فرموده اند اموال خود را در اعلای کلمه اسلام از برای تائید دین متین و تذلیل و تهاون و در گذاشته اند عشائر و قبایل خود را و اولاد و ازواج خود را و اوطان و مساکن خود را و عیون و ذخایر خود را

واشجار و انهار از جهت محبت رسول علیه علیهم الصلوة والتسلیمات و ایثار نموده اند نفس نفیس را بنفوس قدسیه فدا کرده اند محبت رسول را بر محبت خویش و بر محبت ذریات و اموال خویش و ایشانند مشاهد ان وحی و ملک و بینندهای معجزات و خوارق تا آنکه غیب ایشان شهادت گشته است و علم شان عین شده هم الذین ثنی الله تعالی علیهم فی القرآن المجید رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک مثلهم فی التوریة و مثلهم فی الانجیل بارگاه جمیع اصحاب کرام و دین کرامات شریک باشند از اکابر صحابه که خلفاء راشدین باشند از بزرگیهای ایشان چه دانی مید همان فاروق است که حضرت حق سبحانه و تعالی در شان او در رسول خود را فرموده یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی الله تعالی عنهما فرموده که سبب نزول این آیت کریمه اسلام حضرت فاروق است رضی الله تعالی عنه بعد از حصول نظر الصاف و بعد از قبول شرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والتحیات و بعد از دانستن بزرگیهای و علو درجات اصحاب کرام علیهم الرضوان انجماعه اعتراض کنندگان و تشکیک پیدا آرندگان نزدیک است که این شبهها را در رنگ مغالطه و سفسطه ها زرانده و تصور نمایند و از درجه اعتبار ساقط کنند اگر به ادنی غلط را در ان شبهها تشخیص کنند و محل سفسطه التفات نمایند لا اقل جهلا اینقدر شاید دانند که سودای این تشکیکات و حاصل این شبهات بی اصل است بلکه مصادم هدایت و ضروریت اسلامیه است و مردود و مطرود و کتاب و سنت است سر دلگی در جواب آن سوال و در تلقین مواد غلطان شبهه چند مقدمه بعون الله سبحانه نوشته می آید استماع نمایند حل این اشکال بر وجه کمال مبتنی بر چند مقدمه است هر چند هر مقدمه جوابی است علاحده اول آنکه منطوقات و مفهومات آنحضرت علیه و علی آله الصلوة والتحیه بموجب وحی نبوده و کریمه وما ینطق عن الهوی مخصوص قرآنی است کما قال اهل التفسیر و نیز اگر جمیع منطوقات او علیه و علی آله الصلوة والسلام بموجب وحی بودی بر بعض مفهومات علیه و علی آله الصلوة والسلام از نزد حق جل شانه اعتراض وارد نگشتی و عفوا زان نمی فرمودی قال الله تعالی خطابا لنبیه علیه و علی آله الصلوة والسلام عفی الله عنک لم اذنت لهم مقدمه دوم آنکه در احکام اجتهادی و در امور عقلیه بموجب کریمه فاعتبروا یا اولی الابصار و کریمه وشاورهم فی الامر صحابه کرام را بان سرور علیه علیهم الصلوة والتسلیمات گنجایش گفتگو بوده است و رد و بدل مجال داشته چه امر را عتبار و امر بشوره ای حصول رد و بدل صورت میبندد قبول فدیه اساری بدر که اختلاف واقع شده بود حضرت فاروق بقتل حکم کرده بود و وحی

موافق رأی فاروق آمد و بر اخذ فدیه وعید نازل گشت آن سرور فرمود علیه وعلی آله الصلوة والسلام
لو نزل العذاب لما نجا غیر عمر وسعد بن معاذ چه سعد نیز اشارت بقتل آن اسارای نموده بود و مقدمه سیوم آنکه
سهو و نسیان بر پیغامبر جایز نیست بلکه واقع علیه وعلی آله الصلوة والسلام در حدیث ذی الیدین آمده که آن سرور
علیه الصلوة والسلام در نماز فرض رباعی بر دو رکعت سلام داد ذو الیدین عرض کرده قصرت الصلوة
ام نسیت یا رسول الله بعد از ثبوت صدق ذی الیدین آن سرور علیه الصلوة والسلام برخاسته دو رکعت
دیگر بآن منضم ساختند و سجده سهو کردند هر گاه سهو و نسیان در حالت صحت و فراغت مقتضای نبوت
جایز باشد صدور کلام فی قصد و بی اختیار در مرض موت در وقت استیلای وجع بمقتضای بشریت از آن
سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام چرا جایز نباشد و اعتماد از احکام شرعیه رای چه مرتفع شود زیرا که حضرت
حق سبحانه و تعالی بوحی قطعی آن سرور را علیه وعلی آله الصلوة والسلام اطلاع بر سهو و نسیان او میفرموده و صواب را از
خطا تمییز ساخته چه تقریر نبی بر خطا ممتنع نیست که مستلزم رفع اعتماد است از احکام شرعیه و ثابت شد که
موجب فهم عتها و نفس سهو و نسیان نیست بلکه تقریر بر سهو و نسیان موجب فهم عتها و است از احکام شرعیه و آن
تقریر متقرر است که ممتنع نیست مقدمه را بر آنکه حضرت فاروق بلکه خلفاء راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین
بجناب سنت و الجماعت مخصوص بوده اند بسیاری بسبب کثرت رواة ثقات توان گفت که بحد شهرت بلکه
بحد تواتر معنوی رسیده باشد و انکار آن از جهل است یا از عناد و رواة احادیث صحاح و حسان اهل سنت اند
که از اساتذه خود که صحابه و تابعین باشند اخذ نموده اند و رواة جمیع فرق مخالفه را اگر جمع کنند معلوم نیست که عشر
عشیر اهل سنت برسند کما لا یخفی علی المتتبع المتفحص المنصف و کتب احادیث اهل سنت مشحون ببشارت این اکابر
بجنت است اگر در کتب احادیث بعضی فرقه مخالفه این بشارت را روایت نکرده باشند غم نیست که عدم روایت لشیء
بعدم ذلک الشیء دلالت ندارد و اما ثبوت بشارت این اکابر بجنت در قرآن مجید پس است آیات متکثره
قال الله تعالی والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم
ورضوا عنه واعد لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ذلک الفوز العظیم وقال
تبارک وتعالی لا یستوی منکم من انفق قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد
وکلا وعد الله الحسنی هر گاه جمیع صحابه که پیش از فتح و بعد از فتح انفاق مستقاتله کرده اند مبشر بجنت باشند از اکابر

صحابہ کہ در مقاتلہ و مہاجرت سبق اند چگویند و چہ تواند گفت در حقیت و عظمیت درجات ایشان را چگونہ درک نماید چہ بنا بر
اہل تفسیر گفتہ اند کہ کریمہ لا یستوی در شان حضرت صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ نازل گشتہ است کہ اسبق ست بانفاق
است در انفاق و مقاتلہ و قال سبحانہ و تعالیٰ لقد رضی اللہ عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرۃ
علی الاشہر و المعلم الاول از جابر نقل کردہ رضی اللہ عنہ کہ پیغامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود کہ بدوزخ نرود یکے از انہا
کہ در تحت شجرہ بیعت کردہ اند و این را بیعت الرضوان گویند حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ ازین قوم خشنود شد
و شک نیست کہ تکفیر شخصے کہ مبشر بہ بہشت باشد بکتاب و سنت ++ کفر ست و از اقبح قبایح مقدمہ خامس
انکہ توقف حضرت فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ در ایمان قرطاس از روی دوانکار بودہ عیاذا باللہ
سبحانہ من ذلک این سہو او لغزش و زلل پیغمبرے کہ خلق عظیم متصف است چگونہ باشد بلکہ از آحاد
صحابی کہ یکبار یا دو بار بشرف صحبت خیر البشر مشرف گشتہ است ایمنی متوقع نیست بلکہ از عوام امت او
کہ بدولت اسلام مستعد گشتہ اند این قسم رد و انکار متوہم نیست فکیف کسیکہ از اکابر و زراء و ندماء باشد و از
اعاظم مہاجرین و انصار بود این معنی تخیل نمودہ آید حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ و تقدس انصاف دہاد کہ با کابر دین
این قسم سوء ظن پیدا کنند و نا فہمیدہ بہر کلمہ و کلام مواخذہ ننمایند بلکہ مقصود حضرت فاروق استفہام و استفسا
بودہ چنانچہ گفتہ استفہموہ یعنی اگر بحد و اہتمام طلب قرطاس فرمایند آوردہ شود و اگر در ین باب اندیشہ
باشند در ین وقت نازل تصدیق ایشان نماید و اوحی امر طلب قرطاس نموده اند تاکید و مبالغہ
طلب قرطاس خواہند کرد و آنچہ بنا مور اند خواہند نوشت کہ تبلیغ وحی بر نبی واجب ست و اگر این طلب بامر وحی
نیست بلکہ میخواہند کہ از روی اجتہاد فکر چیزی نویسند وقت مساعدت آن نیکند پایہ اجتہاد بعد از ارتحال
ایشان باقی ست مستنبطان امت ایشان را کتاب کہ اصل اصول دین است حکام اجتہادیہ را استنباط خواہند
نمود و ہر گاہ در حضور ایشان کہ ادوان نزول وحی بودہ مستنبطان را آنچنان باشد بعد از ارتحال ایشان کہ زمان
انقطام وحی ست بطریق اولی استنباط امام اولی العلم مقبول خواہد بود چون امر علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام دین
باجتہاد و اہتمام نفرمودند بلکہ ازین مراعراض نمودند معلوم شد کہ از روی وحی نبودہ است و توقفی کہ برای مجدد
استفسار بود ہیچ مذموم نیست ملائکہ کرام از جہت استفسار و استعلام وجہ خلافت آدم علی نبینا و علیہ و علیہم الصلوٰۃ
و السلام عرض کردند اتجعل فیہا من یفسد فیہا و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک حضرت ذوالجلال

در وقت بشارت ولادت حضرت یحیی علی نبینا وعلیہا الصلوٰۃ والسلام گفتہ انی یکون لی غلام وکانت امرأتی عاقرا وقد بلغت من الکبر عتیا وحضرت مریم رضی اللہ تعالی عنہا گفتہ انی یکون لی غلام ولم یمسسنی بشر ولم اک بغیا وحضرت ہارون ہم اگر رای استفہام وانکار دانیان نسبہ طاس نوقف نمودہ باشند پہ مضاف الیہ وچہ شود ومشربت مقدمہ سادس آنکہ حصول حسن ظن بصحبت آنسرور واصحاب آن سرور علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والتسلیمات درکار ست ولہذا آنکہ بہترین قرون قرن او بودہ ست علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام واصحاب او بہترین بنی آدم بودند بعد از انبیا علیہم الصلوٰۃ والتحیات نیز درکار ست تا لقین شود کہ بہترین قرون بعد از رسل آن سرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والتسلیمات جماعہ کہ بہترین بنی آدم اند بعد از انبیا علیہم الصلوٰۃ والتسلیمات بہ عمل باطل اجتماع نخواہند کرد وفسقہ کفرہ جانشین خیر البشر نخواہند ساخت وآنکہ گفتیم کہ اصحاب بہترین قرون اند ازیرا کہ این امت بنص قرانی خیر الامم ست وبہترین امت ایشانند پس ہیچ ولی مرتبہ صحابی نرسد پس اندکی بر سر انصاف باید آمد وباید فہمید کہ اگر منہ ایشان فرطاس از حضرت فاروق کفری بود حضرت صدیق کہ بنص قرانی اتقای این امت خیر الامم ست بتخصیص بخلافت او نمیگرویدند ومہاجر وانصار کہ حق سبحانہ وتعالی در قرآن مجید خود بر ایشان ثنا فرمودہ ست واز ایشان راضی گشتہ است وموعود جنت ساختہ ست با وجود این نمیکردند وجانشین پیغامبر نمیساختند وچون حسن ظن بصحبت اصحاب آنسرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والتسلیمات کہ مقدمہ محبت ست حاصل گشت از مرجعت این قسم شبہات بالکلیہ مندفع شد وحدس بطلان این اشکال پیدا آمد واگر بیا ذا للہ سبحانہ حسن ظن بصحبت او واصحاب او علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والتسلیمات پیدا نشدی وبسبب ظن کشیدن این سوء ظن با چار بصاحب آن صحبت وبصاحب آن اصحاب منجر خواہد شد بلکہ بولای آن صاحب خواہد رفت شناعت این امر را باید دریافت ما آمن برسول من لم یوقر اصحابہ قال علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام فی شان اصحابہ الکرام علیہم الرضوان من اجبہم فبحبی احبہم ومن ابغضہم فببغضی ابغضہم پس محبت اصحاب مستلزم محبت او گشت علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والتسلیمات وبغض اصحاب مستلزم بغض او علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والتسلیمات والتحیات وبیان این مقدمات معلوم گشت بی تکلف جواب آن شبہ وامثال آن شبہ حاصل شد بلکہ جواب مستند وہ بحصول انجا سید چہ ہر مقدمہ از این مقدمات توان گفت کہ جوابے ست از جوابہا مستند بجنانچہ گذشت وبجموع این مقدمات بعون اللہ سبحانہ جسم مادہ این شبہ بینما پودر وقمہ این تشکیک از نظر مجدس فی آرد کما لا یخفی

علی لفظ المصنف لفظ عدس لسر فرد برزمان می آرد و الا اشکال این تشکیکات بدیهی البطلان اند و مقدماتی
که در بیان بطلان آن شبهات آورده میشود از قبیل بدیهیات است بر آن بداهت بلکه این قسم شبهات
و تشکیکات نزد این فقیر در رنگ آنست که شخصی فی مثل نزد جماعه البلهان بیاید و سنگی را که محسوس
ایشان است بدلائل و مقدمات رزانده و ده برایشان اثبات نماید که آن سنگ نیست و این بیچارگان
چون در دفع آن مقدمات عدیده عاجز اند و در تعیین مواد غلط آن دلائل قاصر ناچار در شبهه می افتند
بلکه یقین مذبوحیت ان سنگ می نمایند و حس خود را فراموش میسازند بلکه متهم بیمار اند زیرا که بدیهه
بر ضرورت حس حکم نماید و مقدمات موهمه اتهام سازد و در ما نحن فیه نیز بزرگی و علو درجات خلفا ثلثه بلکه
بزرگی جمیع اصحاب کرام حضرت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التحیات بمقتضای کتاب و سنت محسوس
و شاهد بداهت قاطع و طاعن این بزرگواران که بدلائل زرانده و ده قدح و طعن در ایشان نماید ان طعن ایشان
در رنگ قدح آن سنگ است که در وجود آن نماند از بس دیرند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا
من لدنک رحمة انک انت الوهاب و الیت شعری ما علیهم علی سب کبار الدین و طعن کبراء الاسلام و لیس طعن احد
و سب شخص من الفسقة الکفرة مما یعد فی الشرع عبادة و کرامة و فضیلة و وسیلة الی النجات تکلیف سب
ساة الدین و طعن حماة الاسلام و ما ورد فی الشرع ان سب اعدا الرسول علیه علی آله الصلوة و السلام کالی
و الی لهب سلا و طعنهم مما یعد عبادة و کرامة بل الامر اض عنهم و عن احوالهم اولی و اهب و اسلم عن النفس و الوقت
و الاشتغال بما للعینیة تلک امة قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم و لا تسئلون عما کانوا یعملون حضرت جل جلاله
و تعالی در قرآن مجید در وصف اصحاب حبیبه و علیهم الصلوة و السلام فرمایند سیفرما یدپس در حق این بزرگواران
گمان عداوت و کینه یا بکدیگر بردن منافی فرض قرانی است و نیز اثبات عداوت و کینه درین بزرگواران قدح
در قرآن پیدا اسکندو در امان از ظالفتین نمیماند پس هر دو فریق از اصحاب لازم می آید که ملعون باشند و سیاه دل باشند
مسجاه من ملک بهترین خلق آدم بعد از انبیا علیهم الصلوة و التحیات بدترین مردم باشند بهترین قرون
بدترین قرون باشند چه اهل ان قرن همه این زمان بعبادت و کینه متصف گشته اند هیچ مسلمانی باین امر جرات
نماید و نمیتجویز نکند چه قسم بزرگست حضرت امیر رضی الله تعالی عنه که خلفا ثلثه رضی الله تعالی عنهم تابع او باشند
و حضرت امیر را باین حضرات عداوت بسطنه بود این خود قدح طرفین است چرا نباید گرچون شیر و شکر با شند موافق

یکدیگر نبود امر خلافت نزد این بزرگواران امر مرغوب مطلوب نبوده است تا سبب عداوت و کینه بود و قیلوقالی از حضرت
صدیق معروف و مشهور است و حضرت فاروق سفیر شدند اگر خرمداری پیدا شود این خلافت را بیک دینار
بفروشم و حضرت امیر که بمعاویه بنگ جدل فرموده نه بواسطه میل و رغبت در امر خلافت بوده است بلکه قتال
بالبناة فرض میدانسته است و دفعه اینها میکرده قال الله تبارک و تعالی فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله
غایة ما فی الباب چون محاربان حضرت امیر باغیان ماول اند و صاحب راجتهاد نداگرچه درین اجتهاد مخطی
باشند از طعن و ملامت دار تضیق و تکفیر دور ند حضرت امیر و شان ایشان سفیر باید اخوانا بغوا علینا فنقاتلهم
و لا فسقة لما لهم من التاویل قال الشافعی هو منقول عن عمر بن عبد العزیز کذا فی مرقاة شرح مشکوة ربنا اغفر لنا
و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف الرحیم والصلوة والسلام
علی سید الانام و علی آله و صحابه الکرام الی یوم القیام مکتوب نوزدهم بخواجه هاشم کشمی صدر یافت

وسلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده بودند معنی این عبارت چیست که در مکتوب ششم واقع شده است پیغام
که مقصود از افزایش من آنست که ولایت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام ولایت تمامیست جمیع ولایات
باجمال صاحب ولایت ممتاز شود و بواسطه انصباغ و امتزاج مقام محبوبیت محمدیه بهر صاحب ولایت رسد بدانند که منصب والا
و مقام اعلی هیچ ممنوع و محذور نیست دلالت بر حسن و کمال محبوب صاحب جمال کمال است باهمه اگر مختلط سازد حسن هر کدام را
با یکدیگر مقترن گرداند تعدد نگاری است و نهایت شرف و سعادت است و ازین معنی هیچ نقص و قصوری در شان آن
دو صاحب جمال لازم نمی آید همچنین اگر مشاطگی نموده در حسن و جمال آن دو صاحب کمال بیفزاید مطرا و منزه
دیگر پیدا آرد شرافت و سعادت اوست و هیچ نقص و قصور اینها لازم نه ۵ از انطرف نپذیرد و کمال تو نقصان تو
ازین طرف شرف و زگار من باشد باجمله انتفاع و استفاده که صاحب ولایت را از راه غلمان خدمه میسر میگردد
هیچ ممنوع و محذور نیست که مستلزم قصور و نقصان نیست بلکه کمال صاحب ولایت در خدمت غلمان و خدمت
ناصر و رفیق بود که از خدمه منتظر و متمتع بود و انتفاع و تمتع از همکنان انقصان است در استعداد و استفاده از همکنان نقصان
قال الله تبارک و تعالی یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المومنین ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است که
بسبب نزول این آیت کریمه بر اسلام حضرت فاروق است رضی الله عنه بدیهی است که خدمات صاحب فاضل
مرتبت بخش مرتبه اکابر و اعالی است و اگر شخصی بامر بدیهی هم انتفاع شود قصور عبارت چیست سلاطین را مراحم متحمل و مستلطف

بخدم وحشم محتاجند وکمالات خود را مربوط بایشان میدانند وانچنین هیچ لفظی وتصوری ومرتبه ایشان را نیست
چنانچه معلوم وشریف است منشا این اشتباه عدم فرق است درمیان تمتع وانتفاعی که از جانب اصاغر
می آید وتمتع وانتفاعی که از جانب اعالی حاصل میگردد وسبب این که اول کمال بخش است وثانی نقصان افزا
اول مجوز باشد وثانی ممتنع والله سبحانه اعلم وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه اجمعین ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام
علی من اتبع الهدی

مکتوب نود و هشتم بحضرت مخدوم زاده های جامع الاسرار والعلوم خواجه محمد سعید خواجه محمد
معصوم صدور یافت

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی سوال کرده بودند علمائے آنند که حضرت حق سبحانه
وتعالی نه داخل عالم است وخارج عالم نه متصل است به عالم ونه منفصل از عالم تحقیق این مبحث چیست جواب
حصول این نسبت دخول وخروج والتصال والانفصال نظر بدو وجود متصور است که موجود بحس نظر میتواند شد
دیگر ازین نسبت خالی نیست ودر ما نحن فیه موجود کاین نیست تا حصول این نسبت متصور شود بدیهه
اوتعالی موجود است وعالم ماسوای اوست سبحانه موهوم وتخیل هرچند عالم بعضه حضرت حق سبحانه وتعالی
اتقان واحکام بر نهج پیدا کرده است که بار تفاهم وهم وخیال هم نقش نیست ومعاملهٔ تفهیم وتفهم بدیهی وملموس
است اما ثبوت این مرتبه جس وهم است وبیرون حس وهم ادراکه هیچ نیست کمال قدرت اوست سبحانه
که موهوم متخیل را درحق ثبات واستقرار حکم موجود عطا فرموده است واحکام موجود بر وی جاری ساخته اما موجود
موجود است وموهوم موهوم هرچند بظاهر بنیان موهوم را نظر به ثباتهٔ واستقرار او نیز موجود تصور نمایند وموجود
دانند تحقیق انچنین در کتب ورسائل مفصل نوشته است اگر احتیاج افتد انجا رجوع نمایند پس چون نسبت
موهوم ازین نسبت هیچ باشد توان گفت که موجود نه داخل موهوم است ونه خارج موهوم ونه التصال موهوم
دارد ونه انفصال از موهوم زیرا که انجا موجود است از موهوم نامی ونشانی نیست تا تصور نسبت بار شود وعلی هذا آیا این نسبت
را بر مثال مسخر دائم نقطه جوالگه از سرعت سیر بصورت دائره متوهم میگردد موجود انجا همان نقطه است وصورت دائره
جز در وهم ثبوتی نیست جای که نقطه موجود است از دائره موهومه انجا نامی ونشانی نیست درین صورت نمیتوان
گفت که نقطه داخل دائره است ونیز نمیتوان گفت که خارج دائره است وهمچنین التصال والانفصال نیز درمیان نیست
نیست به این مرتبه دائره نسبتی متصور گردد ثبت اجدارا ولائم نقش سوال حضرت حق سبحانه نسبت قرب
و احاطه خود بالعالم اثبات فرموده است وحال آنکه موجود را موهوم چه نسبت قرب بکدام احاطه است انجا که

موجود است از موهوم نامی و نشانی نیست تا محیط و محاط متصور گردد تا چه جواب این قرب و احاطه نه از قبیل
قرب جسم بجسم است و احاطه جسم بجسم بلکه این قرب غیر و احاطه از آن نسب است که مجهول الکیفیه و معلوم
الانیه اند قرب احاطه حق را سبحانه اثبات کنیم و بآن ایمان آریم اما کیفیتی را ندانیم که چیست بخلاف نسب اربعه
سابق تفوه آن نموده شده است چنانچه مجهول الکیفیه اثنینیت معلوم الانست اند نیز چه شرعیه بثبوت این نسبته وارد
نشده است تا اثبات شان نمائیم و کیفیت شان را مجهول دانیم هر چند معنی اتصال بے کیفی را در رنگ معنی قرب و احاطه
بے کیفی دران حضرت جل سلطانه توان تجویز نمود اما چون اطلاق لفظ اتصال نیامده است و قرب و احاطه آمده است
متصل نباید گفت و قرب و محیط باید گفت و اطلاق انفصال خود هر دو خلل نیز در رنگ اطلاق اتصال است اگر اینجا
است و در رشال مذکور نیز اگر لفظ جوالر النسبة بدائره موهومه احاطه و قرب و معیت اثبات نمائیم هم مجهول الکیفیه خواهد
بود چه نسبت را از متسبین چاره نیست و لیس الموجود الا لفظة بجوالة همچنین اتصال و انفصال و خروج و دخول
بے کیفی در رشال مذکور متصور است اگرچه متسبین ثابت نباشند چه وجود طرفین از برای نسبت معلوم الکیفیه که متعارف
و معتاد است آنچه مجهول الکیفیه است از بسطه عقل هر کس است حکم در انجا بلزوم وجود طرفین نمودن از احکام
وهمیه خواهد بود که از حیز اعتبار ساقط است که قیاس غائب بر شاهد تنبیه عالم را که موهوم و متخیل گفته است تا این معنی
که خلق عالم در مرتبه وهم و خیال واقع شده است وضعا و در درجه حس و رائت بحصول پیوسته در رنگ آنکه قادری
بر کمال دائره موهومه را که نصب العین غیر از اختراع وهم و خیال نیست در مرتبه خلق فرماید بصنعه کامل خود آنرا
در آن مرتبه اتقان و استحکام بخشد بر نهجی که اگر وهم و خیال بالکلیه مرتفع گردد در ثبوت آن خلل نپذیرد و در بقای آن
قصور پیدا نکند این دائره موهومه مصنوعه هر چند ثبوت در خارج ندارد و موجود و خارج همان نقطه است و بس
اما انتسابی بوجود خارجی دارد و استنادی بموجود خارج او را حاصل است چه اگر نقطه نبود دائره از کجا
ناشی شود خوشتر آن باشد که سر دلبران بگفته آید در حدیث دیگران این دائره را اگر دو پوش این نقطه
گوییم و اگر مرآت شهود آن نقطه گوییم گنجایش دارد و اگر دلیل و هادی آن نقطه گوییم نیز بیگانه رد و پوش نگفته
نظر بعوام است و مرآة شهود و ظهور و لسنن بنا سب مقام ولایت است و ملائم ایمان بغیب که از ایمان بشهودی اتم
و اکمل است چه در شهود اگر قفاری لطل چاره نبود و در غیب از بین گرفتاری فارغ است و رغیب چند بالفعل حاصل
ندارد اما واصل است و گرفتار مهل است و در شهود هر چند اصل دارد اما غیر مهل است گرفتار نیست گرفتار

بالجمله حصول نقیض است و وصول کمال این سخن فراخور فهم هر بی سر و پا جای نیست بلکه نزدیک است که حصول
را بهتر از وصول داند سوفسطائی زبیخرد می عالم را موهوم و تحسین آن سخن گوید که از اثبوت و تحقق نسبت بسیار
باختراع وهم دور باش خیال که اگر وهم و خیال منبدل گردد آن ثبوت و تحقق نیز متغیر شود مثلا اگر چیزی
وهم بشری تصور کرد آن چیز نیست اگر سلیمان حتی را وقت دیگر وهم تلخی حکم کرد آن حتی تلخ است این بی دینان
از خلق و صنع خداوندی جل سلطانه غافلند بلکه منکر و از انتساب بسته اند که بوجود موجود خارجی دارد عالم
میخواهند که باین ابلهی و نفهمی احکام خارجیه که بعالم مربوط است نمایند و دفع عذاب و ثواب خروی را میکنند که مخبر صادق
علیه و علی آله الصلوة و السلام از آن خبر داده است و لا حول تخلف مدار و انا لله و انا الیه راجعون
الشیطان هم العلة و سؤال عالم را چون ثبات و استقرار ثابت کردیم اگر در مرتبه وهم و خیال بود و مسامحه نمودیم
اکنون در حق آن اثبات نمودیم بدین اطلاق وجود در دیگر تجویز نمی نماید و او را موجود نمیداند و حال آنکه ثبوت
و وجود با یکدیگر متغایرند چنانچه محققین متکلمین است جواب موجود نزد این طائفه اشرف و اکرم و اعز اشیاست
و از امساء هر چیز و منشاء هر کمال میدانند همچنین جوهر نفیس را بامساوی حق جل علا که سر سر نفوس و شرارت
است تجویز نمیتوانند نمود اشرف را با خس نمی توانند و او را مقتدای درین امر کشف و فوز است بکشوف
و محسوس انسان است که وجود مخصوص بحضرت حق است سبحانه و تعالی و غیر او را که موجود گردیده باعتبار نسبت
کردن غیر نبی دارد باطلی هر چند بمجعول الکیفیه بوده بآن وجود ثابت است و در رنگ ظلی که باصل خود قیام دارد
آن ان غیر نیز قیام بآن وجود است و نیز شوائبی که در مرتبه وهم و خیال پیدا کرده است ظلی از ظلال آن وجود است
و چون آن وجود خارجی است و حضرت حق سبحانه و تعالی در خارج موجود است اگر مرتبه وهم را ابداً از نسبه و انتفاء
خداوندی جل شانه ظلی از ظلال آن خارج گنجایش دارد و آن ثبوت هم باعتبار این وظلیت اگر وجود
خارجی دانند جایز باشد بلکه عالم را نیز اگر باین اعتبار ظلیت موجود خارجی تصور کنند هم جایز بلکه ممکن هر چند
دارد استفاده از مرتبه حضرت وجود است تعالی و تقدس از خانه پدر خود چیزی نیاورده است اورا بی ملاحظه
ظلیت موجود خارجی گفتن امر دشوار است و شرک پیدا شدن است با و تعالی و اخلص الصاف و تعالی
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و این فقیر در بعضی مکاتیب رسائل خود که عالم موجود خارجی
گفته است از نیز باین بیان راجع باید داشت و باعتبار ظلیت حمل باید نمود و جود را که متکلمین بمترادف ثبوت

وتحقیق گفته اند اعتباری نخواهد بود والا وجود وکجا وثبوت کجا وجود را هم عقیده از ارباب کشف وشهود وازاهل نظر وسند لال عین حقیقت واجب الوجود تعالی گفته اند وثبوت از معقولات ثانویه است شتان ما بینهما فائده وجود چنانچه مبدا هر خیر وکمال است ومنشا هر حسن وجمال عدم که مقابل اوست هرگز مبدا هر شر ونقص بود ومنشا هر قبیح وفساد اگر وبال است از وناشی است واگر ضلال است هم از وپیدا امر ملک هنرهای نیز در وی سودیعه است وخوبیها هم در وی کمنون ومتقابل وجود خود را میست مطلق ساختن ولاشی محض گرداندن از خوبیهای دست ونیز خود را وقایه وجود ساختن وشر در ونقایص را بخود گرفتن هم از هنرهای خوب است ونیز مرات وجود کشتن لاظهار کمالات او نمودن همچنین از کمالات او در پیرون خانه علم دیگر ممتاز ساختن واز اجمال بتفصیل آوردن از صفات مستحسنه اوست باعجابه خدنگار بیای وجود از رو برپاست وحسن وجمال کمال مر وجود را از قبیح وشر ونقص او مبداست استثنا وجود از افتقار او ست وغنی وجود از ذل وغلت وعلیزی مر وجود را بوسطه فضل ونائت اوست وشرافت وجود از خساست پیداست وخواجگی وجود از بندگی رو پیداست ۵ نهم که ستاد را استاد کردم وبنلامم خواجه را از اداره ابلیس لعین کین منشار هر فساد وضلال است از عدم هم شریرتر است وهنرها که در عدم کاین است ان پیدولت ازان هنرها هم بی نصیب است قول نا خیر نه که از وی صادر شده است جسم ماده خیریت از وی کرده است والشرارت شر ونقص ولالت نموده عدم چون نیستی ولاشیئیت خود بوجود تقابل نموده ناچار مردود ومطرود شد حسن تقابل از عدم پیدا موخت که تقابل هستی بنیستی مینماید در تقابل کمال نقص پیش می آید وچون لعنت وضلال مطرودی افتد بذل وانکسار خود راه می نماید لعین مطرود گویا شرارتها را عدم را البلیت تکبر وتمرد که دشت بخود کشیده است وتخیل سیگردی کرد عدم غیر از خیریت کم چیزی گذاشته بلی تا خیر نباشد مرات ومظهر خیر نمیتواند شد لاجعل عطایا الملک الوهاب شامل مشهود است ومعلوم گشت که ابلیس عدو ربکم خانه عالی ورکا بوده است که گناهی نموده منزلیهای همه را بر سر خود بگیرد وتطهیر دیگران نماید اما ان پیدولت چون از راه تکبر وترفع در آمد وخیریت خود را او نظر او در وعمل خود را احبط گردانیده واز اجر محروم ماند خسر الدنیا والاخرة فی الحقیقة نشان جلال اوست بخلاف عدم با وجود شرارت ونقص فی الجمله وپستی ذاتی که دشت از جریان برآورده بمراتبت حسرت وجود مشرف گردانید ۵ نی گفت که من نیم شکر خورده شاخی که بلند شد بتر خورده سوال ابلیس کثرت شرارت از کجا ناشی شد ما در ای

عدم وجود است که شرارت باو راه نیافته است **جواب** عدم چنانچه مراءت وجود است وظهر خیر و کمال است وجود و نیز مراءت عدم است وظهر شر لهذا ابلیس علیه اللعنة در جانب عدم شرارت را از عدم گرفته است که از عدم موطن شر است و در جانب وجود نیز شرارت متوهم را اخذ نموده است که از زاویه مراءتیت و مظهریت عدم و مراءت وجود ظاهر شده بود پس حامل شرارت طرفین شد ذاتی و عرضی اصلی و فعلی پس ناچار باید خواهی نخواهی رد شرارت نماید و از نیستی دلالتیست که از تعطلات عدم بوده محروم ساخته معروف بجانب وجود شرارتی که از مراءتیت عدم متوهم شده بود نیز نصیب او آمد ناچار شرارت ابدی ساخته دنیا لا تتبع قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب والسلام علی من اتبع الهدی علی من التزم متابعة

علیه وعلی آله الصلوٰة والتسلیمات اما **مکتوب دوم** بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب التهای که کرده بود

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده بودند که گاه هست که سالک وقت عروج خود را در مقامات بسیار عالیه مصلحت و تحیات می یابد حقیقت این حالت چیست بعضی مردم از خیالات ان سالک ارباب این مقامات توهم میکنند و شرکتی او را در این مقامات عالی آن مقامات متخیل می رنند و باین توهم و تخیل در طلب می نمایند و زبان ملامت و شکایت دراز میکنند کشف مطلب از روی این هما باید نمود جوابش آنست که وصول بمقامات اعالی گاه هست که از قبیل وصول فقرا و محتاجان بود که بابواب اصحاب دول و باکثر خاصه ارباب نعم میرسند تا از ینجا حاجتی نواسند و از دول و نعم ایشان بهره نمایند و در این کاری بود که این وصول اسباوات در شرکت فهد و اسباهست که این وصول از قبیل تماشای بود که بوسائط و وسائل سیر باکثر خاصه امراء و سلاطین علیه بانظر اعتبار تماشا کنند و فتحی بعضو پیدا آرد توهم مساوات از این وصول چه گنجایش دارد و تخیل شرکت از این سیر و تماشا چه متصور بود وصول خاصان باکثر خاصه مخلصان تا بحقوق خدمتگاری بجا آرند محسوس و ضیع و شریف است البتی بود که از این وصول توهم مساوات و شرکت نمایند هر فرشی و مگس رانی و شمشیر برداری در این سلاطین عظام هست و در اخص آنکه انسان خاصه خیلی خط مطلب که از ینجا توهم شرکت و مساوات نمایند بلای درد مندان از درد و بواری آید و توهم از مبدا علامت غریبی بهانه مطلب بود زیرا که طمع و تشویش از محملی نخواهند حضرت حق سبحانه و تعالی انصاف نشان هر بابستگی حق ضعیفی محملی از برای رفع شر و دفع علامت مطلبیه ندود حفظ عرض مسلمانی میکوشیدند امر الشان

حاشیه جهاز انفصال ذاتی با بعضی مقامات و احوال که بعضی از اصحاب در آن توهم شرکت و مساوات می نمایند

که طعن بنمایند زهی حال حالی نیست اگر اعتقاد دارند که صاحب این خال مستقد شرکت و مساوات است با ارباب
هذه المقامات عالی پس این دعا کاذب و فرزندیق متصور میکنند و از زمره اهل اسلام می برآرند چه شرکت و مساوات
با نبیا علیهم الصلوة والتسلیمات کفر است و همچنین فضلیت شیخین علیهم الرضوان باجماع صحابه تا الیوم ثابت
شده است چنانچه نقل کرده اند از اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است علیهم الرضوان بلکه تفضیل جمیع
صحابه لازم است بر باقی هیچ در هیچ فضیلتی بفضل صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات عدیل نتوانند
شد فعل یسیر که از اصحاب علیهم الرضوان در وقت ضعف اسلام و قلت مسلمانان از برای تائید دین مبین
و نصرت سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات صادر شده است اگر دیگران در تمام عمر ریاضات مجاهدات
طاعتها نمایند هرگز بمرتبه فعل قلیل اصحاب نرسد لهذا آن سرور فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام که اگر انفاق نمایند
تو نمایند بلکه بمد یک مشت جو نرسد و فضلیت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه ازین راه آمده است که او اسبق سابقان
است در ایمان و حد بذل نفس و متعلقات لائقه لهذا او نشان او نازل شده است که لا یستوی منکم من انفق
من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا وکلا وعد الله الحسنی حسب نظر بر
کثرت فضائل و مناقب دیگران انداخته در فضلیت او توقف مینمایند نمیدانند اگر سبب فضلیت کثرت فضائل
و مناقب بودی و بس است که بعضی از احاد است که این فضائل دارند از نبی خود افضل باشند که این فضائل ندارد
پس التفاضل دیگر است و را این فضائل و مناقب دان بزعم این فقیر سبقت تائید دین و اقدمیت
انفاق اموال بذل النفس است در نصرت احکام دین رب العلمین و چون پیغمبر اسبق از جمیع است از همه افضل
باشد همچنین هر که در امر سبق است از سبوقان افضل است سابق گویا وزیر دین استاد و معلم لاحقان است
از انوار سابقان استفاده مینمایند و از برکات ایشان استفاضه میفرمایند و در این ابد از نبی علیه الصلوة والسلام
صاحب این دولت عظمی صدیق رضی الله تعالی عنه است که سبق سابقان است در انفاق اموال کثیره و در
مقاتله و مجاهده شدیده و در بذل عرض و جاه و در رفع فساد و تباه از جهة تائید دین و نصرت سید المرسلین
علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات پس فضلیت از دیگران او را مسلم باشد و حضرت پیغمبر علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
عزت و غلبه اسلام را چون بیاری حضرت فاروق طلبیده و حضرت حق سبحانه و تعالی در نصرت حبیب خود در عالم
اسباب نزدیک کفایت فرموده است و گفته یا ایها النبی حسبك الله و من اتبعك من المؤمنین ابن عباس رضی الله عنهما

فرموده است که سبب نزول این آیه سلام حضرت فاروق است پس بعد از حضرت صدیق فضیلت او ثابت
بود لهذا اجماع صحابه و تابعین بر فضیلت این دو واکابر منعقد گشت چنانچه گذشت و حضرت امیر رضی الله عنه
نیز فرموده است که ابو بکر و عمر افضل این امت اند هر که مرا بر ایشان فضل دهد مفتری است او را تازیانه زنم چنانچه
در کتب مسائل خود تفصیل نموده است مقام زیاده بر این گنجایش ندارد و الحق اگر خود را عدیل اصحاب خیر البشر
علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات سازد وجاهلے باشند از انظار و آثار که خود را از ساقطان تصور نماید لیکن
باید دانست که این دولت سعادت که باعث فضیلت است مخصوص بقهرمان ولایت که شرف صحبت خیر البشر
مشرف است علیه و علی آله الصلوة و السلام و در قرآن کریم این معنی منقود است که لا اعنی یعنی قرآن از ساقطان قدر ان
و دیگر فضل باشند حضرت حق سبحانه طاعتان را مینگرد نا دیده بر شناعت طعن مسلم و طرد و سوء بحر و توهم و تخیل
و بر قباحت تکفیر مسلم و تفسیق او بحض تعصب لعنت چه علاج خواهند کرد که اگر قابل تکفیر و شایان تفسیق نباشد
الا کفر ضلال را بر اهل ایمان قال خواهد گشت و از مرمی بکفر برای کفر خواهد بیست چنانچه در حدیث نبوی آمده است
علیه و علی آله الصلوة و السلام ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم
بر اهل سخن رسیم و از شق ثانی میان تمام گوئیم اگر مراد حضرات طاعنان این است که معاند اند معامله ایشان بکفر نیست
سهل است و حال بیرون نیست و اقوال و کتب ایشان حجت نیست و خود سوء ظن است نسبت بمسلم
که مخطی شرعی است و اگر او را کاذب پندارند و معتقد شرکت و مساوات نمی انگارند پس وجه طعن و ملامت چیست
و تشنیع و تعییب و حیرت است و اگر صادق دانند بمحامل نیک حمل باید نمود نه انکه صاحب واقعه را تشنیع و تقبیح باید نمود
اگر گویند که وجه اظهار این قسم حال شور انگیز چیست گوئیم که ظهور این قسم احوال این مشایخ طریقت بسیار آمده است
و عادت مستمره ایشان گشته است لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام و بی اراده صافیه
نخواهد بود گاه هست که قصد او این نوشتن اظهار احوال نبوده است پیش شیخ طریقت خود تا صحت و سقم حال
بیان نماید و بر تغییر و تاویل آن اطلاع یابد و گاهی مقصودش ازین نوشتن تحریص و ترغیب طلاب تلامذه است
و گاهی باشد که مقصودش ازین نوشتن بود باشد بلکه مجرد سکر و غلبه حال این گفت و گوئی روتادی چند زند
و فضیحت کند دعوی بطال است کسیکه مقصود او اظهار این قسم احوال شهرت و قبول خلق باشد این احوال
وبال اوست و سند اجابت که مستفاد خرابی اوست ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک

الوهاب وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی لغفور رحیم ایضا پرسیدند که سبب چیست که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات واولیا علیهم الرضوان در دنیا ببلاء ومصائب مبتلا باشند ومبتلیات ومحن بیشتر ایشان را روی نماید گفت قال ان اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل حضرت حق سبحانه وتعالی محبوب خود وسفیر خود را میفرماید وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ازین کریمه مفهوم میشود که هر که کسبیات بیشتر نماید ومصیبت بیشتر بروی پیدا گردد غیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات وغیر اولیا علیهم الرضوان باشند بلاء ومصائب کمتر باشند انبیا واولیا علیهم الصلوات والتسلیمات نمانیا ما ایضا ان نزدیکان علیهم الصلوة والتحیات اضافه وتعالی محبوبان حق اند جل وعلا واز خواص مقربان اند تعالی محبوبان وخواص مقربان بلیات ومحن چرا نبود وازا ایشان کی بدامد جدست باشد دشمنان دنیا وفرعون دوستان وبلیات ومحن مقیم چون باشند بدان ارتکاب اللذات ومدارک سوا الصراط دنیا موضوع از تنعیم تلذذ نیست آخرت است که بای تنعیم وتلذذ موسوم گشته است وچون دنیا وآخرت با یکدیگر نسبت ضرت وانفاقا نسبت واز مدرضای یکی مستلزم سخط دیگر است ناچار تلذذ در یکی مستلزم الم ومرارت دیگری بود پس هر که در دنیا بیشتر تلذذ وتنعم بود در آخرت بیشتر مستالم ومتندم باشد وهمچنین هر که در دنیا بلیات ومحن بیشتر مبتلا باشد در آخرت تنعمات وتلذذات فراوانتر مرحمت وموهبت باشد ولکن نسبت بقای دنیا بفنا نسبت بقای آخرت بفنا حکم قطره دارد نسبت بدریای محیط بلکه متناهی الغیر متناهی چه نسبت بود پس ناچار بمقتضای کرم ودستار از محبت چند روزه اینجا مبتلا باید داشت تا بتنعمات ابدی خط وسر ورنمایند ودشمنان را بموجب مکر واستدراج تلذذات قلیله محفوظ باید ساخت تا بتالمات کثیره گرفتار باشند سوال کرد فرقه که در دنیا وآخرت محروم است تالم او در دنیا رفع عذاب نمودن بوضعه وی گذاشتن در حق وی چون تنعم وتلذذات در نفس خود نیست لهذا در نفس دنیا وفی حق کافر طلاق جنت موقوف نهایة ما فی الباب بعضی از کفار را در دنیا هم رفع عذاب نمایند وهم از تلذذات دیگر بخشند وبعضی دیگر را رفع عذاب نمایند واز تلذذات دیگر هیچ ندهند بلکه التذاذ نعمت ورفع عذاب اکتفا نمایند ذلک حکم ومصالح سوال حضرت حق سبحانه وتعالی بهمه چیز قادر است وقوانا است که دوستان را هم در دنیا تلذذات بخشند وهم در آخرت تنعمات کرامت فرماید تلذذ دیگری حق ایشان نباشد جوابش موجود است یکی انکه در دنیا بلیات ومحن چند روزه که کشیدند قدر ونعمت تلذذات وتنعمات ابدی را بشناختند ونعمت وعافیت وای را کما ینبغی درک کنند دیگر چون ما جوع نکشد لذت طعام نیابد وتا مبتلا نشود قدر فراغ ندانند پس ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله

از تالم موقت ایشان بتحصیل کمال لذت دوامی شان است جمال است که ابتلای عوام بصورت جلال در حق این بزرگواران ظاهر گشته است یقال به کیف او بهکذا به کیفما جواب دوم انکه بلیات و محن هرچند نزد عوام از سبب تالم است اما نزد این بزرگواران هرچه از جمیل مطلق جلشانه برسد از اسباب التذاذ ایشان است از بلایا یعنی از لذت نگیرند که از نعما بلکه از بلایا بیشتر محظوظ اند که خالص مراد محبوب است و در نعما این خلوص نیست که نفس نیز خود از نعماست و گزیدن از بلایا پس بلاتر و این اکابر بهتر از نعمت بود و التذاذ ایشان از بلا بیش از التذاذ ایشان از نعمت باشد خطه که ایشانرا در دنیاست از بلیات و مصائب است اگر دنیا این نکته شنیدی هست نزد ایشان بهوس نخرد ارزیدی اگر این حلاوت در دنیی نبودی نظر شان علیت نمودی غرض از عشق تو ام چاشنی تو ام هست و ورنه زیر فلک اسباب تنعم چیکم هست و پس دستان او تعالی هم در دنیا متلذذ اند و هم در آخرت محظوظ و مسرور این لذت دنیای ایشان کم بخط آخرت شان ننگ ندارد و آنلذت دیگر است که بخط آخرت ننگ دارد که کم عوام را حاصل است الهی علیت این دوستان خود را کردی که هم سبب تالم دیگران است التذاذ شان است هرچه دیگران را رحمت این بزرگواران رحمت است و نعمت دیگران نقمت شان است مرهم و شادی شاد و مذدوم و غمی غمناک و این بزرگواران هم در شادی شاد و مذدوم و در غم و غمناک چه نظر شان از خصوصیات افعال جمیله در ذیل خلعت بر جمال فاعل آن افعال که جمیل مطلق است مقصور گشته است و بحب فاعل افعال نیز محبوب شده و التذاذ بخشیده هرچه در عالم مراد فاعل جمیل جل سلطانه صادر شود اگرچه از قسم آلام و اضرار شان باشد چنین عین مراد محبوب شان است و سبب التذاذ ایشان خداوندا این چه فضل و کرمست که چنین دولت خفیه و نعمت پنهان را از چشم خرد اغیار پوشیده بدوستان خود عطا فرموده و همواره ایشانرا مراد خود و قایم ساخته محظوظ و متلذذ داشته و کراهت و تالم که نصیب دیگران است ازین بزرگواران گردانیده و ننگ و سوء که عیب دیگران است جمال و کمال این طائفه علیه ساخته و در عین نامرادی مراد شان و لعبت نهاده و این التذاذ و سرور عاجل شان را بر عکس دیگران سبب قیات حظوظ آخرت گردانیده ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم جواب سیوم انکه این دار دار ابتلاست که حق با باطل ممتزج هست و محق با مبطل مختلط اگر بدوستان محن و بلا ندهند دشمنان بد بهند و دست از دشمنی نگیرند و حکمت اختیار دار این باطل شود و آن منافی ایمان غیب است که سعادات دنیویه و اخرویه در ضمن آن موعود است و کریمه الذین

موصوف بالغیب و کریم و یعلم الله من یصرف و یرسله بالغیب ان الله قوی عزیز یعنی پس خاک در چشم دشمنان
انداخته و دستار انبیا را مستور ساخت و محن بلا مبتلا گردانیده تا حکمت ابتلا و ازمایش تمام شود و دوستان و صفیان بلا متلذذ
باشند و دشمنان کوراباطن خایب خاسر گردند فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و بهدایت کنند اولیا را علیهم الصلوات و تهنیات باکفار
همین اورده است که گاهی غلبه از جانب خود و گاهی از جانب جنگ نصرت از جانب اهل اسلام بوده است
در جنگ احد اهل کفر غلبه نموده اند قال الله تبارک و تعالی ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله و تلک
الایام نداولها بین الناس و لیعلم الله الذین آمنوا و یتخذ منکم شهداء و الله لا یحب الظالمین و لیمحص الله الذین آمنوا
و یمحق الکافرین جواب آنکه حضرت حق سبحانه بر هر چیز قادر است و تواناست که دوستان را همیشه غالب و ظفر یاب گرداند
و همه را سالم بدارد لیکن بمقتضای حکمت و عادت اوست و او سبحانه و تعالی دوست میدارد که قدر خود را
در محنت حکمت و عادت خود معلوم دارد و اسباب عمل او را بدو بنماید پس بحکم نقاصت دنیا و آخرت
دوستان را از محن و بلیه دنیا چاره نیست تا حسنات ایشان باشند و مزدی ایشان باشد و رمزی از معنی در جواب اصل سوال
در مقدم گذشته است بر مراعات حسن تکرار میکنیم و قدر جواب اصل سوال بیان نمائیم و گوئیم که سبب وقوع مصیبت
هر بنده کسب ذنوب سیئات است اما مصیبتی که حقیقة میگوئیم آن سیئات است و در ذیل کلمات آن ذنوب بیان
پس اکرم الاکرمین است که دوستان را مستولی بلا محن مبتلا تا کفارت ایشان نماید و ازالهٔ ظلمات ذنوب ایشان فرماید
سیئات و ذنوب دوستان را در رنگ سیئات و ذنوب دشمنان تصور نکند حسنات الابرار سیئات المقربین
شنیده باشند و اگر ذنوب عصیان نیز از ایشان صادر شود در رنگ ذنوب عصیان دیگران نخواهد بود
نزد یک است که از قسم سهو و نسیان بود و از عزم و جحود دور باشد قال الله تبارک و تعالی و لقد عهدنا الی آدم من
قبل فنسی و لم نجد له عزما پس کثرت در رود بلا مصائب لالت بر کثرت کفارت سیئات دارد نه
بر کثرت کسب سیئات دوستان را همیشه بلا دهند تا کفارت ذنوب ایشان نموده پاک و پاکیزه برند و ایشان را
از محنت اخروی محفوظ دارند منقول است که در وقت سکرات موت آنحضرت در ان بی آرامی و بیقراری سرور
علیه و علی آله الصلوة و السلام حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها از کمال شفقت و مهربانی که در حق آنحضرت داشت
ملاحظه حضرت حق حضرت زهرا فرموده بود و الفاطمة بضعة منی نیز بی آرام و بی قرار بود چون آن سرور علیه و علی آله
الصلوة و السلام دانما از حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها در آن وقت آن اضطراب التهاب یافته فرمود تا را بسلسله

حضرت زهرا فرمودند پدر تراهین محبت است ولیس وبیشتر هیچ کمروهی و قبحی نیست چه دولت است که عذاب ابدی و
البته بجنت چند روزه رفع شود و باد وستان این معامله کنند و با دیگران این معامله نکنند و کفارت ذنوب
ایشان اینجا کما ینبغی نفرمایند بلکه مجازات ایشانرا بآخرت اندازند پس نا چار دوستان بکثرت درد و بلاهای
دنیوی احق باشند و دیگران لایق اینده دولت نبودند که گناهان شان کمابیش از التجا و تضرع و استغفار و انکسار
کمتر بهره دارند و بر کسب معاصی دلیر تر و جد تحصیل ذنوب نمایند و از شر و نیز خالی نمیشوند و قریب است که بایات
خداوندی جل شانه استهزا و استکبار نمایند و جزا باندازه جریمه است اگر جریمه خفت دارد و صاحب جریمه
مستضرع است ان جریمه قابل کفارت باشد ببلای دنیوی و اگر جریمه غلظت و شدت و ثقل دارد و صاحب جریمه
متمرد و مستکبر است آن جریمه شایان جزای اخروی است که اشد و اتم است و ما ظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون
نوشته بودند که مردم استهزا و سخریه مینمایند و میگویند که حضرت حق سبحانه و تعالی با دوستان خود چرا محنت و بلا
بدهد و چرا همیشه نیاز و تنعم ندارد و باین گفت و گوی لغو اینجماعه خواهند کفار نیز و حق ان سرور علیه و علی آله الصلوة
والسلام مثل این سخنان میگفتند و قالوا مال هذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق لولا انزل علیه ملک فیکون
معه نذیرا او یلقی الیه کنز او تکون له جنة یاکل منها و امثال این سخنان بر انکار آخرت است و انکار عذاب و ثواب
دائمی است و نیز دلیر بر اعتماد و اغتنای تلذذات فانیه عاجله است کسیکه ایمان بآخرت دارد و عذاب و ثواب
آخرت را وهمی میداند بلا و محنت عاجله چند روزه در نظر او هیچ نمی در آید بلکه این محنت موقته سبب راحت موبد
عین راحت تصور میکنند بگفت و گوی مردم نزدیک و بلا و محنت گواه عدل محبت است کور باطنان اگر ما
محبت تصور کنند چه توان کرد و غیر از اعراض از جاهلان دانا مقول ایشان علاجی نیست فاصبر صبرا جمیلا و جواب
دیگر از اصل سوال آنکه بلا نازیا به محبوبست که محب را از التفات ماسوای محبوب منع نموده بکلیت متوجه جناب قدس
محبوب گرداند پس شایان درد و بلا دوستان باشند و این بلا بحکم کسب شیه التفات بماسوی الیشان باشد
و دیگران لایق این دولت نباشند و چرا ایشان را بر زور بجانب محبوب نیاورند هر کرا میخواهند بزور و قهر بجانب
محبوب می آرند و او را بمحبوبیت برمیدارند و هر کرا میخواهند او را بادیه گذار ندا گر سعادت ابدی دار د براه آنا
دست داده با مداد فضل و عنایت بمقصد خواهد رسید والا او واند کار او اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین
پس معلوم شد که مرادا نزا بیشتر بلا نازمیشود از مریدان لهذا السر در علیه علی آله الصلوة والسلام که رئیس مریدان

دوستان است فرمود است ما آنوذی بخدا از شر شیطان ما را دفع بلا میشنوی دلالتی پیدا کرد که حسن دلالت خود دوست را
بدوستان میرساند از التفات غیر دوست پاک گرداند عجب معامله است دوستان اگر گرفتار بلا شوند بند بلا را
بگزند دیگران اگر گرفتار بلا شوند دفع بلا خواهند سوال گاه است که در وقت درد و بلا از دوستان انتظار بے وفائی
مفهوم میگردد و جنبش چیست جواب آن کرده انتظار موجود است و بمقتضای طبیعت بشری است که در لقای
آن حکم و معامله است بهیچ جهاد و معاداة بالنفس کاری آن متصور نیست شنیده باشند بیقراری و بے آرامی که
از آن سرور دین و دنیا که در وقت سکرات موت ظاهر شد علیه و علی آله الصلوة والسلام و آن بقیه جهاد با النفس
بوده است انما انا خاتم الرسل علیهم الصلوة والتحیات بر جهاد با دشمنان خدا متحقق گردد و شدت مجاهدت و لا
دارد و با کثیف مواد صفات بشریت نماید نفس را در کمال انقیاد آورده بحقیقت اطمینان رساند پاک و پاکیزه
دار و پس بلا دفع نماید بحیث گشت دیگر آزار ندارد بدلاله چکار دارد و دلالگی بچه کار او می آید و نزد او چه قدرت
و قیمت داشته باشد و چه دیگر از برای او دلالت است که محب صادق از مدعی کاذب تمیز کرده شود صادق است
بوده باشد و محفوظ خواهد شد و اگر مدعی است تفصیلش از بلاکاه عالم است و باین تمیز نمیدهد شود مگر کسیکه نایب
از مدعی نباشد تا حقیقت کرده عالم را از صورت آراده عالم جدا ساز و حقیقت صفات بشریت را از صورت
صفات بشریت علی حده نماید والولی یعرف الولی مزلست ازین بیان والله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد
و ایضا پرسیده بودند که عدم لاشی محض گفته اند پس وراء وجود باشد موجود نباشد باشد یا وجودی که در ذهن
پیدا کرده باشد و آثار و ترتیبات چون بود و اگر بود ذهنی بود از دائره خیالی چون برآید میدانند که عدم هیچ
لاشی است اما این همچ کارخانه اشیا باو برپا است و منشا تفصیل و کثرت اشیا مرآت اوست و صور علمیه ما که
جعل سلطانه که در مرآت عدم منکشف گشته و او را تمیز ساخته است و ثبوت علمی بخشیده نامیا از لاشیئیه محض نیز او را
برآورده است و منشا آثار و احکام گردانیده و این آثار و احکام و بیرون خانه علم نیز کاین اند و در مرتبه حس و وهم نیز
ثابت و چون باستحکام صنعه خداوندی جل شانه در این مرتبه ثبات و استقرار پیدا کرده اند و بزوال حس و وهم نیز
مرتفع نمیشوند توان گفت که این آثار و احکام خارجی منشا از ذهنیات عدم چه تعجب دارد این همه کروفر کائنات مبنی بر عدم
است کمال قدرت خداوندی را جل شانه مشاهده نمایند که از عدم این همه کارخانه را چنین ساخته است و کمالات
وجود را بانقائص اظاهر فرموده راه ترقی او در کمال معلوم است که صور علمیه سمار و جمیع جعل سلطانه و حجره او تمکن یابند

و بهم بستر اندوز در کنار او نیند و از صور بحقیقت و از ظلال باصل شاه راه افتاده است کور باطن بود که حباب را
نمایدان هذا تذکرة فمن شاء اتخذ الی سبیلا لفظ من و خیال شما را در شتباه نیندازد و آثار و ترقیات را در نظر شما
دشوار نماید که هر سالکه هست بیرون علم و خیال نیست غایة الامر فی الباب خیال خیال فرق است خلق و مرتبه خیال
دیگر است و اختراع و هم و خیال دیگر اول نفس مرسیت و توان گفت که موجود خارجی است نیز و ثانی از زین و دلت
قلیل النصیب است و ازین ثبات و استقرار قلیل الحدودی بعضی از نهزهای عدم را که در معرفت علیحده نوشته است
و نقل آن را میر محب الله برده اگر ذوق داشته باشند از ملاحظه نمایند و ایضا از فنا و بقا پرسیده بودند معنی این کلمه را
در کتب و رسائل خود این فقیر بسیار نوشته است مع هذا اگر خفائی در مانده باشد علاجش حضور و شفاهست تمام
حقیقت در نوشتن نمی آید اگر می آید اظهار آن از صلاح دور است تا بحکمی چه فهمد و چه دریابد فنا و بقا شهود ماسوی است
و جودی نیست که بنده ناچیز نشود و بحق تعالی متحد نگردد و ما العبد عبد و ما الرب ب سر دانا و قوله اندکه فنا
و بقا را وجودی تصور نمایند و می انگارند که نفی اثبات وجودی خود نموده باصل خود که منزه از تعینات و قیود است
متحد میگردد و از خود ناچیز گشته بر خیز و بقا پیدا کند در رنگ قطره که از خود فانی گشته بدریا ملحق شود و در قید
خود نموده بمطلق متحد گردد و اما عاذنا الله سبحانه عن معتقداتهم لسو حقیقت فنا عبارت از نسیان ماسوی است
سبحانه و عدم گرفتاری است بغیر او تعالی و پاک ساختن حجب سینه است از جمیع مرادات و خواستهای خود که مناسب
مقام بندگی است و مناسب مقام بقا قیام عبد است بمرادات مولای خود جل سلطانه و مراد الهی سبحانه عین مراد خود
یافتن است بعد از شهود آیات انفسی و ایضا پرسیده بودند که سیر کدر سیر دن انفس نوشته اند ان کدام باشد
سیر مراتب عشر عالم خلق و عالم امر و سیر هویه و حدانی و خلق نفس هیئة یا سیر ورای انفس کدام باشد بدانند
که انفس در رنگ آفاق ظلال سمار الهی است جل سلطانه و چون ظل بفضل خداوندی جل شانه خود را از خود کشیده
ساخته متوجه اصل خود گردد و محبته به اصل خود پیدا کند ناچار بحکم المرء مع من احب خود را همان اصل خود خواهد یافت
و انائی خود را بهمان اصل خواهد انداخت و چنین چون ان اصل را اصل و گیر است از ان اصل آن اصل خواهد یافت
بلکه خود را عین آن اصل خواهد یافت و هم جرا لی ان یبلغ الکتاب اجله این سیر سیر ورای آفاق و انفس است اما بدانند که جمیع سیر انفسی را سیر فی الله گفته اند آن سیر که گفته شد ورای این سیر است که گفته اند این
سیر حصولی است و آن سیر وصولی فرق درمیان حصول و وصول در مکاتیب متعدده بتفصیل نوشته است از آنجا

معلوم کردہ شد دیگر از قربت ذات و صفات و فنا و بقا و تجلی و مبدا ریت تعین ہم در مراتب کمالات ولایات ثلثہ است و سیر در مراتب کمالات نبوت بچہ رنگ است بدانند کہ در مراتب عروج تا زمانیکہ بانیکدیگر تمیز اند و از ہیولی یا صلے دیگر رفتہ میشود آن ہم کمالات داخل دارہ ولایات است و چون ازین حد بگذرد بطرف نبوت متوجہ میشود و این تفصیل کم گردد و معاملہ با جمال و بساطت صرف افتد شیخ در عوارف کمالات مرتبہ نبوت بوجود دران مرتبہ نیز حد و سعت است ان اللہ واسع علیم اما ان وسعت وسعت دیگر است و اگر تمیز است ہم تمیز دیگر زیادہ ازین چہ نویسد چہ مفہوم شود ربنا آتنا من لدنک رحمۃ وھیئ لنا من امرنا رشدا بعضی اسرار نماز را کہ پرسیدہ بودند جواب آن را بوقت دیگر انداختہ شد کہ الحال وقت بسیار تنگ است دست زمانہ و اہل زمانہ سرقہ کردہ چیزی نوشتہ می شود بہ تقصیر رحم کنید و باستقصار دلیر نباشید ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین الحمد للہ رب العلمین والمنۃ اولا و آخرا والصلوۃ والتحیۃ علی رسولہ دائما و سرمدا و علی آلہ الکرام و صحبہ العظام الی یوم القیام ❊❊❊

قد استنسخ بحمد اللہ طبع المجلد الثانی من مکتوبات زبدۃ الاولیاء اسوۃ الاصفیاء قطب المعالی الشیخ الکامل مجدد الالف الثانی سمی رسول اللہ بالاسم الذی لبشر بہ المسیح روح اللہ علی نبینا و علیہ من الصلوات اکملہا افاض اللہ علی روس المسترشدین انوار فیضہ الی

تاریخ سابع و عشرین من شہر ذی الحجۃ سنۃ الف و مائتین و سبع و ثمانین من الہجرۃ النبویۃ بکمال التقصی علی یدی العبد الاثم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی رسوله وآله اجمعین اما بعد فهرس جلد الثالث من مکتوبات امام العارفین

۵	مکتوب اول بمیر محمد نعمان در جواب آن از توجه افعال وصفات واجبی جل سلطانه	۳۱	مکتوب هفدهم بصالحه در بیان عقاید دینیه
۶	مکتوب دویم بخدومزاده خواجه محمد معصوم در موعظ	۳۵	مکتوب نوزدهم بمیر محمد نعمان در بیان بی تعلقی از بهر
۷	مکتوب بمیر محب الله در بیان معنی کلمه طیبه لا الاله	۳۵	مکتوب بیستم بمیر محمد نعمان فی الصبر والرضا
۱۱	مکتوب چهارم بمیر محمد نعمان در تاویل آیه کریمه لا تخ	۳۶	مکتوب بیستم بمولانا ان الله در بلندی همت
۱۳	مکتوب پنجم بمیر موصوف در بعضی از احوال اضداد و انج	۳۶	مکتوب بیست ویکم بمیر محمد نعمان در جواب اسوله اورشاد الله بودن او تعالی بابصار و فضل زاید و کیفیت علم حق تعالی بذات سلطانه
۱۳	مکتوب ششم بشیخ بدیع الدین در انکار بعلم محبوبیت		
″	مکتوب هفتم بمیر محب الله در بیان تحمل ایذای خلق	۳۷	مکتوب بیست ودویم بملا مقصود در بیان مراد از نجات متبرکان
″	مکتوب ششم بمولانا محمد صدیق در بیان جلالت جنب	۳۹	مکتوب بیست وسوم بخواجه ابراهیم در انکه الله تعالی بتوسط ابینا از ذات و صفات خود خبر داده
۱۴	مکتوب نهم بمیر محمد نعمان در بیان آیه کریمه انا نحن نزلنا		
۱۵	مکتوب دهم بمیر نعمان در بیان آیه کریمه ان سالک	۴۴	مکتوب بیست وچهارم بملا محمد مراد در بیان بزرگی اصحاب کرام
″	مکتوب یازدهم بمیر شمس الدین در رجعت انسان	۵۰	مکتوب بیست وپنجم بملا طاهر در بیان تناسخ و در ترقی مراتب کمالات ذکر الله
۱۶	مکتوب دوازدهم در فوائد تصریح بنام بمیر محمد نعمان		
۱۷	مکتوب سیزدهم بمیر محب الله در تحریص بر متابعت صاحب شریعت	۵۰	مکتوب بیست وششم بمیر محمد نعمان در بیان ذات وصفات واجب تعالی
		۵۴	مکتوب بیست وهفتم بملا علی کشمیری در بیان انکه بندگان باید که از مرادات خود برآمده الخ
۱۹	مکتوب چهاردهم بمیر شمس الدین در جواب سوال از واجب الوجود	۵۶	مکتوب بیست وششم بملا صالح در بیان کیفیت تصدق بمراد الخ
۱۹	مکتوب پانزدهم بمیر محمد نعمان در بیان لذت الهام از انعام ربانیست	۵۷	مکتوب بیست ونهم بمیر محب الله در فهم بعضی کلمات قدسی آیات قرآنی
۳۰	مکتوب شانزدهم بمولانا احمد دینی در سر عدم اطلاع سالک احوال خود را	۵۸	مکتوب سی ام بمیر محمد نعمان در بیان عروج بمعراج اصول
		۵۹	مکتوب سی ویکم بملا بدر الدین در تحقیق عالم ارواح و عالم اجساد و تمثل

۷۱	مکتوب سی و دویم بمقصود علی در بیان خطرات	۸۵	مکتوب چهل و هفتم بسلطان وقت در اسرار دعا و مدحت علما و علما
	مکتوب سی و سیویم بملا شمس الدین در بیان تحقیق سخن		
	شیخ شرف الدین یحیی منیری که گفته تا کار نشود دو	۸۶	مکتوب چهل و هشتم بخواجه محمد سعید در اسرار آدمیت
۷۳	سر برادر بزن و دیگر خود جفت نشود مسلمان نشود	۸۸	مکتوب چهل و نهم بمیر محمد نعمان در آنکه علم حضوری که غائب را بخود بود الخ
۷۷	مکتوب سی و چهارم بوالده میر محمد امین در نصیحت		
″	مکتوب سی و پنجم بمیرزا منوچهر در تعزیت و نصیحت	۸۹	مکتوب پنجاهم بقاضی نصر الله در فرق میان استیلال علماء و ارباب ظاهر
۷۹	مکتوب سی و ششم بمیر محمد نعمان در رفع شبهات منکران	۹۰	مکتوب پنجاه و یکم بملا شیر محمد در فرق میان تصدیق قلب و یقین آن
۸۰	مکتوب سی و هفتم بمولانا محمد طاهر در جواز جمیل	۹۱	مکتوب پنجاه و دویم بمحمد هاشم در فنا بنفس قلب الخ
۸۱	مکتوب سی و هشتم بملا ابراهیم در معنی مستغرق	۹۲	مکتوب پنجاه و سیوم فی سؤال العین و الاثر بخواجه محمد معصوم رحمه الله
۸۲	مکتوب چهلم بخواجه شمس الدین در جواب طالب مشکوه	۹۵	مکتوب پنجاه و چهارم بخان جهان در اتباع سنن سید المرسلین
		۹۶	مکتوب پنجاه و پنجم بمیر خان در کوشش جهت از قضا
″	مکتوب چهل و یکم یکی از مسافات در نصایح و پند	۹۶	مکتوب پنجاه و ششم بخواجه محمد عبید الله در تاسف بر صحبت گذشته
۷۸	مکتوب چهل و دویم بخواجه محمد هاشم در ارشاد		
	مکتوب چهل و سیوم بخدمزاده حضرت خواجه	۹۷	مکتوب پنجاه و هفتم بمولانا حمید در بیان حدوث عالم
	محمد معصوم و خواجه محمد سعید در بیان مکاتبه	۹۹	مکتوب پنجاه و هشتم بخواجه صلاح الدین در آنکه ممکنات وجود در مرتبه دهم است
۷۹	که در وقت محفل سلطان وقت گذشته		
	مکتوب چهل و چهارم بمیر عبد الرحمان در رفع شبهات	۱۰۲	مکتوب پنجاه و نهم بخواجه شرف الدین در ارجاع حوادث الخ
″	منکران را در آیت اخری	″	مکتوب شصتم بخواجه محمد عبد الله در بیان عدمیت ذات انسان
۸۳	مکتوب چهل و پنجم بمولانا سلطان سرهندی در	۱۰۴	مکتوب شصت و یکم بخدمزاده محمد سعید در آنکه عارف الخ
۱۴	مکتوب چهل و ششم فی بعروج النزول الی حضرت مجدد خواجه	۱۰۵	مکتوب شصت و دویم بخواجه محمد معصوم در انتقاء قضای

۱۰۶	مکتوب شصت و سوم بمیر منصور در کشف سر لحاظ و قرب و معیت او تعالی	۱۴۱	مکتوب هفتاد و هم بمجدد هزاره در هستاد و سیاهات موجوب غارت
		۱۴۲	مکتوب هشتاد و یکم بخواجه جمال الدین در حل مجاهده و تعبیر رقعه
۱۰۷	مکتوب شصت و چهارم خواجه محمد سعید محمد معصوم رح در فنای اتم	۱۴۵	مکتوب هشتاد و دوم بمجدد هزاره در اظهار اتمام مهاجرت
		۱۴۶	مکتوب هشتاد و سوم بحضرات مجدد هزاره در برکات لشکر
۱۱۱	مکتوب شصت و پنجم بمولانا فقر احمد ابدال از بقای ذات عارف الخ	″	مکتوب هشتاد و چهارم بحافظ عبد الغفور در آداب خرقه
		۱۴۷	مکتوب هشتاد و پنجم بمجدد هزاره در ضبط حفظ اوقات
۱۱۲	مکتوب شصت و ششم بمحمد مقیم قصوری سوء ادب	″	مکتوب هشتاد و ششم بدرویش حبیب در کثرت ظهور خوارق و قلت آن
۱۱۳	مکتوب شصت و هفتم بمیر منصور در حقیقت کمالات		
۱۱۵	مکتوب شصت و هشتم بمحمد هاشم در تحقیق مرتبه دهم	۱۴۹	مکتوب هشتاد و هفتم بمولانا صالح در اسرار مدیدی مهدی موعود
۱۱۶	مکتوب شصت و نهم بقاضی موسی در ترغیب التزام سنت	۱۵۰	مکتوب هشتاد و هشتم بخواجه محمد سعید در اسرار خلت خلیل
۱۱۷	مکتوب هفتاد و هم بمولانا اسحاق در تحریص بر صحبت ارباب جمعیت	۱۵۷	مکتوب هشتاد و نهم بقاضی اسماعیل در شرح سخن شیخ بدر بدخشان
		۱۶۱	مکتوب نودم بمحمد هاشم در رویت او تعالی بدیده دل در دنیا
″	مکتوب هفتاد و یکم بمحمد عبد الله سیمان تمیر موصوف در موجود حقیقی	۱۶۲	مکتوب نود و یکم بمولانا طاهر در جواب اسولة او
		۱۶۶	مکتوب نود و دوم بفقرا هاشم در استماع کلام حق
۱۱۹	مکتوب هفتاد و دوم بخواجه حسام الدین جواب مولود خواندن	۱۶۷	مکتوب نود و سوم بمجدد هزاره در تحقیق تعین اول و وجود
		۱۷۰	مکتوب نود و چهارم بمجدد هزاره در دقایق کمال و جمال الهی
۱۲۰	مکتوب هفتاد و سوم بخواجه محمد سعید اسرار صفت حیات		
۱۲۳	مکتوب هفتاد و چهارم بخواجه محمد معصوم در شرح کلام صاحب فصوص	۱۷۴	مکتوب نود و پنجم بمولانا صالح در اسرار مخصوصه لایت خضر الزمان
۱۲۵	مکتوب هفتاد و پنجم بمحمد هاشم در تجلی افعال و صفات		
۱۲۹	مکتوب هفتاد و ششم بخواجه محمد معصوم در بطون العلم	۱۷۶	مکتوب نود و ششم بمحمد هاشم در اسرار که متعلق بدوام مبارک اکسر در صلعم است
۱۳۱	مکتوب هفتاد و هفتم بخواجه محمد سعید در اسرار حقیقت کعبه	۱۷۱	مکتوب نود و هفتم بصوفی قربان جدید در سر هوم بودن عالم
۱۳۴	مکتوب هفتاد و هشتم بمجدد هزاره در اطلاق اشتیاق		
۱۳۵	مکتوب هفتاد و نهم بمجدد هزاره در اسرار بیچونی ذات	″	مکتوب نود و هشتم بخواجه عبد اللطیف در اشتداد آخر صوری

۱۷۹	مکتوب نود و نهم میر مومن بلخی در اظهار شکر نعم ظاهر و باطنیه	۲۰۷
	مکتوب صد و ششم بشیخ نور الحق در کشف اسرار گرفتاری حضرت یعقوب بحضرت یوسف علیهما السلام یا بعضی اسرار غیبیه	۲۰۸
۱۸۰	مکتوب صد و یکم بشیخ عبد الله در منع تفسیر و تاویل	۲۰۸
۱۹۷	آیات قرآن بر طبق مذاق فلاسفه	۲۰۹
	مکتوب صد و دوم بجناب میر محمد نعمان در ترغیب مجاهدات و انزوا و تربیت طالبان حق جل و علا	۲۱۰
	مکتوب صد و سیوم بشیخ حمید در ترهیب بر قصور احوال و ترغیب بر حصول تکمیل و کمال	۲۱۱
۱۹۸	مکتوب صد و چهارم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم در بشارت وصول بعضی مراتب ایشان را	۲۱۲
	مکتوب صد و پنجم بشیخ حسن در جواب کتابت او	۲۱۹
	مکتوب صد و ششم بحضرات مخدوم زاده ها در بیان واقعه	۲۲۰
۲۰۰	آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دیدن و در تنهائی علما یافتن	۲۲۷
۲۰۲	مکتوب صد و هفتم در بیان سبب فتور در نسبت ارادت بخواجه محمد اشرف	۲۳۵
	مکتوب صد و هشتم بملا طاهر خادم در بیان معامله اصل الاصول	۲۴۰
	مکتوب صد و نهم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم در بیان آنکه ایجاد عالم در مرتبه وهم است	۲۴۱
	مکتوب صد و دهم نیز بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم در بیان آنکه معامله غائب بسیاری میرسد که متصور بهیچ معلومی	۲۴۲
۲۰۳	دعوی حصول نمیکند الخ	۲۴۳
	مکتوب صد و یازدهم بشیخ نور محمد در بعضی از اسرار غیبیه	۲۴۴
۲۰۰	مقام تجلی صفاتی اول و سر آنکه غالب کاملان بهمین مقام	

	مکتوب صد و دوازدهم بقاضی سلم صفات حقیقتاً او تعالی نه عین ذاتند و نه غیر ذات	۲۰۷
	مکتوب صد و سیزدهم بملا سلطان سرهندی در بیان آنکه صفات او تعالی بحیات و علم و سائر کمالات متصف اند	۲۰۸
	مکتوب صد و چهاردهم در تحقیق صفات وجهی تعالی و کیفیت تعلق علم او تعالی بکمالات خویش	۲۰۹
	مکتوب صد و پانزدهم بمیر احسام الدین در جواب استفسار ها	۲۱۵
	مکتوب صد و شانزدهم بخواجه ابو المکارم در ترغیب بخدمتگاری خلق الله	۲۱۶
	مکتوب صد و هفدهم بمولانا شیخ غلام محمد در بیان معنی آیه کریمه ان فی ذلک لذکری	۲۱۶
	مکتوب صد و سیزدهم بمولانا عبد القادر در شرح قول صاحب عوارف در بیان حدیث ما نزل من القرآن الخ	۲۲۰
	مکتوب صد و نوزدهم بمولانا شیخ مودود محمد در بیان شرح قول صاحب عوارف	۲۲۰
	مکتوب صد و بستم میر منصور در بیان اختیار کردن عزلت	۲۲۶
	مکتوب صد و بست و یکم در حل عبارت مکتوبیکه متضمن اسرار است	۲۲۷
	مکتوب صد و بست و دوم بمولانا حسن دهلوی در ظهور حقیقت محمدی	۲۳۵
	فصل در جواب مسوله مولانا حسن کشمیری دهلوی	۲۴۰
	احوال حضرت مجدد الف ثانی علیه الرحمة	۲۴۱

الحمد لله علی الاتمام و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

تمت

به حسن توفیق خالق کون و مکان و مخترع زمین و زمان

درین اوان میمنت اقتران اسرار عجیبه لطیفه و دقایق غریبه شریفه اعنی

مجلد الثالث

تلویحات امامیه

سنه ۱۲۸۸ هجری

حضرت مجدد الف ثانی بتصحیح و تفهیم تمام باهتمام حقیر الانام شیر محمد خان هجری عفر الله

در مطبع خاص احمدی واقع دار الملک دهلی زینت طبع پذیرفت

جلد سیوم مکتوباب مسمی به
معرفتہ الحقایق

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اما بعد این کلمات طیبات وحروف عالیات کہ ہر نقطہ ازان مرکز پرکار دعاے بیقرار ست وبر آتش محبت
فاتحہ سپند چشم زخم اغیار وخال نیت بخش رخسار عروسان حقایق ومروارید ابدار ودر بنان دقایق
درۃ التاجیست از دریاے امواج احادیث کہ بدیطوا باطن ارکان اغوا صحیح بساحل آن وردہ ونافہ جان بخشی است
از ناف آہوے بیدای ہویت کہ بنان بیان سیاحی بحفل آن وردہ غنی اللہ تعالی فقرارہ بہند الدر الیتیم ورح
مشام ارواحہم بہذا الشمیم ۵ زہر یک نقطہ اش چون نافہ پر شمیم وصل جانان میزند سرہ ولی آن کز
برودت دور کام است ۵ چہ داند نافہ اش کز در مشام است ۵ سرایم مدحت آن سیاح خواص کنم خورشید
چون نقاش ۵ معین نسرزندفار وقست چون آب ۵ کنون نطق از زبان او کند سب ۵ سزا بالنخبہ
اخلاق نامزد ق ۵ چراغ نقشبندیہ حضرت محفل ۵ نگاہش نقشبند غیر از دل ۵ غوث اخلاق غوث الحقایق
الوصول بہا جد القبول خیر مبتہ الرحمۃ وفیۃ الحکمۃ مشرف القلوب شرق الغیوب بحۃ العمل حجۃ الکمل حدقۃ
الاحیا حدیقۃ الاحبا نور الطریقۃ نور الحقیقۃ زین العالمین عین العالمین ذرۃ المناعروۃ الرجا مرآت اللہ
مطلع الرموز والاشارات منبع الکنوز والبشارات ملاح بحر الملاحۃ مصباح بیت الصباحۃ الصابہ بین التحیر

۲ بر منقصد کرماق فاروقی ۲

المصلح بین الثقلین مشهد المکلمین مستمسک الموحدین برهان السلف سلطان الخلف وثیقة نذره الوفود
طلعة المهدی الموعود کاراالاصل والفرع سنار الدین والشرع وارث سید البشر منور المائة الحادیة عشر مجدد
الالف الثانی الامام الربانی ۵ کجا گردد زدوصفش خامه گاه ۵ چه نم دریا بدارد دریا پگاه ۵ همان بهتر
کزین پس گوش باشم ۵ سراپا لمعه وخاموش باشم ۵ بسے المصطفی بالاسم الذی بشر به علیے الشیخ احمد بن الشیخ
عبدالاحد الفاروقی النقشبندی المجددی مشربا فی الفروع اوام الله سبحانه ظل حیاته علی العلمیین
وارد واهم من بحاره تعالے یوم الدین جنداوقت وحال آن ناظران سلیم البال که چون سواد نظر برین
مداد کند سواد اعظم اسرار حکمت بکشایند وباعلام ربانے ازان مداد همه مداد حضور یابند وازان سواد
سویدائے دل را پرنور وخوشنما یابند وآن ناظران مستقیم الاحوال که چون لسان شان آشنائے این شگرف
قلم گردد بالهام سبحانی جان شان وشکر شکر وسکر سکر گردد ومرحبا مران همچنان پاک نهاد ومستعدان
نیک اعتقاد را که چون از نهایت وقت وغموض حال این نکات ورموز که ورا طور عقل است ایشان
پرده نکشایند بدام نیافت وقصور دریافت خویش را جمع داشته راه صدق ایمان پویان باشند ۵ کسے را
از ایشان جز ایشان نداند ۵ گویان همه اسلم دارند ونقد ثمرات سعادت ابد یزدان بدست آرند فلک من
خشی ربه واحسرتا ازان خوانندگان کج بین وشنوندگان سخن چین که آنچه ازین ملهمات غیبیه بفهم شان آید
وموافق طبع شان آید بر مهارة فال نیک وبخت خیال صاحب این مقال اجر دارند آنچه ازین بیان
چنین وچنان نیابند از کوتاهی نظر زبان زبان خویش دراز کنند وبحکم المرء لایزال عدو الما جهل چنگ جنگ
سازکنند ندانسته اند که این طائفه علیه در اظهار این اسرار خفیه درمیان نهند ۵ ایشان نهند این همه بجاز
رمطرب ست ۵ الله سبحانه خواهان مارا بسرائر غیب خویش واسرار غیب پاک دلان صفا کیش مبنا گرداناد
واز قید کید وغل غل مخلصان عالم السر بر پا دل کردن خاطر دارند مخلص بخشا دانکه گفتم در اظهار آرزوے ایشان
نهند شما هم ازین اهم ازصاحب این اسرار شنوند ۵ بر حال تو هم حال قوهم برهان ودلیل ش چون جلد اول
مکتوبات معدن الفتوحات که در المعرفت نام اوست وتاریخ اختتام یافت بعضے تشنگان زلال مقال بالعرض
اقدس رسانند که اگر اشاره عالیه وارد شود نهاد اسرارے که بعد ازین از چشمه خامه گوهر نثار ابناء هوی بدل
جهر نموده دریای جلد ثانی پدیدار گردد بندگان حضرت از نهایت انکسار وخشیت وجواب فرمودند تهیه

علوم کہ بہین وتجریہ یافت دران فکرت وحیرتم کہ ایا مقبول ومرضی بوند یا نہ آنگاہ خاموش گشتہ منتظر
بشارت واشارت گشتند فردا وحی آمد فرمودند کہ دوش نداد دادند وظاہر ساختند کہ ایہمہ علوم کہ
نوشتہ بل ہرچہ در گفتگوی تو آمدہ ہمہ مقبول ومرضی است کہ اشارت بنوشتہای من کردہ فرمودند
ایہمہ ناگفتہ ایم وبیان ماست دوران وقت ہمہ آن علوم را بنظر نیز داشتند ومن بریک یک اجمالا وتفصیلا
نظر میکردم سیاہ در علوی کہ وقتی مراد انہا تردد می بود ہمہ را دران حکم داخل یافتم الحمد للہ علی الاحسان بس
قلم محترم را بنگارش سرار قدم جریان دادند وچون آن جلد بنود ونہ مکتوب رسید کہ مطابق ہمارسنے است
برہان ختم شد وسال کہ تاریخ آن از نوار الخلایق ہویدست بعضے مکاتیب کہ بعد ازان ہر منصہ گذارش و
صحیفہ نگارش آمد الامیر النسیب والسیار الحبیب قطب مانہ ورینگانہ بیت وتفرید ایجری دکانی بتن
تجرید ارروی وجانے بدوم از آئینہ سازد نور زایل بدوم او صیقل آئینہ دل شد معدن الاتقان والعرفان
محمد السبحان بن شمس الدین یحیی الشہیر بمیر بزرگ ایدہ خدائے سلمہ اللہ والبقاء کہ از کمل خلفا ربزرگ حضرت
ایشانند وبامر عالی آنحضرت در صوب کن رہنمای بریدہ مرجوع این طریقہ جلیلہ اند التماس نمودند کہ آن
لآلی منثورہ را فراہم آورده دفینہ جلد ثالث بردی کار آید باجابت مقرون گشت وچون جمع مکاتیب
بسی وچند رسید میان خدمت بسیادت پناہ وخادمان این درگاہ مہاجرت صوری ضروری حایل
گشت وحضرت ایشانرا نیز مدت روزگار مطویل ضمیر بے نظیر تحریر معارف وتقریر مکاشف نماند تا آنکہ
تائید وہدایۃ خداوندی جل شانہ بعد از چندین سالہ آرزومندے این ضعیف کہ نام او در آخر مکتوب اول
این جلد بر قلم شریف رفتہ ودر سنہ کہ از لفظ خاک نشین ۱۰۳۱ مبرہن است بخاک نشینی عتبہ عالیہ سعادیافت
مقارن آن در پاے لسان الغیب ذانبوب بنان حضرت ایشان ورتوجہ بتحریر وجوشش تحریر آمد واز غایت
رحمت وعنایت آن غریب نواز این کمترین بجمع ان مسودات ونقل آن از سواد وبیاض ممتاز گردید و
باتمام جلد ثالث در ہمان سال کہ از لفظ ثالث ۱۰۳۱ نیز معین است سرفراز شد وچون شمار مکاتیب بصد
وسیزدہ رسید کہ موافقت آن بعدد حروف باقی ہویدست ولہذا بتحریر برہان بغایت شایان
دریافت بر ہمان انجام یافت ودر سالیکہ کاس الکرام از آبخنین ملوء گشت بعد ازان مکتوبے را کہ بتازگی علوم
جدیدہ واسرار غریبہ ظہور یافتہ بود فرمودند کہ مسکۃ انتظام گردد وچنان شد کہ بالحاق ان تطابق

حمد و سپاس قرآنے عیان شد الحمد لله اولا و آخرا ظاهرا و باطنا طلاب را ازین نامده پر فائده قوت جان و قوت ایمان باد اے یوم التناد و بحق حق هادی لے سبیل ارشاد **مکتوب اول** بسیادت پناه میر محمد نعمان در جواب سے ال و از اقربیت افعال و صفات و ذات واجبی جل سلطانه ورود یافت

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علے عباده الذین اصطفے صحیفه شریفه وصول یافت تصدیع بسیار کشیدند حضرت حق سبحانه و تعالی سعی ایشان را مشکور گرداند چون مکرر از اقربیت افعال و صفات و ذات واجبی جل سلطانه استفسار نموده اند، والا این بیان اندیضرورت انقدر دامی نماید بدانند که هر شی باهیت خود آن شی شی است و از برای ثبوت ماهیت مر آن شی را هیچ جعل جاعل درکار نیست اگر ثبوت شی مر نفس خود را ضروری است ازینجا گفته اند که جعل و نفس ماهیات ثابت نیست و ماهیت بجعل نیستند جعل جاعل از برای اتصاف ماهیات بوجود درکار است فعل صباغ در اتصاف ثوب است به بود نه انکه ثوب را ثوب سازد و لون را لون گردانند که آن محال است که تحصیل حاصل است پس جعل در نفس شی نشد بلکه در اتصاف شی بوجود شد پس ثابت شد که شی باهیته خود خود شی است و اینمعنے در نظر کشفے در ظل شے و عکس شے مفقود است که عکس و ظل شے باهیته ظلی و عکسی خود ظل و عکس نیست بلکه باهیته اصل خود ظل و عکس گشته است چه ظل ماهیته ندارد همان ماهیته اصل است که بظل خود را نموده است پس اصل اقرب باشد ظل را از نفس خود چه ظل اصل خود ظل است نه بنفس خود و چون عالم ظلال و عکوس افعال واجبی است جل سلطانه ناچار افعال که حصول و نیداز عالم بعالم اقرب باشند و همچنین افعال ظلال صفات واجبی اند جل شانه ناچار صفات بعالم از عالم و از حصول عالم بافعال باشند که حصول اصل اند چون صفات نیز ظلال حضرت ذات اند تعالی و حضرت ذات جل سلطانه اصل جمیع حصول است لاجرم حضرت ذات تعالی بعالم از عالم و از افعال و صفات واجبی اقرب باشند این بیان اقربیت اوتعالے که در حیز تحریر و بیان آید عقلا اگر بدیده انصاف بیاندیتحمل که قبول اینمعنے نمایند و اگر قبول نمایند غم نیست که خارج از مبحث اند و چون درین بیان مقدمات معقوله نیز مندرج است اگر سیادت پناهی میر شمس الدین علی را نیز در مطالعه این مکتوب مساز ند گنجایش دارد و نوشته بود ند که شروع در جلد ثالث مکتوبات نمایند چنین کنند که اهل الله در هر چه صلاح بینند تحمل که مبارک باشد

وچون میر مشار الیه تفویض این امر مینماید فرمایند که نسخه را مستعد سازند یک نقل آنرا بسر هند فرستند
مسودات را بحافظت نگاهدارند شاید احتیاج افتد دیگر فقیر در رفتن و ماندن شما حیران است از
بسکه حریص ملاقات شماست بر فتن شما طالب نمیتواند کشود و باماندن هم ولالة نمیتواند نمود که با
سبب فتح معالم جمعی کثیر باشند اینقدر هست که اگر بروند خواجه محمد هاشم را فرستند که چند روز در صحبت
باشد و اخذ بعض علوم و معارف نماید که جوان قابل ظاهر میشود و مشار الیه مرجع شماست و ملاقات
دان شما مستفسار ها را باو حواله فرمایند که جواب گرفته بخدمت شما رساند والسلام **مکتوب دوم** بحضرت
جامع الاسرار والعلوم مخدومی مرادهای گرامی خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی ورود یافته در موانع و انقطاع
از خلق و توسل بجناب حضرت حق سبحانه و تعالی ؛ الحمد لله رب العالمین فی السراء والضراء وفی الیسر
والعسر وفی النعمة والنقمة وفی الرحمة والزحمة وفی الشدة والرخاء وفی العطیة والبلاء والسلام والصلوة
علی من ما اوذی نبی مثل ما اوذیت ولا اتی رسول بمثل ما اتیت لهذا صار رحمة للعالمین وسید الاولین
والآخرین فرزندان گرامی وقت ابتلا هر چند تلخ و جمیزه هست اما اگر فرصت و هنگامی است که در وقت
چون شما را فرصت داده اند حمد خدا جل شانه بجا آورده متوجه کار خود باشند و یک لحظه و لحظه فراغت
بر خود تجویز نکنند و یکی از سه چیز باید که خالی ازان نباشند تلاوت قرآن مجید و اوراد نماز مقبول
و ازره و تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله باید که بکلمه لا الهی آلهها سواهای نفس خود نماید و دفعه مقاصد و مرادات
نویسی نکنند مراد خود طلبیدن و دعوی الوهیت خود کردن هست باید که هیچ مرادی را در ساحت
گنجالیش نبود موسی در متخیله نماند حقیقت بندگی متحقق شود مراد خود خواستن مستلزم دفع مراد مولای خود
و معارضه کردن هست بصاحب خود اینمعنی مستلزم نفی مولائی خود هست و اثبات مولویت خود قبح
این امر را نیک دریافته نفی دعوی الوهیت خود نمایند تا زمانیکه از مرادهای و هوسها تمام پاک نکرده
و جز مراد مولا مرادی نداشته باشند یعنی بعنایت الله سبحانه امید هست که در ایام بلا و در اوقات ابتلا
بسهولة میسر گردد و در غیر این ایام این هوا و هوسها سد اسکندر آید و گوشه ناخزیده باین امر مشتغل
باشند که فرصت مغتنمست در زمان فترت اندک را بسیار قبول مینمایند و در غیر زمان فترت ریاضات و
مجاهدات شاقه در کار هست خبر شرط هست واقعه شود یا نه نصیحت همین است که مراد و هوسی نماند والده

نیز با خبشے مطلع سازند و دلالت نمایند باقی احوال این اشاره چون گذرنده است چه دمعرض بیان آید چنا
برخوردار شفقت دارید و بخواندن ترغیب نمایند اهل حقوق را تا توانید از جانب ما راضی سازید
و بدعا رسلامتے ایمان مدد و معاون باشید مکرر و موکد نوشته میشود اینوقت را بامور لاطائل صرف نکنند
و بغیر ذکر الهے جلشانه نباید که هیچ چیز نیرداز ندارگر مطالعه کتب و تکرار طلبه بود وقت ذکر است هوائے انفاس را
که آلهه باطله اند در تحت لآرید تا تمام منتفی شوند و هیچ مراد و مقصودے در سینه نماند حتے که خلاصی من که
بالفعل از اهم مقاصد شما است نیز باید که مراد شما نباشد و بتقدیر و فعل و اراده او تعالی راضی باشید و در جانب
اثبات کلمه طیبه غیر از غیب هویت که ورائے ادراک معلومات و متخیلات است هیچ نباشد غم حویلی و سرا و جاه
و باغ و کتب و اشیاء دیگر خود سهل است باید که هیچ چیز مزاحم وقت شما نشود و غیر از مرضیات حق جل و علا
مراد و مرضی شما نباشد اگر مامی مردیم این بیشتر یافت که و حیات مارفته باشد هیچ فکر نکنند و لیکن
این امور را باختیار خود گذاشته اند یا باختیار او تعالے این امور را گذاریم و شکر بجای آریم و سیدات
که از مخلصان باشیم بفتح لام باسیاد نشسته اند همه را وطن ایشان زندگانیات چند روزه هر جا که گذرد
باید که بیاد حق جلشانه گذرد معامله دنیا سهل است متوجه آخرة باشند والده خود را بسلے بدهند و
ترغیب آخرة نمایند ما نیز ملاقاة یکدیگر اگر حق سبحانه تعالے خواسته باشد میسر خواهد شد والا بتقدیر
او تعالی راضی باشند و دعا کنند که در دار السلام جمع کردیم و تلافی ملاقات دنیا را کرم او تعالی در آخرت
حواله نمایم الحمد لله علی کل حال **مکتوب سیوم** بسیادت مآب میر محب الله مانکپوری در رد و بیان
در بیان معنے کلمه طیبه لا اله الا الله الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفے لا اله الا الله نیست هیچ چیز
که استحقاق الوهیت و معبودیت داشته باشد مگر خدائے بے همتائے جل شانه که واجب الوجود است
و از سمات نقص و حدوث منزه و مبرا است زیرا که مستحق عبادة که عبارت از کمال تذلل و خضوع و
انکسار است کسے است که جمیع کمالات او را ثابت است و جمیع نقائص از وی مسلوب است و همه اشیاء
بوی موجود و تو ابع وجود و محتاج وجود او هیچ چیز و هیچ امر محتاج نه نافع و ضار اوست و هیچ بے اذن او
هیچ یکے ضرر و نفع نمیتواند رسانید این چنین کس با این صفات کامله غیر او تعالے نیست و نشاید که باشد
چه اگر غیر با این صفات کامله بے زیادتی و نقصان متحقق شود غیر نخواهد بود دلان الغیرین متمایزان فلا

نماز نشمه واگر اثبات غیریت باثبات تمایز نمائیم لازم می آید نقص و کہ منافی الوہیت و معبودیت است زیرا کہ اگر جمیع کمالات او را اثبات نکنیم تا تمایز پیدا کند لازم می آید نقص او و همچنین اگر جمیع نقائص از او سلب نمائیم نیز نقص لازم است و اگر اشیا بوی محتاج نباشند برای چہ مستحق عبادت ایشان بود و اگر او بسبب از اشیا در امری از امور محتاج بود ناقص باشد همچنین اگر نافع و ضار نباشد اشیا را باو چہ احتیاج بود و چرا مستحق عبادت ایشان باشد و اگر احدی بے اذن او باشیا ضرر و نفع تواند رسانید او بیکار سے افتد و مستحق عبادت نیماند لانکون بالجامع لهذه الصفات الکاملة الا واحد لا شریک له و لا یستحق العبادة الا هو الواحد القهار **سوال** اگرچہ نماز باین صفات بنحیکہ بیان گشتہ است مسلم لزم نقص است کہ منافی الوہیت و معبودیت است اما تواند بود کہ آن غیر صفات دیگر داشتہ باشد کہ باعث امتیاز گردد و هیچ نقص لازم نبود هر چند ما آن صفات را ندانیم **جواب** آن صفات نیز خالے نیست از صفات کامل است یا از صفات ناقصہ بهر تقدیر محذور مذکور لازم است هر چند ما آن صفات را بخصوص ندانیم کہ چیست اینقدر معلوم است کہ از دارندہ کمال و نقصان خارج نیست و بهر تقدیر نقص دامنگیر است چنانچہ گذشت و دلیل دیگر بر عدم استحقاق معبودیت غیر حق سبحانہ و تعالے آنست کہ او تعالے هرگاہ در جمیع ضروریات وجودے و تواند بود و اشیا کافی باشد و نفع و ضرر اشیا باو سبحانہ مربوط بود دیگرے بیکار و بے ما حصل محض بود و هیچ احتیاجی اشیا را باو نباشد پس استحقاق عبادة او را از کدام راہ پیدا شود و اشیا چرا بذلة و خضوع و انکسار با و پیش آیند کفار بدکردار غیر حق سبحانہ را عباد گفتند و اصنام تراشیدہ را معبود خود ساختند زعم فاسد آنکہ اینان نزد حق سبحانہ و تعالے شفعا ما خواهند بود و توسل اینها بحضرت حق سبحانہ و تعالے تقرب خواهند نمود زهی بے خردان از کجا دانستہ اند کہ اینان را مرتبہ شفاعت خواهد بود و حضرت حق سبحانہ و تعالے اینها را اذن شفاعت خواهد فرمود و بفرض تسلیم احدی را در عبادت شریک ساختن جل و علا نهایت خذلان و خسارة است عبادت امر آسان نیست کہ هر سنگ و جماد کردہ آید و هر عاجزی را بلکہ عاجز تری از خود را مستحق عبادت تصور کردہ شود و بے معنے الوہیت استحقاق عبادت متصور نیست هر کہ صلاحیت الوہیت دارد مستحق عبادت است و هر کرا این صلاحیت نیست این استحقاق

نیست وصلاحیت الوہیت مربوط بوجوب وجود است انکہ وجوب وجود ندارد الوہیت را نشاید وستحق
نبود وبی عقلا مندکہ حضرت حق سبحانہ را در وجوب وجود شریک ندانند در عبادۃ با او تعالے شریک ثابت
نمایند ندانستہ اند کہ وجوب وجود شرط استحقاق عبادت است وچون در وجوب وجود شریک نبود
در استحقاق عبادت ہم شریک نباشد در استحقاق عبادت شریک ساختن مستلزم شریک ساختن
است در وجوب وجود نیز پس تکرار این کلمہ طیب ہم نفے شریک وجوب وجود باید ساخت
وہم نفے شریک استحقاق عبادت بلکہ اہم واحوج والفور وین راہ نفے شریک استحقاق عبادت
است کہ مخصوص بدعوت انبیا است علیہم الصلوات والتحیات والتسلیمات مخالفان کہ ملتزم ملۃ
انبیا نیستند علیہم الصلوات والتسلیمات نیز بدلائل عقلیہ نفے شریک وجوب وجود مینمایند واجب الوجود
چیزیکے را مینداند بلکہ شاید از مطالبہ استحقاق عبادۃ نمافلند واز نفے شریک استحقاق عبادۃ
فارغ از عبادت غیر تحاشے ندارند واز عبادت دیر تکاسل نمیورزند انبیا اند علیہم الصلوات والتحیات
کہ ہم در مینمایند ورفع استحقاق عبادت غیر فرمایند شرک بمسمان این بزرگواران انکس است کہ
بعبادت غیر حق سبحانہ گرفتار است اگرچہ بنفے شریک وجوب وجود قائل باشد پس اہتمام اینہا بنفی
عبادت ماسوی حق است سبحانہ کہ بعمل ومعاملہ تعلق دارد ومستلزم نفی شریک وجوب وجود است
پس تا زمانیکہ کسے بشرایع این بزرگواران علیہم الصلوۃ والتسلیمات کہ مبنے از نفے استحقاق عبادت
ماسوی است متحقق نشود واز شرک نرہد واز شعبہا شرک عبادت الٰہے افاقی وانفسے نجات نیابد
کہ شرایع انبیا علیہم الصلوات والتحیات متکفل اینہا نیست بلکہ مقصود از بعثت شان تحصیل اینہا است
وغیر شرایع این بزرگواران نجات ازین شرک میسر نیست وتوحید بے التزام ملۃ ایشان
علیہم الصلوات والتحیات ممکن نہ قال اللہ تبارک وتعالے ان اللہ لا یغفر ان یشرک بہ مراد الکریمۃ ما اراد اللہ
سبحانہ ویستحیل ان یراد الغفران لا یلتزم بالشرایع الان عدم التزام الشرایع لازم للشرک فذکر الملزوم
واراد اللازم فہم نیذ فہ مانیوہم من ان الشرک کما لا یغفر لا یغفر انکار سائر الشرعیات ایضا فما وجہ التخصیص
ویحتمل ان یکون معنی ان یشرک بہ ان یکفر بہ لان انکار الشرایع کفر بالله سبحانہ فلا مغفرۃ والعلاقۃ
بین الشرک والکفر بالخصوص والعموم فان الشرک کفر خاص من مطلق الکفر فذکر الخاص واراۃ اللازم

فجر یغفر ما دون ذلک لمن یشاء من ان الشرک کما لا یغفر لا یغفر انکار سائر الشرعیات الغیر فماہیۃ التفصیل لا مید انست
کہ عدم استحقاق عبادت مر غیر حق سبحانہ را مدیہی ست لا اقل حدسے است کہ کسے منفے عبادت را
نیک تامل کند بے توقف حکم بعدم استحقاق عبادۃ نماید مران غیر را مقدماتے کہ دریان منفے
آوردہ میشود از قبیل شبہات ست کہ بر بدیہیات نمایند ارادۃ نقض و منا قصہ و معارضہ برین
مقدمات گنجایش ندارد و نور ایمان ائمہ تا بفراست درک ان مقدمات نماید بسے از بدیہیات
ست کہ بر اہلہان و قاصر فہمان مخفی ماندہ ست و ہمچنین جمیع کہ بمرض ظاہر و علۃ باطن گرفتار ند
و بدیہیات جلیہ و خفیہ بر الشان مختفے ست **سوال** در عبارت مشایخ طریقت قدس اللہ تعالے
اسرارہم واقع شدہ ست کہ ہر چہ مقصود لست معبود لست معنی این عبارت چیست و محلی کہ از صدق
و کذب کدام ست **جواب** مقصود شخص متوجہ الیہ آن شخص است و آن شخص تا جان دارد و در تحصیل
آن مقصود خود را معاف نمیدارد و ہر قسم قال و انکسار کہ در تحصیل آن پیش مے آید تحمل میکند و
تقاعدے و رزد و اینجا مقصود آن عبارت ست کہ بنے از کمال قال و انکسار ست پس مقصودیت مستلزم
معبودیت آن شے نباشد پس نفی معبودیت غیر حق سبحانہ و تعالے و تنے متحقق شود کہ غیر حق سبحانہ
جل و علا مقصودے نماند مراد او جز او تعالے چیز دیگر نباشد و تحصیل اینہ دولت مناسب جلال سبحانی معنی
کلمہ طیبہ لا الہ الا اللہ لا مقصود الا اللہ است چندانکہ تکرار این کلمہ باید نمود کہ از مقصودیت غیر امے
و نشانے نماند مراد و جز او تعالے ہیچ چیز نبود تا در نفے معبودیت غیر صادق بود و در رفع آلہۃ متکثرہ
محق باشد این قدر نفے الہہ نکرہ نمودن و از نفے مقصودیت نفی معبودیت غیر آمدن شرط کمال
ایمان ست کہ بولایت مربوط است و نفی الہہ ہوا منوط تا نفس مطمئنہ نگردد اینجا منوط نیست
و اطمینان نفس بعد از کمال فنا و ابقا متصور ست و در ظاہر شریعت عزا کہ مبنی از یسر و سہولت و منعم
از حرج عبادست کہ بر ضعف مخلوق گشتہ اند آنست کہ اگر در تحصیل مقصودے عیاذا باللہ سبحانہ مرا نا
رابطہ شریعت بیرون اندازد در حصول آن از حدود شریعہ تجاوز نماید آن مقصود معبود او باشد و الا او بود
و اگر آن مقصود اینچنین نبود در تحصیل و حصول آن ارتکاب منکرات شرعیہ ننماید آن مقصود ممنوع عنہ
نبود گو یا آن مقصود از تقاعد او نیست و آن مطلوب او نہ بلکہ مقصود او فی الحقیقۃ حق است

سبحانہ و مطلوب و امر و نواہی شرعیہ او تعالے پیش از میل طبعے باں شی مقصود پیدا کردہ است
و انہم مطلوب احکام شرعیہ است و در حقیقۃ شریعت کہ بکمال ایمان دلالۃ مینماید جسم مادہ مقصودیت غیر
مطلوب است چہ در تجویز مقصودیت غیر حق سبحانہ و تعالے بساہت کہ باعداد امانۃ استلزام
ہوائے موس تعالے مقصودیت غیر معارضہ مقصودیت حق سبحانہ و تعالے پیدا کند بلکہ فصول ذرا بر حصول
مراضے حق جل علا اختیار نماید و بخبارۃ ابدی رساند پس نفی مقصودیت غیر مطلقا و اکمال ایمان
ضروری است مبنا از زوال رجوع مامون محفوظ بود اری بعضی از صاحب دستان ابعد از نفی ارادہ
و رفع اختیار صاحب ارادہ و اختیار میباز نماد و ارادہ جزئیہ را از وی مسلوب گرداند ۱۲
صاحب اختیار و ارادہ کلیہ مینماید تحقیق این معنی در مکتوب دیگر خواہد شد و انشاء اللہ تعالے ربنا اتمم لنا
نورنا و اغفر لنا انک علی کل شی قدیر والسلام علی من اتبع الہدی و التزم متابعۃ المصطفے علیہ و علی جمیع الانبیاء و الصلوٰۃ
و التحیات و التسلیمات و البرکات انہا و اکملہا **مکتوب چہارم** بسیادت و ارشاد پناہ میر محمد
نعمان در تاویل یہ کریمہ انما یرید اللہ لیذہب عنکم الرجس اہل البیت و یطہرکم تطہیرا قال اللہ تعالے انہ لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسہ الا المطہرون
مراد الکریمہ ما اراد اللہ سبحانہ در رمزی کہ در مقام بفہم قاصری در آید نیست کہ مساس
نماید اسرار یکنونہ قرآنے را مگر جماعۃ کہ از لوث تعلقات بشریۃ پاک شدہ باشند سرکار نصیب پاکان ساحت
اسرار قرآنے بود بدگران چہ رسد در رمزی دیگر انکہ بخوانند قرآن را یعنے نشاید کہ بخوانند قرآن را
مگر جماعۃ کہ نفوس ایشان از ہوا و ہوس مترک شدہ باشد و از شرک جلی و خفی و از آلہۂ آفاقی و انفسی
مطہر گشتہ بیانش آنست کہ مناسب حال مبتدی سلوک ذکر است و نفی ماسوای مذکور است بحدے
کہ ہیچ از ماسوی معلوم نماند و ہیچ چیز غیر از حق سبحانہ مراد او نباشد اگر بتکلف بشیار یاد او مدہند
یاد شش نماید و مقصودش نبود و چون چنین شود کہ آنمترک پاک گشتہ باشد از آلہۂ آفاقی و انفسی انسلاخ
شد و این زمان مے تواند کہ بجای ذکر تلاوت قرآن نماید و بدولۂ تلاوت ترقیات فرماید پیش از حصول
اینحالت مذکورہ تلاوۃ قرآن نمودن و مثل اعمال ابرار است و بعد از حصول اینحالت تلاوۃ قرآن
از جملۂ اعمال مقربین چنانچہ ذکر گفتہ پیش از حصول این نسبت از اعداد اعمال مقربین بودہ است
اعمال ابرار از جملۂ عبادات است و اعمال مقربین از جملۂ تفکرات تفکر ساعۃ خیر من عبادۃ سنۃ

او سبحانه شنیده باشند و التفات عبارة از باطل سبوی حق همان قدر فرق که در بیان ارادت مقربین است در عبادت و تذکر ایشان نیز همانقدر تفاوت است باید دانست ذکری که مبتدی را در اعداد اعمال مقربین بود آنست که از شیخ کامل تلقین نموده باشد و مقصود وی سلوک طریقت بوده الا ان ذکر نیز از جملهٔ اعمال برار است والله سبحانه الملهم للصواب والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها **مکتوب پنجم**

بسیاقوه وارشاد دنیاه میر محمد نعمان در بیان بعضے از احوال واذواق خاصهٔ حضرت ایشان رحمة الله علیه

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مخفی نماند که تا زمانیکه بعنایة الله سبحانه آن عنایت بصورت جلال وغضب او تعالی تجلی نفرموده و محبوس قفص زندان نگشتم از تنگنای ایمان شهودی بالکلیه متنعم و از پس کوچهای ظلال خیال و مثال تمام نه برآمدم و در شاه راه ایمان بغیب مطلق العنان تخیر نمودم و از حضور بغیب و از عین بعلم و از شهود باستدلال بروجه کمال نپیوستم و هزار دیگران عیب و عیب دیگران را هنر پذیرفتم و بحدان مانع نیافتم و شربتهای خوشگوار بے رنگی و بے ناموسی و مرباهای مزه دار خواری و رسوائی را بچشیدم و از جمال طعن و ملامت خلق خط نگرفتم و از حسن بلا و جفای مردم محظوظ نشدم و کاسات بین یدی الغسال گشته بالکلیه ترک ارادة و اختیار نکردم و رشتهای تعلق آفاق و انفس را تمام و کمال نگسستم و حقیقت تضرع و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بدست نیاوردم و قسطاس رفیع المنزلة استغنای حضرت حق سبحانه را که معروف بسر اوقات عظمت و کبریای است مشاهده ننمودم و خود را بنده خوار و زار و ذلیل و بے اعتبار و بے هنر و بے اقتدار و باکمال احتیاج و افتقار معلوم نشناختم وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم اگر بحضر فضل تواتر فیوض و واردات الهیه جل سلطانه و توالی عطیات و انعامات نامتناهی او سبحانه و درین محنت کده شامل حال این شکسته بال نشدند نزدیک بود که معامله بیاس سد و رشته امید بسته گردد الحمد لله الذی عافانی فی عین البلاء وکرمنی فی نفس الجفاء واحسن لی فی حالة العناء ووفقنی علی الشکر فی السراء والضراء وجعلنی من متابعی الانبیاء ومن منتقفی آثار الاولیاء ومن محیی العلماء والصلحاء صلوات الله سبحانه وتسلیماته علی

الانبیاء وعلی آلہم الصلوٰۃ والسلام مکتوب ششم بعارف آگاہ شیخ بدیع الدین در بیان آنکہ ایلام محبوب
از انعام او و جلالش از جمال و محبوب کرامت الحمد للہ علی عبادہ الذین اصطفی صحیفہ شریفہ کہ
مصحوب شیخ فتح اللہ ارسال داشتہ بودند رسید از جفا و ملامت خلق نوشتہ بودند آن خود جمال
این طائفہ است و صیقل زنگار اشیا نست باعث قبض و کدورت چرا باشند اوائل حال کہ
فقیر باین قافیہ رسید محسوس میشد کہ انوار ملامت خلق از بلاد و قری در رنگ سحابہا نورانی
پے در پے میرسند و کار را از حضیض بلا وجہی برند سالہا بتربیت جمالے قطع مراحل مینمودند بجمال
بتربیت جلال قطع مسافت مینمایند در مقام صبر بلکہ در مقام رضا باشند و جمال و جلال امساوی
دانند نوشتہ بودند کہ از وقت ظہور فتنہ ذوق نماندہ ہست و نہ حال بلکہ ذوق و حال مضاعف
باشد کہ جفای محبوب از وفای او بیشتر لذت بخش است چہ ہا شد در رنگ عوام سخن کردہ آید
دور از محبت ذاتیہ رفتہ آید بر خلاف گذشتہ جلال را بیش از جمال نگارند و ایلام را زیادہ از
انعام تصور نمایند زیرا کہ در جمال و انعام مراد محبوب شوب مراد خود است و در جلال و ایلام خالص
مراد محبوب است بر خلاف مراد خود ہست مراد اینجا وقت و حال سابق ہست شتان ما بینہما از زیارت
حرمین شریفین نوشتہ بودند چہ فائدہ است حسبنا اللہ ونعم الوکیل مکتوب ہفتم بسیادہ پناہ
میر محب اللہ مانک پوری در بیان تحمل ایذائے خلق بعد حمد و صلوٰۃ و تبلیغ الدعوات سلیر ساند کہ صحیفہ
شریفہ سیادت پناہ اخوی میر سید محب اللہ رسید و حسب فراوان رسانید از تحمل ایذائے خلق چارہ
نبود و از صبر بر جفای اقارب گذیر قال اللہ تعالیٰ لامر حبیبہ علیہ علی آلہ الصلوٰۃ والسلام فاصبر
کما صبر اولوا العزم من الرسل ولا تستعجل لہم کے در سکونت آنمقام ہمین ایذا و جفا است و شما در مقام فرارید
از آن نمک ہرکہ پرورد تا بآب نمک ندارد چہ توان کرد بیت ہرکہ عاشق شد اگرچہ نازنین
عالم است ہ نازکی کے راست آید بار مے باید کشید اندراج یافتہ بود اگر اجازت باشد در آلہ
آباش منزل اختیار کنم منزلے تعین نمایند تا از افراط جفای انجا رفتہ نفسے راست کنند ہذا ہو
طریق الرخصۃ و طریق العزیمۃ الصبر والتحمل علی الایذاء و درین ضعف بفقیر غالب ہے آید چنانچہ
معلوم شما است از نجہت بچند کلمہ اقتصار نمودہ والسلام مکتوب ہشتم بخلائق آگاہ مولانا محمد صدیق

و بیان این مرتبه غیب و ظلیت شهود و مدد و محبت شعار غیب مقابل شهود است که شائبه ظلیت دارد و غیب ازین شوب مبرا ست پس از شهود اکمل باشد لیکن هرگاه سید البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام و رشک معراج بدولت رؤیت مشرف شده باشد که ما و را و را سلر و قات ظلال است و از شوب شائبه ظلیت اقدس است چرا دون او علیه و علی آله الصلوة والسلام غیب اکمل زیبا بود و اکتفا بغیب از برای رفع ظلیت بود و چون رفع ظلیت بالکلیه در عین حضور میسر شود غیب چه کار بود این دولت است که مخصوص سید الکونین است علیه و علی آله الصلوة والسلام و اکمل تابعان او را علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات از مقام بتعیت و وراثة نیز نصیبست چنانچه رویة نیست و شهود و مشاهده هم نیست از مقام تعبیر بغیب بهترین عبارات است تفصیل این مقام بگفت راست نیاید مگر بمقدار اندازه یافت فرو خواهد یافت ذلک و هو وراء ذلک و لا نصیب منه الا لاقل القلیل والسلام

++ **مکتوب نهم بسیادت** دستگاه دینپناه میر محمد نعمان در بیان آیه کریمه ما اتاکم الرسول فخذوه الآیة بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا واتقوا الله ذکر التقوی بعد ذکر الامتثال للاوامر والانتهاء عن المناهی اشارة الی اهتمام الانتهاء الذی هو حقیقة التقوی وانه هو ملاک الدین قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وبارک ملاک دینکم الورع وقال علیه الصلوة والسلام فی موضع آخر لا تعدل بالرعة شیئا والرعة هو الورع والوجه لهذا الاهتمام والله سبحانه اعلم بالصواب ان الانتهاء اعم وجودا واکثر نفعا لانه یوجد فی ضمن الامتثال ایضا لان الاتیان بالامر انتهاء عن ضده وهو ظاهر واما اکثریة نفع الانتهاء بغیر جهة عمومه فلانه مخالفة مخصصة مع النفس لاحظ للنفس فیه بخلاف صورة الامتثال فان النفس قد یتلذذ فیه وکلما فیه زیادة مخالفة مع النفس لاشک انه اکثر نفعا واقرب طرق الی النجاة فان المقصود الاصلی من التکلیفات الشرعیة قهر النفس ولهذا انتصب معاد الله سبحانه ورد فی الحدیث القدسی عاد نفسک فانها انتصب معادی فکل طریق من طرق المشایخ تکون رعایة الاحکام الشریعة فیها اکثر یکون اقرب طرق الی الله سبحانه لوجود اکثر المخالفة مع النفس الخ وهو الطریق النقشبندیة لهذا قال سیدنا وقبلتنا الشیخ بهاء والدین المشتهر بنقشبند قدس سره

وجد طریقا اقرب طرق الی الله سبحانه لوجود کثرة المخالفة مع النفس و امابیان زیادة رعایة الشریعة فی هذه الطریقة فمما لا یخفی علی المنصف الفطن المخالص فی طرق المشایخ و مع ذلک ننبیه بزیادة ایضاح بعض الرسائل والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال وهو سبحانه حسبی ونعم الوکیل وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله وصحبه وسلم وبارک والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب دهم بسیادت دار شاد پناه میر محمد نعمان در تفسیر آیه کریمه واذا سالک عبادی عنی فانی قریب الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی قال الله تعالی واذا سالک عبادی عنی فانی قریب قرب حضرت حق سبحانه و تعالی هر چند بچون و بچگونه نیست اما دهم را انجا گنجایش و جولانگاه نیست اقربیت اوست تعالی که از حیطه وهم خارج است و از دائره خیال بیرون لهذا قرب دان ابسیار زند و اقربیت دان قال قیل تمثیل نهایت قرب تا حصول اتحاد است هر چند اتحاد هم محبوب تو هم است و اقربیت از گذشت اتحاد است و جانب قرب اگرچه عقل از خود نزدیکتری را غیر از بعید تصور نکند این از کوته نظری عقل است که بدو بینی عاده کرده است و از خود نزدیکتری را در نیافته والسلام

مکتوب یازدهم بسیادة پناه شمس الدین علی خلخالی در بیان جامعیت انسان که مرکب از اجزاء عشره عالم امر و خلق است و ترجیح قلب انسان بر عرش مجید الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی آدمی نسخه ایست جامعه که مرکب از اجزاء عشره است از عناصر اربعه و نفس ناطقه و قلب و روح و سر و خفی و اخفی و قوی و جوارح دیگر که در انسان است همین اجزاست و این اجزا را بایکدیگر متضاده اند تضاد عناصر اربعه با یکدیگر ظاهر است و همچنین خدمت عالم خلق با عالم امر موید است و همچنانه عالم امر هر یکے با مر مخصوص است و بکمالی منسوب و نفس ناطقه خود خواهان هوای خود است بهیچ یکے سری فرود نمی آرد و عنایت خداوند جل سلطانه این اشیا متضاده را بقدرت کامله خود صورت هر کدام را شکسته جمع فرموده است و مزاج خاص هیئة وحدانی عطا نموده بعد از حصول مزاج خاص هیئة وحدانی بحکمت بالغه خود صورتے او انجشیده است تا حفظ اجزاے متفرقه متضاده او نماید این مجموعه را مسمے بانسان گردانیده و باعتبار جامعیت و حصول نهایات وحدانی بشر مستعمل و خلافت مشرف ساخته اند و لت بعد از انسان هیچ یکے را میسر نشده است عالم کبیر

اگرچہ بزرگ است اما از جامعیت خالی است و از ہمیۃ وحدانی بے نصیب این ہا جزو جمیع افراد انسانی ثابت است و عوام و خواص انسان در ہیئتے شرکت دارند باید دانست کہ اشرف اجزاء عالم کبیر عرش مجید است و تجلی مخصوص بآن فوق تجلیات اجزاء دیگر است زیرا کہ آن تجلی جامع است و آن ظہور مجمع ہما و صفات وجوبے است تعالت و تقدست و افیضہ آن تجلی دائمی است گنجائش استتار ندارد و قلب انسان کامل کہ مناسبت بعرش دارد و از عرش اللہ میخوانندآن تجلی عرشی نصیب وافر دارد و حفظ کامل نمایہ تا فی الباب آن تجلی کلے است و این تجلی نسبت بآن جزئی است اما قلب بیتی دارد کہ در عرش نیست و آن شعور بہ متجلے است و افیضہ قلب مظہر است کہ گرفتاری بظاہر خود دارد و بخلاف عرش کہ ازین گرفتاری خالی است پس ناچار قلب بواسطہ این شعور گرفتاری ترقی ممکن است بلکہ واقع زیرا کہ بحکم المرء مع من احب قلب با کسے است کہ باز گرفتاری دارد و مفتون محبت اوست اگر محب اسما و صفات است با اسما و صفات است و اگر محب ذات است تعالے و تقدس میسر نجا در ست کردہ و از گرفتاری اسما و صفات در گذشتہ بخلاف عرش مجید کہ تجلی مجرد از اسما و صفات و حق و غیر واقع است والسلام

مکتوب دوازدہم

بسبابت میر محمد نعمان در فوائد تضرع و نیاز و ذکر و تلاوۃ قرآن و طول قنوت در نماز الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفہ شریفہ سیادت پناہ آخوند وصول یافتہ مسرور گردانید نوشتہ بودند کہ دعا و تضرع و زاری و دوام التجا بحضرت حق سبحانہ بہتر است یا ذکر گفتن بہتر باین روش ممزوج بذکر بہتر از ذکر گفتن چارہ نیست با اینہمہ ہر چہ جمع شود دولت است مدار وصول بر ذکر نہادہ اند چیزہا ہمے دیگر در رنگ ثمرات و نتایج ذکر اند و نیز پرسیدہ بودند کہ ازین سہ چیز کدام بہتر است ذکر نفی و اثبات و تلاوۃ قرآن و نماز بطول قنوت ذکر نفے و اثبات در رنگ وضو است کہ شرط نماز است تا طہارت درست نشود شروع در نماز ممنوع است ہمچنین تا معاملہ نفی بانجام نرسد غیر از فرائض و واجبات و سنن ہر چہ کنند از عبادت نافلہ دخل و مال است اول ازالہ مرض خود باید ساخت کہ مربوط بذکر نفی و اثبات است بعد ازان بعبادات و حسنات دیگر کہ در رنگ غذاے صالح اند مردان را باید پرداخت پیش از زوال مرض ہر غذا کہ تناول نمایند فاسد و مفسد است **مصرع** ہر چہ گیرد علتی

علة شود و انجام این معامله لازم نیست که تعین نموده آید که آن حالة خود کو پای تمامی خود است
نوشته بودند که جلد ثالث بنام چه کس مسجل شود پیش ازین هم ظاهر افقیر نوشته بود که باسم شما
مسجل سازند در جواب کتابت شما حالا هم همان سخن است بهتر از شما که خواهد بود همواره دل را نگران
توان گفت که بجانب شماست و جهی ز برای نشستن شما در اگره معلوم نیست هر چند در جوار است
اما از ملاقات خالی است بے اختیار است بتقریب فقیر انجا نباشند مراتب دعای ارحم الراحمین سپرده
متوجه وطن شوند و مشتاقان آنجای را مسرور سازند و اگر وجهی ز برای ماندن آنجا در دل تصور
کرده باشند امر دیگر است والده محمد امین موفق باشد و بعصمت و آبرو بود واقعه های دور و دراز
که نوشته بودند مطالعه در آمد هر چند چیزهای موحش و مکدر بسیار دارد اما نکیست که آخر هر کدام
بخیریت میشود فرمایند که ازین قسم واقعات باید که متنبه باشند و بتوبه و استغفار تلافی نمایند تعلقات
دنیوی و مزخرفات فانی لاشی محض است عاقل بان مفتون نشود و مبتلا نگردد پیش نظر باید
کرد احوال آخرت بود و دوام بذکر مشغول باشد چه دکان است که لذت تمام در ذکر پیدا شود و چیزها در نظر
در آید آن خود دخل لهو و لعب است در ذکر هر چند مشقت بود بهتر باشد نماز بخوف او امنود
اوقات را بذکر آلهے جل شانه معمور دارد و بالتزام ذکر معطل نباشد و باید که خدمت شما را غنیمت
دانسته در رضاجوی شما باشد و شما نیز خیلے بجانب ایشان بروید و برفق تمام بجانب خود کشید
و دلالة بحسنات نمایند والسلام **مکتوب ۱۳ سیزدهم** بسیادة پناه میر محب الله مانکپوری صدر
یافته در تحریص سوخ متابعة صاحب شریعه غرا علیه و علی آله الصلوة والسلام و متابعت پیر طریقت
بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب شریف سیادت مآب اخوی میر سید محب الله رسید مقدمات ماس
که از روی اضطراب و اضطراب اندراج یافته بود بوضوح انجامید نا امیدی کفر است امیدوار باشند
و اگر درین دو امر سوخ دارند هیچ غم نیست متابعة صاحب شریعت غرا علیه و علی آله الصلوة والسلام
و اعتقاد و محبت بشیخ طریقت واقف باشند و ملتجی و متضرع بوند که درین دو دولت فتور نزود
دیگر هر چه باشد سهل است و تلافی آن ممکن و پیش ازین هم نوشته بودیم که چون از سکونت
مانکپور کاره اند به الهاباس وطن اختیار کنند تحمل که مبارک باشد شما عکس فهمیده لفظ مبارک هم

مگر دلالت نمود بحال نیز همان سخن است امشب بنظر در آمد که گویا خدمت شما را از ما نکبور گشیده باله
باش برده اند همانجا دیرانه اعتنا کنید و التفات بذکر الهی جل سلطانه معهود دارید و به هیچکس کار نداشته
باشید ملتزم ذکر نفی و اثبات باشید و جمیع مرادات را تبکرار این کلمه طیبه از ساحت سینه برآرند تا
مقصود و مطلوب و محبوب غیر یکے نباشد اگر دل از ذکر گفتن مانده شود زبان بگوید بشرط انکه جهر
درین طریق ممنوع است باقی روش و اوضاع طریق را معلوم کرده آیدنا تواند راه تقلید را از دست
ندهید که تقلید شیخ طریقت ثمرات دارد و در خلاف طریق او خطره ها است زیاده چه نویسد والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی اله واصحابه الصلوٰة والتسلیمات اتمها
واکملها

مکتوب چهارم

شمس الدین علی در جواب سوال واز وجود واجب تعالی ورود
یافته الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از روی کرم وشفقت مرسل داشته بود مدمطالعه
آن مخطوظ و ملتذ گردیدم جزاکم الله سبحانه اندراج یافته بود سرگاه که ذات حضرت حق سبحانه وتعالی
بماهیته خود موجود باشد نه بوجود عینا کان وزائد پس تقابل میان واجب الوجود که ذات الله سبحانه
بلا اعتبار الوجوب والوجود است ومیان ممتنع الوجود چگونه متحقق شود واطلاق واجب الوجود بر ذات
معرا از وجوب وجود بچه وجه توان نمود واثبات استحقاق عبادة که منوط بوجوب وجود است چگونه
خواهد شد واطلاق واجب الوجود بر ذات عدیم الوجود والوجوب بچه اعتبار خواهد بود ومخدوما جواب
این سوال بتفصیل در مکتوبے از مکتوبات جلد ثانے که ظاهرا بنام یکے از فقیرزادها است اندراج
یافته است اگر مطالعه فرمایند تحمل که خط نمایند بالجمله تواند بود که ماهیت واجبی جل سلطانه بخودی خود
موجود نه بوجود واثبات وجوب واطلاق وجوب دران حضرت جل شانه از قبیل نتزعات عقل
باشد بل لله المثل الاعلی وچنانچه وجوب وجود از قبیل نتزعات است امتناع عدم نیز دران حضرت
جل سلطانه از نتزعات است انجا که ذات بحت است جل وعلا چنانکه نسبت وجوب وجود نیست
نسبت امتناع عدم هم نیست چون نسبت وجوب وجود پیدا شد نسبت امتناع وجود عدم که مقابل اوست
نیز هویدا گشت ونسبت استحقاق عبادت که متفرع بر وجوب وجود است نیز بظهور آمد کان الله ولم
یکن معه شیء وان کان من النسب ولا اعتبارات فاذا اظهرت النسب ظهر التقابل والسلام اولا واخرا

مکتوب ۱۵ پانزدهم بسیادۃ پناہ میر محمد نعمان در رد یافتہ در بیان آنکہ لذت ایلام محبوب در نظر محب از انعام او زیادہ تر است الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی سیادۃ پناہ اخوی میر محمد نعمان زاد معلوم بودہ باشد کہ مفہوم شد کہ ہر چند یاران خیر اندیش در تشبث اسباب خلاصی کوشیدند و مقدور نامد الخیر فیما صنع اللہ سبحانہ بارہ ازین امر مقتضای بشریت حزنے پیدا شد و در سینہ تنگی ظاہر گشت بعد از زمانے بفضل حق جل سلطانہ آنہمہ حزن و تنگی سینہ بفرح و شرح صدر مبدل گشت و بعلت خاص این است کہ اگر مراد این جماعت کہ در صدد آزار اند موافق مراد حق است جل شانہ پس گرہ و تنگی سینہ بے معنے است و منافی دعوی محبت است چہ ایلام محبوب رنگ انعام او نیز محبوب و مرغوب محب است محب چنانکہ از انعام محبوب لذت میگیرد از ایلام او نیز متلذذ میگردد بلکہ در ایلام او لذت بیشتر مے یابد کہ از شائبہ حظ نفس مراد او مبرا است و چون حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ کہ جمیل مطلق است آزار انکس خواستہ باشد ہر آئینہ این ارادہ او تعالیٰ نیز در نظر انکس بغایت او سبحانہ و تعالیٰ جمیل است بلکہ سبب لذت او است و چون مراد این جماعت موافق مراد حق است سبحانہ و این مراد در بیان آن مراد است ہر آئینہ مراد اینہا نیز بنظر مستحسن و موجب لذت او است فعل شخصے کہ منظر فعل محبوب بود از فعل شخص نیز در رنگ فعل محبوب محبوب است و آن شخص فاعل بعلاقہ این نظر نیز در نظر محب محبوب مے آید عجب معاملہ است ہر چند جفا از ین شخص بیشتر متصور بود در نظر محب بیاترے در آید کہ نمایندگان صورت غضب محبوب بیشتر دارد کار دیوان کمان این راہ دراز گونہ است پس بد آن شخص خواستن و بودن او منافی محبت محبوب و کہ آن شخص پیش از مرآت فعل محبوب ہیچ نیست جمعی کہ متصدی آزار اند در نظر محبوب مے در آیند نسبت بظاہر خلائق یاران بگویند و تنگیہای سینہ را در سازند و بجماعہ کہ در صدد بد نباشند بلکہ باندک از فعل آنہا لذت گیرند آری چون بدعا ماموریم و حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ ادعا والتجا و تضرع و زاری خوش مے آید دعای دفع بلیہ مینمایند و سوال عفو و عافیت کنند و آنکہ مراد صورت غضب گفتہ شد زیرا کہ حقیقۃ غضب نصیب اعدا است باد و ستان بصورت غضب است و بحقیقت عین غضب چنانچہ ان منافع محب و دیعت نہادہ اند کہ چہ شرح دہد و نیز در صورت غضب کہ بدوستان عطا میفرمایند خرابے جماعہ منکر است و باعث ابتلائے اینہا و معنی عبارت شیخ محی الدین عربی

قدس سره معلوم نموده باشند که گفته است عارف را همت نیست یعنی همتی که تعدد و غیریت شود
از عارف مسلوب است زیرا که چون بلیه را عارف از محبوب اند و مراد محبوب تصور نماید دیگر آن چه نوع
همت بندد و در غیر آن چگونه نواید اگرچه بصورت دعا و غیر و زبان آرد از جهت امتثال امر دعا اما
فی الحقیقه هیچ خواهد و با نچه میرسد مبتذا است والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب شانزدهم بولانا
احمد دینی ورود یافته در سر جاده اطلاع سالک احوال خود را و مشاهده آن در مرایای مسترشدان
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف رسید نوشته بودند که من در خود از احوال و مواجید و
علوم و معارف طایفه علیه هیچ نمی یابم معذلک شخص طالب راه را که طریقه گفتم خیلی متاثر گشتند
و احوال غریبه پیدا کردند چه آن چه باشند بداند احوال اینکه دران دو شخص پیدا گشته عکس احوال
شما بوده است که در مرایای استعداد آنها ظهور آمده و آن دو شخص چون صاحب علم بودند درک
احوال خود بودند و شما را نیز دلالت بعلم حصول آن حال مستور کردند و سرنگ آمینه که دلالت بحصول
کمالات خفیه شخص نماید و هنرهای مکنونه او را و اسازند مقصود حصول احوال است علم بآن احوال
دولتی است دیگر جمعی را این علم بدهند و جمعی دیگر را ندهند معذلک هر دو از ارباب ولایت باشند
و در قرب برابر بوند فنا من علم و منا من جهل مقرر انیطایفه است از عدم علم باحوال خود و آزار نباشند
سعی نمایند که احوال حاصل شود بلکه از احوال گذشته بمحول احوال و صل گردند علم باحوال اگر بے توسط
مسترشدان میسر شود قناعت کنند که در مرایای ایشان مطالعه نمایند و از راه مطابقه خط بگیرند احوال
باید علم بآن احوال اگر بے توسط میسر نشد امید است که بتوسط حاصل گردد نیز نوشته بودند که دوام
آگاهی عبارة از چیست بسا است که دل اندر بعضے مشاغل فهو لی از این آگاهی حساسے نماید تشخیص آگاهی
و دوام آگاهی باید نمود بدانند که آگاهی عبارة از حضور باطن است بجناب قدس خداوندی جل
سلطانه شبیه بعلم حضوری که دوام لازم اوست هیچ شنیده اید که شخصے در وقتی از اوقات از نفس
خود غافل گردد و دمولے نسبت بخود پیدا کند غفلت و ذهول علم حصولے متصور است که مغایرة در میان
است و در علم حضوری همه حضور و حضور است اگرچه ابا از این حضور و ظهور نفور است و بحصول او غرور است
پس آگاهی را دوام لازم آمد و انچه دوام ندارد نگرانے است مطلوب کاشتباه با آگاهی مذکور دارد

ودوام آن متعذر است که شباهت بعلم حصولی دارد که از دوام قلیل نصیب است وللہ المثل الاعلی
اطلاق علم حصولی وعلم حضوری نسبت بجناب قدس وجہہ جل سلطانہ بر سبیل تشبیہ وتنظیر است چہ آنچہ
خود نزد دیگری بود تعالی شانہ از ضبط علم حصولی وعلم حضوری بیرون باشد ارباب معقول هر چند از ا
نتوانند نمود واز خود نزد دیگری را نتوانند دریافت اما نزد یک ارباب علوم لدنی از تمثیلی
حضوریست وعنایت خداوندی جل شانہ بسہولت حاصل ربنا اٰتنا من لدنک رحمۃ وهیئ
لنا من امرنا رشدا دیگر بسیادت پناہ اخوی چون بر شما حقوق بسیار دارند واز آمدن شما بیرخصت
واز ارند باید که بے توقف خود را در ملازمت السیان رسانند وتلافی آزار نمایند اگر رخصت
السیان می آمدند مضائقہ نبود باید که موافق مرضی السیان عمل نمایند ورخصت بیایند زیادہ چہ نویسد
مکتوب ۱ مفتتح بهم بصالحہ از اہل ارادت وبیان عقائد دینیہ وترغیب عبادات شرعیہ
الحمد للہ الذی انعم علینا وهدینا الی الاسلام وجعلنا من امۃ سید الانام علیہ وعلی الہ الصلوۃ
والسلام باید دانست که حضرت سبحانہ وتعالی منعم علی الاطلاق است اگر وجودست از جناب
قدس او تعالی موجودست واگر بقاست هم از ان حضرت جل سلطانہ عطاست واگر صفات
کاملہ است هم از رحمت شاملہ است سبحانہ وتعالی زندگی ودانائی وتوانائی وبینائی وشنوائی و
گویائی همہ از ان حضرت جل شانہ مستفاد است وانواع نعم وصنوف کرم از حد وعد بیرون است هم از ان
جناب قدس مفاض وازالہ عمر شدت ادی وبامید تعالی واجابت دعوت ووفور بلا دی نماید سبحانہ
رزاق است کہ از کمال رافت خود ارزاق عباد را بعلت کتابان شان منع نکند ستار است کہ از وفور
عفو وتجاوز هتک حرمت شان بارتکاب سیئات ننماید حلیم است کہ در سوء خاتمہ وعقوبت شان استعجال
نفرماید کریم است کہ عموم کرم خویش از دوست ودشمن باز ندارد وجل وعظم این نعم واغر واکرم انہا
دعوت باسلام است وهدایت بدار السلام ودلالت بمتابعت سید الانام علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام
کہ حیوۃ ابدی ونعمات سرمدی بدان مربوط است ورضاء مولا تعالی او سبحانہ بآن منوط بالجملہ
انعام واکرام واحسان او تعالی اظهر من الشمس است وجلی من القمر انعام دیگران باقدار وتمکین او
تعالی واحسان شان از قبیل استعارۃ من المستعیر وسوال من الفقیر تا دان در زمک انا با تمثیلی

قرار داردو غبی مثل کسے باین امر معترف است **بیت** اگر تن من زبان شود ہر موی ۔ یک شکر
وی از ہزار نتوانم کرد ۔ و شک نیست کہ بداہۃ عقل حکم بوجوب شکر منعم مینماید و تعظیم و توقیر او لازم
میداند پس شکر حضرت حق سبحانہ و تعالے کہ منعم حقیقی اوست سبحانہ بدیہۃ عقل واجب است و تعظیم
و تکریم او تعالی لازم آمد و چون حضرت حق سبحانہ و تعالے در کمال تقدس و تنزہ است و عباد در نہایت
تدلس و تلوث از کمال بے مناسبتے چہ در یابند کہ تعظیم او تعالے و چیست و تکریم او سبحانہ و کدام
بسا است کہ اطلاق بعضے امور را بران جناب اقدس ایشان مستحسن دانند و فی الحقیقۃ نزد او تعالے
مستہجن باشد و تعظیم خیال کنند توہین بود و تکریم تصور نمایند تحقیر باشد پس تا زمانیکہ تعظیم و تکریم او تعالے
از جناب قدس او سبحانہ مستفاد نشود شایان شکر او نباشد سبحانہ و قابل عبادت او نبود تعالے
چہ حمد یکہ از نزد والیشان باشد نہ دیگ است کہ ہجو بود مدح قدح گردد و تعظیم و توقیر و تکریم او تعالی
کہ ازان حضرت مستفاد گشتہ است نسبت باہمین شریعت حقہ است علی مصدرہا الصلوۃ والسلام
والتحیہ اگر تعظیم قلبے است در شریعت حقہ مبین شدہ است و اگر ثنائی لسانی است ہم انجا مبرہن اعمال
و افعال جوارح را نیز بتفصیل صاحب شریعت بیان فرمودہ است پس ادائے شکر او تعالے منحصر در اتیان
شریعت گشت قلباً و قالباً اعتقاد او عملاً و ہر قسم تعظیم و عبادت او تعالے کہ بماورای شریعت ادا نمودہ
آمد شایان اعتماد نباشد بلکہ بسا است کہ محصل ضد او بود و حسنہ متوہمہ فی الحقیقۃ سیئہ باشد پس اعمال
بیان مذکور عمل بشریعت بعقل نیز واجب آمد و ادای شکر منعم تعالے بے اتیان آن متعذر گشت و
شریعت دو جزو دارد اعتقادی و عملی اعتقادی از اصول دین است و عملی از فروع و دین فاقد اعتقاد
از اہل نجات نیست و خلاصی از عذاب آخرت در حق او متصور نیز و فاقد عمل احتمال دارد کہ امر او منوط
بمشیت اوست سبحانہ و تعالے اگر خواہد عفو فرماید و اگر خواہد بقدر ذنب عذاب کند خلود در نار منتفی
لفاقد اعتقاد است و متصور بر منکر ضروریات دین فاقد عمل اگرچہ معذب شود اما خلود در نار در حق
او مفقود است و چون اعتقادیات از اصول دین است و از ضروریات اسلام ناچار بیان آنہا مینماید
و در عملیات یا وجود فرضیت چونکہ تفصیل است حوالہ اینہا بکتب فقہ داشتہ ثمہ در ترغیب بعضے
از عملیات ضروریہ نیز بیان خواہد نمود انشاء اللہ تعالے **اعتقادیات** اللہ تعالے بذات اقدس خود موجود است

اعتقادیات

وهستی او تعالی بخودی خود هست و او تعالی چنانچه هست همیشه بوده هست و همیشه خواهد بود و عدم سابق و عدم لاحق را بجناب قدس او تعالی راه نیست چه وجوب وجود کمینه نادم آن درگاه مقدس است و سلب عدم کمینه کناس آن بارگاه محترم و او تعالی را شریکی هست که شریک ندارد نه در وجوب وجود نه در الوهیت و استحقاق عبادت چه شریک وقتی درکار بود که او تعالی کافی نبود و مستقل نباشد و آن نقص است که منافی وجوب الوهیت هست و چون کافی بود و مستقل باشد شریک بیکار میماند و عبث می افتد و آن نیز علاقه نقص است که منافی وجوب الوهیت هست پس اثبات شریک مستلزم نقص احد الشریکین گشت که منافی شرکت هست پس اثبات شرکت مستلزم نفی شرکت آمد و آن محال است پس شریک باری تعالی محال باشد و او سبحانه صفات کامله هست از حیوة و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و تکوین و این صفات ثمانیه را صفات حقیقت گویند و قدیم اند و در خارج موجود اند بوجود زائد بر وجود ذات او تعالی و تقدس چنانچه مقرر علماء اهل حق هست شکر الله تعالی سعیهم و غیر از اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم بوجود صفات زائده از فرق مخالفان هیچکس قایل نیست حتی که صوفیه متاخرین ازین فرقه ناجیه نیز صفات را عین ذات گفته اند و به مخالفان موافق گشته اگرچه از نفی صفات تحاشی دارند اما از اصول و از تبادر عبارات ایشان نفی صفات لازم است مخالفان کمال او را نفی صفات کامله انگاشته اند و بعقل خود از نصوص قرآنی جدا افتاده هدهم الله سبحانه سواء الصراط و صفات دیگر را یا باعتبار یا اند یا سلبیه چون قدم و ازلیت و وجوب الوهیت و چنانچه گویند او تعالی جسم و جسمانی نیست عرض و جوهر نیست مکانی و زمانی نیست حال و محل نیست محدود و متناهی نیست از جهة بی جهت هست و از نسبت بی نسبت کمالیت و شمولیت از جناب قدس او تعالی مسلوب است و ضدیت و ندیت در ان حضرت جل سلطانه منفوی از مادر و پدر و از زن و فرزند پاک و مبرا ست که اینها همه امارات حدوث اند و مستلزم نقص و جمیع کمالات مر جناب قدس او را ثابت است و جمیع نقایص از ان حضرت جل سلطانه مسلوب بالجمله صفات امکان حدوث که سراسر نقص و شمارة دارند همه را از جناب قدس او تعالی مسلوب باید داشت و او سبحانه عالم کلیات و جزئیات است و داننده اسرار و خفیات و در سموات و در ضهین مانند ذره احقر هم از ضبط علم او سبحانه بیرون نیست

فصل
صفات امکان و حدوث را از جناب قدس او تعالی مسلوب باید داشت

سلبے چون خالق جمیع اشیا اوست سبحانه باید که عالم بجمیع آنها نیز بود که خالق را خلق جاہلے بود بے دولتان چند اند که حضرت حق سبحانه و تعالی را عالم بجزئیات ندانند که آن بعقل قاصر خود کمال انگارند چنانچه از کمال بخیردی زیاده از یک چیز از واجب الوجود جل سلطانه صادر نداند و انهم بانجناب باختیار و از نیز کمال انگارند عجب جاہلانند که جهل را کمال تصور نمایند و اضطرار را از اختیار دانند و از جملے که دارند اشیای دیگر را مستند بغیر او دارند سبحانه عقل فعال از نزد خود تراشیده محدثات را باو منسوب دارند و خالق سموات و ارضین را معطل و بیکار دانند هیچ طائفه بنزد این فقیر سفیه تر از طائفه در عالم بوجود نیامده است سبحان الله جمعی هستند که این پلید تر از ارباب عقول تصور مینمایند و بحکمت منسوب میدانند مگر احکام کاذبه اشیا را مطابق نفس امر می انگارند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب

و او تعالی از ازل تا ابد بیک کلام متکلم است اگر امر است از همان یک کلام است و اگر نهی است هم از ان و همچنین اخبار و استخبار نامے از همان یک سخن و اگر توریت و انجیل است همان سخن و لیل است و اگر زبور و فرقان است هم از ان کلام نشان است و همچنین سائر صحف و کتب که بر انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات نازل گشته تفصیل همان سخن است هرگاه ازل و ابد با این وسعت داشته آنجناب واحد بود بلکه گنجایش نیم ندارد که اطلاق آن بانجناب بواسطه تنگی عبارت واقع است پس کلامی که در ان آن صادر شود یک کلمه بلکه یک حرف بلکه یک نقطه خواهد بود و اطلاق نقطه انجا نیز در رنگ اطلاق است که بواسطه تنگی عبارت واقع است والا نقطه هم گنجایش ندارد وسعت در ذات و صفات آنحضرت جل سلطانه از عالم هیچونے و هیچگونگے است ازین وسعت و تنگی که از صفات امکان است پاک و منزه است و او را سبحانه رسان و در بهشت خواهند دید بعنوان چیونی و هیچگونگی چه رویی که متعلق به هیچون شود آن رویه نیز هیچون خواهد بود بلکه رائی نیز از هیچون حظ وافر خواهد یافت تا هیچون تواند دید یعطی عطایا الملک الا مطایا امروز این همه را بر خص خواص از اولیا خود ساخته اند و منکشف گردانیده این مسئله غامضه نزد این بزرگواران تحقیقی است و دیگر از تقلیدی غیر از اهل سنت هیچکس از فرق مخالفان چه از مومنان و چه از کافران باین مسئله قائل نیست و رویه عز

جل سلطانه غیرین بزرگواران همه محال است انکار رندو مستشهد مخالفان قیاس عائب برشاهد است
کربین الفساد است حصول ایمان بانقیم سماء غامضه بے نور متابعت سنت سنیه علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة متعذر است ۵ لائق دولت نبود هر سرے را بار مسیحا نکشند هر خری را بمجلس
جمعے که ایمان بدولت رویت ندشته باشند چگونه بحصول آن سعادت مستعد خواهند شد که نصیب
منکر جهان است واین نیز عجب که در بهشت باشند و نه بینند زیرا که انچه متبادر از شرع است حصول
دولت رویت است مر جمیع اهل بهشت را و نیامده است که بعضے از اهل بهشت خواهند دید و بعضے
دیگر نخواهند دید و حق اینها همان جواب حضرت موسی است علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام که در
سوال فرعون فرموده قال الله تعالی حاکیا عنها قال فما بال القرون الاولی قال علمها عند ربی فی کتاب
لا یضل ربی ولا ینسی الذی جعل لکم الارض مهدا وسلک لکم فیها سبلا وانزل من السماء ماء
باید دانست که بهشت و ما فی بهشت همه نسبت بحضرت حق سبحانه برابر است که همه مخلوق و بندهٔ تعالی
واو سبحانه در هیچ یکے از اینها حلول و تمکین نیست اما بعضے از مخلوقات را لیاقت ظهور انوار و آثار
نیست جل سلطانه و بعضی را هست آئینه لیاقت ظهور صور دارد و سنگ کلوخ ندارد و بس تفاوت
از طرف است با وجود نسبت مساوات از انحضرت جل سلطانه ۵ این قاعده یاد دار انجا
که خدا است و نے جز و نه کل نه ظرف نه مظروف است نه در دنیا رویت واقع نیست این محل لیاقت ظهور
آن دولت ندارد و هر که در دنیا بو تو عه رویت قائل شود کذاب مفتری است و غیر حق را سبحانه حق
دانسته است این دولت درین نشار اگر میسر شد حضرت کلیم الله علی نبینا وعلیه الصلوة والتسلیمات
از دیگران باآن لائق بود و حضرت پیغمبر ما علیه وعلی آله الصلوة والسلام اگر یابند دولت مشرف گشته اند
و تو هم آن در دنیا نبوده است بلکه بهشت رفتند و دیدند که از عالم آخرت است در دنیا ندیدند بلکه از دنیا
برآمده بآخرت ملحق گشتند و دیدند و الله تعالی خالق سموات و ارضین است و خالق جبال و بحار است
و خالق اشجار و انهار است و خالق معادن و نباتات است چنانچه همه را بخلق ستار با مزین و دانیده
است زمین را بخلق انسان مزین ساخته اگر بسیط است با بجاد او و انشائے کاین گشته است و اگر کثیف
است هم بخلق او سبحانه پیدا شده با جمله جمیع شے یا از کتم عدم بوجود آورده است و حادث گردانیده

قدم غیر او را سبحانه نشاید و غیر او سبحانه هیچ چیز قدیم نباید جمیع اهل ملت بر صدوث ما سوای او سبحانه اجماع دارند و باتفاق غیر او را سبحانه قدیم ندانند و کسیکه بقدم اینها قائل شود نه تضلیل بلکه تکفیر او حکم مینماید امام حجة الاسلام در رساله منقذ عن الضلال بتصریح با بتعنی نموده است و حکم بتکفیر جامه که غیر حق را نیز قدیم دانند کرده و جمیعے که اینها قدم سموات و کواکب و امثال اینها قائل گشته اند قرآن مجید تکذیب اینها مینماید کما قال الله تعالی الله الذی خلق السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام ثم استوی علی العرش و امثال اینها از آیتهای قرآنی بسیار است تعلیم بود که عقل ناقص خود خلاف نصوص قرآنی نماید و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور چنانچه عباد مخلوق حق اند سبحانه افعال عباد نیز مخلوق اویند تعالی چه خلق غیر او را نشاید و ایجاد ممکن از ممکن نباید که بقصور قدرت متسم است بنقص علم متصف که شایان ایجاد و خلق نیست و انچه بنده در افعال اختیاریه او دخل دارد کسب اوست که بقدرت و اراده بنده واقع است خلق فعل از حق است سبحانه و کسب فعل از بنده پس فعل اختیاری بنده بمجموع کسب بنده و خلق حق جل و علا واقع است اگر کسب و اختیار بنده را اصلا در فعل او مدخل نبود حکم ترتش پیدا نکند و خلاف محسوس و مشاهده است بداهتا میدانیم که فعل مرتعش و گیرست و فعل مختار دیگر و همین قدر فرق از برای مدخلیت کسب در فعل او کافی است و حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال رافت خود خلق خود را و فعل بنده تابع قصد بنده ساخته است بعد از قصد بنده ایجاد فعل بنده مینماید پس ما چار بنده ممدوح و مرحوم و مثاب و معاقب و ثواب و عقاب بود و قصد و اختیار که حضرت حق سبحانه بنده داده است هر دو جهة فعل و ترک دارد و نیز تفصیل حسن و قبح فعل و ترک را بلسان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بیان فرموده است با وجود این که بنده اختیار بکجهة نمایه چاره ندارد از انکه ملام بود یا ممدوح و شک نیست که حضرت حق سبحانه بنده را آلة قدرت و اختیار داده است که از عهده اوامر و نواهی شرعیه تواند برآمد چه در کار است که قدرت کامله و بنده را اختیار ناقص بخشند انچه باید داد داده از منکر آن مصاوم بداهت است و مرض قلبی دارد که درمان شریعت درمانده است علی المشرکین ما تدعوهم الیه این مسئله از مسائل غامضه کلامیه است نهایت شرح و بیان آن مسئله بمیزان که دین او راق تواند یافته است و لله سبحانه الموفق ایمان بانچه علماء اهل حق فرموده اند باید آورد

به بحث و جدل نباید افتاد و بیت نه هر جای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن و انبیا علیهم الصلوٰة والتسلیمات رحمت عالمیانند که حضرت حق سبحانه و تعالی ایشانرا برای هدایت خلق مبعوث ساخته است و بتوسط این بزرگواران عباد را بجناب قدس خود خوانده است و بدار السلام که محل رضای اوست دعوت فرموده بید دولت باشد که قبول دعوت کریم نماید و از مائده دولت او منتفع نگردد و این بزرگواران آنچه از حضرت حق سبحانه و تعالی تبلیغ نموده اند همه حق و صدق است و ایمان بآن آوردن لازم عقل هر چند حجت است اما در حجیت ناقص است حجة بالغه بعثت انبیا علیهم الصلوٰة والتسلیمات حاصل گشته است که عباد را محل عذر نگذاشته اول انبیا حضرت آدم است علی نبینا و علیه و علیهم الصلوٰة والتحیات و آخر ایشان و خاتم نبوت شان حضرت محمد رسول الله است علیه و علیهم الصلوٰة والتسلیمات بجمیع انبیا ایمان باید آورد علیهم الصلوٰة والتسلیمات همه معصوم و راست گو باید دانست عدم ایمان بیکی ازین بزرگواران مستلزم عدم ایمان است بجمیع ایشان علیهم الصلوٰة والتسلیمات چه کلمات ایشان متفق است و اصول دین شان واحد و حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام که از همان اولوالعزم خواهد بود متابعت شریعت خاتم الرسل خواهد نمود علیه و علیهم الصلوٰة والتسلیمات حضرت خواجه محمد باقی که از خلفاء کمل حضرت خواجه نقشبند است قدس الله تعالی سرهما و عالم و محدث است نیز در کتاب فصول ستة نقل معتمدی آورده که حضرت عیسی علی نبینا و علیهم الصلوٰة والسلام بعد از نزول عمل بمذهب امام اعظم ابی حنیفه خواهد کرد رضی الله تعالی عنه و حلال و اطعمه خواهد داشت و حرام او احرام و علماء کبار عباد کرام او خواهند بود صلی الله تعالی علی نبینا و علیهم الصلوٰة والتسلیمات و بدولت رسالت و تبلیغ او تعالی شرفت و بانچه مامور بدان شده ایمان آورد و عصیان و نافرمانی مولی جل سلطانه در حق شان متصور نیست و از خوراک و پوشاک پاک اند و از زنا شوی حرام اند و از تو الدو تناسل مبرا کتب و صحف آلهی جل سلطانه بتوسط ایشان منزل گشته است و به ایمان شان محفوظ و ماصون مانده ایمان آوردن بایشان نیز از ضروریات دین است و راست گو دانستن ایشان نیز از واجبات اسلام و نزد جمهور اهل حق خواص بشر فضل اند از خواص ملائکه و وصول شان باوجود عوارض است و قرب قیامت بسیار بی مزاحمت و ممانعت حامل تسبیح و تقدیس اگرچه کاقدسیان است اما اجنحه را باید دولت جمع کردن بکمال انسان است قال الله تعالی فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم

علی القاعدین درجة وکلا وعد الله الحسنی ومخبر صادق علیه وعلی آله الصلوة والسلام از انچه خبر داده است
از احوال قبر واز احوال قیامت واز حشر ونشر واز بهشت ودوزخ همه حق است ایمان باجزه ورنگ
ایمان بالله نیز از ضروریات اسلام است منکر آخرت در رنگ منکر صانع است وقطعا کافر است عذاب
قبر از صعقه وغیران حق است ومنکران اگرچه کافر نیست اما مبتدع است که منکر احادیث مشهوره است
وچون قبر برزخ است درمیان دنیا وآخرت عذاب آن نیز شبیه بعذاب دنیا دارد که انقطاع پذیر است
وشبیه بعذاب آخرت وارد که از جنس عذاب آخرت است بیشتر ستوجب این عذاب جماعت اند که از
بول تنزه نمینمایند ونیز جماعت که نمامت وسخن چینی مردم می دانند وسوال منکر ونکیر در قبر نیز حق است
واین عظیم فتنه ابتلاست در قبر حضرت حق سبحانه وتعالی ثابت دارد ودر روز قیامت حق است والبته
آمدنی است دران روز سموات پاره پاره خواهند گشت وکواکب پراکنده خواهند ریخت وزمین وجبال نیز
پرچه پرچه خواهند شد ونعدم خواهند پیوست چنانچه بنصوص قرآنی بآن ناطق است واجماع بجمیع فرق
اسلامیه بران منعقد آن کافر است اگر بمقدمات موهومه تسویل کفر خود نماید والبته از راه برود ودران
روز از قبور برانگیزند واجسادی استخوانهای پوسیده ریخته نمودن حق است وحساب اعمال ووضع میزان
وطیران صحف اعمال ورسیدن صحف ارباب یمین بدست یمین شان وصحف اصحاب شمال بشمال شان نیز حق است
وبصراط که برپشت دوزخ نهند واز انجا گذشته بهشتیان بهشت روند ودوزخیان از انجا در دوزخ
افتند نیز حق است چه اینها همه امور ممکن اند که مخبر صادق بوقوع آنها خبر داده است پس بی توقف قبول
آنها باید نمود وبمقدمات وهمیه تشکیک وتردید نباید کرد وما انتم الا سوء الظن (قطعی است ودران روز
شفاعت نیکان درحق بدان باذن حضرت رحمان جل سلطانه نیز حق است پیغمبر فرموده است صلی الله
وعلی آله الصلوة والتسلیمات شفاعتی لاهل الکبائر من امتی یعنی شفاعت من مر اهل کبائر است از
امت من وخلود کافران بعد از حساب ودوزخ ودر عذاب دوزخ نیز حق است وهمچنین خلود مومنان
درجنت ودرتنعمات جنت نیز حق مومن فاسق اگرچه روست که بشومی گناهان خود چندگاه بدوزخ
رود وبقدر ذنب انجا معذب بود اما خلود در نار درحق وی مفقود است کسیکه در دل وی مقدار ذره از
ایمان بود دوزخ مخلد نخواهد بود مآل کار او بجنت است ومرجع او بجنت ومدار ایمان وکفر بخاتمه است

بسا است که در تمام عمر بیکی ازین دو صفة متصف بود و در آخر بصدق آن متحقق گردد والعبرة بالخواتیم
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب
و ایمان عبارت از تصدیق قلبی است باموریکه از دین بطریق ضرورت و تواتر بثبوت پیوسته است
و اقرار لسانی نیز بآن امور ضروری هیچو ایمان بوجود صانع و توحید او تعالی و همچنین ایمان بحقیت کتب
و صحف منزله و ایمان بانبیاء کرام و ملائکه عظام علیهم الصلوات والتسلیمات الی یوم القیام و ایمان بآخرت از
حشر اجساد و خلود عذاب و ثواب و دوزخ و بهشت و استحقاق سموات و انشقاق کواکب و اندکاک
ارض و جبال همچنین بفرضیة صلوة خمس و تعین رکعات دران و بفرضیة زکوة مال و صوم رمضان
و حجر بیت الحرام بر تقدیر استطاعت راه و همچنین ایمان بحرمت شرب خمر و قتل نفس بغیر حق و عقوق
والدین و سرقه و زنا و اکل مال یتیم و اکل ربوا و امثال آنها که بتواتر بثبوت پیوسته است و از ضروریات
دین اند و مومن بارتکاب کبیره از ایمان نمی برآید باستحلال کبیره کفر است و عمل بارتکاب کبیره فسق
و خود را مومن برحق باید دانست یعنی بثبوت و تحقق ایمان خود اعتراف باید نمود و کلمه استثنا الغی کلمه
ان شاء الله با ایمان نباید مقرون ساخت که مبنی از شک است و بثبوت ایمان سوء منافات دارد
هر چند استثنا را اگر بخاتمه دارند که مبهم است از اشتباه بثبوت خالی هم خالی نیست پس احتیاط در ترک
صورت شک و اشتباه است و فضیلت حضرات خلفای اربعه بترتیب خلافت ایشانست بالجماع اهل حق
است که افضل اهل بشر بعد پیغامبران صلوة الله تعالی و تسلیماته سبحانه علیهم اجمعین حضرت صدیق است
رضی الله تعالی عنه بعد ازان حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه و وجه افضلیت ایچنین فقیر فهمیده است
نه بکثرت فضائل و مناقب است بلکه بسبقیت ایمانست و اقدمیت انفاق اموال و اولیت بذل
انفس در ای تائید دین و ترویج ملة متین چه سابق گویا بر امر دین پیشتاز و لاحق پشت گرمی
می باید از خوان دولت سابق می باید و مجموع این هر سه صفات کاملة منحصر در حضرت صدیق است
رضی الله تعالی عنه با سبقیت ایمان که سبب انفاق مال و بذل نفس خواهد کرد پیشوا است او
رضی الله تعالی عنه و امید ولایت غیر او در امت میسر نشده است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی مرضه الذی مات فیه انه لیس من الناس احد امن علی فی نفسه وماله من ابو بکر بن ابی قحافة

ولو کنت متخذا من امتی خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا ولکن خلة الاسلام افضل سدوا کل خوخة فی هذا المسجد غیر خوخة ابی بکر وقال علیه وعلی اله الصلوة والسلام ان الله بعثنی الیکم فقلتم کذبت وقال ابو بکر صدقت واسانی بفسه وماله فهل انتم تارکوا لی صاحبی قال علیه وعلی اله الصلوة والسلام لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب وحضرت امیر المومنین رضی الله عنه فرموده است که ابو بکر و عمر مردو افضل این امت اند کسیکه مرا برایشان مفضل و بدفتری است واو را نازیبا نه زعم خیانچه مفتری راز بندنا زعمات و محاربات که درمیان اصحاب خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات واقع شده است برحامل نیک محمول باید داشت واز مظنه هوا و هوس از حسب جاه و ریاست و اطلب نعمت و منزلت دور باید ساخت چه این رذائل از نفس اماره است و نفوس این بزرگواران در صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات پاک و مبرا بوده اند امکان ندارد که دران مشاجرات و محاربات که در خلافت امیر المومنین واقع شده بود حق بجانب حضرت امیر بوده است رضی الله تعالی عنه و مخالفان او مخطی بوده اند خطای اجتهادی که محال ملامت و طعن نباشد و بتفتیق خود و پیچ گنجایش دارد که صحابه همه عدول اند و مرویات همه مقبول و مردود مخالفان امیر مرتضی اند امیر مرتضی مردود و صدق و وثوق برایشان و علة مشاجرة و محاربت جرح احدی نشده است پس همه او دوست باید داشت که دوستی ایشان بدوستی پیغمبر است علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات که فرموده من احبهم فبحبی احبهم و از بغض و دشمنی ایشان اجتناب باید نمود که بغض ایشان بعض آن سرور است علیه وعلیهم الصلوات والتحیات که فرموده من ابغضهم فببغضی ابغضهم و تعظیم و توقیر ایشان تعظیم و توقیر آن خیر البشر است علیه وعلی آله الصلوة والسلام و در عدم تعظیم عدم تعظیم او همه التعظیم و توقیر باید نمود از جهت تعظیم صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات شیخ شبلی فرموده ما امن برسول الله من لم یوقر اصحابه بعد از تصحیح اعتقاد از ایمان اعمال هم چاره نبود پیغمبر فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام که بنای اسلام بر پنج چیز است یکی شهادت ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله که عبارت از ایمان و اعتقاد است به آنچه به تبلیغ محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم به ثبوت پیوسته است چنانچه گذشت دویم ادای صلوات خمس است که ستون دین است

سیوم ادای زکوة مال است چهارم صوم ماه مبارک رمضان است پنجم حج بیت الحرام است پس
نماز بهترین عبادات است بعد ایمان بالله و رسوله و در رتبهٔ ایمان حسن ثلاثه است بخلاف سائر
عبادات که حسن آنها ذاتی نیست نیک تقیید و رزیده بعد از طهارت کاملهٔ چنانچه ذکرش
مبین گشته است پس فتور ادای نماز باید نمود در قرارهٔ در رکوع و سجود و قومه و جلسه سائر ارکان اعتبار
باید کرد که بوجه کمال ادا باید و سکون و طمانیت در رکوع و سجود و قومه و جلسه لازم باید دانست و مسابقه
نباید گذرانید و نماز را در اول وقت ادا نماید و تاخیر از راه تکاسل و تجاهل تجویز نکند نزد مقبول
کسی است که بمجرد امر مولی امتثال امر او نماید که تاخیر کردن در امتثال امر از تمرد و سوء ادب است و از
کتابهای فقه که بعبارت فارسی نوشته اند در رنگ غیب بصلوة و تیسیر الاحکام و امثال آنها
باید که همه وقت با خود دارند و مسائل شرعیه از انجا استخراج نمایند و بعمل آرند کتاب گلستان که مشتمل
در جنب کتب فقه و اصل فضول است بلکه نسبت بامر ضروری لایعنی است بانچه حیث الامر
در دین لازم باند دانست که بجا آورد آنها نباید بالتفات گشت نماز متهجد هم گو نماز ضروریات این راه
است سعی نماید که بی ضرورت ترک نشود اگر در ابتدا بعضی متعسر باشد و بیداری در اول وقت میسر نشود
جمعی از خدمتگاران را برای این امر تعین نماید که در اول وقت خواه و ناخواه بیدار سازند و نگذارند که
در خواب باشند بعد از چند روز که بیدار شدن معتاد شود احتیاج بتکلف و تعمل نخواهد شد کسی خواهد که در آخر
شب بیدار شود باید که اول شب بعد از نماز خفتن خواب کند و باشتغال مولا مائل بیدار باشد
و استغفار و توبه و التجا و تضرع و تذکر معاصی و ذنوب و تفکر نقائص و عیوب و خوف عذاب اخروی
و ترس و الم دائمی در اول وقت غنیمت داند و عفو و مغفرت از حضرت حق سبحانه و تعالی خواهند
صد بار این کلمه استغفار با توجه قلب بر زبان آرند استغفر الله العظیم الذی لا الٰه الا هو
الحی القیوم و اتوب الیه سبحانه و نیز بعد از ادای نماز دیگر این کلمه استغفار صد بار بخوانند و بطهارت
و بغیر طهارت ترک در و این کلمه استغفار نماید در خبر آمده است طوبی لمن وجد فی صحیفته استغفار کثیر
و نماز چاشت هم اگر ادا نموده شود دولتی است عظیم سعی نماید که لااقل در رکعت بر دوام از چاشت
ادا کرده شود و اکثر رکعات نماز چاشت در رنگ نماز متهجد دوازده است و بمقتضای وقت و حال

هر صبح گذارده شود مختصر است و کوشش نماید که بعد از ادای هر نماز فرض آیة الکرسی خوانده شود
که در خبر آمده است که بعد از نماز فرض هر که آیة الکرسی بخواند مانع نباشد او را از دخول بهشت بگیرد موت
و نیز بعد از ادای هر نماز سی نماز های نجگانه باید که سی و سه بار کلمه تنزیه سبحان الله بگویند و سی
و سه بار کلمه تحمید الحمد لله و سی و سه بار کلمه تکبیر الله اکبر و یکبار بگویند لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد یحیی و یمیت وهو علی کل شئ قدیر تا عدد صد پوره شود و نیز در
هر روز و در هر شب صد بار سبحان الله و بحمده بگویند که ثواب بسیار دارد و اعتماد صباح یکبار بگویند
اللهم ما اصبح بی من نعمة او بأحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک فلک الحمد ولک الشکر
و در شام بجای اللهم ما اصبح اللهم ما امسی بگویند و تمام کنند و در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله
الصلوات والسلام که هر که این دعا را در روز بخواند شکر آن روز بجا آورده باشد و هر که در
شب بخواند شکر آن شب بجا آورده باشد و این ورد را دکانیست که بطهارت بخوانند
بلکه در جمیع اوقات این ورد یومی دلیلی را بجا آرند و ادای مال زکوة هم از ضروریات دینست
و غیبت دست بمصارف زکوة باید رسانید هر گاه نعم حقیقی جل سلطانه از عطیه و انعام خود فرماید که
از چهل حصه یک حصه را بفقرا و مساکین بدهند که در عوض آن اجر جزیل و جزای جمیل بشما خواهم داد آیا
بی انصاف بود بلکه متمرد باشد که در ادای این جز مختصر هم توقف نماید و در اعطای آن بخیل و رزد
این قسم توقفها که در امتثال اوامر شرعیه بوقوع می آید منشا آن مرض قلبی است و عدم یقین باحکام
منزله سماوی مجرد کلمه شهادت کفایت ندارد و منافقان نیز این کلمه را میگفتند علامت یقین
قلب ایشان اوامر شرعیه است بطوع و رغبت یک جزئیل که نیت ادای زکوة بفقیری بدهند
بهتر از انفاق الکهاست که بی این نیت بدهند چه ادای فرض است و این ایشان بفضل و ادای
نفل است باد ای فرض هیچ اعتدادی و اعتباری نیست کانشکه حکم قطره و اشتی نسبت بدریا
و حیله و تسویلات شیطان لعین است که مردم را از فرائض باز داشته بنوافل و لالت مینماید و از
زکوة نگاه میدارد و در روزه اشباک مفطران نیز از واجبات اسلام است و از ضروریات دین و در ادای
آن نیز اهتمام باید نمود بعذرهای نامسموع روزه نباید کشود پیغمبر فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام

که روزه سپر است از آتش دوزخ و اگر بالفرض روزی در رنگ مرض روزه قضا شود قضای آن را باید
بے درنگ ادا باید نمود بتکاهل و تکاسل نباید گذرانید این کس بنده است بسر خود نیست سوآ دارد چاره ندارد
از نیکه بمقتضای امر و نواهی او زندگانی نماید تا امید نجات متصور بود و اگر چنین نکند بنده متمرد
باشد که سزای او انواع عقوبات بود رکن پنجم اسلام حج بیت الحرام است و آن شرائط دارد که در
کتب فقه بیان فرموده اند بعد از تحقیق شرائط ادای آن ضروری است پیغمبر فرموده است علیه و علی
آله الصلوٰة والسلام که حج هدم میکند گناهان سابق را و در حل و حرمت شرعے نیک احتیاط باید نمود
از آنچه صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوٰة والتحیة منع فرموده است خود را نگاه باید داشت و منهیات
حدود شرعی باید کرد اگر مطلوب سلامت و نجات بود و خواب گوشتی چند خواهد بود بیشه غفلت و گوشتی
تا کی آخر بیدار خواهند ساخت و بیشه غفلت خواهند برد اشتن از زمان غیر از ندامت و حسرت الفدوقت
نخواهد بود و غیر از خجالت و خسارت حاصل مرگ نزدیک است و غذابهای گوناگون آخرت طیار و
آماده من بات فقد قامت قیامته پیش از آنکه بیدار سازند و سوگند بیدار شوند و بمقتضای اوامر
و نواهی شرعے کار کنند و خود را از غذابهای گوناگون اخروی نگاهدارند قال الله تعالی قوا انفسکم
واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة علیها ملئکة یعنی نگاهدارید نفسهای خود را
و اهلهای خود را از آتشے که هیزم آن آدمی و سنگ است بعد از تصحیح اعتقاد و بعد از اتیان اعمال صالحه
بمقتضای شریعت حقه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة اوقات خود را بذکر الهی جل شانه معمور باید
داشت و از یاد او تعالی فارغ نباید بود ظاهر را اگر بخلق مشغول دارند باید که باطن بحق باشد جل سلطانه
و بیاد او تعالی ملتذ باید بود اینست دولت و طریقه حضرات خواجگان ما قدس الله تعالی اسرارهم مبتدی را
در اول قدم در صحبت شیخ کامل مکمل بعنایت الله سبحانه میسر است شاید ایمان با نیتے نصیب شما هم
حاصل شده باشد بلکه نصیبے اگر چه اقل بود میسر شده هر چه بدست آمده است از او نباید گذاشت
آن باشند امید وار زیادتے بوند چون در طریقه حضرات نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم
اندراج نهایت در بدایت است اگر از این طریقه اندک است هم بسیار است که در بدایت از نهایت
خبر داده است اما مبتدی را باید که هر چند بسیار بدست آید در نظر او اندک بود و از شکر آن فارغ نبود و

وهم شکر آن نماید و هم زیادتی را خواهد مقصود صلوٰة از ذکر قلبی زوال گرفتاری ما دون حق است سبحانه که مرض قلبی عبارت از انست و ازالهٔ این گرفتاری حاصل نشود و از حقیقت ایمان نصیب نبود و ادای اوامر و نواهی شرعیه میسر و سهولت میسر نیاید **بیت** ذکر کو ذکر گر ترا جانست ۔ پاکی دل ز ذکر رحمان است ۔ و در طعام خوردن باید که خط نفس مطلوب نبود بلکه بنیت قوت و استطاعت بعبادة بود و اگر این نیت در ابتدا دست ندهد باید که بتکلف خود را بر ین نیت آرند و ملتجی و متضرع شوند که حقیقت این نیت میسر گردد و همچنین در جامع پوشیدن باید که نیت تزئین از برای عبادت و ادای نماز بود که در قرآن مجید آمده است خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ مقصود از جامهای مزیب پوشیدن نبود خلق نبود که ممنوع است و همچنین سعی باید نمود که در جمیع افعال و حرکات و سکنات رضامندی مولا خود حاصل منظور بود بمقتضای شریعت حقه او عمل کرده شود این زمان ظاهر و باطن هر دو متوجه حق باشند تعالیٰ و یا حق بوند جل و علا مثلاً خواب سراسر غفلت است چون بنیت دفع تکاسل و راه ادای طاعت کرده شود خواب با این نیت عین عبادة گردد تا دران خواب بود که مادر طاعت بود که بنیت ادای طاعت است و خبر آمده است نوم العلماء عبادة هر چند میدانند که حصول این معنے امروز از تمام متعذر است که هجوم موانع است و التزام رسوم و عادات که منظور ننگ و ناموس است که ضدیت شریعت غرا دارند چه شریعت از برای رفع رسوم و عادات وارد شده است و از برای دفع ننگ و ناموس که ناشی از هوا و اماره است آمده اما اگر بتوفیق الله سبحانه مداومت بر ذکر قلبی نمایند و نماز بحضور وقتی بقدر میسر ادا کنند و در حل و حرمت شرعی مهما امکن احتیاط نمایند بحیثیکه حال این معنے ظاهر شود و خود بخود در قلب گرداند و چه دیگر از برای نوشتن بنقسیم نصایح است که اگر چه عمل بمقتضای این نصایح حاصل نشود اعتراف بقصور و نقص خود حاصل است و آن نیز دولتی است ۵ هر کس که بیافت دولتی یافت ۔ هر که کس نیافت مدعا یافت بس است بعیاذ بالله سبحانه از آنکه نیابد و از یافتن خود در ریا نبود و تکبر و از ناکردن خویش پشیمان نشود مگر جاهل متمرد باشد که سر از ربقهٔ بندگی برآورده بود یا از قید رقیت گشیده ربنا اتنا من لدنك رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا ۔ هر چند وقت و حال و زمان و مکان تقاضای آن نمیکند که چیزے بنویسد اما چون شوق و رغبت شما را بر وجه کمال دیده بتکلف خود را

برین امر آورده مطری نه بشنوید نوده کمال الدین حسین سپرده حضرت حق سبحانه و تعالی بمقتضای من
کرامت فرماید والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب هژدهم بسیادت پناه میر محمد نعمان رود یافته
دربیان بی تعلقی از ماسوای و ترغیب بصحبت طالبان حق تعالی الحمد لله رب العلمین دائما علی
کل حال فی السراء والضراء صحیفه شریفه مع هدیه که بصحبت سلیمان رسالت پناه بود
رسید جزاکم الله خیرا نوشته بودند که مقصود ازین سفر حصول بعضی مقاصد بوده است که میسر الحصول
گشته است امیدوار باشند فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا ابن عباس رض
میفرماید لن یغلب عسر یسرین از احوال پراموال خود چه نویسد و دوستان بی مزه ساز و معرفت از هزاران
هزار شکر است که در عین بلا عافیت است فسبحان من جمع من الضدین و قرن بین
المتنافیین روزی نضیر تلاوت قرآن مجید میکرد این آیت آمد قل ان کان اباؤکم وابناؤکم واخوانکم
وازواجکم وعشیرتکم واموال نِ اقترفتموها وتجارة
تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله
فتربصوا حتی یاتی الله بامره والله لا یهدی القوم الفاسقین خواندن این آیت کریمه بسیار مشکل شد و خوف غالب و دیر
مطالعه حال خود نمود دید که هیچ یکی ازینها گرفتاری ندارد اگر همه تلف و ناچیز شوند تجویز امری که در شریعت
ایشان آن منکر و مستحسن است نخواهد کرد و ازان امور را بر این امر نخواهد گزید بقیه امرا آنکه چون ما را بان ما
برای خدا صحبت پیدا شد ما را هم باید که ایشان را انباز داریم و از احوال ظاهر و باطن ایشان خبردار باشیم
حدیث قدسی یاد آورد اذا رایت لی طالبا فکن له خادما مشهور است زیاده از انچه سابقان
یاران توجه داشتند بعد ازین توجه دارند و شیوه ناپرواهی تغافل از منظور ندارند و دیگر نویسند که مکتوب
قویت معقول شد یا نه اگر نشده است بهتر والا محل تردد التخلیص کرده نویسند زیاده چه نویسد
المسئول من الله سبحانه سلامتکم وعافیتکم وثباتکم واستقامتکم ومزید
توفیقکم وحسن عاقبتکم والسلام مکتوب نوزدهم بسیادت پناه میر محمد نعمان رود یافته فی الصبر الرضا
بقضائه تعالی الحمد لله رب العلمین فی السراء والضراء وفی العافیة والبلاء فعل الحکیم جل
سلطانه لا تخلو عن حکمة ومصلحة لعل الله سبحانه یرید به الصلاح عسی

ان تکرهوا شیئاً وهو خیر لکم والله یعلم وانتم لا تعلمون فاصبروا علی بلائه وارضوا
بقضائه سبحانه وتعالی واثبتوا علی اطاعاته تعالی واجتنبوا عن معاصیة سبحانه
انا لله وانا الیه راجعون قال الله تبارک وتعالی ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت
ایدیکم ویعفوا عن کثیر فتوبوا الی الله سبحانه واستغفروا عما کسبت ایدیکم
واسئلوا العفو والعافیة من الله سبحانه فانه تعالی عفو یحب العفو واجتنبوا عن البلاء ما استطعتم فان الضرر عام
یعم من بین المرسلین علیهم الصلوٰة والتسلیمات ونحن فی عین البلاء مع العافیة فلله سبحانه الحمد والمنة والسلام علیکم وعلی سائر

مکتوب بستم مولانا امان الله ورود یافته دلبندی همت وراجع داشتن وصول جمیع نعم بپیر خود
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب خوی شیخ امان الله وصول یافت از احوال ومواجید خود نوشته
بودند بفضله تعالی بحمد الله بر مراد میروند شما را دعا در این امور متوقعست هر چه عطا فرمایند باید باد ب منت قبول آن باید
کرد وتضرع وزاری وبالتجا والانکسار پیش من فرستند گویان طلب یادی وسوال مقام فوق باید نمود و
اتیان احکام شرعیه نیک مراعات باید فرمود که مصداق احوال استقامت بر شریعت است تعبیر واقع که
از عالم مثال نوشته بودند نزدیک بما مانده است والامر لله سبحانه وچون وضعیت بسیار بوده
ایم الحمد لله سبحانه که نظر شما بلند افتاده است بجز وموی ورنگ طفلان کول نمیشوید ان الله سبحانه یحب
معالی الهمم واقعه تربیت حضرت علیئے علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام با خوی حافظ مهدی علی که نوشته
بودند سبب حافظ بطریق مناسبت بسیار دارد اما انچقدر باید دانست که دولت هر چند بصورت از
بر سد فی الحقیقه بشیخ خود راجع باید داشت تا فیما بین توجه پراگنده نشود ودکان خانه خلل نپذیرد از هر جا
بر سد از پیر خود باید دانست که او جامع است بهر صورت وتربیت او ظهور باید فی الحقیقه از وست
انمقام از مزال اقدام ملاست واقف باید بود تا دشمن بعین راه نیابد وپراگنده نسازد وشنیده باشند
هر که کجا هم جا وهر که همه جا هیچ جا حافظ لوعا رسانند والسلام **مکتوب بست ویکم** میر محمد نعمان ورود
یافته در جواب سوال از مشاالیه بودن او تعالی بضمائر وفضل زیاد وکیفیت علم حق تعالی بذات جل سلطانه
وعم احسانه الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی میر سید بودند که چون شیار نطفه باهیت خود شیا نباشند
بلکه باهیت اهل خود بر پا بوند باید که مشاالیه شیا بلفظ هو دانت وانا همان اهل اشد این زمان

حمل بعض صفات کہ بان اہل ملایم اند بر ضمائر چون صادق امید و رزاق ناامل و امثالہم را بنا کہ ظل
نے بحقیقۃ ہر چند باصل خود برابر است اما بثبوت ظلیت او اگرچہ در مرتبہ حس و خیال بود ہمیشہ بر جمیع
واحکام ظلیت او را دوام و بقاست و خلقہم لا یزالون را گو بعضہ و حمل آن صفات بران ضمائر بملاحظہ ہمین
ظلیت روست و ہر مرتبہ از وجود را حکم جداست و ہر چہ در خارج ہست نہ خدا ست جل و علا و دیگر معنی حدیث قدسی
کہ در باب فضائل ماہ کرام وارد شدہ ہست پرسیدہ بودند معانی الفاظ آن ظاہر ہست و از فضل و کرم
خداوندی جل شانہ بعید ہست کہ جمعی را بفیض آن و خصائص کرامات مخصوص کرداند و درجات و مراتب
کرامات نماید کہ دیگران در آن خبط نمایند و علم حساب اینہا کہ تردد و دشوار ندگنجایش تردد نیست
بسیاری از راست خبر البشر علیہ و علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات بحساب بہشت خواہند رفت از نجا جملہ در
حدیث صحیح آمدہ ہست کہ ہفتاد ہزار کس از امت من بحساب بہشت خواہند در آمد پرسیدند کہ چہ
کسانند اینہا یا رسول اللہ فرمود علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام الذین لا یکتوون و لا یسترقون
و علی ربہم یتوکلون و در مقام سر عظیم ہست کہ اظہار آن از مصلحت دور ہست کہ از افہام اکثری بعید ہست
اگر فرصت ملاقات شنیدہ باشد کہ شمہ از آن مشافہ گفتہ آید در مبحثی ازین سہ مجلد مکتوبات شائع
و مکتوبے اندراج یافتہ ہست اگر توانند دریافت سازند توانند دریافت دیگر پرسیدہ بودند کہ علم
حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ محیط کنہ ذات خود میتواند شد یا نہ اگر تواند شد تناہی لازم خواہد آمد بدانند
کہ علم دو قسم ہست حصولی و حضوری محال است کہ علم حصولی بکنہ ذات واجبی جل سلطانہ متعلق شود
کہ مستلزم احاطہ و تناہی است اما روست کہ علم حضوری او تعالیٰ بکنہ ذات او سبحانہ متعلق شود
و ہیچ تناہی لازم نیاید و السلام

مکتوب ۱۲۱ بست و دویم

بلا مقصود علے تبریزی در رود یافتہ
و میان آنکہ مراد از نجاست مشرکان خبث باطن و سوء اعتقادات ایشان است نہ نجس العین بودن
ایشان الحمد للہ علی عبادہ الذین اصطفی مخدوما شفقت آثار معلوم نشد کہ مقصود از فرستادن تفسیر
حسینے چہ بود صاحب تفسیر بیان آیت کریمہ موافق امیہ حنفیہ مینماید و از نجاست شرک خبث باطن
و سوء اعتقاد میخواہد و آنکہ بعد از اگر گفتہ ہست کہ اینہا اجتناب از نجاسات نمی نمایند چنیں امر در اکثر
اہل اسلام نیز موجود ہست و ازین راہ فرق در میان عوام اہل ایمان و در میان کفار مفقود ہست

اگر عدم اجتناب از نجاست سبب نجاست شخص بود معاملہ تنگ گردد کما حرج فی الاسلام و انکہ تعلم
از ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما کردہ است کہ مشرکان نجس العین اند در رنگ کلاب انقسم نقلہا
شواذ از ناکاربودن بسیار آمدہ است کہ معمول بر توجیہ و تاویل است چگونہ نجس عین باشند کہ آرد
سرور دین علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام از خانہ یہودی طعام خوردہ است و ظرف مشرکے طہارۃ کردہ
و حضرت فاروق رضی اللہ تعالی عنہ نیز از سبوی زنان ترسا طہارت کردہ است اگر گویند کہ کرہ اینہا
للشرکین بجز بود کہ متاخر باشد و ناسخ آنہا بود جواب تواند بود اینجا کفایت نمیکند اثبات تاخر باید
تا دعوی نسخ صحت پیدا کند فان الخصم من ادعی النسخ لو سلم متاخر باشد باید کہ مثبت حرمت نبود و ازا
از نجاست خبث باطن باشد زیرا کہ منقول است کہ ہیچ پیغمبری مرتکب مرئی نگشتہ است کہ مآل آن
در امر شریعت او باد و شریعت یکے از انبیا بحرمت گشتہ و آخر محرم گردد اگرچہ آن امر در وقت ارتکاب
مباح باشد خمر کہ اول مباح بود آخر حرام گشت ہیچ پیغمبری از انخورده اگر مال کافر مشرکان نجاست
ظاہر قرار دہ یافت و اینہا در رنگ کلاب نجس عین میگشتند ہرگز السرور کہ محبوب العالمین است
علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام بظروف اینہا مساس نمیکرد چہ جای آنکہ آب طعام اینہا میخورد و دیگر
ہمہ وقت نجس عین است اما بحث سابق و لاحق در وی گنجائش ندارد و اکثر مشرکان نجس عین باشند
باید کہ از ابتدا چنین بودند و آن حضرت علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام با اینہا از اول باندازہ آن معاملہ
میفرمود و لیس فلیس و ایضا جوہر دین مدفوع است معلوم شرافت است کہ حکم بنجاست انسان کردن
و انسان را نجس عین دانستن چہ قدر بر مسلمانان تنگ گرفتن است و انسان را در رنج انداختن است ممنوع
حنفیہ رضی اللہ تعالی عنہم باید بود کہ مخلصے از برائے مسلمانان پیدا کردہ اند و از ارتکاب حرام برآوردہ نہ انکہ
انسان را ملعون سازند و ہر انسان را عیب انگارند بر مجتہد چہ جای اعتراض است کہ خطائے او نیز
یکدرجہ ثواب است و تقلید او اگرچہ خطا کند موجب نجات است جماعہ کہ بحرمت طعمہ و اشربہ کفار قائل اند
محال عادیست کہ خود را از ارتکاب آن محفوظ دارند خصوصا در دیار ہندوستان کہ این ابتلا بیشتر است
و دین مسلمان کہ بعموم بلوی دارد اولی آنست کہ فتوی باسہل الیسر مورد ہند اگر موافق مذہب خود نبود
و بقول ہر مجتہد کہ باشد قال اللہ تعالی یرید اللہ بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و قال تعالی

یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا بر خلق تنگ گرفتن والبتہ نزد ایشان حرام است
وغیر مرضی حضرت حق است سبحانہ شافعیہ در بعض مسائل کہ شافعی در ان تنگ گرفتہ است بمذہب
حنفیہ فتوی میدہند در خلایق آسان میسازند مثلا در مصارف زکوۃ نزد شافعی صدقہ را بر جمیع
اصناف مصارف زکوۃ قسمت باید کرد بکیے از ان اصناف ہولفۃ قلوبہم اند کہ درین اوان مفقود اند
علماء شافعیہ بمذہب حنفیہ فتوی داده اند بہر یکے ازین اصناف کہ بدہند کفایت کردہ اند والبتہ اگر
مشرکان نجس عین باشند باید کہ از ایمان آوردن ہم پاک نشدہ اند پس معلوم شد کہ نجاست ایشان بواسطہ
خبث اعتقاد است کہ زوال نپذیرفتہ است ومقصور بر باطن است کہ محل اعتقاد است ونجاست دروغی
بطہارت سیروبی جنگ ارد چنانچہ معلوم وضیع وشریف است والبتہ کلام حسن انتظام انما المشرکون
نجس اخبار از حال مشرکان است کہ نا نجسیت ومنسوخیت آن کا ندارد وبہ نسخ در انشاء حکم
شرعی است نہ در اخبار از شی پس مشرکان ہمہ وقت باید کہ نجس باشند ومراد از نجاست خبث اعتقاد
بود تا ادلہ متعارضہ نباشند ومسائل ہیچ وقت محظور نبود آنروز کہ این فقیر کریمہ وطعام الذین
اوتوا الکتب حل لکم درین مبحث خوانده بود شما در برابر آن فرمودید مراد از طعام اینجا گندم وخرما وعدس
است اگر این توجیہ را اہل عرف پسندند چہ مضایقہ است اما انصاف در کار است مقصود اصلی از نیز
تصدیع واز این اطالہ کلام آنست کہ بر خلایق رحم نمایند وحکم بعموم نجاست شان نکنند واہل اسلام
نیز بوسطہ اختلاط کفار کہ از ان چارہ وگزیر نیست نجس نشوند واز اطعمہ واشربہ مسلمانان لبلت نجاست
متوہم اجتناب نکنند واز این راہ از ہمہ تبری نمایند واین را احتیاط نہ انگارند کہ احتیاط در ترک احتیاط
زیادہ حیہ تصدیع وہ بیت اند کے پیش تو گفتم غم دل ترسیدم کہ دل آزردہ شوی ورنہ سخن بسیار است
والسلام مکتوب سی وسیوم بخواجہ ابراہیم قباد یانی در آنکہ او تعالی بتوسط انبیا
علیہم السلام خبر دادہ است از ذات وصفات خود واعمال مرضیہ ونا مرضیہ عباد کہ عقل را دران
مدخلی نیست الحمد للہ الذی انعم علینا وہدانا الی الاسلام وجعلنا من امۃ محمد علیہ وعلی الہ
الصلوۃ والسلام انبیا خود را در عالمیان را علیہم الصلوۃ والتسلیمات کہ حضرت حق سبحانہ وتعالی
بتوسط بعثت ایشان بزرگواران علیہم الصلوۃ والتحیات از ذات وصفات خود وبا نا قص عقلان

وقاصر ادراکان را خبر داده است و باندازه فهم کوته بر کمالات ذاتیه وصفاتیه خود اطلاع بخشیده
و مراضی خود را از نامراضی خویش جدا ساخته و منافع دنیوی و اخروی ما را از مضار ما ممتاز فرموده
اگر توسل وجود شریف شان نبودی عقول بشر در اثبات صانع تعالی عاجز بودی و در ادراک
کمالات او سبحانه ناقص و قاصر مانند سے قدماء فلاسفه که خود را اکابر ارباب عقول میگیرند منکر صانع
بودند و شیاء را از نقصان عقل بدہر منسوب ساختند و مجادله نمرود که بادشاه روی زمین بود در
بحضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و اثبات خالق سموات و ارض مشهور است و در قرآن مجید
هم مذکور و فرعون بیدولت میگفت ما علمت لکم من الٰه غیری و نیز فرعون حضرت موسی علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام خطاب کرده گفته است لئن اتخذت الٰها غیری لجعلنك من
المسجونین و نیز آن بیدولت بهامان گفته است یا هامان ابن لی صرحا لعلی
ابلغ الاسباب اسباب السموات والارض فاطلع الی الٰه موسی و انی لاظنه کاذبا نکاذبا بخانه عقل در اثبات
این دولت عظمی قاصر است و بدون هدایت این بزرگواران باین دولت سرا فراز نمیتوان شد و چون متواتر
انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات دعوت الیشان بخدا که خالق زمین و زمان است جل شانه شهرت یافت
و کلمه این بزرگواران مرتفع گشت سفهاء هر وقت که در ثبوت صانع تردد و در اشتند قبسه خود مطلع شدند
بی اختیار بوجود صانع قائل گشتند و شیاء را با و تعالی مستند ساختند این نور یست که از انوار انبیاء
مقتبس گشته است و این دولت که از خوان انبیاء بر روی کار آمده علیهم الصلوات والتسلیمات الی یوم
الدین ابدا الآباد ✤ همچنین سائر سمعیات که بتبلیغ انبیا علیهم الصلوة والسلام بما رسیده است از وجود
صفات کمال واجب جل سلطانه و از لغت انبیا و از عصمت ملائکه علیهم الصلوة والتسلیمات والتحیات و
والبرکات و از حشر و نشر و از وجود بهشت و دوزخ و تنعیم و تعذیب و الیمی اینها و امثال آنها که شریعت
بان ناطق است عقل را در ادراک شان قاصر است و بی سماع از زبان این بزرگواران در اثبات آنها ناقص
و غیر مستقل و چنانچه طور عقل را ی طور حس است که آنچه بحس مدرک نشود عقل او را آن را بنمایند بخصوص
نبوت را ی طور عقل است آنچه بعقل مدرک نشود بتوسل نبوت بدرک می در آید و هر که را ی طور عقل طریق
از برای معرفت اثبات نمی نماید فی الحقیقة منکر طور نبوت است و مصادم بداهة است پس از وجود انبیا

نبوت بیدولت

چاره نبود تا بشکر منعم جل سلطانه که بعقل واجب است دلالت نماید و بتعظیم مولی النعم جل و علا که بعلم و عمل تعلق دارد و از قبل او سبحانه معلوم ساخته ظاهر سازند چه بتعظیم او تعالی که از نزد او سبحانه مستفاد و مشهود شایان شکر او نیست تعالی زیرا که قوت بشری در ادراک آن عاجز است بلکه بساست که غیر تعظیم او از سبحانه بتعظیم او تعالی انکار و از شکر به بحر رود و طریق استفاده بتعظیم مختص جل شانه از ان حضرت تعالی و تقدس منحصر بر نبوت است و منحصر در تبلیغ انبیا علیهم الصلوة و التسلیمات و الهام کرا و لیا راست مقتبس از انوار نبوت است و از برکات و فیوض متابعت انبیا است علیه الصلوة و التسلیمات و عقل درین امر اگر کفایت میکرد فلاسفه یونان که مقتدای خود را عقل ساخته اند در تیه ضلالت نمی ماندند و حق را سبحانه از همه بیش می شناختند و حال آنکه جاهلتر مردم و ذات و صفات واجبی جل سلطانه اینها اند که حق را سبحانه بیکار و معطل انگاشته اند و غیر از یک چیز و آنهم ایجاب باختیار او تعالی مستند نساخته عقل فعال از نزد خود تراشیده حوادث را از خالق سموات و ارض باز داشته باو منسوب میدارند و اثر را از موثر حقیقی جل سلطانه منع نموده از اثر بخود میدانند نزد اینها معلول از علت قریبه است علت بعیده را در حصول معلول تاثیر نداشته اند و جهل این عدم استغنا و شیاع را باو تعالی کمال او سبحانه تصور نموده اند و تعطیل و تجلیل انگاشته و حال آنکه حضرت حق سبحانه خود را بخلق سموات و ارض می ستاید و مدح خود را برب المشرق و رب المغرب میفرماید و این سفیهان را بزعم فاسد خود با حضرت حق سبحانه و تعالی هیچ حیاجی نیست و با او سبحانه هیچ مرنیازنه در وقت ضطرار و احتیاج باید کرد اینها بعقل فعال خود رجوع نمایند و قضای حاجت خود را از و خواهند که معامله را با او رجوع داشته اند بلکه عقل فعال نیز چون بزعم اینها موجب است از منحنا قضای حاجت از وی نمودن هم معقول است اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ عقل فعال چه بود که سرانجام اشیا نماید و حوادث باو مستند باشند در نفس وجود و ثبوت او هزاران سخن است تحقیق و حصول او مبتنی بر مقدمات زرانده و ده فلسفیه است که با صول فقه اسلامیه تمام و نافرجام اند البته نبود که شیار از قادر مختار جل شانه باز داشته باینچنین امر موهوم مستند سازد بلکه شیار اهزاران ننگ و عار است که بخبوت فلسفی مستند باشند بلکه اشیا بعدم خود راضی و خورسند بوده هرگز میل وجود

نمایند از انکه بستناد وجود شان بمجعول سفسطی نموده آید از سعادت انتساب بقدرت قادر مختار
جل سلطانه محترز کردند کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا یا
کفار الحرب با وجود بت پرستیها از نجاعه حسن حالند که بحضرت حق سبحانه جل و علا دستگی التجا
دارند و بتهارا وسیلهٔ شفاعت پیش او تعالی سازند عجب آنکه جمعے این سفیها احکامی نامند و بحکمت
منسوب سازند اکثر احکام ایشان سیاه در آلهیات که مقصد اسنی است کاذبانه و مخالف کتاب و سنت
اطلاق حکما بر انها که سراسر جهل مرکب نصیب شان است کدام ابتدا نموده آید گر بر سبیل تحکم و تهمت گفته
شود و باز قبیل اطلاق بصیر بر اعمی شمرده آید و جمعے ازین سفها که بے التزام طریق انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات بتقلید صوفیهٔ الهیه که در هر عصر از متابعان انبیا بوده اند علیهم الصلوات والتحیات طریق
ریاضت و مجاهدات اختیار نموده اند و بصفای وقت خود مغرور گشته بر خواب خیال خود اعتماد کرده اند
و کشوف خیالی خود را مقتدا ساخته فضلوا فاضلوا نمیدانند که این صفا صفای نفس است که اهل بضلالت
دارد نه صفای قلب که بهره هدایت است چه صفای قلب منوط بمتابعة انبیاست علیهم الصلوات
والتسلیمات و تزکیهٔ نفس مربوط بصفای قلب سیاست اوست مر نفس را نفس که صفا پیدا کند با وجود
ظلمت قلب که محل ظهور انوار قدم است حکم آن دارد که چراغے برافروخته باشند از برای تاراج کردن
دشمن کمین که ابلیس لعین بود بالجمله طریق ریاضت و مجاهدت در نزد سالک طریق نظر و استدلال و قتے
اعتبار و اعتماد پیدا کند که مقرون بتصدیق انبیا بود علیهم الصلوات والتسلیمات که از قبیل حق جل و علا
تبلیغ نمایند و تا بید او سبحانه نموده اند کار خانهٔ این بزرگواران بنزول ملائکه معصومین از کید دشمن
لعین محفوظ است ان عبادی لیس لک علیهم سلطان تقدم وقت شان است و دیگران را بدولت
میسر نشده است و ازدام نافرجام لعین رهائی متصور گشته مگر که التزام متابعت این بزرگواران
نموده آید و بر اثر ایشان رفته شود علیهم الصلوات والتسلیمات بیت محال است سخن که راه صفا
تواند رفت جز در پے مصطفا علیه و علی جمیع اخوانه الصلوات والتسلیمات العلی سبحان الله ظالمان
که رئیس فلاسفه است دولت بعثت حضرت عیسی را علی نبینا علیه الصلوات والسلام دریابد و خود را
بزمانهٔ آنحضرت رسانیده بآنحضرت نگرود و از برکات نبوت بهره نگیرد و من لم یجعل الله نورا فما له من نور

قال الله تبارك وتعالى ولقد سبقت كلمتنا لعبادنا المرسلين انهم لهم المنصورون
وان جندنا لهم الغالبون عجب جاي ملامت است عقول ناقصه فلاسفه كه باوطرف نقيض بطور نبوت افتاده است
هم در مبدا وهم در معاد واحكام آنها مخالف احكام انبياست عليهم الصلوات والتسليمات نه ايمان بالله
درست كرده اند ونه ايمان باخرت بقدم عالم قائلند وحال آنكه اجماع متين ست بحدوث عالم
بجميع اجزاء خود وهمچنين بانشقاق سموات وانتشار كواكب وانداكاك جبال وانفجار بحار كه بروز قيامت
موعود ست قائل نيستند ومنكر حشر اجساد اند وانكار نصوص قرآنيه مينمايند وتاخر آن آنها كه
در زمره اهل اسلام خود را داخل ساخته اند همچنان برصول فلسفي خود راسخ اند ولقدم سموات وكواكب
وامثال اينها قائلند وبعدم فنا وهلاك اينها حاكم قوت ايشان تكذيب نصوص قرآنيه ست وزرق
شان انكار ضروريات دين عجب من اند بخدا ورسول ايمان آرند امآ انچه خدا ورسول فرموده اند
قبول ندارند خاتمه ازين هيچ نگذرد فلسفه چون اكثرش باستدلاليه پس كل آن هم مقبول باشد كه
حكم كل حكم اكثرست ايذا خود را در تعليم وتعلم آلتي كه عاصم از خطاي فكري ست صرف كردند واز باب
وقتنها منوع چون بالقصد اقصاي ذات وصفات افعال واجب رسيدند جعل سلطانه دست وپاي
خود را گم كردند والعاصم الله داده خبطها خوردند ودريته سلالات ماندند درنگ شخصي
سالها آلات حربيه اطبا ساز دوره وقت حرب دست وپاي خود را گم كرده بكار نبرد مردم علوم فلسفي را
منسق ومنتظم انتزاع از غلط وخطا محفوظي بكار نبرد بتقدير تسليم انكه در علومي صادق باشد كه عقل را
در آنها استقلال ست استبداد ست كه خارج از بحث اند ودخل دائره مالا يعني اند وبآخرت كه دايمي است
كار ندارند ونجات اخروي بانها مربوط نيست سخن در علومي ست كه عقل را دراك آنها عجز وقصور ست
وبطور نبوت مربوط اند ونجات اخروي بانها منوط ست حجة الاسلام امام غزالي در رساله منقذ عن الضلال
مفرمايد كه فلاسفه علم طب وعلم نجوم را از كتب انبيا رما تقدم گرفته اند وعليهم الصلوات والتسليمات
سرقه كرده اند وخواص دويه وغير آنرا كه عقل در درك آنها قاصرست از صحف وكتب منزله بانبيا
عليهم الصلوات والتسليمات واقتباس نموده وعلم تهذيب اخلاق را از كتب صوفيه الهيه كه در
هر عصر وهر امت پيغمبري بوده اند از براي زدودن اباطيل خود سرقه كرده اند پس اين سه علم متبرشان

سر قفے گشت وضبطها کہ در علم الٰہے در ذات وصفات وافعال واجبے جل سلطانہ خوردہ اند ودر ایمان باللہ ودر ایمان بآخرت مخالف منصوص صریحے نمودہ اند شمہ ازان بالاذکر یافتہ شد ما ند علم منجمان ومثل آن کہ بانواع اختصاص دارد اگر منسق ومنتظم باشد بچہ کار خواہد آمد وکدام عذاب ومال آخرت را خواہد دور ساخت علامت اعراض تعالی عن العبد اشتغالہ بما لا یعنیہ وہر چہ بآخرت بکار نیاید لایعنی ست وعلم منطق کہ علم آلتے ست واز اماصم از خطا گفتہ اند بکار ایشان نیاید ومقصد اسنے اغلط وخطا ایشانرا نہ برآورد وبکار دیگران چگونہ خواہد آمد واز خطا چگونہ خواہد رہانید ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ ھدیتنا وھب لنا من لدنک رحمۃ انک انت الوھاب بعضی از مردم کہ بعلوم فلسفے سے دارند ومقبولیات فلسفے مفتون اند بجماعہ احکام وسنت علیہ الصلوٰۃ والسلام نمیدانند علیہم الصلوٰت والتسلیمات بلکہ نزدیک ست کہ علوم کاذبہ ایشانرا صادقہ وسنت برتر از انبیاء قدیم دانند علیہم الصلوٰت والتسلیمات اعاذنا اللہ سبحانہ عن الاعتقاد الفاسد ہر گاہ ایشانرا احکام وانند وعلم انہا حکمت گویند ناچار درین بلا افتند چہ حکمت عبارت از علمے ست کہ مطابق نفس الامر باشد علوم منکم مخالف آنہا بود وغیر مطابقت بنفس مرخواہد داشت بالجملہ تصدیق انہا وتصدیق علوم انہا مستلزم تکذیب انبیاء وتکذیب علوم انبیاست علیہم الصلوٰت والتحیات کہ این دو علم دو طرف نقیض اند وتصدیق یکے مستلزم تکذیب دیگرے ست ہر کہ خواہد ملت انبیاء را التزام نماید از حزب حق باشد جل وعلا واز اہل نجات بود وہر کہ خواہد فلسفے شود ودر گروہ شیطان باشد وخاسر وخائب وقال اللہ تبارک وتعالی فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین نارا احاط بھم سرادقھا وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمھل یشوی الوجوہ بئس الشراب وساءت مرتفقا والسلام علی من اتبع الھدی والتزم متابعۃ المصطفی علی جمیع اخوانہ من الانبیاء الکرام والملائکۃ العظام الصلوات والتسلیمات اتمہا واکملہا والسلام

مکتوب بست وچہارم

بملا محمد مراد کشمی کہ از خادمان میر محمد نعمان است ودر یافتہ در بیان بزرگے صحاب کرام انور وعلیہ وعلی آلہ الصلوات والسلام ومحبت بآنہا با کید گیر قال اللہ تبارک وتعالی محمد رسول اللہ والذین معہ اشداء

علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله ورضوانا
الی قوله تعالی لیغیظ بهم الکفار وعد الله الذین امنوا وعملوا الصالحات منهم
مغفرة واجرا عظیما درین کریمه جمیع اصحاب خیر البشر را علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات بکمال مهربانی که بایکدیگر
دارند مدح فرموده است چه رحیم که واحد رحمانیت متضمن مبالغه است و مهربانی وچون صفت مشبهه دلالت
بر استمرار نیز دارد بایکه مهربانی ایشان بایکدیگر بر صفت استمرار و دوام باشد چه در حضور آن سرور و
چه بعد از ارتحال آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام وایما پس آنچه منافی مهربانی است در حق یکدیگر بایشان
که ازین بزرگواران بر دوام مسلوب باشد واحتمال بغض وکینه وحسد وعداوت بایکدیگر ازین اکابر
دین بسبیل استمرار منتفی بود سرکار جمیع صحابه کرام باین صفت مرضیه متصف باشند چنانچه مقتضای
کلمه والذین است که از صیغ عموم واستغراق است از اکابر صحابه چه گوید که این صفت اتم واکمل در آنها
خواهد بود لهذا السرور فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام ادهم امتی ابو بکر وشان
حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام لو کان بعدی نبی
لکان عمر یعنی لوازم وکمالاتی که در نبوت در کار است همه را عمر دارد واما چون منصب نبوت بخاتم الرسل
ختم شده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام بدولت منصب نبوت مشرف گشت وبیکی ازلوازم
نبوت کمال مهربانی است وشفقت بر خلق والبته رذائلی که منافی شفقت مهربانی است واز ذمایم
اخلاق است از حسد وبغض وکینه وعداوت در حق جماعه که بشرف صحبت خیر البشر مشرف گشته اند علیه
وعلیهم الصلوات والتسلیمات چگونه متصور شود که بهترین این امت که خیر الامم است ایشانند وبعد از
این ملت کرامت الملل است هم ایشان که فرق ایشان بهترین بوده است وصاحب ایشان فاضلترین
انبیا ورسل بوده اگر ایشان باین صفات رذیله موصوف باشند که کینه این امت مرحومه را ازان ذمایم
عار است ایشان چرا بهترین این امت باشند واین امت بکمالم وجه خیر الامم بود وسبقت ایمان
وولایت انفاق اموال وبذل انفس را چه مزیت وفضیلت باشد وخیریت قرن را چه تاثیر فضل صحبت
خیر البشر را علیه وعلی آله الصلوة والسلام چه اثر باشد جماعه که در صحبت اولیای این امت زندگانی
نمایند ازین رذائل نجات می یابند جمیعے که در صحبت افضل الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات

عمر خود را صرف کرده باشند و از برائے تائید و نصرت دین او بذل اموال و نفس نموده بوند چه احتمال دارد کہ این ذام در حق شان توہم نموده آید مگر آنکہ عظمت و بزرگے خیر البشر علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام و التحیۃ از نظر ساقط شود و عیاذاً باللہ سبحانہ و صحبت او علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام از صحبت دلی امت ناقص توہم کرد و نعوذ باللہ سبحانہ منہ و حال آنکہ مقرر است کہ ہیچ ولے امتے بمرتبہ صحابے آں امت نرسد فکیف بہ نبی آن امت شیخ شبلے علیہ الرحمۃ فرمودہ ہست ما امن برسول اللہ من لم یؤذ اصحابہ یعنے کسے گمان نمی برند کہ صحابہ پیغمبر علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات دو فریق بودند مگر دو سہ بودند کہ مخالفت حضرت امیر داشتند رضی اللہ تعالےٰ عنہ و عنہم و گروہے دیگر موافق حضرت امیر بودند کرم اللہ تعالےٰ وجہہ و این دو گروہ با یکدیگر عداوت و بغض و کینہ داشتند و بعضے از یکجا از جہت بعضے مصالح این صفات خود را مبطن میداشتند و تقیہ می نمودند و نیز گمان میکنند کہ این رذائل در ایشان تا بیک قرن نزدیک بودہ ہست تا بودند این ذام داشتند و باین توہم مخالفان حضرت امیر را تائید و میکنند و چیزہائے نامناسب بایشان منتسب ساختہ اند انصاف باید نمود کہ بریں تقدیر ہر دو فریق مورد طعن میگردند و بر رذائل صفات اتصاف میابند و بہترین این امت بدترین ازیں امت بلکہ بدترین جمیع امم میگردند و خیریت آن فرق بشریت تبدیل مے یابد کدام انصاف است کہ حضرات شیخین رضی اللہ تعالےٰ عنہما باین توہم بدیا ذنودہ آید و امور نامناسب باین اکابر دین منتسب ساختہ شود حضرت صدیق رضی اللہ تعالےٰ عنہ بحکم نص قرآنے اتقائے این امت ہست زیرا کہ اجماع مفسرین امت چہ ابن عباس رضی اللہ تعالےٰ عنہما و چہ غیر آن بریں کہ کریمہ وسیجنبہا الاتقی در شان حضرت صدیق نازل است رضی اللہ تعالےٰ عنہ و مراد از اتقے او ست رضی اللہ تعالےٰ عنہ پس شخصی کہ حضرت حق سبحانہ اتقائے این امت خیر الامم صفیر ما بد خیال ما بد کرد کہ تکفیر و تفسیق و تضلیل او چہ سر حد شناعت بود امام فخر رازی ما بین کریمہ استدلال بر افضلیت حضرت صدیق رضی اللہ عنہ نمودہ ہست زیرا کہ بحکم کریمہ ان اکرمکم عند اللہ اتقاکم گرامی ترین این امت کسے ست نزد خدا جل و علا اتقاء این امت ہست و چون حضرت صدیق بحکم نص قرآنے اتقائے این امت ہست باید کہ گرامی ترین این امت نیز نزد حق جل و علا بحکم نص لاحق و باشد رضی اللہ تعالےٰ عنہ و اکابر ائمہ سلف کسے از ایشان امام شافعی

رضی اللہ تعالے عنہم باثبات اجماع صحابہ و تابعین رحمہم اللہ بر افضلیت حضرت شیخین رضی اللہ تعالے عنہم و حضرت
امیر نیز حکم بافضلیت حضرات شیخین رضی اللہ تعالے عنہم نمودہ است امام ذہبی کہ از اکابر محدثین است و بمرتبہ
است کہ این نقل از حضرت امیر زیادہ از ہشتاد نفر روایت کردہ اند و عبد الرزاق کہ از اکابر ثقات است
نیز موجب این نقل حکم بافضلیت شیخین نمودہ است و باین عبارت گفتہ افضل الشیخین تفضیل
علیا ایاھما علی نفسہ و لا ما فضلتھما لکفی و زرا ان احبہ ثم اخا لصہ پس کسانیکہ
بحکم کتاب و سنت و اجماع و نیز باعتراف حضرت امیر افضل این امت خیر الامم باشند تنقیص و تحقیر
شان از کدام انصاف و دیانت باشد و کدام خیریت و ضمن آن موجود خواہد بود اگر در سب حادی عشر
و عبادت بود سب ایشان بجہل و بلعب کہ بنصوص متواترہ ملعون و مطرود اند روا این است بودی
و حسنات کثیرہ و ضمن آن حاصل آمدی و سب کدام خیریت است کہ متضمن نحوست و قطیعت است علی الخصوص
در حق کسیکہ مستحق آن نبود و اہل آن نباشد و وضع شی در غیر موضع آن شی ظلم است و از شی تا شی فرق
است و از موضع تا موضع تفاوت است پس از ظلم تا ظالم بون بعید بود و خلافت حضرت ذی النورین رضی اللہ
تعالے عنہ باجماع صحابہ کرام ثابت شدہ است و باتفاق صغار و کبار و ذکور و اناث ان قرن خیر القرون
بحصول پیوستہ لہذا علماء نمودہ اند کہ انعقاد باتفاق و اجماع کہ بر خلافت حضرت ذی النورین رضی اللہ تعالے
عنہ بحصول پیوستہ است بر خلافت ہیچیک از حضرات خلفاء ثلثہ دیگر بحصول نپیوستہ زیرا کہ در بیعت و خلافت
امیر رضی اللہ تعالے عنہ چون یکنوع تردد بودہ اہل آن قرن در ین مادہ احتیاط بسیار مرعی داشتہ اقدام ننمودہ
باید دانست کہ اصحاب کرام رضی اللہ تعالے عنہم مسلمان کتاب و سنت اند و اجماع ہم بقرن ایشان منوط
بودہ اگر جمیع ایشان یا بعض ایشان ملعون باشند و تضلیل و تفسیق متصف بوند اعتماد از کل دین یا بعض
دین مرتفع میگردد و فائدہ بعثت خاتم الانبیاء و افضل الرسل کہ میاند علیہ و علیہم آلہ الصلوات و التسلیمات
جامع قرآن مجید حضرت عثمان است بلکہ حضرت صدیق و حضرت فاروق رضی اللہ تعالے عنہم اگر ایشان
ملعون باشند و مسلوب العدالت بوند بر قرآن چہ اعتماد ماند و دین بچہ چیز ربا بود شناعت این امر را باید
دریافت صحابہ پیغمبر ہمہ عدول اند علیہ و علیہم الصلوات و التسلیمات و آنچہ تابعین ایشان بمرتبہ ایشان بارشد ست و
ہمہ حق و صدق است و مخالفات و منازعات این اکابر دین کہ در زمان خلافت حضرت امیر رضی اللہ تعالے عنہ

واقعشده است نه از راه هوا و هوس و نه از حب جاه و ریاست بوده است بلکه از روی اجتهاد و استنباط
بوده اگرچه در اجتهاد یکے خطا بود و استنباط او دور از صواب باشد مقرر علماء اهل سنت و جماعت است
رضی الله تعالی عنهم که محقق دران محاربات و مشاجرات حضرت امیر بوده است رضی الله تعالی عنه و
محاربان امیر خطا بودند اما این خطا که منشا آن اجتهاد است از طعن و ملامت دور است مقصود حقیت
جانب امیر است و خطا جانب مخالف امیر که اهل سنت بآن قائلند مخالف الزعم و طرفه نمودن زیادتی
است بے ما حصل بلکه متضمن احتمال ضرر است که اصحاب پیغمبر ند رضی الله تعالی عنهم و بعضی از ایشان مبشر بجنت
اند و بدے از ایشان نه مغفور ند و عذاب اخروی از ایشان مرفوع است چنانچه در احادیث صحاح آمده است اطلع
الله علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فانی قد غفرت لکم بجهت رضوان
مشرف گشته اند که آنسرور فرموده که هیچ یکے از اینجا از اهل دوزخ نیست علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
بلکه علما فرموده اند که از قرآن مجید مفهوم میگردد که جمیع صحابه اهل بهشت اند لا یَسْتَوِی مِنْکُمْ مَنْ اَنْفَقَ
مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ اُولٰٓئِکَ اَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِیْنَ اَنْفَقُوْا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوْا وَکُلًّا
وَّعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰی وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِیْرٌ وحسنی جنت است و همه صحابه
را انفاق و قتال پیش از فتح کرده اند یا بعد از فتح موعود بجنت اند فرموده اند که صفت انفاق بر قتال
از برائے تقیید نیست بلکه از برائے مدح است چه همه صحابه باین دو صفت متصف بودند پس همه موعود
بجنت باشند ملاحظه باید نمود که این قسم بزرگواران را بدیا و کرون و سوء ظن بایشان نمودن چه دور
انصاف و دیانت است **سوال** جمعے گفته اند که بعضے از اصحاب کرام بعد از ارتحال آنسرور علیه و
علیهم الصلوات والتسلیمات بآن طریق نماندند و غصب منصب خلافت حضرت امیر کردند بلکه گمان
می برند که انحراف ایشان بحد کفر رسیده بود و بضلالت انجامید پس بزعم اینها این جماعه از وعده ها که باصحاب
کرام آمده است محروم باشند چه فضیلت صحبت فرع اسلام است و چون در اسلام شان سخن بود صحبت را
چه تاثیر باشد **جواب** حضرت خلافت مآبی رضی الله تعالی عنهم اما حدیث صحاح که بحد تواتر معنوی رسیده
اند مبشر بجنت اند احتمال کفر و ضلالت از ایشان مدفوع است و نیز حضرات شیخین از اهل جنت
اند بما حادیث صحاح و مطلقا مغفور ند و نیز بعیت رضوان مشرف اند که جمیع اهل آن بیعت باحادیث

صحابہ از اہل بہشت گاہ گاہ و حضرت عثمان کہ در بدر حاضر نبود حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم او را
در مدینہ گذاشتہ آمدہ بود مذاز برائے بیماری اہلیہ او کہ بنت آن حضرت بودہ علیہ وعلی آلہ الصلوات
والتسلیمات کہ فرمودہ بود مذکہ ہر چہ بدریان را فضیلت حاصل شود ترا ہم خواہد شد و در بیعت رضوان
کہ حاضر نبود و علیہ الصلوٰۃ والسلام او را پیش اہل مکہ فرستادہ بود مذاز جانب او خود بیعت فرمود
چنانچہ مشہور ست و نیز قرآن مجید شہادت ہر یکے ازین حضرات میدہد و از علو درجات شان خبر میدہد
از کتاب و سنت کسیکہ چشم پوشیدہ مکابرہ نماید از مبحث خارج ست شیخ سعدی فرمودہ ست بیت
بقرآن و خبر زو نرہی ہ نست جوابش کہ جوابش ندہی ہ چہ باشد اگر در حضرت صدیق احتمال ضلال
و کفر صورت و شتی صحابہ پیغمبر با آن عدالت و با آن کثرت او اجانشین پیغمبر نشاختندی صلے اللہ تعالے
علیہ وآلہ وسلم در تکذیب خلافت حضرت صدیق تکذیب ہشتے و سہ ہزار اہل آن قرن خیر القرون ست تجویز
نکنند از کسیکہ او فی درایت دارد کدام خیریت دران قرن ہیماند کہ سی سہ ہزار اہل آن قرن باطل
جمع کردند ضال مضل اجانشین پیغمبر سازند حضرت حق سبحانہ و تعالے انجماعہ را انصاف بدہد کہ از طعن
اکابر دین زبان کوتاہ کنند و حق صحبت پیغمبر برآرند عبدا رند السنہ و فرمودہ ست علیہ علی آلہ الصلوات
والسلام اللہ اللہ فی صحابی لا تتخذوھم غرضا من بعدی فمن احبھم فبحبی احبھم ومن ابغضھم
فببغضی ابغضھم زیادہ چہ نویسد و اجلا ر بدیہی را چہ جلاد مذ زیرا کہ حضرت صدیق کہ قرآن مجید
بمدح او مملو ست و بکیورۃ واللیل و کریمہ در فضائل آنحضرت نازل گشتہ ست و از احادیث صحاح
لا یعد و لا یحصی در کمالات و فضائل او مروی ست و کتب انبیای ماقبلہ ذکر شمائل او و مناقب
بلکہ ذکر جمیع صحابہ آمدہ ست کما قال اللہ تعالی مثلھم فی التوراۃ ومثلھم فی الانجیل
و اس و بس این ہمہ مرحومہ کہ خیر الامم ست ہم اوست ہر گاہ او را کافر و ضال انداز و دیگران
چہ اعتماد نماید و بکدام راہ و رآمدہ سخن کند اللھم فاطر السموات والارض عالم الغیب
والشہادۃ انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیہ یختلفون والسلام علی من اتبع
الھدے والتزم متابعۃ المصطفے علیہ وعلی آلہ الصلوٰت والتسلیمات ٭
اتمھا واکملھا مکتوب بست و پنجم بلا ظاہر دریان نتائج

وترقی مراتب کہ از ذکر گفتن و تلاوت قرآن میشود از ذکر گفتن چارہ نبود کہ ترقی او مربوط بتکرار ذکر است بشرطی کہ از شیخ کامل عمل گرفتہ شود و اگر مقرون باین شرط نبود بسا است کہ از قبیل ورد ابرابر بود نتیجہ ان ثواب است نہ وجہ قرب کہ بمقربان تعلق دارد و آنچہ گفتیم بسا است کہ از قبیل ورد ابرابر بود زیرا کہ بجا نیست کہ فضل خداوند جل سلطانہ موقوف شیخی نرسیت طالب مرید ذکر او را از مقربان سازد و بنا بر رویست کہ بے تکرار ذکر او را بمراتب قرب شرف سازد و او را خود گرداند و این شرط باعتبار اکثر است و برو فق حکمت و عادت است و چون بفضل خداوند جل سلطانہ معاملہ کہ بذکر وابستہ بود تمام شود از ذکر گفتن ہوائے اہل ہوائے خلاصی میسر گردد و او را مرہ باطمینان آید از زمان ترقی از ذکر گفتن حاصل نشود و ذکر انجا حکم او را برابر پیدا میکند و آنموطن مراتب قرب مربوط بتلاوت قرآن و او ائے نماز بطول قرارت است آنچہ اول ذکر گفتن میسر میگشت این زمان تلاوت قرآن علی الخصوص کہ در نماز خوانده شود میسر است بالجملہ درین وقت ذکر حکم تلاوت پیدا میکند کہ در اول قبیل ورد ابرابر بود و تلاوت حکم ذکر پیدا کرد کہ در ابتدا او توسط از مقربات بود و عجب مادہ است و درین وقت اگر ذکر بعنوان قرارت قرآن تکرار کرده شود کہ از کلمات قدسی آیات قرآنی است و باستعاذہ شروع نموده آید ہمان فائدہ دید کہ از تلاوت قرآن میسر است اگر بعنوان قرارت تکرار کرده نشود و درنگ عمل ابرار است ہر عمل را مقامی است و مہمی کہ اگر در ان مہم بجا آورده نشود حسن و ملاحت پیدا نکند و اگر در ان مہم ادا کرده نشود بسا است کہ خطا بود اگرچہ سینہ باشد قرارت فاتحہ در اوان تشہد خطا است اگرچہ ام الکتاب است پس پیرو درین راہ از ضروریات آمد و تعلیم او ہم از اہم مہام گشت و بدونہ خرط القتاد و غیر ازی نبود ہ است **بیت** از آنروی کہ چشم تست احول ۔۔۔ معبود تو پیر تست اول ۔۔۔ **والسلام علی من اتبع الہدی مکتوب بست و ششم** بسیادت پناہ میر محمد نعمان در رویافتہ و بیان انکہ حضرت حق سبحانہ و تعالے چنانچہ بذات خود موجود است نہ بوجود ہمچنان بذات خود حی و عالم و موصوف بصفات ثمانیہ است نہ بصفات زائدہ **الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی** حضرت حق سبحانہ و تعالے در نفس وجود و در سائر کمالات توابع وجود از حیوۃ و علم و قدرت و سمع و بصر و ارادہ و کلام در تکوین بذات اقدس خود کافی است و در حصول این کمالات محتاج بصفات زائدہ نیست ہر چند صفات کاملہ زائدہ نیز او را سبحانہ کائن است پس او تعالے

چنانچه بذات اقدس خود موجود است نه بوجود مخلوقین بذات خود زنده است نه بحیوة که صفت اوست
تعالے و بذات خود دانا است نه بصفت علم و بذات خود بینا است نه بصفت بصر و بذات خود شنوا است
نه بصفت سمع و بذات خود توانا است نه بصفت قدرت و بذات خود مرید است نه بصفت ارادة و بذات
خود گویا است نه بصفت کلام و بذات خود مبدء ایجاد کائنات است نه بصفت تکوین هر چند وجود عالم
بتوسط تکوین و سائر صفات است چنانچه بتحقیق اینمعنے خواهد آمد این تکوین و ارادت است
چه در قدرت صحت فعل و ترک است و در تکوین جانب فعل متعین است و نیز قدرت بر ارادت تقدم دارد و
تکوین بعد از ارادت است این تکوین شایان استماعت نبوده است که علماء اهل حق از اقدمون بفعل مذبوحه داشته
اند و بصفت قدرت و ارادت دانسته اند صحیح هر دو طرف فعل و ترک است و ارادت مرجح یکطرف است ایجاد
بعد از ترجیح ارادت بتکوین تعلق دارد اگر اثبات قدرت کرده نشود که مصحح طرفین است ایجاد لازم آید و اگر
تکوین اثبات کرده نشود ایجاد بغیر مستند میماند چه قدرت مصحح ایجاد است و تکوین مباشر ایجاد است
پس از اثبات تکوین چاره نبود که علمای ماتریدیه بیان مهتدگشته اند و اشاعره چون اضافت و تعلق را
باشیاء بیشتر دانسته اند از صفات اضافیه انگاشته اند والله یحق الحق وهو یهدی السبیل تخلیق
و ترزیق و احیاء و اماتت و امثال اینها را جزء تکوین دانستن بهتر است از انکه هر کدام را صفت قدیمه
بر سبیل گفته شود و قدمای متکثره بی ضرورت اثبات کرده شود پس لازم شد که هر چه دیگران را بایجاد او تعالے
بصفات میسر است او را بسجانه بذات خود بی توسط صفات حاصل چه ذات او تعالے بی ملاحظه امری و
اعتباری جامع جمیع کمالات است بلکه عین هر کمال نه بعض و نه جزئی در انحضرت مفقود است تمام اسماء
است و تمام شئونات علی هذا القیاس سائر بصفات معدوده لک و بسجانه صفات سبعه بلکه بثمانیه که علماء اهل
شکر الله تعالے سعیهم بوجود آنها قائلند نیز ثابت اند و این صفات کاملکه قدیم اند ظلال آن کمال و آئینه اند
و مظاهر آن کمالاتند و توان گفت که و بپوشش آن کمالاتند و حجاب آن انوار یکنمونه اند **سوال** چون ذات
او تعالے و حصول جمیع کمالات کافی است صفات را چه اثبات کرده شود و قول بوجود قدماء چرا گفته اید
لهذا فلاسفه و معتزله اکتفا بذات نموده اند و از وجود و قدماء گریخته بنفی صفات قائل گشته اند **جواب**
حضرت ذات تعالے و تقدس هر چند در حصول کمالات کافیست اما در تکوین و تخلیق اشیاء از صفات

موجد بمعنی کیست؟

فائدہ بیارہ نمود ہیچ ذات او تعالے در نہایت تنزہ و تقدس ست و در غایت عظمت و جلال
کبریائی ست در کمال غنا و در نہایت ست و ما شیار ان اللہ لغنی عن العالمین و مقتضائے
حکمت و بر وفق عادت در نوفادہ و ہستفاضہ از نسبت بہستفید و مستفیض چارہ نمود صفات اند
کہ یکدرجہ تنزل فرمودہ ظلمیت پیدا کردہ اند و با شیا مناسبت دارند فی الجملہ حاصل نمودہ اگر توسط صفات
نمود حصول نمی یافت اشیا متصور نمی شدند زیرا کہ اشیا از سطوات شئون انوار حضرت ذات تعالے و تقدس
جز ہلاک و فنا و اضمحلال و العدام نصیبے نیست بے فکر اند کہ اثبات صفات نمایند و ایجاد اشیا بنابر
بحث حل سلطان منسوب نمایند اول چہ بود کہ بے پردہ صفات در تجلیات ذات او تعالے مضمحل و نابود
گردد و سوال فضلا سفہ و معتزلہ ہر چند صفات را در خارج اثبات نمودہ اند اما باعتبارات علمیہ قائل گشتہ اند
و در علم کمالات ذاتیہ تمامتر دانستہ پس ایجاد اشیا بذات بحت منسوب گشت کہ بوسط اعتبارات پیدا شد
جواب ایجاد عالم در خارج ہست و عالم در خارج موجود ہست پس از حجب خارجی چارہ نمود تا توانند
وسیلہ وجود خارجی شیا شدہ تواند اشیا را در خارج از انحراف و استہلاک محافظت کرد اعتبارات
علمیہ بوجودات خارجی کار نیاید و حجاب علمی در محافظت موجودات خارجی کفایت نکند بعضی از فضولی
کہ عالم را در علم موجود نمیدانند اعتبارات علمی اشیا را شاید نفع نکند و تواند وسیلہ وجودات علمی گشت
اما عالم خارجی موجود ہست اگرچہ این خارج ظل آن خارج بود و این وجود ظل آن وجود باشد پس
از حجب خارجی کہ تواند وسیلہ وجود خارجی عالم گشت چارہ نمود پس صفات حقیقت باید کہ در خارج
موجود باشند و نسبت اشیا نمایند و کمالات ذاتیہ را بوسائل خود در مرآت عالم جلوہ دہند و در منصہ
ظہور آرند صفات ہر چند حجب اند تو تعالے اما ظہور کمالات ذاتیہ بوجود اینہا ست و بوط ہست حجاب اینہا
در نگ حجابیت نیست کہ سبب نمایندگی ہست این ظہور و این نمایندگی ہر چند ظلی ہست اما
چہ توان کرد کہ وجود ما بالظل مربوط ساختہ اند و بود ما را بحجاب پرداختہ ما بالذات لا ینفک عن الذات
مصرع سیاہی از حبشے کے رود کہ خود رنگ است و من بعد ھذا ما یلیق صفات و ما
کمہ اخطی لذ یہ بندہ حق نشود جل سلطانہ الا بفضل و تعالے از حق جدا نشود سبحانہ المرء
مع محبوب ہر چند حق سبحانہ را با شیا نسبت معیت حاصل ہست اما این معیت کہ مذکور آن

محبت است دیگر است تا محبت پیدا کند این معیت را نداند و چون در محبت نیز درجات متفاوته است
باندازه آن معیت نیز تفاوت حاصل است همین معیت است که سبب خلاصی از ظلمیات است و همین معیت است
در وسط اضمحلال کلیت است همین معیت است که مزیل رقیت است و مثبت حریت و همین معیت و همین
معیت است که مسقط انانیت است بلکه لافرانانیت بمدرجات کمالیت باید دانست که معیت عامه خود را
با ایشان فرموده است و هو معکم و معیت خاصه بحکم حدیث المرء مع من احب ایشان با وی اند
مقتضای محبت ایشان با مبین المحبین چه و معیت خاصه اثبات عینیت از طرفین است و هر دو معیت
از این طریقت اتم کمال ایشان لازم بود و همین جا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله عالم هر چند
ظلال صفات است و متوسط صفات وجود و ابقا پیدا کرده است اما محبت حضرات ذوات تقدس
توسط محبت ذاتیه با حضرت ذات تعالی از صفات کاصول می اند بوجوهی که گفته بالا رفته است و هو اصل
گذاشته باصل هو اصل پیوسته اما پیوستن بدیگری و اگر از اصل بالا نرود و آمدن را چه فایده بود و محبت چه کار
باشد اتصال با اصل در سه وقت دانست و اصل ظلی او را همیشه میسر بود کار اینست که اصل او در نگ ظل
زینها باید ساخت و بال محبت ولا بالا بدرت فهم این عروج فراخور دانش هر کس نیست و خود اگر داشته
از خود بالا رفتن معقول ارباب نظر و فکر نیست بلکه از بعضی فیزیکیان هزاران یکی باین دولت مشرف و اقف سر این
معنی بر دیگری منکشف است بیت هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست تو هر که سر بتراشد قلندری داند
سوال این سیر آفاقی است یا انفسی جواب آفاقی است تا انفسی زیرا که آفاق و انفس هر دو در
یکدیگر اند و اینجا مدار آفاق و انفس و خروج است هر چند نزد ارباب نظر مخلوط است هر گاه مطلوب آفاق و خروج
آفاق معلوم و دانسته گردد باید دانست که آفاق و خروج چنین باشد و این سیر یا این اشکال و با این وقت
نزد ارباب این سیر آفاقی باید دانست که سیر دو پله دارد اگر است که معلوم و تمیز است و سیر له از منزلی
دیگر چه است تبلیه عالم هر چند ظلال صفات است و صفات ظلال حضرت ذات تعالی اما این ظلمیات را درجات
و مراتب است که هر کدام حجاب بعضی است ان الله سبحانه بینی الف حجاب من نور و ظلمت شنیده باشند
تا حجابی مخالف نشود از ظلمیت نرسد و مراد از خرق حجاب اینجا خرق شهودی است و آنچه در آخر این جزء
از منع خرق جمیع حجب آمده است مراد از ان خرق وجودی است که متلزم است که مستلزم رفع صفات ظلمیات

کر محال ست ا بچون ست غیر قدیمه ما معلل ست بکم خرق وجودی دارد و ا حجب بے حجاب ست ا کر ست واجب
وقت ست کر ذات حامل نفع ا ربنا آتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شئ قدیر
الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین علیه وعلیهم و علی اله
الطاهرین اجمعین کمتوب بست ومفتم بالا علے کشفے در بیان آنچه بنده را باید کرد
از مرادات خود تمام برآمده مراد نے خود تعالے شانه تا شد با بیان مرض فوائے عوضی و بنده را باید کرد او
و مطلب او غیر از مولائی خود جل سلطانه هیچ نبود و چیز مراد سوے مراد بنده هیچ نباشد و اگر چنین نبود مراد
بقه بندگے بیاورده باشد و یا از قید رقیت کشیده بود بنده کر گرفتار مرادات خود ست و همه امور
خود فریفته ست بند نفس خود ست و در اطاعت شیطان لعین ست آنید ولت دلبسته بحصول ست
خاتمه ست کر بفنای و بقای اتم و کمل مربوط ست سوال کا دست کر با بستها خوهشها از کمل نه پیوسته
و آرزوهائے حصول مطالب بشتی ازین بزرگواران هم محسوس میگردد و امام انبیا و سلطان اولیا علیه و علیهم
الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها سرور و شیرین را دوست میدانست و حرصی کر بر هدایت ست و شفقت
قرآن مجید بین گشته ست و حب بقا کے انعیم با بستها و ازین بزرگواران چه بود و جواب بعضی از با بستها
منشا ان طبیعت ست آنشار طبیعت بر پا ست آن با بستها بر جا ست و وقت حاجت ابی اختیار
طبیعت بسر وقت آید ست و در وقت بیهوشی بکری راغب انعیم ست منافی عبودیت نیست سبب
گرفتاری بود آنفس خود خبیث و بایات طبیعت خارج دائره تکلیف ست و بیرون از هوای نفس اماره
نفس فضول مباح ست یا مشتبه و محرم و آنچه ضرورے ست نفس را بان مساس نیست پس مشاغل دنیا
و بکرداری فضولیات مآل آمد اگر چه از قسم مباح بود چه فضول مباح را نسبت قرب خواهد ست بحرام
اگر با نجوای شیطن لعین از انجا قدم بیرون نهاد بمباح افتاد و محرم خواهد افتاد و پس انتصار بمباح ضرور آمد کر
اگر از انجا نیز تجاوز شود بفضول مباح خواهد افتاد و اگر مسکن در فضول مباحات کرده شود بعد از لبث
آنرا نیز بیرون افتد با مباح و محرم خواهد افتاد و بعضے از با بستها ازین قبیل ست کر حصول آن از انجا
ست مع خلوص الشخص به نفسه عن المرادات و شاید بر باد خطه حضرت حسن ست کر الفاخیرت فیما
فات الله سبحانه و اعطانی فقد کان مؤمن باشد این ست کر القای دشمن عداوت ست ۞

بعدهم وبينهم وما بعدهم الشيطان الاغرور الحوزی این فقیر بعد از ادای نماز بامداد در ایام سکونت قلعه
بهرین سکوت کرد ناگاه نظر بقریه علیه بهت افتاد ... بهمه اجهوا از زوایای لاطائل بی ملاوت کشیده انجمیت
باز و هشت بعد از نحه چون بنایت الله سبحانه و بجمعیت آورد و دید که آن آرزوها در رنگ قطعه های ابر
بهرین برآمده و با القا کننده همراه بدرقه خانه را خالی گذاشتند آن وقت معلوم گشت که این بار شیطان
از بیرون آمده بود نه از درون بخاسته از نفاق بندگی بود با جمله هر فسادی که منشا آن نفس اماره است
مرفوع الثبت است و هم قائل منافی مقام بندگی است و هر فسادی که از بیرون آید اگرچه القائی شیطانی فرود
از امراض نفسیه است که با سهل علاج زوال پذیرست قال الله تبارك وتعالى ان كيد الشيطان
كان ضعيفا اما نفس مانند دشمن جانی ماست دشمن جانی صاحب خود را دشمن بیرونی بمدد او برمستولی یابد
و با جانب او مائل گردد بر دو جا المتر من شیا نفس اماره است که دشمن من بنواه خود بهت و هست و
اهلاک نفس خود بهت متمنای و معصیت حضرت رحمان است جل سلطانه که مولای مولی نعم اوست و
اطاعت شیطان که دشمن جانی ولیست باید دانست که تمیز و میان هر فسادی که و هر فسق عارضی فساد
داخلی و فساد خارجی ایشان متعذر بهت مبادا که قسم اول بین عدم خود را کامل گیرد و هر فسق ذاتی خود را مرض
عارضی انگارد و فساد مانند این ترسی نوشتن این سطرات نکند و اظهار ایشان مستحسن نباید
نزد یک بود که بهمه اسال است که درین اشتباه بودم و فساد ذاتی را بفساد عارضی مختلط می یافتم و نیز
حضرت حق سبحانه بتوفیق خود از اشتباه ساخت و مرض ذاتی را از مرض عارضی تمیز کرد و انید لله سبحانه
الحمد و المنه علی ذلك و علی جمیع نعمائه یکی از حکمتهای اظهار این قسم سرآن است
که کوته نظری را کامل را بوجود این قسم آرزوهای بیرون ناقص نپندارد و از برکات او محروم نماند سبب جمله
انکار از دولت التصدیق انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات وجود این قسم صفات بوده بهت و درین بزرگوار ان
فقالوا البشر یهدوننا را و آنچه فرموده اند که حضرت حق سبحانه و تعالی عارف را بعد از زوال مرادات
و بالیستن از وی مراحب را و میسازد و افتیار بدست وی میدهد تفصیل این شاء الله تعالی و بیاید
بتائید الله سبحانه خدا فرمود که بتوفیق مساعدت آن نیکو و بسلامت علی من اتبع الهدی و التزم
متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها

مشتمل است و مشتمل بر اصاغر ترک در بیان آنکه کیفیت تصدق با برادر مومنی ۱۲ الحمد لله
والصلوٰة علی عباده الذین اصطفی و ای بخاطر آمد که بروحانیت بعضے از اقارب ای خود تصدقی کرده شود
درین اثنا ظاهر گشت که باین نیت آن میت مرحوم را فرح و سرور حاصل شد و خرم و شادمان نظر
را مد و جوان وقت انبساط آن صدقه رسید اول بروحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی
آله الصلوٰة والسلام آنصدقه رانیت کرد چنانچه عادت بود بعد ازان بروحانیت آن میت
نیت کرده و درین زمان در ان میت ناخوشی دانسته حساس نمود و کلفت و کدورت ظاهر شد ازین
حال تعجب تمام روداد و وجه ناخوشی و کلفت ظاهر نشد با وجود آنکه محسوس شد که برکات عظیمه ازان تصدق
بان میت رسید فرح و سرور در وے ظاهر گشت و همچنین روز بارها بملتذران سرور نمود علیه الصلوٰة
والسلام و سائر انبیاء کرام را علی نبینا و علیهم الصلوٰت والتسلیمات نیز دران تذرو خل بسیار تم طفیلی آنحضرت
منعم افضرت و درین از علوم نشد همچنین در بعضے اوقات که در دو سه ستاد م مرضے انسرور دران
ظاهر نشد علیه وعلیهم الصلوٰت والتحیات با وجود آنکه معلوم شده است که اگر بروحانیت یکے تصدق
کرده سائر مومنان را شریک سازد بهمه برسد و ازان شخص که بنیت او داده بود هیچ نقصان نکند ان
ربک واسع المغفرة درین تقدیر وجه ناخوشی و عدم رضا چه بوده باشد بعد تے این اشکال خدشه داشت آخر الامر
بفضل خداوند جل شانه ظاهر شد که وجه ناخوشی و کلفت آنست که اگر صدقه بے شرکت بمیتی داده شود
آن میت از جانب خود بطریق تحفه و هدیه آنصدقه را در ملازمت انسرور علیه وعلی آله الصلوٰت والسلام خواهد
و بوسیله آن برکات و فیوض خواهد گرفت و اگر صاحب صدقه خود نیت آن سرور کند علیه وعلی آله الصلوٰة
والسلام میت را چه نفع بود در صورت شرکت میت را اگر صدقه قبول افتد ثواب آن صدقه است و در صورت
عدم شرکت هم ثواب صدقه است اگر قبول افتد و هم برکات و فیوض و تحاف و اهدای آن صدقه است از
نزد حبیب رب العالمین علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام و همچنین هر شخصے را که شریک سازند همین نسبت کار
است که در شرکت یکدیگر ثواب است و در عدم شرکت دو درجه که از ناحیت از جانب خود باو بگذارند و نیز
معلوم گشت که هدیه و تحفه که غیر ذی بخدمت بزرگے ببرد و بے شرکت احدے اگرچه طفیلی باشند آن تحفه را گذرانیدن
بهتر است یا بشرکت شک نیست که بے شرکت بهتر است و آن بزرگ برادران خود را از نزد خود بدیده بهتر است

۱۲ الحمد لله والصلوٰة علی عباده الذین اصطفی

از انکه انکس بفضولے دیگران را داخل سازد و آل و اصحاب کرد رنگ عیال آنسرور علیه علیهم الصلوات والتسلیمات ایشانرا که بطفیل داخل هدیه آنحضرت علیه علیهم الصلوات والتحیات ساخته میشود مرضی مقبول مینماید بلطف تعارف است که در هدیات مرسومه اگر بابزرگے او ان او را شریک سیاز ند از ادب و از رضا نمند او بعید مینماید و اگر خدمه او را بطفیل او ساخته هدیه فرستند مرضی می آید که اعزاز خدمه اعزاز اوست پس معلوم شد که بیشتر رضامندی مولی در افراد صدقه است نه در اشتراک صدقه اما باید که هرگاه صدقه بمیت دهند نیت بکند اول باید که بنیت آنسرور علیه و علی آله الصلوات والسلام هدیه جدا سازد بعد ازان بمیت تصدق کند که حقوق آنسرور علیه و علی آله الصلوات والسلام فوق حقوق دیگران است و نیز برین تقدیر احتمال قبول صدقه است بطفیل آنسرور علیه و علی آله الصلوات والتحیات این فقیر را بعضی صدقات موتے که در تصحیح نیت خود را عاجز دید یا باید علاجی بازین نمی یابد که آن صدقه را بنیت آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام تعین نماید و آن نیت را طفیلے ایشان سازد امید است که ببرکت توسط ایشان قبول افتد فرموده اند که صلوة آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام اگر بر بادیه سموم ادا کرده شود مقبول است و بآنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام از اوصول است اگر ثواب آن بصلوة فرستنده نرسد که ثواب اعمال مربوط بتصحیح نیت است و از برای قبول آن حضرت که مقبول و محبوب است بهانه کافی است کریمه وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا هم در شان آنسرور نازل است عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَعَلٰى جَمِيْعِ اِخْوَانِهِ الْكِرَامِ مِنَ الْاَنْبِيَاءِ وَالْمَلٰئِكَةِ الْعِظَامِ اِلٰى يَوْمِ الْقِيَامِ

مکتوب بست و ہم بسیادة پناه میر محب الله در بیان فهم کردن بعضے کلمات قدسی آیات قرآنے و سابقا چون از قصور فهم در بعضے از کلمات قدسی آیات قرآنے خارشه و تردد پیدا میشد و در تطبیق آن عاجز میگشت در دفع وساوس بعنایت الله سبحانه بازین علاج نمی یافت که باخود میگفت که این نظم قرآنے را بکلام خدا جل شانه اعتراف مینمائے و ایمان بآن داری یا نه اگر ایمان نداری کافری و از مبحث خارجی و اگر ایمان بآن داری پس قصور در فهمیدن تست نه در نظم قرآنے که کلام خالق ارض و سموات است و مبدء عقول و ادراکات است و چون بفضل خداوند جل سلطانه ایمان بحقیقت کلام ربانی حاصل بوده آنوسوسه باین تردید مضمحل و ناچیز میگشت و از تردد نجات می یافت درین اوان بفضل

اللہ سبحانہ کار تا باینجا رسیدہ است کہ در نظم قرآنے ہر محلے کہ انجا از تصور ادراک انجا پیش تر رود و خدا شناسی
ہمان محل باعث ازدیاد ایمان است بقرآن و ہمان خدا شود و سطوت ظہور اعجاز است در فرقان و آن
اخلاق را از شعب اعجاز تصور مینماید و آن اشکال از کمال بلاغت و برعت محمول میدارد کہ بشر در فہم
آن عاجز است القدر ایمان کہ در نافہمیدن قرآن حاصل است و فہمیدن آن از راہی اعجاز کشادہ است
کہ در فہمیدن نیست سبحان اللہ ہمین نافہمیدن جمعے را ضلالت میبرد و با نکار کلام حق میرساند جل علا
و بعضے را ہمین نافہمیدن سبب کمال ایمان بقرآن میگردد و ہدایت می آرد یُضِلُّ بِهٖ كَثِيْرًا
وَّيَهْدِيْ بِهٖ كَثِيْرًا رَبَّنَا اٰتِنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَّهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا وَاللّٰهُ

مکتوب سی ام بسیادہ و ارشاد پناہ میر محمد نعمان در بیان عروج بمراتب اصول و مراتب عبادات

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ وَالسَّلَامُ عَلٰى سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ **بیت** پایہ آخر دست و آدمی نہ گشت محروم
از مقام محرمی ہرگز گرد و باید سکیر پیچ نیست از دمی ہیچکس محروم تر ہ و چون بعنایت اللہ سبحانہ او را عروج
باصول خود کرد او در رنگ ظل است مر آن اصول را واقع شود در ہر اصلے از اصول اول و ہر افنائی است
و آن اصل و بعد از آن بقائے آن و باین فنا و بقا اطلاق انا می و از آن ظل اول گشتہ بآن اصل کہ
فنا و بقا او را دست حاصل گشتہ است اطلاق خواہد یافت و خود را ہمان اصل خواہد دانست و ہمچنیں
چون از آن اصل بکرم حق جل و علا او را عروج واقع شود باصلے کہ فوق آن اصل است و آن اصل ظل است
مر این اصل را فنا و بقا آن اصل او را و ازین اصل ثانے حاصل خواہد کرد و اطلاق انا از اصل اول زائل
گشتہ باصل ثانے خواہد پیوست و خود را ہمان اصل ثانے خواہد یافت و ہمین نسبت است اصل ثالث را
و اصل ثالث اگر عروج واقع شود اطلاق انا بر آن اصل ثالث قرار خواہد یافت کہ اصل ثانے را ظل دانست و ہمچنیں
در ہر اصلے تا آنے کہ در رنگ ظل است مر اصل فوقانے را ازین نسبت کمالیست اگر محض فضل جل و علا
جل سلطانہ عروج واقع شود و از ظل آن اصل گذرانند اطلاق انا از ہر ظل آن اصل آن خواہد قرار یافت و
خود را ہمان اصل خواہد دانست اِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَلٰى اَنَّهٗ وَرَدَ بَعْضُ الْاٰثَارِ اَنَّ الْمُسْتَعَانَ و این اصول با این
کثرت و با این رفعت اجزا را خواہند گشت تا قطرہ را دریا خواہند ساخت و کاہ را کوہ خواہند گردانید
و چون این اصول اجزائی دریا شدند ناچار از کمالات و برکات شان نیز بہرہ کامل نصیب خواہد شد

وکمال وجامع کمالات ان اجزا خواهد بود ازینجا فرق درمیان انسان کامل و سائر افراد انسان توان شناخت کرآن دریا محیط هست و اینها در رنگ قطره های محقرات دریا پس اینها او را چه شناسند از کمال وچه دریابند خوش گفت آنهی چیست اینکه او پیدای خود را کرامت کرد ی که هر که اشیا را شناخت ترا یافت وتا ترا نیافت اشیا را نشناخت وچنانچه درمیان انسان کامل و انسان ناقص بکثرت وقلت اجزا تفاوتست درمیان علامات وحسنات اینها نیز باندازه آن تفاوت هست شخصی را که صد زبان باشد بان یکزبان یاد توان نمود جل و علا ایمان و معرفت و سائر کمالات را بر همین قیاس باید کرد ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر الحمد لله رب العلمین اولا وآخرا والصلوة والسلام علی رسوله دائما وسرمدا وعلی اله الکرام وصحبه العظام الی یوم القیام مکتوب سی وکم بیاد الدین در تحقیق عالم ارواح و عالم مثال وعالم اجساد الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی نوشته بودند که روح پیش از تعلق ببدن در عالم مثال بوده است بعد از مفارقت از بدن باز بعالم مثال خواهد رفت پس عذاب قبر در عالم مثال خواهد بود در رنگ آنی که در خواب عالم مثال احساس نمایند و نوشته بودند که این سخن شاخسار بسیار دارد اگر قول نماید فرصه بسیار باین سخن متفرع خواهد ساخت بدانند که این قسم خیالات از صدق قلیل النصیب اند و ایشان را براه غیر متعارف دلالت نماید چند کلمه بفهورت با وجود موانع در تحقیق این مبحث نوشته آمد والله یهدی من یشاء الی سبیل الرشاد آنی را در عالم ممکنات از قسم قرار داده اند عالم ارواح و عالم مثال و عالم اجساد و عالم مثال را برزخ گفته اند درمیان عالم ارواح و عالم اجساد و نیز گفته اند که عالم مثال و سنگی است مرصانی و حقایق این هر دو عالم را که معانی و حقایق اجساد و ارواح در عالم مثال بصور لطیفه ظهور مینماید در اینجا مناسب هر منبع و حقیقتی صورت و هیئتی دیگر است و العالم فی حد ذاته متضمن صور شتی و اشکال نیست صور و اشکال در دیگر عوالم و دیگر منگی شته ظهور یافته است در رنگ مرات هست که فی حد ذاتها متضمن هیچ صورت نیست اگر در وی صورت کاین هست از خارج آمده است چون این سخن معلوم شد بدانند که روح پیش از تعلق ببدن در عالم خود بوده است که فوق عالم مثال است و بعد از تعلق ببدن اگر تنزل نموده است بعالم اجساد بعلاقه جبی فرو آمده است بعالم مثال کار ندارد نه پیش از تعلق و نه بعد از تعلق پیش ازین نیست

۳ درمیان یاد توان نمود حل و علا ایمان نسبت دارد و بان یکزبان

که در بعضی اوقات بتوفیق الله سبحانه بعضے از احوال خود را در میان آن عالم مطالعه نمایند و حسن و قبح احوال را
از انجا معلوم میسازد و چنانچه در واقعات و منامات اینمعنے واضح و لایح است و لباس است که بے آنکه از حس غایب
شود اینمعنے احساس نماید بعد از مفارقت ازبدن اگر روح علوی است متوجه فوق است و اگر سفلے است گویا
سفل است اجسام مثال کاری ندارد و عالم مثال زمانی و مکانی نیست نه از برای بودن جای بودن عالم روح
است یا عالم اجساد و عالم مثال پیش از موت اند و عالم قیامت چنانچه گذشت والحق که در خواب عالم مثال
اسباب نمود می آید صورت و شبح آن عقوبت است که رای آن مستحق گشته است و از برای تنبیه و اینمعنے
بروی ظاهر ساخته اند و عذاب قبر ازین قبیل نیست که حقیقت عقوبت است نه صورت و شبح عقوبت و نظیر آن
خواب احلام نموده می آید اگر فرضا حقیقتے هم داشته باشد از قسم الهامی نوعی خواهد بود و عذاب قبر از عالم
عذاب نیست و عذاب دنیا بینهایت چه عذاب دنیوی النسبة بعذاب اخروی اعاذنا الله سبحانه هیچ
مقدار و اعتباری نیست اگر شراره از آتش دوزخ در دنیا افتد همه را پاک بسوزد و دماغی گرداند عذاب
قبر را در رنگ عذاب خواب انسان از عدم اطلاع است از صورت عذاب و نیز مثال این اشتباه توهم مجانست
عذاب دنیا است با عذاب آخرت و این باطل است بین البطلان سوال از کریمه اَللّٰهُ یَتَوَفَّی الْاَنْفُسَ
حِیْنَ مَوْتِهَا وَالَّتِیْ لَمْ تَمُتْ فِیْ مَنَامِهَا الخ مفهوم میشود که توفی انفس چنانچه در موت است
در خواب است نیز عذابیکه از عذابها دنیا شمردن و عذاب دیگر را از عذابهای آخرت گفتن کدام وجه است
جواب نفی نوم ازان قبیل است که شخصے از وطن مالوف خود بشوق و رغبت از برای سیر و تماشا بیرون آید
تا فرح و سرور حاصل کند و خود هم و شادان بوطن خود باز رجوع نماید و سیرگاه او عالم مثال است که متضمن
عجائب ملک و ملکوت است و توفی موت نه چنین است که آنجا مدام وطن مالوف است و تخریب بنای معمور آنجا
که در توفی نوم محنت و کلفت حاصل نیست بلکه متضمن شرح و سرور است و در توفی موت شدة و کلفت
است پس وطن متوفای نومی دنیا بود و معامله که با و نمایند از معاملات دنیا باشد و متوفای موتی
بعد از تخریب وطن مالوف خود انتقال کرده است و معامله با او از معاملات اخروی گشته و ما
فقد قامت قیامته شنیده باشند و بخاطر بگذرانند خیالی و ظهور صوری است لے اعتقادیات مقرره اهل سنة
و جماعت را شکر الله تعالے سپهر از دست ندهند و بخواب خیال خود فرو نشوند که بخواب بے متابعت

ذوق عذاب قبر

این فرقه ناجیه متصور نیست خوش طبعها را موقوف داشته اگر از زدنهای نجات دارند بجان و دل
در اتباع این بزرگواران کوشند خبه بشرط ما علی الرسول الا البلاغ انبساط عبارت شما در رقوم نداخت
که نزدیک است که این تخیلات شما را از تقلید این اکابر بیرون آرد و تابع کشفیات خود سازد و نعوذ
باللہ سبحانہ منہا ومن شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا شیطان دشمن
قوی است واقف باشند که از صراط مستقیم پس کوچها نیندازد مدت مفارقت تا بیک سال تمام کشیده است
چه بلا شد ان احتیاطها که در التزام متابعت سنت واهل سنت منمود و بخصاص نجات در تقلید این
بزرگواران سیکرد و مگر همه فراموش گشت که تخیلات خود را مقتدای خود گردانیده شاخسارها را بروی
منظر و ساختند احتمال ملاقات با محجل هر سه بعید مینماید چنان زندگانی نمینماید که رشته امید نجات
گسسته نشود ربنا اٰتنا من لدنک رحمۃ وھیئ لنا من امرنا رشدا والسلام
علی من اتبع الھدی

مکتوب سی و دویم مقصود علمی در بیان آنکه خطرات

که از سحاب وصل گفته اند باندازه تجلی صوری است و در تحقیق حقیقت کثرت وهمیه مانیا سب نداشت
الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی نوشته بودند که رویای راه دانی پرسیدکه از هجوم خطرات
پریشانی نگفت به مقتضای وھو علی کل شیء محیط چون احاطه وشمول مطلوب معلوم است خطرها از سحاب
وصل باید شمرد نه از موجبات فصل و پیوسته ابواب شاهره را مفتوح باید داشت و دروازه غفلت را
مسدود و این سخن باندازه تجلی صوری که مقدمه است از مقدمات این راه صادق است و درین موطن اگر وصل
است هر چند فی الحقیقت فصل است باعتبار صورت است و اگر مشاهده است هر چند فی الواقع مباعده است
نیز بملاحظه صورت کاین و این تجلی نزد اکابر این راه از خیر اعتبار ساقط است که منفی وجود سالک نیست
و نیز محق و مبطل و همین تجلی نزد اکابر هندو و فلاسفه یونان نیز ازین تجلی باخبر اند و از علوم و معارف
این موطن محظوظ و متلذذ غایة ما فی الباب محق را ایندولت از راه صفا قلب حاصل میشود و مبطل از
راه صفای نفس تا چاران بجهالت می برد و این بضلالت آری اما هر دو گروه تصور و از بعضی فی خبر
نیست صورت پرست غافل منعی چه داند آخر گو باجمال جانان چه کار دارد لیکن محق را احتمال
نجات از صورت کاین است و مبطل را هیچ صورت است بی التزام ملت نبیا علیہم الصلوات والتسلیمات

خلاصے از گرفتاری صورت محال است و ایضا تجلی صوری داخل دائرہ علم است لیکن چون حال ذوقی
دوری پر توہی انداز د آنقدم حال نمایگرد و نیز در تجلی مشہود کثرت است لیکن بعنوان مظہریت وحدت
مشہود و کثرت بصر عنوان کہ بود و بال روبال است باید کہ در نظر باطن از کثرت و مشہود کثرت نام و نشانے
نماند و مشہود جز واحد حقیقے ہیچ نبود تا فنا کہ قدم اول است درین راہ میسر گردد زیرا کہ فنا عبارت
از نسیان ماسوی ہست از باطن پس کثرت را در ان موطن چہ مجال بود و مشہود کثرت انجا چہ باشد
و خطرہ را کہ از اسباب وصل و از ابواب شاہدہ گفتہ ہست مراد ازان وصل و مشاہدہ صوری ہست کہ عین
مفارقت و دوری ہست زیرا کہ وصل کہ نزد اکابر این طائفہ علیہ معتبر ہست در مقام بقا باللہ حاصل است
کہ بعد از فنا و نسیان جمیع ماسوا حاصل میگردد و وجود خطرہ منافی اندولت است و حصول سوسہ مانع
آن نہ زلت در مقام فنا کہ ولیکن آن وصل ہست خطرہ نوعی منتفی میگردد اگر بتکلف و شیاد سند یابند
بوسطہ نسیانیکہ او را از ماسوای حاصل گشتہ ہست نوشتہ بودند وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ بیان
احاطہ باین عبارت نیامدہ ہست تا نا کہ از کلام مولدین ہست چہ تقدیر احاطہ در کلام عجم بکلمہ علی بسیار آید
و متعارف در عبارات فصیحہ عرب بلفظ احاطہ بکلمہ ہست قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى وَكَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ
شَيْءٍ مُّحِيطًا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى اَلَآ اِنَّهٗ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ ظاہر این عبارت را از قرآن و حدیث
کردہ بطریق استشہاد آوردہ نہ چنین ہست بیان اینچنین در کلام مجید بعبارات دیگر ہست چنانچہ گذشت
و ایضا نوشتہ بودند کثرت وہمی و تعدد اعتباری نوعے تراکم گشتہ ہست کہ اکثر علما بتعدد وجود در غلط افتادہ
از مغز پوست و از لب بقشر قناعت نمودہ اند کثرت و تعدد در ہر چند وہمی و اعتباری ہست اما چون بصنع
و ایجاد خداوندی جل سلطانہ پیدا گشتہ ہست متقن و مستحکم ہست و معاملہ دنیویہ اخرویہ بوی مربوط و بآثار
خارجیہ بروی مترتب ہر چند وہم و اعتبار مرتفع شود از ارتفاع این کثرت و تعدد ممنوع ہست چہ عذاب
و ثواب دائمی و اخروی کہ مخبر صادق علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام ازان خبر دادہ ہست منوط بکثرت است
و مربوط بتعدد و حکم بارتفاع کثرت و تعدد و نمودن و خول در الحاد و زندقہ ہست اَعَاذَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَرَسُوْلُهٗ
پس صوفیہ علیہ و علمای کرام ہر دو منبوت و مستمر اند این کثرت و تعدد قابل اند و معاملہ اخروی و امور
بوی مربوط میدانند لیکن این کثرت در وقت عروج چون از شہود صوفیہ مرتفع میگردد او را وہمی و اعتباری

مے یابند وچون در نفس امر مرتفع نمیشود هر چند از شهود مرتفع شود علما آنرا موجود میدانند پس نزاع در تقیید راجع بلفظ گشت بعد از اتفاق در معنی هر کدام باندازه دریافت خود حکم کرده است صوفیه باعتبار شهود نموده اند دار تفاع شهودی را ملاحظه نموده حکم بوهمی باعتباری کرده اند و علما ملاحظه ثبوت و استقرار نفس مری را کرده حکم بوجود او فرموده لِكُلٍّ وِّجْهَةٌ یعنے راین فقیر در مکتوبات و رسائل خود تفصیل بیان نموده است و نزاع در تقیید راجع بلفظ داشته اگر خفای ماند بجا رجوع باید فرمود نظر علما بظواهر بصواب است که مطابق نفس امر است و نظر صوفیه باعتبار سکر و غلبه حال است ستارها در روز مختفی است و در نفس امر ثابت اند و از شهود مستور حکم بثبوت بر ستارها اقرب بصواب است از آنکه ملاحظه عدم شهود آنها نموده حکم بعدم وجود ستارها نمایند علما که بوجود کثرت قائلند مقصودشان اثبات شریعت است که مبنای آن بر تعدد است و اجرای وعد و وعید صاحب شریعت که بے کثرت متصور نیست و صوفیه هر چند معترفند بکثرت بتکلف بتطبیق آن شریعت نمایند و آنچه علما فرموده اند بے تکلف صادق است و لهذا مطابق و هیچ غبار و کدورت ندارد اثبات وجود مستقل بتعینے نمایند گنجایش سخن بود و شرکت واجب الوجود پیدا کند تعالے وجود ضعیفے مفاض و مستعار از غیرے اثبات مینمایند چه جاے تخطیه است علما که اکابر دین اند نسبت غلط نمودن غلط محض و خلط محض است ما و اسپس ماندگان دین و شریعت راز علما گرفته ایم و مذهب و ملت را از برکات ایشان اخذ نموده اگر در ایشان گنجایش طعن بود اعتماد از شریعت و ملت مرتفع گردد و لهذا طاعن سلف را ضال و مبتدع گفته اند و طعن او را از اسباب تضلیل و تشکیک دین شمرده ببطلان او حکم کرده نوشته از مغز پوست قناعت نموده ما نا که صور را مغز خیال کرده و مغز به را پوست چه دعوت و گرفتاری علما به تنزیه است و شهود و مطرح صاحب تجلے صور و صور و اشکال انصاف نمیدهد که کدام مغز است و کدام پوست و اما نده است آیا اَوْ اِيَّاكُمْ لَعَلٰى هُدًى اَوْ فِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ رَبَّنَا اٰتِنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَّهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا مکتوب سبے و سیوم بلا تامس و دریافته در بیان تحقیق آن مجدد شیخ شرف الدین یحیی منیری که گفته تا کافر نشود و سر براه نبرد و بادر خود جفت نشود مسلمان نشود و ملا تامس باستقامت باشید پرسیده بود که شیخ الشایخ شیخ شرف الدین یحیی منیری در رساله ارشاد السالکین نوشته اند که تا کافر نشود مسلمان نشود و تا

سالک سر برادر خود را بنظر مسلمان نشود و تا بادر خود جفت نشود مسلمان نشود مراد از این کلمات
چیست بلا نذکر مراد از کفر کفر طریقت است که عبارت از مرتبه جمع است که موطن استتار است و مقام عدم
امتیاز است میان حسن اسلام و قبح کفر بلکه چنانکه اسلام مستحسن میدانند کفر را نیز حسن میباید
و هر دو را مظاهر اسم الهادی و هم المضل مانند از هر دو خط میگیرد و لمتذ میکرد و این آن کفر است که متصوفه
ازان خبر داده است و دران بوده است و بران مرده که گفته شعر کفرت بدین الله و
الکفر واجب ؛ لدی و عند المسلمین قبیح شطحیات مثل قول انا الحق و قول سبحانی
و قول لیس فی جبتی سوی الله همه ثمار آن شجره جمع اند که منشا آن استیلای حب و غلبه محبت محبوب
حقیقی است که غیر محبوب از نظر شان مستور گشته است و مشهود جز محبوب نمانده این مقام مقام جهلست
و مقام حیرتست نیز اما آن جهلست که محمود است و آن حیرتست که ممدوح است و چون بعنایة الله سبحانه
از مرتبه جمع بلند تر سیر واقع شود و علم با این جهل جمع شود و معرفت با حیرت قرین گردد و فرق و تمیز پیدا
شود و از سکر بصحو آید و دولت اسلام بحقیقی ظهور فرماید و حقیقت ایمان میسر آید این اسلام و ایمان از
زوال محفوظ است و از طریان کفر مامون و را دعیه ماثوره آمده است اللهم انی اسالک ایمانا
لیس بعده کفرا این همان ایمان است که از زوال محفوظ است کریمه الا ان اولیاء الله لا خوف
علیهم و لا هم یحزنون نشان حال اهل این ایمان است چه ولایت بی این ایمان متصور نیست هر چند
در مرتبه جمع بحسب الاطلاق هم ولایت میتوان نمود اما بالفعل و قصور همه وقت و انگیزان مرتبه است چه کمال در
ایمان و معرفت است نه در کفر و جهل هر کفر و جهل که باشد پس است آمد انچه شیخ گفته تا بکفر طریقت متحقق
نشود و باسلام حقیقت مشرف نگردد و نا گفته که تا برادر خود را نکشد مسلمان نشود مراد او نه برادر بغاوت و شقاق
داشته که قرین اوست و همیشه او را دلالت بشر و فساد مینماید در حدیث آمده است علی قاتله الصلوة
و السلام که هیچ نبی آدم نیست مگر انکه او را قرینی از جن است پرسیدند یا رسول الله شما را قرین
جنی است فرمود نه اما خدا مرا بر وی اعانت داده است که از شر او سالم مانده ام این بنا بر آنست
که لفظ فاسلم که در حدیث واقع شده است بصیغه متکلم روایت کرده شود و اگر بصیغه ماضی روایت کرده شود
معنی چنان میشود که قرین من مسلمان شده است یعنی غیر مشهور است و کشتن آن قرین عبارت از عدم

القیاد دست وخوار وزار دشمن است اوراسوال آدمی با وجود عقل فطرت با نقلوب این شیطان
میگردد و بضلالت سوراو مساعدت مینماید و مرتکب نامرضیات حق جل شانه میشود پس این شیطان فتنه
و بلاست که حضرت حق سبحانه وتعالی از برای ابتلا واز مالیش عباد مسلط ساخته است و او را از نظر شان
مستور فرموده است و بر احوال وایشان را اطلاع نداده و او را بر احوال ایشان بینا گردانیده است
و در رگ و پوست مشان در رنگ خون جاری داشته سعادتمندی باشد از کید و مکر چنین بلا بحفظ خداوند
جل شانه محفوظ ماند موافق حضرت حق سبحانه وتعالی در کلام مجید کید او را بضعف یاد فرموده است
وسعادتمندان را دلیر ساخته بلی باعانت خداوندی جل سلطانه شیطان با آن تسلط حکم روباه دارد
و بی امداد و فضل او شیر درنده است ۵ تو مرا دل دهی و دلیری بین و روبهی خوان و شیری بین
جواب بگوآنکه شیطان از راه هوا های آدمی در آید و بشهوات او را دلالت نماید یا بیار با عانت
نفس اماره که دشمن خانگی است بروی نصرت می یابد و او را منقاد خود میسازد پس شیطان بحمد الله
ضعیف است که بسیار دشمن خانگی کار خود میکند نه بحقیقت بلای ما اماره است که دشمن جانی ماست
هیچکس دشمن خود نیست مگر این حسین دشمن پیرو نی با مداد او کار خود میکند پس اول شر نفس خود را باید دید
واز القیاد نفس خود باید برآمد و او را خوار و زار باید داشت سر باد در دشمن این جهاد بریده خواهد شد
خوار و زار خواهد گشت جواب با نیکس نفس این کس است و باد خوار و زار بجهت است که از دو شیر
در دعوت مینماید و از صراط مستقیم بسبیل میخواند بعد از القیاد نفس و فرمانبری دشمن خانگی با مداد خداوند
جل سلطانه باسهل وجوه مقصود است اِنَّ عِبَادِیْ لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ الا شاره نموده است مران عباد را
که از رقیب نفس برآمده اند و بعبادت معبود حقیقی ساخته والله سبحانه الموفق و الحمد لله تا باد رفت نشود
مسلمان نشود و تا نبود که از مراد او عین ثابته او را مراد داشته باشد که سبب ظهور وجود است و خارج
و در اصطلاح این طائفه از عین ثابته تعبیر آمده است غرضی فرموده اند اعنی ایاها ان ذاتی
اعجبها مراد از عین ثابته خود داشته و بدان ام سم آنچه را جل سلطانه خواسته که عین ثابته ظل عکس
و پرتو آن اسم است جل شانه و چون ظهور آن اسم جل شانه در خارج بتوسط آن عین ثابته گشته است تعبیر
ازان ظهور بولایت نموده باجمله مادر سگو بنده و عین ثابته میخواهند این عین ثابته را تعین و چنین گویند

زیرا که تعینات نزد این طائفه علیه پنج است که از تنزلات خمسه گویند و حضرت خمس نیز گویند و تعین در مرتبه وجوب ثبات نماید و سه تعین در سه مرتبه امکان ثابت میکنند و دو تعین وجوبی تعین وحدت و تعین واحدیت است که هر دو در مرتبه علم است فرق باجمال و تفصیل علمیت و سه تعین که در مرتبه امکان اثبات مینماید تعین روحی است و تعین مثالی است و تعین جسمی و چون عین ثابته در مرتبه واحدیت است ناچار تعین آن وجوبی بود و چون حقیقت آن شخص ممکن همان عین ثابته است که تعین وجوبی دارد و این شخص کاظل است مر آن عین را پس ما در این شخص از عالم وجوب بود که او را العالم امکان نامور داده است و جفت شدن بما در بامعنی است که این تعین امکانی شخص آن تعین وجوبی که حقیقت اوست متحد شود ۵ چو ممکن گردد امکان برفشاند ۵ بجز واجب ز رو چیزی نماند ۵ یعنی تعین امکانی از نظر او مختفی شود و انانیت خود را بر تعین وجوبی اطلاق دهد نه بامعنی که تعین امکانی فی نفسه الامر بالتعین وجوبی متحد گردد که آن محال است و مستلزم الحاد و زندقه زیرا که ما مامایه انجا بشهود است اگر زوال تعین است بشهود تعلق دارد و اگر اتحاد است هم بشهود است **بیت** نه آن این گردد و نه این آن شود ۵ همه امکان گردد بر تو آسان ۵ و چون آن شخص این تعین خود را بآن تعین متحد یافت امید وار آن گشت مواز ملوثات امکانی وارهد و بدولت اسلام و انقیاد و مرتبه وجوب مشرف گردد باید دانست که تنزلات خمسه که گفته اند مجرد اعتباراتند در وجود و به کشف و شهود تعلق دارند نه آنکه فی الحقیقت تنزل و تغیر و تبدل است سبحان الله من لا یتغیر بذاته ولا بصفاته ولا فی اسمائه **الحمد لله** الا کوان موهومه باندازه و بیدخود که متضمن سکر و غلبه حال است چیزها بر زبان می آرند که ظواهر محمول نباید داشت و تاویل و توجیه باید پرداخت فان کلام السکاری یحمل ویصرف عن الظاهر والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها چون این سخنان قلق انگیز را بزبان گوهر بار حضرت رسالت و حال آنچه می نوشته شد والا این فقیر را امثال این سخنان مخالفت نماید و ارسر بیدماغی و قبول نخالفت بیک ۵ ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکفرین الحمد لله رب العلمین اولا وآخرا والصلوة والسلام علی رسوله دائما وسرمدا وعلی آله الکرام وصحبه

العظام الی یوم القیام **مکتوب سی وچهارم** بوالده میر محمد امین وبدو دیافت
ونصیحت بنصیحے کہ نمودہ می آید اول تصحیح عقائد ست موجب آرائی علما راہل سنۃ وجماعت کہ فرقہ
ناجیہ اند شکر اللہ تعالے سعیہم بعد از تصحیح اعتقاد عمل بمقتضاے احکام فقہیہ ضروری ست بانچہ باموریدانستن
آن چارہ نبود واز انچہ ممنوع اند از اجتناب آن گذرند نماز بنحو قت بے کسل و بے فتور باراعات شرائط
وبالتعدیل ارکان وان ادا باید نمود و بر تقدیر حصول نصاب ادای زکوۃ ہم چارہ نبود امام اعظم رضی اللہ
تعالے عنہ در زیور زنان نیز زکوۃ دادن فرمودہ ست واوقات خود را بہود و لعب نباید صرف کرد
وباموریدانستن عمر گرامے را تلف نباید نمود تکلیف کہ باموردینیہ ومحظورات شرعیہ صرف کرد وبسرود و
رغبت نکنند وبالتذاذ آن فریفتہ نگردند کہ آن سمی ست عسل اندودہ وزہر یست شکر آلودہ واز غیبت
وسخن چینی مردم خود را محفوظ دارند کہ وعید ہاے شدید در باب ارتکاب این دو وذمیمہ وارد ست واز دروغ
گفتن وبهتان بستن نیز اجتناب ضروری ست کہ این دو رذیلہ در جمیع ادیان حرام ست وترتکب انہا
بوعید ہا موعود ست وستر عیوب خلق وذنو خلایق واز زلات ایشان درگذرانیدن وعفو کردن از عزائم
امور ست وبر مملوکان وزیردستان شفق ومهربان باید بود بتقصیرات ایشان از اماخذہ نباید نمود وبتقریر
وبے تقریب این نامرادان را زدن ودشنام کردن وایذا رسانیدن نامناسب وناملائم ست وبتقصیرات
خود نظر باید کرد کہ نسبت بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ ہر ساعت بوقوعے می آید او تعالے بمواخذہ آن
تحمیل نمیفرماید ومنع رزق نمی نماید بعد از تصحیح اعتقاد وبعد از اتیان باحکام فقہیہ اوقات خود را مستغرق ذکر الٰہی
جل شانہ باید ساخت وبنحوے کہ طریق ذکر را اخذ نموده اند بعمل باید آورد ومنافی آن ہر چہ باشد از
دشمن خود انگاشتہ از آن اجتناب لازم باید دانست **بیت** ہر چہ جز ذکر خدائی حسن ست ۔ گر شکر
خوردان بود جان کندن ست وبشما در حضور ہم گفتہ شدہ ست کہ ہر چند در امور شرعیہ احتیاط
کردہ می آید مشغولی می افزاید واگر مداہنہ در احکام شرعیہ خواہید نمود حلاوت والتذاذ مشغولی بر باد
خواہید داد زیادہ چہ نویسد واللہ سبحانہ اعلم **مکتوب سیے وپنجم** بمرزا منوچہر در تعزیت وتصیحت
واعتنام شباب ودیافت حضرت حق سبحانہ وتعالے برخوردار سعادت اطوار را خوشوقت و
دارد وخرسند وامیدوار ما منصفے را حق ایشان باحسن وجوہ تلافی فرماید اے فرزند زمان غفوان

شباب چنانچه اوان هوا و هوس است زمان تحصیل علم و عمل ست نیز علمے که بمقتضاے شریعت غرا در ین اوان باوجود استیلاے موانع شهوانیه و غضبیه نفسانیه بوجود آید باضعاف مزیت و اعتبار و اعتداد دارد از آن علمے که در غیر این اوان بوقوع آید چه وجود مانعے که باعث رنج و محنت بست شان آنرا بآسمان برده ست و عدم مانعے که مستلزم عدم گردیده ست معاملهٔ ازابر زمین انداخته ازینجاست که خواص بشر از خواص ملک افضل اند که طاعت بشر مقرون بموانع ست و عبادت ملک بے مزاحمت موانع وقت اعتبار و اعتداد و سپاهیان در اوان استیلاے اعداست که موانع دولت اند اندک تردد شان را نوقت باضعاف مزیت و اعتبار دارد از تردد بسیار ایشان که در غیر این وقت بوقوع آرند و معلوم ست که هوا و هوس مر اعداء الله ست که نفس و شیطان باشند و علم و عمل بمقتضاے شریعت غرا مرضی حضرت رحمان جل سلطانه از فطانت وزیرے که دورست که اعدای مولے را راضی دارند و مولی که مولی نعم ست در سخط باشد و الله سبحانه الموفق مکتوب بست و ششم بخطاب میر محمد نعمان در رد و یافته در رفع شبهات منکران عذاب قبر الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی جمعے در عذاب قبر که باحادیث صحاح مشهوره بلکه بآیتهاے قرآنے نیز ثابت شده ست تردد دارند بلکه نزدیک ست که استحالت و انکار آن جزم نمایند مقتضاے شبهات ایشان احساس احوال موتاے غیر مدفون ست بر نهج واحد و بر نسخ اعتدالست و استقامت کہ منافی تعذیب ایلام ست که تعذیب مضطراب لوازم اوست جواب و حل این اشکال آنست که حیات عالم برزخ که موطن قبر ست نازقبیل حیات دنیوی است که حرکت ارادی احساس هر دو لازم آنست که انتظام این نشاء مربوط باین دو امر ست و در حیات برزخ حرکت هیچ در کار نیست بلکه منافی آن ست و در برزخی ست احساس فقط انجا کافی ست که وجدان الم و عذاب یابد پس حیوة برزخ گویا نصف حیوة دنیوی ست و تعلق روح ببدن انجا نیمه تعلق روح ست ببدن که در نشاء دنیوی بوده است که موتاے غیر مدفون بحیوة برزخی احساس الم و الم نمایند و هیچ حرکتے و اضطرابے بحیوة برزخی انجا بوجود نیاید و این همه بخبر صادق مفروده ست صادق باشد علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات اتمها و اکملها یا آنکه گوییم که ماده این اشکال و امثال این اشکال آنست که طور نبوت و رسالت طور عقل و فکر ست امور یکه عقل مر او را راه نتواند یافت ثبات آن امور بطور نبوت نموده می آید و اگر عقل کفایت میکرد انبیاء

برائے چہ بعوث می گشتند صلوات اللہ تعالیٰ وتسلیماتہ سبحانہ علیہم اجمعین وعذاب
اخروی را چہ اسبعث ایشان بر وعید میدانند قال اللہ تبارک وتعالیٰ وما کنا
معذبین حتی نبعث رسولا عقل ہرچند مجب ہست اما محبت بالغہ نیست ودر محبت
اصل نبوت بالوجہ اولیا بعد گذشتہ ہست علیہم الصلوات والتسلیمات وزبان ہر قوم بکلف راستہ
قال اللہ تبارک وتعالیٰ رسلا مبشرین ومنذرین لئلا یکون للناس علی
اللہ حجۃ بعد الرسل وکان اللہ عزیزا حکیما وچون ادراک عقل در بعض امور قصور
ثابت شد پس ہمہ احکام شرع را بمیزان عقل سنجیدن مستحسن نباشد وفی الحقیقت التزام تطبیق آن حکم
باستقلال بود وانکار طور نبوت باشد اعاذنا اللہ سبحانہ عن ذلک اول فکر ایمان
برسول باید کرد وتصدیق رسالت او باید نمود تا در جمیع احکام او را صادق دانستہ شود وبوسیلہ
آن از ظلمات شکوک وشبہات خلاصی میسر آید پس عقل را بمعقول باید ساخت تا در وقوع بتکلف
معقول معلوم کردند ہر فرعے را بے اثبات اصل معقول ساختن بسیار متعسر ہست واقرب طرق بوصول
این تصدیق وحصول اطمینان تمسک بکرامیہ ہست جل سلطانہ قال اللہ تبارک وتعالیٰ الا
بذکر اللہ تطمئن القلوب الذین امنوا وعملوا الصلحت طوبی لہم وحسن مآب
مراد نظر واستدلال ماہرین مطالب عالی رسیدہ ودر دور ہست پس پاے استدلالیان چوبین بودہ
پاے چوبین سخت بے تمکین بودہ باید دانست کہ مقاد انبیا بعد اثبات نبوت ایشان وبعد از تصدیق
رسالت شان علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات از استدلالست وتقلید او مر شنیدان ہمین اکابر را
در موقف عین استدلال است مثلا شخصے کہ اصل را باستدلال ثابت نمودہ در موقف فروع کہ اندرو
اصل نباشد کردن ہمہ سنن بآن استدلال خواہد بود وباستدلال اصل - اشباہ جمیع فروع باستدلال خواہد
بود الحمد للہ الذی ہدانا لہذا وما کنا لنہتدی لولا ان ہدانا اللہ لقد
لقد جاءت رسل ربنا بالحق والسلام علی من اتبع الہدی مکتوب
وہفتم بمولانا محمد طاہر بخشی ورود یافتہ وبیان آنکہ ہر چہ از جمیل مطلق سبحانہ آید جمیل باید
الحمد للہ رب العلمین دائما وعلی کل حال بود واگرچہ بصورت جلال نماید فی الحقیقت

جهال نشود این سخن بر قول محمول نباشد و بر قوه صرف نشود که تمام حقیقت دارد و سراسر منحصر است بکفر
و نوشتن بهشت نباید اگر در دنیا ملاقات میسر شود فبها والا مسامحه آخرت نزدیک است بشارت الامر
مع من احب تسلی بخش مهجوران است صحیفه شریفه که مصحوب درویش محمد علی کشمیری ارسال داشته
بود بدرسید و بانچه نوشته بود مزاد اطلاع یافت و جواب انچه بمقتضای وقت گنجید نوشته فرزندان
و دوستان بجمعیت باشند و در مکان خود ثابت بوند و بقضای او تعالی راضی باشند مکتوب سیم و هشتم
ورود یافته بلا ارب اسیم و جواب سوال او از معنی حدیث ستفترق امتی و در صحاح باید دانست
که مراد از قول آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام که در حدیث تفرق این امت بهفتاد و دو فرقه
واقع شده است کلهم فی النار الا واحدة دخول شان است در نار و مکث شان است در عذاب
آن نه خلود در نار و دوام در عذاب آن که منافی ایمان است و مخصوص بکفار است غایة ما فی الباب چون
باعث دخول شان در نار معتقدات سوی شان است ناچار همه ایشان داخل نار کردند و بانداز جهت
اعتقاد معذب کردند بخلاف آنکه یکفرقه که معتقدات شان نجات بخش شان از عذاب نار است و سبب فلاح شان
انقدر است که اگر بعضے از ایشان مرتکب اعمال سوء کردند و آن اعمال بتوبه و شفاعت مغفور کردند جایز است
که بتمامه رو بعذاب نار مبتلا کردند و دخول نار دون حق ایشان متحقق گردد و پس در فرق دیگر دخول نار دون حق
جمعه افراد آنها کاین است اگرچه خلود و نبود در حق این فرقه ناجیه دخول نار مخصوص ببعض است که ارتکاب
اعمال سوء نموده اند و کلمه کلهم رمزیست باین بیان کما لا یخفی و چون انفرقه مبتدعه اهل قبله اند
و در تکفیر انها جرات نباید نمود تا زمانیکه انکار ضروریات نمایند و متواترات احکام شرعیه کنند و قبول ما علم
مجیئه من الدین بالضرورت نکنند علماء نموده اند اگر نوعی و نه وجه کفر ظاهر شود و بکوجه اسلام یافته
شود و تصحیح انوجه باید نمود و حکم بکفر نباید کرد والله سبحانه اعلم وکلمته احکم و نیز باید دانست که مراد
از نصف یوم که نقصان این امت پیش از اضافی آن مدت بهشت خواهد رفت پانصد سال نمی باشد
زیرا که یوم نزد حق جل علا هزار سال است وَاِنَّ یَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَاَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّوْنَ
شاهد این معنی و تقدیر آن مدت مفوض بعلم الهی است جل شانه بے آنکه روز و شب و سال و ماه متعارف
متحقق شود و مراد از نقیر فقیر صاحب است که التزام ایتان احکام شرعیه نموده است و از محظورات شرعیه

اجتناب نموده و در فقر و رجات و مراتب است بعضها فوق بعض و علای مراتب ان در مقام فنا است
مے بیند کہ غیر از حق جل شانہ ہمہ را ناچیز گرداند و نسیان نماید و ہر کہ جامع جمیع مراتب فقر است افضل است
از انکہ بعضی ازان مراتب را دارد و دون بعض لیس با وجود فنا ہر کہ فقر ظاہر ہم دارد افضل است از انکہ
با فنا فقر ظاہر ندارد و فافہم **مکتوب چہلم** بخدمت خواجہ حسام الدین احمد رسید و یافتہ در جواب طلب
مشورت انتخاب بسفر حج سعادت ان **الحمد للہ** و السلام علی عبادہ الذین اصطفی احوال او و فضائل فقر
انجا دو مستوجب ہست المسئول من اللہ سبحانہ سلامتکم و عافیتکم صحیفہ شریفہ کہ از روے
شفقت و مہربانی نامزد این فقیر ساختہ بودند بمطالعہ آن مشرف گشت اظہار اشتیاق فرمودہ بودند کہ
در یکے از حرمین شریفین با متعلقان متوطن مدفون گردد و ما کہ از فقر متعلقان نظر نمے در آید
بلکہ نزدیک است کہ منع مفہوم شود اگر ایشان دیدہ بر وند نظر مستحسن نمے در آید و امید ہست کہ بسلامت برسند
و اگر **ان اللہ** سبحانہ دیگر دیارہ سیادت مآب گشتہ بودند کہ الطبا بضرر آن حاکم اند شفقت آثار
ہر چند امعان نمودہ نمے آید و نظر بہیچ ضرر از ان نمی آید چرا کہ یک ظلمتی از انجا محسوس میگردد کہ
غیر ظلمت این ضرر ست تا چہ باشد با جملہ ضرر اطبا مفقود ست و **اللہ** سبحانہ اعلم و السلام
مکتوب چہل و یکم بیکے از صالحات رسیدہ و یافتہ در نصایح ضروریہ نسا رو ضمن تاویل کریمہ **یا ایہا**
النبی اذا جاءک المومنات الآیۃ قال اللہ تبارک و تعالی **یا ایہا النبی اذا جاءک المومنات**
یبایعنک علی ان لا یشرکن باللہ شیئا و لا یسرقن و لا یزنین و لا یقتلن اولادہن
و لا یاتین ببہتان یفترینہ بین ایدیہن و ارجلہن و لا یعصینک
فی معروف فبایعہن و استغفر لہن اللہ
ان اللہ غفور رحیم این کریمہ در روز فتح مکہ نازل شدہ ست و آن سرور
علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام چون از بیعت رجال فارغ گشت شروع در بیعت نسا فرمود و بیعت آنحضرت
علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام منبا بجود قول بود ست و ہرگز دست آنحضرت علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام
بدست نسا بایات نرسیدہ ست و چون ذمائم اخلاق رذیہ در نسا نسبت بہ رجال بسیار بود ست
بنا بران در وقت بیعت نسا شرائع زائدہ بر بیعت رجال در میان آوردہ ست و از جہت امتثال

امر خدا و رسول جل سلطانه نسازد و در الوقت نهی ازان فرموده ست شرط اول ہیچ چیز را با او تعالی
شریک نباید ساخت چه در وجوب وجود و چه در استحقاق عبادت کسیکه اعمال و از شائبه ریا و سمعت
پاک نباشد و لفظه لله لجلب اجر از غیر او تعالی و لو بالقول و ذکر الجمیل مبرا نبود و الکس از دائره شرک بیرون
نباشد و موحد و مخلص نبود و قال علیه و علی اله و صحبه الصلوة و السلام الشرک
فی امتی اخفی من دبیب النمل التی تدب فی لیلة مظلمة علی صخرة
سوداء یعنی الاثر فی شرک من کان از نشان پای مورچه در شب تاریک بر سنگ سیاه پنهان تر است
قال علیه و علی اله الصلوة و السلام و اتقوا الشرک الاصغر قالوا ما
الاصغر قال علیه و علی اله الصلوة و السلام الریا و تعظیم مراسم شرک و سوم
کفر همه را تقدیم شخصیت و شرک مصدق و متین از اهل شرک ست و منتسب بمجموع احکام اسلام و کفر
مشرک تبری از کفر شرط اسلام ست و بیزاری از شائبه شرک توحید و اعتماد از اصنام و طاغوت در دفع
امراض و استقسام کرده در جمله اهل اسلام شمالگشته ست عین شرک و ضلال ست و طلب اجر از سنگها
تراشیده ناتراشیده نفس کفر و انکار از وجوب الوجود تعالی و تقدس قال الله تبارک و تعالی
الم تر الی الذین یزعمون انهم اٰمنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت
و قد امروا ان یکفروا به و یرید الشیطان ان یضلهم ضلالا بعیدا
از زمان [illegible] طوائف اهل کدار زندبان اعتماد ممنوع مبتلا اند و طلب فرمایند از ین اسمار بے مسمی
میباید دانست [illegible] رسوم شرک و اهل شرک گرفتار ند علی الخصوص این چیزے از نیک و بد ایشان در وقت
عروض فرق نجدے که در زمان هندیه بسیتله معروفست مشهود و محسوس ست اکم زمانے باشد که از وقایع
این شرک خالی بود و هر سمی از رسوم آن در انجا اقدام نمایند الا من عصمه الله تعالی و تعظیم نمودن ایام
معظمه نمودن و بجا آوردن ایام رسوم متعارفه جمهور انیز مستلزم شرک و مستوجب کفر ست چنانچه
در ایام مروجه اهل اسلام علی الخصوص زنان ایشان رسوم اهل کفر را بجای آرند و عید خود میسازند
و بدانها [illegible] اهل کفر بناهای دختران و خواهران در رنگ اهل شرک میفرستند و ظرفهای
نو [illegible] و هم رنگ میکنند و بهنگام سرخ آنها را پر کرده میفرستند و این موسم را اعتبار

واعتنا سید سند همه شرک است و کفر است بدین اسلام قال الله تبارك وتعالی وما یؤمن
اکثرهم بالله الا وهم مشرکون وحیوانات را که نذر و شایخ میکنند و بر سر قبور باکی
ایشان رفته آن حیوانات را ذبح مینمایند در روایات فقهیه این عمل را نیز داخل شرک ساخته اند و در
باب مبالغه نموده و این ذبح را از جنس ذبایح جن انگاشته اند که ممنوع شرعیست و داخل دایره شرک از همه
نیز اجتناب باید نمود که شائبه شرک دارد و وجوه نذر بسیار است چه در کار است که نذر ذبح حیوانی کنند
و ارتکاب ذبح آن نمایند و بندها یکه جن ملحق سازند و شبیه بسیده جن پیدا کنند و از نعالم است صیام
نساکه به نیت پیران و بی بیان نگاه دارند و اکثر زنها ی ایشان از نزد خود ترشیده روزهای
خود را بنام آنها نیت کنند و در وقت افطار از برای هر روزه خاص مجموعه مخصوص تعین نمایند
و تعین ایام نیز میکنند از برای آصیام مطالب و مقاصد خود را با این روزه ها مربوط میسازند و توسل
این روزه ها را ذریعه حاجیها میخواهند و روا حاجت خود را از آنها میدانند این شرکت در عبادت است
و توسل عبادت غیر حاجات خود را از آن غیر خواستن است شناعت این فعل آنیک باید در یافت
و حال آنکه در حدیث قدسی آمده است که الله تعالی فرموده الصوم لی وانا اجزی به یعنی صوم مخصوص
برای من است و غیر مرا در عبادت صوم شرکتی نیست هر چند در هیچ عبادت شرکت با الله تعالی جایز
نیست الا بالخصوص صوم از برای اتمام این عبادت است که تاکید نفی شریک در آن عبادت کرده است
و جهله است آنچه بعضی از زنان در وقت اظهار شناعت این فعل گویند که ما این روزه ها را برای خدا
نگاه میداریم و ثواب آنرا به پیران می بخشیم اگر دین امر صادق باشند تعین ایام از برای صیام چه کار است
و تخصیص طعام و تعین اوضاع شنیعه مختلفه در آن از برای چیست بساست که در وقت افطار ارتکاب
محرمات نمایند و افطار بامر حرام کنند و بی حاجت سوال و گدائی کنند و بآن افطار نمایند و قضای این
خود را مخصوص بارتکاب این محرم و امثال این خود عین ضلالت است و تسویل شیطان لعین است
و الله سبحانه العلیم و شرط دویم که در وقت بیعت نساء میان آورده اند نهی از سرقه بوده است
که از کبائر سیئات است و چون این دویمه در اکثر افراد زنان متحقق است و کم زنی باشد که از دقایق
این دویمه غافلی بود نهی این دویمه شرط بیعت شان آمد زنان که در اموال شوهران بی اذن شان

متصرف شوند و بے تحاشی تلف و هتک آن مینمایند داخل سارقان کردند و بگیرند سرقه متحقق باشد
اینجنین در عموم نساتوان گفت که ثابت باشد این خیانت و جمیع افرادشان نزدیک است که متحقق
شود الامن عصم الله سبحانه کاش اینجنین را سیئه شمرند و بدتصور نمایند بهم استحلال نسبت باین
سیئه در حق شان نمالبست و خوف کفر از راه این استحلال در باب ایشان بیشتر حکم مطلق جاری
بعد از نهے شرک زنا لیستهے از سرقه فرموده که این ذمیمه در حق شان بوسطه شیوع استحلال آن از ایشان
قدمی زهتر در کفر دارد و از سائر کبائر سیئات در حق ایشان منکرتر است و چون زنان را بوسطه
تکرار اخذ اموال شوهران ملکه خیانت پیدا میشود و قبح تصرف در اموال غیر از نظرشان زایل میگردد
دور نبود که در املاک غیر شوهران نیز تعدی بتصرف نمایند و بے تحاشی در اموال دیگران خیانت
و سرقه کنند نزدیک است که اینجنین با ندک تامل داخل و لاحق گردد پس متحقق شد که نهے سرقه در حق زنان
از اهم مهم اسلام آمد و بعد از شرک نسبت باینشان قبحش متعین گشت تذلیل روزے حضرت پیغمبر صلے الله
علیه وسلم از اصحاب خود پرسیدند که میدانید که اسرق السارقین کیست یعنی بدترین دزدان کدام است
عرض کردند نمیدانیم فرمائید حضرتش فرمود علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات که اسرق السارقین کسی است
که از نماز خود بدزدد و ارکان نماز را تمام و کمال ادا ننماید ازین سرقه نیز اجتناب ضروری آمد تا از بدترین
دزدان نباشد بحضور دل نیت نماز باید کرد که بے حصول نیت عمل صحیح نبود قرارت را درست باید
خواند رکوع و سجود را باطمینان بجا باید آورد و قومه و جلسه را نیز باطمینان باید ادا کرد یعنی بعد از رکوع درست
باید ایستاد بمقدار یک تسبیح و در ایستادن در رنگ باید کرد و در میان دو سجده درست باید نشست
بمقدار یک تسبیح و در نشستن هم باید نمود تا در قومه و جلسه طمینان میسر شود و هر که چنین نکند خود را
در قطار سارقان داخل سازد و مورد وعید گردد شرط ثالث که در بیعت النسا منصوص است نهے از زنا
است تخصیص بیعت النسا باین شرط بوسطه آنست که حصول زنا در اغلب بتوسط حصول ضاعت از
زنان با تحمل عرض کردن انجاست نفوس خود را بمردان پس زنان در تحمل سابق باشند
و رضای ایشان در حصول این عمل معتبر باشد پس نهی از تحمل در حق زنان اگر باشد و مردان در تحمل
تا بزنان باشند ازینجاست که حضرت حق سبحانه در کتاب مجید خود زنا نیه را بمرد و زانے تقدیم فرمود

الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحدة منهما مائة جلدة این زیبنده کار و بخش و نیاز حضرت است و در جمیع ادیان مستقبح و منکر است ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه از حضرت پیغمبر روایت کند علیه و علی آله الصلوٰة والسلام که فرموده علیه و علی آله الصلوٰة والسلام سه گروه آدمیان از دنیا برنیز نمایند که در وی شش خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت اما خصلت که در دنیا است یکی آنست که بهاء و نورانیت و صفا از زنا کننده زایل میگردد و دوم آنکه زنا موریث فقر است سوم آنکه نقصان در عمر آرد و آن سه خصلت که در آخرت است یکی خطاب غضب خدا است جل سلطانه دوم سوء حساب است سیوم عذاب نار دانند که در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوٰة والسلام زنای چشمان نظر بسوی محرمات است و زنای دستان گرفتن محرمات است و زنای پای رفتن بسوی محرمات قال الله تبارک و تعالی قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ وقال الله تعالی وقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ یعنی بگوی محمد مومنان را که پوشند چشمان خود را از محارم خدا و نگاهدارند فرجهای خود را از محرمات و بگو مومنان را که پوشند چشمهای خود را و نگاهدارند فرجهای خود را از محرمات باید دانست که دل تا بعد چشم است تا زمانیکه چشم از محرمات پوشیده نشود محافظت دل مشکل است و چون چشم گرفتار شود محافظت دل مشکل است و چون دل گرفتار شود محافظت فرج متعسر پس پوشیدن چشم از محرمات ضروری آمد تا محافظت فرج میسر شود و بخسارة دینی و دنیوی نرساند و در قرآن مجید بلفظ نهی فرموده است از آنکه زنان با مردمان بیگانه کلام نرم و ملایم گویند در رنگ زنان بدکار برنیجد که مردان بدکار را در دوم سو را نداز زند و طمع بد در دل آنها افتد و بگویند زنان با مردان قول معروف و حسن را که خالی از این دو هم و طمع بد بود و نیز نهی آمده است از آنکه زنان اظهار زینت و محاسن خود در پیش مردان نمایند و مردان را در خواهش انداز زند و الیضا نهی آمده است از آنکه پایهای خود را بر زمین زنند تا معلوم شود زینت پوشیده ایشان چنانچه خلخال و امثال آن و حرکت آید و آواز نماید که آن مستلزم میل رجال است بسار با بجمله هر چه منجر بفسق است نهی مستقیم است استیاط باید نمود که ارتکاب مقدمات و مبادی محرمات نموده

نشود تا سلامتی از نفس محرمات میسر آید والله سبحانه العاصم وما توفیقی الا بالله
علیه توکلت والیه انیب پوشیده نماند که زن اجنبیه زن را در رنگ مرد اجنبی است
در حق نظر و مس بشهوة رواست که زن خود را برای غیر شوهر خود بیاراید و خود را زینت دهد
و فریب سازد و غیر شوهر مرد باشد یا زن چنانچه مردان را نظر بشهوت با مردان حرام است و مساس
ایشان را نیز الیتا بشهوت محرم زنان را نیز نظر بشهوت بزنان محرم است و مساس بشهوت ایشان را
حرام نیک باید دقیقه را رعایت باید کرد که شاه راه بخسارت دنیا و آخرت است وصول مرد بزن
تا بین صنفین تغیر دارد و موالفه درمیان است بخلاف وصول زن بزن که اتحاد صنف در کمال تیسیر و
آسان است احتیاط اینجا بیشتر مرعی باید داشت و در سنه نظر و مساس نساء با زنظر مرد بزن
و نظر زن بمرد اندار بلغیم و بلاغر مبین باید نمود شرط چهارم که در بعیت نساء فرموده است نهی از قتل
اولاد است که زنان ایشان دختران خود را میکشتند از جهت ترس فقر انجمل شنیع چنانچه متضمن
قتل نفس نفیس حق است متضمن قطع رحم است نیز که از کبایر سیات است و شرط پنجم که در بعیت نساء
فرموده است نهی از بهتان و افترا است و چون این صفت در نساء بیشتر بوده است تخصیص نهی
بایشان فرموده است این صفت از اشد ذمائم صفات است و از ذل رسائل اخلاق که متضمن کذب
است که در جمیع ادیان حرام و مستنکر است و نیز متضمن ایذای مومن است که نسبت باو بهتان و افترا
نموده است و ایذاء مومن حرام است و نیز مستلزم فساد فی الارض است که نفس بر آنی ممنوع و محظور
و محرم و مستنکر است شرط ششم نهی از معصیت و نافرمان برداری پیغمبر است علیه و علی آله الصلوات
والسلام و هر امری که فرماید این شرط متضمن امتثال جمیع اوامر و انتهاء از جمیع نواهی شرعیه است چه صلوة
و چه زکوة و چه صوم و چه حج که بناء اسلام بر این پنج است و بجمله من عند الله بضرورة برین چهار
است نماز پنجگانه را بی کسل و بی فتور بجد و جهد ادا باید نمود و زکوة مال را بغبت و منت بمصارف
زکوة ادا باید کرد و صوم رمضان که کفر سیات سالیانه است نگاه باید داشت و حج بیت الله
که در شان آن مخبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام الحج یجب ما کان
قبله نیز ادا باید نمود تا اسلام را بر پا داشته اند و چنین از ورع و تقوی چاره نبود که حضرت

پیغمبر فرموده است علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام ملاک دینکم الورع یعنی برپا دارنده دین شما ورع است وآن عبارت از ترک منهیات شرعیه است از تناول سکرات اجتناب باید نمود وانرا ورنگ خمر باید دانست ومحرم ومستنکر باید داشت وازغنا نیز اجتناب ضروری است که داخل لهو مکتسب حرام است وآمده است که الغناء رقیة الزنا یعنی غنا افسون زنا است وازغیبت گفتن وسخن چینی نمودن نیز اجتناب لازم است که ممنوع شرعی است ونیز سخریه وایذاء مومن نباید هرچه که باشد منهی عنه است اجتناب ازآنها هم ضروری است وشکون بدرا اعتبار نکنند وآنرا تاثیر ندانند ونیز مرض یکی بدیگری ندانند که تجاوز کند واز مریضی بصحیح برسد که مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام ازین هر دو منع فرموده است لا طیرة ولا عدوی یعنی شکون بدرا اصل ثابت نیست ومرض یکی بدیگری رسیدن معلق متحقق نه وسخن کاهن ومنجم را اعتبار نکنند وامور غیبیه ندانند ازینها استفسار ننمایند وانها را عالم بامور غیبیه ندانند که در شریعت مبالغه مقرر آمده است وسحر نکنند وساحر را کافر مانند که حرام قطعی است وقدم را سخر در کفر دارد وهیچ کبیره از سحر ساحر نزدیکتر بکفر نیست احتیاط باید کرد که دقیقه از دقایق آن مغفل نباید که آمده است که مسلم تا زمانی اسلام دارد سحر ازوی در وجود نیاید وچون ایمان از وجد اگردد اعاذنا الله سبحانه انزمان سحر ازوی متحقق شود پس گویا سحر وایمان نقیض یکدیگرند اگر سحر است ایمان نیست نیک عالمیت این دقیقه باید کرد تا خللی در کارخانه ایمان نیفتد وبشومی این عمل اسلام از دست نرود از جمله آنچه مخبر صادق فرموده است علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام وعلما در کتب شرعیه ازایشان فرموده اند بجان ودل در امتثال آن باید کوشید وخلاف آن را هم قاتل باید اندیشید که موجب ابدی رساند وبغدا بهای گونان گون مبتلا گرداند وچون نسبت بایعات این همه شرائط را قبول نمودند علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام بمجرد قول بانها بیعت فرمود وبامر حق جل وعلا ایشانرا طلب مغفرت نمود وستغفار یکه ازان سرور علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام بامر حق جل وعلا در حق جماعه بوقوع آید امید وار تمام است که باجابت رسد وانجماعه مغفور گردند نه وجه ابی سفیان نیز داخل این بیعت بوده است بلکه سرگروه آنها بوده از زبان آنها او سخن میکرد

ازین بیعت و استغفار و رحمت و امیدواری عظیم است پس از زنان هر که باین شرائط اعتراف نماید
و بمقتضای آنها عمل کند حکما درین بیعت داخل شود و امیدوار برکات آن و استغفار گردد و قال
الله تبارک و تعالی ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم
❊ ❊ ❊ یعنے چه کار دارد خدا تعالے بعذاب شما اگر شما شکر او بجا آرید و ایمان درست کنید شکر
بجا آوردن عبارت از قبول کردن احکام شرعیه است و بمقتضای آن عمل نمودن است طریق نجات
و راه رستگاری همین تالبت صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوة و السلام در اعتقاد و عمل
استاد و پیر را هم ان غرض میگیرند که دلالت بشریعت نماید و ببرکت ایشان تیسیر سهولت در اعتقاد
و عمل بشریعت پیدا شود نه انکه مریدان هر چه دانند کنند و هر چه خواهند خورند و پیران سپر انها گردند
و از عذاب نگاهدارند که اینقدر تمنای محض است آنجا بے آنون کسے شفاعت تواند کرد تا عمل
مرتضے نبود شفاعت او نکند مرتضی وقتی شود که تمنای شریعت حامل باشد و موجب شریعت
نیز اگر از وی واقع شود شفاعت تدارک آن ممکن بود سوال مذنب بکدام اعتبار مرتضی تواند
گفت جواب چون حضرت حق سبحانه و تعالے مغفرت آدمی خواهد وسیله از برای عفو او در میان
مے آرد و شخص فی الحقیقت مرتضے است اگرچه بظاهر مذنب است و الله سبحانه الموفق ربنا
اتنا من لدنک رحمة و هیی لنا من امرنا رشدا و السلام **توب چهل و دویم** نجوابے
محمد هاشم کشمے در بشارت او ورود یافته بعد الحمد و الصلوة و تسلیة الدعوات سپرساند صحیفه
شریفه که بمصحوب ملا فتح الله ارسال داشته بود نرسید چون متضمن محبت و اخلاص و حرارت و اشتیاق
بود فرحت بخشید در وقت مطالعه کتاب انبساط نورانیت شما در نواحی بسیار بنظر در آمد و امیدوار
ساخت لله سبحانه الحمد و المنة علی ذالک زیاده چه نویسد محبت اطوار معلوم نشد که ترک
مراسلات سعادت مآب میر محمد نعمان را باعث چه باشد اگر تو هم ازا نجانب از هیچ وقوع ندارد
و کمال صفا تصور نمایند فقیر در محافظت میرغایت سعی مرعی میدارد تا مبادا فتوری در کار طلب
طاری شود و سد راه سالکان گردد و درنگ مرعی که محافظت بجگان خود نمایند و دیگر دو ماه نزدیک
است که فقیر ضعف دارد و در تسوید جواب بعضی سوالے که در مکتوب سابق اندراج نموده بود ندعا جز

اگر صحت شد انشاء الله تعالی خواهد نوشت والا از دوستان التماس دعا و فاتحه مطلوب و حسبنا الله ونعم الوکیل والسلام علیکم وعلی سائر اهل الله ؛ فرزندان گرامی برخوردار باشند مکتوب چهل و سیوم بحضرات مخدومزاده های کبار خواجه محمد سعید وخواجه محمد معصوم سلمهما الله تعالی وروداد یافت و رسکالمائی که در محفل سلطان وقت مدظله گذشته الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع ایشان مستوجب حمد است صحبتهای عجیب و غریب میگذارند و بعنایت الله سبحانه سرّی درین گفته و گوهای امور دینیه و اصول اسلامیه مسایله و مداهنه راه نمی یابد و بهمان مبارات که در خلوات و در مجالس خاصه بیان میگردد درین مکتوبها توفیق الله سبحانه بیان مینماید اگر یک مجلس را نویسد دفتری باید خصوصاً شب که شب افتتاح ماه رمضان بود و الفدر اکثر شب انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و از عدم استقلال عقل و از ایمان بآخرت و عذاب و ثواب آن و از اثبات رویت و از خاتمیت نبوت خاتم الرسل و از مجدد مأیة و از اقتدا بخلفای راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین و سنة تراویح و از ابطلان تناسخ و از احوال جنت و جنیان و از عذاب و ثواب ایشان و امثال آنها بسیار مذکور شد و بحسن استماع سموع گردید و بخیر درین ضمن شمایی دیگر از احوال اقطاب و ابدال و اوتاد و بیان خصوصیات ایشان گذارش کند مذکور گشت الحمد لله سبحانه که بجا میماند و تغیری ظاهر نمیشود و درین واقعات و ملاقات شما مدتها را سبحانه مصلحتها و سرها مکنون بود الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق چگویم قرآن را تا سوره و تکلموت رسانیده ام شب که ازان مجلس برگشته می آیم تراویح اشتغال مینمایم اینده دولت عظما حفظ درین قرارت که علیه جمعیت بود حاصل گشت الحمد لله اولا و آخرا مکتوب چهل و چهارم میر عبد الرحمان ولد میر محمد نعمان در رفع شبهات منکران رویت اخروی بسم الله الرحمن الرحیم اعتراضیکه در مسئله رویت دارند بلکه دلیلیکه بر نفی رویت آرند آنست که رویت بصر تقاضای محاذات و مقابله میکند مر مُرئی را یا رائی و آن در حق واجب تعالی مفقود است که مستلزم جهت است که منجر باحاطه و تحدید و نهایت است که مستلزم نقص است و آن منافی الوهیت است تعالی الله

علی ذالک علوا کبیرا جواب آنکه قادر بر کمال جل سلطانه هرگاه درین نشاه ضعیفه فانیه دنیویه بصر را که عبارت
از دو قطعه عصبیه مجوفه بیحس و حرکت است قوت آن میدهد که بشرط مقابله و محاذات حواس ابصار
اشیا نامتناهیه چرا نتواند که در نشاه آخرت که قویه و باقیه است همان دو قطعه عصبیه را قوتی عطا
فرماید که بی شرط مقابله و محاذات ابصار مرئی نماید و جمیع جهات بود آن مرئی یا بی جهت
باشد اینجا استبعاد چیست و محال کدام زیرا که فاعل جل سلطانه در اعلا مرتبه اقتدار است و
قابل مستعد حواس و ابصار غایة ما فی الباب بعضی ممکنه و مصاحب شرط محاذات و تعین جهت را
در احساس ابصار مرعی داشته است و در بعضی ممکنه و ازمنه دیگر اعتبار این شرط نفرموده و بی حصول
این شرط رویت ابصار مقرر نموده یک موطن را بر موطن دیگر اعتبار نمودن با وجود کمال اختلاف
و مقتضیات موطن از انصاف دور است و اقتصار نظر است بر مکشوفات عالم ملک شهادت
و انکار است از عجایب ملکوت خالق السموات والارض سوال اگر حضرت حق سبحانه و تعالی
مرئی شود باید که محاط و مدرک بصر گردد و آن مستلزم حد و نهایت است تعالی الله عن ذالک
علوا کبیرا جواب گوییم روا باشد اگر مرئی بود محاط و مدرک بصر نباشد قال الله تعالی لا
تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ مومنان در آخرت حق
را ببینند جل شانه و یقین و حدت آنجا بنابر آن حق را مرئی منعم جل سلطانه و الذاذی که بر رویت مترتب شود
نیز بروجه کمال رخ دهد و بنابر آن مرئی بهیچ مدرک الیشان نشود و بهیچ حاصلی از مرئی بدست نیاید
و غیر از وجدان رویت بغیر الذاذ و دیدان بهیچ چیز از مرئی نقد وقت شان نبود بیت عقاشکار
کس نشود دام باز چین ۱۲ کانجا همیشه باد بدست است دام را ۱۲ بالفعل آنکه در رویت متوهم میگردد احاطه
و ادراک مرئی است که در ان موطن مفقود است بمجرد ثبوت رویت بی جهت و الذاذ دیگر امری را
از ان رویت حاصل نشود بهیچ نقص تصور ندارد و بلکه کمال انعام و احسان مرئی است که جمال بکمال
خود را بر سوختگان نادره سحبت جلوه گر سازد و بزلال وصال رویت الیشان را تلمذ و سیراب گرداند
بهیچ نقص و قصور بجناب قدس او تعالی عائد نشود و بهیچ جهت و احاطه انجا پیدا نگردد و از نظر
بندیرد و کمال و نقصان ۱۲ و زین طرف شرف و زگار من باشد ۱۲ یا آنکه گوییم که مقابله و محاذات آلات

حصول رویت شرط باشد باید که چنانچه در جانب مرئی شرط است در جانب رائی نیز شرط باشد زیرا که مقابله نسبتی است که بمتقابلین قایم است که رائی و مرئی باشند پس لازم آید که حضرت حق سبحانه هم اشیا را نه بیند و صفت رویت اشیا او را ثابت نباشد تعالی و تقدس از ان مخالف منصوص قرآنی است قال الله تعالی والله بصیر بما تعملون و هو السمیع البصیر و سیری الله عملکم و الینا استلزم نقص است و سلب صفت کامله است از وی تعالی **سوال** اگر گویند که رویت در واجب تعالی عبارت از علم اوست باشیا امری دیگر ورای علم که مستلزم جهت وجود نیست **جواب** گوییم که اشکال نیست که رویت از صفات کامله است و باستقلال امر واجب را سبحانه بنصوص قرآنیه ثابت ارجاء آن بعلم خلاف ظاهر است و لو سلم که از اقسام علم بود عدم اشتراط محاذات در و لازم نمی آید که بیا علم دو قسم است که محاذات معلوم در وی شرط نیست و قسمی دیگر آنست که محاذات در انجا شرط است که مسمی برویت است و آن در ممکنات اعلای اقسام علم است که در مرتبه اطمینان قلب است و معقولات از معارف نه دم امنی حاصل نیست محسوس است که ازین معارف دارسته است و ازین نشه بر بسته و انجاست که حضرت خلیل الرحمن علی نبینا و علیه الصلوة والسلام با وجود ایمان و یقین باحیای موتی سوال رویت احیای موتی نمود تا اطمینان قلبی بان حاصل فرماید بدانست که رویت کمالات کامله است هرگاه در واجب تعالی کاین نبود در ممکن از کجا باید زیرا که هر کمالی که در ممکن ظهور نموده است تمکن آن کمال است که در مرتبه حضرت واجب تعالی و تقدست کاین ثابت بود و فاقد آنکه در ممکن بود در واجب نباشد تعالی و تقدس چه ممکن فاقد ذاته نقص است اگر کمالی در وی نمایی است از مرتبه حضرت وجوب تعالت و تنزهت که همه خیر و کمال است **بیت** نباورد ما را ز خانه چیزی بخشت او توداوی همه چیز و من چیزی است

و جواب دیگر مر اهل سوال را گوییم که این اعتراض در وجود واجب ما تمشی است تعالی و تقدس و نفی رویت نفی وجود ما میناید از ان جناب قدس جلاله و مدی ظل شامله پس این اعتراض صادق نخواهد بود که ما تسلیم محال عقلی است بیانش آنست که اگر حضرت حق سبحانه موجود باشد البته در جهتی از جهات این عالم بود در فوق خواهد بود یا در تحت یا قدام خواهد بود یا خلف در یمین خواهد بود

یا در شمال وآن مستلزم احاطه وتحدید است که مستوجب نقص است که منافی الوهیت است تعالی وتقدس عن ذلک **سوال** تواند بود که در جمیع جهات عالم بود واحاطه وتحدید لازم نیاید **جواب** گوییم در جمیع جهات عالم بودن نفی احاطه وتحدید نمی نماید چه برین تقدیر هم البته وراء عالم خواهد بود زیرا که ورائیت لازم غیریت است والاثنان متغائران قضیه مقرره ارباب معقول است وآن مستلزم تحدید است پوشیده نماند که تفصیلے ازین قسم شبهات نزد اندوده غیر حقه التزام فرقه است درمیان احکام غیب واحکام شهادت وعدم قیاس کردن آنها بر شاهده تواند بود بعض احکام در شاهد صادق باشند ودر غائب کاذب در شاهد کامل باشند ودر غائب ناقص پس ازین تباین احکام است علے الخصوص کہ درمیان مواطن بون بعید بود مالتراب ورب الارباب حضرت حق سبحانه انصاف نماید که باین توهمات وتخیلات مشتبه انکار نصوص قرآنی نماید وجحد احادیث صحاح نبوی کند ایمان بامثالهم احکام منزله باید آورد وکیفیت آنرا مفوض بعلم چون حواله باید نمود وقصور ادراک کیفیت آنرا بخود راجع باید دانست نه آنکه ادراک خود معتمد ساخته نفی آن احکام باید کرد که از سلامتے وصلوب دور است تواند بود که چیزهای بسیار که در نفس امر صادق باشند از ادراک عقول ناقصه مستبعد بوند عقل اگر کفایت میکرد مثل ابے علی سینا امتقدمے ارباب معقول است در جمیع احکام عقلیه محق مے بود وغلط نمیکرد وحال آنکه در بیک مسله الواحد قد یصدر عنه الاقوال المتناقضة غلط کرده است که بر ناظر منصف بادنے تامل واضح است ودر مقام امام فخر رازی طعن اومینماید وبا بعبارت ایراد میکند والعجب ممن یفنی عمره فی تعلیم الآلة العاصمة عن الخطا فی الفکر و تعلمها ثم اذا جاء الی هذا المطلب الاشرف وقع منه اشیاء یضحک منه الصبیان علماء اهل سنة شکر الله تعالی سعیهم اثبات جمیع احکام شرعیه واند معقول المعنے باشند آن احکام بانه ولعابت عدم دریافت کیفیت آنها نفی آن احکام نمینماید مثل عذاب قبر وسوال منکر ونکیر وپل صراط ووزن اعمال وامثال آنها که عقول ناقصه از ادراک آن عاجز اند این بزرگواران مقتدے خود کتاب وسنت را ساخته اند وعقول ناقصه را بمیزان گردانیده اگر توانند ادراک نمود فبها والا قبول احکام شرعیه مینمایند

ر عدم ادراک خود را محمول بر قصور فہم خود میدانند نہ در رنگ دیگران کہ ہر چہ بعقول شان قبول نکند
و تواند دریافت قبول ننمایند و ہر چیز در درک عقول شان نیاید قبول نمینمایند مگر نمیدانند کہ بعثت
انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات بواسطہ قصور عقول است از بعضے مطالب و رفیعہ مولائے چون بیچگون
عقل ہر چند محبت است اما حجت کاملہ نیست حجت کاملہ بعثت انبیا تمام شدہ است علیہم الصلوات
والتسلیمات قال اللہ تعالی وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا ہر ہر اہل سخن و ہم گروہ
کہ در رویت شاہد ہر چند مقابلہ و محاذات شرط بود اما تواند بود کہ در غائب این شرط نبود چنانچہ
غائب جوہر است و در ہیچ جہتے از جہات موجودات نیست مرئی بے رویت رائی از جہات
منزہ است لہذا رویت نیز ہیچ جہت او را ثابت نباشد و مقابلہ و محاذات انجا مفقود بود اینجا
مدام است انجا مدام است رویت چون ہم چون است چہ چون را بہ چون راہ نیست ہذا اصل
مطابا الملک لا مطابا ۔ آن رویت بیچونے را بر رویت چونی کہ مرئیات چون متعلق است قیاس
کردن نامناسب است و از انصاف دور واللہ سبحانہ الموفق للصواب **مکتوب چہل**
و پنجم بولانا سلطان نرہنکے در بیان شان قلب و من منع اندائی ان نقل الی المتن ۔ الحمد للہ
رب العلمین و الصلوۃ و السلام علی رسولہ محمد و آلہ اجمعین اما بعد فاعلموا ان القلب حاز اللہ
سبحانہ و لیس شیء اقرب الی جناب قدسہ کالقلب فاکرموا ایہ ای قلب مومنا
کان او عاصیا فان الجار و ان کان عاصیا یحمی فاحذروا من ذلک واحذروا فانہ لیس بعد الکفر
الا ذی ہو سبب ایذاء اللہ سبحانہ ذنبا مثل ایذاء القلب فانہ اقرب ما یصل الید سبحانہ
فان الخلق کلہم عبید اللہ سبحانہ و الضرب و الاہانۃ لعبد ای شخص یوجب ایذاء مولاہ فما شان
شان المولی الذی ہو المالک علی الاطلاق فلا یتصرف فی خلقہ الا بالقدر الذی
امر و انہ لیس بداخل فی الایذاء بل ہو امتثال لامر اللہ تعالی مثل
الرامی البکر حدہ ما یسقوط فلو زاد احد علی مائۃ سوط کان ظالما
و داخلا فی الایذاء و اعلموا ان القلب افضل المخلوقات و اشرفہا و کمال
الانسان افضلہا اعجائہ و جمعہ ما من العالم الکبر لذلک القلب جامعیۃ ما فی الانسان و کمال انبساط

واجمالا وكلما كان التوجه اشد اجمالا واكثر جمعية يكون اقرب الى جنابه تعالى وان ما في
الانسان اما هو من عالم الخلق او عالم الامر والقلب برزخ وفي مراتب العروج يعبر
الانسان الى اصوله مثلا يكون عروجه اولا الى الماء ثم الى الطوبة ثم الى الذاريم ثم
اصول اللطائف ثم الى الاسم المخزني الذي يمور به ثم الى كليه ثم الى ما شاء الله تعالى
بخلاف القلب فان السير اصلا يعرج اليه بل يكون العروج منه اولا الى الذات تعالى
ذاته باب غيب هوية لكن الوصول من طريق القلب احدا بغير ذلك التفصيل متعسر
بل انما يتيسر الوصول بعد مرتبة ذلك التفصيل الا ترى الجامعية والوسعة فيه انما يكون بعد
طية تلك المراتب التفصيلية والمراد من القلب هاهنا هو القلب الجامع البسيط لا مضغة اللحم

مكتوب جهل و ششم في العروج والنزول الى حضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعيد
مد ظله العالي نقل بالمعنى نخبره ونستعينه ونصلي على سيد ولد آدم وعلى آله
واصحابه علموان سبحانه وتعالى اظهر على ربي في الكائنات نقطة هي مركز العالم الظلي وتلك
النقطة اجمال الجميع العالم والعالم بتمامه تفصيل ذلك الاجمال تلك النقطة كالشمس في
السماء به يتنور ما في الافاق فكل من يصل اليه الفيض منه سبحانه يكون بتوسل
تلك النقطة وتلك النقطة محاذية لنقطة غيب الهوية وتلك النقطة كائنة في
مرتبة النزول فما لم يكن النزول في هذه المرتبة من الهبوط
والا سفلية لا يكون العروج الى تلك المرتبة المسماة بغيب
الهوية وهذا النزول الدعوة والتكميل وفي ذلك النزول الذي
يكون بمرتبة تلك النقطة يتخيل كان الوجه الى العالم والظهر اليه سبحانه
وظهر ان هذا التوجه الى العالم والانقطاع عنه سبحانه انما هو الى الموت والفناء
جاء وقت الوصال العكس الحال ففي هذه النشأة الفراق والشوق من الجانبين
والملاقاة انما يكون بعد الموت وظهر معنى الحديث القدسي ان طال شوق الابرار الى لقائي
وانا اليهم لاشد شوقا واعلم انه مع تحقق النزول في هذه المرتبة ليس بين السالك

ویلین الله سبحانه حجاب بل الحجب کلها مفقودة ولکن التوجه الیه سبحانه مفقود
بل الوجه یکون تمامه بالی الخالق فهذه مقام الدعوة وقد یقع النزول من تلك النقطة
هی مرکز دائرة العالم الظلی النقطة التی هی مرکز دائرة العلم وهو مقام الکفر بالله تعالی والانکار عنه سبحانه
وعن انبیاءه صلی الله تعالی علیهم وسلم وعن آیاته تعالی ویقع العروج عن تلك النقطة الی مرکز
دائرة الاصل التی هی دائرة مقامات الانبیاء علیهم السلام وتلك النقطة
التی ذکرناها ظلمانیة غایة الظلمة فالنزول فی ذلك المقام تنویره والاشراق
امر عظیم القدر ومقابلها نقطة الاسلام وهی النقطة التی یقع العروج الیها بعد هذا
النزول الظلمانی ومصباح تلك النقطة الظلمانی کلمة لا اله الا الله والسلام

مکتوب چهل و هفتم بسلطان وقت مدظله واسرار دعا ومدحت علما وصلحاء بکمترین دعاگویان
احمد بخش بارباب نگان معلاد رگاه وخادمان والا بارگاه اظهار شکستگی ونیازمندی مینماید شکر نعمة
امن وامانی که بدولت واقبال بندگان شامل حال عوام وخواص است بجامی آرد ودر اوقات خلوت
واوان منظه اجابت دعا وزمان اجتماع فقرا فتح ونصرت عساکر ظفر قرین میخواهد زیرا که هر کسی را بکاری
ساخته اند که جبت آن کار خانه خداوندی ممنوعیت کاریکه بلشکر غزا وجهاد مربوط ساخته اند تقویت
فرمانبرداری دولت قاهره سلطنت است که ترویج شریعت غرا منوط بآن است که الشرع تحت السیف
گفته اند وهمین کار جلیل الاعتبار نیز مربوط بلشکر دعا است کار باب فقر وصحاب بلا اند که بسته ونصرت
دوقسم است قسمی است که از امر مربوط باسباب ساخته اند وآن صورت فتح ونصرت است که تعلق بلشکر
غزا دارد وقسم دیگر حقیقت فتح ونصرت است که از نزد مسبب الاسباب است وکریمه وما النصر الا
من عند الله اشارت بآن است تعلق بلشکر دعا دارد پس لشکر دعا بوسطه ذل وانکسار خود واو لشکر
غزا سبقت نمود واز سبب بمسبب دلالت فرموده ع برند شکستگان ازین میدان گوی
وبعد دعا در قضا مینماید چنانچه مخبر صادق فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام لا یرد القضاء
الا الدعاء وسیف وجهاد این قدرت ندارد که رد قضا نماید پس لشکر دعا باوجود ضعف وشکستگی
بقوت نیز آمد از لشکر غزا ونیز لشکر دعا همچون روح است مر لشکر غزا را ولشکر غزا قالب است مر او را

پس لشکر غزا را از لشکر دعا چاره نبود که قالب بے روح قابل تائید و نصرت نباشد از نجاست که
گفته اند کان یرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یستفتح بصعالیك المهاجرین
یعنے پیغمبر خدا طلب فتح و نصرت میفرمود بتوسل فقرا مهاجرین با وجود لشکر غزا و هیئات محاربات
پس فقر اگر لشکر دعا اند با وجود خواری و زاری و بے اعتباری که الفقر سواد الوجه فی الدارین
گفته اند روزگار کارے آید و با این بے اعتباری اعتبار پیدا میکنند و از همکنان و همکاران پیشتر قدم
میگذارند پیغمبر صادق فرموده علیه من الصلوات اتمها که فردای قیامت خون شهدا را با سیاهی علما
وزن کنند بدان سیاهی را حجح آید سبحان اللہ و بحمده این سیاهی و این سیاه روی باعث عزت و
سرخروی ایشان گشت و پایه ایشانرا از حضیض باوج رسانید بلے ؎ تا دیگے درون آب
حیات است پ شاعری گوید ؎ غلام خویشتنم خوانده لاله رخسارے ؛ سیاه روی من کرد عاقبت کارے
؛ هر چند این کمترین شایان آن نیست که خود را در عداد لشکر دعا داخل سازد لیکن بمجرد وهم فقر و
احتمال اجابت دعا خود را از دعا ردولت قاصره فارغ نمیدارد و بلسان حال و قال بعادت ناشته
سلامت رطب اللسان میباشد رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ مکتوب
چهل و هشتم حضرت مخدومزاده خواجه محمد سعید مدظله العالے در سر اقربیت او تعالے و بیان آنکه
انکشاف کنه ذات اتم بعلم حضوری است بسم اللہ الرحمن الرحیم اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰى عِبَادِهِ
الَّذِيْنَ اصْطَفٰى معاملا اقربیت او تعالے بعلم حضوری مربوط است که تعلق با اصل معلوم دارد نه بظلے از ظلال
معلوم و بصورتے از صور آن که نصیب علم حضوری است پس علم حضوری نے بحقیقت علم بنفس شے نباشد بلکه
علم بصورتے از صور آن شی باشد و نسبته نفس آن شی جهل محقق بود سبحان اللہ جهل بشی را علم بآن شے
گفته اند مانا که صورت و ظل شی را عین شے تصور نموده علم صورت شی را علم شی دانسته اند و آن ممنوع
است و دعوی غلبت غیر مسموع زیرا که شی و صورت شی با یکدیگر نسبة اثنینیت دارند و هر جا که نسبت
اثنینیت ثابت است تغایر لازم الاثنان تغایرا ان قضیه مقرره ارباب معقول است و ایضا علم بصورت
شی بیگونه مستلزم علم شی کما هو بود که صورت شی تمثال ظاهر شے است که بلبس احکام مرات منوط ام
ظهور پیدا کرده است و بسا از دقائق و اسرار شی است که در صورت امر و نشانے از انها نیست

کز صور صوری آن دستان خواهد کشید؛ حیرتی دارم کز نارسیدن راحیان خواهد کشید؛ کاتر ظاهر
شی بصرافت خود در صورت شی ظاهر شود باطن موقوف هرگاه ظاهر شی رنگ محل مرآت را تلبس
نموده بصورت شی ظهور نماید یقین است که ظاهر بصرافت خود نماند بلکه هیئتی دیگر پیدا میکند پس
صورت چنانچه از اهل باطن شی محروم است از ظاهر شی نیز محروم بود پس ناچار علم الصورت مستلزم
علم الشی کما هو نباشد بالجمله معلوم فی الحقیقت آنست که در ذهن کاین باشد و در ذهن چون صورت
کاین است معلوم هم همان صورت باشد و صورت را هرگاه با شی نسبت تفاعر پیدا شد علم صورت
مستلزم علم شی کما هو گشت علم حضوری است که حاضر مدرک انجا نفس شی است و ظلی و صورتی در میان
متخلل گشته است پس معلوم در این علم نفس شی بود نه صورتی از صور آن شی پس علم حضوری شریف بود
بلکه علم همان باشد و بس و ماسوای انکه علم حضوری بود جهل باشد که بصورت علم خود را وانموده است جهل
مرکب است که جهل خود را علم میداند و نمیداند که نمیداند پس علم حصولی را بذات و صفات واجبی تعالی
و تقدس راه نبود و ذات و صفات واجبی تعالی و تقدس با علم معلوم نباشد چه اعلم فی الحقیقت علم
بصورت معلوم است نه بنفس معلوم چنانچه گذشت و صورت را در آن حضرت جل سلطانه راهی نیست
تا علم صورت را علم اصل صورت نموده آید هر چند بعضی گفته اند که حق را جل سلطانه مثل نیست اما شاید
هست لیکن نه صورت مثالی اگر ثابت شود غیر صورت منهی است که علم تعلق دارد تواند بود که در مثال
که او سبحانه مخلوقات است صورت کاین باشد و در ذهن ثابت نبود حدیث قدسی (یسعنی ارضی ولا
سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المومن) مخصوص بقلب بنده مومن است که ما سوای او از
سائر ما سوی جدا است که فنا و بقا مشرف گشته است و از حصول ما رسته بحضور پیوسته است انجا اگر گنجایش
است باعتبار حضور است نه باعتبار حصول ۵ در کدام آئینه در آید او و باید دانست که در علم حضوری
اتحاد عالم معلوم است پس زوال این علم از عالم روا نبود که معلوم نفس وی است که از وی منفک نیست
بلکه علم هم در انجا عین عالم است و عین معلوم انفکاک چه گنجایش دارد و باید دانست که در علم حضوری
چون معلوم نفس شی است نه صورت وی ناچار معلوم در انجا چنانچه هست منکشف میگردد و کما هو علم
مے در آید و بکنه معلوم میگردد چه کنه شی عبارت از نفس شی است و چون جمیع وجوه و اعتبارات ساقط

ونفس ذات ما مدرک حاضر مدرک است کنه آن معلوم گشت بخلاف علم حضوری که معلوم در انجا بوجوه اعتبارات شی است که صور و اشباح شی اند نه نفس شی چنانکه گذشت پس معلوم در انجا کنه شی نبود و شی که معلوم نگردد و غایة مافی الباب علم حصولی هم انکشاف شی است و هم درک شی و در علم حضوری نه انکشاف شی است اما درک شی نیست پس گفته معلوم منکشف گردد اما مدرک نشود درست نماند که چون علم حضوری نسبت بذات واجبی جل سلطانه ثابت گشت کمال لازم می آید که کنه ذات واجبی جل سلطانه منکشف گردد و ذات واجب تعالی کما هو معلوم شود و این خلاف مقرر علماست گوییم که این علم حضوری که بذات واجب تعالی تعلق گرفته است در رنگ رویت است که نسبت بوجب تعالی اثبات میکنند که انکشاف آنجا است و درک مفقود است و بین علم هم انکشاف باشد و درک مفقود بود سرگاه رویت بذات واجبی تعالی تعلق کند علم چرا تعلق نکند که از رویت لطیف است محذور رویت ادراک است که مستلزم حاطه است نه در نفس انکشاف لا تدرکه الابصار در نفس مفهوم لا تراه الابصار سوال چون درک حاصل شود و انکشاف بیچگا آید گوییم مقصود از انکشاف التذاذ رائی است که حاصل است و درک بود یا نبود **سوال** انکشاف بی درک چگونه مستلزم التذاذ باشد **جواب** علم بانکشاف کافی است در التذاذ درک باشد یا نباشد یا انکه گوییم درک دران موطن نیز حاصل است اما مجهول الکیفیت درک که منفی است والله سبحانه علم همان است که کیفیت آن در علم درآید و احاطه معلوم نماید لا یحیطون به علما که مناسب علم حصولی است اگر درک در علم حصولی از کجا آید که در ظل آن چیزی است از مرتبه اهل مستفاد است لیکن درک در اصل مجهول الکیفیت است و در ظل معلوم الکیفیت **مکتوب چهل و نهم** بجناب حضرت میر محمد نعمان و رود یافته در انکه علم حضوری که عارف را بخود و بدیگران تعلق گیرد الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی باید دانست که علم حصولی نسبت بانفاقی و علم حضوری نسبت بالنفس و چون معامله اقربیت او تعالی بعارف تمام المعرفت رو دهد و بان مقام عالی متخلق گردد این النفس حق او حکم افاق پیدا میکند و علم حضوری آن بعلم حصولی متبدل گردد در نیوقت اقربیت او سبحانه حکم النفس پیدا میکند و علم حضوری که اول بالنفس تعلق داشت بان اقربیت تعلق پیدا میکند بان معنی که خود را بین و بین الله تعالی و علمیکه متعلق نفس اوست بمنزله متعلق بوجب انکار و سبحا

در درک در علم حضوری نبود

این خود معاملہ توحید ست و بمقامات قرب تعلق دارد کہ نہایت قرب اتحاد ست اقربیت دیگر
ست و کار و بار آن دیگر از اتحاد باید گذشت و باثنینیت باید آمد تا اقربیت متصور شود و قاصر ہوا لفظ
اثنینیت در توہم نہ افتد و اتحاد را فرق آن نداند اثنینیتی کہ دون اتحاد ست مقام عوام کالانعام
ست و این اثنینیت کہ ہزاران مرتبہ بر اتحاد دارد مقام انبیای کرام ست علیہم الصلوات والتسلیمات
چنانچہ صحوی کہ دران سکر ست حال عوام ست و صحو کہ بعد از سکر ست مقام خواص بلکہ اخص خواص
و چنانچہ اسلام کہ پیش از کفر طریقت اسلام عوام اہل اسلام ست و اسلامیکہ بعد از کفر طریقت
اسلام اخص الخواص عجائب معاملہ ست ہر چند عارف خود را واجب نداند تعالے اما علم حضوری کہ بنفس ناطقہ
تعلق دارد بواجب تعالے تعلق پیدا میکند و علم نفس او کہ حضوری بود علم حصولی میگردد ع و فتنہ
چنین بوالعجبی ہا باشد عقل عقیل بے باین و فقیہ نبرد ملکہ را جہ بجہ ضد ین سازد عارفی کو یدعت
بے بجمع الاضداد ربنا اتنا من لدنک رحمۃ وہیئ لنا من امرنا رشدا
والسلام علی من اتبع الہدی مکتوب پنجاہم بقاضی نصر اللہ در رد یافتہ در فرق میان
استدلال علمار رسخین و استدلال بالظلال ہر آئینہ اثر ہموار اثر ہ استدلال از اثر بموثر و از مخلوق بخالق
جل سلطانہ ہم کار علمار ظواہر ست و ہم کار علمار رسخین کہ کمل ورثہ انبیاء اند علیہم الصلوات والتحیات
علمار ظواہر از علم بوجود مخلوق علم بوجود خالق پیدا میکنند و وجود اثر را دلیل وجود موثر ساختہ
و یقینی بوجود موثر حاصل مے نمایند و علمار رسخین کہ درجات کمالات ولایت را قطع کردہ بمقام
کہ خاصہ انبیا ست بالاصالت علیہم الصلوات والتسلیمات رسیدہ اند نیز بعد از حصول تجلیات و مشاہدات
استدلال از اثر بموثر مینمایند و ایشانے ازین راہ نیز بموثر حقیقے پیدا میکنند چہ در آخر کار در نسبت ہا اند
کہ ہر مشہود و متجلے شدہ بود ظلے از ظلال مطلوب بود کہ شایان نفی و مستحق عدم امکان ست و یقین کردہ اند
کہ ایشان ہیچون بے استدلال در ین موطن نیستند ناچار رو با استدلال مے آرند و مطلوب را در ین ظلال
ظلال طلب مے نمایند و چون این بزرگوارا ان رشتہ محبت با نجناب قدس قوی دارند و ماسوی انداز
محبت مطلوب حقیقی ساختہ اند ناچار حکم الماء صعد مراجب از راہ استدلال مطلوب حقیقے رسیدہ
و از تمکنای تجلیات و ظہورات کہ شوب بظلال ست ہموار استہ باصل الاصل مے پیوندند و تا میگ

کرا نجا علم عما رظواهر میرسد این بزرگواران بطلب محبت منجذب گشته خود با میرسند والصال چیزی
پیدا میکنند این فرق از راه محبت آمد هر که محب است از غیر محبوب گسسته است بمحبوب می پیوندد و هر که
این محبت ندارد و بعلم کفایت میکند و از معتنم میماند بلکه جا میکه آن بزرگان خود با میرسند علم ایشان
هم با نجا نرسد بنهایت علم بقدر صحت تا و ایشان مطلوب است و انچه وصل مطلوب است با مطلوب است
معیت هیچ دقیقه را نمیگذارد که نصیب دیگر گوید ع بنده با حق همچو شیر و شکر است ؛ وَلِلّٰهِ الْمِثَلُ
اعلیٰ بنده با ایشد و از بندگی ما سوی الله بدرست والله سبحانه الموفق مکتوب نجا
و یکم بلا شبه محمد لا مور رو میافته در فرق میان تصدیق قلب و یقین آن الحمد لله وسلام
علی عبادہ الذین اصطفی سوال بعضے از محققان متکلمین که حقیقت ایمان گرویدن دل گفته اند مومن
آن چیست و گرویدن عبارت از نفس تصدیق و یقین قلب است مومن یا امر زائد است بر نفس تصدیق
و یقین دل ان مصدق بجواب گرویدن دل و یقین دل است هر چند در ای تصدیق نیست لیک
متفرع است بر ان یقین بعد از حصول یقین دل از دو حالت خلو نبود تسلیم و انقیاد بود مومن
یا جحود و انکار بان و علامت تسلیم و انقیاد رضای قلب است مومن و انشراح صدر است بان و علامت
جحود و انکار کراهت قلب است مصدق به و تنگی سینه است بان قال الله تبارک وتعالی فَمَنْ
یُّرِدِ اللّٰهُ اَنْ یَّهْدِیَهٗ یَشْرَحْ صَدْرَهٗ لِلْاِسْلَامِ وَمَنْ یُّرِدْ اَنْ یُّضِلَّهٗ یَجْعَلْ صَدْرَهٗ
ضَیِّقًا حَرَجًا کَاَنَّمَا یَصَّعَّدُ فِی السَّمَآءِ کَذٰلِكَ یَجْعَلُ اللّٰهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ
وحصول تسلیم و انقیاد مر قلب را بمومن به بعد از حصول تصدیق و یقین بان بحضر
موهبت الهیه است جل سلطانه و بصرف کرم نامتناهی او ست تعالی از نیجاست که ایمان را موهبت الهی
گفته اند جل شانه و منشا جحود و انکار بعد از حصول تصدیق و یقین بمصدق به رسوخ و تمرن صفات رذیله
نفس اماره است که بحب جاه و علو در ریاست خود مجبول است و بعدم قبول تبعیت و تقلید دیگری مطبوع
میخواهد که همه او را تصدیق نمایند و کردند و او تقلید و تبعیت دیگری نکند و تسلیم انقیاد احدی ننماید
وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَلٰكِنْ كَانُوْٓا اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُوْنَ الله تعالی جمیع را بمحض فضل کرم خویش از
مرض جلی برآورده به تسلیم و انقیاد و تقلید انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات که هادی صراط مستقیم اند نشناخت

وموعود بجنات نعیم گردانید کرد ارضای او ست تعالے و آروی را بطور آنها گذاشت و بقهر و جبر ازاو
ذوالجلال طبیعے نه برآورد و با ندولت نخشید لیکن در میان صراط مستقیم و در اشاره انذار مصدق میکند
و مطیع و عاصے با سال رسل و انزال کتب ابلاغ مبین فرمود و حجت را بر کافرین درست نمود **مکتوب سبحانه**
دوم بفقیر محمد هاشم کشمی در فنای قلب و نفس و زوال علم حصولے و حضوری رو داده و فنا عبارت
از نسیان ماسوی حق است سبحانه و ماسوی دو قسم است آفاق و انفس نسیان آفاق عبارت از زوال
علم حصولے است نسبت با آفاق و نسیان انفس عبارت از زوال علم حضوری است نسبت با نفس چه علم حصولے
با آفاق تعلق دارد و علم حضوری با نفس و زوال علم حصولے اشیا مطلقا هم هر چند تیسر دارد که نصیب اولیا است
اما زوال علم حضوری مطلقا بسیار متعسر است و نصیب کمل کمل است از اولیا نزدیک است که تجویز آن ملک
تصور آن را اکثر عقلا محال نماید و عدم حضور مدرک را بر مدرک بسقوط انگارند چه حضور شے بر نفس شے
ضروری است نزد شان پس زوال علم حضوری نزد ایشان اگرچه بیک لمحه باشد مجوز نبود تکلیف که زوال
این علم مطلقا شود بحیثیت که یعود ابدا و نسیان اول که نسبت بعلم حصولے است بفنا رقلب تعلق دارد
و نسیان ثانے که نسبت بعلم حضوری است مستلزم فنای نفس است که اتم و اکمل است و حقیقت فنا در
موطن است و فنا اول کالصورت است مر این فنا را و کالظل است مر او را چه علم حصولے فی الحقیقت ظل علم
حضوری است پس نا چار فنای کل ظل فنای این بود و بحصول این فنای نفس مقام طمانینه می آید
و از حق جل علا راضی و مرضی میگردد و بعد از بقا و رجوع مامور بتکمیل و ارشاد به او تعلق میگیرد و جهاد
و غذا او را میسر میگردد با طبایع مختلفه عناصر اربعه که ارکان بدن و هر یکے تقاضائی امری از امور
نماید و خواهش شے از اشیا میکند و هیچ یکے از لطائف بدن را این دولت میسر نیست او ست
که انانیت ابلیسے را که ناشی از عنصر ناری است بسیاست باصلاح می آرد و قوت شهویه و غضبیه و سائر
اوصاف ذمیمه که بهائم و سائر حیوانات را دران شرکت است بحسن تربیت باعتدال می آرد **سبحان الله**
لطیفه که بدترین لطائف بوده است بهترین ایشان میگردد قال علیه الصلوة والسلام خیارکم
فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا **تنبیه** علامت نسیان ماسوی
از قلب آن ست که نماید و علامت زوال علم حضوری نفس عالم انتفاء عالم است بالکلیه و انشاء

زوال علم و معلوم از روی تصور شود یا علم و معلوم در ان موطن نفس عالم است تا نفس عالم زوال نپذیرد
علم و معلوم منتفی نگردد و فنا را اول آفاق است و فنا ثانی فنا را نفس که حقیقت فناست مکتوب
بجناب او سیوم الی حضرت مخدوم زاده خواجه محمد المعصوم مد ظله فی زوال العین
الاثر وجود او شهود او بیان ذلک بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تعالی هل اتی علی الانسان حین
من الدهر لم یکن شیئا مذکورا بلی یا رب هل اتی علی الانسان حین
من الدهر لم یکن شیئا مذکورا لا عینا و لا اثرا لا شهودا و لا وجودا ثم یصیر بعد ذلک
ان شاء حیا بحیوتک و باقیا ببقائک و متخلفا باخلاقک بل صار باقیا بابک
مضافا الیک بالفناء و فانیا فیک فی عین البقاء لتلازم بینهما و حصول کمال کل
منهما بوجود الاخر مثله الانسان الذی فی معدن الملح حتی صار شیئا فشیئا منصبغا
باحکام الملح الی ان صار کله ملحا باقیا صنه عین و لا اثرا فلا جرم ایجب قتله و قطع
اصل کله و بیعه و شراءه و لو بقی منه عین او اثر لما جاز ذلک و لنعم ما قال فی الشعر
الفارسی سه شعر کاندر نمک رفت کم گردد و اندر دو عین در یا بشور فان قلت انک
قد کتبت فی المکاتیب و الرسائل ان زوال العین و الاثر انما یکون شهودیا لا وجودیا
لاستلزام الالحاد و الزندقة و رفع الاثنینیة الثابتة بین العبودیة و الربوبیة
فما معنی زوال العین و الاثر فی الوجود ایضا هاهنا قلت انصباغ الشیء بحیث
یصیر احدهما منخلعا عن احکامه و منصبغا باحکام الاخر یوجب رفع الاثنینیة
بینهما حتی یکون الحادا و زندقة فان الانسان الملقی فی معدن الملح ما انخل مع الملح
و ما زال اثنینیته بل حصل له من جوار الملح و سلطانه فناء عن نفسه و عن صفاته و
بقاء بالملح و احکامه مع بقاء الاثنینیة غایة ما فی الباب هذه الاثنینیة
اشبهت باثنینیة الظل مع الاصل لا استقلال لها و تلک الاثنینیة الزائلة
بنوع الاستقلال فی نظر العوام فالاثنینیة باقیة
بعد فناء الالحاد و الزندقة و اما منعی فی الکتب

والرسائل عن لزوال الوجودی فیحمل علی قصور فهم العوام فانهم یفهمون منه
لدفع الاثنینیة ویقعون فی الالحاد والزندقة تعالی الله عما یقول الظالمون
علوا کبیرا بقی ان الشیخ الذی بقی من ذلک الانسان بعد صورته علی احکامها هو
فی الحقیقة صورة الملک الذی الضیع ذلک الانسان بصیغة لا صورة الانسان
الا انه قیس ذلک الملک الحکمی بمقیاس شیخ ذلک الانسان وصور بصورته
کانه بقی شیخ الانسان فبقی اثره **تنبیه** ذلک الشیخ فی العلم الذی قیس بمقیاسه
صورة الانسان ممکن بل واقع واما ما لحق بصدده فلیس کذلک فان الملک
الاعلی فهو سبحانه لا یتخذ مع شیء ولا یتخذ معه شیء ولا یتصل بالاشیاء
ولا تنفصل الاشیاء عنه تعالی والاشیاء ایضا غیر متصلة به سبحانه ولا
ینفصل عنه سبحانه من لا یتغیر بذاته ولا بصفاته ولا فی افعاله لیس
الا کون فهو سبحانه الان کما کان علی صرافة التنزیه والتقدیس فیه تعالی قرب
من العلم بالقرب والمعیة المجهولة الکیفیة مما لا کقرب الجسم ومع الجسم ولا کقرب الجسم
مع العرض بالجملة صفات الامکان وسمات الحدوث کلها مسلوبة عن ساحة
قدسه عروج الاولیاء لا یزید فی قربه سبحانه للعبد ووصول العبد
لا یحصل اتصاله مع الله والفناء والبقاء احوال للعرفاء غیر ما فهمه
العقلاء وزوال العین والاثر له معنی لا یفهمه الا من رزقه الله ذلک کما
سیجیء تحقیقه فاستمع کلام هذه الطائفة بحس الظن والقبول ولا تفهم منه الا
الظاهر ومعناه للطابق فانه ربما تغلط فیه غلطا فاحشا فصل فضل والله سبحانه الموفق
للصواب فان قلت قد جوزت زوال العین والاثر من الانسان فما تقول فیما جاء فی القرآن المجید فی شان
خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی وما جاء فی الحدیث
صلی علی مصدره الصلوة والسلام انما انا بشر مثلکم اغضب کما یغضب البشر ولیس هذا الا بقا
الاثر من الانسانیة قلت لیس کذلک ولا دلالة علی بقاء الاثر الا انه لما ارید

الرجاع الانسان الكامل بعد الفناء والبقاء الى العالم ودعوة الخلق الى الحق سبحانه
ركبت معه الصفات البشرية والخصائص الانسانية الزائلة بعد كسر سورة
تلك الصفات لتحصل المناسبة بينه وبين العالم بعد ازالت ويفتح الله باب الافادة
والاستفادة بينه وبين العالم بتلك المناسبة والحكمة الاخرى هذه الصفات
البشرية والحاقها بعد زوالها ابتلاء المكلفين واختيار المدعوين ليميز الخبيث من
الطيب ويعتزل الكذب من المصدق ويحصل الايمان بالغيب بعد مالبس الامر وستر
الحال برجوع تلك الصفات قال الله تبارك وتعالى ولو جعلناه ملكا لجعلناه رجلا
وللبسنا عليهم مايلبسون فان قال قائل ما معنى زوال العين والاثر من الانسان
الكامل والحال ان ظاهره دائم على الصفات البشرية يأكل ويشرب وينام ويستريح
قال تعالى في شان الانبياء عليهم الصلوة والتسليمات وما جعلناهم جسدا
لا يأكلون الطعام قلت الفناء والبقاء من الصفات الباطن لا تعلق للظاهر بهما
بالاصالة فان الظاهر دائم على الاحكام والباطن يتخلع ويتلبس فان قيل لطائف الباطن
متعددة كلها تتحقق بالفناء والبقاء فاين بعض هو قلت المتحقق بهما انما هي لطيفة النفس التي
هي في الحقيقة حقيقة الانسان المشار اليها باشارة قول نافي كامارة بالسوء الا ما رحم ربي
اخر والقائمة بعد اوة الرحمن جل شانه ابتداء والراضية عن المرضية انتهاء
في شر الاشرار وخير الاخيار فان شره شر ابليس وزاد شره على شر اهل
والتقديس تنبيه ليس معنى الفناء والزوال الوجودي ومعنى
البقاء بالله ظهور زوال الامكان من الممكن راسا وحصول الوجوب
له ثانيا فانه محال عقلا والقول بذلك كفر بل هو خلع وليس اثبته
ارباب المعقول في العناصر بطريق الكون والفساد
الا انهم ابقوا هيولاها ثابتا في الحالين مع تبدل الصورة
النوعية ونحن لا نقول بالهيولى ولا بثبوتها بل نقول ان الفناء والبقاء اعدام

وایجاد من القادر المختار جل شانه جاء فی الخبر لن یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین کانه اشارة الی الایجاد والثانی بالولادة الثانیة وانما قالوا البقاء بالله یجوز ۱۲ وتشبیهها بالزوال الصفات الرذیلة وحصول الاخلاق الحمیدة کما شبه بصفات مرتبة الوجوب تعالت وتقدست وقد حققت فی غیر موضع ان ذات الممکن هو العدم لیس هو فلا معنی لزواله فالممکن ممکن فی جمیع الاحوال حال الفناء والبقاء کما کان فی حال عدمها والواجب تعالی واجب علی الاستمرار والدوام لا یلحق بجناب قدسه شئ ولا ینفصل عنه امر ولنعم ما قیل فی الشعر الفارسی ؎ سیه روی ممکن در دو عالم ؏ جدا هرگز نشد والله اعلم ۱۲ ولا یخفی علیک ان بقاء الامکان فی الممکن لیس عبارة عن بقاء الاثر فی الممکن وبقاء ثبوته فی مرتبة من مراتب الثبوت فانه مناف للفناء الاثر والفانی جهد الفناء بعد رد الامانات الی اهلها ورد الظلال المنعکسة فیه الی اصلها من الوجود وتوابعه کلها من الصفات الکاملة والنعوت الفاضلة لحق هو بالعدم الصرف الکامل فی العدمیة بحیث لم یوجد فیه اضافة ولا نسبة الی شئ ولا یهم فان وجود الاضافة فی العدم ینبئ عن ثبوته ولو فی الجملة **مکتوب پنجاه وچهارم** بخان جهان در اتباع شرع مبین ومحاربه اعدای دین وحق سبحانه تعالی توفیق مرضیات خود کرامت فرموده سلامت ومغفرت ومحترم دارد بالنبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات ؎ کوی توفیق وسعادت مردمان افگنده اند کس نمیداند درنمی آید سوار آنرا چه شد ۱۲ تلذذات وتنعمات دنیویه فانیه وفنی گوارا افتد وتجلیل رود که در ضمن آن عمل بمقتضای شریعت غرا نموده آید وبآخرت جمعیت شود والاحکم ثم قاتل وارد که بشکارش اندوده اند ابلهی را بان فریب داده دامی اکثر معالجه آن تعلق حکیم مطلق جل شانه نموده نیآید وتلافی آن بشیر بینی تلخی اوامر ونواهی شرعیه کرده نشود باید اندک سعی وتردد بروفق شریعت که مبنای آن بر سهولت است ملک بدی بدست می آید وبا غفلت وفروگذاشت اندولت جاودانی زدست میرود عقل وراندیش را کار باید فرمود ودرنگ

طفلان بجوزد و مویزی عوض نباید کرد همین خدمت که در پیش دارند آنرا بایستی شریعت مصطفی
علی مصدرها الصلوٰة والسلام والتحیة جمع سازند کار انبار کرده باشند علیهم الصلوات والتسلیمات
و دین متین را مأنوس ساخته و معمور گردانیده ما فقیران اگر سالها جان بکنیم و درین عمل کبر و شما
شاهبازان نرسیم کوی توفیق و سعادت در میان افگنده اند کس بمیدان در نمی آید سوار
راضیه شده اللهم وفقنا بما تحب وترضی بقیة المرام را ضمان رقیمه دعا قبائل یامین
خواجه محمد سعید و خواجه محمد اشرف از یاران مخصوص اند هر قدر که رعایت احوال ایشان خواهند
فرمود موجب امتنان فقراست اموکم الی وشانکم ادفر **مکتوب پنجاه و پنجم**
بمیرزا خان افغان و نکوهش جوع از فقر بنا الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
اخوی میان میرزا خان از تنگناهای فقر گریخته التجا باغنیا آورده اند و بتلذذات و تنعمات آن
ساخته اند انا لله وانا الیه راجعون نیک نفهمیده اند اگر بسیار ترقی در دنیا در صحبت غنیا
میکنند هزاری میگردند مانسنگه پنج هزاری یا هفت هزاری بود از و بالا نمیگذرند اگر فرضا بمنصب
مانسنگی برسید فکر کنید چه کرده باشید و کدام بزرگی حاصل نموده لقمه نانی در فقر هم میرسید
بحال آن چرب تر از آن بخورید با هم میگذشت و باین هم خواهد گذشت اما تصور کنید که کدام
امر از دست شما میرفت و تا هستید میرود مفلستر میگردید الراضی بالقضاء
یعنی کسیکه بقضا خود راضی است مستحق شفقت نیست چون مبتلا شده آید سعی کنید که طریق استقامت
و التزام شریعت از دست نمانده و در شغل باطن هم فتور نیفتد هر چند آنرا بدنیا جمع ساختن
مشکل است که جمع ضدین است اینقدر هست که درین وضع و اختیار کرده اند در و بیان محدث و تردد
دارند اگر تصحیح نیت کرده شود داخل غزا است و عمل نیک است اما تصحیح نیت مشکل است امروز
این عادت است که فلان نیک فرداشاید خدمتی فرمایند که عین وبال باشد و بالجمله کار مشکلات
هشیار باشند خیر شر طاست والسلام **مکتوب پنجاه و ششم** بجناب پیرزاده حضرت ایشان
خواجه محمد عبد الله و بخواجه جمال الدین حسین ولد جناب خواجه حسام الدین احمد در تاسف بر فوت
صحبت گذشته و ابتهای اسرار جدیده

ومسرتے الاذقین خواجہ محمد عبد اللہ و خواجہ جمال الدین محمد مجمعیت صوری و معنوی بحصل باشد مجب تفاوت
ورزیدند و ناصرانے نمودند کہ باوجود حصول قرب جوار در سرہند نرسیدند و این غریب را نیز رسیدند
وحقوق آشنائی بجائی نیاوردند از خواجہ محمد افضل چہ گلہ نماید کہ آشنائی خود را از ایشان بمراحل
دور تر میدارد بلکہ از آشنائی ماہر ایسان است از میر منصور چہ گوید کہ ہمیشہ از روی صحبت دارند
واز قوت بفعل نیاید قول فقہائی عظام ہست الراضی بالضرر لا یستحق النظر شکر ہر چند
در پائی ظلمات ہست اما متضمن آبحیات ہست و نیجا بنایت اللہ سبحانہ ولو علی سبیل البدل رکا
آن گوہر بدست می آید کہ دریاہائی دیگر اگر شبہ آن گوہر میسر شود مغتنم ہست ہر بازیکہ قدر
وقیمت پیدا کردہ ہست در ستیلائے اعدا او را میسر شدہ ہست ہر چند سلامتے در زاویہ ہست اما دولت
غزا و شہادت در معرکہ ہست کنج و زاویہ با اہل ہمتان دار با ضعف مناسبت کار مردان اقویا میخواہد
و معرکہ کبرے ہست قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا
بعد از مضی مدت رخصت چون متوجہ عسکر شد فرزندی محمد سعید را بصبر و ثبات و دوخانہ گذاشتہ آمد و چون
فیوض و برکات و علوم و معارف را کہ بعد از مفارقت فرزندی بظہور آمدہ بود ملاحظہ نمود از مفارقت
او پشیمان شد و فرصت را غنیمت شمردہ طلبید خود دریزہ ہمہ آمدہ اند بامید آنکہ از ین برکات
دریزہ نمایند عجائب معاملہ ہست کہ بسیار دیدہ کہ ملامتیہ ایم و در زمرہ قلندریہ باوجود آنکہ از تلبیس
جدا ایم و کارہ با علیحدہ داریم شما از علوم جدیدہ باشنوید عنوان مکتوب ہست قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ
وَتَعَالَىٰ هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا الا عنیا
و انکار از الا مشہودا و لا وجودا الی آخرہ و شما در مکتوب دیدہ اید کہ من زوال
وجودے را از قبیل الحاد و زندقہ شمردہ ام و انجا باین عبارت نوشتہ ام و علاج آن بکرم اللہ سبحانہ
نمودہ ع قیاس کن ز گلستان من بہار مرا ایضا دول از برکات این واقعات ہست لولا
ھذا وجدت تلك ربنا اتم لنا نورنا واغفر لنا انك علی کل شئ قدیر
مولانا محمد مراد چون سترہ آن حدود بودہ و کلمہ نوشتہ اید العاقبۃ للخیر مکتوب
پنجاہ و ہفتم بر ادا احمد احمدی در بیان حدوث عالم و در فضل اعمال الحمد للہ رب العلمین

در حدیث آمدہ ہست المومن القوی خیر من المومن الضعیف حسب الامر مطلب الاخر نوشتہ شد

والسلام علی سید المرسلین اللہ تعالے بذات اقدس خود موجود ہست و ہستی او سبحانہ
بخودی خود ہست او تعالے چنانچہ ہست ہمیشہ بودہ ہست و ہمیشہ خواہد بود عدم سابق و عدم لاحق
را بجناب قدس او سبحانہ راہ نیست چہ وجود وجوب کہ عین ذات او ست و سلب عدم
کہ عین نقیض آن بارگاہ محترم و ماسوے او تعالے کہ مسمے بعالم ہست چہ عناصر چہ از افلاک چہ از عقول
و چہ از نفوس و چہ از بسائط و چہ از مرکبات ہمہ بایجاد او جل سلطانہ موجود گشتہ ہست و از عدم بوجود آمدہ
قدم ذاتے و زمانے جناب قدس او را ثابت ہست و بس حدوث ذاتے و زمانے ماسوے او سبحانہ کائن چنانچہ زمین را در دو روز
از عدم بوجود آوردہ ہست کریمہ خَلَقَ الْاَرْضَ فِیْ یَوْمَیْنِ و کریمہ وَقَضٰىهُنَّ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ
فِیْ یَوْمَیْنِ مصداق این سخن ہست تفسیر بالرائے نباشد بلکہ منکر نص قرآنے بود کہ بقدم بعض ما سوی کس نشاید
و بقدم افلاک و کواکب حکم کند و بسائط عناصر را قدیم داند و عقول و نفوس را ازلے تقدیم تصور نماید
اجماع اہل ملت بر حدوث ماسوے حق جل و علا منعقد گشتہ ہست و باتفاق حکم بوجود ماسوے بعد از عدم
سابق نمودہ اند چنانچہ امام حجت الاسلام در رسالہ المنقذ عن الضلال تصریح بایں نمودہ ہست
و جماعۃ کہ بقدم بعضے از اجزاے عالم قائل گشتہ اند ازیں راہ تکفیر ایشاں فرمودہ رضی اللہ تعالے عنہ پس
حکم بقدم شے از اشیا ممکن خروج از ملت ہست و دخول در فلسفہ و چنانچہ ماسوے حق را جل سلطانہ
عدم سابق کائن ہست عدم لاحق نیز دامنگیر اوست کواکب را از سموات فرو خواہند ریخت و آسمانہا
پارہ پارہ خواہند گشت و زمین و جبال نیز پرچہ پرچہ خواہند شد و بعدم خواہند پیوست چنانچہ نص قرآن
بدان ناطق ہست و اجماع جمیع فرق اسلامیہ بران منعقد حضرت سبحانہ و تعالے در کلام مجید فرمودہ
ست فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّوْرِ نَفْخَةٌ وَّاحِدَةٌ وَّحُمِلَتِ الْاَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَّاحِدَةً
فَیَوْمَىِٕذٍ وَّقَعَتِ الْوَاقِعَةُ وَانْشَقَّتِ السَّمَآءُ فَهِیَ یَوْمَىِٕذٍ وَّاهِیَةٌ و فرمودہ
اِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَاِذَا النُّجُوْمُ انْكَدَرَتْ وَاِذَا الْجِبَالُ سُیِّرَتْ و فرمودہ اِذَا السَّمَآءُ
انْفَطَرَتْ وَاِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ و فرمود اِذَا السَّمَآءُ انْشَقَّتْ
و فرمودہ وَكُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهٗ لَهُ الْحُكْمُ وَاِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ امثال اینہا در قرآن مجید ایماے بسیار

دارد است جاہلے بود کہ انکار فنائی اینجا نماید یا نے بقرآن ندانستہ باشد و بہ بدیہیات فلسفہ مفتون بود بالجملہ اثبات عدم لاحق و ممکنات در رنگ اثبات عدم سابق آنہا از ضروریات دین است و ایمان بآں علی الدوام و انچہ بعضے از علما گفتہ کہ ہفت چیز را کہ عرش و کرسی و لوح و قلم و بہشت و دوزخ و روح باشند فنا نخواہند شد و باقی خواہند ماند نہ بآں معنی است کہ اینہا قبول فنا نمی کنند و قابلیت زوال ندارند حاشا و کلا بلکہ قادر مختار جل شانہ ہر کرا خواہد بعد از وجود فانی سازد و ہر کرا خواہد باقی دارد از جہت حکم و مصالح یَفْعَلُ اللّٰهُ مَا یَشَآءُ وَیَحْکُمُ مَا یُرِیْدُ ازین بیان لائح گشت کہ عالم بجمیع اجزای خود مستند بواجب است تعالی و در وجود و بقا باو سبحانہ محتاج چہ بقا عبارت از استقرار نفس ہمان وجود است در زمان ثانی و ثالث الی ما شاء اللہ تعالی از آنجا است کہ بر آن وجود کہ سمی ببقا باشد پس نفس وجود و استقرار وجود ہر دو بارادہ او تعالی مفوض باشند عقل فعال چہ بود کہ سر انجام اشیا نماید و حوادث بار او مستند باشند و نفس وجود و ثبوت او ہزاران سنجر است چہ تحقق و حصول او مبتنی بر مقدمات ندرانده و فلسفیہ است کہ باصول فقہ جمیع سلامیہ تمامی ناخن آن ابلہے بود کہ اشیا را از قادر مختار جل شانہ باز داشتہ باینچنین امر موہوم مستند سازد بلکہ اشیا را ہزاران ننگ و عار است کہ بمنحوت فلسفے مستند باشند بلکہ اشیا بعدم خود راضی و خورسند باشند ہر کہ میل وجود ننماید از آنکہ استناد وجود شان بمجعول سفطے نمودہ آید و از سعادت استناد بقدیر قادر مختار جل سلطانہ ممتنع گردند کَبُرَتْ کَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ اِنْ یَّقُوْلُوْنَ اِلَّا کَذِبًا

مکتوب پنجاہ و ہشتم بخواجہ صلاح الدین احرار در آنکہ خلق و نمود و وجود ممکنات در مرتبہ وہم است کہ اتفاق یافتہ است کَانَ اللّٰهُ وَلَمْ یَکُنْ مَّعَهٗ شَیْءٌ و چون خوست کہ کمالات مکنونہ خود را ظاہر سازد و ہر سمی از سماء آلہے جل سلطانہ طلب مظہری از مظاہر نمود تا کمالات خود را در ان مظہر جلوہ فرماید و مظہریت وجود و قوابل وجود را غیر از عدم قابل نیست چہ مظہر و مرآت شی سائن و مقابل شے است و سائن و مقابل وجود عدم است فقط پس حضرت حق سبحانہ و تعالی بکمال قدرت خویش در عالم عدم ہر اسمے را از اسماء مظہری از مظاہر تعین فرمود آنرا در مرتبہ حس و وہم ہر گاہ کہ خوست و ہر طور کہ خوست خلق فرمود خلق الاشیا متی شاء و معاملہ ابدی بان مربوط ساخت باید دانست

که منافی عدم خارجی است نه ثبوتیکه در مرتبه حس و وهم پیدا کند که آن بوی منافات ندارد و ثبوت
عالم از مرتبه وهم و حس است نه در مرتبه خارج تا منافی او بود پس روا است که عدم در مرتبه حس و وهم ثبوت
پیدا کند و بصنع خداوندی جل سلطانه اتفاقی در سوخی انجا او را حاصل شود و در ان مرتبه بطریق
انعکاس و ظلیت حی و عالم و قادر و مرید و سمیع و شنوا و گویا بود و در مرتبه خارج هیچ نامی و نشانی از و
نباشد و در خارج غیر از ذات و صفات واجبی جل سلطانه هیچ چیز ثابت و موجود نبود و با همینجا تواند
گفت الان که ما کان متال آن نقطه حواله دوائر موهوم است که موجود همان نقطه است و بس و دائره
در خارج معدوم است و نامی و نشانی در خارج ندارد و همزمان که آن دائره در مرتبه حس و وهم ثبوتی
پیدا کرده است و در ان مرتبه بطریق ظلیت و انارة و اشراق او را حاصل است ازین تحقیق استفاده
حاصل میگردد و ازان مقدمات بلسطو که حضرت شیخ محی الدین و تابعان او در تکوین عالم فرموده اند
بیان تنزلات نموده و تعینات علمی و خارجی ساخته و حقایق و اعیان ثابته را در مرتبه علم واجبی
جل سلطانه ثابت کرده و عکوس آنها را در خارج که ظاهر وجود است مقرر داشته و آثار آنها را خارجی
نامیده کما لا یخفی علی المنصف الناظر فی کلامهم المطلع علی اصطلاحهم و باین تحقیق
معلوم گشت که هیچ چیز غیر از حق جل و علا در خارج موجود نیست چه اعیان و چه آثار اعیان بلکه ثبوت آنها
در مرتبه حس و وهم است و هیچ مخطور لازم نمیاید چه این زموهومی است که باختراع وهم ثبوتی پیدا کرده
است که با رتفاع وهم مرتفع گردد بلکه ثبوت آن بصنع خداوندی جل شانه در مرتبه وهم است و ثبات و تقرر
و اتقان و استحکام در ین مرتبه دارد صُنْعَ اللّٰهِ الَّذِیْ اَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ ازین بیان واضح گشت
که حقایق ممکنات ثابت اند که در خانه علم واجبی تمیز و تعین پیدا کرده اند بصنع خداوندی جل سلطانه مرة ثانیه
در مرتبه حس و وهم ثابت گشته بعضی از آنها را بایی اسمائی الهی جل شانه شده و در ین مرتبه بحکم ظلیت و انعکاس
حی و عالم و قادر و مرید و بینا و شنوا و گویا گشته و تحقیق شیخ و تابعان او حقایق ممکنات را امور علمیه
همارا الهیه است که یکی از تنزلات خمسه حضرت وجود است بالجمله نزد فهم این فقیر حقایق ممکنات عبارت
اند از نزول حضرت شیخ وجودات متنزله و حضرت شیخ نمود ار کثرت را در خارج اثبات کرده است و گفته
که امور علمیه متکثره که حقایق ممکنات اند و قبل از انها باعیان ثابته کرده است و در مرآت ظاهر وجود تعالی

که جز او در خارج موجودی نیست منعکس گشته در خارج نمودی پیدا کرده اند نمایند و در خارج اند و فی الحقیقت
غیر از یکذات تعالی در خارج موجود نیست میفرماید که هر یکی از صور علمیه را در وقتی از اوقات اظهار وجود که
کالمرات است مر آن صور را نسبت مجهول الکیفیت پیدا میشود که سبب نیندگاشتن اعتماد خارج دیگر و وکه این
نسبت مجهول الکیفیت معلوم احدی نیست حتی که انبیا را نیز از این سر اطلاع نداده اند علیهم الصلوات والتسلیمات
واظهار این صور را در خارج که بعد از حصول آن نسبت مجهول الکیفیت است خلق گفته است و ایجاد و اشیا
دانسته و باین تحقیق سابق که این فقیر بیان نهاده گشته است اشیا را چنانچه در خارج وجودی و نیست نمودی هم اشیا را
بخانه خارج برهمان پیرهنی خود است و نه وجودی هستی غیر را در آن نه نمودی نه شانی اگر نمود است او را در آن
وهم است و اگر ثبوت است بصنع خداوند جل شانه هم در مرتبه وهم است بالجمله نمود و ثبوت او در یکمرتبه است
نه آنکه نمود او در جائی است و ثبوت در جای دیگر مثلا دائره موهومه که اشکال او فقط حوالت است چنانچه ثبوت
آن در مرتبه وهم است نه در خارج و نمود همدران مرتبه است زیرا که در خارج از وی نشانی نیست تا نمود او
گردد و غایة ما فی الباب نمود وهمی را نمود خارجی می انگارند و رنگ آنکه صور اشیا را در عالم مثال و بقطع نظر
باطن می بینند و خیال کنند که آن صور در عالم شهادت و حس ظاهری می بینند و از قبیل اشتباه بسیار واقع
میشود که یکمرتبه را بر مرتبه دیگر مشتبه می یابند و حکم یکی بر دیگری میکنند پس رسما تحقیق آن دائره موهومه
که در خیال مرتسم گشته است بچشم خیال در مرتبه که مرتسم است می بینند نه اینچنین است زیرا که آن از قبیل
که محل فقط حوالت است نامی و نشانی نیست تا دیده شود و صورت شخص که در آئینه منعکس گشته است همین
منوال است که صورت او در خارج نه ثبوت است نه نمود بلکه ثبوت و نمود وهمی هر دو در مرتبه خیال است و بس
سبحانه اعلم پس از اینکه شیخ قدس سره خارج دانسته است اشیا را و ان بطریق انعکاس نمودی اثبات کرده
آن خارج نیست مرتبه وهم است که بصنع خداوند جل شانه تقرر و ثبات پیدا کرده است و خارج مفهوم مشهور
خارج و ورای دست کرا از شهود و احساس ما برتر است انچه مشهود و محسوس معقول تخیل است همه داخل
دائره وهم است موجود خارجی جل سلطانه ما ورای ورای انهاست مرآتیه انجا چه گنجایش و ارد و
کدام صورت بود که در ان حضرت سبحانه منعکس گردد و مرایا و صور همه در مراتب ظلال است که بدان
وهم و حس تعلق دارد رَبَّنَا اٰتِنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَّهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا

مکتوب پنجاه و نهم بخواجه شرف الدین حسین مدرار جاع حوادث یومیه ارادهٔ او تعالی و تقدس
جل سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة استقامت بخشیده به
کلیت گرفتار جناب قدس فرخ و گردانا و فرزند عزیز با تمیز حوادث یومیه چون بارادهٔ واجب الوجود و
جل سلطانه کائن شده و بفعل او تعالی ثابت ارادهٔ خود را با ارادهٔ او تعالی ساخته آن حوادث را
مرادات خود باید داشت و بآن ملتذ باید بود اگر بندگیست این نسبت باید پیدا کرد والا پا از بندگی
کشیدنست و بهوای خود جل شانه معارضه نمودن و حدیث قدسی آمده است من لم یرض بقضائی
ولم یصبر علی بلائی فلیطلب ربا سوائی و لیخرج من تحت سمائی
ای مردم فقرا و مساکین و جماعه زیردستان برعایت و حمایت شما اسوده و مرفه الاحوال بوده اند
و چون ایشان هم صاحبی دارند کافی هست نگهبانی شما باقی مانده هست حضرت حق سبحانه و تعالی
جزای عاجل و آجل کرامت فرماید والسلام **مکتوب شصتم** به پیرزاده ایشان خواجه محمد عبد الله
در بیان عدمیت ذات انسان و بیان آنکه آنذات ایشان نفس ناطقه اوست باذکر فنای نفس و
قلب بزوال علم حصولی هو الحق المبین سبحانه من لا یتغیر بذاته ولا بصفاته ولا فی
السمائه بجلاله و اکوان زیرا که در حدوث اکوان هر تغیری و تلونی که رفته هست در مراتب عدم
و در حضرت وجود تعالی و تقدس هیچ تنزلی و تبدلی چه در خارج و چه در علم راه نیافته بیانش آنست
که حضرت حق سبحانه و تعالی چون خواست که کمالات ذاتی و صفاتی و اسمائی خود را اظهار سازد و
در مجالی و مرایای اشیا جلوه دهد هر کمالی را در مراتب عدم نقیض آن کمال که مقابل اوست
باضافه از سائر اعدام متمیز است از برای مرتبهٔ آن کمال تعین فرمود چه مرات شی مقابل شی است
و سبب ظهور آن شی و بضدها تتبین الاشیاء و آن اعدام را که قابلیت مراتب آن کمالات
دارند هرگاه خواست در مرتبهٔ حس و وهم ایجاد فرمود و استقرار و استحکام بخشید و آن همه کمالات را در اینها
منعکس ساخت و باین انعکاس آن اعدام را در آن مرتبه جمادی و عالم وقا در و مرید و سمیع و بصیر و متکلم گردانید
لیکن محجوب گشته است که اول در عدم تصرفی میفرمایند بآنکه در وی چیزی دیگر سازند و آن را بآن کمالات
تصرف ملائم و نرم میسازند بعد از آن با نجا ظهور کمال مینمایند در رنگ آنکه اول موم را نرم و ملائم سازند

بعد ازان از وصور واشکال پدید آرند و باید دانست که مراد از عدم اینجا عدم خارجیست که مقابل موجود خارجی است پس منافی اتحاد آنکه در مرتبه ذات مقرر شود و نبوت و ثبوت و سمی بوی جنگ ندارد و با آنکه گوییم منافی عدم وجود است که نقیض اوست و عدم وجود نگردد و اما اگر عدم موجود گردد هیچ محظور لازم نیاید چنانچه در وجود گفته اند که از معقولات ثانیه است که در خارج معدوم است ازین تحقیق معلوم گشت که حقایق اشیا اعدام اند که کمالات مرتبه وجود تعالت و تقدست در آنها منعکس گشته است و آنها با خداوندی جل سلطانه تحقق و ثبوت و سمی پیدا کرده اند و در مرتبه حس و وهم استقرار و استمرار حاصل نموده کویا ذوات اشیا آن اعدام اند و انعکاس کمالات در آنها در رنگ دست و پای اعدام اند و جوارح آنها بعد از تمهید این مقدمات سخنی چند از مقصد جعلی که بولایت خاصه تعلق دارد کویا بشنو و بگوش هوش باید شنید بدان ارشدک الله تعالی و هداک سواء الطریق که حقیقت انسان و ذات آن عدم است که حقیقت نفس ناطقه است و در ابتدا تغیر ازان نفس نفس اماره مینامند و هر فرودی از انسان بلفظ انا اشارة باو میکنند پس فرات انسان نفس اماره باشد و سائر لطائف انسان در رنگ قوی و جوارح باشند مر او را و چون عدم فی حد ذاته شر محض بود از خیریت ندارد و نفس نیز شر محض بود و بهره از خیریت در وی نباشد از شرارت و جهل و دست کمالات منعکسه را که در وی بطریق ظلیت ظهور نموده اند از خود میداند و قیام آنها را که باصل شان ثابت است بنفس خود نسبت میکند و خود را بان کمالات کامل و خیر میداند و ازین راه دعوی سر میدا میکند و بخدائی خود جل سلطانه در کمالات خود را شریک میسازد و حمل و قوه از خود و تصور مینماید و متصرف خود را میداند و انکار دیگری میخواهد که همه تابع او باشند و خود تابع نبود و خود را از همه دوست تر میدارد و دیگر برای خود دوست میدارد و نه برای ایشان و ازین تخیلات فاسده عداوت و قاتی مبولای جل سلطانه پیدا میکند و با احکام منزله او تعالی نمی گردد و متابعت هوای نفس نماید و در حدیث قدسی آمده است یا عادل نفسك فانها انصب عداوی و حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال رأفت و رحمت خود انبیا را مبعوث ساخته علیهم الصلوات و التسلیمات که رحمت عالمیان دعوت بحق فرمایند جل سلطانه و تخریب کارخانه دشمن بنیاد را بخالق و مولای او دلالت کنند و ازین جهل مرکب بیرون آرند و بر نقص و شرارت

او اطلاع دهند هر که سعادت ازلی داشت دعوت این بزرگواران اجابت نمود و از جهل و مخبث خود باز گشت و مقاد احکام شنزارشد باید دانست که طریق تزکیه نفس دو نوع است طریقی است که ریاضات و مجاهدات تعلق دارد و این طریق انابت است که بمردان مخصوص است و طریق دیگر طریق جذب و محبت است که راه اجتباست بمراد ان تعلق دارد شتان ما بین الطریقین طریق اول مثل فتن است باجناب مطلوب و طریق ثانی بردن است مقصود از رفتن تا بردن تفاوت بسیار است و چون بسابقه کرم صاحب دولتی را خواهند که براه اجتبا بزند او را جذب و محبت بجناب قدس عطا میفرمایند و کشان کشان بمنزل سعادت میبرند و این بود که او را بسجده فرا رسانند و از دیده و دانش ما سوی ما نند و از آفاق و انفس بگذرانند نسیان آفاق و البته تبعاً فناست و فنای انفس موقوف بر فنای نفس اماره و اول زوال علم حصولیست و در ثانی زوال علم حضوری و زوال علم حضوری متصور نبود تا زوال انفس حاضر متحقق نشود چه تا زمانیکه حاضر برپاست علم حضوری برجاست زیرا که علم حضوری عبارت از نفس حاضر است پس امر زاید بران پس زوال شهودی در فنا انفس عبارت از زوال وجودی آن بود بخلاف زوال شهودی که در فنای نفس عبارت از زوال وجودی آن بود بخلاف زوال شهودی که در فنا قلب اعتبار کرده میشود مستلزم زوال وجود قلب نیست که شهود انجا زاید بر شاهد حاضر است فنای احدی مستلزم فنا رو گردانی نیست

تنبیه ساده لوحی خیال نکند که زوال نفس حاضر در مقام بقا بالله که ارباب تمکین وجود را میسر میشود هم حاصل است چه حاضر دران موطن حق سبحانه نفس سالک که فنا یافته است گوییم که حاضر دران مقام نفس سالک است که از العنوان حقیت دانسته است از حضرت حق تعالی و تقدس که ازین تعین و ازین حضور منزه و مبراست و از ان میل است که گفته اند ۹ بخواب اندر بکار موشی شتر شد ۱۲ پس ازین زوال علم بنفس حاضر است که از قسم علم حضوری است نه زوال نفس حاضر که مستلزم زوال علم حضوری گردد و زوال نفس حاضر عبارت از زوال عین و اثر اوست نه زوال علم بنفس حاضر شتان ما بینهما **مکتوب شصت و یکم** بحضرت مخدومزاده خواجه محمد سعید مدظله و او از خانه عارف راگاه رویت بعض مظاهر عروج میگردد و غیر ذالک چون معامله عارف

بصرف ذات تعالے و تقدس می افتد و جمیع نسب و اعتبارات ساقط میگردد و در انموطن عروج متصور نیست و بعلاقه و تعلق برآمدن و شوار مینماید در نیوقت نگاه باشد که بحکم النظرة الاولی لك نگاه اول که بظاهر جمیله تعلق کند در نیمقام مدد نماید بسرعت بالا برد و از مجاز که قنطره حقیقت گفته اند بحقیقت رساند اما در نیوقت محافظت از نظره ثانیه که النظرة الثانیة علیك نبوده اند لازم است که منصور متمم قائل است امداد و اعانت انجا خود چه متصور بود و ما جعل الله لك سبحانه فی الحرج محسوس گشته است که اگر بطبع خام نظر ثانی واقع شده است خالی افتاده است و در رنگ سایر سنگ و کلوخ یافته و جمعی که نظرهای ثانی و ثالث و رابع را که بظاهر جمیله تعلق کند مفید دانسته اند و از اسباب عروج بحقیقت انگاشته از ارباب سلوک اند و حقیقتی که بآن عروج مینماید از عالم مجاز است کریمه قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ در و انجا که گاهیست و گاه بود که درین وقفه ظلمات جواز نافهم آید و کفر و فسق همسایها امداد کند هر چند این ظلمت پیش بود امداد زیاده نماید نه با نمنعنی گفته اند که فیوض وارده بر جماعه که غرق ظلمت غفلت باشند ازنا قابلی آن فیوض را نمانمیرسد بلکه تشخصی میشود که با حضور در جوار انیان بود و تشخص بفیوض و گیران سرقیات مینماید که نه چنین است زیرا که بوسطه علو درجات آن عارف تمی آن گفت که آن فیوض وارده بحوالے او نرسد چه جای انکه امداد عروج او نماید کاشانه این بزرگواران بلند است هر عملے و فیضے انجا نافع نیست بلکه انجا سر لیست و دقیق که بر ارباب آن حال منکشف است اینقدر روا نمیدانند که ظلمت هم از برای کمال ظهور نور درکار است و بضدها تتبین الاشیا رشنیده باشند و چون ارتکاب ظلمت ممنوع است از کمال کرم ظلمت جوار را هم معتبر داشته اند و در ظهور نور که نور الانوار است نافع ساخته اگر گویند که طاعات و عبادات را خصوصا اذا رفرفض را در انموطن چرا نفع نبود و چرا امداد عروج نمایند گویم که چرا نافع نیست و چون امداد عروج نمی نمایند لیکن نفع و امداد معده که سابقا تحقق میگشت در نیوقت حاصل نیست و در رنگ سایر رجوع که بالا مذکور شد و امثال آنها نافع و الله سبحانه اعلم بحقیقة الحال

سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب شصت و دویم بحضرت مخدومزاده خواجه محمد معصوم مدظله العالی در بیان فنای فنای

وجودی از انسان بنا بر عدم فانی او ؛ حقیقت ذوات انسان نفس ناطقه است که مشار الیه بلفظ انا و حقیقت نفس ناطقه عدم است که بواسطه انکاس این وجود و صفات وجود بخود را موجود و تو هم نموده است وحی و عالم و قادر باستقلال دانسته و این صفات کمال را از حیوت و علم و غیرهما از خود تصور نموده و بخود قایم انگاشته و باین توهم خود را کامل و خیر یقین کرده و شرارت و نقص را بغیر خود را که ناشی از عدم است که شر محض است نسبت داده و چون عنایت خداوند جل سلطانه در حق او در رسد و از جهل مرکب بتصدیق کاذب وا نرماند داند که این کمالات از جائی دیگر است و این صفات کامله نه از دست و نه قایم باو و داند که حقیقت ذوات او عدم است که شر محض است و نقص خالص و این وجود اگر بکرم او تعالی غالب مدد و دست کمالات را بصاحب خود نماید و ادای این امانت بالکل باهل آن نموده خود را عدم محض یافت و بوی از خیریت در خود ندید این زمان نه نامی از وی ماند و نه نشانی نه عینی ماند و نه اثری چه عدم لاشی محض است که در مرتبه از مراتب ثبوت ندارد و اگر فرضا در مرتبه از مراتب او را ثبوت متحقق بود جمیع کمالات از وی مسلوب نشمع و چه ثبوت عین کمالست بلکه ام کمالات از این تحقق لازم آمد که این فنا اتم و اکمل است زوال وجودی فانی هیچ در کار نیست چه وجودی او را هرگز نبوده است تا زوال متصور شود و عدمی بود که توهم وجود خود را بر باید داشت و چون این توهم زایل گشت و بزوال شهود متحقق عدم صرف ماند که هالک لاشی است پس از زوال شهودی چاره نبود و زوال وجودی هیچ در کار نباشد والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال **مکتوب شصت و سیوم** بمیر منصور در کشف سر اضافه و قرب معیت او تعالی و اجمالی داشتن این سر عظیم مجمل و مشکل کتاب کریم ؛ قرب و معیت و احاطه و سریان و وصل و اتصال و توحید و اتحاد و امثال آنها و الحضرت جل سلطانها از قبیل مناسبات و شطحیات است اقرب و معیت و انوصل و اتصال که در فهم ما در آید و منعقل ما شود جناب قدس خداوندی جل شانه از ان مدرک و معلوم منزه و مبراست لیکن در آخر کار انقدر معلوم ساخته اند که این قرب و غیر شبیه بان قرب اتصال است که در میان آئینه و در میان صوری که در آن آئینه متوهم است حاصلست که از عالم قرب اتصال وجود بهوم است و چون حضرت حق سبحانه و تعالی موجود و حقیقی است و عالم در مرتبه حس و وهم مخلوق گشته است ناچار قرب و اتصال میان واجب تعالی و ممکن از قبیل قرب وجود

موهوم بود و هیچ مخطوری ازین قرب و معیت بجناب قدس او تعالی عاید نشود و اشیاء خمسه که دایره شکل
شود دایره اقرب و احاطه با نها حاصل گردد و هیچ نقصے بآئینه راه نمی یابد و هیچ خستے در وی سرایت نمیکند
چه در مرتبه که آئینه است این اشیاء خمسه متوهمه را در آن مرتبه نامی و نشانی نیست تا صفات انها در
تاثیر نماید غایت مافی الباب حضرت حق سبحانه و تعالی چون عالم را در مرتبه حس و وهم خلق فرموده است
و میخواهد که این مرتبه را اثبات و استقامت بدهد احکام و آثاری که بر موجود مترتب است بر بن موهوم
جاری ساخته است و آثار موجود را بر موهوم مترتب کرده لهذا قرب و احاطه موهومه را در رنگ قرب و
احاطه موجوده اثبات فرموده و از احکام صادقه ساخته همچنین بینے که رویت صورت جمیله در خارج چنانچه
مستلزم التذاذ و گرفتاری است همچنین همان صورت که در آئینه منعکس شود و ثبوت وهمی آنجا پیدا کند نیز
موجب التذاذ و گرفتاری است با نچه صورت اولی موجود است و ثانیه موهوم و در حصول اثر هر دو یکسر
دارند و چون کریم تعالی و تقدس جل سلطانه موهوم را با موجود در ترتب احکام شریک پیدا شده و اثر نامزدی
در رنگ موجود مترتب گشت امیدوار بحیا موهوم نامراد را از موجود پیدا آمد و بشارتها از دولت قرب
و اتصال موجود او را حاصل شده ؎ هنیئا لارباب النعیم نعیمها و للعاشق المسکین ما یتجرع ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
باید دانست که قرب و اتصال غیر اینچیزے که ذکر یافته بهر معنے که تصور کنند و تعقل سازند بے شائبه تشبیه
و تجسیم نخواهد بود مگر انکه ایمان آرند و اشتغال بکیفیت ننمایند و مفوض بعلم حق دانند جل سلطانه و چون
این الفاظ را نوعی از بیان لاحق گشت اگر از متشابهات برآورده و مهمل مجمل باشکل ساخته شود گنجایش
دارد و الله سبحانه اعلم بالحقیقة الحال **مکتوب شصت و چهارم** بحضرت مخدوم زاده ها
کبار عامه الاسرار و لعلوم خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم سلمهما الله تعالی سبحانه و ابقاهما و رزقنا
درفنای اتم که مربوط بزوال عین و اثر است بالتحقیق وجود واجب سبحانه و بیان زوال عدم ازمکنه
و بقای ثبوت و عروجات آن فنای تم و قسمی متحقق شود که زوال عین و اثر از فنا حاصل گردد
و نامی و نشانے ازدی نماند **سوال** حقیقت ممکنات چون اعدام باشند که با ضافت امتیاز یافته
مجالے اسماء و صفات الهی جل سلطانه گشته اند چنانچه در مکاتیب تحقیق انیقے نموده ایم لازم می آید

که بر تقدیر حصول این فنا نامی و نشانی از عدم که حقیقت اوست در ممکن باقی نماند و چه وجود صرف و در
هیچ نبود زیرا که هیچ از دو نقیض مستلزم حصول نقیض دیگر است تا ارتفاع نقیض لازم نیاید و وجود نزد
صوفیه عین واجب تعالی یا اخص صفات اوست سبحانه و بر هر تقدیر قلب حقیقت لازم است و آن
مستلزم الحاد و زندقه است جواب نقیض عدم نه آن وجود است که عین واجب تعالی یا اخص صفات
ذاتیه سبحانه بلکه نقیض عدم ظلی است از ظلال آن وجود و عکسی است از عکوس آن بالجمله هر وجود یکه
عدم در طرف او افتد از مظان امکان است و احتیاج بر رفع عدم که نقیض اوست دارد صفات واجبی
جلشانه اگرچه در دائره امکان خارجند اما چون احتیاجی بذات واجبی دارند تعالی و اعدام مقابله هر کدام را
ثابت است از شئون امکان بیرون نیستند و همیشه احتیاج بذات تعالی دامنگیر شان ماست اگرچه قدیم
اند از ذوات واجب تعالی منفک نفس احتیاج و دلیل امکانست اگر احتیاج بغیر است نقص کامل دارد و داخل
دائره امکان است و اگر احتیاج بغیر نیست بودی از امکان دارد اگرچه داخل دائره امکان نبود چنانچه صفات
واجبی تعالی که کمال بخاطر دون کمال ذات تعالی و تقدس پس موجب مطلق هر ذات را تعالی و تقدس
شود و کار از مظنه نقص و شائبه قصور منزه و مبرا ست و صفات واجبی تعالی هر چند قدم و در دائره وجوب دارند
اما چون محتاج بذات اند وجوب شان دون وجوب ذات است تعالی چنانچه وجود شان دون وجود ذات است
تعالی چه وجود شان را عدم نقاضت دارد که عدم علم و عدم قدرت باشد شلا و وجود ذات را تعالی
و تقدس هیچ عدمی مقابل نیست و هیچ نقیضی متصور نه اگر وجود واجب تعالی عدمی را عدام نقیض نباشد
محتاج بود بر فنای آن نقیض و احتیاج از سمات نقص است که مناسب جلال امکان است تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا پوشیده نماند که در صفات واجبی جل سلطانه از اطلاق لفظ امکان تحاشی باید نمود که
موهم حدوث است و صفات الله قدیم اند هر چند صفات واجبی واجب بذوات اتحاد نیست اما نظر بذات
واجب جل شانه واجب اند که از ذات منفک نیستند و حاصل اینکه هر چند منجر بامکان است اما از توهم
حدوث خالیست و عدم حصول نقیض که عدم باشد مر وجود واجب تعالی را کشفی است و شهودی اگرچه
بصورت استدلال نموده آید در رنگ آنچه بدیهی هنی بصورت استدلال آرند بر اصل سخن آییم و در جواب
سوال گوییم که بعد از زوال عدم از ممکن بر تقدیر فنا غیر از وجود چیزی دیگر در وی نمیاند و بجز ثبوت

وتحقق نصیب تو نمیباشد که عدم یقین و ترازوی منتفی گشته است لیکن با این آن وجود ثبوت است که
که ممکن را در مرتبه وهم و حس ثابت گردانیده است و آثار را بروی مترتب ساخته و مرآت کمالات مرتبه حضرت
وجوب تعالی و تقدس بعد از زوال عدم گشته و در رنگ عدم زائل ات و حقیقت ممکن شده و این ثبوت
پیش از زوال عدم از صفات عدم بوده است که آنرا در مرتبه حس و وهم ثابت گردانیده و بحال همان
ثبوت بعد از زوال عدم نائب مناب او گشته ذات ممکن آمده و صفات را بخود منتسب داشته و کاخانه
عدم بوی برپا نموده و این کارخانه که به نیابت عدم بوده است تا بحدی برپا است که نقیض آن ثبوت
برجا است و امکان را بقا است و چون معامله از نقیض ثبوت بالا رود وجود را تقابل نماند بلکه عدم
مجال تقابل و نبود و امکان را اصلا گنجایش نباشد در نیوقت کار دیگر است و ساز و هنگسار دیگر
مراد ادنی اینجا باید جست تا هر جا که ثبوت امکان و مجال عدم است اگرچه بمقاضت با شد و خلاف
قانون توسین است و چون امکان و عدم کلیت رخت خود برستند و کوس رحلت زدند کمالات اوادنی
در پیش است نه بمعنی که در نیوقت ممکن ذات واجب گردد و تعالی بلکه قیام او بذات بحت تعالی ثابت میگردد
و قیام که بظلی از ظلال ذات بوده تعالی زائل میشود کسی کو در خدا گم شد خدا نیست قیام این عارف بذات
واجب الوجود تعالی در رنگ قیام صفات اوست تعالی بذات او سبحانه بلکه قیام او در مرتبه است که آنجا
صفات هیچ لحظ نیست هر چند صفات را از ذات تعالی انفکاکی نیست لیکن قیام صفات ازلی و ابدی
است و قدم دارد و قیام او از لی نیست و بداغ حدوث قسم اما صفات را نقائض هست که اعدام باشند
مثلا عدم علم و عدم قدرت و معامله این عارف از تقاضت اعدام بالا رفته است چنانچه تحقیق یافته پوشیده
نماند که معامله چون از تقاضت عدم بالا رود وجوب متحقق گردد و ممکن واجب شود و ان محالست
گوئیم واجب و فتی گردد که وجود خارجی پیدا کند و ممکن را خود در مرتبه وهم و حس شئی نیست و وجوب وجود
از کجا متصور شود از این بیان فرق دیگر میان قیام صفات و قیام عارف پیدا شد که قیام صفات با عدم
وجود خارجی است و قیام عارف با عدم اعتبار وجود و هم اگر ثبات و تقرر دارد مبدأ آثار است باید دانست که
بقای انا از عارف تا بقای عدم است که حقیقت اوست و چون عدم زائل گشت انا را موردی نماند
که بران اطلاق نموده آید معاملات ثبوت بعد از زوال عدم اگرچه طویل الذیل است و ثبوت هر چند قوی

ممکن گشته اما کلیا انرا انجا موردی نیست کو بیا وضع لفظ انا از برای حقیقت عدمیه بوده است که از
حقیقت ثبوتیه نفرت داشته بلکه جزو اعظم و ممکن عدم است و ممکن از عدم ممکن گشته است و کارخانه
ممکن از عدم پهن شده اصلیا جیکه و ممکن است از عدم آمده است و حدوثی که ذهن گیر امکان است هم از عدم
هویدا گشته اگر کثرتی در ممکن است هم از راه عدم است و اگر امتیاز است هم از راه وی وجود و در عرصه
ممکن بسته است و اعظم تخیل و توهم است اگرچه ثبات و استقرار دارد بدانند صفاتی که بذات واجبی جل سلطانه
قیام دارند ذات غرشانه بتمامه بر نگ هر یک ازان صفات ظهور میفرماید نه آنکه چیزی از ذات متصف
بصفتی بود و چیزی دیگر متصف بصفت دیگر چه در ان حضرت تبعض و تجزی نیست بسیط حقیقی است
هر حکمی که انجا اثبات نمایند باعتبار کلیت است چنانچه گفته اند ذات الله تعالی کله علم و کله ارادة و کله قدرة
و قیاسیکه عارف از ذات واجبی جل سلطانه بملاحظه اسماء و صفات پیدا میشود و نیز ازین قبیل است
که بکلیت بر نگ ان می برآید و بر عکس هر صفتی دیگر مشخص او مراتبه خود را دانیا بد فهم من فهم ۵ نهایت
سیکنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن ۵ مسلم نیست طوطی را بدو دانت شکر خائی ۵ این طور ظهور که مرست
بکلیت بر نگ صورت برآید اگر عارف بعد از فنای تم بقای بان ظهور پیدا شود اکمل تعینات او خواهد
بود که وجود موهوم حقیقی نیست که بولایت تملک او امیر گشته است و این تعین با وجود حدوث و امکان
چون ناشی از مرتبه جمع است بر تعینات دیگر که نه ازین مرتبه ناشی اند مزیت و فضل دارد و در نگ نیست
و فضلی که حروف و کلمات قرآنی را ست بر حروف و کلمات دیگر هر چند هر دو بحدوث و امکان متسم
البته بود که از ظاهر هر مبنی این تعین را بان تعینات دیگر برابر بیند و این حروف و کلمات قرآنی را با حروف
و کلمات دیگر مساوی داند از انجا فضل عارف معرفت او بر دیگران مثل مزیت کلام خدا تعالی جل جلاله بر
کلام دیگران قیاس نما بیت ۵ هر کس فسانه بخواند افسانه ایست ۵ و انکه دید رشش نقد خود در میانه است

محجوبان که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را بشر گفتند در رنگ سایر بشر تصور نمودند ناچار منکر آمدند
صاحب قرآن که او را علیه الصلوة والسلام بعنوان رسالت و رحمت عالمیان دانستند و از سایر ناس
ممتاز دیدند بدولت ایمان مشرف گشتند و از اهل نجات آمدند تنبیه در ادای بعضی از مطالب دقیقه
که بذات و صفات واجبی جل شانه تعلق دارد بوسطه تنگی میدان عبارة الفاظ موهومه صفات ممکن

که مستلزم نقص و قصور ست آورده میشود آن الفاظ را از ظاهر مصروف باید داشت و جناب قدس
خداوندی را جل سلطانه از جمیع صفات نقص و سمات قصور منزه و مبرا باید دانست و اطلاق بعضے الفاظ
که در شرع با آنحضرت جلشانه وارد نشده ست بتقلید مشایخ عظام بطریق تجوز نموده می آید مثل مزاج
وغیرها ازان ترسان و لرزان ست رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا
اگر گویند از لفظ تجلے و ظهور و امثال آنها که در عبارات تو واقع میشود لازم می آید تنزل وجود
در مراتب ظهورات چنانچه مشایخ دیگر گفته اند و حال آنکه تو انکار تنزل وجود نمودی و صحت آن نیست
گوییم که تنزل بر تقدیری لازم می آید که مظهر را عین ظاهر دانیم چنانچه دیگران گفته اند اما اگر عین
نگوییم تنزل چرا باشد و مختار این فقیر عدم نسبت ظاهر ست بمظهر والله سبحانه الموفق

مکتوب شصت و پنجم بمولانا صفر احمد رومی بیان بقای ذات عارف را بعد صفتے از صفات
و هر لطیفه از لطائف بکلیت ذات باید عارف کامل تمام المعرفت را بعد از بقای ذات چون صفات
و اخلاق کامله عنایت فرمایند هر صفتے از ان صفات متصف بعنوان کلیت ذات او خواهد برآمد نه
آنکه بعضے از ذات متصف بصفتے باشد و بعضی دیگر متصف بصفت دیگر مثلا ذات او تمامه علم
خواهد بود و تمامه بصر و تمامه سمع خواهد بود چنانچه محققان صوفیه در صفات واجب جلشانه گفته اند که ذات
الله تعالی کله علم و کله قدرت و کله سمع و کله بصر مثلا از اینجا ست که مومنان حق سبحانه در بهشت در جهت
خواهند دید که کلیت خود بصر خواهند بود و چون تمام بصر باشند جهت را چه گنجایش باشد گفته اند که ادنی
عوام مومنان را بعد از ملتیا و ملتقی در آخرت بسر خواهد شد و لیکن آنکه خواص مومنانند در دنیا سیر
خواهد بود که نسبت آنها نقد اینجا ست نسبت آنها را ازینجا قیاس باید کرد ۵ قیاس کن ز گلستان من
بهار مرا ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ همچنین هر لطیفه
از لطائف آن عارف در یوقت بر تمام کلیت او می یابد تمامه عارف لطیفه روح میگردد و تمامه
لطیفه قلب میشود و علی هذا القیاس سائر اللطائف الانسانیة من النفس الناطقة
و السر و الخفی و الاخفی و همچنین سوای ستة هر جزوی از اجزای او هر عنصری از عناصر اربعه کل
کل پیدا میکند مثلا عارف تمامی خود را عنصر خاک می یابد و تمامی عنصر آب تصور مینماید و چون لطیفه قلب

حقیقت جامعه است بر نگ کل متصبغ میگردد و تعلقی که او را بمصبغه قلبیه بوده زائل میشود و مصبغ از بین میرود خالی نمانده در رنگ جدید بلے روح مینماید و چنان متخیل میگردد که در بین رفت و آمد کردی از بین راه بوی نرسیده است و او بر صرافت اصلی خود است در رنگ آنچه در دیگ پخته دانه خام بر صرافت اصلے باقی نمانده حرارتے از آتش در دیگے تاثیر کند و نه رطوبتی از آب بوے رسد غایة ما فی الباب بعد از رفع آن تعلق و بعد از خلو مصبغ برنگ سائر اجزاے دیگر حکم کل پیدا میکند **مکتوب ششصت و ششم** بمحمد مقیم تصوف در جواب سوال او از معنے المجاز قنطرة الحقیقة برادری محمد مقیم پرسیده بود که المجاز قنطرة الحقیقة بچه معنے گفته اند بداند که مجاز ظل حقیقت است که از ظل باصل رساند راه کشاده است مگر باین اعتبار گفته اند من عرف نفسه فقد عرف ربه چه معرفت ظل مستلزم معرفت اصل است زیرا که ظل بر صورت اصل خود کائن است پس سبب انکشاف اصل بود کان صورة الشیء ما ینکشف ذلک الشیء بها المجاز لیکن بداند که قنطرة الحقیقة بر تقدیری است که گرفتار بمجاز در میان نیاید بنظره ثانیه نکشد نظره اولے است که قنطره حقیقت است که مخبر صادق آنرا النظرة اولی للذ فرموده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام کویا بلفظ لک اشاره بحصول لذت کرده و اگر و عیاذا بالله سبحانه گرفتار بمجاز در میان آمد بلکه بنظره ثانیه نکشید آن مجاز سد راه وصول حقیقت است قنطره چه بود بتی است که بپرستش خود بیخواند و دیوی است که از حقیقت میگرداند لهذا مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوة والسلام نظره ثانیه را مضر دانسته النظرة الثانیة علیک لا فرموده کدام چیز مضر تر از آن بود که از حق باز دارد و بباطل گرفتار سازد و باید دانست که نظره اولی وقتی نافع است که باختیار نبود و اگر باختیار بوده حکم نظره ثانیه دارد کریمه قُلْ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ يَغُضُّوْا مِنْ اَبْصَارِهِمْ اثبات این مطلب کافیست ابلهان صوفیه خام معنے این عبارت را نفهمیده و غلط کرده گرفتار بها صور جمیله پیدا کنند و بعشوه و دلال بها فریفته کردند بطمع آنکه آنرا وصول بحقیقت سازند و معراج حصول مطلوب نامند کلا این خود سد راه مطلوبست صاحب حصول مقصود باطل است که در نظر شان زمین گشته است و در غرور حقیقت افتاده جمعی از بهاے حسن جمال این صور را حسن حق و نسبت جل شانه گرفتار بهائی عین گرفتاری بحق میدانند و مشاهده آنها را مشاهده

حق می انکارند بعضے از ینها گفته بیت امروز چون جمال تو بے پرده ظاهر است
چیست تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا حق را سبحانه این کوته نظران چنان پرده اند
وجمال وراچه تصور نموده مگر نشنیده اند که اگر فرضا تاری از موی حوراے بهشت که از
سبحانه در دنیا افتد از مهارت واشراق آن موی هرگز در دنیا شب نیفتد وظلمت نشود وقصه
سوختن کوه طور و پاره پاره شدن آن بیک تجلی حق جل وعلا وافتادن وبیهوش گشتن کلیم
الله علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام از ان تجلیها بآن منزلت وقرب بنص قرآنی ثابت شده
است وایشان با این بیخبری همه وقت بے پرده حق را بینند گان وبوعده رویت اخروی عجب
کنندگان لقد استکبروا فی انفسهم وعتوا عتوا کبیرا جاهای اهل سنت وجماعت
شکر الله سعیهم بجا نهاکنده اند وبراهین نقلیه بر مخالفان اثبات رویت اخروی کرده
که غیر از اهل سنت از فرق مخالفه هیچکس جز ازین وجه از غیر ملیین برویت حق جل وعلا قائل
نیست بلکه آنرا محال عقلے می انگارند واهل سنت هم از الا بالکیف گفته اند ومخصوص بآن نشاه دانسته
واین بوالهوسان درین نشاه فانیه حصول این دولت قاهره را تصور نموده اند وبخواب خیال خود خفته
گشته ربنا اتنا من لدنك رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع
الهدی والتزم متابعة المصطفی وعلی اله والتسلیمات اتمها واکملها
مکتوب شصت وهفتم بمیر منصور در حقیقت کائنات وفرق میان کشوف
حضرت ایشان ومباحث فتوحات در این عرصه کائنات که معاین مشاهد
وعرض متخیل میگردد نزد حضرت شیخ محی الدین بن العربی وتالیان او حضرت وجود هست که
در خارج موجودی نیست وآن وجود ذات حق است سبحانه که از اظاهر وجود نامند که بوسائط
وتلبس صور علمیه متکثره که از باطن وجود میگویند ومعبر باعیان ثابته اند آن وجود که بر وجه مذکور
خود هست متکثر ومنبسط وطویل وعریض در تخیل می آید میفرمایند که مشاهد محسوس چه عوالم وچه
در ان صفحه در کسوت کونیه در صور واشکال متمایزه حضرت حق است سبحانه که عوالم را متوهم بعالم میگردد
وعالم اصلا از خانه علم بیرون نیامده است وبوی از وجود خارجی نیافته عکوس آن صور علمیه است که

در مرآت حضرت وجود ظاهر گشته نمودی و خارجه پیدا کرده عوام را در توهم وجود خارجی خود انداخته
مولوی جامی علیه الرحمة ؎ محبوسه کون را بقانون سبق بگذر بصحو ورق ابجد و رق بفکاکه ندیدم
و نخواندیم در وجود ذات حق و شیون ذاتیه حق و آنچه بکشوف و معتقد این فقیر است آنست که این
عرصه عرصه وهم است و این صور و اشکال که در آن عرصه است صور و اشکال ممکنات است که بصنع
خداوندی جل سلطانه در مرتبه حس و وهم شهودی پیدا کرده است و اتقان یافته و هر چه شهود و محسوس است
در این صقع از جنس ممکنات است ؎ هر چند بعضی از سالکان را آن شهود و متوهم بواجب گردد و بعنوان حقیقت
ظاهر گردد اما مفی الحقیقت از افراد عالم است و او تعالی ورای الورا است و از دیدن و دانش ما جدا
است ؎ کشف و شهود ما مبرا است ؎ خلق را وجه کی نماید او ؎ در کدام آئینه درآید او ؎ غایة
ما فی الباب این عرصه متوهمه ظل آن عرصه خارجیه است که شایان مرتبه حضرت وجوب تعالی و تقدس
چنانچه وجود این مرتبه ظل وجود آن مرتبه است و این مرتبه وهم را اگر باعتبار آنکه ظل مرتبه خارج است
خارج گویند گنجایش دارد چنانچه باعتبار وجود ظلی او را موجود نیز گویند و این عرصه وهم در نگاه حقیر
نفس الامری است و احکام صادقه دارد و معامله ابدی بآن مربوط است چنانچه مخبر صادق از آن خبر
داده است علیه و علی آله الصلوة و السلام ملاحظه باید نمود که از این دو کشوف کدام یکی بتنزیه و تقدیس
خداوندی جل سلطانه اقرب الیق است و بجناب قدس و تعالی او لی و انسب و از این دو کدام مناسبت
بدایت و توسط حال دارد و کدام مناسب حال انتهاست سالها این فقیر معتقد کشوف اول بوده
است و احوال عجیبه و مشاهدات غریبه در اوطن گذرانیده و حظهای وافر در این مقام حاصل کرده آخر الامر
بمحض فضل خداوند جل شانه معلوم گشته که هر چه دیده شد و دانسته شد همه غیر حق است سبحانه
که نفی آن لازم است و بعد اللتیا و التی بکرم خداوند جل شانه معامله از نفی بانتفا آمد و باطلی که خود را بحق
دانسته بود از دیده و دانش فرو ریخت و گرفتاری بغیب الغیب حاصل گشت و موهوم از موجود جدا شد
و قدیم از حادث متمیز آمد که حاصل مکشوف ثانی است للمولف رباعی در عرصه کائنات باوقات
فهم و بسیار گذشتیم بسرعت چون سهم و بگذشتیم همه چشم ندیدیم در وی جز ظل صفات آمده ثابت و هم
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله

لقد جاءت رسل ربنا بالحق والسلام مکتوب شصت و هشتم بفقیر محمد هاشم کشمی در تحقیق
مرتبه دهم که عالم در امر تبه نمود وجود دارد و ما یناسب ذالک عالم را که موهوم میگوئیم نه بآنمعنی است که عالم
منحوت و مجعول ما هم است چگونه منحوت ما هم بود که وهم نیز از جمله عالم است بلکه بآنمعنی است که عالم را حضرت
در مرتبه وهم خلق فرموده است و هر چند وهم دران وقت بوجود نیامده بود اما در علم الله سبحانه بوده و مرتبه
وهم عبارت از نمودی بود است در رنگ دائره که از نقطه جواله در وهم ناشی گشته است که نمودی دایره
بود حکیم مطلق جل سلطانه عالم را در مرتبه خلق فرمود و نمود محض را ثبوت و ثبات بخشید و از غلط صحبت
آورد و از کذب بصدق کشید و فضل الامر ساخت اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات مرتبه موهوم عجب
مرتبه است که آنرا با موجود هیچ مزاحمتی نیست و هیچ تدافعی نه و هیچ جهتی از جهات بادی را ثبات نمی نماید
و هیچ حدی و نهایتی او را پیدا نمیکند دائره موهومه را بالنقطه جواله موجوده هیچ جنگی نیست و هیچ جهتی از
جهات این را با و ثابت نه و هیچ نهایتی این نقطه را بحدوث این دائره پیدا نتوان گفت که نقطه در عین
دائره است یا در شمال قدام است یا خلف فوق است یا تحت ثبوت این جهات مر آن دائره را بالنسبت
با آن اشیا است که در مرتبه او ثبوت دارند اما چیزیکه در مرتبه دیگر کائن است دائره بادی را بآنجهات
هیچ ثابت نه و نیز این نقطه را بحدوث اینداره هیچ حدی و نهایتی پیدا نشده است و بر طرف حالت
سابق خود است ولله المثل الاعلی ازین بیان و ازین تمثیل حال عالم با صانع عالم جلشانه ظاهر باید
کرد او سبحانه با ایجاد عالم حدی و نهایتی حاصل نشده است و جهتی از جهات کائن نگشته این نسبته
آنجا چگونه متصور گردد که در مرتبه جلیا از ایشان نامی و نشانی نیست تا تصور نسبتی نموده آید بدین دلیل
چند از کوته نظری حصول این نسب و ثبوت اینجهات را در حق صانع عالم جلشانه بنسبت بعالم تصور نموده
نفی رویت واجب تعالی نموده اند و از امحال انگاشته مجهل مرکب بتصدیق کاذب و از کتاب و سنت
تقدیم داده گمان برده اند که اگر حق جل و علا مرئی شود البته در جهتی از جهات خواهد بود از رای آن
مستلزم حد و نهایت است از تحقیق سابق معلوم گشت که حق سبحانه با عالم ازین نسبت هیچ
ثابت نیست رویت اثبات کنند یا نه رویت موجود بود در جهت نبود چنانچه تحقیق انشاءالله خواهد نمود و
بدانسته اند که این مخلوق در وقت وجود عالم نیز کائن است زیرا که در وقت صانع تعالی از عالم در جهتی

از جهات او خواهد بود و نیز در ارعالم خواهد بود و آن مستلزم حد و نهایت است و اگر در جمیع جهات عالم گویند حد و نهایت را چه خواهند گفت و کدام لازم و رائیت است و نیز فساد جهت بوسط استلزام نهایت است و آن خود لازم است خلاصی از ان مضیق در اختیار قول صوفیه است که عالم را موهوم گویند و از تشکل بجهت و نهایت دارهند و در موهوم گفتن هیچ محظور لازم نمی آید که آن در رنگ موجود احکام صادقه دارد و در معاملات دنیوی و تمتعات و لذیذیات سرمدی نوبی مربوط است آن موهوم و بگیر است که سوقطع آن قائل است که آن اختراع وهم و تراش خیال است شتان ما بینهما بر سر اصل سخن رویم و گوییم که دایره موهومه را که ناشی از نقطه حوالیه است تا آن نقطه هیچ جهت ثابت نیست و آن نقطه بیرون از جهات او است که اگر فرضا آن دایره تا بما بصیر گردد و هر آئینه آن نقطه را بسوی جهت خواهد دید که جهت در میان اینجا مفقود است و در ما نحن فیه اگر ارائی تمام بصیر گردد و حق را جل و علا بجهت بیند چه محظور لازم آید در بهشت مومنان تمام بصیر گشته خواهند دید و هیچ جهت ثابت نخواهد بود اولیا را الحکم تجلو باخلاق الله در دنیا اند دولت حاصل میگردد و تمام بصیر میگردند مر چند رویت نبود که مخصوص بآخرت است اما حکم رویت دارد انیکه گفته اند که حکم تخلق باخلاق الله در واجب تعالی فرموده اند که ذاته تعالی کله بصر کله سمع و کله علم تخلقان را از این اخلاق البته نصیبست هر صفت ایشان نیز در ان مقام برنگ کلیت ایشان می برآید و بقدر مثلا و سائر مومنان را در آخرت این نسبت کرامت فرموده بدولت رویت مشرف خواهند ساخت انشاء الله تعالی هیچ محظوری و اشتباهی بر ین تقدیر لازم نیست و الله سبحانه اعلم بحقیقت الحال مکتوب **شصت و نهم** بقاضی موسی شوجین در ترغیب التزام شریعت و صحبت ارباب حقیقت و الصلوة و تبلیغ الدعوات و درویش رحیم علیه مرسل داشته بود بدرستید خوشوقت ساخت سلامت باشند طلب نصایح اندراج یافته بود مخدوما النصیحة هی الدین و متابعة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات غایة ما فی الباب تا لبت را اقسام است یکی قسم آن مایتعلق باحکام شرعیه است و باقی اقسام را فقیر در مکتوبی که به بعضی از محبان نوشته است بتفصیل ذکر نموده است خواهم گفت انشاء الله تعالی که لعل آن از انشا فرستند باجمله مدار افاده و استفاده بر صحبت است گفتن و نوشتن کفایت نمیشود حضرت خواجه نقشبند فرموده اند قدس سره طریقنا

ما صحبت دست و اصحاب کرام بدولت صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات از اولیای امت افضل آمد که پیغمبر ولی بمرتبه صحابی نرسد اگرچه ولیش قرنی باشد المسئول من الاخوان الدعاء بسلامة الایمان ربنا اتنا من لدنك رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا رحم الله علی عبد عرف قدره و وقف خود گردانیده است و با صلاح آمده است حضرت حق سبحانه استقامت دهاد و السلام مکتوب هفتادم بمولانا اسحاق ولد قاضی موسی در تحریض بر صحبت ارباب صحبت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که مصحوب عم علوی درویش ارسال داشته بودند رسید موجب مزید شوق و ذوق بوده مسرت بخشید و دو کاغذ علیحده واقعه که روداده بود نوشته بودند از مطالعه آن فرصت نیابیدم تقسیم واقعات مبشرات سعی باید نمود که از فوت افضل آید و از کوشش با نقوش سعادت امروز که ادراک تقصیر ممکن است فوت را غنیمت باید شمرد و بتسویف و تاخیر نباید انداخت حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که چهل از درویشان بودیم سخن از ساعت مرجو که در روز جمعه و لیلت نهاده اند در میان آمد که اگر میشد و دران ساعت از حضرت حق سبحانه و تعالی چه باید طلبید هر کسی چیزی گفته چون نوبت من رسید گفتم صحبت ارباب صحبت باید طلبید که در ضمن آن جمیع سعادات میسر است یعنی مکاتیب را تکرار نموده مصحوب عم فرستاده است حضرت حق سبحانه و تعالی منتفع گرداناد و دیگر انوری شیخ کریم الدین چند گاه است که آمده اند شاید که از احوال خود بشما نویسند از دوستان توقع دعاست ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انك علی کل شیء قدیر و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات مکتوب هفتاد و یکم بجناب میرزاده فواید محمد سلمه الله و قیض میان دقائق فهوم که عالم است میان موجود حقیقی که نافی عالم است و واجب الامثال الا علی نقطه جوالله که دائره از وی در وهم ناشی گشته است چنانچه در خارج موجود است در وهم هم موجود لیکن نجابت ردپوش نموده دائره است و انجا بار ردپوش موجود در خارج و در وهم نه بایستی است که در سر مرتبه وجود علیحده دار و کلا بلکه بایستی موجود هم در خارج و هم در وهم که انجا بی ردپوش دائره است و انجا بار و پوش و این دائره موهومه که در وهم نمودی ردپوی بود که از غلط حس پیدا گشته است اگر از اول نمرتبه موجود گردانند و ثبات تقرر دهند

ونمود بابود سازند هرآئینه از خلط حس خیال برآید و نفس امر خواهد گشت و احکام صادقه پیدا خواهد کرد
پس این دائره را وهم حقیقتی هست و صورتی حقیقتش همان نقطه حوالیست که بآن برپاست و صور
همان دائره هست که ثبوت و ثبات پیدا کرده هست این صورت هرچند عین آن حقیقت نیست که صفات
واحکام متمایزه دارد اما از حقیقت دور نیست وجدائی ندارد حقیقت هست که باین نمود خود را متجلی گردانیده
است ۵ خوشتر آن باشد که سر دلبران ۵ گفته آید در حدیث دیگران ۵ حضرت شیخ محی الدین
ابن العربی قدس سره در فقام گوید ان شئت قلت انه حق وان شئت قلت انه خلق من
وجه وخلق من وجه وان شئت قلت بالحیرة بعدم التمیز
بینهما ۵ ۵ لیکن باید دانست که این تمیز درمیان حقیقت وصورت هرچند درو هم آمده است
اما چون صورت دران مرتبه بایجاد خداوند جل سلطانه موجود گشته هست وثبات وتقرر پیدا کرده هست
نفس الامری شده و تمیز نفس الامری حاصل ساخته بطریق ظلیت موجود خارجی گشته چه وجود
صورت چنانچه ظل موجود حقیقت هست مرتبه نمود و ابهاز حصول بود ظل خارج آمده پس تمیز درمیان حقیقت
وصورت چونکه نفس الامری بلکه خارجی شد حمل یکی بر دیگری ممتنع گشت و یکی عین دیگری
نماند و آنکه عین گفته هست زیاده بر تمیز وهمی نفهمید و وی را امتیاز علمی ندانسته سبحان الله مرتبه وهم
بوسطه ایجاد خداوندی جلشانه که دران مرتبه واقع شده هست خارج گشته هست و نفس الامر آمده و ورای
از علم و خارج که متعارف هست گشته و چون این مرتبه خارج آمده هست ناچار در وی مرتبه وهم راجع
نموده و نقطه حوالی موجود خارجی گشته و دائره که ازان ناشی هست موهوم یافته عجب معامله هست صورت
که از حقیقت ناشی هست و هرچه دارد از حقیقت دارد و هیچ جدائی او را از حقیقت نیست نبود
او را از حقیقت جدا ساخته اند و از نوهم محقق آورده تمیز وهمی را خارجی گردانیده کریمه صنع الله
الذی اتقن کل شئ ۶ ملاحظه باید کرد که لاشی محض القدرة کامله خود شی گردانیده هست و دانا
و قادر و مرید ساخته بزرگی گوید ۵ چونکه اوشد کوش چشم و دست و پای ۵ خیره ام در چشم
بندی خدا ۵ چشم بندی چونکنی پیش دارد زیرا که چشم بندی در جائی ثابت است که غیر واقع را واقع
نماید اینجا قدرت خداوند جلشانه غیر واقع را واقع گردانیده هست و احکام کاذبه را که وهم مرتبه کاذب

بوده صادقه ساخته شیخ سیفر ماید لعدم التمیز بینهما وحال انکه درمیان عبد ورب بنجاه هزار سال راه است کما فی قوله تعرج الملئکة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة فان است وشیخ خود نیز بان دوری راه معترف است ازینجا است که بحیرت قائل گشته است ساده لوحی از دوری این راه حق را سبحانه بعید نه انگارد واز خود دور نیندازد وفانه سبحانه قریب بل اقرب الی العبد من نفس العبد بلکه این بعد باعتبار درک ومعرفت است نه باعتبار مکان ومسافت نقطه آخر دائره نزدیکترین نقطها است بمبدا دائره لیکن چون پشت او بجانب مبدا ساخته اندرویی وراطرف دیگر گردانیده ناچار یافت او باوجود قرب از مبدا دور افتاده است وبعد از طی جمیع نقطه مربوط گشته ۵ ۷ کمان تیر را پرداخته وصید نزدیک ودور انداخته هر که دور انداز تر او دور تر واز چنین صید است او مهجور تر بلی تا مشد تها بعد نکشد قدر دولت قرب نداند ماصنع الله سبحانه فهو خیر والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب هفتاد ودویم بجناب خواجه حسام الدین احمد در آنکه تمونات عسکر باربابان جمعیت تمکین است یا جواب استفساری که در باب لوده خواندن نموده بود الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی شریفه ومطالعه منیفه که از روی کرم وشفقت نامزد این فقیر ساخته بودند مطالعه اوراق مشرف گشت سبحانه الحمد والمنه که بصحت وسلامیت اندواز تفقد احوال دوستان ودور افتاده فارغ نمیتند احوال اوضاع فقر لمحه انجمد ودمستوجب مدحت است که درحین بلا عافیتی است ودر مطالعه تفرقه جمعیت فرزندان ودوستان که همراه اندواز وقایع شان بجمعیت است واحوال ایشان در ترقی وتزاید عسکر در حق ایشان خالقاه مشخص است که درحین تمونات لشکریان تمکین نصیب شان است ودرعین گرفتاریهای تشتی که از لوازم اینجا نب است گرفتاریک مطلب اند که کسی را با ایشان کاری نه ایشان را از کسے باری مع ذلک مسلوب الاعتبار ند ودولت حبس وقید گرفتار عجب حبسی است که رهائی را درعوض آن نجوی نه خرند وطرفه قیدی است که اطلاق را از انجا پرسشی نستانند الحمد لله سبحانه والمنه علی ذلک وعلی جمیع نعمه العظام محمد وما مقصد از فرستادن کتابت به قرة العینین اظهار حسرت بود برفوت بعضے نعمتها که درجوار وطن حاصل

بلیه
آن منعه قهر بود و در لشکر آمدن و صحبت داشتن انجام مربوط بصلاح ایشان است که ایشان اوضاع
لشکر و لشکریان را بهتر میدانند و نفع و ضرر اینمولن را بمشیر می شناسند اندراج نیافته بود که اگر منوط
که از آفات محفوظ خواهند بود بیاید لغیب عند الله تعا اما الحمد لله سبحانه که از همراهان بکرم الله سبحانه
با وجود کثرت اختلاط با ارباب تفرقه هیچکس را تا این زمان آفت تفرقه نرسیده است و از مطلب
باز نداشته دیگر در باب نبود خواننده اندراج نیافته بود و در نفس قرآن خواندن بصوت حسن و در قصاید
لغت و منقبت خواندن بیصفا اگر چه مشتمل بر تحریف و تغییر حروف قرآن است و التزام رعایت
مقامات نغمه و ترجیعات آن بطریق کجان بالتصفیق مناسب آن کردن شعر نیز غیر مباح است اگر
بر هیچ خواننده تخریبی در کلمات قرآنی واقع نشود و در قصاید خواندن شرائط مذکوره متحقق گردد
و التزام هم بفرض صحیح تجویز نمایند چه عالم است محمود و ما بخاطر فقیر میرسد این باب مطلق نکنند بلکه
ممنوع منکر شوند اگر اندک تجویز کردند تجویز بسیار خواهد شد قلیله تفضی الی الکثیره قول مشهور است
والسلام **مکتوب هفتاد و سیوم** بحضرت مخدومزاده خواجه محمد سعید در اسرار صفت حیات که
فوق علم است و در بیان آنکه علم چنانچه از صفات زائده است از شیون غیر زائده است نیز و کذا
سائر صفات بحضرت شیخ محی الدین بن العربی قدس سره و متابعان او که منزلات خمسه نوشته
اند تعیین دال بالجمال حضرت علم اعتبار نموده اند و آنرا حقیقت محمدی گفته علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات و کشف این تعیین را تجلی ذات دانسته و فوق این تعین لاتعین میدانند که مرتبه
ذات بحت است و احدیت مجرده از جمیع نسب و اعتبارات پوشیده نماند که فوق شان العلم شان
الحیوة است که علم نابع اوست و دوام جمیع صفات است چه علم و چه غیر علم و چه علم حضوری
و این شان الحیوة شانی است عظیم الشان شیون و صفات دیگر در جنب آن حکم حباب دارند
نسبت بدریا محیط عجب است که شیخ بزرگوار باین مملکت وسیع سیر نفرموده است و از گلشنهای این گلها
علوم و معارف چیده و هر چند این شان بحضرت ذات خوشانه اقرب است و بجهات اشد و عدم ادراک انسب
اما چون شایبه تنزل و ظلیت دارد از مطان علم و معرفت ست قل و کثر در آنوقت که این فقیر را
بکرم الله سبحانه سیری در آن شان عظیم الشان افتاده بود در تهانه بمسافت بعید مشهود شد

کہ شیخ آنجا گلیہ دارد کہ دران اقامت ورزیدہ ہست شاید در آخر ہا خطے از ہمقام فراگرفتہ باشد
بعد مسافت درین طور بعد ہائے چون بدو اعتبار توان گفت تنگے میدان عبارت ہست باعتبار
تناہے آن بعد چون در عالم مثال بعد مسافت مشہود ہست سبحانک لا علم لنا الا
ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم والسلام علی من اتبع الہدی ۞ فصل پانزدہم در بیان آنکہ
کہ علم در مرتبہ حیوۃ کہ فوق او ست ثابت نبود چہ علم حضوری و چہ علم حضوری و چون در مرتبہ حیات
ثابت نبود در مرتبہ حضرت ذات غرشانہ چگونہ ثابت باشد کہ فوق الفوق ہست و چون علم
ثابت نباشد نقیض او ثابت بود تعالے اللہ سبحانہ عن ذلک علوا کبیرا بعضے ازین اشکال بو
بر معرفت دقیقہ ہست کہ کم کسے از اولیا را للہ بآن کشادہ ہست باید دانست کہ علم را حضوری
مثلا چنانچہ از صفات ثمانیہ حقیقیہ زائدہ ہست چنانچہ اہل حق فرمودہ اند از شیون و اعتبارات
ذاتیہ غیر زائدہ ہست نیز و چون قسم اول از صفات زائدہ ہست بر ذات تعالے متعلق آن نیز با
سوائے ذات ہست سبحانہ عالم باشد ماسوی را بصفات زائدہ و اعنی جلسلطانہ چنانچہ بدایع
خلیت متقدم گشتہ است ہم زیادتے پیدا کردہ شایان مرتبہ مقدسہ حضرت ذات تعالی و تقدس
نبود و تعلق بانجناب قدس سبحانہ کہ خود حضوری باشد العلم بالحضور اگر حضوری ہست نیز ظلے از ظلال
حضرت ذات تعالے متعلق ہست اگرچہ باتحادی و درمیان علم و عالم و معلوم پیدا کردہ ہست چہ این
اتحاد نیز ظلے از ظلال برتبہ مقدسہ است نہ عین آن اگرچہ جمعی گمان غلیت آن بردہ اند و سوم
دیگر کہ از شیون ذاتیہ غیر ذاتیہ ہست متعلق آن حضرت ذات ہست و بس تعالے و تقدس مبالا کہ
از آنکہ بماسوی ذات خرسلطانہ تعلق پیدا کند بجملہ علمے کہ زائدہ ہست تعلق آن مقصور بماسوی
ذات ہست تعالے و تقدس و علمے کہ زائد نیست و مجرد اعتبار ہست تعلق آن مقصور بر حضرت
ذاتست تعالے و تقدس و علمے کہ در مرتبہ حضرت ذات تعالے منتفی ہست ہمان علم زائدہ ہست
کہ شایان آن مرتبہ مقدسہ نیست کہ ظل آن شایان علم غیر زائدہ ہست از انتفای آن علم ثبوت نقیض
آن کہ جہل ہست لازم نیاید ہرگاہ کہ علم از صفات کمالیہ ہست آنجا کہ شایش ندارد و نقیض این
کہ سر نقص ہست چہ گنجایش دارد کہ دران حضرت باریابد غایۃ ما فی الباب این ہر دو نقیض

ازان حضرت مسلوبی و هیچ مخلوق نباشد عارفی گوید عزت ربی بجمیع الاضداد کو سیا یوسط
علوم مرتبه آن مقام اقدس هیچ یکی ازین دو نقیض آنجا نمیرسد هرگاه جمیع نسب و اعتبارات و از
حضرت مسلوب باشند علم و عدم علم که از جمله نسب اند نیز مسلوب باشند آن ممکن است که او را از نسب
و اعتبارات چاره نبود و جمع و رفع نقیض در وی نباشد خالق نسب و اعتبارات منزه است از
نسب و اعتبارات و قیاس غائب بر شاهد درین موطن ممتنع است یا آنکه گوییم انتفای علم
خاص مستلزم عدم علم مطلق نیست بلکه مستلزم عدم علم خاص است که متضمن نسبة ما بطلیت است بر تقدیر
هیچ مخلوط لازم نیاید دارد تفاوت نقیضین نشود فافهم باید دانست که علمی که از شئون ذات است تعالی
هیچ مناسبتی ندارد بعلمی که از صفات زائده است اگرچه اهل انعلم همان علم است چه صفت زائده
ظل شان ذاتی است آنجا همه انکشاف و انکشاف است و حصول است و عین حضور از علو درجه
جهل نمیتواند در طرف واقع و به تقاضیت و برنمیتواند برخاست بخلاف صفت علم که جهل ازو
منافیست برپاست اگرچه وقوع آن غیر جایز و خطاست و این احتمال نقیض آن را باعث انحطاط
او گشته است و از تعلق انجنابقیدس مبرا دانسته چه احتمال نقیض کمال چه هر کمال که باشد آنرا
در انحضرت گنجایش نیست قدرتیکه در مرتبه مقدسه اثبات نموده اند همان است که عجز در طرف
دیگر او نیست بخلاف صفت قدرت که احتمال نقیض دارد اگرچه واقع نیست علی هذا القیاس جمیع الشئون
و الصفات الواجبیة تعالت و تقدست و چون شان العلم را بصفت العلم هیچ مناسبت نباشد
علم مخلوقات را با ان شان عظیم الشان چه نسبت بود و کدام مناسبت باشد و تعلق آن با مرتبه
مقدسه چگونه متصور بود دیگر آنکه بنده نوازی فرماید و انکشاف ناقص مخلوق را از زنده انکشاف
خود جلائی دهد و بعد از فنا را تم او بقای اکمل ارزانی دارد خود خشنود و نیوقت تواند بود که تعلق هیچ
با مرتبه مقدسه پیدا کند دجای برسد که اصل را از انجا کوتاهی کند و بمرتبه اصل یا اصل الاصل و اصل
گرداین خصوصیتی است که به بنی آدم مرحمت شده است و راه ترقی بر انسان گشاده است هم
از اصل میگذرند و هم از اصل الاصل و جای میرسند که اصل در رنگ ظل در راه میماند ذلک
فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و اسکتوب مفتاد و چهارم

بحضرت مخدومزاده خواجه محمد معصوم در شرح کلام صاحب فصوص در بیان تجلی ذات و تحقیق
رای ایشان حضرت الشان دران باب حسب الاتفاق این مکتوب شریف باتمام رسید و
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی قال الشیخ ابن العربی قدس سره والتجلی من الذات
لا یکون الا بصورة المتجلی له فالمتجلی له ما رأی سوی صورته فی مرآت الحق وما رای الحق ولا یمکن
ان یراه والمراد من مرآت الحق هو الشان الذاتی الذی ظله الاسم الذات الذی هو
مبتدء ه لتعین المتجلی له فان لکل اسم زائد هو مبدء ه لتعین من تعینات المخلوقات
اصلا فی مرتبة الذاتیة وهو الشان الذی هو مجرد اعتبار فی الذات کما حققت فی غیر موضع
ولیس المراد منه الذات مطلقا فان المطلق لا یکون مراة للمقید ولما کانت المرات مقیدة
مثل الصورة الکائنة فیها واصلا لاصل تلک الصورة لا جرم یتجلی المرات فی نظر المتجلی
له بصورة الکائنة فیها من غیر زیادة ولا نقصان لان تجلی ذلک الشان وظهوره فی
هذه المرتبة التی وقع التجلی فیها لا یکون الا مهدة الصورة التی کان المتجلی له علیها لان
ظهوره بهذه الصور لفنائه وعدم تعلقه بالعالم مشروط بتوسط الاسم الظاهر هو مبدء
لتعین صورة المتجلی له وهذه المرات المقدسة مبائنة لسائر المرایا - فان ظهور الصور
فی تلک المرایا کائن فی زاویة من زوایاها ولا تظهر لمرایاها باعیان الصور الحالة فیها لتباین
بینهما بخلاف هذه المرات المقدسة فان الصورة غیر حالة فیها ولا حاصلة فی زاویة
من زوایاها لعدم الحالیة والمحلیة فی تلک الحضرة ولا حسا ولا عدم التبعض والتجزی فی
تلک المرتبة المقدسة ولو وهما بل ظهر هذه المرات المقدسة بکلیتها بصورة المتجلی له فلم
تکون هی مراة صورة فالمتجلی له ما رای سوی صورته فی مرآت الحق الذی هو شان الذات
الذی ظهر بصورة المتجلی له وما رای الحق المطلق ولا الشان الخاص علی التنزیه والنقط
التقدیسی ولا یمکن ان یراه هذا مبنی علی رای الشیخ فی نفی امکان الرویة
التنزیهیة واثبات الرویة فی الظهورات التشبیهیة الجامعة
اللطیفة بطریق التمثل والمثال وهو کما تری مخالف لما اتفق علیه علماء اهل السنة

والجماعة شكر الله تعالى سعيهم من ان رويته تعالى في الدنيا جائزة عيانا قطعا وفي الآخرة بلا كيف واقع لا تكون بمثل ومثال سيراه المؤمنون بغير كيف وادرالٍ وضرب من مثال لان رويته للمثل رؤية كيف وايضا ليست رؤية له تعالى بل رؤية لمخلوق اوجده واظهره بطريق التمثل وهو وراء التمثل والمثال ووراء التوهم والخيال وكذا لك المخلوق له تعالى والعجب من كبراء العرفاء انهم تسلوا بالتشبيه عن التنزيه وبالحادث عن القديم اذا اكتفوا بالمثال وعكفوا على التمثال وظني ان ذلك لمرض حدث لهم من قولهم بالتوحيد والاتحاد واصرارهم على قصور حكمهم بان العالم هو الحق سبحانه فلا جرم تكون رؤية اي فرد من افراد العالم رؤية له تعالى عندهم للاتحاد بينهما من هنا قال بعضهم بالشعر الفارسي سه امروز چون جمال تو بي پرده ظاهرست ؛ درحيرتم كه وعده فردا براے چيست الا ان الشيخ اخص من بين تلك الافراد فردا خاصا جامعا حصل بطريق التمثل وهو لا يجري نفعا كانه قدس سره بنور علم الكتاب والسنة وقول العلماء تنبه على سماجة القول باطلاق الرؤية والحكم بان رويتهم مطلقا رؤية سبحانه ومع ذلك لغلبة السكر وفوت حال التوحيد ما تخلص عن مضيق التشبيه مطلقا وما تفرغ لتحصيل كمالات التنزيه مفرد ابل زعم ان المنزه الصرف قاصر وناقص ومحدود له تعالى كالمشبه ففر عن التنزيه الصرف وجزم بان الكمال في الجمع بين التشبيه والتنزيه والحكم بين احدهما عين الآخر ليرتفع التحديد والتقييد مطلقا ولا يخفى عليك ان التشبيه معدوم في الخارج عنده وانما الموجود في الخارج هو التنزيه الصرف فلا يكون احدهما محددا ومقيدا للآخر على قياس الوجود والعدم الخارجيين فان العدم غير محدد للوجود ولا العكس فان الوجود على اطلاقه مع العدم اطلاقه مع الوجود غير مقيد باحدهما بالآخر ولو كان العدم محددا للوجود لكان ينبغي ان يحكم بان الكمال في

بین الوجود والعدم ویکون احدهما عین الآخر وهو سفطة ظاهرة فلا
یکون القول بالتنزیه الصرف تحدیدا له تعالی ولا یکون الحکم کما لا بل نقصا
والحاقا للناقص بالکامل ومعلوم [illegible]

[illegible] من الناقص والکامل ناقص
هی الصور المعلومة المسماة بالاعیان الثابته عنده ثابتة فی العلم وهی ایضا لا تستلز
تحدید الموجود الخارجی حتی یحکم بالاتحاد والعینیة بینها وبینه وانما یحده الموجود الخارجی
الموجود الخارجی مثله واما الموجود العلمی فلا تحدد الموجود الخارجی ولا یزاحمه لتباین الامرین
الا تری ان تصور شریک الباری تعالی وثبوته فی العلم لا یحکم علیه بالاستحالة لا یزاحم
الباری تعالی الموجود فی الخارج ولا یحدده ولا یقیده اصلا حتی یحتاج فی دفعه تعملا
عزواقم بان احدهما عین الآخر هذا ولنرجع الی کلام الشیخ فی التجلی الذاتی وما
یناسبه فنقول ذکر الشیخ بعد ذکر هذا التجلی حاصله ان نهایة التجلیات وغایة
العروجات وما بعد هذا الا العدم المحض فلا تطمع ولا تتعب نفسک
[illegible] بتحصیل العروج فوقه والوصول وراءه فلا مقام
اعلی من هذا الدرج من التجلی الذاتی مکتوب هفتاد و پنجم باین تقریر محمد هاشم کشمی
در بیان آنکه تجلی افعال تجلی صفات و تجلی ذات سبحانه و اخوی خواجه محمد هاشم کشمی بدانند که
تجلی افعال عبارت از ظهور فعل حق است سبحانه بر سالک بر نهجی که افعال عباد ظلال آن فعل
نماید و این فعل اصل آن افعال و قیام این افعال را بآن فعل احد شناسد و کمال این
تجلی آنست که این ظلال از نظر او بتمام مختفی گشته باصل خود ملحق گردد و فاعل این افعال او را
جماد بی حس و حرکت یابد آنچه ارباب توحید وجودی که لیست فی الدار غیره دیار گفته اند
در خیوطن گفته اند و این افعال شکنر عباد را فعل یک فاعل جلشانه دانسته آنجا اختفای نفس
افعال است که به فعله خود داشته و حدوث انتسابی آن افعال به فاعل واحد نه اختفای نفس
افعال است و الحاق آنها باصل شان یا بینها و ان یکاد ان یخفی علی البعض تجلی صفات عبارت
از ظهور صفات حق است سبحانه بر سالک بر نهجی که صفات عباد ظلال صفات او بوده

جل سلطانها و قیام آنها را باصول آنها و یا بعلم ممکن را مثلا ظل علم واجب باید و قایم باو داند همچنین قدرت او را ظل قدرت او انگاشته داند و قیام آن باو تصور نماید و کمال این تجلی آنست که این صفات ظلال تمام از نظر سالک مختفی گشته باصول خود ملحق گردد و خود را که موصوف باین صفات بوده است در یک جمادی است بی حیات و بی علم باید آنرا بی از وجود و کمالات و توابع وجود در خود نیابد نه ذاکر باشد آنجا نه توجهی نه حضوری بود نه شهودی بعد از لحوق باصل اگرچه توجه است خود بخود متوجه است و اگر حضور است خود بخود حاضر و نصیبی که سالک راست از این مقام حصول حقیقت فنا و نیستی است انتهای این انتساب کمالات است که زعم خود آن کمالات را بخود و نسبت میساخت و ادای امانت است باهل امانت که بتهمت و کذب آن امانت را از خود می انگاشت و نیز زوال مورد کلمه انا است بحدیکه اگر او را بقای بالله شرف ساز نه نیز هرگز انا را مورد وی نباشد و تعبیر از خود با نا نمی تواند کرد و نه بخود خود را همان اصل خود یابد گنجایش اطلاق کلمه نا بران اصل میسر نباشد و خود را باین اصل خود نتواند گفت که خودی از وی بطرف شده است و انانیت زائل گشته انا لحق گفتن از عدم حصول این نسبت و سبحانی بر زبان آوردن از ناراستیدن باید دولت لیکن این قسم الفاظ که از اکابر صادر شده محمل بر بوسطه احوال شان باید نمود و کمالشان در آن گفت و گو اعتبار باید و نمود اینولت فنا که حقیقت نیستی است هر چند منتهای تجلی صفات است اما حصول آن از پرتو تجلی ذات است و تا ذات متجلی نشود این دولت فنا میسر نیاید بلکه تجلی صفات نیز بانجام نرسد تا نیابی نرسی از تجلی ذات است که آن بقیه فنا که در نظر او در رنگ جمادیت مینمود نیز زائل میگردد و آن عدمی بوده است که اصل هر ممکن است که بوسطه انعکاس صفات کامله حضرت وجوب تعالت و تقدست در وی متمازی و تشخصی پیدا گشته بود و نابود آئینه داری از اعدام دیگر جدا شده و چون این ظلال منعکسه باصول خود ملحق گشت ما به الامتیاز نیز اعدام نماند و این عدم خاص نیز بعدم مطلق ملحق شد این زمان از عارف نه نامی ماند و نه نشانی و نه اسمی ماند نه رسمی کانه لم یکن شیئا مذکورا وجود و توابع وجود چنانکه از وی و دامن گرفته رفت عدم نیز از وی جدا شده باصل خود ملاحق شد باید دانست که امتیاز این عدم از اعدام دیگر که بوسطه حصول ظلال صفات در وی حاصل شده بود باعتبار تو هم بوده است و فی الحقیقت در وی هیچ ظلی کائن نبوده

در رنگ مرایای دیگر که حصول صور در انها باعتبار توهم است وچون حصول ظلال در وی باعتبار توهم بود امتیاز او نیز وهمی باشد پس وجود ممکن چنانچه باعتبار توهم است عدم او نیز باعتبار توهم باشد بیرون دائره وهم او را قدم نگاه ندارد وجود بر صرافت اطلاق خود است وعدم بر صرافت اطلاق خود نه از امتزاجی آمده است و در این راتر قی کمال اقتدار صانع دست تا که در مرتبه وهم از ان و از این عالمی را خلق فرموده است والقان تمام داده و معامله ابدی وعذاب وثواب سرمدی بوی منوط گردانیده وما ذلک علی الله بعزیز ۔ و انکه در بالا گفته ایم که حصول اینده ولت فنا از پرتو تجلی ذات است یعنی حصول نفس تجلی ذات بعد از حصول اینده ولت فنا است که تا زمانی نیابی فرق در میان پرتو تجلی در رنگ شرق در میان اسفار صبح وطلوع آفتاب یا باب در وقت اسفار پرتو تجلی آفتاب است و بعد از طلوع نفس تجلی آفتاب بسا است که بعد از پرتو انداختن تجلی بعضے را نفس تجلی مشرف نسازند و بوسطه عروض بعضی عوارض تا ندولت فنصوبے نرسانند اسفار را دریابند و بعروض علت سماوی یا ارضی طلوع آفتاب مهتد نشوند والبته در شهود اسفار کمال قوت باصره در کار نیست شهود آفتاب است که کمال قوت باصره میطلبد و حدت نظر میخواهد خفاش مسکین و ادراک اسفار قادر است و در البته آفتاب بیدل بسا باشد که مستعد او پرتو تجلی ذات بود و مستعد نفس آن تجلی نبود و خفاش را مستعد او پرتو تجلی آفتاب است و مستعد او تجلی آفتاب نیست سخنی میگویم سر بسته شنا نافع آید بعد از انصرام تجلی وصفات و بعد از حصول فنا در صفات و ذات عارف از تجلی رو میدهد که گویا دلیل تجلی ذات است و گویا برزخ است و در میان تجلی صفات و تجلی ذات صاحب دولتی را از این تجلی گذرانیده پیش ببرد از تجلی ذات الا بقدر مستعداد او و از نصیب او این تجلی برزخی بزعم این فقیر اصل است مران تجلی ذاتے را که شیخ محی الدین بن العربی قدس سره پس از ان تجلی باین عبارت فرموده است من الذات لا یکون الا بصورة المتجلی والمتجلی له ما رای قط صورته فی مرات الحق وما رای الحق ولا یمکن ـــــ ابن یرای

و شیخ ۔ این تجلی را انتهائی تجلیات گفته است و فوق او مقامی نگذاشته و گفته وما بعد هذا التجلی الا لعد الخض فلا تظمع ولا تتعب فی ان الترقی

و ما خود در مقام سیر با بیگران ایم بعد از فنا

من هذا المرتبة من التجلی الذاتی عجائب کار و بارست وصول بمطلوب حقیقی در ما وراء این تجلی است و شیخ
ازانجا می ترساند بکریمه ویحذرکم الله نفسه تحذیر و تهدید میفرماید آواره شده کان اگر در وی
طمع کنیم و در حصول آن تعب بکشیم چه کار کرده باشیم و از جور نفس بخرف ریزه تسلی گشته غایت
مافی الباب نصیبی از هر مرتبه مناسب آن مرتبه است نصیبی که از ینجا چون مسیر گرد و هم بچون خواهد بود که
چون را بچون راه نیست پس هر فتیکه بان مرتبه تعلق گیرد نه در رنگ مرتبه تعلق است بچون متعلق
شود که این معرفت را انواع گوناگون نیست ازینجا گفته اند که العلم فی ذات الله سبحانه جهل
ای لیس علما من جنس العلم المتعلق بعلم الممکن فانه من مقولة الکیف و لا کیف
و تفکر کردر ذات الله تعالی سبحانه منع کرده اند بواسطه انست که او تعالی ما ورای تفکر و تخیل است او سبحانه
با و توان یافت نه بفکر و خیال ربنا اٰتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا
و شیخ قدس سره با بیستی میگفت و ما بعد هذا التجلی الا الوجود و الصوف و المزاج المحض بعد
آن تجلی که عدم گفته است باین اعتبار گفته که عالم ظل صفات است از صفات بالا گذشتن در عدم فرو
کوشیدن است ازینجهت است عارف که از صفات که اصل اوست بالا رود و از شیون و اعتبارات
و اینه فوق نگذرد و چه کار کرده باشد و برای چه آمده فنای و بقای که او را در هر مرتبه میسر شده است بر
رفتن فوق از اصل خود مدار ساخته و بقای اصل از اصل گذشته و با صل الاصل رسیده
تعرف بالنار من غیرها و من هو النار کیف یحترق و شیخ قدس سره اگر با صل این طایفه
سیر رسیدی از ترقی فوق نمی ترسیدی و نمی ترسانید لیکن حسن ظن تقاضا آن میکند که بفضل خدای
جل سلطانه آن بزرگوار را بمقام ترقی فرموده باشد و حقیقت کار را دریافته حال بزرگان را
بمیزان قال و نباید سنجید تا ندانی و ما بعد او توسط گفته باشد و از انجا بر اصل گذشته
من استوی یوماه فهو مغبون و الله سبحانه الموفق از تجلی ذات چه تواند نوشت
که فوقی هست سر کرا یافت و دریافت و من یدق قلم بید ر قلم اینجا رسید و سر بشکست
اینقدر دانسته باید که تجلی ذات و حق انیارف که فنای ما و بالا ذکر یافته است دائمی است و آنچه
دیگران را گاهی دست میدهد او را بدوام است بلکه تجلی برقی فی الحقیقت تجلی ذات نیست اگرچه تجلی ذات

گفته اند تجلی شانی از شئون ذات است که سریع الاستتار است هر جا تجلی ذات است و بی ملاحظه
شئون و اعتبارات است دوام آن از لازم است و استتار انجا متصور نه تلوینات تجلیات از صفات
و شئون نشان میدهد حضرت ذات است تعالی و تقدس که از تلوینات منزه و مبرا است بستتار
انجا گنجایش ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ هست
و ششم حضرت مخدوم مراد خواجه محمد معصوم در علو شان العلم و مرتبه بقدسیه فوق آن که
معبر است بنور صرف و شان العلم هر چند بالعرشان الحیوة است اما علم را در مرتبه حضرت ذات
تعالی و تقدس بعد از سقوط اعتبار صفات و شئون شانیست و گنجائشی که حیات را نه بسا
صفات و شئون خود چه رسد مرتبه است در موطن تجرد از جمیع نسب کی غیر از اطلاق نور بخود
تجویز نمیفرماید انکارم که علم را نیز انجا گنجایش ست نه آن علم که از احصولے یا حضوری گویند
که آن باهر دو قسم خود نالبه حیوة است آن علم بیچون و بیچگونه است و در رنگ حضرت ذات تعالی
و تقدس و همه شعور است بیچون بی اعتبار عالم و معلوم و فوق انمرتبه مرتبه ایست که علم را دران موطن
در رنگ سائر شئون گنجایش نیست آنجا همه نور است که اصل آن شعور است که بیچون و بیچگونه
است و چون ظل آن حضرت نور بیچون و بیچگونه بود از بیچونے اصل که عین نور است چه گوید و چه تواند
گفت و همه کمالات چه وجوبے و چه امکانے ظلال نور ند و نور بر پا اند و جود همه از نور وجود گشته است
و مبدأ آثار رشده مرتبه اولے چون از مرتبه حضرت نور صرف را که انخطاط دارد و جا به شعور نور
است مخبر صادق علیه علی الصلوٰة والسلام آنرا مخلوق گفته است و تعبیر ازان گاهی بعقل فرموده
آنجا که گفته اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ الْعَقْلَ و گاهی آنرا بنور یاد فرموده و گفته اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ نُوْرِی
و هر دو یکے است زیرا که نور است و هم عقل و شعور و چون آنسرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام انمرتبه نور را
بتجرد نسبته داده است و فرموده نوری توان گفت که این مرتبه بحقیقت محمدی بود و یقین اول
که متعارف گشته است آن یقین اگر ظلے از ظلال این یقین باشد هم مغتنم است چنانچه مرا از یقین
عقل آن عقل نیست که فلاسفه آنرا بالطریق ایجاب از واجب تعالی صادر اول گفته اند و آنرا مصدر
صدور کثرت ساخته باید دانست که هر جا یقین است راه امکان دارد و شوبے از ندم با

همراه است که باعث تعین و تمیز وجود گشته است تعالے و تقدس متعین الاشیاء صفات واجب است
جل شانها که تعین و تمیز پیدا کرده اند باوجود قدم واجب الذات واتحاد نیستند بلکه واجب لذات واجب اند
تعالے که حاصل آن وجوب بالغیر است که از اقسام امکان است هرچند از اطلاق لفظ امکان
در صفات قدیمه تحاشی لازم است که موهم حدوث است و مناسب آنجا اطلاق وجوب است که از ذات
واجب مده است تعالے اما فی الحقیقت امکان را آنجا گنجایش است که وجوب شان لذواتها نیست واز
غیر آمده است هرچند غیر نگویند و غیر مصطلح خواهند اما اثنینیت مقتضی غیریت است الاشان متغایران
قضیه مقرره ارباب معقول است عجب است که شیخ محی الدین بن العربی در فتوحات تعین را وجودی گفته است
و تعین را امکانی در تحقیق جمیع تعینات واخذ ظلیت در رائحه امکان دارند هرچند از ممکن تا ممکن
فرق بسیار است یکے قدیم و دیگری حادث بود اما همه از دائره امکان خارج نیستند و بوئی
از عدم دارند مرتبه دویم را که نور صرف است و به التعین متعین آنرا ذات بحت واحدیه مجرده و دیگران
دیگران خیال نکنند که آن نیز حجابے است از حجب نورانیت صرف که اِنَّ اللّٰهَ سَبْعِیْنَ اَلْفَ
حِجَابٍ مِنْ نُوْرٍ وَّظُلْمَةٍ هرچند تعین نیست اما حجاب مطلوب حقیقی است اگرچه آخرین حجب بود و تعالے
وراء الوراء است این نور صرف چون داخل دائره تعین نیست از ظلمت عدم منزه و مبرا است و
لِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی مثل آن مثل آن شعشعان نور آفتاب است که حاجب قرص او است واز عین قرص منتشر گشته
حجاب شده است فِی الْحَدِیْثِ حِجَابُهُ النُّوْرُ واین مرتبه علیا فوق تجلیات ذاتیه است از تجلیات صفاتیه
چه گویم زیرا که تجلے بے شوب تعین متصور نیست وانجا مقام فوق جمیع تعینات است اما منشا آن تجلیات
ذاتیه همان نور صرف است و تجلے بتوسط او صورت بندد وَلَوْلَا لَمَا حَصَلَ التَّجَلِّی حقیقت کعبه را بانے انجام
که حضرت آن نور است که مسجود جمیع آمده است و اصل جمیع تعینات شده است هر کا ملاذ و ملجا تجلیات
ذاتیه این نور بود مسجودیت دیگران چه ستایش او نماید و چون کمال فضل و عنایت خداوندی جلیسش طا
عارفی را از هزاران بوصول این دولت مشرف سازد و به فنای دلقای در نیمه طی سرافراز فرماید تواند
که بقای نور یافته از فوق و فوق الفوق خطه وافر دریابد و بنوازش نور گذشته باصل نور برسد ذٰلِكَ
فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ معارف چنانچه درای طور نظر و فکر است در ادراک

کشف و شهود هست نیز از ارباب کشف و شهود در هم انعلوم و در رنگ ارباب علم و عقل اند نور فرهست
نبوت بامد که بدولت متابعت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بدرک این حقایق هدایت فرماید و دیدهٔ
این علوم و معارف والا لت کند باید دانست که این نور و رنگ سایر انوار رها شاکه شاید از امکان دارد
ممکن باشد و از جنس عرض بود مرتبه هست که غیر از نور بر وی هیچ چیز اطلاق نمی توان کرد اگرچه وجوب
وجود بود که وجوب وجود اوست تشبیه ازین بیان کسی تو هم کند که خرق جمیع حجب از ذات تعالی
در حق این عارف متحقق گردد چه اخیر جمیع حجب این نور را گفته هست و آن مستلزم هست بحدی که نقل
کرده اند ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة لو کشفت لاحرقت سبحات
وجهه ما انتهی الیه زیرا که اینجا تحقق و لقا بحجب هست که معدات یکدیگر اند نه خرق حجب شتا
ما بینهما ربنا اٰتنا من لدنك رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا
والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب منتظم و مفهم بحضرت مخدومزاده خواجه محمد سعید در اسرار حقیقت
کعبه ربانی باوفاق عجز و معرفت و حقیقت و صلوة و کلمه طیبه نفی و اثبات الحمد لله الذی
هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق
بعد از مرتبه علیا نور صرف که از این فقیر حقیقت کعبه ربانی یافته هست و نوشته مرتبه هست که عالم
حقیقت قرآن مجید سبحانی هست جل سلطانه کعبه معظمه بحکم قرآن مجید قبله آفاق گشته هست و بدولت
سجودیت همه مشرف شده امام قرآن هست و ماموم پیش قدم کعبه معظمه این مرتبه مقدسه مبدا و سعت
بیچون حضرت ذات هست تعالی و تقدس و نیز مبدا امتیاز بیچونی و بیچگونگی آن حضرت آن وحدت علیا
و سعت دران درجه مقدسه از درازی طول و پهنی عرض هست که آن از سمات نقص و امکان هست
امری هست که تا بان متحقق نشود نه دریابد و همچنین امتیاز دران مرتبه مقدسه بمزایله و مبانه هست
که آن مستلزم تحیز و تجزی هست که از لوازم جسم و جسمانی هست تعالی الله سبحانه عن ذلك دران
موطن فرض شی غیر شی متصور نیست که غیریت مبنی از مغایرت و اثنینیت هست بلکه فرض هم
گنجایش ندارد که از قبیل فرض محال هست من لم یذق لم یدر چگویم با تو از مرغی نشانه
که با عنقا بود هم آشیانه ز عنقا هست نامی پیش مردم ز مرغ من بود دان تم کم دران موطن

هر شی که فرض کرده شود اگرچه فرض محال بود و دوران شی هر چند دور و دور رفته شود اگر بسیج رفته نشود هرگز امری آنجا پیدا نشود که اختصاص بآن شی داشته باشد و در شی دیگر مفروض نیافته نشود و همه ذلک امتیاز دوران دو شی مفروض کائن و باین بود و احکام یکے از دیگرے متمیز باشد

سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَجْعَلْ لِلْخَلْقِ إِلَيْهِ سَبِيلًا إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِهِ عجز از معرفت نصیب اکابر اولیا است عدم معرفت دیگر است و عجز از معرفت دیگر مثلاً حکم بعدم امتیاز دوران موطن مقدس نمودن و همه کمالات را عین دیگر یافتن چنانچه گفته اند علم عین قدرت است و قدرت عین ارادة اینجا عدم معرفت است بامتیاز آن موطن و حکم بامتیاز از موطن نمودن و اعتراف بعدم دریافت کنه آن امتیاز کردن عجز از معرفت امتیاز از موطن است عدم معرفت جهل ست و عجز از معرفت علم بلکه عجز متضمن دو علم است علم بشی و علم بعدم دریافت کنه آن شی از جهت کمال عظمت و کبریای آن شی اگر علم ثالث را هم درجه کنم گنجایش دارد و آن علم بعجز و قصور خود است که موید مقام عبدیت و عبودیت خود است و در عدم معرفت که جهل است بسا است که آن جهل مرکب گردد و جاهل خود را جاهل نداند و علم انکار و در عجز معرفت ازین مرض نجات تام است بلکه این مرض اینجا گنجائش ندارد که اعتراف بعجز خود دارد و اگر عدم معرفت و عجز از معرفت یکے باشد همه نادانان عرفا بوند و جهل شان وسیله کمال شان بود بلکه اینجا هر که جاهلتر بود عارفتر باشد که معرفت اینجا عدم دریافت معروف است و در عجز از معرفت این مقدمه صادق است که هر که عاجزتر از معرفت بود عارفتر و معرفت باشد عجز از معرفت مدحی ست که شباهت بذم دارد و عدم معرفت ذمی صرف که راجح از مدح هذا رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا بِكَمَالِ الْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِكَ خواجه شیخ محی الدین بن العربی قدس سره اگر این فرق را ملاحظه میفرمود که این فقیر بآن مهتدگشته است هرگز عجز معرفت را بجهل یا دنیکرد آنرا عدم علم نمیشمرد انجا که گفته فَنَا مِنْ عِلْمٍ وَمِنَّا مِنْ جَهْلٍ فَقَالَ الْعَجْزُ عَنْ دَرْكِ الْإِدْرَاكِ إِدْرَاكٌ و بعد ازان علوم شق اول بیان نموده ست و بآن مباهات میکرد و آن علوم را بخود و نهشته و گفته که خاتم الانبیا نیز اینعلوم را از خاتم الاولیا اخذ مینماید و خاتم الولایة الحمد یه خود را گفته و ازین راه مورد مطاعن خلائق گشته و در فصوص در توجیهات آن صرف نهم نموده

و نزد فقیر بلکه توان گفت نزد تحقیق انعلوم که شیخ گفته است مراتب بالا بان تر از ان عجز است بلکه
بان عجز نسبتی ندارد که بطلال وابسته است و عجز در ان موطن اصل است سبحان الله قایل این قول
حضرت صدیق است رضی الله عنه چنانچه گفته اند و مصدر این عجز او رضی الله تعالی عنه که راس خا
و رئیس صدیقان است علم چه بود که از ان عجز سبقت نماید و کدام قادر بود که از ان عاجز پیش قدم
باشد بلی هرگاه بخواجه صدیق علیه و علی آله الصلوة و السلام چنان گوید اگر بصدیق چنین گوید چه
توان کرد عجب ملامت شیخ با این گفت و کود با این تلخ خلاف جواز از مقبولان نظری می باید
و در اعداد اولیا شاهد میگردد ۵ باکریا کار ها دشوار نیست آری گاهی بود که مدعائی نخند
و گاهی بود که بدشنامی خندند رد کننده شیخ در خطر است و قبول کننده او یا سخنان او نیز خطر
شیخ را قبول باید کرد و سخنان خلافی او را قبول نباید کرد این است طریق وسط در قبول و عدم قبول
شیخ که اختیار این فقیر است و الله سبحانه اعلم بحقیقة الحال بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که این
مرتبه مقدسه که از حقیقت قرآن مجید گفته ایم اطلاق نور نیز در نیمه تبه گنجایش ندارد در رنگ سایر
کمالات ذاتیه نور نیز در راه مانده انجا غیر از وسعت بیچون و امتیاز بیچگون هیچ چیز اگنجایش نمی یابد
و کریمه قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ اگر مراد از نور قرآن بود تواند بود که با عتبار نزال و تنزل باشد چنانچه
کُلٌّ قَدْ جَاءَكُمْ ایمائی بان دارد و فوق این مرتبه مقدسه مرتبه است بس عالی که حقیقت صلوة است
که صورت آن در عالم شهادت بصلیان ارباب نهایت برپا است تواند بود که ایمائی با این حقیقت
صلوة رفته باشد انچه در قصه معراج آمده است که قف یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم فَإِنَّ اللَّهَ
يُصَلِّي بِلِي عباد تیکه شایان مرتبه تجرد و تنزه بود اگر از مراتب وجوبیا در گردد و از اطوار قدم نظیر
آید فالعبادة اللائقة بجناب قدسه تعالی هي الصادرة من مراتب الوجوب لا غير فهو الغائب
و المعبود در نیمه مرتبه مقدسه کمال وسعت و امتیاز بیچون است چه اگر حقیقت کعبه است جزو است
و اگر حقیقت قرآن است هم بعض او و که صلوة جامع جمیع کمالات مراتب عبادات است که بالنسبة
الی کاین است چه معبودیت صرف را استحقاق است و حقیقت صلوة که جامع جمیع عبادات است
درین مرتبه عبادات است مرتبه مقدسه را که فوق او است که استحقاق معبودیت صرف دارد

فوق را ثابت است که اصل کل است و ملاذ همه در انموطن وسعت نیز کوتهی نمیاید و امتیاز هم در راه
میماند اگرچه چون و چگونه نباشد منتهای اقدام کبل از انبیا و اکابر اولیا علیهم الصلوٰة والتسلیمات
اولا و آخرا تا نهایت مقام حقیقت صلوة است که نهایت مرتبه عبادت است و فوق انمقام
معبودیت صرف است که هیچ کس را در ان دولت بهیچوجه شرکت نیست تا قدم بالاتر نهد تا از حالت
شئون عبادت و عابدیت قدم را در رنگ نظر گنجایش است و چون معامله معبودیت صرف نهد
قدم کوتهی کند و سیر بانجام رسد لیکن بحمد الله سبحانه که نظر را از انجا منع نفرموده اند و بقدر استعداد
گنجایش داده ۵ بلا بودی اگر این هم نبودی ۵ گنجایش دارد که در امر با قتدا محمد صلی الله علیه وسلم
اشارتی باین کوتاهی قدم بوده باشد یعنی ساکن باش ای محمد صلی الله علیه وسلم و قدم مپیچ
منه که فوق مرتبه صلوة که از مرتبه وجوب صلا در است و مرتبه تجرد و تنزه حضرت ذات تعالی و تقدس
قدم را انجا جولانگاهی نیست و گنجایشی نه و حقیقت کلمه طیبه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ درین موطن متحقق
میگردد و نفی عبادت الهه غیر مستحقه انجا صورت مے بندد و اثبات معبود حقیقی که جزا و مستحق عبادت
نیست و بمقام حاصل میشود و کمال امتیاز درمیان عابدیت و معبودیت انجا هویدا میگردد و عابد
از معبود کما ینبغی جدا میشود و معلوم میگردد که معنے لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ نسبت بحال منتهیان لا معبود
اِلَّا اللّٰهُ است چنانچه در شرع معنے ان کلمه قرار یافته است لا موجود و لا وجود و لا مقصود گفتن
نسبت با مبتدا و وسط است و لا مقصود فوق لا موجود و لا وجود است که دریچه لا معبود اِلَّا اللّٰهُ
است باید دانست که درانموطن ترقی در نظر وحدت در بصر وابسته بعبادت صلوة است که کار منتهیان
است عبادات دیگر گاه در تکمیل صلوة مدد فرمایند و نقص آنرا شاید تلافی کنند انجا تواند بود که نماز
احسن لذاته گفته اند و در رنگ ایمان و عبادات دیگر را احسن لغیره دانسته اند **مکتوب هفتاد**
و هشتم بحضرت مخدوم زاده های عالی مرتبه خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم در انها اشتیاق
و اشفاق بالیشان باذکر تمرات عسکر اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ
فرزندان گرامی هر چند مشتاق و خواهان دوام صحبت ما اند و ما هم آرزومند حضور و ملاقات اشتیاز
اما چه توان کرد که جمیع آرزوها میسر نیست ۵ بجز ی الریاح بما لا تشتهی السفن درین طور

عسکر بے اختیار و بے رغبت ماندن بسیار مغتنم میدانند یکساعت این عرصه را از ساعات کثیره
اکثنه دیگر تصور مینماید اینجا آن میسر است که در جاهای دیگر معلوم نیست که مثال آن میسر شود و علوم
و معارف این موطن جدا است و احوال و مقامات این محفل علاحده منی که از جانب سلطان است
آزاد و بیچه کمال رافت و رضامندی مولا خود میداند جل شانه و سعادت خود درین حبس انکارد
علے الخصوص درین ایام مشاجره عجایب کار و بار است و درین اوقات هر تفرقه غرابت غنج و دلال
لیکن هر دولت تازه بو تعجب که روز بروز میرسد فرزندان در دل میخلند و از دوری نا یافت اینها
جگر در اضطراب باشد انکارم که شوق من بر شوق شما چربی غالب است و مقرر است که انقدر که پدر
خواهان پسر است پسر خواهان پدر نیست هر چند فضیه اصالت و دعویت مقتضی عکس این شیخ است چه
اصل را احتیاجی نیست و فرع سراسر محتاج اصل ما از پیشگاه چنین آمده و اشد شوق اصل را
ثابت گشته آری ۵ در خانه کبد خدای ما ندهمه چیز و اگر دهلے است بنا همایه است و اگر اگر
است هم بکرم الله سبحانه و رب و السلام مکتوب هفتاد و نهم بحضرت مخدوم مراده خواجه
محمد معصوم در اسرار بیچونے ذات موهوب عارف و تحقق تجلے ذات در ذوات اخروی و چون
معامله عارف از شیون و صفات بالا رود و از وجوه و اعتبارات ذات تعالے و تقدس فوق انجامد
و از مقامیکه تمیز ازان بتحقیق صلوه نموده ایم تفوق پیدا کند توجه و متوجه انجا در رنگ متوجه الیه
بیچون خواهد بود که چون را بیچون راه نیست و آن متوجه ذات عارف است بعد حذف جمیع وجوه
و اعتبارات ازوی و لکنه عبارت از همان ذات مجرد است که بذات خود نه بوجه و اعتبار متوجه ذات
و لکنه معروف و مطلوب خود است و آنکه گفتیم که لکنه عبارت از ذات مجرد است زیرا که لکنه شی است که
ما ورای جمیع وجوه و اعتبارات شی بود و ذات شی همان است که ما ورا جمیع وجوه و اعتبارات است
چه هر چه از وجوه و اعتبارات شی اعتبار کرده شود ذات شی ما ورا همه آنها است در مرتبه ذات
اثبات هیچ امر گنجایش ندارد و هر چه اینجا اثبات نموده آید داخل وجوه و اعتبارات است و ذات
ما ورا ورا الرست غیر از نفے و سلب و انعقام امری متصور نیست اگر علم بامتیاز است اینجا سلب است
اگر تعبیر و تفسیر است هم سلب و هر چیز که اثبات را دران گنجایش نبود و بغیر از سلب و تعبیر نیاید نفے

از بیچونے دارد و مجہول الکیفیت ہست و توجہے کہ در مرتبہ ذات اثبات نمودہ آید عین ذات متوجہ خواہد بود نہ وجہ اعتباری ذات چہ جمیع وجوہ و اعتبارات در ہر مرتبہ مسلوب گشتہ ہست و بغیر از یکذات نماندہ پس ناچار آن توجہ کہ عین ذات ہست نیز نصیبے از بیچونے خواہد داشت پس راست آمد کہ توجہ و متوجہ و رنگ متوجہ الیہ بیچون خواہد بود ہر چند از بیچون تا بہ بیچون فرق بسیار ہست مالتزام رب الارباب لہذا در توجہ و متوجہ نصیبے از بیچونے اثبات نمودہ ہست کہ بیچون حقیقے متوجہ الیہ ہست فقط و ہر گاہ ذات و کنہ ممکن مجہول الکیفیت و بیچون باشد ہیچ در اثبات نیاید و ذات واجب تعالے کہ در کمال لطافت و تقدس منزہ ہست چگونہ مدرک شود و کدام حاصل ازان بدست آید ؎ اگر از خویشتن چونیست چنین ؛ چہ خبر دارد از چنان و چنین ؛ ارحم الراحمین از کمال رافت و مہربانے در ممکن ہر چون ہست نصیبے از بیچون عطا فرمود تا از بیچون حقیقے آگاہی پیدا کند و گرفتاری بآن حاصل نماید ؎ وَاِنْ مِّنْ کَاْسِ الْکِرَامِ نَصِیْبٌ و اگر معرفت کنہ ذات را محال گفتہ اند معرفت ستعارف خواہد بود کہ از عالم کیف و چون ہست تعلق آن بہ بیچون محال است اما امر یکہ از عالم بیچون بود و با اتصال بیچون بہ بیچون واصل گردد خطے ازان دولت عظمے فراگیرد و چرا محال بود معرفۃ غریبۃ و مسئلۃ دقیقۃ عجیبۃ فلما طهرت الی الان من اهل الکشف والعرفان این ذات مجرد کہ نصیبے از بیچونی دارد و بتفصیل بیان یافتہ ہست مخصوص بعارف تام المعرفت ہست کہ وصل حضرت ذات مجرد گشتہ ہست تعالے و تقدس فنائے و بقائے دران درجہ علیا حاصل کردہ و ایندولت ازان بقائے ذات ہست و سار ممکنات را کہ سوائے آن عارف باشند نصیبے از ذات نیست و اضافات ندارند کہ صفات انسان بآن قایم باشد ہمچو وجود شان ظلال اسما و صفات ست او عکوس شیون و اعتبارات کہ قیام باصل خود دارند کہ اسما و صفات باشند نہ بامر یکہ تمیز ازان بذات نمودہ آید لطائف سبع انسانی کہ جامعترین ممکنات ہست اگر خفے ہست و اگر اخفے از صفات ست و جمیع ارواحانے او پرتو اسما و اعتبارات ذات تعالے و تقدس از نفس ذات در کے تعینے نظر نمودہ اند و قیام آنہا بآن ذات ندادہ سوائے اسما و صفات را قیام بخود نیست بلکہ قیام شان بذات تعالے

وتقدس دیگرے آنجا چگونہ قایم باشد جواب گویم کہ دیگرے بانجا وقتی قایم تواند شد کہ موجود بود واگر آن دو مرتبہ توہم ثبوت واستقرار پیدا کردہ باشد چرا بانجا قایم نباشد کہ ضعف است وانچہ گفتیم ونوشتہ کہ ذات ممکن عدم است ورنگ است کہ بگویند کہ ممکن را ذات نیست ذاتہ عدم ولاذات لہ ہر دو یک معنی است ہر چند تدقیق فلسفے تغایر درمیان این دو مفہوم پیدا کند اما حاصل ہر دو در حقیقت مرجع شان یکے بود عدم از برائے خود نیست بدیگری چہ کار آید وخود را نمیتواند بود داشت دیگر پیرا چگونہ بردارد وتحقیق بحث آنست کہ چون عکوس اسما وصفات ومرآت عدم ظاہر گشتہ است بظاہر قیام آنہا بآن مرآت مینماید وآن مرآت در یک ذات آنہا باعتبار قیام وہمی تخیل میگردد وفی الحقیقت قیام آنہا باصل خود است وتعلق بمرآت ندارند وجز در توہم آنہا را بمرآت عدم کاری نیست جوہریت وذاتیۃ آن مرآت انیجا چہ گنجایش دارد عدم قابلیت عرض بودن ندارد جوہر چگونہ بود واین عارف تام المعرفت کہ وصل مرتبہ ذات است تعالے وتقدس ولقاے بذات یافتہ وہمہ وقت حکم غنائی مغرب دارد کہ عزیز الوجود وغریب الوقوع است بعد از فنا ولقا رذائلے بوی کرامت فرمودہ اند کہ قیام این ظلال وعکوس اسما وصفات کہ حقیقت اوست بآن ذات بود چنانچہ اصول انہا را کہ اسما باشند قیام بحضرت ذات است ظلال آن اسما را قیام بر توان ذات باشد کہ بعارف عطا فرمودہ است پس این عارف مرکب از جوہر وعرض باشد وسائر افراد ممکن مجرد اعراض باشند کہ از جوہریت شائبہ ندارند خوش گفت صاحب فتوحات مکیہ کہ عالم اعراض مجتمعہ است کہ قیام بذات واحد دارد اما شیخ قدس سرہ وود قیقہ را انیجا فروگذاشتہ است یکے آنکہ عارف اکمل را ازین حکم استثنا نفرمودہ است دوم آنکہ قیام او بذات احدیۃ تعالے وحال آنکہ قیام او باصل خود است کہ اسما وصفات باشند نہ بذات تعالے ہر چند اسما وصفات را قیام بذات باشد چہ حضرت ذات را از عالم استغنا رذائلے است قیام عالم بآن درجہ علیا چہ رسد وعالم چہ باشد کہ ہوس قیام بآن ذرہ وقصوی نماید ما تماشا کنان کوتہ دست بہ تو درخت بلند بالائی ؛ ومعاملہ این عارف از عالم جدا است وحکم او از احکام عالم مستثنے او بمحبت ذاتی بحکم المرء مع من احب از اصل

گذشته نسبت باصل اصل خود پیدا کرده است و خود را در ان اصل اصول فانی ساخته به
اکرم الاکرمین بمقتضای کریمه هَلْ جَزَاءُ الْاِحْسَانِ اِلَّا الْاِحْسَانُ کافات فنا را در ابقا را
فرموده است و در انچه فانی شده بود بان باقی گردانیده و مظهر ذات و سما و صفات خود
کرده و مرآت جامعه ساخته پس سائر افراد عالم در جنب جامعیت این عارف عاشق حکم قطره
داشته شد نسبت بدریای محیط چه سما و صفات را در جنب حضرت ذات تعالی هیچ قدری
و مقداری نیست تا نسبت بدریا دانیان را در جنب این توان گفت که انهم نیست از انجا علم و معرفت
و درک و ادراک این عارف را نسبت بدیگران قیاس نباید کرد و عظم و علو او در نیجا باید فهمید
ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ این صاحب دولت که
ببقای ذاتی مشرف ساخته اند و ذاتی و اده اند که قیام صفات او مثل علم و قدرت بان
ذات باشد چنانچه اول قیام باصول شان بوده در رنگ سائر افراد عالم وجود این بقا را
اکمل اطلاق کلمه تا که از وی زائل شده بود و عود نمیاید و در هیچ مرتبه از مراتب بقا اطلاق انا
بر خود نمیتواند کرد زیرا که بقای اکمل متفرع بر فنای اتم است که نام و نشان اطلاق کلمه انا را بر
داشته است و گنجایش نبود هم گذاشته الزائل لا یعود قضیه مشهوره است و انکه عود نمیاید
زائل نگشته است مغلوب و مستور شده بود و لعروض عارض بر کشیده است و غالب مده فان
المغلوب قد یغلب باید دانست که نصیب از مرتبه علیا حضرت ذات تعالی و تقدس مخصوص
باین صاحب دولت است که بحصول ذات باقی گشته است و صفات بحسب قیام داشته ماسوای
ان هر قسم فنا و بقای که پیدا کند نصیب او از سما و صفات است نه از ذات تعالی و تقدس
هر چند سما و صفات را از ذات تعالی انفکاک نیست اما نصیبی از ذات دیگر است و نصیبی
از صفات دیگر اگرچه عین عدم انفکاک صفات از ذات جمعی را در توهم انداخته و نصیب صفات را
نصیب ذات دانا نداند لیکن هر کدام را علامات و عمارات دیگر است و علوم و معارف دیگر که
ببار باب حصول ایند دولت عظمی مخفی نیست لیکن پوشیده نماند که تجلی ذاتی مخصوص باین
بزرگ نیست روا است که غیر او را نیز تجلی ذات شود اما نصیب از نفس ذات تعالی نشود چه تجلی

مرتبه وراء عالم قدس است

ظلیت مے طلبد کہ ظہور در مرتبہ ثانیست و نصیب از نفس ذات کہ گفتہ شد شائبہ ظلیت بر نتابد
و از نفس تجلی ذاتی ظہور ہم روپوش گردد ظہور ذات کہ بصفتے از صفات کائن گردد و ایہم ظہور ذات
است در مرتبہ ثانے اما تجلے ذات نیست بلکہ تجلے اعتباری از اعتبارات ذات است تعالی و تقدس
چہ ذات عز شانہ جامع جمیع اعتبارات است بلکہ منزہ از جمیع پس تجلی اعتباری از اعتبارات تجلی ذات نبود
سوال شیخ محی الدین بن العربے و نالبان او قدس اللہ تعالی اسرارہم تعین اول را تجلے ذات گفتہ اند
و آن ظہور ذات است بہ تعین علمے جملے کہ اعتباری از اعتبارات ذات است اگرچہ جامعیت دارد
جواب آنچہ معتقد این درویش است آنست کہ آن ظہور علمے جملے کہ تعبیر از ان تعین اول کردہ اند ہم
تجلے ذات نیست کہ با خود شیونی از شیونات ذات است تجلے ذات جامع جمیع شیون و اعتبارات
است بلکہ فوق جمیع شیون و اعتبارات اعتبار علم آنجا و رنگ سائر اعتبارات ذات است کہ دست
وصول شان از دامن غبار آن مرتبہ مقدسہ کوتاہ است اگر گویند ظہور در مرتبہ ثانے مقصور بر علم است
چہ در خارج نفس ذات است تعالے پس ظہور آن در مرتبہ ثانے در خانہ علم خواہد بود و چہ ظہور در علم
یا خارج در شق ثالث مبین گشتہ است تا آنجا ظہور اثبات نمودہ آید گوئیم قادریکہ بشان علم کہ از اعتبارے
است از اعتبارات ذات ظہور فرمودہ است تو انا است کہ بر نہجے ظہور فرماید کہ اعتبار ظہور علم
بعض آن ظہور جامع بود بلکہ بر نہجے ظہور نماید کہ اعتبار علم و سائر اعتبارات آنجا گنجایش نباشد
آن مرتبہ ظہور جامع ما ورائے مرتبہ خارج و مرتبہ علم بود کہ ظل خارج بود و علم کہ زدہ باشد و تجلی
ذات را مقید بہ تعین علم ساختن دریا را بکوزہ در آوردن است بلکہ آب را در سراب جستن شاعر
گوید ؎ کسے در صحن کاچے قلیہ جوید ہ اضاع العمر فے طلب المحال و آری اعتبار علم جامع تر از سائر
اعتبارات ذات است آنقدر شمول کمالات ذات کہ در وی است در ہیچ اعتبارے نیست اگر بسبیل
تجوز ظہور علمے را ظہور ذات گویند و بران اطلاق تجلے ذات نمایند گنجایش دارد اگرچہ از اطلاقات
الشان بعید است از مذاق شان مستبعد کما لا یخفی علی الناظر فی کلامہم سوال شیخ
محی الدین بن العربے قدس سرہ رویت اخروی را بصورت لطیفہ جامعیہ مثالیہ تقریر ساختہ
است معتقد درین مسئلہ چیست جواب رویت صورت جامعہ مذکورہ رویت حق نیست جل و علا

رویت مظہریست از مظاہر کمالات او سبحانہ کہ در عالم مثال حصولے پیدا کردہ است یعنی ملہم و منور بغیر کیف و ادراک و ضرب من مثال این رویت حق سبحانہ بر رویت صورتے قرار دادن فی الحقیقت نفی رویت حق کردن است جل و علا و ایضا صورتے کہ در عالم مثال حاصل گردد ہر چند جامع باشد با ندازہ عالم مثال خواہد بود و عالم مثال ہر چند وسعت دارد یکے از عوالم مخلوقہ اوست تواند جامعیت صورتے کہ در وے بود چہ گنجایش دارد کہ جمیع کمالات وجوبیہ را جامع باشد و ہمہ را ضبط نماید تا مرآت مرتبہ مقدسہ گردد و رویت او رویت آن شود تعالے ہرگاہ ہفت علم کہ از صفات وجوبیہ است و جامع این صفات ذاتیہ گنجایش ندارد کہ جامع جمیع صفات و اعتبارات ذاتیہ بود چنانچہ بتحقیق آن بالا گذشت عالم امثال کہ ممکن و مخلوق است چہ بود کہ صورتے در وی جامع جمیع کمالات وجوبیہ باشد و اگر فرضا و تقدیرا آنرا جامع گویم ظلے از ظلال آن مرتبہ مقدسہ خواہد بود و رویت ظل فی الحقیقت رویت اصل نخواہد بود و مخبر صادق علیہ و علی آلہ الصلوۃ و السلام رویت اخرویہ را برویت قمر لیلۃ البدر تشبیہ فرمودہ و ہیچ خافیہ نگذاشتہ و رویت ظل در سنگ و یت قمر است در طشت آب کہ ارباب فطرت علیا آنرا بہ پسندند اینقدر در درک می درآید کہ ظہور آن مرتبہ مقدسہ در بیرون خانہ علم تواند کہ اصل کہ در ظل مرتبہ خارج ثبوت پیدا کند کما مر و آن ظہور جامع را در خانہ علم ظلے بود جامع کہ بتعبیر ازان بتعین اول مینامند و آن ظل جامع را در عالم مثال ظل میگویند و جامع کہ مرآتیت ظل جامع علمی نماید و از ظل جامع شمائے کہ بصورت لطیفہ در عالم مثال ظاہر گردد و بصورت انسانے کائن باشد کہ جامع جمیع مخلوقات است اِنَّ اللّٰہَ خَلَقَ اٰدَمَ عَلٰی صُوْرَتِہٖ تواند بود کہ باین اعتبار آمدہ شد اما رویت حق جل و علا کہ ماورائے ظہورات و صور بود و از عالم بے کیف و چون باشد ایمان برویت اخرویہ باید آورد و ہیچ کیف و چند و چون نباید پرداخت خلق و وجود آخرت را بخلق و وجود دنیا ہیچ نسبتے نیست تا احکام یکے را بر دیگرے قیاس نمودہ آید چشم آنجا دیگر است و فہم و ادراک آنجا دگر آنرا دوام ابدی است و این را زوال و فنا در قضا آنرا سر است سر لطافت است و این را خبث و کثافت و شیخ قدس سرہ حق را جل و علا در بیرون خانہ علم ظہوری اثبات نمیاید و ورائی مجالی و مظاہر شہود و مشاہدہ و رویت تجویز نمیکند آن الیشاند من چشم پاک چہ توان کرد درین عرصہ

شیخ است قدس سره که گاهی با وی جنگست و گاهی صلح او ست که سخن معرفت و عرفان انبیاء نهاده است و شرح و بسط داده او ست که از توحید و اتحاد و تفصیل سخن گفته است و نشانها و نکتها را بیان فرموده است و او ست که وجود را بالکل سبحی داده است جل و علا و عالم را موهوم و متخیل ساخته او ست که تنزلات موجود را ثابت گردانیده است و احکام هر مرتبه را جدا کرده او ست که عالم را عین حق دانسته است جلشانه و همه او ست گفته و با وجود آن مرتبه تنزیه حق سبحانه را در عالم یافته است و از دیدو دانش او را سبحانه منزه و مبرا دانسته مشائخی که از شیخ متقدم اند درین باب اگر سخن گفته اند با شارات و با رموز گفته اند و بشرح و تفصیل آن نپرداخته و آنانکه از بطائفه بعد از شیخ آمده اند اکثر شان تقلید شیخ اختیار کرده اند و بر طبق اصطلاح او سخن رانده اما پس ماندگان نیز از برکات آن بزرگ استفاضه نموده ایم و از علوم و معارف او حظها فراگرفته جزاه الله سبحانه عنا خیر الجزاء غایة ما فی الباب چون بحکم بشریت مظان خطا و محال صواب یکدیگر محاط است و انسان و احکام گاهی مخطی و گاهی مصیب است لاجرم موافقت احکام سواد اعظم اهل حق را مصداق صواب پنداشت و مخالفت آنرا دلیل خطا دانست قائل هر که بود و مقول هر چه باشد مخبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوة و السلام تکلم بالسواد الاعظم و نیز مقرر است که تکمیل صناعت بتلاحق افکار است و اختلاف انظار سیویه را میرسد توان گفت که بانی احکام علم نحو است اما نحوی که بتلاحق افکار متاخران و اختلافات انظار شان کمال و تنقیح پیدا کرده است چیزی دیگر است و ذریت دیگر یافته توان گفت که نوعی دیگر گشته است

براحکام علیحده یافته ربنا اتنا من لدنک + + رحمة وهی لنا من امرنا رشدا

مکتوب هشتادم نیز بحضرت مخدومزاده محمد معصوم سلمه الله سبحانه در استشاد و ستایش الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق علیهم الصلوة والتسلیم ظلی را اصل خود شمردن اصلی است و هیچ خاری و خسکی در میان شان حائل نیست اگر خار و خسک است اقبال و نجودست و اعراض او از اصل و ظل پیش از زمانست و در اصل نیست چه هر چه او دارد از حسن و کمال وجود تو ابعد وجود مستفاد

از اصل است عدم است که بے توسط اصل نگرفتہ باشند و آن لاشی محض است و مجرد
اعتبار و این ظل از کمال نادانے اصل خود را فراموش ساختہ امانات او را از خود انگاشتہ
است و خیانت در امانت نمودہ با وجود قبح ذاتے کہ از راہ عدم دارد خود را حسن و کامل دانستہ
است لیکن با وجود اقبال بخود و اعراض از اصل خود کاین است و اندیا نداند بلکہ محبتی کہ بخود
دارد و ہمان محبت فی الحقیقت باصل متعلق است زیرا کہ حسن و کمال کہ متعلق محبت است از اصل
است نہ از وی کہ غیر از عدم و قبح از خود چیزے دیگر ندارد کہ محبت بآن تعلق گیرد و کما حقہ
غیرت و چون بکرم خداوندی جل سلطانہ این مرض خود بینی از وی زائل گردد و از اصل
مرکب کہ داشت باز آید و امانت را از اہل امانت داند و بجاے اقبالیکہ بخود داشت اعراض
از خود پیدا کند و اعراض کہ از اصل داشت باقبال آن مبدل شود و این زمان رشتۂ سعادت
بدست آید و امید وصول باصل حاصل گردد و غایۃ ما فی الباب چون عالم ظلال اسما و صفات
واجب است تعالے اصولاً انہم اسما و صفات خواہد بود و این ظلال اعراض اند کہ قیام آنہا باصول
خود است کہ اسما و صفات باشند و جوہر در میان اینجا نیست کہ بوی قایم بوند نظام از متعلق
بحکم ان الکذوب قد یصدق برین سر آگاہ شدہ گفتہ است کہ عالم تمامہ اعراض است و جوہر
در میان اینجا نیست کہ بوی قایم باشند اما خطا کردہ است کہ قیام این اعراض را بالنفسہا گفتہ است
و از اصول اینجا غافل ماندہ کہ بآن قیام دارند و از صوفیہ شیخ محی الدین بن العربے قدس سرہ
عالم را اعراض مجتمعہ خوانندہ است و قیام آنہا بذات حق و شئہ جل و علا نہ باسما و صفات کہ اصول
آنہاست فیالیت شعری ما معنی القیام بالذات المجرد عن جمیع الوجوہ و الاعتبارات
و لا معنی للقیام ثم الا الاختصاص الناعت و لا نعت ثم فلا قیام و ایضا ان القیام
من جملۃ الوجوہ و الاعتبارات المتعینۃ فلا معنی لاثباتہ فی تلک المرتبۃ المقدسۃ
و چون افراد عالم ظلال اسما و صفات باشند ناچار وصول نشان باصول نشان خواہد بود کہ اسما
و صفات باشند و اگر باصول اصول ہم رسند منتہی بذات مجرد و مقدس نخواہد بود و از آنجا پیش
نخواہد گذشت و اصالت را ہم آنجا گنجائشی نیست کہ عطاء ذاتی است آنجا از ہمہ چیز اسم بود و صفت

۱۳ ارسلنکم و وصل طبعی باصل صح

وجه شان وجه اعتبار کس عالم را از مرتبه مقدسه حضرت ذات تعالی خبر حرمان نصیب نبود و وصل و لقا
را گنجایش نباشد لیکن عادت الله جاری گشته است که از کمال رحمت و رافت خود بعد از قرون متطاوله
و ازمنه متباعده صاحب دولتی را بعد از فنا راتم بقای کامل می بخشند و انموذجی از ذات قدس او را
عطا میفرمایند که قیام او چنانچه اول باصل خود بوده که اسما و صفات باشند بحال قایم باین انموذج
باشند و محبوب آن اعراض سابقه گردد و پنداشت و این ذات موهوب حقیقت او بود و کمال استغنای او بمقام
رسد و نعمت حق در او تمام گردد و سخنی میگویم نیک استماع نما که قیام عارف مخصوص بآن ذات موهوب
نیست بلکه تمام افراد عالم را که اعراض مجتمعه اند چنانچه اول قیام باسما و صفات و پنداشتند بحال
قیام آنها بآنذات موهوب مربوط ساخته اند و بآن یکذات همه را قایم گردانیده خاص کند
بندهٔ مصلحت عام را و سر خلافت انسان که در کریمهٔ اِنِّی جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً آمده است
اینجا متحقق میگردد و حقیقت جزان الله خلق آدم علی صورته در اینمقام واضح میشود و آنکه گفتیم
که انموذجی از ذات اقدس او را عطا میفرمایند از تنگی میدان عبارت است والا انموذج را
آنجا چه گنجایش است و کدام چیز است که بصورت او برآید و صورت را اینجا چه مجال است باید
دانست که انیقسم رسل در یک عصر متعدد نمیشود و هرگاه بعد از قرون متطاوله پیدا شود تعدد ذات
در یک عصر چه صورت دارد اگر این مدت ظهور انیقسم دولت نموده آید مگر اقل ازان ما و کنند ربنا
اتنا من لدنک رحمة وهیی لنا من امرنا رشدا باید دانست عارفی را که بقای ذات مشرف سازند
آنذات موهوب بیچونی خواهد و شت و در او جمیع وجوه و اعتبارات خواهد بود چه هر چه چون است مقید
بوجه و اعتبار است تا بیچون نشود از وجه و اعتبار نرهد ذاتی را که نصیب آن بیچونی دارد شاه راه است
بذات بیچون حقیقی جلشانه چنانچه وجه و اعتبار ظل را راهی است بوجه و اعتبار که اصل اوست
ذات مجرد ظل را که عطا فرموده اند نیز شاه راه است بذات مجرد بیچونی و این ذات موهوب عارف
است چه کنه آنست که ورای جمیع وجوه و اعتبارات بود و این ذات ماورای جمیع اعتبارات است
و سائر افراد عالم را کنه نیست که تمامی وجود شان وجه و اعتبار است ذاتی نیست ماورای
اعتبارات که از او کنه گفته شود پس چون در ایشان کنه نباشد از کنه اصل چه نصیب شان بود که

آنکه راه دارد دو جه را بجهت مناسبت که گویا محاذی که افتاده است دو جه را از که انحراف است
بجه چگونه رسد هر چند دو تیر رود دو تیر افتد ۵ ترسم نرسی بکعبه اے اعرابی بکین ره که تو میروی
بترکستان است ؛ اطلاق محاذات که بر که از تنگی مجال عبارت است محاذات آنحضرت چه صورت
دارد لیکن بنمطے بچون در صورت شاملے چون بصورت محاذات تمثل میگردد اطلاق محاذات بر سبیل
تجوز نموده می آید رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا بشنو بشنو چون از واجب
عالم را که اعراض مجتمعه اند قیامی بذات موهوب عارف پیدا شد چنانچه گذشت بنسبتی نیز امکان را
بتوسط آنذات عارف بذات اقدس جلشانه موجد گشت و نصیبے آحاد او را ازین راه
از نمرتبه مقدسه هم حاصل آمد چه ذوات انچها همان ذات عارف است گویا بتوسط ذوات
خود ارتباط بچون بذات بچون پیدا کرده اند مر ذلک انتساب ایشان بذات اقدس بتوسط
عارف است که انذات فی الحقیقت ذات عارف است سخنے غریب شنو هر کسے را که بذات خود
انتسابے بذات اقدس است جلشانه و وصولے است بچون بانمرتبه مقدسه انکس را فیض
و برکات ازان مرتبه مقدسه بسالت و استقلال وارد و توسطے در میان نیست و سایط در آن
آن مرتبه منزه است هر کسے را از واصلان انچنانقدر استعداد خود نصیبے است بطریق بسالت
والله سبحانه اعلم بحقایق الامور کلها والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب شصتم و دویم
بخواجه جمال الدین حسین در حل مهامے و تعبیر واقعه او به بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم
فرزندی اغوی میباید که صحیفه شریفه که ارسال داشته بودند چون متضمن عافیت و جمعیت صورے
و معنوے بود فرحت بخشید واقعه که رو داده بود و نوشته بودند و تعبیر آن اغوی بسته اند مندرج یافتم
بود که در پے وضو ساختن بود که یکبار بیهوش گشته افتاد گویا جان از بدن بر آمد و چون
باره بافاقه آمد نوری دید بشکل آفتاب درخشنده که از غایت لطافت بیهوش ساخته بود
چنانچه شخصے محبوبے را بیند و در پرتوی جمال وی محو گردد و نامی و نشانے ازوی نماند مکشوف
فرزندی باد که انسان مرکب از لطائف سبعه مشهوره است و هر لطیفه را کار و بار دیگر است
و احوال مواجید دیگر تا این زمان احوال و اذواق فرزندی تعلق بلطیفه قلب داشته و بلوغ

قلب متلون بوده الحال این وارد قوی که بے شعور ساخته بود در لطیفه روح تو فرود آمده است و
را در مصرف خود آورده اِنَّ الْمُلُوْكَ اِذَا دَخَلُوْا قَرْيَةً اَفْسَدُوْهَا وَجَعَلُوْٓا اَعِزَّةَ
اَهْلِهَآ اَذِلَّةً چون منشار دانش و شعور که روح بوده است مغلوب وارد دی گشت بیهوشی نقد وقت آمد
کار و بار شما بلطیفه روحی متعلق است و حلقه امروزه پاره امداد و اعانت و تکمیل این نسبت بوقوع
آمده است و ظهور اثر ان مشهود شده معلوم شد که وسعتے پیدا کرده است و در صدد سرایت است
حضرت حق سبحانه و تعالے بانجام رسانا دو واقعه دوم که نوشته بودند و تلافی پروین و بنات النعش را
در فهرل خود یافته تعبیر آن مناسب تعبیر واقعه اولے است که جمعه نسبت قلبی و نسبت وحی را تبلا
این دو قسم کوکبه اند در پروین چون انتظام کواکب است و بنات النعش چون انتشار دارد پروین
مناسب واقعه دوم اگر بعد از واقعه اولے ظاهر گشته است درست است و جمعه حصول و نسبت نمود
و اگر پیش است هم درست چه بسا است که نسبتے حاصل گردد و ظاهر نشود و حصول آنرا نموده اند و
بعد ازان بواقعه دیگر ظاهر ساخته اند والله سبحانه اعلم بالصواب سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَآ
اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا والسلام **مکتوب هشتاد و دوم** بحضرات مخدوم زادها خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم
مظلهما و اظهار آلام مهاجرت بالبعض اشارات اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰى عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفٰى
فرزندان گرامے بجمعیت صوری و معنوی متحقق باشند درین سفرها و مختها بسیار الحمد للہ برابر موافقت
اند و فرزند عزیز نمیباید دکم است که ازیاد شان فارغ باشد هر چند وصول دو نعیم از نعم حقیقیه جانشان
بیشتر تذکره دوراقتاده زیاده تر سوانح جدیده روز بروز رو میدهد و میآید و به یاض هر سه
اما کسیکه درک کند کیست و آنکه خط بگیرد کدام خواجه محمد هاشم هشتم است که ذوق فهم سخن دارد و
مانند میگردد ولیکن درین سفر اجمیر از شدة محن و مخلصان صحیح الغدر گشته است چندے نگهوفقت کنند
حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ ÷ رفقا هم کم اند و فاق هم کم اَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ عَبْدَهٗ بلی دیگر از رفقا
شما در آزار بوده شبی بعد از نماز تهجد می بینند که شما هر دو برادر با یکے ازین یاران پیش وکیل بادشاهے
رفته اید و نوکر بادشاه گردید و تجویز نوکری را بان وکیل تفویض نموده اند که هر کرا قابل داند نوکر
گیرد و هر کرا تجویز میکند بروقق چهره او مینویسند و نوکر میگیرند ازین هر سه شما چهره هر دو شما را نوشته

است وتجویز نوکرے نموده وآن بار سیوم را چهره نوشته ونوکر گرفته من از شما بیزارم ثالث را
چرا چهره نوشت شما گفتید که در وقت چهره نوشتن روی خود را نزدیک روی او آورد ونیک
ملاحظه نمود گفت سیاهی دارد یا نزدیک باین لفظ چیزے گفته ونوشته حمدا لله سبحانه
که خاطر از جانب هر دوے شما جمع گشت که قبول کردند اما ازان بار ثالث خاطر فگار ماند که تجویز نشد
کاش نوکرے نوکران بادشاه قبولش فرمایند العاقبت بالخیر **مکتوب شتاد وسیوم** بحضرت
مخدومزاده های کبار سلمها الله وبرکات عسکر که بودن دران باختیار است فرزندان گرامے بجمعیت
باشند مردم همه وقت محنتهای ما را در نظر میدارند ومخلصے ازین مضیق مطلبند نمیدانند که در نامرادے
وبے اختیاری ونا کامی چه بلا حسن وجمال است وکدام لعنت برابر آن است که این کس را بے اختیار
از اختیار او برآرند وباختیار خود او را زندگانے دهند وامور اختیاری او را نیز تابعان بے اختیار
او ساخته از دائره اختیار او برآرند وکالمیت بین یدی الغسال سازند در ایام حبس گاهی که مطالعه
ناکامی وبے اختیاری خود می نمودم عجب خطے میگرفتم وطرفه ذوقی می یافتم بلے ارباب غربت ذوق
ارباب بلا را چه دریابند واز جمال بلا او چه درک نمایند طفلان را خط منحصر در شیرینی است وآنکه
از تلخی خط فرار گرفته است شیرینی بجوی نیز خود را تشنه کامے لذت شناسد دانه را والسلام
علی من اتبع الهدی **مکتوب شتاد وچهارم** بحافظ عبد الغفور در اداب نیظر لقه علیه الحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی طالب این راه را باید که بعد تصحیح عقاید موجب آرای صائبه اهل حق
شکر الله سعیهم وبعد از علم باحکام فقهیه ضروریه بعد از عمل بمقتضای علم جمیع اوقات خود را مصروف ذکر الهی
جل شانه گرداند بشرط آنکه آن ذکر را از شیخ کامل مکمل اخذ کرده باشد زیرا که از ناقص کامل نیاید واوقات
خود را بذکر بر نهجے معمور دارد که بغیر از ادای فرائض وسنن هوکده هیچ چیز نپردازد حتے که تلاوت قرآن
وعبادات نافله را نیز موقوف دارد دبا وضو وبے وضو ذکر گوید والستاده ونشسته وافتاده بهمین کار
مشتغل باشد ودر آمد ورفت ودر خورد وخفت از ذکر خالے نباشد ذکر گو ذکر تا رجا است
پاکے دل ذکر یزدان است وچندان بدوام ذکر پردازد که غیر مذکور از ساحت سینه او رخت
بر بندد واز ماسوے آمد مذکور نام ونشانے در باطن او نماند تا آنکه ماسوای بطریق خطره هم در دل او خطور

کنند واگر بتکلف احضار غیر نمایند میسر نشود بوسیله نسیانے کہ از غیر مذکور دل را حاصل گشتہ است واین نسیان کہ دل را از جمیع ماسوای مطلوب حاصل گشتہ است مقدمہ حصول مطلوب است ومبشر وصول او است از حصول مطلوب بوصول حقیقی مقصود چہ نویسد کہ وراء وراء است سہ کیف الوصول الی سعاد ودونها قلل الجبال ودونهن حتوف وچون برادر عزیز این سبق را لنبایۃ اللہ سبحانہ بانجام رساند طلب سبق دیگر نماید واللہ سبحانہ الموفق والسلام علی من اتبع الہدی

مکتوب شصتا و پنجم بحضرت ؒ باحوال او اضاء انجد ومستوجب است تا السئول من اللہ سلامتکم واستقامتکم ابہ مشیۃ اللہ سبحانہ اگر اجمیر رسیدہ شد واز این عقبات نشاید راہ کرای مفرط بخانے مسیر گشت بنما خواہد نوشت وخواہد طلبید انشاء اللہ تعالے بجمعیت باشند وہمت خود را تمامی مصروف مرضی مولی جلشانہ سازند مبادا در رفاہیت فتنہ وخط نفس نمایند وباہل وعیال مونست تمام پیدا کنند وفتوری کار خانہ اہم نمایند خبر حرمان ونداہت وقت نخواہد بود وسود نخواہد داشت این صحبت وایندولت را مغتنم دانند وباہم امور گذرانند خبر شرط است معارف جدیدہ کہ نوشتہ شدہ است ہمہ سبق بعد سبق شمایست سرسری نگذرانند وبجد وجهد در مطالعہ آن کوشند شاید دریچہ از مکنونات آن منکشف گردد وسرمایہ سعادت شود وزیادہ شما بتسرے یافتہ ام کہ در مکتوبے نوشتہ بخواجہ محمد ہاشم کشمی سپردم کہ بشما رساند امید کہ بکرم خود حق سبحانہ وتعالے شما را ضائع نگذارد وقبول فرماید اما ترسان ولرزان باشند وبلہو ولعب نگذرانند بعد صحبت مبادا تاثیری نماند وبحضرت حق سبحانہ ملتجی ومتضرع باشند وبقدر ضرورت باہل حقوق اختلاط نمایند ومخاطرداری کنند وباجانبہ مستورات بوعظ ونصیحت زندگانی نمایند وامر ومعروف ونہی منکر در حق ایشان دریغ نکنند وجمیع اہلخانہ را بنماز وصلاح واتیان احکام شرعے ترغیب نمایند فانکم مسئولون عن رعیتکم حق سبحانہ وتعالے شما را علم داده است عمل بر وفق آن نیز کرامت فرماید وبران استقامت دہد آمین

مکتوب شصت و ششم بدرویش حسین نادم در کثرت ظہور خوارق وقلت آن واز کتاب فصول مباحثات باعث قلت ظہور خوارق است علی الخصوص کہ کثرت مباشرت فصول بجد مشتبہ رساند واز انجا صافا باللہ سبحانہ بجوالی محرم

کرامات کو وخوارق کجا ہر چند دائرہ مباشرۃ مباح تنگ تر گرفتہ شود و بقدر ضرورت اکتفا نمودہ آید گنجایش
کشف و کرامت بیشتر شود و راہ ظہور خوارق کشادہ تر باشد ظہور خوارق شرط نبوۃ است نہ شرط ولایت
چہ اظہار نبوت واجب است نہ اظہار ولایت بلکہ ستر و اخفا در نبی بہ اولے است زیرا کہ انجا دعوت
خلق است و اینجا قرب حق جلشانہ و معلوم است کہ دعوت را اظہار لازم است و قرب را استتار
مناسب کثرۃ ظہور خوارق از ولے ولالت بر فضلیت او بر دیگران کہ آنقدر خوارق از ایشان
بظہور نیامدہ است ندارد بلکہ روا ست کہ ولے باشد کہ اصلا خارقی از وی بظہور نیاید افضل باشد
از اولیای کہ اظہار خوارق نمودہ اند چنانچہ شیخ الشیوخ تحقیق اینمعنے در کتاب عوارف فرمودہ
است ہرگاہ در انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام ظہور قلت و کثرت خوارق کہ شرط نبوت است موجب
فاضلیت و مفضولیت نباشد در ولایت کہ شرط نیست موجب تفاضل چرا باشد انکار م کہ مقصود
اصلے از ریاضات و مجاہدات انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات و تنگ گرفتن ایشان مباشرت
مباحات را بر نفوس خویش تحصیل ظہور خوارق بودہ است کہ بر ایشان واجب شرط نبوت شان
بودہ نہ وصول بدرجات قرب الٰہی جلسلطانہ چہ انبیا علیہم الصلوۃ والتحیات مجتبا اند کہ بقلاب
جذب محبت کشان کشان ایشان را می برند و بے مشقت شان بدرجات قرب الٰہی جلشانہ
انجا دکار ست کہ راہ مریدان است و اجتبا راہ مراد ان مریدان بمشقت و محنت بپا ہای خود میروند
و مراد از انباز و تنعم میبرند و بے محنت شان بدرجات قرب میرسانند باید دانست کہ ریاضات
و مجاہدات شرط راہ انابت و ارادت است و در راہ اجتبا مجاہدات شرط نیست مع ذلک نافع
و سودمند ست مثلا شخصے را کہ کشان کشان میبرند و او بآن کشش سعی و مشقت خود را
نیز در بروں در کار دارد زود تر رود و از آنچہ سعی خود را کار نفرماید ہر چند رو ست کہ گاہی کشش
تنہا کہ اقوی بود کار بیشتر کند از آنچہ کشش مرکب کو کند پس سعی و تردد و مشقت در راہ اجتبا شرط
کمال و صول ہم بود چنانچہ شرط نفس وصول نیست آری احتمال نفع دارد و لو فی بعض الحال
— و فوائد و منافع ریاضات و مجاہدات کہ عبارت از اقتصار بر ضرور یات مباح ست ارباب
اجتبا را نیز بغیر اینچنے کہ مذکور شد بسیار ست مثل دوام جہاد اکبر و طہارت و نظافت باطن از

مرسیانغلط است و اورا ست کہ ریاضات و مجاہدات از برائے وصول بدرجات قرب الٰہی جلسلطانہ

از نعوتات دنیائے دنیہ چہ ہر قدر کہ از حوائج ضروری است داخل دنیا نیست و آنچہ فضول است از دنیا
است و نفع دیگر در ریاضات و اقتصار بر ضرورت قلت محاسبہ و مواخذہ اخروی است و ایضاً
سبب ارتفاع درجات اخرویہ است چہ ہر قدر کہ در دنیا محنت است اضعاف آن در آخرت مسرت
است پس وجوہ دیگر ہم از برای ریاضات و مجاہدات انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات سوای
وجہی کہ بالا مذکور شد پیدا گشت پس واضح شد کہ ریاضات و اقتصار بر ضروریات مباحہ اگرچہ شرط
وصول در راہ اجتبا نیست امافی حد ذات محمود و مستحسن است بلکہ بنظر بفوائد مذکورہ ضروری
ولازم ربنا اٰتنا من لدنک رحمۃ وھیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علیٰ من اتبع الھدیٰ مکتوب شتاد و ہفتم بمولانا صالح کولابی در اسرار مرادی و مریدی حضرت ایشان
مدظلہ العالی الحمد للہ وکفیٰ وسلام علیٰ عبادہ الذین اصطفیٰ ہم مرید اللہ اند و ہم مراد اللہ غرشانہ
سلسلہ ارادت من بی توسط بہ اللہ متصل است تعالیٰ ید من نائب مناب ید اللہ است
سبحانہ ارادۃ من بمحمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بوسائط کثیرہ است در طریقہ
نقشبندیہ بہ بیست و یک واسطہ رسیان است و در طریقہ قادریہ بہ بیست و پنج و در طریقہ چشتیہ بہ بیست
و ہفت و ارادت من باللہ تعالیٰ قبول مساعت نمیاید چنانچہ گذشت پس من ہم مرید محمد رسول اللہ
ام صلے اللہ علیہ وسلم و ہم ہم پیرہ پس نزدا و صلے اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بروخوان اینہ دولت ہر چند
طفیلے ام اما ناخواندہ نیامدہ ام و ہر چند تابعم اما از اصالت بے بہرہ نیم و ہر چند امتم اما شریک و دلتم
نشر کتے کہ ازان دعوائے ہم سری خیزد کہ آن کفر است بلکہ شرکت خادم است با مخدوم تا الطلبیدہ
اند بر سفر حاضر شدہ ام و تا نخواستہ اند دست با نیدہ ام و از نکردہ ہر چند ادبی ام
امام بے حاظر و ناظر وارم ہر چند در طریقہ نقشبندیہ پیر من عبد الباقی است رضی اللہ تعالیٰ عنہ
اما مشغل تربیت من الباقی است جل جلالہ و عم نوالہ من بفضل تربیت یافتہ ام و براہ اجتبا رفتہ
سلسلہ من سلسلہ رحمانی است کہ من عبد الرحمن ام چہ رب من رحمن جشانہ و عم احسانہ و مولے
من ارحم الراحمین و طریقہ من طریقہ سبحانیست کہ از راہ تنزیہ رفتہ ام و از اسم و صفت خود ذات
اقدس تعالیٰ نخواستہ این سبحانی نہ آن سبحانی است کہ بسطامی بان قائل گشتہ است کہ انا

باین مساسی نیست آن از دائرهٔ النفس برآمده است واین ماورای النفس واتفاق است وآن
تشبیه است که لباس تنزیه پوشیده است واین تنزیه است که گردے از تشبیه بوی نرسیده وآن بحر
از سکر جوش زده واین از عین صحو برآمده است ارحم الراحمین در حق من اسباب تربیت را غیر
از سعادت ندانسته است وعلت فاعلی در تربیت من غیر از فضل خود انساخته از کمال کرم
اهتمام وغیرتے که در حق من دارد تعالی وتقدس تجویز نمیفرماید که فضل دیگرے را در تربیت من مدخلیتے
باشد ویا من بدیگرے در عینے متوجه گردم مرا آلهی ام جلبتانه ومحبتانه فضل کرم ناقابل
او تعالی ۵ باکریان کار را وشوار نیست والحمد لله علی الجلال والاکرام والمنة
والصلوة علی رسوله والتحیة اولا واخرا مکتوب شصت وهشتم حضرت
مخدومزاده عالمیان خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی در اسرار خلت خلیل واثبات تلثین وجودے حضرت
حق سبحانه وتعالی بنده را که بدولت خلت خود که بالا صالة مخصوص بحضرت ابرهیم است علی
نبینا وعلیه الصلوات والسلام مشرف سازد وبولایت ابرهیمی سرافراز گرداند وانیس وندیم خود میفرماید
نسبت انس والفت که از لوازم خلت است درمیان آرد وچون نسبت خلت که لازم آن
انس والفت است درمیان آید قبیح وکراهت اخلاق واوصاف خلیل از نظر مرتفع گشت چه قبیح اگر
در نظر باشد باعث نفرت وبی الفتے خواهد بود که منافی مقام خلت است که سراسر الفت است
سوال ارتفاع قبیح اوصاف خلیل از نظر در مجاز ظاهر است زیرا که روست که درین موطن نسبت
خلت غالب بود قبیح اوصاف خلیل را مستور سازد اما در مرتبه حقیقت که آنجا علم شی کما هو است
قبیح را غیر قبیح دانستن ومغلوب نسبت خلت شدن جائز نیست جواب هر قبیح وجهی از وجوه
حسن کائن است پس تواند که قبیح را نظر بآن وجه حسن حسن داند وحکم بحسن آن دهد فرمایند
که هر چند در ان قبیح حسن مطلق پیدا نشده است اما چون وجه حسن او ملحوظ ومنظور مولی جل شانه
گشته است ناچار بحکم الا ان حزب الله هم الغالبون بر سائر وجوه قبیح آن غالب آمده است
وهمه را برنگ خود ساخته مستحسن گردانیده اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات
بدان ارشدک الله تعالی سواء الصراط که نسبت درمیان خلت ومحبت عموم وخصوص است

خلت عام است و محبت فرد کامل او چه انواط انس و الفت محبت است که باعث گرفتاری میگردد
و بیقراری و بے آرامی آرد خلت سراسر انس و الفت و آرام است محبت است که نشاره گرفتاری
پیدا کرده از افراد دیگر خلت تمیز گشته است و گویا جنس دیگر شده و هنری که محبت درین
امتیاز پیدا کرده است از سائر افراد خلت درد و حزن است و نفس خلت همه عیش و عشرت و فرح
و فرح و انس و انس است از نیجا توان دید بود که حضرت حق سبحانه و تعالی خلیل خود را علے نبینا
و علیه الصلوة و السلام در دنیا که دار محن است اجر عمل کرامت فرمود و هم در آخرت قال
الله تعالی فی حقه وَاٰتَیْنٰهُ اَجْرَهٗ فِی الدُّنْیَا وَاِنَّهٗ فِی الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِیْنَ
و چون محبت منشا درد و حزن آمد پس در هر فرد که محبت غالب باشد درد و حزن بیشتر بود ازینجا
گفته باشند کان رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل الحزن
و او فرموده علیه و علی آله الصلوٰة و السلام اوذی نبی مثل ما اوذیت چه فرد کامل از
افراد انسانے در حصول محبت او بوده علیه و علی آله الصلوٰة و السلام و هر خدا او محبوب بوده است
علیه و علی آله الصلوٰة و السلام اما چون نسبت محبت درمیان آمد محبوب نیز در رنگ محب آله گرفتار
آمد حدیث قدسی است الاطال شوق الابرار الی لقائی وانا الیهم اشد شوقا ازینجا
سوال است مشهور آنکه شوق در مفقود باشد و چون از حضرت جل و علا هیچ چیز مفقود نیست
شوق چه بود و باشد شوق چه باشد جواب گوییم که مقتضاے کمال محبت رفع اثنینیت است و اتحاد
محب و محبوب و چونکه این معنے مفقود است شوق موجود است و چون تمناے اتحاد بالاصالت در
محبوب کامن است چه محب شاید که بمجرد وصل محبوب هم قناعت کند ناچار اشد شوق در جانب
محبوب بود و متواصل الحزن صفت حبیب باشد اگر گویند حضرت حق سبحانه بر جمیع امور قادر است
هر چه بخواهد او امیر است پس هیچ چیز در حق او تعالے مفقود نباشد تا شوق متحقق گردد جواب
تمناے امر دیگر است و اراوت آن امر دیگر مراد او تعالے از اراده او سبحانه تخلف نکند اما تمنا
بود و اراده حصول آن نبود وجود آنرا نخواهد و عشق چنین بود العجیبها باشد گاه است
که در عشق مجرد و مطلوب باشد و وصل هیچ ملحوظ نبود بلکه وصل انخواهد و از اتصال محبوب گریزان

باشد این از دو انگیها عشق است بلکه از نیرهای عشق من لم یذق لم یدر سر اصل سخن رویم
وگوئیم که خلت پس مقام عالے است و کثیر البرکت است و عالم مجاز ہر کسے را که با دیگری این
والفت و سکونت و آرام است ہمہ از ظلال مقام خلت است و ہمچنین ہر خطے و لذتے و آرامی
کہ از صور حسنہ و مظاہر جمیلہ کائن است از مقام خلت است و محبت دیگر است کہ نشاء دیگر دارد و اگر
خلت و انس و الفت آن درمیان نبود ہیچ مرکبے بوجود نیاید و ہیچ جزو او با جزو دیگر
علے الخصوص کہ نسبت تضاد داشتہ باشد منضم نشود بلکہ ہیچ وجودے با ماہیتے ضم نگردد بلکہ ہیچ
عالمے در تحت ایجاد واجب تعالے داخل نیاید چہ حسب ارادہ کہ سلسلہ ایجاد را در حرکت آوردہ است
و باعث وجود شد اشارہ ان عرفن فخلقت الخلق حدیث قدسی است و حسب
کامل خلت است چنانچہ گذشت پس اگر خلت نبود ہیچ چیز موجود نگردد و ہیچکس با دیگری جمع نشود
و الفت نگیرد و وجود عالم و نظام او ہر دو مربوط بخلت است اگر خلت نباشد نظام نیز در رنگ
وجود مفقود گردد پس خلت اصل ایجاد آمد ہم در جانب عبد و ہم در جانب موجود پس خلت است
کہ ممکن را بقبول وجود مانوس ساختہ است و در قید ایجاد آوردہ بلکہ عدم ہم در خلوتخانہ خود بدولت
خلت آرام یافتہ است و با نیستی خود ساختہ بلکہ بتقیض خود نیز الفت و انس گرفتہ مراکمالات
او شدہ است و واسطہ وجود ممکنات آمد پس خلت از جمیع اشیا مبارکتر آمد و برکات او شامل
موجود و معدوم گشت چون معارف و دقیقہ مقام خلت و انسی و عموم برکات آنرا معلوم ساختے
و نیز دانستی کہ مقام خلت بالاصالت مخصوص بحضرت ابراہیم است علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام
و ولایت آن ولایت ابراہیمی است پس بعد انکہ اکنون برین فقیر بتوسل برکات این معارف ظاہر
ساختہ اند کہ یقین اول یقین حضرت ذات است تعالے و تقدس بحضرت وجود آن یقین اول
وجود حضرت خلیل است علی نبینا و علیہ و علی جمیع الانبیاء الصلوٰۃ والتحیۃ والبرکۃ والسلام ہذا ما اوالم
ہمہ مدانی جاعلک للناس اماما و سید البشر بمتابعت ملت او مامور گشت اتبع ملۃ
ابراہیم حنیفا علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام و بعد از وی ہر پیغمبر کہ
مبعوث گشت مامور بمتابعت او شد علی نبینا و علیہم الصلوات والتسلیمات و سائر یقینات در مقصد

این یقین موجودی مندرج هست اگر یقین علمی جملی هست و ضمن او دست و اگر تفصیلی هست هم مندرج
موجودی از نجا تواند بود که حضرت پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوٰة والسلام ابراهیم علیه السلام را
بالبوت یاد میکرد و سائر انبیا را باخوت علی جمیعهم الصلوات والتسلیمات و اگر سائر انبیا
را بنبوت یاد میفرمودند هم گنجایش داشت زیرا که تعینات این بزرگواران در ضمن یقین اول که تعین
علمی جملی گفته اند مندرج هست علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و آنچه در صلوة منطوقه آمده است
کما صلیت علی ابراهیم تواند بود که بواسطه آن بود که وصول بحضرت ذات تعالی و تقدس
بی توسط یقین اول وجودی و بی توسل تمامی کمالات ولایت ابراهیمی میسر نیست زیرا که قباب اول
مران مرتبه مقدسه را اوست و اوست که آئینه داری غیب الغیب فرموده هست و البطن بطون
را بظهور آورده پس هیچکس را از توسط او چاره نبود و خاتم الانبیا را علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
امر متابعت او فرمود تا بتبعیت او بولایت او برسد و از انجا بحضرت ذات جل شانه بتخصیص تمامی
علیه و علی جمیع الانبیا الصلوات والتحیات سوال ازین بیان لازم آید که حضرت ابراهیم از حضرت
خاتم الرسل افضل باشد علی جمیع الانبیا الصلوٰة والسلام و حال آنکه اجماع بر افضلیت خاتم الرسل
هست علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و نیز لازم می آید که تجلی ذات بالاصالت نصیب حضرت خلیل
بوده و دیگران را بتبعیت او باشد و حال آنکه مقرر اکابر صوفیه هست که تجلی ذات بالاصالت مخصوص
بر خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و دیگران را بتبعیت اوست علیه و علی آله الصلوة
والسلام جواب وصول بذات نیز در رنگ تجلی ذات تعالی و تقدس بر دو قسم هست باعتبار نظر است
و باعتبار قدم یعنی نظر واصل هست یا ناظر بنفس خود و واصل آن قسم که وصول نظری است بالاصالت
نصیب حضرت خلیل است که اقرب تعینات بحضرت ذات تعالی تعین او هست که رب او ست چنانچه
گذشت و تا آن تعین نرسد نظر بما ورا آن نفرماید و آنقسم که باعتبار قدم هست بالاصالت مخصوص
بحضرت حبیب است که محبوب رب العالمین محبوبانرا جای برند که خلیلان از ان جا در مانند گانرا که
بتبعیت شان برونده خلیلی باید که نظرا و تا مقام وصول رئیس محبوبان علیه و علی آله الصلوة
والسلام برسد و در راه کوتهی نکند بالجمله تجلی ذات بیکوجه بالاصالت مخصوص بحضرت خلیل است

و دیگران تابعرد وی اند علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام و بوجہ دیگران تجلی بالاصالت مخصوص بحضرت خاتم الرسل و دیگران تابعرا و یند علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات و چون وحدانی اقوی و افضل است و مرتب قرب ناچار تجلی ذات را بیشتر مناسبت بحضرت خاتم الرسل علیہ و علیہم الصلوٰت والتسلیمات بوی پیدا کرد و صلے اللہ علیہ وسلم از حضرت خلیل و از سایر انبیا علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات والتحیات افضل آمد پس فضل کلے درمیان انبیا نصیب این دو بزرگوار آمدہ ہر چند یکے از دیگرے افضل بود علیہما و علیہم الصلوات والتسلیمات والبرکات و حضرت موسیٰ علی نبینا و علیہ الصلوات والتسلیمات چون رئیس محبان است چنانچہ حضرت پیغمبر ما رئیس محبوبان است علیہ و علی اتباعہ الصلوٰۃ والسلام ناچار او را علے نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام بحکم المرء مع من احب بحضرت ذات تعالیٰ معیتے ہست کہ دیگرے را نیست و نیز او را نحضرت تا او را قدمگاہی ہست کہ متوسل محبت اوست و بس دیگرے را انجا مدخلیتے نیست اما این فضل راجع بمحبتے ہست کہ توان گفت کہ عدیل کلی ہست چہ جم غفیر از انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات در مقام تابعرا و یند علی نبینا و علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات مہر ذلک فضل کلے ہمان است کہ نصیب خلیل و حبیب اند علیہما الصلوات والتحیات و ہر چند ہر یکے بیکوجہ تابعرد یگر ہست در وصول نظر بحضرت خلیل اصل است و حضرت حبیب تابعرا و علیہما الصلوات والتسلیمات و در وصول قدمی حضرت حبیب صلہست و حضرت خلیل تابعرا و علیہما الصلوات والتحیات والبرکات و کمالات و فضائل مخصوصہ حضرت کلیم را علے نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام آنقدر کہ باین فقیر ظاہر شدہ بخاطر ہست کہ در مکاتیب علیحدہ ثبت نماید انشاء اللہ تعالیٰ باید دانست کہ انبیا متوسل نبی چہ حضرت ذات تعالیٰ برسند علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات آن نبی و درمیان ذات حضرت تعالیٰ و درمیان آن انبیا حائل نبی است و انہا را از حضرت ذات بالاصالت نصیبے ست غایۃ ما فی الباب صول آن نبی در حیثیت انشا نزد مربوط بتبعیت آن نبی است علیہ و علیہم الصلوات والتحیات بخلاف امت نبی کہ متوسل او بر سد آن پیغمبر درمیان حائل ہست مگر آنکہ فردے از افراد ہست را بالاصالت از حضرت ذات تعالیٰ نصیبے بود آنجا نیز حیلولۃ نبی مفقود است و تبعیت او موجود و علیہ الصلوٰۃ والسلام و قلیل ما ہم بل اقل سوال بریں تقدیر فرق میان

آن فروست و سائر انبیا چه بود که جیلوه در سر و مقصود است و تبعیت موجود جواب تبعیت در فروعات
باعتبار تشریع است تا متابعت شریعت نبی نکند نرسد و تبعیت در انبیا باعتبار آنست که نبی متبوع را
وصول بآن درجه اولا و بالذات است و دیگران ثانیا و بالعرض چه مطلوب از دعوت صحبت است
و دیگران الطفیل و خوانند و تبعیت او طلبند اما همه جلیس یکسفره اند و در یک مجلس جلیس
استیفار تلذذات و تنعمات میفرمایند ایشانند که زلهٔ بردار ایشان اند و الوش خور ایشان
گمر و دی ز افراد ایشانان که بکرم خداوندی جلشانه مخصوص شود و جلیس مجلس اکابر گردد چنانکه
گذشت ۵ باکریمان کار ها دشوار نیست ۱۲ معزولک امت هست و پیغمبر پیغمبر امت هر چند سرافراز
گردد و علو بسیار پیدا کند دولتی است که سر او بپای پیغمبر بے نرسد وَلَقَدْ سَبَقَتْ
كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ سوال مراد از متابعت
ملت ابراهیم که حضرت پیغمبر ما بآن مامور شد چیست و با وجود استقلال شریعت او امر بتبعیت
چه باشد علیه و علی جمیع الانبیا الصلوات و التسلیمات جواب استقلال شریعت بتبعیت جنگ ندارد
روا است که حضرت پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة و السلام شریعت را باصالت اخذ کرده باشند اما بواسطه
حصول امری ما مور بمتابعت حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوات و السلام گردند چه آن امر از خصائص
آن منبوع است که ما مور بمتابعت او شده است و حصول آن امر بحصول آن متابعت مربوط است
مثلا شخصے ادای فرض از فرائض نماید معزولک نیت متابعت نیز کند و گوید این فرض را نبی ما
ادا کرده است ما هم ادا کنم بریں تقدیر امید است که سوائے ثواب ادائے فرض ثواب متابعت جدا
یابد و بآن نبی مناسبتے پیدا کرده از برکات او استفاده نیز نماید و نقیش آنکه مراد از متابعت ملت
متابعت تمام ملت است یا البعض اگر تمام است با وجود نسخ بعضے از احکام متابعت کل چگونه است امید و اگر
بعض است هم بے خدشه نیست حل آن را علمای تفسیر نموده اند انجا رجوع باید کرد که آن ما یعلم
ظواهر است لبلوم صوفیه مناسبت کم دارد سبحان الله معارفی از من ظاهر میگردد که از غرائب آن
نزدیک است که انبار جنس هم از من نفرة پیدا کنند و محرمان نیز در مقام ستیز آیند و محروم گردند
مراد حصول آن معارف چه اختیار است که در اظهار آن چه کار و بار دانا میدند که بتعین اول تعین ثانی

است وان رب حضرت خلیل است وسید الیقین او علی نبینا وعلیه الصلوات والتسلیم درین هزار سال
هرگز کسے نشنیده است که یقین اول وجودے بود وآن رب خلیل الرحمن باشد علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام ومتقدمین این عبارت متعارف نبود ویقین وتنزل را گنجائش نه ومتاخرین که
انفهم سخنان متعارف گشت یقین اول یقین علمے قرار یافت وآن رب خاتم الرسل مقرر گشت
علیه الصلوات والتسلیمات امروز که خلاف مقرر از کسے ظاهر شود وخیال بدیگرد که برسر او چه آید
وچه سان مطعون وملام گردد وانکار ندکه تفضیل خلیل بر حبیب منیاید وحبیب را جزو خلیل میداند
علیهما الصلوات والسلام زیرا که سائر یقینات را مندرج در یقین اول میدانند هرچند در بالا
وفوق توهم ایشان نموده است وجوابے شافی نگفته اما معلوم نیست که بآن اکتفا نمایند وبآن شفا
متشفی گردند چه توان کرد جهل وعناد وتعصب را علاجے نیست مگر آنکه مقلب القلوب بقدرت کامله
خود دلها را ایشان را بگرداند ومحامل قبول انتماع حق سازد وبزرگے حضرت خلیل وعلو شان
او از امر اتباع که بحبیب خود فرموده است توان دریافت علیهما الصلوات والسلام که متبوع را با تابع
چه نسبت است اما محبوبیتی که نصیب خاتم الرسل آمد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات بجمیع فضائل
ومراتب قرب چه رسد از همه پیش قدم ساخت هزار مراتب قرب بیک نسبت محبوبیت را
نمیتواند شد محب محبوب را از نفس خود عزیز تر میخواهد بدیگران چه رسد که بوی مشارکت طلبند
سوال تو در رسائل نوشته که رب حضرت خلیل هم شان العلم است چنانچه رب حضرت حبیب
علیهما الصلوات والتسلیمات اینقدر فرق است که انجا بتفصیل است واینجا باجمال جواب این
پیش از وصول بحقیقت این ولایت خلت بوده است وچون بحقیقت این ولایت متحقق
شد معامله چنانچه بود ظاهر گشت کویا آنمعرفت متعلق بظل این حقیقت بوده است والله
سبحانه الملهم للصواب. ازین معارف وضوح گشت که وجود عین ذات نیست بلکه تعینی است
سابق از تعینات حضرت ذات تعالی وتقدس وآنچه وجود را عین ذات گفته است تعین را
لاتعین انگاشته است وغیر فات را ذات دانسته ومناقشه در غیریت محصل ندارد که از تنگی
عبارت است سوال این یقین اول وجودے را که تو یافته بآن یقین اول علمے جملے که دیگران

یافتہ اند چہ نسبت است و درمیان این دو یقین یقین دیگر ہم ہست یا نہ جواب یقین وجودی فوق یقین علمی ہست و فوق یقین علمی کہ مرتبہ حضرت ذات و الا یقین گفتہ اند ہمین یقین وجودی ہست کہ عین حضرت ذات یافتہ اند و وجود را عین ذات دانستہ و درمیان این دو یقین شان الحیوۃ ہست کہ اقدم جمیع شیونات ہست بعد ازان شان العلم ہست اجمالا و تفصیلا و تابع او ست لیکن این یقین میسر نگے را نظر در نظر نے در آید و ما نسبت بحضرت ذات تعالے از ہمہ بیشتر دارد و استغفار و توبہ در دو کے بسیار حلوہ گر ہست انقدر مفہوم میگردد کہ فیوض و برکات آن خصوصا بر روحانیان مستفاض ہست واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم

تنبیہ آنچہ بالا گذشتہ ہست کہ وصول نظری بالاصالت نصیب حضرت خلیل ہست و وصول قدمی بالاصالت نصیب حضرت حبیب علی نبینا و علیہ الصلوۃ و السلام زبان منے ہست کہ آنجا مشاہدہ ہست و یا قدم را آنجا گنجایش ہست آنجا مورد را گنجایش نیست قدم چہ باشد بلکہ بعد وصولے ہست بمحمول الکیفیت اگر در صورت مثالیہ بنظر مرتسم گشت وصول نظری میگویند و اگر قدم در صورت قدمی و الا نظر و قدم ازان حضرت جلشانہ ہر دو در حیران ہست و السلام علی من اتبع الہدی **مکتوب ہشتاد و نہم** بقاضے ہمایعیل فرید بادی در شرح سخن شیخ روزبہان بقلے با بعضے دقایق توحید وجودی قال الشیخ الولی روزبہان البقلی قدس سرہ فی تبیین غلطات المتصوفۃ غیر غلط آنست کہ گویند ہمہ اوست و باین ہمہ جزئیات متفرقہ حادثہ یکذات خواہند و برمزیکہ دیگر را گویند کہ ما خود اویم پس آن کافران را صد ہزار غلط باشد و خداوند عالم تعالے و تقدس از جمع و تفرقہ محدثات منزہ ہست و احد ہست کہ جزو بر او راہ نیست حلول نپذیرد و متلون نشود بدین قول کافر نہ خود را دانند و نہ خدا را کہ اگر کسے حق بودے کے فنا شدی تومی را غلط در رد این ہا را درست آنست فانما اللہ سبحانہ و تعالے منتہے پوشیدہ نماند کہ عبارت ہمہ اوست ہر چند در قدما صوفیہ قدس اللہ تعالے اسرارہم متعارف نبودہ ہست امثال ان مانند حق و سبحانے و لیس فی جبتی سوی اللہ و امثال آن نبودہ بسیار ہست کہ مودی این عبارات و آن عبارات یکے ہست اما از سر جوگذشتہ ہست جوگی نیز دہ چہ سد بقل ہو اللہ

مشهور است که در متاخران صوفیه این عبارت شائع و ذائع است و بتکلف همه اوست میگویند و
بران قول اصرار دارند مگر قلیلی از اینجا که درین عبارت و امثال این عبارت تردد دارند بلکه
صورت انکار را نیز مینمایند و آنچه این فقیر از اطلاقات ایشان معنی همه اوست میفهمد آنست که اینهمه
جزئیات متفرق حادث ظهور یکذات اند تعالی و تقدس و رنگ آنکه صورت زید مثلا در مرایای
متعددهٔ منعکس گردد و ظهور آنجا پیدا کند گویند همه اوست یعنی اینهمه صور که در مرایای متعدده نمود پیدا
کرده است ظهور یکذات زید است اینجا که دام جزئیت و اتحاد است و کدام حلول و تلون ذات زید
با وجود این همه صور بر صرافت و حالت اصلی خود است و این صور در وی هیچ افزوده است و نه هیچ
کاسته آنجا که ذات زید است این صور را آنجا نامی و نشانی نیست تا بادی نسبتی از نسب
جزئیت و اتحاد و حلول و سریان پیدا کند سر الآن کما کان را اینجا باید جست چه در مرتبه که او
تعالی چنانچه عالم را پیش از ظهور آنجا گنجایش نبود بعد از ظهور هم آنجا هیچ گنجایش نباشد فلا
جرم یکون الآن کما کان عجائب کار و بار است بسیاری از اکابر متقدمین صوفیه ازین عبارات
توحید امیز بمعنی حلول و اتحاد می فهمند و تکفیر و تضلیل قائلان العبارت مینمایند و بعضی از اینها
توجیهات العبارات را برنهج مینمایند که بمذاق قائلان هیچ نسبتی و مناسبتی ندارد و صاحب عوارف
میفرماید که قول ناهج از منصور و قول سبحانی از بایزید بسطامی بر طریق حکایت بوده است یعنی از
حق جل و علا سلطانه و اگر بطریق حکایت نباشد بلکه شایبه حلول و اتحاد در میان بود قائلان این اقوال
روی نمایم چنانچه قضاء را رد میکنم که بحلول اتحاد قائلند و از تحقیق سابق و ضح گشت که درین عبارات
شطح نما هیچ حلول و اتحاد نیست اگر محل است با عتبار ظهور است نه با عتبار وجود چنانچه فهمیده اند
بحلول و اتحاد برده ما ناکرده این مسئله توحید در متقدمان صوفیه نیک محرر و ملخص نشده بود
هر کسے از نهجی که مغلوب حال میگشت کلمه در توحید که اتحاد نما باشد از وی ظاهر میشد و از غلبه
سکر به سران در نمیرفت و ظاهر آن عبارات را از شائبه حلول و اتحاد مصروف نمیساخت و همین
نوبت بشیخ بزرگوار محی الدین بن العربی قدس سره رسید و از کمال معرفت این مسئله دقیقه
را مشرح ساخت و مبتوب و مفصل گردانیده و در رنگ صرف نحو در تردین آورد و سر ذلک جمعی ازین

طائفہ مراد او را نفہمیدہ تخطیہ و تموہ ندوہ و طعون و ملام ساختند و درین مسئلہ در اکثر تحقیقات شیخ
محق است و طاعنان او دور از صواب بزرگے وفور علم شیخ را از تحقیق این مسئلہ باید دانست
نہ رد و طعن او و باید کرد و این مسئلہ ہر چند میرود بتلاحق افکار متاخران و ضعف و تقہقر تمسک ورزیدہ
شبہای ملوان اتحاد دور تر سے افتد نحو یکہ بحال بتلاحق افکار متاخران نحویہ ضعف و تقہقر گشتہ
است ہرگز در زبان سیبویہ و خفش آن تنقیح و وضوح ندا شت کہ تکمیل صناعت بتلاحق افکار
امام اعظم و امام ابے یوسف رضے اللہ تعالے عنہما تا شتشاہ در مسئلہ خلق قرآن با یکدیگر مناقشہ
داشتند و رد و بدل میکردند بعد از شتشاہ مشخص شد کہ کسیکہ قرآن را مخلوق گوید کافر گردد این
طول منازعت بوسطہ عدم تنقیح این مسئلہ بودہ است در ینوقت و بحال کہ بتلاحق افکار منقح شدہ
است گوئیم کہ محل نزاع اگر حروف و کلمات اند کہ دوال اند بر کلام نفسے شک نیست کہ حادث اند و مخلوق
و اگر مدلولات مراد باشد قدیم و غیر مخلوقست این تنقیح از برکات تلاحق افکار است بر سر اصل سخن
رویم و گوئیم کہ معنی دیگر ہم این عبارت را ہست کہ از حلول و اتحاد و بعد ہست یعنی ہمہ موجود
موجود اوست تعالے نہ آنکہ اینہا ہم ہستند و با و متحد ند تعالے این را خود ابلہے نگوید یا زیرکے
چگونہ متصور شود و چون در غلبہ محبت ماسوای محبوب از نظر این بزرگواران مستور میگردد و غیر او
در شہود شان نمیماند میگویند ہمہ اوست یعنے اینہمہ کہ ثابت مینمود مستہلک و متخیل بودہ است موجود
اوست تعالے بریں تقدیر ہم نہ شائبہ جزئیت و اتحاد ہست و نہ مظلت حلول و تلون معہذا ایں
فقیر امثال این عبارات را نمی پسندد و ہر چند ازین مقاصد مبرا ست زیرا کہ شایان مرتبہ تقدس
و تنزیہ خداوندی نیست جل سلطانہ اینہا چہ باشند کہ مظاہر او بوند تعالی ع در کدام آئینہ
در آید او و ایشان را یارائی آن کجا ست کہ باعتبار ظہور ہم بر وے تعالے محمول کردند اگر مظہر
ظلے از ظلال کمالات آنرا مظہر ند و آن ظل کہ آنہا مظہر اویند خداوند جل سلطانہ کہ او را چند
ہزار ظلال باذات تعالے در میان بودہ باشد اِنَّ اللّٰہَ سَبْعِیْنَ اَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُّوْرٍ
وظلمۃ شنیدہ باشند پس بے تحاشے مظہر ظلے از ظلال کمال او را سبحانہ بر وی تعالے محمول
داشتن و او ست گفتن سوء ادب ست و کمال جرات اما چون در غلبہ سکر حال است اللہ تعالے مذموم

نیست وہمچنین بر توجیہ ثانی مشہود خود را عین حق دانستن و باعتبار آن محمول ساختن نیز سوء ادب است بلکہ خلاف واقع آن مشہود ہم ظلے از کمالات اوست سبحانہ و تعالے و ظل الوراء است ثم وراء الوراء نیز ہر چہ مشہود شود سایۂ نفے است پس حق نبود جل علا خواجہ نقشبند میفرمایند قدس سرہ ہر چہ دیدہ شد و شنیدہ شد ما و انستہ شد آنہم غیر حق است سبحانہ بحقیقت کلمہ لا نفی آن باید کرد و آنچہ مختار این حقیر است درین مسئلہ و مناسبتان تقدس و تنزیہ است عبارت ہمہ از دوست نہ با شخصے کہ علمای ظواہر بران قصر نمایند و گویند صدور خلق ہمہ از دوست این خود صادق است مع ذلک اینجا علاقہ دیگر ہم ہست کہ علما بآن نہ رسیدہ اند و صوفیہ بدریافت آن ممتاز گشتہ و آن ارتباط اصالت و ظلیت ہست یعنی اگر وجود ممکن ہست نا شے از وجود واجب تعالے و پرتو وجود اوست سبحانہ و ہمچنین اگر حیوۃ ہست نا شی از صفت حیوۃ اوست سبحانہ و پرتو آن حیوۃ مقدسہ ہست علی ہذا القیاس العلم والقدرۃ والارادۃ وغیرہ پس بطور صوفیہ عالم ہم صادر از دوست سبحانہ و ہم ظل کمالات او و نا شی از آن کمالات منزہ او تعالے مثلا وجودے کہ بمکن داده اند نہ امریست کہ بسر خود باشد و باستقلال او را حاصل بود بلکہ آن وجود پرتو ظل وجود واجب تعالے است و ہمچنین حیوۃ و علم و غیرہا کہ بمکن بخشیدہ اند نہ امور ایند کہ باستقلال ثبوت از صانع تعالے پیدا کردہ اند بلکہ وجود صدور از صانع تعالے اینہا ظلال کمالات وی اند سبحانہ و صدور امثال آن کمالات ہمین ارتباط اصالت و ظلیت و صوفیہ بآن رسیدگشتہ اند معاملہ صوفیہ را با علمای علیین پردہ ہست نہ بفنا و بقا رسانیدہ بولایت خاصہ تحقق ساختہ و چون علما ز ظواہر را این دید میسر نشدہ ہست از فنا و بقا بہرہ نرسیدہ بولایت خاصہ تحقق نشدہ و صوفیہ کمالات خود را ظلال کمالات واجب تعالے یافتہ اند و وجود و سائر توابع وجود را عکوس آن کمالات دانستہ ناچار خود را پیش از امانت دار کمالات او ندیدہ اند و غیر را از مرایا آن کمالات یافتہ و چون بحکم اِنَّ اللّٰہَ یَاْمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمٰنٰتِ اِلٰٓی اَہْلِہَا این امانت را باہل امانت بسپارند و این کمالات را در دست بذوق ناصل بد ہند خود را معدوم یا بند و میت دانند چہ وجود حیوۃ چون باصل رفت معدوم و میت ماند فنا متحقق گشت للمولوی ؎ چون ندانستی تو اعدا از نخست

سوی الخضر تا نسب کردی درست ۔ وانچه دانستی که ظل کیستے ۔ فارغی کز مردمی دگر نیستی ۔ بعد از فنا اگر
او را بقا مشرف سازد مرتبهٔ ثانیه وجود و تولد وجود از صفات کامله او را عطا خواهند فرمود و بولایت ثانیه
متحقق خواهند ساخت لن یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین ۔ هنیئاً لارباب
النعیم نعیمها بارخدایا از ننگے عبارات الفاظیکه شرع باطلاق آن ورود نشده هست در ننگ ظلیت
وغیرها اطلاق ننمایم و نگویم وجود ممکن ظل وجود واجبست تعالے و صفات او ظلال صفات کامله او تعالے
ازین اطلاقات ترسان و لرزان ام و چون اولیاء تو باین اطلاقات سبقت نموده اند امیدوار عفو عمیم
ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا باید دانست ازین تحقیق که سابق نموده آمد واضح
گشت که صوفیه که قائلند بکلهم اوست عالم را باحق جل علا متحد نمیدانند و حلول و سریان اثبات نمیکنند
و حملے که مینمایند باعتبار ظهور ظلیت نه باعتبار وجود و تحقق و هر چند از ظاهر عبارات شان اتحاد
وجودے متوهم شود اما حاشا که مراد شان آن بود که کفر و الحاد هست و چون حمل یکے بر دیگرے باعتبار
ظهور گشت نه باعتبار وجود معنی همه اوست همه از و است که مدلول شی ناشی از آن شے است و هر چند مورد غلبه
حال همه اوست گویند اما فی الحقیقت مراد شان از انعبارت همه از و است باشد فلا اجمال فی الطرز
فی کلامهم والحکم بتضلیل قائلهم وتکفیرهم بدانکه ظل شی عبارت از ظهور شی هست
در مرتبهٔ ثانیه یا ثالث یا رابع مثلا صورت زید که در مرآت منعکس گشته هست ظل زید هست و ظهور زید هست
در مرتبهٔ ثانیه و زید فی حد ذاته در مرتبهٔ وجود اصلی خود هست که بنظے خود را در مرآت ظاهر ساخته هست
بے انکه در ذات و صفات او تلوینی و تغیری رود چنانکه گذشت ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا
انک علی کل شئ قدیر والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب نود و دوم بفقیر هاشم کشمی در جواب
سوالے که نموده از حقیقت مشاهده عرفا جل علا پرسیده بودند که بعضے از محققان صوفیه اثبات
رویت و مشاهده او تعالے بدیده دل در دنیا میفرمایند کما قال الشیخ العارف فی کتابه العوارف
موضع المشاهدة بصر القلب الخ و شیخ ابو اسحق کلابادی قدس سره که از قدمای این طائفه
علیه هست در رسوم التعرف در کتاب تعرف آورده اجمعوا علی انه تعالی لا یری فی الدنیا
بالابصار ولا بالقلوب الا من جهة الایقان توفیق میان این دو تحقیق حقیقت و رأی کدام

واجماع با وجود اختلاف بچه معنی است بدان ارشدک الله تعالی که مختار این فقیر درین مسئله قول صاحب
تعرف است قدس سره و میداند که قلوب درین نشاه از تجلیات جلسلطانه غیر از ایقان نصیبی نیست آنرا
رویت انکار ندیا مشاهده چون قلب را رویت نبود ابصار را چه بود که او درین نشاه در مجال ملابکار
وسطی است غایة ما فی الباب بمعنی ایقان که قلب را حاصل شده است در عالم مثال بصورت رویت ظاهر شود
و موقن بصورت مرئی چه در عالم مثال هر معنی را صورتی است مناسب عالم شهادت چون در عالم شهادت
کمال تعین مرئیت آن الی ایقان نیز بصورت رویت در مثال ظاهر گردد و چون ایقان بصورت رویت ظاهر
شود متعلق آنکه موقن است ناچار بصورت مرئی اینجا ظاهر گردد و چون سالک آنرا در مرآت مثال شاهد
مینماید از توسط مرآت زائل گشته و صورت را حقیقت دانسته می انکارد که حقیقت رویتی او را حاصل گشته است
و مرئی پیدا آمده نمیداند که آن رویت صورت ایقان اوست و آنمرئی صورت موقن او این از غلاظ صوفیه است
و از تلبیسات صور بحقایق و همین دید چون غالب آید و از باطن بظاهر ی تراود سالک را در توهم می اندازد
که رویت بصری نیز حاصل گشته مطلوب گوش باغوش آمد نمیداند که حصول اینمعنی چون در اصل کار بصیرت
است نیز مبنی بر توهم و تلبیس است بصر که درین نشاه فرعاوست چه رسد رویت او را از کجا حاصل شود
در رویت قلبی جم غفیر از صوفیه در توهم افتاده اند و حکم بوقوع آن کرده در رویت بصری مگر باقلی نیز
طائفه در توهم وقوع آن افتاده باشند که مخالف اجماع اهل سنة و جماعت است شکر الله تعالی سعیهم سوال
موقن را چون صورت در مثال پیدا شد لازم آید که حق سبحانه اینجا صورت بود جواب تجویز نموده اند که خود
سبحانه هرچند مثل نیست امامثال هست و روا داشته اند که در مثال بصورتی ظهور فرماید چنانچه صاحب
فصوص قدس سره رویت اخروی را نیز بصورت جامعه لطیفه مثالیه مقرر ساخته است و تحقیق این جواب
آنست که الصورت موقن بصورت حق نیست سبحانه در مثال بلکه صورت مکشوف صاحب ایقان است که ایقان
او باین تعلق گرفته است و آن مکشوف بعض وجوه و اعتبارات ذات حق است سبحانه نه ذات حق
جل و علا لهذا چون مجالی معارف و ذات میرسد جل سلطانه تفهیم تخیلات پیدا نمیشود و هیچ رویت و مرئی
متخیل نمیگردد چه ذات اقدس سبحانه را در مثال صورتی کائن نیست تا از صورتی وانماید و ایقان
از الصورت رویت وانماید یا آنکه گوییم در عالم مثال صور معانی است نه صورت ذات و چون عالم تمامه مظاهر اسما

وصفات است از ذاتیه بصره ندارد وچنانچه تحقیق آنرا در مواضع متعدده نموده ایم پس ناچار تمامه از قسم معانی باشد ودر مثال آن صورتی کائن بود ودر کمالات وجوبی هر چه صفت و شان است که قیام بذات دارد واز قبیل معانی است اگر آنرا در مثال صورتی بود ولو بالنقص گنجایش دارد اما ذات او را سبحانه حاشا که در مرتبه از مراتب صورت بود چه صورت مستلزم تحدید وتقیید است وهر مرتبه که باشد بحور نیست مرتبه همه که مخلوق اویند سبحانه کجا گنجایش دارند که خالق خود را محدود ومقید سازند هر که تجویز مثال وانحضرت جل شانه نموده است باعتبار وجوه واعتبارات است نه باعتبار عین ذات تعالی وهر چند تجویز مثال در وجوه واعتبارات حق ذات تعالی همه بین فقیر کراهت است مگر آنکه در ظلی از ظلال بعیده آنرا تجویز نموده آید ازین بیان فهمه گشت که در عالم مثال ارسام صور معانی وصفات که کائن است نه ذات را تعالی پس آنچه صاحب فصوص تجویز رویت اخروی بصورت مثالیه نموده است چنانچه گذشت آن رویت حق نیست تعالی بلکه رویت صورت حق هم نیست سبحانه چه او را سبحانه صورتی نیست تا رویت بآن متعلق پیدا کند واگر در مثال صورتی هست ظلی از ظلال بعیده او را کائن است پس رویت آن رویت حق چرا باشد سبحانه شیخ قدس سره در نفی رویت حق جل وعلا از معتزله وفلاسفه هیچ کم پائی نکنند بلکه اثبات رویت بر نحوی نماید که مستلزم نفی رویت است وان ابلغ در نفی است از صریح نفی لان الکنایة ابلغ من الصریح قضیه مقرره است انقدر فرق است که مقتدای آن جماعت عقل عقلیشان است ومقتدای شیخ کشف بعد از صحت ماناکه اولا عزیمة مخالفان که در تخیله شیخ نشسته وکشف او را نیز در مسئله از صلوب منحرف گردانیده است ومایل بمذهب ایشان ساخته وچون از اهل سنة بوده است صعوبت اثبات آن نموده است وبآن اکتفا کرده که آنرا رویت انگاشته ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا وتحقیق این مسئله دقیقه که در حل بعض از مواضع کتاب عوارف نوشته است نیز تحریر یافته است وآنچه از جماعه پرسیده بود ند تواند بود که تا آلوفت خلافی که شما را اعتماد باشد بظهور نیاید باشد یا جماعه مشایخ عصر خود خواسته باشد والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال کتبه نور محمد بن حکیم مولانا طاهر بدخشی در جواب سوال او از فرق میان معرفت وایمان حقیقی وغیر ذلک لله الحمد والصلوة والتسلیم الدعوات میرساند صحیفه شریفه اخوی اغری که بمصحوب شیخ سجاول ارسال داشته بودند رسید الحمد لله

سبحانه که سلامت و عافیت اندر چند اسوله اندراج نموده بودند در جواب آن آنچه بخاطر رسید نوشته شد نیک تأمل نماید سوال اول آنکه درمیان معرفت و ایمان حقیقی چه فرق است جوابش آنست که معرفت دیگر است و ایمان دیگر چه معرفت شناختن است و ایمان گرویدن شناخت بود و گرویدن نبود اهل کتاب را در حق پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة والسلام معرفت بود و می شناختند که پیغمبر است کما قال الله تعالی یعرفونه کما یعرفون ابناءهم اما بواسطه عناد چون گرویدن نبود ایمان متحقق نشد و معرفت هم در رنگ ایمان دو قسم است صورت معرفت است و در رنگ صورت ایمان و حقیقت معرفت و در رنگ حقیقت ایمان صورت ایمان همان است که حضرت حق سبحانه از کمال رافت و رحمت خود در تلیت از برای نجات اخروی بان اکتفا فرموده است و آن گرویدن قلبست با وجود انکار و تمرد لفظی اماره و صورت معرفت هم مقصود همان لطیفه است با وجود جهل اماره حقیقت معرفت آنست که اماره این جهالت جبلی خود برآید و شناسائی پیدا کند و حقیقت ایمان گرویدن اوست بعد از شناسائی و مطمئنه گشتن او بعد اماره کی که طبیعی او بوده اگر گویند که در شریعت تصدیق قلبی معتبر کرده اند این گرویدن عین آن تصدیق است یا امری است ورای آن تصدیق اگر ورای تصدیق باشد لازم آمد که در ایمان سه چیز معتبر باشد اقرار و تصدیق و گرویدن و این خلاف مقرر علماست و عمل را که بعض علما را اعتبار در ایمان نموده اند خبر و چهارم ایمان میشود جواب گوییم که گرویدن عین تصدیق است زیرا که تصدیق که حکم است عبارت از اذعان است که معبر گرویدن است اگر پرسند که اهل کتاب حضرت پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة والسلام چون بعنوان نبوت سید انستند ناچار حکم نبوت او علیه و علی آله الصلوة والسلام میکردند و اذعان گرویدن ایشان را حاصل میشد چه حکم برین تقدیر عین گرویدن است پس ایمان در حق ایشان چرا متحقق نشود و بکدام علت از کفر نه برآیند جواب گوییم که بعنوان نبوت سید انستند اما بواسطه تعصب و عناد و قلب ایشان را اذعان حاصل نمیشد تا حکم به نبوت او نمایند معرفت و تصور بود و اذعان حاصل نشد تا تصدیق گردد و با ایمان نماند و از کفر برآید فرق دقیق است بشنود و بوجدان خود رجوع نماید و عناد نبی الله فضل گذاشته لیکن تا اذعان پیدا نشود او را نبی الله نمی توان گفت زیرا که در صورت اولی تصور است و حوالهٔ بمعرفت مشهوره است و در صورت ثانیه تصدیق است که مبنی بر اذعان گرویدن است

وچون اذعان نبود تصدیق چه صورت بندد و فایده و صورت اولے مقصود اثبات نبوت نیست بلکه اثبات معجزات
و در صورت ثانیه مقصود اثبات نبوت است اگر عناد آزا بر نتابد پس اذعان چه صورت دارد اگر فرض حصول اذعان
تصدیق و حکم پیدا شود آن نیز داخل تصور است و صورت تصدیق تا اذعان پیدا نشود و حقیقت تصدیق
صورت نه بندد و ایمان حاصل نشود این مسئله از امهات مسائل کلام است و بسیار دقیق است تحول
علما در حل آن درمانده اند بعضے از بیخبازی ضبط ارکن ثالث در ایمان افزوده اند و گردیدن بر آنرا
بر تصدیق داشته و جمعے دیگر که تصدیق را عین گردیدن گفته اند حل این همی کما ینبغی ننموده اند
و با جمال گذرانیده الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله
بشنوده کرکب تقیدی و مرکب توصیفی مثل نبی الله و هذا النبی هر چند متضمن حکم است با نسبتی و مشتمل
است بر معرفت او بعنوان نبوت اما حصول تصدیق با نسبتی موقوف بر اذعان است که مثبت یا مانند
غلام زید فعل کذا و جمل صالح حکم بکذا هر دو بے اذعان کاذب و صحیح است و در سر و معرفت بعنوان صلاحیت
و صلاحیت ثابت اما اذعان نیست که تصدیق به خلاصیت و صلاحیت هر یک حاصل آید اگر گویند که
تو اذعان بنفس بعد از اذعان قلب گفته و اذعان نفسے را بایمان حقیقے تعبیر نمودی و حال آنکه فلاسفه
و ارباب معقول و تصدیق مطلق اذعان نفس گرفته اند و از اذعان قلب سخن نگفته جواب گوییم که ارباب
معقول گاهی از نفس و هم میخواهند و گاهی قلب را و دمیدانند بالجمله تدقیقات فلسفیه ایشان در بعضے جا ها
دیگر است که اکثر آن لاطائل است انجا آنها معطل و بیکار اند و حکم عوام دارند نوبت تدقیق انجا
بصوفیه رسیده است که با حکام هر لطیفه متلبس میگردند از هر کدام لطائف به سیر و سلوک بالا میگذرند
و نفس را از قلب جدا میسازند و روح را از سر علاحده و خفی را از اخفی متمیز میگردانند و ارباب معقول را
خبر از معرفت آنها معلوم نیست که نفسے باشد نفس اماره را فلاسفه شیی بزرگ دانسته اند و آنرا
مجردات شمرده از قلب و روح نامی نبرده اند و از سر و خفی و اخفی نشانے نداده اند ان الله سبحانه ملکا
یتولاها الی الاهل و جواب دیگر گوییم که ارباب معقول نظر با حکام عالم کبیر فی اذعان نفس که مرتب
بفهم انجا بوده است ذکر کرده اند و سخن ما در تصدیقات احکام شرعیه است که نفس را با ذات آنها انکار
است اذعان چه بود این انکار است که منکر را بسجده عداوت صاحب آن احکام رساند نعوذ بالله من شرور

انفسنا ومن سیئات اعمالنا وحدیث قدسی بده عاد نفسک فانها انصب بعداد
الاحمار امیز کمال مهربانی وراوائل حال ازعان نفس را منظور ندارشت وباز عان قلب نجات را مربوط
ساخت واگرنا نیا بمحض کرم اوسبحانه از عان نفس هم میسر شد نور علی نور وسرور علی سرور ووصول
علی درجات الولایة وحصول الحقیقة الایمان نوشته بودند که جواب موافق فهم وداش بقیر
نوشته شود که سلوم توانم کرد چه توان کرد مسائل بسیار دوارد وحل انهم بیدقت مشکل است بلکه النفس حل
میطلبد گناه عبارت چیست بالستی این سکر را اول میکروند وسوال حل انظور سماجرات نمینمودند
فلا تلومونی ولوموا انفسکم سوال مردم ان بود که زما دوعبادبا یمان حقیقی مشرف اندیا نه جواب
اگر میرتبه بقرین برسند ونفوس شان مطمئنه کردد بایمان حقیقی برسند سوال سیم ان بود که صاحب
معرفت اجمال که منشا آن کفر حقیقی است انجا را عارف چون توان گفت معنی انعبارت خوب معلوم نشد
که چیست خود عبارت مغلق مینویسد ودیگران امنع میکنید اگر مقصود این است که کافر طریقت را عارف
بچه معنی توان گفت جوابش انست که کافر طریقت هم خدارا جلشانه بیگانکی نشناخته است وماسوای
او را محو ومتلاشی ساخته عارف است اما عارف مطلق نیست که از تمیز برآمده است چون تمیز آید عارف مطلق
کردد وبایمان حقیقی مشرف شود والسلام **مکتوب نود ودوم** بفقیر هاشم کشمی در جواب سوال که
نموده از استماع کلام صوفیه حق راسبحانه ومکالمه الشیان با وتعالی پرسیده بودند انکه بعضی عرفا فرموده اند
ما کلام حق را میشنویم ویا را با وتعالی مکالمه میشود چنانچه از امام همام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه
منقول است که گفت ما زلت اردد الایة حتی سمعتها من المتکلم بها ونیز از رساله الغوثیه
که منسوب بحضرت شیخ عبد القادر جیلی است قدس سره مفهوم میکردد بچه معنی است وتحقیق این سخنوقت چیست
بدان ارشدک الله تعالی که کلام حق جل وعلا در رنگ ذات حق وسائر صفات حق جل شانه بیچون
وبیچگون است واستماع آن کلام بیچون نیز بیچون است زیرا که چون را به بیچون راه نیست پس استماع مربوط
بحاسه سمع نباشد که سراسر چون است انجا اگر از بنده استماع است بتلقی روحانی است که نصیبه از بیچونی
دارد وبی توسط حروف وکلمات است ونیز اگر از بنده کلام است هم بالقای وحانیت بی حروف
وکلمه واین کلام نصیبه از بیچونی دارد که سموع بیچون بیکدرد با انکه کریم کلام لفظی که از بنده صادر میشود

حضرت حقسبحانه وتعالی آنسانیز بسماع میچونے سماع میفرماید وبے توسط حروف وکلمات وبے تقدیم وتاخیر
ازلی شنود وانده یکری علیه تعالی زمان یسع فیه القدیم والتالی ودران هولناک اگر بندہ سماع است بکلیت
سماع است واگر کلام است هم بکلیت متکلم تمام گوش است وتمام زبان است روز میثاق ذات مخرج جلال است
بر یکدم را بیوسطه بکلیت خود شنیدند وبکلیت خود جواب بلے گفتند تمام گوش بودند وتمام زبان بودند که اگر
گوش را زبان متمیز بودی سماع وکلام میچون حاصل نمایدی وشایان ارتباط مرتبه میچون نمکشی تحمل
عطایا الملک الا مطایاه غایة ما فی الباب آنمعنے متلقے کرازراه روحانیت اخذ نمود ه بود
ثانیا در عالم خیال که آن در انسان تمثال عالم مثال است بصورت حروف وکلمات مترتبه متمثل میگردند
وآن تلقے والقا بصورت سماع وکلام لفظے مرتسم میشود چه هر معنے را در انجام صورتے است اگرچه آنمعنے
میچون بود اما ارتسام میچون هم انجا بصورت چون است که فهم وافهام بان مربوط است که مقصود ازان ارتسام است
وچون سالک متوسط در خود حروف وکلمات مترتبه میابد وسماع وکلام لفظے حسا متنمی میدانیال میکند
که انحروف وکلمات را از اصل شنیده است وبے تفاوت از انجا اخذ کرده میداند که این حروف وکلمات خیالیه
آنمعنے متلقے است واین سماع وکلام لفظے تمثال سماع وکلام میچونے عارف تام المعرفت بایدکه هر مرتبه را
جدا سازد ویکے را بدیگری ملتبس نگرداند پس سماع وکلام این اکابر کبر مرتبه میچونے مربوط است از قبیل تلقے
والقای روحانے است واین کلمات وحروف که تعبیر ازانمعنے متلقے بان مینمایند از عالم صور مثالیه وگروهے که
گمان برده اند که ما حروف وکلمات را از انحضرت جل سلطانه سماع مینمایم دو فریق اند یکے ازان دو فریق که
حالنده میگویند که انحروف وکلمات حادثه مسموعه دوال اند بران کلام نفسے قدیم وفریق دیگر اطلاق
قول بسماع کلام حق جلشانه مینمایند وهمین حروف وکلمات مترتبه را کلام حق میدانند جل جلاله وفرق نمیکنند
درمیان آنچه لایق بشان او تعالی کلام است وکلام است که شایان جناب قدس اوست سبحانه وهم
الجهال المبطلون یعرفونه ما یجوز علیه سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم
الحکیم والصلوة والسلام علی خیر البشر واله واصحابه اجمعین طهر
مکتوب دوسیوم بحضرت مخدومزاده خواجه محمد سعید در تحقیق تعین اول وجودی ومرتفرق
میان مراتب تعینات حبیب خلیل وکلیم علیهم الصلوات وانچه در آخر کار بکرم وفضل کبوف ساخته اند

کہ یقین اول حضرت ذات اقدس و تقدس یقین حضرت وجود است کہ محیط ہمہ اشیا است و جامع جمیع صفات
است و خیر محض است و کثیر البرکت است حتی کہ اکثری از مشایخ اعاظم طائفہ علیہ از اعیان ذات گفتہ اند بجای
و منظور نزد ایشان آن ہر دو ذات نمودہ سبحانہ غایۃ وقت و لطافت دارد کہ چشم ہیچ کس او را نتواند دید
و از اصل نتواند جدا ساخت لہذا یقین اول در این مرتبہ مختفی ماند و از تعین ہیچ تمیز نگشت و جمیع خلق را
بجای ایستند و معبود و مطلوب و رائی آن نطلبیدند و مبدا آثار خارجی و اوامر شدند و ملکوں جمادات بوی
انگاشتند و این تمیز حق را دون حق و لیتی بود کہ برای این مسکین واپس ماندہ ذخیرہ داشتہ بودند و این
نفی مشارکت غیر معبود بسجود سبحانہ اولیش ماندہ بود از انبیا علیہم الصلوات و التسلیمات کہ برای این فی الدار شارات
نگاہ داشتند الحمد للہ الذی ہدانا لہذا وما کنا لنہتدی لولا ان ہدانا اللہ لقد
جاءت رسل ربنا بالحق و بمکشوف ساختند کہ این یقین اول وجودی رب خلیل الرحمن است علی نبینا و علیہ الصلوات التحیات
و مبدا یقین اول و یقین خلسا و نیز مکشوف گردانیدند کہ ہرگز این یقین کہ بزرگ و شرفا و ستادر اجزای
دیگر نسبت اقربیت با صل دارد رب حضرت حبیب اللہ است و نیز مبدا یقین اول و یقین محبت او علیہ و علی
جمیع الانبیاء الصلوات و التسلیمات سوال یقین اول چون رب حضرت خلیل بود پس پیغمبر ما علیہ و علی
خلیل الرحمن الصلوۃ و السلام بکدام معنی فرمودہ است اول ما خلق اللہ نوری مرکز دائرہ است سبق او بر جزو
دائرہ است و نیز جزو در اتقدم است بر کل پس ناچار مبدا یقین النور رکہ یقین ایمان بنور پیغمبر فرمودہ است
از ہمہ اسبق باشد علیہ و علی آلہ الصلوات و السلام مرکز دائرہ ہر چند جزو دائرہ است و دائرہ کل است و
اما آن جزو است کہ سائر اجزای کل از وی نمایشی شدہ است زیرا کہ جمیع اجزای محیطہ دائرہ ظلال آن جزو است
کہ مرکز آن دائرہ است اگر آن جزو و نبود از دائرہ نامے و نشانے نباشد پس واضح شد کہ رب مبدا یقین
حضرت خلیل یقین اول است و منشا یقین اول کہ جزو و مرکز دائرہ اشرف اجزای او ست رب مبدا یقین
حضرت خاتم الرسل علیہ و علیہم الصلوات و التسلیمات پس سبق او از ہمہ حقیقت خاتم نبوت بود و منشا
ظہور دیگران ہم او باشد علیہ و علی جمیع الانبیاء الصلوات و البرکات از نجا است کہ در حدیث قدسی آمدہ
در شان حبیب اللہ لولاک لما خلقت الافلاک و لما اظہرت الربوبیۃ چون مبدا یقین حضرت خلیل الرسل
علیہ و علیہم الصلوات و التسلیمات مرکز دائرہ یقین اول آمدہ کہ مبدا یقین حضرت خلیل است علی نبینا و علیہ الصلوۃ

والسلام ناچار ولایت محمدی که منشاء آن محبت است مرکز ولایت خلیلی باشد که منشاء آن خلت است
علی صاحبها الصلوة والسلام و ولایت خلیلی باوجود اولیت درمیان ولایت محمدی و درمیان حضرت
ذات تعالی و تقدس حائل نباشد چه مرکز دائره از دائره سبقت ذاتی دارد پس خلف حائل
سلف نبود بلکه امر بعکس است و وجه دیگر از برای سبقت و قرب این مرکز مشنو چون بعنایته السبحانه
درین نقطه مرکز دور دور رفته میشود ازین نقطه که حاصل آن محبت است محب و محبوب تمیز میگردند و صورت
دائره پیدا میشود که مرکز آن محبوبیت است محیط آن محبت ان محبت مبدا ولایت موسوی است
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و محبوبیت آن مبدا ولایت محمدی علیه و علی آله الصلوة والسلام
پس این مرکز محبوبیت که دائره گشته است پیش قدم آمد و بحضرت ذات تعالی نزدیک تر گشت
چه مرکز را سبقتی و قربی است که دائره را نیست و همچنین این مرکز را نسبت بمحیط دائره نیز سبقتی
و قربی است که محیط را نیست پس ولایت محمدی از ولایت موسوی هم سبق آمد و اقرب علی
صاحبها الصلوة والسلام و وجه دیگر از برای سبقت و قرب ولایت محمدی مشنو چون بفضل ایزد
سبحانه درین مرکز محبوبیت دور دور رفته میشود آن مرکز نیز صورت دائره پیدا میکند که مرکز آن
محبوبیت صرف مینماید و محیط آن محبوبیت ممتزج بمحبت ظاهر میگردد که نصیب بسیاری از افراد
اوست بتبعیت او علیه و علی آله الصلوة والسلام بلکه بتبعیت ولایت موسوی نیز علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام که مناسبت بمحیط دائره دارد ازینجا آمده است که ولایت محمدی همه وقت مرکزی است و نشانه
محبت نیز از برکات آن ولایت است که باتمزاج آن مرکز نشانی دائره گشته است مرکز دیگر از و
پیدا شده باید دانست که این مرکزیت ثالث کار را بسیار پیش برد و نزدیکتر از نزدیکتر ساخت
باکریمان کار نادشوار نیست زیاده برین دقایق و اسرار چه وانموده آید و از ما و از یقین اقوال
ازین چه گفته شود هر چند در یقین اول نیست که جزو او ست یا جزو جزو او و بیک واسطه باید و واسطه
اما در نظر کشفی بمراحل از یقین اول سبقت دارد و منازل از وی مطلوب تر و یکیست سوال هر کس
که جزو را میسر گردد کل را نیز میسر است زیرا که کل عبارت ازان جزو و از جزوی دیگر است پس
سبقت و قرب در جزو پیدا شود در کل نباشد و جان چیست جز اینکه در جزو بطریق

در نزدیک محبت

اصالت پیدا شود و در کل تبعیت و وساطت جزو خواهد بود نه بطریق اصالت و شک نیست که
اصالت را سبقه ایست که تبعیت را نیست و اهل را قربی هست که فرع را نیست پس اگر مرکز دائره در کمالات
مخصوصه خود از دائره پیش قدمی نماید گنجایش دارد و تحقیق در جواب آنست که کمال جزو در کل و
سرایت نماید که کمال از ماهیت اصلیه آن جزو ناشی شده باشد و اگر کمالی باشد در جزو که بعد از انقلاب
ماهیت جزو پیدا شود لازم نیست که در کل سرایت کند که آن جزو بعد از انقلاب ماهیت خود جزو از
کل نمانده هست تا سرایت بآن نماید مثلا نقره که یک جزو آن بعمل اکسیر طلا گردد و از ماهیت نقره بماهیت
طلا انقلاب یابد چنانچه گفته که کمالات و هیئت این جزو بفضه که کل او بوده هست سرایت خواهد کرد
چه آن جزو بعد از انقلاب جزو او نمانده هست تا سرایت کند فافهم و قس علیه معرفت ما نحن فیه
سوال یقین اول وجودی وجود او در خارج هست یا ثبوت علمی دارد و لبس و هیچکدام ازین دو تردید
درست نمی آید چه در خارج نزد این بزرگواران جز ممکنات احداثی موجود نیست و دران خارج
از تعینات و تنزلات نامی و نشانی نه و اگر ثبوت علمی گویم لازم آید که یقین علمی از وی سابق باشد
و آن خلاف مقرر هست جواب گویم و لفس الامر ثابت هست و اگر ثبوت خارجی هم بگویند یا بمعنی
که در ما و رای علم هم او را ثبوتی هست تیز گنجایش دارد و الله سبحانه الملهم للصواب **مکتوب نوزدهم**
وچهارم بجهت مخدومزاده خواجه محمد معصوم سلمه الله و در بیان کمال جمال آنچه و مرتبه مقدسه
که فوق هست و تعینات جمیع و خیالی کلیم علیهم السلام ازان مرتبه و بهره یقین حضرت ایشان
ازین ذات حضرت حق سبحانه و تعالی فی حد ذاته جمیل است و حسن و جمال آنچه او را نهایت است
نه آن حسن و جمال که بکشوف و مدرک آید و در تعقل و تخیل او در آید معذلک آن حضرت مرتبه بیست اقدس
که این حسن و جمال هم از غایت عظمت و کبریائی آن بآن مرتبه نتواند رسید و بحسن و جمال متصف
نتواند ساخت یقین اول که یقین وجودی هست یقین آن کمال و جمال آنچه است و ظلال اول آنجا
و ازان مرتبه اقدس که کمال و جمال را هم آنجا گنجایش نیست که او از غایت عظمت و کبریائی هیچ یقینی
متعین نمیگردد و در کدام آئینه در آید و مع ذلک مدرک و نشانها ازان مرتبه اقدس و مرکز دائره این
یقین اول ولایت خلیلی نهاده اند و نشانی نجا بعد نموده اند چنانچه یقین اول نشان ولایت خلیلی است

آن سر و آن نشان کہ در مرکز این تعین نہادہ اند نشان ولایت محمدی ست علی صاحبہا الصلوٰۃ والتسلیمات
و آن حسن و جمال و آن اثر کہ تعین اول ظل آن نہاد ست شباہت بہ صباحت دارد کہ در عالم مجاز از قبیل حسن
خد و جمال خال است و آن سر و نشان دیگر کہ در مرکز ولایت نہادہ اند مناسبت بملاحت دارد کہ ورای
رشاقت قد و صباحت خدست و ورای حسن شیم و جمال خال امریست کہ ذوقی تا ذوق نہ دہند
نیابد شاعری گوید ؎ آن وراء آن نگار کہ آن ہست ہر چہ ہست ؛ آنرا طلب کنید حریفان کہ
آن کجا ست ؟ ازین بیان تفاوت درمیان این دو ولایت دریاب ہر چند ہر دو از تجلی حضرت
ذات تعالے و تقدس ناشی میگردند امّا مراد ہر یکے کمالات ذات ست و مراد دیگرے صرف ذات
تعالے و چون ملاحت فوق صباحت ست پس وصول بملاحت بعد از طی مراتب صباحت صورت نبندد و تا
وصول جمیع مقامات ولایت ابراہیمی میسر نشود وصول بحقیقت اینولایت کہ ذروہ علیای ولایت محمدی
است میسر نیاید علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام ازینجا تواند بود کہ خاتم الرسل علیہ وعلیہم الصلوٰت والتسلیمات
مامور بمتابعت ملت حضرت ابراہیم گشت علیہا الصلوٰۃ والسلام تا بوسیلہ این متابعت بحقیقت
ولایت او برسد و ازینجا بحقیقت ولایت خود کہ بتعبیر ازان بملاحت رفتہ ست تحقق گردد و چون حضرت
پیغمبر ما را در مرکز دائرہ ولایت خلت مناسبت دادہ اند کہ حضرت اجمال ذات قریب ست و بحیطان دائرہ
مناسبتر ست کہ رو بتفصیل کمالات ذات دارد تعالیٰ پس تا بکمالات محیط آن دائرہ ہم متحقق نشود دولت
خلت تمام نگردد و ازینجا ست کہ در صلوٰۃ منظومہ آمدہ ست کما صلیت علی ابراہیم تا کمالات ولایت
خلت تمام او را میسر آمد چنانچہ صاحب این ولایت را میسر شدہ بود علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام و چون
مکان طبیعی ولایت محمدی نقطہ مرکز دائرہ ولایت خلیلی ست علیہا الصلوٰت والتحیات و سیر او
نیز منحصر در سیر در مرکز ست آن دائرہ ناچار ازینجا برآمدن و بمحیط آن دائرہ درآمدن تا کمالات
آن کردن متعسر باشد و خلاف مقتضای طبیعت بود پس متوسطے باید از افراد امت او علیہ
الصلوٰۃ والسلام در عین آن مرکز بود و از راہ دیگر مناسبت بمحیط آن دائرہ داشتہ باشد
تا او را کمالات آن مرتبہ نماید و بحقیقت آن مرتبہ متحقق گردد و بہ پیغمبر متبوع او بحکم من سن سنۃ
حسنۃ فلہ اجرہا و اجر من عمل بہا بتوسط وصول او بآن کمالات نیز متحقق شود و مرتبت ولایت

تعین طبیعت او علیہ الصلوٰۃ والسلام

خلیلے تمام کند بیان ہمین معما کہ برین فقیر ظاہر ساختہ اند آنست کہ نقطہ مرکز دائرہ ولایت خلت
کہ از سائر نقطہ آن امتیاز بمحبیت یافتہ است اگرچہ بسیط است اما چون بمتضمن اعتبار محبیت
و اعتبار محبوبیت است صورت دائرہ پیدا میکند و ازان مرکز دائرہ پیدا میگردد کہ محیط آن
اعتبار محبیت است و مرکز آن امتیاز محبوبیت و نشان ولایت موسوی علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام
اعتبار محبیت است کہ محیط آن دائرہ است و نشان ولایت محمدی اعتبار محبوبیت کہ مرکز آن دائرہ
است حصول حقیقت محمدی اینجا بقصور باید نمود و بعد از ہزار سال این نقطہ مرکز دائرہ نامی کہ
محمدی بان مربوط است نیز وسعتے پیدا کردہ و اعتبار دوری ہویدا گشتہ و بصورت دائرہ برآمد کہ مرکز
آن محبوبیت صرف است و محیط آن محبوبیت ممتزجہ بمحبیت و نشان ولایت احمدی بمرآن دائرہ
و احمد اسم دویم آنسرور است علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ در اہل سموات بان اسم معروف است چنانچہ گفتہ اند اینجا
تواند بود کہ حضرت عیسی علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ از اہل سموات گشتہ است بشارۃ قدوم
آن سرور باسم احمد داده است و این اسم مبارک را باذات احدیت جل شانہ خیلے تقرب است و یکے جملہ
ازان اسم دیگر بحضرت ذات جلسلطانہ نزدیکتر است چنانچہ مبین گشت و این اسم از اسم مبارک
احد یک طلقہ میم جدا شدہ است کہ مبدا محبیت است کہ باعث ظہور الٰہیہا گشتہ و الصفا میم کہ در احمد اندراج
یافتہ است از حروف مقطعات قرآنے است کہ در اوائل صور منزل گشتہ است و از ہمراہ غامض است
و این حرف مبارک میم را بان سرور خصوصیتی خاص کہ باعث محبوبیت او گشتہ است و او را از ہمہ تفوق
داده است بر سر اصل سخن رویم و گوییم کہ محیط آن دائرہ کہ عبارت از محبوبیت است کہ ممتزج بمحبیت بود
نشان ولایت فردی از افراد امت آن سرور علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام کہ با وجود حصول ولایت
محمدی مرکزی مناسب محیط دائرہ داشتہ باشد و کمالات از اہم مکتسب ساختہ و معلوم شد کہ این ولایت
ثانے او را از ولایت موسوی حاصل گشتہ است و او را از طفیل این دو ولایت عظمے جامعہ کمالات
مرکز و محیط شدہ و مقرر است کہ ہر کمالیکہ امت را میسر آید بہ نبی آن امت نیز آن کمال حاصل است بحکم
من سن سنۃ حسنۃ پس آنسرور را علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام بتوسط آن فرد کمالات محیط آن دائرہ
نیز میسر شدہ و ولایت خلت و حق او علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام نیز تمام گشتہ و دعاے اللّٰھم صل علی

کما صلیت علی ابراهیم ÷ بعد از هزار سال با جابت مقرون گشت و مسئول مستجاب شد اگر در راه علیه
وعلی آله الصلوة والسلام بعد از تمامی ولایت خلت کار و بار بآن سر و نشاره است که در مرکز و ولیت نهاده
اند و بتسخیر آن بلاحت یافته است و آن فرد را از برای حراست و محافظت است از هنگام عالم باز فرو خوانده
خود در خلوتخانه غیب الغیب با محبوب خلوت داشته هنالک ارباب النعیم نعیمها وللعاشقین المشتاقین
ما یتجرع باید دانست که محیط مرکز ثالث هر چند بنسبت بمحیط مرکز یقین اول صغیر مینماید
اما جهت است که هر چه بحضرت ذات جلشانه نزدیکتر است جامعتر است صغران در رنگ صغر انسان باید
دانست که با وجود صغر جامعترین جمیع اصناف عالم است و ایضا شخصی که بکمالات این محیط متحقق گشت
واز اجمال مرکز بتفصیل محیط آمد آن بی مناسبتی که بمحیط و تفصیل داشت زائل شد و بی تکلف از تفصیلی
رفت و بکمالات آن تفصیل نیز متحقق گشت بشنو با وجود کمال اقتدار چون نظام عالم بحکمت منوط
ساخته اند در تربیت محبوبان نیز از وجود اسباب چاره نبود هر چند موسی علیه السلام از بحانه نباشد زیاده
از روی قدرت نبود سُنَّةَ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ
تَبْدِيلًا **تنبیه** نبی هر چند بعضی کمالات را بتوسط فروی از افراد امت خود حاصل نماید بتوسل او
بعضی مقامات بر سد ما نقص آن نبی از این راه لازم نیاید و آن فرد را مرتبی باین توسط بر آن نبی علیه السلام
نشود چه آن فرد این کمال امتیابت آن نبی یافته است و در طفیل او یابنده ولایت رشید پس آن کمال
نه الحقیقت از آن نبی است و نتیجه متابعت اوست و آنفرد پیش از خادم او نیست که از خزائن او
خرج کرده لباس حاکمیت طیار کرده می آرد و که باعث مزید حسن و جمال مخدوم میگردد و در عظمت و کبریائی
او می فزاید اینجا کدام نقص مخدوم است و کدام مزیت خادم امداد و اعانت از همکنان نقص است اما از
خدام و غلمان که امداد و اعانت و اقتضود حسن کمال است و موجب ازدیاد جاه و جلال نا قصی باشد که یکدیگر را
بدیگری خلط کند و در توهم منقصت افتد بادشاهان با مداد خدم و حشم ملکها میگیرند و قلعها فتح مینمایند و
امداد غیر از عظمت و ابهت بادشاهان هیچ معلوم نمیشود و نیز از شرف و عزت خدم و حشم مسیح ظاهر
میگردد و امتان خدام و غلمان انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات اگر از ینجا امداد ها باین بزرگواران
برسد چه جای توهم منقصت نشان است آنانکه گویند که این بزرگواران همه احتاج بامداد نیستند و همیشه مرتاض

کمال التیقن را بالفعل حاصل است بکاره صریحه است چه این بزرگواران نیز بندگان خدا اند جلشانه و همواره از فیوض و برکات فضل و رحمت او امیدوار اند و همیشه خواستار ترقیات اند در حدیث آمده است من استوی یوماه فهو مغبون و السرور مراد خود فرموده است علیه و علی آله الصلوٰة والسلام سلوا الله الوسیلة ایضاً در حدیث صحاح آمده است کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یستفتح بصعالیک المهاجرین یعنی پیغمبر خدا علیه و علی آله الصلوٰة والسلام و جنگها طلب فتح میکرد بتوسل فقرای مهاجرین این همه طلب امداد و اعانت است جمعی که امداد و اعانت امتان را و حق این بزرگواران تجویز نمی نمایند و این بزرگواران را محتاج بامداد و شان نمیدانند نظر شان بر بزرگی انبیا افتاده است علیهم الصلوٰة والتسلیمات و علو درجات شان در نظر انها آمده معزول اند از نظر شان بر عبودیت این بزرگواران نیز مے افتاد و احتیاجات الیشان که بمولای خود دارند جلشانه معلوم شان نیگشت از امداد امتان انکار نمی نمودند و از اعانت خدام و غلمان شان استبعاد نمیکردند ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والصلوٰة والسلام علی نبینا وعلی جمیع الانبیاء وعلی الملائکة الکرام العظام

مکتوب دویستم بمولانا صالح کولابی در اسرار آنکه مخصوص بولایت حضرت الیشانست مدظله العالی

ولایت این فقیر هر چند مرتبهٔ ولایت محمدی و ولایت موسوی است علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة این دو اکابر علیهم الصلوات والتسلیمات مرکب نسبت محبوبی و نسبت مجبی اند که رئیس محبوبان حضرت محمد رسول الله است صلے الله علیه وسلم و رئیس محبان حضرت کلیم الله است علے نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام اما بوسیلهٔ متابعت حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم و علے آل کل الصلوٰة والسلام بولایت من کل و ما دیگر است و معامله علیحده بآن مربوط است اگرچه اصل این ولایت ولایت پیغامبر خود است علیه و علی آله الصلوٰة والسلام که ولایت محمدی باشد که منشآن ما حالت نسبت محبوبیت صرف است لیکن چون نشاء ولایت موسوی که با صالت ناشی از محبت صرف است با این ولایت ضم گشته است و منصبغ برنگ آن نیز شده هیئتی دیگر پیدا کرده است بلکه توان گفت که حقیقتے دیگر گشته و ثمره دیگر داده و نتیجه دیگر آورده خوش گفت از زین افیون که ساقی در مے انگنده حریفان را نه سر ماند و نه دستار ربنا اتمم لنا من لدنک رحمة وهیئ

ربنا اتنا من لدنك رحمة وهيئ لنا من امرنا رشدا والسلام على من اتبع الهدى

فصل پانزدهم

اگر شمه ازان کار دبار که باین ولایت مربوط است اظهار نمایم یا بالشاره ازان معامله که باین ولایت منوط است ظاهر سازم قطعه البلوم ذوبحر لعلوم هرگاه ابوهریره در اظهار بعضے علوم که از حضرت پیغمبر گرفته است علیه وعلی آله الصلوة والسلام قطعه البلوم گوید از دیگران چه گفته آید غوص بسر الهی است جلیسطانه که باخص خواص عباد خود درمیان میدارد و نامحرمے را در حوالے آن نمیگذارد حضرت خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات که رحمت عالمیان است از کمال معرفت و وفور قدرت آن اسرار را با ابوهریره وغیره درمیان آورد و قابلیت مستمعان و السنه آن دو را با کنه آن اسرار آشنا گردانید و مثل من مفلس که بضاعت از تذکر و خطور آن اسرار بهراسان لرزان است و هیچگونه مناسبت خود را با این خرابے و ادارگے بآن مطالب علیا نمے یابد اما میداند مصرع باکریمان کار ها دشوار نیست بلے خدا ایچنین باید جلشانه و خدائے را اینچنین کریم شاید این کریم و حق امروزه نیست شصت خاک را از خاک برداشته خلیفه خود ساخت و به نیابت خود قیوم اشیا گرداند و بوسطه او را تعلیم اسماء جمیع اشیا فرمود و ملائکه را که عباد مکرم او بیند تلامیذ او گرداند و انیان را بآن بزرگے امر بسجود او نمود و ابلیس را که لقب بمعلم ملکوت داشت و در طاعت و عبادت شان عظیم داشته چون در سجود او را با آورد و تعظیم و توقیر او نمود از درگاه معلی خود رانده ملعون و مطرود گردانید و ملائکه مسطورین ساخت و آن شصت خاک را قدرتے و همتے بخشید که تحمل بار امانت او نمود که سموات و ارض و جبال از تحمل آن ابا نمودند و ترسیدند و نیز او را قوتے عطا فرمود که بآن قوت قابلیت رویت خالق سموات و ارض که بچون و بچگونه است یا چونے و چگونگے خود پیدا کرد با آنکه جبل با آن صلابت بیک تجلی او سبحانه پاره پاره شد و خاکستر گشت آن خدائے که قدیم الاحسان و احم الرحمن است توانائست که مثل من ابلیس ماندگان را بدرجات سابقان رساند و بطفیل شان تبرکیه و تشان گرداند اگر باد شته بردیم زنان بیاید تو لے خواجه بسلمت مکن تنبیه حضرت حق سبحانه و تعالے همیشه برتنزیه و تقدیس خود است و اضافات حدث و سموات نقص منزه و مبراست تغییر و تبدیل او ران حضرت جلسلطانه بازنیست و اتصال و انفصال را و ران بارگاه گنجائش نه تجویز حالیت و محلیت هنجا کفر است و حکم باتحاد و حدیت عین الحاد و زندقه

خواص عباد او تعالی هر چند در انحضرت قرب وصل پیدا کنند از قبیل قرب جسم بجسم نخواهد بود و از جنس اتصال جوهر بعرض نیز انجا اگر قرب است بچون است و اگر وصل است هم بچون همگی کار ما باین بزرگواران انحضرت جل سلطانه از عالم بچونی است و عالم چون نسبت بعالم بچون حکم قطره دارد و نسبت بدریای محیط اگر ممکن است و این واجب تعالی و نیز عالم چون در ضیق زمان و مکان کائن است و عالم بچون از تنگی عبارت است و از زمان و مکان گذشته آری میدان عبارت و تعبیر و اعلام متسع است و در خانهٔ تنگ و تاریک لعلوه من العبارة و بعده عن الاشارة ارحم الراحمین خواص عباد خود را نصیبی از بچونی داده در عالم بچون سر داده است و بمعاملات بچونی نشر ساخته است اگر فضا تعبیر از ان بچونی نماید بمراتب بعید تر از ان است که بالغان لذت جماع را بنا رسیدگان بلذت قبله و شاکر تعبیر کنند چه این هر دو لذت از یک عالم چون است و ان تعبیر و معبر از دو عالم متباین ناچار کسی تعبیر از بچونی بچون نماید و در بچونی احکام چون اجرا کند حاشا ان دارد که مورد طعن و مطرح گردد و بالحاد و زندقه متهم شود پس در وقت غموض ان اسرار از راه عبارت و تعبیر آمدن از راه تحقق و حصول ان نیز از تحقق شدن بان اسرار کمال ایمان است و تعبیر نمودن از ان بچون بعبارات چون عین کفر و الحاد و من عرف الله کل لسانه اینجا کار باید کرد ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر الحمد لله اولا و آخرا و الصلوة علی رسوله دائما و سرمدا

مکتوب نود و ششم بفقیر هاشم کشمی در سر آنکه متعلق است بدو وهم مبارک النسر و صلی الله علیه و سلم حضرت پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوات و السلام سه بدو وهم است که هر دو وهم مبارک او در قرآن مجید مسطور است فرمود محمد رسول الله و نیز فرمود در حکایت بشارت روحه لله سمیه احمد و هر کدام این دو اسم مبارک را ولایت علیحده است ولایت محمدی هر چند ناشی از مقام محبوبیت اوست علیه الصلوة و السلام اما انجا محبوبیت صرف کائن نیست مزجی از نشاءه محبیت نیز دارد اگر چنان مزجی بالاصالت او را ثابت نباشد اما لا اقل مقام محبوبیت صرف نیست او را ولایت احمدی ناشی از محبوبیت صرف است که شائبه محبیت ندارد این ولایت از ولایت سابق بیش قدم است و یکی حالیه مطلوب دیگر است و بمحب صرف تر چه محبوب بیشتر هر چند در محبوبیت تامتر بود مستغنا و بی نیاز بلی در اکاملتر باشد و در نظر محب بیاتر تردد بیشتر و غمازتر نماید

وبیشتر محب بخود جذب سازد و شیفته و والہ تر گرداند ۵ نه تنها آفتم ریائی اوست ۵ بلای من نیز پروائی اوست ۵ مرا و از بلا افراط عشق است که مطلوب طالب شق است سبحان الله احمد عجب اسمی است سامی که مرکب از کلمه مقدسه احد است و از حلقه صرف میم که از غوامض اسرار آلهیه جلشانه و عالم چون گنجائش ندارد که در عالم چون بتغییر ازان سر مکنون بغیر از حلقه میم توان کرد اگر گنجائش میدشت حضرت حق سبحانه و تعالی بان تعبیر میفرمود و احد احد است که لا شریک له است و حلقه میم طوق عبودیت است که بنده را از مولائے متمیز گردانیده است لیس بینهما ۵ همان حلقه میم است و لفظ احد از برائی تعظیم او آمده است و اظهار اختصاص او کرده علیه و علی آله الصلوة و السلام ۵ چونانکه نسبت نام او چه با کرم تر بود از هر چیزے باشد ۵ بعد از هزار سال که آثار تاثیری نهاده اند در تغییر امور عظام معاملهٔ انولایت با نمولایت کشید و ولایت محمدی بولایت احمدی انجامید و کار و بار از وطوق عبودیت بیکباره فی رسید و بجای طوق نخستین حرف الف که رمزی از رب اوست متمکن گشت تا محمد احمد شد علیه و علی آله الصلوة و السلام میانش این است که وطوق عبودیت عبارت از دو حلقه میم است که رسم مبارک محمد صلے الله تعالے علیه و آله و صحبه وسلم و بارک اندراج یافته است تواند بود که آن دو طوق اشارت بدو یقین او باشد علیه و علی آله الصلوة و السلام یکے ازان دو یقین جسدے بشری است و دوم یقین روحی ملکے و دو یقین جسدے هر چند بوسطه عروض موت فتور رفته بود و یقین روحے قوت گرفته اما اثر ان یقین باقی مانده بود و هزار سال باید تا ان اثر نیز زائل شود و نشانے ازان یقین نماند و چون هزار سال آخر آمد و اثری ازان یقین نماند و بساط طوق عبودیت ازان وسطوق گسسته شد و زوال و فنائی بان طاری گشت و الف الوهیت که از اول رنگ بقائی داشت توان گفت بجائے آن نشست تا چار محمد احمد گشت و ولایت محمدی بولایت احمدی انتقال فرمود صلے الله تعالے علیه و آله و صحبه و سلم ۵ عبارت از دو یقین آمد و احمد کنایت از یک یقین باشد و بس این سر بحضرت اطلاق قریب باشد و از عالم دور تر بود سوال فنا و بقا که مشائخ قرار داده اند و ولایت را بان مربوط ساخته بیچ معنی ست و این فنا و بقا که در یقین محمدی گفته شد بکدام معنی جواب فنا و بقا که ولایت بان مربوط است فنا و بقا شهودی ست اگر فنا زوال است باعتبار نظر است و اگر بقا و ثبات است هم باعتبار نظر است بصفات بشری را ثبات است نه زوال و فنای این یقین این چنین است بلکه این یقین

صفات بشریہ از واجب الوجود متحقق است و انخلاع از جسد عنصری روحی کائن در جانب بقا اینجا نیز بر ہیئت
حق نشود و الزم بندگی نبرآید اما بحق نزدیکتر شده قدرو معیت بیشتر پیدا میکند و از خود و دور تر گشته احکام
بشریہ ازوی مسلوب میگردد و باید دانست که این عروج محمدی که مربوط با تقای صفات بشریہ است
ہر خبد کاروبار او علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام بالاتر برود و بذروہ علیا رسانید و از کشاکش غیر و
غیریت وارہانید اما معاملہ با ستان او علیہ علی آلہ الصلوۃ والسلام تنگ گشت و نور ہدایت او کہ بقا
مناسبت بشریت بود کمتر شد و قوجہے کہ بحال این واپسماندگان داشت قلت پیدا کرد و بکلیت
بمحبوب خود متوجہ شود از ینجا است کہ بعد از ہزار سال ظلمات کفر و بدعت مستولی گشته است و نور
اسلام و سنت نقصان پیدا کرده رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيْرٌ **مکتوب دوم و ہفتم** بعونی قربان جدید در سر موہوم بودن عالم: صوفیہ کہ عالم را
موہوم گفته اند نه با نیستی است کہ عالم محض انتزاعی و تراشیدہ ہم است کہ آن مذہب وسطی بیخبر و است بلکہ
موہوم با نیستی است کہ در مرتبہ وہم بخلق خداوندی جلشانہ مخلوق گشته است و در ہر مرتبہ بصفتی او را متصف
ثبوت و استقرار پیدا کرده لیکن خیر و کمال کہ در وی ثابت است مستعار از مرتبہ حضرت وجود است تعالی و تقدس
و ظلی است از ظلال کمالات آنمرتبہ مقدسہ و شر و نقص کہ در وی کائن است مستعار از عدم است و ظلی است
از ظلال شر و رذائل نقص کہ در ان عدم مخزون است کہ منشا ہر شر و نقص است و چون سالک مستعد سالک بحکم
تربیت خداوندی جلسلطانہ این امانات را درست با اہل آن بسپارد و خیر و کمال را با اہل آن بدہد
و شر را با اہل شر حوالہ نماید با چار بدولت فنا متحقق گردد و نشانے از وی نماند نه از خیر و نه از شر
و نه از شر او را ضرری متوقع گر چه ہر چیزی در وی گذاشته است از خیر و شر ہمہ مستعار از وجود و عدم بوده است کہ
او از خانه پدر خود چیزے نیاورده است ہمہ در وی پیش از امانت دارے امری بیگانه بوده و چون امانات
را تمام با اہل امانات رونماید لاجرم از زحمت منی وہائی خلاص شود و بفنا و نیستی ملحق گردد **مکتوب**
نود و ہشتم بجانب عبد اللطیف خوارزمی شر اللہ از حسن صبر شی خیر و کمال حسن و جمال
ہر جا است از وجود است کہ خیر محض است و مخصوص بواجب الوجود جل سلطانہ و ممکن چنانچہ وجود از
حضرت جل و علا بطریق ظلیت منعکس گشته است حسن و جمال نیز از ان مرتبہ مقدسہ بطریق ظلیت آمده

ذاتے ممکن بواسطه عدم ذاتے او مستر محض است قبح و نقص است لیکن این حسن و جمال کہ در ممکن مشہود است ہیچ
از وجود آمده است اما چون در مرآت عدم ظاہر شده است حکم مرآت گرفته نصیبے از قبح یافته است و نقص
پیدا کرده و ممکن چون قبح ذاتے دارد آنقدر خط و لذت کہ از این حسن می یابد از حسن خالص کہ سبب ازین
حسن است نمی رسد چه مناسبته باین بیشتر دارد و نسبت باین کمتر بواسطه مناسبت لذتی کہ از ادراک
منتہ کائن است از ادراک طبیعیات قصه مشہور است کہ کنایه ای از محاوره عطاران گذشت از فرط بوی
خوش ناخوش گشته بیهوش شده افتاد و بزرگے از آن راه میگذشت چون بسر معامله و مطلع شد
فرمود کہ بخاستے نزد مشام او بگذارید کہ از بوی ناخوش آن خوش گشته بهوش آید چنان کردند بهوش
آمد مکتوب نوید و نهم بجناب سیادت مآب ارشاد پناه میر مومن ملجوء ما اظہار شکر نعم ظاہره و باطنیه
کہ فاضل از برکات اکابر ما و از انحصر است و الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
من لم یشکر الناس لم یشکر الله ؛ حقوق علما و مشایخ ما و از انحصر شکر الله تعالی سعیهم بزوده ما و پس ماندگان
دور افتادگان بلکه بر کافه اهل اسلام هندوستان آن قدر است کہ در ضمن تقریر و خیر تحریر آید در سلک
اعتقاد بر وفق آرائی صائبه اهل سنت و جماعت کثرهم الله سبحانه فالا مصار از تحقیقات
این بزرگواران اکتساب نموده ایم و صحت عمل بموجب مذهب علمای حنفیه رضی الله تعالی عنهم از توفیقات
ایشان حاصل گردده و نیز سلوک طریقه علیه صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم در ین دیار از برکات آن
بقیه شریفه مستفاد است و تحقیق مقام جذبه و سلوک فنا و بقا و سیر الی الله و سیر فی الله کہ بمرتبه ولایت خاصه مطلع
است از فیوض اکابر آن عرصه تبرکه فاض بالجمله اگر ظاہر است صلاح آنجا یافته است و اگر باطن است فلاح
آنجا حاصل نموده ؎ شکر فیض تو همین چون کند ای ابر بهار کہ اگر خار و اگر گل همه پرورده تست
حرسهما الله سبحانه و اهالیها من الآفات و البلیات بحرمة سید السادات
علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات یارے کہ تبصریات از آن دیار علیا باین دیار سفلے می آیند بطفیل
حضرت فردوسی البرکات آنجایی علی الخصوص از شفاق ملازمان ارشاد و هدایت پناه افاده و افاضت دستگاه
سلمه الله تعالی نسبت باین حقیر اظہار مینمایند و مینمایند کہ عالیجناب نجابت آیات ایشان را بتوجه و ظن
کائن است و بعض علوم و معارف تراکه تسوید نموده مطالعه فرموده اند و پسندیده این قسم بشارت

از بزرگان باعث ازدیاد امید وار میگردد و بر تحریر بعض اذواق و مواجید دلیر میسازد و چون در ایام تبازگی شیخ ابو المکارم صفوی آمده اظهار الطاف ایشان نموده انواع مهربانی بیان فرموده ناچار همت بر کرم ایشان نموده بچند کلمه متصدی گشت و خود را فراموش ایشان او و چون نقل بعض مسودات این فقیر را اخوی محمد هاشم که از دوستان جا جتمند است بمصحوب صوفی مشار الیه مرسل داشته است لهذا بآن نموده حرفی از منقولات علوم و معارف مطالعه علیه درین قید مندرج نساخت از عنایات و الطاف حضرت امید آن دارد که در اوقات مرجوعه از دعای خیر و فاتحه سلامت خاتمه منسی نخواهند فرمود ربنا اتنا من لدنک رحمة و هیی لنا من امرنا رشدا و عوات فقیر آنه این فقیر را بحضرت الطاف و حمایت هر کدام جناب نقابت و نجابت پناه ملاذ اهل الله سید میر ک شاه و جناب افاده و استگاه علامة الورای مولانا حسن جناب صدر الشریعت حافظ الملت قاضی تولک ادام الله تعالی برکاتهم تبلیغ فرمایند بخداوند مزاد گرامی نیز فقیر زاد های عرض و عا نموده التماس فاتحه مینمایند **مکتوب صد و چهارم** شیخ نور الحق در کشف سر گرفتاری حضرت یعقوب بحضرت یوسف علیهما السلام با بعضی اسرار غریبه و علوم عجیبه الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی فضائل و کمالات آگاهی شیخ نور الحق از سر گرفتاری که حضرت یعقوب را بحضرت یوسف بوده صلوات الله سبحانه و تسلیماته تعالی علی نبینا و علیهما باهتمام و شوق تمام استفسار نموده بودند و این فقیر نیز مدتها بود که شوق انکشاف بمیان داشت چون شوق ایشان علاوه آن شوق شد بے اختیار بکلیت متوجه کشف این دقیقه گردید و دریا دے انظر ظاهر ساختند که خلقت او و حسن جمال او علی نبینا علیه الصلوات و السلام از جنس خلقت و حسن جمال ما نشانده و نمونه نیست و ظاهر گشت که جمال او جنس جمال بهشتیان است و مشهور گردید که با وجود این مشابهت صباحت او را شباهت بحسن جمع و غلمان است بعد ازان آنچه بتفصیل دران با بکرم و فضل خداوند جل سلطانه فائض گشت در قید کتابت آورده مرسوم داشت سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا

۵ در پرسش آنکه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت همان میگویم بسوال اینهمه فراق و محبت و گرفتاری که حضرت یعقوب را بحضرت یوسف بوده است علی نبینا و علیهما الصلوٰة و التسلیمات از کدام راه بوده و حال آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی او را و ما را بکرام او را علی نبینا

وعليهما الصلوة والبركات والتحيات اولى الايدى والابصار میفرماید
إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ
پس گرفتاری بما دون حق جل وعلا چه مناسبت شان انبیاء اولی الایدی والابصار باشد
وخلصان گزیده را البته بتعلق بمخلوق چه گنجایش دارد گفته نشود که این گرفتاری بما دون حق جل جلاله
تعالی که مخلوق پیش از مرآت حسن وجمال اوئیست سبحانه چنانکه صوفیه گفته اند وشهود وصدور او
مرآت کثرت تجویز کرده وسوای رویت اخروی درین نشاء در مجالی ومظاهر صور ممکنات مشاهده
وبکاشفه اثبات نموده زیرا که این قسم کشف وشهود که سالکان صوفیه راه در منازلات توحید درین
نشاءه فانیه دست میدهد نزد یک است که خواص انسان انجا را از ان استکاف بود وایشان از ان
مکشوف ومشهود تحاشی وتنزه نمایند هرگاه معاملة اینچنین بوده انبیاء برگزیده ثبوت این نوع
احوال را چه احتمال است بلکه تصور اینمعنی در حق این بزرگواران عین محال است جواب این سوال
مبنی بر مقدمه است وآن نکته است که حسن جمال آخرت وهمچنین تلذذات وتنعمات آن موطن غیر متناهی
حسن وجمال دنیوی است نه مثل تلذذات وتنعمات انجای زیرا که آن حسن وجمال خیر وخیر است
وآن تلذذ وتنعم مرضی ومقبول بود لے جلبشانه واین حسن وجمال همه شر ونقص است واین تلذذ
وتنعم همه نامقبول وغیر مستحسن لبنداد آخرت دار رضا آمد ودار دنیا دار غضب مجالی گشت جلسلطانه
سوال حسن وجمال ممکن چون مستعار از مرتبه حضرت وجوب تعالے وممکن پیش از مظهر ومرآت
مرتبه نباشد چه ممکن از خود هیچ ندارد وآنچه دارد مستعار از حضرت وجوب است تعالے وتقدس پس
افادت درین موطن از کجا آید وچرا یکے مرضے ومقبول دیگرے نامقبول وغیر مستحسن گردد
جواب مبنی بر چند مقدمه است مقدمه اولے انکه بعالم تمام مجالے ومظاهر اسماء وصفات واجبی است
جلشانه ومرآیا کمالات اسمائی وصفاتی او تعالے مقدمه دوم انکه صفات واجبی جلسلطانها هر چند ظاهر
وجوانب اما چون احتیاجے در وجود وقیام امکان را بحضرت ذات تعالے ثابت است انچه از امکان
در حیطه کائن است وجوب فانے در حق شان غیر مقطوع چه وجوب شان بخود نیست بلکه ذات واجب
است هر چند انجا را غیر ذات نگویند اما از غیریت چاره ندارد چه ثنویت در میان انجا کائن است

والاثنان متعاران قضیه مقرره ارباب معقول است موجود لک اطلاق امکان وحق شان نباید کرد که موهم حدوث است کان کل ممکن حادث عندهم و وجوب بالغیر نیز دران موطن نباید تجویز نمود که موهم الفکاک شان است از حضرت ذات تعالی تقدس مقدمه ثالث آنکه هر چه را بحکم امکان است عدم لذاته در حد ذات آنجا گنجایش است اگرچه حصول آن عدم محال بود لیکن آن استحاله ناشی از نفس ذکشته است بلکه از جای دیگر آمده مقدمه رابعه آنکه هما وصفات واجبی الجلسلطانه چنانچه در جانب وجود شان حسن وجمال کامن است در جانب احتمال عدم شان نیز حسن وجمال ثابت اگرچه بثبوت این حسن وجمال بود مناسب عدم است و هر چند مستعار از جوار باشد که عدم را فی حد ذاته خیر از شر و قبح نصیبی نیست وجود است که سراسر خیر و کمال است و تمامه حسن وجمال باید دانست چنانچه گذشت که در عدم نمود ار گردد و هر زنگ است که رالت کر خلاف خالی نیند و شیرین و دانا نیند مقدمه خامس آنکه بکرم الله سبحانه بنظر کشفی لائح گشته است که در نشاره جانب عدم ممکن را از کمال اقتدار تربیت نمود آزاد مرتبه حسن وسیم بصنع کامل خود ثبات و استقرار بخشیده اند و نظر حسن وجمال صفات که در جانب احتمال عدم شان نمودار شده بود و ساخته و نیز واضح گشته است که در نشاره آخرت جانب وجود ممکن را ترجیح داده نظر حسن وجمال صفات که در جانب وجود شان ثابت است خواهند ساخت چون این مقدمات بخاطر نامه معلوم گشت تفاوت و میان حسن وجمال این نشاره و حسن وجمال آن نشاره واضح شد و قبح یکے و حسن دیگری لائح گردید و غیر مرضی از مرضی تمیز پیدا کرد ازین تحقیقات هم حل سوال شد و هم توضیح مقدمه شد که جواب آل اول مبنی بر وی بوده است کما لا یخفی علی الفطن اللماهل و چون این مقدمه واضح گشت در جواب آل دل گوییم که بفضل خداوند جلشانه بکشف صریح معلوم گشته است که وجود حضرت یوسف علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام هر چند درین نشاره پیدا گشته است امابر خلاف سائر موجودات این نشاره وجود او از نشاره آخرت است و جانب وجود او را ترجیح داده اند و نظر حسن وجمال که تعلق بوجود هما و صفات آشته ساخته اند و شایسته بحدیه رسانیده که بنفس او یا باصل او تعلق گیرد و منتفی گردانیده و از علت عدم که منشا وه هر قبیح و نقص است او را و اصل او را پاک کرده و غیر از استیلای جانب نور وجود که نصیب بهشتیان است در وے نگذاشته ناچار گرفتاری حسن وجمال او در رنگ گرفتاری حسن وجمال بهشت بهشتیان محمود آمده نصیب کل گشته و هر چند بحکم عزیز و گرفتاری حسن وجمال

آن نشاره بیشتر باشد و در مراضی مولے جلشانه قدم بیشتر نهد چه گرفتاری آن نشاره عین گرفتاری است
بصاحب آن نشاره که آن نشاره پیش از طلسم حکمت او نیست جلسلطانه و در رنگ روائے کبریا و پوشش
جمال پرورگے و اللہ یدعوا الی دار السلام و نص قاطع است واللہ یرید الاخرة بر همینے حجت است اضعف آنکه
گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا ندموم داشته است و در اے گرفتاری مولے جلشانه ساخته
حقیقت آخرت الهاهی ندانسته است و غائب را بر شاهد باوجود فارق بین قیاس کرده رابعه بجاه
اگر حقیقت بهشت را الهاهی میدانست فکر سوختن آن نمیکرد و گرفتاری را زاوای گرفتاری مولے آن جلسلطانه
نمیدانست و دیگر سے گفته است کر کم من یرید الدنیا و منکم من یرید الاخرة حکایت
از دو فعلین است حضرت حق سبحانه انصافش را چگونه متصور گردد که حضرت حق سبحانه و تعالی دعوت
به بهشت میفرماید بعد از دعوت کسیکه اجابت کند از وی شکایت نماید اگر گرفتاری آن مولے قدیم نموم
بودے باشایه ذم داشتے بهشت دار رضا نگشتے که رضا نهایت مراتب قبول است و آنهم در رنگ دنیا
مغضوب آمدی علت غضب باعث ذم عدم است و هیچ هیچ قبیح و نقص است و نصیب دنیا آمده است و نصیب
یعنی دنیا گشته چون تیری از عدم حاصل گشته شایسته ذم و قبیح اول شد نا رضای و نامقبولی نصیب او
آمد و جز رضا و قبول وجود و نور و غیر از وصل و وصول و رحمت و سرور هیچ نماند مخبر صادق فرموده است
علیه و علی آله الصلوة و السلام که در بهشت تسبیح و تهلیل و تحمید و خان نباشد یعنی سبحان الله گویند و
در بهشت نباشد معنے تنزیهے که اینجا یکسان است حروف و کلمات پیدا گشته است آنجا بصورت و معنی متمثل
شود و گرگرفتاری بآن رخت و تلذذ و از ان و رخت عین گرفتاری و تلذذ معنی تنزیهے باشد علی الاطلاق
صیغه علیه که آنهمه لایق و سزاوار توحید و اتحاد فرموده اند در مظاهر جمیله این نشاره فرو داورده
آمد عشق کرده اند و در ضمن اینها شهود و مشاهده اثبات نموده و حسن و جمال اینها حسن جمال مولے
دانسته جلشانه یکے گفته و قلت فی کل طاعة ایاک نعبد دیگری گوید ۵ امروز چون جمال تو در پرده ظاهر است
در حیرتم که وعده فردا برائے چیست ؛ دنیا نائے گوید ۵ او عطش گر در قدح آبے خورند ؛ در وقت
لب حق را ناظر اند ؛ درین نشاره صدق امثال این سخنان از فهم و دریافت این فقیر دور است
که درین نشاره و طاقت تحمل این نازکیها نے یابد و از ناقابل قبول این قوم دولت نمیدانند اگر طاعت قبول

میدہشت منصوب موکلی نمی آید جلشانہ و پیغمبر علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام الدنیا ملعونۃ فرمودہ بہشت است
کہ مزاوار کرامات است و قابل این مقامات وقتل فی کل طعام لذیذ و طعام بہشتے صاد و دست
نہ و طعام دنیوی کہ مخلوط بزہر آب عدم است لہذا ارتکاب این مستحسن نیامدہ نزد این فقیر بہشت ہر شخص
عبارت از ظہور آن اسم الہے است جلشانہ کہ مبدء تعین آن شخص است و آن اسم بصورت اشجار و انہار
و بصورت حور و قصور و بکسوت و لذان و غلمان ظہور فرمودہ است چنانچہ در اسمار الہے جلسلطانہ تفاوت
است باعتبار علو و سفل و باعتبار جامعیت و عدم جامعیت و درجات نیز باندازہ آن تفاوت است
اگر در ضمن این ظہور شہود و مشاہدہ انبات نمودہ آید مستحسن و زیبا است و وضعی در موضع خود است اما
در غیر این موضع امثال این تخان اطلاق نمودن جرات است و وضعی در غیر موضع خود مانا کہ صلعم
علیہ از فرط محبت و کمال اشتیاق کہ مطلوب و ای ندہر قدر راکہ از مطلوب بنام جان انسان ہیچ نمی
و نہ آنا اہتمام بکار محبت عین مطلوب و مقصود انگاشتہ اند و عاشقیہا کہ نفس مطلوب بدکر دہ باد
و دیوان آوردہ و خطہا بردہ اند و مشاہدہ و مکاشفہ انبات نمودہ بزرگے گوید بیت از جام
مست و بیخود و نہ ہر سو کہ آواز پای را بد بلے این قسم معاملات و عاشقیہا و دریے آرامیہا
محبت مجوز ہست بلکہ مستحسن کہ از برائے خدا ست و از راہ شوق لقا مطلوب بے ہتا ہست خطاب ایشان
حکم صواب و دوستان حکم صحو و در خبر آمدہ ہست سین بلال عند اللہ شین بر شہد تو خندہ زند
شہد بلال نا بد و ہست کہ مکشوف این فقیر آنست کہ رویت ہر شخصے بہشتے و بہشت نیز باندازہ آن
اسم الہے است جل سلطانہ کہ مبدء التعین و تشخص اوست و بکسوت اشجار و انہار و حور و غلمان بہشتی
ظہور فرمودہ است تا بمنعمے کہ بعد از خیدگاہ بکرم خداوندی جلشانہ این اشجار و انہار و غیرہا کہ مظاہر
آن اسم مقدس بودہ اند زمانے حکم صنایع امیکنند و در سایہ دولت رویت غیر منکشفہ آن شخص را میکردند
و باز بحالت اصلے می آیند و ما در انجا در شغل میدارند وھکذا الی ابد الآباد در رنگ تجلے ذاتے
برقی کہ درین نثار اثبات کردہ اند کہ تجلے ذات حضرت جلشانہ مر مستعدان آنی اند ولت را ہمیشہ در پردہ
ہما و صفات بعد از خیدگاہ زمان بسیر حجاب این ہما و صفات مرتفع میشود و حضرت ذات بے پردہ
ہما و صفات متجلے میگردد و چون آن اسم الہے جلسلطانہ باعتبار از اعتبارات حضرت ذات است

تعالی ناچار متعلق رویت ہر شخص ہم ہمان اعتبار ذاتے خواہد بود کہ رب آنشخص است ازینجا کہ تعین و تخصص و تجزی نہ بر وزیر اکہ ذات عز شانہ بتمامہ آن اعتبار است نہ بعض آن ذات اعتبار است و بعض دیگر اعتبار دیگر کہ آن علامہ نقص و حدوث است تعالی اللہ سبحانہ عن ذلک گفتہ اند ذات اللہ تعالی تمام علم و تمام قدرۃ و کمال ارادۃ و ہر چند بر اعتبار تمام ذات است امامرئی ہمان اعتبار است نہ اعتبارات دیگر پس مدرک الابصار را ازینجا باید دست گفتہ نشود کہ چون در اعتبارات تمیز نبود و ہر یکے عین ذات باشد تعالی متعلق رویت اعتبار را ساختن و درمیان اعتبارات کثیرہ بچہ منے باشد زیرا کہ گوئیم کہ این اعتبارات ہر چند عین ذات اند بلکہ عین یکدیگر نہ تمیز و امتیاز چونے کہ نزد گرفتاران عالم چون معتبر است ندارد اما امتیاز بچونے درمیان شان کائن است و معاصب و تنان کہ ازعالم چون بعالم بچون پیوستہ اند پیوستنے بچون امتیاز بچون شان بر الیشان نیز واضح است و ازینرو در رنگ امتیاز کوشش ازچشم می باید داری مما حبدا لتے کہ مبدء لقین او ہم جامع باشد بر سبیل اعتدال علی تفاوت الدرجات و لو علی سبیل الاجمال و از جمیع اعتبارات ذات تعالی و تقدس نصیب است و رویت او بجمیع آنہا متعلق لیکن چون ضیق جامعیت اجمالی نصیب ایشان است ہمہ وقت دامنگیر اوست احاطہ و درک در حق او نیز مفقود باشد و کریمہ لا تدرکہ الابصار و ہو یدرک الابصار و من یصدق من اللہ حدیثا باید دانست بندہ را کہ حضرت حق سبحانہ کہ خود مخصوص ساختہ بدولت لقائے اتم مشرف میگرداند از قید عدم کہ ماہیت او شدہ بود خلاص میسازد و عین و اثر از روی نگذارد و او را بعد از ینچنین فنا وجودی می بخشد کہ شبیہ وجود نثار آخرت بود و تعلق بر ترجیح جانب وجود ممکن داشتہ باشد و مظہر کمالات جانب وجود اسماء و صفات آلہے جلشانہ بود و وجہ تحقق آن سابقا ذکر یافتہ است حضرت یوسف علی نبینا و علیہ الصلوۃ و السلام بوجود بخشی باینولت مشرف شدہ بود و این عارف بوجود ثانی بولادت ثانی و چون آن جبلی بود ظاہر نیز او را عطا فرمود و این چون بعد از کسب حاصل گشت بنور باطن اکتفا نمود و حسن ظاہر او را ذخیرہ از برای آخرت دانست ازینجا ست بلندی و ارتفاع بعد انبیا علیہم الصلوات و التسلیمات عزیز الوجود است و اقل قلیل این بزرگوار ہر چند نبی نیست اما بتبعیت انبیا شریک ولایت خاصہ انبیا است علیہم الصلوات و اگرچہ طفیلی است اما سفرہ نشین خوان نعمت شان است و ہر چند خادم است اما ہمنشین مخدومان است و ازین

که مصاحب هم از متبوعان است گاهی بود که اسرار بادی می رسیان آرند که انبیا دران غبطه نمایند و تمنا
بادی خواهند علیهم الصلوات والتسلیمات چنانچه مخبر صادق نیز علیه الصلوات والسلام بان خبر داده است
اما این قسم معامله داخل فضل جزوی است فضل کلی مر انبیاراست علیهم الصلوات والتسلیمات این فضل هم
اورا چون بدولت متابعت شان میسر گشته است از ایشان است و پیش از امانت دار ایشان است
کریمه وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنْدَنَا
لَهُمُ الْغَالِبُونَ نص صریح است که شان این بزرگواران زهمه پیش برده است و برهمه نصرت داده و غالب
ساخته سوال این وجودی که بحارف تمام الفنا بخشیده اند یا او یا این وجود هم در رنگ سائر موجودات
این نشاره در مرتبه حس و وهم است یا ازین مرتبه برآمده است و اگر برآمده است وجود خارجی پیدا
کرده است یا نه و حال آنکه مقرر قوم است که در خارج غیر از حق سبحانه و تعالی هیچ چیز موجود نیست جواب
آنچه در آخر کار معلوم گشته است گوییم که برآمده است و نفس امری گشته مرتبه وهم هرچند باعتبار ثبات
و تقرر حکم نفس امر پیدا کرده بود اما فی الحقیقت نفس امر نبود که نفس وی را آن مرتبه است کو یا انیم تیه یزدانی
است درمیان وهم و خارج موجودات نشاره آخرت هم در مرتبه نفس امر نه ملکه صفات واجبی جلشانه بسوای
صفات ثمانیه حقیقیه همه دران مرتبه اند و در مرتبه خارج غیر از ذات اقدس واجبی جلشانه غیر از صفات ثمانیه
او تعالی هیچ چیز موجود نیست پس موجودات را سیر مرتبه بیداشد مرتبه وهم که نصیب اکثر افراد این نشاره است
انبیاء باجمعهم علیهم الصلوة والتسلیمات از همه مرتبه برآمده اند و همچنین ملائکه کرام علی نبینا و علیهم
الصلوة والتسلیمات کر وجودشان مناسب وجود نشار آخرت است و اقلی از اولیا کرام نیز باین دولت مشرف
گشته اند و اوهم نفس امر ملحق گشته مرتبه دوم نفس امر است که صفات و افعال واجبی جلشانه انجا کاشته
و ملائکه کرام نیز در همه مرتبه موجود ند و وجود نشار آخرت نیز در همه مرتبه ثابت است و همچنین انبیا و اقلی از اولیا
نیز باین مرتبه رسیده اند علیهم و علی اتباعهم الصلوة والتسلیمات انچه درست که صفات واجبی جلشانه
در مرکز انتظام است کانشرف جزاراست و سائر موجودات در اطراف و اکناف آن مرکز علی حسب مراتب
مرتبه سیم خارج است موجود در انجا ذات و صفات ثمانیه واجب الوجود است تعالی و تقدس اگر فرق است باعتبار
مرکز و غیر مرکز است کر شرف و تقدس انسب است سوال از مرتبه وهم بمرتبه نفس امر رفتن کدام مزیت دارد و کدام

قرب آن مربوط است جواب منشاء هر خیر و کمال و حسن و جمال وجود است و وجود را هر چند قوت و تقرر بیشتر
پیدا شود ظهور این صفات کاملتر آید و شک نیست که وجود نفس امری از وجود و هیچ اقوی و اثبت است پس
ناچار خیر و کمال در او اتم و اکمل بود و در قرب حق سخن است که در مرتبه صفات افعال و تعالی موجود گشته است
و بصفات خالقیه و رازقیه حق جوار پیدا کرده باید دانست که ثبوت عدم و همچنین ثبوت کمالات که شایبه
عدم در آنها ملحوظ است اگرچه از کمالات صفاتیه بود همه در مرتبه حس و وهم است که تا از عدم بالکل پاک
نشود و عین اثر عدم زایل نگردد شایان وصول مرتبه نفس امر نگردد و اگرچه در ثبوت هستی و در حالت
باعتبار قوت و ضعف عدم هر چند اقوی بود گرفتاری مرتبه وهم اتم باشد و چون ضعیف گردد گرفتاری
کمتر بود و بسیاری از اولیا که بسیر و سلوک از مراتب عدم گذشته اند و غیر از اثری از عدم در آنها باقی نمانده است
هر چند تا آن اثر باقی است داخل مرتبه نفس امر نمیشوند اما از مرتبه وهم گذشته بنقطه نهایت آن میرسند
و نظارگیان مرتبه نفس امر میگردند و نصیبی از آن مقام حاصل میکنند محسوس میگردد که انبیاء کرام و ملائکه
عظام علی نقاوة الدرجات علیهم الصلوة والتسلیمات و همچنین بعضی از متابعان انبیاء اگرچه
اقل باشند تا نهایت مقام مرتبه نفس امر رسیده اند و هر کدام را آنجا علی تفاوت الدرجات منزلتی است خاص
و مقامی است علیحده و حروف و کلمات قرآنی نیز آنجا مشهود میگردند و نمیاند که مقام آنجا فوق مقام انبیا است
علیهم الصلوة والتسلیم که گویا از آن مقام برآمده اند و بمقام فوق نارسیده و میان برزخ شده
اقامت نموده اند که مقام فوق مخصوص ملائکه و صفات مقدسه حضرت واجب الوجود است تعالی و موجود خالص
غیر او سبحانه و آنجا حروف و کلمات چون سمات حدوث دارند قابلیت وصول آن مقام ندارند اما از آن مرتبه موجودات
آن مرتبه پیش قدم اند و چنگی در دامن مقولات خود زده اند و بدرجه کمالی که در منتهای مرتبه نفس امر اقامت نموده اند
نظارگیان مرتبه فوق اند و از کمال بگرفتاری رنگ تمام چشم گشته نگران آن انجناب مقدس اند حسب حالیه است
که عین بزرگواران با این توطن و اقامت بکل امرء مع من احب با محبوب خود معیت مجهول الکیفیت
دارند و بخود و باوی اند و بی اتحاد و انمنیت با مطلوب خود مانوس و مالوف اند در عین آنکه معیت
حروف و کلمات قرآنی را با آن مرتبه مقدسه ملاحظه نموده آمد معلوم گردید که این معیت را با معیت دیگران
هیچ نسبتی نیست این معیت بس عالی است هیچ درک نمی آید که بالطف بطون مربوط است فهم مخلوق

انجا چه گنجایش القرآن کلام الله غیر مخلوق آمده است از علوشان اینجا حروف و کلمات مقدسه معلوم میگردد
که کلام نفسی هم همین حروف و کلمات است چنانچه قاضی عضد تحقیق آن نموده است و بے تقدیم و تاخیر همینها
کلام قدیم نفسی گفته و تقدیم و تاخیر آنها را مقصور آلت حادثه خود داشته سوال اگر همین حروف
و کلمات کلام نفسی باشند باید که دخل مرتبه خارج کروند و سابق گذشت که دخل انتظام نمیکروند و حصه ان
چیست جواب اینجا حروف و کلمات چون در انسان بتقدیم و تاخیر مذکور شده اند ناچار باین ملاحظه در نظر
کشف عدم دخل شان مرتبه خارج ظاهر میگردد و چون مرتبه ثانیه بے ملاحظه تقدیم و تاخیر دیده آمد شهود
که دخل اندو باصل خود ملحق بلکه متحد پس معیت شان مع معیت دیگران چه نسبت دارد که اینجا اتحاد است و در
معیت دیگران الی اتحاد گنجایش ندارد سبحان الله همین حروف کلمات قرآنی چون کلام قدیم سبحانے
بود ظهور این سه شان بخلاف سائر صفات قدیمه نفسی خواهد بود چه حروف و کلمات بین تقدیم نفسی اند
و رو پوش آن غیر از تقدیم و تاخیر عارضی که از راه قصور آلة تکلم آمده است نخواهد بود پس ترتیب بین آنها
بجناب قدس خلق او تعالے جل سلطانه که کردی از طلبیت بوی نرسیده است و جز خاشاک تقدیم و تاخیر را در چشم محجوبان
انداخته باصالت خود در عالم ظلال جلوه گر گشته است لهذا افضل عبادات تلاوت قرآن مجید آمد در شفاعت
او مقبول ترین شفاعت دیگران گشت چه شفاعت ملک مقرب چه شفاعت نبی مرسل تمایز و مراتب
که بر تلاوت قرآنے مترتب میشود چه تفصیل آن تواند نمود و بسا است که تالے را در داشته مدرجاتے برده است
که مورا آنجا گنجایش متصور نبود سوال آیا حروف و کلمات قرآنے با بندولت مخصوص گشته اند یا حروف
و کلمات سائر کتب منزله نیز بادی درین دولت شرکت دارند جواب کلام قدیم نفسی اند جواهیه را در بندولت
شرکت است انقدر فرق در نظر کسے متمثل میگردد و که قرآن مجید گویا مرکز دائره است و سائر کتب منزله
بلکه جمیع انچه بدان از ازل تا ابد تکلم و تعشود همه گویا محیط آن دائره پس قرآن اصل همه آمد و شرف جمیع کتب
گشت چه مرکز شرف اجزا دائره است و اصل جمیع نقطه دائره است گویا سائر نقط تفصیل او و بندا و
اجمال الکا قال الله تعالی فی شانه وانه لفی زبر الاولین سوال از تحقیق سابق معلوم گشت که درین نشا ضمیر
مظاهر جمیله شهود و مشاهده که گفته اند واقع نیست و اینان را قابلیت مظهریت آنمرتبه مقدسه آباد غیر ازین
مظاهر درین نشا الفس شهود و مشاهده متحقق است یا نه جواب آنچه معتقد این فقیر است آنست که نصیب این

منشا ایقان است که رویت تبصری و مشاهده که عبارت از رویت قلبست علی تفاوت الدرجات نتیجه قهره
اوست که بآخرت مربوط است صاحب تعجب فکر از اکابر این طائفه علیه است در کتاب خود باجماع مشایخ را
نقل میکند و میگوید که اجماع کرده اند بر آنکه رویت حق جل علا در دین نشأة بچشم دنه بدل و اقعیست و غیر
از ایقان امری دیگر اینجا کائن نه سوال مقرر از طائفه علیه است که یقین بر سه مرتبه است علم الیقین و عین الیقین
و حق الیقین و علم الیقین عبارت از استدلال از اثر مؤثر گفته اند چنانچه یقین بوجود آتش مثلا که از
راه استدلال از علم بوجود دخان حاصل گردد و عین الیقین عبارت از دیدن آتش گفته اند مثلا و حق الیقین
عبارت از تحقق شان بآتش و آشته مثلا و چون رویت قلبی هم نبود عین الیقین بکدام معنی درست آید
و اجماع مشایخ بر عدم رویت مطلقا چگونه صادق بود جواب آنست که مراد از اجماع مشایخ ما تقدم بود
و متاخران بر خلاف آن حکم کرده باشند و تجویز رویت قلبی نموده و نزد این فقیر بحکم ثابت نشده
و این تجویز بثبوت نه پیوسته و این درجات ثلث که در یقین گفته اند همه داخل علم الیقین است و از
استدلال بر آمده و از علم بعین نرفته و آنچه در عین الیقین رویت آتش گفته اند رویت دخان است که اینجا
بر وجود آتش استدلال کرده اند نه رویت آتش چنانچه در علم الیقین استدلال از علم دخان بود بر وجود آتش
اینجا از رویت دخان است بر وجود آتش یقین ثانی اتم است از یقین اول بواسطه قوت دلیل
خود که اینجا علم دلیل است و اینجا رویت دلیل است و همچنین در حق الیقین بدخان متحقق شدند نیز بآتش
و از اینجا استدلال بر آتش کردن است و این یقین از هر دو سابق اتم و اکمل است که از نفس خود که دخان است
استدلال بوجود آتش مینماید و از آفاق و انفس فرق واضح است قال الله تعالی سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا
فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ قال الله تعالی وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ
لِّلْمُؤْمِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ آنچه در آفاق و انفس دیده میشود همه آیات مطلوب
نیست مطلوب بسیر در آفاق و انفس دخان بود که آیت آتش است نه آتش پس معامله در آفاق
و انفس استدلال باشد که حقیقت علم الیقین است و حق الیقین در ماوراء آفاق و انفس باید تشخیص نمود
سبحان الله بزرگان را فیت مطلوب در انفس مقرر ساخته اند و بیرون انفس بی حاصل دانسته یک
فرماید ؎ همچو ما بینا مبر هر سو دست ؛ با تو در زیر کلیم است انچه هست ؛ دیگری گوید ؎ چون

جلوه آن جمال بیرون از نوتیست و باور دامان و سر بجیب اندر کش و تا تو گوید وزه کرس
نیک کرسی بود و گرچه عمری نگذرد خود بود و صاحب فصوص باید التجلی من المذات لا
یکون الا بصورة التعلیم بزرگ دیگر فرماید اهل الله بعد از فنا و بقا هر چه می بینند و هر چه
می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است وَفِیْ اَنْفُسِکُمْ اَفَلَا تُبْصِرُوْنَ
و نزد فقیر نفس سر و رنگ آفاق بے ما حصل است و از یافت مطلوب خالی و بی نصیب است نهر یکه
آفاق و نفس است استدلالی است بمطلوب و دلالت است بمقصود و وصول بمطلوب باید را آفاق نفس مربوط
است و بما سوای سلوک و جذبه بتوسط چه سلوک سر آفاقی است و جذبه بالنفسی پس سلوک و جذبه و سیر آفاقی
و انفسی همه داخل سیر الی الله باشند آنچه گفته اند که سیر و سلوک آفاقی سیر الی الله است و جذبه و سیر انفسی
سیر فی الله چه توان کرد ایشانرا چنان دانا نیندو اینجنین سُبْحَانَکَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا من مسکین
اوش خورشان را چه یارا که سخن خلاف نداقشان گوید اما چون معاملات از تقلید گذشته است ناچار
هر چه می باید بگوید مخالفت قوم باشد و با موافق ابو یوسف هم ابداز گذشت تقلید التزام موافقت ابو حنیفه
کرا سزاوار است خطاست رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَّسِیْنَا اَوْ اَخْطَاْنَا سوال این درجات
ثلث یقین چون داخل علم الیقین گشت عین الیقین نیز وجه بود جواب عین الیقین مثلا عبارت از انجالت
است که نفس و خان آبا تش کائن است و چون مستدل بمنتهای رسید دلیل برسد که دخان باشد او را
نیز حالتے با تش پیدا خواهد شد که دخان آبا تش ثابت است نزد فقیر انجالت معتبر بعین الیقین است
که فوق علم استدلال است و بیرون از آفاق و انفس است و چون پایه استدلال از میان برخاسته است که
نهایت مرتبه علم است ناچار از علم بکشف آمده و از غیب بشهود و حضور انجامیده باید دانست که شهود
و حضور دیگر است و رویت و احساس دیگر ضعیف البصر را در وقت شعشعان نور آفتاب کامل است و
رویت و احساس آن متحقق نه تشبیه متحقق شدن بدخان و وجود چه دارد و شامل علم الیقین و عین الیقین است
بتحقیقے که ذکر یافته تا زمانیکه در تحقق بدخان جمیع نقطه آن را طی کرده بنقطه آن آخر نرسد علم الیقین است
چه هر نقطه که مانده است حجاب است که مستلزم استدلال است و چون بجمیع نقطه متحقق شده و بنقطه
آخر آن برسد استدلال برخاید که حجت بتمامها ارتفاع یافته است و در رنگ نفس و خان عین الیقین او را

ثابت بود فافهم ازحق الیقین چه نوشته آید کمال تحقق آن مربوط بنشارا خروی ست واگر نصیبے ازان
دولت در دنیا کاین است مخصوص ناخص خواص ست که سیر انفسے که شباهت بحق الیقین دارد نزد ایشان
داخل علم الیقین شده و انفس آن حکم آفاق گرفته و علم حضوری ایشان که بالفعل بوده ست علم حصولے
گشته و عین الیقین و ما وراء آفاق و انفس در حق شان حاصل شده و قلیل ما هم نمانده حسنه و بیان
حسن و جمال محمدی علی صاحبها الصلوٰة والسلام که متعلق محبت پروردگار عالمیان گشته ست چیزیست
واو صلے الله تعالے علیه وسلم بان جمال محبوب العلمین آمده حضرت یوسف هر چند صباحتی که داشت
محبوب حضرت یعقوب بوده ست علی نبینا وعلیه الصلوٰة والتسلیمات اما حضرت پیغمبر ما که خاتم رسل
است بلاحتے که دارد محبوب خالق زمین و آسمان ست علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات در زمین و زمان
بطفیل او خلق فرموده ست گاه باشد که گاه باشد دانست که خلق محمدی در رنگ خلق سائر افراد انسانی
نیست بلکه بخلق هیچ فردی از افراد عالم مناسبت ندارد که او صلے الله علیه وسلم با وجود انشار عنصرے
از نور حق جل و علا مخلوق گشته ست کما قال علیه وعلی اله الصلوٰة والسلام خُلِقْتُ
مِنْ نُوْرِ اللّٰهِ و دیگر از امید دولت میسر نشده ست بیان این دقیقه آنست که در ما سبق گذشته
ست که صفات ثمانیه حقیقیه حضرت واجب الوجود جل سلطانه هر چند داخل دائره وجوب ست اما بواسطه
اضافیه که اینجا را بحضرت ذات ست تعالے از رتبه امکان در اینجا کائن ست و چون در صفات حقیقیه قدیمه
رائحه امکان آنچنانکه گشت و صفات اضافیه حضرت واجب الوجود تعالے ثبوت امکان بطریق اولے
باشد و عدم قدمشان نیز اول دلیل باشد بر امکان شان و بکشف صریح معلوم گشته ست که خلقت انسان
علیه وعلی اله الصلوات والتسلیمات ناشی ازین امکان ست که در صفات اضافیه تعلق عامه امکانیه و سائر
ممکنات عالم کائن ست هر چند بدقت نظر صحیفه ممکنات عالم و اطلاقه نموده می آید وجود انسان مدرج
آنجا مشهود نمیگردد بلکه مناط خلقت و امکان او علیه وعلی الا الصلوٰة والسلام و عالم ممکنات نباشد بلکه
فوق این عالم باشد ناچار و اساسه نبود و نیز در عالم شهادة ساسه هر شخص از اشخاص انسان لطیفه ست از
لطیفتے از لطیفهاے در عالم نباشد و اساسه به صورت دارد علیه وعلی آله الصلوٰة والتسلیمات کشف
و شنو صفت علم از صفات حقیقیه ست و داخل دائره موجود خارجی ست و چون آن صفت

اضافی عارض شود و بیان تقسیم باید مثل علم اجمالی باعلم تفصیلی آن اقسام و از صفات اضافیه خواهد بود
و داخل دائره ثبوت نفس امر یکه مقرر صفات اضافیه است چنانکه گذشت و مشهود میگردد که علم جملی
کراز صفات اضافیه گشته است نوری است که در نشاء عنصری بعد از انصباب از اصلاب با رحام مشکوٰة
بمقتضای حکم و مصالح بصورت انسانی که احسن تقویم است ظهور نموده است و مسمی بمحمد و احمد شده انیک
استماع باید نمود که این قدر اجمال هر چند علم مطلق را مقید ساخته است و از حقیقت باضافه آورده اما هیچ
زیادتی و منضم پیدا نکرده است و هیچ چیز او را مقید نگردانیده چه اجمال علم عبارت از نفس علم است
نه زائد منضم بعلم بخلاف تفصیل علم تقاضای جزئیات متکثره مینماید تا تفصیل متصور گردد عجب قیدیست
که مظهر اطلاق است و طرفه مقیدیست که نفس مطلق است همین قدر تفاوت نازکی در مطلق علم نسبت بذات
عالم جلسلطانه ملاحظه باید نمود که علم نفس عالم و نفس معلوم میتواند بود چنانچه در علم حضوری کائن است
بخلاف صفات دیگر که این قابلیت ندارد و نتوان گفت که قدرت همین قادر و عین مقدور است مراد قدرت
عین مرید و عین او پس علم را با ذات عالم اتحادی است و اضمحلالی که غیر او را نیست از اینجا قرب
با احد باید دریافت چه واسطه درمیان واحد و آن صفت علم است امری است که اتحاد و مطلوب دارد
پس حجابیت او را نشاید چه گنجایش و ایضا علم را حسنی است ذاتیکه غیر او را از صفات این حسن ثابت
نیست لهذا بزعم این فقیر محبوبترین صفات و اقربیه نزد حق جل و علا صفت العلم است و چون حسن آن
شائبه بهیچوجه دارد حس و ادراک آن قاصر است ادراک تمام آن حسن مربوط بنشاء آخرت است که
موطن رویت است چون خدا را عز و جل بینند جمال محمد را و یابند هر چند در این نشاء دو ثلث حسن
بحضرت یوسف مسلم و ثلث باقی همه تقسیم شد اما در آن نشاء حسن حسن محمدی است و جمال جمال
محمدی علیهم الصلوات و التسلیمات که محبوب خدا و دست جلسلطانه چگونه حسن و دیگر بریرا
با حسن صفت علم مشارکت بود که حسن او بواسطه اتحاد است مطلوب حسن همین مطلوب است او دیگر را چون
اتحادی نیست آن حسن نیست پس خلقت محمدی علیه و علی آله الصلوات و السلام با وجود حدوث مستند
بقدم ذات گشت لهذا احکام او نیز منتهی بوجوب صفات شد لکن حسن او حسن ذات امد تعالی که شائبه غیر حسن
بروی کائن نیست چون چندین شبهه ناچار متعلق محبت جمیل مطلق گشت و محبوب امد ان

تعالی جمیل یحب الجمال سوال کہ بیہ بجہیم دلالت دارد بر آنکہ محبت حضرت حق سبحانہ بغیر او صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم نیز متعلق میشود و دیگران ہم محبوب او تعالی میباشند و وجہ تخصیص آن چیست کہ دیگران
موجود نیست جواب محبت دو سہ است محبت است کہ بذات محب متعلق است و محبتی است کہ بغیر از ذات
او تعلق دارد قسم اول محبت ذاتی است و اعلای اقسام محبت است چہ ہیچکس ہیچ چیز را دوست
ندارد چنانکہ خود را و نیز این قسم محبت احکم واوثق است کہ بعروض عارضی زوال نپذیرد و نیز متعلق
این محبت محبوب صرف است کہ شائبہ محبیت ندارد بخلاف قسم دویم محبت کہ عرضی است و زوال
پذیر است و متعلق او ہر چند من وجہ محبوب است اما از وجوہ متعددہ محبیت نیز دارد و چون حسن و جمال خاتم الرسل
علیہ و علیہم الصلوۃ والتسلیمات مستند بحسن و جمال حضرت ذات است تعالی چنانکہ گذشت ناچار قسم اول
کہ بذات جل و علا متعلق است با و علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام متعلق باشد و در رنگ ذات سبحانہ متلون
محبت او نیز صلے اللہ تعالی علیہ و علی آلہ محبوب صرف بود و دیگران از چون ایندولت میسر نشدہ است و
از حسن ذات قلیل النصیب اند قسم دویم محبت بایشان متعلق باشد و بیکو جہ ایشان را محبوب گرداند
محبوب مطلق او ست صلے اللہ علیہ تعالی وسلم کہ در رنگ ذات محب ہمیشہ محبوب است محسوس میگردد
کہ آن قسم غلبہ محبت کہ حضرت موسی را ست با حضرت حق سبحانہ و او با آن محبت را سر سر محبان
آمدہ بانظور افراط محبت حضرت حق سبحانہ را ست با حضرت خاتم الرسل علیہ و علیہم الصلوۃ والتحیات
ہر چند این فقیر در دریای این دو محبت غواصے مینماید کہ تفاوتے در میان این دو محبت بقوت
و ضعف پیدا آرد و محبتی کہ خالق را ست از محبت مخلوق شدید تر یابد بحکم آیہ اَلَآ اِنَّ حِزْبَ اللّٰہِ
ہُمُ الْغَالِبُوْنَ ہیچ تفاوت ظاہر نمیشود کو یا این دو محبت را بمیزان عدالت برابر سنجیدہ اند
و سر موی تفاوت کم و بیش تجویز نکردہ سوال صوفیہ علیہ تمام افراد عالم را مظاہر و مجالی اسماء الٰہیہ
دانستہ اند جلسلطانہ و حقایق اشیا را ہمان اسما یافتہ و اشیا را ظلال آنہا دانستہ پس تمام عالم ظہور
اسماء الٰہیہ دانستہ اند جلسلطانہ و تخصیصے کہ ظہور بعضے اسما را انجلقت الاسنہ و نمودی علیہ و علی
آلہ الصلوۃ والسلام چنانچہ گذشت وجہ آن چہ باشد جواب حقایق اشیا نیز و صوفیہ این را عیان یافتہ
اند کہ صور علمیہ اسماء الٰہیہ اند جلسلطانہ نہ اسمای الٰہیہ با نفسہا و اعیان عالم را ظہور آن صور علمیہ گفتہ اند

اگرچہ بسبیل تجویز آن را ظہور اسما نیز گویند بلکہ صورت علمیہ شی نزد ما عین آن شی است نہ شبہ و مثال آن شی و آنچہ این فقیر در خلقت النسر و گفتہ است ظہور نفس اسم الٰہی است جل سلطانہ نہ ظہور صورت علمی آن اسم شتان ما بین نفس الشیء و بین صورتہ العلمیۃ آتش را اگر تصور نمایند و منصور علمیہ دان اشراق و اضاءت کجا است کہ کمال و جمال آتش ہمہ او بودہ است و در صورت علمیہ این ہیچ از آن نیست و مثال آتش کاہ نیست ارباب معقول آنرا پسندند بلکہ عین آتش گویند اما کاشف صریح مکذب عینیت است و صورت علمیہ آتش جز شبہ آتش نیست کہ در خارج موجود است محسوس میگردد کہ آنچہ ظہور صور علمیہ ما ہست امکان و وجود آن از قبیل امکان عالم است و وجود عالم کہ در مرتبہ وہم بصنعہ خداوندی جلسلطانہ ثبات و تقرر پیدا کردہ است و آنچہ ظہور نفس اسم الٰہی است جلسلطانہ چنانچہ در خلقت النسر و گذشتہ است علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام امکان آن از قبیل امکان صفات اضافی است و وجود آن نیز در رنگ وجود آن صفات و در مرتبہ نفس امر مقرر است و بغیر النسر و علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام ہیچکس نظر نمی در آید کہ ظہور نفس اسم الٰہی باشد تعالی اللہ قرآن مجید کہ آن نیز ظہور نفس اسم الٰہی است جلسلطانہ چنانچہ شمہ از آن بالاذکر یافتہ است غایت مافی الباب بعضی از ظہور قرآنی از صفات حقیقیہ است و بعضی از ظہور قرآنی از صفات اضافیہ ناچار آنرا قدیم و غیر مخلوق گفتند و این را حادث و مخلوق و معاملہ کعبہ ربانی از این دو ظہور اسمی ہم عجیب تر است کہ آنچہ ظہور ہفتم تنزیہی است بے کسوت صور و امثال چہ کعبہ کہ سجود الیہ خلایق است عبارت از سنگ و گلو خشت نیست و ہمچنین جدران و سقف نیست چہ اگر اینہا نباشند کعبہ کعبہ است و مسجود الیہ است پس آنچہ ظہور ہست ہیچ صورت نیست و این امر عجیب است بشنو و بشنو ہر چند در بند دولت خاصہ محمدی دیگر یار شرکت نیست اما بقدری با یکدیگر ان دولت خانہ او علیہ الصلوٰۃ و السلام بعد از تخلیق و تکمیل او علیہ و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات بقیہ ماندہ بود کہ در خوان دولت ضیافت کریمان زیادتیہا لازم است کہ اولش گویا نصیب خلیل و مہمان بود آن بقیہ را بیکبارہ دولتمندان امت او علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام اولش گویا عطا فرمودہ اند و آنرا خمیر مایہ ساختہ تخمیر طینت او نمودہ و تربیت و مدارت او شریک دولت خاصہ و گردانیدہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام کہ باکریمان کار کند و شوار نیست و این بقیہ در رنگ آن طینت حضرت آدم است علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام

کہ نصیب خلقت درخت خرما آمدہ است کما قال علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ اکرموا عمتکم النخلۃ فانہا
خلقت عن بقیۃ طینۃ ادم بلی وللارض من کاس الکرام نصیب سوال حضرت شیخ
محی الدین بن العربی و تالیان او حقیقت محمدیہ را عبارت از حضرت اجمال علم داشتہ اند و از تعین اول
گفتہ و تجلی ذات دانستہ و فوق آنرا تنزیہ لاتعین تصور نمودہ کہ حضرت ذات بحت است جلشانہ و تولی را
قبل علم داشتہ و صفات را اضافیہ داخل ساختہ کہ دون صفات حقیقیہ است و جواب آن چیست جواب
شیخ محی الدین در خارج خزوات احدیہ مجردہ را موجود نمیداند و وجود صفات را اگرچہ حقیقۃ باشند
جز در علم اثبات نمی نماید پس ناچار تعین اول نزد او علم جملی بود و ثبوت صفات بعد ازان صورت بندد
کہ ثبوت شان فرع ثبوت علم است کہ جز در علم الشیان را ثبوتے نمیداند پس علم را سبق باشد و جملہ
جمیع کمالات بود و نزد فقیر انچہ مکشوف گشتہ است آنست کہ صفات حقیقۃ ثمانیہ در تنگنائے
جلشانہ در خارج موجود نداگر تفاوت ہست باعتبار مرکزیت و عدم مرکزیت است چنانچہ گذشت و
بنقول موافق آرائے علمائے اہل سنت و جماعت است شکر اللہ تعالیٰ سعیہم کہ وجود صفات را زائد بر وجود
ذات تعالیٰ فرمودہ اند دریں تقدیر علم جملی را تعین اول گفتن معنے ندارد بلکہ اطلاق تعین نمودن
ہم گنجایش ندارد و سبق جمیع صفات صفت الحیوۃ است کہ صفت العلم تالع اوست علم را بر وی
سبقت و دون صورت ندارد علی الخصوص کہ العلم قید منضم شدہ باشد آن از مطلق علم پایان تر است
و دخل اضافات است چنانچہ گذشت آرے اگر علم جملی را تعین اول علم گویند گنجایش ہم دارد کہ تعین ثانی
العلم التفصیلی باشد سوال شیخ محی الدین کہ علم جملی را حقیقت محمدی گفتہ است و این مشارکنصے
را ظہور آن دانستہ مراد او ظہور نفس اسم است چنانچہ نوشتہ یا ظہور صورت این اسم چنانچہ در سائر ممکنات
جواب صورت اسم زیرا کہ تعین اول نزد او قدسی است و تعین علمے است چہ و تعین اول و ثانی علمے گفتہ است
تعین اول خود التعین خارجی و تعین علمے صورت شان العلم است کہ در خارج از اعین ذات گفتہ است و علم
صورت آنرا اثبات کردہ و الصورت علمیہ کہ حقیقت محمدی باشد و نشاء عنصری صورت انسانی محمدی ظہور نمود
بالجملہ نزد شیخ ہر جا ظہور است ظہور صورت علمیہ است اگرچہ صفات ذاتیہ باشند جلسلطانہ چہ صفات را نزد او
ثبوتے جز در علم نیست و در خارج غیر از ذات بحت ہیچ چیز نزد او موجود نہ سوال دران منزہ تعالیٰ و

علم و عالم و معلوم است که حاصل بالعلم حضوری است پس صورت هم اینجا گنجایش بود و چه حصول صورت در علم حصولیست و در علم حضوری حاضر نفس معلوم است نه صورت معلوم جواب آنکه مرتبه ذات بحت نیست جلسلطانه لهذا از التعین و منزل گفته است پس خارج موجود نباشد و چون در خارج موجود نشد و از ثبوت علمی چاره ندارد و لهذا از التعین علمی گفته است و ثبوت علمی را از صورت معلوم چاره نباشد ازین بیان لازم آمد که در علم حضوری هم صورت معلوم با وجود حضور نفس معلوم کائن است که حاضر نفس معلوم خالص نیست تمهیدی دروی راه یافته است که از انفس بصورت آورده فهم هر کس را بمدرکات نرسد تا بداند بحث جلسانه و تعمل نشود و بوصول هیچ نے این دقیقه را در نیابد سبحان الله من فقیر درمانده درین افتاده راچه یارا که بعد از هزار سال از بعثت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات سخن از معارف و اسرار اکابر انبیا راولے العزم بر زبان آرم علیهم الصلوات و التحیات و البرکات و در من معاد درآمده دقایق کمالات مبدء را بیان نمایم ؎ ولی چون شه مرا برداشت از خاک ؎ هنرگر نگذرانم سر ز افلاک ؎ من آن خاکم که ابر نوبهاری ؎ کند از لطف بر من قطره باری ؎ اگر بر روید از تن صد زبان هم ؎ چو سبزه شکر لطفش کے توانم ؎ الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق والصلوة بخاطر بود که شمه از صباحت و ملاحت که در حدیث نبوی مذکور است اخی یوسف اجمل و انا اطلع بنوید علیها الصلوة والتحیات و برمز و اشارت درین باب سخن گوید اما دیدکه رمز و اشارت در اداء مقصود قاصر است و مستمعان و مفهم آن ما جز حروف مقطعات قیر گانے همه رموز و اشارات است بحقایق احوال و دقایق اسرار که درمیان محب و محبوب کائن است لیکن کیست که از اداء و بیان علما سخنین که حکم خدام و غلمان جلیس العلمین دارند و خدام را جایز است که بر بعض اسرار خفیه مخدوم اطلاع بود بلکه بتبعیت مخدوم با خادم جایز است که معاملات درمیان آید و بطریق اولیٰ شریک دولت خاصهٔ مخدوم گردد اما اگر شمه از انمعنے اظهار نماید خاین بود و سر خود را برباد دهد و بطریق اولیٰ که ابو هریره رضه فرموده است و قول او صادق آید یضیق صدری و لا ینطلق لسانی لقد وقعت ؎ فیا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی

علیه وعلی آله واصحابه البررة النقی **مکتوب صد و یکم** بشیخ عبد الصمد در منع تفسیر و تاویل آیات قرآن بر طبق مذاق فلاسفه سلمکم الله سبحانه و عافاکم عن البلیات کتاب بقصر الرحمن که مسمی است بتوحید بعضے از موضع آنرا مطالعه نموده والبس وستاد کمرا مصنف این کتاب خیلی سبیل مذهب فلاسفه دارد و نزدیک است که حکما را عدیل انبیا نهاد و علیهم الصلوات والتسلیمات آیت و سوره بنظر در آمد که بیان آنرا بطرز حکما که خلاف طور انبیا است علیهم الصلوات والتحیات کرده است و تسویه میان قول انبیا و حکما داده گفته است در بیان کریمه اولئک الذین لیس لهم فی الاخرة الا النار الخ باتفاق انبیا والحکماء الا النار الحسی او العقلی الخ با وجود اجماع انبیا علیهم الصلوات اتفاق حکما چه گنجایش دارد و در عذاب اخروی قول شما را چه اعتبار است علی الخصوص که مخالف قول انبیا بود علیهم الصلوة والتسلیمات فلاسفه که عذاب عقلی را ثابت نمایند مقصود شان نفی عذاب حسی است که اجماع انبیا بر ثبوت آن واقع شده است و در نصوص شرعیه بکثرت آمده قرینے را موافق مذاق حکما بیان میکنند هر چند مخالف سیاق عبارت نبود مطالعه این کتاب بے خبر های خفیه بلکه جنایه بیست اظهار آنچنین لازم دانسته بچند کلمه قصد عرضت والسلام **مکتوب صد و دوم** بجناب میر محمد نعمان در ترغیب محبی عبادات و انزوا و تربیت طالبان حق جل علاه الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی احوال او ضاع فقیر را انجید و مستوجب است لله سبحانه والمنة دائما و علی کل حال مدتے است که باحوال خیر مآل خود اطلاع نداده اند امید است که اوقات را گرانمایه دانسته بکسل بسر نبرده از فراغت بمجاهده روآورده وقت کشت و کار است نه موسم خورد و خواب نصف شب بر آنچه خواهد ساز ند و نصف دیگر را برای طاعت و عبادت اگر این همت نتوانند در زمستان که یک ثلث شب است که از نصف تا سدس است ملتزم باشند و سعی فرمایند که در دوام حضور ایشان فتور نرود و با خلق همان قدر اختلاط و انبساط نمایند که ادای حقوق آنها نموده آید الضرورة تقدر بقدرها انبساط با خلایق زیاده بر قدر حاجت فضولیست و وبال حال بیشے و بسا است که ضرر های عظیم بران مترتب شود و دخل محظورات شریعت و طریقت گردد شیخے که با مریدان خلط و انبساط نماید مریدان را ناچار از ارادت بر آورد و طلب شان فتور آرد و عیاذا بالله سبحانه من ذلک قبحا شیخے را یافته باطالبان بنوعی سلوک نماید که

سبب انس و الفت شان باشند موجب نکرت و نفرت شان نزوا از خلائق ضرور است که بعد
حاجت آشنائی باین هم قانع ست شما را بتوفیق الله سبحانه اینقدر بسنده ست ارباب بلا
چه کنند که بر دوام بارباب تفرقه محشور ند قدر این نعمت بدانید و بمقتضای ان عمل نمایند تا از حال
طالبان خبر دار باشند و بظاهر و باطن بتوجه تربیت شان شوید زیاده چه نویسد مکتوب صد
و سیوم بشیخ حمید احمد در ترهیب از قصور احوال و ترغیب حصول تکمیل و کمال الحمد لله
وسلام علی عبادہ الذین اصطفی مکتوب شریف اخوی اعزی شیخ حمید رشید خوشوقت ساخت چه
نعمتی ست در عیوض زمان پر فتن و صحبت شخصی جمعی را بجناب قدس خلعت اوندی جلسلطانه ز غیبتی
پیدا شود و از ما سوای الله تعالی دلهای شان آبرودتی حاصل گردد مزدلک آن برادر بایند دولت
مغرور نگردد و از کار خود فارغ نباشند که مثل مشهور ست هنوز هلے دور ست معلوم نیست کی از
صد یکے بسر انجام نیافته باشد و این احوال که طالبان را در ابتدا رو میدهد ذوق و لذت می بخشد
در رنگ آنست که طفلان را بسبق الف و با آموخته سازند کار آنست که از تهجی بمولویت برسند و از
اذواق و التذاذات بدرجه ولایت خاصه داخل کردند هنوز ایوان استغنا بلند ست ته تر افکار
رسیدن ناپسند ست باید که اوقات خود را صرف سازند بشریعت و طریقت بظاهر و باطن متحلی باشند
تکمیل دیگری فرع کمال خود ست که درجه ولایت خاصه ست لیکن چون در صحبت طالبان رشد بسے پیدا
میشود احوال موجبه رو میدهد اگر بجذبه فنا و بقا نرسیده غلبیت ست و درینوقت حکم کبریت احمر دارد
آزار هم میکرده باشند اما بعد از استغفارها و توجهات بحرکه تعلیم طریقت گویند مناسب ست بلکه لازم و اولی
ترسان و لرزان باشند مبادا که ازین راه شیطان بر شما پیدا شود اعاذنا الله سبحانه
عن شره عدد که بشما گفته بودم اگر تمام کرده اید و چندان عدد را بکار دارید بعد ازان خبر کنید
تا مناسب حال اعلام نموده آید انشاء الله تعالی یارانی را که بشما مربوط اند و عارسانند صحیفه شریفه که
جدیدے نوشته بودند نیز رسید حمد الله سبحانه درینوقت که کمال قرب قیامت دارد و تقوم الساعة
علی شرار الناس درخیر آمده دلهای مردم بحضرت حق سبحانه تعالی منجذب ست و واله و شوقین
آن درگاه اقدس اند بالسلطانه توقع از اجابه دعای ظهر الغیب ست و فاتحه سلامتی خاتمه ربنا

ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انك على كل شئ قدير والسلام اولا وآخرا

مکتوب چهارم بحضرت دوست البرکات حضرت مخدومزاده خواجه محمد سعید وخواجه محمد معصوم در بشارت وصول بعضے مراتب مرالشیانرا الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى فرزندان گرامی مدت است که از احوال ظاهر وباطن خود ننوشته اند شاید بواسطه تمادی ایام منافرت انسانی بحال ایشان راه یافته باشد ما هم ارحم الراحمین داریم کیف ایکفی الله بکاف عبده تسلی ده غربای نامراد است عجب کارو بارست با این همه پروای شما خاطر همیشه متوجه احوال شماست وخواهان کمال شما هر روز بعد از نماز بامداد مجلس سلوک آشتم ظاهر شد که خلعتے که داشتم از من جدا شد وخلعت دیگر بمن متوجه شد که بجای آن خلعت نشنید بخاطر آمد که این خلعت زائله را بکسے خواهند داد یا نه در آن روی این شد که اگر از امید بفرزندی رشیدی محمد معصوم مدبهند بعد از لمحه دید که بفرزندی مرحمت فرمودند وخلعت او را تمام پوشانیدند وآن خلعت زائله کنایت از معامله قیومیت بوده است که بتربیت وتکمیل تعلق داشته وباعث ارتباط باین عرصه مجتمعه بوده وآن خلعت جدیده را چون معامله بانجام رسد ومستحق خلعت گردد امیدست که از کمال کرم آن فرزندی اعنی محمد سعید عطا فرمایند این فقیر همواره متضرع این مسالت مینماید واثر اجابت میفهمد وفرزندی را مستحق ایندولت میباید ما باکریمان کار ها وشوار نیست ؛ اگر استعداد هست هم داد داد ست تعالے ما نادردم از خانه چیزی نخست ؛ نوالهٔ همه چیز من چیزست ؛ قال الله تعالى اعملوا آل داود شكرا وقليل من عبادي الشكور میداند که شکر عبارت از صرف عبدست جمیع ما انعم الله علیه من الجوارح والقوی الظاهره والباطنیة الی ما خلق واعطاه لاجله لولاه لما حصل الشکر والله سبحانه الموفق انقسم علوم از بسیار خفیه است هر چند بسر فرو گفته میشود اما خفای آن لازم است که مردم مفتون نگردند وديگران مشکلے که داشتم که آن معامله شاید در عالم مثال بود در این ایام حل شد وخافیه نماند شاید در روحانیت خواجه معین الدین راهم مدخلے باشد محمد معصوم مشکل را شاید در خاطر داشته باشند والسلام

مکتوب صد و پنجم بشیخ حسن سلمه وجواب کتابت او که در بیان احوال خود نوشته براحیای سنته وتهدید از بدعت الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى صحیفه شریفه اخوی اعزی

شیخ حسن ان شاء الله رسید خوشوقت ساخت از علوم و معارف اندراجی یافته بود مطالعه آن موجب
بر فرحت افزود و حمد الله سبحانه که علوم صحیحه اند و معارف صادقه و بر طبق کتاب و سنت اند و بر وفق عقائد
فرقه ناجیه حضرت حق سبحانه بمقتضای کرامت فرماید و منتهای مقاصد علیه ساند شمه از رفع بدعتها
نوشته بودند چه نعمتی است که در بین ملوث بظلمات بدعت صاحبدلی توفیق رفع بدعتی از بدعتها یابد و احیای
سنتی از سنتها نماید و احادیث صحاح آماده است که هر که احیای سنت نماید بعد از آنکه عمل بان سنت
مرتفع شده باشد آنکس را ثواب صد شهید است از انجا بزرگی انشاء الله ادریابد اما اینقدر دقیقه رعایت
کنند که کار با لقاط فتنه نکشد و یک سنت باعث هجوم بسیار سیئه نگردد و کار از زبان است و ارکان
ضعف اسلام رساله که فرستاده بود نیز از مطالعه آن فرحتها رو داد و الحمد لله سبحانه که در علوم
موفقت بانفقیر بسیار است و در کشف مطالبت افتاده است و نظرهای نیک بلند رفته کتابت
شما را که متضمن جا لها و علوم و استفسارها بود باخوی محمد هاشم کشمی سپرده بودیم که در وقت جواب بشما
حاضر سازد و اتفاقا گم ساخت بناچار در تفصیل اجوبه توقف واقع شد انچه بخاطر مانده بود از انوشت
حالا انکه احوال پسندیده است و صحت علوم کاین و بگرو تربیت و تعلیم فرزندان بمغفرت پناه مولانا احمد
بلیغ دانند و باد اظهار و باطن هدایت مرعی نمایند و سایر یاران هاجتمند را بلکه جمیع اهل اسلام ان
بقعه را دلالت بشریعت و التزام سنت نمایند و از اتیان بدعت تهدید و تحذیر کنند و الله سبحانه الموفق
بعضی از مکاتیب جلد ثالث را خواجه محمد هاشم نویسانیده بشما فرستاده است متفرق کرده اند و قات فقیر مختلف
است و بعضی اوقات رغبت بر تسوید علوم و معارف بے اختیار پیدا میشود و در اوقات دیگر با انکه هزار
غریبا فاضه مینماید از نوشتن نفرت پیدا میکرد و تا مجلد یکه بدست قلم گرفتن خوش نمی آید بنابران
در اثنای جواب آنرا بسیار میکنند فتوری افتاد و نمیتوانم که بتکلف چیزے نوشته باقی احوال محبوب
حمد است از همه اے عسکر بنایات الله سبحانه مخلصے میسر شده است حضرت حق سبحانه و تعالی باستقامت
دارا و جمیع یاران انجای را دعوات مخصوصات و اسلام **مکتوب صد و ششم** حضرات مخدوم زاده
سلمهم الله سبحانه در بیان واقعه که آنسرور را صلے الله علیه وسلم در ایام زدبشارتها علیا یافته
صحیفه عشر اله به فرزندان گرا

رو می آورد است می نویسم نیک بیاد نماند که شب شنبه بود بمجلس سلطانی رفته بودم بعد
از یک پهر شب برگشته آمده سه سپاره از حافظ بشنوده زیاده از دو پهر شب گذشته بود که خواب شد
بعد از خلقه صباح چون کوفت شب گذشته بود بخواب رفته می بیند که حضرت رسالت پناه صلے اللہ علیہ وسلم
از برای فقیر اجازت نامه نوشته اند چنانچه عادت مشایخ است که خلفا را مینویسند و یکے از یاران صحبتمند
من درین معامله است درین اثنای کویا ظاهر گشته است که در ضمن این اجازت نامه نحوی از فتوحات
و یقین و جه فتوح همدران وقت معلوم است آن یار که متصدے این خدمت است یا دیگر کویا این اجازت نامه را در
ملازمت آن سرور برده علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و التسلیم و در پشت آن اجازت نامه دیگر نوشته اند
یا نویسانیده این تشخیص نشد اما نسبت بان سرور معلوم است و بعد از نوشتن بصحبت خود درین فرموده اند علیه
و علی آله الصلوة و السلام مضمون این اجازت نامه نیست که در عوض اجازت نامه دنیا اجازت نامه آخرت
داده اند و در مقام شفاعت نصیب عنایت فرموده و کاغذ هم طولانی است و سطرهائی بسیار نوشته اند من از آن یار
میپرسم که اجازت نامه اول کدام است و ثانی که نوشته اند کدام است و من در آن وقت می یابم که من با نسبت علیه
و علی آله الصلوة و السلام در یکجا ایم و در رنگ پسر با پدر زندگانی نمام حضور انسور و اهل بیت انسور علیه
و علی آله الصلوات و التسلیمات بر من غریب نیست و اکثر کاغذ را پیچیده بدست خود نهاده و در رنگ فرزندان محترم
داخل حرم شریف ایشان گشته ام کلانتر اصحاب مومنان بمراه حضور آن سرور و بعضی خدمات باهتمام
میفرمایند و میگویند که انتظار تو داشتیم چنان و چنان باید کرد درین اثنا اخاقت روے داد از خاطر رفت که
و جه نفقه چه بود همانا نه میشد همانقدر که چشم وا میشد خصوصیات آن واقعه از خاطر میرفت بخاطر شما مان ماند
باشد که در ینجا سخنی پیشتر هم مذکور میکردم که این نسبت علیا عجب است که باندازه خود ظهور میکنند بخاطر میگذرد
که ظهور آن علیا هر اندازه که برای آخرت بود و نعم البدل میگردید ازین واقعه تشفی آن تردودات حاصل گشت
قریب قیامت است و وقت تراکم ظلمات کدام خیریت و چه نورانیت مگر حضرت مهدی شده علیه الرضوان کے
بخلافت ظاهر شده یافته ترویج آن نماید شکر للنعمة امر و ذطاعها مستلزم فرموده ایم که بر دعائت انسرور
علیه و علی آله الصلوة و السلام برند و مجالس شادی سازند طوفان نیز شاید ازان علما صاحبا تنا و اولیا نمایند
دیگر در مکتوبے نوشته ام که در بیان واقعه که روی داده بود که یار ثالث را بتوکوی قبول نکرد بعد از آن

ظاهر گشت که مجمل کلام از انیز قبول فرمودند الحمد لله سبحانه والمنه علی ذلک
وعلی جمیع النعماء و درین ایام معارف غریبه بعلوم عجیبه رسیده که بیان آن ورق مرقوم گشته است و معامله
بر یکدیگر ظاهر شده فوز نداند و در معامله عمر نزدیک تا چه شود فسیکفیهما صنع الله تعالی میگویم و صبر مینمایم
ربنا اتنا من لدنک رحمة وهیی لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب صد و هفتم در بیان سبب قبض و در نسبت رابطه و التذاذ و طاعات بخواجه محمد شریف بعد الحمد
والصلوات و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه اخوی اعزی سید حمد الله سبحانه که بصحت و عافیت
بوده اند رسیده بودند که تم این چیست که چون در نسبت رابطه فتور میرود در ایشان سایر طاعات التذاذ نمی یابد
میدانند که همان وجهی که سبب فتور رابطه گشته است مانع التذاذ او ست گاه هست که سبب قبض بود و گاه
گدورتی طاری میگردد بوسطه ارتکاب سیات اگرچه اندک بود وجه اول مذموم نیست بلکه از لوازم سلوک طریق
است و عروض وجه دوم را تدارک بتوجه و استغفار باید نمود تا بکرم الهی سبحانه اثر آن مرتفع گردد و چون تمیز
میان قبض و گدورت دقت میطلبد بهر حال توبه و استغفار نافع است حضرت حق سبحانه و تعالی باستقامت
دارا و دوستان مکتوب صد و هشتم بملا طاهر خادم و در بیان معاملاتی که باصل الاصل تعلق دارد و در بیان
بعضی منقول است معاملاتیکه باصل الاصل تعلق دارد دو نوع است نوعی است که از انجا بصور مثالی یا امر
میتوان معلوم کرد و این معامله تا وقتی است که سیر در مقاماتی است که آنها را با عالم مناسبتی و یا مشارکتی
است و لو بالوجه والاسم و آن تا نهایت سیر مقام رضا است و شخصی را سیر فوق مقام رضا میسر گردد و انچه
معلوم وی نخواهد بود نه بصور مثالی و نه بامر آخر این زمان آن را بمجرد حصول مقامات فوق خواهد بود و
چیزی ازانها معلوم وی گردد و در مقامات هم نبوت و رسالت و امثالها نیز مفقود است انکار م که حضرت
حق سبحانه و تعالی فرد و در اخلد علم آنها را نصیب گرداند و نهایت این سیر امر نبه مخصوص است اگر برا
آن پوشیده نماند والسلام مکتوب صد و نهم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله سبحانه و بیان
ایجاد عالم در مرتبه وهم است اما بوسطه استقرار و تعلق ایجاد بنفس امری گشته است و انیز نه در امر
وخارج است و بیان انکه هم وحدت بنفس امر است و هم کثرة و تحقیق انکه فنای سالک وجود ثبات
انچه بعضی است این مکتوب بوسطه حوادث ایام ناتمام مانده : مرتبه وهم عبارت از مرتبه است که در انجا نمودی بود

چنانچه صورت زید مثلا اگر در مرآت متوهم شود نجا نمودے بود هست چه در مرآت اصلا صورتے کائن نیست و پیش آنمود
وهمی نجا ثبوتے ندارد و بکشف صحیح و شهود صادق لاجرم گشته هست که حضرت حق سبحانه و تعالے از کمال قدرت
خود عالم را در غیر مرتبه خلق فرموده است و بصفه کامل خویش نمود بخشیده و در غیر مرتبه هر چند نمود دارد
است اما چون عالم در غیر مرتبه مخلوق گشته هست نمود بابود آمده هست چه ایجاد او تعالے مثبت بود و وجود هست
وچون نمود بابود آمد نفس امری گشت و احکام و آثار صادقه بروی مترتب شد و غیر مرتبه وهم و مرآت مرتبه علم
و مرتبه خارج هست و غیر مرتبه پیش از مرتبه علم شباهت و مناسبت هر مرتبه خارج دارد و ثبوت او شبیه ثبوت
خارجی است بخلاف ثبوت علمی که از وجود ذهنی گویند بر طرف دیگر وجود خارجی هست ظهوری که در مرتبه
وهم هست نیز شباهت تام بظهور خارجی دارد بخلاف مرتبه علم که نجا بطون و کمون است گویا در مرتبه وهم ظلی از مرتبه
خارج انداخته ایجاد عالم در نجا فرموده است و بظل خود خارجی عالم را در مرتبه ظل خارج موجود ساخته پس ظل و
خارج جز بگذارت احدیت جلسلطانه هیچ چیز موجود نباشد و ظل خارج بوجود ظلے عالم با این تعمق و کثرت نجا
خداوند جلسلطانه موجود بود در خارج نفس امر وحدت است و در ظل خارج نفس امر کثرت چنانچه در علم نیز نفس امر
کثرت است پس هم وحدت نفس امری باشد و هم کثرت و هر کدام را اعتبار علیحده باشد و لا محذور قیام
چنانچه این خارج و وجود مر عالم را ظلے هست سائر صفات آن از حیوة و علم و قدرت و غیرها نیز در و
ظلال صفات وجهے هست جلسلطانه بلکه نفس امر که در ثبوت عالم اثبات نموده می آید نیز ظل نفس امر
مرتبه خارج هست ؎ نیاوردم از خانه چیزی نخست ۔ تو دادی همه هر چه من چیز تست ۔ قال الله
تعالے و تقدس اَلَمْ تَرَ اِلٰی رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ سوال تو در رسائل خود نوشته که ظل هر چه دارد
از اصل است و در ظل پیش از امانت و از اصل هیچ پیدا نیست اگر سالک مستعد بحکم ظلیت هر چه دارد از خیر
و کمال کی وجود و کمالات تو البته وجود بود با صل خود بدهد و خود را از جمیع کمالات فانی یابد نا چار بفنا و نیستی
متحقق گردد و نامی و نشانے از وی نماند حاصل این کلام چیست و کمالات ا با صل دادن بچه معنی است
و با وجود اثبوت و استقرار سالک فنا و نیستی بکدام مهتبار ست جواب این فقیر در رنگ آنست که شخصے جامه
عاریت پوشیده باشد و خواهد که این جامها از وی نیست از دیگری است که بعاریت پوشیده است و چون
این دید غالب آید و بیقین تمام پیدا کند تواند که با وجود تلبس جامه این جامها را درست بصاحب جامه بدهد

وخود را برهند و عریان یابد بحدیکه از برهنگی خود بخیال بخسبد و خود را از حیا در زاویه گیرد و چون وجود
سالک مرتبه توهم تخیل مخلوق گشته است تنها تخیلی نیز او را کافی است چه استیلای این تخیل او را بهمین مقدار
میرساند و وجود و وجدان میگرداند و آنچه مقصود از فنا و نیستی است بوجودی آن مرتبه از فنا زوال گرفتاری
ظل است و حصول گرفتاری باصل و چون رجوع ظل باصل یقینی گشت و وجدانی و ذوقی مذاق چگونه گرفتاری
بظل زائل گشت و گرفتاری باصل بجای آن بنشست و اگر این تخیل بحصول نپیوست و دولت وصال گرفتاری
ظل میگشت بلکه مدار سلوک این راه بر توهم و تخیل است احوال و مواجید که معانی خزینه این راه است بوهم
میگردد و تجلیات و تلوینات بیمکان در مرآت خیال شهودی میشود فلولا الوهم لقصر افهمهم ولولا
الخیال لستر الحال و این راه هیچ چیز نافتر از وهم و خیال نیافته نشد و اکثر ادراک و انکشاف سالکان مطابق
واقع برآمدی هم است که پنجاه هزار ساله راه را که در میان عبد و رب است بکرم خداوندی در مدت قطع مینماید و مدرجات
وصول میرساند و خیال است که دقایق و اسرار غیب الغیب را در مرآت خود منکشف میسازد و سالک مستعد را
مطلع میگرداند از شرافت وهم است که حضرت حق سبحانه و تعالی عالم را در آن مرتبه اختیار فرموده است و از اینجا محل
ظهور کمالات خود ساخته و از بزرگی خیال است که حضرت واجب الوجود از انمونه عالم مثال گردانیده است
که او سعه جمیع عوالم است حتی که مرتبه وجوب جلشانه نیز صورتی در انعالم گفته اند و حکم کرده که حق جل جلشانه
امثال هست وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی صواب حکام وجوبیه هست که عارف نژاد در مرآت خیال خود حساب فنا
و بقا دریافته تا هر ترقی میفرماید سوال از تحقیق سابق و فهمگشت که فنا و نیستی باعتبار تخیل است اگر
بیقین قلبی رساند و وجدانی و ذوقی سازد و لکام صادقه بروی تمرتب شود نه باعتبار تحقق و خود تو در بعضی رسائل
نوشته که این فنا باعتبار وجود هست زوال عین واثر هست حقیقت اینها بهمین حواب چون رجوع
ظل باصل یقین پیوست و وجدانی و ذوقی گشت ناچار حکم بزوال وجود نیز کرده آید و از انقام عین و اثر
گفته شد سوال از حکم بفنای وجود با وجود ثبوت و استقرار فنا نیز صادق هست یا کاذب مکتوب صد و دهم
نیز بحضرت خدوم زاده محمد معصوم سلمه الله تعالی در بیان آنکه معارف بجائی میرسد که صورت هیچ معلومی در
حصول نمیکنند از زمان هر فرده از فردات اوقات الهی هست بطلوب بیان آنکه حب این معارف منجر بحب الهی
سبحانه و تعالی و بغض او بغض او و همچنین تعظیم و اهانت اولیاء و اصحاب او بمنزله آنست در اینجا نیز همین نسبت

علیه وعلیهم الصلوات والسلام این معارف نقل نمودند یا فتنه چون عارف مقامات ظل را طی کرده معامله را باصل
رسانداین زمان علم وی کما ینبغی تعلق خواهد کرد از قید ظلیت مبرا خواهد بود یعنی اشیا را معلوم وی بوند بوجهی هیچ
از انحاء وی حصول نکند زیرا که هر چیزی در وی حاصل خواهد شد ظل و صورت آن شی خواهد بود نه عین آن شی
کما قیل فی تعریف العلم هو حصول صورة الشیء فی العقل اذ کاشف ان الصورة الحاصلة من الشیء فی
العقل شیء ومثال لذلک الشیء لا عینه کما یشهد به الکشف الصریح والالهام الصحیح
این بس مال عارف عالم را بحق سبحانه هیچ نسبتی سوی النسبت صافیه ومصنوعیه ثابت نخواهد کرد وازظلیت و
مراتب تحاشی خواهد نمود اینجا مرتبط بکمالات ذاتیه است چه ذات را سبحانه از عالم غنا ذاتی است
ان الله لغنی عن العالمین بخلاف مراتب بعضی اسما وصفات که انجا این نسبت متصور است پس تا اینجا
اینجا مقامات گذرد وباصل الاصل نرسد از این نسبت بی نصیب و بمقام عارف کما هر ذره از ذرات شتابی
کرد و بجناب قدس خداوندی جلشانه بخلاف علم حصولی که در الصور عالم هر شی را بجانب خود کشد و خود مرات
جمیع اشیا گردد وکذلک هیچنین صورت ظلیت و مراتب هر شی صاحب العالم را بسوی خود کشد و نظر بصیرت
او را بیرون خود نگذارد و چون بفضل الله سبحانه از قید حصول ظلیت وارهد هر ذره از ذرات موجودات
عرض و جوهر هر چه آفاق و چه انفس او را دروازه غیب الغیب گردد و نیابد دست که چنانچه سالف الذکر شخص
مرات جمیع اشیا بود و هر چه میکرد برای خود میکرد و هر چه از وی صدور مییافت ناچار را جع بهمان شخص میگشت
خواه نیت میکرد یا نه بحال چون مرات خود را از آئینه دار باز گردانیده واز تقید ظل باز مانده و مثل
نادانی گشته که هر چه در وی افتد نماند و بیرون خود اندازد و پس ناچار هر چه خواهد کرد برای خود نخواهد کرد بلکه
برای حق خواهد کرد و نیت کند یا نه نیت و محل است نه در تحقیق این زمان حب این عارف بجناب تعالی گشته
و بغض او بغض او سبحانه و هیچنین تعظیم و توقیر وی تعظیم و توقیر حق است سبحانه و اهانت و سوء ادب وی نجز
به اهانت و سوء ادب و تعالی همین نسبت بوده اصحاب آن سرور را بالسرور علیه وعلیهم الصلوات والتحیات
علی تفاوت درجاتهم که حب بعض ایشان شعر حب بعض النسرور است علیه وعلی آله الصلوة والسلام کما فی موضع
علیه السلام من احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم نیز بهمین نسبت است اهل بیت النسرور
علیه وعلی آله الصلوة والسلام اما ظهر این نسبت در حضرت مرتضی و فاطمة الزهرا و حسنین رضی الله تعالی عنهم

اتم است و در بقیه ائمه اثنی عشر نیز سریت آن مشهود میگردد و ورای آن نهایت این نسبت محسوس نمیشود
والسلام مکتوب صد و یازدهم بشیخ نور محمد تهاری در بعضے از اسرار غریبه مقام قاب قوسین و ادنی
و سر آنکه عارف کامل شمال خود را دنی یابد این معارف نیز منقول بمعنے است و در معامله قاب قوسین
و ظاهر رنگے از مظهر مویداست که ذهاب عین و اثر از سالک بحصول نپیوسته بخلاف معامله اوادنی
که انجا هیچ حکمے و اثرے از مظهر نماند پس در مرتبه ثانیه ناچار مظهر امری باشد مستفاد از مرتبه وجوب و آن
خلعتے است خاص که عارف را بعد از تمامی معامله از مرتبه اصل غایت فرمودند و تعبیر از ان بافاضه صورت
نیز توان کرد این سر است بس غامض شاید تفصیل آن در موضع دیگر انشاء الله سبحانه ثبت یابد بس مظهر
درین معامله امری بود که بوی از عدم را نجا راه نباشد و شائبه امکان را نجا بار نبود پس اگر انفعالی
در مرتبه اثبات نمایم از خود بخود بود نه از غیر که نشانے از غیر نمانده و لوجهه من وجهه قمر
لعینه من عدیده کحل هر چند انفعالیکه در مرتبه قاب قوسین اثبات نموده آید نیز حق است و ظهوری
که در آخر مرتبه بود ظهور اصل است بے شائبه ظلیت نیست و شایان این مرتبه علیا نه انفعالے که شایان این مرتبه متعلق
باشد لیکن که بوی از ظلیت بدو راه نیافته باشد و غیری را هیچ وجه در میان مدخلی نبود زیرا که غیر
از بوث عدم خالی نیست و از نقص امکان بیرون قدمے اگر انفعالات مراتب ظلال خیال بود گنجایش دارد
باید دانست که درین معامله اوادنی که شمه ذکر یافت عارف کامل شمال خود را نمی یابد برش است که شمال
او حکم عین گرفته زیرا که شمال از مقتضیات عدم بوده فلما زالت احکام العدم فما بقی الا الوجود
الصرف ولیس ثمه شمال بل کلتا یدیه سبحانه عین فافهم ولا تقع فی الزندقة و چون این اسرار غامضه
و معارف غریبه اورا یافتی بتبعو قال الله سبحانه و تعالی فتدلی بدانکه تحقیق این دو نوبت از تحقیق
باسرار دانے است که بالا ذکر یافته زیرا که تا حکمے و اثرے از معارف باقی است دار بوث عدم بر انگشته
او را لیاقت این دو نوبت نیست لجهت تحقیق این دو نوبت تدلی است که رو بنزول دارد چون تمامے متحقق گردد
و معارف را بخلق آرند این زمان صحت قوسین ظاهر گردد و هر چند از قوسین اصل اثرے حکمے نمانده است
لیکن چون بر یا بتدلی مشرف میسازند صحت قوسین در نبوت متوهم میگردد و لهذا بعض از زمرهٔ محققان قاب
باین اعتبار فرمود که نبوت مقام صحت قوسین ثابت است بحقیقت ان اوادنی بل ادنی ادنی

من القوس الثانی هناك اثر ولا حكم فلا قوسین ههنا حقیقة وهذه المعارف من ابیات
الله سبحانه یظهرها علی اخص الخواص من عباده والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والبركات العلی مکتوب صد ودوازدهم
بشریعت پناهی قاضی اسلم در بیان آنکه صفات حقیقیه او تعالی نه عین ذات اند ونه غیر ذات سبحانه لله وسلام علی عباده الذین اصطفی علمای اهل سنت شکر الله تعالی سمیع وبصر صفات ثمانیه حقیقیه واجب الوجود تعالی چه بلازیبا گفته اند که لاهو ولا غیره این معرفت مدرك طور عقل است که نبوت وبیرکت متابعت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات دریافته اند عقلا ازین عبارت ارتفاع نقضین می فهمند ندانسته اند که حصول تناقض تحاد ومکان واتحاد زمان شرط است وچون در حضرت جلسلطانها مکان وزمان گنجایش ندارد تناقض چگونه تصور گردد وآنچه علما در دفع تناقض لفظ غیر تصرف کرده اند واز غیر منفی خاص خلاصی نیست هیچ درکار نیست بلکه نظر کشفی منعم این تخصیص نماید ونفی غیریت بهر معنی که باشد اثبات میکند میبایکیم صفات واجبی جلشانه چنانچه عین ذات اقدس او تعالی نمیتوانند که زائد اند غیر ذات او سبحانه هم نیستند اگرچه بالذات متحد وتقدست ونسبت اثنینیت پیدا کرده اینجا آن قضیه مقرره ارباب معقول که الاثنان متغایران تخالف کرده است
ونقض اصول ایشان نموده وآنچه گفته شد که وراء طور عقل است باین معنی است که عقل بان مهتدی نمیگردد واز ادراك آن قاصر است وآنچه عقل بخلاف آن حکم میکند چگونه بر خلاف آنحکم نماید که از تصور هم عاجز است بلکه از حیطه ادراك وسیر ونست حکم باثبات ونفی آن چه صورت بندد ربنا اتنا من لدنك رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا مکتوب صد وسیزدهم بملا سلطان سرسندی در بیان آنکه صفات او تعالی بحیات وعلم سایر کمالات متصف اند ودر تحقیق معنی قیام صفات بذات جلسلطانه وصفات واجب الوجود جلسلطانه که قیامی بذات او دارند تعالی وتقدس مثل الحیوة والقدرة والعلم وغیرها از کمال تقدس وتنزه هیچ نسبتی بصفات ممکن ندارند که صفات ممکن اعراض اند که قیامی بجواهر دارند وصفات واجبی جلسلطانه مقوم جواهر اند که قیام جواهر بانهاست وایضا صفات ممکن حکم میت دارند وجماد ومحض اند واز حیوة وعلم وغیرها بی نصیب اند بخلاف صفات که ممکن بتوسط نشان وجی وعالم وقادر میگردد واما انها بنفسها حی وعالم نمیتوانند بخلاف صفات مقدسه واجب الوجود تعالی وتقدس که در نظر کشفی این حقیر

انجا نیز در رنگ صوف خود بنجامی عالم اند و بفضیل کمالات مقدر خود دانا و شوخ لیکن علم شان از قبیل علم حصولی
مفهوم میگردد نه از عالم علم حصولی همچنین هر صفتی که در مرتبه وجوب تعالی و تقدس ثبات نموده می آید مرتبه ثبوت
حیات و علم مکشوف میگردند نور صرف نظر می آیند کو یا آن نور همگی حیوة است و همگی علم و بکشاف این صفات
کمال در انجا بین و هویدا است بخلاف صفات دیگر از قدرت و ارادت و غیرهما که باین وضوح انجا مکشوف نمیگردد
بلکه آنچه گاهست در انموطن بکشاف کمالات است که بصفت علم تعلق دارد و چون علم نابعه حیوة است از صفت حیوة
همچه پاره نمود و قدرت و ارادت بقدر در مراد مربوط است و انهمه و بصر بعلم اکتفا توان نمود و مقصود از کلام اینها
و تکوین از برای مکونات است معروف ادراک هر صفت چون جامعه است ناچار این صفات کمال در وی کائن است اظهار
دوم تظهر گفته نشود که ازین بیان لازم آمد قیام معنی بمعنی چه صفات هرگاه حی و عالم باشند از قیام حیات
و علم ناگزیر بود گویم که هر دو قایم بذات حی اند لقائم یکی بالصالت و دیگری بتبعیت چنانچه علما در بقاء
اعراض گفته اند که عرض در بقا محتاج بمحل خود است و تحقیق این بحث آنست که صفات در اصل جلیات
بذات اقدس او تعالی نه در رنگ قیام عرض است بجوهر کلا بلکه شبیه قیام مصنوع است بصانع قیام مصنوع است
هر چند انجا اتصاف است و انجا اتصاف لا بلکه الاتصاف در رنگ قیام شی است بذات خود اینقدر فرق است
که انجا زیادتی ثابت است و انجا زیادتی متصور نیست اما آن زیادتی بجا غیریت نرسانیده است و لا غیر فرموده اند
پس هر دو جا اتغار بعتبار ثابت شده و قیام متحقق گشت و حصول اتصاف انجا اتصاف انسان است بانسانیت و اتصاف
جوهریت بجوهریت بلکه گویم در انموطن کین ذات اقدس صفات حقیقیه متقدر اند که بحضرت ذات قایم اند بهیچ ملاحظه
صفت و اتصاف انجا کائن نیست نه در حضرت ذات ملاحظه موصوفیت هست و نه در صفات مقدسه ملحوظ صفاتی
است هرگاه وجود وجوب وجود دارد در حضرت گنجایش نبود صفت و اتصاف را چه مجال باشد که فرع وجود اند
در انموطن مقدس غیر از نور هیچ چیز را گنجایش نیست و آنهم چون اگر حیوة است نور است و اگر علم است نور
علی هذا القیاس این نور اقدس چون را اگر ظهوری در مرتبه تانی بی تغیر و انتقال اثبات نموده آید آنچه
قابل مظهریت آن غیر از وجود چیزی دیگر نخواهد بود لهذا التعین نزد این حقیر تعین وجود آمده است و سایر
تعینات تابعه اند مر این تعین اول را هر چند اطلاق لفظ تعین انجا بمقتضای علوم این فقیر گنجایش ندارد
ما چون و قوام این لفظ متعارف گشته است لهم در اطلاق آن مساهله مینمایم ربنا اتمم لنا نورنا

واغفر لنا انک علی کل شئ قدیر مکتوب صد وچهار دهم در تحقیق صفات اجبی تعالی وتقدس
تعلق علم او تعالی بکمالات خویش و در بیان آنکه معنے را از قیام بعین چاره نبود اما اثبات محال
در کار نیست و بیان تعین وجودی و مبادی تعینات انبیاء متبوعین و انبیای تابعین و ملائکه کرام علی
الانبیاء وعلیهم الصلوة والسلام و مبادی تعینات اولیا و علوم مومنین و کفار و موجودات نشاة اخروی
صفات حقیقیه که در مرتبه حضرت ذات او تعالی اثبات مینمایم هیچ تعینی ازین اثبات در حضرت جلسلطانی
تنزلی پیدا نمیکند و دو مرتبه دیگر وراى مرتبه اولی ثابت نمیشود و بوجهی از وجوه انفکاک شان صورت
نمی بندد و نام مرتبه ثانی متحقق نمیشود و انفکاکے بوجهے از وجوه حاصل نمیگردد و تعین تنزل صورت نمی بندد
حضرت ذات تعالی وصفات حقیقیه او سبحانه گویا دو نسبت اند که کائن اند و باوجود زیادتی که گویا علیحده
تعالی وتقدس و هر چند این صفات مقدسه بتفصیل کمالات مندرجه حضرت ذات اند سبحانه اما حکم شان از حکم
سایر اجمال و تفصیل علاحده است جا اجمال و مرتبه است تفصیل و امر تبه کائن نیست بلکه مرتبه تفصیل و
مرتبه اجمال است و در انحضرت جلسلطانه اینهمه مفقود است و تفصیل و عین مرتبه اجمال است و این
معرفت و رائے طور عقل است که نظر کشفے بآن مقصد گشته است و علم واجبی جلسلطانه و امر تبه که باین
صفات متعلق گشته است و رنگ علم بذات خود و علم بکمالات مندرجه ذاتیه خود علم حضوری است و اینها
باوجود زیادتی که گویا علین عالم اند و حضور شان و رنگ حضور نفس عالم است از کمال اتحاد شان با حضرت
ذات تعالی که جمع غفیر از صوفیه صفات را عین ذات گفته اند تعالی و انکار زیادتی صفات نموده اند و منعر لاین
اثبات لاغیره فرموده و کمال آنست که باوجود تصدیق لا هو اثبات لاغیره نموده آید یا باوجود زیادتی
سلک عبدیت کرده شود این کمال موافق مذاق علوم انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات مطابق آرای
صائبه فرقه ناجیه اهل سنت وجماعت شکر الله سعیهم باید دانست که انکشاف واتے در این مرتبه که بحضرت
ذات تعالی وصفات مقدسه او سبحانه تعلق دارد از قبیل علم حضوری است چه صفات مقدسه را نیز حکم حضرت
ذات تعالی وتقدس چنانکه گذشت و آنکه گفتیم که از قبیل علم حضوری است زیرا که علم حضوری بحیثیت
از حضور نفس عالم است و چون صفات نفس عالم نیستند باید که علم آنها علم حضوری نباشد اما چون
از انها متمیز نمیگردد و حضور نفس شان کائن است از قبیل علم حضوری بود و انکشافی که بصفت علم

تعلق دارد از قبیل علم حصولی است و آنچه گفتیم که از قبیل علم حصولی است زیرا که علم حصولی عبارت از صورت
حاصله است از معلوم در علم و نزد این فقیر محقق و مکشوف گشته است که صورت هیچ معلومی در علم ذات جل شانه
منتقش نیست و علم او تعالی محل هیچ صورت معلوم نه تکییف حصول صورت در ذات عالم تعالی بلکه علم او تعلق
است بمعلوم و انکشاف است آن بی آنکه صورتی از معلوم در علم ثابت شود و خانه علم از جمیع نقوش و صور
علمیه خالی و مصفاست مع ذلک لا یعزب عن علمه مثقال ذرة فی الارض ولا فی السماء
اینقدر منکشف میگردد که چون علم او تعالی بمعلومی تعلق میگیرد و ازین تعلق صورتی از معلوم منتزع میگردد
و قیامی بآن علم پیدا میکند بی آنکه حلولی و حصولی در علم پیدا کند و چون از تعلق علم صورتی از معلوم منتزع
میگردد و قیامی بعلم بلکه بعالم پیدا میکند راست می آید که از قبیل علم حصولی بود و چون صفت علم تعلق
بکمالات مندرجه ذاتیه او تعالی پیدا کند ناچار ازان کمالات باین تعلق صورتهائی علمیه منتزع خواهد شد و قیامی
بعلم پیدا خواهد کرد اگرچه حلولی و حصولی ازانها در علم ثابت نباشد سوال این صور علمیه را قیامی بصفت
علم پیدا کردی اما معلوم نشد که محل ثبوت این صور کدام است معنی آنچنانچه از قیام بعین چاره نیست
از محلیت عین نیز او را چاره نبود جواب بی معنی را از قیام بعین چاره نیست اما اثبات محل او را بهیچ وجه
نیست مقصود از اثبات محل از برای معنی اثبات قیام اوست بآن امر را بر قیام هرگاه در جواهر موجود
ممکن کرد کالظلال اند مر آن صور علمیه را و النصوص و تعینات این جواهر اند گفته باشند که اینها را بهیچ
محلی و مکانی ثابت نیست بلکه بهیچ در کار نیست اگر سوال این جواهر مجرده را محل نباشد چه گنجایش
تعجب است این صور علمیه را در رنگ اعراض تصور نمائی که قیام بغیر دارند و بر قیاس اعراض در اثبات
محلشان در مانی که این صور علمیه اصول بلکه سبب تعینات جواهر اند که قیام اعراض بها هست به اعراض
چه رسد بلکه در اعراض هم گوییم که مقصود از اثبات محل از برای اینها اثبات قیام آنهاست به محل
نه آنکه محل باستقلال مقصود باشد تحقیق آنست که این صور علمیه در مرتبه وجوب کائن اند که محل و مکان را انجا گنجایش
نیست و غیر از قیام آنجا متصور نه صفات حقیقیه واجب الوجود تعالی که بحضرت ذات اقدس قایم اند بیچ حالتی
و محلیت انجا کائن نیست و ثبوت ذهنی و خارجی که گفته اند در مرتبه امکان تقسیم یافته است زیرا که
در آنحضرت نه خارج را گنجایش است و نه علم را هر گاه وجود را در آنحضرت جلیله طاقه بار نباشد وجود

ذهنی وخارجی را که اقسام اویند انجا چه مجال بود وظرفیت علم وخارج انجا مر وجود را چه گنجایش باشد
این صور علمیه ثابت باشند وقایم بصفت علم بوند هیچ شئون علمی وخارجی رنجا متحقق نشود بلکه وجود
علمی وخارجی عارشان بود که از صفات امکان ومسمات حدوث است فان کل ممکن حادث عندهم
ودر مرتبه وجوب وجود وجود ثابت گشته است اما ظرفیت خارج وعلم مر انوجود را پیدا نشده که
ظرفیت ومظروفیت را انجا مجال نسبت نیک استماع نمای صورت معلوم عبارت از نفس علمیت حصول
آن مر حلولے او در علم چه معنے باشد متاخران صوفیه علیه گفته اند که صور علمیه که عبارت از عیان ثابته اند
وحقایق ممکنات اند ثبوت شان در خانه علم است وبس وخارج علم بوی از وجود با نجا نرسیده است
لیکن عکوس آن صور علمیه چون در مرآت ظاهر وجود که جزاو در خارج موجودے نیست افتاده است توهم
میگردد که آن صور خارج موجوند در رنگ صورتے که چون در مرآت منعکس میگردد متوهم میشود که آن
صورت در مرآت است خیالیت شعری مراد هو الا الکبریا ومعنے حصول الصور فی العلم وما بالصور فی النفس هو
الا نفس العلم وفی الغایت علیه تعالی از لے قدیم بسیط وجدانی تعلق بمعلومات متکثره حضرت مر تعلقه
صور متعددة متمیزة لتلك المعلومات من غیر ان یثبت حصولها و حلولها
فی ذلك العلم الا حزاز کیف تحل الصور المتعددة فیه وهو بسیط یلزم التبعض والانقسام للمحل وفرض
شئ فیه غیر شئ وهو یوجب التراکیب المنافی للقدم ولکن یجب اعتقاد ما هیات ارباب معقول صورت حاصله
معلوم را در ذهن اثبات کرده اند وحلول آن را در ذهن دانسته نه در علم چه الصورت نزد شان عین علم است
نه حال در علم ومتباد از عبارت صوفیه متاخرین حصول آن صورت است در علم که آن را با طن وجود گویند
سبحانه اعلم باید دانست که این صور علمیه که از تعلق صفت بکمالات مندرجه ذاتیه او تعالی ثابت گشته اند
بنظر کشفی لایح میگردد که ایشان را حیوة وعلم ثابت است وانکشافیکه مناسب علم حضوری بود ایشان را نسبت
بکمالاتی که در انها مندرج است کائن چنانچه تحقیق این بعبارت دیگر بتفصیل بیان نموده است اگر از
غرابت این معرفت خفای بماند واحتیاجی افتد انجا رجوع باید کرد وچون از بیان سابق واضح گشت
که ذات اقدس او تعالی وصفات مقدسه او سبحانه در یکمرتبه کائن اند واز شیوعت زیادتی صفات
هیچ تعینے وتنزلے در انحضرت جل سلطانه پیدا نشده است پس انچه در بعض مقامات که حضرت ذات را بصفات

تعالی و مرتبه ثانیه ظهوریست اول بیشائبه تغیر و تبدیل و آن نزد این حقیر از روی کشف و شهود مرآئیه حضرت
وجودست که خیر محض و کمال صرف است و قابلیت ظهور جمیع کمالات دارد بطریق ظلیت و غیر وجود را
ایندولت میسر نشده است لهذا اگر علمی بامر تبه مقدسه متعلق شود و انتزاع کمالات او نماید چنانکه
گذشت مرآئیه اول چیزیکه از انحضرت جلشانه منتزع گردد حضرت وجود خواهد بود و کمالات دیگر تبع او
خواهند بود از اینجاست که جمعی غفیر از صوفیه و غیرهم وجود را عین ذات سبحانه تصور کرده اند و تعین
وجود الاتعین را نگاشته و ثبوت این تعین سابق ماورای علم و خارج دانسته چنانچه تحقیق اینمعنی در مواضع
کثیره بیان یافته است و این حضرت وجود بطریق ظلیت جامع جمیع کمالات ذاتیه و صفاتیه است
اجمالا و امر تبه جامعه اجمالیه را التفصیل است که توان گفت که تعین ثانی است اول چیزیکه در مرتبه
تفصیل نبوتی پیدا کرد صفته الحیوة است که رام جمیع صفات است و این صفت حیوت گویا ظل الصفت
حیوة است که در ای مرتبه حضرت ذات است تعالی مرآئیه لاغیره و در حق او ثابت نبود و او بدا لاغیریت
متسم باشد و بعد از صفت الحیوة صفت العلم بطریق ظلیت چنانچه در صفت الحیوة گذشت کائن است
و این صفت جامع جمیع صفات است و صفت القدرة و الارادة و غیرهما با وجود استقلال گویا اجزای
او ند زیرا که این صفت را بحضرت ذات تعالی و تقدس نوعی از اتحاد است و غیر او انیست چه در صورت
علم حضوری اتحاد علم و عالم و معلوم است و قدرت هرگز بقادر و مقدور متحد نگشته است و در ارادت و تخصیص
احد المقدورین است نیز این اتحاد و کائن نیست علی هذا القیاس و نزد این حقیر مبدا التعین حضرت خلیل
علی نبینا و علیه الصلوات و السلام بالاصالت تعین اول است که تعین وجود است و مرکز این تعین که منشا
اجزا اوست بالاصالت مبدا التعین حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات چنانچه در مکتوبی
تحقیق این صحبت بتفصیل ذکر یافته است و چون ولایت حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
ولایت اسم فعلیست علی نبینا و علیه الصلوة و السلام مرآئیه مبدا التعین حضرت اسرافیل نیز همین تعین
وجودی باشد علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و مبدا التعین هر پیغمبری در سلوکی بالاصالت حصه ایست از حصص
این تعین اول وجودی از امتان نیز اگر کسی را بسرکت متابعت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
این تعین وجودی نصیبی باشد و حصه یا لقطه از حصص و لقطه آن تعین مبدا التعین آنهم بوجه مجهول است

واقعه تا درین یقین مبدا الیقین پیدا نشود و حصول بحضرت ذات تعالی بالاصالت گنجایش ندارد و ملا که علیهم
که مقربان حضرت اند علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات نیز مبادی یقینات و همین یقین وجودی ایشان
و حصول بحضرت ذات تعالی مربوط بآنست باید دانست که این صفت اعلم که در مرتبه تفصیل یقین وجودی
گشته است هر چند حصه است از حصص آن یقین وجودی اما چون جامعیت دارد کو باقی حصص را
جامع جمیع حصص آن یقین است آنرا هم اجمال است و هم تفصیل اجمال حکم مرکز دائره دارد و تفصیل حکم
محیط پس مرکز این یقین علمی که اجمال است کانه ظل مرکز آن یقین اول وجودی است و این علم اقوی
جمیع یقین گرده که مبدا یقین حضرت خاتم الرسل علی نبینا و علیهم الصلوة والتسلیمات اجمال حضرت
علم است لا بلکه این اجمال ظل مبدا یقین اول است علیه و علی آله الصلوة والسلام که مرکز یقین اول
وجودیست کما مر و نیز این اجمال علم یقین اول گفته اند و مرتبه فوق را الا یقین دانسته و عین حضرت
وجود انگاشته بلی عین وجود است اما یقین منسوب است چنانکه گذشت پوشیده نماند که یقین اول
هر چند حصص مندرجان مبادی یقینات انبیا کرام و ملائکه علیهم عظام است علیهم الصلوات والتسلیمات
اما در مرتبه چون اجمال کامن است مبادی هر کدام علیحده بتفصیل معلوم نمیگردد و مسمی باسمی که گردد
و چون تفصیل یافت مبادی هر کدام تمیز گشت و نام علیحده یافت مثلا یک حصه آن یقین اول وجودی
اسم المحیوة است و حصه دیگر اسم العلم است علی هذا القیاس و مشهود میگردد که اسم المحیوة باعتبار جامعیتی
که دارد مبدا الیقین ملائکه علیهین عظام است علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات و نیز حضرت روح القدس
را که مناسبت بملا اعلی دارد انیقام نصیب است علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات و حضرت مهدی
علیه الرضوان چون مناسبت خاص بحضرت روح القدس دارد انیقام میدوارست علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام باید دانست که هر کدام از صفات ثمانیه که در مرتبه یقین ثانی تفصیل یافته است مبدا است
هر یک پیغمبر بزرگ مقتدا را چنانچه علم مثلا مبدا الیقین حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
و قدرت مبدا الیقین حضرت عیسی است علی نبینا و علیه الصلوات والتسلیمات و تکوین مبدا الیقین حضرت آدم
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و جزئیات این سه کلیه مقتدا مبادی یقینات سائر انبیا است علیهم الصلوات
والتسلیمات هر گروهی ازین بزرگواران که مناسبت باسمی خاص دارند و به نبی خاص مقتدای ایشان را

مناسبت است جزئیات آن اسم مبارک تعینات شان است و اولیائی که بر قدم پیغامبری پیغامبران مقتدا کاینات اند علیهم الصلوات والتسلیمات مبارک تعینات شان جزئیات اند مر جزئیات ان اسم را که مبدا التعین آن پیغامبر است علیه الصلوة والسلام وهمچنین تعینات سائر مومنان جزئیات اند مر جزئیات آن اسم را که مبدا التعین پیغمبری است که انبیا بر قدم او ند علیه الصلوة والسلام ومبارک تعینات کفار باسم المضل تعلق دارند وازین مبارک مذکوره علاحده اند وچون مبارک تعینات ممکنات معلوم شد بدانکه تمامی دایره وجوب منتهای این تعینات است از گذشت آن شروع در دایره ممکنات است وحضرت حق سبحانه وتعالی خواست که از کمال کرم وحسان خود فیوض وانعامات خود را بدیگران عطا فرماید وکنجی بخشی نماید خلق را آفریده از کمالات وجود وتوابع وجود خود به ایشان بخشید بی آنکه از انجا چیزی جدا شود وانجا محقق گردد وکمان از رسمات نقص است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا مقصود از خلق افاضه انعام واحسان است بایشان بتکمیل وتتمیم کمالات اسمای وصفاتی متوسل شان جانشا وکلا وصفات نمی حد را تعا کامل اند هیچ احتیاجی بظهور ومظهر ندارند در حضرت جلشانه همه کمال بالفعل حاصل است بالقوه نیست که حصول آن موقوف بامری بود اگر شهود ومشاهده است در حضرت جلشانه از خود وبخود است واگر علم ومعلوم است همه خود عالم وخود معلوم است همچنین در خود متکلم است وخود سامع جمیع کمالات انجا منفصل ومتمیز اند لیکن بعنوان بجمعی که چون راه به بچون راه نیست خلق چه باشد که مرات کمالات او سبحانه گردد ودر کدام آئینه در آید او وعالم چه بود که تفصیل آن اجمال نماید وآن حضرت جلشانه در عین اجمال التفصیل است ودر عین ضیق وسعت وچون تفصیل وسعت انجا بهیچ نحو بهم میگردد که اجمال التفصیل در کار است که بخلق عالم مربوط است وتکمیل آن اجمال باین تفصیل است وحق آنست که انجا هم اجمال است وهم تفصیل کما مر والله واسع علیم باید دانست که خلق انجا عالم دور مرتبه وقوشده است که آنرا بهیچ جهتی ومدافعتی با مرتبه مقدسه نیست وجود اعدا الوجود دین هر چند بمقتضی تحدد وجود آخر است اما بالقاعده انجا مفقود است که وجود عالم هیچ تحدد بدو نهایتی بآن وجود اقدس بدل تکرد است وهیچ نسبتی وجهتی اثبات نموده صورتیکه در مرات متوهم میگردد وقبوت او در مرتبه کاین است باین ثبوت انهیچ مزاحمتی ومخالفتی بثبوت او بدکه حاصل آن صورت است حاصل نیست وثبوت او نیست

هیچ تحدیدی و نهایتی در ثبوت اصل خود پیدا نکرده و هیچ نسبتی و جهتی حاصل نموده وجود عالم در رنگ
وجود آن صورت است که در مرتبه وهم کائن است که هیچ مرجعیت با اصل ندارد که در خارج موجود است و این
ثبوت وهمی صورت هیچ تحدید و نهایتی و جهتی دران ثبوت خارجی که اصل صورت است پیدا نشده و لله
المثل الاعلی ازین تحقیق حقیقت آن سخن مفهوم گشت که گفته اند عالم در مرتبه وهم ثابت است یعنی عالم
در مرتبه خلق یافته است که این مرتبه شبیه بمرتبه وهم است که مرصورت متمکنه مراتبه را ثابت است نسبت با اصل
خود که در خارج موجود است بلکه توان گفت که اطلاق وجود خارجی نیز در این مرتبه مقدسه از قبیل تشبیه و تنظیر بود
که خارج را انجا گنجایش نیست هرگاه وجود از این مرتبه اقدس کمتر تنزل نماید خارج چه بود که فرع وجود است
و قسم اوست حالیه حسنه و انهم مبادی تعینات که مذکور شد از تعین وجودی جملی بود با تفصیلی نسبت
بموجودات ممکنه این نشاره دنیویه است و وجود و تشخص موجودات این نشاره مربوط بان مبادی حالیه
است اما موجودات ممکنه این نشاره دنیویه است و وجود و تشخص موجودات این نشاره مربوط بان
مبادی حالیه است اما موجودات آخرویه شهود دیگر دارد که منوط باین مبادی مذکوره نیست بلکه مبادی تعینات
شان امور دیگر است و آن امور نزد این فقیر کمالات ذاتیه اند که کروی از ظلمیت بدامان پاک شاهد
نرسیده اند راجع مراتب اقدس و اند بلکه در این مرتبه مقدسه مفصل و متمیز اند بتفصیل و تمیز بیچونی ان کمالات
مفصله ذاتیه مقدسه هر کدام مبدا تعین موجودیست از موجودات آن نشاره آخرویه وجود این نسبت
کونیا مساسی نیست آن تعینات وجودی جملی و تفصیلی که بنشاره دنیویه تعلق دارد و موجودات آن
نشاره کانه مواجه اند در آن مرتبه مقدسه را برعکس موجودات این نشاره که از مواجهه قبیل انصبغ موجودات
ان نشاره و ایمه راجع بیان ما یدل علیه ان مرتبه مقدسه جمیع قسم نصیبها و حظها و از ذهنیا ربنا التمم لنا نورنا
سه و من بعد هذا ما یدق صفاته و ما کتبه لحظ له و احمل ربنا الا تواخذنا ان
نسینا او اخطانا و السلام علی من التبع الهدی مکتوب صحیح و بانزدهم
بصرفان پناه مرزا حسام الدین احمد در جواب التماس الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
احیان اوضاع متصور و امنیات حضور و مشوب جمعیت است المسئول من الله سبحانه سلامتکم و
عافیتکم صحیفه شریفه که از روی شفقت و مهربانی نامزد این فقیر ساخته بودند مطالعه آن مشرف گشت

اظہار اشتیاق فرموده بودند و در یکے از حرمین شریفین با متعلقان متوطن و مدفون گردند و ما کہ از فقرا متعلقان منظر نمے در آید بلکہ نزدیک است کہ منہزم شود اگر ایشان جریدہ بروند بنظر مستحسن مے آید و امید است کہ بسلامت برسند و الامر الی اللہ سبحانہ دیگر از بارہ سیادت مانچہ شنیدہ بودند کہ اطبا بصر ان حاکم اند مخدوما شفقت آثار او نظر فقیر ہر چند با یشان نموده آید ہیچ ضرے دران بارہ نمے نماید غیر از انکہ یک نظامتی انجا محسوس میگردد کہ غیر ظلمت این ضرر است تا وجہش چہ باشد با اجمال اطبا مفقود است و ظلمتے کہ ہست از راہ دیگر است و الامر الی اللہ سبحانہ دیگر فرزندی محمد سعید ضعف بسیار کشید للہ سبحانہ الحمد و المنت کہ رو بصحت دارد و بلجافیت آمدہ و حاسئول است :

قرۃ العین خواجہ جمال الدین حسین با اخوان و اخوات از نکبات آخر الزمان محفوظ باشند حضرت مخدومی زادہا کرامہم بمعیت صوری و معنوی متحلی باشند **مکتوب صد و شانزدہم** بخواجہ ابو المکارم در ترغیب بنیکاری خلق اللہ حضرت حق سبحانہ و تعالی بر صدا عتدال مرکز عدالت استقامت کرامت فرماید چہ دولتی است کہ حضرت واہب العطیات جل سلطانہ بندہ را مخصوص بعضی از فضائل و فرائد گردانیدہ کلید خواسجر جمعے از بندگان خود را بید تصرف و حوالہ فرماید و او را ملاذ و ملجا آن جماعت گردانیدہ چہ نعمتے است کہ جمعے از خلایق را کہ از کمال کرم ایشانرا عیال خود فرمودہ است تا مرمت سازد و تربیت ایشانرا با و تفویض نماید سعادتمندی بود کہ بجد ایند دولت قیام نماید و شوندے باشد کہ بشکر این نعمت اقدام نماید و خدمتگاری بمال صاحب خود در اسعادت خود داند و تربیت عبد و اما و مولای خود را شرف خود انگارد و حمد اللہ سبحانہ کہ اہل آن بقعہ بذکر خیر ایشان طبا للسان اند و حدیث کرم ایشانرا بر زبان و از ند **مکتوب صد و ہفدہم** بمولانا شیخ غلام محمد در بیان معنی آیہ کریمہ ان فی ذلک لذکری لمن کان لہ و در بیان دیگر اعتراضات بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی قال الشیخ الاجل قدس سرہ فی کتاب العوارف فی الباب الثانی منہ فی بیان معنی الکریمۃ ان فی ذلک لذکری لمن کان لہ قلب او القی السمع وہو شہید قال الواسطی ای لذکری لقوم مخصوصین لا لسائر الناس وہم الذین قال اللہ تعالی فیہم او من کان میتا فاحییناہ و قال الواسطی ایضا المشاہدۃ

تذهل والمحجة تفهم كان الله تعالى اذا تجلى لشئ خضع له وخشع قال الشيخ وهذا الذى قاله الواسطى صحيح فى حق اقوام وهذه الآية تحكم بخلاف هذا الامر لقوم آخرين وهم ارباب التمكين يجمع لهم بين المشاهدة والفهم لا يخفى ان ما قاله الواسطى لا يدل على الذكرى لاهل التمكين خصوصا لانهم الذين احياهم الله سبحانه بعد الموت اى ابقاهم بعد الفناء واهل التلوين لا فناء لهم ولا بقاء فلا حيوة لهم موهوبة ثانيا لانهم فى وسط الطريق والفناء والبقاء احوال الانتهاء وقوله الثانى ان ذكرى التمكين خصوصا لانهم الذين احياهم الله سبحانه بعد الموت اى ابقاهم بعد الفناء واهل التلوين لا فناء لهم ولا بقاء فلا حيوة لهم موهوبة ثانيا لانهم فى واسط الطريق والفناء والبقاء احوال الانتهاء وقوله الثانى ان ذكرى فى بيان الآية يدل على الذكر لاهل التلوين فى حال الاحتجاب والاستتار لا فى وقت المشاهدة والكاشفة لانه اوان الذهول فينافى هذا القول قوله الاول وان ذكر هذا المعرفة فى توسط حاله فى موضع آخر لا فى بيان هذه الآية فلا منافاة والاعتراض للشيخ قدس سره بان ما قاله الواسطى صحيح فى حق اقوام اى لاهل التلوين وهذه الآية تحكم بخلاف هذا الامر لقوم آخرين وهم ارباب التمكين لان الواسطى بين فى معنى الآية ان الذكرى مخصوص بارباب التمكين لانهم هم الاحياء بعد الموت اى اهل التلوين غاية ما فى الباب ذكر ثانيا معرفة براسها فى بيان احوال اهل التلوين لا تعلق لها ببيان الآية فلم يعترض عليه بانها تخالف حكم الآية لان الآية وردت فى حق قوم وهذه المعرفة بيان احوال قوم آخرين ولان الواسطى لم يخص الذكرى باهل التمكين اولا وانما اثبت الذكرى لاهل التلوين ايضا فى حال احتجابهم بقوله الثانى لما حصل المنافات بين قوليه ولما ورد اعتراض الشيخ عليه والظاهر عندى ان الكريمة ببيان حال الفريقين فمن كان له قلب هم ارباب القلوب الذين تلونت احوالهم وهم اصحاب التلوين وقوله تعالى او القى السمع وهو شهيد

بیان حال اهل التمکین فانهم القوا سمعهم للفهم فی حال عین المشهود الا ان الذکر فی
للقوم الاول فی بعض الاوقات وللثانی فی جمیع الاحوال کما تری ولو قال الشیخ قدس
سره وهذه الایة تحکم بخلاف هذا الامر لقوم اخرین ایضا لکان اسب وکلمة
او لمنع الخلو فلا مبنا فی الجمع بین الفریقین فی الذکری ثم قال الشیخ بعد ذلک
فموضع الفهم محل المحادثة والمکالمة وهو سمع القلب وموضع المشاهدة بصر
القلب فمن هو فی سکر الحال یغیب سمعه فی بصره ومن هو فی حال الصحو والتمکن لا یغیب سمعه
فی بصره لتملکه ناصیة الحال ویفهم بالوعاء الوجودی المستعد لفهم المقال کان الفهم
مورد الالهام والسماع والمشاهدة یستدعیان وعاء وجودیا وهذا
الوجود یکون موهوبا ما منشا انشاء ثانیا للتمکن فی مقام الصحو وهو غیر الوجود الذی
یتلاشی عند لمعان نور المشاهدة لمن جاوز علی ممر الفناء الی مقر البقاء انتهی
فموضع الفهم محل المحادثة والمکالمة ای مع الله عز وجل یغیب سمعه فی بصره
ای لا یفهم وقت المشاهدة وهو حال اهل التلوین یذهل عند المشاهدة کما قاله
الواسطی لا یغیب سمعه فی بصره ای یفهم فی عین المشاهدة وهو حال التمکین یجمع
من المشاهدة والفهم کما مر لمن جاوز متعلق بقوله موهوبا ای موهوبا
لمن جاوز عن الفناء ووصل الی البقاء لا یخفی انه ما معنی المشاهدة فی اهل التلوین
والمشاهدة انما یکون فی الذات کما قالوا وهو غیر واصل بعد الی الذات
فالاولی فی حق المکاشفة بالصفات للتخیلة المتلونة وما هو فی الذات لا تلوین له
ولا تغیر فی تلک الحضرة المقدسة تارة الذهول واخری الشعور بل شعور فی عین
الذهول وفهم فی نفس الشهود والظاهر من کلام الشیخ قدس سره جواز وقوع المشاهدة
فی الدنیا بصر القلب وصاحب التعرف قدس سره وهو امام الطائفة صنع روبته تعالی
فی الدنیا بالبصر وبالقلب معا وادعی الاجماع علیه وقال واجمعوا علی انه تعالی لا یری فی الدنیا
بالابصار وبالقلوب الا من جهة الایقان وما قاله صاحب التعرف قدس سره اقرب

الى الصواب عندى بل هو الصواب لان ما يتخيل به سبحانه يرى فانما هى رويتخيال
اى كشف صورة فى الخيال للايقان الذى حصل للقلب وللموقن به ايضا صورة كوشفت
للقلب فانهم جوزوا المثال للحق سبحانه وان لم يكن له تعالى مثل فلله المثل الاعلى وانما
الرسم فى الخيال صورة الايقان وصورة الموقن به وان لم يكن له تعالى صورة فى
الواقع لان المعانى الحاصلة للقلب ولسائر اللطائف بل كلما وجد ويوجد بها صورة
فى الخيال الذى هو تمثال المثال الذى هو اوسع العوالم كلها فليس ههنا الا ايقان للقلب
وصورة ايقان وصورة موقن به تمثل فى الخيال بصورة روية مرئى ولا مرئية فى الحقيقة
للقلب له تعالى فضلا عن ان يكون للبصر وانما هى روية مثالية للقلب تمثل ايقانه بصورة
الروية تمثل موقن به بصورة المرئى فظن منه انه راه حقيقة وما هى الا مرئية خيالية بل نقول
ان صورة الموقن به ليست صورة مثالية للحق سبحانه بل صورة كشف تعلق الايقان
به ظهرت فى الخيال وحاشا لله ان يكون له تعالى صورة ولو فى الخيال وانما هى صورة
لبعض مكشوفات قلب السالك من الوجوه والاعتبارات التى لها تعلق بالذات
تعالى وههنا اذا وصل العارف الى الذات تعالى لم يتخيل له مثل هذا الخيال فليس لذاته
تعالى صورة ولو فى المثال والخيال وليس له تعالى مثال عندى كما مر مثل الا سبحانه
اذ الصورة يستلزم الحد والنهاية ولو فى مرتبة من المراتب وهو سبحانه منزه من
التحديد والتقييد وجميع المراتب مخلوقة له تعالى فافهم الحمد لله الذى اعطانا
سلطان الخيال وجعلها مراة لحصول صور معانى الكمال ولولا الخيال لما ادركنا
درجات الاتصال عن دركات الانفصال ولما علمنا واردات الاحوال فان لكل
معنى وحال صورة فيه ان كوشفت يدرك بها ذلك المعنى والحال فشان اللطائف
السبع السير والسلوك والانتقال من حال الى حال وشان الخيال الذى هو درجات
السير والسلوك الحاصلة للسالك بصورها المرتسمة فيه واراءة تحريك الرغبة
الى الفوق وايضا باراءة تحصيل السير على بصيرة وتيسير السلوك على ميزة وبسلطانه

عن الجهل ویکون من اهل العلم فللہ سبحانہ درہ والسلام علی من اتبع الھدی مکتوب
صمد وشعر وسم بولانا عبد القادر انبالے قال الشیخ رضی اللہ تعالی عنہ فی الباب الثانی
من کتاب العوارف فی بیان الحدیث المرفوع الی رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ والہ وسلم
ما نزل من القرآن آیۃ الا ولھا ظہر وبطن ولکل حرف حد ولکل حد مطلع ویحتاج سری ان یکون المطلع
لیس بالوقوف بصفاء الفہم علی دقیق المعنی وغامض السر فی الآیۃ ولکن المطلع ان یطلع عند
کل آیۃ علی شہود المتکلم بہا کانہا مستودع وصف من اوصافہ ونعت من نعوتہ فیتحد
التجلیات بتلاوۃ الآیات وسماعہا وتصیر لہ من ایا منۃ عن عظیم الجلال الی اخر ما قال
فی تائید ہذا التوجیہ وشرحہ ویخطر ببالی بکرم اللہ المتعالی ان المطلع القرآن البالغ
الی حد الاعجاز والبطن بتفسیرہ وتاویلہ علی اختلاف صفاء الفہم علی دقیق المعانی و
غامض السر والحد ونہایۃ مراتب الکلام وہو شہود المتکلم بہا وہو التجلی الغیبی
المبنی عن عظیم الجلال والمطلع ما ہو فوق ذلک التجلی الغیبی وہو التجلی الذاتی المعرا
عن المناسبۃ والاعتبارات اثبت لحد الکلام ونہایۃ جمیع مطلع فیکون المطلع وراء الکلام ووراء
نہایۃ الکلام صفۃ تعالی وشہود المتکلم فی مرات تلک الصفۃ تجلی لتلک الصفۃ
ونہایۃ مراتب کمالہا والاطلاع علی وراء تلک التجلی یکون بالترقی منہ الی تجلی ذاتی
لا محالۃ فالوصول الی الذات ہہنا یکون بتوسط صفۃ الکلام وبتوسل تلاوۃ
النظم القرآنی الدال علی تلک الصفۃ فلا بد من الخطوتین خطوۃ من النظر الدال
الی المدلول الذی ہو الصفۃ والخطوۃ الثانیۃ من الصفۃ الی الموصوف قال
العارف قدس سرہ خطوتان وقد وصلت وما ذکر الشیخ قدس سرہ الا
الخطوۃ الاولی والتقریر ہا ہذا السیر وقید فائدۃ التلاوۃ بہا لا غیر سُبْحَانَکَ
لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّکَ اَنْتَ الْعَلِیْمُ الْحَکِیْمُ وقال الشیخ بعد ذلک انہ قد نقل
عن جعفر الصادق رضی اللہ عنہ وعن آبائہ الکرام انہم اذا خر مغشیا علیہ وہو فی الصلوۃ
فسئل عن ذلک فقال ما زلت اردد الآیۃ حتی سمعتہا من المتکلم بہا فالصوفی اذا لاحت

نا صية التوحيد والقى سمعه عند سماع الوعد والوعيد وقلبه بالتخلص عما سوى
الله تعالى صار بين يدى الله حاضرا شهيدا يرى لسانه ولسان غيره فى التلاوة
كشجرة موسى على نبينا وعليه الصلوة والسلام حيث اسمعه الله تعالى منها خطابه
اياه بانى انا الله فاذا كان سماعه من الله واستماعه الى الله صار سمعه بصره وبصره
سمعه وعلمه عمله وعمله علمه وعاد آخره اوله واوله آخره الى ان قال فاذا تحقق الصوفى بهذا
الوصف صار وقته سرمدا فشهوده موبدا وسماعه متواليا مجردا قوله فالصوفى
نا لتحت له ناصية التوحيد بيان نقول الامام رض وشرح بسماعه من المتكلم بان
الصوفى لما غلب عليه حال التوحيد وزال عن بصره شهود الغير صار بين يدى الله حاضرا
شهيدا لمجد كلما سمع كلاما من نفسه او من غيره انه سمعه من الله سبحانه ويرى لسانه
ولسان غيره كشجرة موسى على نبينا وعليه الصلوة والسلام فالامام كلما كرر الاية سمعها
من نفسه ومن لسانه الى ان كاد له فى اثناء التكرار حال التوحيد فتمهما من المتكلم
بها وانكان صدر منه ومن لسانه فانه وجد لسانه كالشجرة الموسوية فالكلام
الظاهر من لسانه كالكلام الظاهر من تلك الشجرة فى انه كلام الله سبحانه اقول
وبالله سبحانه العصمة والتوفيق ان المسموع من الشجرة الموسوية كان كلام الله سبحانه
كما حالة حتى لو انكره احد كان كافرا والمسموع من الالسنة ليس فى الحقيقة كلام
وان تخيل الصوفى فى غلبة التوحيد انه كلام الله حتى لو انكره احد لم يكن كافرا بل يكون
محقا صادقا لانه حصل من حركة اللسان واعتماد الحارج وكذلك فى الشجرة فاين احد
الكلامين من الآخر فان الاول تحقيق والآخر تخييلى والعجب من الشيخ الاجل قدس
سره انه بالغ ههنا فى التوحيد حتى جعل التخييلى تحقيقا وجعل الكلام الصادر من العبد
فى غلبة الحال صادرا من الحق سبحانه وقد انكر فى موضع آخر من كتابه الاقوال الصادرة فى
التوحيد عن ارباب فى غلبة الحال وحملها على الحكاية من الله سبحانه فرارا عن شائبة توهم
الحلول والاتحاد وما فر منها عن شوب الحلول بل حكم بالاتحاد العينية والحق فى

هذا المقام ان الحكم بالاتحاد والعينية في غلبة الحال تخيلي لا تحقيقي سواء كان الاتحاد في الذات او في الصفات او في الافعال فسبحان من لا يتغير بذاته ولا بصفاته ولا في اسمائه بحدوث الاكوان ولا يتحد معه احد ولا يتحد صفات احد من صفاته تعالى ولا افعال احد مع افعاله سبحانه فهو سبحانه هو ولا يمكن ممكن حادث في الذات ... والصفات والافعال الحكم بالاتحاد بين القديم والحادث من ترشيحات العشق وغلبات المحبة والسكر فلا يؤاخذ عليهم بشائبة الحلول ومظنة الاتحاد المستلزمة للكفر والالحاد فانه غير مرادة لهم حاشا الله سبحانه ان يكون مرادهم ما هو غير لائق بجناب قدسه تعالى فانهم اولياء الله واحباؤه سبحانه المحفوظون من تجويز ما لا يجوز على الله والذين تشبهوا بهم من غير حال وبدون صدق في كلامهم بكلامهم وفهموا منهم غير مراداتهم توقعوا في الالحاد والزندقة حتى اثبتوا الحلول والاتحاد مع الله سبحانه وحكموا بضرورة الممكن واجبا فهم الزنادقة الخارجة من الملة قاتلهم الله انى يؤفكون ولا يخفى ان ما ذكره الشيخ قدس سره في بيان قول الامام رضي الله تعالى عنه وان صدق في حق قوم من اهل التلوين استولى عليهم السكر وغلب عليهم التوحيد لكنى لحسن ظني بشان الامام لا اجوز صدقه في حقه رضي الله تعالى عنه عند من كابر ارباب التمكين والصحو لا يلتبس عنده التخيل بالمحقق والاسماع من الغير بالسماع من الحق سبحانه فليطلب لكلامه محمل حسن مناسب لحاله غير هذا الوجه وهو انه يمكن ان يسمع العبد كلام الرب تعالى بلا كيف كما سمع موسى في الطور على نبينا وعليه الصلوة والسلام فان قلت ما معنى سماع الكلام من الله تعالى ولا يسمع الا ما هو حرف وصوت قلت ممنوع الا ترى ان الله تعالى يسمع كلامه بلا حرف وصوت فجاز ان يكون العبد اذا صار مخلقا باخلاق الله تعالى يسمع بلا حرف وصوت والاستحالة تبدية الوهم الناشئة من قياس الغائب على الشاهد مع وجود الفارق كيف يقاس والشاهد في مضيق الزمان المقتضى للترتب والتقدم والتاخر والغائب لا يجرى عليه زمان فلا تقدم ولا تاخر ولا ترتب فجاز في الغائب ثبوت اشياء لا يجوز في الشاهد فليفهم والله سبحانه اعلم بالصواب والتحقيق ان السماع

ان کان بحاسة السمع فلابد ان یکون المسموع حرفا او صوتا واما اذا کان السماع
بکل جزء من اجزاء السامع غیر مخصوص بالحاسة فجاز ان یحصل بلا حرف وصوت من
المسموع فانا نسمع بکلیتنا وبکل جزء من اجزائنا کلاما لیس من جنس الحروف والاصوت
وان کان یتخیل فی الخیال بالحروف والاصوات الخیالیة نعلم ان الکلام المأخوذ المسموع کلیتنا
کان وکل جزء اعم للحرف والصوت ولیس شیئا فی الخیال بالحرف والصوت الخیالی لیقرب الی الفهم
والافهام علی انا نقول ما هو اعجب منه ان الله تعالی یسمع کلاما منا المرکبة من الحروف
والکلمات المترتبة المقدمة المتاخرة لکن سماعه تعالی انما یکون بلا توسط حرف وکلمة و
بلا ترتب وتقدم وتاخر لان الکلام المرکب الترتب المتقدم المتاخر یقتضی زمانا ولا یجری
علیه سبحانه زمان وهو تعالی خلق الزمان فلم لم یجز سماع الکلام المرکب من الحروف والکلمات
بلا توسط حرف وکلمة فاولی ان یجوز سماع الکلام لیس من جنس الحروف والاصوت فافهم ولا
تکن من القاصرین وکلا من العقلاء الجاهلین والله سبحانه الملهم للصواب والذی الهمت به
ثانیا بعد تسوید هذه المسطور فی تحقیق هذا الکلام ان فهم العبد المستعد لخطابه
تعالی واخذه منه سبحانه انما یکون ولا یتلقی روحانی بلا توسط صوت ونداء
ثم تمثل هذه المعنی المتلقی فی سلطان الخیال الذی فیه ارتسم صور الاشیاء کلها
بصورة حرف وصوت کان لافادة والاستفادة فی عالم الشهادة کما تکون
الا بتوسط الالفاظ والحروف ویجوز ان یطلق علی هذا التلقی سماع بلا کیف ایضا
لابد ان یکون سماعه ایضا بلا کیف اذ لا سبیل للکیف الی ما لا کیف فیه فصح ان یجوز ان یسمع
کلامه تعالی المجرد من الحروف والصوت بلا کیف ثم بعد ذلک تمثل ذلک الکلام فی الخیال
بصورة حرف وکلمة لیحصل الافادة والاستفادة فی عالم الاجسام ایضا ومن
یطلع علی هذه الدقیقة نعم بعض منهم احسن حالا انهم یسمعون کلامه تعالی لا بتوسط حرف
وکلمات حادثة والله علیه وبعضهم اطلقوا القول بانهم یسمعون کلامه تعالی ولم یفرقوا بین ما یلیق
وما لا یلیق وهم الجهال البطال لم یعرفوا ما یجوز علی الله تعالی لا یجوز والحق ما تحققت بفضل الله

و احسانه تعالی قوله صار سمعه بصره و بصره سمعه الی ان قال و عاد اخره اوله و اوله
اخره ای اخذ سمعه و بصره حکم سمعه ای سمع بکلیته و بصر بکلیته و علم لکلیته کان سمع
بعضه و بصر ببعضه الاخر مثلا فی ان یکون السمع عین البصر تدبر قول و عاد اخره
الخفاء و حاصله ان الله سبحانه خاطب الذر بقوله الست بربکم فسمعت النداء بلا
واسطة علی غایة الصفاء لم تزل الذرات تنقلب فی الاصلاب و تنتقل فی الارحام حتی
بزرت الی اجسادها فاحتجبت بالحکمة عن القدرة و تراکم ظلمتها فی التقلب فی الاطوار
فاذا اراد الله تعالی بالعبد حسن الاستماع بان یصیره صوفیا صافیا لا زال یرقیه فی
رتبة التزکیة و التجلیة حتی یخلص الی فضاء القدرة و یزال عن بصیرته الفاقدة بحجاب
الحکمة فیصیر سماعه بالست بربکم کشفا و عیانا و توحیده و عرفانه تبیانا و برهانا
حیث اخذ لسانه و لسان غیره فی حقه حکم شجرة موسی یمنع منه کلامه تعالی
کما سمع موسی من تلک الشجرة انه عاد آخره اوله و اوله اخره فیسمع کلامه تعالی
اخرا کما سمعه اولا و علی هذا حمل قول الاجضر نه قال انا اذکر خطاب الست بربکم ای کان
ذلک الخطاب الذی اسمع الذر منه تعالی علی الالسنة هذا و لا یخفی علیک ان الخطاب
الاول منه تعالی کان تحقیقا و سماع الذر منه تعالی کان علی سبیل الحقیقة و هذا الخطاب
الماخوذ المسموع من الالسنة انما یکون خطاب الله علی سبیل التخیل و التوهم کما مر فی باب
احدهما عین الاخر فالعجب کل العجب ان الشیخ قدس سره مع جلالة قدره جعل
احدهما عین الاخر و لم یفرق بین المتحقق و المتخیل و ما هو الا عین السکر و عین
التوحید مثله مثل قوله انا الحق و سبحانی و لیس فی جبتی سوی الله
و اعجب من هذا ما قال بعد ذلک فاذا تحقق الصوفی بهذا الوصف صار
وقته سرمدا و شهوده مؤبدا و سماعه متواترا یتجدد لا یذهب علیک ان الصوفی فی
هذا المقام ما تحقق الا بالتجلی المعنوی الصفاتی کما مر و هو مقام التلوین لا غیر فمن این صار
وقته سرمدا و شهوده مؤبدا دائما الدوام و السرمد للوقت الا فی الوصول الی الذات تعالی و تجلیه الذاتی

وكذلك شهود المشاهدة لا يكون الا للوصول الى الذات تعالى كما قالوا وما حصل
في مرتبة الصفات يسمى بالمكاشفة فالشهود دوامه هو نصيب ارباب التمكين الواصلين الى
الذات لا اهل التلوين المقيدين بالصفات فانهم ارباب القلوب واصحاب التقلب
سبحانك ما علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم مكتوب مدونه نزد ما الا شيخ مودود محمد قال الشيخ
قدس سره في الباب التاسع من كتاب العوارف في ذكر من انتمى الى الصوفية من جملة اوليائك قوم
يقولون بالحلول حتى لهم الله سبحانه ويزعمون سبحانه يحل فيهم ويحل في اجسادهم يصطفيهم ويسبغ
الى فهومهم معنى من قول النصارى في اللاهوت والناسوت ومنهم من يستبيح النظر الى المستحسنات
اشارة الى هذه الوهم ويتخاص له ان من قال كلمات في بعض غلباته كان مضمرا شيئا مما زعموه
مثل قول الحلاج انا الحق وما يحكى عن ابي يزيد قوله سبحاني ما اشاء الله سبحانه ان يعتقب
في ابي يزيد انه يقول ذلك الا على معنى الحكاية عن الله تعالى وهكذا ينبغي ان يعتقد في الحلاج قوله
ذلك ولو علمنا انه ذلك القول مضمرا شيئا من الحلول رددناهم كما نردهم انتهى فيا ليت
شعري ما معنى الحكاية عن الله تعالى وما وجه تخصيص ارباب السكر بمثل هذا القول
على معنى الحكاية اللهم الا ان يقال انه قدس سره اراد ان القائل بمثل هذا القول
انكان هو العبد كما هو الظاهر عند الاكثر فلا بد ان يكون حكاية عن الرب تعالى
فان العبد لا يصير ربا لكن القائل به في الحقيقة هو الرب سبحانه ولسان العبد
مثل الشجرة الموسوية فلا اعتراض على الحلاج ولا تعرض على ابي يزيد قدس الله تعالى
اسرارهما والظاهر من عبارة الشيخ انه لو لم يحمل على معنى الحكاية يفهم منه الحلول وليس
كذلك اذ يجوز ان يقول ذلك عند غلبات التوحيد واستتار ما سوى الواحد المشهود
عند لمعان نور الشهود بلا شائبة حلول واتحاد فمعنى قوله انا الحق عند اضمحلاله
عن نظره لست انا شيئا وانما الموجود الحق لا انى متحد مع الحق او حال في الحق فان
كفر ومناف للتوحيد الشهودي فان المشهود فيه ليس الا الواحد الاحد وعلى تقدير الحلول والاتحاد المشهود متعدد ولو على صفة الاتحاد والله يقوله ومنهم من يستبيح النظر الى المستحسنات

اشارة الی هذا الوهم ای الحلول وتعجب عن الشیخ لاجل ان یفهم من امثال هذه
العبارات الاتحاد والحلول والحال المتبادر من هذه الالفاظ قوال الظهور وهو ورأ
الحلول لان الحلول کینونة نفس شئ فی شئ مثل کینونة نفس زید فی البیت والظهور
کینونة شئ فی شئ مثل کینونة عکس زید فی المرأت والاول محال فی مرتبة
الوجود ونقص لتلک المرتبة المقدسة والثانی لامنع للثبوت ولا نقص عند حصوله
فان الاول لیستلزم التغیر المنافی للقدم والثانی لا یستلزم کما لا یخفی فلو ظهرت
الکمالات الوجوبیة فی مرایا الامکانیة لم یلزم منه حلول تلک الکمالات
فی تلک المرایا ولا تغیرها ولا انتقالها المنافی للقدم وانما ظهور وارأة کما فی مرأت
فتجویز شهود کمالاته تعالی فی مرایا الامکانیة لیس تجویز لحلول تلک الکمالات فیها
بل هو تجویز لظهور الکمال فی المراة ولا نقص فیه وانکار المحور لمثل هذا الشهود صاحب نقص وغیر مستقیم
علی الجادة لکن المقصود دفع تهمة الحلول عنه لاثبات کماله وکونه علی شئ والله سبحانه اعلم بحقایق امره

مکتوب صد و بیستم

بمیر منصور در بیان اختیار کردن عزلت الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
صحائف شریفه اخوی عزی بتعاقب یکدیگر رسید خوشوقت ساختند حمد الله سبحانه که با وجود
اسباب بی مناسبتها و بحبت وارتباط فقرا که دشمنند تلوینی راه نیافته است ومنافی وسبب فتور نگشته
بلکه دران ارتباط قوت بخشیده حضرت حق سبحانه در محبت ایطا لفه استقامت کرامت فرماید
کرسرمایه سعادت است شقشقت شعار ادرین فرصت شوق انزوا غالب آمده گوشه اختیار کرده است و
بغیر از جمعه بمسجد نمیرود وجماعت پنجوقتی در همان زاویه تعطیل میشود وراه ملاقات مردم مسدود گشته است
اوقات بسبی بجمعیت بسر میرود وتمنای تمام عمر گویا حالا میسر شد حمد الله سبحانه علی ذلک
باقی احوال صورتی بمثابت مقرون است وفرزندان وتعلقان همه بجمعیت میگذرانند جناب خواجه
عبد الله پیش ازماه مبارک رمضان بدهلی تشریف برند حمد الله سبحانه که خواجه درین آمدن فوائد
بسیار حاصل کنند وورق اتمام گردانیدند واز غلبات توحید بدرجه تنزیه غوطه خورند وتوجه
عمق اندوا ظاهر بالمن بلکه بالطن لطون میرند تفصیل احوال را چون حافظ بهاؤ الدین نجاح

شاید تفصیلش بگوید مکتوب صدر بست و یکم در حل عبارت مکتوبے کہ متضمن ایراد است الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفہ گرامی کہ از روی شفقت و مہربانے نامزد این فقیر ساختہ بودند مطالعہ آن شرف گشت اندراج یافتہ بود کہ عزیزی بر عبارت مکتوبے کہ در ایمیز نوشتہ بودے چند اعتراضہا وارد و در حل آن ہا بد نوشت و بعضے از یاران چون تعیین موضع اشتباہ نوشتہ بودند باندازہ آن چند مقدمہ در حل آن اشتباہ نوشتہ آمد واللہ سبحانہ الہادی الی سبیل الرشاد محمد ماکر ما سیر مراد و سیر مرید امریست کہ بوجدان صاحب آن سیر تعلق دارد و الزام امری نیست کہ بغیر تعلق داشتہ باشد پس حجت و برہان بر اثبات آن طلبیدن گنجایش ندارد و مع ذلک کسی را کہ حضرت حق سبحانہ قوت قدسیہ دادہ است اگر در احوال اوضاع صاحب آن سیر نیک ملاحظہ نماید و فیوض و برکات و علوم و معارف الہیہ جاشا کہ او بآن ممتاز ہست مشاہدہ کند تواند بود کہ حکم بسیر مراد او نماید و ہیچ محتاج بدلیل نبود در ریک انچہ بعد از ملاحظہ قرب و بعد و مقابلہ و اجتماع کہ قمر را با شمس است حکم کند کہ نور قمر مستفاد از نور شمس است اگرچہ بغیر ارباب مجلس صحبت نبود و نیز حضرت خواجہ ماقدس سرہ در اوائل حال سیر این فقیر را سیر مرادی مقرر فرمودہ بودند شاید یاران ہم اینچنین راز ایشان شنودہ باشند و این ابیات مثنوی مطابق حال فقیر و انسته میخواندند ؎ عشق معشوقان نجات است و ستیر ۔ عشق و عاشق باد و صد طبل و نفیر ۔ یک عشق عاشقان تن زدہ کند ۔ عشق معشوقان خوش و فربہ کند ۔ باز مرادان ہر کہ وصل گشتہ است براہ اجتبائی رفتہ است راہ اجتبا مخصوص بانبیا نیست علیہم الصلوات والتسلیمات صاحب عوارف قدس سرہ در بیان مجذوب سالک مجذوب بتصریح یا بتنبیہ فرمودہ است و راہ مرید را راہ انابت و راہ مرادان را راہ اجتبا گفتہ یجتبی الیہ من یشاء قال اللہ تعالے ویہدی الیہ من ینیب آری راہ اجتبا بالاصالت مخصوص بانبیاست علیہم الصلوۃ والتسلیمات و در دیگر سائر کمالات بہ تبعیت ایشان ما ست نہ آنکہ اجتبا مطلقا مخصوص انبیاست علیہم الصلوات والتسلیمات و امتان را از ان اصلا نصیبے نیست کہ آن خیر و افر ہست مخدوما وصول فیوض مر سالک را بتوسط و خلیلیت خیر البشر علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام تازمانے ہست کہ حقیقت آن سالک کہ محمدی المشربست بحقیقہ محمدی منطبق نگشتہ ہست و بان متحد نشدہ و چون بکمال متابعت بلکہ بمحض فضل رسانات عرج

حقیقت را بیان حقیقت اتحادی شد توسط برخاست چه توسط وجلوت در مغائرت است و در اتحاد
متوسط ومتوسط در حاجب محجوب آنجا که اتحاد است معامله بشرکت است اما چون سالک تا بعد اتحاقی
وطفیلی است از قبیل شرکت خادم بود با مخدوم و آنکه گفتیم که حقیقت او را با حقیقت آن سرور فضیلت
وعلی آله الصلوٰة والسلام الطبائع واتحادی پیدا میشود بیانش آنست که حقیقت محمدی علیه وعلی آله الصلوٰة
والسلام جامع جمیع حقایق است واز احقیقة الحقائق گویند وحقایق دیگران در رنگ اجزا ایند او را
باجزئیات زیرا که اگر محمدی المشرب است حقیقت سالک رنگ جزئی است مران کل را و محمول است
بروی حقیقت غیر محمدی المشرب رنگ جزء است مران کل را وغیر محمول است بروی وحقیقت
غیر محمدی المشرب اگر اتحادی در عروج پیدا شود با حقیقت پیغمبری خواهد بود که این رتبه اوست
ومحمول بران حقیقت خواهد شد و شرکتے در کمالات مناسبت او پیدا خواهد کرد لیکن از قسم شرکت
خادم بود با مخدوم چنانچه گذشت وچون این جزئی را بعلاقه کمال متابعت بلکه بمحض فضل محبت
خاص بکلے خود پیدا میشود و شوق وصول آن دامنگیر او میگردد آن قید یکه کلی را به جزئی آورده بود
بفضل خداوند جلشانه روز بروال ے آرد و بتدریج بعد از زوال این جزئی را بان کلی انطباقی
والحاقی حاصل میشود و آنکه گفتیم محبت خاص پیدا میشود در رنگ آنکه بمحض فضل این فقیر را پیدا انسے
بود و در غلبات آن محبت میگفت که محبت من بحضرت حق سبحانه ازان جهت است که او تعالی
ربّ محمد است صلے الله تعالی علیه وآله وسلم و میان شیخ تاج و یاران دیگر ازین بمقوله التعجب میکردند تا کام
که از خاطر شما هم نرفته باشد و تا این قسم محبت پیدا نشود الحاق و اتحاد چگونه متصور بود ذٰلِكَ
فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وحقیقت توسط وعدم توسط را بیان
مینماید نیک استماع فرمایند طریق جذبه را چون که کشش از جانب مطلوب است و عنایت الهی جلشانه
متکفل حال طالب است ناچار قبول سالک ے کند و در طریق سلوک چونکه انابت طالب است از وجود
وسائط چاره نبود و در نفس جذبه هر چند وسائط در کار نیست اما تمامی جذبه منوط بسلوک است که اگر
سلوک که عبارت از اتیان شریعت است از توبه و ورع وغیر هما با جذبه منضم نگردد جذبه ناتمام را
بسیاری از نبود و ملاحده را دیده ایم که جذبه دارند اما چونکه بمتابعت صاحب شریعت علیه وعلی آله الصلوٰة

والسلام متجلی گشته اند خراب و ما بقی اند و غیر از صورت جذب نصیبی ندارند سوال حصول جذب نحوی از محبوبیت می طلبد پس کفار را که اعدار العدا ند نصیبے از جذب چگونه تجویز نموده آید جواب تو اند بود که بعضے از کفار نحوی از سنخے محبوبیت داشته باشند که باعث حصول جذب شان شده باشد چون از اثر متابعت صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوات والسلام متجلی نساختند خاسر و مخذول ماندند و آن جذبه غیر از حجت بر ایشان درست نکرده که اعلام استعداد شان نموده که بجهل و عناد آنرا از قوه بفعل آورده ند مما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون و در طریق جذبه اگر بتوسط متابعت صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوة والسلام که عبارت از سلوک است وصولے بمطلوب میسر شود بتوسط وصول حیلولت امری خواهد بود گفته اند لو دلیتم بدلو لوقعتم علی الله یعنے اگر گشیده شوید بحضرت حق سبحانه و رسانیده شوید بالبطن بطون هر آئینه در میان شما و در میان حق جل و علا حیلولت و حجاب امری نخواهد بود و شاید که بخاطر شریف شما هم مانده باشد که حضرت خواجه ما قدس سره منفرموده اند که وصول از راه معیت که حق را جل سلطانه با بنده است اگر میسر شود نا چار بے توسط امری خواهد بود که مناسب معیت است و اگر بوسطه است و سلسله تربیت است که عبارت از سلوک است و راه معیت یکے از طرف حق است و حدیث المرء مع من احب علی صاحبه الصلوة والسلام نیز تائید این معنے میفرماید زیرا که مرد را با محبوب خود چون معیت ثبوتیه پیوسته و بوسطه مرتفع گشته استماع فرمایند هر ظل را با اصل خود شاهراه است و هیچ چیز در میان شان حائل نیست اگر لغایت خداوند جل شانه ظلے را با اصل خود سبیلے پیدا شود و کشفے باو هویدا گردد بدولت متابعت صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوة والسلام آن ظل را بان اصل وصولے و لحاقی حاصل آید بر آئینه بے حیلولت امری خواهد بود و چون آن اصل اسمے است از اسمائے الٰہیه جل شانه ناچار در میان هم و مسمائے او حائلی نخواهد بود و وصول ظل را بان اصل الاصل که مسمائے آن اسم است بے توسط امری خواهد بود و الفهم هر گه وصول حضرت ذات تعالی بوصول بچونے توسط و حیلولت امری در حق او منفقود است هر گاه در صورت وصول بحضرت ذات سبحانه حیلولت و حجابیت صفات واجبے جل سلطانه نگردد حیلولت و حجابیت غیر صفات چه گنجایش دارد سوال صفات واجبی را جل شانه هر گاه انفکاک از حضرت ذات او تعالی جائز نباشد

ارتفاع حیلولت صفات از میان وصل و موصول البته بحیثی بود جواب سالک را چون وصول و تحقیق
باصل خود کما ینبغی هست از همه آلهی جلشانه و آن سالک ظل اوست حاصل گردد و هر آئینه در میان
حضرت ذات تعالی هیچ توسطی و حیلولتی نخواهد بود چنانچه در میان اسم و مسمای او حیلولت امری کائن
نیست پس ارتفاع لازم آمد و نه انفکاک مثل این تحقیق بالا گذشته است در میان اتحاد حقیقت
سالک و حقیقت محمدی علیه و علی آله الصلوة والسلام و نیز شمه ازین بیان در بیان وصول ظل باصل
هم گذشته **تنبیه** سیاوه لوحی ازین عدم توسط که در طریق جذبه وغیرها گفته شده است استفتائی
از تبعیت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام گمان نبرد که آن کفر و الحاد و زندقه است و انکار است
از شریعت حقه او علیه و علی آله الصلوة والسلام و بالا گذشته است که جذبه بیتوسط سلوک که عبارت
از اتیان شریعت است علی صاحبها الصلوة والتحیه ابتر و ناتمام است و لفظت است که بصورت لفظت
برآمده و حجت را بر صاحبش ناتمام کرده باجماع بکشف صحیح و الهام صریح نیز یقین پیوسته
است و هیچ دقیقه از دقایق این راه و هیچ معرفتی از معارف این قوم بیوسطه او و بیتوسط
متابعت او علیه و علی آله الصلوة والسلام میسر نیست و منتهی را در رنگ مبتدی متوسط فیوض و برکات
این راه بی تبعیت وی طفیل او حاصل نخ ۹ محالست سعدگ راه صفا نتوان رفت جز در پی مصطفی
با افلاطون از پیخردی صفای که نفوس خود در ریاضات و مجاهدات یافت خود را از لغزشت انبیا علیهم الصلوة
والتسلیمات مستغنی دانست و گفت سخن قوم مهلیون لحاجة بنا الی من یهدینا ندانست که این صفا
که بریاضات بیتوسط متابعت انبیا حاصل شده است علیهم الصلوات والتسلیمات حکم آن دارد که مس سیاه
زر ناب شود و سازندیا زهر را شکر خلاف کنند متابعت انبیاست علیهم الصلوة والتسلیمات که حقیقت
مس را منقلب بزر ناب نیندوزند خالص سازد و نفس را از امارگی بلهبانی آرد و بکلیم مطلق جل و علا نسبت انبیا
و خصوص شرائع انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات از برای تجهیز و تخریب اماره مقرر ساخته است و خدای
اول بلکه اصلام او را و غیر متابعت این بزرگواران مذکوره علیهم الصلوة والتسلیمات اگر هزار ان ریاضات
و مجاهدات بی متابعت این بزرگواران علیهم الصلوات والتسلیمات کرده شود سرسوی از امارگی او کم نگردد
بلکه از زهد و سرکشی او نماید ۹ هر چه گیرد علتی علت شود ۵ از امرض فلتی او منوط بشرائع انبیاست

علیهم الصلوات والتحیات و بدو شناخر لقتاد باید دانست که جذبه را بر هر چند از سلوک چاره نیست مقدم باشد جذبه بی سلوک ما موخرا افضل مر تقدیم جذبه را بهست که سلوک خادم اوست و در تاخیر جذبه سلوک مخدوم اوست که بدولت سلوک او را جذب میسر شده هست و در تقدیم جذبه نه اینچنین است که او بالذات مطلوب و مدعوست لهذا این مراد آمد و انمرید و رسس مر اوان و رسس محبوبان محمد رسول الله صلے الله تعالے علیه وعلی آله وسلم که مقصود ذاتی و مدعو اولی ازین دعوت اوست علیه وعلی آله الصلوة والسلام و دیگر انرا بطفیلے او طلبیده اند مراد ان باشند یا مریدان لولاک لما خلق الله الخلق ولما اظهر الربوبیة کما ورد چون دیگران همه بطفیلے او باشند عا و مقصود اصلے ازین دعوت بود علیه وعلی آله الصلوة والسلام ناچار همه محتاج او باشند و بتوسط او فیوض و برکات اخذ نمایند علیه وعلی آله الصلوة والسلام و باینمعنے اگر همه را آل او گویند گنجایش دارد علیه وعلی آله الصلوة والسلام که هر چند واسطه و بتوسط او کمال اخذ نمایند چه هر گاه وجود شان بتوسط وجود او صورت نه بندد کمالات دیگر خود کجا بوجود اند بتوسط او چه صورت دارند علیه وعلی آله الصلوة والسلام بلے محبوب العلیم چنین باید استماع فرمایند مکشوف گشته هست که محبوبیت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام بآن محبت واجبی جلشانه کائن است که بذات بحت او تعالے بے ملاحظه شیون و اعتبارات تعلق گرفته هست و حضرت ذات تعالے بآن محبت محبوب گشته بخلاف محبوبیت دیگران که بآن محبت کائن است که تعلق بشیون و اعتبارات دارد تعلیم یا بسیم و صفات هست یا بظلال اسما و صفات علی تفاوة الدرجات

فان فضل رسول الله لیس له ٭ حد فیعرب عنه ناطق بفم

و علی جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین الصلوة والتسلیمات بقدر مقامهم

آنست که توسط النبوة و کائنات علیه وعلی آله الصلوة والسلام بدو معنے تواند بود یکے او صلے الله تعالے علیه وعلی آله وسلم حائل و حاجب بود و رسیان سالک و سبحان مطلوب و معنی دویم آنست که سالک بطفیل او و بتوسط تبعیت و متابعت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام مطلوب واصل گردد و در طریق سلوک پیش از رسیدن بحقیقت محمدی توسط بهر دو معنی کائن است بلکه می انگارم که درین طریق از شیوخ هر که در میان آمده هست متوسط و حاجب شهود سالک است طاری اگر در اواخر جذبه تدارک آن نماید

وسما ملا از پرده و بی پردگی نگشند زیرا که در طریق جذبه و بعد از رسیدن بحقیقت الحقایق توسط معنی تا
هست که طفیل و تبعیت هست نه حیلولت و حجاب پرده شهود و مشاهده و مانند آنها و گفته نشود که
این عدم تو هم اگرچه بیک معنی بود تصور بجناب حضرت خاتمیه علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة لازم میآید
گوئیم که این عدم توسط مستلزم کمال انجناب است علی صاحبها الصلوة والسلام نه مستلزم قصور در وجود
توسط هست زیرا که کمال متبوع آنست که تابع او بطفیل و تبعیت او بجمیع درجات کمال برسد و هیچ
دقیقه فرو نگذارد و اینجا عدم توسط کائن هست نه در وجود توسط که انجا شهود بی پرده هست که
مقتضای درجات کمال است و اینجا در پرده پس کمال مر عدم توسط بود و قصور مر توسط از شوکت و عظمت
مخدوم هست که خادم او در هیچ مقامی از وی تخلف نکند و به تبعیت او شریک دولت همان او گردد و این
انجا هست که آنسرور فرموده هست علیه و علی آله الصلوة والسلام علمای امتی کانبیاء بنی اسرائیل علیه و علیهم الصلوة
والتسلیمات و دیگر آنچه بتوسط و بی حیلولت امری خارج اهل بود در حدیث صحیح آمده هست علی صاحبها
الصلوة والسلام بنده که چون نماز در دخل میشود و حجابی بیکدیگر میان بنده و خداست مرتفع میگردد و لهذا صلوة
معراج مومنان شده و خطوات قربان نصیب منتهی و اصل گشت چه رفع حجاب مخصوص بواصل منتهی هست پس لقاء
توسط و حیلولت نسبت گشت این معرفت از خواص عارف لدنیان این فقیر هست که بمحض فضل و کرم
آنرا عطا فرموده اند و بحقیقت آن تحقق ساخته ۵ من آن نخالم که ابر نوبهاری ۵ کند از لطف بر من قطره باری
بخویشم گفت ۵ اگر با دشته بردر پیر زن ۵ بیا بد تا نخواجه سلمت کند ۵ مشایخ طریقت قدس اسرارهم
در توسط و عدم توسط آنسرور خیالها دارند علیه علیهم الصلوة والتسلیمات جمعی بتوسط رفته اند و گروهی
بعدم توسط و نمیدانم کدام شان تحقیق تر بعدم توسط نموده هست و از کمال و قصور شان سخن نگفته
ارباب ظاهر را زیبا هست که عدم توسط را کمال ایمانست کفر دانند و قائل آن را نادان هست تضلیل کنند
و توسط را از کمال ایمان تصور نمایند و قائل آن را از اکمل بدان شمرند و حال آنکه عدم توسط مبنی بر کمال
متابعت و توسط مشعر بقصور متابعت کما مر و کل ذلك منهم لعدم الادراك عن حقیقة الحال
قال الله تعالی بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یاتهم تاویله کذلك کذب الذین
من قبلهم ۵ مخدوم ما اویسی گفتن انکاری از پیش ظاهر نیست زیرا که اویسی کسی است که

روحانیا نرا در تربیت او مدخلیتی باشد حضرت خواجه احرار قدس سره با وجود پیر ظاهر چونکه امدادی از روحانیت
حضرت خواجه نقشبند قدس سره یافته بود ندا ویسی می گفتند و همچنین حضرت خواجه نقشبند با وجود پیر ظاهر
چون مدد ها از روحانیت حضرت خواجه عبد الخالق قدس سرهما یافته بود ندا ویسی بود علی الخصوص
شخصی که با وجود اویسیت اقرار به پیر ظاهر دارد و بزور انکار به پیر مر او بستن عجب انصافست
محمد مراد از ترکیب لفظ عبد الباقی معنی اضافی است یعنی علمی هر چند با بلغ وجوه اشعار بمعنی علمی دارد
یعنی بیمن هر چند بنده باقی است اما متکفل تربیت من الله باقیست اینجا کدام تحریف است وجه صورت ادب
الله تعالی الصافی بدهد محمد مراد قصور یکه در معنی معنی سبحانی که از بسطامی قدس سره و غلبات سکر صادر
شده است گفته باشد لازم نمی آید از انکه القصور قائل آن مستقر و مستمر باشد تا دیگری از وی افضل
بود چه بسا معارفست که در وقتی مقتضای حال آن وقت صادر شده است و در وقت دیگر بغایت خلاف آنست
جلشانه چونکه قصور آن معرفت را دریافته است ازان بگذشته و بمقام فوق رسیده در مکتوب شریف اندراج
یافته بود که رباب سکر اگر نقیم خان شطح آمیز نویسند گنجایش دارد اما از ارباب صحو ظهار این سخنان بیادب
مستبعد است محمد رضا هر گاه این سخنان نوشته است منشا آن سکر است دلی مزج سکر و صحو باب وسط
بقلم نیروده غایت مافی الباب سکر مراتب کثیره است هر چند سکر بیشتر شطح غالبتر سکر بسطامی باید که
بی تحاشی قول لوای را فخر نوا محمد ازان بوجود آید پس هر که صحو دارد گمان نکند که سکر همراه ندارد
گمان همین قصور است صحو خالص نصیب عام است هر که صحو را ترجیح داده است مراد شش غلبه صحو است
نه صحو صرف همچنین هر که سکر را ترجیح میدهد مراد شش غلبه سکر است نه سکر خالص که آن آفت است بعینه
قدس سره ذکر کرد میل رباب صحو است و صحو را بر سکر ترجیح میدهد ازین عبارت سکر آمیز دارد که چه تعلق
ان بحر مذوموده هوالعارف والمعروف وگفته ولون الماء لون الاناء و فرموده المحدث اذا قرن
بالقدیم لم یبق الا القدیم صاحب عارف که از کمل رباب صحو است در کتاب چندان معارف سکریه آورده است
که چشم ازان و هم واین فقیر در وقتی بعضی معارف سکریه او را قدس سره جمع کرده است نقایای
سکر است که تجویز افشار اسرار نموده می آید و از سکر است که مباهات و افتخار کرده میشود و از سکر
است که نسبت خود بزرگی ظهار کرده می آید اگر صحو خالص باشد افشای سر اینجا کفر بود و

وخود را از دیگری بهتر دانستن شرک باشد بقیه سکر در صحو در رنگ است که مصلح الطعام است اگر رنگ نباشد طعام مطلق بیکار بود ۵ اگر عشق نبودی و غم عشق نبودی بچندین سخن نغز که گفتی و شنودی بصاحب عوارف قدس سره که قول قدمی نهد علی رقبة کل ولی را که از حضرت شیخ عبد القادر قدس سره صادر شده است بر همه سکر محمول داشته است مرادش قصور این قول نیست کما توهم که آن عین محققه است بلکه بیان واقع نموده است یعنی صدور این قسم سخن که مبنی از سباحات و افتخار است و بی بقیه سکر کاین نیست که در صحو خالص امثال این سخنان تکلم نمودن و شنوار است این فقیر که این همه دقائق در بیان علوم و اسرار مطائف علیه نوشته است ظاهرا بخاطر شریف شما قرار یافته است که از روی صحو خالص نوشته است بی مزج سکر حاشا که از انحراف و انکراف سخن باقی است سخن با فلان که بصحو خالص متصف نداند چرا بقسم سخنان نامفهوم دو گانه مردم را از جانب ندهد ۵ فریاد حافظ اینهمه آخر بهر زه نیست و هم قصه غریب و حدیث عجیب ۵ مخدوما این قسم سخنان که مبنی از فشای اسرار باشد و از اظهار مصروف هر وقتی از مشائخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم ظهور آمده است و عادة مستمره این بزرگواران گشته امری نیست که این فقیر انزا ابتدا کرده باشد و اختراع نموده لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام پس اینهمه شور و غوغا چیست اگر لفظی صادر شده است که ظاهرش مطابقت بعلوم شرعیه ندارد آنرا بانداک توجیه از ظاهر صرف نمود، مطابق باید ساخت و مسلمانی را متهم نباید کرد اشاعت فاحشه و تفضیح فاسق هرگاه در شریعت حرام و منکر باشد تفضیح مسلمانی بجرم اشتباه چه مناسب بود و شهر شهر آن منادی کردن که دام تدعین ما شد طریق مسلمانی و مهربانی آنست که کلمه که ظاهرش مخالف علوم شرعیه است اگر از شخصی صادر شود باید دید که قائل آن کیست اگر ملحد و زندیق بود ردان باید کرد و در اصلاح آن نباید کوشید و اگر قائل آن کلمه از مسلمانان مع وصف ایمانی بخدا و رسول و آشنا باشد در اصلاح سخن او باید کوشید و محمل صحیح از برای آن پیدا باید نمود و یا از آن قائل حل آن باید طلبید اگر در حل آن عاجز آید تفضیحش نباید کرد و امر معروف و نهی منکر بر فق اولی است که با جابت نزدیک است و اگر مقصود اجابت نباشد و تفضیح مطلوب بود امر دیگر است الله تعالی توفیق دهاد و عجب آنکه از مکتوب شریف مفهوم میشود که بعد از استماع کتابت فقیر از ان غیر استبعاد

وبحرانی در ملازمان تمانیز طاری شده بود و ما را گمان آن بود که مطلع اشتباه رالیشان
خود حل میکردند و بدین فقیر نمی نگاشتند و تسکین فتنه میفرمودند از یاران دیگر چه گله نماید که بعضی از ایشان
با وجود قدرت دفع اشتباه خود را معاف میداشتند و سکوت ورزیدند ما یاران چشم یاری داشتیم
رَبَّنَا اٰتِنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَّهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا والسلام اولا واخرا
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی حقیقت محمدی علیه من الصلوة
افضلها ومن التسلیمات اکملها اول است حقیقت از حقایق ہست با نعتی کہ حقایق دیگر چہ حقایق انبیا و کرام
وچہ حقایق ملائکہ عظام علیہ وعلیہم الصلوة والسلام کالظلال اند مر اورا و اصل حقایق ہست قال علیه
الصلوة والسلام اول ما خلق الله نوری وقال علیه الصلوة والسلام خلقت من
نور الله والمومنون من نوری پس نزد جاریان حقیقت وسط بود در میان ہمہ حقایق و در میان حق جل وعلا و
وصول بطلوب اصلی بی این متوسط او علیہ وعلی آلہ الصلوة والسلام محال ارشد فهو نبی الانبیاء والمرسلین
وارسالہ رحمة للعالمین علیه وعلی آله الصلوة والسلام ازینجا است کہ انبیاء اولوالعزم با وجود
اصالت تبعیت میخواہند و بارزو دخیل ایشان او میکردند کما ورد علیه وعلیهم الصلوة
والتسلیمات والتحیات سوال کردم کہ کمال است کہ مربوط بامت شدن او ست علیہ وعلی آلہ
الصلوة والسلام وانبیا را با وجود دولت نبوت میسر نشده علیہ وعلیہم الصلوة والتسلیمات جواب ان کمال
وصول و نجاح ہست بان حقیقت بحقایق کہ منوط بہ تبعیت و وراثت ہست بلکہ موقوف بر کمال
فضل او ست تعالی کہ نصیب خاص خواص امتان او ست علیہ وعلی آلہ الصلوة والسلام و تا امت نشود با او
نرسند و رفع حجاب بسط نگردد کہ بوسیلہ اتحاد و سیر ست مگر از نجا فرموده ہست جلشانہ کُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ
فهو علیه وعلی آله الصلوة والسلام تخما هو افضل من کل فرد من الانبیاء الکرام
والملائکة العظام افضل من الکل من حیث الکل علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات
زیرا کہ اہل را بظل خود فضل است اگرچہ آن ظل متضمن لوف ظلال بود چہ وصول فیوض از ان حضرت
جلشانہ بظل او بتوسط و طفیل او ست این فقیر در رسائل خود تحقیق کردہ ہست کہ نقطہ فوق را
بر جمیع نقطہا ہست کہ کالظلال او اند فضل ہست و قطع کردن عارف آن نقطہ فوق را کہ کالاصل است

حقیقت محمدی علیہ وعلی آلہ الصلوة والسلام ہست و دوم عبارت از حقیقت احمدی ہست

زیاده است از آنکه جمیع نقطه تحت را که کالظلال اوند قطع نماید سوال ازین بیان لازم نمی آید فضلا
خواص این امت را بر انبیا علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات جواب هیچ لازم نمی آید انتقد ثابت شد
که خواص این امت با انبیاء دران دولت شرکت دارند مع ذلک کمالات دیگر بسیار است که انبیا
را بان مزیت و خصاص است علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات اخص خواص این امت اگر بسیار ترقی
نماید سر او تا پای پیغمبری که ادون پیغمبران است نرسد مساوات و مزیت چه گنجایش دارد قال
الله تعالی ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین علیهم الصلوة والتسلیمات اگر فرد می از امتان
بطفیل و تبعیت پیغمبر خود از بعضے پیغمبران بالا رود و بعنوان خادمیت و تبعیت خواهد بود و معلوم است
که خادم را باهکنان مخدوم غیر از خادمیت و تبعیت چه نسبت خواهد بود که خادم طفیلے و همه وقت
طفیلے است و حقیقت محمدی علیه وعلی آله الصلوة والسلام که حقیقت احقایق است آنچه در آخر کار بعد از
مراتب ظلال برین فقیر منکشف گشته است یقین ظهوریه است که مبدا ظهورات و منشا خلق مخلوقات
است و حدیث قدسی که مشهور است آمده است کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق
لاعرف اول چیزیکه ازان گنجینه مخفی برعرصه ظهور آمد حب بود که سبب خلق خلایق گشته اگر این
حب نبودے ظهور و ایجاد و نمی گشود و عالم و عدم را نسخ و مستهلک میبود در حدیث قدسی لولاک لما خلقت
الافلاک را که در خاتم الرسل واقع است علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات اینجا باید ثابت و تحقیق
لولاک لما اظهر الربوبیت را در ینمقام باید طلبید سوال صاحب فتوحات که یقین اول را که تحقیق
است حضرت اجمال علم را کثرت گفته است و تو در رسائل خود یقین اول یقین وجودی گفته و مرکز ازا که
اشرف و سبق اجزاء است حقیقت محمدی قرار داده و یقین حضرت اجمال را ظل این یقین وجودی
انگاشته و اینجا مینویسی که یقین اول یقین حبی است و آن حقیقت محمدی است به توفیق و بیان
تو ل چیست جواب ظل شی و سایه است که خود را باصل شی و انماید و سالک را بخود و گرفتار ساز د و بین ان
و یقین ظلال یقین اول اند که در وقت عروج بر عارف ما صل یقین که اول یقین حبی است ظاهر گشته
سوال یقین وجودی را ظل یقین حبی گفتن جگونه درست آید و حال آنکه وجود را در حب بقت است
چه حب عرض وجود است جواب این فقیر در رسائل خود تحقیق کرده است که حضرت حق سبحانه و تعالی

بذات خود موجود است نه بوجود و همچنین صفات ثبوتیه او قائم بذات واجب الوجود مذهب شانه نه بوجود دیگر
بلکه وجوب او نیز در نظر تفحص گنجائش نیست که وجوب وجود هر دو از اعتبارات است اول اعتباریکه پیدا شد از برای
ایجاد عالم حسب الاراده اعتبار وجود که مقدمه ایجاد است به حضرت ذات واجب شانه بی اعتبار آخر
و بی اعتبار این موجود از عالم و از ایجاد و عالم استغناست اِنَّ اللّٰهَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِیْنَ قاطعه است
و یقین علمی جملی را طل آن و یقین گفتن باعتبار آنست که آن و یقین باعتبار حضرت ذات است
تعالی بی ملاحظه صفات و درین یقین ملحوظ صفت است که کالظل است مر ذات را غرشانه باید دانست
یقین اول که یقین جمعی است چون بدقت نظر کرده میشود بفضل الله سبحانه معلوم میگردد که مرکز آن یقین
حسب است که حقیقت محمدی است علیه و علی آله الصلوة والسلام و محیط آن که کالدائره است و صورت مثال
آن محیط کالظل است مر آن مرکز را خلت است که حقیقت ابراهیمی است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
پس حسب اول مدخلت کالظل شد مر او را و این مجموع مرکز و محیط که بمثابه دائره است یقین اول است
و مسمی است باشرف و اتم اجزای او که مرکز است که عبارت از حسب است و در نظر کشفی نیز باعتبار صلت
و خلت آن خبر یقین حق ظاهر میگردد و چون محیط دائره کالظل است مرکز آن و ناشی است از او
آن مرکز اصل و منشاء است آن محیط را اگر یقین ثانی نامی گویند هم گنجائش دارد و اما در نظر کشفی دو یقین
نیست بلکه یقین است که مشتمل بر حسب خلت است که مرکز و محیط بمثابه دائره است و یقین ثانی در نظر کشفی یقین
وجود است که کالظل است مر یقین اول را چنانچه گذشت و چون مرکز اصل محیط آمد ناچار محیط را
از توسط مرکز در وصول بمطلوب چاره نباشد چه وصول بمطلوب از راه مرکز است که اصل و اجمال
دائره است ازین بیان مناسبت و اتحاد حضرت حبیب الله را بحضرت خلیل الله باید دریافت
علیهما و علی جمیع الانبیاء و المرسلین الصلوات و التسلیمات و چون اصل واسطه است و وصول ظل بمطلوب
لاجرم حضرت خلیل الله توسط حضرت حبیب الله را درخواسته است و از زبان او فرموده که در مستاه
دخل شود کما ورد علیهما و علی جمیع الانبیاء الصلوة والتحیات اتمها و اکملها
سوال چون بعد ملاحظه چنین باشد حضرت حبیب الله را امر متابعت ملت حضرت خلیل الله بچه معنی بود علیهما
الصلوة والتسلیمات و آنحضرت در بیان صلوة و سلام بر خود کما صلیت و کما سلمت علی ابراهیم

چرا فرماید علیہم الصلوات والتسلیمات جواب حقیقت شی ہر چند بلند تر بود و بہ تنزیہ اقرب باشد مظہر ان حقیقت در عالم عناصر انسب تر بود و بصفات و بشریت بیشتر متلبس شاید پس وصول این مظہر بطریق عروج بآن حقیقت متضمن عسر بود و ملتی کہ بحضرت ابراہیم علیہ علیہ الصلوۃ والسلام عطا شدہ است شاہ راہ است بوصول حقیقت ابراہیمی کہ در جوار حقیقت محمدی اقتضا شدہ است چنانچہ گذشت و حضرت ابراہیم بہمین راہ بانجا رسیدہ است بنابران مرشدہ کہ متابعت آن ملت نمودہ بحقیقت الحقایق وصول فرماید والا سرور کما صلیت و مرؤہ علیہ علی آلہ الصلوۃ والسلام کہ صلوۃ و رحمت بر و علیہ السلام بعد از حصول ولایت وصول حقیقت است با آنکہ گویم گاہ است کہ فاضل را بمتابعت مفضول امر کنند و ازین امر متابعت ہیچ قصوری و فاضلیت او لازم نیاید قال اللہ تعالیٰ لنبیہ علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام وشاورہم فی الامر امر مشورت با اصحاب عالی از تضمن امر بمتابعت شان نیست والا مشورت را چہ فائدہ باشد کہ حقیقت حضرت صدیق یعنی ربط او از سہ مراتب اصلی سلطانہ کہ بدا التعین اول است بتوسط امری ظلی حقیقت محمدی ست بر نہجی کہ ہر چہ در ان حقیقت کمالات بطریق تبعیت و وراثت در ظل ثابت از نہجا است کہ او رضی اللہ تعالیٰ عنہ اکمل افضل و ازان ایمانیت آمد قال علیہ الصلوۃ والسلام ما صبی اللہ شیئا فی صدری الا وقد صببتہ اللہ فی صدر ابی بکر و نیز لایح گشت کہ حقیقت اسرافیلی علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام نیز ہمان حقیقت محمدی ست علیہ وعلی جمیع اخوانہ الصلوۃ والسلام نہ بطریق ضلالت و ظلمیت و در رنگ حقیقت حضرت صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ ظل است مر آن حقیقت را بلکہ اینجا ہر دو ضلالت دارند ظلمتی در میان حائل نیست اگر فرق است بکلیت و جزئیت ست چہ آن سرور کل ست علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام لہذا آن حقیقت مسمے باسم او ست علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام و حقایق ملائکہ کرام علی نبینا وعلیہم الصلوۃ والتسلیمات ناشی ازان حقیقت اسرافیلی ست علی نبینا وعلیہ وعلی جمیع اخوانہ الکرام الصلوۃ والسلام سوال عارف را از حقیقت خود کہ عبارت از ہم آلہی ست بلشانہ کہ ربا وست ترقی بود بر وصول بآن حقیقت جائز ست یا نہ جواب وصول بان حقیقت بعد از طی مراتب سلوک کہ عبارت از تمامی سیر الی اللہ گفتہ اند بر دو نوع ست نوعی است کہ وصول در انجا بہ ظلے از ظلال آن اسم ست کہ در مظاہر

خود را بحقیقت خود وانموده است و برنگ اصل برآمده و این اشتباه در بین راه بسیار است و عقبه عظیم است مر سالک را مگر بمحض فضل از عقبه مخلصے میسر شود و شک نیست که ترقی از ین ظل حقیقت ناجائز است بلکه واقع و اگر وصولے بنفس حقیقت خود و اقعشد ترقی از آن بے طفیل و متبعیت دیگری جائز نیست که این حقیقت نهایت مراتب استعداد و فاقی اوست اما اگر بطفیل او را بحقیقت دیگری که فوق حقیقت اوست رسانند جائز است بلکه واقع این سیر گویا سیر فیری است که او را سیر طبیعے و استعدادے است چنانچه شمه از ین در مباسبق و بیان وصول بحقیقت محمدی گذشته است علیه و علی آله الصلوة والسلام سوال ترقی از حقیقت محمدی که حقیقت الحقائق است و حقیقتے از حقائق ممکنات فوق آن نیست جائز است یا نه و تو در رسائل خود نوشته که ترقی از حقیقت محمدی واقعشد حقیقت این معامله چیست جواب جائز نیست زیرا که فوق آن مرتبه مرتبه الاتعین است که وصول و الحاق بتعین بآن محال است وصول و الحاق بے تکیف گفتن مجرد تلفوه است که پیش از رسیدن بحقیقت معامله بآن تسلے نموده می آید یا بعد از وصول بحقیقت کاحکم بعدم وصول و الحاق لازم است که ریب در انجا شائبه نیست و آنچه نوشته ام که ترقی از حقیقت محمدی واقعشد مراد از ان حقیقت ظل آن حقیقت بوده است که عبارت از جمال حضرت علیم گفته اند و مصبر بوجادة کرده در انوقت اشتباه ظل بود با صل و چون بمحض فضل خداوندے جل سلطانه از ظلال و از سائر ظلال مخلصے میسر شد و رسته شد از ان حقیقت الحقائق او قع نیست بلکه جائز نه که قدم از انجا پیش تر و پیشتر نهاد و قدم در وجوب امکان است و از امکان بر آمدن که محال عقلے است و شرعی سوال ازین تحقیق لازم می آید که حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات نیز از ان حقیقت ترقی واقع نشود جواب آنحضرت علیه و علی آله الصلوة والسلام نیز با علو شان و آن جاه و جلال همیشه ممکن است و هرگز از امکان نخواهد برآمد و بوجوب نخواهد پیوست که مستلزم تحقق است الوهیت تعالی الله ان یکون له ند مثل دع ما ادعته النصاری فی نبیهم الخ سوال از تحقیق سابق واضح گشت که دیگران را نیز بطفیل وراثت او علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات وصولے بحقیقت الحقائق و الحاقی و اتحادی بآن ثابت است و شرکتے در کمال خاص او کما سبق بین تقدیر فرق و میان متبوع و در میان اصلے و طفیلے درین کمال که متضمن بر فرجاب بالتفاوت و سطه است و فوق جمیع کمالات است چه بود و کدام

مزیت باشد در متبوع و اصیل که در تابع و طفیلی نیست جواب اصول لاحق و دیگران بان حقیقت از قبیل
الحاق خادم است بمخدوم و وصول طفیلی است باصیل اگر وصول از حیث خواص است که قابل قلیل از مخدوم
خادم است و اگر از انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات هم طفیلی است و خادم که اولش خورد است او را حاصل
شرکت بمخدوم و کدام عزت و آبروست در جناب طفیلی هر چند جلیس و هم لقمه است الا طفیلی لفیلی است
خادمان که با مکنه عالیه بتبعیت مخدوم میرسند و از نظمه مخصوصه اولش میخورند و عزت و احترام می یابند
از بزرگی مخدوم است و از علو مناسبت اوست کو بیا مخدوم را با وجود عزت ذاتی عزتی دیگر از راه
الحاق خادمان پیدا میشود و از یاد ارتفاع شان او مینماید یکی از شاعران که در صدیث نبوی آمده است
علی صاحبها الصلوة والسلام من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها من متبوعرا در سنه حسنه او در سنه سیئه
تابعان بیشتر باشند و از اصل اجور شان زیاده تر بود و موجب از دیاد منزلت او باشد پس تابعان را
با متبوع چه شرکت باشد و کدام مساوات متوهم گردد و بشنو و بشنود و است که جمعی در یک مقام باشند و شریک
یکدولت بوند اما با هر کدام شان محاله جدا باشد و هیچ یکی را از دیگری اطلاعی نبود و از دواج مطهرات
در بهشت با آن سرور در یکمقام باشند و از یکطعام و شراب تناول فرمایند علیه و علی اهل بیته الصلوة
والسلام لیکن بهاله که با نسرور باشند با آنها نباشد و التذاذی بمسروری که او را باشد ایشان را نبود علیه
علی آله الصلوة والسلام و اگر ایشان را در جمیع امور آنجا شرکت با او بود فضیلت اینجا نیز و سنگ فضیلت
او رجحان لازم آید علیه و علی اهل بیته الصلوة والسلام که فضیلت اینجا بمعنی کثرت ثواب عند الله است
سوال این یقین چیز که یقین دل است و حقیقت محمدی است علیه و علی آله الصلوة والسلام ممکن است
یا واجب و حادث است یا قدیم صاحب فصوص یقین دل را که حقیقت محمدی گفته است و تعبیر از ان
بوحدت کرده و همچنین یقین جانی را که واحدیت گفته است و اعیان ثابته که آنرا حقایق ممکنات گوید
در مرتبه اثبات نموده هر دو یقین الیقین و جوبی میگوید و قدیم میداند و سته تنزل دیگر را که روحی
و مثالی و جسدی بود یقین امکانی و معتقد تو در این مسئله چیست جواب این فقیر هیچ یقینی و متیقنی
نیست کدام یقین بود که الا یقین را متیقن سازد این الفاظ موافق مذاق حضرت شیخ محی الدین قدس سره
اوست قدس الله تعالی اسرارهم و عبارات فقیر این قسم الفاظ اگر واقع شود از قبیل صنعت مشاکله بامداد

بهر حال گوئیم کہ آن تعین تعین امکانے است و مخلوق و حادث است قال علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام اوّل ما خلق اللہ نوری و در احادیث دیگر تعین وقت تعلق آن نور ہم آمدہ است چنانچہ فرمودہ قبل خلق السموات بالفی عام و امثالہ و ہر چہ مخلوق است و مسبوق بعدم است ممکن است و حادث و چون حقیقت الحقائق کہ اسبق حقایق است مخلوق ممکن گشت حقائق دیگران بطریق اولی مخلوق خواہند بود و امکان و حدوث خواہند داشت عجب است از شیخ قدس سرہ حقیقت محمدی را با کہ حقائق جمیع ممکنات را کہ اعیان ثابتہ گفتہ است از کجا حکم بوجوب شان میکند و قدیم میداند و التزام خلاف قول پیغمبر ما صلی اللہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام ممکن باجزائے خود ممکن است و بصورت و حقیقت خود ممکن تعین وجودے حقیقت ممکن برائے چہ بود حقیقت ممکن البتہ باید کہ ممکن باشد کہ ممکن را با واجب تعالے اشتراکے و امتسابے نیست غیر از آنکہ ممکن مخلوق اوست و او تعالی خالق او و شیخ ہمچنان در میان واجب و ممکن تمیز نے کند و خود میفرماید لعدم التمیز بینہما اگر واجب را ممکن گوید و ممکن را واجب باک ندارد و اگر معذورش فرماید کمال کرم و عفو است ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا سوال تو در رسائل خود در میان واجب تعالی و ممکن بنسبت اصالت و ظلیت اثبات کردہ و ممکن را ظل واجب تعالی گفتہ و نیز واجب را تعالی باعتبار اصالت حقیقت ممکن کہ کالظل اوست نوشتہ و معارف کثیرہ بران متفرع ساختہ اگر باین اعتبار شیخ قدس سرہ نیز واجب تعالے حقیقت ممکن گوید چہ محظور لازم می آید و چرا علام بود جواب تقسیم علوم کہ اثبات نسبت نماید میان واجب تعالی و ممکن و شرعہ بہ ثبوت آنہا وارد نشدہ است ہمہ از معارف سکریہ است و از نارسائی است بحقیقت معاملہ عرض ممکن چہ بود کہ ظل واجب باشد تعالی و واجب تعالی چرا ظل بود کہ ظل ہو ہم تولید بمثل است و مبنی از شائبہ عدم کمال لطافت اصل ہرگاہ محمد رسول اللہ از لطافت ظل نبود خدائے محمد را چگونہ ظل باشد موجود در خارج بالذات و بالاستقلال حضرت ذات است تعالی و صفات ثمانیہ حقیقت او تعالے و تقدس ما سوای آن ہر چہ باشد بایجاد او تعالے موجود گشتہ است و ممکن و مخلوق و حادث است و ہیچ مخلوقی ظل خالق خود نیست

مزیت باشد در متبوع و وصیل کی و تابع و طفیلی نیست جواب وصول و لحاق دیگران بان حقیقت از قبیل
الحاق خادم است بمخدوم و وصول طفیلی است بوصیل اگر وصیل از خص خواص است که قال قلیل از خود
خادم است و اگر از انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات هم طفیلی است و خادم که اولش خورد است او را چه
شرکت بمخدوم و کدام عزت و ابروست در جناب و طفیلی هر چند جلیس و مسم لقمه است الطفیلی طفیلی است
خادمان که با مکنه عالیه بتبعیت مخدوم میرسند و از ظهر مخصوصه اولش میخورند و عزت و احترام می یابند
از بزرگی مخدوم است و از علو متابعت اوست کو یا مخدوم را با وجود عزت ذاتی عزتی دیگر از راه
الحاق خادمان پیدا میشود و از دیاد ارتفاع شان او مینماید یکی استماع نمائی و در حدیث نبوی آمده است
علی صاحبها الصلوٰة والسلام من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها من متبوع را در سنة حسنه او جمیع
تابعان بیشتر باشند و اصل اجور شان زیاده تر بود و موجب ازدیاد منزلت او باشد پس تابعان را
با متبوع چه شرکت باشد و کدام مساوات متوهم گردد و بشنو و بشنور و است که جمعی یک مقام باشند و شریک
یکدولت بوند اما با هر کدام شان معامله جدا باشد و هیچ یکے را از دیگری اطلاعے نبود از مواجهات
در بهشت با آن سرور در یک مقام باشند و از یک طعام و شراب تناول فرمایند علیه و علی اهل بیته الصلوٰة
والسلام لیکن هیچ ملکه با نسر و ریا شد با آنها نباشد و التذاذی هم سروری که او را باشد ایشان را نبود علیه
علی آله الصلوٰة والسلام و اگر ایشان را در جمیع امور آنجا شرکت با او بود فضلیت اینجا نیز در سنگ فضلیت
او رجیه لازم آید علیه و علی اهل بیته الصلوٰة والسلام که فضلیت اینجا بمعنے کثرت ثواب عند الله است
سوال این تعین چیز که تعین اول است و حقیقت محمدی است علیه و علی آله الصلوٰة والسلام ممکن است
یا واجب وجود است یا قدیم صاحب فصوص تعین اول را که حقیقت محمدی گفته است و تعبیر ازان
بوحدت کرده و همچنین تعین ثانی را که واحدیت گفته است و اعیان ثابته که آنرا حقائق ممکنات گوید
و از مرتبه اثبات نموده هر دو تعین را التعین و جوبے میگوید و قدیم میداند و سته تنزل دیگر را که روحی
و مثالی و جسدی بود تعین امکانی و معتقد تو در این مسئله چیست جواب این فقیر هیچ تعینی و متعینی
نیست که دام تعین بود که لا التعین را متعین سازد این الفاظ موافق مذاق حضرت شیخ محی الدین قدس بالعلا
اوست قدس الله تعالی اسرارهم در عبارات فقیر این قسم الفاظ اگر واقع شود از قبیل صفت مشابه کلا به ابدا

آلہ الصلوٰۃ والسلام مسلم و مستحسن است و چون نظر بعبدیت و عجز و بشریت او صلی اللہ تعالیٰ
علیہ وآلہ وسلم نمودہ آید و ملاحظہ عزت و جلال عظمت و کبریای و استغنار ذاتی او تعالیٰ کردہ
شود حصول حزن و فقدان کمالے از کمالات بے نہایت او تعالیٰ و حق آن سرور نیز
علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام ہیچ مستبعد نبود بلکہ شایان حال بگمگ باشد کریمہ وَلَا یُحِیطُونَ بِہٖ عِلْمًا
و کریمہ کَانَتْ تَّدْرُکُہُ اَبْصَارُ ہر دو بر نہیجے گواہ عدل اند و اثبات فقدان و حق کل نمایند بلے
ممکن ہر چند بدرجات علیا رسد از حقیقت واجب چہ دریا بد و حادث از قدیم چہ فراگیرد و متناہی
چگونہ احاطہ غیر متناہی نماید و آنچہ نوشتہ اند کہ ہر کمالے کہ در نوع بشر ممکن است و حضرت
خاتمیت بالفعل حاصل است علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام بلے فضل کلی بر کل مخصوص بآنسرور
است علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام اما کمالے باشد کہ راجع بفضل جزئی بود و روا ست کہ مخصوص
بہ بعضے از انبیار کرام و ملائکہ عظام باشد علے نبینا و علیہم الصلوات والتسلیمات و ہیچ
قصوری و فضل کلے او نکند علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام و احادیث صحیحہ آمدہ
است کہ بعضے از کمالات و افراد امتان باشد کہ انبیا حظہ آن نمایند علیہم الصلوات والتسلیمات
و حال آنکہ فضل کلے مر انبیار است بر جمیع افراد امتان و نیز در حدیث آمدہ است کہ شہدا
فی سبیل اللہ بہ چند چیز بر انبیا مزیت دارند شہدا را احتیاج بغسل نیست و انبیار را
غسل باید داد و بر شہدا نماز جنازہ نیامدہ است چنانچہ مذہب امام شافعی است
و بر انبیا نماز جنازہ باید کرد و در قرآن فرمودہ کہ شہدار اشما موتی نہ پندارید کہ احیا اند
انبیار اموتے فرمودہ اینہمہ فضائل جزئیہ اند قصوری و فضل کلے انبیا ندارند پس تواند بود
کہ بسبب فقدان بعضے از ینفضائل جزئیہ حزنے و اندوہی نسبت بآن سرور علیہ و علیٰ
آلہ الصلوٰۃ والسلام طاری گردد کہ سبب حصول سعادت و وصول آن فضائل شود و
مثلاً بانبوت درجہ شہادت جمع شود و اگر مسلم داریم کہ جمیع کمالات جمیع افراد انسان
در ان حضرت بالفعل حاصل است علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام گوئیم کہ چون ہمت
علیای آن سرور بلند افتادہ است علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام بآن کمالات

الکفائی نماید وحل من مزید گویان شوق فوق سیر مایدو چون کمالات فوق از امکان
حصول بشری خارج اند ناچار دوام حزن وافراط اندوه نقد وقت است تحقیق این مبحث
انست واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال کہ مدار کار در طریقت وحقیقت در قربت ومعرفت
بر فناست وبرزوال بشریت واحکام امکان ؎ ہیچکس را تا نگردد او فنا نیست رہ
بارگاہ کبریا ہر قدر کہ از وجود بشریت باقی است حجاب ہمان قدر است وارتفاع
صفات بشریت بالکل در کل ممکن نیست چہ در خواص چہ در اخص خواص شیخ عطا فرماید
؎ نے بینی کہ شاہی چون پیمبر ؐ نیافت او فقر کل تو پنج کم بر ؐ از فقر کل وال صفات
بشریت وامکان بالکل خواستہ کہ حصول آن متصور نیست کہ مستلزم قلب حقایق است
چہ ممکن اگر ترقی نمود از امکان خود منخلع گردد ہر آئینہ واجب شود وآن محال عقلی است و
وانچہ بزرگے گفتہ است ؎ چو ممکن گردد امکان بر نشاند ؐ بجز واجب دروچیزی نماند ؐ
محمول بر تمثیل وتشبیہ است نہ محمول بر تحقیق وتقریر کہ آن غیر واقعہ است خریزی فرماید ؎
سیہ روئے ز ممکن در دو عالم ؐ جدا ہرگز نشد واللہ اعلم ؐ سوال بقای احکام وآثار امکان در مقام
قاب قوسین ظاہر است کہ قوس امکان وقوس وجوب بنجا بر پاست اما در مقام اوادنی کہ بالاختصاص
مخصوص بآن سرور است علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام بقای احکام امکان بچہ معنی است جواب
ما بہ الامتیاز در وجوب وامکان عدم است کہ طرفی از امکان است چہ طرف دیگر از امکان
کہ وجود ست قدر مشترک است درمیان وجوب وامکان ودر مقام اوادنی
احکام العدم رو بزوال می آرد ودر رفع امتیاز قوسین مینماید نہ آنکہ امکان بالکل مرتفع میگردد
وانقلاب جوہر مے نماید کہ آن محال است کما مر انقدر ہست کہ در مقام قاب قوسین از
حجب ظلمانے نہ برآمدہ است کہ از آثار عدم است ودر مقام اوادنے اگر حجاب است
نورانے است واز راہ طرف وجود امکان آمدہ است وبرین توجیہ توان حل کرد معنی
بیت آن بزرگ را کہ بالا گذشتہ است واز فشاندن گرد امکان زوال احکام
عدم آنکہ سر بسر کدورت است مراد توان داشت سوال ہرگاہ طرف عدم از امکان

زائل گشت وما به الامتیاز که درمیان امکان ووجوب بود مرتفع شد وغیر از وجود که طرف
دیگر امکان است وقدر مشترک است درمیان وجوب وامکان در اینجا نمانده است آمد که
امکان از حقیقت خود منخلع گشته بوجوب که وجود صرف است ملحق شد وقلب حقیقت لازم
آمد ومعنی بیت آن بزرگ که مذکور شده بجز واجب در چیزی نماند در حقیقت محمول گشت
جواب این وجود که وصف ممکن کائن است ظل آن وجود است که در وجود ثابت
است نه عین آن وجود است واین وجوب که از زوال طرف عدم در ممکن پیدا
شده است وجوب بالغیر است که قسمی از ممکن است نه وجوب بالذات تا قلب حقیقت لازم
نیاید چه ارتفاع این عدم از راه ذات ممکن نیامده است تا واجب بالذات گردد ومحال لازم آید
بلکه ارتفاع این عدم در ممکن بواسطه ایجاد وجود حضرت واجب الوجود وقهرمان حضرت
وجوب است تعالے وتقدس بر ذات ممکن چه مبادا دراز وجوب که در مصرع سابق وقوع
است وجوب ذاتی است نه وجوب بالغیر ووجود را قدر مشترک گفتن در وجوب وامکان
از قبیل اشتراک لفظی است نه معنوی اگرچه آنرا کلے مشکک گویند چه وجود ممکن را با وجود
واجب تعالے فے الحقیقت هیچ شرکتے نیست تا کلیت وجزئیت متصور شود سوال فنا وبقا
که صوفیه علیه گفته اند ولایت را عبارت ازان ساخته بچه معنی است هرگاه ارتفاع صفات
بشریت متصور نباشد فنا چه گنجایش دارد جواب آن فنا که در ولایت معتبر است باعتبار
شعور وشهود است که عبارت از نسیان ماسوائی حق است سبحانه نه ارتفاع ماسوی
غایت مافی الباب صاحب آن فنا در غلبات سکر عدم شعور اشیا را عدم اشیا می انگارد
آن را ارتفاع ماسوای می فهمد وبان تسلی می یابد واگر بمحض فضل او ازتے
داده بدولت صحو مشرف سازند وصاحب تمیز کنند میداند که آن فنا نسیان
اشیا بوده است نه اعدام اشیا واین نسیان اگر زائل گشته است گرفتاریے
به اشیا است که ممکن داشته ومذموم بوده نه نفس اشیا که اشیا برهان صرافت
برجا وبرپا است واز لفظے واعدام او ممتنع الانتقار ۹ سیاهی در حبشی کے رود

کرخود نگشت و چون بفضل این دید و این تمیز عطا شد آن تسلی زائل گشت بجای
آن حزن واندوه و بی آرامی نشست و دانست که بود او مرضی است که بسعی و اهتمام او
نابود نشود و یافت که در رنگ دو پای طاوس که همیشه جانگاه اوست نقص امکان و قصور
حدوث همواره جانگاه او خواهد بود عجب ملاهت عارف هر چند بالاتر میرود و ترقیات
و عروجات بیشتر مینماید این دید نقص در وی زیاده تر میگردد و قصور بیشتر در نظر او می آید
و بی قرار و بی آرام میماند و همان قصه شاکر در سن تا است که از روی تعجب با بستاخود
گفت که هر چند کار بیشتر میکنم دورتری افتم مگر از نیجاست که آنسرور فرموده علیه و علی آله
الصلوة والسلام کما ورد یا لیت ربی لم یخلق محمدا و نیز فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام
ما اوذی نبی مثل ما اوذیت تا که مراد ازین ایذا ایذای همین دید نقص و قصور است
که موجب کمال حزن واندوه است چه ایذای دیگر و انبیای دیگر لو ان گفت که بیشتر بود
علی نبینا و علیهم الصلوة والتسلیمات حضرت نوح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نهصد
و پنجاه سال در قوم بوده و دعوت کرده و ایذاهای گوناگون کشیده منقول است که قوم
او علیه السلام در وقت دعوت آنقدر سنگ بروی میزدند که از بسیاری سنگ بارے
بیهوش می شد علیه السلام و در تهٔ سنگها مستور میگشت و چون بحال می آمد شروع در
دعوت میکرد و قوم باز همان قسم معامله پیش میگرفتند الی ان یبلغ الکتاب اجله باید
دانست که این دید نقص و قصور نه از دوریست بلکه از قرب و حضوریست چه کدورت تا در
محل صفا و نور اثر بسیار نظر می درآید و کدورت بسیار در محل کدر و ظلمانی اندک
و آنکه در ما سبق گفته شد که مدار کار قربت و معرفت بر فناست زیرا که سالک تا از خود
فانی نشود و بالکل از صفات بشریت و امکان خود نه برآید مطلوب نرسد چه جمع او
با مطلوب از قبیل جمع دو نقیض است که در امکان ثبوت عدم ضروری است و در
وجوب سلب عدم ضروری و نا مطلوب نرسد از کمالات مطلوب چه دریابد و کمال
او را غیر مماثل کمال خود چه درک کند کما قیل بالشیء لا یعرف الا بما یضاده و یغایره فضیه مقرره ارباب

مقول است صبی کہ بلذت جماع نرسیدہ ہست اگر از کمال آن کو بدشیرین خواہد گفت نہ تلخ
وشیرینی انرا در رنگ شیرینی نبات خواہد دانست کہ وجدانی او غیر آن نیست واین کمال کمال
او نیست بلکہ کمالیست کہ مجعول و مخترع آن صبی است کہ فی الحقیقت راجع بات نہ بآن پس
ہر چہ از مطلوب از قبل خود بی علام او گوید از خود گفتہ باشد و ہر چہ از وستاید خود را ستودہ
باشد اینجا عارفی فرماید نداند بود کہ در کریمہ وَاِنْ مِّنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِہٖ ضمیر حمدہ راجع
بشی باشد یعنی ہیچ چیز بتسبیح وتقدیس ستایش نمی نماید مگر خود را لھذا قال البسطامی
سبحانی لاعادۃ المتسبح الیہ خوش گفت ؎ اے شدہ ہم جمال خویشتن ہمی بینی
ہم خیال خویشتن وقسم خلقان بخیال زان کمال ہست اگر بر ہم زنی مشت خیال گر زنی
معشوقت خیالے در سرست نیست معشوق آن خیال دیگر ست بہ صاحب فصوص فرماید
والتجلی من الذات لایکون الا بصورۃ المتجلی لہ ما رای سوی صورتہ فی مرآت الحق
وما رای الحق کما یمکن عدم امکان رویت را از روی مثالیت گفتہ ست نہ از روی تحقیق زیرا کہ رویت
در دنیا جایز ست و در آخرت واقع و چون فنائے کلیت سالک متمکن شد و وصول و اتصال
مطلوب بے آن ممنوع گشت و معرفت بی وصول صورت نبست ناچار عجز از معرفت لازم
آمد و عجز از معرفت عین معرفت گشت گفتہ نشود کہ عجز از معرفت چگونہ معرفت باشد کہ نقیض
اوست زیرا کہ عجز از معرفت عبارت از معرفت ست بانہ لایعرف قال الصدیق
الاکبر رضی اللہ تعالی عنہ العجز عن درک الادراک ادراک سبحان من لم یجعل للخلق
سبیلا الا بالعجز عن معرفتہ بزرگے فرماید ؎ سبحان خالقے کہ صفاتش زکبریا
بہ برخاک عجز می فکند عقل انبیاء ہر گاہ انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات در معرفت صفات کبریا عاجز آمدند و ملائکہ
کرام علی نبینا وعلیہم الصلوات والتسلیمات گویند سبحانک ما عرفناک حق معرفتک وصدیق اکبر
رئیس و رأس این ہست خیر الامم ہست اعتراف بعجز مینماید دیگری چہ بود کہ دم از معرفت زند
مگر کہ جہل مرکب خود را معرفت انگارد و غیر حق را حق شناسد و این عجز از معرفت نہایت نہایات
مراتب عروج ہست و منتہای غایات مدارج قرب تا بہ نقطہ آخر نرسد و طی مراتب تجلیات

ظهورات نماید و وصل و اتصال را که مدتها آن خورسند بود عین فصل و انفصال نیابد
بدولت این عجز مشرف نشود و از خدا ناشناسی خلاص نگردد و غیر حق را حق
نداند سئوال پس در جواب معرفت خدا جل شانه بچه معنی بود جواب وجوب معرفت
بآن معنی است که هر چه شرع بآن وارد شده است در معرفت ذات و صفات واجبی
جل شانه شناختن آن واجب است و هر معرفتی که از غیر شریعت مستفاد میگردد نزد فقیر
از اسرار معرفت خدا گفتن جرات است و بطن و تخمین بر حق حکم کردن جل و علا اَتَقُوْلُوْنَ عَلَى اللّٰهِ
مَا لَا تَعْلَمُوْنَ مگر از اینجا گفته باشند سراجا است و امام ائمه امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه
سبحانك ما عبدناك حق عبادتك ولكن عرفناك حق معرفتك اگرچه این قول بر اکثری از ائمه
دارد اما قابل توجیه وجیه است زیرا که حق معرفت آنست که حق سبحانه را بجمیع انچه شریعت بآن
ناطق گشته است از کمالات و تنزیهات و تقدیسات او تعالی شناخته شود و چه ماوراء
آن از معرفت چیزی نمانده است که مالغرض حق معرفت گردد سئوال درین معرفت عوام و خواص
شرکت دارند بلکه مساوات و لازم می آید که معرفت عوام مومنان مثل معرفت خواص انبیا
باشد علیهم الصلوات والتسلیمات که همه را حق معرفت حاصل است این مسئله در رنگ مسئله
است که امام اعظم فرموده است الایمان لا یزید و لا ینقص و در انجا
گفته اند که ازین عبارت لازم می آید که ایمان عامه مومنان مثل ایمان انبیا بود علیهم
الصلوات والتسلیمات جواب جل این شبه قویه مبنی بر دقیقه است که این فقیر را بمحض
فضل و کرم بآن مهتد ساخته اند و آن دقیقه آنست که حق معرفت آنست که بان
معارف شرعیه عارف از عجز از معرفت لاحق شود مثلا شریعت وارد گشته است
به ثبوت صفت علم مر واجب را تعالی و آن علم در رنگ ذات واجب تعالی
بیچون و بیچگونه است و از حیطه ادراک ما بیرون اگر العلم را قیاس بالعلم خود کرده
بشناسد نشناخته باشد بلکه انجا شناخت مجعول و مخترع خود است نه معرفت
علم حق که صفت کمال اوست سبحانه پس درین صورت نفس معرفت نیست و حق معرفت

چه وجود و اگر معاملہ او از قیاس و تخمین به عجز آید و به وجدان و حال باید کہ آنرا نمی تواند
شناخت و داند کہ نصیب ازان غیر از ایمان به ثبوت این صفت کمال هیچ نیست
این زمان هم معرفت حاصل گشت و هم حق معرفت پس فی الحقیقت اهل معرفت هیچ
حق معرفت آمد و آنچه حق معرفت نیست اهل معرفت هم نیست پس عوام را در حق معرفت
با خواص شرکت نشد مساوات چه گنجایش دارد سوال چون حق معرفت نبود باید کہ
عوام را لفس معرفت هم نبود کہ حق معرفت هم نیست جواب معرفت را صورتے است و
حقیقتے ان معرفتے کہ عین حق معرفت است حقیقت معرفت است کہ مربوط است بعجز از
معرفت و صورتش آنکه بحد این عجز نرسد و از شائبه مقابله صفات امکان نرهد چنانچه
گذشت از کمال فضل است کہ صورت معرفت را نیز در نفس ایمان اعتبار کرده اند و
نجات را بآن مربوط ساخته چنانچه صورت ایمان را نیز معتبر داشته اند و دخول جنت را
بران مترتب ساخته و صورت ایمان صورت معرفت کافی است و در حقیقت ایمان
از حقیقت معرفت چاره نبود پس ازین تحقیق معلوم شد کہ ایمان را نیز دو فرد است صورت
و حقیقت و آنچه نصیب عوام است صورت است و آنچه نصیب خواص عطا شده حقیقت پس ایمان
عوام مثل ایمان انبیا نشد کہ اخص خواص اند از صلوات و التسلیمات چه آن ایمان
دیگر است و این ایمان دیگر و با یکدیگر مماثلت ندارند و در حقیقت ایمان چون عجز
از معرفت ماخوذ است و معرفت با نه لایعرف موجود هر آئینه زیادتی و نقصان آنجا
مفقود باشد چه در معرفت سبب معرفت احتمال تفاوت درجات است پس در حقیقت
ایمان زیادتے و نقصان نبود و الله سبحانه اعلم بحقیقت الحال سوال ازین تقریر لازم
آمد کہ علوم و معارف کشفیه صوفیه جلیه از حیز اعتبار ساقط باشند و معرفت حق جل و علا
با نها هیچ مربوط نبود کہ حق معرفت بعلوم شرعیه حاصل شد و معرفتے نماند کہ صوفیه
آن را بتلاش اکتساب نمایند پس صوفیه را از علما در معرفت حق جل شانه هیچ مزیت
ثابت نگشت جواب علوم و معارف کشفیه صوفیه مقدمات اند مر آن عجز را کہ بنهایت

النهایة منتهیان الیشان را میسر گردد این بزرگواران برنجهای این معارف کشفیه بدولت آن عجز نفس میشوند پس معارف این برگزیدگان معتبر باشد که وسیله حصول حق معرفت است و ذریعه وصول بان حقیقی سوال چون عجز از معرفت ثابت شد و کمال منحصر در عجز آمد پس صوفیه علیه که مراتب سه گانه اعتبار نموده اند بچه معنی بود ؟ و از علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین چه مراد باشد جواب این فقیر را درین مسئله با قوم مشاجره است این بزرگواران این مراتب سه گانه را نسبت بذات حق جل و علا اعتبار کرده اند و علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین دران حضرت جل سلطانه اثبات نموده و در تمثیل که آورده اند علم آتش را که باستدلال از دخان حاصل شود علم الیقین نسبت به آتش گفته اند و دیدن آتش را عین الیقین تصور نموده اند و متحقق شدن حق الیقین و این فقیر این مراتب سه گانه را در آیاتی که دوال اند در حضرت ذات واجبی جل سلطانه فرود آورده است و علم و عین و حق در دوال گفته نه در مدلول که آن از علم و عین و حق برتر است و در تمثیل علم و عین و حق نسبت بدخان دانسته نه نسبت بآتش است چه اگر علم دخان باستدلال حاصل گشته است علم الیقین است نسبت بدخان که مستلزم آتش است اگر دخان را دیده است و ازانجا استدلال بوجود آتش کرده عین الیقین است نسبت بدخان و اگر بدخان متحقق گشت و ازانجا استدلال بآتش کرد حق الیقین است نسبت بدخان و این استدلال تمام است از استدلال سابق که آن استدلال از آفاق است و این استدلال از نفس که بدخان متحقق گشته است و البته در عین الیقین دخان واسطه است و در حق الیقین واسطه نیست بلکه همان نسبتی که دخان را با آتش کائن است او را نیز همان نسبت حاصل میگردد و به اعلای مدارج قرب میرسد که ما ورای علم و عین و حق است گفته نشود که چون واسطه مرتفع گشت رویت متحقق شد که عین الیقین است زیرا که گوییم ارتفاع واسطه در تحقیق رویت کفایت نمیکند چیزهای دیگر باید که وجود آن مفقود است و چون

مراتب یقین ہمہ راجع بآیات گشت و معرفتے نماند کہ راجع بمدلول باشد ناچار عجز از معرفت در مدلول لازم آید و معرفتے غیر از سلب معرفت اینجا متحقق نگشت و اگر این مراتب سہ گانہ یقین راجع بآیات کردہ نشود و بمدلول راجع باشد عجز ازین معرفت صورت چہ دارد و سلب معرفت را معنے چہ بود بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفے راہہائے کہ بجناب قدس موصل اند و راہی است کہ بقرب نبوت تعلق دارد علے ارباہا الصلوٰۃ والسلام و موصل اصل الاصل است و وصیلان این راہ بالاصالت انبیا را اند علیہم الصلوات والتسلیمات و صحابہ الشان و از سائر امتان تا کرا بایند دولت نواز ند اگرچہ قلیل بوند بلکہ اقل و درین راہ توسط وحیلولت نیست ہر کہ ازین واصلان فیض میگیرد بے توسط احدے از اصل اخذ مینماید و ہیچ یکے دیگرے را حائل نیست و راہی است کہ بقرب ولایت تعلق دارد اقطاب اوتاد و ابدال و نجبا و عامہ اولیا را اللہ بہمین راہ وصل اند راہ سلوک عبارت ازین راہ است بلکہ جذبہ متعارفہ نیز داخل ہمین است و توسط وحیلولت درین راہ کائن است و پیشوائے واصلان این راہ و سرگروہ انہا و منبع فیض این بزرگواران حضرت علی مرتضے است کرم اللہ تعالے وجہہ الکریم و این منصب عظیم الشان بالیشان تعلق دارد و درین مقام گویا ہر دو قدم مبارک آن سرور علیہ و علے آلہ الصلوٰۃ والسلام بر فرق مبارک اوست کرم اللہ تعالے وجہہ حضرت فاطمہ و حضرات حسنین رضی اللہ تعالے عنہم درین مقام بالیشان شریکند انکارم کہ حضرت امیر قبل ازنشارہ عنصری نیز بلاواسطہ این مقام بودہ اند چنانچہ بعد از نشارہ عنصری و ہر کرا فیض و ہدایت ازین راہ میرسید بتوسط الیشان میرسید چہ الیشان نزد نقطہ منتہائے این راہ و مرکز این مقام بالیشان تعلق دارد و چون دورہ حضرات امیر تمام شد این منصب عظیم القدر بحضرات حسنین ترتیبا مفوض و مسلم گشت و بعد از ایشان بہر یکے از ائمہ اثنا عشر علے الترتیب والتفصیل قرار گرفت و در اعصار این بزرگواران و ہمچنین بعد از ارتحال الیشان ہر کرا فیض

مکتوب بست و سیوم خود محمد ہاشمی در بیان آنکہ راہہائے کہ موصل اند بجناب قدس مبدء آنند

وہدایت میرسید بتوسط این بزرگواران بوده وبحیلولۃ الشیاطین ہرچند اقطاب
وانجبای وقت بوده باشند وملاذ وملجا رہمہ ایشان بوده اند چہ اطراف راغیر از بحر قدر
بمرکز چارہ نیست تا آنکہ نوبت بحضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رسید قدس سرہ
وچون نوبت این بزرگوار شد منصب مذکور باو قدس سرہ مفوض گشت ودنائر
ائمہ مذکورین وحضرت شیخ ہیچکس برین مرکز مشہود نمیگردد ووصول فیوض و
برکات درین راہ بحدی کہ باشد از اقطاب وانجبا بتوسط شریف او مفہوم میشود وچہ این
مرکز غیر او را میسر شده ازینجا است کہ فرموده شعر افلت شموس الاولین والشمسنا
؎ ابدا علی افق العلا ؎ تعریب ؎ مراد از شمس آفتاب فیضان ہدایت وارشاد است
وازافول آن عدم فیضان مذکور وچون بوجود حضرت شیخ معاملہ کہ با اولین تعلق
داشت باو قرار گرفت واو واسطہ وصول رشد وہدایت گردید چنانچہ پیش ازو
اولین بوده اند ونیز تا معاملہ توسط فیضان برپا است بتوسل اوست ناچار ربانی
آمد کہ افلت شموس الاولین وشمسنا الخ سوال این حکم منتقض است بمجدد الف ثانی
زیرا کہ در بیان معنی مجدد الف ثانی در یکتوبی از مکتوبات جلد ثانی اندراج یافتہ
است کہ ہرچہ از قسم فیض در امت بامتان برسد بتوسط او باشد ہرچند اقطاب
وائمہ باشند وبدلا ونجبا روقت بوند گوییم کہ مجدد الف درین مقام نائب مناب
حضرت شیخ است وبہ نیابت حضرت شیخ این معاملہ با او مربوط است چنانکہ گفتہ اند
نور القمر مستفاد من نور الشمس فلا محذور سوال منشی مجدد الف کہ بالا مذکور شد مشکل
است زیرا کہ در مدت مذکورہ حضرت عیسے علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام خواہد
نزول فرمود وحضرت مہدی علیہ الرضوان نیز خواہند ظہور نمود ومعاملہ این ہر
بزرگواران برتر ازان است کہ بتوسط احدی اخذ فیوض نمایند جواب گوییم کہ معاملہ توسط
مربوط براہ دوم است از دو راہ مذکور کہ عبارت از قرب ولایت است ودر راہ اول کہ
عبارت از قرب نبوت است معاملہ توسط مفقود است ہر کہ بآن راہ وصل گشتہ است

وهیچ حائلے ومتوسطے درمیان ندارد و بے توسط احدی خذ فیوض وبرکات مینماید
توسط وحیلولت در راہ اخیر ست فقط محاذات آن موطن علاحدہ ست چنانچہ گذشت
وحضرت عیسے علے نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام وحضرت مہدی علیہ الرضوان براہ
اول واصل اند چنانچہ حضرات شیخین رضے اللہ تعالے عنہما براہ اول واصل گشتہ
درضمن آن سرور اند علیہ وعلے آلہ الصلوٰۃ والسلام وانجا شان خاص اند علے
تفاوت درجاتہما **تنبیہ** باید دانست رواست شخصے از راہ قرب ولایت
بقرب نبوت برسد ودر ہر دو معاملہ شریک باشد وبطفیل نبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام
اورا آنجا ہم جا بدہند وکارخانہ با و مربوط سازند وانجا ہم معاملہ با و منوط گردانند
ے خاص کند بندۂ مصلحت عام را ۔ ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء واللہ
ذو الفضل العظیم سبحان ربک رب العزت عما یصفون وسلام علے المرسلین والحمد
للہ رب العلمین ۔ والحمد للہ رب العلمین ۔ ۔

للہ الحمد والمنت کہ جلد ثالث مکتوبات امام ربانے حضرت مجدد الف ثانی
رحمۃ اللہ علیہ بتاریخ دوازدہم ربیع الثانے سن یکہزار ودو صد وہشتاد وہشت
بہ پنجہ اہتمام ہزبزیتان شریعت مصطفے مولوی شیر محمد خانصاحب سلمہ اللہ تعالے
تمام رسید وبحسن خاتمت انجامید فقط

احوال حضرت مجدد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ وغفران

از زبان خامہ حقیقت ترجمان حسیب الدین سوزان ۔

الحمد للہ رب العلمین والصلوٰۃ والسلام علے خیر خلقہ محمد وآلہ وصحابہ اجمعین
اما بعد این تکملہ ایست در بعضے از احوال مقیم سرا وقات الجلال ومقوم ساتر الجمال

حضرت شیخ احمد سرہندی الفاروقی النقشبندی کہ مقتدای ارباب عرفان و
پیشوای اصحاب ذوق و وجدان بودہ است ہیچکس حقایق شریعت و طریقت را
در مصنفات خود چنان مضبوط و مربوط نکردہ است کہ وی در مکتوبات خود بظاہر
و باطن انور محمد مظہر در مقامات احمدیہ میگوید کہ ولادت خدمت مولانا در سنہ
نہصد و ہفتاد و یک بودہ است و بر پیشانی نورانی از ایام طفولیت انوار
رشد و ولایت و آثار لطف و عنایت ظاہر مے شدہ اند تا آنکہ ہمدرانمدت
بخدمت صاحب جمال و کمال حضرت شاہ کمال بطریقہ قادریہ درآمد و مورد
الطاف بزرگانہ شد و حفظ کلام اللہ نمودہ از پدر خود شیخ عبد الاحد علوم
متعارفہ و معارف توحید تحصیل فرمودہ و سلسلہ چشتیہ اجازت ارشاد یافتہ قائم مقام
ایشان گردید و در عمر نہ سالگے کہ اغاز شباب است و بحکم حدیث نبوی شعبہ
ایست از جنون در جمیع علوم ظاہری و باطنے از امثال و اقران خود گوی سبقت
ربود چنانچہ سعدی شیرازی فرمودہ **قطعہ** شب تاریک و دستان خدای
مے تابد چو روز رخشندہ پ این سعادت بزور بازو نیست ؛ تا نہ بخشد خدائے
بخشندہ پ آخر و ولے بخدمت صاحب الشریعت و الطریقت و الحقیقت حضرت
خواجہ محمد باقی رضی اللہ عنہ کہ یکے از اکابر نقشبندیہ اند رسید بجناب
بہاء الملۃ و الدین خواجہ بہاء الدین نقشبند رحمۃ اللہ علیہ میرسند رسیدہ
اخذ طریقہ ایشان نمودہ در دو ماہ کم و بیش دیدانچہ دید و رسید بانچہ رسید
گویند کہ خواجہ دران روزہا بیکے از مخلصان نوشتہ بود کہ شیخ احمد نام مردی
از سرہند کثیر العلم و قوی العمل روزی با فقیر مستمند نشست و برخاست کردہ
بود بسی عجائب و غرائب از مشاہدہ میشود و بیان می ماند کہ آفتابے شود کہ عالم
ازان روشن گردد و فات شیخ در بیست و ہفتم صفر سن بکہزار و بیست و چہار
و او را در سرہند مزار پس ازین نمودہ میشود کہ حق آگاہ خیر خواہ خلق اللہ ۲۷-۲-۱۰۲۴

سید و مولای من لانا شیر محمد خانصاحب ادام اللہ عافیتہ کلمات طیبات ایشانرا برای فائدہ خلائق بقالب طبع درآوردہ است و تصحیح آن حتی الامکان جہد بلیغ بکار بردہ یقین از عنایات بیغایت الٰہی است کہ بذکر قبول مذکور شود و بعین رضا منظور سوزان خموش و پیش ازین مجوش سبحن ربک رب العزت عما یصفون و سلم علی المرسلین و الحمد للہ رب العلمین علی تمامہ یطبع حمد مر ازید و سبحان را کہ ذات و صفاتش از وسمت حدوث و امکان مبرا و تقدیس و تنزیہش از ادراک و تعقل ہمچو ما ناقصان بتر و اعلی فسبحانہ ما اعظم شانہ لا یحیط بہ عقلا و ہو ہو القدیم الذی لا الہ الا ہو وحدہ لا شریک لہ لیس کمثلہ شئی من الاشیاء و ان اثبت الکاملون لہ المثل الاعلی لکنہ ورا الورا بمثل ما وصف سبحانہ عما یصفون و صلوٰۃ و سلام بر نبی کریم کہ انک لعلی خلق عظیم صفتے از مکارم خلاقش است و لولاک لما خلقت الافلاک شہرہ آفاق ما ینطق عن الہوی ان ہو الا وحی یوحی وصف کلام اوست و دنی فتدلی مکان قاب قوسین او ادنی بیان قرب مقام او فصلوات اللہ و تسلیماتہ و برکاتہ علیہ و علی آلہ و صحابہ کلما ذکرہ الذاکرون و غفل عن ذکرہ الغافلون اما بعد میگوید گنہگار شرمسار امیدوار رحمت حق سبحانہ محمد خان ابن غلام محمد خان باشندہ ہجیر طالبان مطالب عالیہ را مژدہ و قاصدان مقاصد رفیعہ را بشری و سالکان مسالک طریقت احمدیہ را صلا و عارفان مقامات قدسیہ را جدید رساند کہ درین ایام فرخندہ فرجام کلمات طیبات حروف عالیات متضمن علوم غریبہ و معارف عجیبہ اسرار لطیفہ و دقائق شریفہ ما تکلم بہا احد من العرفا و ما اشار الیہا احد من الاولیاء مشتمل من مکتوبات انوار النبوۃ اعنے مکتوبات معدن فتوحات للامام الہمام قدوۃ العلماء الراسخین المشرف بتشریفات صاحب الولایت الاصلیہ مخزن اسرار الاحدیۃ واقف دقائق المتشابہات القرانیۃ آیۃ من آیات الرحمانیۃ سمی المصطفے بالاسم الذی بشر بہ علی لسان امام رسل المخوت صمدانی حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی قدس سرہ و دوازدہم ربیع الثانی ۱۰۸۸ ہجری علیہ طبع پوشید و مرغوب لہا تاریخ اتمامش گردید اللہم انفعنا ببرکاتہا و ارزقنا من مقاماتہا توفیقا کاہرکاہ و مرطالعش وقت خوش دست دہد دعای خیر از راقم آثم مضائقہ ندارند اللہم استعملنا بما تحبنا و ترضی بہ منا و افتح لنا بالخیر و اختم لنا بالخیر و اجعل عواقب امورنا بالخیر آمین یا رب العلمین برحمتک یا ارحم الراحمین فقط تمت بہ

سید و مولای مولانا شیر محمد خانصاحب ادام اللہ عافیتہ کلمات طیبات ایشانرا برای افادہ
خلائق بقالب طبع درآورده است و تصحیح آن حتی الامکان جهد بلیغ بکار برده یقین از عنایات
بغایت الهی آنست که بذکر قبول مذکور شود و بعین رضا منظور سوزان خموش و پیش ازین
مجوش سبحن ربک رب العزت عما یصفون و سلم علی المرسلین و الحمد للہ رب العلمین تمت بالطبع
حمد مر ایزد سبحان را که ذات و صفاتش از وسمت حدوث و امکان مبرا و تقدیس و تنزیهش از
ادراک و تعقل همچو ما ناقصان برتر و اعلی فسبحانه ما اعظم شانه لا یحیط به عقلا و وهما هو اللہ الذی لا الہ
الا هو وحده لا شریک له لیس کمثله شئ من الاشیا و ان اثبت الکاملون له المثل الاعلی لکنه ورا الورا
بمثل ما وصف سبحانه عما یصفون و صلوة و سلام بر نبی کریم که انک لعلی خلق عظیم صفتی از
مکارم اخلاقش هست و لولاک لما خلقت الافلاک شهره آفاق ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی وصف کلام اوست و دنی فتدلی مکان قاب قوسین او ادنی بیان قرب مقام او صلوة
اللہ و تسلیماته و برکاته علیه و علی آله و صحابه کلما ذکره الذاکرون و غفل عن ذکره الغافلون اما بعد
سیگوید گنهگار شرمسار امیدوار رحمت حنان شیر محمد خان ابن غلام محمد خان باشنده بهجر طالبان مطالب
عالیرا مژده و قاصدان مقبل صد و قصوری را بشری و سالکان مسالک طریقت احمدیه را صلا و عارفان مقامات
قلبیه جدیده را ندا که درین ایام فرخنده فرجام کلمات طیبات حروف عالیات متضمن علوم غریبه
و معارف عجیبه اسرار لطیفه و دقائق شریفه ما لکلم بها احد من العرفا و ما اشار الیها احد من الاولیا
من مشکوة انوار النبوة اعنی مکتوبات معدن فتوحات للامام الهمام قدوة العلماء الراسخین المشرف
بتشریفات صاحب الولایت الاصلیه مخزن اسرار الاحدیه واقف دقائق المتشابهات القرانیه آیة من آیات
الرحمانیه مسمی بالاسم الذی بشر به علیه الامام ربانی غوث صمدانی حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی قدس سره
و از دهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۵ هجری علیه طبع پوشید و مرغوب دلها تاریخ اتمامش گردید اللهم انفعنا
ببرکاتها و ارزقنا من بقایاها تو فقه که هر گاه و در مطالعش وقت خوش دست دهد دعای خیر از
راقم آثم مضایقه ندارند اللهم استعملنا بما تحبنا و ترضی به منا و افتح لنا بالخیر و اختم لنا بالخیر و اجعل
عواقب امورنا بالخیر آمین یا رب العلمین برحمتک یا ارحم الراحمین فقط تمت

ملعون را نگشته بلکه شیطان را که بصورت او متمثل شده بود کشته است و علی در سحاب است رعد آواز او است و
برق تازیانه او است و تابعان عبد الله در سماع آواز رعد میگویند که علیک السلام یا امیر المومنین و طائفه کامله از زیدیان
که اصحاب ابو کامل اند تکفیر اصحاب پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم می کنند بترک بیعت علی و تکفیر علی می کنند بترک طلب حق
خود و متناسخ قائلند و طائفه بیانیه که اصحاب بیان بن سماعند میگویند که خدا بصورت انسان است و او تمام هلاک
میشود مگر وجهش و روح خدا در علی حلول کرد بعد ازان در پسر او محمد بن الحنفیه بعد ازان در پسر او تا تمام بعد ازان
در بیان و طائفه مغیره که اصحاب مغیره ابن سعید عجلی اند میگویند که خدا به صورت مرد نورانی است که بر سر او تاجی
است از نور و دل او منبع حکمت است و طائفه جناحیه اصحاب عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر ذو الجناحین
متناسخ ارواح قائل گشتند و می گویند که روح خدا اول در آدم حلول کرد بعد ازان در شیث و همچنین در انبیا و ائمه
تا آنکه بعلی و اولاد او و اولاد او منتهی شد بعد ازان در عبد الله حلول کرد و این کروه منکر قیامت اند و محرمات را
حلال میدانند کالخمر و المیسته و الزنا و غیرها و طائفه منصوریه اصحاب ابی منصور عجلی که در خدمت امام محمد باقر رضی بود
ظاهر بر زمنه الامام و طرده او عی الامامة نفسه میگویند که ابو منصور بآسمان رفته بود و حضرت حق سبحانه بید خود بر سر او مسح کرد و فرمود دیانی
او سب قلیغ منی بعد ازان بزمین فرود آمد و مولکشف المذکور من قوله تعالی وان یروا کسفا من السماء ساقطا یقولوا سحاب مرکوم هم
ایشان میگویند که رساله منقطع نمی شود و جنت عبارتست از امام که با محبت ان ماموریم و نار کنایه است از شخصی که
با بغض او مکلفیم مجوالی بکر و عمر رضوهم چنین فرائض عبارة است ازان جماعه که ما را بمحبت آنها امر فرموده اند و محرمات آن
طائفه که ما را ببغض آنها حکم کرده و طائفه خطابیه اصحاب ابی خطاب هدی که در خدمت امام محمد جعفر صادق رضی الله تعالی
عنه بوده است و امام چون غلوی او را در حق خود معلوم کرد از و بیزار گشت و از صحبت خود برآورد و بعد ذلک ادعی الامامة
لنفسه میگویند که همه انبیا اند و حسنات ابناء الله جعفر صادق رضی الله عنه است ما ابو الخطاب از مهاجرین علی افضل است و مولا ان تستحوذ
شهادة الزور و امثالهم علی مخالفیهم و غیر میگویند که جنت نعیم دنیا است و نار الام است و دنیا هر گز فانی نخواهد شد و محرمات ترک
فرائض امباح می دانند و طائفه غرابیه ازیشان میگویند محمد بعلی مشابه بود مانند مشابهة غراب بغراب و گفتند جبرئیل علیه السلام
بحسب وحی تعالی وحی بجانب علی رضی الله عنه فرستاده بود جبرئیل از کمال مشابهة غلط کرده وحی بمحمد صلی الله علیه وسلم و آله وحی
وسلم رسانیده و شیعه ازیشان میگویند غلط الامین فجاز ما عن حیدره و ایشان حضرت جبرئیل علیه السلام را لعن میکنند و طائفه
ذمیه که ذم محمد صلی الله علیه وسلم می کنند و میگویند علی را آلهست محمد صلی الله تعالی علیه و آله وسلم را مبعوث ساخته است
که مردم را بسوی او دعوت کند محمد علیه السلام بسوی خود دعوة کرد و بعضی از ذمیه گویند که ام محمد صلی الله تعالی علیه و آله وسلم
آله میدانند جمعی ازیشان قائل اند که اصحاب عبا باشند محمد علیه السلام و علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم میگویند که

۲ محمد صلی الله علیه وسلم از اصحاب الاست نمیدانند و علی رضی الله عنه را از اصحاب الاست میدانند

رسالہ رد روافض رديه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه مباركا عليه كما يحب ربنا ويرضى والصلوة والسلام على سيدنا محمد اكرم البشر المبعوث
الى الاسود والاحمر كما يناسب بعلو شانه وبحري وعلى آله الخلفاء الراشدين المهديين وذريته واهل بيته الطيبين الطاهرين وسائر الصحابة رضي
كما يليق بجنابهم العظمى ودرجاتهم العليا اما بعد ميگويد بنده كه محتاج است برحمت خداوند احد صمد عوام علماء اهل سنة وجماعة احمدين
عبد الاحد العمري الفاروقي انسابكه چون درين ايام رساله كه شيعه در وقت محاصره مشهد بعلماء ماوراء النهر نوشته بودند وعوام
رساله انها در باب تكفير شيعه واباحة قتل اموال آنها مسلمانان را بود باين حقير قليل البضاعه رسيد كه حاصلش بعد طي مقدمات
بلكه در باب تكفير خلفاى ثلثه است قوم رافضي حضرت عائشه صديقه رضي الله تعالى عنها را بعضي از طلبه شيعه كه متمرد وملحد
بودند باين مقدمات افتخار ومباهات مي نمودند ودر مجالس امراء وسلاطين ان مغالطات اشتهر ميدادند وباين
حقير هر چند در مجالس ومعارك مشافهة مقدمات مقوله ومنقوله رد انها ميكرد وبر غلطهاى صريحه ايشان اطلاع ميداد اما از روى
حميت اسلام وبموجب حديث نبوى على صاحبه الصلوة والسلام كه فرموده اذا ظهرت الفتن والبدع وسبت اصحابي فليظهر العالم
علمه فمن لم يفعل فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل الله منه صرفا ولا عدلا باين قدر رد والزام كفايت نميكرد و
سوء رشحات سينه بي كينه شفي نيافت وبخاطر فاتر قرار نيافت كه اظهار مقاصد ايشان تا زمانى كه در قيد كتابت نه درايد
ودر خير تحرير فائده تام ونفع عام نبخشد شروع مستعينا بالله الصمد بود ودر موضعين عما يشين لما يهمهم والمعين
وبه التوفيق ومن عنده التحقيق علموا حسن الله ارشادكم كه شيعه امام حق بعد حضرت پيغمبر صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم حضرت
على را ميدانند كه امامة از دو واز اولاد او بيرون نميروند وان خرجت فانما بظلم يكون من غيرهم او تقية منه او من
اولاده وايشان باكثرة طرق وتعدد اصناف بسته ودو فرقه اند وبعضي از ايشان تكفير بعض ديگر مي كنند وظاهر
قبايح وشنايع آنها مي نمايند وكفى الله المؤمنين القتال بينهم وآنچه از شروع ومقصود چند كرده ايشان را بيان
كنيم وبر حقيت مقاصد آنها اطلاع دهيم تا حقيقة مذهب ايشان بر وجه اتم معلوم شود وحق از باطل ممتاز گردد پس
گوئيم كه رئيس واقدم ايشان عبد الله بن سبا حضرت اميرا را بجانب الهيت خارج كرده بود وبهم او گفته كه ان

معتزلہ اند در اصول معتزلہ راجع اند و در فروع بمذہب امام اعظم ابو حنیفہ رحمہ اللہ سبحانہ مگر در چند مسئلہ و طائفہ
امامیہ ایشان جمیع جلی بر خلاف علی رض قائلند و تکفیر اصحاب میکنند و اما تا امام جعفر رض با تفاق میمانند
و بعد ازان در امام منصوص اختلاف دارند و آنچہ مشہور است و مختار جمہور ایشان بر ین ترتیب است کہ بعد امام جعفر رض
پسر او امام ابو موسی کاظم رض است و بعد ازان امام علی بن موسی الرضا و بعد او محمد بن علی النقی و بعد او حسن بن علی
الزکی و بعد او محمد بن الحسن المعروف بالامام المنتظر و اہل ایشان از تمادی ایام بعضی رجوع کردند و بعضی دیگر سحاب
مشتبہ ہذا آخر بیان فریقہم لمغالطۃ المسئلۃ و چند کردہ و دیگر ایشان را ازان ذکر نکردہ کہ در اصول و عقائد مخالف
مذکور موافقت نکند در چند مسئلہ کہ اختلاف نیز دارند پوشیدہ نماند ہر شخص کہ او را درایۃ و تمیز دارد در حقیقت مطالب
ایشان اطلاع یابد بی آنکہ رجوع بدلائل نماید حکم بکفر ایشان کند چندان مقاصد موہومہ بیہودہ لفظی و بدیہۃ البطلان
اند و ایشان از کمال جہالۃ خود را اہل بیت پیغمبر صلی اللہ تعالی علیہ وسلم و ائمہ اثنا عشر نسبت میکنند و متابعۃ و موالات
آنہا ادعا می نمایند حاشا و کلا ائمہ ایشان از محبت مفرط بیزارند و متابعۃ قبول نمیدارند و محبت این بدبختان
در رنگ محبۃ نصاریست بحضرت عیسی علی نبینا و علیہ الصلوۃ والسلام کہ از فرط ضلالۃ او را بخدای می پرستیدند و او
ازان محبت بیزار بود و بوی رسیدہ ناقل عن رضی اللہ تعالی عنہ انہ قال قال لی النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فیک مثل
من عیسی لتقبضہ الیہود حتی یہموا امہ و احبتہ النصاری حتی انزلوہ بالمنزلۃ التی لیست لہ ثم قال یہلک فی رجلان محب مفرط
یقرظنی بما لیس فی و مبغض علی رشنائی علی ان یتمنی و قولہ سبحانہ اذ تبرا الذین اتبعوا ان حال ایشان است یعنی وقتی
کہ متبوعان از تابعان اشرار شوند و متابعۃ قبول ندارند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ ہدیتنا و ہب لنا من لدنک
رحمۃ انک انت الوہاب فالآن نشرع فی جواب اعتراضاتہم الواہیۃ معتصما بحبل اللہ الملک الکبار علی ما ینبغی و قدیر
بالاعانۃ جدیر قال علماء ما وراء النہر شکر اللہ تعالی سعیہم حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کمال تعظیم و توقیر
خلفای ثلثہ میکردہ و در مدح ہر یک احادیث کثیرہ وارد گشتہ و جمیع اقوال و افعال آن حضرت کریمہ وما ینطق
عن الہوی ان ہو الا وحی یوحی بموجب وحی است و شیعہ کہ مذمت ایشان می کنند مخالفۃ وحی میکنند و مخالفۃ وحی
کفر است شیعہ در جواب آنہا اول بطریق معارضہ گفتند کہ از دلیل قدح خلفای ثلثہ و لبطلان خلافت ایشان
لازم می آید زیرا کہ در شرح مواقف از امدی کہ از اکابر اہل سنت است منقول است کہ قریب بوقت رحلۃ حضرت
پیغمبر صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم در میان اہل اسلام مخالفۃ واقع شدہ و مخالفۃ اول این بود کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ
تعالی علیہ وآلہ وسلم در مرض موت فرمود کہ ایتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا لا تضلوا بعدی عمر رضی اللہ تعالی عنہ باین امر رضی
نشدہ گفت ان الرجل لیہجر علیہ الوجع وعندنا کتاب اللہ حسبنا پس صحابہ اختلاف کردند تا آواز بسیار شد حضرت پیغمبر

صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم ازین معنی آزردہ شدہ فرمود کہ بر خیز پیش من نزاع سزاوار نیست و مخالفت دیگران بود بعد ازین قضیہ مذکورہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم جمعی را مقرر ساخت کہ ہمراہ اسامہ بغزا روند و بعضے ازان جمع تخلف نمودند بعرض حضرت پیغمبر صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم رسیدہ آن حضرت مکرر مبالغہ فرمودند کہ چرا حبس اسامہ رضہ عن اللہ من تخلف عنہ و مع ہذا آن بعض تخلف کردند و متابعت نمودند پس گوئیم امری کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم در باب نوشتن وصیت فرمودند مقتضای کریمہ مذکورہ وحی ست و منعی کہ عمر رضہ کردہ منع ورد وحی ست و ردّ وحی کفر ست علی ما اعترفتم بہ و علی ما دل علیہ قولہ تعالی ومن لم یحکم بما انزل اللہ فاولئک ہم الکافرون و کافر قابل خلافت پیغمبر صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم و نیز از تخلف جیش اسامہ رضہ بمقتضای دلیل مذکور کفر ست و متخلفان خلفای ثلثہ اللہ تعالی وچون حضرات در صحیحہ شریفہ اعتراف نمودند کہ فعل حضرت وحی ست او واقع ایم کہ لاجرم گوئیم اخراج حضرت پیغمبر و ان را از مدینہ بالضرورۃ وحی ست و آوردن عثمان رضہ او را تفویض امور بلعبہ و تعظیم او کفر ست بدو وجہ اول دلیلی کہ حضرت فرمودند و دوم قولہ تعالی لا تجد قوما یؤمنون باللہ والیوم الاخر یوادون من حاد اللہ و رسولہ او لو کانوا آباہم او ابناءہم او اخوانہم او عشیرتہم اقول و باللہ العصمۃ والتوفیق لانسلم کہ جمیع اقوال و افعال ان حضرت صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم بموجب وحی ست و استشہاد و ایشان بکریمہ غیر تمام ست زیرا کہ آن مختص بقرآن ست قال القاضی البیضاوی معنی قولہ سبحانہ وتعالی عن الہوی ما یصدر نطقہ بالقرآن عن ہواہ ثم انہ لیس اگر جمیع افعال و اقوال آن حضرت صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم بموجب وحی می بود بعضی اقوال و افعال آنسرور علیہ الصلوۃ والسلام اعتراض وارد نمی شد و عتاب نمی آمد کما فی قولہ تعالی یا ایہا النبی لم تحرم ما احل اللہ لک تبتغی مرضات ازواجک و قولہ عز وجل عفا اللہ عنک لم اذنت لہم و قولہ سبحانہ ما کان لنبی ان یکون لہ اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا و قولہ تعالی لا تصل علی احد منہم مات ابدا بروایتی در و این بعد از ادای نماز آنسرور ست صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم برای منافق و بروایتی پیش از ادای نماز بر آن و بعد از عزم بر ادای آن و بہر تقدیر نہی از فعل متحقق ست سوا کان فعل بالجوارح او بفعل القلب و امثال ذلک فی القرآن کثیرۃ پس لو تنزلنا و قلنا بعض افعال و اقوال آنسرور علیہ الصلوۃ والسلام مزدوی ای واجبا و ما شئت قال القاضی البیضاوی فی تفسیر قولہ عز وجل ما کان لنبی الخ الآیۃ دلیل علی ان الانبیاء یجتہدون و انہ قد یکون خطا و لکن لا یقرون علیہ و اصحاب کرام در امور عقلیہ و احکام اجتہادیہ مجال اختلاف و مساغ خلاف داشتند و در بعضی از اوقات وحی موافق رای اصحاب نازل شدہ چنانکہ در ساری بدر مطابق رای امیر المومنین عمر رضہ وحی آمدہ چہ توجہ آنسرور بامور عقلیہ کمتر بود قال القاضی البیضاوی روی انہ علیہ الصلوۃ والسلام اتی بہم یوم بدر سبعین اسیرا منہم العباس وعقیل ابن ابیطالب فشاورہم فقال ابو بکر رضہ قومک و اہلک استبقہم لعل اللہ یتوب علیہم و خذ منہم فدیۃ تقوی بہا اصحابک و قال عمر رضہ اضرب اعناقہم فانہم ائمۃ الکفر فہوی اللہ

اغناك عن الله لا يكنى من فلان ولكنى علياً وحمزة من اخواتها فلضرب اعناقهم فلم يدركه رسول الله تعالى صلى
الله عليه وآله وسلم وقال ان الله ليلين قلوب رجال حتى يكون الين من اللبن وان الله ليشد قلوب رجال حتى يكون
اشد من الحجارة وان مثلك يا ابا بكر مثل ابراهيم على نبينا وعليه وآله افضل الصلوات والتسليمات قال فمن تبعنى فانه منى
ومن عصانى فانك غفور رحيم ومثلك يا عمر مثل نوح على نبينا وعليه وآله الصلوات قال لا تذر على الارض من الكافرين ديارا
فخير اصحابه واخذ الفدية فنزلت يعنى آية ما كان لنبى الخ فدخل عمر فرأى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاذا هو وابو بكر
قاعدين يبكيان فقال يا رسول الله اخبرنى فان اجد بكاء بكيت والا تباكيت فقال ابكى على اصحابى فى اخذهم الفداء لقد عرض
على عذابهم ادنى من هذه الشجرة لشجرة قريبة قال القاضى البيضاوى ويروى انه عليه الصلوة والسلام قال لو نزل
العذاب ما نجا منه غير عمر وسعد بن معاذ رض وذلك لانه اشار بالاثخان ايضا پس گوئيم تواند بود امر آن حضرت باتيان
قرطاس وتجهيز جيش اسامه رض وهم جنين باخراج ان حضرت مروان الطريق وحى نباشد بلكه بطريق راى واجتهاد باشد
ومخالفة آنها لائم كه كفر است زيرا كه ازين قسم مخالفه صحابه كرام آمده است چنانكه بالا گذشت وباوجود تحقيق نمان نزول وحى
انكار برآن مخالفه دارد ونشده وعتاب نيامده حال آنكه اندك چيز از سوء ادب نشايسته بانبى وعليه الصلوة والسلام رصحابه
صادر ميشد حقسبحانه وتعالى فى الحال ازان افعال نهى ميكرد وبر مباشران وعيد نازل ميفرمود كما قال عز من قائل يا ايها
الذين آمنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبى ولا تجهروا له بالقول كجهر بعضكم لبعض ان تحبط اعمالكم وانتم لا تشعرون قال
شارح المواقف نقلا عن آمدى حيث قال كان للمسلمين عند وفاة النبى صلى الله تعالى عليه وآله وسلم على عقيدة واحدة الا من
كان منطويا على نفاق وبظهر الرفاق ثم نشأ الخلاف فيما بينهم اولا فى امور اجتهادية لا يوجب ايمانا ولا كفرا وكان غرضهم
منها اقامة دعائم الدين اداء منهاج الشرع القويم وذلك كاختلافهم عند قول النبى صلى الله تعالى عليه وآله وسلم مرضه الموتى
ايتونى بقرطاس الخ وكاختلافهم بعد ذلك فى التخلف عن جيش اسامه رض فقال قوم بوجوب الاتباع لقوله عليه الصلوة والسلام
جهزوا جيش اسامة رض لعن الله من تخلف عنه وقال قوم بالتخلف انتظارا لما يكون من رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
فى مرضه اگر كسى كويد وانتباه مقدمه ممنوعه نمايد كه ثبوت اجتهاد انسرور صلى الله تعالى عليه وآله وسلم از وحى بوده پس
صادق آمد كه جميع افعال واقوال انسرور عليه الصلوة والسلام بموجب وحى است حد احكام اجتهاديه بهمين تقدير بموجب
وحى شده گويم كه مراد از جميع اقوال وافعال هر قول وفعل وست صلى الله تعالى عليه وآله وسلم خاصه على سبيل التفصيل كما
يخفى على فطن المتامل ولا يلزم ان يكون اقوال جميع المجتهدين وافعالهم بموجب الوحى لان اجتهادهم ثبت بالوحى والبعض فاعتبروا
يا اولى الابصار على انا نقول ثبات تلك المقدمة لا يجدى نفعا لانا نفتح المقدمة القائلة بان مخالفتها كفر وسنده
ما مر فافهم وانچه در ديباچه عبارة علماء ماوراء النهر واقعتهء جميع افعال واقوال آن حضرت صلى الله تعالى عليه وآله وسلم

موجب وحی است مراد ازان آنست سبحانہ اعلم سوای امور اجتہادیہ کہ ازان سرور علیہ الصلوۃ والسلام صادر شدہ
سوا کان بالوحی الجلی و بالخفی و ہمین قدر از تعمیم در مدعا ہیچ زیان کافی است چہ احادیثی کہ در مدایح خلفای ثلثہ وارد
گشتہ انداز قبیل اخبار از مغیبات اند و موطن طریق الوحی لا غیر و لا مدخل للرای و الاجتہاد فیہ قال عز و جل و عندہ مفاتح
الغیب لا یعلمہا الا ہو و قال سبحانہ عالم الغیب فلا یظہر علی غیبہ احدا الا من ارتضی من رسول ما بریں تقدیر لازم است کہ ازکلمہ
و ما ینطق عن الہوی عام از قرآن و وحی خفی مراد دارند کما لا یخفی شک نیست کہ ازان کار مخالفہ چنین افعال و قول نکند
مخالفۃ وحی لازم می آید و مخالفۃ وحی کفر است و الاحادیث الواردۃ فی ذلک اکثر من ان یحیط بہا الا اللہ علی انہا من اعلام اللہ سبحانہ کثیرۃ
بحیث وصلت للکثرۃ الطرق و تعدد الرواۃ الی حد الشہرۃ بل الی حد التواتر بمعنی فلند کر عدۃ منہا ما روی البیہقی
عن النبی صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم انہ قال لابی بکر انت صاحبی فی الغار و صاحبی علی الحوض و منہا ما روی الترمذی
الیضا عنہ علیہ الصلوۃ و السلام انہ قال اتانی جبرئیل بیدی فارانی باب الجنۃ الذی یدخل منہ امتی فقال ابو بکر یا
رسول اللہ وددت انی کنت معک حتی انظر الیہ فقال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم اما انک یا ابا بکر اول من
یدخل الجنۃ و منہا ما روی البخاری و مسلم عن النبی صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم انہ قال دخلت الجنۃ الی ان قال فی روایۃ فقصر
لجاریۃ فقلت لمن قال لعمر بن الخطاب فاردت ان ادخلہ فانظر الیہا فذکرت غیرتک فقال عمر بابی انت و امی یا رسول
اللہ اعلیک اغار و منہا ما رواہ ابن ماجۃ عن النبی صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم انہ قال ذلک الرجل ارفع امتی درجۃ
فی الجنۃ قال ابو سعید و اللہ ما کنا نری ذلک الا عمر بن الخطاب حتی مضی بسبیلہ و منہا ما اخرج ابو علی من عمار بن یاسر قال
صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم ما قدمت ابی بکر و عمر و لکن اللہ قدمہما و منہا ما اخرج ابو علی قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم اتانی جبرئیل فقلت یا جبرئیل حدثنی بفضائل عمر بن الخطاب فقال لو حدثتک ابث نوح فی قومہ ما انقدت
فضائلہ و ان عمر حسنۃ من حسنات ابی بکر و منہا ما رواہ الترمذی و ابن ماجۃ عن علی بن ابی طالب و عن انس رضی اللہ
تعالی عنہما انہ علیہ السلام قال ابو بکر و عمر سیدا کہول اہل الجنۃ من الاولین و الاخرین الا النبیین و المرسلین و منہا ما روی
البخاری و مسلم عن موسی الاشعری انہ قال کنت مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی حائط من حیطان المدینۃ و جاء رجل
فاستفتح فقال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم افتح لہ و بشرہ بالجنۃ ففتحت لہ فاذا ابو بکر فبشرتہ بما قال رسول اللہ صلی
اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم محمد اللہ ثم استفتح رجل فقال لی افتح لہ و بشرہ بالجنۃ علی بلوی نفسہ فاذا عثمان رضی فاخبرتہ بما
قال النبی صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم فحمد اللہ سبحانہ قال و اللہ المستعان ہذا و ایضا لو سلم کہ اخراج مروان بطریق وحی
بودہ فلانم کہ اخراج و نفی و الم مراد نبودہ باشد چرا نتواند بود کہ اخراج موقت و تقریب موجل خواستہ باشد
چنانکہ آنسرور علیہ الصلوۃ و السلام در حدیث فرمودہ البکر بالبکر جلد مائۃ و تقریب عام و چون امیر المومنین

عثمان رضی در بوقت احراز بود اطلاع داشت بعد مضی مدت عقوبت و تعزیب او را بمدینه آورد و لا محمد و فیه
و آیه لا یجد و اقوما الی منه از موت کفار می کند و کفر مردان ثابت نشده که مودت او ممنوع باشد فافهم و انصف
و لا تعسف فتخبط خبط العشواء و نیز شیعه ثانیا بطریق منع و مناقضه گفتند که ورود مدح خلفای ثلث از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم متفق علیه و یقین نیست چه در کتب شیعه اثری ازان نیست و آنچه دلالت بر وقوع کند مثل و اخیل
مذکور تین و غیر ها در کتب فریقین مسطور است و نیز در بعضی از اهل سنه تجویز وضع حدیث برای مصلحت کرده اند پس اعتماد
بر حدیث غیر متفق علیه نیست اقوال فی وقع الاشکال بطریق ثبات المقدمة الممنوعة و الله سبحانه اعلم چون شیعه از
کمال تعصب و عناد طعن سلف و سب خلفای ثلث بلکه تکفیر ایشان را اسلام و عبادة خود خیال کرده در احادیث
صحاح که در مدایح و مناقب ایشان بی سند و دلیل خرج میکنند و تحریفات و تصرفات در آنها می نمایند حتی در کلام
الله که مدار اسلام بران است و از صدر اول بتواتر منقول است و هیچ شبهه ما وراء نیافته و بقبول زیادة و نقصان
نمی کند آیات مخترعه و کلمات مزخرفه در می آورند و در آیات قرآنی تصحیفات می نمایند چنانکه در کریمه ان علینا جمعه
و قرآنه فاذا قرانا ه فاتبع قرآنه باین طریق تصحیف و تحریف می کنند از علینا جمعه و قرآنه فاذا قرانا ه فاتبع قرانه از کمال
ضلالت میگویند که بعضی آیات قرآنی را حضرت عثمان پوشیده و نگاشته است که در مدایح اهل بیت بود اند آنها
را داخل قران ساخته و نیز بما لا یلیق گذشت که طائفه از ایشان شهادة زور را برای نفع و صلاح کرده خود تجویز کرده
اند پس بواسطه این مفاسد مورد طعن گشتند و اعتماد و عدالة ایشان را سایه طرف شد و کتب مدونه ایشان از
ورطه اعتبار ساقط شدند و حکم توریت و انجیل محرفه گرفتند و در کتب اهل سنة مثل صحیح بخاری که اصح کتب
بعد کتاب الله است و صحیح مسلم و غیر هما جز مدایح و تعظیم خلفای ثلث نیست و آنچه ایشان از فساد طبقه و اتحاد
مزاج خود وضع خیال کرده اند تصور باطل و خیال فاسد است و آن قلیل و جدان صفر است مر شکر را تلخ و
تحقیق آن بالا گذشت و اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و انکه گفته اند که بعض اهل سنة
وضع حدیث برای مصلحت تجویز کرده اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست بر تقدیر یست که اهل سنت کلام
آن بعض سر نکنند و در مقام انکار آن نباشند و اظهار کذب آن نمایند و الواقع لیس کذلک بلکه ایشان در کتب
خود کذب او را تصریح کرده اند و از درجه اعتبار و اعتماد ساقط نموده فلا یعبأ بهم شیئا و لا یلتبس الحق الواضح
البین بالباطل الظاهر البین بطلانه و ایضا شیعه در جواب بطریق منع گفتند که مخالفة خبر واحد لا نعم که کفر است
چه مخالفة اخبار احاد از مجتهدین واقع شده پوشیده نماند احادی که در توصیف و تعظیم خلفای ثلث وارد گشته
اند اگرچه از روی الفاظ احاد اند اما از کثرة رواة و تعدد طرق آنها بحد تواتر معنوی رسیده اند کما مر و شک نیست

که انکار مدلول آنها کفر است و مخالفت چنین اخبار احاد از مجتهدین واقع نشده است و بلکه امام ابو حنیفه رحمه الله که
رئیس اهل سنت است مطلق خبر واحد بلکه اقوال صحابه را بر قیاس مقدم میدارد و مخالفت آنها تجویز نمیکند و بعض
شیعه بعد تسلیم در رد مدح خلفای ثلث در جواب گفتند و منع مقدمه ضمنیه نمودند که تعظیم و توقیر حضرت پیغمبر صلی
الله تعالی علیه و آله وسلم نسبت بخلفای ثلث قبل از صدور مخالفت از ایشان دلالة بر حسن و سلامة عاقبت نمی کند
چه عقوبت قبل صدور عصیان با نکه معلوم الصدور باشد لایق نیست لهذا حضرت امیر از عمل این ملجم خبر داده عقوبت
نفرموده پوشیده نماند احادیثی که در رد ایشان وارد گشته اند دلالة بر حسن و سلامت عاقبت میکنند و از
ان خاتمه خبر میدهند چنانکه از احادیث مذکوریم این دلالة مفهوم میشود و امثال این احادیث از صحاح و حسان
بسیار است و چنانچه عقوبت قبل صدور عصیان با نکه معلوم الصدور باشد لایق نیست همچنین مدح کسی که معلوم
الذم و مستوجب عقوبت اهم است سزاوار نیست فورود المدح یدل علی حسنهم حالا و مالا لهذا حضرت امیر ابن ملجم را بعد
عقوبت نفرموده مدح و توصیف او به هیچ وجه نکرده اعتبار تعظیم و توقیر او هم داشته تحقیق این مبحث در کریمه تعدیل رضی
الله عن المومنین مذکور خواهد شد قال علماء ما وراء النهر رحمهم الله سبحانه خلفای ثلث بمقتضای کریمه لقد رضی
الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة برضوان حق ملک منان مشرف شده اند پس سب ایشان کفر باشد
شیعه در جواب بطریق مناقضه گفتند و استلزام مرضوان ایشان را منع نمودند و نمودند که مدلول آیه عدم تحقق
رضای حضرت الله تعالی است از فعل خاص کی بعیت باشد کسی منکر این نیست که بعض افعال حسنه مرضیه از ایشان
واقع است سخن درین است که بعض افعال قبیحه از ایشان بوجود آمده که مخالف آن عهد و بیعت است چنانکه در امر مخالفة
مخالفة نص حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم نمودند غصب خلافة کردند حضرت فاطمه آزرده ساختند چنانکه
در صحیح بخاری مذکور است و در مشکوة در مناقب آن حضرت علیه الرضوان منقول است که من اذاها فقد اذانی فقد
اذی الله و کلام صادق بمضمون ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و فی الآخرة ناطق است حاصل
کلام بوسطه این افعال ذمیمه و منع وصیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و تخلف از جیش اسامه ذم مورد طعن و
مذمت شدند چه سلامت عاقبت بحسن خاتمه اعمال و وفا کردن بحضرت رسول متعال است و اقوال و اثبات
المقدمة الممنوعة و بیان الاستلزام و مدلول آیه کریمه تحقیقا و تدقیقا رضای حق است سبحانه از مومنان
در وقت بیعت ایشان بان سرور علیه الصلوة و السلام غایة ما فی الباب ان التدقیق یفضی الی علیة بیعتهم لرضاه
سبحانه عنهم نعم کون البیعة مرضیة انما یفهم من انها لما کانت علیة للرضا یکون هو لازما بسببها مرضیین کون هی
مرضیة بالطریق الاولی و اما ان البیعة هی المرضی علیها اصالة مع عدم کون الموصوفین بها مرضیین کما

حاشیه از راقم

زعموا فما لا یفهم اصلا مما لا یخفی علی من له ادنی درایة فی مسالیب الکلام وما لبس علیهم الحق سمعوا حظا بهم تدقیقا
پس گوییم جماعه که حق سبحانه وتعالی ازایشان راضی شده باشد ودانسته باشد سرائر وبواطن ایشان واسکینة
وطمانیت برایشان نازل فرموده باشد کما دل علیه قوله سبحانه بعده فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم آنکه رسول
علیه الصلوة والسلام وایشان انچنان مبشر ساخته باشد از خوف سوء خاتمه ونقض عهد وبیعت مصون ومامون
باشد علی انا نقول اگر مراد از آیه رضای حق سبحانه وتعالی باشد ازان فعل خاص که بیعت است کما زعموا گوییم
که حق سبحانه از بیعت ایشان راضی شد واین قول را مستحسن ساخت جماعه که بآن موصوف اند مرضی ومحمود العاقبة
باشد چه الله تعالی از افعال کفار راضی نیست وهمچنین از اعمال جماعه که لفظ موم العاقبة اند وآن اوان افعال را
مستحسن ساخته اگرچه فی نفسها حسنه وصالحه باشند ودر باب اعمال صالحه ایشان میفرماید والذین کفروا اعمالهم
کسراب بقیعة یحسبه الضمان ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا ودر جای دیگر می فرماید من یرتد منکم عن دینه فیمت
وهو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا والاخرة پس فعلی که در آخره کالسراب قیعة خیر شود ورضای حق سبحانه
تعالی ازان فعل بهیچ معنی نهاد وچه رضای نهایة مرتبة قبول امة ورد قبول خداوندی عزوجل باعتبار حال
بست انما العبرة للخواتیم هذا ورد نفس از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از برای خلافة امیر المومنین رضی
الله تعالی عنه ثابت نشده است بلکه دلیل از متابع ورود آن که اگر ورودی یافت بتواتر منقول میشد لانه مما
یتوفر الدواعی علی نقله کنقل الخطیب علی المنبر ونیز حضرت امیر بآن نص احتجاج میکرد وابو بکر رضی را از خلافة منع
میساخت چنانکه ابو بکر رضی انصار را از امامة منع میکرد وبخبر الائمة من قریش وانصار قبول کردند وترک امامة نمودند
قال شارح التجرید وکیف یزعم من له ادنی مسکة ان اصحاب رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم مع انهم هجموا
دخائرهم وقتلوا اقاربهم وعشائرهم فی نصرة رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم واقامة شریعته والقیاد امره
واتباع طریقته انهم خالفوه قبل ان یدفنوه مع وجود هذه النصوص القطعیة الظاهرة الدلالة المنصوص علی المراد بل هنا
امارات ورد روایات ربما یفید باجتماعها القطع بعدم مثل المنصوص علیه انها لم تثبت فمن یوثق به من المحدثین مع
شدة محبتهم لامیر المومنین ونقلهم الاحادیث الکثیرة فی مناقبه وکمالاته فی امر الدنیا ولم ینقل فی خطبه ورسائله
ومفاخراته ومحاجاته وعند تاخره عن البیعة وجعل امر الخلافة شوری بین ستة نفر ودخل علی رضی فی الشوری وقال
عباس فعلی رضی الله تعالی عنهما امد یدک حتی یقول الناس هنا عم رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
تابع ابن عمه فلا یختلف منک اثنان وقال ابو بکر رضی موت فی سالت رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
عن هذا الامر فینا فهو کما لا تنازعه وحث علی رضی معاویة رضی بیعتنا الناس لا انبغی من النبی صلی الله تعالی علیه

وآله وسلم وبنی طاہر از ازواج حضرت فاطمہ علیہا الرضوان کہ در حدیث وارد گشتہ است مطلق ہر وجہ کہ باشد
مراد نخواہد بود زیرا کہ آنحضرت رضی اللہ تعالی عنہما در بعض اوقات از حضرت امیر رضی اللہ تعالی عنہ آزار داشتہ
چنانکہ در اخبار و آثار آمدہ و نیز حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعض ازواج خود را فرمودہ لا تؤذینی فی
عائشۃ فانہ فان الوحی لم یاتنی وانا فی ثوب امراۃ الا عائشۃ رضی اللہ عنہا آزار خود فرمودہ و شک نیست کہ حضرت صدیقہ
علیہا الرحمۃ از حضرت امیر آزار داشتہ پس گوئیم تواند بود ایذای کہ در احادیث نہی ازان وارد گشتہ است مخصوص
باشد بایذائی کہ از ہوای نفسانی و ارادہ شیطانی بودہ باشد و آزاری کہ از ممر اظہار کلمہ حق کہ مطابق حدیث
و نص است حاصل شود ممنوع و منہی عنہ نباشد و معلوم است کہ باعث آزار آنحضرت زہرا علیہا الرضوان از صدیق
اکبر رضی اللہ عنہ بواسطہ منع ارث از فدک بودہ و صدیق رضی اللہ عنہ در منع ان متمسک بحدیث نبوی علیہ الصلوۃ والسلام بودہ
کہ نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناہ صدقۃ نہ تابع ہوای نفسانی داخل وعید نباشد اگر کسی گوید کہ چون صدیق
علیہ الرضوان متمسک بحدیث بودہ و حکمی کہ از ان حضرت سرور علیہ الصلوۃ والسلام شنیدہ بود فعل کردہ و حضرت
زہرا علیہا الرضوان چرا در غضب شدہ و آزار کشیدہ کہ آن آزار فی الحقیقۃ آزار المسرور بودہ و ہو منہی عنہ در جواب
گوئیم کہ این غضب و آزار اختیاری و قصدی نبودہ بلکہ بمقتضای طبع بشری و جبلت عنصری بودہ کہ داخل تحت
قدرۃ و اختیار نیست و نہی شرع بآن تعلق ندارد فافہم قال علماء نا و رأینا حضرت اللہ تعالی ابو بکر را رضی اللہ عنہ صاحب
پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خواندہ و صاحب پیغمبر قابل ذم و لعن نیست شنیدہ جواب اجمالی منع گفتند کہ آیہ
قال لصاحبہ وہو یحاورہ اکفرت والست بر نیکہ مصاحب مسلم و کافر واقع اوست یا صاحبی السجن ارباب متفرقون
خیر ام اللہ الواحد القہار نیز مؤید مقصود است پس حضرت یوسف علیہ السلام کہ پیغمبر اوست و کس را صاحب خود خواند
کہ بت پرست بودند پس ظاہر شد کہ مجرد صاحب پیغمبر بودن دلیل خوبی نیست ہر کرا روی بہبود نداشت
اقول مبنا للمقدمۃ الممنوعۃ کہ مصاحب بشرط المناسبۃ البتہ مؤثر است و انکار تاثیر ان مصادم بداہۃ و
معارض عرف و عادت است بزرگی میفرماید ہر کہ از آثار صحبت منکر است جہل او بر ما مقرر میشود و چون در میان
مسلم و کافر مناسبۃ متحقق شود از قبول تاثیر صحبت یکدگر محروم با انکہ منقول است کہ اندویت پرست از برکت
صحبت حضرت یوسف علیہ السلام مسلمان شدند و از کیش مشرکان بیزار گشتند پس حضرت صدیق رضی اللہ
تعالی عنہ با وجود مناسبۃ تام از سعادۃ صحبت آن حضرت علیہ الصلوۃ والسلام چرا مستعد نشود و از
کمال و معارف او چون محروم ماند و حال آنکہ السرور علیہ الصلوۃ والسلام میفرماید ما صب اللہ شیئا
فی صدری الا و قد صببتہ فی ابی بکر رضا و ہر چند مناسبت بیشتر فواید صحبت افزون تر لہذا حضرت صدیق

رضی از جمیع اصحاب افضل گشت و هیچ یکی از ایشان بمرتبه او نرسید چه مناسبت بان سرور از همه بیشتر
داشت قال علیه الصلوة والسلام افضل ابوبکر بکثرة الصلوة ولا بکثرة الصیام ولکن بشی وقر فی قلبه علما
گفته اند که آن شی حب پیغمبر است صلی الله تعالی علیه وآله وسلم والمنصاف فیه پس انصاف باید کرد که چنین مصاحب پیغمبر
چون قابل ذم و طعن باشد کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا قال علمای ما وراء النهر که حضرت
امیر باوجود کمال شجاعت در وقت بیعت مردم با خلفای ثلث بودند و منع نفرمودند و خود نیز متابعت و مبایعت
فرمودند و این نیز دلیل حقیقة بیعت است و اگر نه قدح آن حضرت لازم آید شیعه در جواب بطریق نقض گفتند و
باز الزام مشترک دان کردند و یمکن توجیه بطریق المنع ایضا کما لا یخفی علما من له ادنی درایة فی المناظرة و نمودند
که قبل از انکه حضرت امیر را از تجهیز و تکفین فارغ شدند خلفای ثلث در سقیفه بنی ساعده اکثر اصحاب را جمع
برای ابی بکر رضی بیعت گرفتند و از ان حضرت بعد از اطلاع برای قلت اتباع و بیم هلاک اهل حق یا باعث دیگر مبادرت حرب
نشدند و این دلالة بر حقیقة بیعت نمیکند چه حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر با حضرت امیر و
سائر صحابه بانکفاد و ایشان جنگ نکرده از انکه معظم مهاجرت نمودند و بعد از مدتی که متوجه مکه شدند در حدیبیه صلح
نمودند و مراجعت فرمودند پس هر وجهی که برای جنگ نکردن حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سائر صحابه کنجد
برای جنگ نکردن حضرت امیر تنها می کنجد مع شی فرارید چه ظاهر است که حقیقة کفار قریش اصلا متصور نیست
و نیز دلیل تحقیق این نقض در بالا نیز جاری است چه فرعون در دعوی خدای چهار صد سال بر مسند سلطنة
بوده و هر یک از شداد و نمرود و غیرهما نیز سالها درین دعوی باطل بودند و حضرت الله تعالی با کمال قدرت
ایشان را هلاک نکرده هر گاه در ماده حق سبحانه تاخیر در دفع خصم کنجد در ماده بنده تنها بطریق اولی می کنجد و نیز گوید
که حضرت امیر با ایشان بیعت کردند و وقوع آن بلا اکراه و تقیه ممنوع است اقول فی حل الاشکال و الله سبحانه اعلم بحقیقة
الحال که علمای ما وراء النهر مجموع تاخیر حرب حضرت امیر بحضرت ابی بکر و متابعت او بصدیق دال بر حقیت
خلافة حضرت ابی بکر رضی الله تعالی عنهما ساخته اند و شک نیست که آن منتقض بحیثیتی نیست زیرا که تاخیر حرب حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم و بارک با کفار قریش و بتاخیر هلاک الله تعالی فرعون و شداد و نمرود را
چه شق ثانی از دلیل در اینجا اصلا متحقق نیست بلکه نقیض آن ثابت است زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
وبارک و حضرت الله تعالی غیر از مذمت و تشنیع ایشان نفرموده و جز بدی یاد نکرده اند فاین هذا من ذلک
و چون شیعه در بیعت امیر بصدیق رضی الله تعالی عنهما مجال انکار نداشتند که این خبر بحد تواتر رسیده و انکار
ان مصادم بدیهة عقل بود بضرورة باکراه و بتقیه قائل گشتند و در ابطال خلافة صدیق رضی الله تعالی عنه

بہتر ازین مجال سخن نیافتند و مخلصے از برای خود ازین نتوانستند پیدا کرد فاقول فی بیان حقیقۃ خلافۃ الصدیق
رضی اللہ تعالی عنہ و رفع احتمال الاکراہ و التقیۃ کہ اصحاب کرام رضی اللہ تعالی عنہم بعد رحلت حضرت پیغمبر صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم و بارک و شریف و دفن بنصب امام مشغول گشتند و نصب امام را بعد از انقراض زمان نبوت واجب بلکہ
بل جعلوہ اہم الواجبات زیرا کہ سرور علیہ الصلوۃ و السلام امر فرمودہ بود و باقامۃ حدود و سد ثغور و تجہیز جیوش
از برای جہاد و حفظ اسلام و ما لا تتم الواجب المطلق الا بہ فہو واجب لہذا صدیق اکبر رضی اللہ تعالی
عنہ گفت ایہا الناس من کان یعبد محمدا فان محمدا قد مات و من کان یعبد اللہ فان اللہ حی لا یموت لابد لہذا
الامر فمن یقوم بہ فانظروا و اوا تواراکم فقالوا صدقت پس اول حضرت عمر بصدیق بیعت کرد رضی اللہ تعالی عنہما
بعد ازان جمیع اصحاب از مہاجرین و انصار رضی اللہ تعالی عنہم بیعت کردند و بعد از بیعت ایشان حضرت ابی
بکر رضی اللہ تعالی عنہ بر منبر برآمد و بجانب قوم ملاحظہ نمود زبیر را رضی اللہ تعالی عنہ نیافت فرمود کہ حاضر سازند
چون حاضر گشت صدیق رضی اللہ تعالی عنہ فرمود کہ می خواہی کہ اجماع مسلمانان را بشکنی زبیر رضی اللہ تعالی
عنہ گفت لا ثثریب یا خلیفہ رسول اللہ پس بہ صدیق رضی اللہ تعالی عنہ بیعت کرد باز حضرت صدیق رضی اللہ
تعالی عنہ در قوم ملاحظہ فرمود حضرت امیر را نیافت فرمود کہ طلبند چون حاضر شد صدیق گفت کہ منچہ ای
کہ با جماع مسلمانان شکست آری گفت لا ثثریب یا خلیفہ رسول اللہ فبایعہ حضرت امیر و زبیر از برای تاخیر
بیعت خود عذر گفتند کہ ما غضبنا الا لانا خرنا عن المشورۃ و انا نری ابا بکر احق الناس بہا انہ لصاحب الغار و انا
لنعرف شرفہ و خیرہ و لقد امرہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بالصلوۃ بین الناس و حی قال الشافعی رحمۃ اللہ
علیہ بایع الناس علی خلافۃ ابی بکر و ذلک انہ اضطر الناس بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فلم یجدوا تحت
ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولوہ رقابہم و ایضا اجماع امۃ بر حقیۃ خلافت یکی از ابی بکر و علی و عباس و اعتقاد بود
و علی و عباس با بو بکر منازعۃ نکردند بلکہ بیعت کردند پس اجماع بر امامۃ ابی بکر تمام شد چہ اگر ابو بکر بر حق نمی بود
علی و عباس با او منازعۃ میکردند چنانچہ علی بمعاویہ منازعت کرد با وجود شوکت از معاویہ طلب حق کرد
تا انکہ خلق کثیر را بکشتن داد مع ان الطلب اذ ذاک اشد و فی اول الامر اسہل لکون عہدہم بالنبی اقرب
و بمہمات تنفیذ احکامہ ارغب و ایضا عباس از امیر طلب بیعت کرد و امیر قبول نکرد اگر حق جانب او میدید
قبول میکرد و حال آنکہ زبیر با کمال شجاعت با وجود او ہوا شم و جمعی کثیر با و متفق بودند و اجماع کافی
است از برای حقیۃ خلافۃ ابی بکر اگرچہ نص بر خلافۃ او وارد نشدہ کما قال جمہور العلماء بلکہ اجماع اقوی
است از نصوص غیر متواتر چہ مدلول اجماع قطعی است و مدلول ان نصوص ظنی با آنکہ گوئیم کہ نصوص ہم

وارد گشته اند از برای حقیقت خلافت نا کما ذکره المحققون من المحدثین و المفسرین فمعنی قول الجمهور من
علماء اهل السنة علی ما ذکره بعض المحققین انه علیه الصلوة والسلام لم ینص علیها لانه اجدانه لم یامر بها احد
وبما ذکر ظهر حقیقة خلافة الصدیق وظهر احتمال الاکراه و التقیة تقیة از زمان احتمال داشت که اهل آن عصر
مانع حق نمی بودند و بمعاونت خیر القرون قرنی مستعد شیک شتند قال ابن الصلاح و النذری اصحابنا کلهم
عدول و قال ابن الحزم اصحابه کلهم من اهل الجنة قطعا قال سبحانه و تعالی لا یستوی منکم من انفق من
قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلا وعد الله الحسنی لانهم المجاهدون
فثبت بنهم الحسنی وهی الجنة و لا یتوهم ان التقیید بالانفاق و القتال فیها یخرج من لا یتصف بذلک بنهم لان
ذلک الیقود و خرجت مخرج الغالب فلا مفهوم لها علی ان المراد من اتصف بذلک فی الجملة و بالقوة و العزم
و الیم الاکراه و تقیت مستلزم نقص آن حضرت است کرم الله سبحانه وجهه زیرا که در اکراه ترک
عزیمت است و در تقیه کتمان حق که مبنی عنه است هرگاه مومن عامی جهال مکن بترک اولی راضی نشود و
مرتکب شبهی عنه نگردد تکلیف الله و زوج بنت رسول الله تعالی علیه و آله وسلم که در شجاعت
و صفدری بی نظیر بود مرتکب چندین امور ناشائسته گردد و اینها از کمال جهالة و فرط ضلالت
قدح ان حضرت را مدح کمان کرده اند و نقصان او را کمال دانسته اند من زین له سوء عمله فرآه
حسنا و قول علماء ماوراء النهر چون شیعه سب و لعن حضرات شیخین ذوی النورین و بعضی از
ازواج طاهرات رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که کفر است تجویز کنند بر بادشاه اسلام بلکه
بر سائر انام بنا بر امر ملک علام قتل و قمع آنها اعلاء الدین الحق داخل لازم است و تخریب آنها و اخذ
اموال و امتعه ایشان جائز شیعه در جواب بطریق منع گفته اند که شارح عقائد نسفی در تکفیر شیخین
کفر باشد اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از فرق اسلامی شمرده و صاحب مواقف
بر ین رفته و نیز امام محمد غزالی سب شیخین کفر نیست و شیخ اشعری شیعه را اهل قبله را کافر
نمیداند پس آنکه حضرات در تکفیر شیعه گفته نه موافق سبیل مومنان است و نه مطابق حدیث و قرآن
اقول مثبتا للمقدمة الممنوعة که سب شیخین کفر است و احادیث صحیحه بران دال است منها ما اخرج الحاکم
و الطبرانی و الحاکم عن عویم بن ساعدة انه صلی الله علیه و آله وسلم و بارک قال ان الله تعالی اختارنی
و اختار لی اصحابا فجعل منهم وزراء و انصارا و اصهارا فمن سبهم فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین لا یقبل الله منه صرفا و لا عدلا و کما اخرج الدار قطنی عن علی رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله

تعالی

تعالی علیہ وآلہ وسلم وبارک قال سیاتی من بعدی قوم یقال لہم الرفضۃ قان ادرکتم فاقتلہم فانہم مشرکون
قال قلت یارسول اللہ ما العلامۃ فیہم قال یقرظونک بما لیس فیک ویطعنون علی السلف واخرجہ عن من
طرق اخری نحوہ وزاد وہ عنہ وایۃ ذلک انہم لیسبون ابابکر وعمر من سب اصحابی فعلیہ لعنۃ اللہ والملائکۃ والناس
اجمعین امثال این حدیث بسیار آمدہ است کہ این رسالہ گنجائش ذکر انہا ندارد وایضا سب شیخین موجب بغض
ایشان است وبغض ایشان کفر است بخبر من ابغضہم فقد ابغضنی ومن اذاہم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی
اللہ وایضا اخرج ابن عساکر ان رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم قال حب ابی بکر وعمر ایمان وبغضہما
کفر واخرج عبد اللہ بن احمد عن انس مرفوعا انی لاجولامتی فی جہنم فی قول لا الہ الا اللہ وبغض ایشان
برحسب ایشان مقتضیات بالذکر دلالتہا علی طرفی نقیض ونیز تکفیر مومن موجب کفر است چنانچہ در حدیث صحیح
وارد ست من رمی رجلا بالکفر وقال عدو اللہ ولیس کذلک کان کما قال والا رجعت علیہ وہا یقین
میدانیم کہ ابوبکر وعمر مومنانند ودشمنان خدا ایستند ومبشر بجنۃ اند پس تکفیر ایشان راجع بقائلان
باشد بمقتضای این حدیث فیحکم بکفرہم واین حدیث اگرچہ خبر واحد است اما تکفیر از دو معلوم میشود اگرچہ
جاحد او کافر نشود وقال امام عصرہ ابو زرعۃ الرازی من اہل شیوخ الاسلام اذا رایت الرجل ینقص
احدا من اصحاب رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فاعلم انہ زندیق وذلک لان القرآن حق
والرسول حق وما جاؤ بہ حق وما اداری علینا ذلک کلہ الا الصحابۃ رضی اللہ تعالی عنہم فمن جرحہم انما اراد
ابطال الکتاب والسنۃ فیکون الجرح بہ اولی وحکم علیہ بالزندقۃ والضلالۃ والکذب والعناد ولا
افتقار ہولاء قول الحق وقال سہل بن عبد اللہ التستری وناہیک بہ علما وزہدا ومعرفۃ وجلالۃ لم
یومن برسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم من اصحابہ وسئل عبد اللہ بن المبارک وکفاک بہ جلالۃ
وعلما ورایہا افضل معاویۃ او عمر بن عبد العزیز فقال الغبار الذی دخل انف فرس معاویۃ رضی اللہ
مع رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرہ اشار بذلک الی تفضیلہ
صحبۃ رویۃ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم لا یعدلہا شئی وہذا فی غیر اکابر الصحابۃ رضوان اللہ
علیہم ممن لم یصبہم الا بمجرد رویۃ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فما بالک فی من ضم الیہا انہ قاتل معہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم او فی زمنہ بامرہ او نقل شیئ من الشریعۃ الی من بعدہ او انفق شیئا من مالہ
بسببہ فہذا مما لا یمکن ادراک فضلہ وشک نیست کہ شیخین از اکابر صحابہ اند بلکہ افضل ایشان پس
تکفیر ایشان موجب کفر وزندقہ وضلالۃ کما لا یخفی وفی المحیط للمحدث رحمۃ اللہ تعالی لا یجوز

الصلوة خلف الرافضة لانهم انكروا خلافة الصديق وقد اجمعت الصحابة على خلافته وفي الخلاصة من انكر
خلافة الصديق فانه كافر ويكره الصلوة خلف صاحب هوا او بدعة ولا يجوز خلف الرافضة ثم قال ان كل
ما هو سوى يكفر به لا يجوز والا يجوز ويكره وكذا من انكر خلافة عمر في الاصح هر كاه انكار خلافة ايشان كفر باشد
فكيف حال من سبهم او لعنهم پس ظاهر شد تكفير شيعه مطابق احاديث صحاح وموافق طريق سلف است وآنكه
از بعضے از اهل سنة عدم تكفير شيعه نقل كردند بر تقدير صحة ودلالة آن بر عدم تكفير اينها محمول بر توجيه
وتاويل است عدم تكفير شيعه نقل كردند بر تقدير صحة ودلالة آن بر عدم تكفير اينها محمول بر توجيه وتاويل
است لتطابق الاحاديث ومذهب جمهور العلما وايضا شيعه از سب ولعن حضرت عائشه صديقه ودر ماده ان
حضرت عليها الرضوان باسباب مخالفة نص طعن وتشنيع ثابت كردند وگفتند انچه از جنبت وفحش در ماده عائشه
بشيعه نسبت كرده اند حاشا ثم حاشا اما چون عائشه مخالفة امر وقرن في بيوتكن نموده بنصرت در آمده وبجنگ
آنحضرت اقدام نموده وبحكم حديث حربك حربي حرب حضرت امير حرب حضرت پيغامبر است صلى الله تعالى
عليه وآله وسلم ومحارب پيغامبر يقينا مقبول نيست بنا برين مورد طعن شده پوشيده نماند كه امر
ملازمة بيوت ونهى از خروج انها مطلق كه شامل جميع اقوال واز منه باشد مراد نيست وخروج
بعضے ازواج آنسرور عليه الصلوة والسلام ما بود در بعضى اسفار وان دلالة ميكند پس امر ملازمة
بيوت مخصوص گشت بوقت دون وقت وحال دون حال ودر رنگ عام مخصوص البعض شد
وعام مخصوص البعض از روى مدلول ظنى است مجتهد را جائز است كه افراد ديگر هم بعلة مشتركه ازان
افراد خارج نمايد وشك نيست كه حضرت صديقه رضى الله تعالى عنها عالمه ومجتهده بوده وترمذى از ابى موسى
روايت ميكند كه او گفته كه ما اشكل علينا اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حديث فاطمة الا وجدنا عندها منه علما وهمچنين ترمذى از موسى بن طلحه روايت مى كند كه او گفته ما رايت احدا
افصح من عائشه رضى الله تعالى عنها پس تواند بود كه حضرت صديقه خروج خود را در بعض اوقات
يا بعض احوال از براى بعضى منافع ومصالح ازان مخصوص كرده باشد ولا مخدور فيه ولا طعن على انا
نقول الظاهر من الآية نهى الخروج بلا ستر وحجاب كما دل عليه قوله سبحانه بعده ولا تبرجن تبرج الجاهلية
الاولى واما الخروج مع الستر والحجاب فخارج عن النهى وخروج حضرت صديقه از براى اصلاح بود در امر
حرب كما قال بعض المحققين واگر از براى حرب باشد چنانكه مشهور است ظاهر پس به الف لانه عن اجتهاد
وداعى هو چنانكه شارح مواقف از آمدى نقل ميكند كه واقعات جمل وصفين از روى اجتهاد بود

والله

والمجتهد وانکار محظیا لا مواخذہ لہ قال القاضی البیضاوی فی تفسیر قولہ تعالی لولا کتاب من اللہ لولا حکم من اللہ سبق انبانہ فی اللوح وہو ان لا یعاقب المخطی فی اجتہادہ یا آنکہ گوئیم خطای مجتہد ہم نزد خدای عزوجل ہدایت است کما نقل ازین عن عمر بن الخطاب رضی اللہ تعالی عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم وبارک یقول سالت ربی عن اختلاف اصحابی من بعدی فاوحی اللہ الی یا محمد ان اصحابک عندی بمنزلۃ النجوم فی السماء بعضہا اقوی من بعض ولکل نور فمن اخذ بشیء مما ہم علیہ فہو عندی علی ہدی ثم قال اصحابی کالنجوم بایہم اقتدیتم اہتدیتم و حدیث عربک بی تواند بود کہ نزد حضرت صدیقہ رضی اللہ تعالی عنہا بہ ثبوت نرسیدہ باشد یا مخصوص باشد بحرب مخصوص چہ تواند بود کہ اضافہ برای عہد باشد و ایضا از برای ہر کتب باطلہ خود و تنزیف کتب اہل سنۃ آوردہ اند کہ در کتب شیعہ چنین است کہ در وقت حضور ابن ام مکتوم اعمی حدیث حضرت پیغمبر صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم کسی کہ اساءل آن حضرت عبور کرد حضرت پیغمبر این معنی اعتراض فرمودند تو کور نیستی و اہل سنۃ در کتب خود آوردہ اند کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عائشہ الکتف مبارک خود برداشت تا تماشای حبشی کند کہ در کوچہ ساز میزنند و بعد از مدتی فرمودہ یا حمیرا اہل شیعہ این عمل ابا زال ناس نسبت نتوان کرد پوشیدہ نماند تواند بود کہ این واقعہ پیش از نزول آیۃ حجاب متحقق شدہ باشد و منع از حضور ابن ام مکتوم بعد از نزول آن و ہمچنین تواند بود کہ آن امور منوع باشد نہ ممنوع چنانکہ در اخبار صحاح وارد است و عنقریب مذکور خواہد شد کہ حبشیان در مسجد حضرت پیغمبر صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم نیزہ بازی میکردند و آن در لغت تیر اندازی است در حق انکہ ہر دو آلہ غرد جہا و اند و تیر اندازی شروع است فکذا ما ہو مثلہ و نیز وقوع آن امور در مسجد دلالۃ بر مشروعیۃ میکند کما لا یخفی و لو سلم کہ بعد از نزول آیۃ حجاب بود پس گوئیم کہ حضرت صدیقہ دران وقت صغیرہ بودہ نہ مکلفہ کما یفہم من روایۃ البخاری و مسلم عن عائشۃ رضی اللہ تعالی عنہا قالت واللہ لقد رایت النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم وبارک یقوم علی باب حجرتی والحبشۃ یلعبون بالحراب فی المسجد رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم یسترنی بردائہ لانظر الی لعبہم بین اذنہ وعاتقہ ثم اقول من اجلی حتی اکون انا التی انصرف لا قدر لسیاق الحدیث الحث علی الحرلصیۃ علی اللہو بل ابدا کہ در اصحاب کرام در آمدن و در میان ایشان حکما نمودن از کمال بی ادبی و خط بی سعادتی است و طریق مسلم آنست کہ منازعات و اختلافاتی کہ در میان ایشان واقع شدہ بعلم حقیقۃ مفوض سازند و ہمہ ایشان را اجر بہ نیکی یاد کنند و حب ایشان را حب پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام و اخذ من احبہم فقد احبہم و احبہم حدیث صحیح است قال الشافعی و ہو منقول عن عمر بن عبد العزیز تلک دماء طہر اللہ عنہا یدینا

فلیطهر عنها الستنا الا چون شیعه شیعه اصحاب ابدی یاد می کنند دلیست دلیل بر هجرات می
می نمایند علماء اسلام واجب و لازم است که رد انها نمایند و مفاسد ایشان را ظاهر سازند و ازین
قبیل است بعضی سخنان که از من حقیر درین باب بتحریر آمده هنالک ذکریا فقه ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا
ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا لا تحملنا الا طاقة لنا به اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت
مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین هذا ما تیسر لی فی ردهم و اظهار شناعتهم لعنهم
الله سبحانه و حسن توفیقهم و نسال الله سبحانه ان یثبت قلوبنا علی دینه و یوفقنا لمتابعة حبیبه صلی الله تعالی
علیه و آله وسلم و لنختم الرسالة بالنخاتمة الحسنة و ذکر مناقب اهل البیت و اللهم و فضائلهم رضی الله تعالی عنهم
اجمعین قال الله سبحانه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا اکثر المفسرین علی انها نزلت
فی علی و فاطمة و الحسنین رضی الله تعالی عنهم لتذکر الضمیر علیکم و ما بعده و قیل نزلت فی نسائه صلی الله علیه و آله
وسلم بقوله سبحانه و اذکرن ما یتلی فی بیوتکن و لنا بی ابن عباس رضی الله تعالی عنهما و قیل المراد النبی
وحده و اخرج احمد عن ابی سعید الخدری انها نزلت فی خمسة النبی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و علی و
فاطمة و الحسن و الحسین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و ذهب الثعلبی الی ان المراد من الاهل فی الآیة جمیع
من یضمهم المراد من الرجس الاثم و الشک فیما یجب الایمان به و نسبت فی بعض الطرق و تحریمهم علی النار و عن
واثلة رضی الله تعالی عنه قال لما نزلت هذه الآیة دعا ابنائنا و ابنائکم دعا رسول الله صلی الله تعالی علیه
و آله وسلم دعا رک علیا و فاطمة و حسنا و حسینا فقال اللهم هؤلاء اهل بیتی و عن المسورین المخرمة ان رسول
الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم قال فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی و فی روایة یریبنی ما اراب
یوذینی ما اذاها و عن ابی هریرة قال خرجت مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی طائفة من النهار حتی
اتی جبار فاطمة فقال اثم لکع اثم لکع یعنی حسنا فلم تثبت ان جاء یسعی حتی اعتنق کل واحد منهما صاحبه
اللهم انی احبه فاحبه و احب من یحبه و عن انس قال لم یکن احد اشبه به بالنبی صلی الله علیه و آله وسلم من الحسن
بن علی و قال فی الحسین ایضا کان اشبههم برسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و عن زید بن ارقم
رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلعم انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الآخر کتاب الله
حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی و اهل بیتی و لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما و عنه ان رسول
صلی الله تعالی علیه و آله وسلم قال لعلی و فاطمة و الحسن و الحسین انا حرب لمن حاربتم و سلم لمن سالمتم و عن جمیع بن
عمر قال دخلت مع عمی علی عائشة رضی الله تعالی عنها فقالت ای الناس کان احب الی رسول الله صلی الله

تعالی علیہ وآلہ وسلم قالت فاطمۃ فقیل من الرجال قالت زوجہا وعن ابن عمر رضی اللہ تعالی عنہما
ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وبارک قال ان الحسن والحسین یجیئان یوم القیامۃ یحملان من الدنیا وعن علی رضی اللہ
تعالی عنہ قال الحسن اشبہ برسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم مابین الصدر الی الرأس والحسین
اشبہ بالنبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما کان اسفل من ذلک وعن ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما قال کان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حامل حسن بن علی علی عاتقہ فقال رجل نعم المرکب رکبت یا غلام فقال
النبی صلی اللہ تعالی ونعم الراکب ہو وعن عائشۃ رضی اللہ تعالی عنہا قالت ان الناس یتحرون بہدایاہم
یوم عائشۃ یبتغون بذلک مرضات رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم وبارک قالت ان نساء رسول
اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم وبارک کن حزبین فحزب فیہ عائشۃ وحفصۃ وصفیۃ وسودۃ والحزب الآخر ام
سلمۃ وسائر نساء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فکلم حزب ام سلمۃ فقلن لہا کلمی رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم وبارک لیکلم الناس فیقول من اراد ان یہدی الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
فلیبعث بہدیتہ الیہ حیث کان فکلمتہ فقال لہا لا تؤذینی فی عائشۃ فان الوحی لم یاتنی وانا فی ثوب امراۃ
الا عائشۃ قالت اتوب الی اللہ من اذاک یا رسول اللہ ثم انہن دعون فاطمۃ فارسلن الی رسول اللہ
صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فکلمتہ فقال یا بنیۃ الا تحبین ما احب قالت بلی فاحبی ہذہ وعن عائشۃ
رضی اللہ تعالی عنہا قالت ما غرت علی احد من نساء النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم وبارک ما غرت
علی خدیجۃ وما رایتہا ولکن کان یکثر ذکرہا وربما ذبح الشاۃ ثم یقطعہا اعضاء ثم یبعثہا فی صدائق خدیجۃ
فربما قلت لہ کانہ لم یکن فی الدنیا امراۃ الا خدیجۃ فیقول انہا کانت وکانت وکان لی منہا ولد
وعن ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم وبارک
العباس منی وانا منہ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم احبوا اللہ لما یغذوکم
من نعمتہ فاحبونی لحب اللہ واحبوا اہل بیتی لحبی وعن ابی ذر انہ قال وہو آخذ بباب الکعبۃ سمعت النبی
صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم یقول الا ان مثل اہل بیتی فیکم مثل سفینۃ نوح من رکبہا نجی ومن
تخلف عنہا ہلک فلیکن ہذا آخر الرسالۃ الٰہی بحق نبی فاطمہ کہ بر قول ایمان کنی خاتمہ
اگر دعوتم رد کنی در قبول ۔ من دوست دارم ان آل رسول اللہ والسلام علی عبادہ الذین
اصطفی اللہم اغفر لی ولوالدی بحق النبی العربی وآلہ بیتہ واحسن الیہما والیہ بحرمۃ جمیع احبابہ یا خیر
المدنی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وبیتہ وسلم وبارک عدد خلقہ ورضی نفسہ وزنۃ عرشہ ومداد کلماتہ

الحمد لله سبحانه علی الاختتام والصلوة والسلام علی حبیبه محمد النبی الامی سید الانام الی یوم القیام

خاتمه الطبع

هزار با شکر و حسان ایزد منان را در ود بیکران حبیب رحمان را که درین اوان فرخ توامان کتاب مستطاب معدن فتوحات اعنی هر سه دفتر مکتوبات امام ربانی غوث صمدانی حضرت مجدد الف ثانی علیه الرحمة والرضوان معه رساله رد روافض رد بیه و شیعه شنیعه باهتمام عاصی بانواع معاصی شیر محمد خان بن غلام محمد خان باشنده جهجر مالک مطبع احمدی دهلی حلیه طبع پوشید امید از قاریان باصدق و صفا آنکه دعای ازدعا در بغ نفرمایند اللهم افتح لنا بالخیر و اختم لنا بالخیر و اجعل عواقب امورنا الی خیر

P 2647

مکتوبات امام ربانی

29.7.57 P2647